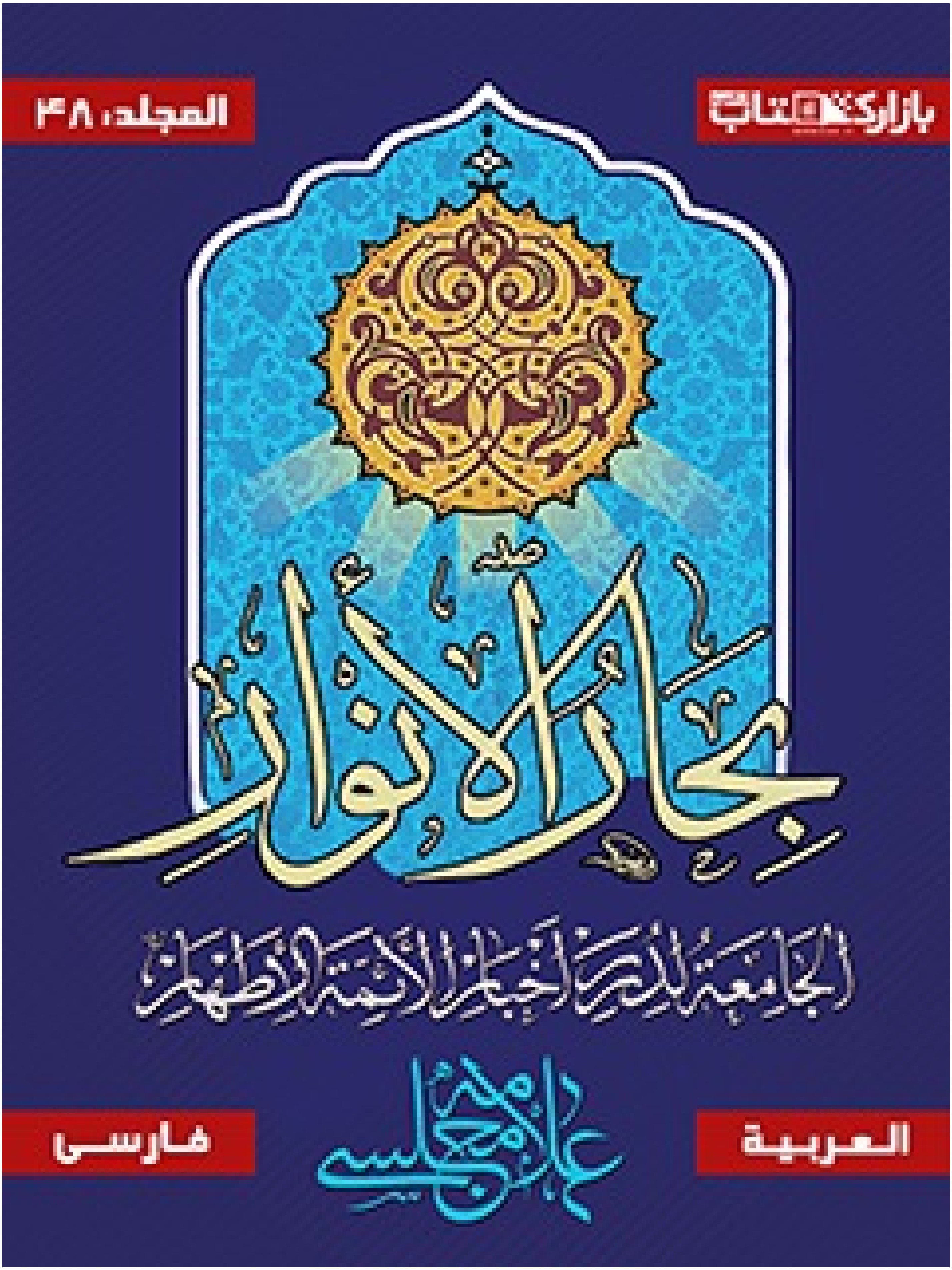

بازار کتاب
المجلد، ۳۸
بحار الأنوار
الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار
علامه مجلسی
العربية
فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام با ترجمه فارسی

کاتب:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

نشرت فی الطباعهٔ:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

رقمی الناشر:

مرکز القائمیهٔ باصفهان للتحریات الکمبیوتریهٔ

الفهرس

بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار المجلد ۴۸ : تاریخ امام کاظم علیه السلام

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمد باقربن محمدتقی ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور: بحارالانوار: الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بیروت داراحیاء التراث العربی [۱۴۴۰].

مشخصات ظاهری: ج - نمونه.

یادداشت: عربی.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

یادداشت: جلد۲۴،۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم: ۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج .۲۴. کتاب الامامه. ج.۵۲. تاریخ الحجه. ج۶۵،۶۶،۶۷. الایمان و الکفر. ج.۸۷. کتاب الصلاه . ج. ۹۱،۹۲ .الذکر و الدعا. ج. ۹۴. کتاب السوم. ج.۱۰۳.فهرست المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.-

موضوع: احادیث شیعه — قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب ۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

ص: ۱

**[ترجمه]

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ - ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۷-۲ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۸-۹ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۹-۶ ؛ ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰۷۰-۲ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۱-۹ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۲-۶ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۳-۳ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۴-۰ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۶-۴ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۳-۲ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۵-۶ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۶-۳ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۷-۰ : ؛ ج.۱۶:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۸-۷ ؛ ج.۱۷:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۹-۴ ؛ ج.۱۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۰-۰ ؛ ج.۱۹:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۱-۷ ؛ ج.۲۰:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۲-۴ ؛ ج.۲۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۳-۱ ؛ ج.۲۲:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۴-۸ ؛ ج.۲۳:۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۵-۵

مندرجات : ج.۱. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.۲. کتاب توحید.- ج.۳. کتاب عدل و معاد.- ج.۴. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. ۵. تاریخ پیامبران.- ج.۶. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.۷. کتاب امامت.- ج.۸. تاریخ امیرالمومنین.- ج.۹. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.۱۰. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.۱۱. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.۱۲. کتاب آسمان و جهان - ۱.- ج.۱۳. آسمان و جهان - ۲.- ج.۱۴. کتاب ایمان و کفر.- ج.۱۵. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.۱۶. کتاب مواعظ و حکم.- ج.۱۷. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.۱۸. کتاب ادعیه.- ج.۱۹. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.۲۰. کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.۲ - ۸ و ۱۰ - ۱۶ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۶۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۴۸۹۸۵

ص: ۱

**[ترجمه]

أبواب تاریخ الإمام العلیم أبی إبراهیم موسی بن جعفر الكاظم الحلیم صلوات الله علیه و علی آبائه الكرام و أولاده الأئمه الأعلام ما تعاقب النور و الظلام

باب ۱ ولادته علیه السلام و تاریخه و جمل أحواله

الأخبار

«۱»

عم، [إعلام الوری]: وُلِدَ علیه السلام بِالْأَبْوَاءِ مَنْزِلٍ بَیْنَ مَكَّهَ وَ الْمَدِینَهِ لِسَبْعٍ خَلَوْنَ مِنْ صَفَرٍ سَنَهَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِینَ وَ مِائَهٍ وَ قُبِضَ علیه السلام بِبَغْدَادَ فِی حَبْسِ سِنْدِیِّ بْنِ شَاهَكَ لِخَمْسٍ بَقِینَ مِنْ رَجَبٍ وَ قِیلَ أَیْضاً لِخَمْسٍ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ سَنَهَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِینَ وَ مِائَهٍ وَ لَهُ یَوْمَئِذٍ خَمْسٌ وَ خَمْسُونَ سَنَهً وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ یُقَالُ لَهَا حَمِیدَهُ الْبَرْبَرِیَّهُ وَ یُقَالُ لَهَا حَمِیدَهُ الْمُصَفَّاهُ وَ كَانَتْ مُدَّهُ إِمَامَتِهِ علیه السلام خَمْساً وَ ثَلَاثِینَ سَنَهً وَ قَامَ بِالْأَمْرِ وَ لَهُ عِشْرُونَ سَنَهً وَ كَانَتْ فِی أَیَّامِ إِمَامَتِهِ بَقِیَّهُ مُلْكِ الْمَنْصُورِ أَبِی جَعْفَرٍ ثُمَّ مُلْكُ ابْنِهِ الْمَهْدِیِّ عَشْرَ سِنِینَ وَ شَهْراً ثُمَّ مُلْكُ ابْنِهِ الْهَادِی مُوسَی بْنِ مُحَمَّدٍ سَنَهً وَ شَهْراً

ثُمَّ مُلْکَ هَارُونَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمُلَقَّبِ بِالرَّشِیدِ وَ اسْتُشْهِدَ بَعْدَ مُضِیِّ خَمْسَ عَشْرَهَ سَنَهً مِنْ مُلْکِهِ مَسْمُوماً فِی حَبْسِ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ وَ دُفِنَ بِمَدِینَهِ السَّلَامِ فِی الْمَقْبَرَهِ الْمَعْرُوفَهِ بِمَقَابِرِ قُرَیْشٍ.

**[ترجمه]اعلام الوری: حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام، در هفتم صفر سال ۱۲۸ هجری، در ابواء - یکی از منازل بین مکه و مدینه - متولد شدند و در بیست و پنجم رجب، و بعضی گفته اند در پنجم رجب، سال ۱۸۳ هجری در زندان سندی بن شاهک در بغداد از دنیا رفتند و در آن زمان ۵۵ سال داشتند. مادرشان کنیزی فرزنددار به نام حمیده بربریه بود که به ایشان حمیده مصفاه هم می‌گفتند. مدت امامت آن جناب ۳۵ سال بود و در بیست سالگی به امامت رسیدند. دوران امامت ایشان، هم‌زمان با ادامه حکومت منصور ابی‌جعفر بود. پس از او پسرش مهدی ده سال و یک ماه زمامدار بود، بعد از مهدی پسر او هادی، موسی بن محمّد یک سال و یک ماه حکومت کرد و سپس حکومت به هارون بن محمّد، ملقب به رشید رسید. ایشان پانزده سال پس از حکومت هارون، در حال مسمومیت در زندان سندی بن شاهک به شهادت رسیدند و در مدینه السلام، در قبرستان معروف به قبرستان قریش به خاک سپرده شدند.

**[ترجمه]

«۲»

یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنِ الْمُخْتَارِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: کُنْتُ مَعَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی السَّنَهِ الَّتِی وُلِدَ فِیهَا ابْنُهُ مُوسَی علیه السلام فَلَمَّا نَزَلْنَا الْأَبْوَاءَ(۱) وَضَعَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْغَدَاءَ وَ لِأَصْحَابِهِ وَ أَکْثَرَهُ وَ أَطَابَهُ فَبَیْنَا نَحْنُ نَتَغَدَّی إِذْ أَتَاهُ رَسُولُ حَمِیدَهَ أَنَّ الطَّلْقَ قَدْ ضَرَبَنِی وَ قَدْ أَمَرْتَنِی أَنْ لَا أَسْبِقَکَ بِابْنِکَ هَذَا فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَرِحاً مَسْرُوراً فَلَمْ یَلْبَثْ أَنْ عَادَ إِلَیْنَا حَاسِراً عَنْ ذِرَاعَیْهِ ضَاحِکاً سِنُّهُ فَقُلْنَا أَضْحَکَ اللَّهُ سِنَّکَ وَ أَقَرَّ عَیْنَکَ مَا صَنَعَتْ حَمِیدَهُ فَقَالَ وَهَبَ اللَّهُ لِی غُلَاماً وَ هُوَ خَیْرُ مَنْ بَرَأَ اللَّهُ وَ لَقَدْ خَبَّرَتْنِی عَنْهُ بِأَمْرٍ کُنْتُ أَعْلَمُ بِهِ مِنْهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ مَا خَبَّرَتْکَ عَنْهُ حَمِیدَهُ قَالَ ذَکَرَتْ أَنَّهُ لَمَّا وَقَعَ مِنْ بَطْنِهَا وَقَعَ وَاضِعاً یَدَیْهِ عَلَی الْأَرْضِ رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَی السَّمَاءِ فَأَخْبَرْتُهَا أَنَّ تِلْکَ أَمَارَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمَارَهُ الْإِمَامِ مِنْ بَعْدِهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ مَا تِلْکَ مِنْ عَلَامَهِ الْإِمَامِ فَقَالَ إِنَّهُ لَمَّا کَانَ فِی اللَّیْلَهِ الَّتِی عُلِقَ بِجَدِّی فِیهَا أَتَی آتٍ جَدَّ أَبِی وَ هُوَ رَاقِدٌ فَأَتَاهُ بِکَأْسٍ فِیهَا شَرْبَهٌ أَرَقُّ مِنَ الْمَاءِ وَ أَبْیَضُ مِنَ اللَّبَنِ وَ أَلْیَنُ مِنَ الزُّبْدِ وَ أَحْلَی مِنَ الشَّهْدِ وَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ فَسَقَاهُ إِیَّاهُ وَ أَمَرَهُ بِالْجِمَاعِ فَقَامَ فَرِحاً مَسْرُوراً فَجَامَعَ فَعُلِقَ فِیهَا بِجَدِّی وَ لَمَّا کَانَ فِی اللَّیْلَهِ الَّتِی عُلِقَ فِیهَا بِأَبِی أَتَی آتٍ جَدِّی فَسَقَاهُ کَمَا سَقَی جَدَّ أَبِی وَ أَمَرَهُ بِالْجِمَاعِ فَقَامَ فَرِحاً مَسْرُوراً فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِأَبِی وَ لَمَّا کَانَ فِی اللَّیْلَهِ الَّتِی عُلِقَ بِی فِیهَا أَتَی آتٍ أَبِی فَسَقَاهُ وَ أَمَرَهُ کَمَا أَمَرَهُمْ فَقَامَ فَرِحاً مَسْرُوراً فَجَامَعَ فَعُلِقَ بِی وَ لَمَّا کَانَ

۱- ۱. الابواء: قریه من أعمال الفرع من المدینه، و بها قبر آمنه بنت وهب أم النبیّ صلّی اللّه علیه و آله.

فِي اللَّيْلَهِ الَّتِي عُلِقَ فِيهَا بِابْنِي هَذَا أَتَانِي آتٍ كَمَا أَتَى جَدَّ أَبِي وَ جَدِّي وَ أَبِي فَسَقَانِي كَمَا سَقَاهُمْ وَ أَمَرَنِي كَمَا أَمَرَهُمْ فَقُمْتُ فَرِحاً مَسْرُوراً بِعِلْمِ اللَّهِ بِمَا وَهَبَ لِي فَجَامَعْتُ فَعُلِقَ بِابْنِي هَذَا الْمَوْلُودِ فَدُونَكُمْ فَهُوَ وَ اللَّهِ صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي (۱).

أقول: تمامه فی باب ولادتهم علیهم السلام.

**[ترجمه]بصائر الدرجات: ابابصیر نقل کرده، سالی که موسی علیه السّلام متولد شدند، من همراه حضرت صادق علیه السّلام بودم. وارد ابواء - . روستایی است در اطراف مدینه که قبر آمنه بنت وهب، مادر پیامبر صلی الله علیه و آله در آنجا قرار دارد. - که شدیم امام برای ما و اصحابشان غذایی مفصل و گوارا ترتیب دادند. مشغول غذا خوردن بودیم که پیغامی از حمیده رسید که: حالت زایمان به من دست داده است، شما امر کرده بودید که قبل از تولد فرزندتان شما را باخبر کنم .

حضرت صادق علیه السّلام با شادی و خوشحالی برخاستند و طولی نکشید که آستین بالا زده و خندان پیش ما بازگشتند. عرض کردم: خدا شما را خندان بدارد و چشمتان را روشن کند! حمیده چه کرد؟ فرمودند: خدا به من پسری عنایت فرمود که بهترین موجود روی زمین است. جریانی را حمیده برایم گفت که من خود از او بهتر می‌دانستم. عرض کردم: فدایتان شوم! مگر حمیده چه چیزی به شما گفته؟ فرمودند: حمیده می گفت: هنگام متولد شدن، دو دستش را بر زمین گذاشت و سرش را به سوی آسمان بلند نمود. به او گفتم: این نشانه رسول الله صلی الله علیه و آله و امامان بعد از ایشان است.

عرض کردم: چطور این علامت امام است؟ فرمودند: در شبی که نطفه جدم بسته شد، هنگام خواب شخصی پیش جد پدرم آمد و ظرفی آورد که در آن شربتی زلال‌تر از آب و سفیدتر از شیر و نرمتر از کره و شیرین تر از عسل و سردتر از یخ بود، آن را به ایشان نوشاند و او را امر به آمیزش کرد؛ جد پدرم شادمان برخاست و آمیزش نمود، نطفه جدم در همان شب بسته شد. در شبی که نطفه پدرم بسته شد نیز، شخصی پیش جدم آمد و همان شربت را به ایشان نوشاند و او را امر به آمیزش کرد؛ جدم شادمان برخاست و آمیزش نمود و نطفه پدرم منعقد گردید. در شب انعقاد نطفه من نیز، شخصی پیش پدرم آمد و همان شربت را به ایشان نوشاند و همان دستور را به او داد، پدرم با شادی و سرور برخاست و آمیزش کرد و نطفه من منعقد گردید. شبی که نطفه این فرزندم بسته شد، شخصی، همان‌طور که پیش پدر و جد و جد پدرم آمده بود، پیش من آمد و از همان شربت به من نیز نوشاند و مرا به امر به آمیزش کرد؛ با شادی و سروری که به سبب علم خدا می دانستم خداوند چه چیزی به من موهبت کرده، برخاستم و آمیزش کردم و نطفه این فرزندم منعقد شد، اینک بدانید که به خدا قسم او امام شما بعد از من است. - . بصائر الدرجات ۹ : ۱۲۹ -

مؤلف: این مسأله به صورت کامل در باب ولادت أئمه علیهم السلام گذشت.

**[ترجمه]

«۳»

سن، [المحاسن] الْوَشَّاءُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَهَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: حَجَجْنَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فِي السَّنَهِ الَّتِي وُلِدَ فِيهَا ابْنُهُ مُوسَى علیهما السلام فَلَمَّا نَزَلَ الْأَبْوَاءَ وَضَعَ لَنَا الْغَدَاءَ وَ كَانَ إِذَا وَضَعَ الطَّعَامَ لِأَصْحَابِهِ أَكْثَرَهُ وَ أَطَابَهُ قَالَ فَبَيْنَا

نَحْنُ نَأْكُلُ إِذْ أَتَاهُ رَسُولُ حَمِيدَهَ فَقَالَ إِنَّ حَمِيدَهَ تَقُولُ لَکَ إِنِّی قَدْ أَنْکَرْتُ نَفْسِی وَ قَدْ وَجَدْتُ مَا کُنْتُ أَجِدُ إِذَا حَضَرَتْنِی وِلَادَتِی وَ قَدْ أَمَرْتَنِی أَنْ لَا أَسْبِقَکَ بِابْنِی هَذَا قَالَ فَقَامَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَانْطَلَقَ مَعَ الرَّسُولِ فَلَمَّا انْطَلَقَ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ سَرَّکَ اللَّهُ وَ جَعَلَنَا فِدَاکَ مَا صَنَعَتْ حَمِيدَهُ قَالَ قَدْ سَلَّمَهَا اللَّهُ وَ وَهَبَ لِی غُلَاماً وَ هُوَ خَيْرُ مَنْ بَرَأَ اللَّهُ فِی خَلْقِهِ وَ قَدْ أَخْبَرَتْنِی حَمِيدَهُ ظَنَّتْ أَنِّی لَا أَعْرِفُهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَعْلَمَ بِهِ مِنْهَا فَقُلْتُ وَ مَا أَخْبَرَتْکَ بِهِ حَمِيدَهُ قَالَ ذَکَرَتْ أَنَّهُ لَمَّا سَقَطَ مِنْ بَطْنِهَا سَقَطَ وَاضِعاً يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَأَخْبَرْتُهَا أَنَّ تِلْکَ أَمَارَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمَارَهُ الْوَصِیِّ مِنْ بَعْدِهِ.

فَقُلْتُ وَ مَا هَذَا مِنْ عَلَامَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلَامَهِ الْوَصِیِّ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّهُ لَمَّا أَنْ كَانَتِ اللَّيْلَهُ الَّتِی عُلِقَ فِيهَا بِابْنِی هَذَا الْمَوْلُودِ أَتَانِی آتٍ فَسَقَانِی کَمَا سَقَاهُمْ وَ أَمَرَنِی بِمِثْلِ الَّذِی أَمَرَهُمْ بِهِ فَقُمْتُ بِعِلْمِ اللَّهِ مَسْرُوراً بِمَعْرِفَتِی مَا يَهَبُ اللَّهُ لِی فَجَامَعْتُ فَعُلِقَ بِابْنِی هَذَا الْمَوْلُودِ فَدُونَکُمْ فَهُوَ وَ اللَّهِ صَاحِبُکُمْ مِنْ بَعْدِی إِنَّ نُطْفَهَ الْإِمَامِ مِمَّا أَخْبَرْتُکَ فَإِذَا سَکَنَتِ النُّطْفَهُ فِی الرَّحِمِ أَرْبَعَهَ أَشْهُرٍ وَ أُنْشِئَ فِيهِ الرُّوحُ بَعَثَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى إِلَيْهِ مَلَکاً يُقَالُ لَهُ حَيَوَانُ فَکَتَبَ عَلَى عَضُدِهِ الْأَيْمَنِ وَ تَمَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِکَلِماتِهِ (۲) فَإِذَا وَقَعَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ وَقَعَ

۱- ۱. بصائر الدرجات ج ۹ باب ۱۲ ص ۱۲۹.

۲- ۲. سوره آل عمران، الآيه: ۱۸.

وَاضِعاً يَدَيْهِ عَلَى الْأَرْضِ رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَإِذَا وَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ فَإِنَّ مُنَادِياً يُنَادِيهِ مِنْ بُطْنَانِ الْعَرْشِ مِنْ قِبَلِ رَبِّ الْعِزَّةِ مِنَ الْأُفُقِ الْأَعْلَى بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِيهِ يَا فُلَانَ بْنَ فُلَانٍ اثْبُتْ ثَلَاثاً لِعَظِيمٍ خَلَقْتُكَ أَنْتَ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي وَ مَوْضِعُ سِرِّي وَ عَيْبَةُ عِلْمِي وَ أَمِينِي عَلَى وَحْيِي وَ خَلِيفَتِي فِي أَرْضِي لَكَ وَ لِمَنْ تَوَلَّاكَ أَوْجَبْتُ رَحْمَتِي وَ مَنَحْتُ جِنَانِي وَ أَحْلَلْتُ جِوَارِي ثُمَّ وَ عِزَّتِي لَأُصْلِيَنَّ مَنْ عَادَاكَ أَشَدَّ عَذَابِي وَ إِنْ وَسَّعْتُ عَلَيْهِمْ فِي الدُّنْيَا سَعَةَ رِزْقِي قَالَ فَإِذَا انْقَضَى صَوْتُ الْمُنَادِي أَجَابَهُ هُوَ وَ هُوَ وَاضِعٌ يَدَهُ عَلَى الْأَرْضِ رَافِعاً رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَقُولُ شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱) قَالَ فَإِذَا قَالَ ذَلِكَ أَعْطَاهُ اللَّهُ الْعِلْمَ الْأَوَّلَ وَ الْعِلْمَ الْآخِرَ وَ اسْتَحَقَّ زِيَارَةَ الرُّوحِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ قُلْتُ وَ الرُّوحُ

لَيْسَ هُوَ جَبْرَئِيلَ قَالَ لَا الرُّوحُ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ إِنَّ جَبْرَئِيلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ وَ إِنَّ الرُّوحَ خَلْقٌ أَعْظَمُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَ لَيْسَ يَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ (۲).

**[ترجمه]محاسن: ابابصیر نقل کرده، در سالی که موسی علیه السلام متولد شدند، ما در سفر حج همراه امام صادق علیه السلام بودیم. وقتی به أبواء رسیدیم، ایشان غذایی برای ما تهیه نمودند، و هر وقت که ایشان غذایی مهیا می‌کردند، آن را خوب و زیاد تهیه می‌کردند. زمانی که مشغول خوردن بودیم، پیکی از طرف حمیده آمد که حمیده گفته است: من خودم هم انتظار نداشتم، ولی نشانه‌های وضع حمل را در خود دیدم. شما امر کرده بودید که در مورد این فرزندتان از قبل به شما خبر دهم.

امام صادق علیه السلام برخاستند و به همراه پیک روانه شدند. وقتی بازگشتند، اصحاب به ایشان عرض کردند: خداوند شما را شادمان بدارد و ما را فدایتان گرداند! حمیده چه شد؟ حضرت فرمودند: خدا او را سلامت داشته و به من پسری موهبت کرده که بهترین مخلوقات خداست. حمیده به من چیزی گفت که گمان می‌کرد من نمی‌دانم، ولی من بهتر از او می‌دانستم. من عرض کردم: حمیده چه چیزی به شما گفت؟ فرمودند: گفت که وقتی از شکمش بیرون آمده، دست خود را بر زمین قرار داده و سرش را به آسمان بلند کرده است. به او گفتم: این علامت رسول الله صلی الله علیه و آله و وصی بعد از ایشان است.

عرض کردم: چطور این علامت رسول الله صلی الله علیه و آله است؟ و چطور علامت وصی بعد از ایشان است؟ فرمودند: ای أبامحمد! شبی که نطفه این فرزندم بسته شد، شخصی پیش من آمد و به من همان چیزی را نوشاند که به پدرانم نوشانده بود، و به من همان دستوری را داد که به ایشان نیز داده بود. من شادمان برخاستم و به سبب علمی که خدا به من عنایت کرده می... دانستم خداوند چه موهبتی قرار است به من بدهد. همبستر شدم و نطفه این فرزندم شکل گرفت. بدانید که او امام شما بعد از من است! نطفه امام همین‌طور که برایت گفتم شکل می‌گیرد. وقتی نطفه چهار ماه در رحم ماند و روح در آن دمیده شد، خداوند فرشته ای به نام حیوان را می‌فرستد تا بر بازوی راست امام بنویسد: «وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقاً وَ عَدْلًا لا مُبَدِّلَ لِكَلِماتِهِ» -. أنعام / ۱۱۵ - {و

سخن پروردگارت به راستی و داد سرانجام گرفته است و هیچ تغییردهنده ای برای کلمات او نیست}. وقتی که از شکم مادرش متولد شود، با دست بر زمین قرار می‌گیرد و سرش به آسمان بلند می‌کند.

وقتی دستش را روی زمین می‌گذارد، یک منادی از دل عرش، از طرف پروردگار عزت، از افق اعلی او را به نام و نام پدرش

می‌خواند که: ای فلانی پسر فلانی! استوار باش! سه بار این را تکرار می کند و بعد می گوید: به سبب عظمت آفرینشت، تو را برگزیده خود در میان خلقم و محل اسرار و خزانه علم خود و امانت‌دار بر وحیم و جانشین خود در زمینم قرار دادم. برای تو و هر که تو را دوست داشته باشد رحمت خود را لازم گردانیدم و بهشت جاوید و حوریه و غلمان را عطا می کنم. به عزتم قسم، هر که با تو دشمنی ورزد، به شدیدترین عذاب خود گرفتارش می کنم، گر چه در دنیا به آن‌ها روزی فراخ به او دهم.

وقتی ندای منادی تمام شود او در همان حالی که دستش بر زمین و سرش به آسمان بلند است جواب می‌دهد: «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ وَ الْمَلائِكَةُ وَ أُولُوا الْعِلْمِ قائِماً بِالْقِسْطِ لا إِلهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» - . آل عمران / ۱۸ - {خدا که همواره به عدل قیام دارد گواهی می دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان [او] و دانشوران [نیز گواهی می دهند که] جز او که توانا و حکیم است هیچ معبودی نیست}. وقتی این را گفت، خداوند دانش پیشینیان و آیندگان را به او می‌بخشد و شایستگی زیارت روح در شب قدر را پیدا می کند. عرض کردم: مگر روح همان جبرئیل نیست؟ فرمودند: نه، روح مخلوقی است بزرگ‌تر از جبرئیل، جبرئیل از ملائکه است و روح مخلوقی است بزرگ‌تر از ملائکه. مگر خداوند نفرموده است: «تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ» - . قدر / ۴ - {در آن [شب] فرشتگان با روح فرود آیند}. - . محاسن برقی ۲ : ۳۱۴ -

**[ترجمه]

بیان

سقط علوق الجد و الأب و علوقه علیهم السلام فی هذه الروایه إما من النساخ أو من البرقی اختصارا کما یدل علیه ما فی البصائر و الکافی.

**[ترجمه]این که در این روایت چگونگی تشکیل نطفه جد و پدر نیامده است، یا به جهت افتادگی از طرف نساخ است و یا به جهت اختصاری است که برقی آن را به اعتماد روایت یصائر و کافی آن را مرتکب شده است .

**[ترجمه]

«۴»

سن، [المحاسن] عَلِيُّ بْنُ حَدِيدٍ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ وَ دَاوُدَ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مِنْهَالٍ الْقَصَّابِ قَالَ: خَرَجْتُ مِنْ مَكَّةَ وَ أَنَا أُرِيدُ الْمَدِينَةَ فَمَرَرْتُ بِالْأَبْوَاءِ وَ قَدْ وُلِدَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَسَبَقْتُهُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ دَخَلَ بَعْدِي بِيَوْمٍ فَأَطْعَمَ النَّاسَ ثَلَاثاً فَكُنْتُ آكُلُ فِيمَنْ يَأْكُلُ فَمَا آكُلُ شَيْئاً إِلَى الْغَدِ حَتَّى أَعُودَ فَآكُلَ فَمَكَثْتُ بِذَلِكَ ثَلَاثاً أَطْعَمُ حَتَّى أَرْتَفِقَ ثُمَّ لَا أَطْعَمُ شَيْئاً إِلَى الْغَدِ(۳).

ص: ۴

۱- ۱. سوره القدر، الآیه: ۴.

۲- ۲. المحاسن للبرقی ج ۲ ص ۳۱۴ طبع ایران.

۳- ۳. نفس المصدر ج ۲ ص ۴۱۸ طبع ايران.

**[ترجمه]محاسن: منهال قصاب نقل کرده، من از مکه به طرف مدینه می‌رفتم که گندرم به ابواء افتاد. برای حضرت صادق علیه السلام فرزندی متولد شده بود، من جلوتر از ایشان وارد مدینه شدم. و ایشان بعد از من رسیدند و سه روز مردم را اطعام کردند و من نیز جزو کسانی بودم می‌خوردند، هر روز که می‌رفتم آن قدر غذا می‌خوردم که تا فردا دیگر چیزی نمی‌خوردم، این سه روز کارم همین بود؛ می‌خوردم و بر آرنجم تکیه می‌زدم و تا فردایش چیزی نمی‌خوردم. - . همان : ۴۱۸ -

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی ارتفق اتکأ علی مرفق یده أو علی المخده و امتلأ(۱).

**[ترجمه]فیروز آبادی می‌نویسد: إرتفق یعنی بر آرنج دستش یا بر بالشی تکیه زد و سیر شد. - . قاموس ۳ : ۲۳۶ -

**[ترجمه]

«۵»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنْ عِیسَی بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: دَخَلَ ابْنُ عُکَّاشَهَ بْنِ مِحْصَنٍ الْأَسَدِیُّ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ فَکَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَائِماً عِنْدَهُ فَقَدَّمَ إِلَیْهِ عِنَباً فَقَالَ حَبَّهً حَبَّهً یَأْکُلُهُ الشَّیْخُ الْکَبِیرُ أَوِ الصَّبِیُّ الصَّغِیرُ وَ ثَلَاثَهً وَ أَرْبَعَهً مَنْ یَظُنُّ أَنَّهُ لَا یَشْبَعُ فَکُلْهُ حَبَّتَیْنِ حَبَّتَیْنِ فَإِنَّهُ یُسْتَحَبُّ فَقَالَ لِأَبِی جَعْفَرٍ لِأَیِّ شَیْ ءٍ لَا تُزَوِّجُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَدْ أَدْرَکَ التَّزْوِیجَ وَ بَیْنَ یَدَیْهِ صُرَّهٌ مَخْتُومَهٌ فَقَالَ سَیَجِی ءُ نَخَّاسٌ مِنْ أَهْلِ بَرْبَرَ یَنْزِلُ دَارَ مَیْمُونٍ فَنَشْتَرِی لَهُ بِهَذِهِ الصُّرَّهِ جَارِیَهً قَالَ فَأَتَی لِذَلِکَ مَا أَتَی فَدَخَلْنَا یَوْماً عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ أَ لَا أُخْبِرُکُمْ عَنِ النَّخَّاسِ الَّذِی ذَکَرْتُهُ لَکُمْ قَدْ قَدِمَ فَاذْهَبُوا وَ اشْتَرُوا بِهَذِهِ الصُّرَّهِ مِنْهُ جَارِیَهً فَأَتَیْنَا النَّخَّاسَ فَقَالَ قَدْ بِعْتُ مَا کَانَ عِنْدِی إِلَّا جَارِیَتَیْنِ مَرِیضَتَیْنِ إِحْدَاهُمَا أَمْثَلُ مِنَ الْأُخْرَی قُلْنَا فَأَخْرِجْهُمَا حَتَّی نَنْظُرَ إِلَیْهِمَا فَأَخْرَجَهُمَا فَقُلْنَا بِکَمْ تَبِیعُ هَذِهِ الْجَارِیَهَ الْمُتَمَاثِلَهَ قَالَ بِسَبْعِینَ دِینَاراً قُلْنَا أَحْسِنْ قَالَ لَا أَنْقُصُ مِنْ سَبْعِینَ دِینَاراً فَقُلْنَا نَشْتَرِیهَا مِنْکَ بِهَذِهِ الصُّرَّهِ مَا بَلَغَتْ وَ مَا نَدْرِی مَا فِیهَا فَکَانَ عِنْدَهُ رَجُلٌ أَبْیَضُ الرَّأْسِ وَ اللِّحْیَهِ قَالَ فُکُّوا الْخَاتَمَ وَ زِنُوا فَقَالَ النَّخَّاسُ لَا تَفُکُّوا فَإِنَّهَا إِنْ نَقَصَتْ حَبَّهً مِنَ السَّبْعِینَ لَمْ أُبَایِعْکُمْ قَالَ الشَّیْخُ زِنُوا قَالَ فَفَکَکْنَا وَ وَزَنَّا الدَّنَانِیرَ فَإِذَا هِیَ سَبْعُونَ دِینَاراً لَا تَزِیدُ وَ لَا تَنْقُصُ فَأَخَذْنَا الْجَارِیَهَ فَأَدْخَلْنَاهَا عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام وَ جَعْفَرٌ علیه السلام قَائِمٌ عِنْدَهُ فَأَخْبَرْنَا أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام بِمَا کَانَ فَحَمِدَ اللَّهَ ثُمَّ قَالَ لَهَا مَا اسْمُکِ قَالَتْ حَمِیدَهُ فَقَالَ حَمِیدَهٌ فِی الدُّنْیَا مَحْمُودَهٌ فِی الْآخِرَهِ أَخْبِرِینِی عَنْکِ أَ بِکْرٌ أَمْ ثَیِّبٌ قَالَتْ بِکْرٌ قَالَ کَیْفَ وَ لَا یَقَعُ فِی یَدِ النَّخَّاسِینَ شَیْ ءٌ إِلَّا أَفْسَدُوهُ قَالَتْ کَانَ یَجِی ءُ فَیَقْعُدُ مِنِّی مَقْعَدَ الرَّجُلِ مِنَ الْمَرْأَهِ فَیُسَلِّطُ اللَّهُ عَلَیْهِ رَجُلًا أَبْیَضَ الرَّأْسِ وَ اللِّحْیَهِ فَلَا یَزَالُ یَلْطِمُهُ حَتَّی یَقُومَ عَنِّی فَفَعَلَ بِی مِرَاراً

۱- ۱. القاموس ج ۳ ص ۲۳۶.

وَ فَعَلَ الشَّیْخُ مِرَاراً فَقَالَ یَا جَعْفَرُ خُذْهَا إِلَیْکَ فَوَلَدَتْ خَیْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام (۱).

**[ترجمه]خرائج: عیسی بن عبدالرحمن از پدر خود نقل کرده، پسر عکاشه بن محصن اسدی به محضر امام باقر علیه السلام رسید. امام صادق علیه السّلام ایستاده بودند و مقداری انگور برای عکاشه آوردند و فرمودند: پیرمرد کهنسال و کودک کوچک، هر دو انگور را دانه دانه می‌خورند، و کسی که خیال می‌کند سیر نمی‌شود، سه تا چهار تا می‌خورد، تو دو تا دو تا بخور که مستحب است.

او به حضرت باقر عرض کرد: چرا حضرت صادق را داماد نمی‌کنید؟ موقع ازدواج ایشان رسیده است. در جلو امام کیسه ای پر از دینار قرار داشت که مهر شده بود، فرمودند: به زودی برده فروشی از اهل بربر وارد منزل میمون خواهد شد، با همین کیسه برایش کنیزی از او می‌خریم.

مدتی گذشت، روزی به محضر ایشان رسیدیم؛ فرمودند: می‌خواهید در مورد آن برده فروشی که گفته بودم خبری دهم؟ او آمده است، بروید و با همین کیسه پول از او کنیزی بخرید. ما پیش برده فروش رفتیم، او گفت: هر چه کنیز داشتم فروختم، فقط دو کنیز دیگر باقی مانده که هر دو مریض هستند ولی حال یکی از آن‌ها بهتر از دیگری است. گفتیم: آن دو را بیاور تا ببینیم. هر دو را آورد، گفتیم: این یکی که بیماریش بهتر شده را چند می‌فروشی؟ گفت: هفتاد دینار. گفتیم: کمتر بفروش. گفت: از هفتاد دینار کم‌تر نمی‌فروشم. گفتیم: به هر مقداری که در این کیسه هست می‌خریم، خودمان هم نمی‌دانیم چقدر در این کیسه پول است.

پیش او مردی که موهای سر و ریشش سفید شده بود هم حضور داشت، او گفت: مهر کیسه را باز کنید و بشمارید. برده فروش گفت: باز نکنید! اگر یک دانه از هفتاد دینار کمتر باشد نمی‌فروشم. آن پیرمرد گفت: شما وزن کنید. کیسه را گشودیم و شمردیم درست هفتاد دینار بود، نه کم بود و نه زیاد. کنیز را خریدیم و خدمت حضرت باقر علیه السّلام بردیم. امام صادق علیه السلام نیز حضور داشتند. جریان را عرض کردیم، ایشان حمد خدا کردند و به کنیز فرمودند: نام شما چیست؟ جواب داد: حمیده. فرمودند: پسندیده در دنیا و ستایش شده در آخرت. اکنون بگو ببینم، بیوه هستی یا دوشیزه؟ گفت: دوشیزه هستم. فرمودند: چطور ممکن است دوشیزه باشی با این‌که هر کنیزی که به دست این برده فروشان افتد، او را سالم نمی... گذارند. گفت: نسبت به من نیز همین تصمیم را داشت، ولی هر وقت نزدیک من می‌شد، خداوند پیرمردی که موی سر و صورتش سفید شده بود را بر او مسلط می‌کرد که آن‌قدر به صورتش می‌نواخت تا از من منصرف می‌شد. چندین مرتبه این کار را کرد که آن پیرمرد مدام مانع او می‌شد. حضرت باقر علیه السلام به امام صادق علیه السلام فرمودند: ای جعفر! این کنیز را داشته باش که برای تو از او بهترین فرد روی زمین به نام موسی بن جعفر علیهما السلام متولد خواهد شد. - .خرائج و جرائح - ۱۹۷ :

**[ترجمه]

كا، [الكافى] الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنْ عَلِيِّ بْنِ السِّنْدِيِّ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: مِثْلَهُ (۲)

**[ترجمه]کافی نیز با اسناد خود مانند همین روایت را از عیسی بن عبدالرحمن نقل کرده است. - . کافی ۱ : ۴۷۶ -

**[ترجمه]

بيان

تماثل العليل قارب البرء و أماثل القوم خيارهم و قوله المتماثله يحتمل أن يكون مأخوذا من كل من المعنيين و الأول أظهر.

**[ترجمه]تماثل العليل قارب البرء و أماثل القوم خيارهم و قوله المتماثله يحتمل أن يكون مأخوذا من كل من المعنيين و الأول أظهر.

**[ترجمه]

«۷»

كا، [الكافى] مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ سَابِقِ بْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: حَمِيدَةُ مُصَفَّاةٌ مِنَ الْأَدْنَاسِ كَسَبِيكَهِ الذَّهَبِ مَا زَالَتِ الْأَمْلَاكُ تَحْرُسُهَا حَتَّى أُدِّيَتْ إِلَيَّ كَرَامَهً مِنَ اللَّهِ لِي وَ الْحُجَّهِ مِنْ بَعْدِي (۳).

**[ترجمه]کافی: معلی بن خنیس روایت کرده، حضرت صادق علیه السلام فرمودند: حمیده چون قطعه طلایی خالص، پاکیزه از بدی‌هاست، پیوسته فرشته ها نگهبان او بودند تا به من رسید. این لطفی بود که خدا نسبت به من و امام بعد از من نمود. - . همان : ۴۷۷ -

**[ترجمه]

«۸»

شا، [الإرشاد]: كَانَ مَوْلِدُهُ عليه السلام بِالْأَبْوَاءِ سَنَهَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَهٍ وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا حَمِيدَهُ الْبَرْبَرِيَّهُ(۴).

**[ترجمه]ارشاد: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۱۲۸ هجری در أبواء متولد شدند و مادرشان کنیزی فرزنددار بود که حمیده بربریه نام داشت. - . ارشاد : ۳۰۷ -

**[ترجمه]

«۹»

شا، [الإرشاد]: أَمُّهُ علیه السلام حَمِیدَهُ الْمُصَفَّاهُ ابْنَهُ صَاعِدٍ الْبَرْبَرِیِّ وَ یُقَالُ إِنَّهَا أَنْدُلُسِیَّهٌ أُمُّ وَلَدٍ تُکَنَّی لُؤْلُؤَهَ وُلِدَ علیه السلام بِالْأَبْوَاءِ مَوْضِعٍ بَیْنَ مَکَّهَ وَ الْمَدِینَهِ یَوْمَ الْأَحَدِ لِسَبْعٍ خَلَوْنَ مِنْ صَفَرٍ سَنَهَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِینَ وَ مِائَهٍ وَ کَانَ فِی سِنِی إِمَامَتِهِ بَقِیَّهُ مُلْکِ الْمَنْصُورِ ثُمَّ مُلْکُ الْمَهْدِیِّ عَشْرَ سِنِینَ وَ شَهْراً وَ أَیَّاماً ثُمَّ مُلْکُ الْهَادِی سَنَهً وَ خَمْسَهَ عَشَرَ یَوْماً ثُمَّ مُلْکُ الرَّشِیدِ ثلاث [ثَلَاثاً] وَ عِشْرِینَ سَنَهً وَ شَهْرَیْنِ وَ سَبْعَهَ عَشَرَ یَوْماً وَ بَعْدَ مُضِیِّ خَمْسَ عَشْرَهَ سَنَهً مِنْ مُلْکِ الرَّشِیدِ اسْتُشْهِدَ مَسْمُوماً فِی حَبْسِ الرَّشِیدِ عَلَی یَدَیِ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ یَوْمَ الْجُمُعَهِ لِسِتٍّ بَقِینَ مِنْ رَجَبٍ وَ قِیلَ لِخَمْسٍ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ سَنَهَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِینَ وَ مِائَهٍ وَ قِیلَ سَنَهَ سِتٍّ وَ ثَمَانِینَ

ص: ۶

۱- ۱. الخرائج و الجرائح للراوندی ص ۱۹۷.

۲- ۲. الکافی ج ۱ ص ۴۷۶.

۳- ۳. نفس المصدر ج ۱ ص ۴۷۷.

۴- ۴. الإرشاد ص ۳۰۷ طبع ایران سنه ۱۳۰۸.

وَ كَانَ مُقَامُهُ مَعَ أَبِيهِ عِشْرِينَ سَنَةً وَ يُقَالُ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ بَعْدَ أَبِيهِ أَيَّامُ إِمَامَتِهِ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ قَامَ بِالْأَمْرِ وَ لَهُ عِشْرُونَ سَنَةً وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ بِالْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ فِي الْمَقْبَرَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِمَقَابِرِ قُرَيْشٍ مِنْ بَابِ التِّينِ فَصَارَتْ بَابَ الْحَوَائِجِ وَ عَاشَ أَرْبَعاً وَ خَمْسِينَ سَنَةً(۱).

**[ترجمه]ارشاد: مادر ایشان حمیده مصفاه، دختر صاعد بربری بود که می گفتند: أندلسی است، کنیزی فرزند دار بود که کنیه‌اش لؤلؤه بود. امام موسی بن جعفر علیه السلام، در أبواء - مکانی بین مکه و مدینه - در روز یک‌شنبه هفتم صفر ۱۲۸ هجری متولد شدند. ایام امامت ایشان مقارن با ادامه حکومت منصور، سپس مهدی به مدت ده سال و یک ماه، سپس هادی به مدت یک سال و پانزده روز، و سپس رشید به مدت بیست و سه سال و دو ماه و هفده روز بود که بعد از گذشت پانزده سال از حکومت رشید، در روز جمعه ۲۴ رجب، در حالی که مسموم شده بودند به دست سندی بن شاهک در زندان رشید به شهادت رسیدند. گفته شده تاریخ شهادت ایشان ۲۵ رجب بوده است، و نیز گفته‌اند در سال ۱۲۶.

ایشان بیست سال از زندگی خویش را در ایام پدرشان گذراندند و گفته شده نوزده سال، و بعد از پدرشان مدت امامتشان ۳۵ سال بود که در سن بیست سالگی به امامت رسیدند. و در جانب غربی قبرستان بغداد، در مقبره‌ای که در باب التین معروف به قبرستان قریش است دفن شدند و باب الحوائج لقب گرفتند. مدت عمرشان پنجاه و چهار سال بود. - . مناقب إبن شهر آشوب ۳ : ۴۳۷ -

**[ترجمه]

«۱۰»

کشف، [کشف الغمه] قَالَ كَمَالُ الدِّينِ مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَةَ(۲): أَمَّا وِلَادَتُهُ علیه السلام فَبِالْأَبْوَاءِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ قِيلَ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ تُسَمَّى حَمِيدَةُ الْبَرْبَرِيَّةُ وَ قِيلَ غَيْرُ ذَلِكَ (۳) وَ أَمَّا عُمُرُهُ فَإِنَّهُ مَاتَ لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ رَجَبٍ

سَنَةَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ لِلْهِجْرَةِ فَيَكُونُ عُمُرُهُ عَلَى الْقَوْلِ الْأَوَّلِ خَمْساً وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ عَلَى الْقَوْلِ الثَّانِي أَرْبَعاً وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ قَبْرُهُ بِالْمَشْهَدِ الْمَعْرُوفِ بِبَابِ التِّينِ مِنْ بَغْدَادَ(۴).

وَ قَالَ ابْنُ الْخَشَّابِ وَ بِالْإِسْنَادِ الْأَوَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ: وُلِدَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام بِالْأَبْوَاءِ سَنَةَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَةٍ وَ قُبِضَ وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِي سَنَةِ مِائَةٍ وَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ يُقَالُ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى كَانَ مَوْلِدُهُ سَنَةَ مِائَةٍ وَ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ حَدَّثَنِي بِذَلِكَ صَدَقَةُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَ كَانَ مُقَامُهُ مَعَ أَبِيهِ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ أَقَامَ بَعْدَ أَبِيهِ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ فِي الرِّوَايَةِ الْأُخْرَى بَلْ أَقَامَ مُوسَى مَعَ أَبِيهِ جَعْفَرٍ عِشْرِينَ سَنَةً حَدَّثَنِي بِذَلِكَ حَرْبٌ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرِّضَا علیه السلام وَ قُبِضَ مُوسَى وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً سَنَةَ مِائَةٍ وَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ أُمُّهُ حَمِيدَةُ الْبَرْبَرِيَّةُ وَ يُقَالُ الْأَنْدُلُسِيَّةُ أُمُّ وَلَدٍ وَ هِيَ أُمُّ إِسْحَاقَ وَ فَاطِمَةَ(۵).

۱- ۱. المناقب لابن شهرآشوب ج ۳ ص ۴۳۷ طبع النجف.

۲- ۲. مطالب السئول ص ۸۳ طبع ایران ملحقا بتذکره الخواص.

۳- ۳. کشف الغمّه ج ۳ ص ۳.

۴- ۴. نفس المصدر ج ۳ ص ۹.

۵- ۵. المصدر ج ۳ ص ۴۰.

وَ قَالَ الْحَافِظُ عَبْدُ الْعَزِيزِ ذَكَرَ الْخَطِيبُ: أَنَّهُ وُلِدَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام بِالْمَدِينَهِ فِي سَنَهِ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ قِيلَ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَهٍ وَ أَقْدَمَهُ الْمَهْدِيُّ بَغْدَادَ ثُمَّ رَدَّهُ إِلَى الْمَدِينَهِ فَأَقَامَ بِهَا إِلَى أَيَّامِ الرَّشِيدِ فَقَدِمَ الرَّشِيدُ الْمَدِينَهَ فَحَمَلَهُ مَعَهُ وَ حَبَسَهُ بِبَغْدَادَ إِلَى أَنْ تُوُفِّيَ بِهَا لِخَمْسٍ بَقِينَ مِنْ رَجَبٍ سَنَهَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَهٍ(۱).

وَ مِنْ كِتَابِ دَلَائِلِ الْحِمْيَرِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: قُبِضَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَ هُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَهٍ عَاشَ بَعْدَ أَبِيهِ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَهٍ(۲).

**[ترجمه]کشف الغمه: کمال الدین محمد بن طلحه - . مطالب السؤول: ۸۳ - گفته است: ایشان در ابواء، در سال هجری ۱۲۸ متولد شدند. بعضی گفته اند: ۱۲۹. مادرشان کنیزی أم ولد بود که حمیده بربریه نام داشت. در مورد نام مادرشان چیزهای دیگری هم گفته‌اند. - . کشف الغمه ۳ : ۳ -

ایشان در بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ هجری از دنیا رفتند، مدت عمر ایشان بنا بر قول اول پنجاه و پنج سال و بنا بر قول دوم پنجاه و چهار سال می‌شود. قبر ایشان در مقبره‌ای معروف به باب التین در بغداد است. - . همان : ۹ -

ابن خشاب و محمد بن سنان با اسناد اول گفته‌اند: موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۱۲۸ در أبواء متولد شدند و در حالی که پنجاه و چهار سال داشتند، در سال ۱۸۳ هجری از دنیا رفتند. بعضی گفته‌اند: ایشان در پنجاه و پنج سالگی از دنیا رفته‌اند. صدقه از پدرش و او از ابن محبوب برای من روایت کرده‌اند ایشان در سال ۱۲۹ هجری متولد شدند.

ایشان ۱۴ سال از عمر خویش را با پدرشان سپری کردند و بعد از پدرشان سی و پنج سال در قید حیات بودند. در روایت دیگری که حرب از پدرش از امام رضا علیه السلام نقل کرده آمده است که موسی علیه السلام در پنجاه و پنج سالگی و در سال ۱۸۳ از دنیا رفتند. نام مادر ایشان حمیده بربریه بود و به او أندلسی هم می‌گفتند، او کنیزی أم ولد بود که که نام فرزندانش إسحاق و فاطمه بود. - . همان : ۴۰ -

حافظ بن عبدالعزیز گفته است: خطیب نقل کرده، موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۱۲۸ و بعضی گفته‌اند در سال ۱۲۹ در مدینه متولد شدند. مهدی ایشان را به بغداد برد و به مدینه بازگرداند و تا زمان رشید در مدینه بودند، تا این که رشید به مدینه آمد و ایشان را با خود برد و در بغداد زندانی کرد. ایشان در زندان بودند تا در بیست و پنجم رجب سال ۱۸۳ از دنیا رفتند. - . همان : ۱۱ -

از کتاب دلائل حمیری از محمد بن سنان نقل شده، ابا الحسن علیه السلام در پنجاه و پنج سالگی در سال ۱۸۳ از دنیا رفتند و بعد از پدرشان سی و پنج سال در قید حیات بودند. - . همان : ۵۱ -

**[ترجمه]

عم، [إعلام الورى] عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنُ عَلِيٍّ الرَّازِيُّ عَنْ شَيْخِ الطَّائِفَهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْبَزَوْفَرِيِّ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ الدِّهْقَانِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحٍ الْأَنْمَاطِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ وَ زِيَادِ بْنِ النُّعْمَانِ وَ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ قَالَ: أَرْسَلَ إِلَيَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي يَوْمٍ شَدِيدِ الْحَرِّ فَقَالَ لِيَ اذْهَبْ إِلَى فُلَانٍ الْإِفْرِيقِيِّ فَاعْتَرِضْ جَارِيَهً عِنْدَهُ مِنْ حَالِهَا كَذَا وَ كَذَا وَ مِنْ صِفَتِهَا كَذَا وَ كَذَا وَ أَتَيْتُ الرَّجُلَ فَاعْتَرَضْتُ مَا عِنْدَهُ فَلَمْ أَرَ مَا وَصَفَ لِي فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ عُدْ إِلَيْهِ فَإِنَّهَا عِنْدَهُ فَرَجَعْتُ إِلَى الْإِفْرِيقِيِّ فَحَلَفَ لِي مَا عِنْدَهُ شَيْ ءٌ إِلَّا وَ قَدْ عَرَضَهُ عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ عِنْدِي وَصِيفَهٌ مَرِيضَهٌ مَحْلُوقَهُ الرَّأْسِ لَيْسَ مِمَّا تُعْرَضُ فَقُلْتُ لَهُ اعْرِضْهَا عَلَيَّ فَجَاءَ بِهَا مُتَوَكِّئَهً عَلَى جَارِيَتَيْنِ تَخُطُّ بِرِجْلَيْهَا الْأَرْضَ فَأَرَانِيهَا فَعَرَفْتُ الصِّفَهَ فَقُلْتُ بِكَمْ هِيَ فَقَالَ لِي اذْهَبْ بِهَا إِلَيْهِ فَيَحْكُمَ فِيهَا ثُمَّ قَالَ لِي قَدْ وَ اللَّهِ أَدَرْتُهَا مُنْذُ مَلَكْتُهَا فَمَا قَدَرْتُ عَلَيْهَا وَ لَقَدْ أَخْبَرَنِيَ الَّذِي اشْتَرَيْتُهَا مِنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ لَمْ يَصِلْ إِلَيْهَا وَ حَلَفَتِ الْجَارِيَهُ أَنَّهَا نَظَرَتْ إِلَى الْقَمَرِ وَقَعَ فِي حَجْرِهَا

فَأَخْبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بِمَقَالَتِهِ فَأَعْطَانِي مِائَتَيْ دِينَارٍ فَذَهَبْتُ بِهَا إِلَيْهِ فَقَالَ الرَّجُلُ هِيَ حُرَّهٌ لِوَجْهِ اللَّهِ إِنْ لَمْ يَكُنْ بَعَثَ إِلَيَّ بِشِرَائِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَأَخْبَرْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام

۱- ۱. كشف الغمّه ج ۳ ص ۱۱.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۳ ص ۵۱.

بِمَقَالَتِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا ابْنَ أَحْمَرَ أَمَا إِنَّهَا تَلِدُ مَوْلُوداً لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ.

فَقَدْ رَوَى الشَّيْخُ الْمُفِيدُ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي كِتَابِ الْإِرْشَادِ(۱) مِثْلَ هَذَا الْخَبَرِ مُسْنِداً إِلَى هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ أَيْضاً إِلَّا أَنَّ فِيهِ: أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام أَمَرَهُ بِبَيْعِ هَذِهِ الْجَارِيَهِ وَ أَنَّهَا كَانَتْ أُمَّ الرِّضَا عليه السلام (۲).

**[ترجمه]اعلام الورى: هشام بن احمر نقل کرده، در یکی از روزها که هوا به شدت گرم بود، حضرت صادق علیه السّلام مرا فرستادند که: پیش فلان مرد افریقایی برو و از او کنیزی با این احوال و اوصاف بخر! من پیش آن مرد رفتم، اما کنیزی با آن اوصافی که حضرت فرموده بودند نزد او ندیدم. برگشتم و جریان را عرض کردم. فرمودند: پیش آن مرد بازگرد، کنیز همان جاست .

باز پیش آن مرد افریقایی رفتم، قسم خورد که هر چه کنیز داشته به من نشان داده است.

بعد گفت: دخترکی هست که مریض است و سرش تراشیده شده، کسی او را نمی‌خرد. گفتم: همان را بیاور. او را آورد، در حالی که به دو کنیز دیگر تکیه داشت و پاهایش به زمین کشیده می‌شد. نگاه کردم و صفاتی که حضرت فرموده بودند را در او یافتم. گفتم: چند می‌فروشی؟ او را پیش مولایت ببر تا او خود در مورد قیمتش حکم کند. بعد گفت: به خدا از زمانی که این کنیز را خریدم، هر وقت خواستم با او نزدیکی کنم، مقدورم نشد. کسی که از او خریدم نیز می گفت نتوانسته با او نزدیکی کند. کنیز قسم می‌خورد که دیده که ماه در دامنش نشسته است. سخنان او را برای حضرت صادق علیه السلام نقل کردم، ایشان دویست دینار به من دادند. پول را برای برده فروش بردم؛ آن مرد گفت: این کنیز در راه خدا آزاد باشد، اگر معادل پولی که آن را در مغرب آن را خریده ام نفرستاده باشند. حرف او را برای امام صادق علیه السّلام نقل کردم، فرمودند: ای إبن احمر! از این کنیز فرزندی متولد می شود که بین او و خدا حجابی وجود ندارد.

شیخ مفید نیز مانند همین روایت را از هشام بن احمر در کتاب ارشاد - . ارشاد : ۳۲۸ - نقل کرده، با این تفاوت که نوشته است: حضرت موسی بن جعفر امر به خریدن آن کنیز کرد و او مادر حضرت رضا علیه السّلام بود. - . اعلام الورى: ۲۹۸ -

**[ترجمه]

«۱۲»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی الْحُسَیْنُ بْنُ عُبَیْدِ اللَّهِ: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]أمالی طوسی نیز مانند همین روایت را از حسین بن عبیدالله نقل کرده است. - . أمالی إبن الشیخ : ۸۸ -

**[ترجمه]

«۱۳»

كا، [الكافى]: وُلِدَ علیه السلام بِالْأَبْوَاءِ سَنَهَ ثَمَانٍ وَ قَالَ بَعْضُهُمْ تِسْعٍ وَ عِشْرِینَ وَ مِائَهٍ وَ أُمُّهُ أَمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا حَمِيدَهُ(۴).

**[ترجمه]کافی: امام موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۱۲۸ و بعضی گفته‌اند ۱۲۹ در أبواء متولد شدند و مادرشان کنیزی أم ولد به نام حمیده بود. - . کافی ۱ : ۴۷۶ -

**[ترجمه]

«۱۴»

ضه، [روضه الواعظین]: وُلِدَ علیه السلام يَوْمَ الْأَحَدِ لِسَبْعٍ خَلَوْنَ مِنْ صَفَرٍ سَنَهَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَهٍ(۵).

**[ترجمه]روضه الواعظین: امام موسی بن جعفر علیه السلام در روز یک‌شنبه، هفتم صفر سال ۱۲۸ متولد شدند. - . روضه الواعظین ۱ : ۲۶۴ -

**[ترجمه]

«۱۵»

الدُّرُوسُ،: وُلِدَ علیه السلام بِالْأَبْوَاءِ سَنَهَ ثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَهٍ وَ قِيلَ سَنَهَ تِسْعٍ وَ عِشْرِينَ وَ مِائَهٍ يَوْمَ الْأَحَدِ سَابِعَ صَفَرٍ(۶).

ص: ۹

۱- ۱. الإرشاد ص ۳۲۸.
۲- ۲. إعلام الورى ص ۲۹۸.
۳- ۳. أمالی ابن الشیخ الطوسیّ ص ۸۸ ملحقا بأمالی والده.
۴- ۴. الکافی ج ۱ ص ۴۷۶.
۵- ۵. روضه الواعظین ج ۱ ص ۲۶۴.
۶- ۶. الدروس للشهید ص ۱۵۴ طبع ایران سنه ۱۲۶۹، ه.

**[ترجمه]الدروس: ایشان در أبواء در سال ۱۲۸ و بعضی گفته‌اند در ۱۲۹ ، در روز یک‌شنبه، هفتم ماه صفر متولد شدند. - . دروس : ۱۵۴ -

**[ترجمه]

باب ۲ أسمائه و ألقابه و کناه و حلیته و نقش خاتمه صلوات الله علیه

الأخبار

«۱»

ع (۱)،[علل الشرائع] ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الْوَرَّاقُ عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ رَبِیعِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: کَانَ وَ اللَّهِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ مِنَ الْمُتَوَسِّمِینَ یَعْلَمُ مَنْ یَقِفُ عَلَیْهِ بَعْدَ مَوْتِهِ وَ یَجْحَدُ الْإِمَامَ بَعْدَهُ إِمَامَتَهُ فَکَانَ یَکْظِمُ غَیْظَهُ عَلَیْهِمْ وَ لَا یُبْدِی لَهُمْ مَا یَعْرِفُهُ مِنْهُمْ فَسُمِّیَ الْکَاظِمَ لِذَلِکَ (۲).

**[ترجمه]علل الشرایع، عیون اخبار الرضا: ربیع بن عبدالرحمن گفته است: به خدا قسم، موسی بن جعفر علیه السّلام از بزرگ‌مردانی بودند که می‌دانستند چه کسی بعد از فوتشان در ایشان توقف خواهند کرد و امامت امام بعد از ایشان را انکار می‌کنند. ولی این خشم خویش را در برابر آن‌ها فرو می‌خوردند و آن‌چه از دل آن‌ها می‌دانستند اظهار نمی‌کردند. از همین جهت کاظم لقب گرفتند. - . علل الشرایع : ۲۳۵ ، عیون أخبار الرضا ۱ : ۱۱۲ -

**[ترجمه]

«۲»

مع، [معانی الأخبار] مُرْسَلًا: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]معانی الأخبار نیز مانند همین را با سندی مرسل آوره است. - . معانی الأخبار : ۶۵ -

**[ترجمه]

«۳»

ن (۴)، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] لی، [الأمالی] للصدوق أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الْکُوفِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِی الْعُقْبَةِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: کَانَ نَقْشُ خَاتَمِ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام حَسْبِیَ اللَّهُ قَالَ وَ بَسَطَ الرِّضَا علیه السلام کَفَّهُ وَ خَاتَمُ أَبِیهِ فِی إِصْبَعِهِ حَتَّی أَرَانِیَ النَّقْشَ (۵).

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا، أمالی صدوق: حسین بن خالد از حضرت رضا علیه السّلام روایت کرده که فرمودند: نقش

انگشتری پدرم موسی بن جعفر، حسبی اللّه بود، سپس امام دست خود را گشودند و انگشتری پدرشان که در انگشتشان بود را به من نشان دادند و من نقش آن را دیدم. - . عیون أخبار الرضا ۲ : ۵۴ ، أمالی صدوق : ۴۵۶ -

**[ترجمه]

«۴»

کا، [الکافی] الْعِـدَّهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنِ الرِّضَا علیه السـلام قَالَ: کَانَ نَقْشُ خَاتَمِ أَبِی الْحَسَنِ علیه السـلام حَسْبِیَ اللَّهُ وَ فِیهِ وَرْدَهٌ وَ هِلَالٌ فِی أَعْلَاهُ (۶).

ص: ۱۰

۱- ۱. علل الشرائع ص ۲۳۵.

۲- ۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۱۲.

۳- ۳. معانی الأخبار ص ۶۵.

۴- ۴. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۵۴ ذیل حدیث طویل.

۵- ۵. أمالی الصدوق ص ۴۵۶ ذیل حدیث طویل.

۶- ۶. الکافی ج ۶ ص ۴۷۳.

**[ترجمه]کافی: بزنطی روایت کرده که حضرت رضا علیه السلام فرمودند: نقش انگشتری ابا الحسن علیه السلام حسبی اللّٰه بود، و روی آن گلی که بالای آن هلال ماه نیز نقش بسته بود دیده می‌شد. - . کافی ۶ : ۴۷۳ -

**[ترجمه]

«۵»

کا، [الکافی] الْعِدَّهُ عَنْ أَحْمَدَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ یُونُسَ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: کَانَ نَقْشُ خَاتَمِ أَبِی حَسْبِیَ اللَّهُ (۱).

**[ترجمه]کافی: یونس از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: نقش انگشتری پدرم حسبی الله بود. - . همان -

**[ترجمه]

«۶»

شا، [الإرشاد]: کَانَ علیه السلام یُکَنَّی أَبَا إِبْرَاهِیمَ وَ أَبَا الْحَسَنِ وَ أَبَا عَلِیٍّ وَ یُعْرَفُ بِالْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ یُنْعَتُ أَیْضاً بِالْکَاظِمِ (۲).

**[ترجمه]ارشاد: کنیه موسی بن جعفر علیه السّلام، اباابراهیم و ابا الحسن و اباعلی بود و ملقب به عبد صالح بودند و با لقب کاظم نیز شناخته می‌شدند. - . ارشاد : ۳۰۷ -

**[ترجمه]

«۷»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: کُنْیَتُهُ علیه السلام أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ وَ أَبُو الْحَسَنِ الْمَاضِی وَ أَبُو إِبْرَاهِیمَ وَ أَبُو عَلِیٍّ وَ یُعْرَفُ بِالْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ النَّفْسِ الزَّکِیَّهِ وَ زَیْنِ الْمُجْتَهِدِینَ وَ الْوَفِیِّ وَ الصَّابِرِ وَ الْأَمِینِ وَ الزَّاهِرِ وَ سُمِّیَ بِذَلِکَ لِأَنَّهُ زَهَرَ بِأَخْلَاقِهِ الشَّرِیفَهِ وَ کَرَمِهِ الْمُضِی ءِ التَّامِّ وَ سُمِّیَ الْکَاظِمَ لِمَا کَظَمَهُ مِنَ الْغَیْظِ وَ غَضِّ بَصَرِهِ عَمَّا فَعَلَهُ الظَّالِمُونَ بِهِ حَتَّی مَضَی قَتِیلًا فِی حَبْسِهِمْ وَ الْکَاظِمُ الْمُمْتَلِی خَوْفاً وَ حُزْناً وَ مِنْهُ کَظَمَ قِرْبَتَهُ إِذَا شَدَّ رَأْسَهَا وَ الْکَاظِمَهُ الْبِئْرُ الضَّیِّقَهُ وَ السِّقَایَهُ الْمَمْلُوَّهُ وَ کَانَ علیه السلام أَزْهَرَ إِلَّا فِی الْقَیْظِ لِحَرَارَهِ مِزَاجِهِ رَبْعٌ تَمَامٌ خَضِرٌ حَالِکٌ کَثُّ اللِّحْیَهِ(۳).

**[ترجمه]مناقب إبن شهر آشوب: کنیه ایشان ابا الحسن اول و ابا الحسن ماضی و اباابراهیم و اباعلی بود و با القاب عبد صالح، نفس زکیه، زین‌المجتهدین، وفی، صابر، امین و زاهر شناخته می‌شدند. لقب زاهر را از آن جهت یافتند که اخلاق پسندیده و بخشش فراوان ایشان درخشان بود. لقب کاظم نیز به جهت آن بود که از ستم‌هایی که ظالمین در حق ایشان می... نمودند، کظم غیظ و چشم پوشی می‌کردند. تا این‌که در زندان آن کشته شدند. کاظم به کسی می‌گویند که خوف و اندوه او را فرا گرفته باشد، همچنین می گویند: کظم قربته که یعنی سر مشکش را محکم کرد، چاه کاظمه به چاهی می گویند که سرش تنگ باشد و افراد زیادی برای آب برداشتن بر آن تجمع کرده باشند. امام موسی کاظم علیه السلام صورت درخشانی

داشـتند مگر در تابسـتان‌ها؛ زيرا مزاج ايشان حرارتى بود. قامتى متوسط، صورتى سبزه و سـياه، و محاسـنى پرپشت داشـتند. - . مناقب إبن شهر آشوب ۳ : ۴۳۷ -

**[ترجمه]

بيان

المراد بالأزهر المشرق المتلألئ لا الأبيض و قوله لحراره تعليل لعدم الزهره فى القيظ و الربع متوسط القامه.

**[ترجمه]منظور از صورت درخشان، صورتى نورانى و متلألى است، نه صورتى سفيد رنگ.

**[ترجمه]

«۸»

مَطَالِبُ السَّئُولِ: أَمَّا اسْـمُهُ فَمُوسَـى وَ كُنْيَتُهُ أَبُو الْحَسَنِ وَ قِيلَ أَبُو إِسْمَاعِيلَ وَ كَانَ لَهُ أَلْقَابٌ مُتَعَدِّدَهٌ الْكَاظِمُ وَ هُوَ أَشْهَرُهَا وَ الصَّابِرُ وَ الصَّالِحُ وَ الْأَمِينُ (۴).

**[ترجمه]مطالب السؤول: نـام ايشـان موسـى، كنيـه‌اشـان ابـا الحسـن، و گفتـه‌انـد أبـاابراهيم، و القـاب متعـددى داشـتند كه مشهورترين آن‌ها كاظم، صابر صالح و امين بود. - . مطالب السؤول : ۸۳ -

**[ترجمه]

«۹»

الْفُصُولُ الْمُهِمَّهُ: صِفَتُهُ أَسْمَرُ نَقْشُ خَاتَمِهِ الْمُلْكُ لِلَّهِ وَحْدَهُ (۵).

۱- ۱. نفس المصدر ج ۶ ص ۴۷۳.

۲- ۲. الإرشاد للشيخ المفيد ص ۳۰۷.

۳- ۳. المناقب لابن شهرآشوب ج ۳ ص ۴۳۷.

۴- ۴. مطالب السئول ص ۸۳ طبع ايران ملحقا بتذكره الخواص.

۵- ۵. الفصول المهمه ص ۲۱۸ طبع النجف.

**[ترجمه]فصول المهمه: ایشان گندم‌گون بودند و نقش انگشتریشان، الملک للّه وحده بود. - . فصول المهمه : ۲۱۸ -

**[ترجمه]

باب ۳ النصوص علیه صلوات اللّه علیه

الأخبار

«۱»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] أَبِی وَ ابْنُ الْوَلِیدِ وَ ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ وَ الْعَطَّارُ وَ مَاجِیلَوَیْهِ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الشَّامِیِّ عَنِ الْخَشَّابِ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنِ الْحُسَیْنِ مَوْلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی الْحَکَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ یَزِیدَ بْنِ سَلِیطٍ الزَّیْدِیِّ قَالَ: لَقِینَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِی طَرِیقِ مَکَّهَ وَ نَحْنُ جَمَاعَهٌ فَقُلْتُ لَهُ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی أَنْتُمُ الْأَئِمَّهُ الْمُطَهَّرُونَ وَ الْمَوْتُ لَا یَعْرَی مِنْهُ أَحَدٌ فَأَحْدِثْ إِلَیَّ شَیْئاً أُلْقِیهِ إِلَی مَنْ یَخْلُفُنِی فَقَالَ لِی نَعَمْ هَؤُلَاءِ وُلْدِی وَ هَذَا سَیِّدُهُمْ وَ أَشَارَ إِلَی ابْنِهِ مُوسَی علیه السلام وَ فِیهِ عِلْمُ الْحُکْمِ وَ الْفَهْمُ وَ السَّخَاءُ وَ الْمَعْرِفَهُ بِمَا یَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَیْهِ فِیمَا اخْتَلَفُوا فِیهِ مِنْ أَمْرِ دِینِهِمْ وَ فِیهِ حُسْنُ الْخُلُقِ وَ حُسْنُ الْجِوَارِ وَ هُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فِیهِ أُخْرَی هِیَ خَیْرٌ مِنْ هَذَا کُلِّهِ فَقَالَ لَهُ أَبِی وَ مَا هِیَ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی قَالَ یُخْرِجُ اللَّهُ تَعَالَی مِنْهُ غَوْثَ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ غِیَاثَهَا وَ عَلَمَهَا وَ نُورَهَا وَ فَهْمَهَا وَ حُکْمَهَا خَیْرَ مَوْلُودٍ وَ خَیْرَ نَاشِئٍ یَحْقُنُ اللَّهُ بِهِ الدِّمَاءَ وَ یُصْلِحُ بِهِ ذَاتَ الْبَیْنِ وَ یَلُمُّ بِهِ الشَّعَثَ وَ یَشْعَبُ بِهِ الصَّدْعَ وَ یَکْسُو بِهِ الْعَارِیَ وَ یُشْبِعُ بِهِ الْجَائِعَ وَ یُؤْمِنُ بِهِ الْخَائِفَ وَ یُنْزِلُ بِهِ الْقَطْرَ وَ یَأْتَمِرُ لَهُ الْعِبَادُ خَیْرَ کَهْلٍ وَ خَیْرَ نَاشِئٍ یُبَشَّرُ بِهِ عَشِیرَتُهُ قَبْلَ أَوَانِ حُلُمِهِ قَوْلُهُ حُکْمٌ وَ صَمْتُهُ عِلْمٌ یُبَیِّنُ لِلنَّاسِ مَا یَخْتَلِفُونَ فِیهِ قَالَ فَقَالَ أَبِی بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی فَیَکُونُ لَهُ وَلَدٌ بَعْدَهُ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَطَعَ الْکَلَامَ

ص: ۱۲

قَالَ يَزِيدُ ثُمَّ لَقِيتُ أَبَا الْحَسَنِ يَعْنِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام بَعْدُ فَقُلْتُ لَهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تُخْبِرَنِي بِمِثْلِ مَا أَخْبَرَ بِهِ أَبُوكَ قَالَ فَقَالَ كَانَ أَبِي علیه السلام فِي زَمَنٍ لَيْسَ هَذَا مِثْلَهُ قَالَ يَزِيدُ فَقُلْتُ مَنْ يَرْضَى مِنْكَ بِهَذَا فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ قَالَ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ أُخْبِرُكَ يَا أَبَا عُمَارَةَ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي فَأَوْصَيْتُ فِي الظَّاهِرِ إِلَى بَنِيَّ وَ أَشْرَكْتُهُمْ مَعَ عَلِيٍّ ابْنِي وَ أَفْرَدْتُهُ بِوَصِيَّتِي فِي الْبَاطِنِ وَ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي الْمَنَامِ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مَعَهُ وَ مَعَهُ خَاتَمٌ وَ سَيْفٌ وَ عَصاً وَ كِتَابٌ وَ عِمَامَةٌ فَقُلْتُ لَهُ مَا هَذَا فَقَالَ أَمَّا الْعِمَامَةُ فَسُلْطَانُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا السَّيْفُ فَعِزَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الْكِتَابُ فَنُورُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الْعَصَا فَقُوَّةُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الْخَاتَمُ فَجَامِعُ هَذِهِ الْأُمُورِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ الْأَمْرُ يَخْرُجُ إِلَى عَلِيٍّ ابْنِكَ قَالَ ثُمَّ قَالَ يَا يَزِيدُ إِنَّهَا وَدِيعَةٌ عِنْدَكَ فَلَا تُخْبِرْ بِهَا إِلَّا عَاقِلًا أَوْ عَبْداً امْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ أَوْ صَادِقاً وَ لَا تَكْفُرْ نِعَمَ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنْ سُئِلْتَ عَنِ الشَّهَادَةِ فَأَدِّهَا فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها(۱) وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ (۲) فَقُلْتُ وَ اللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَفْعَلَ هَذَا أَبَداً قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام ثُمَّ وَصَفَهُ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ عَلِيٌّ ابْنُكَ الَّذِي يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ وَ يَسْمَعُ بِتَفْهِيمِهِ وَ يَنْطِقُ بِحِكْمَتِهِ يُصِيبُ وَ لَا يُخْطِئُ وَ يَعْلَمُ وَ لَا يَجْهَلُ قَدْ مُلِئَ حُكْماً وَ عِلْماً وَ مَا أَقَلَّ مُقَامَكَ مَعَهُ إِنَّمَا هُوَ شَيْءٌ كَأَنْ لَمْ يَكُنْ فَإِذَا رَجَعْتَ مِنْ سَفَرِكَ فَأَصْلِحْ أَمْرَكَ وَ افْرُغْ مِمَّا أَرَدْتَ فَإِنَّكَ مُنْتَقِلٌ عَنْهُ وَ مُجَاوِرٌ غَيْرَهُ فَاجْمَعْ وُلْدَكَ وَ أَشْهِدِ اللَّهَ عَلَيْهِمْ جَمِيعاً وَ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً ثُمَّ قَالَ يَا يَزِيدُ إِنِّي أُوخَذُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ وَ عَلِيٌّ ابْنِي سَمِيُّ عَلِيِّ بْنِ

۱- ۱. سوره النساء، الآیه: ۵۸.

۲- ۲. سوره البقره، الآیه: ۱۴۰.

أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ سَمِیُّ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام أَعْطِیَ فَهْمَ الْأَوَّلِ وَ عِلْمَهُ وَ نَصْرَهُ وَ رِدَاءَهُ وَ لَیْسَ لَهُ أَنْ یَتَکَلَّمَ إِلَّا بَعْدَ هَارُونَ بِأَرْبَعِ سِنِینَ فَإِذَا مَضَتْ أَرْبَعُ سِنِینَ فَسَلْهُ عَمَّا شِئْتَ یُجِبْکَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَی (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: یزید بن سلیط زیدی نقل کرده، در راه مکه بودیم که با گروهی خدمت حضرت صادق علیه السّلام رسیدیم، عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان شوند! شما امامان مطهر هستید، و هیچ کس را از مرگ گریزی نیست؛ برایم چیزی بگویید تا آن را به بازماندگان خودم سفارش کنم.

فرمودند: بسیار خوب، این‌ها فرزندان منند و این یکی سرور آن‌ها است، اشاره به فرزندشان موسی علیه السلام نمودند. علم حکم و فهم و سخاوت و معرفت آن‌چه مردم به شناختن آن نیاز دارند در وجود اوست، و او دارای حسن خلق و حسن معاشرت است و دری از درهای خداوند عزّ و جلّ است. و در او امتیاز دیگری است که از همه این‌ها بهتر است. پدرم عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان شوند! آن امتیاز چیست؟ فرمودند: از او کسی متولد می شود که فریادرس و پناه این امت و علم و نور و فهم و حکم آن است، بهترین مولود و بهترین فرزند، خداوند به سبب او از ریختن خون‌ها جلوگیری می کند و اختلافات را رفع می‌کند و گسستگی‌ها را پیوند می‌دهد و سبب اتحاد هم‌بستگی می شود. خداوند به وسیله او برهنگان را می‌پوشاند و گرسنگان را سیر می‌کند و وحشت زده ها را امنیت می‌بخشد و قطرات باران را فرو می‌ریزد. بهترین نوجوانی است که خداوند خویشاوندانش او را قبل از بالغ شدنش بشارت داده است، سخن او حکم و سکوت او علم است. مسائلی که مردم در آن اختلاف دارند را روشن می‌کند. پدرم عرض کرد: آیا ایشان بعد از خود فرزندی خواهند داشت؟ فرمودند: آری. و دیگر چیزی نفرمودند .

یزید می‌گوید: بعدها به محضر ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام رسیدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان شوند! می‌خواهم شما نیز همان‌طور که پدرتان مرا از جانشین خودشان مطلع نمودند، مرا از امام بعد از خودتان آگاه بگردانید. ایشان فرمودند: شرایط این زمان، مثل زمان پدرم نیست. عرض کردم: لعنت خدا بر کسی باد که به همین مقدار از فرمایش شما قانع شود! حضرت خندیدند و سپس فرمودند: ای اباعماره! وقتی از منزل خود خارج شدم در ظاهر وصیت به تمام فرزندانم نمودم و آن‌ها را با فرزندم علی شریک کردم، ولی امامت را به صورت پنهان و فقط به او وصیت کردم.

رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نیز با ایشان بودند؛ انگشتر و شمشیر و عصا و کتاب و عمامه ای به همراه داشتند، به ایشان عرض‌کردم: این‌ها چیستند؟ فرمودند: عمامه، سلطنت خداوند عزّ و جلّ است، شمشیر، عزت خداوند عزّ و جلّ است، کتاب، نور خداوند عزّ و جلّ است، عصا، نیروی خداوند عزّ و جلّ است و انگشتر مجموع این امور است. سپس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: امامت به فرزندت علی می‌رسد. بعد موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: ای یزید! این جریان را چون امانتی در نزد خود نگه دار! تنها به کسی بگو که عاقل باشد، یا بنده‌ای باشد که خداوند قلب او را برای ایمان آزموده باشد، یا شخصی راست‌گو باشد. ای یزید! نعمت‌های خدا را کفران نکنی. اگر تو را گواه بر این مطلب خواستند، گواهی بده. خداوند عزّ و جلّ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها» - . نساء / ۵۸ - {خدا به شما فرمان می دهد که سپرده ها را به صاحبان آنها رد کنید}، و فرمود: «وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ کَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ» - . بقره / ۱۴۰ - {و

کیست ستمکارتر از آن کس که شهادتی از خدا را در نزد خویش پوشیده دارد}. عرض کردم: به خدا قسم هرگز چنین کار نمی‌کنم. بعد فرمودند: سپس رسول الله صلی الله علیه و آله او را برایم توصیف کردند و فرمودند: فرزندت علی، با نور خدا می بیند و با تفهیم خدا می‌شنود و با حکمت خدا سخن می گوید. درست می گوید و خطا نمی‌کند، می‌داند و جاهل نیست، مملو از حکم و علم است. تو مدت اندکی با او خواهی بود، زمانی برایت نمانده است. وقتی از این سفرت بازگشتی، خود را آماده کن و هر چه که باید انجام دهی را انجام ده که به زودی از او جدا می‌شوی و در جای دیگری ساکن می گردی. فرزندانت را جمع کن و خدا را گواه بر آن‌ها بگیر که خدا خود در گواهیشان کافی است.

سپس فرمودند: ای یزید! مرا امسال می گیرند، پسرم علی که هم‌نام علی بن ابی‌طالب و علی بن الحسین علیهما السلام است، دارای درک و دانش علی علیه السلام و نصرت و ردای او است، و نباید تا چهار سال پس از هارون الرشید سخنی بگوید. آن چهار سال که گذشت، هر چه می‌خواهی از او بپرس، جوابت را ان شاء اللّٰه خواهد داد. - . عیون اخبار الرضا ۱ : ۲۳ -

**[ترجمه]

بیان

لم الله شعثه أی أصلح و جمع ما تفرق من أموره قاله الجوهری (۲) و قال الشعب الصدع فی الشی ء و إصلاحه أیضا الشعب (۳).

**[ترجمه]جوهری می گوید: لمّ الله شعثه، یعنی امورش را که پراکنده و متشتت بود جمع و اصلاح کرد. - . صحاح ۱ : ۲۸۵ -

شعب هم به معنای جمع امور و اصلاح آن‌هاست. - . همان : ۱۵۶ -

**[ترجمه]

«۲»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْخَشَّابِ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ زَکَرِیَّا بْنِ آدَمَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ کَثِیرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ قَدَّمَنِی لِلْمَوْتِ قَبْلَکَ إِنْ کَانَ کَوْنٌ فَإِلَی مَنْ قَالَ إِلَی ابْنِی مُوسَی فَکَانَ ذَلِکَ الْکَوْنُ فَوَ اللَّهِ مَا شَکَکْتُ فِی مُوسَی علیه السلام طَرْفَةَ عَیْنٍ قَطُّ ثُمَّ مَکَثْتُ نَحْواً مِنْ ثَلَاثِینَ سَنَةً ثُمَّ أَتَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنْ کَانَ کَوْنٌ فَإِلَی مَنْ قَالَ فَإِلَی عَلِیٍّ ابْنِی قَالَ فَکَانَ ذَلِکَ الْکَوْنُ فَوَ اللَّهِ مَا شَکَکْتُ فِی عَلِیٍّ علیه السلام طَرْفَةَ عَیْنٍ قَطُّ (۴).

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا: داود بن کثیر نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: فدایتان شوم و قبل از شما بمیرم! اگر اتفاقی برای شما بیفتد، وصی شما کیست؟ فرمودند: پسرم موسی. آن اتفاق افتاد، به خدا قسم من در امامت حضرت موسی بن جعفر یک چشم به‌هم‌زدنی شک نکردم. پس از حدود سی سال به محضر موسی بن جعفر علیه السلام آمدم و

عرض کردم فدایتان شوم! اگر اتفاقی برای شما بیفتد، ما به چه کسی اقتدا کنیم؟ فرمودند: به پسرم علی. آن اتفاق افتاد، به خدا قسم من در امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام یک چشم به‌همزدنی شک نکردم. - . عیون اخبار الرضا ۱ : ۲۳ -

**[ترجمه]

«۳»

یر، [بصائر الدرجات] مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ اللُّؤْلُؤِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ فِی حَدِيثٍ لَهُ طَوِيلٍ فِی أَمْرِ أَبِی الْحَسَنِ: حَتَّى قَالَ لَهُ هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِی سَأَلْتَ عَنْهُ فَقُمْ فَأَقِرَّ لَهُ بِحَقِّهِ فَقُمْتُ حَتَّى قَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَ يَدَهُ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ لَهُ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَمَا إِنَّهُ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ فِی ذَلِكَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأُخْبِرُ بِهِ أَحَداً فَقَالَ نَعَمْ أَهْلَكَ وَ وُلْدَكَ وَ رُفَقَاءَكَ وَ كَانَ مَعِی أَهْلِی وَ وُلْدِی وَ كَانَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ مِنْ رُفَقَائِی فَلَمَّا أَخْبَرْتُهُمْ حَمِدُوا اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَ قَالَ يُونُسُ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى نَسْمَعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ كَانَتْ بِهِ عَجَلَةٌ فَخَرَجَ فَاتَّبَعْتُهُ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْبَابِ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَقُولُ لَهُ وَ قَدْ سَبَقَنِی يَا يُونُسُ الْأَمْرُ كَمَا قَالَ لَكَ فَيْضٌ زرقه قَالَ فَقُلْتُ قَدْ فَعَلْتُ.

ص: ۱۴

۱- ۱. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۲۳.

۲- ۲. الصحاح ج ۱ ص ۲۸۵ طبع دار الكتاب العربی.

۳- ۳. نفس المصدر ج ۱ ص ۱۵۶ طبع دار الكتاب العربی.

۴- ۴. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۲۲.

و الزرقه بالنبطیه أی خذه إلیک (۱).

**[ترجمه]بصائر الـدرجات: فیض بن مختار در ضـمن حـدیثی طولانی که در مورد امامت موسـی بن جعفر علیه السّـلام است، نقل کرده که امام صادق علیه السـلام به او فرمودنـد: او همان امام تو است که در موردش سؤال کردی. برخیز و به حقش اقرار کن! برخاسـتم و سر و دست ایشان را بوسیدم و برایشان دعا کردم. امام صادق علیه السلام فرمودند: اما او هنوز اجازه ندارد که آشـکارا دعوت کند. عرض کردم: فدایت شوم! من می‌توانم به کسـی بگویم؟ فرمودند: آری، به خانواده و فرزندان و رفقایت. آن سـفر، خانواده و فرزنـدانم به همراهم بودند و یونس بن ظبیان نیز از رفقای من بود؛ وقتی جریان را برایشان گفتم، خدای را بر این نعمت سـپاس کردنـد. ولی یونس گفت: نه، به خـدا قسم من باید از خود ایشان بشـنوم و عجله هم داشت، بیرون رفت و من هم از پی او رفتم. همین که به درب خانه ایشان رسیدم، شنیدم که ایشان به یونس که زودتر وارد شده بود می‌فرمودند: ای یـونس! همـان است که فیض برایت گفته است، آن را بپـذیر! عرض کرد: به روی چشم. زرقه به گویش نبطی یعنی بپـذیر. - . بصائر الدرجات ۷ : ۹۶ -

**[ترجمه]

«۴»

عم، [إعلام الوری] الْکُلَیْنِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی وَ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]اعلام الوری نیز با طریق خود مانند همین روایت را آورده است. - . اعلام الوری: ۲۸۹ -

**[ترجمه]

«۵»

ک، [إکمـال الـدین] الـدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَـدِیِّ عَنِ النَّخَعِیِّ عَنِ النَّوْفَلِیِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی سَـیِّدِی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السـلام فَقُلْتُ یَـا سَـیِّدِی لَوْ عَهِـدْتَ إِلَیْنَـا فِی الْخَلَفِ مِنْ بَعْـدِکَ فَقَـالَ لِی یَـا مُفَضَّلُ الْإِمَامُ مِنْ بَعْـدِی ابْنِی مُوسَـی وَ الْخَلَفُ الْمَأْمُولُ الْمُنْتَظَرُ م ح م د بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی (۳).

**[ترجمه]اکمال الدین: مفضل بن عمر نقل کرده، به محضر آقایم امام صادق علیه السّلام رسیدم و عرض کردم: آقا اگر می‌شود جانشین خودتان را برای ما معرفی کنیـد. فرمودند: ای مفضل! امام بعد از من، پسـرم موسـی است و آن خلفی که همه در انتظارش می‌روند، م ح م د پسر حسن بن علی بن محمّد بن علی بن موسی است. - . اکمال الدین ۲ : ۳ -

**[ترجمه]

«۶»

ک، [إكمال الـدين] عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ أَبِی عَلِیٍّ الزَّرَّادِ مَعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَإِنِّی لَجَالِسٌ عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ هُوَ غُلَامٌ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَبَّلْتُهُ وَ جَلَسْتُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَا إِبْرَاهِيمُ أَمَا إِنَّهُ صَاحِبُکَ مِنْ بَعْدِی أَمَا لَيَهْلِكَنَّ فِيهِ قَوْمٌ وَ يَسْعَدُ آخَرُونَ فَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَ ضَاعَفَ عَلَى رُوحِهِ الْعَذَابَ أَمَا لَيُخْرِجَنَّ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ خَيْرَ أَهْلِ الْأَرْضِ فِی زَمَانِهِ سَمِیَّ جَدِّهِ وَ وَارِثَ عِلْمِهِ وَ أَحْكَامِهِ وَ فَضَائِلِهِ مَعْدِنَ الْإِمَامَهِ وَ رَأْسَ الْحِكْمَهِ يَقْتُلُهُ جَبَّارُ بَنِی فُلَانٍ بَعْدَ عَجَائِبَ طَرِيفَهٍ حَسَداً لَهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ يُخْرِجُ اللَّهُ مِنْ صُلْبِهِ تَمَامَ اثْنَیْ عَشَرَ مَهْدِيّاً اخْتَصَّهُمُ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَ أَحَلَّهُمْ دَارَ قُدْسِهِ الْمُقِرُّ بِالثَّانِی عَشَرَ مِنْهُمْ كَالشَّاهِرِ سَيْفَهُ بَيْنَ يَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَذُبُّ عَنْهُ قَالَ فَدَخَلَ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِی بَنِی أُمَيَّهَ فَانْقَطَعَ الْكَلَامُ فَعُدْتُ إِلَى أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِحْدَى عَشْرَهَ مَرَّهً أُرِيدُ مِنْهُ أَنْ يَسْتَتِمَّ الْكَلَامَ فَمَا قَدَرْتُ عَلَى ذَلِکَ فَلَمَّا كَانَ قَابِلُ السَّنَهِ الثَّانِيَهِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ فَقَالَ يَا إِبْرَاهِيمُ هُوَ الْمُفَرِّجُ لِلْكَرْبِ عَنْ

ص: ۱۵

۱- ۱. بصائر الدرجات ج ۷ باب ۱۱ ص ۹۶.

۲- ۲. إعلام الورى ص ۲۸۹.

۳- ۳. کمال الدین و تمام النعمه ج ۲ ص ۳.

شِيعَتِهِ بَعْدَ ضَنْكٍ شَدِيدٍ وَ بَلَاءٍ طَوِيلٍ وَ جَزَعٍ وَ خَوْفٍ فَطُوبَى لِمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الزَّمَانَ حَسْبُكَ يَا إِبْرَاهِيمُ فَمَا رَجَعْتُ بِشَيْ ءٍ أَسَرَّ مِنْ هَذَا لِقَلْبِي وَ لَا أَقَرَّ لِعَيْنِي (۱).

**[ترجمه]اکمال الدین: ابراهیم کرخی نقل کرده، خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم و پیش ایشان نشسته بودم که حضرت موسی بن جعفر که در آن زمان کودک بودند وارد شدند. برخاستم و ایشان را بوسیدم و در جای خود نشستم. امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ابراهیم! این پسرم، بعد از من امام تو است. گروهی در تشخیص او گمراه می‌شوند و گروهی به سعادت می‌رسند. خداوند قاتلان او را لعنت کند و عذابش را دو چندان نماید! از این فرزندم پسری به وجود می آید که بهترین فرد روی زمین در زمان خودش است، هم‌نام با جد بزرگوارش و وارث علم و احکام و فضائل اوست. گنجینه امامت و در رأس حکمت است. او را ستمگر بنی فلان، بعد از عجایب شنیدنی‌اش از روی حسادت خواهد کشت. ولی خداوند خواست خود را اجرا می کند، اگرچه مشرکان مایل نباشند. خداوند از نهاد او بقیه دوازده امام هدایت‌گر را که آن‌ها را به کرامت خویش امتیاز بخشیده و در خانه قدس خود جای داده خارج می‌کند. کسی که اقرار به امامت دوازدهمی داشته باشد، مانند کسی است که با شمشیر برهنه از رسول الله صلی علیه و آله دفاع نماید.

در این هنگام یکی از غلامان بنی‌امیه وارد شد و ایشان سخن خود را قطع کردند. من بعد از آن، یازده بار به محضر ایشان رسیدم و از ایشان خواستم دنباله فرمایش خود را تکمیل کنند، ولی موقعیت مناسبی پیش نیامد. دو سال بعد که به محضر ایشان رسیدم و ایشان نشسته بودند، فرمودند: ای ابراهیم! زمانی که گرفتاری شدید و بلایی طولانی و ترس و اندوه زیاد شیعیانش را فرا گرفته است، او ناراحتی آن‌ها را برطرف خواهد کرد. خوشا به حال کسی که آن زمان را درک کند! همین قدر ترا کافی است ای ابراهیم. من بازگشتم در حالی که تا آن زمان، به آن مقدار مسرور و چشم روشن نشده بودم. - . همان -

**[ترجمه]

«۷»

ك، [إكمال الدين] عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ النَّخَعِيِّ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ الْكُوفِيِّ: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]اکمال الدین مانند همین را با طریق دیگری هم نقل کرده است. - . همان ۱: ۳۶۰ -

**[ترجمه]

«۸»

ك، [إكمال الدين] ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ أَبِي الْخَطَّابِ وَ الْيَقْطِينِيِّ مَعاً عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عَنْ خَالِهِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنْ كَانَ كَوْنٌ وَ لَا أَرَانِيَ اللَّهُ يَوْمَكَ فَبِمَنْ آتَمُّ فَأَوْمَأَ إِلَى مُوسَى علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ فَإِنْ مَضَى فَإِلَى مَنْ قَالَ فَإِلَى وَلَدِهِ قُلْتُ فَإِنْ مَضَى وَلَدُهُ وَ تَرَكَ أَخاً كَبِيراً

وَ ابْنَاً صَغِيراً فَبِمَنْ آتَمُّ قَالَ بِوَلَدِهِ ثُمَّ هَكَذَا أَبَداً فَقُلْتُ فَإِنْ أَنَا لَمْ أَعْرِفْهُ وَ لَمْ أَعْرِفْ مَوْضِعَهُ فَمَا أَصْنَعُ قَالَ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّی أَتَوَلَّی مَنْ بَقِیَ مِنْ حُجَجِکَ مِنْ وُلْدِ الْإِمَامِ الْمَاضِی فَإِنَّ ذَلِکَ یُجْزِیکَ (۳).

**[ترجمه]اکمال الدین: عیسی بن عبداللّه بن عمر بن علی بن ابی‌طالب از دایی خود، حضرت جعفر بن محمد علیهما السّلام نقل کرده، به ایشان عرض کردم: اگر اتفاقی بیفتد، که خدا آن روز را برایم نیاورد، امام ما کیست؟ ایشان اشاره به موسی علیه السلام نمودند. عرض کردم: بعد از او؟ فرمودند: فرزندش. عرض کردم: اگر فرزندشان از دنیا برود، و ایشان یک برادر بزرگ و یک فرزند کوچک از خود باقی گذارند، امام کدام است؟ فرمودند: فرزندش، و همین‌طور فرزندانشان. عرض کردم: آقا اگر من او را نشناسم و مکانش را ندانم، چه کنم؟ فرمود: میگویی: خدایا من آن حجت تو را که از فرزندان امام قبل است را امام خود می‌دانم. همین تو را کافی است. - . همان ۲ : ۱۹ -

**[ترجمه]

«۹»

عم، [إعلام الوری] الْکُلَیْنِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ: مِثْلَهُ (۴)

**[ترجمه]اعلام الوری نیز با سند خودش مانند همین را آورده است. - . اعلام الوری: ۲۸۸ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ک، [إکمال الدین] أَبِی عَنْ سَعْدٍ وَ الْحِمْیَرِیِّ مَعاً عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ وَ الْیَقْطِینِیِّ مَعاً عَنِ ابْنِ أَبِی نَجْرَانَ: مِثْلَهُ (۵)

**[ترجمه]اکمال الدین نیز مانند همین را با طریق دیگری هم نقل کرده است. - . اکمال الدین ۲ : ۱۹ -

**[ترجمه]

«۱۱»

شا، [الإرشاد] رَوَی ابْنُ أَبِی نَجْرَانَ: مِثْلَهُ (۶).

**[ترجمه]ارشاد نیز این روایت را آورده است. - . ارشاد : ۳۰۹ -

**[ترجمه]

«۱۲»

شا، [الإرشاد]: فَمِمَّنْ رَوَى صَرِيحَ النَّصِّ بِالْإِمَامَهِ مِنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ علیه السلام عَلَی ابْنِهِ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام مِنْ شُیُوخِ أَصْحَابِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ خَاصَّتِهِ

ص: ۱۶

۱- ۱. کمال الدین و تمام النعمه ج ۲ ص ۳.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۱ ص ۳۶۰.

۳- ۳. المصدر السابق ج ۲ ص ۱۹.

۴- ۴. إعلام الوری ص ۲۸۸.

۵- ۵. کمال الدین و تمام النعمه ج ۲ ص ۱۹.

۶- ۶. الإرشاد ص ۳۰۹.

وَ بِطَانَتِهِ وَ ثِقَاتِهِ الْفُقَهَاءِ الصَّالِحِينَ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ الْجُعْفِيُّ وَ مُعَاذُ بْنُ كَثِيرٍ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحَجَّاجِ وَ الْفَيْضُ بْنُ الْمُخْتَارِ وَ يَعْقُوبُ السَّرَّاجِ وَ سُلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ وَ صَفْوَانُ الْجَمَّالُ وَ غَيْرُهُمْ مِمَّنْ يَطُولُ بِذِكْرِهِمُ الْكِتَابُ وَ قَدْ رَوَى ذَلِكَ مِنْ إِخْوَتِهِ إِسْحَاقُ وَ عَلِيٌّ ابْنَا جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ كَانَا مِنَ الْفَضْلِ وَ الْوَرَعِ عَلَى مَا لَا يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ (۱).

**[ترجمه]ارشاد: در میان اصحاب بزرگ حضرت صادق علیه السلام و خواص و اهل سر ایشان و فقهای مورد اعتماد و صالح که خداوند همه آن‌ها را رحمت کند، ار جمله افرادی که تصریح ایشان را مورد امامت فرزندشان موسی بن جعفر علیه السّلام روایت کرده‌اند عبارتند از: مفضل بن عمر جعفی و معاذ بن کثیر و عبدالرحمن بن حجاج و فیض بن مختار و یعقوب سراج و سلیمان بن خالد و صفوان جمال و سایر اصحابی که بردن نام آن‌ها باعث طولانی شدن کتاب می شود. از برادران موسی بن جعفر علیه السّلام نیز، اسحاق و علی پسران حضرت صادق علیه السلام این مطلب را روایت کرده‌اند، که هر دو اهل فضل و ورع بودند، و کسی در فضل و ورع آن دو اختلاف نکرده است. - . همان : ۳۰۷ -

**[ترجمه]

«۱۳»

شا، [الإرشاد] رَوَى مُوسَى بْنُ الصَّيْقَلِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَدَخَلَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى علیه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ فَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اسْتَوْصِ بِهِ وَ ضَعْ أَمْرَهُ عِنْدَ مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ أَصْحَابِكَ (۲).

**[ترجمه]ارشاد: مفضل بن عمر گفت: در محضر امام صادق علیه السلام بودم که اباابراهیم، موسی علیه السلام که در آن زمان کودک بودند وارد شدند. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: سفارش این فرزندم را بنما و او را به کسانی که اعتماد داری معرفی کن! - . همان : ۳۰۸ -

**[ترجمه]

«۱۴»

عم، [إعلام الورى] الْكُلَيْنِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الصَّيْقَلِ: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]اعلام الوری نیز مانند همین را با طریق خود نقل کرده است. - . اعلام الوری: ۲۸۸ -

**[ترجمه]

«۱۵»

شا، [الإرشاد] رَوَى ثُبَيْتٌ عَنْ مُعَاذِ بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي رَزَقَ أَبَاكَ مِنْكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ أَنْ يَرْزُقَكَ مِنْ عَقِبِكَ قَبْلَ الْمَمَاتِ مِثْلَهَا فَقَالَ قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ قُلْتُ مَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَشَارَ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِدٌ

فَقَالَ هَذَا الرَّاقِدُ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ (۴).

**[ترجمه]ارشـاد: معاذ بن کثیر نقل کرده، به حضـرت صادق علیه السـلام عرض کردم: از خـدا می‌خواهم همین منزلتی که از طرف شـما به پدرتان روزی نموده، قبل از این که از دنیا بروید، از نسل شـما نیز به شـما روزی کند! فرمودند: خداوند این کار را کرده است. عرض کردم: فـدایتان شوم! ایشـان کـدام یـک از فرزنـدان شـماست؟ امام اشاره به عبـد صالـح که خوابیـده بود نمودند و فرمودند: همین که خوابیده است. آن زمان ایشان پسر بچه ای بودند. - . ارشاد : ۳۰۸ -

**[ترجمه]

«۱۶»

عم، [إعلام الوری] الْكُلَيْنِيُّ عَنِ الْعِدَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِی أَيُّوبَ عَنْ ثُبَيْتٍ: مِثْلَهُ (۵).

**[ترجمه]اعلام الوری نیز مانند همین را با طریق خود نقل کرده است. - . اعلام الوری: ۲۸۸ -

**[ترجمه]

«۱۷»

شا، [الإرشاد] رَوَى أَبُو عَلِيٍّ الْأَرَّجَانِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِی مَنْزِلِهِ وَ هُوَ فِی بَيْتٍ كَذَا مِنْ دَارِهِ فِی مَسْجِدٍ لَهُ وَ هُوَ يَدْعُو وَ عَلَى يَمِينِهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام يُؤَمِّنُ عَلَى دُعَائِهِ فَقُلْتُ لَهُ جَعَلَنِيَ اللَّهُ

۱- ۱. نفس المصدر ص ۳۰۷.

۲- ۲. المصدر السابق ص ۳۰۸.

۳- ۳. إعلام الوری ص ۲۸۸.

۴- ۴. الإرشاد ص ۳۰۸.

۵- ۵. إعلام الوری ص ۲۸۸.

فِدَاکَ قَدْ عَرَفْتَ انْقِطَاعِی إِلَیْکَ وَ خِدْمَتِی لَکَ فَمَنْ وَلِیُّ الْأَمْرِ بَعْدَکَ قَالَ یَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ إِنَّ مُوسَی قَدْ لَبِسَ الدِّرْعَ فَاسْتَوَتْ عَلَیْهِ فَقُلْتُ لَهُ لَا أَحْتَاجُ بَعْدَهَا إِلَی شَیْ ءٍ(۱).

**[ترجمه]ارشاد: عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده، به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم و ایشان در فلان اطاق منزلشان، در جایی که نماز می‌خواندند مشغول دعا بودند و موسی بن جعفر علیه السّلام نیز در طرف راست ایشان بر دعای ایشان آمین می گفتند. عرض کردم: فدایتان شوم! شما می‌دانید که من ارادتمند و درخدمت شمایم، چه کسی بعد از شما امام است؟ فرمودند: ای عبدالرحمن! موسی زره پیامبر را پوشید و بر تن او راست آمد. عرض کردم: دیگر احتیاجی به توضیح ندارم. - . ارشاد : ۳۰۸ -

**[ترجمه]

«۱۸»

شا، [الإرشاد] رَوَی عَبْدُ الْأَعْلَی عَنِ الْفَیْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام خُذْ بِیَدِی مِنَ النَّارِ مَنْ لَنَا بَعْدَکَ قَالَ فَدَخَلَ أَبُو إِبْرَاهِیمَ وَ هُوَ یَوْمَئِذٍ غُلَامٌ فَقَالَ هَذَا صَاحِبُکُمْ فَتَمَسَّکْ بِهِ (۲).

**[ترجمه]ارشاد: فیض بن مختار نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: دست مرا بگیرید و از آتش نجات دهید و بفرمایید ما بعد از شما چه کسی را داریم؟ در این زمان اباابراهیم که در آن زمان پسر بچه‌ای بودند وارد شدند؛ امام فرمودند: این امام شماست، به او تمسک کن! - . همان -

**[ترجمه]

«۱۹»

عم، [إعلام الوری] الْکُلَیْنِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَی: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]اعلام الوری نیز مانند همین را با طریق خود نقل کرده است. - . اعلام الوری: ۲۸۸ -

**[ترجمه]

«۲۰»

شا، [الإرشاد] رَوَی ابْنُ أَبِی نَجْرَانَ عَنِ ابْنِ حَازِمٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی إِنَّ الْأَنْفُسَ یُغْدَی عَلَیْهَا وَ یُرَاحُ فَإِذَا کَانَ ذَلِکَ فَمَنْ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِذَا کَانَ ذَلِکَ فَهَذَا صَاحِبُکُمْ وَ ضَرَبَ بِیَدِهِ عَلَی مَنْکِبِ أَبِی الْحَسَنِ الْأَیْمَنِ وَ هُوَ فِیمَا أَعْلَمُ یَوْمَئِذٍ خُمَاسِیٌّ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ جَالِسٌ مَعَنَا(۴).

**[ترجمه]ارشاد: ابن حازم نقل کرده، به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان شوند! مردم صبح و شام یکی پس از دیگری از دنیا می‌روند؛ اگر چنین اتفاقی بیفتد، بعد از شما چه کسی امام است؟ حضرت فرمودند: اگر چنین شد، این امام شماست و با دست بر شانه راست ابا الحسن زدند و تا آن‌جا که من می‌دانم ایشان در آن زمان خماسی بودند، و عبداللّٰه بن جعفر نیز با ما نشسته بود. - . ارشاد : ۳۰۸ -

**[ترجمه]

«۲۱»

عم، [إعلام الوری] الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ قَالَ ابْنُ حَازِمٍ: وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ (۵)

**[ترجمه]اعلام الوری نیز مانند همین را با طریق خود نقل کرده است. - . اعلام الوری: ۲۸۸ -

**[ترجمه]

بیان

قوله خماسی أی کان طوله خمسه أشبار و قیل أی کان له خمس سنین و الأول هو الموافق لکلام اللغویین.

**[ترجمه]خماسی یعنی کسی که طول قامتش پنج وجب باشد، گفته شده یعنی کسی که پنج ساله باشد. معنای اول است که با نظر اهل لغت موافق است.

**[ترجمه]

«۲۲»

شا، [الإرشاد] رَوَى الْفَضْلُ عَنْ طَاهِرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: رَأَيْتُهُ يَلُومُ عَبْدَ اللَّهِ وَلَدَهُ وَ يَعِظُهُ وَ يَقُولُ لَهُ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ أَخِيكَ فَوَ اللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ النُّورَ فِي وَجْهِهِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ وَ كَيْفَ أَ لَيْسَ أَبِي وَ أَبُوهُ وَاحِداً وَ أَصْلِي وَ أَصْلُهُ

۱- ۱. الإرشاد ص ۳۰۸.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۳۰۸.

۳- ۳. إعلام الوری ص ۲۸۸.

۴- ۴. الإرشاد ص ۳۰۸.

۵- ۵. إعلام الوری ص ۲۸۸.

وَاحِداً فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّهُ مِنْ نَفْسِی وَ أَنْتَ ابْنِی (۱).

**[ترجمه]ارشاد: طاهر بن محمّد نقل کرده، دیدم که حضرت صادق علیه السّلام فرزندشان عبداللّه را سرزنش می کردند و او را موعظه می‌نمودند و به او می‌فرمودند: چرا تو نباید مثل برادرت باشی؟ به خدا قسم من نور در چهره او می بینم. عبداللّه گفت: چطور؟ مگر من و او از یک پدر نیستیم؟ و از یک ریشه به وجود نیامده ایم؟ حضرت صادق علیه السلام به او فرمودند: او از جان من است و تو فرزند منی. - . ارشاد : ۳۰۹ -

**[ترجمه]

«۲۳»

عم، [إعلام الوری] الْكُلَيْنِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ فُضَيْلٍ الرَّسَّانِ عَنْ طَاهِرٍ: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]اعلام الوری نیز مانند همین را با طریق خود از طاهر بن محمد نقل کرده است. - . اعلام الوری: ۲۸۹ -

**[ترجمه]

«۲۴»

عم (۳)،[إعلام الوری] شا، [الإرشاد] رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ يَعْقُوبَ السَّرَّاجِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ هُوَ وَاقِفٌ عَلَى رَأْسِ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى وَ هُوَ فِي الْمَهْدِ فَجَعَلَ يُسَارُّهُ طَوِيلًا فَجَلَسْتُ حَتَّى فَرَغَ فَقُمْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ ادْنُ إِلَى مَوْلَاكَ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ فَدَنَوْتُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ ثُمَّ قَالَ لِي اذْهَبْ فَغَيِّرِ اسْمَ ابْنَتِكَ الَّتِي سَمَّيْتَهَا أَمْسِ فَإِنَّهُ اسْمٌ يُبْغِضُهُ اللَّهُ وَ كَانَتْ وُلِدَتْ لِي بِنْتٌ وَ سَمَّيْتُهَا بِالْحُمَيْرَاءِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام انْتَهِ إِلَى أَمْرِهِ تَرْشُدْ فَغَيَّرْتُ اسْمَهَا(۴).

**[ترجمه]اعلام الوری، ارشاد: یعقوب سراج نقل کرده، به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم و ایشان بالای سر فرزندشان ابا الحسن موسی که در گهواره قرار داشتند ایستاده بودند و مدتی طولانی با او محرمانه صحبت می کردند. نشستم تا صحبتشان تمام شد و برخاستم و جلو رفتم؛ حضرت فرمودند: پیش مولایت برو و بر او سلام کن! نزدیک شدم و سلام کردم و ایشان با زبانی فصیح سلامم را جواب دادند و به من فرمودند: برو نامی که دیروز بر دخترت نهادی را تغییر بده؛ خدا از آن اسم متنفر است. دختری برایم متولد شده بود که او را حمیراء نامیده بودم. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: دستور مولایت را اطاعت کن تا رهنمون شوی. اسم دخترم را تغییر دادم. - . اعلام الوری: ۲۹۰ ، ارشاد : ۳۰۹ -

**[ترجمه]

«۲۵»

شا، [الإرشاد] رَوَى ابْنُ مُسْكَانَ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: دَعَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَبَا الْحَسَنِ يَوْماً وَ نَحْنُ عِنْدَهُ فَقَالَ لَنَا

عَلَيْكُمْ بِهَذَا بَعْدِی فَهُوَ وَ اللَّهِ صَاحِبُكُمْ بَعْدِی (۵).

**[ترجمه]ارشاد: سلیمان بن خالد نقل کرده، روزی حضرت صادق علیه السّلام ابا الحسن علیه السلام را صدا زدند، ما پیش ایشان بودیم، به ما فرمودند: بر شما باد که بعد از من به او اقتدا کنید؛ به خدا قسم او امام شما بعد از من است. - . ارشاد : ۳۰۹ -

**[ترجمه]

«۲۶»

عم، [إعلام الوری] الْكُلَيْنِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ: مِثْلَهُ (۶).

**[ترجمه]اعلام الوری نیز همین را با اسناد خود آورده است. - . اعلام الوری: ۲۸۹ -

**[ترجمه]

«۲۷»

شا، [الإرشاد] رَوَی الْوَشَّاءُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ قَالَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ وَ أَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ وَ هُوَ صَغِيرٌ وَ مَعَهُ بَهْمَةٌ عَنَاقٌ مَكِّيَّةٌ وَ يَقُولُ لَهَا اسْجُدِی لِرَبِّكِ فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ ضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی مَنْ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ (۷).

ص: ۱۹

۱- ۱. الإرشاد ص ۳۰۹.

۲- ۲. إعلام الوری ص ۲۸۹.

۳- ۳. نفس المصدر ص ۲۹۰.

۴- ۴. الإرشاد ص ۳۰۹.

۵- ۵. نفس المصدر ص ۳۰۹.

۶- ۶. إعلام الوری ص ۲۸۹.

۷- ۷. الإرشاد ص ۳۰۹.

**[ترجمه]ارشاد: صفوان جمال نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام در مورد صاحب مقام امامت پرسیدم؛ ایشان فرمودند: صاحب مقام امامت، اهل لهو و لعب نیست. در این هنگام ابا الحسن علیه السلام که سن کمی داشت آمدند، در حالی که یک بزغاله عناق مکی همراهشان بود و به آن می‌فرمودند: برای پروردگارت سجده کن! حضرت صادق علیه السّلام ایشان را در آغوش گرفته و فرمودند: پدر و مادرم فدایت! ای کسی که اهل لهو و لعب نیستی. - . ارشاد : ۳۰۹ -

**[ترجمه]

«۲۸»

عم، [إعلام الوری] الْکُلَیْنِیُّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّی عَنِ الْوَشَّاءِ: مِثْلَهُ (۱)

**[ترجمه]اعلام الوری نیز مانند همین را با سند خود نقل کرده است. - . اعلام الوری: ۲۸۹ . در ارشاد کلمه عناق وجود ندارد. این حدیث را ابن ابی‌زینب نعمانی نیزدر کتاب غیبت : ۱۷۸ با اندکی تفاوت آورده است. -

**[ترجمه]

بیان

البهمه الواحد من أولاد الضأن و العناق کسحاب الأنثی من أولاد المعز ما لم یتم لها سنه.

**[ترجمه]عناق بر وزن سحاب، بز ماده‌ای را گویند که یک سالش تمام نشده است.

**[ترجمه]

«۲۹»

عم (۲)،[إعلام الوری] شا، [الإرشاد] رَوَی یَعْقُوبُ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْیَرِیُّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی یَوْماً فَسَأَلَهُ عَلِیُّ بْنُ عُمَرَ بْنِ عَلِیٍّ فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِلَی مَنْ نَفْزَعُ وَ یَفْزَعُ النَّاسُ بَعْدَکَ فَقَالَ إِلَی صَاحِبِ هَذَیْنِ الثَّوْبَیْنِ

الْأَصْفَرَیْنِ وَ الْغَدِیرَتَیْنِ وَ هُوَ الطَّالِعُ عَلَیْکَ مِنَ الْبَابِ فَمَا لَبِثْنَا أَنْ طَلَعَ عَلَیْنَا کَفَّانِ آخِذَتَانِ بِالْبَابَیْنِ حَتَّی انْفَتَحَتَا وَ دَخَلَ عَلَیْنَا أَبُو إِبْرَاهِیمَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام وَ هُوَ صَبِیٌّ وَ عَلَیْهِ ثَوْبَانِ أَصْفَرَانِ (۳).

**[ترجمه]اعلام الوری، ارشاد: اسحاق بن جعفر الصادق علیه السلام نقل کرده، روزی پیش پدرم بودم که علی بن عمر بن علی عرض کرد: فدایتان شوم! ما و سایر مردم، بعد از شما باید به چه کسی پناه ببریم؟ فرمودند: به صاحب این دو جامه زرد که دارای دو دسته مو است و هم‌اکنون از در وارد خواهد شد. در همان زمان دیدیم که دو دست درب را گرفت و آن را باز کرد و اباابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام، که در آن زمان کودکی بودند و دو جامه زرد بر تن داشتند، وارد شدند. - .

اعلام الورى: ۲۸۹ ، ارشاد : ۳۰۹ –

**[ترجمه]

«۳۰»

عم (۴)،[إعلام الورى] شا، [الإرشاد] رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ الْوَلِيدِ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه السلام يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام يَقُولُ لِجَمَاعَةٍ مِنْ خَاصَّتِهِ وَ أَصْحَابِهِ اسْتَوْصُوا بِمُوسَى ابْنِي خَيْراً فَإِنَّهُ أَفْضَلُ وُلْدِي وَ مَنْ أُخَلِّفُ مِنْ بَعْدِي وَ هُوَ الْقَائِمُ مَقَامِي وَ الْحُجَّةُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى كَافَّةِ خَلْقِهِ مِنْ بَعْدِي وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ شَدِيدَ التَّمَسُّكِ بِأَخِيهِ مُوسَى وَ الِانْقِطَاعِ إِلَيْهِ وَ التَّوَفُّرِ عَلَى أَخْذِ مَعَالِمِ الدِّينِ مِنْهُ وَ لَهُ مَسَائِلُ مَشْهُورَةٌ عَنْهُ وَ جَوَابَاتٌ رَوَاهَا سَمَاعاً مِنْهُ وَ الْأَخْبَارُ فِيمَا ذَكَرْنَاهُ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى عَلَى مَا بَيَّنَّاهُ وَ وَصَفْنَاهُ (۵).

**[ترجمه]اعلام الورى: محمّد بن وليد از على بن جعفر بن محمّد الصادق نقل كرده، شنيدم كه پدرم جعفر بن محمد عليهما السّلام به گروهى از خواص و اصحاب خود مى‌فرمودند: در مورد فرزندم موسى سفارش به خير كنيد كه او بهترين فرزندان من است، او كسى است كه جانشين من مى‌شود و در جاى من مى‌ايستد. او بعد از من حجت خداوند عزّ و جلّ بر تمام خلقش خواهد بود. على بن جعفر تمسك و ملازمت شديدى به برادرش موسى عليه السلام داشت و فراوان معالم دين را از ايشان مى‌گرفت، او مسائل مشهورى از ايشان دارد و جواب آن‌ها را سماعاً از ايشان روايت كرده است. روايات در مورد آن‌چه كه گفتيم، بنا بر آن‌چه كه توضيح داديم و وصف كرديم، بيش از آن است كه به شمارش درآيد. - . اعلام الورى: ۲۹۱ ، ارشاد : ۳۱۰ –

**[ترجمه]

«۳۱»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب يَزِيدُ بْنُ أَسْبَاطٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي مَرْضَتِهِ الَّتِي مَاتَ فِيهَا فَقَالَ يَا يَزِيدُ أَ تَرَى هَذَا الصَّبِيَّ إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ قَدِ اخْتَلَفُوا فِيهِ فَاشْهَدْ

۱- ۱. إعلام الورى ص ۲۸۹.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۲۹۰.

۳- ۳. الإرشاد ص ۳۰۹ و ليس فيه كلمه« عناق» و أخرج الحديث ابن أبى زينب النعمانىّ فى كتاب الغيبه ص ۱۷۸ بتفاوت يسير.

۴- ۴. إعلام الورى ص ۲۹۱.

۵- ۵. الإرشاد ص ۳۱۰.

عَلَیَّ بِأَنِّی أَخْبَرْتُکَ أَنَّ یُوسُفَ إِنَّمَا کَانَ ذَنْبُهُ عِنْدَ إِخْوَتِهِ حَتَّی طَرَحُوهُ فِی الْجُبِّ الْحَسَدَ لَهُ حِینَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ رَأَی أَحَدَ عَشَرَ کَوْکَباً وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ هُمْ لَهُ سَاجِدُونَ وَ کَذَلِکَ لَا بُدَّ لِهَذَا الْغُلَامِ مِنْ أَنْ یُحْسَدَ ثُمَّ دَعَا مُوسَی وَ عَبْدَ اللَّهِ وَ إِسْحَاقَ وَ محمد [مُحَمَّداً] وَ الْعَبَّاسَ وَ قَالَ لَهُمْ هَذَا وَصِیُّ الْأَوْصِیَاءِ وَ عَالِمُ عِلْمِ الْعُلَمَاءِ وَ شَهِیدٌ عَلَی الْأَمْوَاتِ وَ الْأَحْیَاءِ ثُمَّ قَالَ یَا یَزِیدُ سَتُکْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ یُسْئَلُونَ (۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهرآشوب: یزید بن اسباط نقل کرده، به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم و ایشان بیمار بودند، همان بیماری که منجر به فوت ایشان شد. فرمودند: ای یزید! این پسرک را می‌بینی؟ وقتی دیدی مردم در مورد او اختلاف دارند، شهادت بده که من به تو گفتم: گناه یوسف پیش برادرانش که او را در چاه انداختند، حسادت نسبت به او بود، چون او گفت: دیدم یازده ستاره و ماه و خورشید برایش سجده می‌کنند. این فرزند نیز ناگزیر مورد حسادت واقع می‌شود.

سپس ایشان فرزندانشان موسی و عبداللّه و اسحاق و محمّد و عباس را فراخواندند و به آن‌ها فرمودند: این فرزند، وصی اوصیاء و عالم علم دانشمندان و گواه بر مرده ها و زنده ها است. بعد فرمودند: ای یزید! «سَتُکْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَیُسْأَلُونَ» - . زخرف / ۱۹ - {گواهی ایشان به زودی نوشته می شود و [از آن] پرسیده خواهند}. - . مناقب ۳ : ۴۳۵ -

**[ترجمه]

«۳۲»

نی، [الغیبه] للنعمانی رُوِیَ عَنْ زُرَارَهَ بْنِ أَعْیَنَ أَنَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ عِنْدَ یَمِینِهِ سَیِّدُ وُلْدِهِ مُوسَی علیه السلام وَ قُدَّامَهُ مَرْقَدٌ مُغَطًّی فَقَالَ لِی یَا زُرَارَهُ جِئْنِی بِدَاوُدَ الرَّقِّیِّ وَ حُمْرَانَ وَ أَبِی بَصِیرٍ وَ دَخَلَ عَلَیْهِ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ فَخَرَجْتُ فَأَحْضَرْتُ مَنْ أَمَرَنِی بِإِحْضَارِهِ وَ لَمْ تَزَلِ النَّاسُ یَدْخُلُونَ وَاحِداً أَثَرَ وَاحِدٍ حَتَّی صِرْنَا فِی الْبَیْتِ ثَلَاثِینَ رَجُلًا فَلَمَّا حُشِدَ الْمَجْلِسُ قَالَ یَا دَاوُدُ اکْشِفْ لِی عَنْ وَجْهِ إِسْمَاعِیلَ فَکَشَفْتُ عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا دَاوُدُ أَ حَیٌّ هُوَ أَمْ مَیِّتٌ قَالَ دَاوُدُ یَا مَوْلَایَ هُوَ مَیِّتٌ فَجَعَلَ یَعْرِضُ ذَلِکَ عَلَی رَجُلٍ رَجُلٍ حَتَّی أَتَی عَلَی آخِرِ مَنْ فِی الْمَجْلِسِ وَ کُلٌّ یَقُولُ هُوَ مَیِّتٌ یَا مَوْلَایَ فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ أَمَرَ بِغُسْلِهِ وَ حَنُوطِهِ وَ إِدْرَاجِهِ فِی أَثْوَابِهِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْهُ قَالَ لِلْمُفَضَّلِ یَا مُفَضَّلُ احْسِرْ عَنْ وَجْهِهِ فَحَسَرَ عَنْ وَجْهِهِ فَقَالَ أَ حَیٌّ هُوَ أَمْ مَیِّتٌ فَقَالَ مَیِّتٌ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَیْهِمْ ثُمَّ حُمِلَ إِلَی قَبْرِهِ فَلَمَّا وُضِعَ فِی لَحْدِهِ قَالَ یَا مُفَضَّلُ اکْشِفْ عَنْ وَجْهِهِ وَ قَالَ لِلْجَمَاعَهِ أَ حَیٌّ هُوَ أَمْ مَیِّتٌ قُلْنَا لَهُ مَیِّتٌ فَقَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ وَ اشْهَدُوا فَإِنَّهُ سَیَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ یُرِیدُونَ إِطْفَاءَ نُورِ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَی

مُوسَی وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ ... وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ ثُمَّ حَثَوْا عَلَیْهِ التُّرَابَ ثُمَّ أَعَادَ عَلَیْنَا الْقَوْلَ فَقَالَ الْمَیِّتُ الْمُکَفَّنُ الْمُحَنَّطُ الْمَدْفُونُ فِی هَذَا اللَّحْدِ مَنْ هُوَ قُلْنَا إِسْمَاعِیلُ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ أَخَذَ بِیَدِ مُوسَی علیه السلام وَ قَالَ هُوَ حَقٌّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ وَ مِنْهُ إِلَی أَنْ یَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَیْهَا.

۱- ۱. المناقب ج ۳ ص ۴۳۵ و الآیه فی سوره الزخرف الآیه: ۱۹.

وَ وَجَدْتُ هَذَا الْحَدِيثَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْوَانِنَا فَذَكَرَ أَنَّهُ نَسَخَهُ مِنْ أَبِی الْمَرْجَی بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُعَمَّرِ الثَّعْلَبِیِّ وَ ذَکَرَ أَنَّهُ حَدَّثَهُ بِهِ الْمَعْرُوفُ بِأَبِی سَهْلٍ یَرْوِیهِ عَنْ أَبِی الصَّلَاحِ وَ رَوَاهُ بُنْدَارُ الْقُمِّیُّ عَنْ بُنْدَارَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَهَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ زُرَارَهَ وَ أَنَّ أَبَا الْمَرْجَی ذَکَرَ أَنَّهُ عَرَضَ هَذَا الْحَدِیثَ عَلَی بَعْضِ إِخْوَانِهِ فَقَالَ إِنَّهُ حَدَّثَهُ بِهِ الْحَسَنُ بْنُ الْمُنْذِرِ بِإِسْنَادٍ لَهُ عَنْ زُرَارَهَ: وَ زَادَ فِیهِ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ وَ اللَّهِ لَیَظْهَرَنَّ عَلَیْکُمْ صَاحِبُکُمْ وَ لَیْسَ فِی عُنُقِ أَحَدٍ لَهُ بَیْعَهٌ وَ قَالَ فَلَا یَظْهَرُ صَاحِبُکُمْ حَتَّی یَشُکَّ فِیهِ أَهْلُ الْیَقِینِ قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (۱).

**[ترجمه]غیبت نعمانی: زراره بن اعین نقل کرده، به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم، در حالی که سرور فرزندشان موسی علیه السلام در طرف راست ایشان حضور داشتند و یک جنازه پوشیده در مقابلشان قرار داشت. ایشان به من فرمودند: ای زراره! برو و داود رقی و حمران و ابابصیر را این‌جا بیاور! در این هنگام مفضل بن عمر وارد شد. من بیرون رفتم و کسانی که ایشان گفته بودند را به محضرشان آوردم. پیوسته یکی پس از دیگری می آمدند تا این‌که عده ما در اتاق به سی نفر رسید.

وقتی مجلس پر شد، حضرت فرمودند: ای داود! روپوش را از صورت پسرم اسماعیل را کنار بزن! روپوش را از روی صورتش برداشتم. امام علیه السلام فرمودند: ای داود! آیا مرده است یا زنده؟ عرض کردم: ای مولای من! مرده است. او را به یکایک آن‌ها که حضور داشتند تا به نفر آخر نشان دادند، همه می‌گفتند: مرده است ای مولای من! سپس فرمودند: خداوندا تو گواه باش! آن‌گاه دستور دادند او را غسل دهند و حنوط کنند و در کفن بگذارند.

وقتی تمام شد، به مفضل فرمودند: صورتش را کنار بزن! صورت او را کنار زد. فرمودند: زنده است یا مرده؟ گفت: مرده. فرمودند: خدایا تو بر این‌ها گواه باش! او را به طرف قبرش بردند. وقتی او را در لحد گذاشتند، حضرت باز فرمودند: ای مفضل! صورتش را بگشا! و به جماعتی که آن‌جا بودند فرمودند: آیا زنده است یا مرده؟ همگی گفتیم: مرده است. فرمودند: خدایا گواه باش! شما هم گواهی دهید که آن‌ها که بر باطلند شک خواهند کرد، می‌خواهند نور خدا را با دهان‌هایشان خاموش کنند، سپس به موسی اشاره نموده و فرمودند: خداوند نور خویش را کامل می‌کند هر چند که مشرکان خوش نداشته باشند. سپس روی سخن را به ما کردند و فرمودند: این مرده‌ای که در کفن است و حنوط شده و در لحد مدفون شده، چه کسی است؟ عرض کردیم: اسماعیل. فرمودند خدایا گواه باش! سپس دست موسی علیه السلام را گرفتند و فرمودند: این حق است و حق با او و از اوست، تا زمانی که خداوند وارث زمین و ساکنان آن شود.

یکی از برادران ما این حدیث را یافته است و گفته که آن را از ابی‌المرجی بن محمد بن معمر ثعلبی استنساخ کرده است، و گفته شخصی که معروف به اباسهل است آن را از ابی‌الصلاح روایت کرده و بندار قمی نیز آن را از طریق بندار بن محمد بن صدقه و محمد بن عمرو از زراره روایت کرده است و این‌که ابی‌المرجی گفته است که این حدیث را بر یکی از برادران عرضه کرده و او گفته است: این حدیث را حسن بن منذر با اسناد خود از زراره روایت کرده است و این قسمت هم در نقل او وجود دارد: امام صادق علیه السلام فرمودند: به خدا قسم صاحبتان بر شما ظهور می‌کند در حالی که بر گردن هیچ کسی بیعتی ندارد. و فرمودند: تا زمانی که اهل یقین مردد شوند، صاحب شما ظهور نخواهد کرد، «قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِیمٌ * أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ» - . ص / ۶۷ و ۶۸ - {بگو این خبری بزرگ است * [که] شما از آن روی برمی تابید}. - . غیبت نعمانی : ۱۷۹ -

**[ترجمه]

«۳۳»

نی، [الغیبه] للنعمانی ابْنُ عُقْدَهَ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ عُبَیْسِ بْنِ هِشَامٍ عَنْ دُرُسْتَ عَنِ الْوَلِیدِ بْنِ صَبِیحٍ قَالَ: کَانَ بَیْنِی وَ بَیْنَ رَجُلٍ یُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْجَلِیلِ صَدَاقَهٌ فِی قِدَمٍ فَقَالَ لِی إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَوْصَی إِلَی إِسْمَاعِیلَ قَالَ فَقُلْتُ ذَلِکَ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ عَبْدَ الْجَلِیلِ حَدَّثَنِی بِأَنَّکَ أَوْصَیْتَ إِلَی إِسْمَاعِیلَ فِی حَیَاتِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِثَلَاثِ سِنِینَ فَقَالَ یَا وَلِیدُ لَا وَ اللَّهِ فَإِنْ کُنْتُ فَعَلْتُ فَإِلَی فُلَانٍ یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ سَمَّاهُ (۲).

**[ترجمه]غیبت نعمانی: ولید بن صبیح نقل کرده، مردی به نام عبدالجلیل که صداقتی دیرینه با او داشتم به من گفت: حضرت صادق علیه السلام پسرش اسماعیل را وصی خود قرار داده است. به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: عبدالجلیل به من گفته که شما اسماعیل را، سه سال قبل از این‌که بمیرد، وصی خود قرار داده‌اید؛ فرمودند: نه به خدا قسم ای ولید، اگر وصیتی کرده باشم به فلانی یعنی ابا الحسن موسی علیه السلام وصیت کرده‌ام و نام ایشان را آوردند. - . همان ۱۷۸ -

**[ترجمه]

«۳۴»

نی، [الغیبه] للنعمانی عَبْدُ الْوَاحِدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ رَبَاحٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَیُّوبَ عَنْ عَبْدِ الْکَرِیمِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِیِّ عَنْ حَمَّادٍ الصَّائِغِ قَالَ: سَمِعْتُ الْمُفَضَّلَ بْنَ عُمَرَ یَسْأَلُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام هَلْ یَفْرِضُ اللَّهُ طَاعَهَ عَبْدٍ ثُمَّ یَکُنُّهُ خَبَرَ السَّمَاءِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام اللَّهُ أَجَلُّ وَ أَکْرَمُ وَ أَرْأَفُ بِعِبَادِهِ وَ أَرْحَمُ مِنْ أَنْ یَفْرِضَ طَاعَهَ عَبْدٍ ثُمَّ یَکُنَّهُ خَبَرَ السَّمَاءِ صَبَاحاً وَ مَسَاءً قَالَ ثُمَّ طَلَعَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَسُرُّکَ أَنْ تَنْظُرَ إِلَی صَاحِبِ کِتَابِ عَلِیٍّ فَقَالَ لَهُ الْمُفَضَّلُ وَ أَیُّ شَیْ ءٍ یَسُرُّنِی إِذاً أَعْظَمَ مِنْ ذَلِکَ فَقَالَ هُوَ هَذَا صَاحِبُ کِتَابِ عَلِیٍ (۳) الْکِتَابِ الْمَکْنُونِ الَّذِی قَالَ اللَّهُ

ص: ۲۲

۱- ۱. غیبه النعمانیّ ص ۱۷۹ و الآیه فی سوره ص الآیه: ۶۷.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۱۷۸ و فیه بدل« صداقه»« کلام».

۳- ۳. ما بین العلامتین ساقط من نسخه الکمبانیّ أضفناه من المصدر.

عَزَّ وَ جَلَ لا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ (۱).

**[ترجمه]غیبت نعمانی: حماد صائغ نقل کرده، شنیدم مفضل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام می‌پرسید؟ آیا ممکن است خدا اطاعت شخصی را واجب نماید، ولی اخبار آسمان را از او پنهان کند؟ حضرت صادق علیه السلام فرمودند: خداوند بزرگ‌تر و کریم تر و رئوف تر و مهربان تر از آن است که اطاعت شخصی را واجب کند، ولی صبح و شام اخبار آسمان را از او پنهان کند. در این هنگام حضرت ابا الحسن موسی علیه السلام وارد شدند؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: آیا خوش داری به صاحب کتاب علی بنگری؟ (مفضل عرض کرد: چه چیزی خوشایندتر از این وجود دارد؟ امام فرمودند: ایشان همان شخص است، صاحب کتاب علی) همان کتاب نهفته‌ای که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» - . واقعه / ۷۹ - {که جز پاک شدگان بر آن دست ندارند}. - . غیبت نعمانی : ۱۷۸ -

**[ترجمه]

«۳۵»

نی، [الغیبه] للنعمانی مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّام عَنْ حُمَیْدِ بْنِ زِیَادٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَمَاعَةَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّیْمُلِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ صَاحِبِ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ لِی صَاحِبُ الْبَهْمَهِ وَ کَانَ مُوسَی علیه السلام فِی نَاحِیَهِ الدَّارِ صَبِیّاً وَ مَعَهُ عَنَاقٌ مَکِّیَّهٌ وَ هُوَ یَقُولُ لَهَا اسْجُدِی لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَکِ (۲).

**[ترجمه]یحیی بن اسحاق از پدرش نقل کرده، نزد حضرت صادق علیه السلام رفتم و از ایشان سؤال کردم صاحب الامر بعد از خودشان چه کسی است؟ ایشان به من فرمودند: صاحب بزغاله. موسی علیه السلام که در آن زمان کودکی بودند، در گوشه‌ای از خانه، به عناق مکی که همراهشان بود می‌فرمودند: برای خدایی که تو را آفرید، سجده کن! - . غیبت نعمانی : ۱۷۸ -

**[ترجمه]

«۳۶»

نی، [الغیبه] للنعمانی مِنْ مَشْهُورِ کَلَامِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عِنْدَ وُقُوفِهِ عَلَی قَبْرِ إِسْمَاعِیلَ: غَلَبَنِی لَکَ الْحَزَنُ عَلَیْکَ اللَّهُمَّ وَهَبْتُ لِإِسْمَاعِیلَ جَمِیعَ مَا قَصَّرَ عَنْهُ مِمَّا افْتَرَضْتَ عَلَیْهِ مِنْ حَقِّی فَهَبْ لِی جَمِیعَ مَا قَصَّرَ عَنْهُ فِیمَا افْتَرَضْتَ عَلَیْهِ مِنْ حَقِّکَ (۳).

**[ترجمه]غیبت نعمانی: از جمله سخنان مشهوری که امام صادق علیه السلام هنگامی که بر قبر اسماعیل ایستاده بودند فرمودند این است که: اندوه مرگ تو بر من غالب شده است، خداوندا! حقوقی را که تو برای من بر اسماعیل واجب کرده بودی و او کوتاهی کرد را بخشیدم. تو نیز حقوق خودت را که واجب نموده بودی و او کوتاهی کرد را ببخش. - . همان : ۱۷۹ -

**[ترجمه]

«۳۷»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الْوَرَّاقُ عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْیَقْطِینِیِّ عَنْ یُونُسَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ أَبِی أَیُّوبَ الْخَزَّازِ عَنْ سَلَمَهَ بْنِ مُحْرِزٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ رَجُلًا مِنَ الْعِجْلِیَّهِ قَالَ لِی کَمْ عَسَی أَنْ یَبْقَی لَکُمْ هَذَا الشَّیْخُ إِنَّمَا هُوَ سَنَهً أَوْ سَنَتَیْنِ حَتَّی یَهْلِکَ ثُمَّ تَصِیرُونَ لَیْسَ لَکُمْ أَحَدٌ تَنْظُرُونَ إِلَیْهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَلَا قُلْتَ لَهُ هَذَا مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ قَدْ أَدْرَکَ مَا یُدْرِکُ الرِّجَالُ وَ قَدِ اشْتَرَیْنَا لَهُ جَارِیَهً تُبَاحُ لَهُ فَکَأَنَّکَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ قَدْ وُلِدَ لَهُ فَقِیهٌ خَلَفٌ (۴).

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا: سلمه بن محرز نقل کرده، به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: مردی از عجلیه به من گفت: چقدر این پیرمرد برای شما زنده خواهد بود؟ یک سال یا دو سال؛ وقتی بمیرد، دیگر کسی را ندارید که به او مراجعه کنید. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: چرا نگفتی که موسی بن جعفر به حد بلوغ رسیده و برایش کنیزی خریده ام که برایش مباح شده است، إن شاء الله به زودی خواهی دید که برایش فرزندی فقیه متولد خواهد شد. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۲۹ . عجلیه زیدی‌های ضعیف شده هستند که به هارون بن سعید عجلی منسوبند. -

**[ترجمه]

«۳۸»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ سَعِیدِ بْنِ أَبِی الْجَهْمِ عَنْ نَصْرِ بْنِ قَابُوسَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی إِبْرَاهِیمَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام إِنِّی سَأَلْتُ أَبَاکَ علیه السلام مَنِ الَّذِی یَکُونُ بَعْدَکَ فَأَخْبَرَنِی أَنَّکَ أَنْتَ هُوَ فَلَمَّا تُوُفِّیَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ذَهَبَ النَّاسُ یَمِیناً وَ شِمَالًا وَ قُلْتُ أَنَا وَ أَصْحَابِی بِکَ فَأَخْبِرْنِی مَنِ الَّذِی

ص: ۲۳

۱- ۱. غیبه النعمانیّ ص ۱۷۸ بتفاوت یسیر و الآیه فی سوره الواقعه: ۷۹.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۱۷۸.

۳- ۳. المصدر السابق ص ۱۷۹.

۴- ۴. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۲۹ و العجلیه: هم ضعفاء الزیدیه منسوبون الی هارون بن سعید العجلیّ.

يَكُونُ بَعْدَكَ قَالَ ابْنِي عَلِيٌّ عليه السلام (۱).

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا: نصر بن قابوس نقل کرده، به اباابراهیم موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: من از پدرت علیه السلام پرسیدم جانشین شما کیست؟ ایشان فرمودند: شما جانشین هستید. وقتی حضرت صادق علیه السلام از دنیا رفتند، مردم به راست و چپ منحرف شدند. ولی من و اصحابم قائل به امامت شما بودیم. اکنون شما بفرمایید جانشین شما کیست؟ فرمودند: پسرم علی علیه السلام. - . همان : ۳۱ -

**[ترجمه]

«۳۹»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الْبَيْهَقِيُّ عَنِ الصَّوْلِيِّ عَنِ الْمُبَرَّدِ عَنِ الرِّيَاشِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَاصِمٍ وَ رَوَاهُ عَنِ الرِّضَا علیه السلام: أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام تَكَلَّمَ يَوْماً بَيْنَ يَدَيْ أَبِيهِ علیه السلام فَأَحْسَنَ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ خَلَفاً مِنَ الْآبَاءِ وَ سُرُوراً مِنَ الْأَبْنَاءِ وَ عِوَضاً عَنِ الْأَصْدِقَاءِ(۲).

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا: ابوعاصم از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده، روزی موسی بن جعفر علیه السلام در مقابل پدرشان امام صادق علیه السلام صحبتی بسیار عالی کردند؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: ای پسرم! سپاس خدایی راست که تو را جانشین پدران و مایه سرور فرزندان و عوض دوستان قرار داده است. - . همان ۲ : ۱۲۷ -

**[ترجمه]

«۴۰»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عِيسَى شَلَقَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ أَبِي الْخَطَّابِ فَقَالَ لِي مُبْتَدِئاً قَبْلَ أَنْ أَجْلِسَ يَا عِيسَى مَا مَنَعَكَ أَنْ تَلْقَى ابْنِي فَتَسْأَلَهُ عَنْ جَمِيعِ مَا تُرِيدُ قَالَ عِيسَى فَذَهَبْتُ إِلَى الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه السلام وَ هُوَ قَاعِدٌ فِي الْكُتَّابِ (۳) وَ عَلَى شَفَتَيْهِ أَثَرُ الْمِدَادِ فَقَالَ لِي مُبْتَدِئاً يَا عِيسَى إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَخَذَ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ عَلَى النُّبُوَّةِ فَلَمْ يَتَحَوَّلُوا عَنْهَا أَبَداً وَ أَخَذَ مِيثَاقَ الْوَصِيِّينَ عَلَى الْوَصِيَّةِ فَلَمْ يَتَحَوَّلُوا عَنْهَا أَبَداً وَ أَعَارَ قَوْماً الْإِيمَانَ زَمَاناً ثُمَّ يَسْلُبُهُمْ إِيَّاهُ وَ إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِيرَ الْإِيمَانَ ثُمَّ سَلَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَضَمَمْتُهُ إِلَيَّ وَ قَبَّلْتُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ.

ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لِي مَا صَنَعْتَ يَا عِيسَى قُلْتُ لَهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي أَتَيْتُهُ فَأَخْبَرَنِي مُبْتَدِئاً مِنْ غَيْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ جَمِيعِ مَا أَرَدْتُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْهُ فَعَلِمْتُ وَ اللَّهِ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ يَا عِيسَى إِنَّ ابْنِي هَذَا الَّذِي رَأَيْتَ لَوْ سَأَلْتَهُ عَمَّا بَيْنَ دَفَّتَيِ الْمُصْحَفِ لَأَجَابَكَ فِيهِ بِعِلْمٍ ثُمَّ أَخْرَجَهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ مِنَ الْكُتَّابِ فَعَلِمْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ أَنَّهُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ(۴).

**[ترجمه]قرب الإسناد: عیسی شلقان نقل کرده، به محضر حضرت صادق علیه السلام رسیدم، می‌خواستم در مورد ابوالخطاب

از ایشان سؤال کنم. حضـرت قبل از این‌که بنشـینم و بدون این‌که چیزی گفته باشم به من فرمودند: ای عیسـی! چرا پیش پسـرم نمی‌روی تا هر سؤالی که می‌خواهی از او بپرسـی؟ عیسـی نقل کرده، پیش عبد صالح علیه السلام که در مکتب حضور داشتند رفتم، روی لب‌هایشان اثر مرکب معلوم بود؛ قبل از این‌که چیزی بگویم به من فرمودنـد: ای عیسـی! خداوند تبارک و تعالی از پیـامبران پیمـان نبوت گرفت و آن‌ها هیـچ‌گاه از پیمانشان بازنگشـتند، و از اوصـیاء پیمان وصایت گرفته و آن‌ها نیزهیـچ‌گاه از پیمانشـان بازنگشـتند، و به بعضـی ایمـان را برای مـدتی عاریه داده که از آن‌ها می‌گیرد؛ ابوالخطاب از کسانی بود که ایمانش عاریه بود و خداوند تعالی ایمانش را گرفت. ایشان را در آغوش گرفتم و پیشانی اشان را بوسـیدم و عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان شوند! فرزندانی که بعضی از آنان از بعضی دیگرند و خداوند شنوا و داناست.

سپس به محضـر حضرت صادق علیه السلام بازگشتم، ایشان فرمودند: چه کردی ای عیسی؟ عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان شوند! پیش ایشان رفتم و قبل از این‌که چیزی بپرسم جواب هر چه می‌خواستم بپرسم را دادند. به خدا قسم در آن زمان فهمیدم که ایشـان صـاحب مقـام امامت هسـتند. فرمودنـد: ای عیسـی! این پسـرم را که دیـدی، اگر هر سؤالی از او بپرسـی از روی علم جوابت را می‌دهـد. حضـرت همـان روز ایشـان را از مکتب خـارج نمودنـد. همـان روز فهمیـدم که ایشـان صاحب مقام امامت هستند. - . قرب الإسناد : ۱۹۳ . ابن شهر آشوب نیز این حدیث را در مناقب ۳ : ۴۱۱ آورده است. -

**[ترجمه]

«۴۱»

یر، [بصائر الدرجات] مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِیِّ عَنْ فَضَالَهَ عَنْ مِسْمَعٍ

ص: ۲۴

۱- ۱. نفس المصدر ج ۱ ص ۳۱.

۲- ۲. المصدر السابق ج ۲ ص ۱۲۷.

۳- ۳. الکتاب: بالضم موضع التعلیم و الجمع کتاتیب.

۴- ۴. قرب الإسناد ص ۱۹۳ و أخرجه ابن شهرآشوب فی المناقب ج ۳ ص ۴۱۱.

كِرْدِينٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَیْهِ وَ عِنْدَهُ إِسْمَاعِیلُ قَالَ وَ نَحْنُ إِذْ ذَاکَ نَأْتَمُّ بِهِ بَعْدَ أَبِیهِ فَذَکَرَ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ أَنَّهُ سَمِعَ رَجُلٌ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام خِلَافَ مَا ظَنَّ فِیهِ قَالَ فَأَتَیْتُ رَجُلَیْنِ مِنْ أَهْلِ الْکُوفَهِ کَانَا یَقُولَانِ بِهِ فَأَخْبَرْتُهُمَا فَقَالَ وَاحِدٌ مِنْهُمَا سَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ وَ رَضِیتُ وَ سَلَّمْتُ وَ قَالَ الْآخَرُ وَ أَهْوَی بِیَدِهِ إِلَی جَیْبِهِ فَشَقَّهُ ثُمَّ قَالَ لَا وَ اللَّهِ لَا سَمِعْتُ وَ لَا أَطَعْتُ وَ لَا رَضِیتُ حَتَّی أَسْمَعَهُ مِنْهُ قَالَ ثُمَّ خَرَجَ مُتَوَجِّهاً إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ وَ تَبِعْتُهُ فَلَمَّا کُنَّا بِالْبَابِ فَاسْتَأْذَنَّا فَأَذِنَ لِی فَدَخَلْتُ قَبْلَهُ ثُمَّ أَذِنَ لَهُ فَدَخَلَ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا فُلَانُ أَ یُرِیدُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْکُمْ أَنْ یُؤْتَی صُحُفاً مُنَشَّرَهً(۱) إِنَّ الَّذِی أَخْبَرَکَ بِهِ فُلَانٌ الْحَقُّ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی أَشْتَهِی أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْکَ قَالَ إِنَّ فُلَاناً إِمَامُکَ وَ صَاحِبُکَ مِنْ بَعْدِی یَعْنِی أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَلَا یَدَّعِیهَا فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَهُ إِلَّا کَالِبٌ مُفْتَرٍ فَالْتَفَتَ إِلَیَّ الْکُوفِیُّ وَ کَانَ یُحْسِنُ کَلَامَ النَّبَطِیَّهِ وَ کَانَ صَاحِبَ قَبَالاتٍ فَقَالَ لِی درفه فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ درفه بِالنَّبَطِیَّهِ خُذْهَا أَجَلْ فَخُذْهَا فَخَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ (۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: مسمع کردین نقل کرده، به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم؛ اسماعیل نیز پیش ایشان حضور داشت. مسمع نقل کرده، ما در آن زمان فکر می کردیم که بعد از ایشان اسماعیل به امامت می‌رسد سپس در ضمن حدیثی طولانی از کسی نقل کرده که او از حضرت صادق علیه السلام خلاف این گمان را شنیده بود. بعد می گوید: من به دو نفر از اهل کوفه که معتقد به امامت اسماعیل بودند جریان را گفتم، یکی از آن‌ها گفت: به گوش جان می‌شنوم و اطاعت می کنم و راضی تسلیم هستم. دیگری دستش در گریبان خود برد و آن را چاک کرد و گفت: نه به خدا قسم، نه می‌شنوم و نه اطاعت می کنم و نه راضی هستم، مگر این که خودم از ایشان بشنوم. سپس خارج شد تا پیش حضرت صادق علیه السلام برود؛ من نیز به دنبالش رفتم، وقتی به در خانه ایشان رسیدم، هر دو اجازه ورود خواستیم، به من اجازه دادند و من داخل رفتم، بعد به او اجازه دادند و او هم داخل شد.

وقتی او داخل شد، حضرت صادق علیه السلام به او فرمودند: گویا هر کدام از شما انتظار دارید نامه جداگانه ای برایش فرستاده شود، - . اقتباسی است از آیه ۵۲ سوره مدثر: «بَلْ یُرِیدُ کُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ أَن یُؤْتَی صُحُفًا مُّنَشَّرَهً» {بلکه هر کدام از آنها انتظار دارد نامه جداگانه ای از سوی خدا برای او فرستاده شود}. - جریانی که فلانی به تو گفته است، حقیقت دارد. او عرض کرد: فدایتان شوم! من دلم می‌خواست از خودتان بشنوم. فرمودند: فلانی امام و صاحب تو بعد از من است؛ منظورشان ابا الحسن علیه السلام بود. هر کس غیر او چنین ادعایی کند، دیوانه و دروغگوست. مرد کوفی نگاهی به من کرد و با زبان نبطی که خوب آن را بلد بود با آن‌ها رفت و آمد داشت به من گفت: درفه. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: درفه به زبان نبطی یعنی تحویل بگیر، آری، تحویل بگیر! سپس از محضر ایشان خارج شدیم. - . بصائر الدرجات ۷ : ۹۷ -

**[ترجمه]

«۴۲»

ختص، [الإختصاص] ابْنُ عِیسَی وَ ابْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنِ الْبَرْقِیِّ: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]اختصاص نیز مانند همین روایت را با طریق خود آورده است. - . اختصاص : ۲۹۰ -

**[ترجمه]

«۴۳»

یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ وَ طَلَبْتُ وَ قَضَیْتُ إِلَیْهِ أَنْ یَجْعَلَ هَذَا الْأَمْرَ إِلَی إِسْمَاعِیلَ فَأَبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یَجْعَلَهُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام (۴).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: ابابصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمودند: از خدا درخواست و طلب کردم و به پیش گاهش التماس نمودم که امامت را به اسماعیل بدهد؛ ولی خداوند نخواست کسی جز ابا الحسن موسی علیه السلام را امام قرار دهد. - . بصائر الدرجات ۱۰ : ۱۳۸ -

**[ترجمه]

«۴۴»

یر، [بصائر الدرجات] الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّی عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبَانٍ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فَذَکَرُوا الْأَوْصِیَاءَ وَ ذُکِرَ إِسْمَاعِیلُ فَقَالَ

۱- ۱. مقتبس من قوله تعالی:« بَلْ یُرِیدُ کُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ یُؤْتی صُحُفاً مُنَشَّرَهً» المدّثّر ۵۲.

۲- ۲. بصائر الدرجات ج ۷ باب ۱۲ ص ۹۷.

۳- ۳. الاختصاص ص ۲۹۰.

۴- ۴. بصائر الدرجات ج ۱۰ باب ۱ ص ۱۳۸.

لَا وَ اللَّهِ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا ذَاکَ إِلَيْنَا وَ مَا هُوَ إِلَّا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَنْزِلُ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ(۱).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: ابابصير نقل كرده، در محضر امام صادق عليه السلام بودم كه صحبت از اوصياء به ميان آمد و نام اسماعيل برده شد. حضرت فرمودند: نه به خدا قسم، اين در اختيار ما نيست، اختيارش جز براى خداوند عزّ و جلّ نيست كه يكى يكى را خودش تعيين مى‌كند. -. همان -

**[ترجمه]

«۴۵»

كش، [رجال الكشى] جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ أَبِي نَجِيحٍ عَنِ الْفَيْضِ بْنِ الْمُخْتَارِ وَ عَنْهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ أَبِي نَجِيحٍ عَنِ الْفَيْضِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا تَقُولُ فِي الْأَرْضِ أَتَقَبَّلُهَا مِنَ السُّلْطَانِ ثُمَّ أُوَاجِرُهَا آخَرِينَ عَلَى أَنَّ مَا أَخْرَجَ اللَّهُ مِنْهَا مِنْ شَيْ ءٍ كَانَ لِي مِنْ ذَلِکَ النِّصْفُ أَوِ الثُّلُثُ أَوْ أَقَلُّ مِنْ ذَلِکَ أَوْ أَكْثَرُ قَالَ لَا بَأْسَ قَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ ابْنُهُ يَا أَبَتِ لِمَ تَحْفَظْ قَالَ فَقَالَ يَا بُنَيَّ أَ وَ لَيْسَ كَذَلِکَ أُعَامِلُ أَكَرَتِي إِنِّي كَثِيراً مَا أَقُولُ لَکَ الْزَمْنِي فَلَا تَفْعَلُ فَقَامَ إِسْمَاعِيلُ فَخَرَجَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ مَا عَلَى إِسْمَاعِيلَ أَنْ لَا يَلْزَمَکَ إِذَا كُنْتَ أَفْضَيْتَ إِلَيْهِ الْأَشْيَاءَ مِنْ بَعْدِکَ كَمَا أُفْضِيَتْ إِلَيْکَ بَعْدَ أَبِيکَ قَالَ فَقَالَ يَا فَيْضُ إِنَّ إِسْمَاعِيلَ لَيْسَ كَأَنَا مِنْ أَبِي قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَقَدْ كُنَّا لَا نَشُکُّ أَنَّ الرِّحَالَ تُنْحَطُّ إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِکَ وَ قَدْ قُلْتَ فِيهِ مَا قُلْتَ فَإِنْ كَانَ مَا نَخَافُ وَ أَسْأَلُ اللَّهَ الْعَافِيَةَ فَإِلَى مَنْ قَالَ فَأَمْسَکَ عَنِّي فَقَبَّلْتُ رُكْبَتَهُ وَ قُلْتُ ارْحَمْ سَيِّدِي فَإِنَّمَا هِيَ النَّارُ وَ إِنِّي وَ اللَّهِ لَوْ طَمِعْتُ أَنْ أَمُوتَ قَبْلَکَ لَمَا بَالَيْتُ وَ لَكِنِّي أَخَافُ الْبَقَاءَ بَعْدَکَ فَقَالَ لِي مَكَانَکَ ثُمَّ قَامَ إِلَى سِتْرٍ فِي الْبَيْتِ فَرَفَعَهُ فَدَخَلَ ثُمَّ مَكَثَ قَلِيلًا ثُمَّ صَاحَ يَا فَيْضُ ادْخُلْ فَدَخَلْتُ فَإِذَا هُوَ فِي الْمَسْجِدِ قَدْ صَلَّى فِيهِ وَ انْحَرَفَ عَنِ الْقِبْلَةِ فَجَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَدَخَلَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ خُمَاسِيٌّ وَ فِي يَدِهِ دِرَّةٌ(۲)

فَأَقْعَدَهُ عَلَى فَخِذِهِ فَقَالَ لَهُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مَا هَذِهِ الْمِخْفَقَةُ(۳) بِيَدِکَ قَالَ مَرَرْتُ بِعَلِيٍّ أَخِي وَ هِيَ فِي يَدِهِ يَضْرِبُ بَهِيمَةً فَانْتَزَعْتُهَا مِنْ يَدِهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَا فَيْضُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أُفْضِيَتْ إِلَيْهِ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى عليهما السلام فَائْتَمَنَ عَلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَلِيّاً عليه السلام وَ ائْتَمَنَ عَلَيْهَا عَلِيٌّ عليه السلام

۱- ۱. نفس المصدر ج ۱۰ باب ۱ ص ۱۳۸.

۲- ۲. الدره: بالكسر و التشديد السوط يضرب به.

۳- ۳. المخفقه: هى الدره يضرب بها، و قيل: سوط من خشب.

الْحَسَنَ علیه السلام وَ ائْتُمَنَ عَلَيْهَا الْحَسَنُ علیه السلام الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ ائْتُمَنَ عَلَيْهَا الْحُسَيْنُ علیه السلام عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام وَ ائْتُمَنَ عَلَيْهَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیهما السلام مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ علیه السلام وَ ائْتَمَنَنِي عَلَيْهَا أَبِي فَكَانَتْ عِنْدِي وَ لَقَدِ ائْتَمَنْتُ عَلَيْهَا ابْنِي هَذَا عَلَى حَدَاثَتِهِ وَ هِيَ عِنْدَهُ فَعَرَفْتُ مَا أَرَادَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي قَالَ يَا فَيْضُ إِنَّ أَبِي كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ لَا تُرَدَّ لَهُ دَعْوَةٌ أَقْعَدَنِي عَلَى يَمِينِهِ فَدَعَا وَ أَمَّنْتُ فَلَا تُرَدُّ لَهُ دَعْوَةٌ وَ كَذَلِكَ أَصْنَعُ بِابْنِي هَذَا وَ لَقَدْ ذَكَرْنَاكَ أَمْسِ بِالْمَوْقِفِ فَذَكَرْنَاكَ بِخَيْرٍ فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي زِدْنِي قَالَ يَا فَيْضُ إِنَّ أَبِي إِذَا كَانَ سَافَرَ وَ أَنَا مَعَهُ فَنَعَسَ وَ هُوَ عَلَى رَاحِلَتِهِ أَدْنَيْتُ رَاحِلَتِي مِنْ رَاحِلَتِهِ فَوَسَّدْتُهُ ذِرَاعِي الْمِيلَ وَ الْمِيلَيْنِ حَتَّى يَقْضِيَ وَطَرَهُ مِنَ النَّوْمِ وَ كَذَلِكَ يَصْنَعُ بِي ابْنِي هَذَا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ زِدْنِي قَالَ إِنِّي لَأَجِدُ بِابْنِي هَذَا مَا كَانَ يَجِدُ يَعْقُوبُ بِيُوسُفَ قُلْتُ يَا سَيِّدِي زِدْنِي قَالَ هُوَ صَاحِبُكَ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ فَأَقِرَّ لَهُ بِحَقِّهِ فَقُمْتُ حَتَّى قَبَّلْتُ رَأْسَهُ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ لَهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَمَا إِنَّهُ لَمْ يُؤْذَنْ لَهُ فِي أَمْرِكَ مِنْهُ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أُخْبِرُ بِهِ أَحَداً قَالَ نَعَمْ أَهْلَكَ وَ وُلْدَكَ وَ رُفَقَاءَكَ وَ كَانَ مَعِي أَهْلِي وَ وُلْدِي وَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ مِنْ رُفَقَائِي فَلَمَّا أَخْبَرْتُهُمْ حَمِدُوا اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ كَثِيراً فَقَالَ يُونُسُ لَا وَ اللَّهِ حَتَّى أَسْمَعَ ذَلِكَ مِنْهُ وَ كَانَتْ فِيهِ عَجَلَةٌ فَخَرَجَ فَاتَّبَعْتُهُ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْبَابِ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ قَدْ سَبَقَنِي فَقَالَ الْأَمْرُ كَمَا قَالَ لَكَ فَيْضٌ قَالَ سَمِعْتُ وَ أَطَعْتُ (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: فیض بن مختار نقل کرده، به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! چه می‌فرمایید اگر زمینی را از سلطان بگیرم و بعد به دیگران اجاره بدهم به این شرط که نصف درآمد یا ثلث یا کمتر یا بیشتر از آن را به من بدهند؟ حضرت فرمودند: اشکالی ندارد. پسرشان اسماعیل عرض کردند: پدر جان چنین چیزی سابقه ندارد. حضرت فرمودند: پسرم مگر خود من همین کار را با کشاورزان خویش نمی کنم؟ فراوان به تو گفته‌ام که پیوسته با من باش، ولی تو این کار را نمی‌کنی. اسماعیل برخاست و رفت.

عرض کردم: فدایتان شوم! چرا اسماعیل پیوسته همراه شما نیست، و حال آن‌که شما امامت را به او سپرده‌اید، همان‌طور که پدرتان به شما سپرد. فرمودند: ای فیض! نسبت اسماعیل به من، مانند نسبت من به پدرم نیست. عرض کردم: فدایتان شوم! ما شک نداشتیم که بعد از شما او مرجع مردم خواهد بود، و شما این حرف را می‌زنید؟ از خدا طلب عافیت می کنم! اگر خدای نکرده اتفاقی بیفتد، پس چه کسی امام خواهد بود؟ حضرت فرمودند: رهایم کن! خود را به پاهایشان انداختم و زانوانشان را بوسیدم. عرض کردم: آقای من! به من رحم کنید! آتش جهنم است، به خدا قسم، که اگر می‌دانستم قبل از شما می‌میرم، باکی نداشتم، ولی می‌ترسم بعد از شما هم زنده بمانم. فرمودند: همین جا بمان. برخاستند و پیش یکی از پرده‌ای خانه رفتند و آن را بالا زدند و داخل شدند. اندک زمانی گذشت، سپس مرا صدا زدند: ای فیض! داخل شو! داخل شدم، ایشان در محل نمازشان نماز خوانده بودند و از قبله برگشته بودند. در مقابلشان نشستم. در این وقت ابا الحسن علیه السلام نیز که در آن زمان پنج سال داشتند در دستشان شلاقی بود، وارد شدند. حضرت ایشان را روی زانوان خود نشاندند و به ایشان فرمودند: پدر و مادرم فدایت شوند! این شلاق چیست که در دست تو است؟ عرض کرد: از پیش برادرم علی رد می‌شدم که این شلاق در دستش بود و با آن چارپایان را می‌زد، من آن را از دستش گرفتم.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند: ای فیض! صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام به رسول الله صلی الله علیه و آله رسید و ایشان آن‌ها را به علی علیه السّلام به امانت سپرد، علی علیه السّلام نیز آن‌ها را به حسن علیه السّلام امانت داد و ایشان نیز آن‌ها را به حسین علیه السّلام سپرد و حسین علیه السّلام به علی بن الحسین علیه السلام و ایشان نیز به محمد بن علی علیه السّلام به

امـانت داد و پـدرم نیز آن‌ها را به من سپرده بود و پیش من بود. من آن‌ها را به این پسـرم، با همین سن کمش، سپردم و اکنون در نزد اوست. من منظور ایشان را فهمیدم، عرض کردم: فدایتان شوم! بیشتر بفرمایید!

فرمودنـد: ای فیض! وقـتی پـدرم می‌خواست دعـایش مسـتجاب شود، مرا در طرف راست خود می نشانـد و دعـا می‌کرد و من آمین می‌گفتم و همیشه دعایش مسـتجاب می شـد. من نیز نسـبت به این پسـرم همین کار را می‌کنم. دیروز در موقف به یاد تو بودیم و ذکر خیرت را کردیم. به ایشان عرض‌کردم: آقای من! بیشتر بفرمایید!

فرمودند: ای فیض! پدرم هر وقت در سـفرهایی که من هم با او بودم، حالت خواب به ایشان دست می‌داد، مرکب سواری خود را نزدیک مرکب ایشان می‌بردم و ساعـد خود را متکای ایشان قرار می‌دادم، یک یا دو میل به من تکیه می‌کردنـد تا استراحت نیم‌روزی ایشـان تمـام می‌شـد. این پسـرم نیز نسـبت به من همـان کـار را می کنـد. عرض کردم: فـدایتان شوم! بیشتر بفرماییـد! فرمودنـد: همان احساسـی که یعقوب نسـبت به یوسف می‌کرد، من نیز نسـبت به این پسـرم دارم. عرض کردم: آقای من! بیشتر بفرماییـد! فرمودنـد: این همـان امـام تو است که در موردش سؤال کردی، اینـک به حق او اقرار کن! برخاسـتم و سـر ایشـان را بوسـیدم و برایش از خدا طلب خیر کردم. حضـرت صادق علیه السـلام فرمودند: اولش اجازه نداده بودند که این مسأله را برای تو آشـکار کنم. عرض کردم: آیا می‌توانم به کسـی بگویم؟ فرمودند: به خانواده و فرزندان و رفقایت بگو. در آن سفر خانواده و فرزنـدانم نیز همراهم بودند و از رفقایم یونس بن ظبیان نیز بود. وقتی جریان را به آن‌ها گفتم، بر این نعمت فراوان حمد خدا نمودند.

یونس گفت: نه به خـدا قسم، من بایـد از خود آقا بشـنوم. مردی عجول بود، خارج شد، من نیز از پی او رفتم، وقتی به در خانه ایشان رسـیدم؛ او جلوتر از من وارد شده بود، شـنیدم که حضـرت صادق علیه السلام فرمودند: همان است که فیض به تو گفته است. عرض‌کرد: می‌شنوم و اطاعت می‌کنم. - . رجال کشی: ۲۲۶ -

**[ترجمه]

«۴۶»

کا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی وَ الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنْ مُعَاذِ بْنِ کَثِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْوَصِیَّهَ نَزَلَتْ مِنَ السَّمَاءِ عَلَی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله کِتَاباً لَمْ یُنْزَلْ عَلَی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله کِتَابٌ مَخْتُومٌ إِلَّا الْوَصِیَّهُ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ علیه السلام یَا مُحَمَّدُ هَذِهِ وَصِیَّتُکَ فِی أُمَّتِکَ عِنْدَ أَهْلِ بَیْتِکَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَیُّ أَهْلِ بَیْتِی یَا

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۲۲۶.

جَبْرَئِیلُ قَالَ نَجِیبُ اللَّهِ مِنْهُمْ وَ ذُرِّیَّتُهُ لِیَرِثَکَ عِلْمَ النُّبُوَّهِ کَمَا وَرِثَهُ إِبْرَاهِیمُ علیه السلام وَ مِیرَاثُهُ لِعَلِیٍّ وَ ذُرِّیَّتِکَ مِنْ صُلْبِهِ فَقَالَ وَ کَانَ عَلَیْهَا خَوَاتِیمُ قَالَ فَفَتَحَ عَلِیٌّ علیه السلام الْخَاتَمَ الْأَوَّلَ وَ مَضَی لِمَا فِیهَا ثُمَّ فَتَحَ الْحَسَنُ علیه السلام الْخَاتَمَ الثَّانِیَ وَ مَضَی لِمَا أُمِرَ بِهِ فِیهَا فَلَمَّا تُوُفِّیَ الْحَسَنُ وَ مَضَی فَتَحَ الْحُسَیْنُ علیه السلام الْخَاتَمَ الثَّالِثَ فَوَجَدَ فِیهَا أَنْ قَاتِلْ فَاقْتُلْ وَ تُقْتَلُ وَ اخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَهِ لَا شَهَادَهَ لَهُمْ إِلَّا مَعَکَ قَالَ فَفَعَلَ علیه السلام فَلَمَّا مَضَی دَفَعَهَا إِلَی عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ قَبْلَ ذَلِکَ فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الرَّابِعَ فَوَجَدَ فِیهَا أَنِ اصْمُتْ وَ أَطْرِقْ لِمَا حُجِبَ الْعِلْمُ فَلَمَّا تُوُفِّیَ وَ مَضَی دَفَعَهَا إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام فَفَتَحَ الْخَاتَمَ الْخَامِسَ فَوَجَدَ فِیهَا أَنْ فَسِّرْ کِتَابَ اللَّهِ وَ صَدِّقْ أَبَاکَ وَ وَرِّثِ ابْنَکَ وَ اصْطَنِعِ الْأُمَّهَ وَ قُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قُلِ الْحَقَّ فِی الْخَوْفِ وَ الْأَمْنِ وَ لَا تَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَفَعَلَ ثُمَّ دَفَعَهَا إِلَی الَّذِی یَلِیهِ قَالَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَأَنْتَ هُوَ قَالَ فَقَالَ مَا بِی إِلَّا أَنْ تَذْهَبَ یَا مُعَاذُ فَتَرْوِیَ عَلَیَّ قَالَ فَقُلْتُ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِی رَزَقَکَ مِنْ آبَائِکَ هَذِهِ الْمَنْزِلَهَ أَنْ یَرْزُقَکَ مِنْ عَقِبِکَ مِثْلَهَا قَبْلَ الْمَمَاتِ قَالَ قَدْ فَعَلَ اللَّهُ ذَلِکَ یَا مُعَاذُ قَالَ فَقُلْتُ فَمَنْ هُوَ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ هَذَا الرَّاقِدُ فَأَشَارَ بِیَدِهِ إِلَی الْعَبْدِ الصَّالِحِ وَ هُوَ رَاقِدٌ(۱).

۱- ۱. الکافی ج ۱ ص ۲۷۹.

**[ترجمه]کـافی: معـاذ بن کثیر روایت کرده، حضـرت صـادق علیه السّـلام فرمودنـد: مسـأله وصـایت، به صورت نوشـته‌ای از آسـمان بر رسـول الله صـلی الله علیه و آله شـد، و غیر از وصـایت هیـچ موضوع دیگری به صورت نوشتهای مهر و موم شـده بر رسول الله صـلی الله علیه و آله نازل نشد. جبرئیل علیه السـلام عرض کرد: ای محمد! این نوشـته وصیت تو در میان امت توست نزد اهل بیتت. رسول الله صـلی الله علیه و آله فرمودند: ای جبرئیل! کدام خانواده ام؟ عرض کرد: آن خانواده که خداوند آن‌ها و فرزنـدانشان را برگزیـده تا وارث علم نبوت شونـد، چنان‌چه ابراهیم وارث آن شد. این میراث به علی و فرزندان تو از نهاد او می‌رسـد. آن کتـاب مهرهـایی داشت؛ مهر اول را علی علیه السّـلام گشـود و به آن‌چه در آن بود عمـل کرد. سـپس حسن علیه السـلام دومی را گشود و به آن‌چه در آن بود عمل کرد. پس از وفات و درگذشت امام حسن، حسـین علیه السلام مهر سوم را گشود و در آن دید که: جنگ کن، بکش و کشته می‌شوی، گروهی را با خود ببر که شهید شوند، جز از راه همراهی تو آن‌ها راهی برای شـهادت ندارنـد. ایشـان همـان را انجام داد و قبل از این‌که از دنیا برود،آن را به علی بن الحسـین سپرد و ایشان مهر چهـارم را برداشت؛ دیـد که نوشـته است: سـکوت کن و چشم بر هم گـذار که علم در پرده است. وقتی ایشـان فوت کردنـد و درگذشـتند، آن را به محمّـد بن علی علیه السـلام سپردند، ایشان مهر پنجم را برداشـتند و دیدند که در آن نوشـته است: کتاب خـدا را تفسـیر کن و پـدرت را تصـدیق کن و به پسـرت واگـذار کن و با مردم معاشـرت کن و حق خداوند عزّ و جلّ را به جا بیاور، و در خوف و امنیت حق را آشـکارا بگو و جز از خـدا، از هیـچ کس نترس! ایشان این کارها را انجام دادند و بعد آن را در اختیار جانشـین خود قرار دادنـد. عرض کردم: فـدایتان شوم! شـما همان جانشـین هستیـد؟ فرمودنـد: باکی نـدارم جز این‌که بروی و این روایت را به ضـرر من نقل کنی. عرض کردم: از خداونـدی که این مقام را از پدرانتان به شـما ارزانی داشـته، می... خواهم که قبل از موت، به شـما نیز فرزنـدی این‌چنین روزی کند. فرمودند: ای معاذ! خدا این کار را کرده است. عرض کردم: فـدایتان شوم! کـدام‌یک از فرزندانتان است؟ فرمودند: همان که خوابیده است، و به عبد صالح که خواب بود اشاره کردند. - . کافی ۱ : ۲۷۹ -

**[ترجمه]

باب ۴ معجزاته و استجابه دعواته و معالی أموره و غرائب شأنه صلوات الله علیه

الأخبار

«۱»

کشف، [کشف الغمه] قَالَ الْحَافِظُ عَبْدُ الْعَزِیزِ حَدَّثَ عِیسَی بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُغِیثٍ الْقُرْطِیُّ وَ بَلَغَ تِسْعِینَ سَنَهً قَالَ: زَرَعْتُ بِطِّیخاً وَ قِثَّاءً وَ قَرْعاً فِی مَوْضِعٍ بِالْجَوَّانِیَّهِ(۱) عَلَی بِئْرٍ یُقَالُ لَهَا أُمُّ عِظَامٍ فَلَمَّا قَرُبَ الْخَیْرُ وَ اسْتَوَی الزَّرْعُ بَیَّتَنِی الْجَرَادُ وَ أَتَی عَلَی الزَّرْعِ کُلِّهِ وَ کُنْتُ غَرِمْتُ عَلَی الزَّرْعِ ثَمَنَ جَمَلَیْنِ وَ مِائَهً وَ عِشْرِینَ دِینَاراً فَبَیْنَا أَنَا جَالِسٌ إِذْ طَلَعَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام فَسَلَّمَ ثُمَّ قَالَ أَیْشٍ حَالُکَ قُلْتُ أَصْبَحْتُ کَالصَّرِیمِ بَیَّتَنِی الْجَرَادُ فَأَکَلَ زَرْعِی قَالَ وَ کَمْ غَرِمْتَ قُلْتُ مِائَهً وَ عِشْرِینَ دِینَاراً مَعَ ثَمَنِ الْجَمَلَیْنِ قَالَ فَقَالَ یَا عَرَفَهُ إِنَّ لِأَبِی الْغَیْثِ مِائَهً وَ خَمْسِینَ دِینَاراً فَرِبْحُکَ ثَلَاثُونَ دِینَاراً وَ الْجَمَلَانِ فَقُلْتُ یَا مُبَارَکُ ادْعُ لِی فِیهَا بِالْبَرَکَهِ فَدَخَلَ وَ دَعَا وَ حَدَّثَنِی عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ تَمَسَّکُوا بِبَقَاءِ الْمَصَائِبِ ثُمَّ عَلَّقْتُ عَلَیْهِ الْجَمَلَیْنِ وَ سَقَیْتُهُ فَجَعَلَ اللَّهُ فِیهِ الْبَرَکَهَ وَ زَکَتْ فَبِعْتُ مِنْهَا بِعَشَرَهِ آلَافٍ (۲).

**[ترجمه]کشف الغمه: عیسی بن محمّد مغیث قرطی، که نود سال عمر کرد، نقل کرده، یک سال در جَوّانِیّه - . جوانیه، به فتح جیم و تشدید واو و کسر نون و تشدید یاء، نام مکان یا روستایی نزدیک مدینه است. المراصد - کنار چاهی به نام أمّ‌عظام خربزه و خیار و کدو کاشته بودم. همین که نزدیک برداشت شد و محصول رسید، ملخ به مزرعه زد و تمام محصول را از بین برد. من قیمت دو شتر به اضافه صد و بیست دینار خرج آن زراعت کرده بودم. یک روز که نشسته بودم، موسی بن جعفر بن محمد علیهم السّلام تشریف آوردند و سلام کردند و فرمودند: چرا به این حالی؟ گفتم: مانند بیچارگان شده‌ام؛ ملخ به مزرعه‌ام زد و تمام محصولم را خورد. فرمودند: چقدر زیان کردی؟ عرض کردم: صد و بیست دینار به اضافه بهای دو شتر. فرمودند: ای عرفه! به ابوالغیث صد و پنجاه دینار و دو شتر بده که سی دینارش سودت می‌باشد. عرض کردم: ای آقای بابرکت! دعا بفرمایید که خداوند به زراعتم برکت دهد. داخل مزرعه شدند و دعا کردند، و از رسول الله صلی الله علیه و آله برایم نقل کردند که ایشان فرمودند: به باقی ماندن مصائب تمسک کنید. آن دو شتر را در زمین به کار گرفتم و زراعت را آب دادم، خداوند چنان برکت داد و زراعت را زیاد کرد که محصول آن را به ده هزار فروختم. - . کشف الغمه : ۳ : ۱۰ . این حدیث را خطیب هم در تاریخ خطیب ۱۳ : ۲۹ آورده است. -

**[ترجمه]

بیان

قوله صلی الله علیه و آله تمسکوا لعل المراد عدم الجزع عند المصائب و الاعتناء بشأنها فإنها غالبا من علامات السعاده أو تمسکوا بالله عند بقائها.

**[ترجمه]شاید مراد از این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که \\"به باقی ماندن مصائب تمسک کنید\\" عدم بی‌تابی در هنگام مصیبت‌ها و اعتناء به آن‌ها باشد؛ زیرا غالباً مصائب نشانه سعادت هستند. و شاید مراد، تمسک به خدا هنگام باقی ماندن و برطرف نشدن مصائب باشد.

**[ترجمه]

«۲»

کشف، [کشف الغمه] مِنْ کِتَابِ دَلَائِلِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ مَوْلًی لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کُنَّا مَعَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام حِینَ قُدِمَ بِهِ الْبَصْرَهَ فَلَمَّا أَنْ کَانَ قُرْبَ الْمَدَائِنِ رَکِبْنَا

۱- ۱. الجوانیه: بالفتح و تشدید ثانیه و کسر النون و یاء مشدده، موضع أو قریه قرب المدینه« المراصد».

۲- ۲. کشف الغمّه ج ۳ ص ۱۰ و أخرج الحدیث الخطیب فی تاریخه ج ۱۳ ص ۲۹.

فِی أَمْوَاجٍ کَثِیرَهٍ وَ خَلَّفْنَا سَفِینَهً فِیهَا امْرَأَهٌ تُزَفُّ إِلَی زَوْجِهَا وَ کَانَتْ لَهُمْ جَلَبَهٌ فَقَالَ مَا هَذِهِ الْجَلَبَهُ قُلْنَا عَرُوسٌ فَمَا لَبِثْنَا أَنْ سَمِعْنَا صَیْحَهً فَقَالَ مَا هَذَا فَقَالُوا ذَهَبَتِ الْعَرُوسُ لِتَغْتَرِفَ مَاءً فَوَقَعَ مِنْهَا سِوَارٌ مِنْ ذَهَبٍ فَصَاحَتْ فَقَالَ احْبِسُوا وَ قُولُوا لِمَلَّاحِهِمْ یَحْبِسْ فَحَبَسْنَا وَ حَبَسَ مَلَّاحُهُمْ فَاتَّکَأَ عَلَی السَّفِینَهِ وَ هَمَسَ قَلِیلًا وَ قَالَ قُولُوا لِمَلَّاحِهِمْ یَتَّزِرْ بِفُوطَهٍ(۱) وَ یَنْزِلْ فَیَتَنَاوَلَ السِّوَارَ فَنَظَرْنَا فَإِذَا السِّوَارُ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ وَ إِذَا مَاءٌ قَلِیلٌ فَنَزَلَ الْمَلَّاحُ فَأَخَذَ السِّوَارَ فَقَالَ أَعْطِهَا وَ قُلْ لَهَا فَلْتَحْمَدِ اللَّهَ رَبَّهَا ثُمَّ سِرْنَا فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ إِسْحَاقُ جُعِلْتُ فِدَاکَ الدُّعَاءُ الَّذِی دَعَوْتَ بِهِ عَلِّمْنِیهِ قَالَ نَعَمْ وَ لَا تُعَلِّمْهُ مَنْ لَیسَ لَهُ بِأَهْلٍ وَ لَا تُعَلِّمْهُ إِلَّا مَنْ کَانَ مِنْ شِیعَتِنَا ثُمَّ قَالَ اکْتُبْ فَأَمْلَی عَلَیَّ إِنْشَاءً یَا سَابِقَ کُلِّ فَوْتٍ یَا سَامِعاً لِکُلِّ صَوْتٍ قَوِیٍّ أَوْ خَفِیٍّ یَا مُحْیِیَ النُّفُوسِ بَعْدَ الْمَوْتِ لَا تَغْشَاکَ الظُّلُمَاتُ الْحِنْدَسِیَّهُ وَ لَا تَشَابَهُ عَلَیْکَ اللُّغَاتُ الْمُخْتَلِفَهُ وَ لَا یَشْغَلُکَ شَیْ ءٌ عَنْ شَیْ ءٍ یَا مَنْ لَا یَشْغَلُهُ دَعْوَهُ دَاعٍ دَعَاهُ مِنَ السَّمَاءِ یَا مَنْ لَهُ عِنْدَ کُلِّ شَیْ ءٍ مِنْ خَلْقِهِ سَمْعٌ سَامِعٌ وَ بَصَرٌ نَافِذٌ یَا مَنْ لَا تُغَلِّطُهُ کَثْرَهُ الْمَسَائِلِ وَ لَا یُبْرِمُهُ إِلْحَاحُ الْمُلِحِّینَ یَا حَیُّ حِینَ لَا حَیَّ فِی دَیْمُومَهِ مُلْکِهِ وَ بَقَائِهِ یَا مَنْ سَکَنَ الْعُلَی وَ احْتَجَبَ عَنْ خَلْقِهِ بِنُورِهِ یَا مَنْ أَشْرَقَتْ لِنُورِهِ دُجَی الظُّلَمِ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ الْفَرْدِ الصَّمَدِ الَّذِی هُوَ مِنْ جَمِیعِ أَرْکَانِکَ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ ثُمَّ سَلْ حَاجَتَکَ (۲).

وَ عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ وَصِیِّ عَلِیِّ بْنِ السَّرِیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام إِنَّ عَلِیَّ بْنَ السَّرِیِّ تُوُفِّیَ وَ أَوْصَی إِلَیَّ فَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقُلْتُ وَ إِنَّ ابْنَهُ جَعْفَراً وَقَعَ عَلَی أُمِّ وَلَدٍ لَهُ وَ أَمَرَنِی أَنْ أُخْرِجَهُ مِنَ الْمِیرَاثِ فَقَالَ لِی أَخْرِجْهُ وَ إِنْ کَانَ صَادِقاً فَسَیُصِیبُهُ خَبَلٌ فَرَجَعْتُ فَقَدَّمَنِی

۱- ۱. الفوطه: ما یأتزر به الخدم، و عند العامّه هی قطعه تنشف بها الأیدی و تسمی المنشفه.

۲- ۲. کشف الغمّه ج ۳ ص ۴۲.

إِلَى أَبِی یُوسُفَ الْقَاضِی قَالَ لَهُ أَصْلَحَکَ اللَّهُ أَنَا جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ السَّرِیِّ وَ هَذَا وَصِیُّ أَبِی فَمُرْهُ فَلْیَدْفَعْ إِلَیَّ مِیرَاثِی مِنْ أَبِی فَقَالَ مَا تَقُولُ قُلْتُ نَعَمْ هَذَا جَعْفَرٌ وَ أَنَا وَصِیُّ أَبِیهِ قَالَ فَادْفَعْ إِلَیْهِ مَالَهُ فَقُلْتُ لَهُ أُرِیدُ أَنْ أُکَلِّمَکَ قَالَ فَادْنُهْ فَدَنَوْتُ حَیْثُ لَا یَسْمَعُ أَحَدٌ کَلَامِی فَقُلْتُ هَذَا وَقَعَ عَلَی أُمِّ وَلَدِ أَبِیهِ وَ أَمَرَنِی أَبُوهُ وَ أَوْصَانِی أَنْ أُخْرِجَهُ مِنَ الْمِیرَاثِ وَ لَا أُوَرِّثَهُ شَیْئاً فَأَتَیْتُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام بِالْمَدِینَهِ فَأَخْبَرْتُهُ وَ سَأَلْتُهُ فَأَمَرَنِی أَنْ أُخْرِجَهُ مِنَ الْمِیرَاثِ وَ لَا أُوَرِّثَهُ شَیْئاً قَالَ فَقَالَ اللَّهَ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ أَمَرَکَ قُلْتُ نَعَمْ فَاسْتَحْلَفَنِی ثَلَاثاً وَ قَالَ أَنْفِذْ بِمَا أُمِرْتَ بِهِ فَالْقَوْلُ قَوْلُهُ قَالَ الْوَصِیُّ فَأَصَابَهُ الْخَبَلُ بَعْدَ ذَلِکَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ الْوَشَّاءُ رَأَیْتُهُ عَلَی ذَلِکَ (۱).

وَ عَنْ خَالِدٍ قَالَ: خَرَجْتُ وَ أَنَا أُرِیدُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ وَ هُوَ فِی عَرْصَهِ دَارِهِ جَالِسٌ فَسَلَّمْتُ عَلَیْهِ وَ جَلَسْتُ وَ قَدْ کُنْتُ أَتَیْتُهُ لِأَسْأَلَهُ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا کُنْتُ سَأَلْتُهُ حَاجَهً فَلَمْ یَفْعَلْ فَالْتَفَتَ إِلَیَّ وَ قَالَ یَنْبَغِی لِأَحَدِکُمْ إِذَا لَبِسَ الثَّوْبَ الْجَدِیدَ أَنْ یُمِرَّ یَدَهُ عَلَیْهِ وَ یَقُولَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی کَسَانِی مَا أُوَارِی بِهِ عَوْرَتِی وَ أَتَجَمَّلُ بِهِ بَیْنَ النَّاسِ وَ إِذَا أَعْجَبَهُ شَیْ ءٌ فَلَا یُکْثِرْ ذِکْرَهُ فَإِنَّ ذَلِکَ مِمَّا یَهُدُّهُ وَ إِذَا کَانَتْ لِأَحَدِکُمْ إِلَی أَخِیهِ حَاجَهٌ وَ وَسِیلَهٌ لَا یُمْکِنُهُ قَضَاؤُهَا فَلَا یَذْکُرْهُ إِلَّا بِخَیْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ یُوقِعُ ذَلِکَ فِی صَدْرِهِ فَیَقْضِی حَاجَتَهُ قَالَ فَرَفَعْتُ رَأْسِی وَ أَنَا أَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَالْتَفَتَ إِلَیَّ فَقَالَ یَا خَالِدُ اعْمَلْ مَا أَمَرْتُکَ (۲).

قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ: أَرَدْتُ شِرَاءَ جَارِیَهٍ بِمِنًی فَکَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أُشَاوِرُهُ فَلَمْ یَرُدَّ عَلَیَّ جَوَاباً فَلَمَّا کَانَ فِی غَدٍ مَرَّ بِی یَرْمِی الْجِمَارَ عَلَی حِمَارٍ فَنَظَرَ إِلَیَّ وَ إِلَی الْجَارِیَهِ مِنْ بَیْنِ الْجَوَارِی ثُمَّ أَتَانِی کِتَابُهُ لَا أَرَی بِشِرَائِهَا بَأْساً إِنْ لَمْ یَکُنْ فِی عُمُرِهَا قِلَّهٌ قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ مَا قَالَ لِی هَذَا الْحَرْفَ إِلَّا وَ هَاهُنَا شَیْ ءٌ لَا وَ اللَّهِ لَا اشْتَرَیْتُهَا قَالَ فَمَا خَرَجْتُ مِنْ مَکَّهَ حَتَّی دُفِنَتْ (۳).

۱- ۱. نفس المصدر ج ۳ ص ۴۴.

۲- ۲. المصدر السابق ج ۳ ص ۴۶.

۳- ۳. المصدر السابق ج ۳ ص ۴۷ و فیه« فلما کان فی الطواف» بدل« فی غد».

وَ عَنِ الْوَشَّاءِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: حَجَجْتُ أَنَا وَ خَالِی إِسْمَاعِیلُ بْنُ إِلْیَاسَ فَكَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ وَ كَتَبَ خَالِی أَنَّ لِی بَنَاتٍ وَ لَیْسَ لِی ذَكَرٌ وَ قَدْ قُتِلَ رِجَالُنَا وَ قَدْ خَلَّفْتُ امْرَأَتِی حَامِلًا فَادْعُ اللَّهَ أَنْ یَجْعَلَهُ غُلَاماً وَ سَمِّهِ فَوَقَعَ فِی الْكِتَابِ قَدْ قَضَی اللَّهُ حَاجَتَكَ فَسَمِّهِ مُحَمَّداً فَقَدِمْنَا إِلَی الْكُوفَهِ وَ قَدْ وُلِدَ لَهُ غُلَامٌ قَبْلَ وُصُولِنَا الْكُوفَهَ بِسِتَّهِ أَیَّامٍ دَخَلْنَا یَوْمَ سَابِعِهِ فَقَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ هُوَ وَ اللَّهِ الْیَوْمَ رَجُلٌ وَ لَهُ أَوْلَادٌ(۱).

وَ عَنْ زَكَرِیَّا بْنِ آدَمَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام یَقُولُ: كَانَ أَبِی مِمَّنْ تَكَلَّمَ فِی الْمَهْدِ(۲).

وَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ مُوسَی قَالَ: بَعَثَ مَعِی رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِنَا إِلَی أَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام بِمِائَهِ دِینَارٍ وَ كَانَتْ مَعِی بِضَاعَهٌ لِنَفْسِی وَ بِضَاعَهٌ لَهُ فَلَمَّا دَخَلْتُ الْمَدِینَهَ صَبَبْتُ عَلَیَّ الْمَاءَ وَ غَسَلْتُ بِضَاعَتِی وَ بِضَاعَهَ الرَّجُلِ وَ ذَرَرْتُ عَلَیْهَا مِسْكاً ثُمَّ إِنِّی عَدَدْتُ بِضَاعَهَ الرَّجُلِ فَوَجَدْتُهَا تِسْعَهً وَ تِسْعِینَ دِینَاراً فأعـددت [فَأَعَدْتُ] عَدَدَهَا وَ هِیَ كَذَلِكَ فَأَخَذْتُ دِینَاراً آخَرَ لِی فَغَسَلْتُهُ وَ ذَرَرْتُ عَلَیْهِ الْمِسْكَ وَ أَعَدْتُهَا فِی صُرَّهٍ كَمَا كَانَتْ وَ دَخَلْتُ عَلَیْهِ فِی اللَّیْلِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ مَعِی شَیْئاً أَتَقَرَّبُ بِهِ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی فَقَالَ هَاتِ فَنَاوَلْتُهُ دَنَانِیرِی وَ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ فُلَاناً مَوْلَاكَ بَعَثَ إِلَیْكَ مَعِی بِشَیْ ءٍ فَقَالَ هَاتِ فَنَاوَلْتُهُ الصُّرَّهَ قَالَ صُبَّهَا فَصَبَبْتُهَا فَنَثَرَهَا بِیَدِهِ وَ أَخْرَجَ دِینَارِی مِنْهَا ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا بَعَثَ إِلَیْنَا وَزْناً لَا عَدَداً(۳).

وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام فِی السَّنَهِ الَّتِی قُبِضَ فِیهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ كَمْ أَتَی لَكَ قَالَ تِسْعَ عَشْرَهَ سَنَهً قَالَ فَقُلْتُ إِنَّ أَبَاكَ أَسَرَّ إِلَیَّ سِرّاً وَ حَدَّثَنِی بِحَدِیثٍ فَأَخْبِرْنِی بِهِ فَقَالَ قَالَ لَكَ

۱- ۱. المصدر السابق ج ۳ ص ۴۸.

۲- ۲. المصدر السابق ج ۳ ص ۴۹.

۳- ۳. كشف الغمّه ج ۳ ص ۴۹.

كَذَا وَ كَذَا حَتَّى نَسَقَ عَلَى مَا أَخْبَرَنِی بِهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام (۱).

وَ رَوَی هِشَامُ بْنُ أَحْمَرَ: أَنَّهُ وَرَدَ تَاجِرٌ مِنَ الْمَغْرِبِ وَ مَعَهُ جَوَارٍ فَعَرَضَهُنَّ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَلَمْ یَخْتَرْ مِنْهُنَّ شَیْئاً وَ قَالَ أَرِنَا فَقَالَ عِنْدِی أُخْرَی وَ هِیَ مَرِیضَةٌ فَقَالَ مَا عَلَیْکَ أَنْ تَعْرِضَهَا فَأَبَی فَانْصَرَفَ ثُمَّ إِنَّهُ أَرْسَلَنِی مِنَ الْغَدِ إِلَیْهِ وَ قَالَ قُلْ لَهُ کَمْ غَایَتُکَ فِیهَا فَقَالَ مَا أَنْقُصُهَا مِنْ کَذَا وَ کَذَا فَقُلْتُ قَدْ أَخَذْتُهَا وَ هُوَ لَکَ فَقَالَ وَ هِیَ لَکَ وَ لَکِنْ مَنِ الرَّجُلُ فَقُلْتُ رَجُلٌ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ فَقَالَ مِنْ أَیِّ بَنِی هَاشِمٍ قُلْتُ مَا عِنْدِی أَکْثَرُ مِنْ هَذَا فَقَالَ أُخْبِرُکَ عَنْ هَذِهِ الْوَصِیفَهِ إِنِّی اشْتَرَیْتُهَا مِنْ أَقْصَی الْمَغْرِبِ فَلَقِیَتْنِی امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ فَقَالَتْ مَا هَذِهِ الْوَصِیفَهُ مَعَکَ فَقُلْتُ اشْتَرَیْتُهَا لِنَفْسِی فَقَالَتْ مَا یَنْبَغِی أَنْ تَکُونَ هَذِهِ عِنْدَ مِثْلِکَ إِنَّ هَذِهِ الْجَارِیَهَ یَنْبَغِی أَنْ تَکُونَ عِنْدَ خَیْرِ أَهْلِ الْأَرْضِ وَ لَا تَلْبَثُ عِنْدَهُ إِلَّا قَلِیلًا حَتَّی تَلِدَ مِنْهُ غُلَاماً مَا یُولَدُ بِشَرْقِ الْأَرْضِ وَ لَا غَرْبِهَا مِثْلُهُ یَدِینُ لَهُ شَرْقُ الْأَرْضِ وَ غَرْبُهَا قَالَ فَأَتَیْتُهُ بِهَا فَلَمْ یَلْبَثْ إِلَّا قَلِیلًا حَتَّی وَلَدَتْ عَلِیّاً الرِّضَا علیه السلام (۲).

**[ترجمه]کشف الغمه: در کتاب دلائل حمیری از یکی از غلامان حضرت صادق علیه السّلام نقل شده، وقتی ابا الحسن علیه السلام را به بصره می‌بردند، من همراه ایشان بودم. نزدیک مدائن که رسیدیم، سوار کشتی شدیم، امواج زیادی در آب بود. پشت سرمان کشتی دیگری بود که در آن زنی را به خانه شوهر می‌بردند و هیاهوی زیادی داشتند. حضرت پرسیدند: این هیاهو برای چیست ؟ عرض کردیم: عروسی است. طولی نکشید که صدای فریادی شنیدیم. فرمودند: این فریاد برای چیست؟ گفتند: عروس خواست یک مشت آب بردارد، النگوی طلای او در آب افتاد و فریاد زد. فرمودند: کشتی را نگهدارید! به ناخدای آن‌ها هم بگویید نگهدارد! بر کشتی تکیه نمودند و اندکی نجوا کردند و فرمودند: به ناخدای آن‌ها بگویید فوطه‌ای – . فوطه، چیزی است که خدمه کشتی می‌پوشند، در نزد عوام به قطعه پارچه‌ای می گویند که با آن دست‌ها را خشک می کنند و به آن لنگ یا حوله می‌گویند. – ببندد و پایین برود و دستبند را بردارد. دیدیم دست بند روی زمین افتاده و آب کم شده است، ناخدا پایین رفت و دستبند را برداشت. فرمودند: دست بند را به او بده به او بگو: پروردگارش خداوند را سپاس کند.

راه افتادیم، برادرشان اسحاق به ایشان عرض کرد: فدایتان شوم! آن دعایی را که خواندی به من هم بیاموز! فرمودند: بله، به شرط این‌که به کسانی که اهلش نیستند یاد ندهی و جز به شیعیان نیاموزی. سپس فرمودند: بنویس! و بر من املاء کردند:

«یا سابق کل فوت، یا سامعا لکل صوت قوی أو خفی، یا محیی النفوس بعد الموت، لا تغشاک الظلمات الحندسیه، و لا تشابه علیک اللغات المختلفه، و لا یشغلک شی ء عن شی ء، یا من لا یشغله دعوه داع دعاه من السماء، یا من له عند کل شی ء من خلقه سمع سامع و بصر نافذ، یا من لا تغلطه کثره المسائل، و لا یبرمه الحاح الملحین، یا حی حین لا حی فی دیمومه ملکه و بقائه، یا من سکن العلی و احتجب عن خلقه بنوره، یا من اشرقت لنوره دجی الظلم، اسألک باسمک الواحد الاحد الفرد الصمد الذی هو من جمیع ارکانک، صل علی محمّد و اهل بیته» {ای پیشی گیرنده از هر فوت شده و ای شنونده هر صدا و ای آفریننده جانها پس از مرگ و ای پوشاننده گوشت بر استخوانها پس از نابودی. ای کسی که تاریکی های تیره او را نپوشاند و صداهای گوناگون بر او مشتبه نشود و ای کسی که هیچ کاری او را از کارهای دیگر باز ندارد. ای کسی که نزد هر آفریده ای گوش شنوا و دیده نافذ دارد و پرسشها و خواسته های زیاد بندگان او را به اشتباه نیانداخته و پافشاری اصرار کنندگان خسته اش نکند. ای زنده ای که زمانی در ملک همیشگی و بقایش زنده ای نبود. ای کسی که ساکن در عرش اعلی است و با نورش از آفریدگانش محجوب است و ای کسی که با نورش قعر تاریکی ها را روشن نموده، از تو می خواهم به حق نامت که

واحد و احد و فرد و وتر و صمد است بر محمد و آل محمد که پاکیزه و برگزیده اند درود بفرستی} سپس حاجت خود را می‌خواهی. - . کشف الغمه ۳ : ۴۲ -

وشاء نقل کرده، محمّد بن یحیی از وصیّ علی بن سری برایم نقل کرد که: به حضرت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام عرض کردم: علی بن سرّی از دنیا رفت و مرا وصی خود قرار داده است. فرمودند: خدا رحمتش کند! عرض کردم: پسرش جعفر با کنیز فرزنددارش همبستر شده بود، به من وصیت کرده که او را از ارث خارج کنم. فرمودند: خارجش کن، اگر درست گفته باشد پسرش به زودی فلج خواهد شد. وقتی برگشتم، مرا پیش ابویوسف قاضی برد و گفت: خدا امورتان را درست کند! من جعفر پسر علی بن سری هستم و این شخص هم وصی پدر من است؛ باو دستور بدهید ارث پدرم را به من بدهد. قاضی گفت: چه می گویی؟ گفتم: درست است، این جعفر است و من وصی پدر او هستم. گفت: مالش را به او بده! به قاضی گفتم: می‌خواهم با شما صحبتی بکنم، گفت: نزدیک بیا! آن‌قدر نزدیک شدم که هیچ کس صحبت ما را نمی‌شنید. گفتم: این پسر با کنیز فرزنددار پدرش همبستر شده و پدرش به من دستور داده و وصیت کرده که او را از ارث خارج کنم. من به او ارثی نمی‌دهم، در مدینه به محضر موسی بن جعفر علیهما السلام رفتم و جریان را به گفتم و از ایشان سؤال کردم و ایشان امر کردند: او را از ارث خارج کنم، به همین جهت چیزی به او نمی‌دهم. گفت: تو را به خدا، اباالحسن چنین امر کرد؟ گفتم: آری. سه مرتبه مرا قسم داد و گفتم: آری. گفت: هر چه ایشان دستور داده را انجام بده! سخن، سخن ایشان است. مرد وصی نقل کرده، پس از چندی فلج شد. حسن بن علی وشاء نقل کرده، من آن پسر را در آن حال دیدم. - . همان : ۴۴ -

از خالد نقل شده، به قصد دیدار ابا الحسن علیه السلام خارج شدم و به محضر ایشان رسیدم؛ ایشان در صحن حیاط خانه‌اشان نشسته بودند، به ایشان سلام کردم و نشستم. آمده بودم تا در مورد یکی از دوستان که از او درخواستی نموده بودم و او انجام نداده بود، از ایشان سؤال کنم. حضرت رو به من بمن نموده و فرمودند: سزاوار است اگر کسی از شما لباس تازه ای پوشید، دستش را بر آن بکشد و بگوید: «الحمد للّٰه الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به بین الناس»، {سپاس خدای را که به من پوششی داد تا با آن عورتم را بپوشانم و در بین مردم آراسته باشم} و وقتی از یک چیزی خوشش آمد، زیاد در مورد آن صحبت نکند که این کار او را خوار می‌سازد، و اگر از برادر دینی اش حاجتی و کمکی خواست که او امکان انجامش را نداشت، جز به نیکی از او یاد نکند، که خداوند به قلب او خواهد انداخت و حاجتش را بر آورده می کند. سرم بلند کردم و گفتم: لا إِلهَ إِلَّا اللّٰهُ. حضرت رو به من نمودند و فرمودند: ای خالد! آن‌چه را که گفتم، انجام ده! - . همان : ۴۶ -

هشام بن حکم نقل کرده، می‌خواستم در منی کنیزی بخرم؛ نامه ای خدمت ابا الحسن علیه السّلام نوشتم و با ایشان مشورت کردم. جوابی به دستم نرسید، فردای آن روز، ایشان را دیدم که سوار بر الاغی رمی جمره می کنند، نگاهی به من و به آن کنیز که در بین کنیزان بود نمودند و سپس نامه اشان را به من دادند که در آن نوشته بود: از نظر من اگر عمرش کوتاه نباشد، خریدنش اشکالی ندارد. با خود گفتم: نه به خدا، حتماً این سخن امام دلیلی داشته است، نه به خدا، او را نمی‌خرم. هنوز از مکه خارج نشده بودم که کنیز از دنیا رفت و او را دفن کردند. - . همان : ۴۷ . در آن‌جا به جای \\"فردای آن روز\\"، این جمله آمده است: وقتی ایشان در طواف بودند -

حسن بن علی الوشاء نقل کرده، من و دایی‌ام اسماعیل بن إلیاس با هم به حج رفتیم، من نامه ای برای موسی بن جعفر علیه

السّلام فرستادم که دایی‌ام آن را نوشته بود: من چند دختر دارم، ولی پسر ندارم. مردهای ما کشته شده اند و هم‌اکنون همسرم حامله است؛ از خداوند بخواهید آن را پسر قرار دهد و نام او را نیز شما تعیین نمایید. در جواب نامه نوشتند: خداوند حاجتت را بر آورد، اسم او را محمّد بگذار. وقتی وارد کوفه شدیم، شش روز قبل از این‌که به کوفه برسیم، پسری برایش متولد شده بود، ما روز هفتم وارد شدیم. ابامحمّد گفت: به خدا قسم او مردی خواهد شد و فرزندانی خواهد داشت. - . همان : ۴۸ -

زکریای آدم نقل کرده، از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: پدرم از کسانی بود که در گهواره سخن می گفت. - . همان : ۴۹ -

اصبغ بن موسی نقل کرده، یکی از دوستان، مرا با من صد دینار پیش اباابراهیم علیه السّلام فرستاد، خودم نیز مقداری پول به همراه پول او داشتم. وقتی وارد مدینه شدم، پول‌ها را در آب انداختم و پول‌های خودم را با پول‌های آن مرد شستشو دادم و با مشک آن‌ها را معطر کردم. بعد پول‌های او را شمردم و دیدم نود و نه دینار است، یک دینار از خودم شستم و به روی آن‌ها گذاشتم و بر آن مشک پاشیدم و آن را همان‌طور که بود در کیسه‌ای گذاشتم. شب هنگام، به محضر ایشان رسیدم و عرض کردم: فدایتان شوم! من مختصری پول آورده ام تا بدین وسیله به خداوند تعالی تقربی یابم. فرمودند: آن‌ها را بده! دینارهای خودم را به ایشان دادم و عرض کردم: فدایتان شوم! فلان کس که از ارادتمندان شما است نیز مبلغی به وسیله من فرستاده است. فرمودند: بده! کیسه را به ایشان دادم. فرمودند: آن‌ها را روی زمین بریز! آن‌ها را روی زمین ریختم، با دست خویش آن‌ها را جابجا کردند و دینار مرا از آن‌ها خارج نمودند. سپس فرمودند: او صد دینار با وزن به تو داده بود، نه صد عدد. - . همان -

علی بن أبی حمزه نقل کرده، در سالی که حضرت صادق علیه السلام از دنیا رفتند، به محضر ابا الحسن موسی علیه السلام رسیدم. به ایشان عرض کردم: چند سالتان است؟ فرمودند: نوزده سال، عرض کردم: پدرتان رازی محرمانه را با من در میان گذاشته است و به من چیزی گفته است. ایشان فرمودند: پدرم چنین و چنان به تو گفته است. و تمام آن‌چه که حضرت صادق علیه السلام فرموده بودند را دقیقاً ذکر کردند. - . همان : ۴۲ -

هشام بن احمر نقل کرده، تاجری از مغرب آمد و عده‌ای کنیز به همراه داشت. آن‌ها را به حضرت ابا الحسن علیه السلام عرضه کرد، امام هیچ کدام از آن‌ها را انتخاب نکردند و فرمودند: بقیه را بیاور! عرض کرد: یکی کنیز دیگر دارم که مریض است. فرمودند: آن را نشان بده! ولی او امتناع ورزید و امام هم تشریف بردند. فردای آن روز مرا پیش او فرستادند و به من فرمودند: به او بگو: آخرین قیمتت در مورد آن کنیز چیست؟ گفت: از فلان مقدار به هیچ وجه کمتر نمی‌دهم. گفتم: به همان مبلغ خریدم. او گفت: من نیز فروختم، اما آن مرد که دیروز آمد که بود؟ گفتم: مردی از خاندان بنی‌هاشم بود. گفت: از کدام خانواده آن‌ها؟ گفتم: از این بیشتر نمی‌توانم بگویم. گفت: از این کنیز برایت داستانی نقل کنم؛ من او را از دورترین نقطه مغرب خریدم. زنی از اهل کتاب مرا دید و گفت: این کنیز کیست که همراه تو است؟ گفتم: او را برای خودم خریده ام. گفت: سزاوار نیست چنین کنیزی پیش کسی مثل تو باشد، او باید نزد بهترین فرد روی زمین باشد و پس از مدت کوتاهی که نزد او ماند، از او فرزندی متولد خواهد شد که در شرق و غرب زمین مانند او متولد نشده است و شرق و غرب ارادت‌مند او می‌شوند. من آن کنیز را پیش حضرت آوردم، طولی نکشید که حضرت رضا علیه السّلام از او متولد شد. - . همان : ۴۹ -

**[ترجمه]

«۳»

کش، [رجال الکشی] حَمْدَوَیْهِ وَ إِبْرَاهِیمُ ابْنَا نُصَیْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ: کُنْتُ فِی طَرِیقِ مَکَّهَ وَ أَنَا أُرِیدُ شِرَاءَ بَعِیرٍ فَمَرَّ بِی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَیْهِ تَنَاوَلْتُ رُقْعَهً فَکَتَبْتُ إِلَیْهِ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنِّی أُرِیدُ شِرَاءَ هَذَا الْبَعِیرِ فَمَا تَرَی فَنَظَرَ إِلَیْهِ فَقَالَ لَا أَرَی فِی شِرَاهُ بَأْساً فَإِنْ خِفْتَ عَلَیْهِ ضَعْفاً فَأَلْقِمْهُ فَاشْتَرَیْتُهُ وَ حَمَلْتُ عَلَیْهِ فَلَمْ أَرَ مُنْکَراً حَتَّی إِذَا

کُنْتُ قَرِیباً مِنَ الْکُوفَهِ فِی بَعْضِ الْمَنَازِلِ وَ عَلَیْهِ حِمْلٌ ثَقِیلٌ رَمَی بِنَفْسِهِ وَ اضْطَرَبَ لِلْمَوْتِ فَذَهَبَ الْغِلْمَانُ یَنْزِعُونَ عَنْهُ فَذَکَرْتُ الْحَدِیثَ فَدَعَوْتُ بِلُقَمٍ (۳) فَمَا أَلْقَمُوهُ إِلَّا سَبْعاً حَتَّی

ص: ۳۳

۱- ۱. نفس المصدر ج ۳ ص ۴۲.

۲- ۲. المصدر السابق ج ۳ ص ۴۹.

۳- ۳. اللقم و اللقیم: ما یلقم من طعام و نحوه.

قَامَ بِحِمْلِهِ (۱).

**[ترجمه]رجال کشـی: هشام بن حکم نقل کرده، در بین راه مکه بودم و قصـد داشـتم شتری بخرم. ابا الحسن علیه السـلام از آن جاها عبور می‌کردنـد، همین که آن جناب را دیدم کاغذی برداشـتم و به ایشان نوشـتم: فدایتان شوم! می‌خواهم این شتر را بخرم، نظر شـما چیست؟ ایشان نگاهی به شتر نمودنـد و فرمودنـد: من در خریـدنش اشـکالی نمی‌بینم، اگر از ضـعیف بودن او بیمنـاک شـدی، چنـد لقمه ای خوراک به او بخوران. شتر را خریـدم و بـارم را بر رویش نهادم، تا نزدیکی‌های کوفه از او چیز نگران کننـده‌ای ندیـدم. در یکی از منزل‌ها که بار سـنگینی داشت خود را به زمین انـداخت و در حد مرگ می‌لرزید. غلام ها رفتنـد که بارهایش را بردارنـد، فرمایش امام یادم آمـد. گفتم چنـد لقمه‌ای خوراک به او بدهند؛ هنوز بیش از هفت لقمه به او نداده بودند که با بار از جای حرکت کرد. -. رجال کشی: ۱۷۵ -

**[ترجمه]

«۴»

کش، [رجال الکشـی] وَجَـدْتُ بِخَطِّ جَبْرَئِیلَ بْنِ أَحْمَدَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الصَّیْرَفِیِّ عَنِ ابْنِ الْبَطَـائِنِیِّ عَنْ أَبِیهِ قَـالَ: دَخَلْتُ الْمَـدِینَهَ وَ أَنَا مَرِیضٌ شَدِیـدَ الْمَرَضِ وَ کَانَ أَصْـحَابُنَا یَـدْخُلُونَ وَ لَا أَعْقِلُ بِهِمْ وَ ذَلِکَ لِأَنَّهُ أَصَابَنِی حُمَّی فَـذَهَبَ عَقْلِی وَ أَخْبَرَنِی إِسْـحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ أَنَّهُ أَقَامَ عَلَیَّ بِالْمَـدِینَهِ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ لَا یَشُکُّ أَنَّهُ لَا یَخْرُجُ مِنْهَا حَتَّی یَدْفِنَنِی وَ یُصَـلِّیَ عَلَیَّ وَ خَرَجَ إِسْـحَاقُ بْنُ عَمَّارٍ وَ أَفَقْتُ بَعْدَ مَا خَرَجَ إِسْـحَاقُ فَقُلْتُ لِأَصْـحَابِی افْتَحُوا کِیسِی وَ أَخْرِجُوا مِنْهُ مِائَهَ دِینَارٍ فَاقْسِمُوهَا فِی أَصْـحَابِنَا وَ أَرْسَلَ إِلَیَّ أَبُو الْحَسَنِ علیه السـلام بِقَدَحٍ فِیهِ مَاءٌ فَقَالَ الرَّسُولُ یَقُولُ لَکَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السـلام اشْرَبْ هَذَا الْمَاءَ فَإِنَّ فِیهِ شِـفَاکَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَی فَفَعَلْتُ فَأَسْـهَلَ بَطْنِی فَأَخْرَجَ اللَّهُ مَا کُنْتُ أَجِـدُهُ مِنْ بَطْنِی مِنَ الْأَذَی وَ دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السـلام فَقَالَ یَا عَلِیُّ أَمَّا أَجَلُکَ قَـدْ حَضَـرَ مَرَّهً بَعْدَ مَرَّهٍ فَخَرَجْتُ إِلَی مَکَّهَ فَلَقِیتُ إِسْـحَاقَ بْنَ عَمَّارٍ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَقَمْتُ بِالْمَدِینَهِ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ مَا شَـکَکْتُ إِلَّا أَنَّکَ سَتَمُوتُ فَأَخْبِرْنِی بِقِصَّتِکَ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا صَنَعْتُ وَ مَا قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام مِمَّا أَنْسَأَ اللَّهُ فِی عُمُرِی مَرَّهً بَعْدَ مَرَّهٍ مِنَ الْمَوْتِ وَ أَصَابَنِی مِثْلُ مَا أَصَابَ فَقُلْتُ یَا إِسْحَاقُ إِنَّهُ إِمَامٌ ابْنُ إِمَامٍ وَ بِهَذَا یُعْرَفُ الْإِمَامُ (۲).

**[ترجمه]رجال کشـی: ابن بطائنی از پـدرش نقل کرده، وارد مـدینه شـدم در حالی که به شـدت مریض بودم، طوری که هر یک از اصـحاب که می آمدند را نمی‌شـناختم. به دلیل تب شدیدی که داشـتم، حواس خود را از دست داده بودم. اسـحاق بن عمـار بعـداً به من گفت که سه روز در مـدینه مانـده، چون یقین داشـته که من می‌میرم و در دفنم شـرکت می‌کنـد و در نمـازم حاضـر می‌شود. اسحاق بن عمار رفت، بعد از رفتن او به هوش آمدم و به دوستانم گفتم: کیسه پولم را بگشایید و صد دینار از آن بیرون آورید و بین دوسـتان تقسیم کنید. حضرت ابا الحسن علیه السلام برایم ظرف آبی فرستادند؛ آورنده ظرف گفت: ابا الحسن علیه السـلام فرمودند: این آب را بنوش که شـفای تو در آن است إن شاء اللّه تعالی. آن را نوشـیدم و شـکمم به إسـهال افتاد و خداوند چیزی که در شـکمم اذیتم می‌کرد را خارج نمود. به محضـر ابا الحسن علیه السـلام رسیدم، ایشان فرمودند: ای علی! چند مرتبه پشت سر هم اجلت آمد و رفت.

به جانب مکه روانه شـدم و اسـحاق بن عمار را دیـدم، گفت: به خـدا قسم من سه روز در مـدینه مانـدم و شک نداشـتم که تو

خواهی مرد، بگو ببینم چه شد که زنده ماندی؟ ماجرای خود را به او نقل کردم و گفتم که ابا الحسن علیه السلام به من فرمودند که خداوند چندین مرتبه عمر تازه‌ای به من داد و آن مریضی به جان من افتاده بود. گفتم: ای اسحاق! او امام است و پسر امام، با این دلیل هاست که می‌توان امام را شناخت. - . همان : **۲۷۹** -

**[ترجمه]

«۵»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ إِشْکِیبَ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَبَّادٍ الْقَصْرِیِّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ سَلَّامٍ وَ فُلَانِ بْنِ حُمَیْدٍ قَالا: بَعَثَ إِلَیْنَا عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ فَقَالَ اشْتَرِیَا رَاحِلَتَیْنِ وَ تَجَنَّبَا الطَّرِیقَ وَ دَفَعَ إِلَیْنَا أَمْوَالًا وَ کُتُباً حَتَّی تُوصِلَا مَا مَعَکُمَا مِنَ الْمَالِ وَ الْکُتُبِ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ لَا یَعْلَمْ بِکُمَا أَحَدٌ قَالَ فَأَتَیْنَا الْکُوفَهَ وَ اشْتَرَیْنَا رَاحِلَتَیْنِ وَ تَزَوَّدْنَا زَاداً وَ خَرَجْنَا

ص: ۳۴

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۱۷۵.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۲۷۹.

نَتَجَنَّبُ الطَّرِيقَ حَتَّى إِذَا صِرْنَا بِبَطْنِ الرُّمَّهِ(۱) شَدَدْنَا رَاحِلَتَنَا وَ وَضَعْنَا لَهَا الْعَلَفَ وَ قَعَدْنَا نَأْكُلُ فَبَيْنَا نَحْنُ كَذَلِكَ إِذْ رَاكِبٌ قَدْ أَقْبَلَ وَ مَعَهُ شَاكِرِيٌّ فَلَمَّا قَرُبَ مِنَّا فَإِذَا هُوَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام فَقُمْنَا إِلَيْهِ وَ سَلَّمْنَا عَلَيْهِ وَ دَفَعْنَا إِلَيْهِ الْكُتُبَ وَ مَا كَانَ مَعَنَا فَأَخْرَجَ مِنْ كُمِّهِ كُتُباً فَنَاوَلَنَا إِيَّاهَا فَقَالَ هَذِهِ جَوَابَاتُ كُتُبِكُمْ قَالَ فَقُلْنَا إِنَّ زَادَنَا قَدْ فَنِيَ فَلَوْ أَذِنْتَ لَنَا فَدَخَلْنَا الْمَدِينَهَ فَزُرْنَا رَسُولَ اللَّهِ وَ تَزَوَّدْنَا زَاداً فَقَالَ هَاتَا مَا مَعَكُمَا مِنَ الزَّادِ فَأَخْرَجْنَا الزَّادَ إِلَيْهِ فَقَلَّبَهُ بِيَدِهِ فَقَالَ هَذَا يُبَلِّغُكُمَا إِلَى الْكُوفَهِ وَ أَمَّا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَدْ رَأَيْتُمَا أَنِّي صَلَّيْتُ مَعَهُمُ الْفَجْرَ وَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُصَلِّيَ مَعَهُمُ الظُّهْرَ انْصَرِفَا فِي حِفْظِ اللَّهِ (۲).

حمدويه عن يحيى بن محمد عن بكر بن صالح: مثله (۳).

**[ترجمه]رجال کشی: اسماعیل بن سالم و فلان بن حمید نقل کرده‌اند: علی بن یقطین از پی ما فرستاده و گفت: دو شتر بخرید و از بیراهه بروید و این اموال و نامه ها را به ابا الحسن موسی علیه السّلام برسانید و نگذارید کسی متوجه شما شود.

وارد کوفه شدیم دو شتر خریدیم و زاد و توشه تهیه نمودیم و با فاصله از راه اصلی به راه افتادیم. وقتی رسیدیم به بطن‌الرمه - . منزلی است بین بصره و مدینه که اهالی بصره و کوفه که به مدینه می‌روند، راهشان از آن‌جا یکی می‌شود و از آنجا به سمت عسیله می‌روند. - رسیدیم، شترها را بستیم برای آن‌ها علوفه ریختیم. نشستیم و مشغول غذا خوردن شدیم، در همین بین سواری که شاکری هم همراهش بود سر رسید؛ وقتی نزدیک شد، دیدیم ابا الحسن موسی علیه السّلام است. برخاستیم و به سمت ایشان رفتیم و سلام نمودیم. نامه‌ها و چیزهایی که همراهمان بود را تقدیم ایشان نمودیم. ایشان از آستین خود چند نامه خارج نمودند و به ما دادند و فرمودند: این جواب نامه های شما است.

عرض کردیم: زاد و توشه ما کم است، اگر اجازه دهید، وارد مدینه شویم و هم رسول الله را زیارت کنیم و هم زاد و توشه برداریم. فرمودند: زاد و توشه‌اتان را بیاورید تا ببینم. هر چه زاد و توشه داشتیم آوردیم، ایشان با دستشان آن‌ها را زیر و رو نموده و فرمودند: این شما را تا کوفه می‌رساند، اما رسول الله صلی الله علیه و آله، دیدید؛ من نماز صبح را با آن‌ها در مدینه خوانده ام و قصد دارم نماز ظهر را هم با آن‌ها بخوانم. برگردید در پناه خدا. - . رجال کشی : ۲۷۳ -

رجال کشی این روایت را طریقی دیگر از آن دو نفر نقل کرده است. - . همان : ۲۷۴ -

**[ترجمه]

«۶»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِيَ أَنَّ إِسْمَاعِيلَ بْنَ سَالِمٍ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ وَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَحْمَدَ فَقَالا لِي خُذْ هَذِهِ الدَّنَانِيرَ وَ ائْتِ الْكُوفَهَ فَالْقَ فُلَاناً وَ أَشْخَصَهُ وَ اشْتَرِيَا رَاحِلَتَيْنِ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ نَحْوَ مَا مَرَّ وَ زَادَ فِي آخِرِهِ فَرَجَعْنَا وَ كَانَ يَكْفِينَا.

**[ترجمه]خرائج: اسماعیل بن سلام نقل کرده، علی بن یقطین و اسماعیل بن احمد شخصی را پیش من فرستادند و گفتند: این دینارها را بگیر و صبح زود به کوفه پیش فلان فرد با این مشخصات برو و دو شتر بخرید و مانند حدیث سابق... در آخرش این را هم اضافه کرده‌اند که: ما برگشتیم و آن زاد و توشه برایمان کفایت کرد .

**[ترجمه]

بیان

الشاکری معرب چاکر قوله فقد رأیتما أی قربتم من المدینه و القرب فی حکم الزیاره.

و یحتمل أن یکون المراد أن رؤیتی بمنزله رؤیه الرسول کما فی بعض النسخ رأیتماه و علی هذا قوله إنی صلیت بیان لفضله أو إعجازه مؤکدا لکونه بمنزله الرسول صلی الله علیه و آله فی الشرف و هذا إنما یستقیم إذا کانت المسافه بینهم و بین المدینه بعیده و الأول أظهر.

**[ترجمه]شاکری، عربی شده لفظ چاکر است. اما رسول الله صلی الله علیه و آله، دیدید\\" یعنی نزدیک مدینه شدید و همین نزدیکی در حکم زیارت است.

محتمل است مراد این باشد که دیدن من به منزلت دیدن حضرت رسول است، همان‌طور که در بعضی از نسخه‌ها آمده است: ایشان را دیدید. بنابراین مراد از این سخن امام که \\"نماز صبح را با آن‌ها در مدینه خوانده ام\\" بیان فضیلت یا معجزه ایشان بوده و تأکیدی بر این است که ایشان در شرافت به منزله حضرت رسول صلی الله علیه و آله هستند، البته این توجیه هنگامی درست خواهد بود که مسافت بین آن‌ها و مدینه دور بوده باشد. توجیه اول ظهور بیشتری دارد.

**[ترجمه]

«۷»

کش، [رجال الکشی] وَجَدْتُ بِخَطِّ جَبْرَئِیلَ بْنِ أَحْمَدَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ ابْنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ شُعَیْبٍ الْعَقَرْقُوفِیِّ قَالَ: قَالَ

۱- ۱. بطن الرمه: منزل لاهل البصره إذا أرادوا المدینه، بها یجتمع أهل البصره و الکوفه، و منه الی العسیله.

۲- ۲. رجال الکشّیّ ص ۲۷۳ و فی أصل المصدر« بطن الرمه» بدل« الرمله».

۳- ۳. نفس المصدر ص ۲۷۴.

لِی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام مُبْتَدِئاً مِنْ غَیْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ شَیْ ءٍ یَا شُعَیْبُ غَداً یَلْقَاکَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ یَسْأَلُکَ عَنِّی فَقُلْ هُوَ وَ اللَّهِ الْإِمَامُ الَّذِی قَالَ لَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَإِذَا سَأَلَکَ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَأَجِبْهُ مِنِّی فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ فَمَا عَلَامَتُهُ قَالَ رَجُلٌ طَوِیلٌ جَسِیمٌ یُقَالُ لَهُ یَعْقُوبُ فَإِذَا أَتَاکَ فَلَا عَلَیْکَ أَنْ تُجِیبَهُ عَنْ جَمِیعِ مَا سَأَلَکَ فَإِنَّهُ وَاحِدُ قَوْمِهِ فَإِنْ أَحَبَّ أَنْ تُدْخِلَهُ إِلَیَّ فَأَدْخِلْهُ قَالَ فَوَ اللَّهِ إِنِّی لَفِی طَوَافِی إِذْ أَقْبَلَ إِلَیَّ رَجُلٌ طَوِیلٌ مِنْ أَجْسَمِ مَا یَکُونُ مِنَ الرِّجَالِ فَقَالَ لِی أُرِیدُ أَنْ أَسْأَلَکَ عَنْ صَاحِبِکَ فَقُلْتُ عَنْ أَیِّ صَاحِبٍ قَالَ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ قُلْتُ مَا اسْمُکَ قَالَ یَعْقُوبُ قُلْتُ وَ مِنْ أَیْنَ أَنْتَ قَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ قُلْتُ فَمِنْ أَیْنَ أَنْتَ عَرَفْتَنِی قَالَ أَتَانِی آتٍ فِی مَنَامِی الْقَ شُعَیْباً فَسَلْهُ عَنْ جَمِیعِ مَا تَحْتَاجُ إِلَیْهِ فَسَأَلْتُ عَنْکَ فَدُلِلْتُ عَلَیْکَ فَقُلْتُ اجْلِسْ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ حَتَّی أَفْرُغَ مِنْ طَوَافِی وَ آتِیَکَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَی فَطُفْتُ ثُمَّ أَتَیْتُهُ فَکَلَّمْتُ رَجُلًا عَاقِلًا ثُمَّ طَلَبَ إِلَیَّ أَنْ أُدْخِلَهُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَأَخَذْتُ بِیَدِهِ فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَأَذِنَ لِی فَلَمَّا رَآهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ لَهُ یَا یَعْقُوبُ قَدِمْتَ أَمْسِ وَ وَقَعَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ أَخِیکَ شَرٌّ فِی مَوْضِعِ کَذَا وَ کَذَا حَتَّی شَتَمَ بَعْضُکُمْ بَعْضاً وَ لَیْسَ هَذَا دِینِی وَ لَا دِینَ آبَائِی وَ لَا نَأْمُرُ بِهَذَا أَحَداً مِنَ النَّاسِ فَاتَّقِ اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ فَإِنَّکُمَا سَتَفْتَرِقَانِ بِمَوْتٍ أَمَا إِنَّ أَخَاکَ سَیَمُوتُ فِی سَفَرِهِ قَبْلَ أَنْ یَصِلَ إِلَی أَهْلِهِ وَ سَتَنْدَمُ أَنْتَ عَلَی مَا کَانَ مِنْکَ وَ ذَلِکَ أَنَّکُمَا تَقَاطَعْتُمَا فَبَتَرَ اللَّهُ أَعْمَارَکُمَا فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ فَأَنَا جُعِلْتُ فِدَاکَ مَتَی أَجَلِی فَقَالَ أَمَا إِنَّ أَجَلَکَ قَدْ

حَضَرَ حَتَّی وَصَلْتَ عَمَّتَکَ بِمَا وَصَلْتَهَا بِهِ فِی مَنْزِلِ کَذَا وَ کَذَا فَزِیدَ فِی أَجَلِکَ عِشْرُونَ قَالَ فَأَخْبَرَنِی الرَّجُلُ وَ لَقِیتُهُ حَاجّاً أَنَّ أَخَاهُ لَمْ یَصِلْ إِلَی أَهْلِهِ حَتَّی دَفَنَهُ فِی الطَّرِیقِ (۱).

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۲۷۶ و فیه« تدخله علی» مکان« تدخله الی».

**[ترجمه]رجال کشی: شعیب عقرقوفی نقل کرده، روزی حضرت ابا الحسن علیه السلام بدون این‌که من چیزی بپرسم فرمودند: ای شعیب! فردا شخصی از اهالی مغرب تو را می‌بیند و در مورد من می‌پرسد؛ بگو: به خدا قسم ایشان امامی هستند که حضرت صادق علیه السلام برای ما تعیین نموده‌اند. وقتی از مسائل حلال و حرام پرسید، از طرف من جواب بده. عرض کردم: فدایتان شوم! علامت آن مرد چیست؟ فرمودند: مردی بلند قد و درشت هیکل است که نامش یعقوب است. هنگامی که پیش تو آمد، مانعی نیست که به همه سؤالاتش جواب دهی، او یگانه قوم خویش است، اگر علاقه داشت پیش من بیاید، او را بیاور.

به خدا قسم، من مشغول طوافم بودم که مردی بلند قد که از درشت هیکل‌ترین مردها بود پیش من آمد و به من گفت: می‌خواهم در مورد صاحبت از تو سؤال کنم. گفتم: کدام صاحب؟ گفت: فلانی پسر فلانی. گفتم: نام شما چیست؟ گفت: یعقوب. گفتم: اهل کجا هستی؟ گفت: مردی از اهالی مغربم. پرسیدم: از کجا مرا شناختی؟ گفت: شخصی به خوابم آمد و گفت: شعیب را ملاقات کن و هر چه نیاز داری از او بپرس، جویای شما شدم و شما را یافتم. گفتم: همین جا بنشین تا طوافم تمام شود پس از طواف إن شاء الله همین جا می‌آیم. طواف کردم و آمدم و با او صحبت کردم، مرد عاقلی بود. سپس از من خواست تا او را به محضر ابا الحسن علیه السلام ببرم. دستش را گرفتم وپیش حضرت بردم و از ایشان اجازه ورود خواستم، اجازه فرمودند. وقتی چشمان ابا الحسن علیه السلام به او افتاد، به او فرمودند: ای یعقوب! تو دیروز وارد شدی، بین تو و برادرت در فلان محل اختلافی واقع شد، طوری که به یک‌دیگر ناسزا گفتید، ولی این دین من و پدران من نیست و هرگز کسی را به چنین کاری دستور نمی‌دهیم. از خدای یکتای بی‌شریک بترس! شما دو نفر به واسطه مرگ از هم جدا خواهید شد؛ برادرت در همین سفر و قبل از این‌که پیش خانواده‌اش برسد خواهد مرد، تو نیز از کاری که کردی پشیمان خواهی شد، دلیلش این است که شما قطع رابطه کردید و خداوند عمر شما را کوتاه کرد.

آن مرد عرض کرد: فدایتان شوم! اجل من چه وقتی سر می‌رسد؟ فرمودند: اجل تو نیز فرا رسیده بود، ولی لطفی که در فلان منزل نسبت به عمه ات روا داشتی، بیست سال بر عمر تو افزود. مدت‌ها بعد در مراسم حج آن مرد را دیدم، به من گفت: برادرم در همان سفر به خانواده خود نرسید و در بین راه او را دفن کردم. - . رجال کشی : ۲۷۶ -

**[ترجمه]

«۸»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِیِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: قَالَ أَبِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ مُبْتَدِئاً تَلْقَی رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْمَغْرِبِ وَ سَاقَ الْحَدِیثَ نَحْوَ مَا مَرَّ إِلَّا أَنَّ فِیهِ مَکَانَ شُعَیْبٍ فِی الْمَوَاضِعِ عَلِیَّ بْنَ أَبِی حَمْزَةَ(۱).

**[ترجمه]خرائج: اباصلت هروی از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمودند: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام بدون این‌که قبلاً صحبتی به میان باشد به علی بن ابی‌حمزه فرمودند: مردی از اهل مغرب را ملاقات می کنی و مانند حدیث فوق را آوردند، جز این‌که در تمام مواضع به جای شعیب، نام علی بن أبی حمزه در آن آمده است. - . خرائج و جرائح : ۲۰۰

-

**[ترجمه]

«۹»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام مُبْتَدِئاً وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ إِلَى قَوْلِهِ وَ لَيْسَ هَذَا مِنْ دِينِي وَ لَا مِنْ دِينِ آبَائِي (۲).

**[ترجمه]مناقب إبن شهر آشوب: علی بن أبی‌حمزه نقل کرده، ابا الحسن علیه السلام بدون این‌که قبلاً صحبتی به میان باشد به من فرمودند: و همان حدیث فوق را تا جایی که امام علیه السلام می‌فرمایند: ولی این دین من و پدران من نیست، نقل کرده است. - . مناقب ۳ : ۴۱۲ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ختص، [الإختصاص] الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ: مِثْلَ مَا فِي الْكِتَابَيْنِ (۳).

**[ترجمه]اختصاص نیز مانند همین روایت را از علی بن أبی‌حمزه آورده است. - . اختصاص : ۸۹ -

**[ترجمه]

«۱۱»

كش، [رجال الكشی] بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنِ الْبَطَائِنِيِّ عَنْ أَخْطَلَ الْكَاهِلِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْكَاهِلِيِّ قَالَ: حَجَجْتُ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ لِي اعْمَلْ خَيْراً فِي سَنَتِكَ هَذِهِ فَإِنَّ أَجَلَكَ قَدْ دَنَا قَالَ فَبَكَيْتُ فَقَالَ لِي فَمَا يُبْكِيكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ نَعَيْتَ إِلَيَّ نَفْسِي قَالَ أَبْشِرْ فَإِنَّكَ مِنْ شِيعَتِنَا وَ أَنْتَ إِلَى خَيْرٍ قَالَ قَالَ أَخْطَلُ فَمَا لَبِثَ عَبْدُ اللَّهِ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى مَاتَ (۴).

**[ترجمه]رجال کشی: أخطل کاهلی از عبداللّٰه بن یحیی کاهلی نقل کرده، حجم را انجام دادم و سپس به محضر ابا الحسن علیه السّلام رسیدم، ایشان به من فرمودند: امسال هر چه می توانی کار نیک انجام بده که اجلت نزدیک شده است. گریه‌ام گرفت. فرمودند: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کردم: فدایتان شوم! شما خبر از مرگ من دادید. حضرت فرمودند: بشارت باد تو را! تو از شیعیان ما هستی و عاقبت به خیر خواهی شد. اخطل، راوی حدیث نقل کرده، عبد اللّٰه بعد از این قضیه مدت زیادی زنده نبود و از دنیا رفت. - . رجال کشی : ۲۸۰ -

**[ترجمه]

«۱۲»

کا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ: أَنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا کَتَبَ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ الْمَاضِی علیه السلام یَسْأَلُهُ عَنِ الصَّلَاهِ عَلَی الزُّجَاجِ قَالَ فَلَمَّا نَفَذَ کِتَابِی إِلَیْهِ تَفَکَّرْتُ وَ قُلْتُ هُوَ مِمَّا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ وَ مَا کَانَ لِی أَنْ أَسْأَلَ عَنْهُ قَالَ فَکَتَبَ إِلَیَّ لَا تُصَلِّ عَلَی الزُّجَاجِ وَ إِنْ حَدَّثَتْکَ نَفْسُکَ أَنَّهُ مِمَّا أَنْبَتَتِ الْأَرْضُ وَ لَکِنَّهُ مِنَ الْمِلْحِ وَ الرَّمْلِ وَ هُمَا مَمْسُوخَانِ (۵).

**[ترجمه]کافی: محمّد بن حسین نقل کرده، یکی از اصحاب نامه ای به ابا الحسن الماضی علیه السلام نوشت و از ایشان در مورد صحت نماز خواندن روی شیشه سؤال کرد. او نقل کرد: وقتی نامه‌ام را فرستادم، فکر کردم و با خود گفتم: شیشه از چیزهایی است که از زمین خارج می شود، نباید این را سؤال را می‌کردم. ایشان در جواب نامه مرقوم داشتند: روی شیشه نماز نخوان! گرچه با خود گفته ای که شیشه از زمین خارج می شود، ولی شیشه از نمک و ریگ است و هر دو ماهیتشان تغییر کرده است. - . کافی ۳ : ۳۲۲ -

**[ترجمه]

«۱۳»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ: مِثْلَهُ (۶).

ص: ۳۷

۱- ۱. الخرائج و الجرائح ص ۲۰۰.

۲- ۲. المناقب ج ۳ ص ۴۱۲.

۳- ۳. الاختصاص ص ۸۹.

۴- ۴. رجال الکشّیّ ص ۲۸۰.

۵- ۵. الکافی ج ۳ ص ۳۳۲.

۶- ۶. المناقب ج ۳ ص ۴۲۱.

**[ترجمه]قب، [المناقب] لابن شهرآشوب مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ: مِثْلَهُ - ۶. المناقب ج ۳ ص ۴۲۱. - .

ص: ۳۷

**[ترجمه]

«۱۴»

عم (۱)،[إعلام الورى] قب (۲)، [المناقب] لابن شهرآشوب شا، [الإرشاد] رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ قَالَ: اخْتَلَفَتِ الرِّوَايَهُ بَيْنَ أَصْحَابِنَا فِي مَسْحِ الرِّجْلَيْنِ فِي الْوُضُوءِ هُوَ مِنَ الْأَصَابِعِ إِلَى الْكَعْبَيْنِ أَمْ هُوَ مِنَ الْكَعْبَيْنِ إِلَى الْأَصَابِعِ فَكَتَبَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام إِنَّ أَصْحَابَنَا قَدِ اخْتَلَفُوا فِي مَسْحِ الرِّجْلَيْنِ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَيَّ بِخَطِّكَ مَا يَكُونُ عَمَلِي عَلَيْهِ فَعَلْتُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ مِنَ الِاخْتِلَافِ فِي الْوُضُوءِ وَ الَّذِي آمُرُكَ بِهِ فِي ذَلِكَ أَنْ تَتَمَضْمَضَ ثَلَاثاً وَ تَسْتَنْشِقَ ثَلَاثاً وَ تَغْسِلَ وَجْهَكَ ثَلَاثاً وَ تُخَلِّلَ شَعْرَ لِحْيَتِكَ وَ تَمْسَحَ رَأْسَكَ كُلَّهُ وَ تَمْسَحَ ظَاهِرَ أُذُنَيْكَ وَ بَاطِنَهُمَا وَ تَغْسِلَ رِجْلَيْكَ إِلَى الْكَعْبَيْنِ ثَلَاثاً وَ لَا تُخَالِفَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ فَلَمَّا وَصَلَ الْكِتَابُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ تَعَجَّبَ بِمَا رُسِمَ فِيهِ مِمَّا أَجْمَعَ الْعِصَابَهُ عَلَى خِلَافِهِ ثُمَّ قَالَ مَوْلَايَ أَعْلَمُ بِمَا قَالَ وَ أَنَا مُمْتَثِلٌ أَمْرَهُ وَ كَانَ يَعْمَلُ فِي وُضُوئِهِ عَلَى هَذَا الْحَدِّ وَ يُخَالِفُ مَا عَلَيْهِ جَمِيعُ الشِّيعَهِ امْتِثَالًا لِأَمْرِ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَ سُعِيَ بِعَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ إِلَى الرَّشِيدِ وَ قِيلَ إِنَّهُ رَافِضِيٌّ مُخَالِفٌ لَكَ فَقَالَ الرَّشِيدُ لِبَعْضِ خَاصَّتِهِ قَدْ كَثُرَ عِنْدِيَ الْقَوْلُ فِي عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ وَ الْقَرَفُ لَهُ (۳)

بِخِلَافِنَا وَ مَيْلِهِ إِلَى الرَّفْضِ وَ لَسْتُ أَرَى فِي خِدْمَتِهِ لِي تَقْصِيراً وَ قَدِ امْتَحَنْتُهُ مِرَاراً فَمَا ظَهَرْتُ مِنْهُ عَلَى مَا يُقْرَفُ بِهِ وَ أُحِبُّ أَنْ أَسْتَبْرِئَ أَمْرَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُ بِذَلِكَ فَيَتَحَرَّزَ مِنِّي فَقِيلَ لَهُ إِنَّ الرَّافِضَهَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تُخَالِفُ الْجَمَاعَهَ فِي الْوُضُوءِ فَتُخَفِّفُهُ وَ لَا تَرَى غَسْلَ الرِّجْلَيْنِ فَامْتَحِنْهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ بِالْوُقُوفِ عَلَى وُضُوئِهِ فَقَالَ أَجَلْ إِنَّ هَذَا الْوَجْهَ يَظْهَرُ بِهِ أَمْرُهُ ثُمَّ تَرَكَهُ مُدَّهً وَ نَاطَهُ بِشَيْ ءٍ مِنَ الشُّغُلِ فِي الدَّارِ حَتَّى دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاهِ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ يَخْلُو فِي حُجْرَهٍ فِي الدَّارِ لِوُضُوئِهِ وَ صَلَاتِهِ فَلَمَّا دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاهِ وَقَفَ الرَّشِيدُ مِنْ وَرَاءِ حَائِطِ

ص: ۳۸

۱- ۱. إعلام الورى ص ۲۹۳ بتفاوت.

۲- ۲. المناقب ج ۳ ص ۴۰۷ بتفاوت.

۳- ۳. القرف: بفتحتين التهمه فيقال هو يقرف بكذا أي به يرمى و يتهم فهو مقروف.

الْحُجْرَهِ بِحَيْثُ يَرَى عَلِيَّ بْنَ يَقْطِينٍ وَ لَا يَرَاهُ هُوَ فَدَعَا بِالْمَاءِ لِلْوُضُوءِ فَتَمَضْمَضَ ثَلَاثاً وَ اسْتَنْشَقَ ثَلَاثاً وَ غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثاً وَ خَلَّلَ شَعْرَ لِحْيَتِهِ وَ غَسَلَ يَدَيْهِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثَلَاثاً وَ مَسَحَ رَأْسَهُ وَ أُذُنَيْهِ وَ غَسَلَ رِجْلَيْهِ وَ الرَّشِيدُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَآهُ وَ قَدْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ حَتَّى أَشْرَفَ عَلَيْهِ بِحَيْثُ يَرَاهُ ثُمَّ نَادَاهُ كَذَبَ يَا عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ مَنْ زَعَمَ أَنَّكَ مِنَ الرَّافِضَهِ وَ صَلَحَتْ حَالُهُ عِنْدَهُ وَ وَرَدَ عَلَيْهِ كِتَابُ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام ابْتِدَاءً مِنَ الْآنَ يَا عَلِيَّ بْنَ يَقْطِينٍ فَتَوَضَّ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ وَ اغْسِلْ وَجْهَكَ مَرَّهً فَرِيضَهً وَ أُخْرَى إِسْبَاغاً وَ اغْسِلْ يَدَيْكَ مِنَ الْمِرْفَقَيْنِ كَذَلِكَ وَ امْسَحْ مُقَدَّمَ رَأْسِكَ وَ ظَاهِرَ قَدَمَيْكَ بِفَضْلِ نَدَاوَهِ وَضُوئِكَ فَقَدْ زَالَ مَا كَانَ يُخَافُ عَلَيْكَ وَ السَّلَامُ (۱).

**[ترجمه]اعلام الوری، مناقب ابن شهر آشوب و ارشاد: محمّد بن فضل نقل کرده، در بین اصحاب اختلاف روایت بود که مسح پاها در وضوء، از سر انگشتان تا برآمدگی پا است، یا از برآمدگی پا تا سر انگشتان است. علی بن یقطین نامه ای به ابا الحسن موسی علیه السّلام نوشت که اصحاب ما در مورد مسح پا اختلاف دارند، اگر صلاح بدانید و برای من نامه ای با خط خود در این مورد بنویسید تا طبق آن عمل کنم، إن شاء الله این کار را خواهم کرد. ابا الحسن علیه السّلام در جواب نوشتند: اختلافی که بین اصحاب درباره وضو گفتی را متوجه شدم، آن‌چه در این مورد به تو امر می کنم این است که: سه مرتبه مضمضه کنی و سه مرتبه استنشاق نمایی و سه بار صورت خود را بشویی و آب را به لابلای محاسن خود برسانی و تمام سرت را مسح کنی و روی گوش‌ها و داخل دو گوشت مسح کنی و پاهایت را تا سه مرتبه تا برآمدگی آن بشویی و بر خلاف این عمل نکنی .

وقتی نامه به علی بن یقطین رسید، از مضمون آن تعجب کرد، زیرا بر خلاف فتوای تمام علمای شیعه بود. با خود گفت: مولایم خود بهتر می‌داند چه فرموده است و من امر ایشان را اطاعت می‌کنم. از آن پس وضوی خود را طبق این دستور می... گرفت و به جهت اطاعت از دستور ابا الحسن علیه السلام بر خلاف همه شعیان عمل می‌نمود. پیش هارون الرشید از علی بن یقطین سعایت کردند که او رافضی است و در مذهب مخالف شماست.

هارون به یکی از خواص خود گفت: خیلی در مورد علی بن یقطین حرف می‌زنند و او را متهم به مخالفت با ما و تمایل به تشیع می کنند. اگر چه من در خدمتش به ما کوتاهی نمی بینم و بارها نیز امتحانش نموده ام و چیزی که شاهد بر این اتهام باشد ندیده ام. دوست دارم طوری که خودش متوجه نشود، یک آزمایش دیگر بکنم، زیرا اگر متوجه شود، تقیه خواهد کرد.

آن شخص گفت: ای امیرالمؤمنین! شیعیان در وضو با اهل سنت اختلاف دارند و وضوی آن‌ها سبکتر است و پاها را نمی شویند؛ ای امیرالمؤمنین! طوری که متوجه نشود از وضویش او را امتحان کن. گفت: آری، با این راه وضعش معلوم می‌شود. مدتی تصمیم خود را به تأخیر انداخت. یک روز به قدری کار به او سپرد که تا وقت نماز مشغول بود و در خانه‌اش ماند. علی بن یقطین در یک اتاق مخصوص تنها وضو می گرفت و نماز می‌خواند. وقت نماز که شد، هارون از پشت دیوار اطاق طوری که علی بن یقطین او را نمی‌دید به او نگاه می کرد. او برای وضو آب خواست؛ سه مرتبه مضمضه نمود و سه مرتبه استنشاق و سه بار صورتش را شست و لابلای محاسن خود نیز آب رسانید و دستش را تا آرنج سه مرتبه شست و سر و گوش خود را مسح کرد و دو پای خود را شست. هارون تمام کارهای او را زیر نظر داشت.

وقتی دید که او چنین وضو می گیرد، نتوانست خود را نگهدارد، خود را به او نشان داد و گفت: ای عی بن یقطین! دروغ

گفتند آنهائی که می‌گفتند تو شیعه هستی، بعد از این جریان وضعیت او پیش هارون اصلاح شد. در این زمان نامه ای بدون درخواست قبلی از ابا الحسن علیه السلام رسید که: ای علی بن یقطین! از این به بعد طوری وضو بگیر که خداوند دستور داده است؛ یک بار صورتت را از روی وجوب و بار دوم برای شستن بیشتر بشوی و در مورد دستانت از آرنج هم همین‌طور عمل کن و قسمت جلو سرت و روی دو پایت را نیز با باقی‌مانده رطوبت وضو مسح کن. آنچه بر تو بیم داشتم از بین رفت. و السلام. - . اعلام الوری: ۲۹۳ ، مناقب ابن شهر آشوب ۳ : ۲۰۷ ، ارشاد : ۳۱۴ . در دو مصدر اولی تفاوت‌هایی در نقل وجود دارد. -

**[ترجمه]

«۱۵»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قَاعِداً فَأُتِیَ بِامْرَأَةٍ قَدْ صَارَ وَجْهُهَا قَفَاهَا فَوَضَعَ یَدَهُ الْیُمْنَی فِی جَبِینِهَا وَ یَدَهُ الْیُسْرَی مِنْ خَلْفِ ذَلِکَ ثُمَّ عَصَرَ وَجْهَهَا عَنِ الْیَمِینِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ (۲) فَرَجَعَ وَجْهُهَا فَقَالَ احْذَرِی أَنْ تَفْعَلِینَ کَمَا فَعَلْتِ قَالُوا یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا فَعَلَتْ فَقَالَ ذَلِکَ مَسْتُورٌ إِلَّا أَنْ تَتَکَلَّمَ بِهِ فَسَأَلُوهَا فَقَالَتْ کَانَتْ لِی ضَرَّةٌ فَقُمْتُ أُصَلِّی فَظَنَنْتُ أَنَّ زَوْجِی مَعَهَا فَالْتَفَتُّ إِلَیْهَا فَرَأَیْتُهَا قَاعِدَةً وَ لَیْسَ هُوَ مَعَهَا فَرَجَعَ وَجْهُهَا عَلَی مَا کَانَ (۳).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: سلیمان بن عبداللّه نقل کرده، در محضر ابا الحسن موسی علیه السلام نشسته بودم، زنی را آوردند که صورتش به پشت برگشته بود. ایشان دست راستشان را در پیشانی او گذاشتند و دست چپشان را در پشت سرش، سپس از طرف راست صورت او را فشردند و آن‌گاه فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» - . رعد / ۱۱ - {در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند}. صورتش به حالت اول برگشت. به او فرمودند: بر حذر باش که دیگر آن کار را نکنی. عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! آن زن چه کار کرده بود؟ فرمودند: محرمانه است مگر این‌که خودش بگوید. از خودش پرسیدند، او گفت: من هوو داشتم، مشغول نماز بودم که خیال کردم شوهرم با اوست، صورتم را به سمت او برگرداندم، دیدم آن زن تنها نشسته است شوهرم با او نیست، دیگر صورتم به همان حالت ماند. - . تفسیر عیاشی : ۲ : ۲۰۵ . این حدیث را شیخ حر عاملی در اثباه الهداه ۵ : ۵۵۰ و سید بحرانی در البرهان، ذیل تفسیر همین آیه آورده اند. -

**[ترجمه]

«۱۶»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب خَالِدٌ السَّمَّانُ فِی خَبَرٍ: أَنَّهُ دَعَا الرَّشِیدُ رَجُلًا یُقَالُ لَهُ عَلِیُّ بْنُ صَالِحٍ الطَّالَقَانِیُّ وَ قَالَ لَهُ أَنْتَ الَّذِی تَقُولُ إِنَّ السَّحَابَ حَمَلَتْکَ مِنْ بَلَدِ الصِّینِ إِلَی طَالَقَانَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَحَدِّثْنَا کَیْفَ کَانَ قَالَ کَسَرَ مَرْکَبِی فِی لُجَجِ الْبَحْرِ فَبَقِیتُ

ثَلَاثَهَ أَيَّامٍ عَلَى لَوْحٍ تَضْرِبُنِی الْأَمْوَاجُ فَأَلْقَتْنِی الْأَمْوَاجُ إِلَی الْبَرِّ

۱- ۱. الإرشاد ص ۳۱۴.

۲- ۲. سوره الرعد، الآیه: ۱۱.

۳- ۳. تفسیر العیّاشیّ ج ۲ ص ۲۰۵ و أخرج الحدیث الشیخ الحرّ العاملیّ فی اثبات الهداه ج ۵ ص ۵۵۰ و السیّد البحرانیّ فی البرهان فی تفسیر الآیه.

فَإِذَا أَنَا بِأَنْهَارٍ وَ أَشْجَارٍ فَنِمْتُ تَحْتَ ظِلِّ شَجَرَةٍ فَبَيْنَا أَنَا نَائِمٌ إِذْ سَمِعْتُ صَوْتاً هَائِلًا فَانْتَبَهْتُ فَزِعاً مَذْعُوراً فَإِذَا أَنَا بِدَابَّتَيْنِ يَقْتَتِلَانِ عَلَى هَيْئَةِ الْفَرَسِ لَا أُحْسِنُ أَنْ أَصِفَهُمَا فَلَمَّا بَصُرَا بِي دَخَلَتَا فِي الْبَحْرِ فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ رَأَيْتُ طَائِراً عَظِيمَ الْخَلْقِ فَوَقَعَ قَرِيباً مِنِّي بِقُرْبِ كَهْفٍ فِي جَبَلٍ فَقُمْتُ مُسْتَتِراً فِي الشَّجَرِ حَتَّى دَنَوْتُ مِنْهُ لِأَتَأَمَّلَهُ فَلَمَّا رَآنِي طَارَ وَ جَعَلْتُ أَقْفُو أَثَرَهُ فَلَمَّا قُمْتُ بِقُرْبِ الْكَهْفِ سَمِعْتُ تَسْبِيحاً وَ تَهْلِيلًا وَ تَكْبِيراً وَ تِلَاوَةَ قُرْآنٍ وَ دَنَوْتُ مِنَ الْكَهْفِ فَنَادَانِي مُنَادٍ مِنَ الْكَهْفِ ادْخُلْ يَا عَلِيَّ بْنَ صَالِحٍ الطَّالَقَانِيَّ رَحِمَكَ اللَّهُ فَدَخَلْتُ وَ سَلَّمْتُ فَإِذَا رَجُلٌ فَخْمٌ ضَخْمٌ غَلِيظُ الْكَرَادِيسِ (۱) عَظِيمُ الْجُثَّةِ أَنْزَعُ أَعْيَنُ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ قَالَ يَا عَلِيَّ بْنَ صَالِحٍ الطَّالَقَانِيَّ أَنْتَ مِنْ مَعْدِنِ الْكُنُوزِ لَقَدْ أَقَمْتَ مُمْتَحَناً بِالْجُوعِ وَ الْعَطَشِ وَ الْخَوْفِ لَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ رَحِمَكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَأَنْجَاكَ وَ سَقَاكَ شَرَاباً طَيِّباً وَ لَقَدْ عَلِمْتُ السَّاعَةَ الَّتِي رَكِبْتَ فِيهَا وَ كَمْ أَقَمْتَ فِي الْبَحْرِ وَ حِينَ كُسِرَ بِكَ الْمَرْكَبُ وَ كَمْ لَبِثْتَ تَضْرِبُكَ الْأَمْوَاجُ وَ مَا هَمَمْتَ بِهِ مِنْ طَرْحِ نَفْسِكَ فِي الْبَحْرِ لِتَمُوتَ اخْتِيَاراً لِلْمَوْتِ لِعَظِيمِ مَا نَزَلَ بِكَ وَ السَّاعَةَ الَّتِي نَجَوْتَ فِيهَا وَ رُؤْيَتَكَ لِمَا رَأَيْتَ مِنَ الصُّورَتَيْنِ الْحَسَنَتَيْنِ وَ اتِّبَاعَكَ لِلطَّائِرِ الَّذِي رَأَيْتَهُ وَاقِعاً فَلَمَّا رَآكَ صَعِدَ طَائِراً إِلَى السَّمَاءِ فَهَلُمَّ فَاقْعُدْ رَحِمَكَ اللَّهُ فَلَمَّا سَمِعْتُ كَلَامَهُ قُلْتُ سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ مَا أَعْلَمَكَ بِحَالِي فَقَالَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ وَ الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَ تَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ ثُمَّ قَالَ أَنْتَ جَائِعٌ فَتَكَلَّمَ بِكَلَامٍ تَمَلْمَلَتْ بِهِ شَفَتَاهُ فَإِذَا بِمَائِدَةٍ عَلَيْهَا مِنْدِيلٌ فَكَشَفَهُ وَ قَالَ هَلُمَّ إِلَى مَا رَزَقَكَ اللَّهُ فَكُلْ فَأَكَلْتُ طَعَاماً مَا رَأَيْتُ أَطْيَبَ مِنْهُ ثُمَّ سَقَانِي مَاءً مَا رَأَيْتُ أَلَذَّ مِنْهُ وَ لَا أَعْذَبَ ثُمَّ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ أَ تُحِبُّ الرُّجُوعَ إِلَى بَلَدِكَ فَقُلْتُ وَ مَنْ لِي بِذَلِكَ فَقَالَ وَ كَرَامَةً لِأَوْلِيَائِنَا أَنْ نَفْعَلَ بِهِمْ ذَلِكَ ثُمَّ دَعَا بِدَعَوَاتٍ وَ رَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ السَّاعَةَ السَّاعَةَ فَإِذَا سَحَابٌ قَدْ أَظَلَّتْ بَابَ الْكَهْفِ قِطَعاً قِطَعاً وَ كُلَّمَا وَافَتْ سَحَابَةٌ قَالَتْ سَلَامٌ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ حُجَّتَهُ فَيَقُولُ وَ

۱- ۱. الكراديس: جمع كردوس و هو كل عظمين التقيا في مفصل.

عَلَيْكِ السَّلَامُ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَيَّتُهَا السَّحَابَهُ السَّامِعَهُ الْمُطِيعَهُ ثُمَّ يَقُولُ لَهَا أَيْنَ تُرِيدِينَ فَتَقُولُ أَرْضَ كَذَا فَيَقُولُ أَ لِرَحْمَهٍ أَوْ سَخَطٍ فَتَقُولُ لِرَحْمَهٍ أَوْ سَخَطٍ وَ تَمْضِي حَتَّى جَاءَتْ سَحَابَهٌ حَسَنَهٌ مُضِيئَهٌ فَقَالَتْ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَ حُجَّتَهُ قَالَ وَ عَلَيْكِ السَّلَامُ أَيَّتُهَا السَّحَابَهُ السَّامِعَهُ الْمُطِيعَهُ أَيْنَ تُرِيدِينَ فَقَالَتْ أَرْضَ طَالَقَانَ فَقَالَ لِرَحْمَهٍ أَوْ سَخَطٍ فَقَالَتْ لِرَحْمَهٍ فَقَالَ لَهَا احْمِلِي مَا حُمِّلْتِ مُودَعاً فِي اللَّهِ فَقَالَتْ سَمْعاً وَ طَاعَهً قَالَ لَهَا فَاسْتَقِرِّي بِإِذْنِ اللَّهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَاسْتَقَرَّتْ فَأَخَذَ بَعْضَ عَضُدِي فَأَجْلَسَنِي عَلَيْهَا فَعِنْدَ ذَلِكَ قُلْتُ لَهُ سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ عَلِيٍّ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ وَ الْأَئِمَّهِ الطَّاهِرِينَ مَنْ أَنْتَ فَقَدْ أُعْطِيتَ وَ اللَّهِ أَمْراً عَظِيماً فَقَالَ وَيْحَكَ يَا عَلِيَّ بْنَ صَالِحٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِي أَرْضَهُ مِنْ حُجَّهٍ طَرْفَهَ عَيْنٍ إِمَّا بَاطِنٍ وَ إِمَّا ظَاهِرٍ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ الظَّاهِرَهُ وَ حُجَّتُهُ الْبَاطِنَهُ أَنَا حُجَّهُ اللَّهِ يَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ وَ أَنَا الْمُؤَدِّي النَّاطِقُ عَنِ الرَّسُولِ أَنَا فِي وَقْتِي هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ فَذَكَرْتُ إِمَامَتَهُ وَ إِمَامَهَ آبَائِهِ وَ أَمَرَ السَّحَابَ بِالطَّيَرَانِ فَطَارَتْ فَوَ اللَّهِ مَا وَجَدْتُ أَلَماً وَ لَا فَزِعْتُ فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ طَرْفَهِ الْعَيْنِ حَتَّى أَلْقَتْنِي بِالطَّالَقَانِ فِي شَارِعِيَ الَّذِي فِيهِ أَهْلِي وَ عَقَارِي سَالِماً فِي عَافِيَهٍ فَقَتَلَهُ الرَّشِيدُ وَ قَالَ لَا يَسْمَعْ بِهَذَا أَحَدٌ(۱).

**[ترجمه]مناقب شهر آشوب: خالد سمان نقل کرده، هارون الرشید مردی به نام علی بن صالح طالقانی احضار کرد و به او گفت: تو هستی که مدعی شدی ابرها تو را از چین به طالقان برده‌اند. گفت: آری. هارون گفت: بگو ببینیم چطور؟ مرد گفت: کشتی ما در امواج خروشان دریا شکست، روی تخته پاره ای بودم و امواج مرا جابجا می کردند، تا این‌که بعد از سه روز موج‌ها مرا به خشکی انداختند و در یک لحظه خودم را در بین جوی‌های آب و درختان سرسبز دیدم. زیر سایه درختی بخواب رفتم، خوابیده بودم که ناگاه صدای وحشتناکی شنیدم؛ ترسان و لرزان بیدار شدم و دیدم دو حیوان که شبیه به اسب هستند، در حال جنگ مبا یک‌دیگرند. نمی توانم بگویم چطور بودند، همین که مرا دیدند داخل دریا شدند. در همان بین، پرنده ای بسیار بزرگ دیدم که نزدیک غاری در دل کوهی کوهی به زمین نشست. در پشت درختان پنهان شدم و مخفیانه خود را نزدیک آن پرنده رساندم تا او را با دقت ببینم. همین که مرا دید پرواز کرد و من هم از پی او دویدم.

نزدیک غار که رسیدم، صدای تسبیح و تهلیل و تکبیر و تلاوت قرآن شنیدم؛ نزدیک رفتم، شخصی از درون غار صدایم زد: ای علی بن صالح طالقانی! بیا داخل، خدا تو را رحمت کند! داخل شدم و سلام کردم. شخصی بزرگوار و با ابهت بود که قوی هیکل و تنومند بود و جلو سرش مو نداشت چشم‌های درشتی داشت. جواب سلامم را دادند و فرمودند: ای علی بن صالح طالقانی! تو از معادن گنج هستی؛ تو با گرسنگی و تشنگی و ترس امتحان شدی، امروز خداوند به تو رحم نمود و تو را نجاتت داد و آب گوارایی به تو نوشاند. من می‌دانم چه ساعتی وارد کشتی شدی و چقدر در دریا بودی و چه زمانی کشتی شما شکست و چقدر در میان امواج به این سو و آن سو می‌رفتی. می‌دانم که تصمیم داشتی خود را به دریا بیاندازی تا به اختیار خود بمیری و خود از این گرفتاری بزرگ نجات دهی، و می‌دانم چه ساعتی نجات یافتی و می‌دانم آن دو حیوان خوش منظر را دیدی و به دنبال آن پرنده که واقعاً آن را دیدی دویدی و وقتی تو را دید، به آسمان پرواز کرد. اکنون بیا بنشین خدا تو را رحمت کند!

وقتی سخنان ایشان را شنیدم، عرض کردم: شما را به خدا به من بگویید: چه کسی احوالات من را به شما گفته است؟ فرمودند: آن‌که دانا بر نهان و آشکار است، آن کسی که تو را هنگام برخاستن و وقتی در سجده برایش خشوع می کنی، می نگرد. سپس فرمودند: تو گرسنه هستی، چیزی زیر لب زمزمه کردند و ناگهان ظرف غذائی با سرپوش حاضر شد، سرپوش از آن برداشتند و فرمودند: بیا و از آن‌چه خدا به تو روزی کرده بخور! غذا را خوردم، غذایی بود که لذیذتر از آن را ندیده

بودم. سپس آبی به من دادند که لذیذتر و گواراتر از آن را نیاشامیده بودم. بعد ایشان دو رکعت نماز خواندند و آن گاه فرمودند: ای علی! می‌خواهی به شهرت بازگردی؟ گفتم چه کسی می‌تواند مرا به آنجا برساند؟ فرمودند: به جهت اکرام دوست‌دارانمان این کار را برای آن‌ها می کنیم. سپس چند دعا کردند و دستشان را به طرف آسمان بلند نمودند و فرمودند: الساعه! الساعه! ناگهان قطعه ابرهایی بر در غار ظاهر شدند، هر قطه ابری که می آمد می گفت: سلام بر شما ای ولی و حجت خدا، و ایشان نیز جواب می‌دادند: علیك السلام و رحمه اللّه و برکاته ای قطعه ابر شنوا و مطیع. سپس به او می‌فرمودند: کجا می‌روی؟ ابر هم جواب می‌داد: فلان سرزمین. می‌فرمودند: رحمت؟ یا غضب؟ بعضی می گفتند: رحمت و بعضی دیگر می گفتند: غضب، و می‌رفتند. تا این که ابری خوب و نورانی آمد و عرض کرد: سلام بر شما ای ولی و حجت خدا، ایشان هم فرمودند: علیك السلام و رحمه اللّه و برکاته ای قطعه ابر شنوا و مطیع، کجا می‌روی؟ عرض کرد: به سرزمین طالقان، فرمودند: برای رحمت یا غضب؟ عرض کرد: برای رحمت. فرمود: این امانتی که به تو می‌سپارم را در راه خدا به آن‌جا ببر! عرض کرد: به چشم و اطاعت.به او فرمودند: به اذن خدا روی زمین قرار بگیر، قطعه ابر روی زمین قرار گرفت. بازوی مرا گرفتند و مرا روی ابر نشاندند.

در آن هنگام گفتم: شما را به خدای بزرگ و به حق محمّد خاتم النبیین و علی سید الوصیین و ائمه طاهرین بگویید شما که هستید؟ به خدا قسم مقام بزرگی دارید.

فرمودند: وای بر تو علی بن صالح! خدا زمین را یک چشم به همزدنی هم از حجتش چه پنهان باشد و چه آشکار، خالی نمی گذارد، من حجت آشکار و پنهان خدایم، من حجت خدا در روز قیامت هستم، من هستم در این زمان، ناطق و گوینده از طرف حضرت رسولم، من موسی بن جعفرم. در این زمان به یاد امامت ایشان و پدرانشان افتادم. دستور دادند که ابر به پرواز درآید. پرواز کرد، به خدا قسم ذره ای ناراحتی و ترس نداشتم و سریع تر از چشم به همزدنی سالم و سر حال در طالقان، در همان خیابانی که خانواده‌ام در آن‌جا بودند، فرود آمدم. هارون او را کشت و دستور داد این قضیه را کس دیگری نشنود. - . مناقب ۳ : ۴۱۸ -

**[ترجمه]

«۱۷»

ن (۲)،[عیون أخبار الرضا علیه السلام] لی، [الأمالی] للصدوق ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ وَ سَعْدٍ مَعاً عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَخِیهِ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ قَالَ: اسْتَدْعَی الرَّشِیدُ رَجُلًا یُبْطِلُ بِهِ أَمْرَ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام وَ یَقْطَعُهُ (۳)

وَ یُخْجِلُهُ فِی الْمَجْلِسِ فَانْتُدِبَ لَهُ رَجُلٌ مُعَزِّمٌ (۴)

فَلَمَّا أُحْضِرَتِ الْمَائِدَهُ عَمِلَ نَامُوساً عَلَی الْخُبْزِ فَکَانَ

۱- ۱. المناقب ج ۳ ص ۴۱۸.

۲- ۲. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۹۵.

۳- ۳. یقطعه بمعنی یسکته عن حجته و یبطلها.

۴- ۴. فی الأصل و المصدر نسخ متفاوته فبعضها« معزم» بالعین المهمله و الزای المعجمه و قد فسر بأنّه الرجل الذی عنده العزیمه و الرقی، و بعضها« معزم» کسابقتها الا أنّها بالفتح و هی بمعنی من قرئت علیه العزیمه و الرقی. و بعضها« مغرم» بالغین المعجمه و الراء المهمله. و فسر بمعنی الغرامه. و الغرام. و بعضها« معرم» بالمهملتین معا و انه مأخوذ من العرامه و هی الشراسه. و یمکن لکل نسخه منها أن تکون هی الأصل بملاحظه هذه المعانی و لعل آخرها أولی بالمقام فلاحظ.

كُلَّمَا رَامَ خَادِمُ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام تَنَاوُلَ رَغِیفٍ مِنَ الْخُبْزِ طَارَ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ اسْتَفَزَّ(۱) هَارُونَ الْفَرَحُ وَ الضَّحِکُ لِذَلِکَ فَلَمْ یَلْبَثْ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام أَنْ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَی أَسَدٍ مُصَوَّرٍ عَلَی بَعْضِ السُّتُورِ فَقَالَ لَهُ یَا أَسَدَ اللَّهِ خُذْ عَدُوَّ اللَّهِ قَالَ فَوَثَبَتْ تِلْکَ الصُّورَهُ کَأَعْظَمِ مَا یَکُونُ مِنَ السِّبَاعِ فَافْتَرَسَتْ ذَلِکَ الْمُعَزِّمَ فَخَرَّ هَارُونُ وَ نُدَمَاؤُهُ عَلَی وُجُوهِهِمْ مَغْشِیّاً عَلَیْهِمْ وَ طَارَتْ عُقُولُهُمْ خَوْفاً مِنْ هَوْلِ مَا رَأَوْهُ فَلَمَّا أَفَاقُوا مِنْ ذَلِکَ بَعْدَ حِینٍ قَالَ هَارُونُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أَسْأَلُکَ بِحَقِّی عَلَیْکَ لَمَّا سَأَلْتَ الصُّورَهَ أَنْ تَرُدَّ الرَّجُلَ فَقَالَ إِنْ کَانَتْ عَصَا مُوسَی رَدَّتْ مَا ابْتَلَعَتْهُ مِنْ حِبَالِ الْقَوْمِ وَ عِصِیِّهِمْ فَإِنَّ هَذِهِ الصُّورَهَ تَرُدُّ مَا ابْتَلَعَتْهُ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ فَکَانَ ذَلِکَ أَعْمَلَ الْأَشْیَاءِ فِی إِفَاقَهِ نَفْسِهِ (۲).

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا، أمالی صدوق: علی بن یقطین نقل کرده، هارون‌الرشید فراخوان داد که مردی بیاید و در مجلسی ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام را خوار کند و دلایل او را باطل کند و او را ساکت و شرمگین نماید. مردی معزم - . در اصل و مصدر نسخه‌های متفاوتی وجود دارد؛ در بعضی معزم با عین و زای آمده است که به کسی که اهل طلسم نویسی و سحر و احضار ارواح و جن‌گیری باشد، معنا شده است. در بعضی دیگر معزم به فتح میم است که به معنای کسی است که بر او سحر و طلسم خوانده‌اند. در بعضی مغرم با غین است که از غرامت و متضرر بودن است و در بعضی دیگر معرم آمده که از عرامه به معنای بد خلقی و کینه داشتن است. هر کدام از نسخه‌ها می‌توانند درست باشند، شاید با توجه به موقعیت این قضیه، معنای آخر مناسب‌تر باشد. - داوطلب این کار شد. وقتی سفره را آوردند، آن مرد طلسمی بر نان انجام داد که هر وقت خادم حضرت ابا الحسن علیه السلام دستش را جلو می‌برد تا تکه نانی بردارد، نان از جلو دستش می پرید، و هارون از شدّت غلبه شادی و خنده اختیارش را از دست داده بود.

در این هنگام حضرت موسی بن جعفر سرشان را بلند کردند و به تصویر شیری که روی یکی از پرده‌ها بود نگاه کردند و به آن فرمودند: ای شیر خدا! دشمن خدا را بگیر! ناگهان آن تصویر جان گرفت و به شکل شیری بسیار بزرگ در آمد و آن مرد را خورد. هارون و نوکرانش غش کردند و بر زمین افتادند و از هول چیزی که دیدند عقل از سرشان پرید. وقتی به هوش آمدند، هارون به ابا الحسن علیه السلام عرض کرد: به حقی که بر تو دارم از تو می‌خواهم از این تصویر بخواهید آن مرد را برگرداند. حضرت فرمودند: اگر عصای موسی آن‌چه را که از ریسمان و چوب‌دستهای جادوگران بلعیده بود برگرداند، این تصویر نیز آن مردی که بلعید را برمی گرداند. این جریان بیشتر از هر چیز در به خود آمدن هارون مؤثر بود. - . عیون اخبار الرضا ۱ : ۹۵ ، أمالی صدوق : ۱۴۸ -

**[ترجمه]

«۱۸»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب نیز مانند همین را از علی بن یقطین نقل کرده است. - . مناقب ۳ : ۴۱۷ -

**[ترجمه]

«۱۹»

ب، [قرب الإسناد] عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ أَخْبَرَتْنِی جَارِیَهٌ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ کَانَتْ تُوَضِّئُهُ وَ کَانَتْ خَادِماً صَادِقاً قَالَتْ: وَضَّأْتُهُ بِقُدَیْدٍ(۴) وَ هُوَ عَلَی مِنْبَرٍ وَ أَنَا أَصُبُّ عَلَیْهِ الْمَاءَ فَجَرَی الْمَاءُ عَلَی الْمِیزَابِ فَإِذَا قُرْطَانِ مِنْ ذَهَبٍ فِیهِمَا دُرٌّ مَا رَأَیْتُ أَحْسَنَ مِنْهُ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیَّ فَقَالَ هَلْ رَأَیْتِ فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ خَمِّرِیهِ (۵)

بِالتُّرَابِ وَ لَا تُخْبِرِینَ بِهِ أَحَداً قَالَتْ فَفَعَلْتُ وَ مَا أَخْبَرْتُ بِهِ أَحَداً حَتَّی مَاتَ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَ عَلَی آبَائِهِ وَ السَّلَامُ عَلَیْهِمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ (۶).

ص: ۴۲

۱- ۱. استفزه الضحک: استخفه و غلب علیه حتّی جعله یضطرب لشده ضحکه.

۲- ۲. أمالی الصدوق ص ۱۴۸.

۳- ۳. المناقب ج ۳ ص ۴۱۷.

۴- ۴. قدید: بالضم تصغیر قد اسم موضع قرب مکّه.

۵- ۵. خمریه: أی غطیه بالتراب.

۶- ۶. قرب الإسناد ص ۱۵۴.

**[ترجمه]قرب الإسناد: علی بن جعفر نقل کرده، یکی از کنیزان ابا الحسن موسی علیه السلام که برای وضوی ایشان آب مهیا می‌کرد و خادمی راست‌گفتار بود به من گفت: در قُدَید - . نام مکانی است در نزدیکی مکه. -

در حالی که امام روی منبری بودند، برای وضو آب روی دست ایشان می‌ریختم؛ آب در ناودان جاری شد، ناگاه چشمم به دو گوشواره طلا افتاد که نگینی از درّ داشتند و بهتر از آن را ندیده بودم.امام علیه السّلام سر به جانب من بلند نموده و فرمودند: آیا دیدی؟ عرض کردم: آری. فرمودند: روی او را با خاک بپوشان و این قضیه را به هیچ کس نگو. آن کار را کردم و به کسی نگفتم تا وقتی که ایشان از دنیا رفتند، صلی اللّه علیه و علی آبائه و والسلام علیهم و رحمه اللّه و برکاته. - . قرب الإسناد : ۱۵۴ -

**[ترجمه]

«۲۰»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ لَهُ إِخْوَةٌ مِنْ أَبِيهِ وَ لَيْسَ يُولَدُ لَهُ وَلَدٌ إِلَّا مَاتَ فَادْعُ اللَّهَ لَهُ فَقَالَ قُضِيَتْ حَاجَتُهُ فَوُلِدَ لَهُ غُلَامَانِ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: عثمان بن عیسی نقل کرده، به ابا الحسن اول علیه السلام عرض کردم: حسن بن محمّد برادری از طرف پدر دارد که هرچه بچه برایش متولد می شود، می‌میرد. از خدا بخواهید بچه اش زنده بماند. فرمودند: حاجتش برآورده شد. برای او دو پسر متولد شد. - . همان : ۱۷۰ -

**[ترجمه]

«۲۱»

ب، [قرب الإسناد] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ قَالَ: حَجَجْتُ أَيَّامَ خَالِي إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِلْيَاسَ فَكَتَبْنَا إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام فَكَتَبَ خَالِي أَنَّ لِي بَنَاتٍ وَ لَيْسَ لِي ذَكَرٌ وَ قَدْ قَلَّ رِجَالُنَا وَ قَدْ خَلَّفْتُ امْرَأَتِي وَ هِيَ حَامِلٌ فَادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَهُ غُلَاماً وَ سَمِّهِ فَوَقَّعَ فِي الْكِتَابِ قَدْ قَضَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى حَاجَتَكَ وَ سَمِّهِ مُحَمَّداً فَقَدِمْنَا الْكُوفَةَ وَ قَدْ وُلِدَ لِي غُلَامٌ قَبْلَ دُخُولِيَ الْكُوفَةَ بِسِتَّةِ أَيَّامٍ وَ دَخَلْنَا يَوْمَ سَابِعِهِ قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ فَهُوَ وَ اللَّهِ الْيَوْمَ رَجُلٌ لَهُ أَوْلَادٌ(۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: وشاء نقل کرده، زمانی که دایی‌ام اسماعیل بن إلیاس زنده بود، در حج بودیم که نامه‌ای به ابا الحسن اول علیه السلام نوشتیم، نامه را دایی‌ام نوشت: من چند دختر دارم، ولی پسری ندارم؛ تعداد مردان قبیله ما کم شده است. اینک هم که به حج آمدم، همسرم باردار است، از خدا بخواهید آن را پسر قرار دهد و خودتان هم نامی برایش انتخاب کنید. ایشان درون همان نامه مرقوم داشتند: خداوند تبارک و تعالی حاجت تو را برآورد، نام او را محمد بگذار! وقتی به کوفه رسیدیم، شش روز قبلش پسری برایم متولد شده بود و ما روز هفتم وارد شدیم. ابامحمد گفت: به خدا او از همین حالا هم مردی است و اولادی خواهد داشت. - . همان : ۱۹۱ -

**[ترجمه]

«۲۲»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ نَاجِيَهَ: أَنَّهُ كَانَ اشْتَرَى طَيْلَسَاناً طِرَازِيّاً أَزْرَقَ بِمِائَهِ دِرْهَمٍ وَ حَمَلَهُ مَعَهُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ وَ كُنْتُ أَخْرُجُ أَنَا مَعَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَ كَانَ هُوَ إِذْ ذَاكَ قَيِّماً لِأَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام فَبَعَثَ بِمَا كَانَ مَعَهُ فَكَتَبَ اطْلُبُوا لِي سَاجاً طِرَازِيّاً أَزْرَقَ فَطَلَبُوهُ بِالْمَدِينَهِ فَلَمْ يُوجَدْ عِنْدَ أَحَدٍ فَقُلْتُ لَهُ هُوَ ذَا هُوَ مَعِي وَ مَا جِئْتُ بِهِ إِلَّا لَهُ فَبَعَثُوا بِهِ إِلَيْهِ وَ قَالُوا لَهُ أَصَبْنَاهُ مَعَ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ وَ لَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ اشْتَرَيْتُ طَيْلَسَاناً مِثْلَهُ وَ حَمَلْتُهُ مَعِي وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ فَلَمَّا قَدِمْنَا الْمَدِينَهَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمْ اطْلُبُوا لِي طَيْلَسَاناً مِثْلَهُ مَعَ ذَلِكَ الرَّجُلِ فَسَأَلُونِي فَقُلْتُ هُوَ ذَا هُوَ مَعِي فَبَعَثُوا بِهِ إِلَيْهِ (۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: علی بن جعفر بن ناجیه نقل کرده که، ردایی طرازی و آبی رنگ را به صد درهم خریده بودم و می... خواستم آن را با خود برای ابا الحسن اول علیه السلام ببرم و این قضیه را به هیچ‌کس نگفته بودم. با عبدالرحمن بن حجاج که در آن زمان نماینده ابا الحسن اول علیه السلام بود رفتم، او هر چه آورده بود خدمت امام فرستاد. ایشان مرقوم داشتند: یک ساج طرازی آبی رنگ برایم بیابید. هر چه در مدینه جستجو کردند چنان چیزی پیدا نشد. من به او گفتم: آن ردا پیش من است و من آن را آورده ام که به ایشان بدهم. رداء را برای ایشان فرستادند و به ایشان عرض کردند: ردا را پیش علی بن جعفر یافتیم. سال بعد نیز ردایی با همان اوصاف خریدم و با خود بردم و باز به هیچ‌کس نگفتم. همین که وارد مدینه شدیم، امام به آن‌ها پیغام داد: برایم ردایی مانند قبلی از همان مرد بگیرید. از من پرسیدند، گفتم: ردا پیش من است و ردا را برای ایشان فرستادند. - . همان -

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی الطراز بالکسر الموضع الذی ینسج فیه الثیاب الجیّده و محلّه بمرو و بأصفهان و بلد قرب أسبیجاب (۴)

و قال الساج

ص: ۴۳

۱- ۱. نفس المصدر ص ۱۷۰.

۲- ۲. المصدر السابق ص ۱۹۱.

۳- ۳. المصدر السابق ص ۱۹۱.

۴- ۴. القاموس ج ۲ ص ۱۸۰.

الطيلسان الأخضر أو الأسود(۱).

**[ترجمه]فیروز آبادی می‌نویسد: طراز نام مکانی است در آن‌جا لباس‌های خوبی می‌بافند . نام محله ای است در مرو و نیز محله‌ای در اصفهان. و نیز نام شهری است نزدیک أسبیجاب. - . قاموس ۲ : ۱۸۰ - ساج نیز به ردای سبز یا سیاه می گویند. - . همان ۱ : ۱۹۵ -

**[ترجمه]

«۲۳»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ نَاجِيَهَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: اسْتَقْرَضْتُ مِنْ غَالِبٍ مَوْلَى الرَّبِيعِ سِتَّهَ آلَافِ دِرْهَمٍ تَمَّتْ بِهَا بِضَاعَتِی وَ دَفَعَ إِلَیَّ شَیْئاً أَدْفَعُهُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام وَ قَالَ إِذَا قَضَیْتَ مِنَ السِّتَّهِ آلَافِ دِرْهَمٍ حَاجَتَکَ فَادْفَعْهَا أَیْضاً إِلَی أَبِی الْحَسَنِ فَلَمَّا قَدِمْتُ الْمَدِینَهَ بَعَثْتُ إِلَیْهِ بِمَا کَانَ مَعِی وَ الَّذِی مِنْ قِبَلِ غَالِبٍ فَأَرْسَلَ إِلَیَّ فَأَیْنَ السِّتَّهُ آلَافِ دِرْهَمٍ فَقُلْتُ اسْتَقْرَضْتُهَا مِنْهُ وَ أَمَرَنِی أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَیْکَ فَإِذَا بِعْتُ مَتَاعِی بَعَثْتُ بِهَا إِلَیْکَ فَأَرْسَلَ إِلَیَّ عَجِّلْهَا لَنَا وَ إِنَّا نَحْتَاجُ إِلَیْهَا فَبَعَثْتُ بِهَا إِلَیْهِ (۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده، از غالب، غلام ربیع شش هزار درهم قرض گرفتم و با این پول سرمایه ام تکمیل شد، به من مقدار دیگری پول داد که به ابا الحسن علیه السلام تقدیم کنم و گفت: اگر احتاجت برطرف شد و چیزی از شش هزار درهم باقی ماند، آنها را هم به ابا الحسن علیه السّلام بده. وقتی وارد مدینه شدم آن‌چه با خود داشتم و آن‌چه از طرف غالب باید تقدیم می‌کردم را پیش ایشان فرستادم. پیغام دادند: شش هزار درهم چه شد؟ عرض کردم: من این پول را از او قرض گرفته بودم و به من گفته بود که به شما تقدیم کنم، وقتی اجناسم را فروختم تقدیم می‌کنم. پیغام فرستادند: زودتر بفرست که به آن پول احتیاج داریم. شش هزار درهم را فرستادم. - . قرب الإسناد : ۱۹۱ -

**[ترجمه]

«۲۴»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ الْوَاسِطِيِّ عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ قَالَ: دَفَعَ إِلَیَّ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ علیه السلام رُقْعَهً فِیهَا حَوَائِجُ وَ قَالَ لِی اعْمَلْ بِمَا فِیهَا فَوَضَعْتُهَا تَحْتَ الْمُصَلَّی وَ تَوَانَیْتُ عَنْهَا فَمَرَرْتُ فَإِذَا الرُّقْعَهُ فِی یَدِهِ فَسَأَلَنِی عَنِ الرُّقْعَهِ فَقُلْتُ فِی الْبَیْتِ فَقَالَ یَا مُوسَی إِذَا أَمَرْتُکَ بِالشَّیْ ءِ فَاعْمَلْهُ وَ إِلَّا غَضِبْتُ عَلَیْکَ فَعَلِمْتُ أَنَّ الَّذِی دَفَعَهَا إِلَیْهِ بَعْضُ صِبْیَانِ الْجِنِ (۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: موسی بن بکر نقل کرده، ابا الحسن اول علیه السلام کاغذی به من دادند که در آن چیزهایی خواسته بودند و به من فرمودند: آن‌ها را انجام بده! من کاغذ را زیر جانمازم گذاشتم و در مورد آن اهمال کردم. وقتی به محضر ایشان رسیدم، دیدم کاغذ در دست خود ایشان است: از کاغذ جویا شدند، عرض کردم: در خانه است. فرمودند: ای موسی!

وقتی کاری را به تو می گویم، انجامش بـده، وگرنه بر تو خشم می گیرم. فهمیـدم که بعضـی از جن بچه‌ها کاغذ را به امام داده اند. -. همان : ۱۹۲ -

**[ترجمه]

«۲۵»

ب، [قرب الإسـناد] أَحْمَـدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ أَبِی مَحْمُودٍ الْخُرَاسَـانِیِّ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَـی قَالَ: رَأَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْمَاضِـیَ علیه السـلام فِی حَوْضٍ مِنْ حِیَاضِ مَا بَیْنَ مَکَّهَ وَ الْمَـدِینَه عَلَیْهِ إِزَارٌ وَ هُوَ فِی الْمَاءِ فَجَعَلَ یَأْخُذُ الْمَاءَ فِی فِیهِ ثُمَّ یَمُجُّهُ وَ هُوَ یُصَـفِّرُ فَقُلْتُ هَذَا خَیْرُ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ فِی زَمَانِهِ وَ یَفْعَلُ هَذَا ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَیْهِ بِالْمَدِینَه فَقَالَ لِی أَیْنَ نَزَلْتَ فَقُلْتُ لَهُ نَزَلْتُ أَنَا وَ رَفِیقٌ لِی فِی دَارِ فُلَانٍ فَقَالَ بَادِرُوا وَ حَوِّلُوا ثِیَابَکُمْ وَ اخْرُجُوا مِنْهَا السَّاعَهَ قَالَ فَبَادَرْتُ وَ أَخَـذْتُ ثِیَابَنَا وَ خَرَجْنَا فَلَمَّا صِـرْنَا خَارِجاً مِنَ الـدَّارِ انْهَارَتِ الدَّارُ(۴).

ص: ۴۴

۱- ۱. نفس المصدر ج ۱ ص ۱۹۵.

۲- ۲. قرب الإسناد ص ۱۹۱.

۳- ۳. نفس المصدر ص ۱۹۲.

۴- ۴. المصدر السابق ص ۱۹۴.

**[ترجمه]قرب الإسناد: عثمان بن عیسی نقل کرده، ابا الحسن الماضی علیه السلام را در یکی از آب گیرهای بین مکه و مدینه دیدم که روپوشی بر تن دارند و داخل آب هستند، آب را داخل دهان می کردند و بعد آب زردی از دهان بیرون می ریختند. با خود گفتم: ایشان بهترین خلق خدا در روی زمین است که دارد این کار را می کند!؟

بعد در مدینه به محضرشان رسیدم، به من فرمودند: کجا ساکن شده‌ای؟ عرض کردم: با یکی از رفیقان در خانه فلانی هستیم. فرمودند: فوری بروید و لباس‌های خود بردارید و همین حالا از آن‌جا خارج شوید. فوری رفتم و لباس‌هایمان را برداشتیم و بیرون آمدیم. تا از خانه خارج شدیم، خانه فرو ریخت و خراب شد. - . همان : ۱۹۴ -

**[ترجمه]

«۲۶»

یر، [بصائر الدرجات] سَلَمَةُ بْنُ الْخَطَّابِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ بْنِ الْحَارِثِ الْبَطَلِ عَنْ مُرَازِمٍ قَالَ: دَخَلْتُ الْمَدِينَهَ فَرَأَیْتُ جَارِیَهً فِی الدَّارِ الَّتِی نَزَلْتُهَا فَعَجَّبَتْنِی (۱)

فَأَرَدْتُ أَنْ أَتَمَتَّعَ مِنْهَا فَأَبَتْ أَنْ تُزَوِّجَنِی نَفْسَهَا قَالَ فَجِئْتُ بَعْدَ

الْعَتَمَهِ فَقَرَعْتُ الْبَابَ فَکَانَتْ هِیَ الَّتِی فَتَحَتْ لِی فَوَضَعْتُ یَدِی عَلَی صَدْرِهَا فَبَادَرَتْنِی حَتَّی دَخَلْتُ فَلَمَّا أَصْبَحْتُ دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ یَا مُرَازِمُ لَیْسَ مِنْ شِیعَتِنَا مَنْ خَلَا ثُمَّ لَمْ یَرِعْ قَلْبُهُ (۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: مرازم نقل کرده، به مدینه رفتم، در خانه ای که در آن منزل کرده بودم، دختری را دیدم که خیلی از او خوشم آمد. تصمیم گرفتم او را به متعه خود دربیاورم، ولی او از تزویج با من امتناع کرد. شب پس از نماز آمدم و در را زدم، همان دختر در باز کرد، دستم را روی سینه اش گذاشتم، مرا به عقب پس زد، داخل خانه شدم. فردا صبح که به محضر ابا الحسن علیه السلام رسیدم فرمودند: ای مرازم! از شیعیان ما نیست کسی که در خلوت ورع نداشته باشد. - . بصائر الدرجات ۵ : ۶۷ -

**[ترجمه]

«۲۷»

ب، [قرب الإسناد] مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِیُّ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام یَقُولُ: لَا وَ اللَّهِ لَا یَرَی أَبُو جَعْفَرٍ بَیْتَ اللَّهِ أَبَداً فَقَدِمْتُ الْکُوفَهَ فَأَخْبَرْتُ أَصْحَابَنَا فَلَمْ نَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ فَلَمَّا بَلَغَ الْکُوفَهَ قَالَ لِی أَصْحَابُنَا فِی ذَلِکَ فَقُلْتُ لَا وَ اللَّهِ لَا یَرَی بَیْتَ اللَّهِ أَبَداً فَلَمَّا صَارَ إِلَی الْبُسْتَانِ اجْتَمَعُوا أَیْضاً إِلَیَّ فَقَالُوا بَقِیَ بَعْدَ هَذَا شَیْ ءٌ قُلْتُ لَا وَ اللَّهِ لَا یَرَی بَیْتَ اللَّهِ أَبَداً فَلَمَّا نَزَلَ بِئْرَ مَیْمُونٍ أَتَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَوَجَدْتُهُ فِی الْمِحْرَابِ قَدْ سَجَدَ فَأَطَالَ السُّجُودَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیَّ فَقَالَ اخْرُجْ فَانْظُرْ مَا یَقُولُ النَّاسُ فَخَرَجْتُ فَسَمِعْتُ الْوَاعِیَهَ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ فَرَجَعْتُ فَأَخْبَرْتُهُ قَالَ اللَّهُ أَکْبَرُ مَا کَانَ لِیَرَی بَیْتَ اللَّهِ

أَبَداً(۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: علی بن ابی‌حمزه نقل کرده، از حضرت ابا الحسن موسی علیه السلام شنیدم که می‌فرمودند: نه به خدا، اباجعفر (منصور دوانیقی) دیگر هرگز خانه خدا را نخواهد دید. من وارد کوفه شدم و جریان را به اصحاب گفتم. چیزی نگذشت که منصور عازم حج شد. وقتی به کوفه رسید، اصحاب به من گفتند: تو که چنین و چنان می گفتی. گفتم: نه به خدا، هرگز خانه خدا را نخواهد دید. به بستان که رسید، دوباره جمع شدند و گفتند: باز هم بر سر حرف خود هستی؟ گفتم: نه به خدا، هرگز خانه خدا را نخواهد دید. وقتی به منزل بئر میمون رسید، به محضر ابا الحسن علیه السلام آمدم، آقا در محراب حال سجده بود و سجده ای طولانی انجام داد. سپس سر از سجده برداشتند و فرمودند: برو بیرون و ببین مردم چه می گویند. وقتی بیرون رفتم، شنیدم که برای اباجعفر گریه و زاری می کنند. برگشتم و جریان را عرض کردم. فرمودند: اللّه اکبر! هرگز نتوانست خانه خدا را ببیند. - . قرب الإسناد : ۱۹۵ -

**[ترجمه]

«۲۸»

کشف، [کشف الغمه] مِنْ دَلَائِلِ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ ابْنِ أَبِی حَمْزَةَ: مِثْلَهُ (۴).

**[ترجمه]کشف الغمه نیز از دلائل حمیری مانند همین را از علی بن أبی‌حمزه نقل کرده است. - . کشف الغمه ۳ : ۵۰ -

**[ترجمه]

«۲۹»

ب، [قرب الإسناد] الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى وَ كُنْتُ حَاضِراً بِالْمَدِينَهِ تَحَوَّلْ عَنْ مَنْزِلِكَ فَاغْتَمَّ بِذَلِكَ وَ كَانَ مَنْزِلُهُ مَنْزِلًا وَسَطاً بَيْنَ الْمَسْجِدِ وَ السُّوقِ فَلَمْ يَتَحَوَّلْ فَعَادَ إِلَيْهِ الرَّسُولُ تَحَوَّلْ عَنْ مَنْزِلِكَ فَبَقِيَ

ص: ۴۵

۱- ۱. كذا.

۲- ۲. بصائر الدرجات ج ۵ باب ۱۱ ص ۶۷.

۳- ۳. قرب الإسناد ص ۱۹۵.

۴- ۴. كشف الغمّه ج ۳ ص ۵۰.

ثُمَّ عَادَ إِلَيْهِ الثَّالِثَهَ تَحَوَّلْ عَنْ مَنْزِلِکَ فَذَهَبَ وَ طَلَبَ مَنْزِلًا وَ کُنْتُ فِی الْمَسْجِدِ وَ لَمْ یَجِئْ إِلَی الْمَسْجِدِ إِلَّا عَتَمَهً فَقُلْتُ لَهُ مَا خَلَّفَکَ فَقَالَ مَا تَدْرِی مَا أَصَابَنِی الْیَوْمَ قُلْتُ لَا قَالَ ذَهَبْتُ أَسْتَقِی الْمَاءَ مِنَ الْبِئْرِ لِأَتَوَضَّأَ فَخَرَجَ الدَّلْوُ مَمْلُوءاً خُرْءاً وَ قَدْ عَجَنَّا خُبْزَنَا بِذَلِکَ الْمَاءِ فَطَرَحْنَا خُبْزَنَا وَ غَسَلْنَا ثِیَابَنَا فَشَغَلَنِی عَنِ الْمَجِی ءِ وَ نَقَلْتُ مَتَاعِی إِلَی الْبَیْتِ الَّذِی اکْتَرَیْتُهُ فَلَیْسَ بِالْمَنْزِلِ إِلَّا الْجَارِیَهُ السَّاعَهَ أَنْصَرِفُ وَ آخُذُ بِیَدِهَا فَقُلْتُ بَارَکَ اللَّهُ لَکَ ثُمَّ افْتَرَقْنَا فَلَمَّا کَانَ سَحَراً خَرَجْنَا إِلَی الْمَسْجِدِ فَجَاءَ فَقَالَ مَا تَرَوْنَ مَا حَدَثَ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ قُلْتُ لَا قَالَ سَقَطَ وَ اللَّهِ مَنْزِلِیَ السُّفْلَی وَ الْعُلْیَا(۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: عثمان بن عیسی از ابراهیم بن عبدالحمید نقل کرده، ابا الحسن علیه السلام نامه ای برایم نوشت که: منزلت را تغییر بده! عثمان بن عیسی می گوید من هم در آن زمان در مدینه بودم، ابراهیم از فرمایش ایشان غمگین شد؛ زیرا منزلش در جایی بین مسجد و بازار قرار داشت و به همین جهت تغییر مکان نداد. باز امام کسی را فرستاد که: منزلت را تغییر بده! باز نقل مکان نکرد. برای مرتبه سوم هم کسی را فرستادند که: منزلت را تغییر بده! این بار رفت تا دنبال منزل بگردد. من در مسجد بودم، ابراهیم تا پاسی از شب گذشته به مسجد نیامد. وقتی آمد، به او گفتم: چرا امروز به مسجد نیامدی؟ گفت: نمی‌دانی امروز چه به سرم آمده است؟ گفتم: نه. گفت: رفتم از چاه برای وضوء آب بکشم، دلو آب که خارج شد پر از نجاست بود، ما با همان آب خمیر نان را درست کرده بودیم. نان ها را دور ریختیم و لباس‌هایمان را شستیم و مشغولیت این کارها باعث شد که به مسجد نیایم و اسبابمان را منتقل کردم به خانه ای که کرایه کرده بودم. اکنون جز کنیز کسی در منزل نیست. فوری برمی‌گردم و دست او را می گیرم و می‌برم. گفتم: خدا مبارک کند! سپس از هم جدا شدیم. فردا سحرگاه که به مسجد رفتم، آمد و گفت: نمی‌دانی دیشب چه اتفاقی افتاد؟ گفتم: نه. گفت: منزلم فرو ریخت، هم طبقه فوقانی و هم طبقه تحتانی. - . قرب الإسناد : ۱۹۵ -

**[ترجمه]

«۳۰»

ب، [قرب الإسناد] الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی قَالَ: قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام لِإِبْرَاهِیمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ وَ لَقِیَهُ سَحَراً وَ إِبْرَاهِیمُ ذَاهِبٌ إِلَی قُبَاءَ وَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام دَاخِلٌ إِلَی الْمَدِینَهِ فَقَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ فَقُلْتُ لَبَّیْکَ قَالَ إِلَی أَیْنَ قُلْتُ إِلَی قُبَاءَ فَقَالَ فِی أَیِّ شَیْ ءٍ فَقُلْتُ إِنَّا کُنَّا نَشْتَرِی فِی کُلِّ سَنَهٍ هَذَا التَّمْرَ فَأَرَدْتُ أَنْ آتِیَ رَجُلًا مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَشْتَرِیَ مِنْهُ مِنَ الثِّمَارِ فَقَالَ وَ

قَدْ أَمِنْتُمُ الْجَرَادَ ثُمَّ دَخَلَ وَ مَضَیْتُ أَنَا فَأَخْبَرْتُ أَبَا الْعِزِّ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ لَا أَشْتَرِی الْعَامَ نَخْلَهً فَمَا مَرَّتْ بِنَا خَامِسَهٌ حَتَّی بَعَثَ اللَّهُ جَرَاداً فَأَکَلَ عَامَّهَ مَا فِی النَّخْلِ (۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: عثمان بن عیسی نقل کرده، سحرگاهی حضرت ابا الحسن علیه السلام وارد مدینه می‌شدند که به ابراهیم بن عبدالحمید که به قبا می‌رفت برخورد نمودند. فرمودند: ای ابراهیم! ابراهیم جواب داد: لبیک! فرمودند: به کجا می... روی؟ عرض کرد: به قبا. فرمودند: برای چه؟ عرض کرد: ما هر سال از این ناحیه خرما می‌خریم، می‌خواهم بروم پیش مردی از انصار تا از آن خرماها بخرم. فرمودند: از ملخ در امان می‌مانید؟! سپس ایشان داخل مدینه شدند من به راه خود ادامه دادم. این

جریان را به اباالعز گفتم، او گفت: نه به خدا، امسال نخل نمی‌خرم. روز پنجم نرسیده بود که خداوند ملخ فرستاد و تمام خرماها را از خوردند. - . همان : ۱۹۶ -

**[ترجمه]

«۳۱»

کشف، [کشف الغمه] مِنْ دَلَائِلِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ عُثْمَانَ: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]کشف الغمه نیز از دلائل حمیری مانند همین را از عثمان نقل کرده است. - . کشف الغمه ۳ : ۵۱ -

**[ترجمه]

«۳۲»

ب، [قرب الإسناد] الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى قَالَ: وَهَبَ رَجُلٌ جَارِيَةً لِابْنِهِ فَوَلَدَتْ أَوْلَاداً فَقَالَتِ الْجَارِيَةُ بَعْدَ ذَلِكَ قَدْ كَانَ أَبُوكَ وَطِئَنِي قَبْلَ أَنْ يَهَبَنِي لَكَ فَسُئِلَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام عَنْهَا فَقَالَ لَا تُصَدَّقُ إِنَّمَا تَفِرُّ مِنْ سُوءِ خُلُقِهِ فَقِيلَ ذَلِكَ لِلْجَارِيَةِ فَقَالَتْ صَدَقَ وَ اللَّهِ مَا هَرَبْتُ إِلَّا مِنْ سُوءِ خُلُقِهِ (۴).

ص: ۴۶

۱- ۱. قرب الإسناد ص ۱۹۵.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۱۹۶.

۳- ۳. کشف الغمّه ج ۳ ص ۵۱.

۴- ۴. قرب الإسناد ص ۱۹۶.

**[ترجمه]قرب الإسناد: عثمان بن عیسی نقل کرده، مردی کنیزی به فرزندش بخشید، کنیز چند فرزند زایید. روزی به او گفت: پدرت قبل از این‌که مرا به تو ببخشد، با من همبستر شده بود. حکمش را از ابا الحسن علیه السّلام پرسیدند. ایشان فرمودند: کنیز راست نمی‌گوید، او فقط می‌خواهد از خلق بد آن مرد آسوده شود. این جریان را به کنیز گفتند، گفت: به خدا قسم راست فرموده‌اند، فقط می‌خواستم از بد خلقی او فرار کنم. - . قرب الإسناد : ۱۹۶ -

**[ترجمه]

«۳۳»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ الطَّيَالِسِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْمَاضِي علیه السلام قَالَ: دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ بِمَ يُعْرَفُ الْإِمَامُ فَقَالَ بِخِصَالٍ أَمَّا أَوَّلُهُنَّ فَشَيْ ءٌ تَقَدَّمَ مِنْ أَبِيهِ فِيهِ وَ عَرَّفَهُ النَّاسَ وَ نَصَبَهُ لَهُمْ عَلَماً حَتَّى يَكُونَ حُجَّةً عَلَيْهِمْ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَصَبَ عَلِيّاً علیه السلام عَلَماً وَ عَرَّفَهُ النَّاسَ وَ كَذَلِكَ الْأَئِمَّةُ يُعَرِّفُونَهُمُ النَّاسَ وَ يَنْصِبُونَهُمْ لَهُمْ حَتَّى يَعْرِفُوهُ وَ يُسْأَلَ فَيُجِيبَ وَ يُسْكَتَ عَنْهُ فَيَبْتَدِيَ وَ يُخْبِرَ النَّاسَ بِمَا فِي غَدٍ وَ يُكَلِّمَ النَّاسَ بِكُلِّ لِسَانٍ فَقَالَ لِي يَا أَبَا مُحَمَّدٍ السَّاعَةَ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ أُعْطِيكَ عَلَامَةً تَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا فَوَ اللَّهِ مَا لَبِثْتُ أَنْ دَخَلَ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ فَتَكَلَّمَ الْخُرَاسَانِيُّ بِالْعَرَبِيَّةِ فَأَجَابَهُ هُوَ بِالْفَارِسِيَّةِ فَقَالَ لَهُ الْخُرَاسَانِيُّ أَصْلَحَكَ اللَّهُ مَا مَنَعَنِي أَنْ أُكَلِّمَكَ بِكَلَامِي إِلَّا أَنِّي ظَنَنْتُ أَنَّكَ لَا تُحْسِنُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ إِذَا كُنْتُ لَا أُحْسِنُ أُجِيبُكَ فَمَا فَضْلِي عَلَيْكَ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ كَلَامُ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَ لَا طَيْرٍ وَ لَا بَهِيمَةٍ وَ لَا شَيْ ءٍ فِيهِ رُوحٌ بِهَذَا يُعْرَفُ الْإِمَامُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ هَذِهِ الْخِصَالُ فَلَيْسَ هُوَ بِإِمَامٍ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: ابابصیر نقل کرده، به محضر ابا الحسن ماضی علیه السّلام رسیدم و عرض کردم: فدایتان شوم! امام با چه چیزی شناخته می شود؟ فرمودند: با خصلت‌هایی؛ اولینش این است که پدرش به امامت او تصریح کند و او را به مردم معرفی کند به عنوان امام برای آن‌ها منصوب نماید تا جای عذر و بهانه ای برای آن‌ها نماند، زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله نیز، علی علیه السلام را به عنوان امام منصوب نمودند و ایشان را به مردم معرفی کردند. همین‌طور سایر ائمه جانشین خود را معرفی می کنند و به عنوان امام نصب می‌نمودند تا مردم آن‌ها را بشناسند. دیگر این‌که، هر چه بپرسند بتواند جواب دهد، و اگر چیزی نپرسند او خود خواسته آن‌ها را پاسخ می‌دهد و مردم را از آن‌چه فردا اتفاق می افتد خبر می‌دهد و با هر زبانی می... تواند با مردم صحبت کند. آن‌گاه به من فرمودند: همین حالا ـ قبل از این‌که برخیزی، نشانه ای به تو نشان خواهم داد که اطمینان پیدا کنی .

به خدا چیزی نگذشت که مردی از اهل خراسان وارد شد و شروع کرد به زبان عربی صحبت کردن، امام علیه السّلام به فارسی جوابش را فرمودند. خراسانی عرض کرد: خدا خیرتان بدهد! تنها چیزی که مانع شد من به فارسی صحبت نکنم این بود که خیال می‌کردم شما فارسی را خوب نمی‌دانید. حضرت فرمودند: سبحان اللَّه! اگر نتوانم جواب تو را بدهم پس چه فضیلتی بر تو دارم. سپس فرمودند: ای ابامحمّد! امام زبان تمام مردم و پرنده ها و چارپایان و هر چه دارای روح باشد را می‌داند. با این نشانه‌هاست که امام شناخته می شود، اگر این خصلت‌ها در او نباشد، امام نیست. - . همان -

**[ترجمه]

«۳۴»

قب (۲)،[المناقب] لابن شهرآشوب یج، [الخرائج و الجرائح] عَنْ أَبِی بَصِیرٍ: مِثْلَهُ-

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب و خرائج نیز همین را از ابابصیر نقل کرده‌اند. - . مناقب ۳ : ۴۱۶ -

**[ترجمه]

«۳۵»

عم . إعلام الوری ص ۲۹۴.، [إعلام الوری] شا، [الإرشاد] أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]اعلام الوری و ارشاد نیز مانند همین را با طریقی دیگر از ابابصیر نقل کرده‌اند. - . اعلام الوری: ۲۹۴ ، ارشاد : ۳۱۲ -

**[ترجمه]

«۳۶»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام بِالْبَصْرَهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ ادْعُ اللَّهَ تَعَالَی أَنْ یَرْزُقَنِی دَاراً وَ زَوْجَهً وَ وَلَداً وَ خَادِماً وَ الْحَجَّ فِی کُلِّ سَنَهٍ قَالَ فَرَفَعَ یَدَهُ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْ حَمَّادَ بْنَ عِیسَی دَاراً وَ زَوْجَهً وَ وَلَداً وَ خَادِماً

ص: ۴۷

۱- ۱. قرب الإسناد ص ۱۹۶.

۲- ۲. المناقب ج ۳ ص ۴۱۶.

۳- ۴. الإرشاد ص ۳۱۲.

وَ الْحَجَّ خَمْسِينَ سَنَةً قَالَ حَمَّادٌ فَلَمَّا اشْتَرَطَ خَمْسِينَ سَنَةً عَلِمْتُ أَنِّي لَا أَحُجُّ أَكْثَرَ مِنْ خَمْسِينَ سَنَةً قَالَ حَمَّادٌ وَ قَدْ حَجَجْتُ ثَمَانِيَ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ هَذِهِ دَارِي قَدْ رُزِقْتُهَا وَ هَذِهِ زَوْجَتِي وَرَاءَ السِّتْرِ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ هَذَا ابْنِي وَ هَذِهِ خَادِمِي وَ قَدْ رُزِقْتُ كُلَّ ذَلِكَ فَحَجَّ بَعْدَ هَذَا الْكَلَامِ حَجَّتَيْنِ تَمَامَ الْخَمْسِينَ ثُمَّ خَرَجَ بَعْدَ الْخَمْسِينَ حَاجّاً فَزَامَلَ أَبَا الْعَبَّاسِ النَّوْفَلِيَّ فَلَمَّا صَارَ فِي مَوْضِعِ الْإِحْرَامِ دَخَلَ يَغْتَسِلُ فَجَاءَ الْوَادِي فَحَمَلَهُ فَغَرِقَ فَمَاتَ رَحِمَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاهُ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ زِيَادَةً عَلَى الْخَمْسِينَ وَ قَبْرُهُ بِسَيَالَةَ(۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: محمد بن عیسی از حماد بن عیسی نقل کرده، در بصره، به محضر ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام رسیدم، عرض کردم: فدایتان شوم! از خدا بخواهید به من منزل و همسر و فرزند و خدمت‌کار روزی کند و هر سال به حج بروم، امام علیه السّلام دست خود را بلند نمودند و فرمودند: خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و به حماد بن عیسی منزل و همسر و فرزند و خادم به همراه پنجاه سال حج روزی فرما. حماد گفت: همین که قید کردند پنجاه سال، فهمیدم که بیشتر از پنجاه سال حج نخواهم گزارد. حماد گفت: اکنون چهل و هشت حج به جای آورده ام، این خانه من است که روزی... ام شد، و این همسرم که از پشت پرده سخنم را می‌شنود، و این فرزندم و این هم کنیز من است که تمام آن‌ها روزی‌ام شد. حماد بعد از آن گفتگو دو سال دیگر به حج رفت تا پنجاه سال تمام شد. سال بعدش که همراه با ابوالعباس نوفلی عازم حج بود، وقتی به محل احرام رسید، داخل رفت تا غسل کند. سیلی در دره جاری شد او را برد و غرق شد و قبل از این‌که حج پنجاه و یکم را انجام دهد از دنیا رفت. خدا رحمتش کند! قبرش در سیّاله است. - . قرب الإسناد : ۱۷۴ . سیاله مکانی است در حجاز که گفته شده اولین منزل مسیر مکه به مدینه است. -

**[ترجمه]

«۳۷»

کش، [رجال الکشی] حَمْدَوَيْهِ عَنِ الْعُبَيْدِيِّ: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]رجال کشی هم مانند همین را با طریق دیگر نقل کرده است. - . رجال کشی : ۲۰۳ -

**[ترجمه]

«۳۸»

يج، [الخرائج و الجرائح] أَحْمَدُ بْنُ هِلَالٍ عَنْ أُمَيَّةَ بْنِ عَلِيٍّ الْقَيْسِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ حَمَّادُ بْنُ عِيسَى عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام بِالْمَدِينَةِ لِنُوَدِّعَهُ فَقَالَ لَنَا لَا تَخْرُجَا أَقِيمَا إِلَى غَدٍ قَالَ فَلَمَّا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ قَالَ حَمَّادٌ أَنَا أَخْرُجُ فَقَدْ خَرَجَ ثَقَلِي قُلْتُ أَمَّا أَنَا فَأُقِيمُ قَالَ فَخَرَجَ حَمَّادٌ فَجَرَى الْوَادِي تِلْكَ اللَّيْلَةَ فَغَرِقَ فِيهِ وَ قَبْرُهُ بِسَيَالَةَ.

**[ترجمه]خرائج: امیه بن علی قیسی نقل کرده، من و حماد بن عیسی در مدینه به محضر امام جواد علیه السّلام رسیدیم تا با ایشان وداع کنیم، ایشان به ما فرمودند: حرکت نکنید، تا فردا بمانید. وقتی از محضر ایشان خارج شدیم حماد گفت: من نمی توانم بمانم، زیرا بارهایم را برده اند. گفتم: من می‌مانم. حماد رفت، در آن شب سیلی آمد و حماد غرق شد و در سیاله دفن

گردید.

**[ترجمه]

«۳۹»

یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ سَمِعْتُ إِبْرَاهِیمَ بْنَ وَهْبٍ وَ هُوَ یَقُولُ: خَرَجْتُ وَ أَنَا أُرِیدُ أَبَا الْحَسَنِ بِالْعُرَیْضِ (۳)

فَانْطَلَقْتُ حَتَّی أَشْرَفْتُ عَلَی قَصْرِ بَنِی سَرَاهَ(۴)

ثُمَّ انْحَدَرْتُ الْوَادِیَ فَسَمِعْتُ صَوْتاً لَا أَرَی شَخْصَهُ وَ هُوَ یَقُولُ یَا أَبَا جَعْفَرٍ صَاحِبُکَ خَلْفَ الْقَصْرِ عِنْدَ السَّدَّهِ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ فَالْتَفَتُّ فَلَمْ أَرَ أَحَداً ثُمَّ رَدَّ عَلَیَّ الصَّوْتَ بِاللَّفْظِ الَّذِی کَانَ ثُمَّ فَعَلَ ذَلِکَ ثَلَاثاً فَاقْشَعَرَّ جِلْدِی ثُمَّ انْحَدَرْتُ فِی الْوَادِی حَتَّی أَتَیْتُ قَصْدَ الطَّرِیقِ الَّذِی خَلْفَ الْقَصْرِ وَ لَمْ أَطَأْ فِی الْقَصْرِ ثُمَّ أَتَیْتُ السَّدَّ نَحْوَ السَّمُرَاتِ (۵) ثُمَّ انْطَلَقْتُ

۱- ۱. قرب الإسناد ص ۱۷۴ و سیاله: موضع بالحجاز قیل هو أول مرحله لاهل المدینه اذا أرادوا مکّه.

۲- ۲. رجال الکشّیّ ص ۲۰۳.

۳- ۳. العریض: کزبیر واد بالمدینه.

۴- ۴. قصر بنی سراه: موضع بالقرب من العریض و فی طریقه.

۵- ۵. السمرات: جمع سمره و هی شجره الطلح.

قَصْدَ الْغَدِيرِ فَوَجَدْتُ خَمْسِينَ حَيَّاتٍ رَوَافِعَ مِنْ عِنْدِ الْغَدِيرِ ثُمَّ اسْتَمَعْتُ فَسَمِعْتُ كَلَاماً وَ مُرَاجَعَةً فَطَفِقْتُ بِنَعْلَيَّ لِيَسْمَعَ وَطْئِي فَسَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ يَتَنَحْنَحُ وَ تَنَحْنَحْتُ وَ أَجَبْتُهُ ثُمَّ هَجَمْتُ فَإِذَا حَيَّةٌ مُتَعَلِّقَةٌ بِسَاقِ شَجَرَةٍ فَقَالَ لَا تَخْشَيْ وَ لَا ضَائِرَ فَرَمَتْ بِنَفْسِهَا ثُمَّ نَهَضَتْ عَلَى مَنْكِبِهِ ثُمَّ أَدْخَلَتْ رَأْسَهَا فِي أُذُنِهِ فَأَكْثَرَتْ مِنَ الصَّفِيرِ فَأَجَابَ بَلَى قَدْ فَصَلْتُ بَيْنَكُمْ وَ لَا يَبْغِي خِلَافَ مَا أَقُولُ إِلَّا ظَالِمٌ وَ مَنْ ظَلَمَ فِي دُنْيَاهُ فَلَهُ عَذَابُ النَّارِ فِي آخِرَتِهِ مَعَ عِقَابٍ شَدِيدٍ أُعَاقِبُهُ إِيَّاهُ وَ آخُذُ مَالَهُ إِنْ كَانَ لَهُ حَتَّى يَتُوبَ فَقُلْتُ بِأَبِي

أَنْتَ وَ أُمِّي أَ لَكُمْ عَلَيْهِمْ طَاعَةٌ فَقَالَ نَعَمْ وَ الَّذِي أَكْرَمَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله بِالنُّبُوَّةِ وَ أَعَزَّ عَلِيّاً عليه السلام بِالْوَصِيَّةِ وَ الْوَلَايَةِ إِنَّهُمْ لَأَطْوَعُ لَنَا مِنْكُمْ يَا مَعْشَرَ الْإِنْسِ وَ قَلِيلٌ ما هُمْ (۱).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: یعقوب بن ابراهیم جعفری نقل کرده، از ابراهیم بن وهب شنیدم که می‌گفت: برای دیدن ابا الحسن علیه السّلام در عریض - . عریض بر وزن زبیر، نام دره‌ای است در اطراف مدینه. - از شهر خارج شدم، رفتم تا به قصر بنی سراه - . جایی است نزدیک عریض که در همان مسیر عریض است. - رسیدم. سپس از دره سرازیر شدم. صدایی شنیدم که صاحب صدا دیده نمی‌شد، می‌گفت: ای اباجعفر! صاحبت در پشت قصر، نزدیک سدّ است، سلام مرا به او برسان! خوب نگاه کردم ولی کسی را ندیدم، آن صدا باز هم همان کلمات را تا سه مرتبه تکرار کرد، از ترس، بدنم به لرزه افتاد. از دره سرازیر شدم و وارد راهی شدم که از پشت قصر عبور می‌کرد، ولی داخل قصر نشدم، بعد از کنار سمرات - . سمرات جمع سمره، همان درخت طلح را گویند. - به طرف سدّ رفتم، سپس به جانب آبگیر روانه شدم، دیدم مارهایی که تعداد آن‌ها به پنجاه عدد می‌رسید در کنار آبگیر سر بر افراشته‌اند.

سپس گوش دادم و صدای گفت و شنودی شنیدم، همین‌طور که می‌رفتم پایم را به زمین می‌کوبیدم تا صدای پای مرا بشنوند. در این هنگام صدای سرفه ابا الحسن علیه السّلام را شنیدم، من هم سرفه کردم و جواب ایشان را دادم، جلو رفتم، ناگهان ماری دیدم که به ساقه درختی آویزان است .

امام علیه السّلام فرمودند: نترس! ضرری نمی‌رساند! مار خود را به زمین انداخت و روی شانه امام ایستاد و سرش را داخل گوش ایشان کرد و مدت زیادی هیس هیس کرد. ایشان جواب فرمودند: من بین شما فیصله دادم؛ خلاف حرف من عمل نمی‌کنند مگر ظالمین. هر که در دنیایش ظلم روا دارد، در آخرت گرفتار آتش و عذابی دردناک خواهد شد، او را کیفر می... کنم و مالش را هم اگر برای خودش باشد از او خواهم گرفت، تا وقتی که توبه کند. عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان شوند! آیا اطاعت شما بر آن‌ها نیز لازم است؟ فرمودند: آری، به آن خدایی که محمّد را به نبوت تکریم نمود و علی را به جانشینی و امامت عزت بخشید آن‌ها بیشتر از شما گروه انسان‌ها از ما اطاعت می‌کنند و چه کم هستند. - . بصائر الدرجات ۲ : ۲۸ -

**[ترجمه]

بیان

روافع بالفاء و العين المهمله أى رافعه رءوسها أو بالغين المعجمه من الرفغ و هو سعه العيش أى مطمئنه غير خائفه أو بالقاف و المهمله أى ملونه بألوان مختلفه و كأنه تصحيف رواتع بالتاء و المهمله أى ترتع حول الغدير فطفقت بنعلى أى شرعت أضرب به

و الظاهر بالصاد من الصفق و هو الضرب يسمع له صوت لا تخشى و لا ضائر أى لا تخافى فإن الرجل لا يضرك و فى بعض النسخ لا عسى و كأنه تصحيف وَ قَلِيلٌ ما هُمْ أى المطيعون من الإنس أو من الجن فى جنب غيرهم من المخلوقات.

lt;meta info="\\"در کنار آبگیر سر بر افراشته‌اند\\" روافع یعنی سرشان را بلند کرده‌اند، شاید روافغ بوده که به معنای آسوده خاطر و مطمئن و بدون ترس است، و شاید رواقع بوده که یعنی با رنگ‌های مختلف. گویا این کلمه تصحیف رواتع باشد که معنایش این است که: در اطراف آبگیر می‌چرخیدند. نترس! ضرری نمی‌رساند! یعنی نترس! این مرد ضرری به تو نمی‌رساند. در بعضی از نسخه‌ها به جای \\"لا ضائر\\" ، \\"لا عسی\\" دارد که گویا اشتباه است. \\"چه کم هستند\\" یعنی تعداد اطاعت‌کنندگان از میان انسان‌ها یا جنیان در مقایسه با سایر مخلوقات کم هستند.

**[ترجمه]

«۴۰»

یر، [بصائر الدرجات] الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ خَالِدٍ الْجَوَّانِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَ هُوَ فِي عَرْصَةِ دَارِهِ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ بَالرُّمَيْلَه(۲) فَلَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ قُلْتُ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا سَيِّدِي مَظْلُومٌ مَغْصُوبٌ مُضْطَهَدٌ فِي نَفْسِي ثُمَّ دَنَوْتُ مِنْهُ فَقَبَّلْتُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَ جَلَسْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا ابْنَ خَالِدٍ نَحْنُ أَعْلَمُ بِهَذَا الْأَمْرِ فَلَا تَتَصَوَّرْ هَذَا فِي نَفْسِكَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ بِهَذَا شَيْئاً قَالَ فَقَالَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْرِنَا لَوْ أَرَدْنَا أَزِفَ (۳) إِلَيْنَا وَ إِنَّ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مُدَّةً وَ غَايَةً لَا بُدَّ مِنَ الِانْتِهَاءِ إِلَيْهَا قَالَ

ص: ۴۹

۱- ۱. بصائر الدرجات ج ۲ باب ۱۸ ص ۲۸.

۲- ۲. الزميله: منزل فى طريق البصره الى مكّه بعد ضريه(المراصد).

۳- ۳. أزف: الرجل عجل و أزف الامر دنا.

فَقُلْتُ لَا أَعُودُ أَصَیِّرُ فِی نَفْسِی شَیْئاً أَبَداً قَالَ فَقَالَ لَا تَعُدْ أَبَداً(۱).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: خالد جوان نقل کرده، زمانی که ابا الحسن علیه السلام در رمیله - . یکی از منازل راه بصره به مکه است که بعد از ضریه قرار دارد.(المراصد) -

بودند به محضر ایشان رسیدم، ایشان در حیات خانه‌اشان بودند، وقتی چشمم به ایشان افتاد، با خود گفتم: پدر و مادرم فدایتان شوند ای آقای من که این‌قدر مظلوم هستید و حقتان را غصب کردند و به شما ستم روا داشته اند. نزدیک ایشان رفتم و پیشانی اشان را بوسیدم و در مقابلشان نشستم. رو به من کرده و فرمودند: ای ابن خالد! ما به این امر داناتریم، در دلت چنین خیال نکن! عرض کردم: فدایتان شوم! به خدا قسم مقصودی نداشتم. فرمودند: ما باین امر از دیگران داناتریم؛ اگر بخواهیم آن را به چنگ می آوریم، ولی این ستمگران دوره و غایتی دارند که باید به آن برسند .

عرض کردم: دیگر در دل با خود چیزی نخواهم گفت. فرمودند: دیگر چنین کاری نکن! - . بصائر الدرجات ۳ : ۳۴ -

**[ترجمه]

«۴۱»

یج، [الخرائج و الجرائح] عَنِ الْمُعَلَّی: مِثْلَهُ

**[ترجمه]خرائج نیز مانند همین را نقل کرده است.

**[ترجمه]

بیان

قوله فی نفسی متعلق بقوله قلت أی قلت فی نفسی وَ فِی یج: قُلْتُ فِی نَفْسِی مَظْلُومٌ وَ فِیهِ لَوْ أَرَدْنَاهُ لَرُدَّ إِلَیْنَا.

**[ترجمه]در خرائج این‌طور آمده است: اگر آن را می‌خواستیم، به ما برمی گشت.

**[ترجمه]

«۴۲»

ص، [قصص الأنبیاء علیهم السلام] بِالْإِسْنَادِ إِلَی الصَّدُوقِ عَنْ مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الْکُوفِیِّ عَنْ شَرِیفِ بْنِ سَابِقٍ عَنْ أَسْوَدَ بْنِ رَزِینٍ الْقَاضِی قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ الْأَوَّلِ علیه السلام وَ لَمْ یَکُنْ رَآنِی قَطُّ فَقَالَ مِنْ أَهْلِ السَّدِّ أَنْتَ فَقُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَابِ فَقَالَ الثَّانِیَهَ مِنْ أَهْلِ السَّدِّ قُلْتُ مِنْ أَهْلِ الْبَابِ قَالَ مِنْ أَهْلِ السَّدِّ أَنْتَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ ذَاکَ السَّدُّ الَّذِی عَمِلَهُ ذُو الْقَرْنَیْنِ.

**[ترجمه]قصـص الانبیاء: اسود بن رزین قاضـی نقل کرده، به محضـر ابا الحسن اول علیه السّلام [امام کاظم] رسیدم، تا به آن وقت مرا ندیـده بودنـد، فرمودنـد: تو از اهل سدّ هستی؟ عرض کردم: از اهل بابم. برای بار دوم فرمودند: تو از اهل سدّ هستی؟ عرض کردم: از اهل بابم. باز فرمودنـد: تو از اهل سـدّ هستی؟ عرض کردم: آری. فرمودند: آن همان سدّی است که ذوالقرنین آن را ساخته است.

**[ترجمه]

«۴۳»

یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِی الْحَسَنِ الْمَاضِی علیه السلام وَ هُوَ مَحْمُومٌ وَ وَجْهُهُ إِلَى الْحَائِطِ فَتَنَاوَلَ بَعْضَ أَهْلِ بَیْتِهِ یَذْكُرُهُ فَقُلْتُ فِی نَفْسِی هَذَا خَیْرُ خَلْقِ اللَّهِ فِی زَمَانِهِ یُوصِینَا بِالْبِرِّ وَ یَقُولُ فِی رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ هَذَا الْقَوْلَ قَالَ فَحَوَّلَ وَجْهَهُ فَقَالَ إِنَّ الَّذِی سَمِعْتَ مِنَ الْبِرِّ إِنِّی إِذَا قُلْتُ هَذَا لَمْ یُصَدِّقُوا قَوْلَهُ وَ إِنْ لَمْ أَقُلْ هَذَا صَدَّقُوا قَوْلَهُ عَلَیَ (۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: علی بن حکم از یکی از اصحاب نقل کرده، به محضر ابا الحسن ماضی علیه السّلام رسیدم، ایشان مبتلاـ به تب بودنـد و رویشان به سوی دیوار بود و نسبت به یکی از خویشاونـدان خود بـدگویی می‌کردنـد. با خود گفتم: این بهترین آفریـده خـدا در زمان خود است، ما را سفارش به نیکی می‌کنـد و خودش در مورد خویشاوند خویش چنین می‌گوید. ایشان رویشان را برگرداندنـد و فرمودند: آن نیکی که شنیده ای همین است؛ زیرا وقتی من در مورد او چنین بگویم حرفش را باور نخواهند کرد، و اگر چنین نگویم دیگران سخنان او علیه من را باور می‌کنند. -. بصائر الدرجات ۵ : ۶۴ -

**[ترجمه]

«۴۴»

یر، [بصائر الـدرجات] الْهَیْثَمُ النَّهْدِیُّ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ أَبُو الْحَسَنِ فِی الْمَجْلِسِ قُدَّامَهُ مِرْآةٌ وَ آلَتُهَا مُرَدًّى بِالرِّدَاءِ مُوَزَّراً فَأَقْبَلْتُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ فَلَمْ أَزَلْ أُسَائِلُهُ حَتَّى جَرَى ذِكْرُ الزَّكَاةِ فَسَأَلْتُهُ فَقَالَ تَسْأَلُنِی عَنِ الزَّكَاةِ مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ أَرْبَعُونَ دِرْهَماً فَفِیهَا دِرْهَمٌ قَالَ فَاسْتَشْعَرْتُهُ وَ تَعَجَّبْتُ مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَدْ عَرَفْتُ مَوَدَّتِی لِأَبِیكَ وَ انْقِطَاعِی إِلَیْهِ وَ قَدْ سَمِعْتُ مِنْهُ كُتُباً فَتُحِبُّ أَنْ آتِیَكَ بِهَا قَالَ نَعَمْ بَنُو أَخٍ ائْتِنَا فَقُمْتُ مُسْتَغِیثاً بِرَسُولِ اللَّهِ فَأَتَیْتُ الْقَبْرَ فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِلَى

۱- ۱. بصائر الدرجات ج ۳ باب ۵ ص ۳۴.

۲- ۲. بصائر الدرجات ج ۵ باب ۱۰ ص ۶۴.

مَنْ إِلَی الْقَدَرِیَّهِ إِلَی الْحَرُورِیَّهِ إِلَی الْمُرْجِئَهِ إِلَی الزَّیْدِیَّهِ قَالَ فَإِنِّی کَذَلِکَ إِذْ أَتَانِی غُلَامٌ صَغِیرٌ دُونَ الْخَمْسِ فَجَذَبَ ثَوْبِی فَقَالَ لِی أَجِبْ قُلْتُ مَنْ قَالَ سَیِّدِی مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ فَدَخَلْتُ إِلَی صَحْنِ الدَّارِ فَإِذَا هُوَ فِی بَیْتٍ وَ عَلَیْهِ کِلَّهٌ(۱)

فَقَالَ یَا هِشَامُ قُلْتُ لَبَّیْکَ فَقَالَ لِی لَا إِلَی الْمُرْجِئَهِ وَ لَا إِلَی الْقَدَرِیَّهِ وَ لَکِنْ إِلَیْنَا ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَیْهِ (۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: هشام بن سالم نقل کرده، پیش عبد اللّه بن جعفر رفتم، ابا الحسن علیه السلام نیز در مجلس حضور داشتند و در جلو ایشان آینه ای به همراه وسایل آینه بود و ایشان ردایی پوشیده بودند و پیراهنی به تن داشتند. رو به عبد اللّه کردم و همین‌طور سؤال می‌کردم تا صحبت از زکات شد و سؤالی از او کردم؛ گفت: از من در مورد زکات می‌پرسی!؟ هر کس چهل درهم داشته باشد باید یک درهمش را به عنوان زکات بدهد. از او تعجب کردم، ولی در دل از او پنهان نمودم. به او گفتم: خداوند خیرتان دهد! شما می‌دانید من دوست‌دار پدرتان هستم و ایشان همه چیز من هستند. من از ایشان نوشته هایی دارم، دوست دارید برایتان بیاورم؟ گفت: آری برادر زاده! بیاور. من در حالی که از رسول الله مدد می‌خواستم برخاستم و پیش قبر پیامبر رفتم و عرض کردم: ای رسول خدا! به که پناه برم؟ به قدریه؟ به حروریه؟ به مرجئه؟ به زیدیه؟ در همان حال بودم که پسر بچه ای که کمتر از پنج سال سن داشت لباسم را کشید و به من گفت: بیا با تو کار دارند. گفتم: چه کسی؟ گفت:آقایم موسی بن جعفر. داخل حیاط خانه شدم، دیدم ایشان در اتاقی که جلو آن پشه بندی آویخته است حضور دارند. فرمودند: ای هشام! عرض کردم: لبیک! فرمودند: نه به مرجئه و نه به قدریه، پیش ما بیا! سپس به حضورشان رسیدم. - . همان: ۶۸ -

**[ترجمه]

«۴۵»

یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْأَهْوَازِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ سَالِمٍ مَوْلَی عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ قَالَ: أَرَدْتُ أَنْ أَکْتُبَ إِلَیْهِ أَسْأَلُهُ یَتَنَوَّرُ الرَّجُلُ وَ هُوَ جُنُبٌ قَالَ فَکَتَبَ إِلَیَّ ابْتِدَاءً النُّورَهُ تَزِیدُ الْجُنُبَ نَظَافَهً وَ لَکِنْ لَا یُجَامِعِ الرَّجُلُ مُخْتَضِباً وَ لَا تُجَامَعِ مَرْأَهٌ مُخْتَضِبَهٌ(۳).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: علی بن یقطین نقل کرده، تصمیم داشتم نامه‌ای به ایشان بنویسم و از ایشان بپرسم که آیا می‌شود شخصی در حال جنابت نوره استعمال کند؟ بدون این‌که من چیزی بنویسم نامه‌ای برایم نوشتند که: نوره باعث نظافت بیشتر جنب است، ولی مرد در حالی که خضاب نموده نباید نزدیکی کند و زن نیز وقتی خضاب کرده نباید نزدیکی کند. - . همان -

**[ترجمه]

«۴۶»

یج، [الخرائج و الجرائح] عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ: مِثْلَهُ.

**[ترجمه]خرائج نیز مانند همین را از علی بن یقطین نقل کرده است.

**[ترجمه]

«۴۷»

یر، [بصائر الدرجات] ابْنُ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ زِیَادٍ عَنِ الْحَسَنِ الْوَاسِطِیِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: لَمَّا دَخَلْتُ إِلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فَسَأَلْتُهُ فَلَمْ أَرَ عِنْدَهُ شَیْئاً فَدَخَلَنِی مِنْ ذَلِکَ مَا اللَّهُ بِهِ عَلِیمٌ وَ خِفْتُ أَنْ لَا یَکُونَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام تَرَکَ خَلَفاً فَأَتَیْتُ قَبْرَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَجَلَسْتُ عِنْدَ رَأْسِهِ أَدْعُو اللَّهَ وَ أَسْتَغِیثُ بِهِ ثُمَّ فَکَّرْتُ فَقُلْتُ أَصِیرُ إِلَی قَوْلِ الزَّنَادِقَهِ ثُمَّ فَکَّرْتُ فِیمَا یَدْخُلُ عَلَیْهِمْ وَ رَأَیْتُ قَوْلَهُمْ یَفْسُدُ ثُمَّ قُلْتُ لَا بَلْ قَوْلِ الْخَوَارِجِ فَآمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أَضْرِبُ بِسَیْفِی حَتَّی أَمُوتَ ثُمَّ فَکَّرْتَ فِی قَوْلِهِمْ وَ مَا یَدْخُلُ عَلَیْهِمْ فَوَجَدْتُهُ یَفْسُدُ ثُمَّ قُلْتُ أَصِیرُ إِلَی الْمُرْجِئَهِ ثُمَّ فَکَّرْتُ فِیمَا یَدْخُلُ عَلَیْهِمْ فَإِذَا قَوْلُهُمْ یَفْسُدُ فَبَیْنَا أَنَا أُفَکِّرُ فِی نَفْسِی وَ أَمْشِی إِذْ مَرَّ بِی بَعْضُ مَوَالِی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لِی أَ تُحِبُّ أَنْ أَسْتَأْذِنَ لَکَ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَقُلْتُ نَعَمْ فَذَهَبَ فَلَمْ یَلْبَثْ أَنْ عَادَ إِلَیَّ فَقَالَ قُمْ وَ ادْخُلْ عَلَیْهِ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیَّ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ لِی مُبْتَدِئاً

ص: ۵۱

۱- ۱. الکله: الستر الرقیق، و غشاء رقیق یخاط کالبیت یتوقی به من البعوض.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۵ باب ۱۲ ص ۶۸.

۳- ۳. المصدر السابق ج ۵ باب ۱۲ ص ۶۸.

يَا هِشَامُ لَا إِلَى الزَّنَادِقَهِ وَ لَا إِلَى الْخَوَارِجِ وَ لَا إِلَى الْمُرْجِئَهِ وَ لَا إِلَى الْقَدَرِيَّهِ وَ لَكِنْ إِلَيْنَا قُلْتُ أَنْتَ صَاحِبِی ثُمَّ سَأَلْتُهُ فَأَجَابَنِی عَمَّا أَرَدْتُ (۱).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: هشام بن سالم نقل کرده، وقتی پیش عبدالله بن ابی عبدالله رفتم و سؤالاتی از او کردم و چیزی در او ندیدم، طوری ناراحت شدم که خدا می‌داند، و ترسیدم که امام صادق علیه السلام جانشینی از خود به جای نگذاشته باشد. پیش قبر پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و در قسمت بالاسر ایشان مشغول دعا و استغاثه شدم. سپس فکر کردم و با خود گفتم: بروم حرف زنادقه را بپذیرم، بعد به اشکالات عقیده آن‌ها فکر کردم و دیدم عقیده‌اشان فاسد است. سپس گفتم: نه، قائل به عقیده خوارج می‌شوم و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنم و شمشیر می‌زنم تا بمیرم. باز در مورد عقیده آن‌ها و اشکالات آن اندیشیدم و دیدم فاسد است.

بعد گفتم: می‌روم پیرو مرجئه می‌شوم، باز در مورد ایرادهای آن‌ها فکر کردم و عقایدشان را فاسد یافتم. همین‌طور که با خود فکر می‌کردم و قدم برمی‌داشتم، یکی از غلامان حضرت صادق علیه السلام را دیدم، به من گفت: دوست داری برایت از ابا الحسن علیه السلام اجازه شرفیابی بگیرم؟ گفتم: آری و راهم را ادامه دادم. طولی نکشید که پیش من برگشت و گفت: برخیز و به حضور ایشان برو! همین که ابا الحسن علیه السلام مرا دیدند، بدون این‌که چیزی گفته باشم به من فرمودند: ای هشام! نه زنادقه و نه خوارج و نه مرجئه و نه قدریه، بلکه ما. عرض کردم: شما صاحب من هستید. سپس سؤال کردم و هر چه که می‌... خواستم را جواب دادند. - . همان -

**[ترجمه]

«۴۸»

یر، [بصائر الدرجات] إِبْرَاهِیمُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُلَانٍ الرَّافِعِیِّ قَالَ: كَانَ لِی ابْنُ عَمٍّ یُقَالُ لَهُ الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ وَ كَانَ زَاهِداً وَ كَانَ مِنْ أَعْبَدِ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ كَانَ یَلْقَاهُ السُّلْطَانُ وَ رُبَّمَا اسْتَقْبَلَ السُّلْطَانَ بِالْكَلَامِ الصَّعْبِ یَعِظُهُ وَ یَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ كَانَ السُّلْطَانُ یَحْتَمِلُ لَهُ ذَلِكَ لِصَلَاحِهِ فَلَمْ یَزَلْ هَذِهِ حَالَهُ حَتَّى كَانَ یَوْماً دَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام الْمَسْجِدَ فَرَآهُ فَأَدْنَى إِلَیْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ یَا أَبَا عَلِیٍّ مَا أَحَبَّ إِلَیَّ مَا أَنْتَ فِیهِ وَ أَسَرَّنِی بِكَ إِلَّا أَنَّهُ لَیْسَتْ لَكَ مَعْرِفَهٌ فَاذْهَبْ فَاطْلُبِ الْمَعْرِفَهَ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا الْمَعْرِفَهُ قَالَ لَهُ اذْهَبْ وَ تَفَقَّهْ وَ اطْلُبِ الْحَدِیثَ قَالَ عَمَّنْ قَالَ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَ عَنْ فُقَهَاءِ أَهْلِ الْمَدِینَهِ ثُمَّ اعْرِضِ الْحَدِیثَ عَلَیَّ قَالَ فَذَهَبَ فَتَكَلَّمَ مَعَهُمْ ثُمَّ جَاءَهُ فَقَرَأَهُ عَلَیْهِ فَأَسْقَطَهُ كُلَّهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ اذْهَبْ وَ اطْلُبِ الْمَعْرِفَهَ وَ كَانَ الرَّجُلُ مَعْنِیّاً بِدِینِهِ فَلَمْ یَزَلْ یَتَرَصَّدُ أَبَا الْحَسَنِ حَتَّى خَرَجَ إِلَى ضَیْعَهٍ لَهُ فَتَبِعَهُ وَ لَحِقَهُ فِی الطَّرِیقِ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّی أَحْتَجُّ عَلَیْكَ بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ فَدُلَّنِی عَلَى الْمَعْرِفَهِ قَالَ فَأَخْبَرَهُ بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ قَالَ لَهُ كَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَخْبَرَهُ بِأَمْرِ أَبِی بَكْرٍ وَ عُمَرَ فَقَبِلَ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ فَمَنْ كَانَ بَعْدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالَ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَیْنُ علیه السلام حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَفْسِهِ علیه السلام ثُمَّ سَكَتَ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَمَنْ هُوَ الْیَوْمَ قَالَ إِنْ أَخْبَرْتُكَ تَقْبَلُ قَالَ بَلَى جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ أَنَا هُوَ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَشَیْ ءٌ أَسْتَدِلُّ بِهِ قَالَ اذْهَبْ إِلَى تِلْكَ الشَّجَرَهِ وَ أَشَارَ إِلَى أُمِّ غَیْلَانَ فَقُلْ لَهَا یَقُولُ لَكِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أَقْبِلِی قَالَ فَأَتَیْتُهَا قَالَ فَرَأَیْتُهَا وَ اللَّهِ تَجُبُّ الْأَرْضَ جُبُوباً حَتَّى وَقَفَتْ بَیْنَ یَدَیْهِ ثُمَّ أَشَارَ إِلَیْهَا فَرَجَعَتْ قَالَ فَأَقَرَّ بِهِ ثُمَّ لَزِمَ السُّكُوتَ فَكَانَ لَا یَرَاهُ أَحَدٌ

يَتَكَلَّمُ بَعْـِدَ ذَلِكَ وَ كَانَ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ يَرَى الرُّؤْيَا الْحَسَـِنَهَ وَ يُرَى لَهُ ثُمَّ انْقَطَعَتْ عَنْهُ الرُّؤْيَا فَرَأَى لَيْلَهً أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِيمَا يَرَى

ص: ۵۲

۱- ۱. بصائر الدرجات ج ۵ باب ۱۲ ص ۶۸.

النَّائِمُ فَشَكَا إِلَيْهِ انْقِطَاعَ الرُّؤْيَا فَقَالَ لَا تَغْتَمَّ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا رَسَخَ فِي الْإِيمَانِ رُفِعَ عَنْهُ الرُّؤْيَا(۱).

يج، [الخرائج و الجرائح] عن الرافعي: مِثْلَهُ (۲)

**[ترجمه]بصائر الدرجات: محمّد بن فلان رافعی نقل کرده، پسر عمویی داشتم که نامش حسن ابن عبداللّه بود مردی پارسا بود و از عابدترین‌های روزگار بود. سلطان به ملاقاتش می‌رفت و گاهی سخنان درشتی به سلطان می‌گفت و او را اندرز می‌داد و امر به معروفش می‌کرد. سلطان نیز به جهت مصلحت سخنان او را تحمل می نمود. پیوسته همین حال را داشت تا این‌که روزی ابا الحسن موسی علیه السّلام وارد مسجد شدند و او را دیدند و نزدیکش شدند و به او فرمودند: ای ابا علی! چقدر این حالی که داری را دوست دارم و از دیدنت خوشحال می‌شوم! فقط این‌که معرفت نداری؛ برو و طلب معرفت کن. عرض کرد: فدایتان شوم! معرفت چیست؟ حضرت به او فرمودند: برو و فقه بیاموز و دنبال حدیث باش. عرض کرد: از چه کسی؟ فرمودند: از انس بن مالک و فقهای مدینه، بعد آن حدیث را به من عرضه کن.

آن مرد رفت و با آن‌ها صحبت‌هایی کرد و بعد آمد و آن‌ها را برای حضرت خواند؛ ایشان همه آن‌ها را ساقط از اعتبار دانستند و سپس به او فرمودند: برو و طلب معرفت کن. او به دین خویش اهتمام داشت، پیوسته در جستجوی امام بود. یکی از روزها که ایشان به قصد زمینشان از شهر بیرون می‌رفتند به دنبال ایشان رفت و در میان راه به ایشان پیوست و عرض کرد: فدایتان شوم! من در پیش‌گاه خداوند بر شما احتجاج می‌کنم، مرا به معرفت راهنمایی فرمایید. ایشان در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام توضیح دادند و به او فرمودند: بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین حجت خدا بود. جریان ابابکر و عمر را توضیح دادند و او قبول کرد. سپس فرمودند: بعد از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چه کسی بود؟ حضرت ادامه دادند: حسن و سپس حسین علیهما السلام، همین‌طور فرمودند تا وقتی به خودشان رسید، که دیگر سکوت کردند.

عرض کرد: آقا امروز چه کسی است؟ فرمودند: اگر بگویم، می پذیری؟ عرض کرد: آری فدایتان شوم! فرمودند: امروز من هستم. عرض کرد: آقا چیزی هست که بتوانم با آن بر این مسأله استدلال کنم؟ فرمودند: آری؛ برو پیش آن درخت، اشاره به درختی کردند که نامش أم غیلان است، به او بگو: موسی ابن جعفر می گوید جلو بیا. او نقل می‌کند: من پیش درخت رفتم، به خدا قسم دیدم که زمین را می‌شکافت و می آمد تا جلوی امام قرار گرفت و سپس اشاره نمودند و درخت برگشت. آن شخص به مقام ایشان اقرار نمود و دیگر سکوت اختیار کرد. بعد از آن دیگر کسی او را در حال صحبت کردن ندید. قبل از این جریان رؤیاهای خوب می‌دید و تعبیر می‌شد، از آن پس دیگر رؤیاهایش هم قطع شد. یک شب حضرت صادق علیه السّلام را در خواب دید و پیش ایشان از قطع شدن رؤیاهایش شکایت نمود. حضرت به او فرمودند: ناراحت نباش! وقتی ایمان مؤمن استوار شود، رؤیا از او برداشته می شود. - . همان : ۶۹ -

خرائج هم از رافعی مانند همین را نقل کرده است. - . خرائج و جرائح : ۲۳۵ -

**[ترجمه]

شا، [الإرشاد] ابْنُ قُولَوَيْهِ عَنِ الْكَلَيْنِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّافِعِيِّ: مِثْلَهُ (۳)

**[ترجمه]ارشاد نیز با طریق خود مانند همین را از رافعی آورده است. - . ارشاد : ۳۱۲ -

**[ترجمه]

«۵۰»

عم، [إعلام الوری] الْكُلَيْنِيُّ: مِثْلَهُ (۴)

**[ترجمه]اعلام الوری نیز همین را از طریق کلینی نقل کرده است. - . اعلام الوری: ۲۹۲ -

**[ترجمه]

بیان

معتیّا بفتح المیم و سکون العین و تشدید الیاء أی ذا عنایه و اهتمام بدینه قوله تجب الأرض جبوبا كذا في یر [بصائر الدرجات] و في سائر الكتب تخدّ الأرض خدّا و الجبّ القطع و الخدّ إحداث الحفره المستطیله في الأرض.

**[ترجمه]معتیّا بفتح المیم و سکون العین و تشدید الیاء أی ذا عنایه و اهتمام بدینه قوله تجب الأرض جبوبا كذا في یر [بصائر الدرجات] و في سائر الكتب تخدّ الأرض خدّا و الجبّ القطع و الخدّ إحداث الحفره المستطیله في الأرض.

**[ترجمه]

«۵۱»

یر، [بصائر الدرجات] مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ هِشَامٍ قَالَ: أَرَدْتُ شِرَی جَارِيَهٍ بِثَمَنٍ وَ كَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أَسْتَشِيرُهُ فِي ذَلِكَ فَأَمْسَكَ فَلَمْ يُجِبْنِي فَإِنِّي مِنَ الْغَدِ عِنْدَ مَوْلَی الْجَارِيَهِ إِذْ مَرَّ بِي وَ هِيَ جَالِسَهٌ عِنْدَ جَوَارٍ فَصِرْتُ بِتَجْرِبَهِ الْجَارِيَهِ(۵) فَنَظَرَ إِلَيْهَا قَالَ ثُمَّ رَجَعَ إِلَی مَنْزِلِهِ فَكَتَبَ إِلَيَّ لَا بَأْسَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي عُمُرِهَا قِلَّهٌ قَالَ فَأَمْسَكْتُ عَنْ شِرَائِهَا فَلَمْ أَخْرُجْ مِنْ مَكَّهَ حَتَّی مَاتَتْ (۶).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: هشام نقل کرده، می‌خواستم کنیزی را به قیمتی بخرم، نامه‌ای به ابا الحسن علیه السلام نوشتم و از ایشان در مورد آن مشورت خواستم. ایشان خودداری کرده و جوابم را ندادند. فردای آن روز پیش صاحب کنیز بودم که ایشان نشسته بر مرکبی از کنارم عبور می‌کردند، کنیز را به ایشان نشان دادم، به او نگاهی کردند و به منزلشان بازگشتند. برایم نوشتند: اگر عمرش کم نباشد اشکالی ندارد. از خریدنش خودداری کردم، از مکه خارج نشده بودم که کنیز مرد. - . بصائر الدرجات ۶ : ۷۲ -

**[ترجمه]

«۵۲»

یر، [بصائر الدرجات] مُعَاوِيَهُ بْنُ حُكَيْمٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: اسْتَقْرَضَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام عَنْ شِهَابِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ قَالَ وَ كَتَبَ كِتَاباً وَ وَضَعَ عَلَى يَدَيْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَ قَالَ إِنْ حَدَثَ بِي حَدَثٌ فَخَرِّقْهُ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ فَخَرَجْتُ مِنْ مَكَّهَ فَلَقِيَنِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام فَأَرْسَلَ إِلَيَّ بِمِنًى فَقَالَ لِي يَا عَبْدَ الرَّحْمَنِ خَرِّقِ الْكِتَابَ قَالَ فَفَعَلْتُ وَ قَدِمْتُ الْكُوفَهَ فَسَأَلْتُ عَنْ شِهَابٍ فَإِذَا هُوَ قَدْ مَاتَ فِي وَقْتٍ لَمْ يُمْكِنْ فِيهِ بَعْثُ الْكِتَابِ (۷).

ص: ۵۳

۱- ۱. نفس المصدر ج ۵ باب ۱۳ ص ۶۹.

۲- ۲. الخرائج و الجرائح ص ۲۳۵.

۳- ۳. الإرشاد ص ۳۱۲.

۴- ۴. إعلام الورى ۲۹۲.

۵- ۵. كذا.

۶- ۶. بصائر الدرجات ج ۶ باب ۱ ص ۷۲.

۷- ۷. بصائر الدرجات ج ۶ باب ۱ ص ۷۲.

**[ترجمه]بصائر الدرجات: عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده، ابا الحسن علیه السّلام از شهاب بن عبد ربه پولی قرض گرفتند و در این مورد چیزی نوشتند و آن را بر دستان عبدالرحمن بن حجاج گذاشتند و به او فرمودند: اگر برای من اتفاقی افتاد، یادداشت را پاره کن. عبدالرحمن نقل کرده، من از مکه خارج شدم، ابا الحسن علیه السّلام مرا دیدند. در منی بودم که برایم پیغام فرستادند که: ای عبدالرحمن آن نوشته را پاره کن. من این کار را کردم و به کوفه رفتم و از وضع شهاب جویا شدم. معلوم شد او موقعی از دنیا رفته که امکان فرستادن نوشته در آن زمان نبوده است. - . همان -

**[ترجمه]

«۵۳»

یر، [بصائر الدرجات] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُعَلًّى عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام يَنْعَى إِلَى رَجُلٍ نَفْسَهُ فَقُلْتُ فِي نَفْسِي وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ مَتَى يَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِيعَتِهِ فَقَالَ شِبْهَ الْمُغْضَبِ يَا إِسْحَاقُ قَدْ كَانَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِيُّ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا فَالْإِمَامُ أَوْلَى بِذَلِكَ (۱).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: اسحاق بن عمار نقل کرده، شنیدم عبد صالح ابا الحسن علیه السّلام به مردی خبر وفاتش را می... دادند. با خود گفتم: یعنی ایشان می‌دانند که شیعیانشان چه زمانی می‌میرند؟ در این هنگام با حالتی شبیه خشم فرمودند: ای اسحاق! رشید هجری نیز علم منایا و بلایا را می‌دانست، امام که از او اولی است. - . همان : ۷۳ -

**[ترجمه]

«۵۴»

یر، [بصائر الدرجات] عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى عَنْ خَالِدٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ بِمَكَّةَ فَقَالَ مَنْ هَاهُنَا مِنْ أَصْحَابِكُمْ فَعَدَدْتُ عَلَيْهِ ثَمَانِيَةَ أَنْفُسٍ فَأَمَرَ بِإِخْرَاجِ أَرْبَعَةٍ وَ سَكَتَ عَنْ أَرْبَعَةٍ فَمَا كَانَ إِلَّا يَوْمَهُ وَ مِنَ الْغَدِ حَتَّى مَاتَ الْأَرْبَعَةُ فَسَلِمُوا(۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: خالد نقل کرده، در مکه همراه ابا الحسن علیه السّلام بودم، فرمودند: این‌جا از دوستان شما چه کسانی مانده اند؟ من هشت نفر را نام بردم. امر کردند چهار نفرشان را از مکه بیرون ببرم، در مورد چهار نفر دیگر چیزی نفرمودند. فردای همان روز آن چهار نفر مردند و آن‌هایی که بیرون رفته بودند سالم ماندند. - . همان -

**[ترجمه]

«۵۵»

یر، [بصائر الدرجات] جَعْفَرُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ خَالِدِ بْنِ نَجِيحٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: قَالَ لِي افْرُغْ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَنْ كَانَ لَهُ مَعَكَ عَمَلٌ فِي سَنَةِ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَةٍ حَتَّى يَجِيئَكَ كِتَابِي وَ انْظُرْ مَا عِنْدَكَ فَابْعَثْ بِهِ إِلَيَّ وَ لَا تَقْبَلْ مِنْ أَحَدٍ شَيْئاً وَ خَرَجَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ بَقِيَ خَالِدٌ بِمَكَّةَ خَمْسَةَ عَشَرَ يَوْماً ثُمَّ مَاتَ (۳).

**[ترجمه]بصائر الـدرجات: خالد بن نجیح نقل کرده، ابا الحسن علیه السـلام به من فرمودند: در سال صد و هفتاد و چهار، هر حسـابی بـا دیگری داری تصـفیه کن تـا نـامه من به تو برسـد، آن‌گاه هر چه پول پیشت بود برای من بفرست و از کسـی چیزی قبول نکن. ایشان به طرف مدینه راه افتادند و خالد در مکه ماند و پس از پانزده روز از دنیا رفت. - . همان -

**[ترجمه]

«۵۶»

یر، [بصائر الـدرجات] الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ مُعَاوِیَهَ عَنْ إِسْـحَاقَ قَالَ: کُنْتُ عِنْـدَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السـلام وَ دَخَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ یَا فُلَانُ إِنَّکَ تَمُوتُ إِلَی شَـهْرٍ قَالَ فَأَضْـمَرْتُ فِی نَفْسِـی کَأَنَّهُ یَعْلَمُ آجَالَ شِـیعَتِهِ قَالَ فَقَالَ یَا إِسْـحَاقُ وَ مَا تُنْکِرُونَ مِنْ ذَلِکَ

وَ قَدْ کَانَ رُشَـیْدٌ الْهَجَرِیُ مُسْتَضْـعَفاً وَ کَانَ یَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَایَا وَ الْبَلَایَا فَالْإِمَامُ أَوْلَی بِـذَلِکَ ثُمَّ قَالَ یَا إِسْـحَاقُ تَمُوتُ إِلَی سَـنَتَیْنِ وَ یَتَشَتَّتُ أَهْلُکَ وَ وُلْدُکَ وَ عِیَالُکَ وَ أَهْلُ بَیْتِکَ وَ یُفْلِسُونَ إِفْلَاساً شَدِیداً(۴).

**[ترجمـه]بصـائر الـدرجات: اسـحاق نقـل کرده، در حضـور ابـا الحسن علیه السـلام بـودم که مردی داخـل شـد؛ ایشـان به او فرمودند: ای فلانی! تو تا یک ماه دیگر می‌میری. عرض کرد: در دل با خود گفتم گویا ایشان وقت اجل شیعیانشان را می‌دانند! همـان وقت حضـرت فرمودنـد: ای اسـحاق! چرا انکـار می کنیـد؟ رشـید هجری که مستضـعف بود هم علم بلایا و منایا را می... دانست، امام که اولی به آن است. سـپس فرمودنـد: ای اسـحاق! تو هم تا دو سال دیگر می‌میری و خانواده و فرزنـدان و عیال و اهل خانه‌ات پراکنده می‌شوند و به درماندگی و فقر شدیدی دچار می‌شوند. - . همان -

**[ترجمه]

«۵۷»

یج، [الخرائج و الجرائح] عَنْ إِسْحَاقَ: مِثْلَهُ

**[ترجمه]خرائج هم مانند همین را از اسحاق نقل کرده است.

**[ترجمه]

«۵۸»

کا، [الکافی] أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ سَیْفِ بْنِ عَمِیرَهَ عَنْ

١- ١. نفس المصدر ج ۶ باب ١ ص ٧٣.

٢- ٢. نفس المصدر ج ۶ باب ١ ص ٧٣.

٣- ٣. المصدر السابق ج ۶ باب ١ ص ٧٣.

۴- ۴. المصدر السابق ج ۶ باب ١ ص ٧٣.

إِسْحَاقَ: مِثْلَهُ (۱)

**[ترجمه]کافی نیز با طریقی دیگر همین را از اسحاق آورده است. - . کافی ۱ : ۴۸۴ با اندکی تفاوت. در متن چاپ شده کمپانی نیز همین‌طور است. بزودی باز هم همین حدیث و با همین سند از کافی آورده می‌شود که ظاهراً یکی از آن‌ها بر اثر سهو نسخه نویسان زیاد شده باشد. این‌که در چاپ تبریز هم یکی از این‌ها آمده است، این مطلب را تأیید می‌کند. -

**[ترجمه]

«۵۹»

عم، [إعلام الوری] الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي عُثْمَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ: مِثْلَهُ (۲)

**[ترجمه]اعلام الوری هم این حدیث را از اسحاق نقل کرده است. - . اعلام الوری: ۲۹۵ -

**[ترجمه]

«۶۰»

کا، [الکافی] أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ إِسْحَاقَ: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]کافی نیز با طریقی دیگر همین را از اسحاق آورده است. - . کافی ۱ : ۴۸۴ با اندکی تفاوت -

**[ترجمه]

«۶۱»

یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ بَرَّةَ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّضْرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ سَنَةَ الْمَوْتِ بِمَكَّةَ وَ هِيَ سَنَةُ أَرْبَعٍ وَ سَبْعِينَ وَ مِائَةٍ فَقَالَ لِي مَنْ هَاهُنَا مِنْ أَصْحَابِكُمْ مَرِيضٌ فَقُلْتُ عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى مِنْ أَوْجَعِ النَّاسِ فَقَالَ قُلْ لَهُ يَخْرُجْ ثُمَّ قَالَ مَنْ هَاهُنَا فَعَدَدْتُ عَلَيْهِ ثَمَانِيَةً فَأَمَرَ بِإِخْرَاجِ أَرْبَعَةٍ وَ كَفَّ عَنْ أَرْبَعَةٍ فَمَا أَمْسَيْنَا مِنْ غَدٍ حَتَّى دَفَنَّا الْأَرْبَعَةَ الَّذِينَ كَفَّ عَنْ إِخْرَاجِهِمْ فَقَالَ عُثْمَانُ وَ خَرَجْتُ أَنَا فَأَصْبَحْتُ مُعَافًى (۴).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: حارث بن مغیره نضری نقل کرده، در سالی که مرگ و میر در مکه زیاد شده بود، سال ۱۷۴، به محضر ابا الحسن علیه السلام رسیدم؛ ایشان به من فرمودند: از اصحاب شما در این‌جا چه کسانی مریض هستند؟ عرض کردم: عثمان بن عیسی از بدحال‌ترین هاست. فرمودند: به او بگو: از مکه بیرون رود. سپس فرمودند: دیگر چه کسی؟ تا هشت نفر را نام بردم. چهار نفرشان را امر کردند بیرون برده شوند، و در مورد چهار نفر دیگر چیزی نفرمودند. عصر فردا نشده بود که چهار نفری که بیرون برده نشده بودند، دفن شدند. عثمان نقل کرده، من هم بیرون رفتم و سلامت خود را بازیافتم. - . بصائر

الدرجات ۶ : ۷۳ -

**[ترجمه]

«۶۲»

یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْمُغِيرَهِ قَالَ: مَرَّ الْعَبْدُ الصَّالِحُ علیه السلام بِامْرَأَهٍ بِمِنًى وَ هِيَ تَبْكِي وَ صِبْيَانُهَا حَوْلَهَا يَبْكُونَ وَ قَدْ مَاتَتْ بَقَرَهٌ لَهَا فَدَنَا مِنْهَا ثُمَّ قَالَ لَهَا مَا يُبْكِيكِ يَا أَمَهَ اللَّهِ قَالَتْ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنَّ لِي صِبْيَاناً أَيْتَاماً فَكَانَتْ لِي بَقَرَهٌ مَعِيشَتِي وَ مَعِيشَهُ صِبْيَانِي كَانَ مِنْهَا فَقَدْ مَاتَتْ وَ بَقِيتُ مُنْقَطِعَهً بِي وَ بِوُلْدِي وَ لَا حِيلَهَ لَنَا فَقَالَ لَهَا يَا أَمَهَ اللَّهِ هَلْ لَكِ أَنْ أُحْيِيَهَا لَكِ قَالَ فَأُلْهِمَتْ أَنْ قَالَتْ نَعَمْ يَا عَبْدَ اللَّهِ قَالَ فَتَنَحَّى نَاحِيَهً فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ يَمْنَهً وَ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ ثُمَّ قَالَ فَمَرَّ بِالْبَقَرَهِ فَنَخَسَهَا(۵)

نَخْساً أَوْ ضَرَبَهَا بِرِجْلِهِ فَاسْتَوَتْ عَلَى الْأَرْضِ قَائِمَهً فَلَمَّا نَظَرَتِ الْمَرْأَهُ إِلَى الْبَقَرَهِ قَدْ قَامَتْ صَاحَتْ عِيسَى

ص: ۵۵

۱- ۱. الکافی ج ۱ ص ۴۸۴ بتفاوت، کذا فی متن مطبوعه الکمبانیّ و سیأتی أیضا عن الکافی بنفس السند و الظاهر ان احدهما زائد من سهو النسّاخ، و یؤکد ذلک خلو مطبوعه تبریز منه.

۲- ۲. إعلام الوری ص ۲۹۵.

۳- ۳. الکافی ج ۱ ص ۴۸۴ بتفاوت.

۴- ۴. بصائر الدرجات ج ۶ باب ۱ ص ۷۳.

۵- ۵. نخسها: نخس الدابّه غرز جنبها أو مؤخرها بعود و نحوه فهاجت.

بْنُ مَرْيَمَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ قَالَ فَخَالَطَ النَّاسَ وَ صَارَ بَيْنَهُمْ وَ مَضَى بَيْنَهُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ الطَّاهِرِينَ (۱).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: علی بن مغیره نقل کرده، عبد صالح علیه السلام در منی از کنار زنی عبور کرد که در حال گریه بود و بچه هایش نیز در اطرافش گریه می کردند؛ یکی از گاوهایشان مرده بود. ایشان نزدیک آن زن رفتند و به او فرمودند: ای بنده ی خدا! چرا گریه می کنی؟ او عرض کرد: ای بنده خدا! من چند بچه یتیم دارم و گاوی داشتم که گذران زندگی ما و فرزندانم از همین گاو بود، اکنون مرده است من و بچه هایم بیچاره شده ایم. حضرت به او فرمودند: ای بنده خدا! می‌خواهی گاو را برایت زنده کنم؟ به او الهام شد که بگوید: آری ای بنده خدا! امام به گوشه ای رفتند و دو رکعت نماز خواندند و سپس دست‌های خود را به صورت گشوده بلند نمودند و لب‌هایشان را تکان دادند، سپس برخاستند و از کنار گاو عبور کردند و با چوبی به پهلو یا پشت گاو زدند، یا با پا ضربه‌ای به آن زدند، گاو با تمام قامت بر زمین ایستاد. وقتی چشم آن زن به گاو افتاد که برخاسته، فریاد زد: به پروردگار کعبه، این شخص عیسی بن مریم است! امام در میان جمعیت رفتند و داخل در آن‌ها شده و تشریف بردند. صلی اللّه علیه و علی آبائه الطاهرین. - . همان : ۷۶ -

**[ترجمه]

«۶۳»

کا، [الکافی] عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِيرَةِ: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]کافی نیز مانند همین روایت را از عبدالله بن مغیره نقل کرده است. - . کافی ۱ : ۴۸۴ -

**[ترجمه]

«۶۴»

یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَّاءِ عَنْ مُعَتِّبٍ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ: أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ علیه السلام لَمْ يَكُنْ يُرَى لَهُ وَلَدٌ فَأَتَاهُ يَوْماً إِسْحَاقُ وَ مُحَمَّدٌ أَخَوَاهُ وَ أَبُو الْحَسَنِ يَتَكَلَّمُ بِلِسَانٍ لَيْسَ بِعَرَبِيٍّ فَجَاءَ غُلَامٌ سَقْلَابِيٌّ (۳)

فَكَلَّمَهُ بِلِسَانِهِ فَذَهَبَ فَجَاءَ بِعَلِيٍّ ابْنِهِ فَقَالَ لِإِخْوَتِهِ هَذَا عَلِيٌّ ابْنِي فَضَمُّوهُ إِلَيْهِ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ فَقَبَّلُوهُ ثُمَّ كَلَّمَ الْغُلَامَ بِلِسَانِهِ فَحَمَلَهُ فَذَهَبَ فَجَاءَ بِإِبْرَاهِيمَ فَقَالَ ابْنِي ثُمَّ كَلَّمَهُ بِكَلَامٍ فَحَمَلَهُ فَذَهَبَ فَلَمْ يَزَلْ يَدْعُو بِغُلَامٍ بَعْدَ غُلَامٍ وَ يُكَلِّمُهُمْ حَتَّى جَاءَ خَمْسَةُ أَوْلَادٍ وَ الْغِلْمَانُ مُخْتَلِفُونَ فِي أَجْنَاسِهِمْ وَ أَلْسِنَتِهِمْ (۴).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: حماد بن عبداللّه فراء نقل کرده، معتب به او گفته است که ابا الحسن علیه السّلام فرزندی ندارد. روزی اسحاق و عبداللّه دو برادر امام به محضر ایشان رسیدند، ایشان با زبانی غیر عربی صحبت می کردند. غلامی سقلابی - . صقلاب منسوب به صقالبه، قومی‌اند که نزدیک بلاد خزر بین بلغار و قسطنطنیه زندگی می کنند. -

وارد شد و ایشان با زبان خودش با او صحبت کرد، غلام رفت و فرزند ایشان علی را آورد. حضرت به برادران خویش

فرمودند: این پسر من است. یکی پس از دیگری او را در بغل گرفتند و بوسیدند. سپس با غلام با زبان خودش صحبتی کردند و غلام بچه را برداشت و رفت و سپس ابراهیم را آورد، فرمودند: این پسر من است. سپس با او نیز صحبتی کرد، او را برداشت و رفت. همین‌طور غلامان یکی پس از دیگری فرزندان ایشان را می آوردند تا پنج فرزندشان را آوردند. همه این غلامان از نظر جنس و زبان با هم فرق داشتند. - . بصائر الدرجات ۷ باب ۱۱: ۹۵ -

**[ترجمه]

«۶۵»

یر، [بصائر الدرجات] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عُمَرَ عَنْ بَشِيرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: دَخَلَ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ أُحِبُّ أَنْ تَتَغَدَّى عِنْدِي فَقَامَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام حَتَّى مَضَى مَعَهُ فَدَخَلَ الْبَيْتَ فَإِذَا فِي الْبَيْتِ سَرِيرٌ فَقَعَدَ عَلَى السَّرِيرِ وَ تَحْتَ السَّرِيرِ زَوْجُ حَمَامٍ فَهَدَرَ الذَّكَرُ عَلَى الْأُنْثَى وَ ذَهَبَ الرَّجُلُ لِيَحْمِلَ الطَّعَامَ فَرَجَعَ وَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام يَضْحَكُ فَقَالَ أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّكَ بِمَ ضَحِكْتَ فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْحَمَامَ هَدَرَ عَلَى هَذِهِ الْحَمَامَةِ فَقَالَ لَهَا يَا سَكَنِي وَ عِرْسِي وَ اللَّهِ مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكِ مَا خَلَا هَذَا الْقَاعِدِ عَلَى السَّرِيرِ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ تَفْهَمُ كَلَامَ الطَّيْرِ فَقَالَ نَعَمْ عُلِّمْنا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أُوتِينا

ص: ۵۶

۱- ۱. بصائر الدرجات ج ۶ باب ۴ ص ۷۶.

۲- ۲. الکافی ج ۱ ص ۴۸۴.

۳- ۳. صقلابی: نسبه الی الصقالبه جیل یتاخم بلاد الخزر بین بلغار و قسطنطنیه أو الی لصقلاب بالکسر الاکول و الابیض و الأحمر و الشدید من الرءوس.

۴- ۴. بصائر الدرجات ج ۷ باب ۱۱ ص ۹۵.

مِنْ كُلِّ شَيْ ءٍ(۱).

**[ترجمه]بصائر الـدرجات: علی بن ابی‌حمزه نقل کرده، یکی از ارادت‌منـدان ابا الحسن علیه السـلام وارد شـد و عرض کرد: فـدایتان شوم! مشـتاقم امروز صـبح با من غـذا میل بفرمایید. امام با او رفتند و وارد خانه‌اش شدند و روی تختی که در اتاق بود نشسـتند. در زیر تخت یک جفت کبوتر قرار داشت. کبوتر نر شـروع به خواندن برای کبوتر ماده کرد. مرد میزبان رفت که غذا بیاورد. وقتی برگشت دید ابا الحسن علیه السّـلام در حال خندیدن هسـتند؛ عرض کرد همیشه خندان باشـید! به چه می‌خندید؟ فرمودند: این کبوتر برای ماده ی خود می‌خواند و به او می‌گفت: ای آرام جان و ای عروسم! به خدا روی زمین کسـی را از تو بیشتر دوست نـدارم مگر همین شخصـی که روی تخت نشسـته است. عرض کرد: فـدایتان شوم! مگر شـما زبان پرنده ها را هم می‌دانید؟ فرمودند: آری، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است. - . همان باب ۱۴ : ۱۰ -

**[ترجمه]

«۶۶»

یر، [بصائر الـدرجات] الْحُسَـیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَاسَانِیُّ عَنْ أَبِی الْأَعْوَصِ دَاوُدَ بْنِ أَسَـدٍ الْمِصْـرِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَمِیلٍ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ هَـارُونَ بْنِ مُوَفَّقٍ وَ کَـانَ هَارُونُ بْنُ مُوَفَّقٍ مَوْلَی أَبِی الْحَسَنِ قَالَ: أَتَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ لِأُسَـلِّمَ عَلَیْهِ فَقَالَ لِی ارْکَبْ نَـدُورُ فِی أَمْوَالِنَا فَأَتَیْتُ فَازَةَ لِی قَدْ ضُـرِبَتْ عَلَی جَدْوَلِ مَاءٍ کَانَ عِنْدَهُ خُضْـرَةٌ فَاسْتَنْزَهَ ذَلِکَ فَضَرَبْتُ لَهُ الْفَازَهَ فَجَلَسْتُ حَتَّی أَتَی عَلَی فَرَسٍ لَهُ فَقَبَّلْتُ فَخِـذَهُ وَ نَزَلَ فَأَمْسَـکْتُ رِکَـابَهُ وَ أَهْوَیْتُ لِآخُـذَ الْعِنَـانَ فَـأَبَی وَ أَخَـذَهُ هُوَ وَ أَخْرَجَهُ مِنْ رَأْسِ الـدَّابَّهِ وَ عَلَّقَهُ فِی طُنُبٍ مِنْ أَطْنَابِ الْفَازَهِ فَجَلَسَ وَ سَأَلَنِی عَنْ مَجِیئِی وَ ذَلِکَ عِنْـدَ الْمَغْرِبِ فَأَعْلَمْتُ بِمَجِیئِی مِنَ الْقَصْـرِ إِلَی أَنْ حَمْحَمَ الْفَرَسُ فَضَـحِکَ علیه السـلام وَ نَطَقَ بِالْفَارِسِـیَّهِ وَ أَخَذَ بِعُرْفِهَا فَقَالَ اذْهَبْ قبل [فَبُلْ] فَرَفَعَ رَأْسَهُ فَنَزَعَ الْعِنَانَ وَ مَرَّ یَتَخَطَّی الْجَدَاوِلَ وَ الزَّرْعَ إِلَی بَرَاحٍ حَتَّی بَالَ وَ رَجَعَ فَنَظَرَ إِلَیَّ فَقَالَ إِنَّهُ لَمْ یُعْطَ دَاوُدُ وَ آلُ دَاوُدَ شَیْئاً إِلَّا وَ قَدْ أُعْطِیَ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ أَکْثَرَ مِنْهُ (۲).

**[ترجمه]بصائر الـدرجات: احمـد بن هارون بن موفق - که پدرش غلام ابا الحسن علیه السلام بود - نقل کرده، به حضور ابا الحسن علیه السـلام رفتم تا سـلامی عرض کنم، به من فرمودند: سوار شو، برویم دوری در زمین‌هایمان بزنیم. آمدم تا به سایه... بـانی که در کنـار جوی آب درست کرده بودم و اطرافش سـرسبزی بود رسـیدم. از تمیزی سایه‌بان گفتنـد، آن را برپا نمودم و نشسـتم تا امام سوار بر اسـبشان تشـریف آوردند ران مبارکشان را بوسـیدم و رکابش را نگه داشـتم. پایین رفتم تا عنان اسب را برگیرم که نگذاشـتند و خودشان عنان اسب را گرفتند و آن را از سـر اسب بیرون آوردند و به یکی از طناب های خیمه بستند. نزدیک غروب بود، نشستند و از آمدن من سؤال کردند؛ عرض کردم: از راه قصر - . نام جایی است در اطراف مدینه. -

آمـدم. صـحبت می‌کردیم تا این‌که اسب حمحمه کرد، امام علیه السـلام خندیدنـد و به فارسـی صـحبتی کردند و بعد یالش را گرفتند و فرمودند: زودتر برو! اسب سـرش را بلند کرد و عنان را جدا کرد و از جوی‌ها و زراعت رد شد تا به محل وسیع بدون درخت و زراعت رسـید و بول کرد و برگشت. امام علیه السّـلام به من نگاه کردند و فرمودند: به داود و آل داود چیزی ندادند مگر این‌که به محمد و آل محمّد بیشتر از آن دادند. - . همان باب ۱۵ : ۱۰۱ -

**[ترجمه]

بیان

الفازه مظله بعمودين قوله فاستنزه أی وجده عليه السلام نزها و لعله رآه و مضى ثم رجع و لا يبعد أن يكون تصحيف فاستنزهت و الحمحمه صوت البرذون عند الشعير.

**[ترجمه]فازه، سایه‌بانی است که بر روی دو پایه زده می‌شود. \\"از تمیزی سایه‌بان گفتند\\" یعنی آن را تمیز تشخیص دادند، شاید ایشان سایه‌بان را دیدند و رفتند و سپس برگشتند. بعید هم نیست که \\"فاستنزه\\" تصحیف شده \\"فاستنزهت\\" به معنای سایه‌بان را تمیز کردم باشد. حمحمه صدای نوعی اسب است وقتی در مقابلش جو قرار گیرد.

**[ترجمه]

«۶۷»

قب (۳)،[المناقب] لابن شهرآشوب شا(۴)، [الإرشاد] يج، [الخرائج و الجرائح] الْبَطَائِنِيُّ قَالَ: خَرَجَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ مِنَ الْمَدِينَهِ إِلَى ضَيْعَهٍ لَهُ خَارِجَهٍ عَنْهَا فَصَحِبْتُهُ وَ كَانَ رَاكِباً بَغْلَهً وَ أَنَا عَلَى حِمَارٍ فَلَمَّا صِرْنَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ اعْتَرَضَنَا أَسَدٌ فَأَحْجَمْتُ خَوْفاً وَ أَقْدَمَ أَبُو الْحَسَنِ غَيْرَ مُكْتَرِثٍ بِهِ فَرَأَيْتُ الْأَسَدَ يَتَذَلَّلُ لِأَبِي الْحَسَنِ وَ يُهَمْهِمُ فَوَقَفَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ كَالْمُصْغِي إِلَى هَمْهَمَتِهِ وَ وَضَعَ الْأَسَدُ يَدَهُ عَلَى كَفَلِ بَغْلَتِهِ وَ خِفْتُ مِنْ ذَلِكَ خَوْفاً

۱- ۱. بصائر الدرجات ج ۷ باب ۱۴ ص ۱۰.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۷ باب ۱۵ ص ۱۰۱.

۳- ۳. المناقب لابن شهرآشوب ج ۳ ص ۴۱۶.

۴- ۴. الإرشاد ص ۳۱۵.

عَظِيماً ثُمَّ تَنَحَّى الْأَسَدُ إِلَى جَانِبِ الطَّرِيقِ وَ حَوَّلَ أَبُو الْحَسَنِ وَجْهَهُ إِلَى الْقِبْلَهِ وَ جَعَلَ يَدْعُو ثُمَّ حَرَّكَ شَفَتَيْهِ بِمَا لَمْ أَفْهَمْهُ ثُمَّ أَوْمَأَ إِلَى الْأَسَدِ بِيَدِهِ أَنِ امْضِ فَهَمْهَمَ الْأَسَدُ هَمْهَمَهً طَوِيلَهً وَ أَبُو الْحَسَنِ يَقُولُ آمِينَ آمِينَ وَ انْصَرَفَ الْأَسَدُ حَتَّى غَابَ عَنْ أَعْيُنِنَا وَ مَضَى أَبُو الْحَسَنِ لِوَجْهِهِ وَ اتَّبَعْتُهُ فَلَمَّا بَعُدْنَا عَنِ الْمَوْضِعِ لَحِقْتُهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا شَأْنُ هَذَا الْأَسَدِ فَلَقَدْ خِفْتُهُ وَ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَجِبْتُ مِنْ شَأْنِهِ مَعَكَ قَالَ إِنَّهُ خَرَجَ يَشْكُو عُسْرَ الْوِلَادَهِ عَلَى لَبُؤَتِهِ وَ سَأَلَنِي أَنْ أَدْعُوَ اللَّهَ لِيُفَرِّجَ عَنْهَا فَفَعَلْتُ ذَلِكَ وَ أُلْقِيَ فِي رُوعِي أَنَّهَا وَلَدَتْ لَهُ ذَكَراً فَخَبَّرْتُهُ بِذَلِكَ فَقَالَ لِي امْضِ فِي حِفْظِ اللَّهِ فَلَا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى ذُرِّيَّتِكَ وَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِكَ شَيْئاً مِنَ السِّبَاعِ فَقُلْتُ آمِينَ (۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب، ارشاد، خرائج: بطائنی نقل کرده، روزی موسی بن جعفر علیه السّلام به قصد زمینی که در خارج مدینه داشتند از شهر خارج شدند و من هم با ایشان خارج شدم، ایشان سوار بر قاطر بودند و من سوار بر الاغ. مقداری از راه را که رفتیم، با شیری روبرو شدیم؛ من از ترس پس کشیدم، ولی ابا الحسن علیه السّلام بی اعتنا پیش رفتند. دیدم شیر در مقابل ابا الحسن اظهار خواری می‌کند و همهمه‌ای می کند، امام توقف کردند، گویی که به همهمه او گوش می‌دادند. شیر دستش را روی ران قاطر امام گذاشت، من خیلی ترسیده بودم. سپس شیر از راه کنار رفت. امام علیه السّلام رویشان را به سوی قبله گرداندند و شروع به دعا نمودند، ولب‌هایشان را به چیزهایی که من نمی فهمیدم تکان دادند. بعد با دستشان اشاره به شیر نمودند که برو. شیر همهمه‌ای طولانی کرد و ابا الحسن علیه السلام آمین! آمین! می گفتند. بالاخره رفت و از چشمانمان دور شد امام راه خود ادامه دادند و من نیز از پی ایشان رفتم.

وقتی از آن محل دور شدیم، من خود را به ایشان رساندم و عرض کردم: فدایتان شوم! این شیر چه‌کار داشت؟ به خدا ترسیدم به شما آسیبی برساند، ولی در شگفت شدم از برخوردی که شما با او داشتید. فرمودند: او شکایت می کرد که زایمان بر ماده... اش دشوار شده و از من تقاضا می‌کرد که از خدا بخواهم گره‌اش باز شود، من نیز دعا کردم، به دلم افتاد که بچه اش نر است و به او اطلاع دادم. شیر به من گفت: برو در امان خدا! خداوند هرگز بر تو و فرزندان و شیعیانت درنده ای را مسلط نکند! من گفتم: آمین. - . مناقب ابن شهر آشوب ۳ : ۴۱۶ ، ارشاد : ۳۱۵ ، خرائج و جرائح : ۲۳۴ -

**[ترجمه]

بیان

أحجم عنه كف أو نكص هيبه و اللبوه أنثى الأسد.

**[ترجمه]أحجم عنه كف أو نكص هيبه و اللبوه أنثى الأسد.

**[ترجمه]

«۶۸»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب رُوِيَ عَنْ عِيسَى شَلَقَانَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ أَبِي

الْخَطَّابِ فَقَالَ لِی مُبْتَدِئاً مِنْ قَبْلِ أَنْ أَجْلِسَ مَا مَنَعَکَ أَنْ تَلْقَی ابْنِی مُوسَی فَتَسْأَلَهُ عَنْ جَمِیعِ مَا تُرِیدُ قَالَ عِیسَی فَذَهَبْتُ إِلَی الْعَبْدِ الصَّالِحِ علیه السلام وَ هُوَ قَاعِدٌ فِی الْکُتَّابِ وَ عَلَی شَفَتَیْهِ أَثَرُ الْمِدَادِ فَقَالَ لِی مُبْتَدِئاً یَا عِیسَی إِنَّ اللَّهَ أَخَذَ مِیثَاقَ النَّبِیِّینَ عَلَی النُّبُوَّهِ فَلَمْ یَتَحَوَّلُوا عَنْهَا وَ أَخَذَ مِیثَاقَ الْوَصِیِّینَ عَلَی الْوَصِیَّهِ فَلَمْ یَتَحَوَّلُوا عَنْهَا أَبَداً وَ إِنَّ قَوْماً إِیمَانُهُمْ عَارِیَّهٌ وَ إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِیرَ الْإِیمَانَ فَسَلَبَهُ اللَّهُ إِیَّاهُ فَضَمَمْتُهُ إِلَیَّ وَ قَبَّلْتُ مَا بَیْنَ عَیْنَیْهِ وَ قُلْتُ ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ ثُمَّ رَجَعْتُ إِلَی الصَّادِقِ علیه السلام فَقَالَ مَا صَنَعْتَ قُلْتُ أَتَیْتُهُ فَأَخْبَرَنِی مُبْتَدِئاً مِنْ غَیْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ عَنْ جَمِیعِ مَا أَرَدْتُ فَعَلِمْتُ عِنْدَ ذَلِکَ أَنَّهُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ یَا عِیسَی إِنَّ ابْنِی هَذَا الَّذِی رَأَیْتَ لَوْ سَأَلْتَهُ عَمَّا بَیْنَ دَفَّتَیِ الْمُصْحَفِ لَأَجَابَکَ فِیهِ بِعِلْمٍ ثُمَّ أَخْرَجَهُ ذَلِکَ الْیَوْمَ مِنَ الْکُتَّابِ (۲).

۱- ۱. الخرائج و الجرائح ص ۲۳۴.

۲- ۲. المناقب ج ۳ ص ۴۱۱ بتفاوت غیر یسیر.

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: عیسی شلقان نقل کرده، به محضر امام صادق علیه السلام رفتم و می‌خواستم در مورد ابوالخطاب از ایشان بپرسم؛ قبل از این‌که بنشینم ایشان به من فرمودند: چرا پیش پسرم موسی نمی‌روی تا هر چه می‌خواهی از او بپرسی؟ عیسی نقل کرده، پیش عبد صالح علیه السلام رفتم، ایشان در مکتب‌خانه بودند و بر لب‌هایشان آثار مداد پیدا بود، بدون این‌که چیزی گفته باشم به من فرمودند: ای عیسی! خداوند از پیامبران بر نبوت پیمان گرفت و آن‌ها نیز بر نبوت استوار ماندند، و از وصیین هم بر وصایت پیمان گرفت و آن‌ها هم همواره بر آن استوار ماندند. بعضی‌ها ایمانشان عاریه‌ایست، ابولخطاب هم از کسانی است که ایمان به او عاریه داده شده بود و خداوند آن را از او سلب کرد. ایشان را در آغوش گرفتم و پیشانی‌اشان را بوسیدم و گفتم: ذریه‌ای که هر یک از دیگری‌اند. سپس پیش امام صادق علیه السلام بازگشتم. ایشان فرمودند: چه‌کار کردی؟ عرض کردم: پیش ایشان رفتم و بدون این‌که چیزی پرسیده باشم، هر چه می‌خواستم را به من گفتند و همان وقت فهمیدم ایشان صاحب این امر هستند. حضرت فرمودند: ای عیسی! این پسرم که دیدی، از هر چه که از او بپرسی از روی علم جوابت را می‌دهد. حضرت همان روز ایشان را از مکتب‌خانه بیرون آوردند. - . مناقب ابن شهر آشوب ۳ : ۴۱۱ با اندکی تفاوت. -

**[ترجمه]

«۶۹»

قب (۱)،[المناقب] لابن شهرآشوب یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ: سَمِعْتُ الْأَخْرَسَ یَذْکُرُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ بِسُوءٍ فَاشْتَرَیْتُ سِکِّیناً وَ قُلْتُ فِی نَفْسِی وَ اللَّهِ لَأَقْتُلَنَّهُ إِذَا خَرَجَ لِلْمَسْجِدِ فَأَقَمْتُ عَلَی ذَلِکَ وَ جَلَسْتُ فَمَا شَعَرْتُ إِلَّا بِرُقْعَهِ أَبِی الْحَسَنِ قَدْ طَلَعَتْ عَلَیَّ فِیهَا بِحَقِّی عَلَیْکَ لَمَّا کَفَفْتَ عَنِ الْأَخْرَسِ فَإِنَّ اللَّهَ یُغْنِی وَ هُوَ حَسْبِی فَمَا بَقِیَ أیام [أَیَّاماً] إِلَّا وَ مَاتَ.(۲)

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب، خرائج: احمد بن عمر الحلال نقل کرده، شنیدم اخرس از موسی بن جعفر علیه السّلام بدگویی می‌کند. چاقویی خریدم و با خود گفتم به خدا قسم وقتی برای رفتن به مسجد بیرون آمد، او را می‌کشم. تصمیمم را جدی کردم و نشستم. نفهمیدم چه شد که کاغذی از ابا الحسن علیه السّلام در مقابلم گشوده شد که در آن نوشته بود: تو را بحقی که بر گردنت دارم قسمت می‌دهم که دست از اخرس بکش، خداوند کفایت می‌کند و همو برایم کافیست. چند روزی بیشتر نگذشت که اخرس مرد. - . همان : ۴۰۸ ، خرائج و جرائح : ۲۰۳ -

**[ترجمه]

«۷۰»

یج، [الخرائج و الجرائح] رَوَی إِسْمَاعِیلُ بْنُ مُوسَی قَالَ: کُنَّا مَعَ أَبِی الْحَسَنِ فِی عُمْرَهٍ فَنَزَلْنَا بَعْضَ قُصُورِ الْأُمَرَاءِ فَأَمَرَ بِالرَّحْلَهِ فَشُدَّتِ الْمَحَامِلُ وَ رَکِبَ بَعْضُ الْعِیَالِ وَ کَانَ أَبُو الْحَسَنِ فِی بَیْتٍ فَخَرَجَ فَقَامَ عَلَی بَابِهِ فَقَالَ حُطُّوا حُطُّوا قَالَ إِسْمَاعِیلُ وَ هَلْ تَرَی شَیْئاً قَالَ إِنَّهُ سَیَأْتِیکُمْ رِیحٌ سَوْدَاءُ مُظْلِمَهٌ تَطْرَحُ بَعْضَ الْإِبِلِ فَجَاءَتْ رِیحٌ سَوْدَاءُ فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَیْتُ جَمَلَنَا عَلَیْهِ کَنِیسَهٌ کُنْتُ أَرْکَبُ

أَنَا فِيهَا وَ أَحْمَدُ أَخِي وَ لَقَدْ قَامَ ثُمَّ سَقَطَ عَلَى جَنْبِهِ بِالْكَنِيسَهِ.

**[ترجمه]خرائج: اسماعيل بن موسی نقل کرده در یکی از عمره‌ها همراه ابا الحسن علیه السلام بودیم و در یکی در یکی از قصرهای امراء فرود آمده بودیم. دستور حرکت داده شد؛ محمل‌ها را بستند و بعضی از زن‌ها هم سوار شدند. ابا الحسن علیه السّلام که در اتاقی حضور داشتند بیرون آمده و جلو درب ایستادند و فرمودند: بارها را پایین بیاورید. عرض کردم: آیا چیزی می بینید؟ فرمودند: باد سیاهی بر شما خواهد وزید که بعضی شتران را هم از پا می‌اندازد. باد سیاهی وزید و من خود شاهد بودم که شتر ما که اتاقکی بر روی آن بود و من و برادرم احمد در آن سوار می‌شدیم، در همان حال که ایستاده بود، با اتاقک به پهلو بر زمین افتاد.

**[ترجمه]

«۷۱»

کشف، [کشف الغمه] مِنْ دَلَائِلِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]کشف الغمه نیز مانند همین را از کتاب دلائل حمیری، از اسماعیل نقل کرده است. - . کشف الغمه ۳ : ۴۸ -

**[ترجمه]

«۷۲»

يج، [الخرائج و الجرائح] رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ ابْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: كُنْتُ وَاقِفاً عِنْدَ هَارُونَ الرَّشِيدِ إِذْ جَاءَتْهُ هَدَايَا مَلِكِ الرُّومِ وَ كَانَ فِيهَا دُرَّاعَهُ دِيبَاجٍ سَوْدَاءُ مَنْسُوجَهٌ بِالذَّهَبِ لَمْ أَرَ أَحْسَنَ مِنْهَا فَرَآنِي أَنْظُرُ إِلَيْهَا فَوَهَبَهَا لِي وَ بَعَثْتُهَا إِلَى أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ مَضَتْ عَلَيْهَا بُرْهَهٌ تِسْعَهِ أَشْهُرٍ وَ انْصَرَفْتُ يَوْماً مِنْ عِنْدِ هَارُونَ بَعْدَ أَنْ تَغَدَّيْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَمَّا دَخَلْتُ دَارِي قَامَ إِلَيَّ خَادِمِيَ الَّذِي يَأْخُذُ ثِيَابِي بِمِنْدِيلٍ عَلَى يَدِهِ وَ كِتَابٍ لَطِيفٍ خَتْمُهُ رَطْبٌ فَقَالَ أَتَانِي بِهَذَا رَجُلٌ السَّاعَهَ فَقَالَ أَوْصِلْهُ إِلَى مَوْلَاكَ سَاعَهَ يَدْخُلُ فَفَضَضْتُ الْكِتَابَ وَ إِذَا بِهِ كِتَابُ مَوْلَايَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام وَ فِيهِ يَا عَلِيُّ هَذَا وَقْتُ حَاجَتِكَ إِلَى الدُّرَّاعَهِ وَ قَدْ بَعَثْتُ بِهَا إِلَيْكَ فَكَشَفْتُ طَرَفَ الْمِنْدِيلِ عَنْهَا وَ رَأَيْتُهَا وَ عَرَفْتُهَا وَ دَخَلَ عَلَيَّ خَادِمُ هَارُونَ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَقَالَ أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

۱- ۱. نفس المصدر ج ۳ ص ۴۰۸.

۲- ۲. الخرائج و الجرائح ص ۲۳۵.

۳- ۳. کشف الغمّه ج ۳ ص ۴۸.

قُلْتُ أَيُّ شَيْ ءٍ حَدَثَ قَالَ لَا أَدْرِی.

فَرَكِبْتُ وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ عِنْدَهُ عُمَرُ بْنُ بَزِيعٍ وَاقِفاً بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ مَا فَعَلْتَ الدُّرَّاعَةَ الَّتِی وَهَبْتُكَ قُلْتُ خِلَعُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ كَثِيرَةٌ مِنْ دَرَارِيعَ وَ غَيْرِهَا فَعَنْ أَيِّهَا يَسْأَلُنِی قَالَ دُرَّاعَهِ الدِّيبَاجِ السَّوْدَاءِ الرُّومِيَّهِ الْمُذَهَّبَهِ فَقُلْتُ مَا عَسَی أَنْ أَصْنَعَ بِهَا أَلْبَسُهَا فِی أَوْقَاتٍ وَ أُصَلِّی فِيهَا رَكَعَاتٍ وَ قَدْ كُنْتُ دَعَوْتُ بِهَا عِنْدَ مُنْصَرَفِی مِنْ دَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّاعَهَ لِأَلْبَسَهَا فَنَظَرَ إِلَيَّ عُمَرُ بْنُ بَزِيعٍ فَقَالَ قُلْ يُحْضِرْهَا فَأَرْسَلْتُ خَادِمِی جَاءَ بِهَا فَلَمَّا رَآهَا قَالَ يَا عُمَرُ مَا يَنْبَغِی أَنْ تَنْقُلَ عَلَی عَلِيٍّ بَعْدَ هَذَا شَيْئاً قَالَ فَأَمَرَ لِی بِخَمْسِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ حَمَلْتُ مَعَ الدُّرَّاعَهِ إِلَی دَارِی قَالَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ وَ كَانَ السَّاعِی ابْنَ عَمٍّ لِی فَسَوَّدَ اللَّهُ وَجْهَهُ وَ كَذَّبَهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ (۱).

**[ترجمه]خرائج: بن یقطین نقل کرده، من پیش هارون الرشید ایستاده بودم که پیش‌کش‌های پادشاه روم برای او را آوردند. جبه ی دیبای سیاه و زربافتی در آن‌ها بود که بهتر از آن را ندیده بودم، هارون دید که من به آن جبه نظر دارم، آن را به من بخشید. آن را برای اباابراهیم علیه السّلام فرستادم. حدود نه ماه از این جریان گذشت. یک روز که غذا را با هارون خورده بودم و برمی‌گشتم، داخل خانه‌ام که شدم، خادمی که لباس‌هایم را می‌گرفت، با حوله ای در دست نامه ای که هنوز مهرش خشک نشده بود جلو آمد و گفت: این‌ها را همین حالا مردی آورد و گفت: این را به همان لحظه‌ای که مولایت آمد به او برسان. مهر نامه را گشودم و دیدم نامه مولایم اباابراهیم علیه السّلام است که نوشته: ای علی! اکنون زمان احتیاج تو به آن جبه است و آن را برایت فرستاده‌ام. گوشه حوله را بالا زدم و دیدم همان جبه است آن را به خاطر آوردم. ناگهان خادم هارون بدون اجازه وارد شد و گفت: فوری بیا که امیرالمؤمنین تو را می‌خواهد. گفتم: چه اتفاقی افتاده؟ گفت: نمی‌دانم .

سوار شدم و پیش او رفتم، عمر بن بزیع نیز در مقابلش ایستاده بود. گفت: آن جبه ای که به تو بخشیدم را چه‌کار کردی؟ گفتم: الطاف امیرالمؤمنین چه جبه‌ها و چه چیزهای دیگر نسبت به من زیاد بوده است؛ امیرالمؤمنین کدامشان را می‌فرمایند؟ گفت: آن جبه دیبای سیاه رومی زربافت رامی گویم. گفتم: آن را چه‌کار باید بکنم، بعضی وقت‌ها می پوشم و چند رکعت نماز در آن می‌خوانم. همین حالا هم که از خانه امیرالمؤمنین بازگشته بودم، گفته بودم آن را بیاورند تا بپوشم. نگاهی به عمر بن بزیع نموده و گفت: بگو آن را بیاورند! خادم خود را فرستادم و جبه را آورد. همین که جبه را دید گفت: ای عمر! دیگر نباید علیه علی چیزی نقل کنی! دستور داد پنجاه هزار درهم به من بدهند که آن‌ها را به همراه جبه بخانه آوردم. علی بن یقطین نقل کرده، سخن چین یکی از پسر عموهایم بود که خداوند او را روسیاه کرد و تکذیب نمود الحمدللّه. - . خرائج و جرائح : ۲۰۳ -

**[ترجمه]

«۷۳»

عُيُونُ الْمُعْجِزَاتِ، نَقْلًا عَنِ الْبَصَائِرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَطَّارِ مَرْفُوعاً إِلَی عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]عیون المعجزات نیز به نقل از بصائر مانند همین را از علی بن یقطین آورده است. - . عیون المعجزات : ۸۹ -

**[ترجمه]

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنْ عِیسَی الْمَدَائِنِیِّ قَالَ: خَرَجْتُ سَنَةً إِلَی مَکَّهَ فَأَقَمْتُ بِهَا ثُمَّ قُلْتُ أُقِیمُ بِالْمَدِینَهِ مِثْلَ مَا أَقَمْتُ بِمَکَّهَ فَهُوَ أَعْظَمُ لِثَوَابِی فَقَدِمْتُ الْمَدِینَهَ فَنَزَلْتُ طَرَفَ الْمُصَلَّی إِلَی جَنْبِ دَارِ أَبِی ذَرٍّ فَجَعَلْتُ أَخْتَلِفُ إِلَی سَیِّدِی فَأَصَابَنَا مَطَرٌ شَدِیدٌ بِالْمَدِینَهِ فَأَتَیْتُ أَبَا الْحَسَنَ علیه السلام مُسَلِّماً عَلَیْهِ یَوْماً وَ إِنَّ السَّمَاءَ تَهْطِلُ فَلَمَّا دَخَلْتُ ابْتَدَأَنِی فَقَالَ لِی وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ یَا عِیسَی ارْجِعْ فَقَدِ انْهَدَمَ بَیْتُکَ إِلَی مَتَاعِکَ فَانْصَرَفْتُ رَاجِعاً فَإِذَا الْبَیْتُ قَدِ انْهَارَ وَ اسْتَعْمَلْتُ عَمَلَهً فَاسْتَخْرَجُوا مَتَاعِی کُلَّهُ وَ لَا افْتَقَدْتُهُ غَیْرَ سَطْلٍ کَانَ لِی فَلَمَّا أَتَیْتُهُ بِالْغَدِ مُسَلِّماً عَلَیْهِ قَالَ هَلْ فَقَدْتَ مِنْ مَتَاعِکَ شَیْئاً فَنَدْعُوَ اللَّهَ لَکَ بِالْخَلَفِ قُلْتُ مَا فَقَدْتُ شَیْئاً مَا خَلَا سَطْلًا کَانَ لِی أَتَوَضَّأُ مِنْهُ فَقَدْتُهُ فَأَطْرَقَ مَلِیّاً ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیَّ فَقَالَ قَدْ ظَنَنْتُ أَنَّکَ أُنْسِیتَ السَّطْلَ فَسَلْ جَارِیَهَ رَبِّ الدَّارِ عَنْهُ

ص: ۶۰

۱- ۱. الخرائج و الجرائح ص ۲۰۳.

۲- ۲. عیون المعجزات ص ۸۹.

وَ قُلْ لَهَا أَنْتِ رَفَعْتِ السَّطْلَ فِی الْخَلَاءِ فَرُدِّیهِ فَإِنَّهَا سَتَرُدُّهُ عَلَیْکَ فَلَمَّا انْصَرَفْتُ أَتَیْتُ جَارِیَهَ رَبِّ الدَّارِ فَقُلْتُ إِنِّی نَسِیتُ السَّطْلَ فِی الْخَلَاءِ فَرُدِّیهِ عَلَیَّ أَتَوَضَّأْ بِهِ فَرَدَّتْ عَلَیَّ سَطْلِی.

**[ترجمه]خرائج: عیسی مدائنی نقل کرده، یک سال به مکه رفتم و مدتی مقیم آن‌جا شدم. بعد با خود گفتم: می‌روم و همین مقدار که در مکه ماندم در مدینه نیز مقیم شوم تا ثوابم بیشتری شود. وارد مدینه شدم و در خانه ای به طرف مصلی کنار خانه اباذر ساکن شدم. مرتب خدمت آقایم می‌رفتم. باران زیادی در مدینه باریدن گرفت. یک روز که به شدت باران می‌بارید، خدمت ابا الحسن علیه السلام رفتم تا سلامی عرض کنم؛ همین که وارد شدم قبل از این‌که چیزی بگویم فرمودند: علیک السلام ای عیسی، برگرد که خانه‌ات روی اسباب هایت آوار شده است. برگشتم و دیدم خانه فروریخته است. چند کارگر به خدمت گرفتم و تمام اسباب هایم را بیرون آوردند و جز یک سطل چیزی گم نشد.

فردا صبح که برای سلام به حضورشان رسیدم فرمودند: آیا چیزی از اسباب هایت گم شده که دعا کنیم خداوند عوض آن را به تو بدهد. عرض کردم: جز یک سطل که با آن وضو می‌گرفتم چیزی گم نکرده‌ام، لحظه ای سر به زیر انداختند و سپس سرشان را بلند نموده و فرمودند: گمان می‌کنم تو سطل را فراموش کرده ای، از کنیز صاحب‌خانه‌ات در مورد سطل جویا شو و به او بگو که: تو سطل را به مستراح برده‌ای، آن را برگرداند، آن را برخواهد گرداند.

وقتی برگشتم، پیش کنیز صاحب‌خانه رفتم و گفتم: من سطل را در مستراح فراموش کردم، آن را برگردان! سطلم را برایم آورد.

**[ترجمه]

«۷۵»

کشف، [کشف الغمه] مِنْ دَلَائِلِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ عِیسَی بْنِ الْمَدَائِنِیِّ: مِثْلَهُ (۱).

**[ترجمه]کشف الغمه نیز مانند همین را از دلائل حمیری، از عیسی بن مدائنی نقل کرده است. -. کشف الغمه ۳ : ۴۵ -

**[ترجمه]

«۷۶»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الرَّیِّ یُقَالُ لَهُ جُنْدَبٌ فَسَلَّمَ عَلَیْهِ وَ جَلَسَ وَ سَاءَلَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَ أَحْسَنَ السُّؤَالَ بِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ یَا جُنْدَبُ مَا فَعَلَ أَخُوکَ قَالَ لَهُ بِخَیْرٍ وَ هُوَ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ فَقَالَ یَا جُنْدَبُ أَعْظَمَ اللَّهُ لَکَ أَجْرَکَ فِی أَخِیکَ فَقَالَ وَرَدَ کِتَابُهُ مِنَ الْکُوفَهِ لِثَلَاثَهَ عَشَرَ یَوْماً بِالسَّلَامَهِ فَقَالَ إِنَّهُ وَ اللَّهِ مَاتَ بَعْدَ کِتَابِهِ بِیَوْمَیْنِ وَ دَفَعَ إِلَی امْرَأَتِهِ مَالًا وَ قَالَ لِیَکُنْ هَذَا الْمَالُ عِنْدَکِ فَإِذَا قَدِمَ أَخِی فَادْفَعِیهِ إِلَیْهِ وَ قَدْ أَوْدَعَتْهُ الْأَرْضَ فِی الْبَیْتِ الَّذِی کَانَ یَکُونُ فِیهِ فَإِذَا أَنْتَ أَتَیْتَهَا فَتَلَطَّفْ لَهَا وَ أَطْمِعْهَا فِی نَفْسِکَ فَإِنَّهَا سَتَدْفَعُهُ إِلَیْکَ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی حَمْزَهَ

وَ کَانَ جُنْدَبٌ رَجُلًا کَبِیراً جَمِیلًا قَالَ فَلَقِیتُ جُنْدَباً بَعْدَ مَا فُقِدَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فَسَأَلْتُهُ عَمَّا قَالَ لَهُ فَقَالَ صَدَقَ وَ اللَّهِ سَیِّدِی مَا زَادَ وَ لَا نَقَصَ لَا فِی الْکِتَابِ وَ لَا فِی الْمَالِ.

**[ترجمه]خرائج: علی بن ابی حمزه نقل کرده، در محضر موسی بن جعفر علیه السّلام بودم که مردی از اهل ری به نام جندب وارد شد و سلام کرد و نشست، ابا الحسن علیه السّلام به نیکی از او احوال‌پرسی کردند و سپس به او فرمودند: ای جندب! برادرت چه‌طور بود؟ عرض کرد: خوب بود، به شما سلام رساند. فرمودند: ای جندب! خدا به تو در مصیبت برادرت اجر فراوان بدهد! عرض کرد: سیزده روز پیش نامه اش از کوفه رسید و سلامت بود. فرمودند: به خدا قسم او دو روز بعد از نامه‌اش درگذشت و مقداری پول به زنش داد و به او گفت: این مال نزد تو باشد، وقتی برادرم آمد، آن را به او بده! آن را در همان خانه ای که زندگی می کند، زیر زمین پنهان کرده است. وقتی برگشتی، با او به مهربانی رفتار کن و او را امیدوار به ازدواج با خود بگردان، او امانت را به تو خواهد داد. علی بن ابی حمزه نقل کرده، جندب مردی بزرگوار و خوش‌قیافه بود. بعد از وفات امام علیه السلام جندب را دیدم و در مورد آن‌چه امام گفته بود از او پرسیدم؛ گفت: به خدا آقایم درست گفت و نه در مورد نامه و نه در مورد مال چیزی زیادتر از واقع چیزی کمتر از آن نفرمودند.

**[ترجمه]

«۷۷»

عُیُونُ الْمُعْجِزَاتِ، عَنْ عَلِیٍّ: مِثْلَهُ (۲)

**[ترجمه]عیون المعجزات نیز مانند همین را از علی نقل کرده است. - . عیون المعجزات : ۸۷ -

**[ترجمه]

«۷۸»

نجم، [کتاب النجوم] بِإِسْنَادِنَا إِلَی الْحِمْیَرِیِّ فِی کِتَابِ الدَّلَائِلِ یَرْفَعُهُ إِلَی عَلِیٍّ: مِثْلَهُ (۳)

**[ترجمه]کتاب النجوم هم با اسناد خود به حمیری مانند همین را از کتاب دلائل از علی آورده است. - . فرج المهموم : ۲۳۰ -

**[ترجمه]

«۷۹»

کشف، [کشف الغمه] مِنْ کِتَابِ دَلَائِلِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ عَلِیٍّ: مِثْلَهُ (۴).

**[ترجمه]کشف الغمه نیز همین روایت را از دلائل حمیری از علی نقل کرده است. - . کشف الغمه ۳ : ۴۶ -

**[ترجمه]

«۸۰»

یج، [الخرائج و الجرائح] رَوَى ابْنُ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ كَانَ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِی أَبِی الْحَسَنِ لِی صَدِيقاً قَالَ: خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِی يَوْماً فَإِذَا أَنَا بِامْرَأَةٍ حَسْنَاءَ جَمِيلَةٍ وَ مَعَهَا أُخْرَى فَتَبِعْتُهَا فَقُلْتُ لَهَا تُمَتِّعِينِی نَفْسَكِ فَالْتَفَتَتْ إِلَيَّ وَ قَالَتْ إِنْ كَانَ لَنَا عِنْدَكَ جِنْسٌ فَلَيْسَ فِينَا

۱- ۱. کشف الغمّه ج ۳ ص ۴۵.

۲- ۲. عيون المعجزات ص ۸۷.

۳- ۳. فرج المهموم ص ۲۳۰.

۴- ۴. کشف الغمّه ج ۳ ص ۴۶.

مَطْمَعٌ وَ إِنْ لَمْ يَكَنْ لَکَ زَوْجَةٌ فَامْضِ بِنَا فَقُلْتُ لَيسَ لَکِ عِنْدَنَا جِنْسٌ فَانْطَلَقَتْ مَعِی حَتَّی صِرْنَا إِلَی بَابِ الْمَنْزِلِ فَدَخَلَتْ فَلَمَّا أَنْ خَلَعَتْ فَرْدَ خُفٍّ وَ بَقِیَ الْخُفُّ الْآخَرُ تَنْزِعُهُ إِذَا قَارِعٌ يَقْرَعُ الْبَابَ فَخَرَجْتُ فَإِذَا أَنَا بِمُوَفَّقٍ فَقُلْتُ لَهُ مَا وَرَاکَ قَالَ خَيْرٌ يَقُولُ أَبُو الْحَسَنِ أَخْرِجْ هَذِهِ الْمَرْأَةَ الَّتِی مَعَکَ فِی الْبَيْتِ وَ لَا تَمَسَّهَا فَدَخَلْتُ فَقُلْتُ لَهَا الْبَسِی خُفَّيْکِ يَا هَذِهِ وَ اخْرُجِی فَلَبِسَتْ خُفَّهَا وَ خَرَجَتْ فَنَظَرْتُ إِلَی مُوَفَّقٍ بِالْبَابِ فَقَالَ سُدَّ الْبَابَ فَسَدَدْتُهُ فَوَ اللَّهِ مَا جَاءَتْ لَهُ غَيْرُ بَعِيدٍ وَ أَنَا وَرَاءَ الْبَابِ أَسْتَمِعُ وَ أَتَطَلَّعُ حَتَّی لَقِيَهَا رَجُلٌ مُسْتَعِرٌ فَقَالَ لَهَا مَا لَکِ خَرَجْتِ سَرِيعاً أَ لَسْتُ قُلْتُ لَا تَخْرُجِی قَالَتْ إِنَّ رَسُولَ السَّاحِرِ جَاءَ يَأْمُرُهُ أَنْ يُخْرِجَنِی فَأَخْرَجَنِی قَالَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ أَوْلَی لَهُ وَ إِذَا الْقَوْمُ طَمِعُوا فِی مَالٍ عِنْدِی فَلَمَّا كَانَ الْعِشَاءُ عُدْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ قَالَ لَا تَعُدْ فَإِنَّ تِلْکَ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِی أُمَيَّةَ أَهْلِ بَيْتِ لَعْنَةٍ إِنَّهُمْ كَانُوا بَعَثُوا أَنْ يَأْخُذُوهَا مِنْ مَنْزِلِکَ فَاحْمَدِ اللَّهَ الَّذِی صَرَفَهَا ثُمَّ قَالَ لِی أَبُو الْحَسَنِ تَزَوَّجْ بِابْنَةِ فُلَانٍ وَ هُوَ مَوْلَی أَبِی أَيُّوبَ الْبُخَارِیِّ فَإِنَّهَا امْرَأَةٌ قَدْ جَمَعَتْ كُلَّ مَا تُرِيدُ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ فَتَزَوَّجْتُ فَكَانَ كَمَا قَالَ علیه السلام.

**[ترجمه]خرائج: علی بن ابی‌حمزه نقل کرده، یکی از دوست‌داران ابا الحسن علیه السّلام که با من رفیق بود نقل کرد: روزی از خانه خارج شدم، ناگهان چشمم به زنی زیبا افتاد که همراهش زن دیگری هم بود. از پی او رفتم، به او گفتم: خودت را به متعه من درآور. رو به من کرد و گفت: اگر زنی در این‌جا داری، در ما طمع نکن، ولی اگر در این‌جا زنی پیش خود نداری، می توانی ما را ببری، گفتم: زن پیش من نیست. همراه من آمد تا جلوی در خانه رسیدیم، وارد شدم یک کفش خود را بیرون آوردم و هنوز کفش دیگر در پایم بود که درب منزل را کوبیدند. بیرون آمدم، دیدم موفق غلام موسی بن جعفر است. گفتم: چه شده است؟ گفت: خیر است، ابا الحسن علیه السّلام می‌فرماید: این زنی که در خانه با تو است را بیرون کن و با او نزدیکی نکن.

داخل خانه شدم و به او گفتم: ای زن! کفش های خود را بپوش و برو. زن کفشش را پوشید و بیرون رفت. به موفق نگاه کردم که بر در خانه ایستاده بود. گفت: در را ببند، در را بستم. به خدا قسم طولی نکشید و من پشت در گوش می‌دادم و نگاه می کردم که مردی مستعر پیش آن زن آمد و به او گفت: چرا این قدر زود بیرون آمدی؟ مگر نگفتم بیرون نیایی؟ زن گفت: پیکی از طرف جادوگر آمد و به او دستور داد مرا بیرون کند و او نیز مرا بیرون کرد. شنیدم که می گفت: وای بر او! فهمیدم آن‌ها در پولی که پیش من بود طمع کرده بودند. شب هنگام به حضور ابا الحسن علیه السلام رسیدم، ایشان فرمودند: مبادا باز چنین کاری بکنی! آن زن از بنی‌امیه، اهل بیت لعنت، بود. آن‌ها این زن را فرستاده بودند تا بیایند از منزل تو خارجش کنند. خدا را شکر کن که از سر تو رفع کرد.

سپس ابا الحسن علیه السلام به من فرمودند: با دختر فلانی ازدواج کن، منظور غلام ابو ایوب بخاری بود، او زنی است که هر چه از دنیا و آخرت می‌خواهی دارد. با او ازدواج کردم. همان‌طور بود که ایشان فرموده بودند .

**[ترجمه]

بیان

قوله مستعر من استعر النار أی التهب و هو کنایه عن العزم علی الشر و الفساد.

lt;meta info="\\"مستعر\\" از \\"استعر النار\\" گرفته شده که یعنی آتش را ملتهب کرد و کنایه از کسی است قصد شر و فساد دارد.

**[ترجمه]

«۸۱»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ: بَعَثَنِی أَبُو الْحَسَنِ فِی حَاجَهٍ فَجِئْتُ وَ إِذَا مُعَتِّبٌ عَلَی الْبَابِ فَقُلْتُ أَعْلِمْ مَوْلَایَ بِمَکَانِی فَدَخَلَ مُعَتِّبٌ وَ مَرَّتْ بِیَ امْرَأَهٌ فَقُلْتُ لَوْ لَا أَنَّ مُعَتِّباً دَخَلَ فَأَعْلَمَ مَوْلَایَ بِمَکَانِی لَاتَّبَعْتُ هَذِهِ الْمَرْأَهَ فَتَمَتَّعْتُ بِهَا فَخَرَجَ مُعَتِّبٌ فَقَالَ ادْخُلْ فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ وَ هُوَ عَلَی مُصَلًّی تَحْتَهُ مِرْفَقَهٌ فَمَدَّ یَدَهُ وَ أَخْرَجَ مِنْ تَحْتِ الْمِرْفَقَهِ صُرَّهً فَنَاوَلَنِیهَا وَ قَالَ الْحَقِ الْمَرْأَهَ فَإِنَّهَا عَلَی دُکَّانِ الْعَلَّافِ تَقُولُ یَا عَبْدَ اللَّهِ قَدْ حَبَسْتَنِی قُلْتُ أَنَا قَالَتْ نَعَمْ فَذَهَبْتُ بِهَا وَ تَمَتَّعْتُ بِهَا.

**[ترجمه]خرائج: علی بن ابی‌حمزه نقل کرده، ابا الحسن علیه السّلام مرا برای کاری فرستادند، بازگشتم، معتب جلو در خانه بود. گفتم: به مولایم خبر بده که من این‌جا هستم. معتب که داخل رفت، زنی از کنارم عبور کرد. با خود گفتم: اگر معتب نرفته بود به آقایم خبر دهد که من آمده ام، از پی این زن می‌رفتم و او را متعه می کردم.

معتب آمد و گفت: داخل شو. به حضور ایشان رسیدم، ایشان روی جانماز نشسته بودند و زیرشان تشکی بود. دستشان را زیر تشک بردند و کیسه ای پول بیرون آورده و به من دادند و فرمودند: برو خودت را به آن زن برسان! او جلو دکان علافی است. به تو خواهد گفت: ای بنده ی خدا! مرا منتظر گذاشتی. به او گفتم: من تو را منتظر گذاشته‌ام؟ گفت: آری. او را بردم و متعه... اش نمودم.

**[ترجمه]

«۸۲»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنِ الْمُعَلَّی بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ بَکَّارٍ الْقُمِّیِّ قَالَ: حَجَجْتُ أَرْبَعِینَ حَجَّهً فَلَمَّا کَانَ فِی آخِرِهَا أُصِبْتُ بِنَفَقَتِی فَقَدِمْتُ مَکَّهَ فَأَقَمْتُ

ص: ۶۲

حَتَّى يَصْدُرَ النَّاسُ ثُمَّ أَصِيرَ إِلَى الْمَدِينَهِ فَأَزُورَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَنْظُرَ إِلَى سَيِّدِي أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَ عَسَى أَنْ أَعْمَلَ عَمَلًا بِيَدِي فَأَجْمَعَ شَيْئاً فَأَسْتَعِينَ بِهِ عَلَى طَرِيقِي إِلَى الْكُوفَهِ فَخَرَجْتُ حَتَّى صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَهِ فَأَتَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ثُمَّ جِئْتُ إِلَى الْمُصَلَّى إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يَقُومُ فِيهِ الْعَمَلَهُ فَقُمْتُ فِيهِ رَجَاءَ أَنْ يُسَبِّبَ اللَّهُ لِي عَمَلًا أَعْمَلُهُ فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذَا أَنَا بِرَجُلٍ قَدْ أَقْبَلَ فَاجْتَمَعَ حَوْلَهُ الْفَعَلَهُ فَجِئْتُ فَوَقَفْتُ مَعَهُمْ فَذَهَبَ بِجَمَاعَهٍ فَاتَّبَعْتُهُ فَقُلْتُ يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنِّي رَجُلٌ غَرِيبٌ رَأَيْتَ أَنْ تَذْهَبَ بِي مَعَهُمْ فَتَسْتَعْمِلَنِي قَالَ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ اذْهَبْ فَانْطَلَقْتُ مَعَهُ إِلَى دَارٍ كَبِيرَهٍ تُبْنَى جَدِيدَهٍ فَعَمِلْتُ فِيهَا أَيَّاماً وَ كُنَّا لَا نُعْطَى مِنْ أُسْبُوعٍ إِلَى أُسْبُوعٍ إِلَّا يَوْماً وَاحِداً وَ كَانَ الْعُمَّالُ لَا يَعْمَلُونَ فَقُلْتُ لِلْوَكِيلِ اسْتَعْمِلْنِي عَلَيْهِمْ حَتَّى أَسْتَعْمِلَهُمْ وَ أَعْمَلَ مَعَهُمْ فَقَالَ قَدِ اسْتَعْمَلْتُكَ فَكُنْتُ أَعْمَلُ وَ أَسْتَعْمِلُهُمْ قَالَ فَإِنِّي لَوَاقِفٌ ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى السُّلَّمِ إِذْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام قَدْ أَقْبَلَ وَ أَنَا فِي السُّلَّمِ فِي الدَّارِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ بَكَّارُ جِئْتَنَا انْزِلْ فَنَزَلْتُ قَالَ فَتَنَحَّى نَاحِيَهً فَقَالَ لِي مَا تَصْنَعُ هَاهُنَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أُصِبْتُ بِنَفَقَتِي بِجَمْعٍ فَأَقَمْتُ إِلَى صُدُورِ النَّاسِ ثُمَّ إِنِّي صِرْتُ إِلَى الْمَدِينَهِ فَأَتَيْتُ الْمُصَلَّى فَقُلْتُ أَطْلُبُ عَمَلًا فَبَيْنَمَا أَنَا قَائِمٌ إِذْ جَاءَ وَكِيلُكَ فَذَهَبَ بِرِجَالٍ فَسَأَلْتُهُ أَنْ يَسْتَعْمِلَنِي كَمَا يَسْتَعْمِلُهُمْ فَقَالَ لِي قُمْ يَوْمَكَ هَذَا فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ وَ كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي يُعْطَوْنَ فِيهِ جَاءَ فَقَعَدَ عَلَى الْبَابِ فَجَعَلَ يَدْعُو الْوَكِيلُ بِرَجُلٍ رَجُلٍ يُعْطِيهِ كُلَّمَا ذَهَبْتُ لِأَدْنُوَ قَالَ لِي بِيَدِهِ كَذَا حَتَّى إِذَا كَانَ فِي آخِرِهِمْ قَالَ إِلَيَّ ادْنُ فَدَنَوْتُ فَدَفَعَ إِلَيَّ صُرَّهً فِيهَا خَمْسَهَ عَشَرَ دِينَاراً قَالَ لِي خُذْ هَذِهِ نَفَقَتُكَ إِلَى الْكُوفَهِ ثُمَّ قَالَ اخْرُجْ غَداً قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ لَمْ أَسْتَطِعْ أَنْ أَرُدَّهُ ثُمَّ ذَهَبَ وَ عَادَ إِلَيَّ الرَّسُولُ فَقَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ائْتِنِي غَداً قَبْلَ أَنْ تَذْهَبَ

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَيْتُهُ فَقَالَ اخْرُجِ السَّاعَةَ حَتَّى تَصِيرَ إِلَى فَيْدٍ(۱)

فَإِنَّكَ تُوَافِقُ قَوْماً يَخْرُجُونَ إِلَى الْكُوفَهِ وَ هَاكَ هَذَا الْكِتَابَ فَادْفَعْهُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَهَ قَالَ فَانْطَلَقْتُ فَلَا وَ اللَّهِ مَا تَلَقَّانِي خَلْقٌ حَتَّى صِرْتُ إِلَى فَيْدٍ فَإِذَا قَوْمٌ قَدْ تَهَيَّئُوا لِلْخُرُوجِ إِلَى الْكُوفَهِ مِنَ الْغَدِ فَاشْتَرَيْتُ بَعِيراً وَ صَحِبْتُهُمْ إِلَى الْكُوفَهِ فَدَخَلْتُهَا لَيْلًا فَقُلْتُ أَصِيرُ إِلَى مَنْزِلِي فَأَرْقُدُ لَيْلَتِي هَذِهِ ثُمَّ أَغْدُو بِكِتَابِ مَوْلَايَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَهَ فَأَتَيْتُ مَنْزِلِي فَأُخْبِرْتُ أَنَّ اللُّصُوصَ دَخَلُوا حَانُوتِي قَبْلَ قُدُومِي بِأَيَّامٍ فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحْتُ صَلَّيْتُ الْفَجْرَ فَبَيْنَمَا أَنَا جَالِسٌ مُتَفَكِّرٌ فِيمَا ذَهَبَ لِي مِنْ حَانُوتِي إِذَا أَنَا بِقَارِعٍ يَقْرَعُ الْبَابَ فَخَرَجْتُ فَإِذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَهَ فَعَانَقْتُهُ وَ سَلَّمَ عَلَيَّ ثُمَّ قَالَ لِي يَا بَكَّارُ هَاتِ كِتَابَ سَيِّدِي قُلْتُ نَعَمْ كُنْتُ عَلَى الْمَجِيءِ إِلَيْكَ السَّاعَهَ قَالَ هَاتِ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ قَدِمْتَ مُمْسِياً فَأَخْرَجْتُ الْكِتَابَ فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فَأَخَذَهُ وَ قَبَّلَهُ وَ وَضَعَهُ عَلَى عَيْنَيْهِ وَ بَكَى فَقُلْتُ مَا يُبْكِيكَ قَالَ شَوْقاً إِلَى سَيِّدِي فَفَكَّهُ وَ قَرَأَهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ يَا بَكَّارُ دَخَلَ عَلَيْكَ اللُّصُوصُ قُلْتُ نَعَمْ فَأَخَذُوا مَا فِي حَانُوتِكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَخْلَفَ عَلَيْكَ قَدْ أَمَرَنِي مَوْلَاكَ وَ مَوْلَايَ أَنْ أُخْلِفَ عَلَيْكَ مَا ذَهَبَ مِنْكَ وَ أَعْطَانِي أَرْبَعِينَ دِينَاراً قَالَ فَقَوَّمْتُ مَا ذَهَبَ فَإِذَا قِيمَتُهُ أَرْبَعُونَ دِينَاراً فَفَتَحَ عَلَيَّ الْكِتَابَ وَ قَالَ فِيهِ ادْفَعْ إِلَى بَكَّارٍ قِيمَهَ مَا ذَهَبَ مِنْ حَانُوتِهِ أَرْبَعِينَ دِينَاراً(۲).

**[ترجمه]خرائج: بکار قمی نقل کرده، چهل مرتبه به حج رفتم؛ آخرین باری که می‌رفتم، پولم گم شد. وارد مکه شدم، آن... قدر ماندم تا مردم همه بروند تا سپس به مدینه بروم تا رسول الله صلی الله علیه و آله را زیارت کنم و آقایم ابا الحسن موسی علیه السلام را ببینم و شاید هم مقداری کار کنم و پولی جمع کنم تا خرج راه کوفه را تهیه کنم. راه افتادم تا به مدینه رسیدم، پیش رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رفتم و به ایشان سلام کردم و سپس به مصلی که کارگرها آن‌جا جمع می‌شدند رفتم. آن... جا ایستادم به امید این‌که خداوند برایم کاری دست و پا کند که انجامش دهم.

همان‌طور که ایستاده بودم، مردی آمد و کارگرها اطرافش را گرفتند. من هم با رفتم و با آن‌ها ایستادم. او چند نفر را با خود برد و من هم به دنبال آن‌ها رفتم و به آن مرد گفتم: ای بنده خدا! من مردی غریب هستم، اگر صلاح می‌دانی، مرا هم با آن‌ها ببر تا کاری برایت انجام دهم. گفت: اهل کوفه هستی؟ گفتم: آری. گفت: تو هم بیا. با او رفتم تا به خانه بزرگی که جدید آن را می‌ساختند رسیدیم. چند روزی در آن‌جا کار کردم و هفته ای یک بار پول می دادند. کارگران کار نمی کردند؛ به وکیل گفتم: مرا سرکارگر کن تا هم از این‌ها کار بکشم و هم خودم با آن‌ها کار کنم. گفت: تو سرکارگر باش. کار می کردم و از آن‌ها کار هم می کشیدم. یک روز روی نردبان ایستاده بودم که چشمم به ابا الحسن موسی علیه السّلام افتاد که می‌آیند و حال آن‌که من روی نردبانی داخل خانه بودم. سر به جانب من بلند کرده و فرمودند: بکّار پیش ما آمده است! پایین بیا! پائین رفتم؛ مرا کناری بردند و به من فرمودند: این‌جا چه می کنی؟ عرض کردم: فدایتان شوم! تمام خرجی من از بین رفت، در مکه ماندم تا مردم بروند، بعد به مدینه آمدم و به مصلی رفتم و گفتم: کاری پیدا می کنم، آن‌جا ایستاده بودم که وکیل شما آمد و چند نفر را برد و از او درخواست کردم به من هم کار بدهد. حضرت به من فرمودند: امروز را کار کن.

فردایش روزی بود که پول می دادند، امام آمد و بر در خانه نشست، وکیل یکی یکی کارگرها را صدا می‌زد و پول آن‌ها را می‌داد هر وقت به من نزدیک می‌شد، با دست اشاره می کردند که منتظر باش! وقتی همه رفتند فرمودند: جلو بیا! نزدیک رفتم و کیسه ای که در آن پانزده دینار بود به من دادند و فرمودند: بگیر! این خرج سفرت تا کوفه.

سپس فرمودند: فردا حرکت کن! عرض کردم: چشم فدایتان شوم! نتوانستم موهبت ایشان را رد کنم. حضرت رفتند. چیزی

نگذشت که پیکشان آمد و گفت: ابا الحسن علیه السلام فرمودند: فردا قبل از این‌که بروی پیش من بیا.

فردا که شد به محضر ایشان رفتم؛ فرمودند همین الان حرکت کن تا به فید - . منزلی است در نیمه راه مکه به کوفه. - برسی. در آن‌جا به گروهی برمی‌خوری که به سمت کوفه می‌روند، این نامه را بگیر و به علی بن ابی‌حمزه بده. حرکت کردم، به خدا قسم تا به فید برسم، یک نفر را هم ندیدم. به آن‌جا که رسیدم گروهی آماده بودند فردا به طرف کوفه حرکت کنند، یک شتر خریدم و با آن‌ها همسفر شدم. شب‌هنگام وارد کوفه شدم، با خود گفتم: امشب به خانه‌ام می‌روم و می‌خوابم و فردا صبح نامه مولایم را به علی بن ابی‌حمزه می‌رسانم. به منزلم رفتم، باخبر شدم چند روز قبل دزد به دکانم زده است.

فردا پس از نماز صبح نشسته بودم و به چیزهایی که از دکانم برده بودند می‌اندیشیدم که دیدم کسی در خانه را می‌زند، بیرون آمدم و دیدم علی بن ابی‌حمزه است. معانقه کردیم و به من سلام کرد و گفت: ای بکار! نامه آقایم را بیاور! گفتم: بسیار خوب همین الان می‌خواستم خدمت شما برسم. گفت: بیاور! می‌دانم دیشب رسیدی. نامه را بیرون آوردم و به او دادم؛ گرفت و بوسید روی چشمانش نهاد و گریه کرد. گفتم: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: به جهت اشتیاقی که به آقایم دارم. نامه را گشود و خواند، بعد سرش را بلند کرد و گفت: ای بکار دزد به تو زده است. گفتم: آری. گفت: هر چه در دکان داشتی را برداشته اند. گفتم: آری.

گفت: خدا عوضش را برایت رسانده است؛ مولای من و تو به من امر کرده زیانی که به تو رسیده را جبران کنم و چهل دینار به تو بدهم. وقتی قیمت آن‌چه برده بودند را برآورد کردم، چهل دینار می‌شد. نامه را در مقابل من گشود، در آن نوشته بود: به بکار قیمت آن‌چه از دکان او دزدیده اند، یعنی چهل دینار، بده. - . خرائج و جرائح : ۲۰۱ -

**[ترجمه]

«۸۳»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ أَنَّ إِسْحَاقَ بْنَ عَمَّارٍ قَالَ: لَمَّا حَبَسَ هَارُونُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی دَخَلَ عَلَیْهِ أَبُو یُوسُفَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ صَاحِبَا أَبِی حَنِیفَهَ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ نَحْنُ عَلَی أَحَدِ الْأَمْرَیْنِ إِمَّا أَنْ نُسَاوِیَهُ أَوْ نُشْکِلَهُ فَجَلَسَا بَیْنَ یَدَیْهِ فَجَاءَ

رَجُلٌ کَانَ مُوَکَّلًا مِنْ قِبَلِ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ فَقَالَ إِنَّ نَوْبَتِی قَدِ انْقَضَتْ وَ أَنَا عَلَی الِانْصِرَافِ فَإِنْ کَانَ لَکَ حَاجَهٌ أَمَرْتَنِی حَتَّی آتِیَکَ بِهَا فِی الْوَقْتِ الَّذِی تَخْلُفُنِی النَّوْبَهُ فَقَالَ مَا لِی

۱- ۱. فید: منزل فی نصف طریق مکّه الی الکوفه.

۲- ۲. الخرائج و الجرائح ص ۲۰۱.

حَاجَهٌ فَلَمَّا أَنْ خَرَجَ قَالَ لِأَبِی یُوسُفَ مَا أَعْجَبَ هَذَا یَسْأَلُنِی أَنْ أُکَلِّفَهُ حَاجَهً مِنْ حَوَائِجِی لِیَرْجِعَ وَ هُوَ مَیِّتٌ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ فَقَامَا فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِلْآخَرِ إِنْ جِئْنَا لِنَسْأَلَهُ عَنِ الْفَرْضِ وَ السُّنَّهِ وَ هُوَ الْآنَ جَاءَ بِشَیْ ءٍ آخَرَ کَأَنَّهُ مِنْ عِلْمِ الْغَیْبِ ثُمَّ بَعَثَا بِرَجُلٍ مَعَ الرَّجُلِ فَقَالا اذْهَبْ حَتَّی تَلْزَمَهُ وَ تَنْظُرَ مَا یَکُونُ مِنْ أَمْرِهِ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ وَ تَأْتِیَنَا بِخَبَرِهِ مِنَ الْغَدِ فَمَضَی الرَّجُلُ فَنَامَ فِی مَسْجِدٍ فِی بَابِ دَارِهِ فَلَمَّا أَصْبَحَ سَمِعَ الْوَاعِیَهَ وَ رَأَی النَّاسَ یَدْخُلُونَ دَارَهُ فَقَالَ مَا هَذَا قَالُوا قَدْ مَاتَ فُلَانٌ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ فَجْأَهً مِنْ غَیْرِ عِلَّهٍ فَانْصَرَفَ إِلَی أَبِی یُوسُفَ وَ مُحَمَّدٍ وَ أَخْبَرَهُمَا الْخَبَرَ فَأَتَیَا أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالا قَدْ عَلِمْنَا أَنَّکَ أَدْرَکْتَ الْعِلْمَ فِی الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَمِنْ أَیْنَ أَدْرَکْتَ أَمْرَ هَذَا الرَّجُلِ الْمُوَکَّلِ بِکَ أَنَّهُ یَمُوتُ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ قَالَ مِنَ الْبَابِ الَّذِی أَخْبَرَ بِعِلْمِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَلَمَّا رَدَّ عَلَیْهِمَا هَذَا بَقِیَا لَا یُحِیرَانِ جَوَاباً(۱).

**[ترجمه]خرائج: اسحاق بن عمار نقل کرده، وقتی هارون ابا الحسن موسی را زندانی کرده بود، ابویوسف و محمّد بن حسن که از دوستان ابوحنیفه بودند به محضر ایشان رسیدند. یکی از آن‌ها به دیگری گفت: خارج از این دو صورت نیست: ما یا با ایشان برابریم و یا اگر هم برابر نباشیم، شبیه ایشان هستیم. آمدند و در مقابل ایشان نشستند. مردی که زندان‌بان سندی بن شاهک بود آمد و به امام عرض کرد: نوبت من تمام شده و می‌خواهم بروم، اگر چیزی نیاز دارید، امر بفرمایید تا در نوبت بعد برایتان بیاورم. حضرت فرمودند: چیزی نیاز ندارم. زندان‌بان که رفت، امام علیه السّلام به ابویوسف فرمودند: این مرد چقدر عجیب است! از من می‌خواهد اگر چیزی نیاز دارم به عهده او بگذارم تا برگردد، با این‌که او امشب خواهد مرد.

آن دو برخاستند، یکی از آن دو به دیگری گفت: ما آمدیم از واجب و مستحب بپرسیم، اما او اکنون چیزی مانند علم غیب می‌آورد. یک نفر را با زندان‌بان روانه کردند و به او گفتند: برو و همراه او باش و ببین کار آن مرد امشب به کجا می رسد و فردا خبرش را برای ما بیاور. آن مرد آن شب را در مسجدی در نزدیکی خانه او خوابید. صبح که شد صدای شیون و زاری شنید و دید مردم به خانه زندان‌بان می‌روند؛ گفت: چه شده است؟ گفتند: فلانی دیشب به صورت ناگهانی و بدون بیماری از دنیا رفت. نزد ابویوسف و محمّد بازگشت و جریان را به آن‌ها گفت. آن دو به حضور ابا الحسن علیه السلام رسیدند و عرض کردند: ما می‌دانستیم که شما علم حلال و حرام را می‌دانید، اما از کجا فهمیدید که این زندانبانی که بر شما گماشته بودند، امشب می‌میرد؟ فرمودند: از همان بابی که رسول الله صلّی اللّه علیه و آله و سلّم علمشان را بع علی بن ابی‌طالب علیه السلام آموختند. وقتی این جواب را دادند هر دو از جواب دادن حیران شدند. - . همان : ۲۰۲ -

**[ترجمه]

بیان

نشکله أی نشبهه و إن لم نکن مثله.

**[ترجمه]نشکله أی نشبهه و إن لم نکن مثله.

**[ترجمه]

يج، [الخرائج و الجرائح] عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ: أَنَّ أَبَا بَصِيرٍ أَقْبَلَ مَعَ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی مِنْ مَکَّهَ یُرِیدُ الْمَدِینَهَ فَنَزَلَ أَبُو الْحَسَنِ فِی الْمَوْضِعِ الَّذِی یُقَالُ لَهُ زُبَالَهُ بِمَرْحَلَهٍ(۲)

فَدَعَا بِعَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ الْبَطَائِنِیِّ وَ کَانَ تِلْمِیذاً لِأَبِی بَصِیرٍ فَجَعَلَ یُوصِیهِ بِوَصِیَّهٍ بِحَضْرَهِ أَبِی بَصِیرٍ وَ یَقُولُ یَا عَلِیُّ إِذَا صِرْنَا إِلَی الْکُوفَهِ تَقَدَّمْ فِی کَذَا فَغَضِبَ أَبُو بَصِیرٍ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا أَعْجَبَ مَا أَرَی هَذَا الرَّجُلُ أَنَا أَصْحَبُهُ مُنْذُ حِینٍ ثُمَّ تَخَطَّانِی بِحَوَائِجِهِ إِلَی بَعْضِ غِلْمَانِی فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ حُمَّ أَبُو بَصِیرٍ بِزُبَالَهَ فَدَعَا بِعَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ فَقَالَ لِی أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِمَّا حَلَّ فِی صَدْرِی مِنْ مَوْلَایَ وَ مِنْ سُوءِ ظَنِّی بِهِ فَقَدْ عَلِمَ أَنِّی مَیِّتٌ وَ أَنِّی لَا أَلْحَقُ الْکُوفَهَ فَإِذَا أَنَا مِتُّ فَافْعَلْ کَذَا وَ تَقَدَّمْ فِی کَذَا فَمَاتَ أَبُو بَصِیرٍ فِی زُبَالَهَ.

**[ترجمه]خرائج: اسحاق بن عمار نقل کرده، ابابصیر به همراه ابا الحسن موسی علیه السّلام از مکه به سمت مدینه راه افتاد، ابا الحسن علیه السّلام در منزلی که به آن زباله - . منزلی معروف در راه مکه که بین واقصه و ثعلبیه واقع شده و در آن دو آب گیر وجود دارد. - می گفتند فرود آمدند. علی بن حمزه بطائنی را که شاگرد ابابصیر بود فراخواندند و در حضور ابابصیر شروع به سفارش کردن به او کردند و فرمودند: ای علی! وقتی به کوفه رسیدیم چنین و چنان کن! ابابصیر خشمگین شد و از محضر ایشان خارج شد و گفت: نه به خدا، چه عجیب است آن‌چه که از این مرد می‌بینم! مدتی است که همراهش هستم و او خواسته‌های خود را به یکی از غلامان من می گوید. فردایش ابابصیر در زباله تب‌دار شد، علی بن ابی‌حمزه را فراخواند و گفت: از خدا استغفار می کنم از آن خیالی که در دل در مورد مولای خود نمودم و نسبت به ایشان سوء ظن داشتم، او می دانست من می‌میرم و به کوفه نخواهم رسید؛ وقتی من از دنیا رفتم چنین و چنان کن و اقدام به فلان کار کن. ابابصیر در زباله از دنیا رفت.

**[ترجمه]

«۸۵»

يج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ أَنَّ هِشَامَ بْنَ الْحَکَمِ قَالَ: لَمَّا مَضَی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ ادَّعَی الْإِمَامَهَ

۱- ۱. نفس المصدر ص ۲۰۲.

۲- ۲. زباله: منزل معروف بطریق مکّه بین واقصه و الثعلبیه بها برکتان.

عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ أَنَّهُ أَكْبَرُ مِنْ وُلْدِهِ دَعَاهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام وَ قَالَ يَا أَخِي إِنْ كُنْتَ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ فَهَلُمَّ يَدَكَ فَأَدْخِلْهَا النَّارَ وَ كَانَ حَفَرَ حَفِيرَةً وَ أَلْقَى فِيهَا حَطَباً وَ ضَرَبَهَا بِنِفْطٍ وَ نَارٍ فَلَمْ يَفْعَلْ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَدْخَلَ أَبُو الْحَسَنِ يَدَهُ فِي تِلْكَ الْحَفِيرَهِ وَ لَمْ يُخْرِجْهَا مِنَ النَّارِ إِلَّا بَعْدَ احْتِرَاقِ الْحَطَبِ وَ هُوَ يَمْسَحُهَا.

**[ترجمه]از هشام بن حکم روایت شده، وقتی امام صادق علیه السلام از دنیا رفتند و عبدالله بن جعفر که بزرگترین فرزندشان بود ادعای امامت کرد، موسی بن جعفر علیه السلام او را فراخواند و فرمود: ای برادر! اگر تو صاحب این امر هستی، دستت را بیاور و داخل در آتش کن. ایشان حفره‌ای کنده بودند و در آن هیزم ریخته و آن را با نفت شعله‌ور کرده بودند. عبدالله این کار را نکرد، ابا الحسن علیه السلام دستشان را در حفره کردند و تا زمانی که هیزم سوخت آن را خارج نکردند و هیزم شعله‌ور را لمس می کردند .

**[ترجمه]

«۸۶»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِيَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُؤَيَّدٍ قَالَ: خَرَجَ إِلَيْهِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام سَأَلْتَنِي عَنْ أُمُورٍ كُنْتُ مِنْهَا فِي تَقِيَّةٍ وَ مِنْ كِتْمَانِهَا فِي سَعَةٍ فَلَمَّا انْقَضَى سُلْطَانُ الْجَبَابِرَهِ وَ دَنَا سُلْطَانُ ذِي السُّلْطَانِ الْعَظِيمِ بِفِرَاقِ الدُّنْيَا الْمَذْمُومَهِ إِلَى أَهْلِهَا الْعُتَاهِ عَلَى خَالِقِهِمْ رَأَيْتُ أَنْ أُفَسِّرَ لَكَ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ مَخَافَهَ أَنْ تَدْخُلَ الْحَيْرَهُ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ قِبَلِ جَهَالَتِهِمْ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ اكْتُمْ ذَلِكَ إِلَّا مِنْ أَهْلِهِ وَ احْذَرْ أَنْ تَكُونَ سَبَبَ بَلِيَّهٍ عَلَى الْأَوْصِيَاءِ أَوْ حَارِشاً عَلَيْهِمْ فِي إِفْشَاءِ مَا اسْتَوْدَعْتُكَ وَ إِظْهَارِ مَا اسْتَكْتَمْتُكَ وَ لَنْ تَفْعَلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنَّ أَوَّلَ مَا أُنْهِي عَلَيْكَ أَنْ أَنْعَى إِلَيْكَ نَفْسِي فِي لَيَالِيَّ هَذِهِ غَيْرَ جَازِعٍ وَ لَا نَادِمٍ وَ لَا شَاكٍّ فِيمَا هُوَ كَائِنٌ مِمَّا قَضَى اللَّهُ وَ قَدَّرَ وَ حَتَمَ فِي كَلَامٍ كَثِيرٍ ثُمَّ إِنَّهُ علیه السلام مَضَى فِي أَيَّامِهِ هَذِهِ.

**[ترجمه]خرائج: علی بن مؤید نقل کرده، نامه ای از ابا الحسن موسی علیه السّلام برایم آمد به این مضمون: از من در مورد چیزهایی سؤال کرده بودی که از آن‌ها در تقیه بودم و امکان کتمانش نیز برایم وجود داشت، حالا که سلطنت جباران پایان یافته و سلطنت آن‌که سلطنتی عظیم دارد به سبب در اختیار قرار گرفتن دنیای ناپسند به اهلش فرا رسیده است، صلاح دیدم تا آن‌چه از آن سؤال کرده بودی را برایت توضیح دهم که مبادا شیعیان ضعیف از جهالتشان دچار سرگردانی شوند. تقوای خداوند پیشه کن و آن‌چه به تو می‌گویم را جز از اهلش پنهان دار! و بر حذر باش از این‌که که برای اوصیا گرفتاری ایجاد کنی و یا با افشای مطلبی که به تو امانت سپرده‌ام و اظهار آن‌چه قرار است پنهان کنی، سبب ناراحتی آن‌ها شوی! ان شاء اللّه هرگز چنین کاری نمی‌کنی. اول سرّی که به تو می‌سپارم این است که من در همین شب‌ها از دنیا خواهم رفت، نه بی‌تابم و نه پشیمان و نه تردیدی در قضا و قدر حتم خدا دارم. و مطالب بسیار دیگری فرمودند. در همان روزها امام علیه السّلام از دنیا رفتند.

**[ترجمه]

«۸۷»

يج، [الخرائج و الجرائح] رُوِيَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ صَالِحِ بْنِ وَاقِدٍ الطَّبَرِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَقَالَ يَا صَالِحُ إِنَّهُ يَدْعُوكَ الطَّاغِيَةُ يَعْنِي هَارُونَ فَيَحْبِسُكَ فِي مَحْبَسِهِ وَ يَسْأَلُكَ عَنِّي فَقُلْ إِنِّي لَا أَعْرِفُهُ فَإِذَا صِرْتَ إِلَى مَحْبَسِهِ فَقُلْ مَنْ أَرَدْتَ أَنْ تُخْرِجَهُ فَأُخْرِجَهُ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ صَالِحٌ فَدَعَانِي هَارُونُ مِنْ طَبَرِسْتَانَ فَقَالَ مَا فَعَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ كَانَ عِنْدَكَ فَقُلْتُ وَ مَا يُدْرِينِي مَنْ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أَنْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَعْرَفُ بِهِ وَ بِمَكَانِهِ فَقَالَ اذْهَبُوا بِهِ إِلَى الْحَبْسِ فَوَ اللَّهِ إِنِّي لَفِي بَعْضِ اللَّيَالِي قَاعِدٌ وَ أَهْلُ الْحَبْسِ نِيَامٌ إِذَا أَنَا بِهِ يَقُولُ يَا صَالِحُ قُلْتُ لَبَّيْكَ قَالَ صِرْتَ إِلَى هَاهُنَا فَقُلْتُ نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَالَ قُمْ فَاخْرُجْ وَ اتَّبِعْنِي فَقُمْتُ وَ خَرَجْتُ فَلَمَّا صِرْنَا إِلَى بَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ يَا صَالِحُ السُّلْطَانُ سُلْطَانُنَا كَرَامَةً مِنَ اللَّهِ أَعْطَانَاهَا قُلْتُ يَا سَيِّدِي فَأَيْنَ أَحْتَجِزُ مِنْ هَذَا الطَّاغِيَةِ قَالَ عَلَيْكَ بِبِلَادِكَ فَارْجِعْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ لَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ قَالَ صَالِحٌ فَرَجَعْتُ إِلَى طَبَرِسْتَانَ فَوَ اللَّهِ مَا سَأَلَ عَنِّي وَ

لَا دَرَى أَ حَبَسَنِی أَمْ لَا.

**[ترجمه]خرائج: صالح بن واقد طبری نقل کرده، به محضر موسی بن جعفر علیه السّلام رسیدم. ایشان فرمودند: ای صالح! ستمگر، یعنی هارون، ترا فرا خواهد خواند و تور در زندانش حبس می کند و از تو در مورد من سؤال می کند؛ بگو: او را نمی شناسم. وقتی به زندانش رفتی بگو: کسی که می‌خواهی او را از زندان بیرون آوری، به اذن خدا بیرون آور.

صالح نقل کرده، هارون مرا از طبرستان فراخواند و گفت: موسی بن جعفر کجا رفته؟ شنیده ام او پیش تو بوده است. گفتم: من از کجا بدانم موسی بن جعفر کیست؟ ای امیرالمؤمنین! تو خود او را بهتر می‌شناسی و از مکانش اطلاع داری. دستور داد مرا به زندان ببرند؛ به خدا قسم، یک شب نشسته بودم و زندانی‌ها همه در خواب بودند که ناگهان ایشان را در مقابلم دیدم، فرمودند: ای صالح! عرض کردم: لبیک. فرمودند: آمدی این‌جا؟ عرض کردم: آری ای سرور من. فرمودند: برخیز از زندان بیرون برویم! دنبالم بیا! برخاستم و بیرون آمدم. مقداری که راه رفتیم، فرمودند: ای صالح! سلطنت فقط سلطنت ماست که خداوند به عنوان کرامتی به ما اعطاء کرده است. عرض کردم: آقا از دست این ستمگر به کجا پناه ببرم؟ فرمودند: برگرد به شهر خودت! او هرگز دستش به تو نمی‌رسد. صالح نقل کرده، به طبرستان برگشتم، به خدا قسم دیگر جستجویی از من نکرد و یادش نبود که مرا زندانی کرده یا نه.

**[ترجمه]

«۸۸»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ مُوسَی قَالَ: حَمَلْتُ دَنَانِیرَ إِلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام بَعْضُهَا لِی وَ بَعْضُهَا لِإِخْوَانِی فَلَمَّا دَخَلْتُ الْمَدِینَهَ أَخْرَجْتُ الَّذِی لِأَصْحَابِی فَعَدَدْتُهُ فَکَانَ تِسْعَهً وَ تِسْعِینَ دِینَاراً فَأَخْرَجْتُ مِنْ عِنْدِی دِینَاراً فَأَتْمَمْتُهَا مِائَهَ دِینَارٍ فَدَخَلْتُ فَصَبَبْتُهَا بَیْنَ یَدَیْهِ فَأَخَذَ دِینَاراً مِنْ بَیْنِهَا ثُمَّ قَالَ هَاکَ دِینَارَکَ إِنَّمَا بُعِثَ إِلَیْنَا وَزْناً لَا عَدَداً.

**[ترجمه]خرائج: از اصبغ بن موسی روایت شده، مقداری دینار نزد موسی بن جعفر علیه السلام می‌بردم که مقداری از آن برای خودم بود و مقداری هم برای یکی از برادرانم. وقتی به مدینه رسیدم آن مقدار که برای دوستم بود را بیرون آوردم و شمردم؛ نود و نه دینار بود، من یک دینار از خودم بر آن اضافه کردم تا صد دینار تمام شود. به محضر ایشان رسیدم و دینارها را در مقابل ایشان قرار دادم؛ ایشان یک دینارش را برداشتند و فرمودند: این دینار توست، او صد دینار را بر اساس وزن فرستاده نه عدد.

**[ترجمه]

«۸۹»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: لَمَّا قَضَی الصَّادِقُ علیه السلام کَانَتْ وَصِیَّتُهُ فِی الْإِمَامَهِ إِلَی مُوسَی الْکَاظِمِ فَادَّعَی أَخُوهُ عَبْدُ اللَّهِ (۱) الْإِمَامَهَ وَ کَانَ أَکْبَرَ وُلْدِ جَعْفَرٍ فِی وَقْتِهِ ذَلِکَ وَ هُوَ الْمَعْرُوفُ بِالْأَفْطَحِ فَأَمَرَ مُوسَی بِجَمْعِ حَطَبٍ

كَثِيرٍ فِی وَسَطِ دَارِهِ

ص: ۶۷

۱- ۱. عبـد اللّه الأفطح: کان أکبر إخوته بعد أخیه إسـماعیل الذی توفی فیه حیاه أبیه و لم تکن منزله عبد اللّه عند أبیه الصادق« ع» منزله غیره من اخوته فی الإـکرام، و کـان متّهمـا فی الخلاـف علی أبیه فی الاعتقـاد، و یقال: إنّه کان یخالط الحشویه و یمیل إلی مـذهب المرجئه و علی اسـاس السن ادعی بعـد أبیه الإمامه محتجا بأنّه أکبر أولاده الباقین بعـده، فاتبعه جماعه من أصـحاب الصـادق« ع» ثم رجع أکـثرهم عن هـذا القول. قـال ابن حزم فی الجمهره ص ۵۹: فقـدم زراره المـدینه فلقی عبد اللّه فسأله عن مسائـل من الفقه فألفـاه فی غایه الجهل فرجع عن امامته، فلما انصـرف الی الکوفه أتاه أصـحابه فسألوه عن امامه و امامهم و کان المصـحف بین یـدیه فأشـار لهم إلیه و قـال لهم: هـذا امامی لا امام لی غیره فانقطعت الشـیعه المعروفه بالافطحیه. اه نعم بقی نفر یسـیر، منهم عمّار الساباطی و مصدق بن صدقه فی آخرین و هم المعروفون بالفطحیه، نسبه الی عبد اللّه امامهم حیث کان أفطح الرأس- عریضه- او أفطح الرجلین و قیل بل نسـبه الی عبد اللّه بن أفطح و کان داعیتهم و رئیسـهم. و لم یذکر النسابون لعبد اللّه عقبـا، و قیل کان له ابن اسـمه حمزه، و لما مات عبـد اللّه لم یکن له الا بنت واحـده، و قـد ذکر ابن حزم فی الجمهره ص ۵۹ ان بنی عبیـد ولاه مصـر قـد ادعوا فی أول أمرهم الی عبد اللّه بن جعفر بن محمّد- هذا- فلما صح عندهم ان عبد اللّه هذا لم یعقب الا ابنه واحـده ترکوه و انتموا الی إسـماعیل بن جعفر اه. توفی عبـد اللّه الأفطـح بعد أبیه بسـبعین یوما و کان ذلک من عنایه اللّه بخلقه المؤمنین حیث لم تطـل مـدته فیکثر القول بـأمره و القـائلون بإمامته. لاحظ عن الفطحیه الملل و النحل ج ۲ ص ۶ بهامش الفصل، و الفرق بین الفرق ص ۳۹ و فرق الشیعه ص ۷۷ و غیرهما.

فَأَرْسَلَ إِلَى أَخِيهِ عَبْدِ اللَّهِ يَسْأَلُهُ أَنْ يَصِيرَ إِلَيْهِ فَلَمَّا صَارَ عِنْدَهُ وَ مَعَ مُوسَى جَمَاعَةٌ مِنْ وُجُوهِ الْإِمَامِيَّةِ وَ جَلَسَ إِلَيْهِ أَخُوهُ عَبْدُ اللَّهِ أَمَرَ مُوسَـى أَنْ يُجْعَلَ النَّارُ فِي ذَلِكَ الْحَطَبِ كُلِّهِ فَاحْتَرَقَ كُلُّهُ وَ لَا يَعْلَمُ النَّاسُ السَّبَبَ فِيهِ حَتَّى صَارَ الْحَطَبُ كُلُّهُ جَمْراً ثُمَّ قَامَ مُوسَى وَ جَلَسَ بِثِيَابِهِ فِي وَسَطِ النَّارِ وَ أَقْبَلَ يُحَـدِّثُ النَّاسَ سَاعَةً ثُمَّ قَامَ فَنَفَضَ ثَوْبَهُ وَ رَجَعَ إِلَى الْمَجْلِسِ فَقَالَ لِأَخِيهِ عَبْدِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ تَزْعُمُ أَنَّكَ الْإِمَـامُ بَعْـدَ أَبِيكَ فَاجْلِسْ فِي ذَلِكَ الْمَجْلِسِ فَقَالُوا فَرَأَيْنَا عَبْـدَ اللَّهِ قَدْ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ فَقَامَ يَجُرُّ رِدَاءَهُ حَتَّى خَرَجَ مِنْ دَارِ مُوسَـى عليه السلام (۱).

**[ترجمه]خرائج: از مفضل بن عمر روایت شـده، وقتی امام صادق علیه السـلام از دنیا رفتنـد، وصـیت امامت ایشان به موسـی الکاظم علیه السـلام بود، ولی برادرشان عبـدالله - . عبدالله أفطح، بعد از اسـماعیل که در زمان حیات پدر از دنیا رفت، بزرگ… ترین برادر امام موسـی الکاظم علیه السـلام بود. منزلت عبـدالله نزد پـدرش امام صادق علیه السـلام از جهت اکرام مانند منزلت سایر برادرانش نبود، او متهم به مخالفت اعتقادی با پـدرش بود و گفته می‌شود: او با حشویه معاشـرت داشت و مایل به مذهب مرجئه بود و بر اسـاس سنّ، بعـد از پـدرش، با این اسـتدلال که او بزرگ‌ترین فرزنـدان باقی‌مانـده بعـد از حضـرت صادق علیه السلام است، مدعی امامت شد و گروهی از پیروان حضرت صادق علیه السلام پیرو او شدند و سپس از اعتقاد خود بر گشتند.

إبن حزم در جمهره : ۵۹ می‌نویسد:

زراره به مدینه آمد و به دیدار عبدالله رفت و مسائلی از فقه را از او پرسید و او را در نهایت جهل یافت و از امامت او بازگشت. وقتی به کوفه برگشت، اصـحابش پیش او رفتنـد و در مورد امـام او و امام خودشان از او جویا شدنـد، به قرآنی در مقابلش بود اشاره کرد و به آن‌ها گفت: این امام من است و من جز این امامی ندارم. و از همین‌جا فرقه افطحیه شیعه از بین رفت. تمام.

بله، عده کمی بر آن باقی ماندند که از جمله آن‌ها عمار ساباطی و از متأخرین مصدق بن صدقه هستند که معروف به فطحیه… اند،

که منسوب به امامشان عبـدالله می‌باشـند که سـری أفطح یعنی عریض داشت یا پاهایش أفطح بود. گفته شده فطحیه منسوب به عبدالله بن أفطح‌اند که دعوت‌کننده و رئیسشان بود.

نسب شناسان برای عبدالله فرزندی ذکر نکرده‌اند، گفته‌اند او پسری به نام حمزه داشته است و وقتی درگذشت، فقط یک دختر داشـت. ابـن حزم در جمهره : ۵۹ نوشـته است: بنی عبیـد که والیان مصـر بودنـد،در اول کارشان خود را منسوب به عبـدالله بن جعفر بن محمـد می‌کردنـد، وقتی برایشـان مشـخص شـد که این عبـدالله فقـط یک دختر از خود باقی گذاشـته است، او را رها کردند و به اسماعیل بن جعفر گرویدند. تمام.

عبـدالله افطـح هفتـاد روز پس از وفات پـدرش درگـذشت و این از عنایات خداونـد بر مؤمنین بود که دورانش طولانی نشـد و قائلین به امامت او زیاد نشدند.

در مورد فطحیه می‌توانیدبه ملل و نحل ۲ : ۶ در حاشیه فصل و الفرق بین الفرق : ۳۹ و فرق الشیعه : ۷۷ و غیره مراجعه کنید. -

ادعـای امامت کرد. عبـدالله در زمان امام صادق علیه السـلام بزرگترین فرزنـد ایشان بود و همان بود که به أفطح معروف بود. حضـرت موسـی علیه السـلام امر کردنـد هیزم زیـادی در وسـط خـانه‌اشـان جمع کننـد. سـپس پیکی به سوی برادرشان عبـدالله فرسـتادند و از او خواستند که پیش ایشان برود. وقتی به حضور ایشان رسید، بزرگان امامیه پیش ایشان بودند، برادرشان عبدالله را پیش خود نشاندند و امر کردند در آن هیزم‌ها آتش بیفکنند و همه آن‌ها آتش گرفتند. مردم سـبب این کار را نمی‌دانسـتند، هیزم‌ها این‌قدر سوختند تا گدازه‌ای از آتش شدند. حضـرت موسـی علیه السـلام برخاسـتند و با لباس در وسط آتش نشستند و مـدتی بـا مردم در همـان حـال صـحبت کردنـد، سـپس برخاسـتند و لباسـشان را جمع کردنـد و در جـای خویش نشسـتند و به بردرشان عبـدالله فرمودنـد: اگر فکر می‌کنی که امام بعـد از پـدرت هستی برو همان‌جا بنشـین، نقل کرده‌انـد که: دیـدیم رنگ رخسار عبدالله تغییر کرد و برخاست و ردایش را کشـید و از خانه حضرت موسی علیه السلام بیرون رفت. - . خرائج و جرائح : ۲۰۰ -

**[ترجمه]

«۹۰»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: سَمِعْتُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ نَاعِیاً إِلَی رَجُلٍ مِنَ الشِّیعَهِ نَفْسَهُ فَقُلْتُ فِی نَفْسِی وَ إِنَّهُ لَیَعْلَمُ مَتَی یَمُوتُ الرَّجُلُ مِنْ شِیعَتِهِ فَالْتَفَتَ إِلَیَّ فَقَالَ اصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ فَإِنَّ عُمُرَکَ قَدْ فَنِیَ وَ قَدْ بَقِیَ مِنْهُ دُونَ سَنَتَیْنِ وَ کَذَلِکَ أَخُوکَ وَ لَا یَمْکُثُ بَعْدَکَ إِلَّا شَهْراً وَاحِداً حَتَّی یَمُوتَ وَ کَذَلِکَ عَامَّهُ أَهْلِ بَیْتِکَ وَ یَتَشَتَّتُ کُلُّهُمْ وَ یَتَفَرَّقُ جَمْعُهُمْ وَ یَشْمَتُ بِهِمْ أَعْدَاؤُهُمْ وَ هُمْ یَصِیرُونَ رَحْمَهً لِإِخْوَانِهِمْ أَ کَانَ هَذَا فِی صَدْرِکَ فَقُلْتُ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِمَّا فِی صَدْرِی

فَلَمْ یَسْتَکْمِلْ مَنْصُورٌ سَنَتَیْنِ حَتَّی مَاتَ وَ مَاتَ بَعْدَهُ بِشَهْرٍ أَخُوهُ وَ مَاتَ عَامَّهُ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ أَفْلَسَ بَقِیَّتُهُمْ وَ تَفَرَّقُوا حَتَّی احْتَاجَ مَنْ بَقِیَ مِنْهُمْ إِلَی الصَّدَقَهِ(۲).

**[ترجمه]اسـحاق بن منصور از پدر خود نقل کرده، شـنیدم موسی بن جعفر علیه السلام به یکی از شیعیانش مرگش را اطلاع می‌دهـد؛ با خود گفتم: یعنی ایشان زمان مرگ شـیعیانش را هم می‌دانـد! رو به نمودنـد و فرمودند: هر کاری باید بکنی، بکن! عمر تو نیز در حـال اتمام است و کمتر از دو سال از آن باقی‌مانـده است، همین‌طور برادرت؛ او هم تا یک ماه بعـد از تو زنـده می‌ماند و سـپس می‌میرد، همچنین تمام خانواده شـما پراکنده و متفرق می‌شوند و مورد سـرزنش دشـمنان و ترحم دوستان قرار می‌گیرنـد، آیـا همیـن در دلت بـود؟ عرض کردم: از آن‌چه در دلم بـو استغفار می‌کنم. دو سـال تمـام نشـد که منصـور مرد و برادرش هم پس از یک ماه مرد و تمام خانواده اش نیز از دنیا رفتنـد، باقی‌مانـده آن‌ها هم به قـدری بی‌چیز و متفرق شدنـد که محتاج به صدقه شدند. - . همان -

**[ترجمه]

«۹۱»

كا، [الكافى] أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَهَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عليه السلام يَنْعَى إِلَى رَجُلٍ نَفْسَهُ إِلَى قَوْلِهِ

ص: ۶۸

۱- ۱. الخرائج و الجرائح ص ۲۰۰.

۲- ۲. الخرائج و الجرائح ص ۲۰۰.

فَالْتَفَتَ إِلَيَّ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ يَا إِسْحَاقُ قَدْ كَانَ رُشَيْدٌ الْهَجَرِيُّ يَعْلَمُ عِلْمَ الْمَنَايَا وَ الْبَلَايَا وَ الْإِمَامُ أَوْلَى بِعِلْمِ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ يَا إِسْحَاقُ اصْنَعْ إِلَى قَوْلِهِ فَلَمْ يَلْبَثْ إِسْحَاقُ بَعْدَ هَذَا الْمَجْلِسِ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى مَاتَ فَمَا أَتَى عَلَيْهِمْ إِلَّا قَلِيلٌ حَتَّى قَامَ بَنُو عَمَّارٍ بِأَمْوَالِ النَّاسِ فَأَفْلَسُوا(۱).

**[ترجمه]کافی: اسحاق بن عمار نقل کرده، شنیدم عبد صالح علیه السلام به مردی خبر از مرگش می‌دهند - تا آن‌جا که می‌گوید - با حالتی شبیه به عصبانیت رو به من نمودند و فرمودند: ای اسحاق! رشید هجری هم علم منایا و بلایا را می‌دانست، امام به علم آن اولی از اوست. سپس فرمودند: ای اسحاق! - تا آن‌جا که می‌گوید - اسحاق بعد از این جریان مدت کمی زنده بود و مرد و جز عده اندکی کسی به اهل بیت او نمی‌رسید و بنی عمار با اموال مردم سپری می‌کردند و بی‌چیز شدند. - .
کافی ۱ : ۴۸۴ -

**[ترجمه]

«۹۲»

یج، [الخرائج و الجرائح] رَوَى وَاضِحٌ عَنِ الرِّضَا قَالَ: قَالَ أَبِی مُوسَی علیه السلام لِلْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ اشْتَرِ لِی جَارِیَةً نُوبِیَّةً فَقَالَ الْحُسَیْنُ أَعْرِفُ وَ اللَّهِ جَارِیَةً نُوبِیَّةً نَفِیسَةً أَحْسَنَ مَا رَأَیْتُ مِنَ النُّوبَهِ فَلَوْ لَا خَصْلَهٌ لَکَانَتْ مِنْ یأتیک [شَأْنِکَ] فَقَالَ وَ مَا تِلْکَ الْخَصْلَهُ قَالَ لَا تَعْرِفُ کَلَامَکَ وَ أَنْتَ لَا تَعْرِفُ کَلَامَهَا فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ اذْهَبْ حَتَّی تَشْتَرِیَهَا قَالَ فَلَمَّا دَخَلْتُ بِهَا إِلَیْهِ قَالَ لَهَا بِلُغَتِهَا مَا اسْمُکِ قَالَتْ مُونِسَهُ قَالَ أَنْتِ لَعَمْرِی مُونِسَهٌ قَدْ کَانَ لَکِ اسْمٌ غَیْرُ هَذَا کَانَ اسْمُکِ قَبْلَ هَذَا حَبِیبَهَ قَالَتْ صَدَقْتَ ثُمَّ قَالَ یَا ابْنَ أَبِی الْعَلَاءِ إِنَّهَا سَتَلِدُ لِی غُلَاماً لَا یَکُونُ فِی وُلْدِی أَسْخَی مِنْهُ وَ لَا أَشْجَعُ وَ لَا أَعْبَدُ مِنْهُ قَالَ فَمَا تُسَمِّیهِ حَتَّی أَعْرِفَهُ قَالَ اسْمُهُ إِبْرَاهِیمُ فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی حَمْزَهَ کُنْتُ مَعَ مُوسَی علیه السلام بِمِنًی إِذْ أَتَانِی رَسُولُهُ فَقَالَ الْحَقْ بِی بِالثَّعْلَبِیَّهِ(۲)

فَلَحِقْتُ بِهِ وَ مَعَهُ عِیَالُهُ وَ عِمْرَانُ خَادِمُهُ فَقَالَ أَیُّمَا أَحَبُّ إِلَیْکَ الْمُقَامُ هَاهُنَا أَوْ تَلْحَقُ بِمَکَّهَ قُلْتُ أَحَبُّهُمَا إِلَیَّ مَا أَحْبَبْتَهُ قَالَ مَکَّهُ خَیْرٌ لَکَ ثُمَّ بَعَثَنِی إِلَی دَارِهِ بِمَکَّهَ وَ أَتَیْتُهُ وَ قَدْ صَلَّی الْمَغْرِبَ فَدَخَلْتُ فَقَالَ اخْلَعْ نَعْلَیْکَ إِنَّکَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَخَلَعْتُ نَعْلَیَّ وَ جَلَسْتُ مَعَهُ فَأُتِیتُ بِخِوَانٍ فِیهِ خَبِیصٌ فَأَکَلْتُ أَنَا وَ هُوَ ثُمَّ رُفِعَ الْخِوَانُ وَ کُنْتُ أُحَدِّثُهُ ثُمَّ غَشِیَنِی النُّعَاسُ فَقَالَ لِی قُمْ فَنَمْ حَتَّی أَقُومَ أَنَا لِصَلَاهِ اللَّیْلِ فَحَمَلَنِی النَّوْمُ إِلَی أَنْ فَرَغَ مِنْ صَلَاهِ اللَّیْلِ ثُمَّ جَاءَنِی فَنَبَّهَنِی فَقَالَ قُمْ فَتَوَضَّأْ وَ صَلِّ صَلَاهَ اللَّیْلِ وَ خَفِّفْ فَلَمَّا فَرَغْتُ مِنَ الصَّلَاهِ صَلَّیْتُ الْفَجْرَ ثُمَّ قَالَ لِی یَا عَلِیُّ إِنَّ أُمَّ وَلَدِی ضَرَبَهَا الطَّلْقُ فَحَمَلْتُهَا إِلَی الثَّعْلَبِیَّهِ

۱- ۱. الکافی ج ۱ ص ۴۸۴.

۲- ۲. الثعلبیه: من منازل طریق مکه قد کانت قریه فخربت و هی مشهوره.

مَخافَهَ أَنْ یَسْمَعَ النَّاسُ صَوْتَهَا فَوَلَدَتْ هُنَاکَ الْغُلَامَ الَّذِی ذَکَرْتُ لَکَ کَرَمَهُ وَ سَخَاءَهُ وَ شَجَاعَتَهُ قَالَ عَلِیٌّ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ أَدْرَکْتُ الْغُلَامَ فَکَانَ کَمَا وَصَفَ (۱).

**[ترجمه]خرائج: واضح نقل کرده، حضرت رضا علیه السلام فرمودند: پدرم موسی علیه السّلام به حسین بن ابی‌العلاء فرمود: برایم کنیزی از اهالی نوبه خریداری کن. حسین عرض کرد: به خدا قسم یک کنیز عالی نوبی سراغ دارم که از زیباترین کنیزان نوبه است، اگر این یک عیب را نداشت، همان را برای شما می‌آوردم. فرمودند: چه عیبی؟ گفت: نه او زبان شما را می‌فهمد و نه شما زبان او را. ایشان تبسمی نموده و فرمودند: برو او را خریداری کن. وقتی کنیز را نزد ایشان آوردم، با زبان خودش از او پرسیدند: نام تو چیست؟ گفت: مونسه. فرمودند: به جانم سوگند که تو اکنون مونسه هستی، ولی اسم دیگری داشتی و نام سابق تو حبیبه بوده است. عرض کرد: صحیح است. سپس فرمودند: ای ابن ابی‌العلا! او به زودی فرزندی برای من متولد خواهد کرد که در میان فرزندانم کسی از او سخاوتمندتر و شجاع تر و عابدتر نیست. عرض کرد: بفرمایید چه نامی می... خواهید بر ایشان بگذارید که من ایشان را بشناسم؟ فرمودند: نامش ابراهیم است.

علی بن ابی حمزه نقل کرده، من در منی همراه موسی علیه السّلام بودم که فرستاده ایشان آمد و از قول ایشان گفت: خودت را به در ثعلبیه - . یکی از منزل های راه مکه است که قبلا دهاتی بوده و اکنون خراب شده است و مشهور است. -

به من برسان! خود را به ایشان رساندم، همسرشان و خادمشان عمران نیز همراهشان بودند. فرمودند: از این دو پیشنهاد کدام را بیشتر دوست می‌داری، ماندن در این‌جا یا رفتن به مکه را؟ گفتم: همان را بیشتر دوست دارم که شما دوست داشته باشید. فرمودند: مکه برای تو بهتر است. بعد به خانه خودشان در مکه مرا فرستادند. بعد از نماز مغرب به محضر ایشان رسیدم، فرمودند: کفش‌هایت را در بیاور که تو در سرزمینی مقدس هستی! کفش از پای در آورده با ایشان نشستم، سفره‌ای آوردند که در آن شیره بود، من خوردم و ایشان هم خوردند، سفره را برداشتند، با ایشان صحبت می‌کردیم که خواب مرا گرفت، به من فرمودند:

برخیز و برو بخواب تا من نماز شبم را بخوانم. من خوابیدم تا امام از نماز شب فارغ شدند، بعد مرا بیدار کرده و فرمودند: برخیز و وضو بگیر نماز شب بخوان ولی طولش نده. وقتی نماز شبم را تمام کردم، نماز صبح را هم خواندم. سپس به من فرمودند: ای علی! به کنیزم حالت زایمان دست داد، او را به ثعلبیه بردم که مبادا مردم صدایش را بشنوند. در آن‌جا همان پسری که برایت از کرم و سخاوت و شجاعتش گفته بودم متولد شد. علی نقل کرده، به خدا قسم تا آن پسر را درک کردم، همان‌طور بود که ایشان فرموده بودند. - . خرائج و جرائح : ۲۰۱ -

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام لا یکون فی ولدی أسخى منه أی سائر أولاده سوى الرضا علیه السلام.

**[ترجمه]این‌که فرمودند: در میان فرزندانم کسی از او سخاوتمندتر نیست، منظور سایر فرزندان ایشان غیر حضرت رضا علیه

السلام بوده است.

**[ترجمه]

«۹۳»

يج، [الخرائج و الجرائح] رُوِيَ عَنِ ابْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ مَمْلُوكاً مِنَ الْحَبَشِهِ اشْتُرُوْا لَهُ فَتَكَلَّمَ غُلَامٌ مِنْهُمْ فَكَانَ جَمِيلًا بِكَلَامٍ فَأَجَابَهُ مُوسَى عليه السلام بِلُغَتِهِ فَتَعَجَّبَ الْغُلَامُ وَ تَعَجَّبُوا جَمِيعاً وَ ظَنُّوا أَنَّهُ لَا يَفْهَمُ كَلَامَهُمْ فَقَالَ لَهُ مُوسَى إِنِّي لَأَدْفَعُ إِلَيْكَ مَالًا فَادْفَعْ إِلَى كُلٍّ مِنْهُمْ ثَلَاثِينَ دِرْهَماً فَخَرَجُوا وَ بَعْضُهُمْ يَقُولُ لِبَعْضٍ إِنَّهُ أَفْصَحُ مِنَّا بِلُغَاتِنَا وَ هَذِهِ نِعْمَهٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْنَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ فَلَمَّا خَرَجُوا قُلْتُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَأَيْتُكَ تُكَلِّمُ هَؤُلَاءِ الْحَبَشِيِّينَ بِلُغَاتِهِمْ قَالَ نَعَمْ قَالَ وَ أَمَرْتَ ذَلِكَ الْغُلَامَ مِنْ بَيْنِهِمْ بِشَيْ ءٍ دُونَهُمْ قَالَ نَعَمْ أَمَرْتُهُ أَنْ يَسْتَوْصِيَ بِأَصْحَابِهِ خَيْراً وَ أَنْ يُعْطِيَ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي كُلِّ شَهْرٍ ثَلَاثِينَ دِرْهَماً لِأَنَّهُ لَمَّا تَكَلَّمَ كَانَ أَعْلَمَهُمْ فَإِنَّهُ مِنْ أَبْنَاءِ مُلُوكِهِمْ فَجَعَلْتُهُ عَلَيْهِمْ وَ أَوْصَيْتُهُ بِمَا يَحْتَاجُونَ إِلَيْهِ وَ هُوَ مَعَ هَذَا غُلَامُ صِدْقٍ ثُمَّ قَالَ لَعَلَّكَ عَجِبْتَ مِنْ كَلَامِي إِيَّاهُمْ بِالْحَبَشِهِ قُلْتُ إِي وَ اللَّهِ قَالَ لَا تَعْجَبْ فَمَا خَفِيَ عَلَيْكَ مِنْ أَمْرِي أَعْجَبُ وَ أَعْجَبُ وَ مَا الَّذِي سَمِعْتَهُ مِنِّي إِلَّا كَطَائِرٍ أَخَذَ بِمِنْقَارِهِ مِنَ الْبَحْرِ قَطْرَهً أَ فَتَرَى هَذَا الَّذِي يَأْخُذُهُ بِمِنْقَارِهِ يَنْقُصُ مِنَ الْبَحْرِ وَ الْإِمَامُ بِمَنْزِلَهِ الْبَحْرِ لَا يَنْفَدُ مَا عِنْدَهُ وَ عَجَائِبُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَجَائِبِ الْبَحْرِ(۲).

**[ترجمه]خرائج: علی بن ابی‌حمزه نقل کرده، در محضر ابا الحسن موسی علیه السّلام بودم که سی نفر غلام حبشی که برای ایشان خریده بودند داخل شدند. یکی از آن‌ها که غلامی خوش‌چهره بود با زبان مادری خود صحبتی کرد و موسی علیه السّلام با زبان خودش جوابش را دادند. آن غلام و دیگر غلامان تعجب کردند؛ زیرا خیال می کردند ایشان زبان آنها را نمی فهمد. موسی علیه السّلام به او فرمود: من مقداری پول در اختیار تو می گذارم به هر کدام سی درهم بده. همگی خارج شدند، در حالی که به یک‌دیگر می گفتند: ایشان زبان ما را بهتر از خود ما صحبت می کرد، و این نعمتی است که خدا به ما ارزانی داشته است .

پس از این که آن‌ها بیرون رفتند، عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! شما با این‌ها حبشی‌ها به زبان خودشان صحبت کردید؟ فرمودند: آری. گفتم: و به آن غلام چیزی فرمودید که به بقیه‌اشان نفرمودید؟ فرمودند: آری، به او امر کردم دوستان خود را سفارش به خیر کند و در هر ماه به هر کدام سی درهم بدهد؛ چون وقتی او صحبت کرد از همه داناتر بود، او از شاه‌زادگان آن‌ها است، او را بر آن‌ها گماشتم و به او سفارش کردم هر چه احتیاج داشتند برآورده کند، علاوه بر این که او غلام درست... کاری است. سپس فرمودند: گویا تو تعجب کردی از این که با آن‌ها به زبان حبشی صحبت کردم. عرض کردم: آری به خدا. فرمودند: تعجب نکن! آن‌چه از کارهای من بر تو پنهان است، خیلی عجیب تر و عجیب تر است، آن‌چه که از من شنیدی، مثل این بود که پرنده ای از دریایی با منقار خود قطره ای آب بردارد، آیا با آن مقداری که با منقارش برمی‌دارد، چیزی از دریا کاسته می شود؟ امام نیز چون دریایی است که آن‌چه در نزد اوست تمام نمی‌شود و کارهای شگفت انگیز او از شگفتی‌های دریا نیز بیشتر است. - . همان -

**[ترجمه]

یج، [الخرائج و الجرائح] قَالَ بَدْرٌ مَوْلَی الرِّضَا علیه السلام: إِنَّ إِسْحَاقَ بْنَ عَمَّارٍ دَخَلَ عَلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَجَلَسَ عِنْدَهُ إِذَا اسْتَأْذَنَ رَجُلٌ خُرَاسَانِيٌّ فَكَلَّمَهُ بِكَلَامٍ لَمْ يُسْمَعْ مِثْلُهُ قَطُّ كَأَنَّهُ كَلَامُ الطَّيْرِ قَالَ إِسْحَاقُ فَأَجَابَهُ مُوسَی بِمِثْلِهِ وَ بِلُغَتِهِ إِلَی أَنْ قَضَی وَطَرَهُ مِنْ مُسَاءَلَتِهِ فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ فَقُلْتُ مَا سَمِعْتُ بِمِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ قَالَ هَذَا كَلَامُ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِ الصِّينِ مِثْلُهُ ثُمَّ قَالَ أَ تَعْجَبُ مِنْ كَلَامِي بِلُغَتِهِ قُلْتُ هُوَ مَوْضِعُ

ص: ۷۰

۱- ۱. الخرائج و الجرائح ص ۲۰۱.

۲- ۲. الخرائج و الجرائح ص ۲۰۱.

التَّعَجُّبِ قَالَ علیه السلام أَخْبِرُكَ بِمَا هُوَ أَعْجَبُ مِنْهُ إِنَّ الْإِمَامَ يَعْلَمُ مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ مَنْطِقَ كُلِّ ذِي رُوحٍ خَلَقَهُ اللَّهُ وَ مَا يَخْفَى عَلَى الْإِمَامِ شَيْ ءٌ(۱).

**[ترجمه]خرائج: بدر غلام حضرت رضا علیه السلام نقل کرده، اسحاق بن عمار به محضر موسی بن جعفر علیهما السلام رسید و در نزد ایشان نشست. در این موقع مردی خراسانی اجازه ورود خواست و وارد شد و با لهجه ای صحبت کرد که هرگز نشنیده بودم، لهجه‌اش مانند صدای پرندگان بود. حضرت موسی علیه السلام با همان زبان و همان لهجه خودش جوابش را داد تا این‌که صحبت آن‌ها تمام شد و از محضر ایشان خارج شد. عرض کردم: من تاکنون چنین زبانی را نشنیده بودم. فرمودند: این زبانی است که گروهی از مردم چین مانند آن صحبت می‌کنند، سپس فرمودند: تعجب کردی که به زبان خودش صحبت کردم؟ عرض کردم: جای تعجب است. فرمودند: از این عجیب‌تر به تو بگویم؛ امام زبان پرندگان و زبان هر موجود صاحب روحی که خدا خلق کرده را می‌داند و بر امام چیزی مخفی نمی‌ماند. - . همان -

**[ترجمه]

«۹۵»

يج، [الخرائج و الجرائح] رُوِيَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: أَخَذَ بِيَدِي مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام يَوْماً فَخَرَجْنَا مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الصَّحْرَاءِ فَإِذَا نَحْنُ بِرَجُلٍ مَغْرِبِيٍّ عَلَى الطَّرِيقِ يَبْكِي وَ بَيْنَ يَدَيْهِ حِمَارٌ مَيِّتٌ وَ رَحْلُهُ مَطْرُوحٌ فَقَالَ لَهُ مُوسَى علیه السلام مَا شَأْنُكَ قَالَ كُنْتُ مَعَ رُفَقَائِي نُرِيدُ الْحَجَّ فَمَاتَ حِمَارِي هَاهُنَا وَ بَقِيتُ وَ مَضَى أَصْحَابِي وَ قَدْ بَقِيتُ مُتَحَيِّراً لَيْسَ لِي شَيْ ءٌ أَحْمِلُ عَلَيْهِ فَقَالَ مُوسَى لَعَلَّهُ لَمْ يَمُتْ قَالَ أَ مَا تَرْحَمُنِي حَتَّى تَلْهُوَ بِي قَالَ إِنَّ عِنْدِي رُقْيَةً(۲)

جَيِّدَةً قَالَ الرَّجُلُ لَيْسَ يَكْفِينِي مَا أَنَا فِيهِ حَتَّى تَسْتَهْزِئَ بِي فَدَنَا مُوسَى مِنَ الْحِمَارِ وَ نَطَقَ بِشَيْ ءٍ لَمْ أَسْمَعْهُ وَ أَخَذَ قَضِيباً كَانَ مَطْرُوحاً فَضَرَبَهُ وَ صَاحَ عَلَيْهِ فَوَثَبَ الْحِمَارُ صَحِيحاً سَلِيماً فَقَالَ يَا مَغْرِبِيُّ تَرَى هَاهُنَا شَيْئاً مِنَ الِاسْتِهْزَاءِ الْحَقْ بِأَصْحَابِكَ وَ مَضَيْنَا وَ تَرَكْنَاهُ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ فَكُنْتُ وَاقِفاً يَوْماً عَلَى بِئْرِ زَمْزَمَ بِمَكَّةَ فَإِذَا الْمَغْرِبِيُّ هُنَاكَ فَلَمَّا رَآنِي عَدَا إِلَيَّ وَ قَبَّلَ يَدِي فَرِحاً مَسْرُوراً فَقُلْتُ لَهُ مَا حَالُ حِمَارِكَ فَقَالَ هُوَ وَ اللَّهِ سَلِيمٌ صَحِيحٌ وَ مَا أَدْرِي مِنْ أَيْنَ ذَلِكَ الرَّجُلُ الَّذِي مَنَّ اللَّهُ بِهِ عَلَيَّ فَأَحْيَا لِي حِمَارِي بَعْدَ مَوْتِهِ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ بَلَغْتَ حَاجَتَكَ فَلَا تَسْأَلْ عَمَّا لَا تَبْلُغُ مَعْرِفَتَهُ (۳).

**[ترجمه]خرائج: علی بن ابی حمزه گفت: روزی موسی بن جعفر علیه السّلام دست مرا گرفتند و از مدینه خارج شدیم و به طرف بیابان را افتادیم. در بین راه به مردی از اهالی مغرب برخورد کردیم که گریه می کرد و در مقابلش یک الاغ مرده قرار داشت و بارهایش نیز روی زمین ریخته بود؛ امام موسی علیه السّلام فرمودند: چه شده است؟

گفت: با رفیقانم عازم حج بودیم که الاغم در این‌جا مرد و من ماندم و آن‌ها رفتند، اکنون متحیر ماندم و مرکبی ندارم که بارم را بر آن بگذارم. امام علیه السّلام فرمود: شاید نمرده باشد. عرض کرد: دلتان به حال من من نمی‌سوزد که با من شوخی می... کنید. فرمودند: من یک دعای خوب بلدم. مغربی عرض کرد: آقا این گرفتاری که دارم کافی نیست که مرا مسخره می کنید. موسی بن جعفر علیه السّلام نزدیک الاغ رفت و چیزی زمزمه کرد که تا به آن وقت نشنیده بودم، چوبی روی زمین بود، آن را

برداشت و ضربه‌ای به الاغ زد و بر آن فریادی کشید. الاغ صحیح و سالم از جای پرید. حضرت فرمودند: ای مغربی! تمسخری در این‌جا می‌بینی؟ برو خود را به دوستانت برسان! ما رفتیم و او را رها کردیم.

علی بن ابی‌حمزه نقل کرده، روزی در مکه بر سر چاه زمزم ایستاده بودم که دیدم آن مرد مغربی آن‌جاست، همین که مرا دید، به سمت من دوید و با شادمانی و سرور دستم را بوسید. به او گفتم: حال الاغت چطور است؟ گفت: به خدا صحیح و سالم است، نفهمیدم آن مرد که خدا با رساندن او بر من منت گذاشت و الاغ مرده مرا زنده نمود از کجا بود. به او گفتم: تو که به مقصود خود رسیدی، پس دیگر از چیزی که به معرفتش نمی‌رسی سؤال نکن. -. همان -

**[ترجمه]

«۹۶»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ عَنْ أَبِی خَالِدٍ الزُّبَالِیِّ قَالَ: قَدِمَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام زُبَالَةَ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ الْمَهْدِیِّ بَعَثَهُمْ فِی إِشْخَاصِهِ إِلَیْهِ قَالَ وَ أَمَرَنِی بِشِرَاءِ حَوَائِجَ وَ نَظَرَ إِلَیَّ وَ أَنَا مَغْمُومٌ فَقَالَ یَا أَبَا خَالِدٍ مَا لِی أَرَاکَ مَغْمُوماً قُلْتُ هُوَ ذَا تَصِیرُ إِلَی هَذَا الطَّاغِیَهِ وَ لَا آمَنُکَ مِنْهُ قَالَ لَیسَ عَلَیَّ مِنْهُ بَأْسٌ إِذَا کَانَ یَوْمُ کَذَا فَانْتَظِرْنِی فِی أَوَّلِ الْمِیلِ

ص: ۷۱

۱- ۱. الخرائج و الجرائح ص ۲۰۱.

۲- ۲. الرقیه: بالضم العوذه و الجمع رقی.

۳- ۳. الخرائج و الجرائح ص ۲۰۱.

قَالَ فَمَا كَانَتْ لِي هِمَّةٌ إِلَّا إِحْصَاءُ الْأَيَّامِ حَتَّى إِذَا كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ وَافَيْتُ أَوَّلَ الْمِيلِ فَلَمْ أَرَ أَحَداً حَتَّى كَادَتِ الشَّمْسُ تَجِبُ (۱)

فَشَكَكْتُ وَ نَظَرْتُ بَعْدُ إِلَى شَخْصٍ قَدْ أَقْبَلَ فَانْتَظَرْتُهُ فَإِذَا هُوَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام عَلَى بَغْلٍ قَدْ تَقَدَّمَ فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ لَا تَشُكَّنَّ فَقُلْتُ قَدْ كَانَ ذَلِكَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ لِي عَوْدَةً وَ لَا أَتَخَلَّصُ مِنْهُمْ فَكَانَ كَمَا قَالَ.

**[ترجمه]خرائج: اباخالد زبالی نقل کرده، ابا الحسن موسی علیه السلام، با گروهی از مأموران مهدی که آن‌ها را مأمور کرده بود ایشان را بیاورند، به زباله آمدند. ایشان به من امر کردند چیزهایی برایشان بخرم، به من نگاه کردند و دیدند غمگین هستم. فرمودند: ای اباخالد! چرا غمگین به نظر می‌رسی؟ عرض کردم: همین که می بینم شما را پیش این ستمگر می برند و از او نسبت به شما آسوده خاطر نیستم. فرمودند: از او به من آزاری نمی‌رسد، فلان روز که رسید در ابتدای مسیر منتظر من باش! تمام همّ و غمّ من این شده بود که روزها را می‌شمردم تا این که بالأخره آن روزرسید، بر سر راه رفتم، اما تا نزدیک غروب آفتاب کسی را ندیدم که وارد شود و به تردید افتادم، بعد دیدیم شخصی از دور می‌آید، منتظرش ایستادم و دیدم ابا الحسن موسی علیه السّلام سوار بر قاطری تشریف آوردند. حضرت نگاهی به من نمودند و فرمودند: مبادا شک کنی! عرض کردم: شک کرده بودم. فرمودند: یک بار دیگر هم مرا می‌برند که دیگر از آن‌ها خلاصی نخواهم شد، همان‌طور که فرموده بودند شد.

**[ترجمه]

«۹۷»

عم، [إعلام الوری] مُحَمَّدُ بْنُ جُمْهُورٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي خَالِدٍ: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]اعلام الوری نیز مانند همین را از اباخالد آورده است. - . اعلام الوری: ۲۹۵ -

**[ترجمه]

«۹۸»

یج، [الخرائج و الجرائح] قَالَ خَالِدُ بْنُ نَجِيحٍ: قُلْتُ لِمُوسَى عليه السلام إِنَّ أَصْحَابَنَا قَدِمُوا مِنَ الْكُوفَةِ وَ ذَكَرُوا أَنَّ الْمُفَضَّلَ شَدِيدُ الْوَجَعِ فَادْعُ اللَّهَ لَهُ قَالَ قَدْ اسْتَرَاحَ وَ كَانَ هَذَا الْكَلَامُ بَعْدَ مَوْتِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ.

**[ترجمه]خرائج: خالد بن نجیح نقل کرده، به موسی بن جعفر علیه السلام عرض کردم: دوستان ما از کوفه آمده اند و می‌... گویند مفضل شدیداً مریض است، برایش دعا کنید! فرمودند: راحت شد. این فرمایش امام سه روز پس از مرگ او بود.

**[ترجمه]

«۹۹»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب بَيَانُ بْنُ نَافِعٍ التَّفْلِيسِيُّ قَالَ: خَلَّفْتُ وَالِدِی مَعَ الْحَرَمِ فِی الْمَوْسِمِ وَ قَصَدْتُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام فَلَمَّا أَنْ قَرُبْتُ مِنْهُ هَمَمْتُ بِالسَّلَامِ عَلَيْهِ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ بِوَجْهِهِ وَ قَالَ بُرَّ حَجُّکَ يَا ابْنَ نَافِعٍ آجَرَکَ اللَّهُ فِی أَبِيکَ فَإِنَّهُ قَدْ قَبَضَهُ إِلَيْهِ فِی هَذِهِ السَّاعَهِ فَارْجِعْ فَخُذْ فِی جَهَازِهِ فَبَقِيتُ مُتَحَيِّراً عِنْدَ قَوْلِهِ وَ قَدْ كُنْتُ خَلَّفْتُهُ وَ مَا بِهِ عِلَّهٌ فَقَالَ يَا ابْنَ نَافِعٍ أَ فَلَا تُؤْمِنُ فَرَجَعْتُ فَإِذَا أَنَا بِالْجَوَارِی يَلْطِمْنَ خُدُودَهُنَّ فَقُلْتُ مَا وَرَاكُنَّ قُلْنَ أَبُوکَ فَارَقَ الدُّنْيَا قَالَ ابْنُ نَافِعٍ فَجِئْتُ إِلَيْهِ أَسْأَلُهُ عَمَّا أَخْفَاهُ وَ

أَرَانِی فَقَالَ لِی أَبْدِ مَا أَخْفَاهُ وَ أَرَاکَ (۳) ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ نَافِعٍ إِنْ كَانَ فِی أُمْنِيَّتِکَ كَذَا وَ كَذَا أَنْ تَسْأَلَ عَنْهُ فَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ الْبَاقِيَهُ وَ حُجَّتُهُ الْبَالِغَهُ.

أَبُو خَالِدٍ الزُّبَالِيُّ وَ أَبُو يَعْقُوبَ الزُّبَالِيُّ قَالَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا: اسْتَقْبَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام بِالْأَجْفَرِ(۴) فِی الْمَقْدَمَهِ الْأَوْلَى عَلَى الْمَهْدِيِّ فَلَمَّا خَرَجَ وَدَّعْتُهُ وَ بَكَيْتُ فَقَالَ لِی مَا يُبْكِيکَ قُلْتُ حَمَلَکَ هَؤُلَاءِ وَ لَا أَدْرِی مَا يَحْدُثُ قَالَ فَقَالَ

۱- ۱. تجب: بمعنى تغيب فيقال و جبت الشمس إذا غابت.

۲- ۲. اعلام الورى ص ۲۹۵.

۳- ۳. كذا.

۴- ۴. الاجفر: موضع بين فيد و الخزيميه بينه و بين فيد سته و ثلاثون فرسخا نحو مکّه.

لِی لَا یَأْسَ عَلَیَّ مِنْهُ فِی وَجْهِی هَذَا وَ لَا هُوَ بِصَاحِبِی وَ إِنِّی لَرَاجِعٌ إِلَی الْحِجَازِ وَ مَارٌّ عَلَیْکَ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ رَاجِعاً فَانْتَظِرْنِی فِی یَوْمِ کَذَا وَ کَذَا فِی وَقْتِ کَذَا فَإِنَّکَ تَلْقَانِی رَاجِعاً قُلْتُ لَهُ خَیْرُ الْبُشْرَی لَقَدْ خِفْتُهُ عَلَیْکَ قَالَ فَلَا تَخَفْ فَتَرَصَّدْتُهُ ذَلِکَ الْوَقْتَ فِی ذَلِکَ الْمَوْضِعِ فَإِذَا بِالسَّوَادِ قَدْ أَقْبَلَ وَ مُنَادٍ یُنَادِی مِنْ خَلْفِی فَأَتَیْتُهُ فَإِذَا هُوَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام عَلَی بَغْلَةٍ لَهُ فَقَالَ لِی إِیهاً أَبَا خَالِدٍ قُلْتُ لَبَّیْکَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَلَّصَکَ مِنْ أَیْدِیهِمْ فَقَالَ أَمَا إِنَّ لِی عَوْدَةً إِلَیْهِمْ لَا أَتَخَلَّصُ مِنْ أَیْدِیهِمْ (۱).

یَعْقُوبُ السَّرَّاجُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ هُوَ وَاقِفٌ عَلَی رَأْسِ أَبِی الْحَسَنِ وَ هُوَ فِی الْمَهْدِ فَجَعَلَ یُسَارُّهُ طَوِیلًا فَقَالَ لِی ادْنُ إِلَی مَوْلَاکَ فَدَنَوْتُ فَسَلَّمْتُ عَلَیْهِ فَرَدَّ عَلَیَّ السَّلَامَ بِلِسَانٍ فَصِیحٍ ثُمَّ قَالَ اذْهَبْ فَغَیِّرِ اسْمَ ابْنَتِکَ الَّتِی سَمَّیْتَهَا أَمْسِ فَإِنَّهُ اسْمٌ یُبْغِضُهُ اللَّهُ وَ کَانَتْ وُلِدَتْ لِیَ ابْنَةٌ فَسَمَّیْتُهَا بِفُلَانَةَ فَقَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ انْتَهِ إِلَی أَمْرِهِ تَرْشُدْ فَغَیَّرْتُ اسْمَهَا(۲).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: بیان بن نافع تفلیسی نقل کرده، در موسم حج پدرم را با زنان و خانواده‌ام در مکه گذاشتم و خودم برای زیارت موسی بن جعفر رفتم، نزدیک ایشان که رسیدم خواستم سلام کنم که رویشان را به من کرده و فرمودند: حجت قبول باشد ای ابن نافع! خدا تو را در مصیبت پدرت اجر دهد! او همین حالا از دنیا رفت، برگرد و کار کفن و دفن او را مهیا کن! از سخن ایشان متحیر ماندم، وقتی آمدم پدرم هیچ بیماری نداشت. فرمودند: ای ابن نافع! باور نمی‌کنی؟ برگشتم و دیدم زن‌ها بر سر و صورت خود می‌زنند، گفتم: شما را چه شده است؟ گفتند: پدرت از دنیا رفت. ابن نافع نقل کرده، پیش امام رفتم تا بپرسم ثروتی که پدرم مخفی کرده و به من نشان داده بود را چه کار کنم، به من فرمودند: هر چه پنهان کرده وبه تو نشان داده را آشکار کن! سپس فرمودند: ای ابن نافع! اگر در دلت چنین و چنان است و می‌خواهی بپرسی، بدان که من جنب‌اللَّه و کلمه ی باقیه و حجت بالغه ی او هستم.

اباخالد زبالی و ابایعقوب زبالی، هر دوی آن‌ها نقل کرده‌اند، ابا الحسن علیه السلام بار اولی که پیش منصور می‌بردند در اجفر - . جایی است بین فید و خزیمیه که از آن‌جا تا فید سی و شش فرسخ به سمت مکه فاصله است. -

استقبال کردم. زمانی که می‌رفتند، با ایشان وداع کردم و گریستم، به من فرمودند: چرا گریه می‌کنی؟ این‌ها دارند شما را می... برند و من نمی‌دانم چه اتفاقی می‌افتد. فرمودند: این بار آزاری به من نمی‌رساند و به همسفر من هم همین‌طور، و من به حجاز باز خواهم گشت و در همین جا تو را خواهم دید، منتظرم بمان! در فلان روز و فلان وقت مرا در حال برگشتن می‌بینی. به ایشان عرض کردم: بهترین بشارت است. برایشان ترسیده بودم، فرمودند: نترس! در وقت مقرر در همان جا منتظرشان بودم که دیدم از دور یک سیاهی می‌آید و یک نفر هم از پشت سرم آمدنش را خبر می‌دهد. پیش او رفتم و دیدم ابا الحسن علیه السلام هستند که بر قاطری سوارند. به من فرمودند: نزدیک بیا اباخالد! عرض کردم: لبیک ای فرزند رسول خدا! سپاس خداوندی راست که شما را از آن‌ها نجات داد. فرمودند: من یک بار دیگر هم پیش آن‌ها را می‌روم که دیگر از دستشان نجات نخواهم یافت. - . مناقب ۳ : ۴۰۶ -

یعقوب سراج نقل کرده، به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم، ایشان بالای سر ابا الحسن، که آن زمان در گهواره بودند، ایستاده بودند و مدتی طولانی به صورت پنهانی با او صحبت می‌کردند، به من فرمودند: بیا نزدیک مولایت! من نزدیک شدم و سلام کردم، با زبانی فصیح سلامم را جواب دادند و بعد فرمودند: برو نامی که دیروز بر دخترت گذاشتی را تغییر بده! خداوند از آن نام بدش می‌آید. دیروزش دختری برایم متولد شده بود که نامش را فلان گذاشته بودم. امام صادق علیه السلام

فرمودند: امرش را انجام بده تا ارشاد شوی! نامش را تغییر دادم. - . همان : ۴۰۷ -

**[ترجمه]

بیان

فی کا، [الکافی]: فسمیتها بالحمیراء.

**[ترجمه]در کافی آمده: که نامش را حمیراء گذاشته بودم.

**[ترجمه]

«۱۰۰»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب أَبُو عَلِيِّ بْنُ رَاشِدٍ وَ غَيْرُهُ فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ: أَنَّهُ اجْتَمَعَتْ عِصَابَةُ الشِّيعَةِ بِنَيْسَابُورَ وَ اخْتَارُوا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ النَّيْسَابُورِيَّ فَدَفَعُوا إِلَيْهِ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ خَمْسِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ شِقَّةً مِنَ الثِّيَابِ وَ أَتَتْ شَطِيطَةُ بِدِرْهَمٍ صَحِيحٍ وَ شِقَّهِ خَامٍ مِنْ غَزْلِ يَدِهَا تُسَاوِي أَرْبَعَةَ دَرَاهِمَ فَقَالَتْ إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِ قَالَ فَثَنَّيْتُ دِرْهَمَهَا وَ جَاءُوا بِجُزْءٍ فِيهِ مَسَائِلُ مِلْ ءَ سَبْعِينَ وَرَقَةً فِي كُلِّ وَرَقَةٍ مَسْأَلَةٌ وَ بَاقِي الْوَرَقِ بَيَاضٌ لِيُكْتَبَ الْجَوَابُ تَحْتَهَا وَ قَدْ حُزِمَتْ كُلُّ وَرَقَتَيْنِ بِثَلَاثِ حُزُمٍ وَ خُتِمَ عَلَيْهَا بِثَلَاثِ خَوَاتِيمَ عَلَى كُلِّ حِزَامٍ خَاتَمٌ وَ قَالُوا ادْفَعْ إِلَى الْإِمَامِ لَيْلَةً وَ خُذْ مِنْهُ فِي غَدٍ فَإِنْ وَجَدْتَ الْجُزْءَ صَحِيحَ الْخَوَاتِيمِ فَاكْسِرْ مِنْهَا خَمْسَةً وَ انْظُرْ هَلْ أَجَابَ عَنِ الْمَسَائِلِ فَإِنْ لَمْ تَنْكَسِرِ الْخَوَاتِيمُ فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُسْتَحِقُّ لِلْمَالِ فَادْفَعْ إِلَيْهِ وَ إِلَّا فَرُدَّ إِلَيْنَا أَمْوَالَنَا

۱- ۱. المناقب ج ۳ ص ۴۰۶.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۳ ص ۴۰۷.

فَدَخَلَ عَلَى الْأَفْطَحِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ جَرَّبَهُ وَ خَرَجَ عَنْهُ قَائِلًا رَبِّ اهْدِنِی إِلی سَواءِ الصِّراطِ قَالَ فَبَیْنَمَا أَنَا وَاقِفٌ إِذَا أَنَا بِغُلَامٍ یَقُولُ أَجِبْ مَنْ تُرِیدُ فَأَتَى بِی دَارَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَلَمَّا رَآنِی قَالَ لِی لِمَ تَقْنَطُ یَا أَبَا جَعْفَرٍ وَ لِمَ تَفْزَعُ إِلَى الْیَهُودِ وَ النَّصَارَى إِلَیَّ فَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ وَ وَلِیُّهُ أَ لَمْ یُعَرِّفْکَ أَبُو حَمْزَةَ عَلَى بَابِ مَسْجِدِ جَدِّی وَ قَدْ أَجَبْتُکَ عَمَّا فِی الْجُزْءِ مِنَ الْمَسَائِلِ بِجَمِیعِ مَا تَحْتَاجُ إِلَیْهِ مُنْذُ أَمْسِ فَجِئْنِی بِهِ وَ بِدِرْهَمِ شَطِیطَةَ الَّذِی وَزْنُهُ دِرْهَمٌ وَ دَانِقَانِ الَّذِی فِی الْکِیسِ الَّذِی فِیهِ أَرْبَعُمِائَةِ دِرْهَمٍ لِلْوَازُورِیِ (۱) وَ الشِّقَّةِ الَّتِی فِی رِزْمَةِ الْأَخَوَیْنِ الْبَلْخِیَّیْنِ قَالَ فَطَارَ عَقْلِی مِنْ مَقَالِهِ وَ أَتَیْتُ بِمَا أَمَرَنِی وَ وَضَعْتُ ذَلِکَ قِبَلَهُ فَأَخَذَ دِرْهَمَ شَطِیطَةَ وَ إِزَارَهَا ثُمَّ اسْتَقْبَلَنِی وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ لا یَسْتَحْیِی مِنَ الْحَقِ یَا أَبَا جَعْفَرٍ أَبْلِغْ شَطِیطَةَ سَلَامِی وَ أَعْطِهَا هَذِهِ الصُّرَّةَ وَ کَانَتْ أَرْبَعِینَ دِرْهَماً ثُمَّ قَالَ وَ أَهْدَیْتُ لَهَا شِقَّةً مِنْ أَکْفَانِی مِنْ قُطْنِ قَرْیَتِنَا صَیْدَا قَرْیَهِ فَاطِمَهَ علیها السلام وَ غَزْلِ أُخْتِی حَلِیمَهَ ابْنَهِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ علیه السلام ثُمَّ قَالَ وَ قُلْ لَهَا سَتَعِیشِینَ تِسْعَهَ عَشَرَ یَوْماً مِنْ وُصُولِ أَبِی جَعْفَرٍ وَ وُصُولِ الشِّقَّهِ وَ الدَّرَاهِمِ فَأَنْفِقِی عَلَى نَفْسِکِ مِنْهَا سِتَّهَ عَشَرَ دِرْهَماً وَ اجْعَلِی أَرْبَعاً وَ عِشْرِینَ صَدَقَهً عَنْکِ وَ مَا یَلْزَمُ عَنْکِ وَ أَنَا أَتَوَلَّى الصَّلَاهَ عَلَیْکِ فَإِذَا رَأَیْتَنِی یَا أَبَا جَعْفَرٍ فَاکْتُمْ عَلَیَّ فَإِنَّهُ أَبْقَى لِنَفْسِکَ ثُمَّ قَالَ وَ ارْدُدِ الْأَمْوَالَ إِلَى أَصْحَابِهَا وَ افْکُکْ هَذِهِ الْخَوَاتِیمَ عَنِ الْجُزْءِ وَ انْظُرْ هَلْ أَجَبْنَاکَ عَنِ الْمَسَائِلِ أَمْ لَا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَجِیئَنَا بِالْجُزْءِ فَوَجَدْتُ الْخَوَاتِیمَ صَحِیحَهً فَفَتَحْتُ مِنْهَا وَاحِداً مِنْ وَسَطِهَا فَوَجَدْتُ فِیهِ مَکْتُوباً مَا یَقُولُ الْعَالِمُ علیه السلام فِی رَجُلٍ قَالَ نَذَرْتُ لِلَّهِ لَأُعْتِقَنَّ کُلَّ مَمْلُوکٍ کَانَ فِی رِقِّی قَدِیماً وَ کَانَ لَهُ جَمَاعَهٌ مِنَ الْعَبِیدِ الْجَوَابُ بِخَطِّهِ لِیُعْتِقَنَّ مَنْ کَانَ فِی مِلْکِهِ مِنْ قَبْلِ سِتَّهِ أَشْهُرٍ وَ الدَّلِیلُ عَلَى صِحَّهِ ذَلِکَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ (۲) الْآیَهَ وَ الْحَدِیثُ مَنْ لَیْسَ لَهُ سِتَّهُ أَشْهُرٍ

ص: ۷۴

۱- ۱. کذا.

۲- ۲. سوره یس، الآیه: ۳۹.

وَ فَكَكْتُ الْخِتَامَ الثَّانِیَ فَوَجَدْتُ مَا تَحْتَهُ مَا یَقُولُ الْعَالِمُ فِی رَجُلٍ قَالَ وَ اللَّهِ لَأَتَصَدَّقَنَّ بِمَالٍ كَثِیرٍ فَمَا یَتَصَدَّقُ الْجَوَابُ تَحْتَهُ بِخَطِّهِ إِنْ كَانَ الَّذِی حَلَفَ مِنْ أَرْبَابِ شِیَاهٍ فَلْیَتَصَدَّقْ بِأَرْبَعٍ وَ ثَمَانِینَ شَاةً وَ إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّعَمِ فَلْیَتَصَدَّقْ بِأَرْبَعٍ وَ ثَمَانِینَ بَعِیراً وَ إِنْ كَانَ مِنْ أَرْبَابِ الدَّرَاهِمِ فَلْیَتَصَدَّقْ بِأَرْبَعٍ وَ ثَمَانِینَ دِرْهَماً وَ الدَّلِیلُ عَلَیْهِ قَوْلُهُ تَعَالَی لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِی مَواطِنَ كَثِیرَهٍ(۱) فَعَدَدْتُ مَوَاطِنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَبْلَ نُزُولِ تِلْكَ الْآیَهِ فَكَانَتْ أَرْبَعَهً وَ ثَمَانِینَ مَوْطِناً فَكَسَرْتُ الْخَتْمَ الثَّالِثَ فَوَجَدْتُ تَحْتَهُ مَكْتُوباً مَا یَقُولُ الْعَالِمُ فِی رَجُلٍ نَبَشَ قَبْرَ مَیِّتٍ وَ قَطَعَ رَأْسَ الْمَیِّتِ وَ أَخَذَ الْكَفَنَ الْجَوَابُ بِخَطِّهِ یُقْطَعُ السَّارِقُ لِأَخْذِ الْكَفَنِ مِنْ وَرَاءِ الْحِرْزِ وَ یُلْزَمُ مِائَهَ دِینَارٍ لِقَطْعِ رَأْسِ الْمَیِّتِ لِأَنَّا جَعَلْنَاهُ بِمَنْزِلَهِ الْجَنِینِ فِی بَطْنِ أُمِّهِ قَبْلَ أَنْ یُنْفَخَ فِیهِ الرُّوحُ فَجَعَلْنَا فِی النُّطْفَهِ عِشْرِینَ دِیناراً الْمَسْأَلَهَ إِلَی آخِرِهَا فَلَمَّا وَافَی خُرَاسَانَ وَجَدَ الَّذِینَ رَدَّ عَلَیْهِمْ أَمْوَالَهُمْ ارْتَدُّوا إِلَی الْفَطَحِیَّهِ وَ شَطِیطَهُ عَلَی الْحَقِّ فَبَلَّغَهَا سَلَامَهُ وَ أَعْطَاهَا صُرَّتَهُ وَ شِقَّتَهُ فَعَاشَتْ كَمَا قَالَ علیه السلام فَلَمَّا تُوُفِّیَتْ شَطِیطَهُ جَاءَ الْإِمَامُ عَلَی بَعِیرٍ لَهُ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ تَجْهِیزِهَا رَكِبَ بَعِیرَهُ وَ انْثَنَی

نَحْوَ الْبَرِّیَّهِ وَ قَالَ عَرِّفْ أَصْحَابَكَ وَ أَقْرِئْهُمْ مِنِّی السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُمْ إِنِّی وَ مَنْ یَجْرِی مَجْرَایَ مِنَ الْأَئِمَّهِ لَا بُدَّ لَنَا مِنْ حُضُورِ جَنَائِزِكُمْ فِی أَیِّ بَلَدٍ كُنْتُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ فِی أَنْفُسِكُمْ (۲).

عَلِیُّ بْنُ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ: كُنَّا بِمَكَّهَ سَنَهً مِنَ السِّنِینَ فَأَصَابَ النَّاسَ تِلْكَ السَّنَهَ صَاعِقَهٌ كَبِیرَهٌ حَتَّی مَاتَ مِنْ ذَلِكَ خَلْقٌ كَثِیرٌ فَدَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ مُبْتَدِئاً مِنْ غَیْرِ أَنْ أَسْأَلَهُ یَا عَلِیُّ یَنْبَغِی لِلْغَرِیقِ وَ الْمَصْعُوقِ أَنْ یُتَرَبَّصَ بِهِ ثَلَاثاً إِلَی أَنْ یَجِیءَ مِنْهُ رِیحٌ یَدُلُّ عَلَی مَوْتِهِ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كَأَنَّكَ تُخْبِرُنِی إِذْ دُفِنَ نَاسٌ كَثِیرٌ أَحْیَاءً قَالَ نَعَمْ یَا عَلِیُّ قَدْ دُفِنَ نَاسٌ كَثِیرٌ أَحْیَاءً مَا مَاتُوا إِلَّا فِی

۱- ۱. سوره التوبه، الآیه: ۲۵.

۲- ۲. المناقب ج ۳ ص ۴۰۹.

قُبُورِهِمْ.

عَلِيُّ بْنُ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ: أَرْسَلَنِی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِلَی رَجُلٍ قُدَّامَهُ طَبَقٌ یَبِیعُ بِفَلْسٍ فَلْسٍ وَ قَالَ أَعْطِهِ هَذِهِ الثَّمَانِیَهَ عَشَرَ دِرْهَماً وَ قُلْ لَهُ یَقُولُ لَکَ أَبُو الْحَسَنِ انْتَفِعْ بِهَذِهِ الدَّرَاهِمِ فَإِنَّهَا تَکْفِیکَ حَتَّی تَمُوتَ فَلَمَّا أَعْطَیْتُهُ بَکَی فَقُلْتُ وَ مَا یُبْکِیکَ قَالَ وَ لِمَ لَا أَبْکِی وَ قَدْ نُعِیَتْ إِلَیَّ نَفْسِی فَقُلْتُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَیْرٌ مِمَّا أَنْتَ فِیهِ فَسَکَتَ وَ قَالَ مَنْ أَنْتَ یَا عَبْدَ اللَّهِ فَقُلْتُ عَلِیُّ بْنُ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ وَ اللَّهِ لَهَکَذَا قَالَ لِی سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ إِنِّی بَاعِثٌ إِلَیْکَ مَعَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ بِرِسَالَتِی قَالَ عَلِیٌّ فَلَبِثْتُ نَحْواً مِنْ عِشْرِینَ لَیْلَهً ثُمَّ أَتَیْتُ إِلَیْهِ وَ هُوَ مَرِیضٌ فَقُلْتُ أَوْصِنِی بِمَا أَحْبَبْتَ أُنْفِذْهُ مِنْ مَالِی قَالَ إِذَا أَنَا مِتُّ فَزَوِّجْ ابْنَتِی مِنْ رَجُلٍ دِینٍ ثُمَّ بِعْ دَارِی وَ ادْفَعْ ثَمَنَهَا إِلَی أَبِی الْحَسَنِ وَ اشْهَدْ لِی بِالْغُسْلِ وَ الدَّفْنِ وَ الصَّلَاهِ قَالَ فَلَمَّا دَفَنْتُهُ زَوَّجْتُ ابْنَتَهُ مِنْ رَجُلٍ مُؤْمِنٍ وَ بِعْتُ دَارَهُ وَ أَتَیْتُ بِثَمَنِهَا إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَزَکَّاهُ وَ تَرَحَّمَ عَلَیْهِ وَ قَالَ رُدَّ هَذِهِ الدَّرَاهِمَ فَادْفَعْهَا إِلَی ابْنَتِهِ (۱).

عَلِیُّ بْنُ أَبِی حَمْزَهَ قَالَ: أَرْسَلَنِی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِلَی رَجُلٍ مِنْ بَنِی حَنِیفَهَ وَ قَالَ إِنَّکَ تَجِدُهُ فِی مَیْمَنَهِ الْمَسْجِدِ وَ رَفَعْتُ إِلَیْهِ کِتَابَهُ فَقَرَأَهُ ثُمَّ قَالَ آتِنِی یَوْمَ کَذَا وَ کَذَا حَتَّی أُعْطِیَکَ جَوَابَهُ فَأَتَیْتُهُ فِی الْیَوْمِ الَّذِی کَانَ وَعَدَنِی فَأَعْطَانِی جَوَابَ الْکِتَابِ ثُمَّ لَبِثْتُ شَهْراً فَأَتَیْتُهُ لِأُسَلِّمَ عَلَیْهِ فَقِیلَ إِنَّ الرَّجُلَ قَدْ مَاتَ فَلَمَّا رَجَعْتُ مِنْ قَابِلٍ إِلَی مَکَّهَ فَلَقِیتُ أَبَا الْحَسَنِ وَ أَعْطَیْتُهُ جَوَابَ کِتَابِهِ فَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ فَقَالَ یَا عَلِیُّ لِمَ لَمْ تَشْهَدْ جِنَازَتَهُ قُلْتُ قَدْ فَاتَتْ مِنِّی (۲).

شُعَیْبٌ الْعَقَرْقُوفِیُّ قَالَ: بَعَثْتُ مُبَارَکاً مَوْلَایَ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام وَ مَعَهُ مِائَتَا دِینَارٍ وَ کَتَبْتُ مَعَهُ کِتَاباً فَذَکَرَ لِی مُبَارَکٌ أَنَّهُ سَأَلَ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَقِیلَ قَدْ خَرَجَ إِلَی مَکَّهَ فَقُلْتُ لَأَسِیرُ بَیْنَ مَکَّهَ وَ الْمَدِینَهِ بِاللَّیْلِ إِذَا هَاتِفٌ یَهْتِفُ بِی یَا مُبَارَکُ مَوْلَی شُعَیْبٍ الْعَقَرْقُوفِیِّ فَقُلْتُ مَنْ أَنْتَ یَا عَبْدَ اللَّهِ فَقَالَ أَنَا مُعَتِّبٌ یَقُولُ لَکَ

۱- ۱. نفس المصدر ج ۳ ص ۴۱۱.

۲- ۲. المناقب ج ۳ ص ۴۱۲.

أَبُو الْحَسَنِ هَاتِ الْكِتَابَ الَّذِی مَعَکَ وَ وَافِ بِالَّذِی مَعَکَ إِلَی مِنًی فَنَزَلْتُ مِنْ مَحْمِلِی وَ دَفَعْتُ إِلَیْهِ الْکِتَابَ وَ صِرْتُ إِلَی مِنًی فَأُدْخِلْتُ عَلَیْهِ وَ صَبَبْتُ الدَّنَانِیرَ الَّتِی مَعِی قُدَّامَهُ فَجَرَّ بَعْضَهَا إِلَیْهِ وَ دَفَعَ بَعْضَهَا بِیَدِهِ ثُمَّ قَالَ لِی یَا مُبَارَکُ ادْفَعْ هَذِهِ الدَّنَانِیرَ إِلَی شُعَیْبٍ وَ قُلْ لَهُ یَقُولُ لَکَ أَبُو الْحَسَنِ رُدَّهَا إِلَی مَوْضِعِهَا الَّذِی أَخَذْتَهَا مِنْهُ فَإِنَّ صَاحِبَهَا یَحْتَاجُ إِلَیْهَا فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ قَدِمْتُ عَلَی سَیِّدِی وَ قُلْتُ مَا قِصَّةُ هَذِهِ الدَّنَانِیرِ قَالَ إِنِّی طَلَبْتُ مِنْ فَاطِمَهَ خَمْسِینَ دِینَاراً لِأُتِمَّ بِهَا هَذِهِ الدَّنَانِیرَ فَامْتَنَعَتْ عَلَیَّ وَ قَالَتْ أُرِیدُ أَنْ أَشْتَرِیَ بِهَا قَرَاحَ (۱)

فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ فَأَخَذْتُهَا مِنْهَا سِرّاً وَ لَمْ أَلْتَفِتْ إِلَی کَلَامِهَا ثُمَّ دَعَا شُعَیْبٌ بِالْمِیزَانِ فَوَزَنَهَا فَإِذَا هِیَ خَمْسُونَ دِینَاراً(۲).

أَبُو خَالِدٍ الزُّبَالِیُّ قَالَ: نَزَلَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام مَنْزِلَنَا فِی یَوْمٍ شَدِیدِ الْبَرْدِ فِی سَنَهٍ مُجْدِبَهٍ وَ نَحْنُ لَا نَقْدِرُ عَلَی عُودٍ نَسْتَوْقِدُ بِهِ فَقَالَ یَا أَبَا خَالِدٍ ائْتِنَا بِحَطَبٍ نَسْتَوْقِدْ بِهِ قُلْتُ وَ اللَّهِ مَا أَعْرِفُ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ عُوداً وَاحِداً فَقَالَ کَلَّا یَا أَبَا خَالِدٍ تَرَی هَذَا الْفَجَ (۳) خُذْ فِیهِ فَإِنَّکَ تَلْقَی أَعْرَابِیّاً مَعَهُ حِمْلَانِ حَطَباً فَاشْتَرِهِمَا مِنْهُ وَ لَا تُمَاکِسْهُ فَرَکِبْتُ حِمَارِی وَ انْطَلَقْتُ نَحْوَ الْفَجِّ الَّذِی وَصَفَ لِی فَإِذَا أَعْرَابِیٌّ مَعَهُ حِمْلَانِ حَطَباً فَاشْتَرَیْتُهُمَا مِنْهُ وَ أَتَیْتُهُ بِهِمَا فَاسْتَوْقَدُوا مِنْهُ یَوْمَهُمْ ذَلِکَ وَ أَتَیْتُهُ بِطَرَفِ (۴)

مَا عِنْدَنَا فَطَعِمَ مِنْهُ ثُمَّ قَالَ یَا أَبَا خَالِدٍ انْظُرْ خِفَافَ الْغِلْمَانِ وَ نِعَالَهُمْ فَأَصْلِحْهَا حَتَّی نَقْدَمَ عَلَیْکَ فِی شَهْرِ کَذَا وَ کَذَا قَالَ أَبُو خَالِدٍ فَکَتَبْتُ تَارِیخَ ذَلِکَ الْیَوْمِ فَرَکِبْتُ حِمَارِیَ الْیَوْمَ الْمَوْعُودَ حَتَّی جِئْتُ إِلَی لِزْقِ مِیلٍ وَ نَزَلْتُ فِیهِ فَإِذَا أَنَا بِرَاکِبٍ یُقْبِلُ نَحْوَ الْقِطَارِ فَقَصَدْتُ إِلَیْهِ فَإِذَا یَهْتِفُ بِی وَ یَقُولُ یَا أَبَا خَالِدٍ قُلْتُ لَبَّیْکَ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ أَ تَرَاکَ وَفَیْنَاکَ بِمَا وَعَدْنَاکَ

۱- ۱. القراح: الأرض لا ماء فیها و لا شجر، جمع أقرحه.

۲- ۲. المناقب ج ۳ ص ۴۱۲.

۳- ۳. الفج: الطریق الواسع الواضح بین جبلین، جمع فجاج.

۴- ۴. الطرف: الطائفه من الشی ء و یجوز أن یکون المقصود الطرف بالضم جمع طرفه.

ثُمَّ قَالَ یَا أَبَا خَالِدٍ مَا فَعَلْتَ بِالْقُبَّتَیْنِ اللَّتَیْنِ کُنَّا نَزَلْنَا فِیهِمَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَدْ هَیَّأْتُهُمَا لَکَ وَ انْطَلَقْتُ مَعَهُ حَتَّی نَزَلَ فِی الْقُبَّتَیْنِ اللَّتَیْنِ کَانَ نَزَلَ فِیهِمَا ثُمَّ قَالَ مَا حَالُ خِفَافِ الْغِلْمَانِ وَ نِعَالِهِمْ قُلْتُ قَدْ أَصْلَحْنَاهَا فَأَتَیْتُهُ بِهِمَا فَقَالَ یَا أَبَا خَالِدٍ سَلْنِی حَاجَتَکَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أُخْبِرُکَ بِمَا کُنْتُ فِیهِ کُنْتُ زَیْدِیَّ الْمَذْهَبِ حَتَّی قَدِمْتَ عَلَیَّ وَ سَأَلْتَنِی الْحَطَبَ وَ ذَکَرْتَ مَجِیئَکَ فِی یَوْمِ کَذَا فَعَلِمْتُ أَنَّکَ الْإِمَامُ الَّذِی فَرَضَ اللَّهُ طَاعَتَهُ فَقَالَ یَا أَبَا خَالِدٍ مَنْ مَاتَ لَا یَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً وَ حُوسِبَ بِمَا عَمِلَ فِی الْإِسْلَامِ (۱).

فِی کِتَابِ أَمْثَالِ الصَّالِحِینَ، قَالَ شَقِیقٌ الْبَلْخِیُّ: وَجَدْتُ رَجُلًا عِنْدَ فَیْدٍ یَمْلَأُ الْإِنَاءَ مِنَ الرَّمْلِ وَ یَشْرَبُهُ فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذَلِکَ وَ اسْتَسْقَیْتُهُ فَسَقَانِی فَوَجَدْتُهُ سَوِیقاً وَ سُکَّراً الْقِصَّةَ وَ قَدْ نَظَمُوهَا:

سَلْ شَقِیقَ الْبَلْخِیِّ عَنْهُ بِمَا*** شَاهَدَ مِنْهُ وَ مَا الَّذِی کَانَ أَبْصَرَ

قَالَ لَمَّا حَجَجْتُ عَایَنْتُ شَخْصاً***نَاحِلَ الْجِسْمِ شَاحِبَ اللَّوْنِ أَسْمَرَ

سَائِراً وَحْدَهُ وَ لَیسَ لَهُ زَادٌ***فَمَا زِلْتُ دَائِباً أَتَفَکَّرُ

وَ تَوَهَّمْتُ أَنَّهُ یَسْأَلُ النَّاسَ***وَ لَمْ أَدْرِ أَنَّهُ الْحَجُّ الْأَکْبَرُ

ثُمَّ عَایَنْتُهُ وَ نَحْنُ نُزُولٌ***دُونَ فَیْدٍ عَلَی الْکَثِیبِ الْأَحْمَرِ

یَضَعُ الرَّمْلَ فِی الْإِنَاءِ وَ یَشْرَبُهُ***فَنَادَیْتُهُ وَ عَقْلِی مُحَیَّرٌ

اسْقِنِی شَرْبَةً فَلَمَّا سَقَانِی***مِنْهُ عَایَنْتُهُ سَوِیقاً وَ سُکَّرْ

فَسَأَلْتُ الْحَجِیجَ مَنْ یَکُ هَذَا***قِیلَ هَذَا الْإِمَامُ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ(۲)

عَلِیُّ بْنُ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ: کُنْتُ مُعْتَکِفاً فِی مَسْجِدِ الْکُوفَةِ إِذْ جَاءَنِی أَبُو جَعْفَرٍ الْأَحْوَلُ بِکِتَابٍ مَخْتُومٍ مِنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَقَرَأْتُ کِتَابَهُ فَإِذَا فِیهِ إِذَا قَرَأْتَ

۱- ۱. المناقب ج ۳ ص ۴۱۳.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۳ ص ۴۱۹ و شقیق البلخیّ هذا من الزهاد و قد ترجمه أبو نعیم فی الحلیه ج ۸ ص ۵۹- ۷۱ و ابن حجر فی لسان المیزان ج ۳ ص ۱۵۱.

كِتَابِيَ الصَّغِيرَ الَّذِي فِي جَوْفِ كِتَابِيَ الْمَخْتُومِ فَاحْرُزْهُ حَتَّى أَطْلُبَهُ مِنْكَ فَأَخَذَ عَلِيٌّ الْكِتَابَ فَأَدْخَلَهُ بَيْتَ بَزِّهِ (۱)

فِي صُنْدُوقٍ مُقَفَّلٍ فِي جَوْفِ قِمَطْرٍ فِي جَوْفِ حُقٍ (۲)

مُقَفَّلٍ وَ بَابُ الْبَيْتِ مُقَفَّلٌ وَ مَفَاتِيحُ هَذِهِ الْأَقْفَالِ فِي حُجْرَتِهِ فَإِذَا كَانَ اللَّيْلُ فَهِيَ تَحْتَ رَأْسِهِ وَ لَيْسَ يَدْخُلُ بَيْتَ الْبَزِّ غَيْرُهُ فَلَمَّا حَضَرَ الْمَوْسِمُ خَرَجَ إِلَى مَكَّهَ وَافِداً بِجَمِيعِ مَا كَتَبَ إِلَيْهِ مِنْ حَوَائِجِهِ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ الْعَبْدُ الصَّالِحُ يَا عَلِيُّ مَا فَعَلَ الْكِتَابُ الصَّغِيرُ الَّذِي كَتَبْتُ إِلَيْكَ فِيهِ أَنِ احْتَفِظْ بِهِ فَحَكَيْتُهُ قَالَ إِذَا نَظَرْتَ إِلَى الْكِتَابِ أَ لَيْسَ تَعْرِفُهُ قُلْتُ بَلَى قَالَ فَرَفَعَ مُصَلًّى تَحْتَهُ فَإِذَا هُوَ أَخْرَجَهُ إِلَيَّ فَقَالَ احْتَفِظْ بِهِ فَلَوْ تَعْلَمُ مَا فِيهِ لَضَاقَ صَدْرُكَ قَالَ فَرَجَعْتُ إِلَى الْكُوفَهِ وَ الْكِتَابُ

مَعِي فَأَخْرَجْتُهُ فِي دُرُوزِ(۳) جَيْبِي عِنْدَ إِبْطِي فَكَانَ الْكِتَابُ حَيَاهَ عَلِيٍّ فِي جَيْبِهِ فَلَمَّا مَاتَ عَلِيٌّ قَالَ مُحَمَّدٌ وَ حَسَنٌ ابْنَاهُ فَلَمْ يَكُنْ لَنَا هَمٌّ إِلَّا الْكِتَابُ فَفَقَدْنَاهُ فَعَلِمْنَا أَنَّ الْكِتَابَ قَدْ صَارَ إِلَيْهِ (۴).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: ابوعلی بن راشد و دیگران در حدیثی طولانی نقل کرده‌اند: شیعیان نیشابور جمع شدند و محمّد بن علی نیشابوری را انتخاب کردند و سی هزار دینار و پنجاه هزار درهم و مقداری پارچه به او دادند، شطیطه هم یک درهم صحیح و تکه پارچه ای ابریشمی که خودش رشته بود و چهار درهم ارزش داشت آورد و گفت: خدا از حق شرم ندارد. درهم او را کج کردم. جلدی آوردند که در حدود هفتاد ورق کاغذ در آن بود و در هر ورق یک مسأله بود و باقی ورق سفید بود تا ایشان جواب را زیر آن بنویسند. هر دو ورق را با سه بند پیچیدند و روی آن را سه بار مهر کردند؛ روی هر بند یک مهر. گفتند: این‌ها را شب به امام می‌دهی و صبح آن ها را پس می گیری، اگر دیدی مهر ورق‌های درون جلد سالم است، پنج تای آن‌ها را باز کن و ببین آیا مسائل آن‌ها جواب داده شده‌اند یا نه، اگر بدون شکستن مهرها جواب داده شده بودند، آن شخص امام است و این پول‌ها حق اوست، پول‌ها را به ایشان تقدیم کن، اگر چنین نبود پول‌های ما را بر گردان.

محمّد به مدینه آمد و پیش افطح عبداللّه بن جعفر رفت و او را آزمود و در حالی که می گفت: پروردگارا مرا به راه درست هدایت کن! از پیش او بیرون آمد. او نقل کرده، ایستاده بودم که غلامی پیشم آمد وگفت: بیا برویم پیش کسی که می... خواهی. مرا به خانه موسی بن جعفر برد، همین که ایشان مرا دیدند، فرمودند: چرا ناامید شدی ای اباجعفر؟ و چرا به یهود و نصاری پناه بردی؟ پیش من بیا! من حجت و ولی خدایم، مگر ابی‌حمزه جلو در مسجد جدم مرا به تو معرفی نکرد؟ من از دیروز جواب تمام مسائلی را که در جلد به همراه آورده ای را داده ام. آن پول‌ها را و آن یک درهم شطیطه که وزن آن یک درهم و دو دانگ است و در کیسه ای که چهار صد درهم وازوری در آن است قرار دارد را به همراه آن قطعه پارچه ابریشمی او که در بسته بندی آن دو برادر بلخی گذاشته‌اند را برایم بیاور.

محمّد نقل کرده، از گفتار امام عقل از سرم پرید، هر چه امر کرده بودند را آوردم و در مقابلشان گذاشتم یک درهم شطیطه و پارچه او را برداشتند. سپس رو به من فرمودند: خدا از حق شرم ندارد. ای اباجعفر! سلام مرا به شطیطه برسان و این کیسه پول را باو بده! چهل درهم بود. سپس فرمودند: قطعه‌ای از پارچه کفن خود را هم به او هدیه کردم که از پنبه روستای ما صیدا قریه فاطمه علیها السّلام است و خواهرم حلیمه دختر حضرت صادق علیه السّلام آن را ریسیده است. به او بگو پس از رسیدن اباجعفر و رسیدن درهم‌ها و قطعه پارچه، تو نوزده روز زنده می‌مانی، شانزده درهم را خرج خود کن و بقیه‌اش که بیست و

چهار درهم است را صـدقه از طرف خود و آن‌چه که بر تو لازم است قرار ده! من خودم بر تو نماز خواهم خوانـد، ای اباجعفر! وقتی مرا دیـدی این قضـیه را پنهان کن، زیرا به نفع خودت است. سـپس فرمودند: بقیه اموال را به صاحبان آن‌ها برگردان! مهر این نـامه هـا را هم بـاز کن ببین قبل از این‌که جلـد را پیش ما بیاوری جواب مسائل را داده ام یا نه؟ دیـدم مهرها سالم هسـتند، یک کاغذ از وسط آن‌ها برداشـتم و گشودم، دیدم در آن نوشـته است: امام علیه السّلام چه می‌فرمایند در مورد مردی که نذر کرده هر غلام و کنیزی که از قـدیم دارد آزاد کنـد و حـال آن‌که آن مرد هم‌اکنون بنـده های زیادی دارد. جواب با خط امام چنین بود: هر بنده ای که بیش از شـش ماه مالک آن بوده باید آزاد کند، دلیل بر درستی این جواب این سـخن خداوند متعال است که: «وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ...» - . یس / ۳۹ - {و برای ماه منزلهایی معین کرده ایم} و جدید کسی است که کمتر از شش ماه خادم باشد. مهر دوم را باز کردم، نوشـته بود: امام علیه السّلام چه می‌فرمایند در مورد کسـی که قسم خورده مال زیادی را انفاق کنـد، چقدر باید بدهد؟ جواب در زیر آن به خط امام بود: اگر کسـی که قسم خورده، گوسـفنددار است، باید هشـتاد و چهار گوسـفند صـدقه بدهـد و اگر شتردار است، هشـتاد و چهار شتر صـدقه دهد و اگر پول دارد، هشـتاد و چهار درهم صدقه بدهـد. دلیلش این سـخن خداونـد تعـالی است: «لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَواطِنَ كَثِيرَةٍ» - . توبه / ۲۵ - {قطعا خداونـد شـما را در مواضع بسیاری یاری کرده است}؛ من جاهایی که خداونـد رسول الله صـلی الله علیه و آله را قبل از نزول این آیه یاری نموده، شمردم؛ هشتاد و چهار مورد بود.

مهر سوم را برداشـتم، نوشـته بود: امام چه می‌فرماینـد در مورد شخصـی که قبر مرده ای را شـکافته و سـر میت را جـدا نموده و کفنش را دزدیـده است؟ جواب بـا خط امام بود: بایـد دست سارق را قطع کرد، زیرا کفن را از محلی که محفوظ بوده، دزدی نموده است. و و چون سر میت را جدا کرده باید صد دینار بدهد؛ زیرا ما او را به منزله جنین در شکم مادر، قبل از این‌که روح در آن دمیده شود، قرار می‌دهیم، در نطفه بیست دینار قرار داده ایم و ... تا آخر مسأله .

وقتی محمد به خراسان رسید، دید آن‌هایی که اموالشان برگردانده شده، فطحی مذهب شده اند و شطیطه بر مذهب حقه پایدار مانده است. سلام امام را به او رساند و کیسه پول و پارچه امام را به او داد، همان مقدار که امام فرموده بودند، زنده ماند. وقتی شطیطه درگذشت، امام علیه السّلام سوار بر شترشان آمدند. وقتی از کار تجهیز شطیطه فارغ شدند، ایشان سوار شتر شده و راه بیابان را پیش گرفتنـد. به محمـد فرمودنـد: به دوسـتانت خبر بـده و سـلام مرا به آن‌ها برسان و بگو: بر من و سایر امامان در هر زمان لازم است که بر جنازه ی شـما در هر جا که باشـید حاضـر شویم؛ پس در جان‌های خویش تقوای خداوند پیشه کنید! - . مناقب ۳ : ۴۰۹ -

علی بن ابی‌حمزه نقـل کرده، یـک سـال که در مکه بودیم، صاعقه ای بزرگ بر مردم زد و عـده زیادی از مردم مردنـد. من به حضور ابا الحسن علیه السّلام رسیدم؛ قبل از این‌که چیزی بپرسم فرمودند: ای علی! شـخص غرق شده و صاعقه زده را باید تا سه روز منتظر بمانند تا نشانه‌ای دال بر مردنش آشکار شود. عرض کردم: یعنی شما می‌خواهید بفرمایید که عده زیادی را زنده دفن کرده اند؟ فرمودند: آری، ای علی! عده زیادی را زنده دفن کردند و آن‌ها در قبر مردند.

علی بن ابی حمزه نقل کرده، ابا الحسن علیه السّلام مرا پیش مردی که یک سینی جلو او بود و یک پول یک پول جنس می... فروخت فرستادند و فرمودنـد: این هجـده درهم را به او بـده و بگو: ابا الحسن به تو می گوید: از این پول اسـتفاده کن؛ تا زمان

مرگ برایت کافی خواهد بود. وقتی پول‌ها را به او دادم، گریه کرد. گفتم: چرا گریه می کنی؟ گفت: چرا گریه نکنم و حال آن‌که خبر مرگم را می‌شنوم. گفتم: آن‌چه نزد خدا است، بهتر از حال فعلی توست، کمی سکوت کرد و گفت: ای بنده خدا! تو که هستی؟ گفتم: علی بن ابی‌حمزه. گفت: به خدا قسم آقا و مولایم هم همین را فرمودند که: پیغام خود را توسط علی بن ابی‌حمزه برایت می‌فرستم. علی نقل کرده: بیست شبانه روز گذشت، پیش او رفتم، مریض بود، گفتم: هر وصیتی داری به من کن تا از مال خودم آن را انجام دهم. گفت: وقتی از دنیا رفتم، دخترم را به مردی متدین شوهر بده، بعد این خانه را بفروش و پول آن را به ابا الحسن علیه السّلام بده و غسل و دفن و نماز مرا بر عهده بگیر. علی نقل کرده: وقتی او را دفن کردم، دخترش را به ازدواج مردی مؤمن درآوردم و خانه او را فروختم و پول آن را به ابا الحسن علیه السّلام دادم، ایشان آن پول را تزکیه کردند و برایش طلب رحمت کردند و فرمودند: این درهم‌ها را بگیر و به دخترش بازگردان. - . همان : ۴۱۱ -

علی بن ابی حمزه نقل کرده، ابا الحسن علیه السلام مرا پیش مردی از قبیله بنی‌حنیفه فرستادند و فرمودند: در قسمت جلو مسجد پیدایش می کنی. نامه امام را به او دادم، خواند و گفت: فلان روز پیش من بیا تا جوابش را بدهم. همان روزی که وعده داده بود رفتم و جواب نامه را به من داد. یک ماه گذشت، پیش او رفتم تا سلامی به او بدهم. گفتند: از دنیا رفت. سال بعد که به مکه برمی گشتم، ابا الحسن علیه السلام را دیدم و جواب نامه ها را دادم. ایشان فرمودند: خدا رحمتش کند. فرمودند: ای علی! چرا بر جنازه ی او حاضر نشدی؟ گفتم: از دستم رفت. - . همان : ۴۱۲ -

شعیب عقرقوفی نقل کرده، غلام خود مبارک را با دویست دینار به محضر ابا الحسن علیه السّلام فرستادم و نامه‌ای هم نوشتم. مبارک آمد و گفت: جویای امام شدم، گفتند که ایشان به مکه رفته‌اند. با خود گفتم: شبانه حرکت می کنم و فاصله مکه و مدینه را طی می کنم. ناگاه شخصی مرا صدا زد که: ای مبارک غلام شعیب عقرقوفی! گفتم: تو که هستی ای بنده خدا؟ گفت: من معتب هستم، ابا الحسن علیه السلام به تو می‌فرماید: نامه‌ای را که به همراه داری بده و پولی که آورده ای را در منی برایم بیاور. از محمل فرود آمدم و نامه را به او دادم و به منی رفتم. به محضر ایشان رسیدم و دینارهایی که همراه داشتم را در مقابلشان روی زمین ریختم. مقداری از آن‌ها را به طرف خود کشیدند و مقدار دیگر را با دست پس زدند. سپس به من فرمودند: ای مبارک! این دینارها را به شعیب بده و به او بگو: ابا الحسن به تو می گوید: این‌ها را از هر جا برداشته ای به همان جا بگذار؛ صاحبش به آن احتیاج پیدا می کند. از حضور ایشان خارج شدم و پیش آقایم رفتم و گفتم: قصه این دینارها چیست؟ گفت: من از فاطمه پنجاه دینار طلب کردم تا این دینارها را تکمیل کنم ولی او نداد و گفت: می‌خواهم قراح - . به زمینی گویند که نه آب دارد و نه درخت، جمع آن أقرحه است. - فلانی را بخرم. آن‌ها را پنهانی از او برداشتم و به حرف او توجهی نکردم. سپس شعیب ترازویی خواست و دینارها را کشید، پنجاه دینار بود. - مناقب ابن شهر آشوب ۳ : ۴۱۲ -

اباخالد زبالی نقل کرده، در یکی از روزها که به شدت سرد بود و در آن سال خشک‌سالی بود، ابا الحسن علیه السّلام در منزل ما فرود آمدند و ما چوبی نداشتیم که آتش بیافروزیم. فرمودند: ای اباخالد! مقداری هیزم تهیه کن تا آتش بزنیم. عرض کردم: به خدا در این‌جا یک چوب هم سراغ ندارم. فرمودند: این‌طور نیست ای اباخالد! این فجّ - . فج به راه وسیعی و آشکاری گویند که بین دو کوه قرار گرفته باشد، جمع آن فجاج است. - که می‌بینی را بگیر و برو، مرد صحرانشینی را خواهی دید که دو بار هیزم با خود دارد، آن دو را از او بخر و با او چانه نزن. سوار الاغم شدم راه فج را پیش گرفتم، به مرد صحرانشینی برخوردم که دو بار هیزم با خود داشت، آن‌ها را خریدم و آوردم و آن روز را آتش افروختند. مقداری عدس

داشتیم که برای ایشان آوردم و از آن خوردنـد و بعـد فرمودند: ای اباخالد! کفش ها و نعلین های غلامان را نگاه کن! تا ما در فلان ماه و فلان روز برگردیم، آن‌ها را درست کن.

اباخالـد نقل کرده، آن تاریـخ را یادداشت کردم و آن روز که رسـید سوار الاغم شدم و رفتم و بر سـر راه نشسـتم، ناگاه دیدم سواری می آیـد، به طرف او رفتم، صـدایم کرد: ای اباخالـد! عرض کردم: لبیک فـدایتان شوم! فرمودند: می‌بینی به وعده خود وفا کردیم؟

سپس فرمودنـد: ای اباخالد! آن دو خیمه ای که ما در آن‌دو فرود آمده بودیم را چه کردی؟ عرض کردم: فدایتان شوم! برایتان آمـاده‌اشـان کرده ام. بـا ایشان رفتم و ایشان در آن دو خیمه فرود آمدنـد. فرمودنـد: کفش ها و نعلین های غلامان چه شدنـد؟ عرض کردم: آن‌ها را درست کرده‌ام، آن‌ها را آوردم. فرمودند: ای اباخالد! خواسـته‌ات را بپرس. عرض کردم: فدایتان شوم! از وضع سابق خود خـدمتتان عرض کنم؛ من زیـدی مـذهب بودم، تا روزی که شـما پیش من آمدیـد و هیزم خواستید و فرمودید فلان روز برمی‌گردم فهمیـدم شـما همان امامی هستیـد که خداونـد اطاعت شـما را واجب کرده است. فرمودند: ای اباخالد! هر کس در حالی بمیرد که امام زمان خویش را نشـناسد به مرگ جاهلیت مرده، حال آن‌که اعمالش در اسلام محاسبه می‌شود. – . مناقب ابن شهر آشوب ۳ : ۴۱۳ –

در کتاب أعمال الصالحین آمـده که شـقیق بلخی نقل کرده، در فید مردی را دیدم که ظرفی را از شن پر می‌کرد و می‌نوشـید، تعجب کردم و از او خواستم به من هم بدهد، داد و خوردم سویق و شکر است ... و ادامه قصه که به نظم در آمده است:

از شقیق بلخی در مورد آن‌چه شاهد بوده و دیده است سؤال کن

او نقل کرده است: وقتی به حج می‌رفتم، شخصی دیدم که در صورتش آثار لاغری پیدا بود و نحیف و گندمگون بود

که تنها سفر می‌کرد و زاد و توشه‌ای به همراه نداشت، من مدام در فکر او بودم

و گمان کردم که او از مردم گدایی می‌کند و نفهمیدم که او خود حج بزرگ است

بعد وقتی در فید روی تلی از شن سرخ فرود آمده بودیم دیدمش که

شن را در ظرفی می‌ریزد و آن را می‌نوشد، در حالی که عقلم متحیر شده بود او را صدا کردم:

مقداری هم به من بده تا بنوشم! وقتی داد و از آن نوشیدم دیدم قاووت و شکر است

از حاجیان پرسیدم که این شخص کیست؟ گفتند: این امام موسی بن جعفر است.

علی بن ابی حمزه نقل کرده، در مسجد کوفه معتکف بودم که ابوجعفر احول نامه ای سر به مهر از ابا الحسن علیه السّلام برایم آورد. نامه را خوانـدم، در آن نوشـته بود: وقتی نامه را خواندی، آن نامه کوچکی را که داخل نامه بزرگ مهر زده وجود دارد

را تا وقتی که آن را از تو بخواهم پیش خود نگه دار! علی نامه را به انبار اجناس خود برد و آن را در صندوقی قفل‌شده، داخل جعبه ای قفل‌شده، در یک قوطی گذاشت و در انبار را هم قفل کرد. کلیدها در اتاقش بود و آن‌ها را شب‌ها زیر سر خود می... گذاشت و کسی جز خودش داخل انبار نمی‌شد.

موسم حج که رسید، در حالی که هر چه موسی بن جعفر علیه السّلام با نامه از او خواسته بودند را با خود می‌برد، به جانب مکه رهسپار شد. وقتی حضور عبد صالح علیه السلام رسید، ایشان به او فرمودند: ای علی! آن نامه ی کوچکی که نوشته بودم آن را نگه دار، چه شد؟ جریان جای آن را به ایشان عرض کردم، علیه فرمود: اگر آن نامه را ببینی می‌شناسی؟ عرض کردم: آری، جانمازی که زیرشان قرار داشت را بلند کردند و نامه را بیرون آوردند به من دادند و فرمودند: نگهش دار! اگر بدانی در آن چه نوشته است، قطعاً ناراحت می‌شوی. به کوفه بازگشتم و نامه همراهم بود و آن را در شکافی که در گریبان لباسم بود، زیر بغلم گذاشتم.

آن نامه در تمام مدت زندگی به جیب علی بود، وقتی علی درگذشت، محمّد و حسن، دو پسرش گفتند: تمام هم و غم ما آن نامه بود، ولی آن را گم کردیم. فهمیدیم نامه به دست خود ایشان رسیده است. - . مناقب ۳ : ۴۲۱ -

**[ترجمه]

بیان

القمطر بکسر القاف و فتح المیم و سکون الطاء ما یصان فیه الکتب.

**[ترجمه]القمطر بکسر القاف و فتح المیم و سکون الطاء ما یصان فیه الکتب.

**[ترجمه]

«۱۰۱»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب وَ مِنْ مُعْجِزَاتِهِ مَا نَظَمَ قَصِيدَةُ ابْنِ الْغَارِ الْبَغْدَادِيِّ:

وَ لَهُ مُعْجِزُ الْقَلِيبِ فَسَلْ عَنْهُ**رُوَاةَ الْحَدِيثِ بِالنَّقْلِ تُخْبَرْ

وَ لَدَى السِّجْنِ حِينَ أَبْدَى إِلَى السَّجَّانِ**قَوْلًا فِي السِّجْنِ وَ الْأَمْرُ مُشْهَرٌ

ثُمَّ يَوْمَ الْفِصَادِ حَتَّى أَتَى الْآسِي (۵) إِلَيْهِ فَرَدَّهُ وَ هُوَ يُذْعَرُ

ص: ۷۹

۱- ۱. البز: من الثياب أمتعه التاجر، و المقصود أنّه أدخله فی بیت تحرز فیه الامتعه و تحفظ.

٢- ٢. الحق: بالضم وعاء صغير من خشب، و منه حقّ الطيب، جمع حقاق.

٣- ٣. دروز: جمع درز و هو الارتفاع الذى يحصل فى الثوب عند جمع طرفيه فى الخياطه.

۴- ۴. المناقب ج ٣ ص ۴٢١.

۵- ۵. الاسى: الطبيب جمع أساه و أساء.

ثُمَّ نَادَى آمَنْتُ بِاللَّهِ لَا غَيْرُ***وَ أَنَّ الْإِمَامَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ

وَ اذْكُرِ الطَّائِرَ الَّذِی جَاءَ بِالصَّکِّ***إِلَیْهِ مِنَ الْإِمَامِ وَ بَشَّرَ

وَ لَقَدْ قَدَّمُوا إِلَیْهِ طَعَاماً***فِیهِ مُسْتَلْمِحٌ أَبَاهُ وَ أَنْکَرَ

وَ تَجَافَی عَنْهُ وَ قَالَ حَرَامٌ***أَکْلُ هَذَا فَکَیْفَ یُعْرَفُ مُنْکَرٌ

وَ اذْکُرِ الْفِتْیَانَ أَیْضاً فَفِیهَا***فَضْلُهُ أَذْهَلَ الْعُقُولَ وَ أَبْهَرَ

عِنْدَ ذَاکَ اسْتَقَالَ مِنْ مَذْهَبٍ***کَانَ یُوَالِی أَصْحَابُهُ وَ تَغَیَّرَ(۱)

**[ترجمه]مناقب إبن شهر آشوب: یکی از معجزات امام موسی بن جعفر علیه السلام آن است که ابن غار بغدادی آن را در قالب قصیده‌ای به نظم درآورده است:

ایشان صاحب معجزه چاه هستند، از راویان حدیث بپرس تا برایت نقل کنند

و معجزه زندان، آن زمان که با خداوند سبحان در سجن سخنی گفت که جریانش مشهور است.

سپس در روز فصد که طبیب پیش ایشان آمد و او را در حالی که ترسیده بود برگرداند.

بعد گفت: ایمان آوردم به خداوند و نه غیر او، و این‌که موسی بن جعفر امام است.

و به یاد آور پرنده‌ای که آن نوشته را از طرف امام و بشر آورد .

غذایی نزد حضرت گذاشتند که در آن مستلمحی - . واژه مستلمح را در کتب لغت نیافتیم. (مترجم) - بود که امام از خوردن آن امتناع ورزید و از آن دوری کرد و فرمود خوردن آن حرام است و چگونه منکری معروف شود؟

و ماجرای جوانان را به یاد آور که در آن فضیلت آن حضرت آشکار شد و خردها را مات و مبهوت کرد.

در اینجا بود که آن شخص از مذهبی که دوستانش داشتند دست برداشت و متحول شد. - . مناقب ۳ : ۴۲۱ -

**[ترجمه]

«۱۰۲»

کشف، [کشف الغمه] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ طَلْحَهَ(۲)

قَالَ قَالَ خُشْنَامُ بْنُ حَاتِمٍ الْأَصَمُّ قَالَ قَالَ لِی أَبِی حَاتِمٌ قَالَ لِی شَقِیقٌ الْبَلْخِیُّ: خَرَجْتُ حَاجّاً فِی سَنَهِ تِسْعٍ وَ أَرْبَعِینَ وَ مِائَهٍ فَنَزَلْتُ

الْقَادِسِيَّةِ(۳)

فَبَيْنَا أَنَا أَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ فِي زِينَتِهِمْ وَ كَثْرَتِهِمْ فَنَظَرْتُ إِلَى فَتًى حَسَنِ الْوَجْهِ شَدِيدِ السُّمْرَةِ ضَعِيفٍ فَوْقَ ثِيَابِهِ ثَوْبٌ مِنْ صُوفٍ مُشْتَمِلٍ بِشَمْلَةٍ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ وَ قَدْ جَلَسَ مُنْفَرِداً فَقُلْتُ فِي نَفْسِي هَذَا الْفَتَى مِنَ الصُّوفِيَّةِ يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ كَلًّا عَلَى النَّاسِ فِي طَرِيقِهِمْ وَ اللَّهِ لَأَمْضِيَنَّ إِلَيْهِ وَ لَأُوَبِّخَنَّهُ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَلَمَّا رَآنِي مُقْبِلًا قَالَ يَا شَقِيقُ اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ (۴) ثُمَّ تَرَكَنِي وَ مَضَى فَقُلْتُ فِي نَفْسِي إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ عَظِيمٌ قَدْ تَكَلَّمَ بِمَا فِي نَفْسِي وَ نَطَقَ بِاسْمِي وَ مَا هَذَا إِلَّا عَبْدٌ صَالِحٌ لَأَلْحَقَنَّهُ وَ لَأَسْأَلَنَّهُ أَنْ يُحَلِّلَنِي فَأَسْرَعْتُ فِي أَثَرِهِ فَلَمْ أَلْحَقْهُ وَ غَابَ مِنْ عَيْنِي فَلَمَّا نَزَلْنَا وَاقِصَةَ(۵) وَ إِذَا بِهِ يُصَلِّي وَ أَعْضَاؤُهُ تَضْطَرِبُ وَ دُمُوعُهُ تَجْرِي فَقُلْتُ هَذَا صَاحِبِي أَمْضِي إِلَيْهِ وَ أَسْتَحِلُّهُ

۱- ۱. المناقب ج ۳ ص ۴۲۱.

۲- ۲. مطالب السئول ص ۸۳ طبع ایران ملحقا بتذکره الخواص.

۳- ۳. القادسیه: قریه قرب الکوفه، من جهه البر، بینها و بین الکوفه خمسه عشر فرسخا، و بینها و بین العذیب أربعه أمیال، عندها کانت الوقعه العظمی بین المسلمین و فارس و تعرف الیوم بنفس الاسم قرب قضاء أبی صخیر فی لواء الدیوانیه.

۴- ۴. سوره الحجرات الآیه: ۱۲.

۵- ۵. واقصه: بکسر القاف، و الصاد المهمله، موضعان، منزل فی طریق مکّه بعد القرعاء نحو مکّه، و ماء لبنی کعب، و واقصه أیضا بأرض الیمامه.

فَصَبَرْتُ حَتَّی جَلَسَ وَ أَقْبَلْتُ نَحْوَهُ فَلَمَّا رَآنِی مُقْبِلًا قَالَ یَا شَقِیقُ اتْلُ وَ إِنِّی لَغَفّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی (۱) ثُمَّ تَرَکَنِی وَ مَضَی فَقُلْتُ إِنَّ هَذَا الْفَتَی لَمِنَ الْأَبْدَالِ لَقَدْ تَکَلَّمَ عَلَی سِرِّی مَرَّتَیْنِ فَلَمَّا نَزَلْنَا زُبَالَهَ(۲)

إِذَا بِالْفَتَی قَائِمٌ عَلَی الْبِئْرِ وَ بِیَدِهِ رَکْوَهٌ(۳)

یُرِیدُ أَنْ یَسْتَقِیَ مَاءً فَسَقَطَتِ الرَّکْوَهُ مِنْ یَدِهِ فِی الْبِئْرِ وَ أَنَا أَنْظُرُ إِلَیْهِ فَرَأَیْتُهُ قَدْ رَمَقَ السَّمَاءَ وَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ:

أَنْتَ رَبِّی إِذَا ظَمِئْتُ إِلَی الْمَاءِ***وَ قُوتِی إِذَا أَرَدْتُ الطَّعَامَا

اللَّهُمَّ سَیِّدِی مَا لِی غَیْرُهَا فَلَا تُعْدِمْنِیهَا قَالَ شَقِیقٌ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَیْتُ الْبِئْرَ وَ قَدِ ارْتَفَعَ مَاؤُهَا فَمَدَّ یَدَهُ وَ أَخَذَ الرَّکْوَهَ وَ مَلَأَهَا مَاءً فَتَوَضَّأَ وَ صَلَّی أَرْبَعَ رَکَعَاتٍ ثُمَّ مَالَ إِلَی کَثِیبِ (۴)

رَمْلٍ فَجَعَلَ یَقْبِضُ بِیَدِهِ وَ یَطْرَحُهُ فِی الرَّکْوَهِ وَ یُحَرِّکُهُ وَ یَشْرَبُ فَأَقْبَلْتُ إِلَیْهِ وَ سَلَّمْتُ عَلَیْهِ فَرَدَّ عَلَیَّ السَّلَامَ فَقُلْتُ أَطْعِمْنِی مِنْ فَضْلِ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْکَ فَقَالَ یَا شَقِیقُ لَمْ تَزَلْ نِعْمَهُ اللَّهِ عَلَیْنَا ظَاهِرَهً وَ بَاطِنَهً فَأَحْسِنْ ظَنَّکَ بِرَبِّکَ ثُمَّ نَاوَلَنِی الرَّکْوَهَ فَشَرِبْتُ مِنْهَا فَإِذَا هُوَ سَوِیقٌ وَ سُکَّرٌ فَوَ اللَّهِ مَا شَرِبْتُ قَطُّ أَلَذَّ مِنْهُ وَ لَا أَطْیَبَ رِیحاً فَشَبِعْتُ وَ رَوِیتُ وَ أَقَمْتُ أَیَّاماً لَا أَشْتَهِی طَعَاماً وَ لَا شَرَاباً ثُمَّ لَمْ أَرَهُ حَتَّی دَخَلْنَا مَکَّهَ فَرَأَیْتُهُ لَیْلَهً إِلَی جَنْبِ قُبَّهِ الشَّرَابِ فِی نِصْفِ اللَّیْلِ قَائِماً یُصَلِّی بِخُشُوعٍ وَ أَنِینٍ وَ بُکَاءٍ فَلَمْ یَزَلْ کَذَلِکَ حَتَّی ذَهَبَ اللَّیْلُ فَلَمَّا رَأَی الْفَجْرَ جَلَسَ فِی مُصَلَّاهُ یُسَبِّحُ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّی الْغَدَاهَ وَ طَافَ بِالْبَیْتِ أُسْبُوعاً وَ خَرَجَ فَتَبِعْتُهُ وَ إِذَا لَهُ غَاشِیَهٌ وَ مَوَالٍ وَ هُوَ عَلَی خِلَافِ مَا رَأَیْتُهُ فِی الطَّرِیقِ وَ دَارَ بِهِ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ یُسَلِّمُونَ عَلَیْهِ فَقُلْتُ لِبَعْضِ مَنْ رَأَیْتُهُ یَقْرُبُ مِنْهُ مَنْ هَذَا الْفَتَی فَقَالَ هَذَا مُوسَی بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهم السلام فَقُلْتُ قَدْ

۱- ۱. سوره طه الآیه: ۸۲.

۲- ۲. زباله: بضم اوله: موضع معروف بطریق مکّه بین واقصه و الثعلبیه، بها برکتان.

۳- ۳. الرکوه: مثلثه، اناء صغیر من جلد یشرب فیه الماء جمع رکاء و رکوات.

۴- ۴. الکثیب: التل من الرمل جمع کثب و کثبان و أکثبه.

عَجِبْتُ أَنْ یَکونَ هَذِهِ الْعَجَائِبُ إِلَّا لِمِثْلِ هَذَا السَّیِّدِ.

وَ لَقَدْ نَظَمَ بَعْضُ الْمُتَقَدِّمِینَ وَاقِعَهَ شَقِیقٍ مَعَهُ فِی أَبْیَاتٍ طَوِیلَهٍ اقْتَصَرْتُ عَلَی ذِکْرِ بَعْضِهَا فَقَالَ:

سَلْ شَقِیقَ الْبَلْخِیِّ عَنْهُ وَ مَا***عَایَنَ مِنْهُ وَ مَا الَّذِی کَانَ أَبْصَرَ

قَالَ لَمَّا حَجَجْتُ عَایَنْتُ شَخْصاً***شَاحِبَ اللَّوْنِ نَاحِلَ الْجِسْمِ أَسْمَرَ

سَائِراً وَحْدَهُ وَ لَیْسَ لَهُ زَادٌ***فَمَا زِلْتُ دَائِماً أَتَفَکَّرُ

وَ تَوَهَّمْتُ أَنَّهُ یَسْأَلُ النَّاسَ***وَ لَمْ أَدْرِ أَنَّهُ الْحَجُّ الْأَکْبَرُ

ثُمَّ عَایَنْتُهُ وَ نَحْنُ نُزُولٌ***دُونَ فَیْدٍ عَلَی الْکَثِیبِ الْأَحْمَرِ

یَضَعُ الرَّمْلَ فِی الْإِنَاءِ وَ یَشْرَبُهُ***فَنَادَیْتُهُ وَ عَقْلِی مُحَیَّرٌ

اسْقِنِی شَرْبَهً فَنَاوَلَنِی مِنْهُ***فَعَایَنْتُهُ سَوِیقاً وَ سُکَّرْ

فَسَأَلْتُ الْحَجِیجَ مَنْ یَکُ هَذَا***قِیلَ هَذَا الْإِمَامُ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ(۱)

**[ترجمه]کشف الغمه: محمد بن طلحه - . مطالب السؤول : ۸۳، چاپ ایران، ملحق به تذکره الخواص - از خشتام بن حاتم الأصم و او از أبی‌حاتم از شقیق بلخی نقل کرده‌اند، در سال صد و چهل و نه هجری برای انجام حج خارج شدم و در قادسیه - . روستایی است نزدیک کوفه از طرف بیابان که در فاصله پانزده فرسخی کوفه قرار دارد و فاصله آن تا عذیب چهار میل است. واقعه بزرگ بین مسلمانان و فارس در همین مکان در نزدیکی مخروبه‌های ابی‌صخیر در تنگه دیوانیه واقع شده و آن روزهم به روز قادسیه شناخته می‌شود. - بار انداختم، وقتی داشتم به آن همه اثاثیه و آن همه جمعیت مردم نگاه می کردم، جوان زیبای گندم‌گون و ضعیفی را دیدم که روی لباسش جامه ای از پشم پوشیده بود و ردایی به دوش و نعلینی در پاهایش داشت و تنها نشسته بود. با خود گفتم: این جوان از صوفی ها است و می‌خواهد در راه سربار مردم باشد، به خدا می‌روم و او را سرزنش می کنم. نزدیکش رفتم، وقتی دید من به طرفش می‌روم، فرمود: ای شقیق! «اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» - . حجرات / ۱۲ - {از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید که پاره ای از گمان‌ها گناه است}، سپس مرا ترک کرد و رفت. با خود گفتم: کار بزرگی کرد، از دل من خبر داد و اسم مرا به زبان آورد؛ این مرد حتماً بنده صالحی است، باید خود را به او برسانم و از او بخواهم حلالم کند. با سرعت به دنبالش رفتم، ولی به او نرسیدم و از مقابل چشمم غایب شد. وقتی در واقصه - . منزلی است در راه مکه که بعد از قرعاء به طرف مکه واقع شده، و نیز نام آب‌گیری است که در زمین‌های بنی کعب است و نیز نام مکانی است در سرزمین یمامه. -

بار انداختیم، او را دیدم که مشغول نماز است و اعضایش لرزان و اشک‌هایش جاری است. گفتم: خودش است، بروم و از او حلالیت بطلبم.

صبر کردم تـا نمـازش تمـام شـد و به طرف او رفتم، وقتی مرا در حال آمـدن دیـد، فرمود: ای شـقیق! این آیه را بخوان: «وَ إِنِّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی» - . طه / ۸۲ - {به یقین من آمرزنده کسی هستم که توبه کند و ایمان بیاورد و کار شایسته نمایـد و به راه راست راهسپر شود} باز مرا گـذاشت و رفت. گفتم: این جوان حتماً از بزرگان است؛ دو بار از دل من خبر داده است. وقتی در زباله - . زباله به ضم زاء، جایی معروف در راه مکه است که بین واقصه و ثعلبیه واقع شـده است و دو برکه در آن وجود دارد. - بار انـداختیم، آن جوان را دیـدم که کنار چاه ایسـتاده و کوزه ای در دست دارد و می‌خواهـد از چاه آب بکشد، کوزه از دستش به درون چاه افتاد و من داشتم نگاهش می کردم، سر به آسمان بلند کرده و می گوید:

تو پروردگار منی وقتی تشنه آب شوم و قوت و غذایی منی هرگاه غذایی بخواهم.

خداوندا ای سرور من! غیر از این کوزه ندارم آن را از من نگیر! شقیق نقل کرده، به خدا قسم دیدم آب چاه بالا آمد و دستش را دراز کرد و کوزه را گرفت و پر از آب کرد، سپس وضو گرفت و چهار رکعت نماز خوانـد. بعـد به طرف پشـته ای از شـن رفت و از آن شن‌هـا را بـا دست داخـل کوزه می‌ریخت و آن را تکان می‌داد و می‌آشامیـد. جلو رفتم و سـلام کردم، جوابم را داد. عرض کردم: از فضـلی که خدا به شـما عنایت کرده، به من هم بدهید بخورم. فرمود: ای شـقیق! ما پیوسـته مشـمول نعمت هـای ظـاهری و باطنی خـدا هستیم، به پروردگارت خوش‌بین باش! سـپس کوزه را به من داد، آشامیـدم، دیـدم قاووت و شـکر است، به خدا قسم تا آن وقت چیزی لذیذتر و خوش‌بوتر از آن نخورده بودم، هم سـیر شدم و هم سـیراب، و تا چند روز اشـتها به غذا و آب نداشتم .

دیگر او را ندیـدم تا داخل مکه شـدیم، نیمه شبی او را کنار گنبـد آبخوری دیـدم که ایسـتاده و با خشوع ناله و اشک نماز می خواند. تا پایان شب همین حال را داشت. وقتی فجر را دید، در مکان نمازش نشـست و شـروع به تسبیح نمود و سپس برخاست و نماز صبح را خواند و هفت مرتبه گرد خانه خدا طواف کرد و خارج شد. به دنبالش رفتم، دیدم بر خلاف آنچه در راه دیده بـودم، برای خـودش مریـدان و غلامـانی دارد و مردم دور و برش جمع شدنـد و بر او سـلام می کننـد، بـه یـک از کسـانی که نزدیکش بود گفتم: این جوان کیست؟ گفت: این موسـی بن جعفر بن محمّـد بن علی بن الحسـین بن علی بن ابی طالب علیهم السّلام است. گفتم: جای تعجب بود چنین اگر غیر از این آقا چنان کارهایی می کرد.

بعضـی از شعرای پیشین جریان شقیق با ایشان را در قالب اشعاری طولانی سروده اند که ما به ذکر چند بیت از آن را بسنده می کنیم:

از شقیق بلخی در مورد آنچه شاهد بوده و دیده است سؤال کن

او نقل کرده است: وقتی به حج می رفتم، شخصی دیدم که در صورتش آثار لاغری پیدا بود و نحیف و گندمگون بود

که تنها سفر می‌کرد و زاد و توشه‌ای به همراه نداشت، من مدام در فکر او بودم

و گمان کردم که او از مردم گدایی می‌کند و نفهمیدم که او خود حج بزرگ است

بعد وقتی در فید روی تلی از شن سرخ فرود آمده بودیم دیدمش که

شن را در ظرفی می‌ریزد و آن را می‌نوشد، در حالی که عقلم متحیر شده بود او را صدا کردم:

مقداری هم به من بده تا بنوشم! وقتی داد و از آن نوشیدم دیدم قاووت و شکر است

از حاجیان پرسیدم که این شخص کیست؟ گفتند: این امام موسی بن جعفر است. - . کشف الغمه ۳ : ۴ -

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی الغاشیه السؤال یأتونک و الزوار و الأصدقاء ینتابونک و حدیده فوق مؤخره الرحل و غشاء القلب و السرج و السیف و غیره ما تغشاه (۲).

و قال شحب لونه کجمع و نصر و کرم و عنی شحوبا و شحوبه تغیر من هزال أو جوع أو سفر(۳) و النحول الهزال.

**[ترجمه]قال الفیروزآبادی الغاشیه السؤال یأتونک و الزوار و الأصدقاء ینتابونک و حدیده فوق مؤخره الرحل و غشاء القلب و السرج و السیف و غیره ما تغشاه - ۲. القاموس ج ۴ ص ۳۷۰. - .

و قال شحب لونه کجمع و نصر و کرم و عنی شحوبا و شحوبه تغیر من هزال أو جوع أو سفر - ۳. نفس المصدر ج ۱ ص ۸۵. - و النحول الهزال.

**[ترجمه]

أقول

رأیت هذه القصه فی أصل کتاب محمد بن طلحه مطالب السئول (۴) و فی الفصول المهمه و أوردها ابن شهرآشوب أیضا مع اختصار و قال صاحب کشف الغمه و صاحب الفصول المهمه(۵)

هذه الحکایه رواها جماعه من أهل التألیف رواها ابن الجوزی فی کتابیه إثاره العزم الساکن إلی أشرف الأماکن و کتاب صفه

۱- ۱. کشف الغمّه ج ۳ ص ۴.

۲- ۲. القاموس ج ۴ ص ۳۷۰.

۳- ۳. نفس المصدر ج ۱ ص ۸۵.

۴- ۴. مطالب السئول ص ۸۳.

۵- ۵. الفصول المهمه ص ۲۱۹.

الصفوه(۱)

و الحافظ عبد العزیز بن الأخضر الجنابذی فی کتاب معالم العتره النبویه و رواها الرامهرمزی فی کتاب کرامات الأولیاء(۲).

**[ترجمه]من این قصه را در اصل کتاب محمد بن طلحه، مطالب السؤول - . مطالب السؤول : ۸۵ - و در فصول المهمه - . فصول المهمه : ۲۱۹ - دیدم، و ابن شهر آشوب نیز آن را با اختصار نقل کرده است. صاحب کشف الغمه و صاحب فصول المهمه نوشته‌اند: این حکایت را گروهی از اهل تألیف روایت کرده‌اند: ابن جوزی در دو کتابش، \\"إثاره العزم الساکن إلی أشرف الاماکن\\" و \\"صفه الصفوه\\" - . صفه الصفوه ۲ : ۱۰۴ - ، و حافظ بن عبدالعزیز بن الأخضر الجنابذی در کتاب معالم العتره النبویه، و رامهرمزی در کتاب کرامات الأولیاء - . جامع کرامات الأولیاء ۲ : ۱۰۴ . غیر از مواردی که در متن ذکر شده، افراد زیاد دیگری، هم از اهل سنت و هم از شیعیان، قصه شقیق بلخی با امام موسی علیه السلام را نقل کرده‌اند، که از جمله اهل سنت می‌توان به فرغولی در جوهره الکلام : ۱۴۰، اسحاقی در أخبار الدول، بدخشی در مفتاح النجا فی مناقب آل عبا (نسخه خطی)، شبلنجی در نور البصار : ۱۳۵، و صفوه الصفوه که ذکرش گذشت. اما از شیعیان، تعدادشان بسیار است. - آن را روایت کرده‌اند.

مؤلف: و محمد بن طلحه هم در مطالب السؤول آن را آورده است. - . مطالب السؤول : ۸۴ -

**[ترجمه]

«۱۰۳»

أقول و ذکر محمد بن طلحه فی مطالب السئول (۳) وَ رَوَی فِی کَشْفِ الْغُمَّهِ عَنْهُ أَیْضاً أَنَّهُ قَالَ: وَ لَقَدْ قَرَعَ سَمْعِی ذِکْرُ وَاقِعَهٍ عَظِیمَهٍ ذَکَرَهَا بَعْضُ صُدُورِ الْعِرَاقِ أَثْبَتَتْ لِمُوسَی علیه السلام أَشْرَفَ مَنْقَبَهٍ وَ شَهِدَتْ لَهُ بِعُلُوِّ مَقَامِهِ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَی وَ زُلْفَی مَنْزِلَتِهِ لَدَیْهِ وَ ظَهَرَتْ بِهَا کَرَامَتُهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ لَا شَکَّ أَنَّ ظُهُورَ الْکَرَامَهِ بَعْدَ الْمَوْتِ أَکْبَرُ مِنْهَا دَلَالَهً حَالَ الْحَیَاهِ وَ هِیَ أَنَّ مِنْ عُظَمَاءِ الْخُلَفَاءِ مَجَّدَهُمُ اللَّهُ تَعَالَی مَنْ کَانَ لَهُ نَائِبٌ کَبِیرُ الشَّأْنِ فِی الدُّنْیَا مِنْ مَمَالِیکِهِ الْأَعْیَانِ فِی وَلَایَهٍ عَامَّهٍ طَالَتْ فِیهَا مُدَّتُهُ وَ کَانَ ذَا سَطْوَهٍ وَ جَبَرُوتٍ فَلَمَّا انْتَقَلَ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی اقْتَضَتْ رِعَایَهُ الْخَلِیفَهِ أَنْ تَقَدَّمَ بِدَفْنِهِ فِی ضَرِیحٍ مُجَاوِرٍ لِضَرِیحِ الْإِمَامِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام بِالْمَشْهَدِ الْمُطَهَّرِ وَ کَانَ بِالْمَشْهَدِ الْمُطَهَّرِ نَقِیبٌ مَعْرُوفٌ مَشْهُودٌ لَهُ بِالصَّلَاحِ کَثِیرُ التَّرَدُّدِ وَ الْمُلَازَمَهِ لِلضَّرِیحِ وَ الْخِدْمَهِ لَهُ قَائِمٌ بِوَظَائِفِهَا فَذَکَرَ هَذَا النَّقِیبُ أَنَّهُ بَعْدَ دَفْنِ هَذَا الْمُتَوَفَّی فِی ذَلِکَ الْقَبْرِ بَاتَ بِالْمَشْهَدِ الشَّرِیفِ فَرَأَی فِی مَنَامِهِ أَنَّ الْقَبْرَ قَدِ انْفَتَحَ وَ النَّارُ تَشْتَعِلُ فِیهِ وَ قَدِ انْتَشَرَ مِنْهُ دُخَانٌ وَ رَائِحَهُ قُتَارِ ذَلِکَ الْمَدْفُونِ فِیهِ إِلَی أَنْ مَلَأَتِ الْمَشْهَدَ وَ أَنَّ الْإِمَامَ مُوسَی علیه السلام وَاقِفٌ فَصَاحَ لِهَذَا النَّقِیبِ بِاسْمِهِ وَ قَالَ لَهُ تَقُولُ لِلْخَلِیفَهِ یَا فُلَانُ وَ سَمَّاهُ بِاسْمِهِ لَقَدْ آذَیْتَنِی بِمُجَاوَرَهِ هَذَا الظَّالِمِ وَ قَالَ کَلَاماً خَشِناً

۱- ۱. صفه الصفوه ج ۲ ص ۱۰۴.

۲- ۲. جامع کرامات الأولیاء ج ۲ ص ۲۲۹، و أخرج قصه شقیق البلخیّ مع الامام موسی«ع» غیر من ذکر فی المتن جمع کثیر

من الفریقین منهم الفرغولی فی جوهره الکلام ص ۱۴۰ و الاسحاقی فی أخبار الدول و البدخشی فی مفتاح النجا فی مناقب آل العباء« مخطوط» و الشبلنجی فی نور الابصار ص ۱۳۵ کما وردت فی مختار صفه الصفوه ص ۱۵۳ و هؤلاء من اعلام العامّه، و أمّا الخاصّه فهم کثیر.

۳- ۳. مطالب السئول ۸۴.

فَاسْتَيْقَظَ ذَلِکَ النَّقِيبُ وَ هُوَ يَرْعُدُ فَرَقاً وَ خَوْفاً وَ لَمْ يَلْبَثْ أَنْ کَتَبَ وَرَقَةً وَ سَيَّرَهَا مُنْهِياً فِيهَا صُورَةَ الْوَاقِعَهِ بِتَفْصِيلِهَا فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ جَاءَ الْخَلِيفَهُ إِلَی الْمَشْهَدِ الْمُطَهَّرِ بِنَفْسِهِ وَ اسْتَدْعَی النَّقِيبَ وَ دَخَلُوا الضَّرِيحَ وَ أَمَرَ بِکَشْفِ ذَلِکَ الْقَبْرِ وَ نَقْلِ ذَلِکَ الْمَدْفُونِ إِلَی مَوْضِعٍ آخَرَ خَارِجَ الْمَشْهَدِ فَلَمَّا کَشَفُوهُ وَجَدُوا فِيهِ رَمَادَ الْحَرِيقِ وَ لَمْ يَجِدُوا لِلْمَيِّتِ أَثَراً(۱).

**[ترجمه]در کشف الغمه همچنین از محمد بن طلحه نقل کرده، واقعه بسیار بزرگی به گوشم خورد که آن را یکی از بزرگان عراق نقل کرده و شریف‌ترین منقبت را برای موسی بن جعفر علیه السّلام ثابت می کند و شاهد علو مقام و نزدیکی منزلت ایشان پیش خدای متعال است و به‌وسیله آن کرامت ایشان بعد از وفات نیز ظاهر شد و شکی نیست که ظهور کرامت پس از وفات بزرگ‌تر از زمان حیات است و آن این که: یکی از خلفای بزرگ که خدا مجد و عظمتی به او ارزانی داشته بود، نماینده ای عظیم الشأن از اعیان مملکت داشت که مدتی طولانی والی منطقه‌ای بود و با قدرت و سخت گیری در آن‌جا حکم‌رانی می کرد. وقتی والی از دنیا رفت، خلیفه به جهت احترام، او را در ضریحی کنار ضریح موسی بن جعفر علیه السّلام در حرم مطهر ایشان دفن نمود. حرم موسی بن جعفر کلیددار معروفی داشت که به گواهی همگان شخصی درست کار بود و پیوسته در حرم رفت و آمد داشت و نسبت به خدمت کاری حرم و انجام وظائف آن فروگذار نبود .

کلیددار نقل کرده است: روزی بعد از دفن شدن آن والی در حرم شریف خوابیده بودم و در خواب دیدم که قبر او گشوده شده و آتش در آن شعله ور است و دود و بوی سوختن بدن و جنازه او همه حرم را فراگرفته است و حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز ایستاده و مرا را به اسم صدا زدند و به من فرمودند: برو به خلیفه بگو: ای فلانی - امام اسم او را نیز بردند - مرا با قرار دادن این ستمگر در کنار من آزردی، و سخنی خشن فرمودند.

کلیددار نقل کرده، از خواب بیدار شدم در حالی که از ترس بر خود می‌لرزیدم، فوری ورقه ای برداشتم و و آن را تا انتها پر کردم و جریان را مفصل برای خلیفه نگاشتم. شب که شد، خلیفه به حرم مطهر آمد و کلیددار را خواست و با او داخل ضریح شد و دستور داد آن قبر را بشکافند و جنازه آن مرد را به جای دیگر بیرون از حرم منتقل کنند. وقتی قبر را شکافتند، خاکستری حاصل از سوختن در آن دیدند و اثری از مرده نیافتند. - . کشف الغمه ۳ : ۷ -

**[ترجمه]

توضیح

القتار بالضم ریح القدر و الشواء و العظم المحرق.

**[ترجمه]القتار بالضم ریح القدر و الشواء و العظم المحرق.

**[ترجمه]

عُیُونُ الْمُعْجِزَاتِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام حَدِّثْنِی عَنْ أَعْدَاءِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَهْلِ بَیْتِ النُّبُوَّهِ فَقَالَ الْحَدِیثُ أَحَبُّ إِلَیْکَ أَمِ الْمُعَایَنَهُ قُلْتُ الْمُعَایَنَهُ فَقَالَ لِأَبِی إِبْرَاهِیمَ مُوسَی علیه السلام ائْتِنِی بِالْقَضِیبِ فَمَضَی وَ أَحْضَرَهُ إِیَّاهُ فَقَالَ لَهُ یَا مُوسَی اضْرِبْ بِهِ الْأَرْضَ وَ أَرِهِمْ أَعْدَاءَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ أَعْدَاءَنَا فَضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ ضَرْبَهً فَانْشَقَّتِ الْأَرْضُ عَنْ بَحْرٍ أَسْوَدَ ثُمَّ ضَرَبَ الْبَحْرَ بِالْقَضِیبِ فَانْفَلَقَ عَنْ صَخْرَهٍ سَوْدَاءَ فَضَرَبَ الصَّخْرَهَ فَانْفَتَحَ مِنْهَا بَابٌ فَإِذَا بِالْقَوْمِ جَمِیعاً لَا یُحْصَوْنَ لِکَثْرَتِهِمْ وَ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ وَ أَعْیُنُهُمْ زُرْقٌ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مُصَفَّدٌ مَشْدُودٌ فِی جَانِبٍ مِنَ الصَّخْرَهِ وَ هُمْ یُنَادُونَ یَا مُحَمَّدُ وَ الزَّبَانِیَهُ تَضْرِبُ وُجُوهَهُمْ وَ یَقُولُونَ لَهُمْ کَذَبْتُمْ لَیْسَ مُحَمَّدٌ لَکُمْ وَ لَا أَنْتُمْ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَنْ هَؤُلَاءِ فَقَالَ الْجِبْتُ وَ الطَّاغُوتُ وَ الرِّجْسُ وَ اللَّعِینُ بْنُ اللَّعِینِ وَ لَمْ یَزَلْ یُعَدِّدُهُمْ کُلَّهُمْ مِنْ أَوَّلِهِمْ إِلَی آخِرِهِمْ حَتَّی أَتَی عَلَی أَصْحَابِ السَّقِیفَهِ وَ أَصْحَابِ الْفِتْنَهِ وَ بَنِی الْأَزْرَقِ وَ الْأَوْزَاعِ وَ بَنِی أُمَیَّهَ جَدَّدَ اللَّهُ عَلَیْهِمُ الْعَذَابَ بُکْرَهً وَ أَصِیلًا ثُمَّ قَالَ علیه السلام لِلصَّخْرَهِ انْطَبِقِی عَلَیْهِمْ إِلَی الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (۲).

**[ترجمه]عیون المعجزات: محمّد بن فضل از داود رقی نقل کرده، به حضرت صادق علیه السّلام عرض کردم: از دشمنان امیرالمؤمنین علیه السّلام و اهل بیت نبوت برایم بگویید. فرمودند: کدام‌یک را بیشتر دوست داری: گفتن من یا با چشم خودت دیدن؟ عرض کردم: دیدن. به اباإبراهیم موسی علیه السّلام فرمودند: شلاق را بیاور! ایشان رفتند و آن را آوردند. فرمودند: ای موسی! شلاق را به زمین بزن و دشمنان امیرالمؤمنین و ما را نشان آن‌ها بده! شلاق را به زمین زدند؛ زمین شکافته شد و دریایی سیاه نمایان شد. سپس آن را به دریا زدند؛ صخره‌ای سیاه ظاهر شد. ضربه بعد را بر آن صخره زدند؛ دری از آن گشوده شد و همه ی آن‌ها آن‌جا بودند، به قدری زیاد بودند که به شمارش در نمی آمدند، صورت‌هایشان سیاه و چشم‌هایشان آبی بود. هر کدامشان در یک طرف صخره با زنجیر بسته شده بودند و فریاد می‌زدند: یا محمّد! شعله آتش بر صورت آن‌ها می‌زد و به آن‌ها می گفتند: دروغ می گویید، محمّد برای شما نیست و شما نیز به او مربوط نیستید .

عرض کردم: فدایتان شوم! این‌ها کیستند؟ فرمودند: جبت و طاغوت و رجس و لعین بن لعین. یکایک آن‌ها را از اول تا آخر نام بردند تا رسید به اصحاب سقیفه و اصحاب فتنه و بنی‌ازرق و اوزاع و بنی‌امیه، خداوند هر صبح و شب عذابش را بر آن‌ها تجدید کند!

سپس به صخره فرمودند: آن‌ها را تا وقتی که زمانش برسد در خود فرو ببر! - . عیون المعجزات : ۸۶ -

**[ترجمه]

بیان

یمکن أن یکون أصحاب الفتنه إشاره إلی طلحه و الزبیر و أصحابهما

ص: ۸۴

۱- ۱. کشف الغمّه ج ۳ ص ۷.

۲- ۲. عیون المعجزات ص ۸۶.

و بنو الأزرق الروم و لا یبعد أن یکون إشاره إلی معاویه و أصحابه و بنو زریق حی من الأنصار و الأوزاع الجماعات المختلفه.

**[ترجمه]ممکن است منظور از اصحاب فتنه طلحه و زبیر و یاران آن‌دو باشد و منظور از بنی‌ازرق رومیان باشند و بعید نیست بنی‌ازرق اشاره به معاویه و یاران او باشد. و بنی‌زریق قبیله‌ای از انصارند، و مراد از اوزاع گروه‌های مختلف است.

**[ترجمه]

«۱۰۵»

وَ مِنَ الْکِتَابِ الْمَذْکُورِ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الصُّوفِیِّ قَالَ: اسْتَأْذَنَ إِبْرَاهِیمُ الْجَمَّالُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ الْوَزِیرِ فَحَجَبَهُ فَحَجَّ عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ فِی تِلْکَ السَّنَهِ فَاسْتَأْذَنَ بِالْمَدِینَهِ عَلَی مَوْلَانَا مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ فَحَجَبَهُ فَرَآهُ ثَانِیَ یَوْمِهِ فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ یَا سَیِّدِی مَا ذَنْبِی فَقَالَ حَجَبْتُکَ لِأَنَّکَ حَجَبْتَ أَخَاکَ إِبْرَاهِیمَ الْجَمَّالَ وَ قَدْ أَبَی اللَّهُ أَنْ یَشْکُرَ سَعْیَکَ أَوْ یَغْفِرَ لَکَ إِبْرَاهِیمُ الْجَمَّالُ فَقُلْتُ سَیِّدِی وَ مَوْلَایَ مَنْ لِی بِإِبْرَاهِیمَ الْجَمَّالِ فِی هَذَا الْوَقْتِ وَ أَنَا بِالْمَدِینَهِ وَ هُوَ بِالْکُوفَهِ فَقَالَ إِذَا کَانَ اللَّیْلُ فَامْضِ إِلَی الْبَقِیعِ وَحْدَکَ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَعْلَمَ بِکَ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِکَ وَ غِلْمَانِکَ وَ ارْکَبْ نَجِیباً هُنَاکَ مُسْرَجاً قَالَ فَوَافَی الْبَقِیعَ وَ رَکِبَ النَّجِیبَ وَ لَمْ یَلْبَثْ أَنْ أَنَاخَهُ عَلَی بَابِ إِبْرَاهِیمَ الْجَمَّالِ بِالْکُوفَهِ فَقَرَعَ الْبَابَ وَ قَالَ أَنَا عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ فَقَالَ إِبْرَاهِیمُ الْجَمَّالُ مِنْ دَاخِلِ الدَّارِ وَ مَا یَعْمَلُ عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ الْوَزِیرُ بِبَابِی فَقَالَ عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ یَا هَذَا إِنَّ أَمْرِی عَظِیمٌ وَ آلَی عَلَیْهِ أَنْ یَأْذَنَ لَهُ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ یَا إِبْرَاهِیمُ إِنَّ الْمَوْلَی علیه السلام أَبَی أَنْ یَقْبَلَنِی أَوْ تَغْفِرَ لِی فَقَالَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکَ فَآلَی عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ عَلَی إِبْرَاهِیمَ الْجَمَّالِ أَنْ یَطَأَ خَدَّهُ فَامْتَنَعَ إِبْرَاهِیمُ مِنْ ذَلِکَ فَآلَی عَلَیْهِ ثَانِیاً فَفَعَلَ فَلَمْ یَزَلْ إِبْرَاهِیمُ یَطَأُ خَدَّهُ وَ عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ یَقُولُ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثُمَّ انْصَرَفَ وَ رَکِبَ النَّجِیبَ وَ أَنَاخَهُ مِنْ لَیْلَتِهِ بِبَابِ الْمَوْلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام بِالْمَدِینَهِ فَأَذِنَ لَهُ وَ دَخَلَ عَلَیْهِ فَقَبِلَهُ (۱).

**[ترجمه]از کتاب الکنوز از محمّد بن علی صوفی نقل کرده، روزی ابراهیم جمّال رضی الله عنه اجازه ورود به نزد ابا الحسن علی بن یقطین وزیر طلبید، علی بن یقطین اجازه به او ورود نداد. علی بن یقطین در همان سال به حج رفت، در مدینه اجازه خواست تا به محضر مولایمان موسی بن جعفر علیه السّلام برسد، حضرت اجازه ندادند. روز بعدش که علی بن یقطین حضرت را دید، عرض کرد: ای آقای من! گناه من چه بود؟ فرمودند: مانع از ورود تو شدم زیرا تو مانع از ورود برادرت ابراهیم جمّال شدی، و خداوند نیز سعی حج ترا نمی‌پذیرد مگر این‌که ابراهیم تو را ببخشد. عرض کردم: آقای من! من اکنون چگونه ابراهیم جمال را پیدا کنم، در حالی که من در مدینه هستم و او در کوفه است؟ فرمودند: شب که شد، تنها و بدون این‌که کسی از همراهان و غلامانت با تو باشند به بقیع می‌روی و در آن‌جا سوار اسبی با زین و برگ می‌شوی. علی بن یقطین به بقیع رفت سوار بر آن اسب شد، طولی نکشید که اسب بر در خانه ابراهیم جمّال در کوفه پیاده کرد و در را زد و گفت: من علی بن یقطینم.

ابراهیم جمّال از درون خانه گفت: علی بن یقطین وزیر هارون درب خانه من چه می‌کند؟ علی بن یقطین گفت: گرفتاری بزرگی دارم و او را قسم داد که اجازه ورود دهد. وقتی داخل شد، گفت: ای ابراهیم! مولا علیه السّلام از پذیرفتن من امتناع ورزیده مگر این‌که تو مرا ببخشی. ابراهیم گفت: خدا تو را ببخشد! علی بن یقطین او را قسم داد که قدم روی صورت او بگذارد، ولی ابراهیم از این کار امتناع ورزید. برای بار دوم او را قسم داد و او این کار را کرد. ابراهیم پای خود را روی

صورت علی بن یقطین گذاشته بود علی پیوسته می گفت: خدایا تو شاهد باش.

سپس بر گشت و سوار اسب شد و همان شب بر در خانه موسی بن جعفر علیه السّلام در مدینه پیاده شد و ایشان به او اجازه ورود دادند و او داخل رفت و امام او را پذیرفت. -. همان : ۹۰ -

**[ترجمه]

«۱۰۶»

کا، [الکافی] أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ وَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ نَصْرَانِیٌّ وَ نَحْنُ مَعَهُ بِالْعُرَیْضِ فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِیُّ إِنِّی أَتَیْتُکَ مِنْ بَلَدٍ بَعِیدٍ وَ سَفَرٍ شَاقٍّ وَ سَأَلْتُ رَبِّی مُنْذُ ثَلَاثِینَ سَنَةً أَنْ یُرْشِدَنِی إِلَی خَیْرِ الْأَدْیَانِ وَ إِلَی خَیْرِ الْعِبَادِ وَ أَعْلَمِهِمْ وَ أَتَانِی آتٍ فِی النَّوْمِ فَوَصَفَ لِی رَجُلًا بِعُلْیَا دِمَشْقَ

ص: ۸۵

۱- ۱. نفس المصدر ص ۹۰.

فَانْطَلَقْتُ حَتَّی أَتَیْتُهُ فَکَلَّمْتُهُ فَقَالَ أَنَا أَعْلَمُ أَهْلِ دِینِی وَ غَیْرِی أَعْلَمُ مِنِّی فَقُلْتُ أَرْشِدْنِی إِلَی مَنْ هُوَ أَعْلَمُ مِنْکَ فَإِنِّی لَا أَسْتَعْظِمُ السَّفَرَ وَ لَا تَبْعُدُ عَلَیَّ الشُّقَّهُ وَ لَقَدْ قَرَأْتُ الْإِنْجِیلَ کُلَّهَا وَ مَزَامِیرَ دَاوُدَ وَ قَرَأْتُ أَرْبَعَهَ أَسْفَارٍ مِنَ التَّوْرَاهِ وَ قَرَأْتُ ظَاهِرَ الْقُرْآنِ حَتَّی

اسْتَوْعَبْتُهُ کُلَّهُ فَقَالَ لِیَ الْعَالِمُ إِنْ کُنْتَ تُرِیدُ عِلْمَ النَّصْرَانِیَّهِ فَأَنَا أَعْلَمُ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ بِهَا وَ إِنْ کُنْتَ تُرِیدُ عِلْمَ الْیَهُودِ فَبَاطِی بْنُ شَرَاحِیلَ السَّامِرِیُّ أَعْلَمُ النَّاسِ بِهَا الْیَوْمَ وَ إِنْ کُنْتَ تُرِیدُ عِلْمَ الْإِسْلَامِ وَ عِلْمَ التَّوْرَاهِ وَ عِلْمَ الْإِنْجِیلِ وَ الزَّبُورِ وَ کِتَابِ هُودٍ وَ کُلِّ مَا أُنْزِلَ عَلَی نَبِیٍّ مِنَ الْأَنْبِیَاءِ فِی دَهْرِکَ وَ دَهْرِ غَیْرِکَ وَ مَا نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ خَبَرٍ فَعَلِمَهُ أَحَدٌ أَوْ لَمْ یَعْلَمْ بِهِ أَحَدٌ فِیهِ تِبْیَانُ کُلِّ شَیْ ءٍ وَ شِفَاءٌ لِلْعَالَمِینَ وَ رَوْحٌ لِمَنِ اسْتَرْوَحَ إِلَیْهِ وَ بَصِیرَهٌ لِمَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَیْراً وَ أَنِسَ إِلَی الْحَقِّ فَأُرْشِدُکَ إِلَیْهِ فَائْتِهِ وَ لَوْ مَاشِیاً عَلَی رِجْلَیْکَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَحَبْواً عَلَی رُکْبَتَیْکَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَزَحْفاً عَلَی اسْتِکَ فَإِنْ لَمْ تَقْدِرْ فَعَلَی وَجْهِکَ فَقُلْتُ لَا بَلْ أَنَا أَقْدِرُ عَلَی الْمَسِیرِ فِی الْبَدَنِ وَ الْمَالِ قَالَ فَانْطَلِقْ مِنْ فَوْرِکَ حَتَّی تَأْتِیَ یَثْرِبَ فَقُلْتُ لَا أَعْرِفُ یَثْرِبَ فَقَالَ فَانْطَلِقْ حَتَّی تَأْتِیَ مَدِینَهَ النَّبِیِّ الَّذِی بُعِثَ فِی الْعَرَبِ وَ هُوَ النَّبِیُّ الْعَرَبِیُّ الْهَاشِمِیُّ فَإِذَا دَخَلْتَهَا فَسَلْ عَنْ بَنِی غَنْمِ بْنِ مَالِکِ بْنِ النَّجَّارِ وَ هُوَ عِنْدَ بَابِ مَسْجِدِهَا وَ أَظْهِرْ بِزَّهَ النَّصْرَانِیَّهِ وَ حِلْیَتَهَا فَإِنَّ وَالِیَهَا یَتَشَدَّدُ عَلَیْهِمْ وَ الْخَلِیفَهَ أَشَدُّ ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ بَنِی عَمْرِو بْنِ مَبْذُولٍ وَ هُوَ بِبَقِیعِ الزُّبَیْرِ ثُمَّ تَسْأَلُ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ أَیْنَ مَنْزِلُهُ وَ أَیْنَ هُوَ مُسَافِرٌ أَمْ حَاضِرٌ فَإِنْ کَانَ مُسَافِراً فَالْحَقْهُ فَإِنَّ سَفَرَهُ أَقْرَبُ مِمَّا ضَرَبْتَ إِلَیْهِ ثُمَّ أَعْلِمْهُ أَنَّ مَطْرَانَ عُلْیَا الْغُوطَهِ غُوطَهِ دِمَشْقَ هُوَ الَّذِی أَرْشَدَنِی إِلَیْکَ وَ هُوَ یُقْرِئُکَ السَّلَامَ کَثِیراً وَ یَقُولُ لَکَ إِنِّی لَأُکْثِرُ مُنَاجَاتِ رَبِّی أَنْ یَجْعَلَ إِسْلَامِی عَلَی یَدَیْکَ فَقَصَّ هَذِهِ الْقِصَّهَ وَ هُوَ قَائِمٌ مُعْتَمِدٌ عَلَی عَصَاهُ ثُمَّ قَالَ إِنْ أَذِنْتَ لِی یَا سَیِّدِی کَفَّرْتُ لَکَ وَ جَلَسْتُ فَقَالَ آذَنُ لَکَ أَنْ تَجْلِسَ وَ لَا آذَنُ لَکَ أَنْ تُکَفِّرَ فَجَلَسَ ثُمَّ

أَلْقَى عَنْهُ بُرْنُسَهُ ثُمَّ قَالَ جُعِلْتُ فِدَاکَ تَأْذَنُ لِی فِی الْکَلَامِ قَالَ نَعَمْ مَا جِئْتَ إِلَّا لَهُ فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِیُّ ارْدُدْ عَلَی صَاحِبِیَ السَّلَامَ أَ وَ مَا تَرُدُّ السَّلَامَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام عَلَی صَاحِبِکَ إِنْ هَدَاهُ اللَّهُ فَأَمَّا التَّسْلِیمُ فَذَاکَ إِذَا صَارَ فِی دِینِنَا فَقَالَ النَّصْرَانِیُّ إِنِّی أَسْأَلُکَ أَصْلَحَکَ اللَّهُ قَالَ سَلْ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ کِتَابِ اللَّهِ الَّذِی أُنْزِلَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ نَطَقَ بِهِ ثُمَّ وَصَفَهُ بِمَا وَصَفَهُ بِهِ فَقَالَ حم وَ الْکِتابِ الْمُبِینِ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِی لَیْلَهٍ مُبارَکَهٍ إِنَّا کُنَّا مُنْذِرِینَ فِیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ (۱) مَا تَفْسِیرُهَا فِی الْبَاطِنِ فَقَالَ أَمَّا حم فَهُوَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ فِی کِتَابِ هُودٍ الَّذِی أُنْزِلَ عَلَیْهِ وَ هُوَ مَنْقُوصُ الْحُرُوفِ وَ أَمَّا الْکِتابِ الْمُبِینِ فَهُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ أَمَّا اللَّیْلَهُ فَفَاطِمَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهَا وَ أَمَّا قَوْلُهُ فِیها یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ یَقُولُ یَخْرُجُ مِنْهَا خَیْرٌ کَثِیرٌ فَرَجُلٌ حَکِیمٌ وَ رَجُلٌ حَکِیمٌ وَ رَجُلٌ حَکِیمٌ فَقَالَ الرَّجُلُ صِفْ لِیَ الْأَوَّلَ وَ الْآخِرَ مِنْ هَؤُلَاءِ الرِّجَالِ قَالَ إِنَّ الصِّفَاتِ تَشْتَبِهُ وَ لَکِنَّ الثَّالِثَ مِنَ الْقَوْمِ أَصِفُ لَکَ مَا یَخْرُجُ مِنْ نَسْلِهِ وَ إِنَّهُ عِنْدَکُمْ لَفِی الْکُتُبِ الَّتِی نَزَلَتْ عَلَیْکُمْ إِنْ لَمْ تُغَیِّرُوا وَ تُحَرِّفُوا وَ تُکَفِّرُوا وَ قَدِیماً مَا فَعَلْتُمْ فَقَالَ لَهُ النَّصْرَانِیُّ إِنِّی لَا أَسْتُرُ عَنْکَ مَا عَلِمْتُ وَ لَا أُکَذِّبُکَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ مَا أَقُولُ وَ کِذْبَهُ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَعْطَاکَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ قَسَمَ عَلَیْکَ مِنْ نِعَمِهِ مَا لَا یَخْطُرُهُ الْخَاطِرُونَ وَ لَا یَسْتُرُهُ السَّاتِرُونَ وَ لَا یَکْذِبُ فِیهِ مَنْ کَذَبَ فَقَوْلِی لَکَ فِی ذَلِکَ الْحَقُّ کُلُّ مَا ذَکَرْتَ فَهُوَ کَمَا ذَکَرْتَ فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام أُعَجِّلُکَ أَیْضاً خَبَراً لَا یَعْرِفُهُ إِلَّا قَلِیلٌ مِمَّنْ قَرَأَ الْکُتُبَ أَخْبِرْنِی مَا اسْمُ أُمِّ مَرْیَمَ وَ أَیُّ یَوْمٍ نُفِخَتْ فِیهِ مَرْیَمُ وَ لِکَمْ مِنْ سَاعَهٍ مِنَ النَّهَارِ وَ أَیُّ یَوْمٍ وَضَعَتْ مَرْیَمُ فِیهِ عِیسَی علیه السلام وَ لِکَمْ مِنْ سَاعَهٍ مِنَ النَّهَارِ فَقَالَ النَّصْرَانِیُّ لَا أَدْرِی

۱- ۱. سوره الدخان الآیه: ۱.

فَقَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام أَمَّا أُمُّ مَرْيَمَ فَاسْمُهَا مَرْثَا وَ هِيَ وَهِيبَهُ بِالْعَرَبِيَّهِ وَ أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَمَلَتْ فِيهِ مَرْيَمُ فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَهِ لِلزَّوَالِ وَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي هَبَطَ فِيهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ وَ لَيْسَ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدٌ كَانَ أَوْلَى مِنْهُ عَظَّمَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَظَّمَهُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله فَأَمَرَ أَنْ يَجْعَلَهُ عِيداً فَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَهِ وَ أَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي وَلَدَتْ فِيهِ مَرْيَمُ فَهُوَ يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ لِأَرْبَعِ سَاعَاتٍ وَ نِصْفٍ مِنَ النَّهَارِ وَ النَّهَرُ الَّذِي وَلَدَتْ عَلَيْهِ مَرْيَمُ عِيسَى عليه السلام هَلْ تَعْرِفُهُ قَالَ لَا قَالَ هُوَ الْفُرَاتُ وَ عَلَيْهِ شَجَرُ النَّخْلِ وَ الْكَرْمِ وَ لَيْسَ يُسَاوِي بِالْفُرَاتِ شَيْ ءٌ لِلْكُرُومِ وَ النَّخِيلِ فَأَمَّا الْيَوْمُ الَّذِي حَجَبَتْ فِيهِ لِسَانَهَا وَ نَادَى قَيْدُوسُ وُلْدَهُ وَ أَشْيَاعَهُ فَأَعَانُوهُ وَ أَخْرَجُوا آلَ عِمْرَانَ لِيَنْظُرُوا إِلَى مَرْيَمَ فَقَالُوا لَهَا مَا قَصَّ اللَّهُ عَلَيْكَ فِي كِتَابِهِ وَ عَلَيْنَا فِي كِتَابِهِ فَهَلْ فَهِمْتَهُ فَقَالَ نَعَمْ وَ قَرَأْتُهُ الْيَوْمَ الْأَحْدَثَ قَالَ إِذاً لَا تَقُومُ مِنْ مَجْلِسِكَ حَتَّى يَهْدِيَكَ اللَّهُ قَالَ النَّصْرَانِيُّ مَا كَانَ اسْمُ أُمِّي بِالسُّرْيَانِيَّهِ وَ بِالْعَرَبِيَّهِ فَقَالَ كَانَ اسْمُ أُمِّكَ بِالسُّرْيَانِيَّهِ عَنْقَالِيَهَ وَ عُنْقُورَهُ كَانَ اسْمُ جَدَّتِكَ لِأَبِيكَ وَ أَمَّا اسْمُ أُمِّكَ بِالْعَرَبِيَّهِ فَهُوَ مَيَّهُ وَ أَمَّا اسْمُ أَبِيكَ فَعَبْدُ الْمَسِيحِ وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بِالْعَرَبِيَّهِ وَ لَيْسَ لِلْمَسِيحِ عَبْدٌ قَالَ صَدَقْتَ وَ بَرِرْتَ فَمَا كَانَ اسْمُ جَدِّي قَالَ كَانَ اسْمُ جَدِّكَ جَبْرَئِيلَ وَ هُوَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ سَمَّيْتُهُ فِي مَجْلِسِي هَذَا قَالَ أَمَا إِنَّهُ كَانَ مُسْلِماً قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ نَعَمْ وَ قُتِلَ شَهِيداً دَخَلَتْ عَلَيْهِ أَجْنَادٌ فَقَتَلُوهُ فِي مَنْزِلِهِ غِيلَهً وَ الْأَجْنَادُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَالَ فَمَا كَانَ اسْمِي قَبْلَ كُنْيَتِي قَالَ كَانَ اسْمُكَ عَبْدَ الصَّلِيبِ قَالَ فَمَا تُسَمِّينِي قَالَ أُسَمِّيكَ عَبْدَ اللَّهِ قَالَ فَإِنِّي آمَنْتُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ شَهِدْتُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَرْداً صَمَداً لَيْسَ كَمَا يَصِفُهُ النَّصَارَى وَ لَيْسَ كَمَا يَصِفُهُ الْيَهُودُ وَ لَا جِنْسٌ مِنْ أَجْنَاسِ الشِّرْكِ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ فَأَبَانَ بِهِ لِأَهْلِهِ وَ عَمِيَ الْمُبْطِلُونَ وَ أَنَّهُ كَانَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَى النَّاسِ كَافَّهً إِلَى الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ كُلٌّ فِيهِ مُشْتَرِكٌ فَأَبْصَرَ مَنْ أَبْصَرَ وَ اهْتَدَى مَنِ اهْتَدَى وَ عَمِيَ

الْمُبْطِلُونَ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَدْعُونَ وَ أَشْهَدُ أَنَّ وَلِيَّهُ نَطَقَ بِحِكْمَتِهِ وَ أَنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ نَطَقُوا بِالْحِكْمَهِ الْبَالِغَهِ وَ تَوَازَرُوا عَلَى الطَّاعَهِ لِلَّهِ وَ فَارَقُوا الْبَاطِلَ وَ أَهْلَهُ وَ الرِّجْسَ وَ أَهْلَهُ وَ هَجَرُوا سَبِيلَ الضَّلَالَهِ وَ نَصَرَهُمُ اللَّهُ بِالطَّاعَهِ لَهُ وَ عَصَمَهُمْ مِنَ الْمَعْصِيَهِ فَهُمْ لِلَّهِ أَوْلِيَاءُ وَ لِلدِّينِ أَنْصَارٌ يَحُثُّونَ عَلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِهِ آمَنْتُ بِالصَّغِيرِ مِنْهُمْ وَ الْكَبِيرِ وَ مَنْ ذَكَرْتُ مِنْهُمْ وَ مَنْ لَمْ أَذْكُرْ وَ آمَنْتُ بِاللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ قَطَعَ زُنَّارَهُ وَ قَطَعَ صَلِيباً كَانَ فِي عُنُقِهِ مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ قَالَ مُرْنِي حَتَّى أَضَعَ صَدَقَتِي حَيْثُ تَأْمُرُنِي فَقَالَ عليه السلام هَاهُنَا أَخٌ لَكَ كَانَ عَلَى مِثْلِ دِينِكَ وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِكَ مِنْ قَيْسِ بْنِ ثَعْلَبَهَ وَ هُوَ فِي نِعْمَهٍ كَنِعْمَتِكَ فَتَوَاسَيَا وَ تَجَاوَرَا وَ لَسْتُ أَدَعُ أَنْ أُورِدَ عَلَيْكُمَا حَقَّكُمَا فِي الْإِسْلَامِ فَقَالَ وَ اللَّهِ أَصْلَحَكَ اللَّهُ إِنِّي لَغَنِيٌّ وَ لَقَدْ تَرَكْتُ ثَلَاثَمِائَهِ طَرُوقٍ بَيْنَ فَرَسٍ وَ فَرَسَهٍ وَ تَرَكْتُ أَلْفَ بَعِيرٍ فَحَقُّكَ فِيهَا أَوْفَرُ مِنْ حَقِّي فَقَالَ لَهُ أَنْتَ مَوْلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنْتَ فِي حَدِّ نَسَبِكَ عَلَى حَالِكَ فَحَسُنَ إِسْلَامُهُ وَ تَزَوَّجَ امْرَأَهً مِنْ بَنِي فِهْرٍ وَ أَصْدَقَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ خَمْسِينَ دِينَاراً مِنْ صَدَقَهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ أَخْدَمَهُ وَ بَوَّأَهُ وَ أَقَامَ حَتَّى أُخْرِجَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَمَاتَ بَعْدَ مُخْرَجِهِ بِثَمَانٍ وَ عِشْرِينَ لَيْلَهً(۱).

**[ترجمه]کافی: یعقوب بن جعفر بن ابراهیم نقل کرده، در محضر ابا الحسن موسی علیه السّلام بودم که مردی نصرانی وارد شد؛ ما در آن وقت با ایشان در عریض بودیم، مرد نصرانی به ایشان عرض کرد:

من از راه دوری پیش شما آمده‌ام و سفر سختی داشته ام، سی سال است از خداوند درخواست می‌کنم که مرا به بهترین دین و بهترین و داناترین بندگان راهنمایی کند. شخصی در خوابم آمد و مردی را در بالادست دمشق معرفی کرد؛ پیش او رفتم و با او صحبت کردم، گفت: من داناترین شخص در دین خود هستم، ولی از من داناتر هم وجود دارد.

گفتم: مرا به آن که داناتر از توست راهنمایی کن! من از سفر باک ندارم و مشقت مانع من نمی‌شود، همه انجیل و مزامیر داود و چهار سفر از تورات را خوانده ام، ظاهر قرآن را هم آن قدر خوانده ام که بر تمام آن مسلطم. شخص دانا به من گفت: اگر علم نصرانیت را می‌خواهی، من از تمام عرب و عجم به آن داناترم، و اگر علم یهودیان را می‌خواهی، در این زمان داناترین مردم به آن باطی بن شراحیل سامری است. و اگر علم اسلام و علم تورات و علم انجیل و زبور و کتاب هود و هر چه در این زمان یا زمان‌های پیشین بر پیامبران نازل شده، و هر خیری که از آسمان فرود آمده، چه کسی به آن علم پیدا کرده باشد و چه هیچ‌کس از آن آگاه نشده باشد، را می‌خواهی، در او توضیح هر چیزی و شفای همه جهانیان است و رحمت برای کسی است که که از او طلب رحمت کند و بصیرت کسی است که خدا خیر او را خواسته باشد و با حق مأنوس باشد. من تو را به او راهنمایی می‌کنم، پیش او برو اگر شده با دو پایت پیاده روی، و اگر نتوانستی بر زانوانت ادامه بده، اگر نتوانستی بنشین و خود را روی زمین بکش و اگر نتوانستی با صورت پیش او برو.

گفتم: من قدرت بدنی و مالی برای این سفر را دارم. گفت: پس فوری برو تا به یثرب برسی! گفتم: یثرب را نمی شناسم. گفت: پس برو تا به شهر پیامبری که در میان اعراب مبعوث شده برسی، پیامبری که عربی و هاشمی است. وقتی داخل مدینه شدی، جویای بنی غنم بن مالک بن نجار شو، او مقابل درب مسجد شهر است و شمایل و اوصاف نصرانیتش آشکار است، والی شهر بر آن‌ها سخت می‌گیرد و خلیفه سخت تر. سپس جویای بنی‌عمرو بن مبذول می‌شوی، او در بقیع زبیر است. سپس جویای موسی بن جعفر می‌شوی که منزلش کجاست و خودش کجاست، در مسافرت است یا در شهر حضور دارد، اگر در مسافرت بود، خودت را به او برسان که سفرش کوتاهتر از مقداری است که تو تا رسیدن به او طی کرده‌ای، به او عرض کن

مرا مطران بالای غوطه، غوطه دمشق به شما راهنمایی کرده و بسیار سلام به شما رساند و به شما می گوید: بسیار با پروردگارم مناجات می کنم که اسلام مرا به دست شما قرار دهد.

تمام این جریان را همان‌طور که ایستاده بر عصای خود تکیه داشت نقل کرد. سپس عرض کرد: ای آقای من! اگر اجازه می... دهید برایتان خضوع کنم و بنشینم، فرمودند: اجازه نشستن می‌دهم، ولی اجازه خضوع نمی‌دهم. نشست و به احترام کلاه خود را از سر برداشت، عرض کرد: فدایتان شوم! اجازه صحبت کردن می‌دهید. فرمودند: آری، شما هم برای همین کار آمده اید.

نصرانی به ایشان عرض کرد: سلام شما را به دوستم برسانم یا شما سلام نمی‌رسانید؟ ابا الحسن علیه السلام فرمودند: باید خدا هدایتش کند، اما سلام رساندن، برای وقتی است که به دین ما درآید.

نصرانی عرض کرد: خدا خیرتان دهد! اجازه سؤال می‌فرمایید؟ فرمودند: بپرس. عرض کرد: برایم بفرمایید از کتاب خدایی که بر محمّد نازل شده و به آن نطق شده و سپس خداوند آن را این گونه وصف نموده: حم وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ، فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ. - . دخان / ۱ - ۴ - { حاء میم * سوگند به کتاب روشنگر * [که] ما آن را در شبی فرخنده نازل کردیم [زیرا] که ما هشداردهنده بودیم * در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد}، بفرمایید تفسیر باطنی آن چیست؟

فرمودند: اما حم، محمّد صلی الله علیه و آله است، این اسم در کتاب هود نیز هست و بعضی از حروف آن ناقص است، و اما کتاب مبین، امیرالمؤمنین علی علیه السّلام، و اما لیله مبارکه، فاطمه صلوات اللَّه علیها است، و این سخن که: «فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» - . دخان / ۴ - {در آن [شب] هر [گونه] کاری [به نحوی] استوار فیصله می یابد} یعنی از فاطمه خیر کثیری خارج می شود، مردی حکیم و مردی حکیم و مردی حکیم.

مرد عرض کرد: اولین و آخرین این مردان حکیم را برایم توصیف نمایید. فرمودند: هر چند صفات آبستن اشتباهاتند، ولی این که چه کسانی از نسل سومین شخص بوجود می آیند را برایت وصف می کنم، ذکر او در کتاب هایی که بر شما نازل شده، اگر تغییری در آن نداده باشید و آن را تحریف نکرده باشید و نپوشانده باشید که گذشتگان شما این کار را کرده‌اند، آمده است.

نصرانی به ایشان عرض کرد: من چیزی را که شما خود می‌دانید را از شما پنهان نمی کنم و شما را تکذیب نمی نمایم، شما خود صدق و کذب آن‌چه می گویم را می‌دانید. به خدا قسم خداوند چنان شما را مشمول فضل خویش قرار داده و چنان نعمت خویش را بر شما ارزانی داشته که به خاطر کسی نمی‌رسد و کسی نمی‌تواند آن را پنهان کند و یا تکذیب نماید، من هر چه به شما می گویم حقیقت است، مانند چیزهایی که گفتم.

اباابراهیم علیه السّلام فرمودند: اکنون برایت چیزی می گویم که جز عده کمی از کسانی که به کتاب های آسمانی واردند آن را نمی‌دانند؛ به من بگو اسم مادر مریم چه بود و در چه روزی مریم در او دمیده شد؟ و چه ساعتی از روز بود؟ و چه روزی مریم عیسی را زایید؟ و در چه ساعت روز بود؟ نصرانی عرض کرد: نمی‌دانم.

اباابراهیم علیه السّلام فرمودند: نام مادر مریم مرثا بود که به عربی وهیبه می شود، روزی که او مریم را حامله شد، ظهر جمعه بود، و آن همان روزی بود که روح‌الامین در آن روز فرود آمد و مسلمانان عیدی بالاتر از آن ندارند، خداوند تبارک و تعالی آن روز را بزرگ داشت و محمّد صلی الله علیه و آله نیز آن روز را بزرگ داشته و امر کرده آن را عید قرار دهند، آن روز، روز جمعه است. اما روزی که مریم متولد شد، روز سه شنبه بود و چهار ساعت و نیم از روز گذشته بود. آیا می‌دانی نهری که مریم عیسی را در کنار آن زایید کدام نهر است؟ عرض کرد: نه. فرمودند: فرات است که اطراف آن درخت خرما و انگور است و هیچ‌جایی به اندازه فرات دارای خرما و انگور نیست.

اما روزی که زبان مریم بسته شد و قیدوس فرزندان و پیروان خود را فراخواند و به کمک آن‌ها آل‌عمران را حاضر نمود تا مریم را ببینند و به او چیزهایی گفتند که خداوند در کتاب خود بر تو و در قرآن کریم برای ما توضیح داده است، آیا آن را خوانده ای؟ گفت: آری، همین امروز آن را می‌خواندم. فرمودند: بنابراین از جای خود برنمی خیزی مگر این‌که خدا هدایتت خواهد کرد.

نصرانی گفت: اسم مادر من به سریانی و عربی چه بود؟ فرمودند: اسم مادر تو به سریانی عنقالیه بود، و اسم مادر پدرت عنقوره بود اما اسم مادرت به عربی فهومیه و اسم پدرت عبدالمسیح که به زبان عربی عبداللّٰه می شود، حضرت مسیح بنده‌ای نداشت. عرض کرد: درست و نیکی فرمودید، اسم پدربزرگم چه بود؟ حضرت فرمودند: اسم پدربزرگت جبرئیل بود که من او را در همین مجلس عبدالرحمن می‌نامم. گفت: او مسلمان بود.

اباابراهیم علیه السّلام فرمود: آری و او شهید از دنیا رفت؛ گروهی از سربازان بر سر او ریختند و او را در منزلش غافل‌گیرانه به قتل رساندند، سربازان از اهالی شام بودند .

عرض کرد: اسم خودم پیش از کنیه چه بود؟ فرمود: اسم تو عبدالصلیب بود. عرض کرد: اکنون برایم چه نامی انتخاب می... فرمایید؟ فرمود: تو را عبداللّٰه نام می گذارم. نصرانی گفت: من به خدای بزرگ ایمان آوردم و شهادت می‌دهم که جز خداوند معبودی نیست، یکتاست و شریکی ندارد و یکی و بی‌نیاز است، او نه آن‌طور است که نصاری وصفش می کنند و نه آن‌طور که یهودیان توصیف می‌کنند و نه چنان‌چه سایر مشرکین می‌گویند. گواهی می‌دهم که محمّد بنده و فرستاده خداست که او را به حق فرستاده و با او اهل حق را آشکار و باطل‌گرایان را کور کرده است، و او رسول خدا صلی الله علیه و آله بر تمام مردمان، چه سرخ و چه سیاه، است و همه در مورد او مشترکند؛ پس هر که بصیرت یافت، بصیرت یافت و هر که هدایت شد، هدایت شد و باطل گرایان کور شدند و آن‌چه مدعی آن بودند را از دست دادند. گواهی می‌دهم که ولیّ او زبان به حکمت او گشود و انبیای گذشته زبان به حکمت بالغه گشودند و در راه اطاعت خدا از خودگذشتگی کردند، و از باطل و اهلش و پلیدی و اهلش کناره گرفتند و راه گمراهی را ترک کردند و خداوند آن‌ها را در راه طاعت خود یاری کرد و ایشان را از معصیت نگه داشت، آن‌ها اولیاء خداوند و یاران دین‌اند که به خوبی تشویق می کنند و امر به خیر می‌نمایند، به کوچک و بزرگ آن‌ها ایمان آوردم، چه آن‌ها که نام بردم و چه آن‌ها که نام نبردم، و ایمان آوردم به خدای بزرگ تبارک و تعالی که پروردگار جهانیان است.

سپس زنار و صلیب طلایی خود را که در گردن داشت پاره کرد و عرض کرد: امر بفرمایید تا صدقه‌ام را در هر جا که می...

فرمایید صرف کنم. امام علیه السلام فرمودند: در اینجا برادری داری که با تو هم‌کیش بوده و از خویشاوندان تو و از قبیله قیس بن ثعلبه است، او نیز چون تو صاحب نعمت اسلام است، با هم همدردی کنید و در کنار یک‌دیگر باشد، نمی‌گذارم حق شما در اسلام از بین برود.

عرض کرد: خدا خیرتان دهد! به خدا قسم من مردی بی‌نیاز هستم و سیصد اسب نر و ماده و هزار شتر در سرزمین خود دارم، حق شما در آن اموال بیشتر از حق من است. حضرت به او فرمودند: تو آزاد شده خدا و رسول او هستی و در عین حال مقام و منزلت خانوادگی خود را داری. آن مرد اسلامی نیکو یافت و با زنی از قبیله بنی فهر ازدواج نمود و اباابراهیم علیه السّلام مهریه آن زن را که پنجاه دینار بود، از صدقات علی بن ابی‌طالب علیه السّلام پرداخت و خادم و منزل در اختیارش گذاشت. در آن‌جا بود تا وقتی اباابراهیم علیه السّلام را بردند و بیست و هشت شب پس از این‌که ایشان را بردند از دنیا رفت. - . کافی ۱ : ۴۷۸ -

**[ترجمه]

بیان

العریض کزبیر واد بالمدینه و علیا دمشق بالضم و المد أعلاها و الشقه السفر الطویل و السامره قوم من الیهود یخالفونهم فی بعض أحکامهم فعلمه أحد أی غیر الإمام أو لم یعلم به أحد غیره و یحتمل التعمیم بناء علی ما یلقی إلی الإمام من العلوم الدائبه.

قوله فیه تبیان کل شی ء الضمیر راجع إلی الإمام و یحتمل رجوعه إلی ما نزل و الروح بالفتح الرحمه و الاسترواح طلب الروح و تعدیته بإلی بتضمین معنی التوجه و الإصغاء و الحبو المشی بالیدین و الرجلین و الزحف الانسحاب علی الاست فعلی وجهک أی بأن تجر نفسک علی الأرض مکبوبا علی وجهک و

ص: ۸۹

۱- ۱. الکافی ج ۱ ص ۴۷۸.

هو كأن الضمير راجع إلى مصدر تسأل و البزه بالكسر الهيئه و الحليه بالكسر الصفه و ضمير عليهم راجع إلى من يبعثه لطلبه و شيعته مما ضربت أى سافرت من بلدك إليه.

و مطران النصارى بالفتح و قد تكسر لقب للكبير و الهيم منهم و الغوطه بالضم مدينه دمشق أو كورتها و التكفير أن يخضع الإنسان لغيره كما يكفر العلج للدهاقين يضع يده على صدره و يتطأطأ له و كان إلقاء البرنس للتعظيم كما هو دأبهم اليوم أو ما ترد الترديد من الراوى و الهمزه للاستفهام الإنكارى و الواو للعطف و كأنه أظهر على صاحبك أن هداه الله الظاهر كون أن بالفتح أى نرد أو ندعو على صاحبك أن يهديه الله إلى الإسلام و يمكن أن يقرأ بالكسر أى نسلم عليه بشرط الهدايه لا مطلقا أو بعدها لا ـ فى الحال ثم وصفه أى الرب تعالى الكتاب بما وصفه به من كونه مبينا و كونه منزلا فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ و هو فى كتاب هود أى اسمه فيه كذلك و هو منقوص الحروف أى نقص منه حرفان الميم الأول و الدال و أما التعبير عن فاطمه عليها السلام بالليله فباعتبار عفافها و مستوريتها عن الخلائق صوره و رتبه يخرج منها بلا واسطه و بها خير بالتخفيف أو بالتشديد.

**[ترجمه]عریض بر وزن زبیر، نام جایی است در مدینه، و علیا دمشق، به ضم عین و مد، یعنی بالدست دمشق، و الشقه، سفر طولانی را گویند و السامره قومی از یهودیان هستند که در بعضی از احکام با یهود مخالفند. \\"چه کسی به آن علم پیدا کرده باشد\\" منظور کسی غیر از امام است و \\"چه هیچ‌کس از آن آگاه نشده باشد\\" یعنی هیچ کس غیر از امام از آن آگاه نشده باشد، و محتمل است به ملاحظه علوم عادی که به ائمه القا می‌شود تعمیم اراده شده باشد.

در او توضیح هر چیزی و شفای همه جهانیان است ضمیر او به امام برگشت می‌کند، و محتمل است به چیزهایی که نازل شده برگردد. \\"روح\\" به فتح راء به معنای رحمت است و استرواح هم طلب رحمت است، و این‌که با \\"إلی\\" متعدی شده به جهت دربرداشتن معنای توجه و گوش فرادادن است. \\"حبو\\" رفتن با دست و پا را گویند و \\"زحف\\" با پشت به زمین کشیدن و جلو رفتن است، با صورت پیش او برو یعنی خود را با صورت به زمین بکش و پیش برو.

مطران النصاری به فتح میم که گاهی با کسر هم خوانده می‌شود، لقبی است برای بزرگان و مقامات نصرانی. غوطه به ضم غین، منظور از آن شهر دمشق یا محلات آن است. تکفیر آن است که انسانی برای انسان دیگر خضوع کند، چنان‌چه کافران برای زمین‌داران خضوع می‌کنند و دست خویش را بر سینه خود گذاشته و تعظیم می‌کنند. کلاه از سر برداشتن او به نشانه احترام بوده، همان‌طور که امروزه هم همین کار را می‌کنند. \\"باید خدا هدایتش کند...\\" یعنی برایش دعا می‌کنیم که خداوند او را به اسلام هدایت کند، و یا جواب سلام او را به شرطی می‌دهیم که هدایت شود، یا بعد از هدایت به او سلام می... دهیم نه حالا ـ \\"بعضی از حروف آن ناقص است\\" یعنی دو حرف آن کم است؛ یعنی حرف اول یعنی میم، و حرف آخر یعنی دال. تعبیر از فاطمه علیها السلام به شب به اعتبار عفاف و مستور بودن ایشان از خلایق است؛ چه از جهت چهره و چه از جهت منزلت و رتبه.

**[ترجمه]

أقول

هـذا بطن الآـيه لـدلاله الظهر عليه بالاـلتزام إذ نزول القرآن فى ليله القـدر إنما هو لهـدايه الخلق و إرشادهم إلى شـرائع الـدين و إقامتهم على الحق إلى انقضاء الدنيا و لا يتأتى ذلك إلا بوجود إمام فى كل عصر يعلم جميع ما يحتاج إليه الخلق و تحقق ذلك بنصب أمير المؤمنين عليه السـلام و جعله مخزنا لعلم القرآن لفظا و معنى و ظهرا و بطنا ليصـير مصـداقا للكتاب المبين و مزاوجته مع سيده النساء ليخرج منهما الأئمه الهادون إلى يوم الدين فظهر أن الظهر و البطن متطابقان و متلازمان.

صف لى كأن مراده التوصـيف بالشـمائل فإن الصـفات تشتبه أى تتشابه لا تكاد تنتهى إلى شى ء تسكن إليه النفس ما يخرج من نسله أى القائم أو الجميع و استعمل ما فى موضع من و قديما ظرف لفعلتم و ما للإبهام فى صدق

ص: ٩٠

ما أقول أى من جهه صدق ما أقول و كذبه أو فى جمله صادقه و كاذبه.

ما لا يخطره الخاطرون بتقديم المعجمه على المهمله أى ما لا يخطر ببال أحد لكن فى الإسناد توسع لأن الخاطر هو الذى يخطر بالبال و لذا قرأ بعضهم بالعكس أى لا يمنعه المانعون و لا يستره الساترون أى لا يقدرون على ستره لشده وضوحه و لا يكذب فيه من كذب بالتخفيف فيهما أو بالتشديد فيهما أو بالتشديد فى الأول و التخفيف فى الثانى أو بالعكس و الأول أظهر فيحتمل وجهين الأول أن المعنى من أراد أن يكذب فيما أنعم الله عليك و ينكره لا يقدر عليه لوضوح الأمر و من أنكر فباللسان دون الجنان نظير قوله تعالى لا رَيْبَ فِيهِ أى ليس محلا للريب و الثانى أن يكون المراد أنه كل من يزعم أنه يفرط فى

مدحك فليس بكاذب بل مقصر عما تستحقه من ذلك نفخت على المجهول أى نفخ فيها فيه قال الجوهرى نفخ فيه و نفخه أيضا لغه.

قوله فاسمها مرثا و فى بعض الروايات أن اسمها حنه كما فى القاموس فيمكن أن يكون أحدهما اسما و الآخر لقبا أو يكون أحدهما موافقا للمشهور بين أهل الكتاب و هو اليوم الذى هبط أى إلى مريم للنفخ أو إلى الرسول صلى الله عليه و آله للبعثه أو أولا إلى الأرض حجبت فيه لسانها أى منعت عن الكلام لصوم الصمت اليوم الأحدث أى هذا اليوم فإن الأيام السالفه بالنسبه إليه قديمه و بررت أى فى تسميتك إياه بعبد الله أو صدقت فيما سألت و بررت فى إفاده ما لم أسأل لأنه عليه السلام تبرع بذكر اسم جدته و أبيه سميته على صيغه المتكلم أى كان اسمه جبرئيل و سميته أنا فى هذا المجلس عبد الرحمن بناء على مرجوحيه التسميه باسم الملائكه أو بالخطاب بأن يكون اسم جده جبرئيل و سماه فى نفسه فى هذا المجلس عبد الرحمن طلبا للمعجزه و الأول أظهر.

غيله بالكسر أى فجأه و بغته قبل كنيتى كأنه كان له اسم قبل الكنيه ثم

ص: ٩١

كنى و اشتهر بها فسأل عن الاسم المتروك لمزيد اليقين فأبان به ضمير به للحق و الباء لتقويه التعديه و الأحمر و الأسود العجم و العرب أو الإنس و الجن و المراد بوليه أبو الحسن عليه السلام أو أمير المؤمنين عليه السلام أو كل أوصيائه صدقتى كأن المراد بها الصليب الذى كان فى عنقه أراد أن يتصدق بذهبه و يحتمل الأعم و هو فى نعمه أى الهدايه إلى الإسلام بعد الكفر حقكما أى من الصدقات و المراد بالطروق هنا ما بلغ حد الطرق ذكرا كان أو أنثى فحككك فيها أى الخمس أو بناء على أن الإمام أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ أنت مولى الله و رسوله أى معتقهما لأنه بهما أعتق من النار و يحتمل أن يكون بمعنى الوارد على قبيله لم يكن منهم أو الناصر و أنت فى حد نسبك أى لا يضر ذلك فى نسبك و منزلتك.

**[ترجمه]این معنای باطنی آیه است، زیرا ظاهر آیه به دلالت التزامی دالّ بر آن است، زیرا نزول قرآن در شب قدر برای هدایت و ارشاد انسان‌ها به شرایع دین و نگه داشتن آن‌ها بر راه حق تا اتمام دنیاست، و این امر محقق نمی‌شود مگر با وجود امامی که در هر دورانی همه آن‌چه که خلایق به آن احتیاج دارند را بداند. این امر با نصب امیرالمؤمنین علیه السلام و قرار گرفتن ایشان به عنوان مخزن لفظی و معنوی علم قرآن و ظاهر و باطن آن محقق شد، تا ایشان مصداقی برای کتاب مبین باشند و با ازدواج ایشان با سیده نساء العالمین، ائمه هدایت‌گر تا روز قیامت از نسل آن دو متولد شدند و از این‌جا معلوم می‌شود که ظاهر و باطن آیه با هم مطابقند.

\\"اولین و آخرین این مردان حکیم را برایم توصیف نمایید\\" گویا مراد مرد نصرانی توصیف ظاهری بوده است. \\"صفات آبستن اشتباهاتند\\" یعنی در نهایت به جایی که انسان به آن اطمینان پیدا کند نمی‌رسد. \\"کسی نمی‌تواند آن را پنهان کند،\\" یعنی به جهت وضوح نمی‌توانند آن را پنهان یا انکار کنند. \\"و یا تکذیب نماید\\" دو احتمال در آن است: احتمال اول این‌که مراد این باشد که کسی که بخواهد آن‌چه خداوند به شما عنایت کرده را انکار کند به جهت وضوح آن از عهده این کار برنمی‌آید و هر که انکار کند فقط با زبانش انکار کرده و نمی‌تواند واقعیت آن را انکار کند، مانند این سخن خداوند تعالی که: «لاریب فیه» جایی برای شک نیست. و احتمال دوم این‌که، هر کسی گمان کند در مدح شما کوتاهی شده، اشتباه نکرده، بلکه حق مطلب را ادا نکرده است.

\\"نام مادر مریم مرثا بود\\" در بعضی روایات آمده که نام او حنه بوده است، در قاموس هم همین نام آمده است، ممکن است یکی از آن‌دو، نام و دیگری لقب باشد، و یا یکی از آن‌دو موافق مشهور بین اهل کتاب باشد. \\"آن همان روزی بود که روح‌الامین در آن روز فرود آمد\\" یعنی روح‌الامین به جهت دمیدن عیسی بر مریم نازل شد، یا برای بعثت بر رسول صلی الله علیه و آله و یا برای اولین بار بر زمین فرود آمد. \\"اما روزی که زبان مریم بسته شد\\" یعنی به جهت روزه سکوت ممنوع از سخن گفتن شد. \\"نیکی فرمودید\\" یعنی در این‌که نام او را عبدالله فرمودید، یا منظور این است که در مورد آن‌چه من سؤال کردم، درست فرمودید و در مورد آن‌چه من از آن سؤال نکرده بودم، نیکی فرمودید؛ زیرا حضرت اسم مادربزرگ و پدر او را بدون این‌که او سؤال کند، فرمودند. \\"اسم پدربزرگت جبرئیل بود که من او را در همین مجلس عبدالرحمن می‌نامم\\" به این جهت بوده که نامیدن به اسم ملائکه مطلوب نیست، و یا این‌که صدا کردن کسی به نام ملائکه خوب نیست و حضرت از باب معجزه در همان مجلس نام او را به عبدالرحمن تغییر داده‌اند، احتمال اول ظهور بیشتری دارد.

اسم خودم پیش از کنیه چه بود؟ گویا قبل از کنیه اسمی داشته که برای یقین بیشتر در مورد آن اسم متروک نیز از ایشان سؤال

کرده است. \\"چه سرخ و چه سیاه\\" منظور عجم و عرب است، یا مراد انس و جن باشد. \\"گواهی می‌دهم که ولیّ او زبان به حکمت او گشود\\" مراد از ولی، ابا الحسن علیه السلام یا امیرالمؤمنین علیه السلام و یا همه اوصیا خداوند است. \\"امر بفرمایید تا صدقه‌ام را در هر جا که می‌فرمایید صرف کنم\\" منظور صلیبی بوده که در گردنش بوده و می‌خواسته طلای آن را صدقه بدهد، و احتمال دارد منظورش اعم از صلیب و سایر اموالش باشد. \\"نمی گذارم حق شما در اسلام از بین برود\\" یعنی حق شما از صدقات. \\"حق شما در آن اموال بیشتر از حق من است\\" حق شما منظور خمس است، یا این حرف بنابر این باشد که امام از مؤمنین اولی به خودشان است. تو آزاد شده خدا و رسول او هستی زیرا به وسیله خدا و رسول می‌توان از آتش جهنم آزاد شد، و محتمل است مولی در این‌جا به معنای کسی که اصلیتش از قبیله‌ای نباشد و بعد در آن‌ها وارد شده باشد و یا به معنای یاری‌کننده باشد. \\"در عین حال مقام و منزلت خانوادگی خود را داری\\" یعنی این قضیه به منزلت خانوادگی تو ضرری نمی‌رساند.

**[ترجمه]

«۱۰۷»

کا، [الکافی] عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ وَ أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ الْيَمَنِ مِنَ الرُّهْبَانِ وَ مَعَهُ رَاهِبَةٌ فَاسْتَأْذَنَ لَهُمَا الْفَضْلُ بْنُ سَوَّارٍ فَقَالَ لَهُ إِذَا كَانَ غَداً فَأْتِ بِهِمَا عِنْدَ بِئْرِ أُمِّ خَيْرٍ قَالَ فَوَافَيْنَا مِنَ الْغَدِ فَوَجَدْنَا الْقَوْمَ قَدْ وَافَوْا فَأَمَرَ بِخَصَفَهٍ بَوَارِيَّ ثُمَّ جَلَسَ وَ جَلَسُوا فَبَدَأَتِ الرَّاهِبَةُ بِالْمَسَائِلِ فَسَأَلَتْ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَهٍ كُلَّ ذَلِكَ يُجِيبُهَا وَ سَأَلَهَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ علیه السلام عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَهَا فِيهِ شَيْ ءٌ ثُمَّ أَسْلَمَتْ ثُمَّ أَقْبَلَ الرَّاهِبُ يَسْأَلُهُ فَكَانَ يُجِيبُهُ فِي كُلِّ مَا يَسْأَلُهُ فَقَالَ الرَّاهِبُ قَدْ كُنْتُ قَوِيّاً عَلَى دِينِي وَ مَا خَلَّفْتُ أَحَداً مِنَ النَّصَارَى فِي الْأَرْضِ يَبْلُغُ مَبْلَغِي فِي الْعِلْمِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ بِرَجُلٍ فِي الْهِنْدِ إِذَا شَاءَ حَجَّ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي يَوْمٍ وَ لَيْلَهٍ ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَنْزِلِهِ بِأَرْضِ الْهِنْدِ فَسَأَلْتُ عَنْهُ بِأَيِّ أَرْضٍ هُوَ فَقِيلَ لِي إِنَّهُ بِسِنْدَانَ وَ سَأَلْتُ الَّذِي أَخْبَرَنِي فَقَالَ هُوَ عَلِمَ الِاسْمَ الَّذِي ظَفِرَ بِهِ آصَفُ صَاحِبُ سُلَيْمَانَ لَمَّا أَتَى بِعَرْشِ سَبَإٍ وَ هُوَ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ لَكُمْ فِي كِتَابِكُمْ وَ لَنَا مَعْشَرَ الْأَدْيَانِ فِي كُتُبِنَا فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِيمَ علیه السلام فَكَمْ لِلَّهِ مِنِ اسْمٍ لَا يُرَدُّ فَقَالَ الرَّاهِبُ الْأَسْمَاءُ كَثِيرَهٌ فَأَمَّا الْمَحْتُومُ مِنْهَا الَّذِي لَا يُرَدُّ سَائِلُهُ فَسَبْعَهٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام

ص: ۹۲

فَأَخْبِرْنِی عَمَّا تَحْفَظُ مِنْهَا فَقَالَ الرَّاهِبُ لَا وَ اللَّهِ الَّذِی أَنْزَلَ التَّوْرَاةَ عَلَی مُوسَی وَ جَعَلَ عِیسَی عِبْرَةً لِلْعَالَمِینَ وَ فِتْنَةً لِشُکْرِ أُولِی الْأَلْبَابِ وَ جَعَلَ مُحَمَّداً بَرَکَةً وَ رَحْمَةً وَ جَعَلَ عَلِیّاً علیه السلام عِبْرَةً وَ بَصِیرَةً وَ جَعَلَ الْأَوْصِیَاءَ مِنْ نَسْلِهِ وَ نَسْلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله مَا أَدْرِی وَ لَوْ دَرَیْتُ مَا احْتَجْتُ فِیهِ إِلَی کَلَامِکَ وَ لَا جِئْتُکَ وَ لَا سَأَلْتُکَ فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام عُدْ إِلَی حَدِیثِ الْهِنْدِیِّ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ سَمِعْتُ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ لَا أَدْرِی مَا بَطَائِنُهَا وَ لَا شَرَائِحُهَا وَ لَا أَدْرِی مَا هِیَ وَ لَا کَیْفَ هِیَ وَ لَا بِدُعَائِهَا فَانْطَلَقْتُ حَتَّی قَدِمْتُ سِنْدَانَ الْهِنْدِ فَسَأَلْتُ عَنِ الرَّجُلِ فَقِیلَ لِی إِنَّهُ بَنَی دَیْراً فِی جَبَلٍ فَصَارَ لَا یَخْرُجُ وَ لَا یُرَی إِلَّا فِی کُلِّ سَنَةٍ مَرَّتَیْنِ وَ زَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی فَجَّرَ لَهُ عَیْناً فِی دَیْرِهِ وَ زَعَمَتِ الْهِنْدُ أَنَّهُ یُزْرَعُ لَهُ مِنْ غَیْرِ زَرْعٍ یُلْقِیهِ وَ یُحْرَثُ لَهُ مِنْ غَیْرِ حَرْثٍ یَعْمَلُهُ فَانْتَهَیْتُ إِلَی بَابِهِ فَأَقَمْتُ ثَلَاثاً لَا أَدُقُّ الْبَابَ وَ لَا أُعَالِجُ الْبَابَ فَلَمَّا کَانَ الْیَوْمُ الرَّابِعُ فَتَحَ اللَّهُ الْبَابَ وَ جَاءَتْ بَقَرَةٌ عَلَیْهَا حَطَبٌ تَجُرُّ ضَرْعَهَا یَکَادُ یَخْرُجُ مَا فِی ضَرْعِهَا مِنَ اللَّبَنِ فَدَفَعَتِ الْبَابَ فَانْفَتَحَ فَتَبِعْتُهَا وَ دَخَلْتُ فَوَجَدْتُ الرَّجُلَ قَائِماً یَنْظُرُ إِلَی السَّمَاءِ فَیَبْکِی وَ یَنْظُرُ إِلَی الْأَرْضِ فَیَبْکِی وَ یَنْظُرُ إِلَی الْجِبَالِ فَیَبْکِی فَقُلْتُ سُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَقَلَّ ضَرْبَکَ فِی دَهْرِنَا هَذَا فَقَالَ لِی وَ اللَّهِ مَا أَنَا إِلَّا حَسَنَةٌ مِنْ حَسَنَاتِ رَجُلٍ خَلَّفْتَهُ وَرَاءَ ظَهْرِکَ فَقُلْتُ لَهُ أُخْبِرْتُ أَنَّ عِنْدَکَ اسْماً مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَی تَبْلُغُ بِهِ فِی کُلِّ یَوْمٍ وَ لَیْلَةٍ بَیْتَ الْمَقْدِسِ وَ تَرْجِعُ إِلَی بَیْتِکَ فَقَالَ لِی فَهَلْ تَعْرِفُ الْبَیْتَ الْمُقَدَّسَ فَقُلْتُ لَا أَعْرِفُ إِلَّا بَیْتَ الْمَقْدِسِ الَّذِی بِالشَّامِ فَقَالَ لَیْسَ بَیْتَ الْمَقْدِسِ وَ لَکِنَّهُ الْبَیْتُ الْمُقَدَّسُ وَ هُوَ بَیْتُ آلِ مُحَمَّدٍ فَقُلْتُ لَهُ أَمَّا مَا سَمِعْتُ بِهِ إِلَی یَوْمِی هَذَا فَهُوَ بَیْتُ الْمَقْدِسِ فَقَالَ لِی تِلْکَ مَحَارِیبُ الْأَنْبِیَاءِ وَ إِنَّمَا کَانَ یُقَالُ لَهَا حَظِیرَةُ الْمَحَارِیبِ حَتَّی جَاءَتِ الْفَتْرَةُ الَّتِی کَانَتْ بَیْنَ مُحَمَّدٍ وَ عِیسَی صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِمَا وَ قَرُبَ الْبَلَاءُ مِنْ أَهْلِ الشِّرْکِ وَ حَلَّتِ النَّقِمَاتُ فِی دُورِ الشَّیَاطِینِ فَحَوَّلُوا وَ بَدَّلُوا وَ نَقَلُوا تِلْکَ الْأَسْمَاءَ

وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الْبَطْنُ لآلِ مُحَمَّدٍ وَ الظَّهْرُ مَثَلٌ إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّیْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ (۱) فَقُلْتُ لَهُ إِنِّی قَدْ ضَرَبْتُ إِلَیْكَ مِنْ بَلَدٍ بَعِیدٍ تَعَرَّضْتُ إِلَیْكَ بِحَاراً وَ غُمُوماً وَ هُمُوماً وَ خَوْفاً وَ أَصْبَحْتُ وَ أَمْسَیْتُ مُؤْیَساً أَلَّا أَكُونَ ظَفِرْتُ بِحَاجَتِی فَقَالَ لِی مَا أَرَى أُمَّكَ حَمَلَتْ بِكَ إِلَّا وَ قَدْ حَضَرَهَا مَلَكٌ كَرِیمٌ وَ لَا أَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ حِینَ أَرَادَ الْوُقُوعَ بِأُمِّكَ إِلَّا وَ قَدِ اغْتَسَلَ وَ جَاءَهَا عَلَى طُهْرٍ وَ لَا أَزْعُمُ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ دَرَسَ السِّفْرَ الرَّابِعَ مِنْ سَحَرِهِ ذَلِكَ فَخُتِمَ لَهُ بِخَیْرٍ ارْجِعْ مِنْ حَیْثُ جِئْتَ فَانْطَلِقْ حَتَّى تَنْزِلَ مَدِینَهَ مُحَمَّدٍ صلى الله علیه و آله الَّتِی یُقَالُ لَهَا طَیْبَهُ وَ قَدْ كَانَ اسْمُهَا فِی الْجَاهِلِیَّهِ یَثْرِبَ ثُمَّ اعْمِدْ إِلَى مَوْضِعٍ مِنْهَا یُقَالُ لَهُ الْبَقِیعُ ثُمَّ سَلْ عَنْ دَارٍ یُقَالُ لَهَا دَارُ مَرْوَانَ فَانْزِلْهَا وَ أَقِمْ ثَلَاثاً ثُمَّ سَلِ الشَّیْخَ الْأَسْوَدَ الَّذِی یَكُونُ عَلَى بَابِهَا یَعْمَلُ الْبَوَارِیَّ وَ هِیَ فِی بِلَادِهِمْ اسْمُهَا الْخَصَفُ فَتَلَطَّفْ بِالشَّیْخِ وَ قُلْ لَهُ بَعَثَنِی إِلَیْكَ نَزِیلُكَ الَّذِی كَانَ یَنْزِلُ فِی الزَّاوِیَهِ فِی الْبَیْتِ الَّذِی فِیهِ الْخُشَیْبَاتُ الْأَرْبَعُ ثُمَّ سَلْهُ عَنْ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ الْفُلَانِیِّ وَ سَلْهُ أَیْنَ نَادِیهِ وَ سَلْهُ أَیُّ سَاعَهٍ یَمُرُّ فِیهَا فَلْیُرِیكَاهُ أَوْ یَصِفْهُ لَكَ فَتَعْرِفُهُ بِالصِّفَهِ وَ سَأَصِفُهُ لَكَ قُلْتُ فَإِذَا لَقِیتُهُ فَأَصْنَعُ مَا ذَا فَقَالَ سَلْهُ عَمَّا كَانَ وَ عَمَّا هُوَ كَائِنٌ وَ سَلْهُ عَنْ مَعَالِمِ دِینِ مَنْ مَضَى وَ مَنْ بَقِیَ فَقَالَ لَهُ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام قَدْ نَصَحَكَ صَاحِبُكَ الَّذِی لَقِیتَ فَقَالَ الرَّاهِبُ مَا اسْمُهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ هُوَ مُتَمِّمُ بْنُ فَیْرُوزَ وَ هُوَ مِنْ أَبْنَاءِ الْفُرْسِ وَ هُوَ مِمَّنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیكَ لَهُ وَ عَبَدَهُ بِالْإِخْلَاصِ وَ الْإِیقَانِ وَ فَرَّ مِنْ قَوْمِهِ لَمَّا خَافَهُمْ فَوَهَبَ لَهُ رَبُّهُ حُكْماً وَ هَدَاهُ لِسَبِیلِ الرَّشَادِ وَ جَعَلَهُ مِنَ الْمُتَّقِینَ وَ عَرَّفَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ عِبَادِهِ الْمُخْلَصِینَ وَ مَا مِنْ سَنَهٍ إِلَّا وَ هُوَ یَزُورُ فِیهَا مَكَّهَ حَاجّاً وَ یَعْتَمِرُ فِی رَأْسِ كُلِّ شَهْرٍ مَرَّهً وَ یَجِی ءُ مِنْ مَوْضِعِهِ مِنَ الْهِنْدِ إِلَى مَكَّهَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَ عَوْناً وَ كَذَلِكَ نَجْزِی الشَّاكِرِینَ

۱- ۱. سوره النجم الآیه: ۲۳.

ثُمَّ سَأَلَهُ الرَّاهِبُ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ كُلَّ ذَلِكَ يُجِيبُهُ فِيهَا وَ سَأَلَ الرَّاهِبَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَكُنْ عِنْدَ الرَّاهِبِ فِيهَا شَيْ ءٌ فَأَخْبَرَهُ بِهَا ثُمَّ إِنَّ الرَّاهِبَ قَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ ثَمَانِيَةِ أَحْرُفٍ نَزَلَتْ فَتَبَيَّنَ فِي الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ وَ بَقِيَ فِي الْهَوَاءِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ عَلَى مَنْ نَزَلَتْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةُ الَّتِي فِي الْهَوَاءِ وَ مَنْ يُفَسِّرُهَا قَالَ ذَاكَ قَائِمُنَا فَيُنَزِّلُهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فَيُفَسِّرُهُ وَ ينزله [يُنَزِّلُ] عَلَيْهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ عَلَى الصِّدِّيقِينَ وَ الرُّسُلِ وَ الْمُهْتَدِينَ ثُمَّ قَالَ الرَّاهِبُ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الِاثْنَيْنِ مِنْ تِلْكَ الْأَرْبَعَةِ الْأَحْرُفِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَا هِيَ قَالَ أُخْبِرُكَ بِالْأَرْبَعَةِ كُلِّهَا أَمَّا أَوَّلُهُنَّ فَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ بَاقِياً وَ الثَّانِيَةُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ مُخْلِصاً وَ الثَّالِثَةُ نَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ الرَّابِعَةُ شِيعَتُنَا مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ رَسُولُ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ بِسَبَبٍ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ حَقٌّ وَ أَنَّكُمْ صَفْوَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ وَ أَنَّ شِيعَتَكُمُ الْمُطَهَّرُونَ الْمُسْتَبْدَلُونَ وَ لَهُمْ عَاقِبَةُ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* فَدَعَا أَبُو إِبْرَاهِيمَ علیه السلام بِجُبَّةِ خَزٍّ وَ قَمِيصٍ قُوهِيٍّ وَ طَيْلَسَانٍ وَ خُفٍّ وَ قَلَنْسُوَةٍ فَأَعْطَاهَا إِيَّاهُ وَ صَلَّى الظُّهْرَ وَ قَالَ لَهُ اخْتَتِنْ فَقَالَ قَدِ اخْتَتَنْتُ فِي سَابِعِي (۱).

**[ترجمه]کافی: یعقوب بن جعفر نقل کرده، در حضور ابا ابراهیم علیه السّلام بودم که مردی از راهبان نجران یمن به همراه زنی راهب نزد ایشان آمدند و فضل بن سوار برای آن‌دو اجازه ورود طلبید؛ امام علیه السّلام به فضل فرمودند: فردا صبح آن‌دو را پیش چاه أمّ خیر بیاور .

فردا صبح که به آن‌جا رفتیم، دیدیم آن‌ها آمده اند، امام علیه السّلام امر کردند تا زیراندازی حصیری بگسترند و سپس روی آن نشستند و آن‌ها هم پس از امام نشستند. ابتدا زن راهب شروع به طرح مساءلی کرد و سؤال‌های زیادی کرد و حضرت همه آن‌ها را جواب دادند. حضرت نیز از او چند سؤال کردند که نتوانست به هیچ‌کدام از آن‌ها جواب دهد و سپس آن زن مسلمان شد. مرد راهب شروع به سؤال کرد و حضرت جواب همه سؤال‌هایش را دادند.

راهب عرض کرد: من در دین خود قوی بودم و کسی از نصاری روی زمین در علم به مرتبه من نمی‌رسید؛ شنیدم مردی در هند هست که هر وقت بخواهد، در عرض یک شبانه روز، به زیارت بیت‌المقدس می‌رود و بعد به منزلش در هند برمی‌گردد. جویای او شدم، شخصی گفت: او در سندان ساکن است، و گفت: او دارای همان علم اسمی است که آصف، صحابه سلیمان، وقتی که تخت ملکه سبا را آورد، به آن دست یافته بود. همان جریانی که خداوند در کتاب شما یادآوری کرده و در کتاب‌... های ما اهل ادیان دیگر هم آمده است.

اباابراهیم علیه السلام فرمودند: خداوند چند اسم دارد که اگر کسی او را به آن‌ها بخواند، دعایش رد نمی‌شود؟ راهب عرض کرد: اسم‌ها زیاد است، اما اسمائی که به صورت حتمی دعا با آن ها رد نمی‌شود، هفت اسم است. ابا الحسن علیه السلام فرمودند: هر کدام از آن اسم‌ها را که از حفظ داری بگو. راهب عرض کرد: به آن خدایی که تورات را بر موسی نازل کرد و عیسی را عبرتی برای جهانیان و آزمونی برای شکرگزاری خردمندان قرار داد و محمّد را برکت و رحمت و علی علیه السلام را عبرت و بصیرت قرار داد و اوصیاء را از نسل علی و نسل محمد صلی الله علیه و آله پیامبر قرار داد، من آن‌ها را نمی‌دانم، اگر می‌دانستم، احتیاج به کلام شما نداشتم و پیش شما نمی‌آمدم و از شما سؤال نمی‌کردم.

اباابراهیم علیه السلام به او فرمودند: بقیه داستان مرد هندی را نقل کن. راهب عرض کرد: من شنیده ام چنین اسم‌هایی هست، ولی ظاهر و باطن و شرح آن‌ها را نمی‌دانم و نمی‌دانم آن‌ها کدامند و نمی‌دانم چطور هستند و چگونه باید آن‌ها را خواند. راه

افتادم و به سندان رفتم؛ جویای آن مرد شدم، به من گفتند: او در کنار کوهی دیری ساخته و سالی فقط دو مرتبه از دیر خارج می شود و دیده می‌شود. هندیان معتقدند، خداوند در دیر او چشمه ای از زمین جوشانده است، و معتقدند و برایش بدون زراعت محصول می روید و بدون برداشت محصول برداشته می‌شود. در نهایت به در خانه او رسیدم، سه روز درنگ کردم و در نزدم و نزدیک در نرفتم.

روز چهارم خداوند در را گشود و گاوی که بر پشتش هیزم بود و پستانش کشیده می‌شد و نزدیک بود شیر از پستانش خارج شود آمد، درب را هل دادم و باز شد، از پی گاو رفتم و داخل شدم و دیدم آن مرد ایستاده به آسمان نگاه می کند و گریه می کند ، به زمین نگاه می کند و گریه می کند، به کوهها نگاه می کند و گریه می کند. گفتم: سبحان اللّٰه چقدر نظیر تو در این زمانه کم است! به من گفت: به خدا قسم من به اندازه یک حسنه از حسنات مردی هستم که او را رها کردی و پیش من آمدی.

به او گفتم: به من گفته‌اند تو اسمی از اسماء خدا را می‌دانی که با آن در یک شبانه روز تا بیت المقدس می‌روی و به خانه‌ات برمی گردی. گفت: بیت‌المقدس را می‌شناسی؟ گفتم: من غیر از بیت‌المقدسی که در شام است را نمی‌شناسم. گفت: نه آن بیت‌المقدس، بلکه بیت مقدسی که بیت آل محمّد است. گفتم: اما آن‌چه من تا به امروز شنیده بودم، همان بیت المقدس شام بود. گفت: آن‌جا محراب های پیامبران است تنها نام آن حظیره المحاریب بود، تا زمانی که روزگار به فاصله بین عیسی و محمّد صلّی اللّٰه علیهما رسید و بلا به مشرکان نزدیک شد و انتقام وارد خانه های شیاطین گشت و آن اسمها را تغییر دادند و جابجا کردند که این همان سخن خداوند تبارک و تعالی است که باطن آن برای آل محمّد است و ظاهرش مانند: «إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ» {[این بتان] جز نامهایی بیش نیستند که شما و پدرانتان نامگذاری کرده اید [و] خدا بر [حقانیت] آنها هیچ دلیلی نفرستاده است}.

گفتم: من از سرزمین دوری پیش تو آمده ام و دریاها و رنج‌ها و گرفتاری‌ها و ترس‌هایی را برای دیدن تو بر خود روا داشته‌ام و پیوسته بیمناک بودم از این‌که شاید به مقصودم نرسم. گفت: یقین دارم که مادرت در زمان بارداری فرشته ای عزیز را ملاقات کرده و یقین دارم که پدرت هنگام آمیزش با مادرت، غسل کرده بوده و با طهارت پیش او آمده و یقین دارم که در سحرگاهی که با او همبستر شده، سفر چهارم تورات را خوانده که چنین ختم به خیر شده است. از همان راهی که آمده‌ای بازگرد، برو تا به شهر محمّد صلّی اللّٰه علیه و آله برسی که به آن طیبه می گویند نام آن در جاهلیت یثرب بوده است. سپس به محلی با نام بقیع برو و سراغ خانه‌ای را بگیر که به خانه مروان معروف است و سه روز در آن‌جا ساکن شو. بعد جویای پیرمرد سیاهی شو که جلو درب خانه‌اش حصیر، که در آن‌جا به آن خصف می گویند، می‌بافد و با او با مهربانی رفتار کن و به او بگو: مرا همان مهمانی که در گوشه حیاط، در اطاقی که چهارچوب کوچکی در آن است، ساکن بود فرستاده است. آن‌گاه از او در مورد فلان بن فلان فلانی سؤال کن و بپرس که مجلس او کجا است و چه وقت به آن‌جا می‌رود، یا او را نشان خواهد داد یا برایت طوری وصفش می کند که او را بیابی. من نیز اوصاف او را برایت خواهم گفت. گفتم: وقتی او را دیدم، چه کنم؟ گفت: هر چه می‌خواهی، از گذشته و آینده، از او بپرس و در مورد دین‌های پیشین و دین کسانی که باقی می‌مانند بپرس.

اباابراهیم علیه السّلام فرمودند: کسی که ملاقاتش کرده‌ای خیرخواه تو بوده است. راهب عرض کرد: فدایتان شوم! نام او

چیست؟ حضرت فرمودند: او متمم بن فیروز است که از ایرانیان است و از کسانی است که به خدای یکتای بی‌شریک ایمان دارد و او را با اخلاص و یقین می‌پرستد، چون با قوم خود مخالفت کرد، از آن‌ها فرار کرد و پروردگارش حکمت به او موهبت نمود و به راه درست هدایتش نمود و او را از متقین قرار داد و او را با بندگان مخلص خود آشنا نمود، او هر ساله برای حج به زیارت مکه می‌رود و در هر ماه یک مرتبه عمره به‌جا می‌آورد و به فضل و یاری خدا از جایش در هند به مکه می آید و این‌چنین سپاس‌گزاران را پاداش میدهیم.

سپس راهب در مورد مسائل زیادی از حضرت سؤال کرد و ایشان همه آن‌ها را جواب دادند، و حضرت از راهب سؤالاتی نمودند که نتوانست به هیچ‌کدام جواب دهد و خود ایشان جواب‌ها را به او می‌فرمودند. بعد راهب عرض کرد: در مورد هشت حرفی که نازل شدند و چهار حرف آن در زمین آشکار شد و چهار حرف در آسمان باقی ماند برایم بگویید؛ آن چهار حرف آسمان بر چه کسی نازل می‌شود و چه کسی آن‌ها را تفسیر می‌کند. فرمودند: آن شخص قائم ماست که خداوند آن چهار حرف را بر او نازل می‌کند و او تفسیر می‌کند، خداوند بر او چیزهایی نازل می‌کند که بر صدیقین و پیامبران و هدایت‌یافتگان نازل نکرده است.

راهب سپس عرض کرد: دو حرف از چهار حرفی که در زمین است را برایم بفرمایید. حضرت فرمودند: هر چهار تا را برایت می‌گویم؛ اولی: «لا اله الا اللّٰه وحده لا شریک له باقیا» {معبودی جز خداوند یکتای بی‌شریک نیست، باقی است} و دومی: «محمّد رسول اللّٰه مخلصا» {محمد فرستاده خداست، مخلص است} و سومی: «نحن اهل البیت» {ما خانواده پیامبریم} و چهارمی: «شیعتنا منا و نحن من رسول الله صلی الله علیه و آله و رسول الله من الله بسبب» {شیعیان ما از ما هستند و ما نیز از رسول الله صلی الله علیه و آله هستیم و رسول الله به سببی از خدا متصل است}.

راهب به ایشان عرض کرد: گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست و محمّد فرستاده اوست و هر از جانب خداوند آورده حق است و شما برگزیدگان خدا از میان خلق هستید و شیعیان شما پاکیزگان و مستبدلون هستند و سرانجام خداوند از آن آن‌هاست و سپاس مخصوص خداوند جهانیان است. اباابراهیم علیه السّلام فرمودند که بالاپوشی از خز و پیراهنی قوهی و رداء و کفش و کمربندی آوردند و آن‌ها را به او بخشیدند و نماز ظهر را خواندند و به او فرمودند که ختان کند. او عرض کرد: من در روز هفتم ختنه شده‌ام. - . کافی ۱ : ۴۸۱ -

**[ترجمه]

توضیح

فی القاموس الخصفه الجله تعمل من الخوص للتمر و الثوب الغلیظ جدا(۲) انتهی و کان الإضافه إلی البواری لبیان أن المراد بها ما یعمل من الخوص للفرش مکان الباریه لا ما یعمل للتمر و کان هذا هو المراد بالبواری فیما سیأتی و سندان الآن غیر معروف لا یرد أی سائله کما سیأتی أو المسئول به عبره بالکسر و هی ما یعتبر به أی لیستدلوا به علی کمال قدره الله حیث خلقه من غیر أب و فتنه أی امتحانا لیشکروه علی نعمه إیجاد عیسی لهم کذلک فیثابوا و یمکن أن یقرأ العبره بالفتح الاسم من التعبیر عما فی الضمیر کما یقال لعیسی کلمه الله و للأئمه

۱- ۱. الكافی ج ۱ ص ۴۸۱.

۲- ۲. القاموس ج ۳ ص ۱۳۴.

علیهم السلام کلمات الله فإنهم یعبرون عن الله.

قوله ما أدری جواب القسم و البطائن کأنه جمع البطانه بالکسر أی سرائرها و شرائحها أی ما یشرحها و یبینها و کأنه کنایه عن ظواهرها و فی بعض النسخ شرائعها أی طرق تعلمها أو ظواهرها و لا بدعائها الدرایه تتعدی بنفسها و بالباء یقال دریته و دریت به ما أقل ضربک أی مثلک رجل خلفته أی موسی علیه السلام.

قوله لیس بیت المقدس اسم لیس ضمیر مستتر للذی بالشام و ضمیر لکنه لبیت المقدس و الحاصل أنه لیس الذی بالشام اسمه بیت المقدس و لکن المسمی ببیت المقدس هو البیت المقدس المطهر و هو بیت آل محمد الذین أنزل الله فیهم آیه التطهیر فهو بیت المقدس ضمیر هو للذی بالشام و الجمله جواب أما و خبر ما و الحاصل أی ما سمعت إلی الآن غیر الذی بالشام مسمی ببیت المقدس و تأنیث تلک باعتبار الخبر أو بتأویل البقعه و نحوها و الحظیره فی الأصل هی التی تعمل للإبل من شجر ثم

استعمل فی کل ما یحیط بالشیء خشبا أو قصبا أو غیرهما و قرب البلاء أی الابتلاء و الافتنان و الخذلان و هو المراد بحلول النقمات فی دور شیاطین الإنس أو الأعم منهم و من الجن بسلب ما یوجب هدایتهم عنهم و هو قول الله کان الضمیر لمصدر نقلوا و قوله البطن إلی قوله مثل معترضه.

و قوله إن هی إلخ بیان لقول الله و حاصل الکلام أن آیات الشرک ظاهرها فی الأصنام الظاهره و باطنها فی خلفاء الجور الذین أشرکوا مع أئمه الحق و نصبوا مکانهم فقوله سبحانه أَ فَرَأَیْتُمُ اللّاتَ وَ الْعُزّی وَ مَناةَ الثّالِثَةَ الْأُخْری (۱) أرید فی بطنها باللات الأول و بالعزی الثانی و بالمنوه الثالث حیث سموهم بأمیر المؤمنین و بخلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و بالصدیق و الفاروق و ذی النورین و أمثال ذلک.

و توضیحه أن الله تعالی لم ینزل القرآن لأهل عصر الرسول صلی الله علیه و آله و الحاضرین فی وقت الخطاب فقط بل یشمل سائر الخلق إلی انقضاء الدهر فإذا

۱- ۱. سوره النجم الآیه: ۱۹.

نزلت آيه فى قصه أو واقعه فهى جاريه فى أمثالها و أشباهها فما ورد فى عباده الأصنام و الطواغيت فى زمان كان الغالب فيه عباده الأصنام لعدولهم عن الأدله العقليه و النقليه الداله على بطلانها و على وجوب طاعه النبى الناهى عن عبادتها فهو يجرى فى أقوام تركوا طاعه أئمه الحق و اتبعوا أئمه الجور لعدولهم عن الأدله العقليه و النقليه و اتباعهم الأهواء و عدولهم عن النصوص الجليه فهم لكثرتهم و امتداد أزمنتهم كأنهم الأصل و كان ظواهر الآيات مثل فيهم فظواهر الآيات أكثرها أمثال و بواطنها هى المقصوده بالإنزال كما قال سبحانه وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۱).

و على ما حققنا لا يلزم جريان سائر الآيات الواقعه فى ذلک السياق فى هذا البطن کقوله سبحانه أَ لَكُمُ الذَّكَرُ وَ لَهُ الْأُنْثى (۲) و إن أمكن أن يكون فى بطن الآيه إطلاق الأنثى عليهم للأنوثيه الساريه فى أكثرهم لا سيما الثانى كما مر فى تأويل قوله تعالى إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلّا إِناثاً(۳) إن كل من تسمى بأمير المؤمنين و رضى بهذا اللقب غيره عليه السلام فهو مبتلى بالعله الملعونه أو لضعف الإناث بالنسبه إلى الذكور على سبيل الاستعاره فإن فرارهم فى أكثر الحروب و عجزهم عن أكثر أمور الخلافه و شرائطها يلحقهم بالإناث كما قال عمر كل الناس أفقه من عمر حتى المخدرات فى الحجال.

ثم اعلم أنه قرأ بعضهم مثل بضمتين أى أصنام و هو بعيد و قرأ بعضهم مثل بالكسر و قال المراد أن الظهر و البطن جميعا لآل محمد فى جميع القرآن مثل هذه الآيه و هو أيضا بعيد تعرضت إليک أى متوجها إليک مؤيسا ألا أكون الظاهر أنه بالفتح مركبا من أن و لا و لا زائده كما فى قوله تعالى ما مَنَعَكَ أَلّا تَسْجُدَ(۴).

۱- ۱. سوره إبراهيم الآيه: ۲۵.

۲- ۲. سوره النجم الآيه: ۲۱.

۳- ۳. سوره النساء الآيه: ۱۱۷.

۴- ۴. سوره الأعراف الآيه: ۱۲.

أو يضمن مؤيسا معنى الخوف أى خائفا أن لا ـ أكون و قيل إلا ـ بالكسر من قبيل سألتك إلا ـ فعلت كذا أى كنت فى جميع الأحوال مؤيسا إلا وقت الظفر بحاجتى و الأول أظهر.

و لا ـ أعلم أن أباك لعل كلمه أن زيدت من النساخ و إن أمكن توجيهه و كان التخصيص بالسفر الرابع لكونه أفضل أسفار التوراه أو لاشتماله على أحوال خاتم النبيين و أوصيائه صلوات الله عليهم و أقم ثلاثا كأنه أمره بذلك لئلا يعلم الناس بالتعجيل مطلبه و فى القاموس (١)

النزيل الضيف.

عن فلان بن فلان الفلانى عن موسى بن جعفر العلوى مثلا و النادى المجلس و أى ساعه يمر أى يتوجه إلى النادى و ضمير فيها للساعه فليريكاه بفتح اللام و الألف للإشباع.

و سأصفه الظاهر أنه وصف الإمام عليه السلام بحليته له و لم يذكر فى الخبر و من بقى أى أمه خاتم الأنبياء فإن دينه باق إلى يوم القيامه و يجى ء من موضعه أى بطى الأرض بإعجازه عليه السلام.

فتبين فى الأرض أى ظهرت و عمل بمضمونها و كأن البقاء فى الهواء كنايه عن عدم تبينها فى الأرض و عدم العمل بمضمونها لأنها متعلقه بأحوال من يأتى فى آخر الزمان أو أنها نزلت من اللوح إلى بيت المعمور أو إلى السماء الدنيا أو إلى بعض الصحف لكن لم تنزل بعد إلى الأرض و تنزل عليه عليه السلام و يؤيده قوله و ينزل عليه باقيا كأنه حال عن يقول المقدر فى قوله فلا إله إلا الله أى فقولى لا إله إلا الله حال كون ذلك القول باقيا أبد الدهر و كذا قوله مخلصا أو إلها باقيا و أرسل حال كونه مخلصا بفتح اللام أو كسرها نحن أهل البيت بالرفع على الخبريه أى نحن المعنيون بآيه التطهير أو بالبدليه أو بالنصب على الاختصاص فالمعنى أن الكلمه الثانيه نحن فإنهم كلمات الله الحسنى كما مر.

و قوله بسبب متعلق بالجمل الثلاث أى شيعتنا متعلقون منا بسبب و هكذا

ص: ٩٨

١- ١. القاموس ج ۴ ص ۵۷.

و السبب فی الأصل هو الحبل ثم استعیر لکل ما یتوصل به إلی الشی ء قال تعالی وَ تَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ (۱) أی الوصل و المودات و المراد هنا الدین أو الولایه و المحبه و الروابط المعنویه و المستذلون بفتح المعجمه أی الذین صیرهم الناس أذلاء و

فی بعض النسخ المستبدلون إشاره إلی قوله تعالی یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ*(۲) و لهم عاقبه الله أی تمکینهم فی الأرض فی آخر الزمان کما قال تعالی وَ الْعاقِبَهُ لِلْمُتَّقِینَ (۳).

و فی القاموس القوهی ثیاب بیض و قوهستان بالضم کوره بین نیسابور و هراه و موضع و بلد بکرمان و منه ثوب قوهی لما ینسج بها أو کل ثوب أشبهه یقال له قوهی (۴) فی سابعی أی سابع ولادتی بأن کان أبوه مؤمنا أو سبعه أیام قبل ذلک.

وَ رَوَی الْبُرْسِیُّ فِی مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ(۵) عَنْ صَفْوَانَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: أَمَرَنِی سَیِّدِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَوْماً أَنْ أُقَدِّمَ نَاقَتَهُ إِلَی بَابِ الدَّارِ فَجِئْتُ بِهَا فَخَرَجَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام مُسْرِعاً وَ هُوَ ابْنُ سِتِّ سِنِینَ فَاسْتَوَی عَلَی ظَهْرِ النَّاقَهِ وَ أَثَارَهَا وَ غَابَ عَنْ بَصَرِی قَالَ فَقُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ وَ مَا أَقُولُ لِمَوْلَایَ إِذَا خَرَجَ یُرِیدُ النَّاقَهَ قَالَ فَلَمَّا مَضَی مِنَ النَّهَارِ سَاعَهٌ إِذَا النَّاقَهُ قَدِ انْقَضَّتْ کَأَنَّهَا شِهَابٌ وَ هِیَ تَرْفَضُّ عَرَقاً فَنَزَلَ عَنْهَا وَ دَخَلَ الدَّارَ فَخَرَجَ الْخَادِمُ وَ قَالَ أَعِدِ النَّاقَهَ مَکَانَهَا وَ أَجِبْ مَوْلَاکَ قَالَ فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِی فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ فَقَالَ یَا صَفْوَانُ إِنَّمَا أَمَرْتُکَ بِإِحْضَارِ النَّاقَهِ لِیَرْکَبَهَا مَوْلَاکَ أَبُو الْحَسَنِ فَقُلْتَ فِی نَفْسِکَ کَذَا وَ کَذَا فَهَلْ

۱- ۱. سوره البقره الآیه: ۱۶۶.

۲- ۲. سوره محمّد الآیه: ۳۸.

۳- ۳. سوره الأعراف الآیه: ۱۲۸.

۴- ۴. القاموس ج ۴ ص ۲۹۱.

۵- ۵. مشارق الأنوار ص ۱۱۵.

عَلِمْتَ یَا صَفْوَانُ أَیْنَ بَلَغَ عَلَیْهَا فِی هَذِهِ السَّاعَهِ إِنَّهُ بَلَغَ مَا بَلَغَهُ ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ جَاوَزَهُ أَضْعَافاً مُضَاعَفَهً وَ أَبْلَغَ کُلَّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَهٍ سَلَامِی.

أقول: سیأتی الأخبار المتعلقه بهذا الباب فی سائر الأبواب الآتیه و باب النص علی الرضا علیه السلام.

**[ترجمه]در قاموس نوشته است: خفصه زیراندازی است که از برگ درخت خرما ساخته می‌شود و نیز به لباس بسیار ضخیم هم خفصه می گویند. - . قاموس ۳ : ۱۳۴ -

و اضافه شدن آن به بواری برای بیان این مطلب است که مراد خفصه‌ای است که از برگ درخت خرما برای ساختن زیرانداز استفاده می‌شود و نه برای خرما. \\"عیسی را عبرتی برای جهانیان و آزمونی برای شکرگزاری خردمندان قرار داد\\" عبره به کسر عین، چیزی است که مقیاس سنجش قرار می گیرد، یعنی جهانیان به او برای اثبات کمال قدرت خداوند استدلال کنند؛ زیرا خداوند ایشان را بدون پدر آفرید، و ایشان را مانند آزمونی قرار داد تا نعمت ایجاد عیسی برای آن‌ها را شکر کنند و به ثواب برسند. ممکن است عبره به فتح عین خوانده شود که اسم تعبیر، به معنای خبردادن از دل است؛ چنان‌چه به حضرت عیسی کلمه الله می گویند و به ائمه علیهم السلام کلمات الله می گویند، زیرا آن‌ها از خواسته خداوند را به کلمه و زبان می‌... آورند.

\\"شرح آن‌ها را نمی‌دانم\\" در بعضی از نسخه‌ها به جای شرائحها، شرایعها آمده که یعنی راه‌های تعلم آن یا ظواهر آن است. \\"مردی ... که او را رها کردی و پیش من آمدی\\" منظور موسی بن جعفر علیه السلام است.

\\"نه آن بیت‌المقدس، بلکه بیت مقدسی که بیت آل محمّد است\\" حاصل این‌که منظورم بیت‌المقدسی که در شام است نیست، منظورم بیت مقدس و مطهر آل محمد است که آیه تطهیر در مورد آن‌ها نازل شده است. حظیره در اصل جایی است که از چوب و نی و ملنند آن برای شتر درست می‌کنند و سپس در مورد هر چه که احاطه بر چیزی داشته باشد استعمال شده است. بلا به مشرکان نزدیک شد و نقمت‌ها وارد خانه های شیاطین گشت مراد از بلا گرفتاری و فتنه و خواری است و منظور از نقمت‌ها هم همین است که با سلب اسباب هدایت در خانه شیاطین انسی یا اعم از انسی و جنی وارد شده است.

\\"«إِنْ هِیَ إِلَّا أَسْماءٌ...»\\" حاصل کلام این‌که، ظاهر آیات شرک در مورد بت‌های ظاهری است و باطن آن‌ها به خلفای جوری برمی گردد که خود را با امامان حق شریک دانسته و در مکان آن‌ها نشسته‌اند. بنابراین این سخن خداوند متعال: «أَفَرَأَیْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّی * وَمَنَاهَ الثَّالِثَهَ الْأُخْرَی» - . نجم / ۱۹ و ۲ - {به

من خبر دهید از لات و عزی * و منات آن سومین دیگر}، منظور از \\"اللات\\"، اولی و منظور از \\"عزّی\\"، دومی و مراد از \\"مناه\\"، سومی است، چون آن‌ها را به نام‌هایی مانند امیرالمؤمنین و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله و صدّیق و فاروق و ذی‌النورین و امثال آن نام‌گذاری کردند.

توضیحش این‌که: خداوند تعالی قرآن را فقط برای عصر رسول صلی الله علیه و آله و حاضرین در وقت نزول نازل نکرده است، بلکه نزول قرآن شامل همه بشر تا پایان روزگار می‌شود، بنابراین اگر آیه‌ای در قصه و واقعه خاصی نازل شود، حکم

آن در اشباه و امثال آن نیز جاری است.

بنابراین آیاتی که در نهی از عبادت بت‌ها و طاغوت‌ها وارد شده، مربوط به زمانی است که بت‌پرستی غالب بوده است، و این غلبه در اثر کنار گذاشتن ادله عقلیه و نقلیه‌ای که دلالت بر بطلان پرستش بت و وجوب اطاعت از پیامبری که از بت‌پرستی نهی می کند می‌باشد. پس این آیات در مورد کسانی که اطاعت از ائمه حق را رها کردند و پیرو ائمه جور شدند نیز می‌شود؛ زیرا آن‌ها نیز ادله عقلیه و نقلیه را کنار گذاشته و پیرو هواهای خویش شدند و از نصوص و تصریحات واضح دست کشیدند. آن‌ها به جهت تعداد زیاد و باقی ماندنشان در طول زمان، گویا اصل هستند و ظواهر آیات مثالی برای آن‌هاست، و باطن آیات است که مقصود اصلی از نزول آن‌هاست، چنان‌چه خداوند سبحان فرموده است: «وَيَضْرِبُ اللّهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» - . ابراهیم / ۲۵ - {و خدا مثلها را برای مردم می زند شاید که آنان پند گیرند}.

لازمه آن‌چه گفتیم این نیست که سایر آیاتی که در این سیاق واقع شده‌اند، مانند این سخن خداوند سبحان که:«أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى» - . نجم / ۲۲ - {آیا

[به خیالتان] برای شما پسر است و برای او دختر}، در همین معنای باطنی جریان داشته باشند، اگرچه ممکن است در بطن آیه اطلاق اناث بر آن‌ها، به جهت انوثیت بیشتر آن‌ها مخصوصاً دومی باشد، همان‌طور که در تأویل این سخن خداوند تعالی: «إِن يَدْعُونَ مِن دُونِهِ إِلاَّ إِنَاثًا» - . نساء / ۱۱۷ - {[مشرکان]

به جای او جز بتهای مادینه را [به دعا] نمی خوانند}، هر کسی که جز علی بن ابی‌طالب علیه السلام با لقب امیرالمؤمنین خوانده شود و خودش نیز به این لقب راضی شود، مبتلا به همان مرض ملعون است، یا بنابر استعاره به جهت ضعیف‌تر بودن جنس مؤنث نسبت به جنس مذکر باشد؛ فرار آن‌ها در اکثر جنگ‌ها و ناتوانی آن‌ها در بیشتر امور خلافت و شرایط آن، آن‌ها را به منزله جنس مؤنث قرار می‌دهد. چنان‌چه خود عمر گفت: همه مردم، حتی زنان در حجله‌ها نیز از عمر فقیه‌ترند.

باید بدانیم که، بعضی از قرّاء مثل را با دو ضمه، یعنی مُثُل خوانده‌اند که به معنای بت‌ها است و دیگری مثل به کسر میم خوانده و گفته است: مراد این است که همه ظواهر و بواطن قرآن برای آل محمد مثل این آیه است. که بعید به نظر می‌رسد.

\\"سفر چهارم تورات را خوانده\\" گویا این‌که سفر چهارم را گفته به این دلیل است که سفر چهارم به جهت اشتمال بر احوال خاتم‌النبیین و اوصیای ایشان صلوات الله علیهم اجمعین افضل اسفار تورات است. سه روز در آن‌جا ساکن شو گویا این... را گفته تا دیگران از عجله او، متوجه مقصود او نشوند.

\\"فلان بن فلان فلانی\\" یعنی موسی بن جعفر علوی.

\\"دین کسانی که باقی می‌مانند بپرس\\" یعنی امت خاتم‌الأنبیاء که دینش تا روز قیامت باقی است. \\"از جایش در هند به مکه می آید\\" به‌وسیله طیّ الارض که معجزه امام علیه السلام بوده است.

چهار حرف آن در زمین آشکار شد... یعنی به آن عمل شد. گویا باقی ماندن در آسمان، کنایه از عدم تبیین در زمین و عدم

عمل به مضـمون آن‌هاست؛ زیرا آن‌ها متعلق به حالات مردم آخرالزمان است. یا آن‌ها از لوح به بیت‌المعمور نازل شدنـد، یا به آسـمان دنیا نازل شدنـد، یا به بعضـی از صـحف نازل شدنـد، ولی هنوز به زمین نازل نشده‌اند و بر امام زمان علیه السـلام نازل می‌شوند. \\"باقی است\\" گویا حال از قول مقدر است و معنا این است: سـخن من لا اله الله است، در حالی که این سـخن تا ابدالدهر باقی است، و همین‌طور \\"مخلص است\\". یا منظور این است که: معبودی جز خداوند باقی نیست و محمد فرستاده مخلص خداوند است.

رسول الله به سـببی از خـدا متصل است سـبب در اصل به معنای حبل و ریسـمان بوده است و بعـد اسـتعاره از هر چیزی که به... وسـیله آن به چیز دیگری می‌رسـند آورده شـده است. خداونـد متعال می‌فرماید: «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسْبَابُ» – . بقره / ۱۶۶ – {و میانشـان پیونـدها بریـده گردد}، اسـباب یعنی اتصـال‌هـا و مودت‌ها. و مراد از سـبب در این‌جا ولایت و محبت و روابط معنوی است. \\"مسـتذلون\\" به فتح ذال یعنی کسانی که مردم آن‌ها را ذلیل کردند، در بعضی از نسخه‌ها مستبدلون آمده که اشاره به این سـخن خداونـد متعال است: «يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ» – . محمد / ۳۸ – {جای شـما را به مردمی غیر از شـما خواهـد داد}. سرانجام خداوند از آن آن‌هاست یعنی قدرت یافتن در زمین در آخرالزمان، همان‌طور که خداوند متعال فرموده است: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» – . اعراف / ۱۲۸ – {و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است}.

در قاموس نوشـته است: قوهی لباسـی سـفید است و قوهسـتان نام جایی است بین نیشابور و هرات، و نام شهری است در کرمان که لبـاس قـوهی منسوب آن‌جـاست، زیرا در آن‌جـا بـافته می‌شود، یـا به هر لباسـی که شـبیه آن باشـد قوهی گفته می‌شود. – . قاموس ۴ : ۲۹۱ – \\"من در روز هفتم ختنه شده‌ام\\" یعنی روز هفتم بعد از تولد، زیرا پدرش مؤمن بوده است، یا هفت روز قبل.

برسـی در مشـارق الانوار از صـفوان بـن مهران روایت کرده، روزی آقـایم حضـرت صـادق علیه السّـلام به من امر کردنـد که شترشان را تا در خانه ببرم. شتر را بردم. ابا الحسن علیه السّـلام، که در آن زمان شش ساله بودند، با عجله بیرون آمدند و سوار بر شتر شدند و آن را راندند و از نظرم ناپدید شدند. با خود گفتم: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ. اگر مولایم کارش تمام شود و شتر را بخواهـد چه به ایشان بگویم. یک ساعتی گذشت؛ ناگهان شتر، در حالی که عرق از پیکرش می‌ریخت، چون شـهابی از راه رسـید و ایشان پیاده شدنـد و داخل خانه گردیدند. غلام آمد و گفت: شتر را به جای خود برگردان و به حضور مولایت برس. امر ایشان را انجام دادم و به محضـر مولا رسیدم، ایشان فرمودند: من به تو امر کردم که شتر را حاضر کنی تا مولایت ابا الحسن سـوار بر آن شـود و تو در دل خود چنین و چنـان خیـال کردی!؟ ای صـفوان! آیـا می‌دانی در این یـک سـاعت به کجاهـا رفته است؟ به جـایی که ذو القرنین تا آن‌جا رفت و چنـد برابر فاصـله تا آن‌جا را از نیز عبور کرد، و سـلام مرا به تمام مردان و زنان مؤمن رساند.

مؤلف: روایات مربوط به این باب در سایر ابواب آینده و باب نص بر رضا علیه السلام آورده خواهد شد .

**[ترجمه]

باب ۵ عبادته و سیره و مکارم أخلاقه و وفور علمه صلوات علیه علیه

الأخبار

«۱»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِى الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام فِى بَيْتِهِ الَّذِى كَانَ يُصَلِّى فِيهِ فَإِذَا لَيْسَ فِى الْبَيْتِ شَىْ ءٌ إِلَّا خَصَفَةٌ(۱) وَ سَيْفٌ مُعَلَّقٌ وَ مُصْحَفٌ (۲).

**[ترجمه]قرب الإسناد: ابراهيم بن عبدالحميد نقل كرده، به حضور ابا الحسن اول عليه السّلام رسيدم، در همان اتاقى كه در آن نماز مى‌خواندمد، در اتاق چيز جز زيراندازى حصيرى و شمشيرى آويزان و يك قرآن وجود نداشت. - . قرب الإسناد : ۱۷۴ -

**[ترجمه]

«۲»

ب، [قرب الإسناد] عَلِيُّ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ أَخِى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فِى أَرْبَعِ عُمَرٍ يَمْشِى فِيهَا إِلَى مَكَّةَ بِعِيَالِهِ وَ أَهْلِهِ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ مَشَى فِيهَا سِتَّةً وَ عِشْرِينَ يَوْماً وَ أُخْرَى خَمْسَةً وَ عِشْرِينَ يَوْماً وَ أُخْرَى أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ يَوْماً وَ أُخْرَى أَحَداً وَ عِشْرِينَ يَوْماً(۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: على بن جعفر نقل كرده، با برادرم موسى بن جعفر عليه السّلام در چهار عمره، كه ايشان با اهل و عيالشان تا مكه پياده مى‌رفتند همراه بودم؛ يك‌بار بيست و شش روز پياده رفتند، بار ديگر بيست و پنج روز، و بار ديگر بيست و چهار روز و در بار ديگر بيست و يك روز. - . همان : ۱۶۵ -

**[ترجمه]

«۳»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى حَمْزَةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِى الْحَسَنِ عليه السلام إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ ثَلَاثُونَ مَمْلُوكاً مِنَ الْحَبَشِ

۱- ۱. الخصفه: محركه: الجله تعمل من الخوص للتمر، و الثوب الغليظ جدا: جمع خصف و خصاف.

۲- ۲. قرب الإسناد ص ۱۷۴.

۳- ۳. قرب الإسناد ص ۱۶۵.

وَ قَدِ اشْتَرَوْهُمْ لَهُ فَكَلَّمَ غُلَاماً مِنْهُمْ وَ كَانَ مِنَ الْحَبَشِ جَمِيلٌ فَكَلَّمَهُ بِكَلَامٍ سَاعَةً حَتَّى أَتَى عَلَى جَمِيعِ مَا يُرِيدُ وَ أَعْطَاهُ دِرْهَماً فَقَالَ أَعْطِ أَصْحَابَكَ هَؤُلَاءِ كُلَّ غُلَامٍ مِنْهُمْ كُلَّ هِلَالٍ ثَلَاثِينَ دِرْهَماً ثُمَّ خَرَجُوا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ رَأَيْتُكَ تُكَلِّمُ هَذَا الْغُلَامَ بِالْحَبَشِيَّةِ فَمَا ذَا أَمَرْتَهُ قَالَ أَمَرْتُهُ أَنْ يَسْتَوْصِيَ بِأَصْحَابِهِ خَيْراً وَ يُعْطِيَهُمْ فِي كُلِّ هِلَالٍ ثَلَاثِينَ دِرْهَماً وَ ذَلِكَ أَنِّي لَمَّا نَظَرْتُ إِلَيْهِ عَلِمْتُ أَنَّهُ غُلَامٌ عَاقِلٌ مِنْ أَبْنَاءِ مَلِكِهِمْ فَأَوْصَيْتُهُ بِجَمِيعِ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَقَبِلَ وَصِيَّتِي وَ مَعَ هَذَا غُلَامٌ صِدْقٍ ثُمَّ قَالَ لَعَلَّكَ عَجِبْتَ مِنْ كَلَامِي إِيَّاهُ بِالْحَبَشِيَّةِ لَا تَعْجَبْ فَمَا خَفِيَ عَلَيْكَ مِنْ أَمْرِ الْإِمَامِ أَعْجَبُ وَ أَكْثَرُ وَ مَا هَذَا مِنَ الْإِمَامِ فِي عِلْمِهِ إِلَّا كَطَيْرٍ أَخَذَ بِمِنْقَارِهِ مِنَ الْبَحْرِ قَطْرَةً مِنْ مَاءٍ أَ فَتَرَى الَّذِي أَخَذَ بِمِنْقَارِهِ نَقَصَ مِنَ الْبَحْرِ شَيْئاً قَالَ فَإِنَّ الْإِمَامَ بِمَنْزِلَةِ الْبَحْرِ لَا يَنْفَدُ مَا عِنْدَهُ وَ عَجَائِبُهُ أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ وَ الطَّيْرُ حِينَ أَخَذَ مِنَ الْبَحْرِ قَطْرَةً بِمِنْقَارِهِ لَمْ يَنْقُصْ مِنَ الْبَحْرِ شَيْئاً كَذَلِكَ الْعَالِمُ لَا ينقصه [يَنْقُصُ] عِلْمُهُ شَيْئاً وَ لَا تَنْفَدُ عَجَائِبُهُ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: علی بن ابی حمزه گفت: در محضر ابا الحسن علیه السّلام بودم که سی نفر غلام حبشی نزد ایشان آمدند که آن‌ها را برای ایشان خریده بودند؛ ایشان با یکی از آن‌ها که اهل حبشه و زیبا بود صحبت کردند و ساعتی سخن گفتند، تا این‌که او با همه خواسته‌های ایشان موافقت کرد. سپس مقداری درهم در اختیارش گذاشتند و فرمودند: بهر یک از این دوستان خود در سر هر ماه سی درهم بده. بعد آن‌ها رفتند. عرض کردم: فدایتان شوم! دیدم که با آن غلام به زبان حبشی صحبت کردید، به او چه امر فرمودید؟ فرمودند: به او امر کردم با همراهان خود به خوبی رفتار کند و در سر هر ماه به هر کدام سی درهم بدهد؛ زیرا وقتی چشمم به او افتاد، فهمیدم پسر زیرک و از شاه‌زادگان آن‌ها است، هر چه احتیاج داشتم به او سفارش کردم و سفارشم را پذیرفت. مضاف بر این که او غلام درست‌کاری است.

سپس فرمودند: شاید تو تعجب کردی که من با او به زبان حبشی صحبت کردم؟ تعجب نکن! آن‌چه از امور امام بر تو پوشیده و مخفی است عجیب‌تر و بیشتر از این است، این کار در مقابل علم امام مانند آن است که پرنده‌ای با منقار خود قطره‌ای از آب دریا را بردارد، به نظر تو آیا با برداشتن آن مقدار، چیزی از دریا کم می شود؟ امام چون دریای است که کمالات او تمام شدنی نیست و عجایبش بیش از این‌هاست. وقتی پرنده با منقارش یک قطره از دریا بردارد، چیزی از دریا کم نمی‌شود، عالم هم همین‌طور است و از علم او چیزی کم نمی شود و عجایبش تمام شدنی نیست. - . همان : ۱۹۴ -

**[ترجمه]

«۴»

یج، [الخرائج و الجرائح] ابْنُ أَبِي حَمْزَةَ: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]خرائج نیز مانند همین را از ابن ابی‌حمزه نقل کرده است. - . خرائج و جرائح : ۲۰۱ -

**[ترجمه]

«۵»

عم (٣)،[إعلام الورى] شا، [الإرشاد]: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام أَعْبَدَ أَهْلِ زَمَانِهِ وَ أَفْقَهَهُمْ وَ أَسْخَاهُمْ كَفّاً وَ أَكْرَمَهُمْ نَفْساً وَ رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ يُصَلِّي نَوَافِلَ اللَّيْلِ وَ يَصِلُهَا بِصَلَاةِ الصُّبْحِ ثُمَّ يُعَقِّبُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ يَخِرُّ لِلَّهِ سَاجِداً فَلَا يَرْفَعُ رَأْسَهُ مِنَ السُّجُودِ وَ التَّحْمِيدِ حَتَّى يَقْرُبَ زَوَالُ الشَّمْسِ وَ كَانَ يَدْعُو كَثِيراً فَيَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ يُكَرِّرُ ذَلِكَ وَ كَانَ مِنْ دُعَائِهِ عليه السلام عَظُمَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِكَ فَلْيَحْسُنِ الْعَفْوُ مِنْ عِنْدِكَ وَ كَانَ يَبْكِي مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَتَّى تَخْضَلَّ لِحْيَتُهُ بِالدُّمُوعِ وَ كَانَ أَوْصَلَ النَّاسِ لِأَهْلِهِ وَ رَحِمِهِ وَ كَانَ يَفْتَقِدُ فُقَرَاءَ الْمَدِينَهِ

ص: ١٠١

١- ١. نفس المصدر ص ١٩٤.

٢- ٢. الخرائج و الجرائح ص ٢٠١.

٣- ٣. إعلام الورى ص ٢٩٦.

فِی اللَّیْلِ فَیَحْمِلُ إِلَیْهِمُ الزَّبِیلَ فِیهِ الْعَیْنُ وَ الْوَرِقُ وَ الْأَدِقَّهُ وَ التُّمُورُ فَیُوصِلُ إِلَیْهِمْ ذَلِکَ وَ لَا یَعْلَمُونَ مِنْ أَیِّ جِهَهٍ هُوَ(۱).

**[ترجمه]اعلام الوری، ارشاد: ابا الحسن موسی علیه السلام عابدترین و فقیه ترین و دست به سخاوت‌ترین و بزرگوارترین فرد زمان خود بودند. روایت شده نافله های شب را می‌خواندند و آن را به نماز صبح وصل می کردند، بعد تعقیبات می‌خواندند تا آفتاب طلوع کند، آن گاه به سجده می‌افتادند و تا نزدیک ظهر سر از سجده و حمد برنمی‌داشتند. بسیار دعا می‌خواندند و می... فرمودند: «اللهم انی اسألك الراحه عند الموت و العفو عند الحساب» {خداوندا! من از تو درخواست می کنم راحتی در هنگام مرگ و گذشت در وقت حساب را}، و این را پیوسته تکرار می نمودند. یکی از دعاهای ایشان این بود: «عظم الذنب من عبدك فليحسن العفو من عندك» {از جانب بنده‌ات گناه بس بزرگ است! چه نیکوست از جانب تو عفو} و طوری از خشیت خدا گریه می کردند که محاسنشان از اشک خیس می شد. بیشتر از همه مردم به خانواده و خویشاوندانش رسیدگی می... کردند. شب‌ها به تفقد وقت مستمندان مدینه می‌رفتند و زنبیلی‌هایی که در آن پول طلا و نقره و آرد و خرما بود برای آن‌ها می‌بردند و به آن‌ها می‌رساندند و آن‌ها نمی فهمیدند از کجا آمده است. - . اعلام الوری: ۲۹۶ ، ارشاد : ۳۱۶ -

**[ترجمه]

«۶»

شا، [الإرشاد] الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ یَحْیَی بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَکْرِیِّ قَالَ: قَدِمْتُ الْمَدِینَهَ أَطْلُبُ بِهَا دَیْناً فَأَعْیَانِی فَقُلْتُ لَوْ ذَهَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَشَکَوْتُ إِلَیْهِ فَأَتَیْتُهُ بِنَقَمَی فِی ضَیْعَتِهِ فَخَرَجَ إِلَیَّ وَ مَعَهُ غُلَامٌ وَ مَعَهُ مِنْسَفٌ فِیهِ قَدِیدٌ مُجَزَّعٌ لَیْسَ مَعَهُ غَیْرُهُ فَأَکَلَ فَأَکَلْتُ مَعَهُ ثُمَّ سَأَلَنِی عَنْ حَاجَتِی فَذَکَرْتُ لَهُ قِصَّتِی فَدَخَلَ وَ لَمْ یَقُمْ إِلَّا یَسِیراً حَتَّی خَرَجَ إِلَیَّ فَقَالَ لِغُلَامِهِ اذْهَبْ ثُمَّ مَدَّ یَدَهُ إِلَیَّ فَنَاوَلَنِی صُرَّهً فِیهَا ثَلَاثُمِائَهِ دِینَارٍ ثُمَّ قَامَ فَوَلَّی فَقُمْتُ فَرَکِبْتُ دَابَّتِی وَ انْصَرَفْتُ (۲).

**[ترجمه]ارشاد: محمّد بن عبد اللَّه بکری نقل کرده، به مدینه رفتم تا پولی قرض بگیرم؛ ناامید شدم. گفتم: خوب است به محضر ابا الحسن علیه السّلام بروم و حال خود را به ایشان شکایت کنم. به باغ ایشان در نقمی رفتم. ایشان با غلامی از باغ خارج شدند، غربالی در دست داشتند که در آن چند تکه گوشت بود و دیگر چیزی در آن نبود، ایشان شروع به خوردن کردند و من نیز خوردم. آن گاه از من پرسیدند چه کار داشتی؟ قصه‌ام را برایشان گفتم، داخل باغ شدند و چند لحظه بعد بیرون آمدند. به غلامشان فرمودند: برو. دستشان را به طرف من دراز کردند و کیسه ای که سیصد دینار در آن بود به من دادند و بعد برخاستند و رفتند. من نیز برخاستم و سوار بر مرکب خود شده و برگشتم. - . ارشاد : ۳۱۷ . نقمی با فتحه و قصر جایی در اطراف مدینه است که متعلق به آل ابی‌طالب بوده است. -

**[ترجمه]

بیان

المنسف کمنبر ما ینفض به الحب شی ء طویل متصوب الصدر أعلاه مرتفع و المجزع المقطع.

**[ترجمه]المنسف کمنبر ما ینفض به الحب شی ء طویل متصوب الصدر أعلاه مرتفع و المجزع المقطع.

**[ترجمه]

«۷»

عم (۳)،[إعلام الوری] شا، [الإرشاد] الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَدِّهِ عَنْ غَیْرِ وَاحِدٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ مَشَایِخِهِ: أَنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ کَانَ بِالْمَدِینَهِ یُؤْذِی أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ یَسُبُّهُ إِذَا رَآهُ وَ یَشْتِمُ عَلِیّاً فَقَالَ لَهُ بَعْضُ حَاشِیَتِهِ یَوْماً دَعْنَا نَقْتُلْ هَذَا الْفَاجِرَ فَنَهَاهُمْ عَنْ ذَلِکَ أَشَدَّ النَّهْیِ وَ زَجَرَهُمْ وَ سَأَلَ عَنِ الْعُمَرِیِّ فَذَکَرَ أَنَّهُ یَزْرَعُ بِنَاحِیَهٍ مِنْ نَوَاحِی الْمَدِینَهِ فَرَکِبَ إِلَیْهِ فَوَجَدَهُ فِی مَزْرَعَهٍ لَهُ فَدَخَلَ الْمَزْرَعَهَ بِحِمَارِهِ فَصَاحَ بِهِ الْعُمَرِیُّ لَا تُوَطِّئْ زَرْعَنَا فَتَوَطَّأَهُ علیه السلام بِالْحِمَارِ حَتَّی وَصَلَ إِلَیْهِ وَ نَزَلَ وَ جَلَسَ عِنْدَهُ وَ بَاسَطَهُ وَ ضَاحَکَهُ وَ قَالَ لَهُ کَمْ غَرِمْتُ عَلَی زَرْعِکَ هَذَا قَالَ مِائَهَ دِینَارٍ قَالَ فَکَمْ تَرْجُو أَنْ تُصِیبَ قَالَ لَسْتُ أَعْلَمُ الْغَیْبَ قَالَ لَهُ إِنَّمَا قُلْتُ کَمْ تَرْجُو أَنْ یَجِیئَکَ فِیهِ قَالَ أَرْجُو أَنْ یَجِی ءَ مِائَتَا دِینَارٍ

۱- ۱. الإرشاد ص ۳۱۶ و الزبیل و الزنبیل: القفه، الوعاء، الجراب.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۳۱۷ و نقمی بالتحریک و القصر: موضع من أعراض المدینه کان لال أبی طالب.

۳- ۳. إعلام الوری ص ۲۹۶.

قَالَ فَأَخْرَجَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام صُرَّةً فِیهَا ثَلَاثُمِائَهِ دِینَارٍ وَ قَالَ هَذَا زَرْعُکَ عَلَی حَالِهِ وَ اللَّهُ یَرْزُقُکَ فِیهِ مَا تَرْجُو قَالَ فَقَامَ الْعُمَرِیُّ فَقَبَّلَ رَأْسَهُ وَ سَأَلَهُ أَنْ یَصْفَحَ عَنْ فَارِطِهِ فَتَبَسَّمَ إِلَیْهِ أَبُو الْحَسَنِ وَ انْصَرَفَ قَالَ وَ رَاحَ إِلَی الْمَسْجِدِ فَوَجَدَ الْعُمَرِیَّ جَالِساً فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِ قَالَ اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالاتِهِ قَالَ فَوَثَبَ أَصْحَابُهُ إِلَیْهِ فَقَالُوا لَهُ مَا قَضِیَّتُکَ قَدْ کُنْتَ تَقُولُ غَیْرَ هَذَا قَالَ فَقَالَ لَهُمْ قَدْ سَمِعْتُمْ مَا قُلْتُ الْآنَ وَ جَعَلَ یَدْعُو لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَخَاصَمُوهُ وَ خَاصَمَهُمْ فَلَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَی دَارِهِ قَالَ لِجُلَسَائِهِ الَّذِینَ سَأَلُوهُ فِی قَتْلِ الْعُمَرِیِّ أَیُّمَا کَانَ خَیْراً مَا أَرَدْتُمْ أَمْ مَا أَرَدْتُ إِنَّنِی أَصْلَحْتُ أَمْرَهُ بِالْمِقْدَارِ الَّذِی عَرَفْتُمْ وَ کُفِیتُ بِهِ شَرَّهُ.

وَ ذَکَرَ جَمَاعَهٌ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ: أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام کَانَ یَصِلُ بِالْمِائَتَیْ دِینَارٍ إِلَی الثَّلَاثِمِائَهِ وَ کَانَ صرار [صُرَرُ] مُوسَی مَثَلًا(۱).

وَ ذَکَرَ ابْنُ عُمَارَهَ وَ غَیْرُهُ مِنَ الرُّوَاهِ: أَنَّهُ لَمَّا خَرَجَ الرَّشِیدُ إِلَی الْحَجِّ وَ قَرُبَ مِنَ الْمَدِینَهِ اسْتَقْبَلَهُ الْوُجُوهُ مِنْ أَهْلِهَا یَقْدُمُهُمْ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام عَلَی بَغْلَهٍ فَقَالَ لَهُ الرَّبِیعُ مَا هَذِهِ الدَّابَّهُ الَّتِی تَلَقَّیْتَ عَلَیْهَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَنْتَ إِنْ تَطْلُبْ عَلَیْهَا لَمْ تَلْحَقْ وَ إِنْ طُلِبْتَ عَلَیْهَا لَمْ تُفِتْ فَقَالَ إِنَّهَا تَطَأْطَأَتْ عَنْ خُیَلَاءِ الْخَیْلِ وَ ارْتَفَعَتْ عَنْ ذِلَّهِ الْعَیْرِ وَ خَیْرُ الْأُمُورِ أَوْسَاطُهَا قَالُوا وَ لَمَّا دَخَلَ هَارُونُ الرَّشِیدُ الْمَدِینَهَ تَوَجَّهَ لِزِیَارَهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ مَعَهُ النَّاسُ فَتَقَدَّمَ الرَّشِیدُ إِلَی قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ عَمِّ مُفْتَخِراً بِذَلِکَ عَلَی غَیْرِهِ فَتَقَدَّمَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا أَبَتَاهْ فَتَغَیَّرَ وَجْهُ الرَّشِیدِ وَ تَبَیَّنَ الْغَیْظُ فِیهِ (۲).

وَ قَدْ رَوَی النَّاسُ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَأَکْثَرُوا وَ کَانَ أَفْقَهَ أَهْلِ زَمَانِهِ حَسَبَ مَا قَدَّمْنَاهُ وَ أَحْفَظَهُمْ لِکِتَابِ اللَّهِ وَ أَحْسَنَهُمْ صَوْتاً بِالْقُرْآنِ وَ کَانَ إِذَا قَرَأَهُ یَحْزَنُ

۱- ۱. الإرشاد ص ۳۱۷ و الفارط هنا هو ما بدر منه من کلام علی غیر رویه و کان فیه سوء أدب.

۲- ۲. إعلام الوری ص ۲۹۶ و الإرشاد ص ۳۱۸ بتفاوت یسیر.

وَ يَبْكِي السَّامِعُونَ بِتِلَاوَتِهِ وَ كَانَ النَّاسُ بِالْمَدِينَهِ يُسَمُّونَهُ زَيْنَ الْمُجْتَهِدِينَ وَ سُمِّيَ بِالْكَاظِمِ لِمَا كَظَمَهُ مِنَ الْغَيْظِ وَ صَبَرَ عَلَيْهِ مِنْ فِعْلِ الظَّالِمِينَ حَتَّى مَضَى قَتِيلًا فِي حَبْسِهِمْ وَ وَثَاقِهِمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (۱).

أَقُولُ رَوَى أَبُو الْفَرَجِ فِي مُقَاتِلِ الطَّالِبِينَ (۲) عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَسَنِ قَالَ: كَانَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام إِذَا بَلَغَهُ عَنِ الرَّجُلِ مَا يَكْرَهُ بَعَثَ إِلَيْهِ بِصُرَّهِ دَنَانِيرَ وَ كَانَتْ صراره [صُرَرُهُ] مَا بَيْنَ الثَّلَاثِمِائَهِ إِلَى المائتين [الْمِائَتَيْ] دِينَارٍ فَكَانَتْ صرار [صُرَرُ] مُوسَى مَثَلًا.

أَقُولُ ثُمَّ رَوَى عَنْ أَحْمَدَ(۳)

عَنْ يَحْيَى قِصَّهَ الْعُمَرِيِّ: نَحْواً مِمَّا مَرَّ وَ رَوَى بِإِسْنَادٍ آخَرَ مَا أَجَابَ بِهِ الرَّشِيدُ كَمَا مَرَّ فِي رِوَايَهِ الْمُفِيدِ(۴).

**[ترجمه]اعلام الوری، ارشاد: یکی از بازماندگان عمر بن خطاب که در مدینه بود، ابا الحسن موسی علیه السّلام را اذیت می کرد و هر وقت ایشان را می‌دید دشنام می‌داد و به علی علیه السّلام ناسزا می گفت. روزی عده‌ای از اطرافیان امام علیه السّلام به ایشان عرض کردند: اجازه بدهید این تبه‌کار را بکشیم، امام علیه السّلام آن‌ها را به شدّت از این کار نهی کردند و بازداشتند و خود از مکان مرد عمری جویا شدند، گفتند: در اطراف مدینه در جایی زراعت می کند، ایشان سوار بر مرکب پیش او رفتند و او را در مزرعه اش یافتند و با الاغشان وارد مزرعه او شدند. مرد عمری بر ایشان فریاد زد: زراعت ما را لگدمال نکن! ولی امام همان‌طور سواره روی زراعت رفتند تا به او رسیدند، از مرکب پیاده شدند و پیش او نشستند و با رویی گشاده و خندان با او برخورد کردند و به او فرمودند: چقدر خرج این زراعتت کرده ای؟ گفت: صد دینار. فرمودند: امید داری چقدر سود کنی؟ گفت: من که خبر از غیب ندارم. فرمودند: گفتم چقدر امیدواری محصول بدهد؟ گفت: امیدوارم دویست دینار محصول بدهد .

ابا الحسن علیه السّلام کیسه ای که در آن سیصد دینار بود بیرون آوردند و به او دادند و فرمودند: این زراعت تو نیز در جای خود هست و خداوند آن‌قدر که امیدواری روزی تو خواهد کرد. عمری برخاست و سر امام را بوسید و از ایشان خواهش کرد زیاده‌روی و بی‌ادبی او را ببخشد. ابا الحسن علیه السّلام لبخندی به او زدند و از نزد او بازگشتند.

وقتی امام به مسجد رفتند، دیدند عمری نشسته است؛ وقتی امام را دید، گفت: خدا بهتر می‌داند رسالات خود را در کجا قرار دهد. دوستانش دور او ریختند و به او گفتند: قضیه تو چیست؟ تو قبلاً سخنانی غیر از این می گفتی. به آن‌ها گفت: اکنون شنیدید چه گفتم، و شروع کرد به دعا کردن برای ابا الحسن علیه السلام، دوستانش با او نزاع کردند او نیز با آن‌ها درگیر شد. وقتی ابا الحسن علیه السلام به خانه‌اشان بازگشتند، به همنشینان خودشان که قصد کشتن عمری را داشتند فرمودند: کدام بهتر بود؛ چیزی که شما می‌خواستید؟ یا آن‌چه من می‌خواستم؟ من با همان مبلغی که می‌دانید کار او را درست کردم و جلو شرّ او را گرفتم. بعضی از اهل علم گفته اند که صله‌های ابا الحسن علیه السلام، بین دویست تا سیصد دینار بوده است و کیسه های دینار موسی مثل زده می‌شد. - . ارشاد : ۳۱۷ -

ابن عماره و دیگر راویان نقل کرده اند، وقتی هارون‌الرشید به حج می‌رفت، وقتی به نزدیک مدینه رسید، بزرگان مدینه به

استقبال او رفتند و موسی بن جعفر علیه السّلام نیز پیشاپیش آن‌ها سوار بر قاطری بودند. ربیع به ایشان عرض کرد: این چه مرکبی است که با آن به دیدار امیرالمؤمنین آمده اید؟ اگر با چنین مرکبی به جستجوی چیزی بروید، به آن نخواهید رسید و اگر از چیزی بخواهید بگریزید، به شما می‌رسند. ایشان فرمودند: این مرکب، از خودپسندی اسب‌سوارای به دور و از ذلت الاغ سواری بالاتر است، و بهترین امور میانه آن‌هاست.

گفته اند: وقتی هارون‌الرشید وارد مدینه شد، همراه جماعتی از مردم به زیارت قبر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله رفت؛ هارون جلو قبر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله رفت و با حالتی فخرفروشانه گفت: سلام بر تو یا رسول اللّه! سلام بر تو ای پسر عمو! ابا الحسن علیه السّلام پیش آمدند و فرمودند: سلام بر تو یا رسول اللّه! سلام بر تو ای پدر جان! رنگ صورت هارون تغییر کرد و آثار خشم در آن آشکار شد. - . اعلام الوری: ۲۹۶ و ارشاد : ۳۱۸ با اندکی تفاوت. -

مردم روایات زیادی از ابا الحسن علیه السّلام نقل کرده‌اند، چنان‌چه قبلا هم گفتیم، ایشان فقیه ترین فرد زمان خود بودند و از همه بهتر کتاب خدا را از حفظ داشتند و در خواندن قرآن از همه خوش صداتر بودند. وقتی قرآن می‌خواندند، محزون می‌شدند و شنوندگان با تلاوت ایشان گریه می کردند. مردم مدینه ایشان را زین‌المجتهدین می گفتند، و به جهت کظم غیظ و صبری که بر ظلم ظالمین بر ایشان داشتند، کاظم نیز خوانده می‌شدند. تا بالاخره در زندان و غل و زنجیر آن‌ها به شهادت رسیدند، صلی الله علیه. - . ارشاد : ۳۱۸ ، اعلام الوری: ۲۹۶ -

ابوالفرج در مقاتل الطالبیین از احمد بن محمّد بن سعید از یحیی بن حسن نقل کرده است: هر وقت از کسی چیز ناخوشایندی به موسی بن جعفر علیه السّلام می‌رسید، ایشان کیسه‌ای از دینار برای او می‌فرستادند. در کیسه های ایشان بین سیصد تا دویست دینار قرار داشت و کیسه های ایشان مثل شده بود. - . مقاتل الطالبیین : ۴۹۹ . خطیب بغدادی هم این روایت را در تاریخ بغداد ۱۳ : ۲۷ نقل کرده است. -

ابوالفرج سپس قصه عمری را همان‌طور که ذکر کردیم نقل کرده، - . مقاتل الطالبیین : ۴۹۹ . قضیه عمری را خطیب بغدادی نیز در تاریخ بغداد ۱۳ : ۲۸ نقل کرده است. - و نیز با اسنادی متفاوت از ارشاد جوابی که ایشان به تفاخر هارون دادند را آورده است. - . مقاتل الطالبیین : ۵۰۰ . این داستان را حصری هم در زهر الآداب ۱ : ۱۳۲ آورده است. -

**[ترجمه]

«۸»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: قَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ لِأَبْرَهَةَ النَّصْرَانِيِّ كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِكَ قَالَ أَنَا عَالِمٌ بِهِ وَ بِتَأْوِيلِهِ قَالَ فَابْتَدَأَ مُوسَى علیه السلام يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَقَالَ أَبْرَهَةُ وَ الْمَسِيحُ لَقَدْ كَانَ يَقْرَأُهَا هَكَذَا وَ مَا قَرَأَ هَكَذَا إِلَّا الْمَسِيحُ وَ أَنَا كُنْتُ أَطْلُبُهُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً فَأَسْلَمَ عَلَى يَدَيْهِ.

حَجَّ الْمَهْدِيُّ فَلَمَّا صَارَ فِي فُتُقِ الْعَبَّادِي (۵) ضَجَّ النَّاسُ مِنَ الْعَطَشِ فَأَمَرَ أَنْ تُحْفَرَ بِئْرٌ فَلَمَّا بَلَغُوا قَرِيباً مِنَ الْقَرَارِ هَبَّتْ عَلَيْهِمْ رِيحٌ مِنَ الْبِئْرِ فَوَقَعَتِ الدِّلَاءُ

۱- ۱. الإرشاد ص ۳۱۸ و إعلام الوری ص ۲۹۶.

۲- ۲. مقاتل الطالبیین ص ۴۹۹ و أخرج ذلک الخطیب البغدادیّ فی تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۷.

۳- ۳. نفس المصدر ص ۴۹۹ و أخرج الحدیث مع العمری الخطیب فی تاریخه ج ۱۳ ص ۲۸.

۴- ۴. الإرشاد للمفید ص ۳۱۸ و مقاتل الطالبیین ص ۵۰۰ و أخرج القصه الحصری فی زهر الآداب ج ۱ ص ۱۳۲.

۵- ۵. فتق العبادی سیأتی بعد هذا نقلا عن الخرائج ص ۲۳۵ انه قبر العبادی فلاحظ.

وَ مَنَعَتْ مِنَ الْعَمَلِ فَخَرَجَتِ الْفَعَلَهُ خَوْفاً عَلَی أَنْفُسِهِمْ فَأَعْطَی عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ لِرَجُلَیْنِ عَطَاءً کَثِیراً لِیَحْفِرَا فَنَزَلَا فَأَبْطَآ ثُمَّ خَرَجَا مَرْعُوبَیْنِ قَدْ ذَهَبَتْ أَلْوَانُهُمَا فَسَأَلَهُمَا عَنِ الْخَبَرِ فَقَالا إِنَّا رَأَیْنَا آثَاراً وَ أَثَاثاً وَ رَأَیْنَا رِجَالًا وَ نِسَاءً فَکُلَّمَا أَوْمَأْنَا إِلَی شَیْ ءٍ مِنْهُمْ صَارَ هَبَاءً فَصَارَ الْمَهْدِیُّ یَسْأَلُ عَنْ ذَلِکَ وَ لَا یَعْلَمُونَ فَقَالَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام هَؤُلَاءِ أَصْحَابُ الْأَحْقَافِ غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ فَسَاخَتْ بِهِمْ دِیَارُهُمْ وَ أَمْوَالُهُمْ (۱).

دَخَلَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام بَعْضَ قُرَی الشَّام مُتَنَکِّراً هَارِباً فَوَقَعَ فِی غَارٍ وَ فِیهِ رَاهِبٌ یَعِظُ فِی کُلِّ سَنَهٍ یَوْماً فَلَمَّا رَآهُ الرَّاهِبُ دَخَلَهُ مِنْهُ هَیْبَهٌ فَقَالَ یَا هَذَا أَنْتَ غَرِیبٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ مِنَّا أَوْ عَلَیْنَا قَالَ لَسْتُ مِنْکُمْ قَالَ أَنْتَ مِنَ الْأُمَّهِ الْمَرْحُومَهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَ فَمِنْ عُلَمَائِهِمْ أَنْتَ أَمْ مِنْ جُهَّالِهِمْ قَالَ لَسْتُ مِنْ جُهَّالِهِمْ فَقَالَ کَیْفَ طُوبَی أَصْلُهَا فِی دَارِ عِیسَی وَ عِنْدَکُمْ فِی دَارِ مُحَمَّدٍ وَ أَغْصَانُهَا فِی کُلِّ دَارٍ فَقَالَ علیه السلام الشَّمْسُ قَدْ وَصَلَ ضَوْؤُهَا إِلَی کُلِّ مَکَانٍ وَ کُلِّ مَوْضِعٍ وَ هِیَ فِی السَّمَاءِ قَالَ وَ فِی الْجَنَّهِ لَا یَنْفَدُ طَعَامُهَا وَ إِنْ أَکَلُوا مِنْهُ وَ لَا یَنْقُصُ مِنْهُ شَیْ ءٌ قَالَ السِّرَاجُ فِی الدُّنْیَا یُقْتَبَسُ مِنْهُ وَ لَا یَنْقُصُ مِنْهُ شَیْ ءٌ قَالَ وَ فِی الْجَنَّهِ ظِلٌّ مَمْدُودٌ فَقَالَ الْوَقْتُ الَّذِی قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ کُلُّهَا ظِلٌّ مَمْدُودٌ قَوْلُهُ أَ لَمْ تَرَ إِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ (۲) قَالَ مَا یُؤْکَلُ وَ یُشْرَبُ فِی الْجَنَّهِ لَا یَکُونُ بَوْلًا وَ لَا غَائِطاً قَالَ الْجَنِینُ فِی بَطْنِ أُمِّهِ قَالَ أَهْلُ الْجَنَّهِ لَهُمْ خَدَمٌ یَأْتُونَهُمْ بِمَا أَرَادُوا بِلَا أَمْرٍ فَقَالَ إِذَا احْتَاجَ الْإِنْسَانُ إِلَی شَیْ ءٍ عَرَفَتْ أَعْضَاؤُهُ ذَلِکَ وَ یَفْعَلُونَ بِمُرَادِهِ مِنْ غَیْرِ أَمْرٍ قَالَ مَفَاتِیحُ الْجَنَّهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّهٍ قَالَ مِفْتَاحُ الْجَنَّهِ لِسَانُ الْعَبْدِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ قَالَ صَدَقْتَ وَ أَسْلَمَ وَ الْجَمَاعَهَ مَعَهُ (۳).

۱- ۱. المناقب ج ۳ ص ۴۲۶.

۲- ۲. سوره الفرقان، الآیه: ۴۵.

۳- ۳. المناقب ج ۳ ص ۴۲۷.

وَ قَالَ أَبُو حَنِيفَهَ: رَأَيْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ هُوَ صَغِيرُ السِّنِّ فِی دِهْلِيزِ أَبِيهِ فَقُلْتُ أَيْنَ يُحْدِثُ الْغَرِيبُ مِنْكُمْ إِذَا أَرَادَ ذَلِکَ فَنَظَرَ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ يَتَوَارَى خَلْفَ الْجِدَارِ وَ يَتَوَقَّى أَعْيُنَ الْجَارِ وَ يَتَجَنَّبُ شُطُوطَ الْأَنْهَارِ وَ مَسَاقِطَ الثِّمَارِ وَ أَفْنِيَهَ الدُّورِ وَ الطُّرُقَ النَّافِذَهَ وَ الْمَسَاجِدَ وَ لَا يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَهَ وَ لَا يَسْتَدْبِرُهَا وَ يَرْفَعُ وَ يَضَعُ بَعْدَ ذَلِکَ حَيْثُ شَاءَ قَالَ فَلَمَّا سَمِعْتُ هَذَا الْقَوْلَ مِنْهُ نَبُلَ فِی عَيْنِی وَ عَظُمَ فِی قَلْبِی فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مِمَّنِ الْمَعْصِيَهُ فَنَظَرَ إِلَيَّ ثُمَّ قَالَ اجْلِسْ حَتَّى أُخْبِرَکَ فَجَلَسْتُ فَقَالَ إِنَّ الْمَعْصِيَهَ لَا بُدَّ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ أَوْ مِنْ رَبِّهِ أَوْ مِنْهُمَا جَمِيعاً فَإِنْ كَانَتْ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى فَهُوَ أَعْدَلُ وَ أَنْصَفُ مِنْ أَنْ يَظْلِمَ عَبْدَهُ وَ يَأْخُذَهُ بِمَا لَمْ يَفْعَلْهُ وَ

إِنْ كَانَتْ مِنْهُمَا فَهُوَ شَرِيكُهُ وَ الْقَوِيُّ أَوْلَى بِإِنْصَافِ عَبْدِهِ الضَّعِيفِ وَ إِنْ كَانَتْ مِنَ الْعَبْدِ وَحْدَهُ فَعَلَيْهِ وَقَعَ الْأَمْرُ وَ إِلَيْهِ تَوَجَّهَ النَّهْیُ وَ لَهُ حَقَّ الثَّوَابُ وَ الْعِقَابُ وَ وَجَبَتِ الْجَنَّهُ وَ النَّارُ فَقُلْتُ ذُرِّيَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ (۱) الْآيَهَ.

وَ رَوَى عَنْهُ الْخَطِيبُ فِی تَارِيخِ بَغْدَادَ(۲) وَ السَّمْعَانِيُّ فِی الرِّسَالَهِ الْقَوَامِيَّهِ وَ أَبُو صَالِحٍ أَحْمَدُ الْمُؤَذِّنُ فِی الْأَرْبَعِينَ وَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ بَطَّهَ فِی الْإِبَانَهِ وَ الثَّعْلَبِيُّ فِی الْكَشْفِ وَ الْبَيَانِ وَ كَانَ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ مَعَ انْحِرَافِهِ عَنْ أَهْلِ الْبَيْتِ عليهم السلام لَمَّا رَوَى عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِی مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ هَكَذَا إِلَى

ص: ۱۰۶

۱- ۱. نفس المصدر ج ۳ ص ۴۲۹ و اخرج الحديث السيّد الشريف المرتضى فی أماليه ج ۱ ص ۱۵۱ و قد ذكر فی آخره انه قد نظم المعنى شعرا فقيل: لم تخل أفعالنا اللاتی نذم لها***احدى ثلاث خلال حين نأتيها اما تفرد بارينا بصنعتها***فيسقط اللوم عنا حين ننشيها أو كان يشركنا فيها فيلحقه***ما سوف يلحقنا من لائم فيها أو لم يكن لالهی فی جنايتها***ذنب فما الذنب الا ذنب جانيها سيعلمون إذا الميزان شال بهم***أهم جنوها أم الرحمن جانيها

۲- ۲. تاريخ بغداد ج ۱۳ ص ۲۷- ۳۲.

النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثُمَّ قَالَ أَحْمَدُ وَ هَذَا إِسْنَادٌ لَوْ قُرِئَ عَلَى الْمَجْنُونِ أَفَاقَ وَ لَقِيَهُ أَبُو نُوَاسٍ فَقَالَ

إِذَا أَبْصَرَتْکَ الْعَيْنُ مِنْ غَيْرِ رِيبَةٍ***وَ عَارَضَ فِيکَ الشَّکُّ أَثْبَتَکَ الْقَلْبُ

وَ لَوْ أَنَّ رَکْباً أَمَّمُوکَ لَقَادَهُمْ***نَسِيمُکَ حَتَّى يَسْتَدِلَّ بِکَ الرَّکْبُ

جَعَلْتُکَ حَسْبِي فِي أُمُورِي کُلِّهَا***وَ مَا خَابَ مَنْ أَضْحَى وَ أَنْتَ لَهُ حَسْبٌ

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: هشام بن حکم نقل کرده، موسی بن جعفر علیه السّلام به ابرهه نصرانی فرمودند: چقدر به کتاب خودتان علم داری؟ گفت: من هم کتاب و هم تأویلش را می‌دانم. موسی بن جعفر علیه السّلام شروع به خواندن انجیل کردند، ابرهه گفت: مسیح نیز همین‌طور قرائت می‌کرد، و کسی جز مسیح چنین قرائت نکرده است، من پنجاه سال است که در جستجوی چنین قرائتی بوده ام، و به دست ایشان مسلمان شد.

مهدی خلیفه عباسی به حج می‌رفت، وقتی وارد فتق‌العبادی شد، مردم از عطش ناله کردند، دستور داد چاهی حفر کنند. وقتی نزدیک آب رسیدند، غباری از درون چاه بر آن‌ها وزید و چاه‌کن افتاد و نتوانست به کار ادامه دهد. کارگران نیز از بیم جانشان بیرون آمدند. علی بن یقطین به دو نفرشان پاداش فراوانی داد تا کندن را ادامه دهند، آن‌دو به درون چاه رفتند و مدتی به کندی کار کردند و سپس وحشت‌زده و رنگ‌پریده بیرون آمدند. از آن‌دو قضیه را پرسید؛ گفتند: در آن‌جا آثار و اثاث و مردان و زنانی دیدیم که تا به چیزی از آن‌ها اشاره می‌کردیم، تبدیل به غبار می‌شد. مهدی در مورد این قضیه جویا شد، کسی چیزی نمی‌دانست. موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: این‌ها اصحاب احقاف بودند که خداوند بر آن‌ها غضب کرد و خانه‌ها و اموالشان در زمین فرو رفت. - . مناقب ۳ : ۴۲۶ -

موسی بن جعفر علیه السّلام به صورت ناشناس و در حالی که از حکومت وقت گریزان بودند، وارد یکی از دهات شام شدند و درون غاری رفتند. در آن غارراهبی بود که هر سال یک روز پیروان خود را موعظه می‌کرد. وقتی راهب ایشان را دید هیبت ایشان او را گرفت و عرض کرد: شما غریب هستید؟ حضرت فرمودند: آری. عرض کرد: از ما هستید یا علیه ما؟ فرمودند از شما نیستم. عرض کرد: از امت مرحومه هستید؟ فرمودند: آری. عرض کرد: از علمای آن‌ها هستید یا از بی‌سوادان؟ فرمودند: از بی‌سوادان نیستم. عرض کرد: چطور درخت طوبی ریشه اش در خانه عیسی و به اعتقاد شما در خانه محمّد است و شاخه های آن در هر خانه ای هست؟

فرمودند: مانند خورشید که پرتوش به هر مکان و هر جایی می‌رسد، و خودش در آسمان است. عرض کرد: و چطور غذاهای بهشتی، هر چه بخورند تمام نمی‌شود و کم نمی‌شود؟ فرمودند: مانند چراغ در این دنیا که هر چه چراغ های دیگر را با آن روشن کنند، نور آن کم نمی شود. عرض کرد: و چطور در بهشت سایه ای گسترده وجود دارد؟ فرمود: قبل از طلوع آفتاب بر همه جا سایه ای گسترده شده است؛ این آیه قرآن به آن اشاره دارد: «أَلَمْ تَرَ إِلى رَبِّکَ کَيْفَ مَدَّ الظِّلَ» - . فرقان / ۴۷ - {آیا ندیده ای که پروردگارت چگونه سایه را گسترده است}. عرض کرد: در بهشت چه چیزی می‌خورند می‌آشامند که بول و غائطی ندارد؟ فرمودند: مانند جنین در شکم مادر. عرض کرد: آیا اهل بهشت خدمتکارانی دارند که بدون این‌که دستوری به

آن‌ها بدهند هر چه بخواهند برایشان می آورند؟ فرمودند: هر وقت انسان به چیزی احتیاج پیدا کند، اعضای او متوجه می‌شوند و بدون این‌که به آن‌ها امری کند طبق خواسته او عمل می کنند. عرض کرد: آیا کلید بهشت از طلا است یا نقره؟ فرمودند: کلید بهشت زبان عبد است که لا اله الا اللّٰه می گوید. عرض کرد: درست فرمودید. مسلمان شد و با همراهانش هم با او اسلام آوردند – مناقب ۳ : ۴۲۷ – .

ابوحنیفه نقل کرده، موسی بن جعفر علیه السّلام را هنگامی که کم سن و سال بود، در دهلیز منزل پدرش دیدم، گفتم: اگر آدم غریب احتیاج به قضای حاجت پیدا کند، در کجا باید کارش را بکند؟ ایشان فرمودند: پشت دیواری پنهان می‌شود و در جایی که کسی او را نبیند و کنار نهر آب و زیر درختان میوه‌دار و در حریم خانه‌های مردم نباشد و در مسیر معابر و مساجد نباشد و رو به قبله و پشت به قبله هم نباشد، وقتی این شرایط جمع شد، هر جا خواست قضای حاجت می کند.

وقتی این جواب را از او شنیدم، در نظرم مسلط جلوه کرد و در دلم بزرگی یافت. به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم! از چه کسی معصیت سر می‌زند؟ نگاهی به من نموده و فرمودند: بنشین تا بگویم. نشستم، فرمودند: معصیت یا باید از بنده سر بزند، یا از پروردگارش، یا از هر دو؛ اگر از خداوند تعالی باشد، او عادل‌تر و منصف‌تر از آن است که بر بنده اش ظلم کند و او را برای کاری که نکرده کیفر کند. اگر از هر دو سر زده باشد، پس خدا با او شریک است، و خداوندی که قوی است اولی است که در حق بنده ی ضعیفش انصاف روا دارد. و اگر فقط از بنده سر بزند، که امر خدا بر اوست و نهی خدا متوجه اوست و خدا حق دارد او را ثواب دهد یا عقاب کند و بهشت یا آتش را بر او لازم گرداند. گفتم: «ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ...» – . آل عمران / ۳۴ – { فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند}. – . مناقب ۳ : ۴۹۲. این حدیث را سید مرتضی هم در أمالی ۱ : ۱۵۱ آورده است. –

این حدیث را همچنین خطیب در تاریخ بغداد – . تاریخ بغداد ۱۳ : ۲۷ – ۳۲ – ، سمعانی در رساله قوامیه، اباصالح احمد مؤذن در أربعین، اباعبدالله بن بطّه در إبانه و ثعلبی در کشف و بیان آورده‌اند. احمد بن حنبل نیز با این‌که از اهل بیت علیهم السلام کناره می گرفت، هر وقت از ایشان روایت می کرد، می گفت: موسی بن جعفر برایم نقل کرده، که پدرم جعفر بن محمد نقل کرده، ... و همین‌طور تا پیامبر صلی الله علیه و آله. احمد سپس گفت: این سندی است که اگر بر دیوانه بخوانند به هوش می‌ آید.

ابونواس در ملاقاتی که با ایشان داشته این چنین سروده است:

وقتی چشم شما را ببیند و به شک بیفتد، بدو شک قلب شما را تأیید می¬کند.

اگر مرکب سواران شما را پیشوای خود قرار دهند، نسیم شما آن‌ها را می کشاند تا به شما رهنمون شوند.

من شما را در همه امورم بسنده خویش قرار می‌دهم، و کسی که شما بسنده او باشید، هیچ گاه ناامید نمی‌شود.

**[ترجمه]

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب صَفْوَانُ الْجَمَّالُ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ صَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ فَأَقْبَلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ هُوَ صَغِيرٌ وَ مَعَهُ عَنَاقٌ (۱)

مَكِّيَّةٌ وَ هُوَ يَقُولُ لَهَا اسْجُدِی لِرَبِّكِ فَأَخَذَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ بِأَبِی وَ أُمِّی مَنْ لَا يَلْهُو وَ لَا يَلْعَبُ.

الْيُونَانِيُّ: كَانَتْ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ بِضْعَ عَشْرَةَ سَنَةً كُلَّ يَوْمٍ سَجْدَةٌ بَعْدَ ابْيِضَاضِ الشَّمْسِ إِلَى وَقْتِ الزَّوَالِ وَ كَانَ علیه السلام أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتاً بِالْقُرْآنِ فَكَانَ إِذَا قَرَأَ يَحْزَنُ وَ بَكَى السَّامِعُونَ لِتِلَاوَتِهِ وَ كَانَ يَبْكِی مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ حَتَّى تَخْضَلَّ لِحْيَتُهُ بِالدُّمُوعِ.

أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى سَطْحٍ فَقَالَ لِی أَشْرِفْ عَلَى هَذَا الْبَيْتِ وَ انْظُرْ مَا تَرَى فَقُلْتُ ثَوْباً مَطْرُوحاً فَقَالَ انْظُرْ حَسَناً فَتَأَمَّلْتُ فَقُلْتُ رَجُلٌ سَاجِدٌ فَقَالَ لِی تَعْرِفُهُ هُوَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ أَتَفَقَّدُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ فَلَمْ أَجِدْهُ فِی وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ إِلَّا عَلَى هَذِهِ الْحَالَهِ إِنَّهُ يُصَلِّی الْفَجْرَ فَيُعَقِّبُ إِلَى أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَةً فَلَا يَزَالُ سَاجِداً حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَ قَدْ وَكَّلَ مَنْ يَتَرَصَّدُ أَوْقَاتَ الصَّلَاهِ فَإِذَا أَخْبَرَهُ وَثَبَ يُصَلِّی مِنْ غَيْرِ تَجْدِيدِ وُضُوءٍ وَ هُوَ دَأْبُهُ فَإِذَا صَلَّى الْعَتَمَهَ أَفْطَرَ ثُمَّ يُجَدِّدُ الْوُضُوءَ ثُمَّ يَسْجُدُ فَلَا يَزَالُ يُصَلِّی فِی جَوْفِ اللَّيْلِ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ وَ قَالَ بَعْضُ عُيُونِهِ كُنْتُ أَسْمَعُهُ كَثِيراً يَقُولُ فِی دُعَائِهِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّنِی كُنْتُ أَسْأَلُكَ أَنْ تُفَرِّغَنِی

ص: ۱۰۷

۱- ۱. العناق: كسحاب، الأنثى من أولاد المعز، جمع أعنق و عنوق.

لِعِبَادَتِکَ اللَّهُمَّ وَ قَدْ فَعَلْتَ فَلَکَ الْحَمْدُ وَ کَانَ علیه السلام یَقُولُ فِی سُجُودِهِ قَبُحَ الذَّنْبُ مِنْ عَبْدِکَ فَلْیَحْسُنِ الْعَفْوُ وَ التَّجَاوُزُ مِنْ عِنْدِکَ .و

َ مِنْ دُعَائِهِ علیه السلام اللَّهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ الرَّاحَهَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَ الْعَفْوَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ کَانَ علیه السلام یَتَفَقَّدُ فُقَرَاءَ أَهْلِ الْمَدِینَهِ فَیَحْمِلُ إِلَیْهِمْ فِی اللَّیْلِ الْعَیْنَ وَ الْوَرِقَ وَ غَیْرَ ذَلِکَ فَیُوصِلُهُ إِلَیْهِمْ وَ هُمْ لَا یَعْلَمُونَ مِنْ أَیِّ جِهَهٍ هُوَ وَ کَانَ علیه السلام یَصِلُ بِالْمِائَهِ دِینَارٍ إِلَی الثَّلَاثِمِائَهِ دِینَارٍ فَکَانَتْ صرار [صِرَرُ] مُوسَی مَثَلًا وَ شَکَا مُحَمَّدٌ الْبَکْرِیُّ إِلَیْهِ فَمَدَّ یَدَهُ إِلَیْهِ فَرَجَعَ إِلَی صُرَّهٍ فِیهَا ثَلَاثُمِائَهِ دِینَارٍ وَ حُکِیَ أَنَّ الْمَنْصُورَ تَقَدَّمَ إِلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام بِالْجُلُوسِ لِلتَّهْنِیَهِ فِی یَوْمِ النَّیْرُوزِ وَ قَبْضِ مَا یُحْمَلُ إِلَیْهِ فَقَالَ علیه السلام إِنِّی قَدْ فَتَّشْتُ الْأَخْبَارَ عَنْ جَدِّی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ أَجِدْ لِهَذَا الْعِیدِ خَبَراً وَ إِنَّهُ سُنَّهٌ لِلْفُرْسِ وَ مَحَاهَا الْإِسْلَامُ وَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نُحْیِیَ مَا مَحَاهُ الْإِسْلَامُ فَقَالَ الْمَنْصُورُ إِنَّمَا نَفْعَلُ هَذَا سِیَاسَهً لِلْجُنْدِ فَسَأَلْتُکَ بِاللَّهِ الْعَظِیمِ إِلَّا جَلَسْتَ فَجَلَسَ وَ دَخَلَتْ عَلَیْهِ الْمُلُوکُ وَ الْأُمَرَاءُ وَ الْأَجْنَادُ یُهَنِّئُونَهُ وَ یَحْمِلُونَ إِلَیْهِ الْهَدَایَا وَ التُّحَفَ وَ عَلَی رَأْسِهِ خَادِمُ الْمَنْصُورِ یُحْصِی مَا یُحْمَلُ فَدَخَلَ فِی آخِرِ النَّاسِ رَجُلٌ شَیْخٌ کَبِیرُ السِّنِّ فَقَالَ لَهُ یَا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّنِی رَجُلٌ صُعْلُوکٌ لَا مَالَ لِی أُتْحِفُکَ وَ لَکِنْ أُتْحِفُکَ بِثَلَاثِهِ أَبْیَاتٍ قَالَهَا جَدِّی فِی جَدِّکَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام:

عَجِبْتُ لِمَصْقُولٍ عَلَاکَ فِرِنْدُهُ***یَوْمَ الْهِیَاجِ وَ قَدْ عَلَاکَ غُبَارٌ

وَ لِأَسْهُمٍ نَفَذَتْکَ دُونَ حَرَائِرَ***یَدْعُونَ جَدَّکَ وَ الدُّمُوعُ غِزَارٌ

أَلَّا تَغَضْغَضَتِ السِّهَامُ وَ عَاقَهَا***عَنْ جِسْمِکَ الْإِجْلَالُ وَ الْإِکْبَارُ

قَالَ قَبِلْتُ هَدِیَّتَکَ اجْلِسْ بَارَکَ اللَّهُ فِیکَ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَی الْخَادِمِ وَ قَالَ امْضِ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ عَرِّفْهُ بِهَذَا الْمَالِ وَ مَا یَصْنَعُ بِهِ فَمَضَی الْخَادِمُ وَ عَادَ وَ هُوَ یَقُولُ کُلُّهَا هِبَهٌ مِنِّی لَهُ یَفْعَلُ بِهِ مَا أَرَادَ فَقَالَ مُوسَی لِلشَّیْخِ اقْبِضْ جَمِیعَ هَذَا

الْمَالِ فَهُوَ هِبَهٌ مِنِّی لَکَ (۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: صفوان جمال نقل کرده، از حضرت صادق علیه السّلام در مورد صاحب امر امامت پرسیدم، فرمودند: صاحب این امر اهل کار بیهوده و بازی نیست. در این هنگام موسی بن جعفر علیه السّلام که کودکی بودند آمدند، در حالی که بزغاله‌ای مکی همراه داشتند و به آن می‌فرمودند: برای پروردگارت سجده کن. امام صادق علیه السّلام ایشان را در بغل گرفتند و فرمودند: پدر و مادرم فدایت! ای کسی که اهل کار بیهوده و بازی نیستی.

یونانی: وقتی موسی بن جعفر علیه السلام ده سال و خرده‌ای سن داشتند، هر روز بعد از آشکار شدن خورشید تا وقت ظهر در سجده بودند. ایشان در تلاوت قرآن خوش‌صداترین مردم بودند و قرآن را محزون می‌خواندند و شنوندگان از تلاوت ایشان به گریه می‌افتادند. ایشان طوری از خشیت خداوند می گریستند که محاسنشان از اشک خیس می شد.

احمد بن عبداللّه از پدر خود نقل کرده، پیش فضل بن ربیع رفتم، روی پشت بام نشسته بود. به من گفت: بیا داخل این خانه را نگاه کن، چه می بینی؟ گفتم: لباسی روی زمین افتاده است.

گفت: خوب نگاه کن. با دقت نگاه کردم گفتم: شخصی در سجده است. گفت: او را می‌شناسی؟ ایشان موسی بن جعفر علیه السّلام است، من شب و روز ایشان را زیر نظر دارم، همه اوقات در همین حالت هستند. نماز صبح را می‌خوانند و بعد تعقیبات می‌خوانند تا آفتاب طلوع کند، بعد به سجده می‌روند و تاهنگام ظهر در سجده هستند. یک نفر را گماشته‌اند تا وقت نمازها را به ایشان خبر دهد، وقتی خبر می‌دهد، سر برمی‌دارند و بدون تجدید وضو نماز می‌خوانند. این کار همیشگی ایشان است. پس از نماز عشاء افطار می کنند و بعد وضوی خود را تجدید می‌نمایند و سپس به سجده می‌روند. و در دل شب پیوسته نماز می‌خوانند تا سپیده طلوع کند. یکی از نگهبانان ایشان می گفت: من زیاد شنیده ام که در دعایشان می گویند: «اللهم انت تعلم اننی کنت اسألک ان تفرغنی لعبادتک، اللهم و قد فعلت فلک الحمد» {خداوندا تو می‌دانی که من پیوسته از تو می‌خواستم مرا برای عبادتت از سایر امور فارغ کنی، خداوندا تو این کار را کردی، سپاس باد تو را}.

در سجده‌اشان می‌فرمودند: «قبح الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک» {گناهی که از بنده‌ات سر زده چه زشت است! چه نیکو می‌شود از جانب تو عفو شود!}.

از دعاهای ایشان این بود: «اللهم انی اسألک الراحه عند الموت و العفو عند الحساب» {خداوندا من از تو راحتی در وقت مرگ و عفو در وقت حساب‌رسی خواستارم}.

ایشان پیوسته جویای حال فقرای می‌شدند و شب‌هنگام پول‌های طلا و نقره و چیزهای دیگر برای آن‌ها می‌بردند و بدون این... که آن‌ها بفهمند از کجا آمده است، به آن‌ها می‌رساندند. ایشان بین یکصد تا سیصد دینار هدیه می‌دادند و کیسه‌های موسی مثل زده می‌شد. محمد بکری از وضع خودش پیش ایشان شکایت کرد و دستش را به سوی ایشان دراز کرد؛ ایشان دستش را با کیسه‌ای حاوی سیصد دینار برگرداندند.

حکایت شده، منصور دوانیقی پیکی را نزد موسی بن جعفر علیه السّلام فرستاد که ایشان در عید نوروز جلوس نمایند و

پیشکش هایی که برای تهنیت می آورند را بگیرند. امام علیه السلام فرمودند: من تمام روایات جدم رسول الله صلی الله علیه و آله را جستجو کردم، ولی در مورد این عید روایتی نیافتم. این عید رسم ایرانیان است و اسلام آن را از محو کرد، پناه بر خدا که ما چیزی که اسلام آن را محو کرده، مجددا احیاء کنیم.

منصور گفت: ما این کار را به جهت سیاست و برای لشگریانمان می‌کنیم، شما را به خدای بزرگ قسم می‌دهم که جلوس بفرمایید. ایشان جلوس فرمودند و پادشاهان و امیران و سربازان می آمدند و تهنیت می‌گفتند و هدایا و تحفه های خود را پیشکش ایشان می‌کردند. خادم منصور هم بالای سر موسی بن جعفر علیه السّلام بود و هر چه می آوردند را صورت می... نوشت. آخرین نفری که آمد پیرمردی کهن‌سال بود که عرض‌کرد: ای فرزند دختر رسول خدا! من مرد بی‌چیزی هستم که مالی ندارم که تحفه دهم، تحفه من سه بیت شعر است که جد من درباره جد شما حسین بن علی

علیه السّلام سروده است:

تعجب می کنم از برق شمشیرها که در روز تشنگی بر بالای تو بودند و غباری بر فرازت بلند شده بود.

و از تیرهایی که در مقابل آزاده زنان بر تو نفوذ می‌کردند و آن‌ها با اشک‌های جاری جدت را می خواندند.

چگونه آن تیرها نشکستند!؟ و چرا بزرگواری و عظمت تو مانع از آن‌ها نشد!؟

حضرت فرمودند: هدیه تو را پذیرفتم، بنشین، خدا تو را برکت دهد! سر خویش را به سمت خادم بلند نموده و فرمودند: پیش امیرالمؤمنین برو و صورت این اموال را به او نشان بده و بپرس می‌خواهد آن‌ها را چه کند .

خادم رفت و برگشت و خبر آورد که امیرالمؤمنین می‌گوید: همه آن‌ها هدیه‌ای از طرف من به ایشان باشد، هر چه می خواهند با آن‌ها بکنند. امام علیه السّلام به پیرمرد فرمودند: همه این‌ها را بردار، هدیه‌ای از طرف من به توست. - . مناقب ۳ : ۴۳۲ -

**[ترجمه]

بیان

فرند السیف بکسر الفاء و الراء جوهره و وشیه و التغضغض الانتقاص.

**[ترجمه]فرند السیف بکسر الفاء و الراء جوهره و وشیه و التغضغض الانتقاص.

**[ترجمه]

«۱۰»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: دَخَلْتُ ذَاتَ یَوْمٍ مِنَ الْمَکْتَبِ وَ مَعِی لَوْحِی قَالَ فَأَجْلَسَنِی أَبِی

بَیْنَ یَدَیْهِ وَ قَالَ یَا بُنَیَّ اکْتُبْ تَنَحَّ عَنِ الْقَبِیحِ وَ لَا تُرِدْهُ ثُمَّ قَالَ أَجِزْهُ فَقُلْتُ وَ مَنْ أَوْلَیْتَهُ حَسَناً فَزِدْهُ ثُمَّ قَالَ سَتَلْقَی مِنْ عَدُوِّکَ کُلَّ کَیْدٍفَقُلْتُ إِذَا کَادَ الْعَدُوُّ فَلَا تَکِدْهُ قَالَ فَقَالَ ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ (۲).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: موسی بن جعفر علیه السّلام فرمودند: روزی از مکتب به خانه آمدم و لوح مشقم همراهم بود؛ پدرم مرا در مقابل خود نشاندند و فرمودند: ای پسر عزیزم! بنویس:

«تنح عن القبیح و لا ترده» {از کار زشت دوری کن و به سمت آن برنگرد}. آن گاه فرمود: مصرع دوم این شعر را خودت تکمیل کن. من گفتم: «و من اولیته حسنا فزده» {به کسی که نیکی کردی، بیشتر نیکی کن}.

سپس فرمودند: «ستلقی من عدوک کل کید» { از دشمنت همه نوع مکری خواهی دید}

من گفتم: «اذا کاد العدو فلا تکده» {اگر دشمن با تو مکر کرد، تو با او مکر نکن}. پدرم فرمود: «ذُرِّیَّهً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ» - . آل عمران / ۳۴ - { فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند}. - . مناقب ۳ : ۴۳۴ -

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری (۳)

الإجازه أن تتم مصراع غیرک.

**[ترجمه]قال الجوهری - ۳. الصحاح ج ۲ ص ۸۶۷ طبع دار الکتاب العربی. -

الإجازه أن تتم مصراع غیرک.

**[ترجمه]

«۱۱»

کش، [رجال الکشی] وَجَدْتُ بِخَطِّ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ: لَمَّا حُمِلَ سَیِّدِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَی هَارُونَ جَاءَ إِلَیْهِ هِشَامُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْعَبَّاسِیُّ فَقَالَ لَهُ یَا سَیِّدِی قَدْ کُتِبَ لِی صَکٌّ إِلَی الْفَضْلِ بْنِ یُونُسَ تَسْأَلُهُ أَنْ یُرَوِّجَ أَمْرِی قَالَ فَرَکِبَ إِلَیْهِ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فَدَخَلَ عَلَیْهِ حَاجِبُهُ فَقَالَ یَا سَیِّدِی أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بِالْبَابِ فَقَالَ فَإِنْ کُنْتَ صَادِقاً فَأَنْتَ حُرٌّ وَ لَکَ کَذَا وَ کَذَا فَخَرَجَ الْفَضْلُ بْنُ یُونُسَ حَافِیاً یَعْدُو حَتَّی خَرَجَ إِلَیْهِ فَوَقَعَ عَلَی قَدَمَیْهِ یُقَبِّلُهُمَا ثُمَّ سَأَلَهُ أَنْ یَدْخُلَ فَدَخَلَ فَقَالَ لَهُ اقْضِ حَاجَهَ هِشَامِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ فَقَضَاهَا ثُمَّ قَالَ یَا سَیِّدِی قَدْ حَضَرَ الْغَدَاءُ فَتُکْرِمُنِی أَنْ تَتَغَدَّی عِنْدِی فَقَالَ هَاتِ فَجَاءَ بِالْمَائِدَهِ وَ عَلَیْهَا الْبَوَارِدُ فَأَجَالَ علیه السلام یَدَهُ فِی الْبَارِدِ ثُمَّ قَالَ الْبَارِدُ تُجَالُ الْیَدُ فِیهِ فَلَمَّا رُفِعَ الْبَارِدُ وَ جَاءَ بِالْحَارِّ

فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام الْحَارُّ حِمًی (۴).

**[ترجمه]رجال کشی: محمّد بن سالم نقل کرده، وقتی آقایم موسی بن جعفر علیه السّلام را پیش هارون آوردند، هشام بن ابراهیم عباسی به حضور ایشان رسید و عرض کرد: ای آقای من! حواله دارم که باید به فضل بن یونس بپردازم، از او بخواهید که بر من آسان بگیرد.

ابا الحسن علیه السّلام سوار بر مرکب شدند و به در خانه فضل رفتند، خادم به فضل اطلاع داد: قربان! ابا الحسن موسی جلو در خانه هستند. فضل گفت: اگر درست گفته باشی، آزادت می‌کنم و چنین و چنان پیش من جایزه داری. فضل بن یونس با پای برهنه به سمت درب خانه دوید، همین که چشمش به امام افتاد، خود را به پاهای ایشان انداخت و شروع به بوسیدن کرد. بعد از ایشان تقاضا کرد تا وارد خانه شوند؛ امام علیه السّلام داخل شدند و به او فرمودند: درخواست هشام بن ابراهیم را برآورده کن. فضل درخواست او را برآورده کرد و بعد عرض کرد: ای آقای من! غذا آماده است، بر من منت گذارید و پیش من غذا بخورید. فرمودند: غذا را بیاورید. فضل سفره را گسترد و ابتدا غذای سرد آورد، امام علیه السّلام دستشان را داخل غذا نموده و میل کردند. بعد فرمودند: می توان دست داخل غذای سرد کرد. وقتی غذای سرد را برداشت و غذای گرم آورد، ابا الحسن علیه السلام فرمودند: غذای گرم داغ است. - . رجال کشی : ۳۱۱ -

**[ترجمه]

بیان

الحار حمی أی تمنع حرارته عن إجاله الید فیه أو کنایه عن استحباب ترک إدخال الید فیه قبل أن یبرد.

ص: ۱۰۹

۱- ۱. المناقب ج ۳ ص ۴۳۲.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۳ ص ۴۳۴.

۳- ۳. الصحاح ج ۲ ص ۸۶۷ طبع دار الکتاب العربی.

۴- ۴. رجال الکشّیّ ص ۳۱۱.

<meta info="\\"غذای گرم داغ است\\"" یعنی حرارت آن مانع از دست بردن در آن است، یا کنایه از این است که مستحب است قبل از سرد شدن غذا در آن دست نبریم.

**[ترجمه]

«۱۲»

کا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: أَوْلَمَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام عَلَی بَعْضِ وُلْدِهِ فَأَطْعَمَ أَهْلَ الْمَدِینَهِ ثَلَاثَهَ أَیَّامٍ الْفَالُوذَجَاتِ فِی الْجِفَانِ فِی الْمَسَاجِدِ وَ الْأَزِقَّهِ فَعَابَهُ بِذَلِکَ بَعْضُ أَهْلِ الْمَدِینَهِ فَبَلَغَهُ ذَلِکَ فَقَالَ علیه السلام مَا آتَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ نَبِیّاً مِنْ أَنْبِیَائِهِ شَیْئاً إِلَّا وَ قَدْ آتَی مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله مِثْلَهُ وَ زَادَهُ مَا لَمْ یُؤْتِهِمْ قَالَ لِسُلَیْمَانَ علیه السلام هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ (۱) وَ قَالَ لِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ ما آتاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا(۲).

**[ترجمه]کافی: علی بن حکم از یکی از اصحاب نقل کرده، ابا الحسن موسی علیه السّلام در ولیمه یکی از فرزندان خود، سه روز اهل مدینه را در مساجد و بازارها با ظروفی از حلوا غذا دادند. یکی از اهل مدینه این کار امام را سرزنش کرد. به گوش امام رسید. امام علیه السّلام فرمودند: خداوند عزّ و جلّ هر چه به پیامبران پیشین داده بود، به محمّد صلّی اللّه علیه و آله نیز مانند آن را داد و چیزهای بیشتری هم داد که به آن‌ها نداده بود. خداوند به سلیمان علیه السلام فرمود: «وَ مَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِکْ بِغَیْرِ حِسابٍ» -. ص / ۳۹ - {[گفتیم] این بخشش ماست [آن را] بی شمار ببخش یا نگاه دار}، و به محمّد صلّی اللّه علیه و آله فرمود: «فَخُذُوهُ وَ ما نَهاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» -. حشر / ۷ - {و آن‌چه را فرستاده [او] به شما داد آن را بگیرید و از آن‌چه شما را بازداشت بازایستید}. -. کافی ۶ : ۲۸۱ -

**[ترجمه]

«۱۳»

کا، [الکافی] عِدَّهٌ عَنْ سَهْلٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُوسَی بْنِ بَکْرٍ قَالَ: کَانَ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ علیه السلام کَثِیراً مَا یَأْکُلُ السُّکَّرَ عِنْدَ النَّوْمِ (۳).

**[ترجمه]کافی: موسی بن بکر نقل کرده، ابا الحسن اول علیه السّلام بیشتر اوقات هنگام خواب شکر میل می‌خوردند. -. همان : ۳۳۲ -

**[ترجمه]

«۱۴»

کا، [الکافی] الْعِدَّهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ حَدَّثَنِی مَنْ أَثِقُ بِهِ: أَنَّهُ رَأَی عَلَی جَوَارِی أَبِی

الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام الْوَشْیَ (۴).

**[ترجمه]کافی: یونس بن یعقوب نقل کرده، شخصی مورد اطمینان به من گفت که دیده که کنیزان ابا الحسن موسی علیه السّلام را دیدم لباس‌های رنگارنگ به تن داشتند. - . همان : ۴۵۳ -

**[ترجمه]

«۱۵»

عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ جَمِیعاً عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ إِسْحَاقَ الْأَحْمَرِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُوسَی قَالَ: کَانَ أَبِی مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام إِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْحَمَّامِ أَمَرَ أَنْ یُوقَدَ عَلَیْهِ ثَلَاثاً فَکَانَ لَا یُمْکِنُهُ دُخُولُهُ حَتَّی یَدْخُلَهُ السُّودَانُ فَیُلْقُونَ لَهُ اللُّبُودَ فَإِذَا دَخَلَهُ فَمَرَّةً قَاعِدٌ وَ مَرَّةً قَائِمٌ فَخَرَجَ یَوْماً مِنَ الْحَمَّامِ فَاسْتَقْبَلَهُ رَجُلٌ مِنْ آلِ الزُّبَیْرِ یُقَالُ لَهُ کُنَیْدٌ وَ بِیَدِهِ أَثَرُ حِنَّاءٍ فَقَالَ مَا هَذَا الْأَثَرُ بِیَدِکَ فَقَالَ أَثَرُ حِنَّاءٍ فَقَالَ وَیْلَکَ یَا کُنَیْدُ حَدَّثَنِی أَبِی وَ کَانَ أَعْلَمَ أَهْلِ زَمَانِهِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ دَخَلَ الْحَمَّامَ فَاطَّلَی ثُمَّ أَتْبَعَهُ

۱- ۱. سوره ص الآیه: ۳۹.

۲- ۲. الکافی ج ۶ ص ۲۸۱ و الآیه فی سوره الحشر برقم: ۷.

۳- ۳. نفس المصدر ج ۶ ص ۳۳۲.

۴- ۴. المصدر السابق ج ۶ ص ۴۵۳ و الوشی: هو نقش الثوب، و یکون من کل لون و المراد به هنا الثیاب الموشاه.

بِالْحِنَّاءِ مِنْ قَرْنِهِ إِلَی قَدَمِهِ كَانَ أَمَاناً لَهُ مِنَ الْجُنُونِ وَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ وَ الْآكِلَهِ إِلَی مِثْلِهِ مِنَ النُّورَهُ(۱).

**[ترجمه]کافی: حسین بن موسی نقل کرده، پدرم موسی بن جعفر علیه السّلام هر وقت می‌خواست به حمام برود، امر می کرد سه بار هیزم در زیر آب بریزند، آن‌قدر گرم می‌شد که نمی توانستند داخل شوند، سیاه های حبشی داخل می‌رفتند و برای ایشان زیراندازی می گستردند. ایشان وقتی وارد می شدند، گاهی می نشستند و گاهی می ایستادند. روزی از حمام خارج شدند و با مردی از آل زبیر به نام کنید روبرو شدند که در دستش آثار حنا بود. فرمودند: این اثر چیست که روی دستت است؟ عرض کرد: اثر حنا. فرمودند: وای بر تو ای کنید! پدرم که اعلم اهل زمان خود بود از پدرشان، از جدشان رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کردند: هر کس به حمام رود و نوره بکشد و سپس از سر تا پایش را حنا بکشد، تا نوبت بعدی که نوره می کشد از جنون و جذام و برص و خارش در امان است. - . کافی ۶ : ۵۰۹ -

**[ترجمه]

«۱۶»

کا، [الکافی] عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ فِی یَدِهِ مُشْطُ عَاجٍ یَتَمَشَّطُ بِهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ عِنْدَنَا بِالْعِرَاقِ مَنْ یَزْعُمُ أَنَّهُ لَا یَحِلُّ التَّمَشُّطُ بِالْعَاجِ قَالَ وَ لِمَ فَقَدْ كَانَ لِأَبِی مِنْهَا مُشْطٌ أَوْ مُشْطَانِ فَقَالَ تَمَشَّطُوا بِالْعَاجِ فَإِنَّ الْعَاجَ یَذْهَبُ بِالْوَبَاءِ(۲).

**[ترجمه]کافی: حسن بن عاصم از پدرش نقل کرده، به حضور اباابراهیم علیه السّلام رسیدم؛ شانه عاجی در دستشان بود و مشغول شانه زدن بودند. عرض کردم: فدایتان شوم! در عراقی عده‌ای معتقدند که با شانه عاج شانه زدن جایز نیست. فرمودند: به چه دلیل؟ پدرم یکی دو عدد شانه عاج داشت. فرمودند: با شانه عاج شانه بزنید که موجب از بین رفتن وبا می شود. - . همان : ۴۸۸ -

**[ترجمه]

«۱۷»

کا، [الکافی] عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ صَالِحِ بْنِ السِّنْدِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ مُوسَی بْنِ بَكْرٍ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَتَمَشَّطُ بِمُشْطِ عَاجٍ وَ اشْتَرَیْتُهُ لَهُ (۳).

**[ترجمه]کافی: موسی بن بکر نقل کرده، ابا الحسن علیه السلام را دیدم کع با شانه عاج شانه می کردند، آن را خودم برای ایشان خریده بودم. - . همان : ۴۸۹ -

**[ترجمه]

«۱۸»

كا، [الكافى] عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمِنْقَرِيِّ عَنْ حَفْصٍ قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَداً أَشَدَّ خَوْفاً عَلَى نَفْسِهِ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ لَا أَرْجَى لِلنَّاسِ مِنْهُ وَ كَانَتْ قِرَاءَتُهُ حَزَناً فَإِذَا قَرَأَ فَكَأَنَّهُ يُخَاطِبُ إِنْسَاناً(۴).

**[ترجمه]کافی: حفص نقل کرده، کسی را ندیدم که بیشتر از موسی بن جعفر علیه السّلام از عاقبت خویش بیمناک باشد و و نیز کسی را ندیدم که بیشتر از ایشان در مورد عاقبت دیگران امیدوار باشد. قرائتشان حزین بود و وقتی قرآن می‌خواندند مثل این‌که دارند با کسی صحبت می‌کنند. - . همان : ۶۰۶ -

**[ترجمه]

«۱۹»

كا، [الكافى] عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُرَازِمٍ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام الْحَمَّامَ فَلَمَّا خَرَجَ إِلَى الْمَسْلَخِ (۵)

دَعَا بِمِجْمَرَةٍ فَتَجَمَّرَ بِهِ ثُمَّ قَالَ جَمِّرُوا مُرَازِماً قَالَ قُلْتُ مَنْ أَرَادَ يَأْخُذُ نَصِيبَهُ يَأْخُذُ قَالَ نَعَمْ (۶).

**[ترجمه]کافی: مرازم نقل کرده، با ابا الحسن علیه السلام به حمام رفتیم؛ بعد از حمام که به رخت‌کن آمدند، گفتند آتش‌دانی بیاورند و ایشان را بخور دهند. سپس فرمودند: مرازم را هم بخور بدهید. عرض کردم: هر کس بخواهد می‌تواند از بخور این استفاده کند؟ فرمودند: آری. - . همان : ۵۱۸ -

**[ترجمه]

«۲۰»

كا، [الكافى] مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الرَّيَّانِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي خَلَفٍ مَوْلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام: وَ كَانَ اشْتَرَاهُ وَ أَبَاهُ وَ أُمَّهُ وَ أَخَاهُ فَأَعْتَقَهُمْ وَ اسْتَكْتَبَ أَحْمَدَ وَ جَعَلَهُ قَهْرَمَانَهُ قَالَ أَحْمَدُ كُنَّ نِسَاءُ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام إِذَا تَبَخَّرْنَ

۱- ۱. الكافی ج ۶ ص ۵۰۹ و الاكله فيه هی الحكه.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۶ ص ۴۸۸.

۳- ۳. المصدر السابق ج ۶ ص ۴۸۹.

۴- ۴. المصدر السابق ج ۲ ص ۶۰۶ ذيل حديث.

۵- ۵. المسلخ: فی الحمام محل يعد لنزع الثياب فيه مأخوذ من سلخ بمعنى نزع.

۶- ۶. الكافی ج ۶ ص ۵۱۸.

أَخَذْنَ نَوَاةً مِنْ نَوَى الصَّيْحَانِيِّ مَمْسُوحَةً مِنَ التَّمْرِ مُنَقَّاةَ التَّمْرِ وَ الْقُشَارَهِ فَأَلْقَيْنَهَا عَلَى النَّارِ قَبْلَ الْبُخُورِ فَإِذَا دَخَنَتِ النَّوَاهُ أَدْنَى دُخَانٍ رَمَيْنَ النَّوَاهَ وَ تَبَخَّرْنَ مِنْ بَعْدُ وَ كُنَّ يَقُلْنَ هُوَ أَعْبَقُ وَ أَطْيَبُ لِلْبَخُورِ وَ كُنَّ يَأْمُرْنَ بِذَلِكَ (۱).

**[ترجمه]كافی: احمد بن ابی خلف، غلام ابا الحسن علیه السلام، حضرت او را به همراه پدر و مادر و برادرش خریدند، آن‌ها آزاد کردند و احمد را مکاتبه نمودند و او را امین خود قرار دادند. احمد نقل کرده، زنان ابا الحسن علیه السلام دانه خرمای صیحانی پوست‌کنده را قبل از بخور روی آتش می‌گذاشتند، وقتی این دانه‌ها شروع به دود دادن می‌کردند، بقیه دانه ها را می‌ریختند و از دور بخور می‌گرفتند، می‌گفتند این‌طوری بخور خوش‌بوتر و بهتر است، حضرت این‌گونه به آن‌ها امر کرده بودند. - . همان : ۵۱۸ -

**[ترجمه]

«۲۱»

كا، [الكافی] عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ: أَنَّهُ رَأَى كُتُباً لِأَبِي الْحَسَنِ علیه السلام مُتَرَّبَةً(۲).

**[ترجمه]كافی: علی بن عطیه نقل کرده، که دیده که ابا الحسن علیه السلام کتاب‌هایی دارند که روی آن‌ها خاک نشسته بوده است. - . همان ۲ : ۶۷۳ -

**[ترجمه]

«۲۲»

كا، [الكافی] عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ وَ الْعِدَّهُ عَنِ الْبَرْقِيِّ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ وَ رَوَاهُ أَحْمَدُ أَيْضاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَسْلَمَ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ الْكُوفِيِّ قَالَ: تَزَوَّجَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا جَارِيَهً مُعْصِراً لَمْ تَطْمَثْ فَلَمَّا افْتَضَّهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا

يَنْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَهِ أَيَّام قَالَ فَأَرَوْهَا الْقَوَابِلَ وَ مَنْ ظَنُّوا أَنَّهُ يُبْصِرُ ذَلِكَ مِنَ النِّسَاءِ فَاخْتَلَفْنَ فَقَالَ بَعْضٌ هَذَا مِنْ دَمِ الْحَيْضِ وَ قَالَ بَعْضٌ هُوَ مِنْ دَمِ الْعُذْرَهِ(۳) فَسَأَلُوا عَنْ ذَلِكَ فُقَهَاءَهُمْ مِثْلَ أَبِي حَنِيفَهَ وَ غَيْرِهِ مِنْ فُقَهَائِهِمْ فَقَالُوا هَذَا شَيْءٌ قَدْ أَشْكَلَ وَ الصَّلَاهُ فَرِيضَهٌ وَاجِبَهٌ فَلْتَتَوَضَّأْ وَ لْتُصَلِّ وَ لْيُمْسِكْ عَنْهَا زَوْجُهَا حَتَّى تَرَى الْبَيَاضَ فَإِنْ كَانَ دَمَ الْحَيْضِ لَمْ تَضُرَّهَا الصَّلَاهُ وَ إِنْ كَانَ دَمَ الْعُذْرَهِ كَانَتْ قَدْ أَدَّتِ الْفَرِيضَهَ فَفَعَلَتِ الْجَارِيَهُ ذَلِكَ وَ حَجَجْتُ فِي تِلْكَ السَّنَهِ فَلَمَّا صِرْنَا بِمِنًى بَعَثْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ لَنَا مَسْأَلَهً قَدْ ضِقْنَا بِهَا ذَرْعاً فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَأْذَنَ لِي فَآتِيَكَ فَأَسْأَلَكَ عَنْهَا فَبَعَثَ إِلَيَّ إِذَا هَدَأَتِ الرِّجْلُ وَ انْقَطَعَ الطَّرِيقُ فَأَقْبِلْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ خَلَفٌ فَرَعَيْتُ اللَّيْلَ حَتَّى إِذَا رَأَيْتُ النَّاسَ قَدْ قَلَّ اخْتِلَافُهُمْ بِمِنًى تَوَجَّهْتُ إِلَى مِضْرَبِهِ (۴)

١- ١. نفس المصدر ج ۶ ص ۵۱۸.

٢- ٢. المصدر السابق ج ٢ ص ۶۷۳.

٣- ٣. العذره: بالضم، البكاره.

۴- ۴. المضرب: بكسر الميم، الخيمه العظيمه، جمع مضارب.

فَلَمَّا كُنْتُ قَرِيباً إِذَا أَنَا بِأَسْوَدَ قَاعِدٍ عَلَى الطَّرِيقِ فَقَالَ مَنِ الرَّجُلُ فَقُلْتُ رَجُلٌ مِنَ الْحَاجِّ فَقَالَ مَا اسْمُكَ قُلْتُ خَلَفُ بْنُ حَمَّادٍ فَقَالَ ادْخُلْ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَقَدْ أَمَرَنِي أَنْ أَقْعُدَ هَاهُنَا فَإِذَا أَتَيْتَ أَذِنْتُ لَكَ فَدَخَلْتُ فَسَلَّمْتُ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَى فِرَاشِهِ وَحْدَهُ مَا فِي الْفُسْطَاطِ غَيْرُهُ فَلَمَّا صِرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ سَأَلَنِي وَ سَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ مَوَالِيكَ تَزَوَّجَ جَارِيَةً مُعْصِراً لَمْ تَطْمَثْ فَلَمَّا افْتَضَّهَا فَافْتَرَعَهَا سَالَ الدَّمُ فَمَكَثَ سَائِلًا لَا يَنْقَطِعُ نَحْواً مِنْ عَشَرَةِ أَيَّامٍ وَ إِنَّ الْقَوَابِلَ اخْتَلَفْنَ فِي ذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُنَّ دَمُ الْحَيْضِ وَ قَالَ بَعْضُهُنَّ دَمُ الْعُذْرَةِ فَمَا يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تَصْنَعَ قَالَ فَلْتَتَّقِ اللَّهَ فَإِنْ كَانَ مِنْ دَمِ الْحَيْضِ فَلْتُمْسِكْ عَنِ الصَّلَاةِ حَتَّى تَرَى الطُّهْرَ وَ لْيُمْسِكْ عَنْهَا بَعْلُهَا وَ إِنْ كَانَ مِنَ الْعُذْرَةِ فَلْتَتَّقِ اللَّهَ وَ لْتَتَوَضَّأْ وَ لْتُصَلِّ وَ يَأْتِيهَا بَعْلُهَا إِنْ أَحَبَّ ذَلِكَ فَقُلْتُ لَهُ وَ كَيْفَ لَهُمْ أَنْ يَعْلَمُوا مِمَّا هِيَ حَتَّى يَفْعَلُوا مَا يَنْبَغِي قَالَ فَالْتَفَتَ يَمِيناً وَ شِمَالًا فِي الْفُسْطَاطِ مَخَافَةَ أَنْ يَسْمَعَ كَلَامَهُ أَحَدٌ قَالَ ثُمَّ نَهَدَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا خَلَفُ سِرُّ اللَّهِ فَلَا تُذِيعُوهُ وَ لَا تُعَلِّمُوا هَذَا الْخَلْقَ أُصُولَ دِينِ اللَّهِ بَلِ ارْضَوْا لَهُمْ مَا رَضِيَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ ضَلَالٍ قَالَ ثُمَّ عَقَدَ بِيَدِهِ الْيُسْرَى تِسْعِينَ ثُمَّ قَالَ تَسْتَدْخِلُ الْقُطْنَةَ ثُمَّ تَدَعُهَا مَلِيّاً ثُمَّ تُخْرِجُهَا إِخْرَاجاً رَفِيقاً فَإِنْ كَانَ الدَّمُ مُطَوَّقاً فِي الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْعُذْرَةِ وَ إِنْ كَانَ مُسْتَنْقِعاً فِي الْقُطْنَةِ فَهُوَ مِنَ الْحَيْضِ قَالَ خَلَفٌ فَاسْتَخَفَّنِي الْفَرَحُ فَبَكَيْتُ فَلَمَّا سَكَنَ بُكَائِي فَقَالَ مَا أَبْكَاكَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ كَانَ يُحْسِنُ هَذَا غَيْرُكَ قَالَ فَرَفَعَ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ وَ اللَّهِ إِنِّي مَا أُخْبِرُكَ إِلَّا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَنْ جَبْرَئِيلَ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ (۱).

**[ترجمه]کافی: خلف بن حماد کوفی نقل کرده، یکی از اصحاب با دخترک بالغی که هنوز حیض نشده بود ازدواج کرد؛ وقتی با او نزدیکی کرد، خون جاری شد و همین‌طور می‌آمد و تا حدود ده روز قطع نشد، گفت او را به قابله ها و زنانی که وارد هستند نشان دهید، زن‌ها نظرات مختلفی داشتند؛ بعضی می گفتند خون حیض است و بعضی می گفتند خون بکارت است.

این مسأله را از فقهای خود مثل ابوحنیفه و دیگران سؤال کردند؛ جواب دادند: خالی از اشکال نیست، نماز فریضه‌ای واجب است باید وضو بگیرد و نمازش را بخواند و شوهرش باید تا پاک شدن، از نزدیکی با او خودداری کند. اگر خون حیض باشد، نمازش ضرری ندارد و اگر خون بکارت باشد، او فریضه‌اش را به جا آورده است. دخترک همین کار را کرد.

خلف بن حماد نقل کرده، من در همان سال به حج رفتم، وقتی وارد منی شدیم، برای ابا الحسن بموسی بن جعفر علیه السّلام پیغام فرستادم و عرض کردم: مسأله ایست که برای ما خیلی مشکل شده است، اگر صلاح می‌بینید، اجازه دهید به محضر شما برسم و در مورد آن از شما سؤال کنم. ایشان پیغام فرستادند که: وقتی رفت و آمد آرام شد و خلوت شد، پیش من بیا إن شاء اللَّه. صبر کردم تا شب شد و وقتی دیدم رفت و آمد مردم در منی کم شد، به سمت خیمه ایشان رفتم.

نزدیک خیمه که رسیدم، غلام سیاهی را دیدم که بر سر راه نشسته است، گفت: آقا که باشند؟ گفتم: یکی از حاجیان. گفت: اسمت چیست؟ گفتم: خلف بن حماد. گفت: می‌توانی بدون اذن وارد شوی، ایشان به من امر کرده‌اند که اینجا بنشینم و هر وقت آمدی به تو اجازه ورود بدهم. داخل رفتم و بر ایشان سلام کردم و جواب سلام مرا دادند. تنها روی تشک نشسته بودند و در خیمه جز ایشان شخص دیگری نبود. وقتی مقابلشان نشستم، حال مرا پرسیدند و من نیز حالشان را پرسیدم.

به ایشان عرض کردم: یکی از دوست‌داران شما با دخترکی بالغ که هنوز حائض نشده بود ازدواج کرد، پس از نزدیکی کردن، خون از دختر آمد و همین‌طور می‌آمد و در حدود ده روز قطع نشد. زن‌های قابله اختلاف نظر داشتند؛ بعضی می...

گفتند: خون حیض است و بعضی می گفتند: خون بکارت است. این زن چه باید بکند؟

فرمودنـد: بایـد تقوا پیشه کنـد؛ اگر خون حیض باشـد، نماز نخواند تا پاک شود و همسـرش نیز باید از نزدیکی با او خودداری کنـد. اگر خون بکارت باشـد، باز بایـد تقوا پیشه کنـد و وضو بگیرد و نمازش را بخوانـد شوهرش هم اگر خواست می‌تواند با اونزدیکی کند. به ایشان عرض کردم: آقا از کجا تشخیص دهند که چه خونی است که بعد به این دستورات عمل کنند؟

حضـرت نگـاهی به چپ و راست خیمه کردنـد که مبادا کسـی سـخنشان را بشـنود و سـپس برخاسـتند و نزدیک من آمدنـد و فرمودنـد: ای خلف! این از اسـرار خـداست، آن را فاش نکنیـد و به این مردم اصول دین خـدا را نیاموزیـد، بگذاریـد آن‌ها در ضلالـتی که خـدا برایشان پسـندیده باقی بماننـد. سـپس با دست چپشان یک نود نقش بسـتند و بعـد فرمودنـد: پنبه را این‌چنین داخـل فرج می گـذارد و کمی صـبر می کنـد، بعـد آن را به آرامی خـارج می‌نمایـد؛ اگر خون دور پنبه را فرا گرفته بود، خون بکـارت است و اگر خون در عمق پنبه رفته بود خون حیض است. خلف می گویـد: از این جواب چنـان شـاد شـدم که به گریه افتادم، وقتی گریه‌ام آرام شد، ایشان فرمودند: چرا گریه می کنی؟ عرض کردم: فدایتان شوم! چه کسـی جز شما می‌تواند چنین جوابی بدهد؟ دسـتشان را به طرف آسـمان بلند کردند و فرمودند: به خدا قسم این توضـیح از جانب رسول الله صلی الله علیه و آله، از جبرئیل، از طرف خود خداوند عزّ و جلّ بود. -. همان ۳ : ۹۲ -

**[ترجمه]

بیان

المعصـر الجاریه أول ما أدرکت و حاضت أو هی التی قاربت الحیض قوله علیه السـلام و هدأت الرجل أی بعد ما یسـکن الناس عن المشی و الاختلاف قوله ثم نهد إلی أی نهض قوله ثم عقد بیده الیسری تسعین أی وضع رأس ظفر

ص: ۱۱۳

۱- ۱. الکافی ج ۳ ص ۹۲.

مسبحه يسراه على المفصل الأسفل من إبهامها أى هكذا تدخل إبهامها لإدخال القطنه و لعل المراد أنه عليه السلام عقد عقدا لو كان باليمنى لكان تسعين و إلا فكلما فى اليمنى موضوع للعشرات ففى اليسرى موضوع للمآت و يحتمل أن يكون الراوى وهم فى التعبير أو يكون إشاره إلى اصطلاح آخر سوى ما هو المشهور.

**[ترجمه]سپس با دست چپشان يک نود نقش بستند يعنى سر انگشت اشاره دست چپ را بر مفصل پايينى انگشت شصت قرار دهد و پنبه را داخل كند، گويا مراد اين است كه ايشان نقشى بستند كه اگر با دست راست مى‌بود مانند عدد نود مى‌شد؛ زيرا انگشتانى كه در دست راست وجود دارد براى نشان دادن اعداد مضرب ده است و انگشتانى كه در دست چپ وجود دارد براى نشان دادن اعداد مضرب صد است. احتمال دارد كه راوى در تعبيرش اشتباه كرده باشد، يا شايد اصطلاحى غير از اصطلاح را مشهور به كار برده است.

**[ترجمه]

«۲۳»

كا، [الكافى] عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَفَعَهُ قَالَ: خَرَجَ أَبُو حَنِيفَهَ مِنْ عِنْدِ أَبِى عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليهما السلام قَائِمٌ وَ هُوَ غُلَامٌ فَقَالَ لَهُ أَبُو حَنِيفَهَ يَا غُلَامُ أَيْنَ يَضَعُ الْغَرِيبُ بِبَلَدِكُمْ فَقَالَ اجْتَنِبْ أَفْنِيَهَ الْمَسَاجِدِ وَ شُطُوطَ الْأَنْهَارِ وَ مَسَاقِطَ الثِّمَارِ وَ مَنَازِلَ النُّزَّالِ وَ لَا تَسْتَقْبِلِ الْقِبْلَهَ بِغَائِطٍ وَ لَا بَوْلٍ وَ ارْفَعْ ثَوْبَكَ وَ ضَعْ حَيْثُ شِئْتَ (۱).

**[ترجمه]كافى: روزى ابوحنيفه از محضر امام صادق عليه السلام خارج مى‌شد كه ديد حضرت ابا الحسن موسى عليه السلام را كه در آن وقت نوجوانى بودند ايستاده‌اند؛ به ايشان گفت: اى جوان! اگر كسى در شهر شما غريب باشد، در كجا قضاى حاجت كند؟ ايشان فرمودند: از اطراف مسجدها و جوى‌ها درختان ميوه‌دار و كاروان‌سراها پرهيز كن و در هنگام بول و غائط رو به قبله نباش، بعد لباست را بالا بزن و هر جا خواستى كارت را بكن. - . همان : ۱۶ -

**[ترجمه]

«۲۴»

الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَصْحَابِنَا: أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ عليه السلام كَانَ إِذَا اهْتَمَّ تَرَكَ النَّافِلَهَ(۲).

**[ترجمه]كافى: إبن أسباط از عده‌اى از اصحاب نقل كرده، ابا الحسن اول عليه السلام هرگاه غمگين مى‌شدند، نافله را ترک مى‌كرد. - . همان : ۴۵۵ -

**[ترجمه]

«۲۵»

كـا، [الكافى] عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِي حَدِيثِ بُرَيْهٍ: أَنَّهُ لَمَّا جَاءَ مَعَهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ فَلَقِيَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليهما السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامٌ الْحِكَايَةَ فَلَمَّا فَرَغَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ لِبُرَيْهٍ يَا بُرَيْهُ كَيْفَ عِلْمُكَ بِكِتَابِكَ قَالَ أَنَا بِهِ عَالِمٌ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ ثِقَتُكَ بِتَأْوِيلِهِ قَالَ مَا أَوْثَقَنِي بِعِلْمِي فِيهِ قَالَ فَابْتَدَأَ أَبُو الْحَسَنِ يَقْرَأُ الْإِنْجِيلَ فَقَالَ بُرَيْهٌ إِيَّاكَ كُنْتُ أَطْلُبُ مُنْذُ خَمْسِينَ سَنَةً أَوْ مِثْلَكَ قَالَ فَقَالَ فَآمَنَ بُرَيْهٌ وَ حَسُنَ إِيمَانُهُ وَ آمَنَتِ الْمَرْأَةُ الَّتِي كَانَتْ مَعَهُ.

فَدَخَلَ هِشَامٌ وَ بُرَيْهٌ وَ الْمَرْأَةُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَحَكَى لَهُ هِشَامٌ الْكَلَامَ الَّذِي جَرَى بَيْنَ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام وَ بَيْنَ بُرَيْهٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳)

۱- ۱. الكافى ج ۳ ص ۱۶.

۲- ۲. الكافى ج ۳ ص ۴۵۴.

۳- ۳. سوره آل عمران الآيه: ۳۴.

فَقَالَ بُرَيْهٌ أَنَّى لَكُمُ التَّوْرَاةُ وَ الْإِنْجِيلُ وَ كُتُبُ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ هِيَ عِنْدَنَا وِرَاثَةً مِنْ عِنْدِهِمْ نَقْرَأُهَا كَمَا قَرَءُوهَا وَ نَقُولُهَا كَمَا قَالُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يَجْعَلُ حُجَّةً فِي أَرْضِهِ يُسْأَلُ عَنْ شَيْ ءٍ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي (۱).

**[ترجمه]کافی: هشام بن حکم نقل کرده، در جریان حدیث بریه، وقتی با بریه به حضور امام صادق علیه السلام رسیدیم، ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم و ماجرا را برای ایشان حکایت کردم. وقتی نقل من تمام شد، ابا الحسن علیه السلام به بریه فرمودند: ای بریه! چقدر کتاب خودتان را می‌دانی؟ گفت: من عالم به آن هستم. بعد فرمودند: چقدر به تأویل آن مطمئنی؟ همان مقدار که به علمم نسبت به آن اطمینان دارم. ابا الحسن علیه السلام شروع به خواندن انجیل کردند. بریه گفت: من پنجاه سال است که دنبال شما یا کسی مثل شما می گردم. بریه ایمان آورد و مؤمن خوبی شد، زنی که همراه او بود نیز ایمان آورد.

هشام و بریه و ان زن به حضور امام صادق علیه السلام رسیدند و هشام گفتگویی که بین ابا الحسن موسی علیه السلام و بریه اتفاق افتاده بود را برای ایشان شرح داد، امام صادق علیه السلام فرمودند: «ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» - . آل عمران / ۳۴ - {فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست}.

بریه عرض کرد: شما چطور از تورات و انجیل و کتاب‌های انبیاء خبر دارید؟ حضرت فرمودند: آن‌ها به ما ارث رسیده است، ما آن‌ها را همان‌طور می‌خوانیم که آن‌ها می‌خواندند و همان‌طور می گوییم که آن‌ها می گفتند. خداوند در زمین حجتی قرار نمی‌دهد که چیزی بپرسند و بگوید نمی‌دانم. - . کافی ۱ : ۲۷۷ -

**[ترجمه]

«۲۶»

کا، [الکافی] الْعِدَّةُ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ سَعْدَانَ عَنْ مُعَتِّبٍ قَالَ: كَانَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام فِي حَائِطٍ لَهُ يَصْرِمُ (۲)

فَنَظَرْتُ إِلَى غُلَامٍ لَهُ قَدْ أَخَذَ كَارَةً مِنْ تَمْرٍ فَرَمَى بِهَا وَرَاءَ الْحَائِطِ فَأَتَيْتُهُ فَأَخَذْتُهُ وَ ذَهَبْتُ بِهِ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي وَجَدْتُ هَذَا وَ هَذِهِ الْكَارَةَ فَقَالَ لِلْغُلَامِ فُلَانُ قَالَ لَبَّيْكَ قَالَ أَ تَجُوعُ قَالَ لَا يَا سَيِّدِي قَالَ فَتَعْرَى قَالَ لَا يَا سَيِّدِي قَالَ فَلِأَيِّ شَيْ ءٍ أَخَذْتَ هَذِهِ قَالَ اشْتَهَيْتُ ذَلِكَ قَالَ اذْهَبْ فَهِيَ لَكَ وَ قَالَ خَلُّوا عَنْهُ (۳).

**[ترجمه]کافی: معتب نقل کرده، ابا الحسن موسی علیه السّلام در باغشان مشغول قطع کردن شاخه های درختان بود، دیدم که یکی از غلامان ایشان خوشه ی خرمایی برداشت و پشت دیوار باغ انداخت، پیش او رفتم و خوشه خرما را برداشتم و او را به حضور ایشان بردم و عرض کردم: فدایتان شوم! من این غلام را با این خوشه خرما دیدم، به غلام فرمودند: فلانی! عرض کرد: لبیک! فرمودند: گرسنه هستی؟ عرض کرد: نه آقای من. فرمودند: برهنه هستی؟ عرض کرد: نه آقای من. فرمودند: پس چرا این خوشه خرما را برداشتی؟ عرض کرد: هوس چنین کاری کردم. فرمودند: برو، مال تو باشد و فرمودند: رهایش کنید. - . همان ۲ : ۱۰۸ -

**[ترجمه]

«۲۷»

کا، [الکافی] الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنِ الْجَامُورَانِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَعْمَلُ فِی أَرْضٍ لَهُ قَدِ اسْتَنْقَعَتْ قَدَمَاهُ فِی الْعَرَقِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَیْنَ الرِّجَالُ فَقَالَ یَا عَلِیُّ قَدْ عَمِلَ بِالْیَدِ مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِنِّی فِی أَرْضِهِ وَ مِنْ أَبِی فَقُلْتُ وَ مَنْ هُوَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ آبَائِی کُلُّهُمْ کَانُوا قَدْ عَمِلُوا بِأَیْدِیهِمْ وَ هُوَ مِنْ عَمَلِ النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ وَ الْأَوْصِیَاءِ وَ الصَّالِحِینَ (۴).

**[ترجمه]کافی: علی بن ابی حمزه نقل کرده، ابا الحسن علیه السّلام را دیدم که در زمین خود مشغول کار بودند و پاهایشان در عرق فرو رفته بود، عرض کردم: فدایتان شوم! کارگرها کجا هستند؟ فرمودند: ای علی! کسانی که از من و پدرم بهتر بوده اند نیز با دست خود کار کرده‌اند. عرض کردم: چه کسانی؟ فرمودند: رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السّلام و همه پدران من با دست خود کار کرده‌اند، کار کردن شیوه پیامبران و مرسلین و اوصیاء و صالحین است. -. همان ۵ : ۷۵ -

**[ترجمه]

«۲۸»

کا، [الکافی] الْعِدَّهُ عَنِ الْبَرْقِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ رَفَعَهُ إِلَی أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام فِی السَّنَهِ الَّتِی قُبِضَ فِیهَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَا لَکَ ذَبَحْتَ کَبْشاً وَ نَحَرَ فُلَانٌ بَدَنَهً فَقَالَ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنَّ نُوحاً علیه السلام کَانَ فِی السَّفِینَهِ وَ کَانَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ کَانَتِ السَّفِینَهُ مَأْمُورَهً فَطَافَ بِالْبَیْتِ وَ هُوَ طَوَافُ النِّسَاءِ وَ خَلَّی سَبِیلَهَا نُوحٌ علیه السلام فَأَوْحَی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ

۱- ۱. الکافی ج ۱ ص ۲۲۷ و فی هامش المصدر بریهه.
۲- ۲. الصرم: هو القطع البائن، و صرم فلان النخل و الشجر جزه.
۳- ۳. الکافی ج ۲ ص ۱۰۸.
۴- ۴. نفس المصدر ج ۵ ص ۷۵.

إِلَى الْجِبَالِ أَنِّی وَاضِعٌ سَفِینَهَ نُوحٍ عَبْدِی عَلَی جَبَلٍ مِنْکُنَّ فَتَطَاوَلَتْ وَ شَمَخَتْ وَ تَوَاضَعَ الْجُودِیُّ وَ هُوَ جَبَلٌ عِنْدَکُمْ فَضَرَبَتِ السَّفِینَهُ بِجُؤْجُؤِهَا(۱) الْجَبَلَ قَالَ فَقَالَ نُوحٌ عِنْدَ ذَلِکَ یَا مَاوِی أَتْقِنْ وَ هُوَ بِالسُّرْیَانِیَّهِ رَبِّ أَصْلِحْ قَالَ فَظَنَنْتُ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَرَّضَ بِنَفْسِهِ (۲).

**[ترجمه]کافی: ابابصیر نقل کرده، در همان سالی که حضرت صادق علیه السّلام از دنیا رفته بودند، به محضر ابا الحسن موسی علیه السّلام رسیدم و عرض کردم: فدایتان شوم! چه شد که شما یک قوچ قربانی کردید و فلانی یک شتر قربانی کرد؟ فرمودند: ای ابامحمد! نوح علیه السلام در کشتی بود و آن‌چه خدا می‌خواست هم در کشتی وجود داشت، کشتی مأمور بود، خانه کعبه را طواف کرد که همین طواف نساء است، نوح علیه السلام مهار کشتی را رها کرد، خداوند عزّ و جلّ به کوه‌ها وحی کرد که من کشتی بنده‌ام نوح را روی یکی از شما قرار می‌دهم، کوه‌ها بر خود بالیدند و کبر نمودند، اما کوه جودی که یکی از کوه‌های سرزمین شماست، تواضع و فروتنی کرد. کشتی با سینه در روی آن کوه نشست. در آن زمان بود که نوح گفت: «یا ماوی اتقن» که به زبان سریانی یعنی خدایا به صلاح کن! طوری این را گفتند که گمان کردم ابا الحسن علیه السّلام از طرف خودشان می‌گویند. - . همان ۲ : ۱۲۴ -

**[ترجمه]

«۲۹»

کا، [الکافی] عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَطِیَّهَ عَنْ هِشَامِ بْنِ أَحْمَرَ قَالَ: کُنْتُ أَسِیرُ مَعَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فِی بَعْضِ أَطْرَافِ الْمَدِینَهِ إِذْ ثَنَی رِجْلَهُ عَنْ دَابَّتِهِ فَخَرَّ سَاجِداً فَأَطَالَ وَ أَطَالَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ رَکِبَ دَابَّتَهُ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَدْ أَطَلْتَ السُّجُودَ فَقَالَ إِنَّنِی ذَکَرْتُ نِعْمَهً أَنْعَمَ اللَّهُ بِهَا عَلَیَّ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَشْکُرَ رَبِّی (۳).

**[ترجمه]کافی: هشام بن احمر نقل کرده، با ابا الحسن علیه السّلام در اطراف مدینه حرکت می‌کردیم که ناگهان ایشان از مرکب خویش پایین آمدند و به سجده افتادند و مدتی زیادی طول دادند، سپس سرشان را برداشتند و سوار مرکبشان شدند. عرض کردم: فدایتان شوم! سجده ای طولانی کردید!؟ فرمودند: به یاد یکی از نعمت هایی که خدا بر من عنایت کرده افتادم، خوش داشتم که پروردگارم را شکر کنم. - . همان : ۹۸ -

**[ترجمه]

«۳۰»

کا، [الکافی] عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِیِّ وَ غَیْرِهِ عَنْ عِیسَی شَلَقَانَ قَالَ: کُنْتُ قَاعِداً فَمَرَّ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ مَعَهُ بَهِیمَهٌ قَالَ فَقُلْتُ یَا غُلَامُ مَا تَرَی مَا یَصْنَعُ أَبُوکَ یَأْمُرُنَا بِالشَّیْ ءِ ثُمَّ یَنْهَانَا عَنْهُ أَمَرَنَا أَنْ نَتَوَلَّی أَبَا الْخَطَّابِ ثُمَّ أَمَرَنَا أَنْ نَلْعَنَهُ وَ نَتَبَرَّأَ مِنْهُ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْإِیمَانِ لَا زَوَالَ لَهُ وَ خَلَقَ خَلْقاً لِلْکُفْرِ لَا زَوَالَ لَهُ

وَ خَلَقَ خَلْقاً بَيْنَ ذَلِكَ أَعَارَهُمُ اللَّهُ الْإِيمَانَ يُسَمَّوْنَ الْمُعَارَيْنَ إِذَا شَاءَ سَلَبَهُمْ وَ كَانَ أَبُو الْخَطَّابِ مِمَّنْ أُعِيرَ الْإِيمَانَ قَالَ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَأَخْبَرْتُهُ مَا قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَ مَا قَالَ لِي فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنَّهُ نَبْعَةُ نُبُوَّةٍ(۴).

**[ترجمه]کافی: عیسی شلقان نقل کرده، نشسته بودم که ابا الحسن موسی علیه السّلام در حالی که چارپایی همراهشان بود از مقابلم رد شدند، عرض کردم: ای پسر! نمی بینی پدرت چه می‌کند؟ اول امری به ما می‌کند و بعد ما را از آن نهی می‌کند، به ما امر کرد با ابوالخطاب دوستی بورزیم و سپس امر کرد او را لعنت کنیم و از او تبری بجوییم. ابا الحسن علیه السلام که در آن زمان نوجوانی بودند فرمودند: خداوند عده‌ای را برای ایمان آفریده همیشه بر ایمان خود باقی می‌مانند و عده‌ای را نیز برای کفر آفریده که همیشه بر کفر خود باقی می‌مانند و عده‌ای دیگر بین این دو آفریده که ایمان را به آن‌ها عاریه داده است که به آن‌ها معارین می‌گویند و هر وقت بخواهد ایمان را از آن‌ها می‌گیرد، ابوالخطاب از کسانی است که ایمانشان عاریه بود. به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم و آن‌چه به ابا الحسن علیه السّلام گفته بودم و آن‌چه ایشان به من فرمود را برایشان نقل کردم، حضرت فرمودند: او از ریشه نبوت است.

**[ترجمه]

«۳۱»

کا، [الکافی] عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّخَعِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ فَضَالَةَ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرٍ قَالَ: مَا أُحْصِي مَا سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى ص يُنْشِدُ

ص: ۱۱۶

۱- ۱. الجؤجؤ: من الطائر و السفينه، الصدر، جمع جآجئ.

۲- ۲. الکافی ج ۲ ص ۱۲۴.

۳- ۳. نفس المصدر ج ۲ ص ۹۸.

۴- ۴. المصدر السابق ج ۲ ص ۴۱۸.

فَإِنْ یَکُ یَا أَمَیْمُ عَلَیَّ دَیْنٌ**فَعِمْرَانُ بْنُ مُوسَی یَسْتَدِینُ (۱)

**[ترجمه]کافی: موسی بن بکر نقل کرده بسیار شنیدم که ابا الحسن موسی علیه السلام این شعر را می خواندند:

ای یاوه گو! اگر قرضی بر عهده من باشد، پس موسی بن عمران نیز بدهکار است.

**[ترجمه]

«۳۲»

کا، [الکافی] الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِیدِ بْنِ سَعِیدٍ قَالَ: بَعَثَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام غُلَاماً یَشْتَرِی لَهُ بَیْضاً فَأَخَذَ الْغُلَامُ بَیْضَهً أَوْ بَیْضَتَیْنِ فَقَامَرَ بِهَا فَلَمَّا أَتَی بِهِ أَکَلَهُ فَقَالَ لَهُ مَوْلًی لَهُ إِنَّ فِیهِ مِنَ الْقِمَارِ قَالَ فَدَعَا بِطَشْتٍ فَتَقَیَّأَ فَقَاءَهُ (۲).

**[ترجمه]کافی: عبدالحمید بن سعید نقل کرده، ابا الحسن علیه السّلام غلامی را فرستادند تا برای ایشان تخم مرغ بخرد، غلام با یکی دو تا از تخم مرغ‌ها قمار کرد، وقتی آنها را آورد و ایشان آن‌ها را خوردند، یکی از غلامان عرض‌کرد: آقا در میان این تخم مرغ‌ها، قمار هم وجود دارد، امام علیه السّلام طشتی خواست و آن‌چه خورده بودند را قی کردند. - . همان : ۱۲۳ -

**[ترجمه]

«۳۳»

کا، [الکافی] عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بُنْدَارَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَسِّنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ مُعَتِّبٍ قَالَ: کَانَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام یَأْمُرُنَا إِذَا أَدْرَکَتِ الثَّمَرَهُ أَنْ نُخْرِجَهَا فَنَبِیعَهَا وَ نَشْتَرِیَ مَعَ الْمُسْلِمِینَ یَوْماً بِیَوْمٍ (۳).

**[ترجمه]کافی: معتب نقل کرده، وقتی میوه‌ها می‌رسیدند، ابا الحسن علیه السّلام دستور می‌دادند آن‌ها را بچینیم و بفروشیم و آن مقدار که خود نیاز داریم به همراه سایر مردم روزانه از بازار بخریم. - . همان : ۱۶۶ -

**[ترجمه]

«۳۴»

نی، [الغیبه] للنعمانی أَحْمَدُ بْنُ سُلَیْمَانَ بْنِ هَوْذَهَ عَنِ النَّهَاوَنْدِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَرَأَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ لَهُ یَوْمَئِذٍ ثَلَاثُ سِنِینَ وَ مَعَهُ عَنَاقٌ مِنْ هَذِهِ الْمَکِّیَّهِ وَ هُوَ آخِذٌ بِخِطَامِهَا وَ هُوَ یَقُولُ لَهَا اسْجُدِی فَلَا تَفْعَلُ ذَلِکَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ غُلَامٌ لَهُ صَغِیرٌ یَا سَیِّدِی قُلْ لَهَا تَمُوتُ فَقَالَ مُوسَی علیه السلام وَیْحَکَ أَنَا أُحْیِی وَ أُمِیتُ اللَّهُ یُحْیِی وَ یُمِیتُ (۴).

**[ترجمه]غیبت نعمانی: معاویه بن وهب نقل کرده، به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم و ابا الحسن موسی علیه السلام را که در آن وقت سه سال داشتند را دیدم که بزغاله‌ای مکی به همراه دارند و مهار آن را گرفته و می گویند: سجده کن و او این کار را نمی کرد. تا سه بار همین را فرمودند و بزغاله سجده نکرد، یکی از غلامان کوچک ایشان عرض کرد: آقای من! به او بگویید: بمیر! موسی علیه السلام فرمودند: وای بر تو! من زنده کنم و بمیرانم!؟ خدا زنده می کند و می‌میراند. - . غیبت نعمانی : ۱۷۹ -

**[ترجمه]

«۳۵»

مکا، [مکارم الأخلاق] عَنْ كِتَابِ الْبَصَائِرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الْعَاصِمِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ قَالَ: حَجَجْتُ وَ مَعِي جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا فَأَتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَقَصَدْنَا مَكَاناً نَنْزِلُهُ فَاسْتَقْبَلَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام عَلَى حِمَارٍ أَخْضَرَ يَتْبَعُهُ طَعَامٌ وَ نَزَلْنَا بَيْنَ النَّخْلِ وَ جَاءَ وَ نَزَلَ وَ أُتِيَ بِالطَّشْتِ وَ الْمَاءِ وَ الْأُشْنَانِ فَبَدَأَ بِغَسْلِ يَدَيْهِ وَ أُدِيرَ الطَّشْتُ عَنْ يَمِينِهِ حَتَّى بَلَغَ آخِرَنَا ثُمَّ أُعِيدَ إِلَى مَنْ عَلَى يَسَارِهِ حَتَّى أُتِيَ إِلَى آخِرِنَا ثُمَّ قُدِّمَ الطَّعَامُ فَبَدَأَ بِالْمِلْحِ ثُمَّ قَالَ كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ ثُمَّ ثَنَّى بِالْخَلِّ ثُمَّ أُتِيَ بِكَتِفٍ مَشْوِيٍّ فَقَالَ كُلُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ فَإِنَّ هَذَا طَعَامٌ كَانَ

۱- ۱. المصدر السابق ج ۵ ص ۹۴.

۲- ۲. الكافی ج ۵ ص ۱۲۳.

۳- ۳. نفس المصدر ج ۵ ص ۱۶۶.

۴- ۴. غيبه النعمانیّ ص ۱۷۹.

يُعْجِبُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

ثُمَّ أُتِیَ بِالْخَلِّ وَ الزَّیْتِ فَقَالَ کُلُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فَإِنَّ هَذَا طَعَامٌ کَانَ یُعْجِبُ فَاطِمَهَ علیها السلام ثُمَّ أُتِیَ بِسِکْبَاجٍ (۱) فَقَالَ کُلُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فَهَذَا طَعَامٌ کَانَ یُعْجِبُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ثُمَّ أُتِیَ بِلَحْمٍ مَقْلُوٍّ فِیهِ بَاذَنْجَانٌ فَقَالَ کُلُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فَإِنَّ هَذَا طَعَامٌ کَانَ یُعْجِبُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام ثُمَّ أُتِیَ بِلَبَنٍ حَامِضٍ قَدْ ثُرِدَ فِیهِ فَقَالَ کُلُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فَإِنَّ هَذَا طَعَامٌ کَانَ یُعْجِبُ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام ثُمَّ أُتِیَ بِجُبُنٍّ مُبَزَّرٍ(۲) فَقَالَ کُلُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فَإِنَّ هَذَا طَعَامٌ کَانَ یُعْجِبُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام ثُمَّ أُتِیَ بِتَوْرٍ(۳)

فِیهِ بَیْضٌ کَالْعُجَّهِ(۴) فَقَالَ کُلُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فَإِنَّ هَذَا طَعَامٌ کَانَ یُعْجِبُ أَبِی جَعْفَراً علیه السلام ثُمَّ أُتِیَ بِحَلْوَاءَ فَقَالَ کُلُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فَإِنَّ هَذَا طَعَامٌ کَانَ یُعْجِبُنِی وَ رُفِعَتِ الْمَائِدَهُ فَذَهَبَ أَحَدُنَا لِیَلْقُطَ مَا کَانَ تَحْتَهَا فَقَالَ علیه السلام إِنَّمَا ذَلِکَ فِی الْمَنَازِلِ تَحْتَ السُّقُوفِ فَأَمَّا فِی مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ فَهُوَ لِعَافِیَهِ الطَّیْرِ وَ الْبَهَائِمِ ثُمَّ أُتِیَ بِالْخِلَالِ (۵) فَقَالَ مِنْ حَقِّ الْخِلَالِ أَنْ تُدِیرَ لِسَانَکَ فِی فَمِکَ فَمَا أَجَابَکَ ابْتَلَعْتَهُ وَ مَا امْتَنَعَ ثَمَّ بِالْخِلَالِ تُخْرِجُهُ فَتَلْفِظُهُ وَ أُتِیَ بِالطَّشْتِ وَ الْمَاءِ فَابْتَدَأَ بِأَوَّلِ مَنْ عَلَی یَسَارِهِ حَتَّی انْتَهَی إِلَیْهِ فَغَسَلَ ثُمَّ غَسَلَ مَنْ عَلَی یَمِینِهِ حَتَّی أُتِیَ عَلَی آخِرِهِمْ ثُمَّ قَالَ یَا عَاصِمُ کَیْفَ أَنْتُمْ فِی التَّوَاصُلِ وَ التَّبَارِّ فَقَالَ عَلَی أَفْضَلِ مَا کَانَ عَلَیْهِ أَحَدٌ فَقَالَ أَ یَأْتِی أَحَدُکُمْ عِنْدَ الضِّیقَهِ مَنْزِلَ أَخِیهِ فَلَا یَجِدُهُ فَیَأْمُرُ بِإِخْرَاجِ کِیسِهِ فَیُخْرَجُ

۱- ۱. السکباج: بکسر السین، طعام معروف یصنع من خل و زعفران و لحم.

۲- ۲. جبن مبزر: أی مطیب بالابازیر، و هی التوابل التی تجعل فی الطعام.

۳- ۳. التور: بفتح التاء، اناء صغیر.

۴- ۴. العجه: بضم العین، طعام من بیض و دقیق و سمن أو زیت.

۵- ۵. الخلال: و الخلاله بکسر الخاء، ما تخلل به الأسنان.

فَیَفُضُّ خَتْمَهُ فَیَأْخُذُ مِنْ ذَلِکَ حَاجَتَهُ فَلَا یُنْکِرُ عَلَیْهِ قَالَ لَا قَالَ لَسْتُمْ عَلَی مَا أُحِبُّ مِنَ التَّوَاصُلِ (۱).

و الضیقه و الفقر.

**[ترجمه]مکارم الاخلاق: محمّد بن جعفر عاصمی از پدر خود، از جدش نقل کرده، با عده‌ای از اصحاب به حج رفتیم و بعد از آن به طرف مدینه راه افتادیم و به دنبال جایی برای اتراق بودیم. ابا الحسن علیه السلام را دیدیم که سوار بر الاغ سبز رنگی بودند و پشت سر ایشان غذا می‌آوردند. بین نخل‌ها فرود آمدیم و ایشان نیز همان جا فرود آمد و طشت و آب و مشکی آوردند و ابتدا ایشان دست‌هایشان را شستند و طشت را از طرف راست گرداندند تا به نفر آخر رسید، بعد از طرف چپ شروع کردند تا همه دست‌های خود را شستند و بعد غذا را آوردند. با نمک شروع کردند و سپس فرمودند: با نام خداوند بخشنده مهربان بخورید. بعد سرکه خوردند و سپس کتف کباب شده‌ای آوردند و فرمودند: با نام خداوند بخشنده مهربان بخورید، این غذایی است که رسول الله صلی الله علیه و آله به آن علاقه داشتند.

بعد سرکه و روغن زیتون آوردند، فرمودند: با نام خداوند بخشنده مهربان بخورید، این غذایی است که فاطمه علیها السّلام به آن علاقه داشتند. بعد سکباج – . غذایی معروف که از سرکه و گوشت و زعفران تهیه می‌شود. – آوردند، فرمودند: با نام خداوند بخشنده مهربان بخورید، این غذایی است که امیرالمؤمنین علیه السّلام به آن علاقه داشتند .

سپس گوشت سرخ کرده با بادنجان آوردند، فرمودند: با نام خداوند بخشنده مهربان بخورید، این غذایی است که حسن بن علی علیه السّلام به آن علاقه داشتند.

بعد ماست ترشی که در آن نان ترید شده بود آوردند، فرمودند: با نام خداوند بخشنده مهربان بخورید، این غذایی است که حسین بن علی علیه السّلام به آن علاقه داشتند. سپس پنیری که با ادویه معطر شده بود آوردند، فرمودند: با نام خداوند بخشنده مهربان بخورید، این غذایی است که محمّد بن علی علیهما السّلام به آن علاقه داشتند. بعد پیاله‌ای آوردند که در آن چیزی مانند عجه – . غذایی است که از تخم مرغ و آرد و روغن درست می‌کنند. – بود و تخم مرغ داشت، فرمودند: با نام خداوند بخشنده مهربان بخورید، این غذایی است که پدرم حضرت صادق علیه السلام به آن علاقه داشتند. بعد حلوایی آوردند و فرمودند: با نام خداوند بخشنده مهربان بخورید، این غذایی است که من به آن علاقه دارم. سفره را برچیدند، یکی از ما برخاست تا آن‌چه اطراف سفره ریخته بود را تمیز کند، امام علیه السلام فرمودند: این کار را در خانه‌ها می‌کنند که سقف دارد، ولی در چنین جایی برای پرندگان و چهارپایانی است که دنبال غذا می‌گردند.

بعد خلال دندان آوردند، فرمودند: خلال صحیح آن است که زبان را در دهان بگردانی و هر چه یافتی را فرو ببری و هر چه بیرون نیامد را با خلال خارج کنی و بیرون اندازی. طشت و آب آوردند؛ اول از طرف چپ شروع کردند تا به خود ایشان رسید و دست خود را شستند، سپس کسانی که طرف راست ایشان بودند شستند تا به نفر آخر رسید. بعد فرمود: ای عاصم! چطور به هم‌دیگر می‌رسید به یک‌دیگر نیکی می‌کنید؟ او عرض کرد: به بهترین وجهی که مردم ممکن است. فرمودند: آیا این‌طور است که اگر یکی از شما هنگام تنگ‌دستی بیاید و او را پیدا نکند، بگوید کیسه پول او را بیاورند و مهر کیسه را بشکند و هر چه لازم داشت بردارد و کسی به او چیزی نگوید؟ عرض کرد: نه. فرمودند: پس شما آن‌طور که من دوست‌دارم،

هنگام تنگدستی و فقر به هم رسیدگی نمی کنید. - . مکارم الأخلاق : ۱۶۵ با اندکی تفاوت. -

**[ترجمه]

«۳۶»

ین، [کتاب حسین بن سعید] و النوادر إِبْرَاهِيمُ بْنُ أَبِي الْبِلَادِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِنِّي أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَةَ آلَافِ مَرَّةً(۲).

**[ترجمه]ابراهیم بن ابی‌البلاد نقل کرده، ابا الحسن علیه السّلام به من فرمودند: من هر روز پنج هزار مرتبه استغفار می کنم. - . کتاب الزهد حسین بن سعید اهوازی، باب توبه و استغفار -

**[ترجمه]

«۳۷»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْعَرَنْدَسِ قَالَ: رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام بِمِنًى وَ عَلَيْهِ نُقْبَةٌ وَ رِدَاءٌ وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى جَوَالِيقَ (۳)

سُودٍ مُتَّكِئٌ عَلَى يَمِينِهِ فَأَتَاهُ غُلَامٌ أَسْوَدُ بِصَحْفَةٍ(۴)

فِيهَا رُطَبٌ فَجَعَلَ يَتَنَاوَلُ بِيَسَارِهِ فَيَأْكُلُ وَ هُوَ مُتَّكِئٌ عَلَى يَمِينِهِ فَحَدَّثْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ فَقَالَ لِي أَنْتَ رَأَيْتَهُ يَأْكُلُ بِيَسَارِهِ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَحَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ خَالِدٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ كِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ (۵).

**[ترجمه]قرب الإسناد: حسین بن أبی‌العرندس نقل کرده، ابا الحسن علیه السلام را در منی دیدم لنگی مانند شلوار ردایی بر تن داشتند، و بر کواله سیاهی بر طرف راست خود تکیه زده بودند. غلام سیاهی سینی بزرگی از خرما برایشان آورد و ایشان در حالی که روی دست راست خود تکیه نموده بودند، با دست چپ شروع به خوردن کردند. این جریان را برای یکی از دوستان نقل کردم، گفت: تو خودت دیدی که ایشان با دست چپ بخورد؟ گفتم: آری. گفت: به خدا سوگند سلیمان بن خالد برایم از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرد که ایشان می‌فرمودند: صاحب امر امامت، هر دو دستش، دست راست است. - . قرب الإسناد : ۱۷۳ -

**[ترجمه]

بیان

النقبه بالضم ثوب كالإزار تجعل له حجزه مطيفه من غير نيفق كذا ذكره الفيروزآبادی (۶)

و الحجزه هی التی تجعل فیها التکه و نیفق السراویل الموضع المتسع منها.

**[ترجمه]النقبه بالضم ثوب كالإزار تجعل له حجزه مطيفه من غير نيفق كذا ذكره الفيروزآبادی - ۶. القاموس ج ۱ ص ۱۳۳.
-

و الحجزه هی التی تجعل فیها التکه و نیفق السراویل الموضع المتسع منها.

**[ترجمه]

«۳۸»

ب، [قرب الإسناد] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أُمِّهِ قَالَتْ: كُنْتُ أَغْمِزُ قَدَمَ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام وَ هُوَ نَائِمٌ مُسْتَقْبِلًا فِي السَّطْحِ فَقَامَ مُبَادِراً يَجُرُّ إِزَارَهُ

۱- ۱. مكارم الأخلاق ص ۱۶۵ بتفاوت.

۲- ۲. كتاب الزهد للحسين بن سعيد الأهوازی باب التوبه و الاستغفار« مخطوط بمكتبتی الخاصّه».

۳- ۳. الجواليق: جمع جوالق و جوالق، و هو العدل من صوف أو شعر، و الكلمه معربه.

۴- ۴. الصحفه: بفتح الصاد، قصعه كبيره منبسطه تشيع الخمسه، جمع صحاف.

۵- ۵. قرب الإسناد ص ۱۷۳.

۶- ۶. القاموس ج ۱ ص ۱۳۳.

مُسْرِعاً فَتَبِعْتُهُ فَإِذَا غُلَامَانِ لَهُ يُكَلِّمَانِ جَارِيَتَيْنِ لَهُ وَ بَيْنَهُمَا حَائِطٌ لَا يَصِلَانِ إِلَيْهِمَا فَتَسَمَّعَ عَلَيْهِمَا ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ مَتَى جِئْتِ هَاهُنَا فَقُلْتُ حَيْثُ قُمْتَ مِنْ نَوْمِكَ مُسْرِعاً فَزِعْتُ فَتَبِعْتُكَ قَالَ لَمْ تَسْمَعِي الْكَلَامَ قُلْتُ بَلَى فَلَمَّا أَصْبَحَ بَعَثَ الْغُلَامَيْنِ إِلَى بَلَدٍ وَ بَعَثَ بِالْجَارِيَتَيْنِ إِلَى بَلَدٍ آخَرَ فَبَاعَهُمْ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: حسین بن موسی بن جعفر از مادر خود نقل کرده، ابا الحسن علیه السّلام در پشت بام رو به قبله خوابیده بودند و من پای ایشان را می خاراندم که ناگهان از جای برخاستند و در حالی که لباسشان روی زمین کشیده می‌شد به سرعت رفتند. از پی ایشان رفتم و دیدم دو تا از غلامان ایشان مشغول صحبت با دو کنیز ایشان هستند و دیواری بین آن‌ها بود که دستشان به یک‌دیگر نمی‌رسید. ایشان حرف‌های آن‌ها را گوش دادند، سپس متوجه حضور من شدند و فرمودند: کی به این‌جا آمدی؟ عرض کردم: همان وقت که با عجله از خواب برخاستید، ترسیدم و دنبال شما آمدم. فرمودند: صحبت را شنیدی؟ گفتم: آری. صبح که شد آن دو غلام را به یک شهر و آن دو کنیز را به شهر دیگری فرستادند و آن‌ها را فروختند. - قرب الإسناد : ۹۰ - .

**[ترجمه]

«۳۹»

یج، [الخرائج و الجرائح]: رُوِيَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ أَمَرَ بِحَفْرِ بِئْرٍ بِقُرْبِ قَبْرِ الْعِبَادِيِّ لِعَطَشِ الْحَاجِّ هُنَاكَ فَحَفَرَ أَكْثَرَ مِنْ مِائَةِ قَامَةٍ فَبَيْنَمَا هُمْ يَحْفِرُونَ إِذْ خَرَقُوا خَرْقاً فَإِذَا تَحْتَهُ هَوَاءٌ لَا يُدْرَى قَعْرُهُ وَ هُوَ مُظْلِمٌ وَ لِلرِّيحِ فِيهِ دَوِيٌّ فَأَدْخَلُوا رَجُلَيْنِ فَلَمَّا خَرَجَا تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمَا فَقَالا رَأَيْنَا هَوَاءً وَ رَأَيْنَا بُيُوتاً قَائِمَةً وَ رِجَالًا وَ نِسَاءً وَ إِبِلًا وَ بَقَراً وَ غَنَماً كُلَّمَا مَسِسْنَا شَيْئاً مِنْهَا رَأَيْنَاهُ هَبَاءً فَسَأَلْنَا الْفُقَهَاءَ عَنْ ذَلِكَ فَلَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَا هُوَ فَقَدِمَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عَلَى الْمَهْدِيِّ فَسَأَلَهُ عَنْهُ فَقَالَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْأَحْقَافِ هُمْ بَقِيَّةٌ مِنْ قَوْمِ عَادٍ سَاخَتْ بِهِمْ مَنَازِلُهُمْ وَ ذَكَرَ عَلَى مِثْلِ قَوْلِ الرَّجُلَيْنِ (۲).

ص: ۱۲۰

۱- ۱. قرب الإسناد ص ۱۹۰.

۲- ۲. الخرائج و الجرائح ص ۲۵۳.

**[ترجمه]خرائج: روایت شده که مهدی خلیفه عباسی دستور داد چاهی نزدیک قبر عبادی بکنند که حاجیان از آب آن رفع تشنگی کنند. عمقی بیش‌تر از صد قامت حفر کردند، در بین حفر کردن ناگهان روزنه‌ای باز شد که زیر آن خالی بود و عمقش معلوم نبود، تاریک بود و بادی در آن زوزه می‌کشید .

دو نفر را داخل آن فرستادند، وقتی بیرون آمدند رنگشان پریده بود، گفتند: در آن‌جا هوایی دیدیم و منزل‌هایی که در آن‌ها مردان و زنانی قرار داشتند و شتر و گاو و گوسفند هم بودند؛ به هر چیز دست می‌زدیم غبار می‌شد، در مورد آن از فقها سؤال کردند هیچ‌کدام نمی‌دانستند.

روزی ابا الحسن موسی علیه السّلام پیش مهدی رفته بود، ایشان سؤال کرد و ایشان فرمودند: آن‌ها اصحاب احقافند که باقی‌مانده قوم عاد هستند و زمین آن‌ها را با خانه هایشان در خود فرو برد، و آن‌چه آن دو مرد حکایت کرده بودند را امام نیز توضیح دادند. - . خرائج و جرائح : ۲۵۳ -

**[ترجمه]

باب ۶ مناظراته علیه السلام مع خلفاء الجور و ما جری بینه و بینهم و فیه بعض أحوال علی بن یقطین

الأخبار

«۱»

ختص، [الإختصاص] ابْنُ الْوَلِيدِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْعَلَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الزِّبْرِقَانِ الدَّامَغَانِيُّ قَالَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیهما السلام: لَمَّا أَمَرَ هَارُونُ الرَّشِيدُ بِحَمْلِی دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَسَلَّمْتُ فَلَمْ يَرُدَّ السَّلَامَ وَ رَأَيْتُهُ مُغْضَباً فَرَمَى إِلَيَّ بِطُومَارٍ فَقَالَ اقْرَأْهُ فَإِذَا فِيهِ كَلَامٌ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بَرَاءَتِی مِنْهُ وَ فِيهِ أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يُجْبَى إِلَيْهِ خَرَاجُ الْآفَاقِ مِنْ غُلَاةِ الشِّيعَةِ مِمَّنْ يَقُولُ بِإِمَامَتِهِ يَدِينُونَ اللَّهَ بِذَلِكَ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ فَرْضٌ عَلَيْهِمْ إِلَى أَنْ يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ مَنْ لَمْ يَذْهَبْ إِلَيْهِ بِالْعُشْرِ وَ لَمْ يُصَلِّ بِإِمَامَتِهِمْ وَ لَمْ يَحُجَّ بِإِذْنِهِمْ وَ يُجَاهِدْ بِأَمْرِهِمْ وَ يَحْمِلِ الْغَنِيمَةَ إِلَيْهِمْ وَ يُفَضِّلِ الْأَئِمَّةَ عَلَى جَمِيعِ الْخَلْقِ وَ يَفْرِضْ طَاعَتَهُمْ مِثْلَ طَاعَةِ اللَّهِ وَ طَاعَةِ رَسُولِهِ فَهُوَ كَافِرٌ حَلَالٌ مَالُهُ وَ دَمُهُ وَ فِيهِ كَلَامٌ شَنَاعَةٍ مِثْلُ الْمُتْعَةِ بِلَا شُهُودٍ وَ اسْتِحْلَالِ الْفُرُوجِ بِأَمْرِهِ وَ لَوْ بِدِرْهَمٍ وَ الْبَرَاءَةِ مِنَ السَّلَفِ وَ يَلْعَنُونَ عَلَيْهِمْ فِی صَلَاتِهِمْ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّ مَنْ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْهُمْ فَقَدْ بَانَتِ امْرَأَتُهُ مِنْهُ وَ مَنْ أَخَّرَ الْوَقْتَ فَلَا صَلَاةَ لَهُ لِقَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَضاعُوا الصَّلاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا(۱) يَزْعُمُونَ أَنَّهُ وَادٍ فِی جَهَنَّمَ وَ الْكِتَابُ طَوِيلٌ وَ أَنَا قَائِمٌ أَقْرَأُ وَ هُوَ سَاكِتٌ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ اكْتَفَيْتَ بِمَا قَرَأْتَ فَكَلِّمْ بِحُجَّتِكَ بِمَا قَرَأْتَهُ

۱- ۱. سوره مریم الآیه: ۵۹.

قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الَّذِی بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله بِالنُّبُوَّهِ مَا حَمَلَ إِلَیَّ أَحَدٌ دِرْهَماً وَ لَا دِينَاراً مِنْ طَرِيقِ الْخَرَاجِ لَكِنَّا مَعَاشِرَ آلِ أَبِی طَالِبٍ نَقْبَلُ الْهَدِيَّهَ الَّتِی أَحَلَّهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِنَبِيِّهِ صلی الله علیه و آله فِی قَوْلِهِ لَوْ أُهْدِیَ لِی كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ وَ لَوْ دُعِيتُ إِلَی ذِرَاعٍ لَأَجَبْتُ وَ قَدْ عَلِمَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ضِيقَ مَا نَحْنُ فِيهِ وَ كَثْرَهَ عَدُوِّنَا وَ مَا مَنَعَنَا السَّلَفُ مِنَ الْخُمُسِ الَّذِی نَطَقَ لَنَا بِهِ الْكِتَابُ فَضَاقَ بِنَا الْأَمْرُ وَ حُرِّمَتْ عَلَيْنَا الصَّدَقَهُ وَ عَوَّضَنَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهَا الْخُمُسَ وَ اضْطُرِرْنَا إِلَی قَبُولِ الْهَدِيَّهِ وَ كُلُّ ذَلِكَ مِمَّا عَلِمَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَلَمَّا تَمَّ كَلَامِی سَكَتَ.

ثُمَّ قُلْتُ إِنْ رَأَی أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يَأْذَنَ لِابْنِ عَمِّهِ فِی حَدِيثٍ عَنْ آبَائِهِ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَكَأَنَّهُ اغْتَنَمَهَا فَقَالَ مَأْذُونٌ لَكَ هَاتِهِ فَقُلْتُ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ جَدِّی يَرْفَعُهُ إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّ الرَّحِمَ إِذَا مَسَّتْ رَحِماً تَحَرَّكَتْ وَ اضْطَرَبَتْ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُنَاوِلَنِی يَدَكَ فَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَیَّ ثُمَّ قَالَ ادْنُ فَدَنَوْتُ فَصَافَحَنِی وَ جَذَبَنِی إِلَی نَفْسِهِ مَلِيّاً ثُمَّ فَارَقَنِی وَ قَدْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَقَالَ لِی اجْلِسْ يَا مُوسَی فَلَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ صَدَقْتَ وَ صَدَقَ جَدُّكَ وَ صَدَقَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لَقَدْ تَحَرَّكَ دَمِی وَ اضْطَرَبَتْ عُرُوقِی وَ أَعْلَمُ أَنَّكَ لَحْمِی وَ دَمِی وَ أَنَّ الَّذِی حَدَّثْتَنِی بِهِ صَحِيحٌ وَ إِنِّی أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَهٍ فَإِنْ أَجَبْتَنِی أَعْلَمُ أَنَّكَ صَدَقْتَنِی خَلَّيْتُ عَنْكَ وَ وَصَلْتُكَ وَ لَمْ أُصَدِّقْ مَا قِيلَ فِيكَ فَقُلْتُ مَا كَانَ عِلْمُهُ عِنْدِی أَجَبْتُكَ فِيهِ فَقَالَ لِمَ لَا تَنْهَوْنَ شِيعَتَكُمْ عَنْ قَوْلِهِمْ لَكُمْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ وُلْدُ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَهُ إِنَّمَا هِیَ وِعَاءٌ وَ الْوَلَدُ يُنْسَبُ إِلَی الْأَبِ لَا إِلَی الْأُمِّ فَقُلْتُ إِنْ رَأَی أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُعْفِيَنِی مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ فَعَلَ فَقَالَ لَسْتُ أَفْعَلُ أَوْ أَجَبْتَ فَقُلْتُ فَأَنَا فِی أَمَانِكَ أَنْ لَا يُصِيبَنِی مِنْ آفَهِ السُّلْطَانِ شَیْ ءٌ فَقَالَ لَكَ الْأَمَانُ قُلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنا وَ نُوحاً هَدَيْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ

وَ كَذلِكَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ وَ زَكَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی (۱) فَمَنْ أَبُو عِیسَی فَقَالَ لَیْسَ لَهُ أَبٌ إِنَّمَا خُلِقَ مِنْ كَلَامِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رُوحِ الْقُدُسِ فَقُلْتُ إِنَّمَا أُلْحِقَ عِیسَی بِذَرَارِیِّ الْأَنْبِیَاءِ مِنْ قِبَلِ مَرْیَمَ وَ أُلْحِقْنَا بِذَرَارِیِّ الْأَنْبِیَاءِ مِنْ قِبَلِ فَاطِمَهَ لَا مِنْ قِبَلِ عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ أَحْسَنْتَ أَحْسَنْتَ یَا مُوسَی زِدْنِی مِنْ مِثْلِهِ فَقُلْتُ اجْتَمَعَتِ الْأُمَّهُ بَرُّهَا وَ فَاجِرُهَا أَنَّ حَدِیثَ النَّجْرَانِیِّ حِینَ دَعَاهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله إِلَی الْمُبَاهَلَهِ لَمْ یَكُنْ فِی الْكِسَاءِ إِلَّا النَّبِیُّ وَ عَلِیٌّ وَ فَاطِمَهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ علیهم السلام فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی فَمَنْ حَاجَّكَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ (۲) فَكَانَ تَأْوِیلُ أَبْنَاءَنَا الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ وَ نِسَاءَنَا فَاطِمَهَ وَ أَنْفُسَنَا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ فَقَالَ أَحْسَنْتَ ثُمَّ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِكُمْ لَیْسَ لِلْعَمِّ مَعَ وُلْدِ الصُّلْبِ مِیرَاثٌ فَقُلْتُ أَسْأَلُكَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِحَقِّ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله أَنْ تُعْفِیَنِی مِنْ تَأْوِیلِ هَذِهِ الْآیَهِ وَ كَشْفِهَا وَ هِیَ عِنْدَ الْعُلَمَاءِ مَسْتُورَهٌ فَقَالَ إِنَّكَ قَدْ ضَمِنْتَ لِی أَنْ تُجِیبَ فِیمَا أَسْأَلُكَ وَ لَسْتُ أُعْفِیكَ فَقُلْتُ فَجَدِّدْ لِیَ الْأَمَانَ فَقَالَ قَدْ أَمَّنْتُكَ فَقُلْتُ إِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله لَمْ یُوَرِّثْ مَنْ قَدَرَ عَلَی الْهِجْرَهِ فَلَمْ یُهَاجِرْ وَ إِنَّ عَمِّیَ الْعَبَّاسَ قَدَرَ عَلَی الْهِجْرَهِ فَلَمْ یُهَاجِرْ وَ إِنَّمَا كَانَ فِی عَدَدِ الْأُسَارَی عِنْدَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ جَحَدَ أَنْ یَكُونَ لَهُ الْفِدَاءُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی عَلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله یُخْبِرُهُ بِدَفِینٍ لَهُ مِنْ ذَهَبٍ فَبَعَثَ عَلِیّاً علیه السلام فَأَخْرَجَهُ مِنْ عِنْدِ أُمِّ الْفَضْلِ وَ أَخْبَرَ الْعَبَّاسَ بِمَا أَخْبَرَهُ جَبْرَئِیلُ عَنِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی فَأَذِنَ لِعَلِیٍّ وَ أَعْطَاهُ عَلَامَهَ الَّذِی دُفِنَ فِیهِ فَقَالَ الْعَبَّاسُ عِنْدَ ذَلِكَ یَا ابْنَ أَخِی مَا فَاتَنِی مِنْكَ أَكْثَرُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِینَ فَلَمَّا أَحْضَرَ عَلِیٌّ الذَّهَبَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ أَفْقَرْتَنِی یَا ابْنَ أَخِی فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ

۱- ۱. سوره الأنعام الآیه: ۸۴- ۸۵.

۲- ۲. سوره آل عمران الآیه: ۶۱.

وَ تَعَالَی إِنْ یَعْلَمِ اللَّهُ فِی قُلُوبِکُمْ خَیْراً یُؤْتِکُمْ خَیْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ (۱) وَ قَوْلَهُ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ لَمْ یُهاجِرُوا ما لَکُمْ مِنْ وَلایَتِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ حَتَّی یُهاجِرُوا(۲) ثُمَّ قَالَ وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ(۳) فَرَأَیْتُهُ قَدِ اغْتَمَّ ثُمَّ قَالَ أَخْبِرْنِی مِنْ أَیْنَ قُلْتُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ یَدْخُلُهُ الْفَسَادُ مِنْ قِبَلِ النِّسَاءِ لِحَالِ الْخُمُسِ الَّذِی لَمْ یَدْفَعْ إِلَی أَهْلِهِ فَقُلْتُ أُخْبِرُکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ بِشَرْطِ أَنْ لَا تَکْشِفَ هَذَا الْبَابَ لِأَحَدٍ مَا دُمْتُ حَیّاً وَ عَنْ قَرِیبٍ یُفَرِّقُ اللَّهُ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ مَنْ ظَلَمَنَا وَ هَذِهِ مَسْأَلَهٌ لَمْ یَسْأَلْهَا أحدا [أَحَدٌ] مِنَ السَّلَاطِینِ غَیْرُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ وَ لَا تَیْمٌ وَ لَا عَدِیٌّ وَ لَا بَنُو أُمَیَّهَ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ آبَائِنَا قُلْتُ مَا سُئِلْتُ وَ لَا سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْهَا قَالَ فَإِنْ بَلَغَنِی عَنْکَ أَوْ عَنْ أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِکَ کَشْفُ مَا أَخْبَرْتَنِی بِهِ رَجَعْتُ عَمَّا أَمَّنْتُکَ فَقُلْتُ لَکَ عَلَیَّ ذَلِکَ فَقَالَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَکْتُبَ لِی کَلَاماً مُوجَزاً لَهُ أُصُولٌ وَ فُرُوعٌ یُفْهَمُ تَفْسِیرُهُ وَ یَکُونُ ذَلِکَ سَمَاعَکَ مِنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقُلْتُ نَعَمْ وَ عَلَی عَیْنَیَّ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ فَإِذَا فَرَغْتَ فَارْفَعْ حَوَائِجَکَ وَ قَامَ وَ وَکَّلَ بِی مَنْ یَحْفَظُنِی وَ بَعَثَ إِلَیَّ فِی کُلِّ یَوْمٍ بِمَائِدَهٍ سَرِیَّهٍ فَکَتَبْتُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ أُمُورُ الدُّنْیَا أَمْرَانِ أَمْرٌ لَا اخْتِلَافَ فِیهِ وَ هُوَ إِجْمَاعُ الْأُمَّهِ عَلَی الضَّرُورَهِ الَّتِی یُضْطَرُّونَ إِلَیْهَا وَ الْأَخْبَارُ الْمُجْتَمَعُ عَلَیْهَا الْمَعْرُوضُ عَلَیْهَا شُبْهَهً وَ الْمُسْتَنْبَطُ مِنْهَا کُلُّ حَادِثَهٍ وَ أَمْرٌ یَحْتَمِلُ الشَّکَّ وَ الْإِنْکَارَ وَ سَبِیلُ اسْتِنْصَاحِ أَهْلِهِ الْحُجَّهُ عَلَیْهِ فَمَا ثَبَتَ لِمُنْتَحِلِیهِ مِنْ کِتَابٍ مُسْتَجْمِعٍ عَلَی تَأْوِیلِهِ أَوْ سُنَّهٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله لَا اخْتِلَافَ فِیهَا أَوْ قِیَاسٍ تَعْرِفُ الْعُقُولُ عَدْلَهُ ضَاقَ عَلَی مَنِ اسْتَوْضَحَ تِلْکَ الْحُجَّهَ رَدُّهَا وَ وَجَبَ عَلَیْهِ قَبُولُهَا وَ الْإِقْرَارُ وَ الدِّیَانَهُ بِهَا وَ مَا لَمْ یَثْبُتْ لِمُنْتَحِلِیهِ بِهِ حُجَّهٌ مِنْ کِتَابٍ مُسْتَجْمِعٍ عَلَی تَأْوِیلِهِ أَوْ سُنَّهٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله لَا اخْتِلَافَ

۱- ۱. سوره الأنفال الآیه: ۷۰.

۲- ۲. سوره الأنفال الآیه: ۷۲.

۳- ۳. سوره الأنفال الآیه: ۷۲.

فِيهَا أَوْ قِيَاسٍ تَعْرِفُ الْعُقُولُ عَدْلَهُ وَسِعَ خَاصَّ الْأُمَّةِ وَ عَامَّهَا الشَّكُّ فِيهِ وَ الْإِنْكَارُ لَهُ كَذَلِكَ هَذَانِ الْأَمْرَانِ مِنْ أَمْرِ التَّوْحِيدِ فَمَا دُونَهُ إِلَى أَرْشِ الْخَدْشِ فَمَا دُونَهُ فَهَذَا الْمَعْرُوضُ الَّذِي يُعْرَضُ عَلَيْهِ أَمْرُ الدِّينِ فَمَا ثَبَتَ لَكَ بُرْهَانُهُ اصْطَفَيْتَهُ وَ مَا غَمَضَ عَنْكَ ضَوْؤُهُ نَفَيْتَهُ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ فَأَخْبَرْتُ الْمُوَكَّلَ بِي أَنِّي قَدْ فَرَغْتُ مِنْ حَاجَتِهِ فَأَخْبَرَهُ فَخَرَجَ وَ عَرَضْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ أَحْسَنْتَ هُوَ كَلَامٌ مُوجَزٌ جَامِعٌ فَارْفَعْ حَوَائِجَكَ يَا مُوسَى فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَوَّلُ حَاجَتِي إِلَيْكَ أَنْ تَأْذَنَ لِي فِي الِانْصِرَافِ إِلَى أَهْلِي فَإِنِّي تَرَكْتُهُمْ بَاكِينَ آيِسِينَ مِنْ أَنْ يَرَوْنِي أَبَداً فَقَالَ مَأْذُونٌ لَكَ ازْدَدْ فَقُلْتُ يُبْقِي اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَنَا مَعَاشِرَ بَنِي عَمِّهِ فَقَالَ ازْدَدْ فَقُلْتُ عَلَيَّ عِيَالٌ كَثِيرٌ وَ أَعْيُنُنَا بَعْدَ اللَّهِ مَمْدُودَةٌ إِلَى فَضْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَادَتِهِ فَأَمَرَ لِي بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ كِسْوَةٍ وَ حَمَلَنِي وَ رَدَّنِي إِلَى أَهْلِي مُكَرَّماً(۱).

**[ترجمه]اختصاص: محمّد بن زبرقان دامغانی روایت کرده، ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: وقتی هارون الرشید دستور داد مرا پیش او ببرند، داخل شدم و بر او سلام کردم، جواب سلام را نداد و دیدم خشمگین است. نامه ای جلوی من انداخت و گفت: بخوان، در نامه چیزهایی بود که خدای عزّ و جلّ می‌دانست من در آن مورد هیچ کاره بودم. نوشته بود که پیروان گزافه‌گوی موسی بن جعفر که به امامت او اعتقاد دارند از اطراف عالم برای او خراج می آورند و این کار را یک وظیفه دینی می‌دانند و معتقدند تا وقتی که خداوند زمین و کسانی که بر روی زمین هستند را به رهبران واقعی بسپارد، این کار واجب است، و معتقدند که هر کس یک‌دهم مال خود را به آن‌ها ندهد و به امامت آن‌ها تصدیق نداشته باشد و با اجازه آن‌ها به حج نرود و با امر آن‌ها جهاد نکند و غنیمت را پیش آن‌ها نبرد و ائمه را برتر از جمیع مخلوقات فضیلت نداند و اطاعت از ایشان را همان‌طور که اطاعت خدا و پیامبر واجب است واجب نداند، کافر است و مال و خونش مباح است.

در آن نامه نسبت های ناروایی مانند صحت ازدواج بدون شاهد، و حلال شدن زنان به امر امام اگر چه مهریه یک درهم باشد، و برائت از خلفای پیشین که در نماز به آنها لعنت می کنند و معتقدند هر کس از آن‌ها تبری نکند، زنش بر او حرام می‌شود، و این‌که هر کس نماز را به تأخیر اندازد نمازش صحیح نیست به دلیل این سخن خداوند تبارک و تعالی«أَضاعُوا الصَّلاةَ وَ اتَّبَعُوا الشَّهَواتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» - . مریم / ۵۹ - { نماز را تباه ساخته و از هوس‌ها پیروی کردند و به زودی [سزای] گمراهی [خود] را خواهند دید}، معتقدند که \\"غیّ\\" دره ای است در جهنم است. نامه طولانی بود من ایستاده بودم و آن را می... خواندم و او ساکت بود، سرش را بلند کرد و گفت: همین‌قدر که خواندی کافی است، حالا دلایل خودت را در مورد آن‌چه خواندی عرض کن.

گفتم: یا امیرالمؤمنین قسم به آن که محمّد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برانگیخته است، هیچ کس درهم یا دیناری از راه خراج برای من نیاورده است، ولی ما خاندان ابی‌طالب، هدیه‌ای که خداوند عزّ و جلّ برای پیامبرش صلی الله علیه و آله حلال نموده را قبول می کنیم، ایشان فرمودند: اگر برای من پاچه گوسفندی هدیه بیاورند، می پذیرم و اگر دعوت به خوردن دست گوسفندی نمایند اجابت می‌کنم. امیرالمؤمنین خود تنگی مجال بر ما و زیادی دشمنان ما را می‌دانند، پیشینیان ما را از گرفتن خمس که قرآن آن را حق ما قرار داده است منع نکرده اند. ما در تنگ‌دستی قرار گرفتیم و صدقه هم که بر ما حرام است، خداوند عزّ و جلّ در عوض آن خمس را برای ما قرار داده و مجبور به قبول هدیه هستیم، تمام این ها را امیرالمؤمنین خود می‌دانند. وقتی صحبت من تمام شد، او ساکت شد.

سپس گفتم: اگر امیرالمؤمنین صلاح می‌بینند، به پسر عمویش اجازه دهند حدیثی از طریق پدران خود، از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کنم. گویی که از پیشنهاد من خوشش بیاید گفت: اجازه داری، بگو. گفتم: پدرم از جدم نقل از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردند که ایشان فرمودند: هر گاه دو خویشاوند به هم‌دیگر نزدیک شوند، خویشاوندی به جنب و جوش و هیجان می آید. اگر صلاح می‌بینید دست خود را به من دهید، دستش را به طرف من آورد، سپس گفت: نزدیک بیا، جلو رفتم، با من مصافحه کرد و مدتی مرا در آغوش گرفت و بعد در حالی که چشم‌هایش پر از اشک بود مرا رها کرد و به من گفت: بنشین ای موسی! تقصیر تو نیست، درست گفتی و جدت نیز درست فرمود و پیامبر صلی الله علیه و آله هم درست فرمودند، چنان خون من به جوش آمد و رگ‌هایم به هیجان در آمد و فهمیدم که تو با من هم نژاد و هم خون هستی و آن... حدیثی که نقل کردی صحیح است. می‌خواهم مسأله‌ای از تو بپرسم، اگر جوابم را بدهی و بدانم که راست گفته ای، رهایت می‌کنم و به تو صله می‌دهم و حرف دیگران را در مورد تو قبول نمی‌کنم. گفتم: هر چه بدانم را جواب می‌دهم.

گفت: چرا شما شیعیان خود را از این‌که به شما بگویند یابن رسول اللّه، باز نمی‌دارید؟ حال آن‌که شما فرزندان علی و فاطمه هستید و فاطمه به منزله ظرفی است و فرزند منسوب به پدر است نه مادر. گفتم: اگر امیرالمؤمنین صلاح می‌بینند، مرا از جواب این سؤال معاف بدارند. گفت: هرگز، باید جوابش را بگویی. گفتم: پس مرا امان می‌دهی که کیفر سلطان به من نرسد؟ گفت: در امان هستی. گفتم: أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، «وَ وَهَبْنا لَهُ إِسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ کُلًّا هَدَیْنا وَ نُوحاً هَدَیْنا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی» {به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی}، گفتم پدر عیسی کیست؟

گفت: عیسی پدری نداشت و به اراده خداوند عزّ و جلّ و به وسیله روح‌القدس خلق شد. گفتم: همان- طوری که عیسی از طرف مادر به فرزندان انبیاء ملحق شده، ما نیز از طرف فاطمه و نه از طرف علی علیه السلام، به فرزندان انبیاء ملحق هستیم. گفت احسنت! احسنت! از این دلایل باز هم برایم بگو.

گفتم: خوب و بد این امت متفقند که وقتی پیامبر ثلی الله علیه و آله آن نجرانی را دعوت به مباهله کرد، در زیر کساء جز پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی نبود. خداوند تبارک و تعالی فرمود: «فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ» - . آل عمران / ۶۱ - {پس

هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو محاجه کند بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم}، تأویل فرزندان، حسن و حسین هستند و تأویل زنان، فاطمه و تأویل انفسنا، علی بن ابی‌طالب است. گفت: احسنت!

سپس گفت: به من بگو به چه دلیل شما می‌گویید که با بودن فرزند صلبی عمو ارث نمی برد؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین شما را قسم می‌دهم به حق خدا و حق رسول الله صلی الله علیه و آله که مرا از تأویل این آیه و توضیح آن معاف بدارید که این موضوع رازی است نزد علماء، گفت: تو ضمانت کردی که هر چه بپرسم را جواب دهی، تو را معاف نمی کنم. گفتم: پس

امان خود را برای من تجدید کنید. گفت: امان دادم. گفتم: پیامبر صلی الله علیه و آله به کسی که قدرت مهاجرت داشت ولی هجرت نکرد ارث نداد، عمویم عباس می‌توانست هجرت کند، ولی نکرد و فقط جزء کسانی بود که در دست پیامبر صلی الله علیه و آله اسیر بودند، و مدعی شد که مالی به عنوان خون‌بها ندارد که بدهد. خداوند تبارک و تعالی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وحی کرد که او طلایی را در محلی دفن کرده است، پیامبر علی علیه السلام را فرستادند و آن طلا را از دست ام‌الفضل بیرون آوردند و عباس را از آن‌چه که جبرئیل از طرف خداوند تبارک و تعالی به ایشان اطلاع داده بود را مطلع نمودند و به علی علیه السّلام اذن دادند و نشانی محل طلا را نیز دادند، در آن هنگام عباس گفت: ای برادر زاده! آن‌چه به جهت ایمان نیاوردن به تو از دست دادم بیشتر از آن است، گواهی می‌دهم که تو رسول پروردگار جهانیانی.

وقتی علی علیه السّلام طلا را آورد، عباس گفت: ای برادر زاده! مرا فقیر کردی، بعد خداوند تبارک و تعالی این آیه را نازل کرد: «إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْراً يُؤْتِكُمْ خَيْراً مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَ يَغْفِرْ لَكُمْ» - . انفال / ۷۰ - {اگر خدا در دل‌های شما خیری سراغ داشته باشد، بهتر از آن‌چه از شما گرفته شده به شما عطا می کند و بر شما می بخشاید}، و آیه را: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهاجِرُوا ما لَكُمْ مِنْ وَلايَتِهِمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ حَتَّى يُهاجِرُوا» - . همان / ۷۲ - { کسانی که ایمان آورده اند ولی مهاجرت نکرده اند، هیچ‌گونه خویشاوندی [دینی] با شما ندارند، مگر آن‌که [در راه خدا] هجرت کنند}، و بعد فرمود: «وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمُ النَّصْرُ» - . همان - {و اگر در [کار] دین از شما یاری جویند، یاری آنان بر شما [واجب] است}. دیدم که هارون غمگین شد.

بعد گفت: برایم بگو به چه دلیل شما می‌گویید انسان به جهت خمسی که آن را به اهلش نداده است، از جانب زنان دچار فساد می شود؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین! به شرطی می‌گویم که این مسأله را تا زمانی که زنده هستم برای کسی مطرح نکنی. خداوند به زودی بین ما و کسانی که به ما ستم روا می‌دارند جدایی می‌اندازد. این مسأله ای است که تاکنون جز امیرالمؤمنین، هیچ‌یک از سلاطین در مورد آن سؤال نکرده است. گفت: یعنی نه تیم، نه عدی، نه بنی‌امیه و نه هیچ‌یک از اجدادم تا به حال چنین سؤالی نکرده‌اند؟ گفتم: نه، تا به حال نه از من چنین سؤالی شده و نه از پدرم جعفر بن محمد. هارون گفت: اگر بفهمم که از جانب تو یا یکی از اهل بیت تو این مسأله بازگو شده است، امانی که به تو داده‌ام را پس می گیرم. گفتم: حق داری چنین کنی.

گفت: دوست دارم برایم چیز کوتاهی که آن را از حضرت صادق علیه السلام شنیده‌ای بنویسی که دارای اصول و فروعی باشد و تفسیر آن نیز فهمیده شود. گفتم: آری، به روی چشم ای امیرالمؤمنین. گفت: وقتی نوشته ات تمام شد، نیازهایت را بگو تا برآورده کنم. برخاست و کسی را گماشت که از من نگهبانی کند و هر روز برایم سفره نفیسی می‌فرستاد. نوشتم:

به نام خداوند بخشنده مهربان. امور دنیا دو نوع است: امری که در آن اختلافی نیست که آن متفق بودن امت است بر چیزهای ضروری که چاره ای جز آن ندارند و اخباری که مورد قبول همگان است و شبهات بر آن‌ها عرضه می‌شوند و حکم هر پیش آمدی از آن‌ها استنباط می‌شود. و امری که شک بردار و انکارپذیر است، که راه خیرخواهی اهل این امور آن است که بر سخنشان دلیل اقامه کنند؛ اگر صاحبان این امور برای سخن خود چیزی از قرآن که همه بر تأویل آن اجماع دارند یا چیزی از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که اختلافی در آن نباشد و یا استدلالی که عقل صحت آن را بپذیرد داشتند، دیگر کسی

نمی‌تواند آن را رد کند و باید آن را قبول کرد و به آن اقرار نمود و به آن متدین شد، و اگر دلیلی از قرآن که تأویل آن مورد اتفاق است یا سنتی از پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن اختلافی نیست و یا استدلالی که عقل صحت آن را بپذیرد نداشتند، خواص و عوام امت همه می توانند در آن شک نمایند و انکار کنند. این دو امر چه درباره به توحید باشد و چه درباره چیزی کم‌اهمیت‌تر از آن، مانند دیه جراحت یا حتی پایین‌تر از آن باشد، باید آن را بر چیزهای ضروری دین عرضه کنند؛ اگر با برهان ثابت شد، آن را بپذیر، و اگر برایت روشن نبود آن را نفی کن. و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، و حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ.

به کسی که نگهبان من بود اطلاع دادم که من خواسته خلیفه را انجام دادم، به او خبر بده. غلام رفت و هارون پیش من آمد و من نوشته را به او دادم؛ گفت: احسنت! جملات کوتاه و جامعی است، ای موسی! اکنون حاجت‌های خود را بگو. گفتم: یا امیرالمؤمنین اولین حاجتم این است که اجازه دهی پیش خانواده ام برگردم که زمانی که آن‌ها را ترک کردم، گریان و ناامید از دیدن دوباره من بودند. گفت: به تو اجازه می‌دهم، دیگر چه؟ گفتم: این‌که خدا امیرالمؤمنین را برای ما پسرعموهایش سلامت بدارد! گفت: دیگر چه حاجتی داری؟ گفتم: من خانواده بزرگی دارم، و چشم امید ما بعد از خدا به لطف امیرالمؤمنین است. دستور داد صد هزار درهم و کسایی به من بدهند و با احترام مرا پیش خانواده ام برگرداند. - . اختصاص : ۵۴ . این حدیث را حسن بن شعبه هم در کتاب خود تحف العقول : ۴۲۶ با اندکی اختلاف آورده است. -

**[ترجمه]

بیان

قد أثبتنا شرح أجزاء الخبر فی المحال المناسبه لها و قد مر بتغییر فی کتاب الاحتجاج (۲)

و رواه فی کتاب الاستدراک أیضا عن هارون بن موسی التلعکبری بإسناده إلی علی بن أبی حمزه عنه علیه السلام: باختصار و أدنی تغییر و أما عدم ذکر الجواب عن الفساد من قبل النساء للعهد الذی جری بینه علیه السلام و بین الرشید و سیأتی ما یظهر منه الجواب فی کتاب الخمس إن شاء الله تعالی فی الاستدراک أنه أجاب علیه السلام أنه من جهه الخمس.

**[ترجمه]ما قبلاً قسمت‌های مختلف این روایت را در جاهای مناسب خود توضیح داده‌ایم. این روایت با مقداری تفاوت از کتاب احتجاج - . احتجاج : ۲۱۱ -

هم نقل شد، و در کتاب استدراک نیز از هارون بن موسی تلعکبری با اسناد خودش به علی بن أبی‌حمزه چنین قضیه‌ای با اختصار و اندکی تفاوت از موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است. اما این‌که امام علیه السلام توضیح دچار شدن به فساد از جانب زنان را ذکر نکرده‌اند، به جهت قراری بوده که بین ایشان و رشید گذاشته شده بود و در کتاب خمس إن شاء الله روایتی نقل می‌کنیم که ایشان توضیح داده‌اند این فساد از جهت خمس است.

**[ترجمه]

«۲»

ن، [عيون أخبار الرضا عليه السلام] أَبُو أَحْمَدَ هَانِئُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَحْمُودٍ الْعَبْدِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ بِإِسْنَادِهِ رَفَعَهُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: لَمَّا أُدْخِلْتُ عَلَى الرَّشِيدِ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ يَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ خَلِيفَتَيْنِ يُجْبَى إِلَيْهِمَا الْخَرَاجُ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أُعِيذُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَبُوءَ بِإِثْمِي وَ إِثْمِكَ وَ تَقْبَلَ الْبَاطِلَ مِنْ أَعْدَائِنَا عَلَيْنَا فَقَدْ

ص: ١٢٥

١- ١. الاختصاص ص ٥۴ و قد روى الحديث الحسن بن شعبه فى كتابه تحف العقول ص ۴٢۶ بتفاوت.

٢- ٢. الاحتجاج ص ٢١١ بتفاوت.

عَلِمْتَ أَنَّهُ قَدْ كُذِبَ عَلَيْنَا مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِمَا عِلْمُ ذَلِكَ عِنْدَكَ فَإِنْ رَأَيْتَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنْ تَأْذَنَ لِي أُحَدِّثْكَ بِحَدِيثٍ أَخْبَرَنِي بِهِ أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ قَدْ أَذِنْتُ لَكَ فَقُلْتُ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ إِنَّ الرَّحِمَ إِذَا مَسَّتِ الرَّحِمَ تَحَرَّكَتْ وَ اضْطَرَبَتْ فَنَاوِلْنِي يَدَكَ جَعَلَنِيَ اللَّهُ فِدَاكَ فَقَالَ ادْنُ فَدَنَوْتُ مِنْهُ فَأَخَذَ بِيَدِي ثُمَّ جَذَبَنِي إِلَى نَفْسِهِ وَ عَانَقَنِي طَوِيلًا ثُمَّ تَرَكَنِي وَ قَالَ اجْلِسْ يَا مُوسَى فَلَيْسَ عَلَيْكَ بَأْسٌ فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ فَإِذَا إِنَّهُ قَدْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَرَجَعَتْ إِلَيَّ نَفْسِي فَقَالَ صَدَقْتَ وَ صَدَقَ جَدُّكَ صلى الله عليه و آله لَقَدْ تَحَرَّكَ دَمِي وَ اضْطَرَبَتْ عُرُوقِي حَتَّى غَلَبَتْ عَلَيَّ الرِّقَّةُ وَ فَاضَتْ عَيْنَايَ وَ أَنَا أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَشْيَاءَ تَتَلَجْلَجُ فِي صَدْرِي مُنْذُ حِينٍ لَمْ أَسْأَلْ عَنْهَا أَحَداً فَإِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي عَنْهَا خَلَّيْتُ عَنْكَ وَ لَمْ أَقْبَلْ قَوْلَ أَحَدٍ فِيكَ وَ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ لَمْ تَكْذِبْ قَطُّ فَاصْدُقْنِي عَمَّا أَسْأَلُكَ مِمَّا فِي قَلْبِي فَقُلْتُ مَا كَانَ عِلْمُهُ عِنْدِي فَإِنِّي مُخْبِرُكَ بِهِ إِنْ أَنْتَ آمَنْتَنِي قَالَ لَكَ الْأَمَانُ إِنْ صَدَقْتَنِي وَ تَرَكْتَ التَّقِيَّةَ الَّتِي تُعْرَفُونَ بِهَا مَعْشَرَ بَنِي فَاطِمَةَ فَقُلْتُ لِيَسْأَلْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا شَاءَ قَالَ أَخْبِرْنِي لِمَ فُضِّلْتُمْ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ مِنْ شَجَرَةٍ وَاحِدَةٍ وَ بَنُو عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ نَحْنُ وَ أَنْتُمْ وَاحِدٌ إِنَّا بَنُو الْعَبَّاسِ وَ أَنْتُمْ وُلْدُ أَبِي طَالِبٍ وَ هُمَا عَمَّا رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَرَابَتُهُمَا مِنْهُ سَوَاءٌ فَقُلْتُ نَحْنُ أَقْرَبُ قَالَ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قُلْتُ لِأَنَّ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَبَا طَالِبٍ لِأَبٍ وَ أُمٍّ وَ أَبُوكُمُ الْعَبَّاسُ لَيْسَ هُوَ مِنْ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ وَ لَا مِنْ أُمِّ أَبِي طَالِبٍ قَالَ فَلِمَ ادَّعَيْتُمْ أَنَّكُمْ وَرِثْتُمُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله وَ الْعَمُّ يَحْجُبُ ابْنَ الْعَمِّ وَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَدْ تُوُفِّيَ أَبُو طَالِبٍ قَبْلَهُ وَ الْعَبَّاسُ عَمُّهُ حَيٌّ فَقُلْتُ لَهُ إِنْ رَأَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُعْفِيَنِي مِنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَ يَسْأَلَنِي عَنْ كُلِّ بَابٍ سِوَاهُ يُرِيدُهُ فَقَالَ لَا أَوْ تُجِيبَ فَقُلْتُ فَآمِنِّي قَالَ قَدْ آمَنْتُكَ قَبْلَ الْكَلَامِ فَقُلْتُ إِنَّ فِي قَوْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِذْ لَيْسَ مَعَ وُلْدِ الصُّلْبِ ذَكَراً كَانَ أَوْ أُنْثَى لِأَحَدٍ سَهْمٌ إِلَّا لِلْأَبَوَيْنِ وَ الزَّوْجِ وَ الزَّوْجَةِ وَ لَمْ يَثْبُتْ لِلْعَمِّ مَعَ وُلْدِ الصُّلْبِ

مِيرَاثٌ وَ لَمْ يَنْطِقْ بِهِ الْكِتَابُ إِلَّا أَنَّ تَيْماً وَ عَدِيّاً وَ بَنِی أُمَيَّةَ قَالُوا الْعَمُّ وَالِدٌ رَأْياً مِنْهُمْ بِلَا حَقِيقَةٍ وَ لَا أَثَرٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله.

وَ مَنْ قَالَ بِقَوْلِ عَلِیٍّ علیه السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ قَضَايَاهُمْ خِلَافُ قَضَايَا هَؤُلَاءِ هَذَا نُوحُ بْنُ دَرَّاجٍ يَقُولُ فِی هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ بِقَوْلِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ قَدْ حَكَمَ بِهِ وَ قَدْ وَلَّاهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْمِصْرَيْنِ الْكُوفَهَ وَ الْبَصْرَهَ وَ قَدْ قَضَی بِهِ فَأُنْهِیَ إِلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَرَ بِإِحْضَارِهِ وَ إِحْضَارِ مَنْ يَقُولُ بِخِلَافِ قَوْلِهِ مِنْهُمْ سُفْيَانُ الثَّوْرِیُّ وَ إِبْرَاهِيمُ الْمَدَنِیُّ وَ الْفُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ فَشَهِدُوا أَنَّهُ قَوْلُ عَلِیٍّ علیه السلام فِی هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ فَقَالَ لَهُمْ فِيمَا أَبْلَغَنِی بَعْضُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الْحِجَازِ فَلِمَ لَا تُفْتُونَ بِهِ وَ قَدْ قَضَی بِهِ نُوحُ بْنُ دَرَّاجٍ فَقَالُوا جَسَرَ نُوحٌ وَ جَبُنَّا وَ قَدْ أَمْضَی أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَضِيَّتَهُ بِقَوْلِ قُدَمَاءِ الْعَامَّهِ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ عَلِیٌّ أَقْضَاكُمْ وَ كَذَلِكَ قَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ عَلِیٌّ أَقْضَانَا وَ هُوَ اسْمٌ جَامِعٌ لِأَنَّ جَمِيعَ مَا مَدَحَ بِهِ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَصْحَابَهُ مِنَ الْقِرَاءَهِ وَ الْفَرَائِضِ وَ الْعِلْمِ دَاخِلٌ فِی الْقَضَاءِ قَالَ زِدْنِی يَا مُوسَی قُلْتُ الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَاتِ وَ خَاصَّهً مَجْلِسُكَ فَقَالَ لَا بَأْسَ عَلَيْكَ فَقُلْتُ إِنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله لَمْ يُوَرِّثْ مَنْ لَمْ يُهَاجِرْ وَ لَا أَثْبَتَ لَهُ وَلَايَهً حَتَّی يُهَاجِرَ فَقَالَ مَا حُجَّتُكَ فِيهِ قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهاجِرُوا ما لَكُمْ مِنْ وَلايَتِهِمْ مِنْ شَیْ ءٍ حَتَّی يُهاجِرُوا(۱) وَ إِنَّ عَمِّیَ الْعَبَّاسَ لَمْ يُهَاجِرْ فَقَالَ لِی أَسْأَلُكَ يَا مُوسَی هَلْ أَفْتَيْتَ بِذَلِكَ أَحَداً مِنْ أَعْدَائِنَا أَمْ أَخْبَرْتَ أَحَداً مِنَ الْفُقَهَاءِ فِی هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ بِشَیْ ءٍ فَقُلْتُ اللَّهُمَّ لَا وَ مَا سَأَلَنِی عَنْهَا إِلَّا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ثُمَّ قَالَ لِمَ جَوَّزْتُمْ لِلْعَامَّهِ وَ الْخَاصَّهِ أَنْ يَنْسُبُوكُمْ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ يَقُولُونَ لَكُمْ يَا بَنِی رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ بَنُو عَلِیٍّ وَ إِنَّمَا يُنْسَبُ الْمَرْءُ إِلَی أَبِيهِ وَ فَاطِمَهُ إِنَّمَا هِیَ وِعَاءٌ وَ النَّبِیُّ علیه صلوات الله جَدُّكُمْ مِنْ قِبَلِ أُمِّكُمْ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَوْ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله نُشِرَ فَخَطَبَ إِلَيْكَ كَرِيمَتَكَ هَلْ كُنْتَ تُجِيبُهُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ

۱- ۱. سوره الأنفال الآیه: ۷۲.

وَ لِمَ لَا أَجِيبُهُ بَلْ أَفْتَخِرُ عَلَى الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ وَ قُرَيْشٍ بِذَلِكَ فَقُلْتُ لَكِنَّهُ علیه السلام لَا يَخْطُبُ إِلَيَّ وَ لَا أَزَوِّجُهُ فَقَالَ وَ لِمَ فَقُلْتُ لِأَنَّهُ وَلَدَنِي وَ لَمْ يَلِدْكَ فَقَالَ أَحْسَنْتَ يَا مُوسَى ثُمَّ قَالَ كَيْفَ قُلْتُمْ إِنَّا ذُرِّيَّةُ النَّبِيِّ وَ النَّبِيُّ علیه السلام لَمْ يُعْقِبْ وَ إِنَّمَا الْعَقِبُ لِلذَّكَرِ لَا لِلْأُنْثَى وَ أَنْتُمْ وُلْدُ الِابْنَةِ وَ لَا يَكُونُ لَهَا عَقِبٌ فَقُلْتُ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْقَرَابَةِ وَ الْقَبْرِ وَ مَنْ فِيهِ إِلَّا مَا أَعْفَيْتَنِي عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ فَقَالَ لَا أَوْ تُخْبِرَنِي بِحُجَّتِكُمْ فِيهِ يَا وُلْدَ عَلِيٍّ وَ أَنْتَ يَا مُوسَى يَعْسُوبُهُمْ وَ إِمَامُ زَمَانِهِمْ كَذَا أُنْهِيَ إِلَيَّ وَ لَسْتُ أُعْفِيكَ فِي كُلِّ مَا أَسْأَلُكَ عَنْهُ حَتَّى تَأْتِيَنِي فِيهِ بِحُجَّةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَأَنْتُمْ تَدَّعُونَ مَعْشَرَ وُلْدِ عَلِيٍّ أَنَّهُ لَا يَسْقُطُ عَنْكُمْ مِنْهُ شَيْءٌ أَلِفٌ وَ لَا وَاوٌ إِلَّا وَ تَأْوِيلُهُ عِنْدَكُمْ وَ احْتَجَجْتُمْ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ ما فَرَّطْنا فِي الْكِتابِ مِنْ شَيْءٍ(۱) وَ قَدِ اسْتَغْنَيْتُمْ عَنْ رَأْيِ الْعُلَمَاءِ وَ قِيَاسِهِمْ فَقُلْتُ تَأْذَنُ لِي فِي الْجَوَابِ قَالَ هَاتِ فَقُلْتُ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيى وَ عِيسى (۲) مَنْ أَبُو عِيسَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لَيْسَ لِعِيسَى أَبٌ فَقُلْتُ إِنَّمَا أَلْحَقْنَاهُ بِذَرَارِيِّ الْأَنْبِيَاءِ علیهم السلام مِنْ طَرِيقِ مَرْيَمَ علیها السلام وَ كَذَلِكَ أُلْحِقْنَا بِذَرَارِيِّ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله مِنْ قِبَلِ أُمِّنَا فَاطِمَةَ علیها السلام أَزِيدُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ هَاتِ قُلْتُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ (۳) وَ لَمْ يَدَّعِ أَحَدٌ أَنَّهُ أَدْخَلَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله تَحْتَ الْكِسَاءِ عِنْدَ مُبَاهَلَةِ النَّصَارَى إِلَّا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهم السلام فَكَانَ تَأْوِيلُ قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَ أَبْناءَنا الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ

۱- ۱. سوره الأنعام الآیه: ۳۸.

۲- ۲. سوره الأنعام الآیه: ۸۴.

۳- ۳. سوره آل عمران الآیه: ۶۱.

وَ نِساءَنا فاطِمَهَ وَ أَنْفُسَنا عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ إِنَّ الْعُلَمَاءَ قَدْ أَجْمَعُوا عَلَی أَنَّ جَبْرَئِیلَ قَالَ یَوْمَ أُحُدٍ یَا مُحَمَّدُ إِنَّ هَذِهِ لَهِیَ الْمُوَاسَاهُ مِنْ عَلِیٍّ قَالَ لِأَنَّهُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ فَقَالَ جَبْرَئِیلُ وَ أَنَا مِنْکُمَا یَا رَسُولَ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لَا سَیْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَ لَا فَتَی إِلَّا عَلِیٌّ فَکَانَ کَمَا مَدَحَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ خَلِیلَهُ علیه السلام إِذْ یَقُولُ فَتًی یَذْکُرُهُمْ یُقالُ لَهُ إِبْراهِیمُ (۱) إِنَّا مَعْشَرَ بَنِی عَمِّکَ نَفْتَخِرُ بِقَوْلِ جَبْرَئِیلَ إِنَّهُ مِنَّا فَقَالَ أَحْسَنْتَ یَا مُوسَی ارْفَعْ إِلَیْنَا حَوَائِجَکَ فَقُلْتُ لَهُ أَوَّلُ حَاجَهٍ أَنْ تَأْذَنَ لِابْنِ عَمِّکَ أَنْ یَرْجِعَ إِلَی حَرَمِ جَدِّهِ علیه السلام وَ إِلَی عِیَالِهِ فَقَالَ نَنْظُرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَرُوِیَ أَنَّهُ أَنْزَلَهُ عِنْدَ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ فَزُعِمَ أَنَّهُ تُوُفِّیَ عِنْدَهُ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ (۲).

**[ترجمه]عیون اخبار الرضا: ابواحمد هانی بن محمد بن محمود عبدی حدیثی را از طریق پدرش به موسی بن جعفر علیه السّلام می‌رساند که ایشان فرمودند: وقتی مرا پیش هارون بردند، بر او سلام کردم، جواب سلامم را داد و گفت: ای موسی بن جعفر! در یک مملکت برای دو خلیفه خراج می‌برند؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین! پناه به خدا می‌برم از این‌که با گناه من و گناه خودت پیش خدا بروی و سخن بیهوده دشمنان ما را علیه ما بپذیری، تو خود می‌دانی که از وقتی که رسول الله صلی الله علیه و آله با آن سخنانی که خود می‌دانی بر ما دروغ بستند. اگر صلاح می‌بینی به حق این خویشاوندی که با رسول الله صلی الله علیه و آله داری اجازه بدهی حدیثی که پدرم آن را از پدران خود از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده، برایت نقل کنم، گفت: اجازه می‌دهم.

گفتم: پدرم از پدرانش از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد: وقتی خویشاوند به خویشاوند برسد علاقه خویشاوندی به هیجان و جنب و جوش در می آید، خدا مرا فدایت کند! دست خود را به من بده، هارون گفت: جلو بیا.

من جلو رفتم و دست مرا گرفت و مرا پیش کشید و مدتی در آغوش نگه داشت و بعد رها کرد و گفت: ای موسی! بنشین، با تو کاری ندارم، نگاهش کردم و دیدم چشمانش اشک‌آلود است. به خودم آمدم، گفت: راست گفتی و جدت نیز راست گفته است، خونم به جوش آمد و رگ‌هایم به هیجان افتاد و طوری رقت قلب بر من غلبه کرد که اشکم جاری شد. حالا می... خواهم چند سؤال از تو بپرسم که مدتی است در دلم تردید به وجود آورده است و آن‌ها را از هیچ کس نپرسیده ام، اگر جواب بدهی، رهایت می کنم و پس از این بدگویی‌های دیگران در مورد تو را قبول نمی کنم، شنیده ام تو هرگز دروغ نگفته ای، پس در مورد آن‌چه از دلم لز تو سؤال می کنم راست بگو. گفتم: اگر به من امان بدهی، هر چه که بدانم می گویم .

گفت: تو در امانی، به شرطی که راستش را بگویی و آن تقیه ای که شما فرزندان فاطمه به آن معروف هستید را کنار گذاری. گفتم: امیرالمؤمنین می‌توانند هر چه می‌خواهند بپرسند.

گفت: بگو ببینم چرا شما خود را از ما برتر می‌دانید؟ با این‌که ما و شما هر دو از یک ریشه هستیم و فرزندان عبد المطلب و ما و شما یکی‌اند، ما فرزندان عباسیم و شما فرزندان ابی‌طالب، که هر دوی آن‌ها عموی رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و خویشاوندی آن‌ها با ایشان مساوی است.

گفتم: ما نزدیک تریم. گفت: چطور؟ گفتم: زیرا عبداللّه و ابوطالب از یک پدر و مادرند، ولی جد شما عباس از مادر عبداللّه و ابوطالب نبود. گفت: پس چرا شما ادعا می‌کنید که از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث می‌برید؟ حال آن‌که وجود عمو، مانع ارث بردن پسر عمو است، و وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفت ابوطالب قبل از ایشان از دنیا رفته بود و عمویش

عباس زنده بود. گفتم: اگر امیرالمؤمنین صلاح می‌بینند، مرا از این جواب سؤال معذور دارند و هر سؤالی غیر از این می... خواهند بپرسند. گفت: نه، باید جواب بدهی. گفتم: امان می‌دهی؟ گفت: من قبل از شروع کلام به تو امان دادم. گفتم: از فرمایشات علی بن ابی‌طالب علیه السلام این است که: از آن‌جا که با بودن فرزند دختر یا پسر هیچ‌کس جز پدر و مادر و زن و شوهر حقی از ارث ندارند و قرآن هم چنین ارثی را نگفته است. جز تیم و عدی و بنی‌امیه از پیش خود گفته اند: عمو به منزله پدر است. از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز حدیثی در مورد این نظر آن‌ها نرسیده است.

و علمایی که با علی علیه السلام هم‌نظر هستند، قضاوتشان مخالف با قضاوت این‌ها است؛ مثلاً نوح بن دراج در این مسأله همان حرف علی علیه السّلام را می گوید و بر طبق آن حکم کرده است، خود امیرالمؤمنین او را والی دو شهر کوفه و بصره نموده و او همین‌طور قضاوت کرده و این خبر به امیرالمؤمنین رسیده و ایشان، او و سایرین از قبیل سفیان ثوری و ابراهیم مدنی و فضیل بن عیاض که نظرشان بر خلاف اوست را احضار کرده‌اندو آن‌ها شهادت داده‌اند این نظر علی علیه السلام است، و تا آن‌جا که بعضی از علمای حجاز به من خبر داده‌اند امیرالمؤمنین به آن‌ها گفته است: چرا شما این‌گونه قضاوت نمی‌کنید، با این‌که نوح بن دراج این‌طور قضاوت کرده است؟ و آن‌ها گفته‌اند: نوح بن دراج جرأت کرده است، ولی ما ترسیدیم. امیرالمؤمنین خود قضاوت او را امضاء نموده‌اند و تمسک کرده‌اند به حدیثی که عامه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که: قضاوت علی از همه شما بهتر است و عمر بن خطاب نیز گفته است: علی از همه ما به قضاوت داناتر است. و لفظ قضاوت لفظ جامعی است؛ زیرا هر چیزی مانند قرائت و فرائض و علم که پیامبر صلی الله علیه وآله اصحاب خود را به آن مدح نموده در معنای کلمه قضاوت وجود دارد.

هارون گفت: بیش‌تر بگو ای موسی! گفتم: آیا مجالس و مخصوصاً مجلس شما امان دارند؟ گفت: باکی نداشته باش. گفتم: پیامبر صلی الله علیه وآله به کسانی که مهاجرت نکرده بودند، ارث نمی‌دادند و تا زمانی که مهاجرت نکرده بودند ولایتی برای آن‌ها قائل نبودند. گفت: دلیل تو بر این مطلب چیست؟ گفتم: این سخن خداوند تبارك و تعالی: «وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ لَمْ يُهاجِرُوا ما لَكُمْ مِنْ وَلايَتِهِمْ مِنْ شَيْ ءٍ حَتَّى يُهاجِرُوا» - . انفال / ۷۲ - {کسانی که ایمان آورده اند ولی مهاجرت نکرده اند هیچ گونه خویشاوندی [دینی] با شما ندارند مگر آنکه [در راه خدا] هجرت کنند}، و عمویم عباس مهاجرت نکرد. هارون به من گفت: از تو درخواست می‌کنم بگویی که آیا به کسی از دشمنان ما هم این چیزها را گفته‌ای؟ یا به کسی از فقهاء چیزی از این مسأله را اطلاع داده‌ای؟ گفتم: خدا شاهد است نه، جز امیرالمؤمنین کسی از من نپرسیده است.

بعد گفت: چرا به عوام و خواص اجازه می‌دهید شما را به رسول الله صلی الله علیه و آله منسوب کنند و به شما بگویند: ای فرزندان رسول خدا! حال آن‌که شما فرزندان علی هستید و شخص را به پدرش نسبت می‌دهند و فاطمه به منزله ظرفی است و پیامبر صلی الله علیه و آله جد مادری شما است؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین! اگر پیامبر صلی الله علیه و آله زنده شوند و دختر تو را از تو خواستگاری کنند، آیا شما دخترتان را به او می‌دهید یا نه؟ گفت: سبحان اللّه! چرا ندهم؟ بلکه با این بر عرب و عجم و قریش افتخار می‌کنم. گفتم: ولی ایشان از من دخترم را خواستگاری نمی‌کند و من نیز دخترم را به ازدواج ایشان در نمی آورم. گفت: چرا؟ گفتم: چون او جد من است، ولی جد تو نیست. گفت: احسنت ای موسی!

سپس گفت: چگونه خود را فرزندان پیامبر می‌دانید، با این‌که پیغمبر فرزند پسری پسر نداشت و نسل از پسر است نه از دختر و

شما فرزند دختری هستید و فرزندان دختر نسل انسان محسوب نمی‌شوند؟ گفتم: شما را به حق خویشاوندیمان و قبر پیامبر و کسی که در آن مدفون است، قسم می‌دهم که مرا از جواب این سؤال معذور بدارید. گفت: نه، ای فرزندان علی! شما باید دلیل خود را در این مورد به من بگویید، و تو ای موسی! طوری که به من رسیده است پیشوا و امام زمان آن‌هایی. تو را در مورد سؤالاتی که می‌کنم، تا وقتی که دلیلی از قرآن بیاوری، معذور نمی دارم، شما فرزندان علی ادعا می‌کنید هیچ الف و واوی از قرآن از شما پوشیده نیست، مگر این‌که تأویل آن را می‌دانید و به این آیه استدلال می‌کنید: «ما فَرَّطْنا فِی الْکِتابِ مِنْ شَیْ‌ءٍ» - . انعام / ۳۸ - {ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده ایم}، و خود را از نظر علماء و استدلال‌های آن‌ها بی نیاز می‌دانید. گفتم: اجازه می‌دهی جواب این سؤال را بدهم؟ گفت: بگو. گفتم: اعوذ باللّه من الشیطان الرجیم، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ، «وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَیْمانَ وَ أَیُّوبَ وَ یُوسُفَ وَ مُوسی وَ هارُونَ وَ کَذلِکَ نَجْزِی الْمُحْسِنِینَ * وَ زَکَرِیَّا وَ یَحْیی وَ عِیسی» - . همان / ۸۴ و ۸۵ - {و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم * و زکریا و یحیی و عیسی}، ای امیرالمؤمنین! پدر عیسی که بود؟ گفت: عیسی پدر نداشت. گفتم: ما او را از طریق مریم علیها السلام به فرزندان پیامبران علیهم السلام ملحق می‌کنیم، ما نیز از طرف مادرمان فاطمه علیها السّلام ملحق به فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستیم.

بیش‌تر از این دلیل بیاورم ای امیرالمؤمنین؟ گفت: بیاور. گفتم: این سخن خداوند عزّ و جلّ: «فَمَنْ حَاجَّکَ فِیهِ مِنْ بَعْدِ ما جاءَکَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَکُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَکُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَکُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْکاذِبِینَ» - . آل عمران / ۶۱ - {پس هر که در این [باره] پس از دانشی که تو را [حاصل] آمده با تو محاجه کند بگو بیایید پسرانمان و پسرانتان و زنانمان و زنانتان و ما خویشان نزدیک و شما خویشان نزدیک خود را فرا خوانیم سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم}، هیچ‌کس ادعا نکرده که پیامبر صلی الله علیه و آله زمان مباهله با نصاری کسی جز علی بن ابی‌طالب و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را داخل کساء نموده باشد، تأویل سخن خداوند عزّ و جلّ: \\" أَبْناءَنا\\" حسن و حسین است و تأویل \\" نِساءَنا \\" فاطمه و تأویل \\" أَنْفُسَنا \\" علی بن ابی‌طالب است. علماء اجماع دارند که جبرئیل در روز جنگ احد گفت:

یا محمّد! این کار از علی، حقیقتاً فداکاری است. پیامبر فرمود: چون او از من و من از او هستم. جبرئیل گفت: ای رسول خدا! من نیز از شما دو نفرم. و سپس گفت: «لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی». شبیه مدحی شد که خداوند عزّ و جلّ در مورد ابراهیم خلیل علیه السلام کرد و فرمود: «فَتًی یَذْکُرُهُمْ یُقالُ لَهُ إِبْراهِیمُ» - . انبیاء / ۶۰ - { جوانی از آنها [به بدی] یاد می کرد که به او ابراهیم گفته می شود}. ما عموزادگان شما افتخار می‌کنیم که جبرئیل گفته از ماست.

گفت: احسنت ای موسی! حالا- هر حاجتی داری بگو. گفتم: اولین حاجتم این است که به پسر عمویت اجازه دهی به حرم جدش مدینه پیش خانواده خود برگردد، گفت: این را بررسی می‌کنم إن شاء اللّه.

روایت شده که ایشان را به زندان سندی بن شاهک تحویل داد و در آن‌جا از دنیا رفتند، و اللّه اعلم. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۸۱ -

**[ترجمه]

«۳»

ج، [الإحتجاج] مُرْسَلًا: مِثْلَهُ إِلَى قَوْلِهِ نَنْظُرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (۳).

**[ترجمه]احتجاج نیز مانند همین را با سندی مرسل تا \\"این را بررسی می کنم إن شاء اللّه\\" نقل کرده است. - . احتجاج - ۲۱۱ :

**[ترجمه]

«۴»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الْوَرَّاقُ وَ الْمُكَتِّبُ وَ الْهَمْدَانِيُّ وَ ابْنُ تَاتَانَهَ وَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ مَاجِيلَوَيْهِ وَ ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ جَمِيعاً عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ سُفْيَانَ بْنِ نِزَارٍ قَالَ: كُنْتُ يَوْماً عَلَى رَأْسِ الْمَأْمُونِ فَقَالَ أَ تَدْرُونَ مَنْ عَلَّمَنِی التَّشَيُّعَ فَقَالَ الْقَوْمُ جَمِيعاً لَا وَ اللَّهِ مَا نَعْلَمُ قَالَ عَلَّمَنِيهِ الرَّشِيدُ قِيلَ لَهُ وَ كَيْفَ ذَلِكَ وَ الرَّشِيدُ كَانَ يَقْتُلُ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ قَالَ كَانَ يَقْتُلُهُمْ عَلَى الْمُلْكِ لِأَنَّ الْمُلْكَ عَقِيمٌ وَ لَقَدْ حَجَجْتُ مَعَهُ سَنَةً فَلَمَّا صَارَ إِلَى الْمَدِينَهِ تَقَدَّمَ إِلَى حُجَّابِهِ وَ قَالَ لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيَّ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ وَ مَكَّهَ مِنْ أَبْنَاءِ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ بَنِی هَاشِمٍ وَ سَائِرِ بُطُونِ قُرَيْشٍ إِلَّا نَسَبَ نَفْسَهُ فَكَانَ الرَّجُلُ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ أَنَا فُلَانُ بْنُ فُلَانٍ حَتَّى يَنْتَهِیَ إِلَى جَدِّهِ مِنْ هَاشِمِيٍّ أَوْ قُرَشِيٍّ أَوْ مُهَاجِرِيٍّ أَوْ أَنْصَارِيٍّ فَيَصِلُهُ مِنَ الْمِائَهِ بِخَمْسَهِ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ مَا دُونَهَا إِلَى مِائَتَیْ دِينَارٍ عَلَى قَدْرِ شَرَفِهِ وَ هِجْرَهِ آبَائِهِ

ص: ۱۲۹

۱- ۱. سوره الأنبیاء الآیه: ۶۰.

۲- ۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۸۱.

۳- ۳. الاحتجاج ص ۲۱۱.

فَأَنَا ذَاتَ یَوْمٍ وَاقِفٌ إِذْ دَخَلَ الْفَضْلُ بْنُ الرَّبِیعِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْبَابِ رَجُلٌ زَعَمَ أَنَّهُ مُوسَی بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فَأَقْبَلَ عَلَیْنَا وَ نَحْنُ قِیَامٌ عَلَی رَأْسِهِ وَ الْأَمِینُ وَ الْمُؤْتَمَنُ وَ سَائِرُ الْقُوَّادِ فَقَالَ احْفَظُوا عَلَی أَنْفُسِکُمْ ثُمَّ قَالَ لِآذِنِهِ ائْذَنْ لَهُ وَ لَا یَنْزِلُ إِلَّا عَلَی بِسَاطِی.

فَأَنَا کَذَلِکَ إِذْ دَخَلَ شَیْخٌ مُسَخَّدٌ قَدْ أَنْهَکَتْهُ الْعِبَادَهُ کَأَنَّهُ شَنٌّ بَالٍ قَدْ کَلَمَ (۱) السُّجُودُ وَجْهَهُ وَ أَنْفَهُ فَلَمَّا رَأَی الرَّشِیدَ رَمَی بِنَفْسِهِ عَنْ حِمَارٍ کَانَ رَاکِبَهُ فَصَاحَ الرَّشِیدُ لَا وَ اللَّهِ إِلَّا عَلَی بِسَاطِی فَمَنَعَهُ الْحُجَّابُ مِنَ التَّرَجُّلِ وَ نَظَرْنَا إِلَیْهِ بِأَجْمَعِنَا بِالْإِجْلَالِ وَ الْإِعْظَامِ فَمَا زَالَ یَسِیرُ عَلَی حِمَارِهِ حَتَّی سَارَ إِلَی الْبِسَاطِ وَ الْحُجَّابُ وَ الْقُوَّادُ مُحْدِقُونَ بِهِ فَنَزَلَ فَقَامَ إِلَیْهِ الرَّشِیدُ وَ اسْتَقْبَلَهُ إِلَی آخِرِ الْبِسَاطِ وَ قَبَّلَ وَجْهَهُ وَ عَیْنَیْهِ وَ أَخَذَ بِیَدِهِ حَتَّی صَیَّرَهُ فِی صَدْرِ الْمَجْلِسِ وَ أَجْلَسَهُ مَعَهُ فِیهِ وَ جَعَلَ یُحَدِّثُهُ وَ یُقْبِلُ بِوَجْهِهِ عَلَیْهِ وَ یَسْأَلُهُ عَنْ أَحْوَالِهِ.

ثُمَّ قَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ مَا عَلَیْکَ مِنَ الْعِیَالِ فَقَالَ یَزِیدُونَ عَلَی الْخَمْسِمِائَهِ قَالَ أَوْلَادٌ کُلُّهُمْ قَالَ لَا أَکْثَرُهُمْ مَوَالِیَّ وَ حَشَمٌ فَأَمَّا الْوَلَدُ فَلِی نَیِّفٌ وَ ثَلَاثُونَ الذُّکْرَانُ مِنْهُمْ کَذَا وَ النِّسْوَانُ مِنْهُمْ کَذَا قَالَ فَلِمَ لَا تُزَوِّجِ النِّسْوَانَ مِنْ بَنِی عُمُومَتِهِنَّ وَ أَکْفَائِهِنَّ قَالَ الْیَدُ تَقْصُرُ عَنْ ذَلِکَ قَالَ فَمَا حَالُ الضَّیْعَهِ قَالَ تُعْطِی فِی وَقْتٍ وَ تَمْنَعُ فِی آخَرَ قَالَ فَهَلْ عَلَیْکَ دَیْنٌ قَالَ نَعَمْ قَالَ کَمْ قَالَ نَحْوٌ مِنْ عَشَرَهِ آلَافِ دِینَارٍ.

فَقَالَ الرَّشِیدُ یَا ابْنَ عَمٍّ أَنَا أُعْطِیکَ مِنَ الْمَالِ مَا تُزَوِّجُ بِهِ الذُّکْرَانَ وَ النِّسْوَانَ وَ تَعْمُرُ الضِّیَاعَ فَقَالَ لَهُ وَصَلَتْکَ رَحِمٌ یَا ابْنَ عَمٍّ وَ شَکَرَ اللَّهُ لَکَ هَذِهِ النِّیَّهَ الْجَمِیلَهَ وَ الرَّحِمُ مَاسَّهٌ وَ الْقَرَابَهُ وَاشِجَهٌ وَ النَّسَبُ وَاحِدٌ وَ الْعَبَّاسُ عَمُّ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ صِنْوُ أَبِیهِ وَ عَمُّ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ صِنْوُ أَبِیهِ وَ مَا أَبْعَدَکَ اللَّهُ مِنْ أَنْ تَفْعَلَ ذَلِکَ وَ قَدْ بَسَطَ یَدَکَ وَ أَکْرَمَ عُنْصُرَکَ وَ أَعْلَی مَحْتِدَکَ فَقَالَ أَفْعَلُ ذَلِکَ یَا أَبَا الْحَسَنِ وَ کَرَامَهً.

۱- ۱. الکلم: مصدر الجرح، جمع کلوم و کلام.

فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ فَرَضَ عَلَى وُلَاةِ عَهْدِهِ أَنْ يَنْعَشُوا فُقَرَاءَ الْأُمَّهِ وَ يَقْضُوا عَنِ الْغَارِمِينَ وَ يُؤَدُّوا عَنِ الْمُثَقَّلِ وَ يَكْسُوا الْعَارِيَ وَ يُحْسِنُوا إِلَى الْعَانِي وَ أَنْتَ أَوْلَى مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ فَقَالَ أَفْعَلُ يَا أَبَا الْحَسَنِ ثُمَّ قَامَ فَقَامَ الرَّشِيدُ لِقِيَامِهِ وَ قَبَّلَ عَيْنَيْهِ وَ وَجْهَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ وَ عَلَى الْأَمِينِ وَ الْمُؤْتَمَنِ فَقَالَ يَا عَبْدَ اللَّهِ وَ يَا مُحَمَّدُ وَ يَا إِبْرَاهِيمُ بَيْنَ يَدِي عَمِّكُمْ وَ سَيِّدُكُمْ خُذُوا بِرِكَابِهِ وَ سَوُّوا عَلَيْهِ ثِيَابَهُ وَ شَيِّعُوهُ إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام سِرّاً بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فَبَشَّرَنِي بِالْخِلَافَهِ وَ قَالَ لِي إِذَا مَلَكْتَ هَذَا الْأَمْرَ فَأَحْسِنْ إِلَى وُلْدِي ثُمَّ انْصَرَفْنَا وَ كُنْتُ أَجْرَأَ وُلْدِ أَبِي عَلَيْهِ.

فَلَمَّا خَلَا الْمَجْلِسُ قُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَنْ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي قَدْ عَظَّمْتَهُ وَ أَجْلَلْتَهُ وَ قُمْتَ مِنْ مَجْلِسِكَ إِلَيْهِ فَاسْتَقْبَلْتَهُ وَ أَقْعَدْتَهُ فِي صَدْرِ الْمَجْلِسِ وَ جَلَسْتَ دُونَهُ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِأَخْذِ الرِّكَابِ لَهُ قَالَ هَذَا إِمَامُ النَّاسِ وَ حُجَّهُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ خَلِيفَتُهُ عَلَى عِبَادِهِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ وَ لَيْسَتْ هَذِهِ الصِّفَاتُ كُلُّهَا لَكَ وَ فِيكَ فَقَالَ أَنَا إِمَامُ الْجَمَاعَهِ فِي الظَّاهِرِ بِالْغَلَبَهِ وَ الْقَهْرِ وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِمَامُ حَقٍّ وَ اللَّهِ يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَأَحَقُّ بِمَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنِّي وَ مِنَ الْخَلْقِ جَمِيعاً وَ وَ اللَّهِ لَوْ نَازَعْتَنِي هَذَا الْأَمْرَ لَأَخَذْتُ الَّذِي فِيهِ عَيْنَاكَ فَإِنَّ الْمُلْكَ عَقِيمٌ.

فَلَمَّا أَرَادَ الرَّحِيلَ مِنَ الْمَدِينَهِ إِلَى مَكَّهَ أَمَرَ بِصُرَّهٍ سَوْدَاءَ فِيهَا مِائَتَا دِينَارٍ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ بِهَذِهِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ قُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ فِي ضِيقَهٍ وَ سَيَأْتِيكَ بِرُّنَا بَعْدَ هَذَا الْوَقْتِ.

فَقُمْتُ فِي صَدْرِهِ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تُعْطِي أَبْنَاءَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ سَائِرَ قُرَيْشٍ وَ بَنِي هَاشِمٍ وَ مَنْ لَا يُعْرَفُ حَسَبُهُ وَ نَسَبُهُ خَمْسَهَ آلَافِ دِينَارٍ إِلَى مَا دُونَهَا وَ تُعْطِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ وَ قَدْ أَعْظَمْتَهُ وَ أَجْلَلْتَهُ مِائَتَيْ دِينَارٍ أَخَسَّ عَطِيَّهٍ أَعْطَيْتَهَا أَحَداً مِنَ النَّاسِ فَقَالَ اسْكُتْ لَا أُمَّ لَكَ فَإِنِّي لَوْ أَعْطَيْتُ هَذَا مَا ضَمِنْتُهُ لَهُ مَا كُنْتُ آمَنُهُ و كتب الموت على جميع خلقه، و جعلهم أسوه فيه، عدلا منه عليهم عزيزا، و قدره منه عليهم، لا مدفع لأحد منهم، ولا محيص له عنه، حتّى يجمع الله تبارك و

تعالی بذلک إلی دار البقاء خلقه، و یرث به أرضه و من علیها، و إلیه یرجعون.

بلغنا أطال الله بقاک ما کان من قضاء الله الغالب فی وفاه أمیر المؤمنین موسی صلوات الله علیه ، ورحمته ، ومغفرته ، ورضوانه ، و إنا لله وإنا إلیه راجعون إعظاما لمصیبته ، و إجلالا لرزئه و فقده . ثم إنا لله وإنا إلیه راجعون ، صبره الأمر الله عز وجل ، وتسلیمه لقضائه ، ثم إنا لله وإنا إلیه راجعون لشده مصیبتک علینا خاصه ، و بلوغها من حر قلوبنا ، و نشوز أنفسنا ، نسأل الله أن یصلی علی أمیر المؤمنین وأن یرحمه ، ویلحقه بنبیّه صلی الله علیه و آله ، و بصالح سلفه ، وأن یجعل ما نقله إلیه خیر مما أخرجه منه .

ونسأل الله أن یعظم أجرک أمتع الله بک ، وأن یحسن عقباک ، وأن یعوضک من المصیبه بأمیر المؤمنین أفضل ما وعد الصابرین ، من صلواته ورحمته وهداه ، و نسأل الله أن یربط علی قلبک ، ویحسن عزاک وسلوتک ، والخلف علیک ، ولا یریک بعده مکروها فی نفسک ، ولا فی شیء من نعمته .

وأسأل الله أن یهنئیک خلافه أمیر المؤمنین أمتع الله به ، وأطال بقاه ، ومده فی عمره ، وأنسأ فی أجله ، وأن یسوغکما بأتم النعمه ، وأفضل الکرامه ، وأطول العمر وأحسن الکفایه ، وأن یمتعک وإیتا نا خاصه ، والمسلمین عامه بأمیر المؤمنین حتی نبلغ به أفضل الأمل فیه لنفسه ومنک أطال الله بقاه ومنا له.

أن یضرب وجهی غده بمائه ألف سیف من شیعته وموالیه ، وفقرهذا و أهل بیته أسلم لی ولکم ، من بسط أیدیهم وأعینهم(۱)

فَلَمَّا نَظَرَ إِلَی ذَلِکَ مُخَارِقٌ الْمُغَنِّی دَخَلَهُ فِی ذَلِکَ غَیْظٌ فَقَامَ إِلَی الرَّشِیدِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ دَخَلْتُ الْمَدِینَه وَ أَکْثَرُ أَهْلِهَا یَطْلُبُونَ مِنِّی شَیْئاً وَ إِنْ خَرَجْتُ وَ لَمْ أَقْسِمْ فِیهِمْ شَیْئاً لَمْ یَتَبَیَّنْ لَهُمْ تَفَضُّلُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَیَّ وَ مَنْزِلَتِی عِنْدَهُ فَأَمَرَ لَهُ بِعَشَرَهِ آلَافِ دِینَارٍ فَقَالَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَذَا لِأَهْلِ الْمَدِینَه وَ عَلَیَّ دَیْنٌ أَحْتَاجُ أَنْ

---

۱ - ۱. الظاهر ان الصحیح «وغناهم» بدل و «اعینهم» کما یدل الخبر الاخر قبل البیان الا ان الموجود فی النسخ الموجوده «واعینهم» عن هامش مطبوعه الکمبانی.

أَقْضِيَهُ فَأَمَرَ لَهُ بِعَشَرَهِ آلَافِ دِينَارٍ أُخْرَى.

فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَنَاتِی أُرِيدُ أَنْ أُزَوِّجَهُنَّ وَ أَنَا مُحْتَاجٌ إِلَی جِهَازِهِنَّ فَأَمَرَ لَهُ بِعَشَرَهِ آلَافِ دِينَارٍ أُخْرَى فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا بُدَّ مِنْ غَلَّهٍ تُعْطِينِيهَا تَرُدُّ عَلَيَّ وَ عَلَی عِيَالِی وَ بَنَاتِی وَ أَزْوَاجِهِنَّ الْقُوتَ فَأَمَرَ لَهُ بِأَقْطَاعٍ مَا يَبْلُغُ غَلَّتُهُ فِی السَّنَهِ عَشَرَهَ آلَافِ دِينَارٍ وَ أَمَرَ أَنْ يُعَجَّلَ ذَلِکَ لَهُ مِنْ سَاعَتِهِ.

ثُمَّ قَامَ مُخَارِقٌ مِنْ فَوْرِهِ وَ قَصَدَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام وَ قَالَ لَهُ قَدْ وَقَفْتُ عَلَی مَا عَامَلَکَ بِهِ هَذَا الْمَلْعُونُ وَ مَا أَمَرَ لَکَ بِهِ وَ قَدِ احْتَلْتُ عَلَيْهِ لَکَ وَ أَخَذْتُ مِنْهُ صِلَاتٍ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ وَ أَقْطَاعاً تَغُلُّ فِی السَّنَهِ عَشَرَهَ آلَافِ دِينَارٍ وَ لَا وَ اللَّهِ يَا سَيِّدِی مَا أَحْتَاجُ إِلَی شَیْ ءٍ مِنْ ذَلِکَ وَ مَا أَخَذْتُهُ إِلَّا لَکَ وَ أَنَا أَشْهَدُ لَکَ بِهَذِهِ الْأَقْطَاعِ وَ قَدْ حَمَلْتُ الْمَالَ إِلَيْکَ.

فَقَالَ بَارَکَ اللَّهُ لَکَ فِی مَالِکَ وَ أَحْسَنَ جَزَاکَ مَا كُنْتُ لِآخُذَ مِنْهُ دِرْهَماً وَاحِداً وَ لَا مِنْ هَذِهِ الْأَقْطَاعِ شَيْئاً وَ قَدْ قَبِلْتُ صِلَتَکَ وَ بِرَّکَ فَانْصَرِفْ رَاشِداً وَ لَا تُرَاجِعْنِی فِی ذَلِکَ فَقَبَّلَ يَدَهُ وَ انْصَرَفَ (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: سفیان بن نزار نقل کرده، روزی بالای سر مأمون بودم، گفت: می‌دانید چه کسی تشیع را به من آموخت؟ کسانی که حضور داشتند همه گفتند: نه به خدا، نمی‌دانیم. گفت: هارون‌الرشید به من آموخت. گفتند: چطور می‌شود؟ او پیوسته اهل این خانواده را می‌کشت. گفت: او آن‌ها را برای حفظ حکومت خود می‌کشت، زیرا سلطنت نازا است. یک سال من همراه او به حج رفتم، وقتی وارد مدینه شد، به نگهبانان خود دستور داد: هر کس از اهالی مکه و مدینه، از فرزندان مهاجر و انصار و بنی‌هاشم و سایر افراد قبیله قریش، که به دیدن من می آید، باید خود را با نسب خود معرفی کند. هر که وارد می‌شد، می‌گفت: من فلانی پسر فلانی هستم و تا جد خویش را که آیا هاشمی یا قرشی یا مهاجری یا انصاری بوده است را نام می‌برد و هارون به هر کدام، بر حسب شرافت نسب و هجرت پدرانش، ای از پانصد هزار درهم یا کمتر تا دویست دینار صله می‌داد.

روزی ایستاده بودم، که فضل بن ربیع داخل آمد و گفت: بر در خانه مردی است که می‌گوید موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیهم السّلام است، هارون روی به ما که بالای سرش ایستاده بودیم نمود، امین و مؤتمن و سایر سردمداران هم بودند، گفت: مواظب رفتار خود باشید. سپس به مسؤول اجازه گفت: اجازه بده وارد شود، ولی نباید تا روی فرش من از مرکب پیاده شود.

ایستاده بودم که دیدم پیرمردی زرد روی و ناتوان که عبادت پیکرش را فرسوده بود و مانند مشکی کهنه، لاغر می‌نمود و سجده بر صورت و بینی او اثر گذاشته بود وارد شد. همین که چشمش به هارون الرشید افتاد، خواست از الاغی که سوار بود پایین بپرد که هارون فریاد زد: نه به خدا، باید روی فرش من پیاده شوید، نگهبانان مانع از پیاده شدن ایشان شدند و ما همگی داشتیم به دیده احترام و عظمت به ایشان نگاه می‌کردیم، همین طور سوار بر الاغ آمد تا روی فرش رسید، نگهبانان و سردمداران اطرافش را گرفته بودند. پیاده شد، هارون از تخت پایین آمد و او را در آخر فرش استقبال کرد صورت و چشم‌هایش را بوسید و دستش را گرفت و به بالای مجلس برد و در آن‌جا نشاند، خود نیز با او نشست و شروع صحبت با او کرد و تمام رویش به سمت ایشان بود و از احوالش می پرسید.

بعد گفت: ای ابا الحسن! اهل و عیالت چند نفرند؟ فرمود: از پانصد نفر بیشترند. گفت: همه این‌ها اولاد شمایند؟ فرمود: نه بیشتر آن‌ها غلام و کنیزند، اما فرزندانم، سی و چند نفری می‌شوند که فلان تعدادشان پسر و فلان تعدادشان دخترند. گفت: چرا دخترها را به ازدواج عموزادگان و هم‌کفوهایشان در نمی آوری؟ فرمود: تهیدستی نمی‌گذارد. گفت: باغستان در چه حال است؟ فرمود: گاهی محصول می‌دهد و گاهی نمی‌دهد. گفت: قرض هم داری؟ فرمود: آری. گفت: چقدر؟ فرمود: در حدود ده هزار دینار.

رشید گفت: ای عموزاده! آن‌قدر پول در اختیارت می‌گذارم که پسرها و دخترها را به ازدواج درآوری و باغستان‌ها را آباد کنی. فرمود: ای عموزاده! صله شما حق خویشاوندی است، خداوند تو را بر این نیت پسندیده پاداش دهد، خویشاوندی ما نزدیک و قرابتمان ریشه‌دار است و از یک نژاد هستیم و عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله و برادر پدر ایشان و هم‌چنین عموی علی بن ابی‌طالب علیه السلام و برادر پدر ایشان است، خدایی که دست شما را گشاده نموده و ذات خوبی در نهاد شما قرار داده و اصلیت شما را رفیع گردانده، چنین کاری را از شما بعید نکرده است. گفت: ای ابا الحسن! این کار را می‌کنم و موجب افتخار است.

فرمود: ای امیرالمؤمنین! خداوند بر ولی‌عهدهای خود واجب کرده که فقیران امت را از زمین بلند کنند و قرض بده‌کاران را بپردازند و بار سنگین را از روی دوش بیچارگان بردارند و برهنگان را بپوشانند و به اسیران نیکی کنند، و تو شایسته ترین فرد به انجام این کارها هستی. باز گفت: ای ابا الحسن! این کار را می‌کنم. سپس برخاست و هارون هم برخاست و صورت و چشمانش را بوسید و آن‌گاه رو به من و امین و مؤتمن نموده و گفت: ای عبداللّٰه و ای محمّد و ای ابراهیم! با عمو و سرورتان بروید و رکابش را بگیرید و لباسش را مرتب کنید و او را تا منزلش مشایعت نمایید. ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام پنهانی رو به من نموده و بشارت خلافت را به من دادند و فرمودند: وقتی خلافت به دستت رسید، با فرزند من خوش رفتاری کن. بعد ما برگشتیم، من از همه برادرانم بیشتر پیش پدرم جسارت داشتم.

وقتی مجلس خلوت شد، گفتم: ای امیرالمؤمنین! این مرد که بود که این قدر تعظیم و احترامش کردی و از تخت پایین آمدی و استقبالش کردی و او را در صدر مجلس نشاندی و خود پایین‌تر از او نشستی و بعد به ما دستور دادی رکابش را بگیریم؟ گفت: او امام مردم و حجت خدا بر خلق و خلیفه او بر بندگان است. گفتم: ای امیرالمؤمنین! مگر این امتیازها همه مخصوص شما نیست!؟ گفت: من در ظاهر و به زور و غلبه پیشوای مردم هستم، موسی بن جعفر حقیقتاً امام است، ای پسرم! به خدا قسم او به مقام رسول الله صلی الله علیه و آله از من و تمام مردم محقّ تر است. به خدا اگر تو هم در مقام خلافت با من نزاع کنی، سر از پیکرت برمی‌دارم، ملک عقیم است.

وقتی خواست از مدینه به سمت مکه حرکت کند، دستور داد کیسه ای سیاه که در آن دویست دینار بود آوردند و رو به فضل بن ربیع کرد و به او گفت: این کیسه را برای موسی بن جعفر ببر و به او بگو: امیرالمؤمنین می گوید: فعلا وضع مالی ما خوب نیست، به زودی نیکی ما به دست تو می‌رسد.

من برخاستم و جلو رفتم و گفتم: ای امیرالمؤمنین! به فرزندان مهاجر و انصار و سائر قریش و بنی هاشم و کسانی که حسب و نسب آن‌ها را معروف نیست، پنج هزار دینار و کمتر از آن می‌دهی، و به موسی بن جعفر با آن همه تعظیم و احترام که روا

داشتی دویست دینار می‌دهی!؟ کمترین بخششی که تاکنون به اشخاص نموده ای!؟ گفت: ساکت باش مادر مرده! اگر آن... مقدار که تعهد کردم را به او بدهم، از او در امان نخواهم بود که فردا با صد هزار شمشیرزن از پیروان و شیعیانش در مقابلم قرار نگیرد، تنگدستی او و اهل بیتش برای من و شما بهتر است از این‌که دستشان باز باشد و چشم‌هایشان. - . ظاهراً صحیح این است که به جای \\"أعینهم\\"،\\"غناهم\\" به معنای \\"بی‌نیاز باشند\\" باشد، همان‌طور که روایت دیگر هم دلالت می‌کند. ولی آن‌چه در نسخه‌های موجود وجود دارد \\"أعینهم\\" است. -

وقتی مخارق خواننده این وضع را دید خشمگین شد و برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین! از وقتی که من وارد مدینه شده ام، بیشتر اهالی آن از من درخواست کمک دارند، و اگر از شهر خارج شوم و چیزی بین آن‌ها تقسیم نکنم، عنایت امیرالمؤمنین نسبت به من و منزلت من نزد شما را نخواهند فهمید. دستور داد به او ده هزار دینار بدهند. گفت: ای امیرالمؤمنین! این برای اهل مدینه است، من قرضی دارم که باید بپردازم، دستور داد ده هزار دینار هم دیگر هم بدهند.

باز گفت: ای امیرالمؤمنین! دخترانم را می‌خواهم عروس کنم و برای جهیزیه آن‌ها پول نیاز دارم، دستور داد ده هزار دینار دیگر به او بدهند. باز گفت: ای امیرالمؤمنین! باید به من زمینی عطا کنید که خود و خانواده و دختران و شوهرانشان از درآمد آن گذران زندگی کنیم، دستور داد چند زمین به او بدهند که محصول آن‌ها در سال به ده هزار دینار می‌رسید، و دستور داد همان ساعت سریع این کار را برایش بکنند.

مخارق فوری برخاست به سمت موسی بن جعفر علیه السّلام رفت و به ایشان عرض کرد: آقا من دیدم که این ملعون با شما چگونه رفتار کرد و چقدر برایتان فرستاد، من به نفع شما حیله ای به کار بردم و سی هزار دینار و چند قطعه زمین که محصول آن سالانه به ده هزار دینار می رسد از او گرفتم، و به خدا قسم ای آقای من! من احتیاج به هیچ کدام از آن‌ها ندارم و آن‌ها را فقط برای شما گرفتم. من سند آن‌ها را برای شما شهادت می‌دهم و پول‌ها را هم برایتان آورده ام. فرمود: خدا در اموالت برکت دهد و به تو جزای خیر عنایت کند! من نه یک درهم از این پول‌ها می گیرم و نه چیزی از این قطعه زمین‌ها را برمی... دارم، لطف و خوبی تو را قبول کردم، برو به سلامت، و دیگر در این مورد پیش من برنگرد. مخارق دست ایشان را بوسید و برگشت. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۸۸ -

**[ترجمه]

«۵»

ج، [الإحتجاج] رُوِیَ: أَنَّ الْمَأْمُونَ قَالَ لِقَوْمِهِ أَ تَدْرُونَ مَنْ عَلَّمَنِی التَّشَیُّعَ إِلَی قَوْلِهِ أَسْلَمُ لِی وَ لَکُمْ مِنْ بَسْطِ أَیْدِیهِمْ وَ إِغْنَائِهِمْ (۲).

**[ترجمه]اجتجاج: روایت شده مأمون به اطرافیانش گفت: آیا می‌دانید تشیع را چه کسی به من آموخت؟ تا به آن‌جا که گفته \\"برای من و شما بهتر است از این‌که دستشان باز باشد و بی‌نیاز باشند\\". - . احتجاج : ۲۱۳ -

**[ترجمه]

بيان

قال الفيروزآبادی (۳) الملک عقیم أی لا ینفع فیه نسب لأنه یقتل فی طلبه الأب و الأخ و العم و الولد و قال الجوهری (۴) أصبح فلان مسخدا إذا أصبح مصفرا ثقیلا مورما قوله علیه السلام وصلتک رحم أی صارت الرحم سببا لصلتک لنا أو دعاء له بأن تصله الرحم و تعینه و تجزیه بما رعی لها و الأخیر أظهر و الواشجه المشتبکه و المحتد الأصل و نعشه أی رفعه و العانی الأسیر.

۱- ۱. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۸۸.

۲- ۲. الاحتجاج ص ۲۱۳.

۳- ۳. القاموس ج ۴ ص ۱۵۲.

۴- ۴. الصحاح ج ۱ ص ۴۸۲.

lt;meta info="\\"ملک عقیم است\\"" فیروزآبادی نوشته است یعنی نسبت خانوادگی در آن فایده‌ای ندارد؛ زیرا در راه بـدست آوردن آن پـدر و برادر و عمو و فرزنـد کشـته می‌شوند. - . قاموس ۴ : ۱۵۲ - صـله شـما حق خویشاوندی است یعنی خویشاونـدی بین ماست که سـبب صـله شـما می‌شود، یا دعایی است از حضـرت که او به خویشان خود صـله دهـد و ایشان را کمک کند و آن‌قدر به ایشان بدهد که امورشان سپری شود، معنای اخیر ظهور بیشتری دارد.

**[ترجمه]

«۶»

لی (۱)،[الأمـالی] للصـدوق ن، [عیون أخبار الرضا علیه السـلام] أَبِی عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الرَّیَّانِ بْنِ شَبِیبٍ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَأْمُونَ یَقُولُ مَا زِلْتُ أُحِبُّ أَهْلَ الْبَیْتِ علیهم السـلام وَ أُظْهِرُ لِلرَّشِیدِ بُغْضَهُمْ تَقَرُّباً إِلَیْهِ فَلَمَّا حَجَّ الرَّشِیدُ وَ کُنْتُ أَنَا وَ مُحَمَّدٌ(۲) وَ الْقَاسِمُ (۳) مَعَهُ فَلَمَّا کَانَ بِالْمَدِینَهِ اسْتَأْذَنَ عَلَیْهِ النَّاسُ فَکَانَ آخِرُ مَنْ أُذِنَ لَهُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السـلام فَدَخَلَ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِ الرَّشِیدُ تَحَرَّکَ وَ مَدَّ بَصَرَهُ وَ عُنُقَهُ إِلَیْهِ حَتَّی دَخَلَ الْبَیْتَ الَّذِی کَانَ فِیهِ.

فَلَمَّا قَرُبَ مِنْهُ جَثَا(۴) الرَّشِیدُ عَلَی رُکْبَتَیْهِ وَ عَانَقَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ کَیْفَ أَنْتَ یَا أَبَا الْحَسَنِ کَیْفَ عِیَالُکَ وَ عِیَالُ أَبِیکَ کَیْفَ أَنْتُمْ مَا حَالُکُمْ فَمَا زَالَ یَسْأَلُهُ عَنْ هَذَا وَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السـلام یَقُولُ خَیْرٌ خَیْرٌ فَلَمَّا قَامَ أَرَادَ الرَّشِیدُ أَنْ یَنْهَضَ فَأَقْسَمَ عَلَیْهِ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فَقَعَدَ وَ عَانَقَهُ وَ سَلَّمَ عَلَیْهِ وَ وَدَّعَهُ قَالَ الْمَأْمُونُ وَ کُنْتُ أَجْرَأَ وُلْدِ أَبِی عَلَیْهِ.

فَلَمَّا خَرَجَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام قُلْتُ لِأَبِی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ لَقَدْ رَأَیْتُکَ عَمِلْتَ بِهَذَا الرَّجُلِ شَیْئاً مَا رَأَیْتُکَ فَعَلْتَهُ بِأَحَدٍ مِنْ أَبْنَاءِ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ وَ لَا بِبَنِی هَاشِمٍ فَمَنْ هَذَا الرَّجُلُ فَقَالَ یَا بُنَیَّ هَذَا وَارِثُ عِلْمِ النَّبِیِّینَ هَذَا مُوسَی بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ إِنْ أَرَدْتَ الْعِلْمَ الصَّحِیحَ فَعِنْدَ هَذَا قَالَ الْمَأْمُونُ فَحِینَئِذٍ انْغَرَسَ فِی قَلْبِی حُبُّهُمْ (۵).

**[ترجمه]أمالی صـدوق، عیون أخبار الرضا: ریان بن شبیب نقل کرده، شـنیدم که مأمون می‌گفت: من همیشه اهل بیت علیهم السـلام را دوست داشـتم، ولی در برابر هارون از ایشان بغض نشان می‌دادم تا تقرب بیشتری به او پیـدا کنم. سالی که رشـید به حج رفت و من و محمد - . محمد معروف به أمین، که مادرش زبیده بود. -

و قاسم - . قاسم معروف به مؤتمن، سومین فرزند رشید. -

نیز همراهش بودیم، وقتی وارد مـدینه شـد، مردم یکی یکی به حضورش می‌رسـیدند، آخرین نفری که آمـد، موسـی بن جعفر علیه السلام بود، وقتی هارون ایشان را دید از جایش تکان خورد و چشم و گردنش را به سوی ایشان دوخت و تا این‌که ایشان وارد همان قسمتی که هارون در آن‌جا بود شدنـد. وقتی نزدیک هارون رسـیدند، هارون بر زانوانش نشـست و با ایشان معانقه کرد و سـپس رو به ایشان گفت: حالت چطور است ای ابا الحسن؟ خانواده‌ات و خانواده پـدرت چطور هسـتند؟ چطور هستید؟ احوالتان چگونه است؟ همین‌طور از حال ایشان می‌پرسـید و ابا الحسن علیه السـلام می‌فرمودند: خوب است، خوب است. وقتی برخاسـتند که برونـد، رشـید می‌خواست برخیزد که ابا الحسن علیه السـلام او را قسم داد و نشـست و با او معانقه کردند و بر او درود فرستادند و وداع کردند. مأمون گفت: جسارت من از همه فرزندان پدرم بر او بیشتر بود، وقتی ابا الحسن موسی بن جعفر

علیه السلام رفت، به پدرم گفتم: دیدم که شما نسبت به این مرد طوری رفتار کردید که با هیچ‌کدام از مهاجرین و انصار و بنی‌هاشم چنا رفتار نکردید، این مرد چه کسی است؟ گفت: ای پسرم! این مرد وارث علم پیامبران است، این مرد موسی بن جعفر بن محمد است. اگر علم صحیح را می‌خواهی، نزد این مرد است. مأمون گفت: همان وقت بود که محبت آن‌ها در دلم جوانه زد. -. عیون أخبار الرضا ۱ : ۹۳ -

**[ترجمه]

«۷»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ بَعْضِ مَنْ ذَكَرَهُ: أَنَّهُ كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام إِلَى الْخَيْزُرَانِ أُمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يُعَزِّيهَا بِمُوسَى ابنه [ابْنِهَا] وَ يُهَنِّيهَا بِهَارُونَ ابْنِهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ لِلْخَيْزُرَانِ أُمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ أَمَّا بَعْدُ أَصْلَحَكِ اللَّهُ وَ أَمْتَعَ بِكِ وَ أَكْرَمَكِ وَ حَفِظَكِ وَ أَتَمَّ النِّعْمَةَ وَ الْعَافِيَةَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ لَكِ بِرَحْمَتِهِ.

ص: ۱۳۴

۱- ۱. أمالی الصدوق ص ۳۷۵.

۲- ۲. هو المعروف بالامين و أمه زبيده.

۳- ۳. هو المعروف بالمؤتمن ثالث أولاد الرشيد.

۴- ۴. جثا: جلس على ركبتيه، أو قام على أطراف أصابعه فهو جاث.

۵- ۵. عيون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۹۳ و فيه« محبتهم» مكان« حبهم».

ثُمَّ إِنَّ الْأُمُورَ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاءَكِ كُلَّهَا بِيَدِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يُمْضِيهَا وَ يُقَدِّرُهَا بِقُدْرَتِهِ فِيهَا وَ السُّلْطَانِ عَلَيْهَا تُوَكَّلُ بِحِفْظِ مَاضِيهَا وَ تَمَامِ بَاقِيهَا فَلَا مُقَدِّمَ لِمَا أَخَّرَ مِنْهَا وَ لَا مُؤَخِّرَ لِمَا قَدَّمَ اسْتَأْثَرَ بِالْبَقَاءِ وَ خَلَقَ خَلْقَهُ لِلْفَنَاءِ أَسْكَنَهُمْ دُنْيَا سَرِيعاً زَوَالُهَا قَلِيلًا بَقَاؤُهَا وَ جَعَلَ لَهُمْ مَرْجِعاً إِلَى دَارٍ لَا زَوَالَ لَهَا وَ لَا فَنَاءَ.

لَمْ يَكُنْ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاكِ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِي وَ قَوْمِكِ وَ خَاصَّتِكِ وَ حُرْمَتِكِ كَانَ أَشَدَّ لِمُصِيبَتِكِ إِعْظَاماً وَ بِهَا حَزَناً وَ لَكِ بِالْأَجْرِ عَلَيْهَا دُعَاءً وَ بِالنِّعْمَهِ الَّتِي أَحْدَثَ اللَّهُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاهُ دُعَاءً بِتَمَامِهَا وَ دَوَامِهَا وَ بَقَائِهَا وَ دَفْعِ الْمَكْرُوهِ فِيهَا مِنِّي وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ لِمَا جَعَلَنِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَتِي بِفَضْلِكِ وَ النِّعْمَهِ عَلَيْكِ وَ بِشُكْرِي بَلَاءَكِ وَ عَظِيمِ رَجَائِي لَكِ أَمْتَعَ اللَّهُ بِكِ وَ أَحْسَنَ جَزَاكِ إِنْ رَأَيْتِ أَطَالَ اللَّهُ بَقَاكِ أَنْ تَكْتُبِي إِلَيَّ بِخَبَرِكِ فِي خَاصَّهِ نَفْسِكِ وَ حَالِ جَزِيلِ هَذِهِ الْمُصِيبَهِ وَ سَلْوَتِكِ عَنْهَا فَعَلْتِ فَإِنِّي بِذَلِكِ مُهْتَمٌّ وَ إِلَى مَا جَاءَنِي مِنْ خَبَرِكِ وَ حَالِكِ فِيهِ مُتَطَلِّعٌ أَتَمَّ اللَّهُ لَكِ أَفْضَلَ مَا عَوَّدَكِ مِنْ نِعْمَتِهِ وَ اصْطَنَعَ عِنْدَكِ مِنْ كَرَامَتِهِ وَ السَّلَامُ عَلَيْكِ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ كُتِبَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِسَبْعِ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَبِيعٍ الْآخَرِ سَنَهَ سَبْعِينَ وَ مِائَهٍ(۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: محمّد بن عیسی از شخصی نقل کرده که ابا الحسن موسی علیه السلام نامه‌ای به خیزران مادر امیرالمؤمنین نوشت و او را در مرگ پسرش موسی تعزیت و در مورد پسرش هارون تهنیت گفت:

بسم الله الرحمن الرحیم. به خیزران مادر امیرالمؤمنین از طرف موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین. خداوند تو را خیر دهد و بهره منـد گردانـد و گرامی بدارد و حفظ نماید و با رحمت خویش نعمت و عافیت در دنیا و آخرت را بر تو تمام کند. همه امور - خداونـد عمر تو را طولانی کنـد - به دست خداونـد عزّ و جلّ است و او آن‌ها را انجام می‌دهـد و بـا قـدرتش و سلطنتش آن‌ها را به وجود می‌آورد، خودش آن‌چه گذشته را حفظ می‌کنـد و آن‌چه باقی مانـده را تمام می‌کند. آن‌چه که به تأخیر انـداخته را کسی نمی‌توانـد جلو بیانـدازد، و آن‌چه که مقدم داشته را کسی نتواند به عقب بیاندازد. جاودانگی را برای خود اختصاص داد و موجودات جهان را برای فنا آفرید و آن‌ها را در دنیایی که به زودی نابود می‌شود و بقای آن اندک است ساکن کرد و برای آن‌هـا قرار داده که به سرایی که زوال و فنا در آن راه نـدارد بازگردنـد و مرگ را برای همه خلایق مقـدر کرده و آن‌ها را اسوه در مرگ قرار داده است. و این عـدالت عزیز خداوند و قدرت او بر آن‌هاست و هیچ‌کدام گریز یا چاره... ای از آن ندارند، تا این‌که خداوند تبارک و تعالی به وسیله مرگ خلقش را در سرای جاوید جمع کند و زمین و اهل آن را به ارث دهد و همه به سوی خدا بازگردند.

- خـدا عمر شـما را طولانی می‌کنـد - خبرش به ما رسـید آن‌چه که از قضای غالب خداونـد در وفات امیرالمؤمنین موسـی که صلوات خـدا و رحمت و مغفرت و رضوانش بر او بـاد اتفـاق افتـاد، و إنـا لله و إنـا إلیه راجعون به جهت مصیبت عظمـای او و بزرگی داغ و فقـدان او، باز هم إنا لله و إنا إلیه راجعون به جهت صبر بر امر خداوند عزّ و جلّ و تسلیم در برابر قضای او، و باز هم إنـا لله و إنـا إلیه راجعون به جهت شـدت مصیبت تو مخصوصاً بر مـا و داغ‌دار شـدن دل‌هـای مـا و بی‌تابی جان‌های ما. از خداوند تقاضا می‌کنیم بر امیرالمؤمنین درود فرستد و او را رحمت کند و ایشان را به پیامبرش صلی الله علیه و آله ملحق کند و به گذشـتگانش بپیونـدد، و آن‌چه که به او می‌دهـد را بیشتر از آن‌چه از او می‌گیرد بگرداند. و از خداوند مسئلت می‌کنیم که اجر شـما - که خداوند شـما را بهره‌مند نماید - را زیاد گرداند و عاقبتتان را نیکو کند و در عوض مصیبت امیرالمؤمنین بهترین چیزهایی که به صابرین وعده داده است از قبیل درود و رحمت و هدایتش را به شما دهد و از خداوند مسئلت می‌کنیم دل شما

را آرام کنـد و تعزیت و تسـلیت شـما را نیکو کنـد و بازماندگانتان را نگه دارد و دیگر بعد از ایشان به شـما مصـیبتی نرساند و نعمتش را از شـما کم نکند. و از خداوند مسئلت می‌کنیم که خلافت امیرالمؤمنین - که خداوند ایشان را بهره‌مند گرداند - را بر شـما خجسـته کنـد و بقای ایشان را طولانی کنـد و عمرشان را برکت دهـد و اجل ایشان را به تأخیر انـدازد و به شـما دو نفر بیشترین نعمت‌هـا و بالا-ترین کرامت‌ها و زیادترین عمرها و نیکوترین کفایت‌ها عنایت کنـد و شـما و ما و همه مسـلمانان را به وجود امیرالمؤمنین بهره‌منـد گردانـد، تـا مـا به بهترین آرزوهـای خود در مورد ایشـان برسـیم و بقـای ایشـان را برای ما و شـما طولانی گردادند. - خداوند عمر تو را طولانی کند - این مصیبت برای هیچ‌یک از افراد خانواده من و قوم تو و نزدیکان و اهل حریمت به اندازه من بزرگ و ناراحت‌کننده نیست و هیچ‌کس به اندازه من در اجر بر این مصـیبت برای تو دعا نکرده و هیچ... کس برای نعمـتی که خداونـد به امیرالمؤمنین عنـایت کرده و برای تمـام شـدن آن و دوام و بقـاء و دفع بلیـات از آن چون من دعـاگو نبوده است. سپاس خـدای را که مرا متوجه مقـام تو و نعمتی که به تو ارزانی داشـته نمود و شـکرگزار بلاـی تو کرد و امیدوار نسـبت به آینده تو قرار داد. خدا ما را از نعمت وجود شـما بهره مند گرداند و به شما بهترین پاداش را عنایت کند. اگر صلاح می‌بینیـد - خداونـد عمرتان را طولانی کنـد - که برای من مخصوصاً از حال خود و حال اسـفبار این مصـیبت و تسـلای خودتان چیزی بنویسید، این کار را بکنید؛ من خیلی نسبت به حال شما نگرانم و منتظرم که خبری از شما برسد که از حال شما مطلع شوم. خداوند نعمتی که بر تو ارزانی داشـته را تمام نماید و کرامت خود را شامل حال شما کند! و السلام علیک و رحمه الله و برکاته. این نامه در پنجشنبه هفت شب از ماه ربیع الآخر گذشته سال صد و هفتاد نوشته شد. - . قرب الإسناد : ۱۷۱ -

**[ترجمه]

توضیح

المحیص المهرب و الرزء المصـیبه و قـوله و نشـوز أنفسـنا معطـوف علی بلوغهـا مـن حر قلوبنـا یقـال نشـزت المرأه نشـوزا أی استصـعبت علی بعلها و أنغصـته قوله علیه السـلام أن یسوغکما بأتم النعمه الباء للتعـدیه یقال ساغ الشـراب یسوغ سوغا أی سـهل مدخله فی الحلق و سغته أنا أسوغه و أسیغه یتعدی و لا یتعدی.

**[ترجمه]المحیص المهرب و الرزء المصـیبه و قوله و نشوز أنفسـنا معطوف علی بلوغها من حر قلوبنا یقال نشـزت المرأه نشوزا أی استصعبت علی بعلها و أنغصته قوله علیه السلام أن یسوغکما بأتم النعمه الباء للتعدیه یقال ساغ الشراب یسوغ سوغا أی سهل مدخله فی الحلق و سغته أنا أسوغه و أسیغه یتعدی و لا یتعدی.-

**[ترجمه]

أقول

انظر إلی شـده التقیه فی زمانه علیه السـلام حتی أحوجته إلی أن یکتب مثل هـذا الکتاب لموت کافر لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ فهذا یفتح لک من التقیه کل باب.

**[ترجمه]به تقیه شدیدی که در زمان موسی ابن جعفر علیه السّلام بود دقت کنید که ایشان لازم دیدند برای مردن کافری که به روز حساب ایمان ندارد چنین نامه‌ای بنویسند. این قضیه می‌تواند همه ابواب تقیه را برای شما باز کند.

**[ترجمه]

«۸»

ج، [الإحتجاج] قِیلَ: لَمَّا دَخَلَ هَارُونُ الرَّشِیدُ الْمَدِینَهَ تَوَجَّهَ لِزِیَارَهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ مَعَهُ النَّاسُ فَتَقَدَّمَ إِلَی قَبْرِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ عَمٍّ مُفْتَخِراً بِذَلِکَ عَلَی غَیْرِهِ فَتَقَدَّمَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ الْکَاظِمُ علیه السلام إِلَی الْقَبْرِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ

ص: ۱۳۵

۱- ۱. قرب الإسناد ص ۱۷۱.

يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا أَبَهْ فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ وَ تَبَيَّنَ الْغَيْظُ فِيهِ (۱).

**[ترجمه]احتجاج: گفته شده وقتی هارون الرشید وارد مدینه شد، به زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و جلو مقبره پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و طوری که افتخاری بر دیگران باشد گفت: سلام بر تو ای پسرعمو! ابا الحسن موسی بن جعفر الکاظم نزدیک مقبره آمدند و گفتند: سلام بر تو ای رسول خدا! سلام بر تو ای پدر جان! چهره هارون در هم رفت و آثار خشم در آن پیدا شد. - . احتجاج : ۲۱۴ -

**[ترجمه]

«۹»

مل، [کامل الزیارات] الْکُلَيْنِيُّ الْعِدَّةُ مِنْ أَصْحَابِهِ عَنْ سَهْلٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَّانَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: حَضَرْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ وَ هَارُونُ الْخَلِيفَةُ وَ عِيسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرُ بْنُ يَحْيَى بِالْمَدِينَةِ وَ قَدْ جَاءُوا إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ هَارُونُ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه السلام تَقَدَّمْ فَأَبَى فَتَقَدَّمَ هَارُونُ فَسَلَّمَ وَ قَامَ نَاحِيَةً فَقَالَ عِيسَى بْنُ جَعْفَرٍ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه السلام تَقَدَّمْ فَأَبَى فَتَقَدَّمَ عِيسَى فَسَلَّمَ وَ وَقَفَ مَعَ هَارُونَ فَقَالَ جَعْفَرٌ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه السلام تَقَدَّمْ فَأَبَى فَتَقَدَّمَ جَعْفَرٌ فَسَلَّمَ وَ وَقَفَ مَعَ هَارُونَ وَ تَقَدَّمَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا أَبَهْ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي اصْطَفَاکَ وَ اجْتَبَاکَ وَ هَدَاکَ وَ هَدَى بِکَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَيْکَ فَقَالَ هَارُونُ لِعِيسَى سَمِعْتَ مَا قَالَ قَالَ نَعَمْ قَالَ هَارُونُ أَشْهَدُ أَنَّهُ أَبُوهُ حَقّاً(۲).

**[ترجمه]کامل الزیاره: علی بن حسان از یکی از اصحاب نقل کرده، حضرت ابا الحسن اول به همراه هارون خلیفه و عیسی بن جعفر و جعفر بن یحیی در مدینه به مقبره پیامبر صلّی اللّٰه علیه و آله آمدند؛ هارون به ابا الحسن علیه السلام گفت: شما اول بروید، امام امتناع کردند. هارون جلو رفت و سلام داد و در کناری ایستاد. عیسی بن جعفر نیز به ابا الحسن علیه السلام عرض کرد: شما بفرمایید، ایشان باز امتناع ورزید. عیسی جلو رفت و سلام داد و کنار هارون ایستاد. بعد ابا الحسن علیه السلام جلو رفتند و فرمودند: سلام بر تو ای پدر جان! از خداوندی که شما را انتخاب نمود و برگزید و هدایت کرد و به وسیله تو مردم را هدایت نمود، درخواست می کنم که بر تو درود فرستد. هارون به عیسی گفت: شنیدی چه گفت؟ عیسی گفت: آری. هارون گفت: گواهی می‌دهم که پیامبر حقیقتاً پدر اوست. - . کامل الزیارات ۳ : ۱۸ -

**[ترجمه]

«۱۰»

مِنْ کِتَابِ حُقُوقِ الْمُؤْمِنِينَ، لِأَبِي عَلِيِّ بْنِ طَاهِرٍ قَالَ: اسْتَأْذَنَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ مَوْلَايَ الْکَاظِمَ علیه السلام فِي تَرْکِ عَمَلِ السُّلْطَانِ فَلَمْ يَأْذَنْ لَهُ وَ قَالَ لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ لَنَا بِکَ أُنْساً وَ لِإِخْوَانِکَ بِکَ عِزّاً وَ عَسَى أَنْ يَجْبُرَ اللَّهُ بِکَ کَسْراً وَ يَکْسِرَ بِکَ نَائِرَةَ الْمُخَالِفِينَ عَنْ أَوْلِيَائِهِ يَا عَلِيُّ کَفَّارَةُ أَعْمَالِکُمُ الْإِحْسَانُ إِلَى إِخْوَانِکُمْ اضْمَنْ لِي وَاحِدَةً وَ أَضْمَنَ لَکَ ثَلَاثاً اضْمَنْ لِي أَنْ لَا تَلْقَى أَحَداً مِنْ أَوْلِيَائِنَا إِلَّا قَضَيْتَ حَاجَتَهُ وَ أَكْرَمْتَهُ وَ أَضْمَنَ لَکَ أَنْ لَا يُظِلَّکَ سَقْفُ سِجْنٍ أَبَداً وَ لَا يَنَالَکَ حَدُّ سَيْفٍ أَبَداً وَ لَا يَدْخُلَ الْفَقْرُ بَيْتَکَ أَبَداً يَا

عَلِيُّ مَنْ سَرَّ مُؤْمِناً فَبِاللَّهِ بَدَأَ وَ بِالنَّبِيِّ صلی الله علیه و آله ثَنَّی وَ بِنَا ثَلَّثَ.

**[ترجمه]از کتاب حقوق المؤمنین ابوعلی بن طاهر: علی بن یقطین از مولایم کاظم علیه السّلام اجازه خواست که کار برای سلطان را کنار بگذارد، ایشان به او اجازه ندادند و فرمودند: این کار را نکن! ما با تو انس داریم و برادران تو به سبب تو عزت دارند، شاید خداوند به وسیله تو کمبودی را جبران کند و یا به وسیله تو شرّ مخالفین را از اولیای خود کم کند. ای علی! کفاره اعمال شما، نیکی به برادرانتان است. تو یک چیز را برای من ضمانت کن، من سه چیز را برای تو ضامن می‌شوم؛ تو برای من ضمانت کن که هر یک از دوستان ما را دیدی حاجتش را برآوری و او را گرامی بداری، و من برای تو ضامن می‌شوم که هرگز سقف زندان بر سرت سایه نیافکند و هرگز تیزی شمشیر به تو نرسد و هرگز فقر به خانه تو راه نیابد. ای علی! هر کس مؤمنی را شاد کند، اول خدا را خرسند و بعد پیامبر صلیالله علیه و آله را و بعد ما را خرسند نموده است.

**[ترجمه]

«۱۱»

یج، [الخرائج و الجرائح] رُوِیَ: أَنَّ عَلِیَّ بْنَ یَقْطِینٍ کَتَبَ إِلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام اخْتُلِفَ فِی الْمَسْحِ عَلَی الرِّجْلَیْنِ فَإِنْ رَأَیْتَ أَنْ تَکْتُبَ مَا یَکُونُ عَمَلِی عَلَیْهِ فَعَلْتَ فَکَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ الَّذِی آمُرُکَ بِهِ أَنْ تَتَمَضْمَضَ ثَلَاثاً وَ تَسْتَنْشِقَ ثَلَاثاً وَ تَغْسِلَ وَجْهَکَ ثَلَاثاً وَ تُخَلِّلَ شَعْرَ لِحْیَتِکَ ثَلَاثاً وَ تَغْسِلَ یَدَیْکَ ثَلَاثاً وَ تَمْسَحَ ظَاهِرَ أُذُنَیْکَ وَ بَاطِنَهُمَا

۱- ۱. الاحتجاج ص ۲۱۴.

۲- ۲. کامل الزیارات باب ۳ ص ۱۸.

وَ تَغْسِلَ رِجْلَيْكَ ثَلَاثاً وَ لَا تُخَالِفَ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ فَامْتَثَلَ أَمْرَهُ وَ عَمِلَ عَلَيْهِ فَقَالَ الرَّشِيدُ أُحِبُّ أَنْ أَسْتَبْرِئَ أَمْرَ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّهُ رَافِضِيٌّ وَ الرَّافِضَةُ يُخَفِّفُونَ فِي الْوُضُوءِ فَنَاطَهُ بِشَيْ ءٍ مِنَ الشُّغُلِ فِي الدَّارِ حَتَّى دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَ وَقَفَ الرَّشِيدُ وَرَاءَ حَائِطِ الْحُجْرَةِ بِحَيْثُ يَرَى عَلِيَّ بْنَ يَقْطِينٍ وَ لَا يَرَاهُ هُوَ وَ قَدْ بَعَثَ إِلَيْهِ بِالْمَاءِ لِلْوُضُوءِ فَتَوَضَّأَ كَمَا أَمَرَهُ مُوسَى فَقَامَ الرَّشِيدُ وَ قَالَ كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّكَ رَافِضِيٌّ فَوَرَدَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ كِتَابُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ تَوَضَّأْ مِنَ الْآنَ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ اغْسِلْ وَجْهَكَ مَرَّةً فَرِيضَةً وَ الْأُخْرَى إِسْبَاغاً وَ اغْسِلْ يَدَيْكَ مِنَ الْمِرْفَقَيْنِ كَذَلِكَ وَ امْسَحْ مُقَدَّمَ رَأْسِكَ وَ ظَاهِرَ قَدَمَيْكَ مِنْ فَضْلِ نَدَاوَةِ وَضُوئِكَ فَقَدْ زَالَ مَا يُخَافُ عَلَيْكَ (۱).

**[ترجمه]خرائج: روایت شده که علی بن یقطین نامه ای برای موسی بن جعفر علیه السّلام نوشت که: در مسح پاها اختلاف وجود دارد، اگر صلاح می‌بینید چیزی مرقوم بفرمایید که عمل خود را مطابق آن انجام دهم. ابا الحسن علیه السلام مرقوم فرمودند: آنچه من به تو امر می‌کنم این است که سه بار مضمضه کنی و سه بار استنشاق کنی و سه بار صورتت را بشویی و سه بار به زیر محاسن خود آب برسانی، دستانت را نیز سه بار بشوی و روی گوش‌ها و داخل آن‌ها را هم مسح کن و پاهایت را هم سه بار بشوی و غیر از این روش وضو نگیر. علی امر ایشان را اطاعت کرد و همان‌طور وضو گرفت.

رشید به اطرافیان خود گفت: دوست دارم وضع علی بن یقطین را روشن کنم؛ می‌گویند او شیعه است و شیعیان وضویشان سبک‌تر است. او را در خانه به کار مشغول کرد تا وقت نماز داخل شد و خودش پشت دیوار خانه، طوری علی بن یقطین را ببیند ولی علی او را نبیند، ایستاد. قبلاً برایش آب وضو فرستاده بود. او همان‌طور که موسی علیه السّلام دستور داده بود وضو گرفت. هارون از پشت دیوار بلند شد و گفت: دروغ گفته هر که گفته تو رافضی هستی. نامه ای از طرف موسی بن جعفر علیه السّلام به علی بن یقطین رسید که: از حالا همان‌طور که خداوند دستور داده وضو بگیر؛ صورتت را یک بار بشوی که واجب است و بار دوم مستحب است، دستانت را نیز از آرنج همین‌طور بشوی و فقط جلوی سر و روی پاهایت را از باقی‌مانده آب وضویت مسح کن، آن‌چه موجب بیم بر تو بود از میان رفت. - . خرائج و جرائج : ۲۰۳ -

**[ترجمه]

«۱۲»

عم (۲)،[إعلام الوری] شا، [الإرشاد] رَوَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ إِدْرِيسَ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: حَمَلَ الرَّشِيدُ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ ثِيَاباً أَكْرَمَهُ بِهَا وَ كَانَ فِي جُمْلَتِهَا دُرَّاعَةُ خَزٍّ سَوْدَاءُ مِنْ لِبَاسِ الْمُلُوكِ مُثْقَلَةً بِالذَّهَبِ فَأَنْفَذَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ جُلَّ تِلْكَ الثِّيَابِ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ أَنْفَذَ فِي جُمْلَتِهَا تِلْكَ الدُّرَّاعَةَ وَ أَضَافَ إِلَيْهَا مَالًا كَانَ أَعَدَّهُ لَهُ عَلَى رَسْمٍ لَهُ فِيمَا يَحْمِلُهُ إِلَيْهِ مِنْ خُمُسِ مَالِهِ فَلَمَّا وَصَلَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ قَبِلَ الْمَالَ وَ الثِّيَابَ وَ رَدَّ الدُّرَّاعَةَ عَلَى يَدِ الرَّسُولِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ أَنِ احْتَفِظْ بِهَا وَ لَا تُخْرِجْهَا عَنْ يَدِكَ فَسَيَكُونُ لَكَ بِهَا شَأْنٌ تَحْتَاجُ إِلَيْهَا مَعَهُ فَارْتَابَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ بِرَدِّهَا عَلَيْهِ وَ لَمْ يَدْرِ مَا سَبَبُ ذَلِكَ فَاحْتَفَظَ بِالدُّرَّاعَةِ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ أَيَّامٍ تَغَيَّرَ عَلِيُّ بْنُ يَقْطِينٍ عَلَى غُلَامٍ كَانَ يَخْتَصُّ بِهِ فَصَرَفَهُ عَنْ خِدْمَتِهِ وَ كَانَ الْغُلَامُ يَعْرِفُ مَيْلَ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام وَ يَقِفُ عَلَى مَا يَحْمِلُهُ إِلَيْهِ فِي كُلِّ وَقْتٍ مِنْ مَالٍ وَ ثِيَابٍ وَ أَلْطَافٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ فَسَعَى بِهِ إِلَى الرَّشِيدِ فَقَالَ إِنَّهُ يَقُولُ بِإِمَامَةِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ يَحْمِلُ إِلَيْهِ خُمُسَ مَالِهِ فِي كُلِّ سَنَةٍ

۱- ۱. الخرائج و الجرائح ص ۲۰۳ بتفاوت يسير.

۲- ۲. إعلام الورى ص ۲۹۳.

وَ قَدْ حَمَلَ إِلَيْهِ الدُّرَّاعَهَ الَّتِی أَکْرَمَهُ بِهَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فِی وَقْتِ کَذَا وَ کَذَا فَاسْتَشَاطَ الرَّشِیدُ لِذَلِکَ وَ غَضِبَ غَضَباً وَ قَالَ لَأَکْشِفَنَّ عَنْ هَذِهِ الْحَالِ فَإِنْ کَانَ الْأَمْرُ کَمَا یَقُولُ أَزْهَقْتُ نَفْسَهُ وَ أَنْفَذَ فِی الْوَقْتِ بِإِحْضَارِ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ فَلَمَّا مَثُلَ بَیْنَ یَدَیْهِ قَالَ لَهُ مَا فَعَلْتَ بِالدُّرَّاعَهِ الَّتِی کَسَوْتُکَ بِهَا قَالَ هِیَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عِنْدِی فِی سَفَطٍ مَخْتُومٍ فِیهِ طِیبٌ وَ قَدِ احْتَفَظْتُ بِهَا وَ قَلَّمَا أَصْبَحْتُ إِلَّا وَ فَتَحْتُ السَّفَطَ فَنَظَرْتُ إِلَیْهَا تَبَرُّکاً بِهَا وَ قَبَّلْتُهَا وَ رَدَدْتُهَا إِلَی مَوْضِعِهَا وَ کُلَّمَا أَمْسَیْتُ صَنَعْتُ مِثْلَ ذَلِکَ فَقَالَ أَحْضِرْهَا السَّاعَهَ قَالَ نَعَمْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ اسْتَدْعَی بَعْضَ خَدَمِهِ وَ قَالَ لَهُ امْضِ إِلَی الْبَیْتِ الْفُلَانِیِّ مِنَ الدَّارِ فَخُذْ مِفْتَاحَهُ مِنْ خَازِنَتِی فَافْتَحْهُ وَ افْتَحِ الصُّنْدُوقَ الْفُلَانِیَّ وَ جِئْنِی بِالسَّفَطِ الَّذِی فِیهِ بِخَتْمِهِ فَلَمْ یَلْبَثِ الْغُلَامُ أَنْ جَاءَهُ بِالسَّفَطِ مَخْتُوماً فَوُضِعَ بَیْنَ یَدَیِ الرَّشِیدِ فَأَمَرَ بِکَسْرِ خَتْمِهِ وَ فَتْحِهِ فَلَمَّا فُتِحَ نَظَرَ إِلَی الدُّرَّاعَهِ فِیهِ بِحَالِهَا مَطْوِیَّهً مَدْفُونَهً فِی الطِّیبِ فَسَکَنَ الرَّشِیدُ مِنْ غَضَبِهِ ثُمَّ قَالَ لِعَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ ارْدُدْهَا إِلَی مَکَانِهَا وَ انْصَرِفْ رَاشِداً فَلَنْ أُصَدِّقَ عَلَیْکَ بَعْدَهَا سَاعِیاً وَ أَمَرَ أَنْ یُتْبَعَ بِجَائِزَهٍ سَنِیَّهٍ وَ تَقَدَّمَ بِضَرْبِ السَّاعِی أَلْفَ سَوْطٍ فَضُرِبَ نَحْواً مِنْ خَمْسِمِائَهِ سَوْطٍ فَمَاتَ فِی ذَلِکَ (۱).

**[ترجمه]اعلام الوری، ارشاد: إبن سنان نقل کرده، روزی رشید مقداری لباس، که در میان آن‌ها یک بالاپوش خز سیاه طلاکاری شده که از لباس‌های پادشاهان بود وجود داشت، برای علی بن یقطین فرستاد و او را بدین وسیله گرامی داشت. علی بن یقطین همه آن لباس‌ها را که آن بالاپوش هم در میانشان بود به همراه مقداری پول، که طبق معمول به عنوان خمس مالش برای امام می‌فرستاد، برای ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام ارسال کرد. وقتی این محموله به امام علیه السّلام رسید پول و لباس‌ها را پذیرفتند، ولی آن بالاپوش را به دست همان آورنده به علی بن یقطین برگرداند و نامه ای برای او نوشتند که این بالاپوش را پیش خود نگه دار و آن را از دسترست خارج نکن که به زودی برایت اتفاقی می‌افتد که به آن احتیاج پیدا خواهی کرد. علی بن یقطین از برگرداندن آن مردد شد و علت برگرداندن آن را نفهمید، ولی آن را نگه داشت.

بعد از مدتی علی بن یقطین بر یکی از غلامان مخصوص خود خشم گرفت و او را از کارش برکنار نمود. غلام از تمایل علی بن یقطین به ابا الحسن علیه السّلام باخبر بود و از پول‌ها و لباس‌ها و سایر چیزهایی که برای ایشان می‌فرستاد اطلاع داشت. سعایت علی را پیش رشید کرد و گفت: او قائل به امامت موسی بن جعفر است و خمس مال خود را هر سال برای او می... فرستد، و آن جمله بالاپوشی که امیرالمؤمنین در فلان تاریخ به او لطف نموده بودند را نیز برای موسی بن جعفر فرستاده است.

هارون برآشفت و بسیار خشمگین شد و گفت: باید صحت این جریان را بررسی کنم، اگر این‌طور که تو می گویی باشد، جانش را خواهم ستاند. دستور داد و همان دم علی بن یقطین احضار کرد. همین که علی آمد، به او گفت: آن بالاپوشی که به تو دادم را چه کار کردی؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! آن را در محفظه‌ای سر بسته که در آن عطر می گذارم نگه داشته‌ام. بیشتر صبح‌ها سر آن را باز می‌کنم به نظر تبرک به آن نگاه می‌کنم و آن را می‌بوسم و باز سر جایش برمی‌گردانم، شب‌ها هم همین کار را می‌کنم.

هارون گفت: همین الان آن را بیاور. گفت: چشم ای امیرالمؤمنین! یکی از غلامان خود را خواست و به او گفت: به فلان اتاق خانه برو، کلید آن را از کنیزی که کلیددار است بگیر، در اتاق را باز کن و فلان صندوق را بگشای و آن محفظه‌ای که رویش مهر زده ام را بیاور، طولی نکشید که غلام آن محفظه را مهر زده آورد و در مقابل رشید گذاشت، دستور داد مهرش را بردارند و بازش کنند.

وقتی باز شد، نگاهی به بالاپوش که مانند روز اولش بود و غرق در عطر بود کرد و خشمش فرو نشست. سپ س به علی بن یقطین گفت: محفظه را سر جایش برگردان و به سلامتی برگردد؛ دیگر حرف سخن چینان را درباره تو نمی پذیرم. و دستور داد به او جایزه ی نفیسی بدهند و سخن چین را هزار تازیانه بزنند. حدود پانصد تازیانه زده بودند که مرد. - . اعلام الوری: ۲۹۳ ، ارشاد : ۳۱۳ -

**[ترجمه]

«۱۳»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَابِقِ بْنِ طَلْحَهَ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: کَانَ مِمَّا قَالَ هَارُونُ لِأَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام حِینَ أُدْخِلَ عَلَیْهِ مَا هَذِهِ الدَّارُ قَالَ هَذِهِ دَارُ الْفَاسِقِینَ قَالَ وَ قَرَأَ سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا(۲) فَقَالَ لَهُ هَارُونُ فَدَارُ مَنْ هِیَ قَالَ هِیَ لِشِیعَتِنَا فِتْرَهٌ وَ لِغَیْرِهِمْ فِتْنَهٌ قَالَ فَمَا بَالُ صَاحِبِ الدَّارِ لَا یَأْخُذُهَا قَالَ أُخِذَتْ مِنْهُ عَامِرَهً وَ لَا یَأْخُذُهَا

ص: ۱۳۸

۱- ۱. الإرشاد ص ۳۱۳.

۲- ۲. سوره الأعراف الآیه: ۱۴۶.

إِلَّا مَعْمُورَةً(۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: محمد بن سابق بن طلحه انصاری نقل کرده، وقتی ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام را پیش هارون بردند، از جمله سخنانی که هارون به ایشان گفت این بود که: این‌جا خانه چیست؟ حضرت فرمودند: این خانه فاسقین است و این آیه را خواندند: «سَأَصْرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا» - . اعراف : ۱۴۶ - {به زودی کسانی را که در زمین بناحق تکبر می ورزند از آیاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه ای را [از قدرت من] بنگرند بدان ایمان نیاورند و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند}. هارون به ایشان گفت: پس این‌جا خانه کیست؟ فرمودند: در زمان خودش برای شیعیان ماست، ولی فعلاً آزمونی است برای دیگران. گفت: پس چرا صاحب خانه منزل خود را پس نمی گیرد؟ فرمودند: وقتی از او گرفته‌اند آباد بوده است، او وقتی آن را می گیرد که آباد شده باشد. - . تفسیر عیاشی ۲ : ۲۹ -

**[ترجمه]

بیان

لعل المعنی أنه لا یأخذها إلا فی وقت یمکنه عمارتها و هذا لیس أوانه.

lt;meta info="\\"او وقتی آن را می گیرد که آباد شده باشد\\" شاید معنایش این باشد که او فقط زمانی آن را می گیرد که بتواند آن را آباد کند، و اکنون زمانش نرسیده است.

**[ترجمه]

«۱۴»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب ابْنُ عَبْدِ رَبِّهِ فِی الْعُقَدِ(۲): أَنَّ الْمَهْدِیَّ رَأَی فِی مَنَامِهِ شَرِیکاً الْقَاضِیَ مَصْرُوفاً وَجْهُهُ عَنْهُ فَلَمَّا انْتَبَهَ قَصَّ رُؤْیَاهُ عَلَی الرَّبِیعِ فَقَالَ إِنَّ شَرِیکاً مُخَالِفٌ لَکَ فَإِنَّهُ فَاطِمِیٌّ مَحْضٌ قَالَ الْمَهْدِیُّ عَلَیَّ بِشَرِیکٍ فَأُتِیَ بِهِ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَیْهِ قَالَ بَلَغَنِی أَنَّکَ فَاطِمِیٌّ قَالَ أُعِیذُکَ بِاللَّهِ أَنْ تَکُونَ غَیْرَ فَاطِمِیٍّ إِلَّا أَنْ تَعْنِیَ فَاطِمَهَ بِنْتَ کِسْرَی قَالَ لَا وَ لَکِنْ أَعْنِی فَاطِمَهَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَالَ فَتَلْعَنُهَا قَالَ لَا مَعَاذَ اللَّهِ قَالَ فَمَا تَقُولُ فِیمَنْ یَلْعَنُهَا قَالَ عَلَیْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ قَالَ فَالْعَنْ هَذَا یَعْنِی الرَّبِیعَ قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا أَلْعَنُهَا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ لَهُ شَرِیکٌ یَا مَاجِنُ فَمَا ذِکْرُکَ لِسَیِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ وَ ابْنَهِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِینَ فِی مَجَالِسِ الرِّجَالِ قَالَ الْمَهْدِیُّ فَمَا وَجْهُ الْمَنَامِ قَالَ إِنَّ رُؤْیَاکَ لَیْسَتْ بِرُؤْیَا یُوسُفَ علیه السلام وَ إِنَّ الدِّمَاءَ لَا تُسْتَحَلُّ بِالْأَحْلَامِ (۳)

وَ أُتِیَ بِرَجُلٍ شَتَمَ فَاطِمَهَ إِلَی الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِیعِ فَقَالَ لِابْنِ غَانِمٍ انْظُرْ فِی أَمْرِهِ مَا تَقُولُ قَالَ یَجِبُ عَلَیْهِ الْحَدُّ قَالَ لَهُ الْفَضْلُ هِیَ ذَا أُمُّکَ إِنْ حَدَدْتَهُ فَأَمَرَ بِأَنْ یُضْرَبَ أَلْفَ سَوْطٍ وَ یُصْلَبَ فِی الطَّرِیقِ (۴).

**[ترجمه]مناقب شهر آشوب: ابن عبد ربه در عقد الفرید - . عقد الفرید ۲ : ۱۷۸ - می‌نویسد: مهدی عباسی در خواب

شریک قاضی را دید که رویش را از او برگردانده است. وقتی بیدار شد خوابش را برای ربیع نقل کرد. ربیع گفت: شریک مخالف توست؛ زیرا او فاطمی محض است. مهدی دستور داد شریک را حاضر کنند، او را آوردند، وقتی وارد شد، به او گفت: شنیده ام تو فاطمی هستی! گفت: شما را در پناه خدا می‌سپارم اگر فاطمی نباشید، مگر این که منظورتان از فاطمه، دختر کسری باشد. مهدی گفت: نه، منظورم فاطمه دختر محمّد است. شریک گفت: تو خودت فاطمه را لعنت می کنی؟ مهدی گفت: نه، پناه بر خدا. شریک گفت: به کسی که او را لعنت کند چه می گویی؟ مهدی گفت: می گویم خدا لعنتش کند! شریک گفت: پس این را - یعنی ربیع را - لعنت کنید. ربیع گفت: نه به خدا ای امیرالمؤمنین! من ایشان را لعنت نمی کنم.

شریک به ربیع گفت: ای بی‌غیرت! پس چرا نام بهترین زنان جهان و دختر سید المرسلین را در مجالس مردها می‌آوری؟ مهدی گفت: پس تعبیر خواب چه می شود؟ شریک گفت: خواب شما که خواب یوسف نیست، از این گذشته با خواب ریختن خون مردم حلال نمی‌شود. - . مناقب ۳ : ۱۱۴ -

مردی را پیش فضل بن ربیع آوردند که فاطمه را دشنام داده بود؛ ربیع به ابن غانم گفت: تو می گویی با این مرد چه کار کنیم؟ گفت: باید بر او حد زد. فضل گفت: حد زدن برای وقتی است که به مادر تو ناسزا بگوید. دستور داد او را هزار تازیانه بزنند و در گذرگاه به دار آویزند. - .همان : ۱۱۵ -

**[ترجمه]

«۱۵»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: لَمَّا بُویِعَ مُحَمَّدٌ الْمَهْدِیُّ دَعَا حُمَیْدَ بْنَ قَحْطَبَهَ نِصْفَ اللَّیْلِ وَ قَالَ إِنَّ إِخْلَاصَ أَبِیکَ وَ أَخِیکَ فِینَا أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ وَ حَالُکَ عِنْدِی مَوْقُوفٌ فَقَالَ أَفْدِیکَ بِالْمَالِ وَ النَّفْسِ فَقَالَ هَذَا لِسَائِرِ النَّاسِ قَالَ أَفْدِیکَ بِالرُّوحِ وَ الْمَالِ وَ الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ فَلَمْ یُجِبْهُ الْمَهْدِیُّ فَقَالَ أَفْدِیکَ بِالْمَالِ وَ النَّفْسِ وَ الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ وَ الدِّینِ فَقَالَ لِلَّهِ دَرُّکَ فَعَاهَدَ عَلَی ذَلِکَ وَ أَمَرَهُ أَنْ یَقْتُلَ الْکَاظِمَ علیه السلام فِی السُّحْرَهِ بَغْتَهً

ص: ۱۳۹

۱- ۱. تفسیر العیّاشیّ ج ۲ ص ۲۹.

۲- ۲. العقد الفرید ج ۲ ص ۱۷۸ طبع لجنه التألیف و الترجمه و النشر سنه ۱۳۵۹.

۳- ۳. المناقب ج ۳ ص ۱۱۴.

۴- ۴. نفس المصدر ج ۳ ص ۱۱۵.

فَنَامَ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ عَلِيّاً علیه السلام يُشِيرُ إِلَيْهِ وَ يَقْرَأُ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ (۱) فَانْتَبَهَ مَذْعُوراً وَ نَهَى حُمَيداً عَمَّا أَمَرَهُ وَ أَكْرَمَ الْكَاظِمَ وَ وَصَلَهُ (۲).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: وقتی با محمّد مهدی برای خلافت بیعت شد، نیمه شب از پی حمید بن قحطبه فرستاد و به او گفت: خدمت مخلصانه پدر و برادرت به ما از روز هم آشکارتر است، اما حال تو نسبت به ما معلوم نیست. حمید گفت: من مال و جان خود را برای شما فدا می‌کنم. مهدی گفت: این کار را سایر مردم هم می‌کنند. گفت: جان و مال و زن و فرزندانم را فدایتان می‌کنم. باز مهدی نپذیرفت. گفت: مال و جان، زن و فرزند و دینم را فدا می کنم. مهدی گفت: آفرین! و با همین شرط با او بیعت کرد و به او دستور داد که کاظم علیه السّلام را ناگهانی در سحرگاه بکشد. مهدی آن شب در خواب حضرت علی علیه السّلام را دید که به او اشاره می‌کنند و این آیه را می‌خوانند: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ» - . محمد / ۲۲ - { پس [ای منافقان] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید}. وحشت‌زده از خواب بیدار شد و حمید بن قحطبه را از کاری که دستور داده بود نهی کرد و امام کاظم علیه السّلام را گرامی داشت و به ایشان صله داد. - . مناقب ۳ : ۴۱۷ -

**[ترجمه]

بیان

السحره بالضم السحر.

**[ترجمه]السحره بالضم السحر.

**[ترجمه]

«۱۶»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: كَانَ يَتَقَدَّمُ الرَّشِيدُ إِلَى خَدَمِهِ إِذَا خَرَجَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مِنْ عِنْدِهِ أَنْ يَقْتُلُوهُ فَكَانُوا يَهُمُّونَ بِهِ فَيَتَدَاخَلُهُمْ مِنَ الْهَيْبَةِ وَ الزَّمَعِ فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ أَمَرَ بِتِمْثَالٍ مِنْ خَشَبٍ وَ جَعَلَ لَهُ وَجْهاً مِثْلَ وَجْهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ كَانُوا إِذَا سَكِرُوا أَمَرَهُمْ أَنْ يَذْبَحُوهَا بِالسَّكَاكِينِ وَ كَانُوا يَفْعَلُونَ ذَلِكَ أَبَداً فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ جَمَعَهُمْ فِي الْمَوْضِعِ وَ هُمْ سُكَارَى وَ أَخْرَجَ سَيِّدِي إِلَيْهِمْ فَلَمَّا بَصُرُوا بِهِ هَمُّوا بِهِ عَلَى رَسْمِ الصُّورَةِ فَلَمَّا عَلِمَ مِنْهُمْ مَا يُرِيدُونَ كَلَّمَهُمْ بِالْخَزَرِيَّةِ وَ التُّرْكِيَّةِ فَرَمَوْا مِنْ أَيْدِيهِمُ السَّكَاكِينَ وَ وَثَبُوا إِلَى قَدَمَيْهِ فَقَبَّلُوهُمَا وَ تَضَرَّعُوا إِلَيْهِ وَ تَبِعُوهُ إِلَى أَنْ شَيَّعُوهُ إِلَى الْمَنْزِلِ الَّذِي كَانَ يَنْزِلُ فِيهِ فَسَأَلَهُمُ التَّرْجُمَانُ عَنْ حَالِهِمْ فَقَالُوا إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ يَصِيرُ إِلَيْنَا فِي كُلِّ عَامٍ فَيَقْضِي أَحْكَامَنَا وَ يُرْضِي بَعْضاً مِنْ بَعْضٍ وَ نَسْتَسْقِي بِهِ إِذَا قُحِطَ بَلَدُنَا وَ إِذَا نَزَلَتْ بِنَا نَازِلَةٌ فَزِعْنَا إِلَيْهِ فَعَاهَدَهُمْ أَنَّهُ لَا يَأْمُرُهُمْ بِذَلِكَ فَرَجَعُوا(۳).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: علی بن ابی‌حمزه نقل کرده، رشید پیوسته به غلامان خود می‌گفت که همین که موسی بن جعفر علیه السّلام از پیش او بیرون آمد، او را بکشند، ولی هر وقت می‌خواستند این کار را بکنند، بهت و وحشت در دلشان

می‌افتاد و نمی‌توانستند. هارون وقتی دید هر بار همین‌طور پیش می‌رود، دستور داد مجسمه ای از چوب بسازند و صورتش را شبیه موسی بن جعفر علیه السّلام دربیاورند و وقتی آن‌ها مست بودند به آن‌ها دستور می‌داد آن را با چاقوهایشان سر ببرند و آن‌ها همیشه این کار را می کردند. یک روز که همه آن‌ها مست بودند، آن‌ها را در جای مورد نظر جمع کرد و آقایم را از همان مسیر بیرون فرستاد؛ همین که ایشان را دیدند، مانند همان مجسمه به ایشان حمله کردند.

امام علیه السّلام وقتی فهمیدند آن‌ها چه قصدی دارند، به زبان خزری و ترکی با آن‌ها صحبتی کردند و آن‌ها چاقوهایشان را از دست به زمین انداختند و به پاهای ایشان افتادند و آن‌ها را بوسیدند و اظهار ندامت شدید نمودند و ایشان را تا جایی که در آن ساکن بودند مشایعت کردند. وقتی مترجم جریان را از آن‌ها پرسید، گفتند: این مرد هر سال پیش ما می آید و مرافعات ما را برطرف می کند و ما را از یک‌دیگر راضی می کند. وقتی در سرزمینمان خشک‌سالی شود، به وسیله او طلب باران می کنیم و وقتی بلایی بر ما نازل شود به او پناه می‌بریم. هارون با آن‌ها عهد کرد که دیگر چنین دستوری به آن‌ها ندهد تا این که بر گشتند. - . همان : ۴۱۸ -

**[ترجمه]

بیان

الزمع بالتحریک الدهش.

**[ترجمه]الزمع بالتحریک الدهش.

**[ترجمه]

«۱۷»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: حُکِیَ أَنَّهُ مُغِصَ بَعْضُ الْخُلَفَاءِ فَعَجَزَ بَخْتِیشُوعُ النَّصْرَانِیُّ عَنْ دَوَائِهِ وَ أَخَذَ جَلِیداً فَأَذَابَهُ بِدَوَاءٍ ثُمَّ أَخَذَ مَاءً وَ عَقَدَهُ بِدَوَاءٍ وَ قَالَ هَذَا الطِّبُّ إِلَّا أَنْ یَکُونَ مُسْتَجَابُ دُعَاءٍ ذَا مَنْزِلَهٍ عِنْدَ اللَّهِ یَدْعُو لَکَ فَقَالَ الْخَلِیفَهُ عَلَیَّ بِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ فَأُتِیَ بِهِ فَسَمِعَ فِی الطَّرِیقِ أَنِینَهُ فَدَعَا اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ زَالَ مَغْصُ الْخَلِیفَهِ فَقَالَ لَهُ

۱- ۱. سوره محمّد الآیه: ۲۲.

۲- ۲. المناقب ج ۳ ص ۴۱۷.

۳- ۳. نفس المصدر ج ۳ ص ۴۱۸.

بِحَقِّ جَدِّکَ الْمُصْطَفَی أَنْ تَقُولَ بِمَ دَعَوْتَ لِی فَقَالَ علیه السلام قُلْتُ اللَّهُمَّ کَمَا أَرَیْتَهُ ذُلَّ مَعْصِیَتِهِ فَأَرِهِ عِزَّ طَاعَتِی فَشَفَاهُ اللَّهُ مِنْ سَاعَتِهِ (۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: حکایت شده که یکی از خلفاء دل‌پیچه‌ای گرفت که بختیشوع نصرانی هم نتوانست او را درمان کند، مقداری باران منجمد را با دوایی ذوب کرد و بعد مقداری آب در دوایی ریخت و گفت: طب بیش از این کاری نمی‌تواند بکند، مگر این‌که شخصی پیدا کنی که دعایش مستجاب باشد و نزد خداوند منزلتی داشته باشد. خلیفه گفت: موسی بن جعفر را پیش من بیاورید. ایشان را آوردند، در بین راه صدای آه خلیفه را شنیده شد، ایشان خداوند سبحان را دعا کردند و دل‌پیچه خلیفه متوقف شد. خلیفه گفت: تو را به حق جدت محمّد مصطفی بگو چه دعایی برایم کردی؟ امام علیه السلام فرمودند: گفتم: خدایا همان‌طور که به او خواری معصیتش را نشان دادی، عزت اطاعت مرا نیز نشان بده. همان ساعت خداوند او را شفا داد. - . همان : ۴۲۲ -

**[ترجمه]

توضیح

المغص تقطیع فی المعا و وجع و الجلید ما یسقط علی الأرض من الندی فیجمد.

**[ترجمه]المغص تقطیع فی المعا و وجع و الجلید ما یسقط علی الأرض من الندی فیجمد.

**[ترجمه]

«۱۸»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب الْفَضْلُ بْنُ الرَّبِیعِ وَ رَجُلٌ آخَرُ قَالا: حَجَّ هَارُونُ الرَّشِیدُ وَ ابْتَدَأَ بِالطَّوَافِ وَ مُنِعَتِ الْعَامَّةُ مِنْ ذَلِکَ لِیَنْفَرِدَ وَحْدَهُ فَبَیْنَمَا هُوَ فِی ذَلِکَ إِذِ ابْتَدَرَ أَعْرَابِیٌّ الْبَیْتَ وَ جَعَلَ یَطُوفُ مَعَهُ فَقَالَ الْحَاجِبُ تَنَحَّ یَا هَذَا عَنْ وَجْهِ الْخَلِیفَهِ فَانْتَهَرَهُمُ الْأَعْرَابِیُّ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ سَاوَی بَیْنَ النَّاسِ فِی هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ(۲) فَأَمَرَ الْحَاجِبَ بِالْکَفِّ عَنْهُ فَکُلَّمَا طَافَ الرَّشِیدُ طَافَ الْأَعْرَابِیُّ أَمَامَهُ فَنَهَضَ إِلَی الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ لِیُقَبِّلَهُ فَسَبَقَهُ الْأَعْرَابِیُّ إِلَیْهِ وَ الْتَثَمَهُ ثُمَّ صَارَ الرَّشِیدُ إِلَی الْمَقَامِ لِیُصَلِّیَ فِیهِ فَصَلَّی الْأَعْرَابِیُّ أَمَامَهُ فَلَمَّا فَرَغَ هَارُونُ مِنْ صَلَاتِهِ اسْتَدْعَی الْأَعْرَابِیَّ فَقَالَ الْحُجَّابُ أَجِبْ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ مَا لِی إِلَیْهِ حَاجَهٌ فَأَقُومَ إِلَیْهِ بَلْ إِنْ کَانَتِ الْحَاجَهُ لَهُ فَهُوَ بِالْقِیَامِ إِلَیَّ أَوْلَی قَالَ صَدَقَ فَمَشَی إِلَیْهِ وَ سَلَّمَ عَلَیْهِ فَرَدَّ عَلَیْهِ السَّلَامَ فَقَالَ هَارُونُ أَجْلِسُ یَا أَعْرَابِیُّ فَقَالَ مَا الْمَوْضِعُ لِی فَتَسْتَأْذِنَنِی فِیهِ بِالْجُلُوسِ إِنَّمَا هُوَ بَیْتُ اللَّهِ نَصَبَهُ لِعِبَادِهِ فَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَجْلِسَ فَاجْلِسْ وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تَنْصَرِفَ فَانْصَرِفْ فَجَلَسَ هَارُونُ وَ قَالَ وَیْحَکَ یَا أَعْرَابِیُّ مِثْلُکَ مَنْ یُزَاحِمُ الْمُلُوکَ قَالَ نَعَمْ وَ فِیَّ

مُسْتَمَعٌ قَالَ فَإِنِّی سَائِلُکَ فَإِنْ عَجَزْتَ آذَیْتُکَ قَالَ سُؤَالُکَ هَذَا سُؤَالُ مُتَعَلِّمٍ أَوْ سُؤَالُ مُتَعَنِّتٍ قَالَ بَلْ سُؤَالُ مُتَعَلِّمٍ قَالَ اجْلِسْ مَکَانَ السَّائِلِ مِنَ الْمَسْئُولِ وَ سَلْ وَ أَنْتَ مَسْئُولٌ

۱- ۱. المصدر السابق ج ۳ ص ۴۲۲.

۲- ۲. سوره الحجّ الآیه: ۲۵.

فَقَالَ هَارُونُ أَخْبِرْنِی مَا فَرْضُکَ قَالَ إِنَّ الْفَرْضَ رَحِمَکَ اللَّهُ وَاحِدٌ وَ خَمْسَهٌ وَ سَبْعَهَ عَشَرَ وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ وَ أَرْبَعٌ وَ تِسْعُونَ وَ مِائَهٌ وَ ثلاثون [ثَلَاثَهٌ] وَ خَمْسُونَ عَلَی سَبْعَهَ عَشَرَ وَ مِنِ اثْنَیْ عَشَرَ وَاحِدٌ وَ مِنْ أَرْبَعِینَ وَاحِدٌ وَ مِنْ مِائَتَیْنِ خَمْسٌ وَ مِنَ الدَّهْرِ کُلِّهِ وَاحِدٌ وَ وَاحِدٌ بِوَاحِدٍ قَالَ فَضَحِکَ الرَّشِیدُ وَ قَالَ وَیْحَکَ أَسْأَلُکَ عَنْ فَرْضِکَ وَ أَنْتَ تَعُدُّ عَلَیَّ الْحِسَابَ قَالَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ الدِّینَ کُلَّهُ حِسَابٌ وَ لَوْ لَمْ یَکُنِ الدِّینُ حِسَاباً لَمَا اتَّخَذَ اللَّهُ لِلْخَلَائِقِ حِسَاباً ثُمَّ قَرَأَ وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّهٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ (۱) قَالَ فَبَیِّنْ لِی مَا قُلْتَ وَ إِلَّا أَمَرْتُ بِقَتْلِکَ بَیْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَهِ فَقَالَ الْحَاجِبُ تَهَبُهُ لِلَّهِ وَ لِهَذَا الْمَقَامِ قَالَ فَضَحِکَ الْأَعْرَابِیُّ مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ الرَّشِیدُ مِمَّا ضَحِکْتَ یَا أَعْرَابِیُّ قَالَ تَعَجُّباً مِنْکُمَا إِذْ لَا أَدْرِی مَنِ الْأَجْهَلُ مِنْکُمَا الَّذِی یَسْتَوْهِبُ أَجَلًا قَدْ حَضَرَ أَوِ الَّذِی اسْتَعْجَلَ أَجَلًا لَمْ یَحْضُرْ فَقَالَ الرَّشِیدُ فَسِّرْ مَا قُلْتَ قَالَ أَمَّا قَوْلِی الْفَرْضُ وَاحِدٌ فَدِینُ الْإِسْلَامِ کُلُّهُ وَاحِدٌ وَ عَلَیْهِ خَمْسُ صَلَوَاتٍ وَ هِیَ سَبْعَ عَشْرَهَ رَکْعَهً وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ سَجْدَهً وَ أَرْبَعٌ وَ تِسْعُونَ تَکْبِیرَهً وَ مِائَهٌ وَ ثَلَاثٌ وَ خَمْسُونَ تَسْبِیحَهً وَ أَمَّا قَوْلِی مِنِ اثْنَیْ عَشَرَ وَاحِدٌ فَصِیَامُ شَهْرِ رَمَضَانَ مِنِ اثْنَیْ عَشَرَ شَهْراً وَ أَمَّا قَوْلِی مِنَ الْأَرْبَعِینَ وَاحِدٌ فَمَنْ مَلَکَ أَرْبَعِینَ دِینَاراً أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَیْهِ دِینَاراً وَ أَمَّا قَوْلِی مِنْ مِائَتَیْنِ خَمْسَهٌ فَمَنْ مَلَکَ مِائَتَیْ دِرْهَمٍ أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَیْهِ خَمْسَهَ دَرَاهِمَ وَ أَمَّا قَوْلِی فَمِنَ الدَّهْرِ کُلِّهِ وَاحِدٌ فَحَجَّهُ الْإِسْلَامِ وَ أَمَّا قَوْلِی وَاحِدٌ مِنْ وَاحِدٍ فَمَنْ أَهْرَقَ دَماً مِنْ غَیْرِ حَقٍّ وَجَبَ إِهْرَاقُ دَمِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی النَّفْسَ بِالنَّفْسِ (۲) فَقَالَ الرَّشِیدُ لِلَّهِ دَرُّکَ وَ أَعْطَاهُ بَدْرَهً فَقَالَ فَبِمَ اسْتَوْجَبْتُ مِنْکَ هَذِهِ الْبَدْرَهَ یَا هَارُونُ بِالْکَلَامِ أَوْ بِالْمَسْأَلَهِ قَالَ بِالْکَلَامِ قَالَ فَإِنِّی سَائِلُکَ عَنْ مَسْأَلَهٍ فَإِنْ أَتَیْتَ بِهَا

ص: ۱۴۲

۱- ۱. سوره الأنبیاء الآیه: ۴۷.

۲- ۲. سوره المائده الآیه: ۴۵.

كَانَتِ الْبَدْرَةُ لَکَ تَصَدَّقْ بِهَا فِی هَذَا الْمَوْضِعِ الشَّرِیفِ وَ إِنْ لَمْ تُجِبْنِی عَنْهَا أَضَفْتَ إِلَی الْبَدْرَهِ بَدْرَهً أُخْرَی لِأَتَصَدَّقَ بِهَا عَلَی فُقَرَاءِ الْحَیِّ مِنْ قَوْمِی فَأَمَرَ بِإِیرَادِ أُخْرَی وَ قَالَ سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ فَقَالَ أَخْبِرْنِی عَنِ الْخُنْفَسَاءِ تَزُقُّ أَمْ تُرْضِعُ وَلَدَهَا فَحَرِدَ(۱) هَارُونُ وَ قَالَ وَیْحَکَ یَا أَعْرَابِیُّ مِثْلِی مَنْ یُسْأَلُ عَنْ هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ.

فَقَالَ سَمِعْتُ مِمَّنْ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ مَنْ وَلِیَ أَقْوَاماً وُهِبَ لَهُ مِنَ الْعَقْلِ کَعُقُولِهِمْ وَ أَنْتَ إِمَامُ هَذِهِ الْأُمَّهِ یَجِبُ أَنْ لَا تُسْأَلَ عَنْ شَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِ دِینِکَ وَ مِنَ الْفَرَائِضِ إِلَّا أَجَبْتَ عَنْهَا فَهَلْ عِنْدَکَ لَهُ الْجَوَابُ قَالَ هَارُونُ رَحِمَکَ اللَّهُ لَا فَبَیِّنْ لِی مَا قُلْتَهُ وَ خُذِ الْبَدْرَتَیْنِ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی لَمَّا خَلَقَ الْأَرْضَ خَلَقَ دَبَّابَاتِ الْأَرْضِ

الذی مِنْ غَیْرِ فَرْثٍ وَ لَا دَم خَلَقَهَا مِنَ التُّرَابِ وَ جَعَلَ رِزْقَهَا وَ عَیْشَهَا مِنْهُ فَإِذَا فَارَقَ الْجَنِینُ أُمَّهُ لَمْ تَزُقَّهُ وَ لَمْ تُرْضِعْهُ وَ کَانَ عَیْشُهَا مِنَ التُّرَابِ فَقَالَ هَارُونُ وَ اللَّهِ مَا ابْتُلِیَ أَحَدٌ بِمِثْلِ هَذِهِ الْمَسْأَلَهِ وَ أَخَذَ الْأَعْرَابِیُّ الْبَدْرَتَیْنِ وَ خَرَجَ فَتَبِعَهُ بَعْضُ النَّاسِ وَ سَأَلَهُ عَنِ اسْمِهِ فَإِذَا هُوَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام فَأُخْبِرَ هَارُونُ بِذَلِکَ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ کَانَ یَنْبَغِی أَنْ تَکُونَ هَذِهِ الْوَرَقَهُ مِنْ تِلْکَ الشَّجَرَهِ(۲).

قوله علیه السلام و فیّ مستمع أی علم یجب أن یستمع إلیه.

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: فضل بن ربیع و شخص دیگری نقل کرده‌اند: هارون الرشید حج انجام داد و شروع به طواف کرد، مردم را از طواف باز داشتند تا هارون تنها طواف کند، در همان حالی که طواف می کرد مرد بادیه‌نشینی نزدیک کعبه آمد و به همراه هارون شروع طواف کرد .

نگهبانان گفتند: مردک! از جلو چشم خلیفه دور شو! مرد بادیه‌نشین نگهبانان را پس زد و گفت: خداوند در این‌جا همه مردم مساوی قرار داده و فرموده است: «سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ» - . حج / ۲۵ - { آن را برای مردم، اعم از مقیم در آن‌جا و بادیه نشین، یکسان قرار داده ایم}. هارون دستورد داد با او کاری نداشته باشند. مرد بادیه‌نشین در تمام مدت طواف جلوتر از هارون بود، هارون خواست پیش حجر الاسود برود و آن را ببوسد، مرد بادیه‌نشین سریع‌تر جلو رفت و آن را بوسید، هارون خواست در مقام نماز بخواند، آن مرد در جلو او به نماز ایستاد.

وقتی نماز هارون تمام شد، مرد بادیه‌نشین را خواست. نگهبانان به او گفتند: امیرالمؤمنین با تو کار دارد. گفت: من با او کاری ندارم تا پیش او بروم، اگر او با من کاری دارد، خودش باید پیش من بیاید. هارون گفت: راست می گوید. پیش او رفت و سلام کرد، جواب سلامش را داد. هارون گفت: ای بادیه‌نشین! اجازه می‌دهی بنشینم؟ گفت: این‌جا ملك من نیست که از من اجازه نشستن می گیری، این خانه خدا است که برای بندگان خود درست کرده است، اگر دوست داری بنشینی، بنشین و اگر دوست داری بروی، برو.

هارون نشست و گفت: چرا باید شخصی مثل تو مزاحم پادشاهان شود؟ گفت: آری، علمی است که باید شنیده شود. هارون گفت: از تو سؤالی می کنم؛ اگر نتوانی جواب دهی، اذیتت می کنم. مرد گفت: این سؤال تو سؤال کسی است که می‌خواهد جواب را بداند، یا سؤال کسی است که از روی لجبازی سؤال می کند؟ هارون گفت: نه، سؤالم برای دانستن است. مرد گفت:

پس طوری بنشین که سؤال کننده در برابر سؤال‌شونده می‌نشیند، در ضمن من هم از تو سؤال می کنم.

هارون پرسید: برایم بگو واجبات کدام است؟ مرد گفت: خدا تو را رحمت کند! واجب یکی و پنج تاو هفده تا و سی و چهار تا و نود و چهار تا و صد و پنجاه و سه تا بر هفده تاست، و از دوازده تا یکی و از چهل تا یکی و از دویست تا پنج تا و از تمام عمر یکی و یکی یکی است. هارون خنده سر داد و گفت: من در مورد واجبات از تو می‌پرسم و تو برایم اعداد را حساب می‌کنی!؟ گفت: مگر نمی‌دانی که دین تمامش حساب است؟ اگر دین تمامش حساب نبود، خداوند برای خلایق حسابی قرار نمی‌داد. سپس خواند: «وَ إِنْ کانَ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَیْنا بِها وَ کَفی بِنا حاسِبِینَ» - . انبیاء / ۴۷ - {و اگر [عمل] هم‌وزن دانه خردلی باشد، آن را می آوریم و کافی است که ما حسابرس باشیم} هارون گفت: پس برایم توضیح بده منظورت از آن‌چه گفتی چه بود؟ و اگر نه، دستور می‌دهم تو را بین صفا و مروه بکشند.

نگهبان گفت: او را به خاطر خدا و این مقام ببخشید. مرد از سخن نگهبان خنده اش گرفت. هارون گفت: به چه خندیدی؟ گفت: از شما دو نفر تعجب کردم، زیرا نمی‌دانم کدام‌یک نادان ترید؛ کسی که تقاضای بخشش مرگی را می کند که وقتش رسیده است، یا کسی که برای مرگی عجله می کند که هنوز وقتش نرسیده است.

رشید گفت: آن‌چه گفتی را توضیح بده. مرد گفت: اما این‌که گفتم واجب یکی است؛ آن دین اسلام است که با همه واجباتش یک چیز است و در آن پنج نماز واجب است که مجموع آن‌ها هفده رکعت است و سی و چهار سجده و نود و چهار تکبیر و صد و پنجاه و سه تسبیح دارد. و اما این که گفتم از دوازده تا یکی؛ منظورم روزه ماه رمضان از میان دوازده ماه سال بود. و اما این که گفتم از چهل تا یکی؛ هر کس چهل دینار طلا داشته باشد، خداوند بر او یک دینار زکات واجب کرده است. و اما این که گفتم از دویست تا پنج تا؛ هر کس دویست درهم نقره داشته باشد، خداوند بر او پنج درهم زکات واجب کرده است.

و اما این که گفتم از تمام عمر یکی؛ منظورم همان حج واجب بود، و این که گفتم یکی یکی؛ منظورم این بود که هر کس خون کسی را به نا حق بریزد، واجب است خونش ریخته شود، خداوند متعال فرمود: «النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» - . مائده / ۴۵ - { جان در مقابل جان}.

رشید گفت: آفرین! و کیسه‌ای محتوی ده هزار درهم به او بخشید. مرد گفت: ای هارون! من به چه جهت مستحق این کیسه از طرف تو شدم؛ برای سخن گفتن؟ یا برای سؤال نمودن؟ گفت: برای سخن گفتن. مرد گفت: من نیز از تو یک مسأله می پرسم؛ اگر جواب بدهی، این کیسه مال تو باشد و در این مکان شریف آن را صدقه بده، و اگر جواب ندهی یک کیسه دیگر به آن اضافه می کنی تا آن‌ها را بر فقرای قبیله خود صدقه دهم. دستور داد کیسه دیگری بیاورند و گفت: هر چه می‌خواهی بپرس.

مرد گفت: به من بگو موریانه به بچه اش دانه میدهد یا شیر؟ هارون غضب‌ناک شد و گفت: ای بادیه‌نشین! از مثل من چنین سؤالی می‌کنند؟ مرد گفت: شنیدم از کسی که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده بود که ایشان می‌فرمودند: هر کس رهبر قوم‌هایی شود، به اندازه آن‌ها به او عقل می‌دهند، تو پیشوای این امت هستی، باید بتوانی هر سؤالی که از امور دین و واجبات

از تو می‌پرسند را جواب بدهی، حالا جواب این سؤال را می‌دانی یا نه؟

هارون گفت: خدا رحمتت کند! نه، آن‌چه گفتی را برایم توضیح بده و این دو کیسه پول را بردار. مرد گفت: وقتی خداوند متعال زمین را آفرید، جنبندگانی که شکم و خون ندارند را از خاک آفرید و خوراک و زندگی آن‌ها را نیز از همان خاک قرار داد، وقتی جنین از مادرش جدا می‌شود، نه او را دانه می دهد و نه شیر، گذران زندگی‌اش از خاک است.

هارون گفت: به خدا قسم کسی تا به حال با چنین سؤالی برخورد نکرده بود. مرد دو کیسه را برداشت و بیرون رفت. چند نفر به دنبال او رفتند و از او نامش را پرسیدند، فهمیدند او موسی بن جعفر بن محمّد علیهما السّلام بوده است. به هارون اطلاع دادند، گفت: به خدا قسم این درخت باید هم چنین برگی داشته باشد. - . مناقب ۳ : ۴۲۷ -

**[ترجمه]

«۱۹»

الشَّرِيفُ الْمُرْتَضَى فِي الْغُرَرِ(۳)، وَ الدَّيْلَمِيُّ فِي أَعْلَامِ الدِّينِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَيُّوبَ الْهَاشِمِيِّ: أَنَّهُ حَضَرَ بَابَ الرَّشِيدِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ نُفَيْعٌ الْأَنْصَارِيُّ وَ حَضَرَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام عَلَى حِمَارٍ لَهُ فَتَلَقَّاهُ الْحَاجِبُ بِالْإِكْرَامِ وَ عَجَّلَ لَهُ

ص: ۱۴۳

۱- ۱. فحرد هارون: أی فغضب.

۲- ۲. المناقب ج ۳ ص ۴۲۷.

۳- ۳. الغرر و الدرر- أمالی المرتضی ج ۱ ص ۲۷۵ و أخرجه ابن شهرآشوب فی المناقب ج ۳ ص ۴۳۱، و الطبرسیّ فی إعلام الوری ص ۲۹۷.

بِالْإِذْنِ فَسَأَلَ نُفَيْعٌ عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنَ عُمَرَ مَنْ هَذَا الشَّيْخُ قَالَ شَيْخُ آلِ أَبِی طَالِبٍ شَيْخُ آلِ مُحَمَّدٍ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ مَا رَأَيْتُ أَعْجَزَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ يَفْعَلُونَ هَذَا بِرَجُلٍ يَقْدِرُ أَنْ يُزِيلَهُمْ عَنِ السَّرِيرِ أَمَا إِنْ خَرَجَ لَأُسَوِّئَنَّهُ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْعَزِيزِ لَا تَفْعَلْ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتٍ قَلَّ مَا تَعَرَّضَ لَهُمْ أَحَدٌ فِی الْخِطَابِ إِلَّا وَسَمُوهُ فِی الْجَوَابِ سِمَةً يَبْقَى عَارُهَا عَلَيْهِ مَدَى الدَّهْرِ قَالَ وَ خَرَجَ مُوسَى وَ أَخَذَ نُفَيْعٌ بِلِجَامِ حِمَارِهِ وَ قَالَ مَنْ أَنْتَ يَا هَذَا قَالَ يَا هَذَا إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ النَّسَبَ أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ ذَبِيحِ اللَّهِ ابْنُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْبَلَدَ فَهُوَ الَّذِی فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْكَ إِنْ كُنْتَ مِنْهُمُ الْحَجَّ إِلَيْهِ وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمُفَاخَرَةَ فَوَ اللَّهِ مَا رَضُوا مُشْرِكُو قَوْمِی مُسْلِمِی قَوْمِكَ أَكْفَاءً لَهُمْ حَتَّى قَالُوا يَا مُحَمَّدُ أَخْرِجْ إِلَيْنَا أَكْفَاءَنَا مِنْ قُرَيْشٍ وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الصِّيتَ وَ الِاسْمَ فَنَحْنُ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ بِالصَّلَاةِ عَلَيْنَا فِی الصَّلَوَاتِ الْمَفْرُوضَةِ تَقُولُ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فَنَحْنُ آلُ مُحَمَّدٍ خَلِّ عَنِ الْحِمَارِ فَخَلَّى عَنْهُ وَ يَدُهُ تُرْعَدُ وَ انْصَرَفَ مَخْزِيّاً فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْعَزِيزِ أَ لَمْ أَقُلْ لَكَ (۱).

**[ترجمه]شریف مرتضی در غرر و دیلمی در أعلام الدين می‌نويسند: ايوب هاشمی نقل كرده، شخصی به نام نفيع انصاری در خانه هارون الرشيد حاضر شد و در همان وقت موسی بن جعفر عليه السّلام نيز سوار بر الاغشان سر رسيدند، نگهبان به ايشان احترام كرد و برای ايشان زودتر اجازه ورود طلبيد.

نفيع از عبدالعزيز بن عمر پرسيد اين پيرمرد كه بود؟ گفت: اين شخص بزرگ آل ابی‌طالب و بزرگ آل محمّد است، اين شخص موسی بن جعفر است. گفت: من از اين بنی‌عباس عاجزتر نديده ام؛ به مردی كه قدرت دارد آن‌ها را از سرير سلطنت به زير آورد اين قدر احترام می كنند. بگذار از پيش هارون بيرون بيايد، به او بی‌ادبی خواهم كرد.

عبدالعزيز به او گفت: اين كار را نكن، اين‌ها خانواده ای هستند كه كمتر كسی است كه به آن‌ها بی‌ادبی كرده باشد و آن‌ها در جواب طوری نشانش نكرده باشند كه ننگش تا ابد باقی بماند. حضرت موسی خارج شدند، نفيع مهار الاغ ايشان را گرفت و گفت: آهای تو كه هستی؟

فرمودند: ای آقا! اگر منظورت اين است كه نسب من چيست، من پسر محمّد حبيب‌اللّه، پسر اسماعيل ذبيح اللّه، پسر ابراهيم خليل‌اللّه هستم. و اگر منظورت اين است كه اهل كجا هستم، من اهل همان جايی هستم كه خداوند بر مسلمانان و بر تو اگر مسلمان باشی، واجب است به حج آن بروند. و اگر منظورت اين است كه بر من فخر فروشی كنی، به خدا قسم مشرک‌های قوم من راضی نشدند با مسلمانان قوم هم‌طراز شوند و گفتند: يا محمّد! برای مبارزه با ما همطرازان خودمان از قريش را بفرست بيايند. اگر منظورت آوازه و شهرت است، ما همان كسانی هستيم كه خداوند امر كرده كه در نمازهای واجب بر ما صلوات بفرستند؛ می گويی: اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد، ما آل محمّد هستيم، مهار الاغ را رها كن. او در حالی كه رعشه دستش افتاده بود مهار الاغ را رها كرد و با خواری بازگشت، عبدالعزيز به او گفت: به تو نگفتم!؟ - . همان : ۴۳۱ -

**[ترجمه]

«۲۰»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب فِی كِتَابِ أَخْبَارِ الْخُلَفَاءِ: أَنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ كَانَ يَقُولُ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ خُذْ فَدَكاً حَتَّى أَرُدَّهَا

إِلَیْکَ فَیَأْبَی حَتَّی أَلَحَّ عَلَیْهِ فَقَالَ علیه السلام لَا آخُذُهَا إِلَّا بِحُدُودِهَا قَالَ وَ مَا حُدُودُهَا قَالَ إِنْ حَدَّدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا قَالَ بِحَقِّ جَدِّکَ إِلَّا فَعَلْتُ قَالَ أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَدَنُ فَتَغَیَّرَ وَجْهُ الرَّشِیدِ وَ قَالَ إِیهاً قَالَ وَ الْحَدُّ الثَّانِی سَمَرْقَنْدُ فَارْبَدَّ وَجْهُهُ قَالَ وَ الْحَدُّ الثَّالِثُ إِفْرِیقِیَهُ فَاسْوَدَّ وَجْهُهُ وَ قَالَ هِیهِ قَالَ وَ الرَّابِعُ سِیفُ الْبَحْرِ مِمَّا یَلِی الْجُزُرَ وَ إِرْمِینِیَهُ قَالَ الرَّشِیدُ فَلَمْ یَبْقَ لَنَا شَیْ ءٌ فَتَحَوَّلَ إِلَی مَجْلِسِی قَالَ مُوسَی قَدْ أَعْلَمْتُکَ أَنَّنِی إِنْ حَدَّدْتُهَا لَمْ تَرُدَّهَا فَعِنْدَ ذَلِکَ عَزَمَ عَلَی قَتْلِهِ.

وَ فِی رِوَایَهِ ابْنِ أَسْبَاطٍ أَنَّهُ قَالَ: أَمَّا الْحَدُّ الْأَوَّلُ فَعَرِیشُ مِصْرَ وَ الثَّانِی دُومَهُ الْجَنْدَلِ وَ الثَّالِثُ أُحُدٌ وَ الرَّابِعُ سِیفُ الْبَحْرِ فَقَالَ هَذَا کُلُّهُ هَذِهِ الدُّنْیَا

۱- ۱. المناقب ج ۳ ص ۴۳۱.

فَقَالَ علیه السلام هَذَا کَانَ فِی أَیْدِی الْیَهُودِ بَعْدَ مَوْتِ أَبِی هَالَهَ فَأَفَاءَهُ اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ بِلَا خَیْلٍ وَ لا رِکابٍ فَأَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ یَدْفَعَهُ إِلَی فَاطِمَهَ علیها السلام (۱).

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب: در کتاب اخبار خلفاء آمده است که هارون الرشید به موسی بن جعفر علیه السّلام می... گفت: فدک را بگیرید تا آن را به شما برگردانم. ایشان نمی‌پذیرفتند تا این‌که او زیاد اصرار کرد، امام علیه السّلام فرمودند:

من فدک را نمی گیرم مگر این‌که آن را با تمام محدوده‌اش بدهی. گفت: و محدوده‌اش کجاست؟ فرمودند: اگر معین کنم، نخواهی داد. گفت: تو را به حق جدت قسم می‌دهم که محدوده‌اش را معین کنید. فرمودند: حد اول آن عدن است، چهره رشید درهم رفت و گفت: بگویید. فرمودند: حد دوم سمرقند است، چهره رشید خاکستری شد، فرمودند: حد سوم افریقا است، چهره رشید سیاه شد و گفت: بگویید. فرمودند: حد چهارم سیف البحر است که هم مرز با جزائر و ارمنیه است. رشید گفت: دیگر برای ما چیزی باقی نماند، پس بیایید جای من بنشینید. حضرت موسی فرمودند: من که گفتم اگر حدود آن را معین کنم، بر نخواهی گرداند. همان وقت بود که تصمیم کشتن ایشان را گرفت.

در روایت ابن اسباط این‌چنین آمده است: فرمودند: حد اول عریش مصر است، حد دوم دومه‌الجندل است، حد سوم أحد و حد چهارم سیف البحر است. رشید گفت: این که تمام دنیا است. امام علیه السلام فرمودند: این سرزمین‌ها از بعد از مرگ أبی‌هاله در دست یهودیان بود که خداوند بدون جنگ و جدال و لشکرکشی آن‌ها را به تصرف رسولش درآورد، و خداوند به ایشان دستور داد آن‌ها را به فاطمه علیها السّلام بدهد. - . همان : ۴۳۵ -

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی (۲)

إیه بکسر الهمزه و الهاء و فتحها و تنون المکسوره کلمه استزاده و استنطاق و قال (۳)

هیه بالکسر کلمه استزاده و قال (۴) الربده بالضم لون إلی الغبره و قد اربد و ارباد.

**[ترجمه]قال الفیروزآبادی - ۲. القاموس ج ۴ ص ۲۸۰. -

إیه بکسر الهمزه و الهاء و فتحها و تنون المکسوره کلمه استزاده و استنطاق و قال - ۳. نفس المصدر ج ۴ ص ۲۹۶. -

هیه بالکسر کلمه استزاده و قال - ۴. المصدر السابق ج ۱ ص ۲۹۳. - الربده بالضم لون إلی الغبره و قد اربد و ارباد.

**[ترجمه]

نجم، [کتاب النجوم] مِنْ کِتَابِ نُزْهَهِ الْکِرَام وَ بُسْتَانِ الْعَوَامِّ تَأْلِیفِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ الْحَسَنِ الرَّازِیِّ وَ هَذَا الْکِتَابُ خَطُّهُ بِالْعَجَمِیَّهِ تَکَلَّفْنَا مِنْ نَقْلِهِ إِلَی الْعَرَبِیَّهِ فَذَکَرَ فِی أَوَاخِرِ الْمُجَلَّدِ الثَّانِی مِنْهُ مَا هَذَا لَفْظُ مَنْ أَعْرَبَهُ.

وَ رُوِیَ: أَنَّ هَارُونَ الرَّشِیدَ أَنْفَذَ إِلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَأَحْضَرَهُ فَلَمَّا حَضَرَ عِنْدَهُ قَالَ إِنَّ النَّاسَ یَنْسُبُونَکُمْ یَا بَنِی فَاطِمَهَ إِلَی عِلْمِ النُّجُومِ وَ أَنَّ مَعْرِفَتَکُمْ بِهَا مَعْرِفَهٌ جَیِّدَهٌ وَ فُقَهَاءُ الْعَامَّهِ یَقُولُونَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ إِذَا ذُکِرَنِی أَصْحَابِی فَاسْکُنُوا [فَاسْکُتُوا] وَ إِذَا ذَکَرُوا الْقَدَرَ فَاسْکُتُوا وَ إِذَا ذَکَرُوا النُّجُومَ فَاسْکُتُوا وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام کَانَ أَعْلَمَ الْخَلَائِقِ بِعِلْمِ النُّجُومِ وَ أَوْلَادُهُ وَ ذُرِّیَّتُهُ الَّذِینَ یَقُولُ الشِّیعَهُ بِإِمَامَتِهِمْ کَانُوا عَارِفِینَ بِهَا فَقَالَ لَهُ الْکَاظِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ هَذَا حَدِیثٌ ضَعِیفٌ وَ إِسْنَادُهُ مَطْعُونٌ فِیهِ وَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی قَدْ مَدَحَ النُّجُومَ وَ لَوْ لَا أَنَّ النُّجُومَ صَحِیحَهٌ مَا مَدَحَهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الْأَنْبِیَاءُ علیهم السلام کَانُوا عَالِمِینَ بِهَا وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی فِی حَقِّ إِبْرَاهِیمَ خَلِیلِ الرَّحْمَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ کَذلِکَ نُرِی إِبْراهِیمَ مَلَکُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِیَکُونَ مِنَ الْمُوقِنِینَ (۵)

ص: ۱۴۵

۱- ۱. نفس المصدر ج ۳ ص ۴۳۵.

۲- ۲. القاموس ج ۴ ص ۲۸۰.

۳- ۳. نفس المصدر ج ۴ ص ۲۹۶.

۴- ۴. المصدر السابق ج ۱ ص ۲۹۳.

۵- ۵. سوره الأنعام الآیه: ۷۵.

وَ قَالَ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ فَنَظَرَ نَظْرَهً فِی النُّجُومِ فَقالَ إِنِّی سَقِیمٌ (۱) فَلَوْ لَمْ یَکُنْ عَالِماً بِعِلْمِ النُّجُومِ مَا نَظَرَ فِیهَا وَ مَا قَالَ إِنِّی سَقِیمٌ وَ إِدْرِیسُ علیه السلام کَانَ أَعْلَمَ أَهْلِ زَمَانِهِ بِالنُّجُومِ وَ اللَّهُ تَعَالَی قَدْ أَقْسَمَ بِمَواقِعِ النُّجُومِ وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ (۲) وَ قَالَ فِی مَوْضِعٍ وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً إِلَی قَوْلِهِ فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً(۳) یَعْنِی بِذَلِکَ اثْنَیْ عَشَرَ بُرْجاً وَ سَبْعَهَ سَیَّارَاتٍ وَ الَّذِی یَظْهَرُ بِاللَّیْلِ وَ النَّهَارِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ بَعْدَ عِلْمِ الْقُرْآنِ مَا یَکُونُ أَشْرَفَ مِنْ عِلْمِ النُّجُومِ وَ هُوَ عِلْمُ الْأَنْبِیَاءِ وَ الْأَوْصِیَاءِ وَ وَرَثَهِ الْأَنْبِیَاءِ الَّذِینَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ (۴) وَ نَحْنُ نَعْرِفُ هَذَا الْعِلْمَ وَ مَا نَذْکُرُهُ فَقَالَ لَهُ هَارُونُ بِاللَّهِ عَلَیْکَ یَا مُوسَی هَذَا الْعِلْمَ لَا تُظْهِرْهُ عِنْدَ الْجُهَّالِ وَ عَوَامِّ النَّاسِ حَتَّی لَا یُشَنِّعُوا عَلَیْکَ وَ انْفَسْ عَنِ الْعَوَامِّ بِهِ وَ غُطَّ هَذَا الْعِلْمَ وَ ارْجِعْ إِلَی حَرَمِ جَدِّکَ ثُمَّ قَالَ لَهُ هَارُونُ وَ قَدْ بَقِیَ مَسْأَلَهٌ أُخْرَی بِاللَّهِ عَلَیْکَ أَخْبِرْنِی بِهَا قَالَ لَهُ سَلْ فَقَالَ بِحَقِّ الْقَبْرِ وَ الْمِنْبَرِ وَ بِحَقِّ قَرَابَتِکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَخْبِرْنِی أَنْتَ تَمُوتُ قَبْلِی أَوْ أَنَا أَمُوتُ قَبْلَکَ لِأَنَّکَ تَعْرِفُ هَذَا مِنْ عِلْمِ النُّجُومِ فَقَالَ لَهُ مُوسَی علیه السلام آمِنِّی حَتَّی أُخْبِرَکَ فَقَالَ لَکَ الْأَمَانُ فَقَالَ أَنَا أَمُوتُ قَبْلَکَ وَ مَا کُذِبْتُ وَ لَا أَکْذِبُ وَ وَفَاتِی قَرِیبٌ فَقَالَ لَهُ هَارُونُ قَدْ بَقِیَ مَسْأَلَهٌ تُخْبِرُنِی بِهَا وَ لَا تَضْجَرْ فَقَالَ لَهُ سَلْ فَقَالَ خَبِّرُونِی أَنَّکُمْ تَقُولُونَ إِنَّ جَمِیعَ الْمُسْلِمِینَ عَبِیدُنَا وَ جَوَارِینَا وَ أَنَّکُمْ تَقُولُونَ مَنْ یَکُونُ لَنَا عَلَیْهِ حَقٌّ وَ لَا یُوصِلُهُ إِلَیْنَا فَلَیْسَ بِمُسْلِمٍ فَقَالَ لَهُ مُوسَی علیه السلام کَذَبَ الَّذِینَ زَعَمُوا أَنَّنَا نَقُولُ ذَلِکَ وَ إِذَا کَانَ الْأَمْرُ کَذَلِکَ فَکَیْفَ یَصِحُّ الْبَیْعُ وَ الشِّرَاءُ عَلَیْهِمْ وَ نَحْنُ نَشْتَرِی عَبِیداً وَ جَوَارِیَ وَ نُعْتِقُهُمْ

۱- ۱. سوره الصافّات الآیه: ۸۹.

۲- ۲. سوره الواقعه الآیه: ۷۶.

۳- ۳. سوره النازعات الآیه: ۱- ۵.

۴- ۴. سوره النحل الآیه: ۱۶.

وَ نَقْعُدُ مَعَهُمْ وَ نَأْكُلُ مَعَهُمْ وَ نَشْتَرِي الْمَمْلُوكَ وَ نَقُولُ لَهُ يَا بُنَيَّ وَ لِلْجَارِيَهِ يَا بِنْتِي وَ نُقْعِدُهُمْ يَأْكُلُونَ مَعَنَا تَقَرُّباً إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَلَوْ أَنَّهُمْ عَبِيدُنَا وَ جَوَارِينَا مَا صَحَّ الْبَيْعُ وَ الشِّرَاءُ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ اللَّهَ اللَّهَ فِي الصَّلَاهِ وَ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ يَعْنِي صَلُّوا وَ أَكْرِمُوا مَمَالِيكَكُمْ وَ جَوَارِيَكُمْ وَ نَحْنُ نُعْتِقُهُمْ وَ هَذَا الَّذِي سَمِعْتَهُ غَلَطٌ مِنْ قَائِلِهِ وَ دَعْوَى بَاطِلَهٌ وَ لَكِنْ نَحْنُ نَدَّعِي أَنَّ وَلَاءَ جَمِيعِ الْخَلَائِقِ لَنَا يَعْنِي وَلَاءَ الدِّينِ وَ هَؤُلَاءِ الْجُهَّالُ يَظُنُّونَهُ وَلَاءَ الْمِلْكِ حَمَلُوا دَعْوَاهُمْ عَلَى ذَلِكَ وَ نَحْنُ نَدَّعِي ذَلِكَ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ وَ مَا كَانَ يَطْلُبُ بِذَلِكَ إِلَّا وَلَاءَ الدِّينِ وَ الَّذِي يُوصِلُونَهُ إِلَيْنَا مِنَ الزَّكَاهِ وَ الصَّدَقَهِ فَهُوَ حَرَامٌ عَلَيْنَا مِثْلُ الْمَيْتَهِ وَ الدَّمِ وَ لَحْمِ الْخِنْزِيرِ وَ أَمَّا الْغَنَائِمُ وَ الْخُمُسُ مِنْ بَعْدِ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَدْ مَنَعُونَا ذَلِكَ وَ نَحْنُ مُحْتَاجُونَ إِلَى مَا فِي يَدِ بَنِي آدَمَ الَّذِينَ لَنَا وَلَاؤُهُمْ بِوَلَاءِ الدِّينِ لَيْسَ بِوَلَاءِ الْمِلْكِ فَإِنْ نَفَذَ إِلَيْنَا أَحَدٌ هَدِيَّهً وَ لَا يَقُولُ إِنَّهَا صَدَقَهٌ نَقْبَلُهَا لِقَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله لَوْ دُعِيتُ إِلَى كُرَاعٍ لَأَجَبْتُ وَ لَوْ أُهْدِيَ لِي كُرَاعٌ لَقَبِلْتُ وَ الْكُرَاعُ اسْمُ الْقَرْيَهِ وَ الْكُرَاعُ يَدُ الشَّاهِ وَ ذَلِكَ سُنَّهٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ لَوْ حَمَلُوا إِلَيْنَا زَكَاهً وَ عَلِمْنَا أَنَّهَا زَكَاهٌ رَدَدْنَاهَا وَ إِنْ كَانَتْ هَدِيَّهً قَبِلْنَاهَا ثُمَّ إِنَّ هَارُونَ أَذِنَ لَهُ فِي الِانْصِرَافِ فَتَوَجَّهَ إِلَى الرَّقَّهِ ثُمَّ تَقَوَّلُوا عَلَيْهِ أَشْيَاءَ فَاسْتَعَادَهُ هَارُونُ وَ أَطْعَمَهُ السَّمَّ فَتُوُفِّيَ عليه السلام (۱).

**[ترجمه]کتاب النجوم: از کتاب نزهه الکرام و بستان العوام تألیف محمد بن حسین بن حسن رازی آمده است که: روایت شده هارون الرشید از پی موسی بن جعفر علیه السّلام فرستاد و ایشان را احضار کرد، وقتی ایشان آمدند، گفت: مردم شما فرزندان فاطمه را دارای علم نجوم می‌دانند و می گویند شما این علم را خوب می‌دانید، و فقهای اهل سنت می گویند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: وقتی اصحابم از من چیزی گفتند، اعتماد کنید و وقتی از قدر چیزی گفتند، ساکت باشید و وقتی از نجوم چیزی گفتند، ساکت باشید. و امیرالمؤمنین علیه السلام از همه مردم بیشتر علم نجوم را می‌دانست، و فرزندان و نوادگان ایشان که شیعه قائل به امامت آن‌ها هستند این علم را می‌دانند.

حضرت کاظم علیه السلام به او فرمودند: این حدیث ضعیف است و اسناد آن قابل اطمینان نیست، و خداوند تبارک و تعالی علم نجوم را مدح کرده است. اگر علم نجوم صحیح نبود، خداوند عزّ و جلّ آن را مدح نمی کرد. انبیاء نیز نجوم را می‌دانستند. خداوند تعالی درباره ابراهیم خلیل الرحمن صلوات الله علیه فرموده است: «وَ كَذٰلِكَ نُرِي إِبْراهِيمَ مَلَكُوتَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» - . انعام / ۷۵ - {و این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد}، و در جای دیگر فرموده است: «فَنَظَرَ نَظْرَهً فِي النُّجُومِ * فَقالَ إِنِّي سَقِيمٌ» - . صافات / ۸۸ و ۸۹ - {پس نظری به ستارگان افکند * و گفت من کسالت دارم}. اگر علم نجوم را نمی‌دانست، به ستاره نگاه نمی کرد، و نمی گفت من مریض هستم. ادریس علیه السلام نجوم را از همه اهل زمان خود بیشتر می‌دانست. خداوند متعال به مواقع نجوم سوگند یاد کرده است: «وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» - . واقعه / ۷۶ - {اگر بدانید، آن سوگندی سخت بزرگ است}، و در جای دیگر فرمود: «وَ النَّازِعاتِ غَرْقاً» - . نازعات / ۱ - {سوگند به فرشتگانی که [از کافران] به سختی جان ستانند}، تا می‌رسد به این آیه که: «فَالْمُدَبِّراتِ أَمْراً» - . همان / ۵ - {و کار [بندگان] را تدبیر می کنند}، که منظورش دوازده برج و هفت سیاره و آن‌چه که در شب و روز به امر خدا آشکار می شود است. و بعد از علم قرآن علمی با ارزش‌تر از علم نجوم نیست، و علم نجوم، علم انبیاء و اوصیاء و جانشینان انبیاء است که خداوند عزّ و جلّ فرمود: «وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ» - . نحل / ۱۶ - {و نشانه هایی [دیگر نیز قرار داد] و آنان به وسیله ستاره [قطبی] راه یابی می کنند}. ما هم این علم را بلد هستیم و حرفی از آن نمی‌زنیم.

هـارون به ایشـان گفت: ای موسـی! تو را به خـدا قسم که این علم را برای نـادان‌ها و عوام مردم اظهار نکن تا مبادا بر تو خرده بگیرند، این علم را به عوام نیاموز و آن را مخفی بدار و به حرم جد خود بازگرد.

سپس هـارون به ایشان گفت: یک مسأله دیگر باقی‌مانـده که تو را به خـدا قسم می‌دهم، برایم توضـیح دهی. فرمودنـد: بپرس. گفت: ترا قسم می‌دهم به حق قبر و منبر پیامبر و به حق خویشاوندی که با رسول الله صـلی الله علیه و آله داری به من بگویی تو زودتر می‌میری یا من؟ چون تو از روی علم نجوم این مطلب را می‌دانی. موسـی بن جعفر علیه السّـلام فرمودند: به من امان بده تـا برایت بگویم. گفت: در امانی. فرمودنـد: من قبل از تو می‌میرم. به من دروغ نگفته انـد و من نیز دروغ نمی گویم، وفات من نزدیک است. هارون به ایشان گفت: یک سؤال دیگر هم باقی مانـده که بایـد برایم توضـیح دهی و بـدت هم نیایید. فرمودند: بپرس. گفت: به من خبر داده‌اند که شـما می گویید همه مسـلمانان غلامان و کنیزان ما هستند، و می گویید هر کس که ما بر او حقی داشته باشیم و آن را به ما نرساند، مسلمان نیست.

موسـی علیه السّـلام فرمودنـد: دروغ گفته انـد کسانی که می گویند ما چنین چیزی گفته ایم؛ اگر این‌طور باشد، پس ما چگونه آن‌هـا را می‌خریم و می‌فروشـیم؟ مـا خودمـان غلامـان و کنیزهایمـان را می‌خریم و آن‌ها را آزاد می کنیم و با ایشان نشست و برخاست داریم و غذا می‌خوریم. ما غلام و کنیز می‌خریم و به آن‌ها می گوییم: ای پسرم، ای دخترم، و برای تقرب به خدا آن... ها را با خودمان در سـر یک سـفره می‌نشانیم، سبحان اللَّه! اگر آن‌ها غلام و کنیز ما باشـند، دیگر خرید و فروش آن‌ها صحیح نخواهـد بود. پیامبر صـلی الله علیه و آله هنگام وفات فرمودنـد: خـدا را خـدا در مورد نماز و غلامان خود، یعنی نماز بخوانید و غلامان و کنیزان خود گرامی بداریـد. ما آن‌ها را آزاد می کنیم. آن‌چه شـنیده ای ادعایی باطل و نادرست از طرف گوینـده آن است. بله، مـا مـدعی هستیم که ولاـیت تمـام مردم برای ماست منظور ولایت دین است، و این نادان‌ها خیال می کننـد منظور ما ولایت حکم‌رانی است و ادعای خود را حمل بر آن می کنند. ما به جهت فرمایش پیامبر صـلی الله علیه و آله در غدیر خم است که چنین ادعـایی داریم: «من کنت مولاه فعلی مولاه»، منظور ایشان از این سـخن ولایت دینی بود، و آن‌چه که به عنوان زکات و صدقه به ما می‌دهند، مانند مردار و خون و گوشت خوک بر ما حرام است.

امـا غنـائم و خمس را پس از درگـذشت رسول الله صـلّی اللَّه علیه و آله، ما را از آن بازداشـتند، و حال آن‌که ما محتاج دسـت مردم بودیم، همـان مردمی که ولایت دینی آن‌ها، و نه ولایت حکومتشان، برای ماست. اگر کسـی هـدیه ای برای ما بفرسـتد و نگوید که صدقه است، ما آن را می پذیریم؛ زیرا پیامبر صـلی الله علیه و آله فرموده، اگر مرا دعوت به دست گوسـفندی کنند، می پـذیرم و اگر دست گوسـفندی را برایم هدیه آورند، قبول می کنم و این سـنت تا روز قیامت پابرجاست. و اگر زکات برای ما بیاورند و بدانیم که زکات است، آن را برمی گردانیم و اگر هدیه باشد، می پذیریم. سـپس هارون اجازه داد امام علیه السّلام بازگردنـد و ایشان به سـمت رقه راه افتادنـد. باز هم در باره ایشان سـخن چینی ها کردند و هارون دوباره ایشان را برگرداند به ایشان سم خوراند و وفات کردند، صلی الله علیه و آله. - . فرج المهموم : ۱۰۷ -

**[ترجمه]

بیان

إذا ذكرنی أصحابی فاسكنوا بالنون أی فاسكنوا إلی قولهم و فی الآخرین فاسكتوا بالتاء إما علی بناء المجرد أو علی بناء الإفعال قوله و انفس العوام به أی لا تعلمهم من قولهم نفست علیه الشی ء نفاسه إذا لم تره له أهلا قوله فكیف یصح البیع و الشراء علیهم أی كیف یصح بیع الناس العبید لنا و شراؤنا منهم.

ص: ۱۴۷

۱- ۱. فرج المهموم ص ۱۰۷.

lt;meta info="\\"پس ما چگونه آن‌ها را می‌خریم و می‌فروشیم؟\\" یعنی اگر آن‌ها برای ما هستند، پس ما چطور چیزی که ملک خودمان است را خرید و فروش می کنیم؟

**[ترجمه]

«۲۲»

کشف، [کشف الغمه] قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ طَلْحَهَ(۱) نَقَلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِیعِ أَنَّهُ أَخْبَرَ عَنْ أَبِیهِ: أَنَّ الْمَهْدِیَّ لَمَّا حَبَسَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ فَفِی بَعْضِ اللَّیَالِی رَأَی الْمَهْدِیُّ فِی مَنَامِهِ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام وَ هُوَ یَقُولُ لَهُ یَا مُحَمَّدُ فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ (۲) قَالَ الرَّبِیعُ فَأَرْسَلَ إِلَیَّ لَیْلًا فَرَاعَنِی وَ خِفْتُ مِنْ ذَلِکَ وَ جِئْتُ إِلَیْهِ وَ إِذَا هُوَ یَقْرَأُ هَذِهِ الْآیَهَ وَ کَانَ أَحْسَنَ النَّاسِ صَوْتاً فَقَالَ عَلَیَّ الْآنَ بِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ فَجِئْتُهُ بِهِ فَعَانَقَهُ وَ أَجْلَسَهُ إِلَی جَانِبِهِ وَ قَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ رَأَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام فِی النَّوْمِ فَقَرَأَ عَلَیَّ کَذَا فَتُؤْمِنُنِی أَنْ تَخْرُجَ عَلَیَّ أَوْ عَلَی أَحَدٍ مِنْ وُلْدِی فَقَالَ وَ اللَّهِ لَا فَعَلْتُ ذَلِکَ وَ لَا هُوَ مِنْ شَأْنِی قَالَ صَدَقْتَ یَا رَبِیعُ أَعْطِهِ ثَلَاثَهَ آلَافِ دِینَارٍ وَ زَوِّدْهُ إِلَی أَهْلِهِ إِلَی الْمَدِینَهِ قَالَ الرَّبِیعُ فَأَحْکَمْتُ أَمْرَهُ لَیْلًا فَمَا أَصْبَحَ إِلَّا وَ هُوَ فِی الطَّرِیقِ خَوْفَ الْعَوَائِقِ.

وَ رَوَاهُ الْجَنَابِذِیُّ وَ ذَکَرَ: أَنَّهُ وَصَلَهُ بِعَشَرَهِ آلَافِ دِینَارٍ.

وَ قَالَ الْحَافِظُ عَبْدُ الْعَزِیزِ حَدَّثَ أَحْمَدُ بْنُ إِسْمَاعِیلَ قَالَ: بَعَثَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَی الرَّشِیدِ مِنَ الْحَبْسِ بِرِسَالَهٍ کَانَتْ إِنَّهُ لَنْ یَنْقَضِیَ عَنِّی یَوْمٌ مِنَ الْبَلَاءِ إِلَّا انْقَضَی عَنْکَ مَعَهُ یَوْمٌ مِنَ الرَّخَاءِ حَتَّی نَقْضِیَ جَمِیعاً إِلَی یَوْمٍ لَیْسَ لَهُ انْقِضَاءٌ یَخْسَرُ فِیهِ الْمُبْطِلُونَ (۳).

**[ترجمه]کشف الغمه: فضل بن ربیع از پدرش نقل کرده، زمانی که مهدی خلیفه عباسی، موسی بن جعفر علیه السّلام را زندانی کرده بود، شبی در خواب علی بن ابی‌طالب علیه السّلام را دید که به او می گوید: ای محمّد! «فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ» - . محمد / ۲۲ - {پس [ای منافقان] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید}، شبانه از پی من فرستاد، وحشت کردم و ترسیدم، پیش او رفتم و دیدم مشغول خواندن همان آیه است و در میان مردم بهترین صدا را داشت. گفت: همین الآن موسی بن جعفر را پیش من بیاور! ایشان را آوردم، او را در آغوش گرفت و کنار خود نشاند و گفت: ای ابا الحسن! امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه السّلام را در خواب دیدم که برایم این آیه را خواند، با من تعهد می کنی که علیه من یا یکی از فرزندانم قیام نکنی؟ فرمودند: به خدا قسم چنین کاری نمی کنم، و نه این کار در شأن من است. گفت: درست گفتی. ای ربیع! سه هزار دینار به ایشان بده و زاد و توشه سفرش به مدینه را آماده کن. در همان شب کارهایش را کردم و ایشان صبح‌گاه در راه بودند که مبادا مانعی بوجود بیاید. جنابذی هم این جریان را نقل کرده است، ولی او نوشته که ده هزار دینار به ایشان صله داد .

حافظ عبدالعزیز از احمد بن اسماعیل نقل کرده که، موسی بن جعفر علیه السّلام نامه ای از زندان برای رشید بدین مضمون

فرستادند: روزی نیست که بر من در زندان به سختی گذرد، بر تو به راحتی نگذرد، تا این‌که همه به روزی برسیم که پایانی ندارد و در آن روز اهل باطل زیان خواهند کرد. - . کشف الغمه ۳ : ۳ ، مطالب السؤول : ۸۳ . این حدیث را سبط بن جوزی هم در تذکره : ۱۹۷ آورده است. -

**[ترجمه]

«۲۳»

كا، [الكافی] مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ قَالَ: بَيْنَا مُوسَى بْنُ عِيسَى فِي دَارِهِ الَّتِي فِي الْمَسْعَى تُشْرِفُ عَلَى الْمَسْعَى إِذْ رَأَى أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام مُقْبِلًا مِنَ الْمَرْوَةِ عَلَى بَغْلَةٍ فَأَمَرَ ابْنَ هَيَّاجٍ رَجُلًا مِنْ هَمْدَانَ مُنْقَطِعاً إِلَيْهِ أَنْ يَتَعَلَّقَ بِلِجَامِهِ وَ يَدَّعِيَ الْبَغْلَةَ فَأَتَاهُ فَتَعَلَّقَ بِاللِّجَامِ وَ ادَّعَى الْبَغْلَةَ فَثَنَى أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام رِجْلَهُ فَنَزَلَ عَنْهَا وَ قَالَ لِغِلْمَانِهِ خُذُوا

ص: ۱۴۸

۱- ۱. مطالب السئول ص ۸۳ طبع ایران ملحقا بتذکره الخواص و أخرج الحدیث سبط ابن الجوزی فی تذکرته ص ۱۹۷.

۲- ۲. سوره محمّد الآیه: ۲۲.

۳- ۳. کشف الغمّه ج ۳ ص ۳.

سَرْجَهَا وَ ادْفَعُوهَا إِلَيْهِ فَقَالَ وَ السَّرْجُ أَيْضاً لِی فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام کَذَبْتَ عِنْدَنَا الْبَیِّنَهُ بِأَنَّهُ سَرْجُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ أَمَّا الْبَغْلَهُ فَأَنَا اشْتَرَیْتُهَا مُنْذُ قَرِیبٍ وَ أَنْتَ أَعْلَمُ وَ مَا قُلْتَ (۱).

**[ترجمه]کافی: حماد بن عثمان نقل کرده، موسی بن عیسی در خانه خود که مشرف بر محل سعی حجاج بود نگاه می کرد که ناگاه دید موسی علیه السّلام سوار قاطری از طرف مروه می آیند، به ابن‌هیاج - که مردی از قبیله همدان بود و پیوسته با او به سر می‌برد - دستور داد که برود مهار قاطر ایشان را بگیرد و ادعا کند قاطر برای من است. او پیش ایشان آمد و مهار قاطر را گرفت و ادعا کرد که قاطر مال من است. ابا الحسن علیه السّلام پای از رکاب خارج کردند و پایین آمدند و به غلامان خود فرمودند: زینش را بردارید و قاطر را به او بدهید. ابن‌هیاج گفت: زین هم مال من است. ابا الحسن علیه السّلام به او فرمودند: دروغ می گویی؛ ما شاهد داریم که این زین متعلق به محمد بن علی است، ولی قاطر را من به تازگی خریده ام، دیگر تو خود می‌دانی و ادعایی که می کنی. -. کافی ۸ : ۸۶ -

**[ترجمه]

«۲۴»

کا، [الکافی] أَبُو عَلِیٍّ الْأَشْعَرِیُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا وَ عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ جَمِیعاً عَنِ ابْنِ الْبَطَائِنِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ قَالَ: سَأَلَ الْمَهْدِیُّ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنِ الْخَمْرِ هَلْ هِیَ مُحَرَّمَهٌ فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّ النَّاسَ إِنَّمَا یَعْرِفُونَ النَّهْیَ عَنْهَا وَ لَا یَعْرِفُونَ التَّحْرِیمَ لَهَا فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بَلْ هِیَ مُحَرَّمَهٌ فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ لَهُ فِی أَیِّ مَوْضِعٍ هِیَ مُحَرَّمَهٌ فِی کِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ یَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَالَ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ

الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِ (۲) فَأَمَّا قَوْلُهُ ما ظَهَرَ مِنْها یَعْنِی الزِّنَا الْمُعْلَنَ وَ نَصْبَ الرَّایَاتِ الَّتِی کَانَتْ تَرْفَعُهَا الْفَوَاجِرُ لِلْفَوَاحِشِ فِی الْجَاهِلِیَّهِ وَ أَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ ما بَطَنَ یَعْنِی مَا نَکَحَ الْآبَاءُ لِأَنَّ النَّاسَ کَانُوا قَبْلَ أَنْ یُبْعَثَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله إِذَا کَانَ لِلرَّجُلِ زَوْجَهٌ وَ مَاتَ عَنْهَا تَزَوَّجَهَا ابْنُهُ مِنْ بَعْدِهِ إِذَا لَمْ تَکُنْ أُمَّهُ فَحَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ ذَلِکَ وَ أَمَّا الْإِثْمُ فَإِنَّهَا الْخَمْرَهُ بِعَیْنِهَا وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی فِی مَوْضِعٍ آخَرَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ (۳) فَأَمَّا الْإِثْمُ فِی کِتَابِ اللَّهِ فَهِیَ الْخَمْرُ وَ الْمَیْسِرُ وَ إِثْمُهُمَا کَبِیرٌ کَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَقَالَ الْمَهْدِیُّ یَا عَلِیَّ بْنَ یَقْطِینٍ هَذِهِ وَ اللَّهِ فَتْوَی هَاشِمِیَّهٌ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یُخْرِجْ هَذَا الْعِلْمَ مِنْکُمْ أَهْلَ الْبَیْتِ قَالَ فَوَ اللَّهِ مَا صَبَرَ الْمَهْدِیُّ أَنْ قَالَ لِی صَدَقْتَ یَا رَافِضِیُ (۴).

ص: ۱۴۹

۱- ۱. الکافی ج ۸ ص ۸۶.

۲- ۲. سوره الأعراف الآیه ۳۳.

۳- ۳. سوره البقره الآیه: ۲۱۹.

۴- ۴. الکافی ج ۶ ص ۴۰۶.

**[ترجمه]کافی: علی بن یقطین نقل کرده، مهدی از ابا الحسن علیه السلام پرسید که آیا شراب در کتاب خداوند عزّ و جلّ حرام شده است؟ عرف نهی آن را می‌فهمند ولی حرام‌بودنش را نمی‌فهمند. ابا الحسن علیه السّلام فرمودند: نه ای امیرالمؤمنین! شراب در کتاب خداوند عزّ و جلّ حرام است. مهدی به ایشان گفت: در کجای کتاب خداوند عزّ و جلّ حرام شده است ای ابا الحسن؟ فرمودند: این سخن خدای عزّ و جلّ: «إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِ» - . اعراف / ۳۳ - {بگو پروردگار من فقط زشت‌کاری‌ها را، چه آشکارش [باشد] و چه پنهان، و گناه و ستم ناحق را حرام گردانیده است} .

اما زشت‌کاری آشکار؛ منظور زنای آشکار و نصب پرچم‌هاست، چنان‌چه زن‌های بدکاره در جاهلیت برای مردان بدکار این کار را می‌کردند. اما زشت‌کاری پنهانی، یعنی ازدواج با زن پدر؛ زیرا قبل از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، وقتی شخصی می مرد و زنی از او باقی می‌ماند، پسر آن مرد با آن زن، اگر مادرش نبود، ازدواج می‌کرد. خداوند عزّ و جلّ این کار را حرام کرد.

اما گناه منظور همان شراب است، خداوند تبارک و تعالی در جای دیگر فرموده است: «یَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَیْسِرِ قُلْ فِیهِما إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنافِعُ لِلنَّاسِ.» - . بقره / ۲۱۹ - {درباره شراب و قمار از تو می پرسند بگو در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است}، اثم در قرآن همان شراب و قمار است که همان‌طور که خداوند عزّ و جلّ فرموده، گناه آن دو بزرگ است. مهدی گفت: ای علی بن یقطین! به خدا این فتوای بنی‌هاشم است.

به او گفتم: درست می‌فرمایید ای امیرالمؤمنین! سپاس خدایی راست که این علم را از میان شما اهل بیت خارج نکرده است. به خدا مهدی بلافاصله به من گفت: راست گفتی ای رافضی! - . کافی ۶ : ۴۰۶ -

**[ترجمه]

«۲۵»

مهج، [مهج الدعوات] أَبُو عَلِیٍّ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الطُّوسِیُّ وَ عَبْدُ الْجَبَّارِ بْنُ جَبَّارِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِیٍّ الرَّازِیُّ وَ أَبُو الْفَضْلِ مُنْتَهَی بْنُ أَبِی زَیْدٍ الْحُسَیْنِیُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَهْرِیَارَ الْخَازِنُ جَمِیعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الطُّوسِیِّ عَنِ ابْنِ الْغَضَائِرِیِّ وَ أَحْمَدَ بْنِ عُبْدُونٍ وَ أَبِی طَالِبِ بْنِ الْعَزُورِ وَ أَبِی الْحَسَنِ الصَّفَّارِ وَ الْحَسَنِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ أَشْنَاسَ جَمِیعاً عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ الشَّیْبَانِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَزِیدَ بْنِ أَبِی الْأَزْهَرِ عَنْ أَبِی الْوَضَّاحِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَلِیِّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ سَمِعْتُ الْإِمَامَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام یَقُولُ: التَّحَدُّثُ بِنِعَمِ اللَّهِ شُکْرٌ وَ تَرْکُ ذَلِکَ کُفْرٌ فَارْتَبِطُوا نِعَمَ رَبِّکُمْ تَعَالَی بِالشُّکْرِ وَ حَصِّنُوا أَمْوَالَکُمْ بِالزَّکَاهِ وَ ادْفَعُوا الْبَلَاءَ بِالدُّعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ جُنَّهٌ مُنْجِیَهٌ تَرُدُّ الْبَلَاءَ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَاماً.

قَالَ أَبُو الْوَضَّاحِ وَ أَخْبَرَنِی أَبِی قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ صَاحِبُ فَخٍّ وَ هُوَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ بِفَخٍّ وَ تَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ حُمِلَ رَأْسُهُ وَ الْأَسْرَی مِنْ أَصْحَابِهِ إِلَی مُوسَی بْنِ الْمَهْدِیِّ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِمْ أَنْشَأَ یَقُولُ مُتَمَثِّلًا:

بَنِی عَمِّنَا لَا تَنْطِقُوا الشِّعْرَ بَعْدَ مَا**دَفَنْتُمْ بِصَحْرَاءِ الْغَمِیمِ الْقَوَافِیا

فَلَسْنَا كَمَنْ كُنْتُمْ تُصِيبُونَ نَيْلَهُ***فَنَقْبَلَ ضَيْماً أَوْ نُحَكِّمَ قَاضِياً

وَ لَكِنَّ حُكْمَ السَّيْفِ فِينَا مُسَلَّطٌ***فَنَرْضَى إِذَا مَا أَصْبَحَ السَّيْفُ رَاضِياً

وَ قَدْ سَاءَنِي مَا جَرَّتِ الْحَرْبُ بَيْنَنَا***بَنِي عَمِّنَا لَوْ كَانَ أَمْراً مُدَانِياً

فَإِنْ قُلْتُمْ إِنَّا ظَلَمْنَا فَلَمْ نَكُنْ***ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ قَدْ أَسَأْنَا التَّقَاضِيَا(۱)

ص: ۱۵۰

۱- ۱. نسب أبو تمام فی حماسته هذا الشعر الی الشميذر الحارثی، و ذكر الخطيب التبريزی فی شرح الحماسه ج ۱ ص ۱۱۹ عن البرقی أنّه لسويد بن سميع المرثدی من بنی الحرث، و كان قتل أخوه غيله، فقتل قاتل أخيه نهارا فی بعض الاسواق من الحضر و ذكر الجاحظ فی البيان و التبيين ج ۲ ص ۱۸۶ الأبيات و تردد فی نسبتها الی سويد المراثد الحارثی أو غيره، كما ان ابن قتيبه ذكرها و اكتفی بنسبتها الی بعض الشعراء و فی كل هذه المصادر تفاوت فی ألفاظ الشعر و عدد الأبيات فليلاحظ.

ثُمَّ أَمَرَ بِرَجُلٍ مِنَ الْأَسْرَى فَوَبَّخَهُ ثُمَّ قَتَلَهُ ثُمَّ صَنَعَ مِثْلَ ذَلِکَ بِجَمَاعَهٍ مِنْ وُلْدِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ أَخَذَ مِنَ الطَّالِبِیِّینَ وَ جَعَلَ یَنَالُ مِنْهُمْ إِلَی أَنْ ذَکَرَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَنَالَ مِنْهُ قَالَ وَ اللَّهِ مَا خَرَجَ حُسَیْنٌ إِلَّا عَنْ أَمْرِهِ وَ لَا اتَّبَعَ إِلَّا مَحَبَّتَهُ لِأَنَّهُ صَاحِبُ الْوَصِیَّهِ فِی أَهْلِ هَذَا الْبَیْتِ قَتَلَنِیَ اللَّهُ إِنْ أَبْقَیْتُ عَلَیْهِ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو یُوسُفَ یَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِیمَ الْقَاضِی وَ کَانَ جَرِیئاً عَلَیْهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَقُولُ أَمْ أَسْکُتُ فَقَالَ قَتَلَنِیَ اللَّهُ إِنْ عَفَوْتُ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ لَوْ لَا مَا سَمِعْتُ مِنَ الْمَهْدِیِّ فِیمَا أَخْبَرَ بِهِ الْمَنْصُورُ بِمَا کَانَ بِهِ جَعْفَرٌ مِنَ الْفَضْلِ الْمُبَرِّزِ عَنْ أَهْلِهِ فِی دِینِهِ وَ عِلْمِهِ وَ فَضْلِهِ وَ مَا بَلَغَنِی عَنِ السَّفَّاحِ فِیهِ مِنْ تَقْرِیظِهِ وَ تَفْضِیلِهِ لَنَبَشْتُ قَبْرَهُ وَ أَحْرَقْتُهُ بِالنَّارِ إِحْرَاقاً فَقَالَ أَبُو یُوسُفَ نِسَاؤُهُ طَوَالِقُ وَ عَتَقَ جَمِیعُ مَا یَمْلِکُ مِنَ الرَّقِیقِ وَ تَصَدَّقَ بِجَمِیعِ مَا یَمْلِکُ مِنَ الْمَالِ وَ حَبَسَ دَوَابَّهُ وَ عَلَیْهِ الْمَشْیُ إِلَی بَیْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ إِنْ کَانَ مَذْهَبُ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ الْخُرُوجَ لَا یَذْهَبُ إِلَیْهِ وَ لَا مَذْهَبُ أَحَدٍ مِنْ وُلْدِهِ وَ لَا یَنْبَغِی أَنْ یَکُونَ هَذَا مِنْهُمْ ثُمَّ ذَکَرَ الزَّیْدِیَّهَ وَ مَا یَنْتَحِلُونَ فَقَالَ وَ مَا کَانَ بَقِیَ مِنَ الزَّیْدِیَّهِ إِلَّا هَذِهِ الْعِصَابَهُ الَّذِینَ کَانُوا قَدْ خَرَجُوا مَعَ حُسَیْنٍ وَ قَدْ ظَفِرَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ بِهِمْ وَ لَمْ یَزَلْ یَرْفُقُ بِهِ حَتَّی سَکَنَ غَضَبُهُ قَالَ وَ کَتَبَ عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام بِصُورَهِ الْأَمْرِ فَوَرَدَ الْکِتَابُ فَلَمَّا أَصْبَحَ أَحْضَرَ أَهْلَ بَیْتِهِ وَ شِیعَتَهُ فَأَطْلَعَهُمْ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام عَلَی مَا وَرَدَ عَلَیْهِ مِنَ الْخَبَرِ وَ قَالَ لَهُمْ مَا تُشِیرُونَ فِی هَذَا فَقَالُوا نُشِیرُ عَلَیْکَ أَصْلَحَکَ اللَّهُ وَ عَلَیْنَا مَعَکَ أَنْ تُبَاعِدَ شَخْصَکَ عَنْ هَذَا الْجَبَّارِ وَ تُغَیِّبَ شَخْصَکَ دُونَهُ فَإِنَّهُ لَا یُؤْمَنُ شَرُّهُ وَ عَادِیَتُهُ وَ غَشْمُهُ سِیَّمَا وَ قَدْ تَوَعَّدَکَ وَ إِیَّانَا مَعَکَ فَتَبَسَّمَ مُوسَی علیه السلام ثُمَّ تَمَثَّلَ بِبَیْتِ کَعْبِ بْنِ مَالِکٍ أَخِی بَنِی سَلِمَهَ وَ هُوَ:

زَعَمَتْ سَخِینَهُ أَنْ سَتَغْلِبُ رَبَّهَا***فَلَیُغْلَبَنَّ مُغَالِبُ الْغَلَّابِ (۱)

---

۱ – ۱. البیت من قصیده لکعب بن مالک الأنصاریّ قالها فی جواب عبد اللّه بن الزبعری السهمی حین قال قصیدته فی یوم الخندق و التی أولها: حی الدیار محا معارف رسمها***طول البلا و تراوح الاحقاب فأجابه کعب بقصیده أولها: أبقی لنا حدث الحروب بقیه***من خیر نحله ربّنا الوهاب و آخرها البیت الشاهد، و قد ورد بروایه ابن هشام فی سیرته: جاءت سخینه کی تغالب ربها***فلیغلبن مغالب الغلاب و روی ان النبیّ« ص» قال له: لقد شکرک اللّه یا کعب علی قولک هذا، و القصیده تبلغ ۲۲ بیتا مثبته فی سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۰۴– ۲۰۵ بهامش الروض الانف، و سخینه نبز کانت قریش تعیر به، و هی حساء من دقیق کانوا یتخذونه عند غلاء السعر و عجف المال و قد أطنب السهیلی فی الروض ج ۲ ص ۲۰۵ حیث ذکر ان قریشا لم تکن تکره هذا اللقب و أورد البیت کما فی الأصل البکری فی سمط اللئالی ص ۸۶۴ و البغدادیّ فی الخزانه ج ۳ ص ۱۴۳ و غیرهما، و قد وهم ابن السیّد فی الاقتضاب ص ۴۶ حیث نسب البیت الی حسان بن ثابت، و أکبر الظنّ أنّه راجع السیره لابن هشام فرأی قصیده لحسان قالها بنفس الموضوع و علی الروی و القافیه: و اثبتها ابن هشام قبل قصیده کعب بلا فصل، فظن ابن السیّد ان البیت من تابع شعر حسان، و هو وهم ظاهر.

ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَی مَنْ حَضَرَهُ مِنْ مَوَالِیهِ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ فَقَالَ لِیَفْرَخْ رَوْعُکُمْ إِنَّهُ لَا یَرِدُ أَوَّلُ کِتَابٍ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَّا بِمَوْتِ مُوسَی بْنِ الْمَهْدِیِّ وَ هَلَاکِهِ فَقَالَ وَ مَا ذَاکَ أَصْلَحَکَ اللَّهُ قَالَ قَدْ وَ حُرْمَهِ هَذَا الْقَبْرِ مَاتَ فِی یَوْمِهِ هَذَا وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَحَقٌّ مِثْلَ ما أَنَّکُمْ تَنْطِقُونَ (۱) سَأُخْبِرُکُمْ بِذَلِکَ بَیْنَمَا أَنَا جَالِسٌ فِی مُصَلَّایَ بَعْدَ فَرَاغِی مِنْ وِرْدِی وَ قَدْ تَنَوَّمَتْ عَیْنَایَ إِذْ سَنَحَ جَدِّی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی مَنَامِی فَشَکَوْتُ إِلَیْهِ مُوسَی بْنَ الْمَهْدِیِّ وَ ذَکَرْتُ مَا جَرَی مِنْهُ فِی أَهْلِ بَیْتِهِ وَ أَنَا مُشْفِقٌ مِنْ غَوَائِلِهِ فَقَالَ لِی لِتَطِبْ نَفْسُکَ یَا مُوسَی فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لِمُوسَی عَلَیْکَ سَبِیلًا فَبَیْنَمَا هُوَ یُحَدِّثُنِی إِذْ أَخَذَ بِیَدِی وَ قَالَ لِی قَدْ أَهْلَکَ اللَّهُ آنِفاً عَدُوَّکَ فَلْیَحْسُنْ لِلَّهِ شُکْرُکَ قَالَ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام الْقِبْلَهَ وَ رَفَعَ یَدَیْهِ إِلَی السَّمَاءِ یَدْعُو فَقَالَ

ص: ۱۵۲

۱- ۱. سوره الذاریات الآیه: ۲۳.

أَبُو الْوَضَّاحِ فَحَدَّثَنِی أَبِی قَالَ کَانَ جَمَاعَهٌ مِنْ خَاصَّهِ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ شِیعَتِهِ یَحْضُرُونَ مَجْلِسَهُ وَ مَعَهُمْ فِی أَکْمَامِهِمْ أَلْوَاحُ آبَنُوسٍ (۱) لِطَافٌ وَ أَمْیَالٌ فَإِذَا نَطَقَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بِکَلِمَهٍ وَ أَفْتَی فِی نَازِلَهٍ أَثْبَتَ الْقَوْمُ مَا سَمِعُوا مِنْهُ فِی ذَلِکَ قَالَ فَسَمِعْنَاهُ وَ هُوَ یَقُولُ فِی دُعَائِهِ شُکْراً لِلَّهِ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ ثُمَّ ذَکَرَ الدُّعَاءَ وَ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیْنَا مَوْلَانَا أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ مِنْ أَبِی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ یُحَدِّثُ عَنْ أَبِیهِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُ قَدْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ اعْتَرِفُوا بِنِعْمَهِ اللَّهِ رَبِّکُمْ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تُوبُوا إِلَیْهِ مِنْ جَمِیعِ ذُنُوبِکُمْ فَإِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الشَّاکِرِینَ مِنْ عِبَادِهِ قَالَ ثُمَّ قُمْنَا إِلَی الصَّلَاهِ وَ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ فَمَا اجْتَمَعُوا إِلَّا لِقِرَاءَهِ الْکِتَابِ الْوَارِدِ بِمَوْتِ مُوسَی بْنِ الْمَهْدِیِّ وَ الْبَیْعَهِ لِهَارُونَ الرَّشِیدِ(۲).

**[ترجمه]مهج الدعوات: ابالوضاح محمّد بن عبداللَّه نهشلی از پدر خود نقل کرده، از ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: بازگو کردن نعمت‌های خدا شکر است و ترک آن کفر است؛ نعمت‌های خدا را با شکرگزاری به یک‌دیگر متصل کنید و اموال خود را با زکات حفظ نمایید و بلا را با دعا دفع کنید که دعا سپری نجات بخش است که بلا را برمی‌گرداند، گرچه آن بلا حتمی شده باشد.

ابالوضاح می‌گوید: پدرم نقل کرد وقتی حسین بن علی صاحب فخ، که حسین بن علی بن حسن بن حسن بود، در فخ کشته شد، مردم از اطرافش پراکنده شدند و سر او را با اسیران خانواده اش پیش موسی بن مهدی بردند، وقتی چشمش به آن‌ها

افتاد، این شعر را به عنوان مثل خواند: ای عموزادگان ما! دیگر شعر نگویید، بعد از این که قافیه ها را در صحرای غمیم دفن کردید.

ما شبیه آن کسانی نبودیم که عطای آن‌ها به شما برسد، که ضمانتی قبول کنیم و یا کسی را به عنوان قاضی بین خود حکم قرار دهیم.

ولی شمشیر با صلابتش بین ما حکم کرد، و ما نیز وقتی شمشیر راضی شد، راضی شدیم.

ای عموزادگان ما! کاش چیزی که ما بر سرش جنگیدیم، امری قابل حل بود و بین ما نزاعی اتفاق نمی‌افتاد.

اگر شما بگویید به ما ظلم شده است، ما هرگز ظلم نکرده‌ایم، بلکه انتقام خودمان را به بدترین وجه پس گرفته‌ایم.

بعد دستور داد یکی از اسیران را بیاورند و او را توبیخ کرد و سپس او را کشت و بعد همین کار را نسبت به گروهی از فرزندان امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب صلوات الله علیه انجام داد و شروع کرد به بدگویی از اولاد ابی‌طالب تا به موسی بن جعفر صلوات اللَّه علیه رسید و از ایشان هم بدگویی کرد و گفت: به خدا قسم حسین به دستور او قیام کرد و جز محبت به دنبال او نبود؛ زیرا او وصی این اهل‌بیت است، خدا مرا بکشد اگر بگذارم او زنده بماند.

ابویوسف یعقوب بن ابراهیم قاضی که جرات سخن گفتن در برابر او را داشت، گفت: ای امیرالمؤمنین یک چیزی بگویم یا ساکت باشم؟ موسی گفت: خدا مرا بکشد اگر موسی بن جعفر را ببخشم، اگر از مهدی نشنیده بودم که منصور برایش گفته،

جعفر از نظر فضیلت در دین و علم در میان اهلش شاخص است، و به من خبر نرسیده بود که سفاح او را مدح کرده و او را گرامی داشته است، حتماً قبرش را نبش می‌کردم و پیکرش را با آتش می سوزاندم.

ابویوسف گفت: زنان ابویوسف مطلقه باشند و هر چه بنده دارد آزاد باشند و تمام اموالش صدقه باشد و چهارپایانش ضبط شوند و بر او واجب باشد تا خانه خدا پیاده برود اگر موسی بن جعفر اهل قیام و شورش باشد، نه او و نه هیچ یک از فرزندانش چنین عقیده ای ندارند و از آن‌ها شایسته هم نیست که چنین کنند. بعد سخن از زیدیه و عقاید آن‌ها به میان آورد و گفت: از زیدی‌ها فقط همین عده مانده بودند که با حسین قیام کردند و امیرالمؤمنین بر آن‌ها پیروز شد، همین‌طور برایش گفت و گفت تا خشمش فرو نشست.

علی بن یقطین جریان را برای ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام نوشت، نامه به دست ایشان رسید، صبح که شد ابا الحسن علیه السلام اهل بیت و شیعیان خود را حاضر کرد آن‌ها را از خبری که رسیده بود مطلع کردند و فرمودند: چه صلاح می... دانید؟ گفتند: ما برای شما و خودمان صلاح می‌بینیم که خودتان را از دسترس این ستمگر دور کنید و از او پنهان شوید؛ زیرا از شر و بیدادگری و ستم او نمی‌توان در امان بود، مخصوصاً که حالا شما و ما را با شما تهدید کرده است. امام موسی علیه السّلام لبخندی زده و سپس این بیت کعب بن مالک برادر بنی‌سلمه را به

عنوان مثل خواندند:

قریش گمان کرده اند که بر پروردگارشان پیروز خواهند شد، ولی پروردگار به سختی آنها را مغلوب خواهد کرد.

سپس روی به جانب حاضرین از دوست‌داران و اهل بیت نموده و فرمودند: ترس به خود راه ندهید، اولین نامه ای که از عراق برسد، خبر مرگ و هلاک موسی بن مهدی است. یکی گفت: خدا خیرتان بدهد، چطور؟ فرمودند: قسم به حرمت قبر پیامبر او همین امروز مرد، به خدا که «إِنَّهُ لَحَقٌّ مِّثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنطِقُونَ» - . ذاریات / ۲۳ - {واقعا او حق است، همان‌گونه که خود شما سخن می گویید} به زودی خبرش را به شما خواهم داد.

بعد از نماز پس از تمام شدن ذکر نشسته بودم که چشمم به خواب رفت و جدم رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم، شکایت موسی بن مهدی و این‌که چه بر سر اهل بیت او درآورده را به ایشان کردم و گفتم که من نیز از ستم او بیمناکم. به من فرمودند: آسوده باش ای موسی! خداوند موسی را بر تو مسلط نخواهد کرد. در همان حال که با من صحبت می‌کردند، دست مرا گرفتند و به من فرمودند: خداوند همین الآن دشمنت را هلاک کرد، خدا را نیک شکر کن .

ابا الحسن علیه السلام سپس روی به قبله نمودند و دستان خود را به سوی آسمان بلند کرده و شروع به دعا کردند. ابوالوضاح نقل کرده، پدرم گفت: گروهی از اهل بیت و شیعیان خاص ابا الحسن علیه السلام در مجلس آن جناب حضور می‌یافتند و با خود در آستین‌هایشان لوح‌هایی از چوب آبنوس و مدادهایی به همراه داشتند و وقتی ابا الحسن علیه السّلام چیزی می‌فرمودند و یا در مورد حادثه‌ای فتوایی می‌دادند، آن‌چه می‌شنیدند را در این الواح ثبت می‌کردند. پدرم گفت: شنیدیم ایشان در دعای خود می گفتند: «شکرا للّه جلت عظمته» {شکر برای خدایی است که بزرگی‌اش باشکوه است} و بعد دعا را ذکر کرد.

سپس مولایمان ابا الحسن علیه السّلام رو به ما کرده و فرمودند: از پدرم جعفر بن محمد شنیدم که از پدرشان علی بن الحسین، از پدرشان، از جدشان امیرالمؤمنین علیه السّلام نقل کردند که ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدند که می‌فرمودند: به نعمت‌های پروردگارتان عزّ و جلّ اقرار کنید و از تمام گناهانتان به سوی او توبه نمایید؛ خداوند بندگان شکرگزار خود را دوست دارد. بعد برخاستیم تا به نماز برویم و همه متفرق شدند، و بار بعد که جمع شدند وقتی بود که نامه ای که خبر مرگ موسی ابن مهدی و بیعت برای هارون در آن بود، خوانده شد. - . مهج الدعوات : ۲۰۷ -

**[ترجمه]

بیان

لاـ تنطقوا الشعر فیه حذف و إیصال أی بالشعر و دفن القوافی کنایه عن الموت أی متم و ترکتم القوافی و صحراء الغمیم لعل المراد به کراع الغمیم و هو واد علی مرحلتین من مکه و فی المناقب بصحراء الغویر و الغویر کزبیر ماء لبنی کلاب قوله کمن کنتم تصیبون نیله أی عطاءه و فی المناقب سلمه أی مسالمته و مصالحته و الضیم الظلم و فی المناقب فیقبل قیلا و رضی السیف کنایه عن المبالغه فی القتل.

و قوله لو کان أمرا مدانیا لو للتمنی أی لیت محل النزاع بیننا و بینکم کان أمرا قریبا فلاـ نرضی بقتلکم و لکن بین مطلوبنا و مطلوبکم بون بعید قوله و لکن قد أسأنا التقاضیا أی لم نظلمکم أولا بل بدأتم بالظلم و طلبنا منکم الثأر بأقبح وجه و التقریظ مدح الإنسان و هی حی و الغشم الظلم و أفرخ الروع ذهب و هوّم الرجل إذا هز رأسه من النعاس أقول- رواه فی الکتاب العتیق عن أبی المفضل

۱- ۱. الآبنوس: شجر عظیم صلب العود أسوده.

۲- ۲. مهج الدعوات ص ۲۱۷.

الشيبانی إلی آخر السند.

lt;meta info="\\"بعد از این که قافیه‌ها را در صحرای غمیم دفن کردید\\" دفن قافیه‌ها کنایه از مرگ است، یعنی مردید و قافیه‌ها را ترک کردید. شاید مراد از صحرای غمیم، کراع الغمیم باشد که نام جایی است در دو منزلی مکه. در مناقب به جای صحرای غمیم، صحرای غویر آمده است، غویر بر وزن زبیر، نام چاهی است متعلق به قبیله بنی کلاب. در مناقب به جای \\"نیله\\"، \\"سلمه\\" آمده است، که به معنای مسالمت است، یعنی ما شبیه آن کسانی نبودیم که با شما صلح کنند. رضایت شمشیر هم کنایه از کشتار زیاد است.

**[ترجمه]

«۲۶»

کا، [الکافی] عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ أَوْ غَیْرُهُ رَفَعَهُ قَالَ: خَرَجَ عَبْدُ الصَّمَدِ بْنُ عَلِیٍّ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ فَبَصُرَ بِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام مُقْبِلًا رَاکِباً بَغْلًا فَقَالَ لِمَنْ مَعَهُ مَکَانَکُمْ حَتَّی أُضْحِکَکُمْ مِنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ قَالَ لَهُ مَا هَذِهِ الدَّابَّةُ الَّتِی لَا تُدْرِکُ عَلَیْهَا الثَّأْرَ وَ لَا تَصْلُحُ عِنْدَ النِّزَالِ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام تَطَأْطَأَتْ عَنْ سُمُوِّ الْخَیْلِ وَ تَجَاوَزَتْ قُمُوءَ الْعَیْرِ وَ خَیْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا فَأُفْحِمَ عَبْدُ الصَّمَدِ فَمَا أَحَارَ جَوَاباً(۱).

**[ترجمه]کافی: علی بن ابراهیم یا شخصی دیگر با سندی مرفوع نقل کرده، عبدالصمد بن علی همراه عده‌ای بود که چشمش به ابا الحسن علیه السلام افتاد که سوار بر قاطری به طرف آن‌ها می‌آیند؛ به اطرافیان خود گفت: صبر کنید تا کاری کنم که به موسی بن جعفر بخندید، وقتی ایشان نزدیک شدند، گفت: این چه مرکبی است که نه می‌شود با آن به کسی رسید و نه برای جنگیدن مناسب است؟ ابا الحسن علیه السلام به او فرمود: پایین‌تر از تکبر اسب‌ها و بالاتر از ذلت الاغ‌هاست، و بهترین امور، میانه‌ترین آن‌هاست. عبدالصمد مبهوت شد و نتوانست جوابی بدهد.

**[ترجمه]

بیان

القم ء الذل و الصغار و العیر الحمار و کان عبد الصمد هو ابن علی بن عبد الله بن العباس و قد عد من أصحاب الصادق علیه السلام.

**[ترجمه]این عبدالصمد، پسر علی بن عبدالله عباس است که در شمار اصحاب امام صادق علیه السلام ذکر شده است.

**[ترجمه]

«۲۷»

مهج، [مهج الدعوات] قَالَ الْفَضْلُ بْنُ الرَّبِيعِ: لَمَّا اضْطَبَحَ الرَّشِيدُ يَوْماً اسْتَدْعَى حَاجِبَهُ فَقَالَ لَهُ امْضِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الْعَلَوِيِّ وَ أَخْرِجْهُ مِنَ الْحَبْسِ وَ أَلْقِهِ فِي بِرْكَهِ السِّبَاعِ فَمَا زِلْتُ أَلْطُفُ بِهِ وَ أَرْفُقُ وَ لَا يَزْدَادُ إِلَّا غَضَباً وَ قَالَ وَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تُلْقِهِ إِلَى السِّبَاعِ لَأُلْقِيَنَّكَ عِوَضَهُ قَالَ فَمَضَيْتُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا فَقُلْتُ لَهُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَنِي بِكَذَا وَ بِكَذَا قَالَ افْعَلْ مَا أُمِرْتَ بِهِ فَإِنِّي مُسْتَعِينٌ بِاللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ بِهَذِهِ الْعُوذَهِ وَ هُوَ يَمْشِي مَعِي إِلَى أَنِ انْتَهَيْتُ إِلَى الْبِرْكَهِ فَفَتَحْتُ بَابَهَا وَ أَدْخَلْتُهُ فِيهَا وَ فِيهَا أَرْبَعُونَ سَبُعاً وَ عِنْدِي مِنَ الْغَمِّ وَ الْقَلَقِ أَنْ يَكُونَ قَتْلُ مِثْلِهِ عَلَى يَدَيَّ وَ عُدْتُ إِلَى مَوْضِعِي فَلَمَّا انْتَصَفَ اللَّيْلُ أَتَانِي خَادِمٌ فَقَالَ لِي إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَدْعُوكَ فَصِرْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَعَلِّي أَخْطَأْتُ الْبَارِحَهَ بِخَطِيئَهٍ أَوْ أَتَيْتُ مُنْكَراً فَإِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَهَ مَنَاماً هَالَنِي وَ ذَلِكَ أَنِّي رَأَيْتُ جَمَاعَهً مِنَ الرِّجَالِ دَخَلُوا عَلَيَّ وَ بِأَيْدِيهِمْ سَائِرُ السِّلَاحِ وَ فِي وَسْطِهِمْ رَجُلٌ كَأَنَّهُ الْقَمَرُ وَ دَخَلَ إِلَى قَلْبِي هَيْبَتُهُ فَقَالَ لِي قَائِلٌ هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَبْنَائِهِ فَتَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ لِأُقَبِّلَ قَدَمَيْهِ

۱- ۱. الكافى ج ۶ ص ۵۴۰.

فَصَرَفَنِی عَنْهُ فَقَالَ فَهَلْ عَسَیْتُمْ إِنْ تَوَلَّیْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَکُمْ (۱) ثُمَّ حَوَّلَ وَجْهَهُ فَدَخَلَ بَاباً فَانْتَبَهْتُ مَذْعُوراً لِذَلِکَ فَقُلْتُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَمَرْتَنِی أَنْ أُلْقِیَ عَلِیَّ بْنَ مُوسَی لِلسِّبَاعِ فَقَالَ وَیْلَکَ أَلْقَیْتَهُ فَقُلْتُ إِی وَ اللَّهِ فَقَالَ امْضِ وَ انْظُرْ مَا حَالُهُ فَأَخَذْتُ الشَّمْعَ بَیْنَ یَدَیَّ وَ طَالَعْتُهُ فَإِذَا هُوَ قَائِمٌ یُصَلِّی وَ السِّبَاعُ حَوْلَهُ فَعُدْتُ إِلَیْهِ فَأَخْبَرْتُهُ فَلَمْ یُصَدِّقْنِی وَ نَهَضَ وَ اطَّلَعَ إِلَیْهِ فَشَاهَدَهُ فِی تِلْکَ الْحَالِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا ابْنَ عَمِّ فَلَمْ یُجِبْهُ حَتَّی فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ ثُمَّ قَالَ وَ عَلَیْکَ السَّلَامُ یَا ابْنَ عَمِّ قَدْ کُنْتُ أَرْجُو أَنْ لَا تُسَلِّمَ عَلَیَّ فِی مِثْلِ هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ أَقِلْنِی فَإِنِّی مُعْتَذِرٌ إِلَیْکَ فَقَالَ لَهُ قَدْ نَجَّانَا اللَّهُ تَعَالَی بِلُطْفِهِ فَلَهُ الْحَمْدُ ثُمَّ أَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ فَأُخْرِجَ فَقَالَ فَلَا وَ اللَّهِ مَا تَبِعَهُ سَبُعٌ فَلَمَّا حَضَرَ بَیْنَ یَدَیِ الرَّشِیدِ عَانَقَهُ ثُمَّ حَمَلَهُ إِلَی مَجْلِسِهِ وَ رَفَعَهُ فَوْقَ سَرِیرِهِ وَ قَالَ یَا ابْنَ عَمِّ إِنْ أَرَدْتَ الْمُقَامَ عِنْدَنَا فَفِی الرَّحْبِ وَ السَّعَهِ وَ قَدْ أَمَرْنَا لَکَ وَ لِأَهْلِکَ بِمَالٍ وَ ثِیَابٍ فَقَالَ لَهُ لَا حَاجَهَ لِی فِی الْمَالِ وَ لَا الثِّیَابِ وَ لَکِنْ فِی قُرَیْشٍ نَفَرٌ یُفَرِّقُ ذَلِکَ عَلَیْهِمْ وَ ذَکَرَ لَهُ قَوْلَهُ فَأَمَرَ لَهُ بِصِلَهٍ وَ کِسْوَهٍ ثُمَّ سَأَلَهُ أَنْ یُرْکِبَهُ عَلَی بِغَالِ الْبَرِیدِ إِلَی الْمَوْضِعِ الَّذِی یُحِبُّ فَأَجَابَهُ إِلَی ذَلِکَ وَ قَالَ لِی شَیِّعْهُ فَشَیَّعْتُهُ إِلَی بَعْضِ الطَّرِیقِ وَ قُلْتُ لَهُ یَا سَیِّدِی إِنْ رَأَیْتَ أَنْ تَطَوَّلَ عَلَیَّ

بِالْعُوذَهِ فَقَالَ مُنِعْنَا أَنْ نَدْفَعَ عُوَذَنَا وَ تَسْبِیحَنَا إِلَی کُلِّ أَحَدٍ وَ لَکِنْ لَکَ عَلَیَّ حَقُّ الصُّحْبَهِ وَ الْخِدْمَهِ فَاحْتَفِظْ بِهَا فَکَتَبْتُهَا فِی دَفْتَرٍ وَ شَدَدْتُهَا فِی مِنْدِیلٍ فِی کُمِّی فَمَا دَخَلْتُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَّا ضَحِکَ إِلَیَّ وَ قَضَی حَوَائِجِی وَ لَا سَافَرْتُ إِلَّا کَانَتْ حِرْزاً وَ أَمَاناً مِنْ کُلِّ مَخُوفٍ وَ لَا وَقَعْتُ فِی الشِّدَّهِ إِلَّا دَعَوْتُ بِهَا فَفُرِّجَ عَنِّی ثُمَّ ذَکَرَهَا(۲).

۱- ۱. سوره محمّد الآیه: ۲۲.

۲- ۲. مهج الدعوات ص ۲۴۸.

أقول: قال السيد رحمه الله لربما كان هذا الحديث عن الكاظم موسى بن جعفر عليه السلام لأنه كان محبوسا عند الرشيد لكنني ذكرت هذا كما وجدته.

**[ترجمه]مهج الدعوات: فضل بن ربیع نقل کرده، روزی رشید نوشیدنی صبح خود را خورد و نگهبان خود را خواست و به او گفت: برو پیش علی بن موسی علوی و او را از زندان خارج کن و به قفس حیوانات درنده بیانداز، من هر چه کوشش کردم که خشم او را فرو آورم، بیشتر خشمگین می‌شد، گفت: به خدا قسم اگر او را پیش درنده ها نیاندازی، خودت را به جای او می‌اندازم.

پیش علی بن موسی علیه السّلام رفته به ایشان گفتم: امیرالمؤمنین به من چنین دستوری داده است. فرمودند: هر چه دستور داده انجام بده، من علیه او از خدا کمک می‌طلبم. با خواندن تعویذی با من راه افتادند تا به قفس رسیدیم، درب آن را گشودم و ایشان را در آن‌جا وارد کردم، چهل حیوان درنده در آنجا بود و من بسیار غمگین و دل‌گیر بودم که قتل چنین کسی به دست من انجام شده است، به جای خود برگشتم.

نیمه شب خادمی آمد و به من گفت: امیرالمؤمنین تو را می‌خواهد، پیش او رفتم، گفت: گویا امروز از من خطایی سر زده یا کار زشتی انجام داده ام؛ چون خوابی دیدم که به وحشت افتادم، عده‌ای مرد در خواب دیدم که اسلحه به دست پیش من آمدند در وسط آن‌ها مردی بود که چون ماه می‌درخشید که ابهت او قلبم را گرفت، یکی گفت: این شخص امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب صلوات اللّٰه علیه و علی ابنائه است، جلو رفتم که پاهای ایشان را ببوسم. مرا پس زد و این آیه را خواند: «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ» - . محمد / ۲۲ - {پس

[ای منافقان] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟}، آن‌گاه صورت از من برگردانید و داخل اتاقی رفت.

با وحشت از خواب بیدار شدم. گفتم: ای امیرالمؤمنین! به من امر کردید که علی بن موسی را پیش حیوانات درنده بیاندازم. گفت: وای بر تو! انداختی؟ گفتم: آری به خدا. گفت: برو ببین در چه حالی است. شمعی در جلوی خود گرفتم و دقیق نگاه کردم و دیدم که به نماز ایستاده‌اند و درندگان هم در اطرافش هستند. برگشتم و جریان را به هارون گفتم، باور نکرد و خودش برخاست و آمد و ایشان را در آن حال مشاهده کرد. گفت: السلام علیك ای پسر عمو! جوابش را ندادند تا نمازشان تمام شد، پس از نماز گفتند: علیك السلام پسر عمو! دوست نداشتم در چنین جایی به من سلام کنی. گفت: از من بگذر! معذرت می‌خواهم. فرمودند: خداوند به لطف خود ما را نجات داد سپاس مخصوص اوست. امر کرد ایشان را خارج کنند. به خدا هیچ درنده ای ایشان تعقیب نکرد.

وقتی مقابل رشید آمد، او را در بغل گرفت او را به جای‌گاه خود برد و بالای تخت نشاند و گفت: پسر عمو، اگر بخواهی پیش ما بمانی، با کمال آسایش و راحتی خواهی بود، دستور دادیم برای شما و خانواده تان لباس و پول بیاورند. ایشان فرمودند: من خود به مال و لباس احتیاجی ندارم، ولی در میان قریش کسانی هستند که باید بین آن‌ها تقسیم شود، بعد عده‌ای را نام بردند و رشید هم دستور داد به آن‌ها پول و لباس بدهند.

سپس از هـارون خواسـتند که سوار مرکب چاپارهـا شونـد و به جـایی که دوست دارنـد برونـد و هارون هم قبول کرد و به من گفت: ایشـان را مشـایعت کن. من تا مقـداری از راه ایشان را مشایعت کردم و به ایشان عرض کردم: ای آقای من! اگر صـلاح می‌بینیـد لطف کنیـد آن تعویـذ را به من بیاموزیـد. فرمودنـد: ما را منع کرده‌انـد از این‌که تعویـذ و تسبیح خود را در اختیار هر کسـی قرار دهیم، ولی تو بر ما حق مصاحبت و خـدمت داری، از این تعویـذ خوب محافظت کن، آن را در دفتری نوشـتم و در پارچه ای پیچیدهو در آستینم گذاشـتم، همین که پیش امیرالمؤمنین رفتم، به من خندید و حوائج مرا برآورده کرد. هر وقت به مسـافرت می‌رفتـم، این دعـا برایم نگهبـان و امـان از هر وحشـتی بـود. هر مشـکلی که برایم پیش می‌آمـد، آن را می‌خوانـدم و خداوند آن ناراحتی را برطرف می‌کرد، بعد دعا را ذکر کرد. - . مهج الدعوات : ۲۴۸ -

مؤلف: صاحب مهـج الـدعوات می‌نویسد: این جریان باید مربوط به امام کاظم موسـی بن جعفر علیه السّـلام باشد، چون ایشان بود که پیش رشید زندانی بود، ولی من همان طور که دیدم، ذکر کردم.

**[ترجمه]

«۲۸»

ختص، [الإختصـاص] عَبْـدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّائِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَـی عَنْ عَبْـدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّهِیکِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَـابِقِ بْنِ طَلْحَهَ الْأَنْصَارِیِّ قَالَ: کَانَ مِمَّا قَالَ هَارُونُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السـلام حِینَ أُدْخِلَ عَلَیْهِ مَا هَذِهِ الدَّارُ فَقَالَ هَذِهِ دَارُ الْفَاسِـقِینَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی سَأَصْـرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الغَیِّ یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا الْآیَهَ(۱)

فَقَالَ لَهُ هَارُونُ فَـدَارُ مَنْ هِیَ قَالَ هِیَ لِشِـیعَتِنَا فَتْرَهٌ وَ لِغَیْرِهِمْ فِتْنَهٌ قَالَ فَمَا بَالُ صَاحِبِ الـدَّارِ لَا یَأْخُـذُهَا فَقَالَ أُخِـذَتْ مِنْهُ عَامِرَهً وَ لَا یَأْخُـذُهَا إِلَّا مَعْمُورَهً قَـالَ فَـأَیْنَ شِـیعَتُکَ فَقَرَأَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السـلام لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْـرِکِینَ مُنْفَکِّینَ حَتَّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَهُ(۲) قَالَ فَقَالَ لَهُ فَنَحْنُ کُفَّارٌ قَالَ لَا وَ لَکِنْ کَمَا قَالَ اللَّهُ الَّذِینَ بَـدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ(۳) فَغَضِبَ عِنْـدَ ذَلِکَ وَ غَلَّظَ عَلَیْهِ فَقَـدْ لَقِیَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السـلام بِمِثْلِ هَذِهِ الْمَقَالَهِ وَ مَا رَهِبَهُ وَ هَذَا خِلَافُ قَوْلِ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ هَرَبَ مِنْهُ مِنَ الْخَوْفِ (۴).

**[ترجمه]اختصـاص: محمّـد بن سـابق طلحه انصـاری نقل کرده، از جمله چیزهایی که هارون به ابا الحسن علیه السـلام، وقتی ایشـان را پیش او آوردنـد، گفـت این بـود که: این خـانه چیست؟ فرمودنـد: این خـانه فـاسق‌هـا است؛ خداونـد متعـالی فرمـود: «سَأَصْـرِفُ عَنْ آیاتِیَ الَّذِینَ یَتَکَبَّرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ إِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَهٍ لا یُؤْمِنُوا بِها وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیلَ الرُّشْدِ لا یَتَّخِذُوهُ سَبِیلًا وَ إِنْ یَرَوْا سَبِیـلَ الغَیِّ یَتَّخِـذُوهُ سَبِیلًـا...» - . اعراف / ۱۴۶ - {به زودی کسـانی را که در زمین بنـاحق تکبر می ورزنـد از آیـاتم رویگردان سازم [به طوری که] اگر هر نشانه ای را [از قـدرت من] بنگرنـد بـدان ایمان نیاورند و اگر راه صواب را ببینند آن را برنگزینند و اگر راه گمراهی را ببینند آن را راه خود قرار دهند...}.

هارون گفت: پس خانه چه کسـی است؟ فرمودند: در زمان خود برای شـیعیان ماست و برای آزمایش در اختیار دیگران است.

گفت: پس چرا صاحب‌خانه منزل خود را پس نمی‌گیرد؟ فرمودند: وقتی از دست او گرفته شده آباد بوده است، او نیز زمانی آن را خواهد گرفت که آباد باشد.

هارون گفت: شیعیان تو کجا هستند؟ ابا الحسن علیه السّلام خواندند: «لَمْ یَکُنِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ وَ الْمُشْرِکِینَ مُنْفَکِّینَ حَتَّی تَأْتِیَهُمُ الْبَیِّنَهُ» - . بینه / ۱ - {کافران

اهل کتاب و مشرکان دست بردار نبودند تا دلیلی آشکار بر ایشان آید}. هارون گفت: پس ما کافر هستیم؟ فرمودند: نه، ولی همان‌طور که خداوند فرمود: «الَّذِینَ بَدَّلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ کُفْراً وَ أَحَلُّوا قَوْمَهُمْ دارَ الْبَوارِ» - . ابراهیم / ۲۸ - {کسانی

که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند}. هارون خشمگین شد و بر ایشان سخت گرفت. ابا الحسن علیه السلام با هارون چنین صحبتی کرده است و از او هراس نداشته است. و این بر خلاف نظر کسانی است که فکر می‌کنند که ایشان از ترس از او فرار کرد. - . اختصاص : ۲۶۲ -

**[ترجمه]

«۲۹»

کا، [الکافی] عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا أَظُنُّهُ السَّیَّارِیَّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ: لَمَّا وَرَدَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام عَلَی الْمَهْدِیِّ رَآهُ یَرُدُّ الْمَظَالِمَ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا بَالُ مَظْلِمَتِنَا لَا تُرَدُّ فَقَالَ لَهُ وَ مَا ذَاکَ یَا أَبَا الْحَسَنِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمَّا فَتَحَ عَلَی نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله فَدَکَ وَ مَا وَالاهَا لَمْ یُوجَفْ عَلَیْهِ

ص: ۱۵۶

۱- ۱. سوره الأعراف الآیه: ۱۴۶.

۲- ۲. سوره البینه الآیه: ۱.

۳- ۳. سوره إبراهیم الآیه: ۲۸.

۴- ۴. الاختصاص ص ۲۶۲.

بِخَيْلٍ وَ لا رِكابٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ (۱) فَلَمْ يَدْرِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَنْ هُمْ فَرَاجَعَ فِي ذَلِكَ جَبْرَئِيلَ وَ رَاجَعَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام رَبَّهُ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنِ ادْفَعْ فَدَكَ إِلَى فَاطِمَةَ عليها السلام.

فَدَعَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْكِ فَدَكَ فَقَالَتْ قَدْ قَبِلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْكَ فَلَمْ يَزَلْ وُكَلَاؤُهَا فِيهَا حَيَاةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَلَمَّا وُلِّيَ أَبُو بَكْرٍ أَخْرَجَ عَنْهَا وُكَلَاءَهَا فَأَتَتْهُ فَسَأَلَتْهُ أَنْ يَرُدَّهَا عَلَيْهَا فَقَالَ لَهَا ايتِينِي بِأَسْوَدَ أَوْ أَحْمَرَ يَشْهَدُ لَكِ بِذَلِكِ فَجَاءَتْ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ أُمِّ أَيْمَنَ فَشَهِدَا لَهَا فَكَتَبَ لَهَا بِتَرْكِ التَّعَرُّضِ فَخَرَجَتْ وَ الْكِتَابُ مَعَهَا فَلَقِيَهَا عُمَرُ فَقَالَ مَا هَذَا مَعَكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَالَتْ كِتَابٌ كَتَبَ لِي ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ أَرِينِيهِ فَأَبَتْ فَانْتَزَعَهُ مِنْ يَدِهَا وَ نَظَرَ فِيهِ ثُمَّ تَفَلَ فِيهِ وَ مَحَاهُ وَ خَرَقَهُ فَقَالَ لَهَا هَذَا لَمْ يُوجِفْ عَلَيْهِ أَبُوكِ بِ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ فَضَعِي الْجِبَالَ فِي رِقَابِنَا فَقَالَ لَهُ الْمَهْدِيُّ يَا أَبَا الْحَسَنِ حُدَّهَا إِلَيَّ فَقَالَ حَدٌّ مِنْهَا جَبَلُ أُحُدٍ وَ حَدٌّ مِنْهَا عَرِيشُ مِصْرَ وَ حَدٌّ مِنْهَا سِيفُ الْبَحْرِ وَ حَدٌّ مِنْهَا دُومَةُ الْجَنْدَلِ فَقَالَ لَهُ كُلُّ هَذَا قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذَا كُلُّهُ إِنَّ هَذَا مِمَّا لَمْ يُوجِفْ أَهْلُهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِ خَيْلٍ وَ لا رِكابٍ فَقَالَ كَثِيرٌ وَ أَنْظُرُ فِيهِ (۲).

**[ترجمه]کافی: علی بن اسباط نقل کرده، وقتی ابا الحسن علیه السّلام پیش مهدی رفتند، دیدند که او مشغول رد مظالم است، فرمودند: ای امیرالمؤمنین! پس چرا حق ما را برنمی گردانی؟ به ایشان گفت: حق شما چیست ای ابا الحسن؟

فرمودند: وقتی خداوند تبارک و تعالی فدک و اطرافش را به فتح پیامبرش صلی الله علیه و آله درآورد، هیچ گونه جنگ و لشگرکشی برای تصرف آن پیش نیامد، خداوند این آیه را بر پیامبرش صلی الله علیه و آله نازل کرد: «وَ آتِ ذَا الْقُرْبى حَقَّهُ» - . اسراء / ۲۶ - {و حق خویشاوند را به او بده}، رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌دانستند که منظور از این خویشاوندان چه کسانی هستند، از جبرئیل در این مورد سؤال کردند؛ جبرئیل علیه السلام هم از پروردگارش سؤال کرد. خداوند به او وحی نمود که فدک را به فاطمه علیها السلام بده.

رسول الله صلی الله علیه و آله ایشانرا خواستند و فرمودند: ای فاطمه! خداوند به من دستور داده که فدک را به تو بدهم. ایشان عرض کردند: ای رسول خدا! از خدا و شما می‌پذیرم. در تمام مدت زندگی رسول الله صلی الله علیه و آله امور فدک در اختیار نمایندگان فاطمه علیها السّلام بود، وقتی ابابکر بر سر کار آمد، نمایندگان ایشان را عز آن‌جا بیرون کرد. فاطمه علیها السّلام پیش او آمد و از او خواست که فدک را به او برگرداند، او گفت: شاهدی بیاور که شهادت دهد آن‌جا برای توست. ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام و امّ أیمن را آوردند و آن دو شهادت دادند که فدک از آن ایشان است، ابابکر نامه ای نوشت که مانع او نشوند، فاطمه به همراه آن نامه از پیش ابابکر خارج شد. در بین راه عمر ایشان را دید؛ گفت: این چیست که به همراه داری ای دختر محمد ؟ فرمودند: نوشته‌ایست که پسر ابی‌قحافه آن را نوشته است .

گفت: به من بده تا ببینم. ایشان این کار را نکردند. عمر آن را از دست ایشان بیرون کشید و آن را خواند و بعد آب دهان در آن انداخت و نوشته را از بین برد و پاره کرد. بعد به ایشان گفت: این سرزمین را بدون سپاه و لشکرکشی به دست نیامد که تو کوه‌ها را بر گردن‌های ما بگذاری.

مهدی گفت: ای ابا الحسن! محدوده فدک را برایم مشخص کن. امام فرمودند: یک حد آن کوه احد، حد دیگرش عریش

مصر، طرف دیگرش سیف البحر و جانب دیگرش دومه الجندل. مهدی گفت: همه اینها؟ فرمودند: آری ای امیرالمؤمنین! تمام این سرزمینها از جاهایی است که اهالی آن علیه رسول الله سپاه و لشکرکشی نکردند. گفت: خیلی زیاد است، باید در موردش فکر کنم. -. کافی ۱ : ۵۴۳ -

**[ترجمه]

بیان

قوله فضعی الجبال فی بعض النسخ بالحاء المهمله و یحتمل أن یکون حینئذ کنایه عن الترافع إلی الحکام بأن یکون لعنه الله قال ذلک تعجیزا لها و تحقیرا لشأنها أو المعنی أنک إذا أعطیت ذلک وضعت الحبال علی رقابنا بالعبودیه أو أنک إذا حکمت علی ما لم یوجف علیها بخیل بأنها ملکک فاحکمی علی رقابنا أیضا بالملکیه و فی بعض النسخ بالجیم أی إن قدرت علی وضع الجبال علی رقابنا جزاء بما صنعنا فافعلی و یحتمل أن یکون علی هذا کنایه عن ثقل الآثام و الأوزار.

ص: ۱۵۷

۱- ۱. سوره الإسراء الآیه: ۲۶.

۲- ۲. الکافی ج ۱ ص ۵۴۳.

lt;meta info="\\"که تو کوه‌ها را بر گردن‌های ما بگذاری\\" در بعضی از نسخ‌ها به جای \\"جبال\\"، \\"حبال\\" به معنای ریسمان‌ها آمده است که در این صورت محتمل است کنایه از حکم پیش قاضی بردن باشد، یعنی آن ملعون این را گفته تا عجز ایشان را به رخ بکشد و شأن ایشان را تحقیر کند. یا این‌که معنایش این است که اگر آن‌جا را به تو بدهم، ریسمان بندگی بر گردن‌های ما می‌گذاری. یا این‌که اگر هر چه که بدون سپاه و لشگرکشی گرفته شده برای تو باشد، بیا و ما را هم به بندگی خود بگیر. در بعضی دیگر از نسخه‌ها جبال آمده که معنایش این است که اگر می‌توانی به جهت کاری که ما کردیم کوه‌ها را بر گردن ما بگذاری، این کار را بکن. و محتمل است که کنایه از سنگینی گناهان و بارهای سنگین باشد.

**[ترجمه]

«۳۰»

کا، [الکافی] عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنِّی قَدْ أَشْفَقْتُ مِنْ دَعْوَهِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَلَی ابن یَقْطِینٍ وَ مَا وَلَدَ فَقَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ لَیْسَ حَیْثُ تَذْهَبُ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُ فِی صُلْبِ الْکَافِرِ بِمَنْزِلَهِ الْحَصَاهِ فِی اللَّبِنَهِ یَجِی ءُ الْمَطَرُ فَیَغْسِلُ اللَّبِنَهَ فَلَا یَضُرُّ الْحَصَاهَ شَیْئاً(۱).

**[ترجمه]کافی: علی بن یقطین نقل کرده، به ابا الحسن موسی علیه السّلام عرض کردم: من می‌ترسم از نفرینی که حضرت صادق علیه السّلام بر ابن یقطین و فرزندانش کرد. ایشان فرمودند: ای ابا الحسن! آن طور که تو فکر می‌کنی نیست؛ مؤمن در صلب کافر، مانند سنگ در گل است که باران می‌یابد و گل را می‌شوید، ولی به سنگ هیچ آسیبی نمی‌رساند. - . همان ۲ : ۱۳ -

**[ترجمه]

«۳۱»

کا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَمَّنْ ذَکَرَهُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی مَحْمُودٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام مَا تَقُولُ فِی أَعْمَالِ هَؤُلَاءِ قَالَ إِنْ کُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَاتَّقِ أَمْوَالَ الشِّیعَهِ قَالَ فَأَخْبَرَنِی عَلِیٌّ أَنَّهُ کَانَ یَجْبِیهَا مِنَ الشِّیعَهِ عَلَانِیَهً وَ یَرُدُّهَا عَلَیْهِمْ فِی السِّرِّ(۲).

**[ترجمه]کافی: ابراهیم بن أبی‌محمود از علی بن یقطین نقل کرده، به ابا الحسن علیه السّلام عرض کردم: نظر شما درباره خدمت کردن به این‌ها چیست؟ فرمودند: اگر به ناچار باید این کار را بکنی، اموال شیعیان را مراقبت کن. علی به من گفت که اموال شیعیان را در ظاهر می‌گرفته و پنهانی به آن‌ها برمی‌گردانده است. - . همان ۵ : ۱۱۰ -

**[ترجمه]

«۳۲»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ أَوْ عَنْ زَيْدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ: أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام إِنَّ قَلْبِی يَضِيقُ مِمَّا أَنَا عَلَيْهِ مِنْ عَمَلِ السُّلْطَانِ وَ كَانَ وَزِيراً لِهَارُونَ فَإِنْ أَذِنْتَ لِی جَعَلَنِیَ اللَّهُ فِدَاكَ هَرَبْتُ مِنْهُ فَرَجَعَ الْجَوَابُ لَا آذَنُ لَكَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عَمَلِهِمْ وَ اتَّقِ اللَّهَ أَوْ كَمَا قَالَ (۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: علی بن یقطین نقل کرده که نامه ای به ابا الحسن موسی علیه السلام نوشته که: قلب من از خدمت کردن به سلطان- در آن زمان وزیر هارون بود - ناراحت است؛ فدایتان شوم اگر اجازه می‌دهید، از او فرار کنم؟ جواب رسید که: به تو اجازه نمی‌دهم از خدمت آن‌ها خارج شوی، تقوای خدا پیشه کن. یا همان‌طور که گفت. - . قرب الإسناد : ۱۷۰ . ظاهراً جمله یا همان‌طور که گفت زائد است. -

**[ترجمه]

«۳۳»

كِتَابُ الِاسْتِدْرَاكِ، عَنِ التَّلَّعُكْبَرِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْكَاظِمِ علیه السلام قَالَ: قَالَ لِی هَارُونُ أَ تَقُولُونَ إِنَّ الْخُمُسَ لَكُمْ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِنَّهُ لَكَثِيرٌ قَالَ قُلْتُ إِنَّ الَّذِی أَعْطَانَاهُ عَلِمَ أَنَّهُ لَنَا غَيْرُ كَثِيرٍ.

ص: ۱۵۸

۱- ۱. نفس المصدر ج ۲ ص ۱۳.

۲- ۲. المصدر السابق ج ۵ ص ۱۱۰.

۳- ۳. قرب الإسناد ص ۱۷۰.

**[ترجمه]کتاب استدراک: تلعبکری با سند خود از حضرت کاظم علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: هارون به من گفت: شما معتقدید خمس مال شماست؟ گفتم: آری. گفت: خیلی زیاد است. گفتم: آن کسی که خمس را به ما ارزانی داشته، می‌داند که خمس برای ما زیاد نیست .

**[ترجمه]

باب ۷ أحوال عشائره و أصحابه و أهل زمانه و ما جری بینه و بینهم و ما جری من الظلم علی عشائره صلوات الله علیه

الأخبار

«۱»

ب، [قرب الإسناد] مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ قَیْسٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْأَوَّلَ علیه السلام وَ هُوَ یَحْلِفُ أَنْ لَا یُکَلِّمَ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَرْقَطَ أَبَداً فَقُلْتُ فِی نَفْسِی هَذَا یَأْمُرُ بِالْبِرِّ وَ الصِّلَهِ وَ یَحْلِفُ أَنْ لَا یُکَلِّمَ ابْنَ عَمِّهِ أَبَداً قَالَ فَقَالَ هَذَا مِنْ بِرِّی بِهِ هُوَ لَا یَصْبِرُ أَنْ یَذْکُرَنِی وَ یَعِیبَنِی فَإِذَا عَلِمَ النَّاسُ أَلَّا أُکَلِّمَهُ لَمْ یَقْبَلُوا مِنْهُ وَ أَمْسَکَ عَنْ ذِکْرِی فَکَانَ خَیْراً لَهُ (۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: ابراهیم بن مفضل بن قیس نقل کرده، شنیدم که ابا الحسن اول علیه السّلام قسم می‌خورد که دیگر هرگز با محمّد بن عبد الملک ارقط صحبت نکند؛ با خود گفتم: ایشان امر به نیکی و صله رحم می‌کنند و آن‌گاه خودشان قسم می‌خورند که با پسرعمویشان هرگز سخن نگویند. فرمودند: همین کار نیکی من به اوست؛ زیرا او مدام از من بدگویی می‌کند و عیب‌جویی می‌نماید، وقتی مردم بدانند که من با او صحبت نمی‌کنم، حرفش را قبول نمی‌کنند و او نیز از حرف‌زدن در مورد من دست می‌کشد، پس این کار من نسبت به او خوبی است. - . قرب الإسناد : ۱۶۸ -

**[ترجمه]

«۲»

شی، [تفسیر العیاشی] عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: سَأَلَنِی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَ مُحَمَّدُ بْنُ خَلَفٍ جَالِسٌ فَقَالَ لِی مَاتَ یَحْیَی بْنُ الْقَاسِمِ الْحَذَّاءُ فَقُلْتُ لَهُ نَعَمْ وَ مَاتَ زُرْعَهُ فَقَالَ کَانَ جَعْفَرٌ علیه السلام یَقُولُ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ فَالْمُسْتَقَرُّ قَوْمٌ یُعْطَوْنَ الْإِیمَانَ وَ مُسْتَقَرٌّ فِی قُلُوبِهِمْ وَ الْمُسْتَوْدَعُ قَوْمٌ یُعْطَوْنَ الْإِیمَانَ ثُمَّ یُسْلَبُونَهُ (۲).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: صفوان نقل کرده، ابا الحسن علیه السّلام - محمّد بن خلف نیز نشسته بود - از من سؤال کردند: یحیی بن قاسم حذاء از دنیا رفت؟ به ایشان عرض کردم: آری، زرعه هم از دنیا رفت. فرمودند: حضرت صادق علیه السّلام می‌فرمودند: عده‌ای استوارند و عده‌ای امانتی؛ استواران کسانی‌اند که ایمان به آنها عطا می‌شود و در دلشان پایدار است، و امانتی‌ها آن‌هایند که ایمان به آن‌ها عطا می‌شود و بعد سلب می‌شود. - . تفسیر عیاشی ۱ : ۳۷۲ -

**[ترجمه]

«۳»

شی (۳)،[تفسیر العیاشی] عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: وَقَفَ عَلَیَّ أَبُو الْحَسَنِ الثَّانِی علیه السلام فِی بَنِی زُرَیْقٍ فَقَالَ لِی وَ هُوَ رَافِعٌ صَوْتَهُ یَا أَحْمَدُ قُلْتُ لَبَّیْکَ قَالَ إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَهَدَ النَّاسُ عَلَی إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ فَأَبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَلَمَّا مَاتَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام جَهَدَ ابْنُ أَبِی حَمْزَةَ وَ أَصْحَابُهُ عَلَی إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ فَأَبَی اللَّهُ

۱- ۱. محمّد بن عبد اللّه الارقط: سبقت ترجمته فی ج ۴۶ ص ۱۵۶ فراجع.

۲- ۲. قرب الإسناد ص ۱۶۸ و الموجود فیه الی قوله« و اتق اللّه» و الظاهر زیاده جمله« أو کما قال» فلاحظ.

۳- ۳. تفسیر العیّاشیّ ج ۱ ص ۳۷۲.

إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ الْخَبَرَ(۱).

**[ترجمه]تفسیر عیاشی: احمد بن محمّد نقل کرده حضرت علی بن موسی الرضا علیه السّلام در بنی‌زریق ایستادند و با صدای بلنـد خطـاب به من گفتنـد: ای احمـد! عرض کردم: لبیـک. فرمودنـد: وقتی رسول الله صـلی الله علیه و آله از دنیـا رفتنـد، مردم کوشـش کردنـد که نور خـدا را خـاموش کننـد، ولی خداونـد نور خود را به وسـیله امیر المؤمنین تمـام کرد. همچنین وقتی ابا الحسن موسـی علیه السـلام از دنیا رفت، ابن ابی‌حمزه و اصـحابش کوشـیدند که نور خـدا را خاموش کننـد، ولی خداونـد نور خویش را تمام کرد.

**[ترجمه]

«۴»

ب، [قرب الإسناد] الْحَسَنُ بْنُ ظَرِيفٍ عَنْ أَبِيهِ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ(۲)

وَ مَعَهُ ابْنُهُ عَلِيٌّ (۳) إِذْ مَرَّ بِنَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ صلوات الله علیه فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَازَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَعْرِفُ مُوسَى قَائِمَ آلِ مُحَمَّدٍ قَالَ فَقَالَ لِي إِنْ يَكُنْ أَحَدٌ يَعْرِفُهُ فَهُوَ ثُمَّ قَالَ وَ كَيْفَ لَا يَعْرِفُهُ وَ عِنْدَهُ خَطُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام وَ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

فَقَالَ عَلِيٌّ ابْنُهُ يَا أَبَهْ كَيْفَ لَمْ يَكُنْ ذَاكَ عِنْدَ أَبِي زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَالَ يَا بُنَيَّ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ سَيِّدُ النَّاسِ وَ إِمَامُهُمْ فَلَزِمَ يَا بُنَيَّ أَبُوكَ زَيْدٌ أَخَاهُ فَتَأَدَّبَ بِأَدَبِهِ وَ تَفَقَّهَ بِفِقْهِهِ قَالَ فَقُلْتُ فَإِنَّهُ يَا أَبَتِ إِنْ حَدَثَ بِمُوسَى حَدَثٌ يُوصِي إِلَى أَحَدٍ مِنْ إِخْوَتِهِ قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا يُوصِي إِلَّا إِلَى ابْنِهِ أَ مَا تَرَى أَيْ بُنَيَّ هَؤُلَاءِ الْخُلَفَاءَ لَا يَجْعَلُونَ الْخِلَافَةَ إِلَّا فِي أَوْلَادِهِمْ (۴).

**[ترجمه]قرب الإسـناد: ظریف بن ناصح نقل کرده، با حسـین بن‌زید بودم و پسـرش علی نیز با او بود که ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السّـلام از کنارمان عبور کردنـد؛ بر او سـلام کردنـد و رد شدنـد. به حسـین گفتم: فـدایت شوم، آیا موسـی قائم آل محمّد را می‌شـناسد؟ گفت: اگر یک‌نفر او را بشناسد، همین ایشان است. بعد گفت: چطور او را نشناسد، و حال آن‌که نوشتهای به خط علی بن ابی‌طالب که رسول الله آن را املاء کرده، پیش اوست!؟

پسـرش علی گفت: پـدر جان، چرا آن نوشـته نزد پـدرم زیـد بن علی نبود؟ گفت: ای پسـرم، علی بن حسـین و محمّـد بن علی سرور و امام مردم بودند، پدرت زید ملازم برادر خود گردید و از آداب و فقاهتش را از ایشان آموخت، گفت: پدر جان، اگر برای موسـی اتفاقی بیفتـد، ممکن است به یکی از برادرانش وصـیت کنـد؟ گفت: نه به خـدا، جز به فرزنـدش وصـیت نخواهد کرد، پسرم مگر نمی بینی که این خلفاء خلافت را فقط به فرزندشان می‌سپارند!؟ - . قرب الإسناد : ۱۷۸ -

**[ترجمه]

«۵»

یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَذُكِرَ مُحَمَّدٌ فَقَالَ إِنِّی جَعَلْتُ عَلَیَّ أَنْ لَا يُظِلَّنِی وَ إِيَّاهُ سَقْفُ بَيْتٍ فَقُلْتُ فِی نَفْسِی هَذَا يَأْمُرُ بِالْبِرِّ وَ الصِّلَهِ وَ يَقُولُ هَذَا لعمه [لِابْنِ عَمِّهِ] قَالَ فَنَظَرَ إِلَیَّ فَقَالَ هَذَا مِنَ الْبِرِّ وَ الصِّلَهِ إِنَّهُ مَتَی يَأْتِينِی وَ يَدْخُلُ عَلَیَّ فَيَقُولُ وَ يُصَدِّقُهُ النَّاسُ وَ إِذَا لَمْ يَدْخُلْ عَلَیَّ لَمْ يُقْبَلْ قَوْلُهُ إِذَا قَالَ (۵).

**[ترجمه]بصائر الـدرجات: عمر بن یزیـد نقل کرده، در حضور ابا الحسن علیه السـلام بودم که از محمـد سـخن به میان آمد؛ فرمودند: تصـمیم گرفته‌ام که با او زیر یک سـقف قرار نگیرم. با خود گفتم: خودش به نیکی و صله رحم امر می‌کند و آن‌گاه در مورد عمویش این‌چنین می‌گویـد. حضـرت نگـاهی به کردنـد و فرمودنـد: این از نیکی و صـله رحم است؛ اگر او پیش من بیایـد، می‌رود دربـاره من چیزهـایی می‌گویـد و مردم نیز حرفش را می‌پذیرنـد، ولی اگر پیش من نیایـد، اگر هم چیزی بگوید مردم حرفش را نمی‌پذیرند. - . بصائر الدرجات ۵ باب ۱۰ : ۶۴ -

**[ترجمه]

«۶»

کا، [الکافی] بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَنْجَوَيْهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَكَمِ الْأَرْمَنِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُفَضَّلِ مَوْلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَالَ قَالَ: لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍ

۱- ۱. نفس المصدر ج ۱ ص ۳۷۲ و فیه تمام الخبر.

۲- ۲. الحسین بن زید سبقت ترجمته فی ج ۴۶ ص ۱۵۷.

۳- ۳. سبقت ترجمته فی ج ۴۶ ص ۱۵۹.

۴- ۴. قرب الإسناد ص ۱۷۸.

۵- ۵. بصائر الدرجات ج ۵ باب ۱۰ ص ۶۴.

الْمَقْتُولُ بِفَخٍّ وَ احْتَوَى عَلَى الْمَدِينَهِ دَعَا مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام إِلَى الْبَيْعَهِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ عَمِّ لَا تُكَلِّفْنِي مَا كَلَّفَ ابْنُ عَمِّكَ عَمَّكَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَيَخْرُجَ مِنِّي مَا لَا أُرِيدُ كَمَا خَرَجَ مِنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا لَمْ يَكُنْ يُرِيدُ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ إِنَّمَا عَرَضْتُ عَلَيْكَ أَمْراً فَإِنْ أَرَدْتَهُ دَخَلْتَ فِيهِ وَ إِنْ كَرِهْتَهُ لَمْ أَحْمِلْكَ عَلَيْهِ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ ثُمَّ وَدَّعَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام حِينَ وَدَّعَهُ يَا ابْنَ عَمِّ إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَأَجِدَّ الضِّرَابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ يُظْهِرُونَ إِيمَاناً وَ يُسِرُّونَ شِرْكاً وَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ أَحْتَسِبُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ عَصَبَهٍ ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ وَ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَا كَانَ قُتِلُوا كُلُّهُمْ كَمَا قَالَ علیه السلام (۱).

**[ترجمه]کافی: عبداللّٰه بن مفضل، غلام عبداللّٰه بن جعفر بن ابی‌طالب نقل کرده، وقتی حسین بن علی شهید فخ قیام کرد و بر مدینه مسلط شد، موسی بن جعفر علیهما السّلام را دعوت به بیعت کرد؛ موسی بن جعفر پیش او آمدند و به او فرمودند: ای پسرعمو! آن باری که پسرعمویت بر دوش عمویت حضرت صادق علیه السلام گذاشت را بر دوش من نگذار تا کاری که به آن راضی نیستم از طرف من انجام نشود، چنان‌چه از طرف حضرت صادق علیه السّلام کاری که به آن راضی نبودند انجام شد. حسین به ایشان گفت: من فقط به شما پیشنهاد کردم؛ اگر می‌خواهی، در آن پا بگذار و اگر دوست نداری، من بر تو اجبار نمی‌کنم و خدا خود یاری‌ده است. سپس با ایشان وداع نمود.

ابا الحسن علیه السلام وقتی با او وداع می‌کردند، به او فرمودند: ای پسرعمو! تو را خواهند کشت، خوب با این‌ها بجنگ؛ این‌ها مردمانی فاسق هستند، ایمان را اظهار می‌کنند و شرک را مخفی می‌کنند. إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، من اجر مصیبت شما خویشاوندان را از خدا می‌خواهم. حسین قیام کرد و آن اتفاقات برایش افتاد و همان‌طوری که امام علیه السلام فرموده بودند، همه کشته شدند. - . کافی ۱ : ۳۶۶ -

**[ترجمه]

بيان

الفخ بفتح الفاء و تشديد الخاء بئر بينه و بين مكه فرسخ تقريبا و الحسين هو الحسين بن على بن الحسن بن الحسن بن الحسن بن على عليهما السلام و أمه زينب بنت بنت عبد الله بن الحسن و خرج فى أيام موسى الهادى بن محمد المهدى بن أبى جعفر المنصور و خرج معه جماعه كثيره من العلويين.

و كان خروجه بالمدينه فى ذى القعده سنه تسع و ستين و مائه بعد موت المهدى بمكه و خلافه الهادى ابنه.

و روى أبو الفرج الأصبهانى (۲)

بأسانيده عن عبد الله بن إبراهيم الجعفرى و غيره أنهم قالوا: كان سبب خروج الحسين أن الهادى ولى المدينه إسحاق بن عيسى بن على فاستخلف عليها رجلا من ولد عمر بن الخطاب يعرف بعبد العزيز فحمل على

الطالبيين و أساء إليهم و طالبهم بالعرض كل يوم فى المقصوره و وافى أوائل الحاج و قدم من الشيعه نحو من سبعين رجلا و لقوا حسينا و غيره فبلغ ذلك العمرى و أغلظ أمر العرض و ألجأهم إلى الخروج فجمع الحسين يحيى (۳)

۱- ۱. الکافی ج ۱ ص ۳۶۶.

۲- ۲. مقاتل الطالبیین ص ۴۴۳ بتفاوت.

۳- ۳. یحیی صاحب الدیلم سیأتی بعض أخباره فی الأصل و قد استوفی ترجمته أبو الفرج فی مقاتله من ص ۴۶۳ الی ص ۴۸۶ و فیها خبر مقتله.

و سليمان (۱)

و إدريس (۲) بنى عبد الله بن الحسن و عبد الله بن الحسن الأفطس (۳)

۱- ۱. أمه عاتكه بنت عبد الملك بن الحرث الشاعر بن خالد بن العاص بن هشام بن المغيره المخزومى و هى التى كلمت أبا جعفر المنصور لما حج و قالت يا أمير المؤمنين أيتامك بنو عبد اللّه بن الحسن فقراء لا شى ء لهم فرد عليهم ما قبض من أموالهم فأمر بردها عليهم و كان سليمان فيمن خرج مع الحسين بن على صاحب فخ فأسر و ضربت عنقه بمكّه صبرا. لاحظ أخباره فى تاريخ الطبرىّ ج ۱۰ ص ۲۸ و مروج الذهب ج ۲ ص ۱۸۳ و مقاتل الطالبيين ص ۳۹۶ و ص ۴۳۳.

۲- ۲. إدريس بن عبد اللّه: أمه عاتكه بنت عبد الملك بن الحرث الشاعر المخزومى حضر وقعه فخ و أفلت منها و معه مولى له يقال له راشد فخرج به فى جمله حاج افريقيه و مصر حتى أقدمه مصر، و منها خرج الى فاس و طنجه و مولاه راشد معه فاستدعاهم إدريس الى الدين فملكوه عليهم، فلغ الرشيد ذلك فغمه حتّى امتنع من النوم، فدعا سليمان بن جرير الرقى- متكلم الزيديه- و أعطاه سما فورد سليمان على إدريس متوسما بالمذهب فسرّ به، ثمّ جعل سليمان يطلب غرته حتّى وجد خلوه من مولاه راشد فسقاه السم و هرب، و كانت بيعه إدريس فى ۴ شهر رمضان سنه ۱۷۲ و استمر بالامر خمس سنين و سنه أشهر ثمّ مات سنه ۱۷۷ مستهل ربيع الثانى لاحظ تفصيل أخباره فى مقاتل الطالبيين ص ۴۸۷ و ما بعدها و تاريخ الطبرىّ ج ۱۰ ص ۲۹ و تاريخ ابن خلدون ج ۴ ص ۱۲- ۱۴ و جذوه الاقتباس لابن القاضى ص ۷ و البدء و التاريخ ج ۶ ص ۱۰۰ و تاريخ أبى الفداء ج ۲ ص ۱۲ و عمده الطالب ص ۱۵۷- ۱۵۸ و معجم أعلام المنتقله« مخطوط» و قد كتب فى مناقبه و أخباره كتب منها الدر النفيس فى مناقب إدريس.

۳- ۳. عبد اللّه بن الحسن الافطس: هو أبو محمّد أمه أم سعيد بنت سعيد بن محمّد بن جبير بن مطعم بن عدى بن نوفل بن عبد مناف، خرج مع الحسين بن على صاحب فخ متقلدا سيفين يقاتل بهما، و وصفه بعض من شهده بقوله: ما كان بفخ أشدّ عناء من عبد اللّه ابن الحسن بن علىّ بن على، و إليه أوصى الحسين صاحب فخ، و أخذه الرشيد بعد ذلك فحبسه فى بغداد مده فضاق صدره فكتب الى الرشيد رقعه فيها كل كلام قبيح، و شتم شنيع فلما قرأها قال: ضاق صدر هذا الفتى فهو يتعرض المقتل، ثمّ دفعه الى جعفر بن يحيى البرمكى و أمره بالتوسعه عليه، فلما كان يوم غد و هو يوم نيروز قدمه جعفر فضرب عنقه و غسل رأسه و جعله فى منديل و أهداه الى الرشيد مع هدايا فلما قدمت إليه و نظر الى الرأس أفظعه. و قال لجعفر: ويحك لم فعلت هذا؟ فقال: ما علمت أبلغ فى سرورك من حمل رأس عدوك الخ قال: ويحك فقتلك إيّاه بغير أمرى أعظم من فعله، ثمّ أمر بغسله و دفنه، و لما كان أمر البرامكه قال الرشيد لمسرور: إذا أردت قتله- يعنى جعفرا- فقل هذا بعبد اللّه بن الحسن ابن عمى الذى قتلته بغير أمرى، قال العمرى: و قبره ببغداد بسوق الطعام عليه مشهد. لاحظ أخباره فى مقاتل الطالبيين ص ۴۹۲ و مروج الذهب ج ۲ ص ۲۳۴ و عمده الطالب ص ۳۴۸ و سر السلسله ص ۷۹ و مشجر العميدى ص ۱۴۳ و معجم أعلام منتقله الطالبيه للمعلق.

و إبراهيم بن إسماعيل طباطبا(۱) و عمر بن الحسن بن على بن الحسن المثلث و عبد الله بن إسحاق بن إبراهيم بن الحسن المثنى و عبد الله بن جعفر الصادق عليه السلام و وجهوا إلى فتيان من فتيانهم و مواليهم فاجتمعوا سته و عشرين رجلا من ولد على عليه السلام و عشره من الحاج و جماعه من الموالى.

فلما أذن المؤذن الصبح دخلوا المسجد و نادوا أجد أجد و صعد الأفطس المناره و جبر المؤذن على قول حى على خير العمل فلما سمعه العمرى أحس بالشر و دهش و مضى هاربا على وجهه يسعى و يضرط حتى نجا و صلى الحسين بالناس الصبح و لم يتخلف عنه أحد من الطالبيين إلا الحسن بن جعفر بن الحسن بن الحسن و موسى بن جعفر عليه السلام.

فخطب بعد الصلاه و قال بعد الحمد و الثناء أنا ابن رسول الله على منبر رسول الله و فى حرم رسول الله أدعوكم إلى سنّه رسول الله صلى الله عليه و آله أيها الناس أ تطلبون

۱- ۱. لقب إبراهيم بطباطبا لان أباه أراد أن يقطع له ثوبا و هو طفل فخيره بين قميص وقاء فقال: طباطبا يعنى قباقبا، و قيل: بل السواد لقبوه بذلك و هو بلغه النبطيه سيد السادات كما عن ناصر الحق، أمه أم ولد، حمله المنصور مع الذين حملهم من ولد الحسن الى بغداد، و خرج مع الحسين بن على صاحب فخ و شهد الواقعه و لم يستشهد، و قد وهم بعض أحفاده فى كتابه« هديه آل عبا» ص ۲۳ حيث نقل عن أبى الفرج أنّه ممن استشهد فى فخ و الموجود فى المقاتل أنّه ممن شهد فخا لا ممن استشهد فيها، و كم لهذا المؤلّف من أوهام فى كتابه ذلك. لاحظ أخبار إبراهيم فى عمده الطالب ص ۱۷۲ و سر السلسله ص ۱۶ و أصول الكافى ج ۱ ص ۳۶۱ طبع ايران سنه ۱۳۷۵ ه و مقاتل الطالبيين و معجم أعلام المنتقله.

آثار رسول الله فی الحجر و العود تمسحون بذلک و تضیعون بضعه منه قالوا فأقبل حماد البربری و کان مسلحه للسلطان بالمدینه فی السلاح و معه أصحابه حتی وافوا باب المسجد فقصده یحیی بن عبد الله و فی یده السیف فأراد حماد أن ینزل فبدره یحیی فضربه علی جبینه و علیه البیضه و المغفر و القلنسوه فقطع ذلک کله و أطار قحف رأسه و سقط عن دابته و حمل علی أصحابه فتفرقوا و انهزموا و حج فی تلک السنه مبارک الترکی فبدأ بالمدینه فبلغه خبر الحسین فبعث إلیه من اللیل أنی و الله ما أحب أن تبتلی بی و لا أبتلی بک فابعث اللیله إلی نفرا من أصحابک و لو عشره یبیتون عسکری حتی أنهزم و أعتل بالبیات ففعل ذلک الحسین و وجه عشره من أصحابه فجعجعوا بمبارک و صبحوا فی نواحی عسکره فهرب و ذهب إلی مکه.

و حج فی تلک السنه العباس بن محمد و سلیمان بن أبی جعفر و موسی بن عیسی فصار مبارک معهم و اعتل علیهم بالبیات و خرج الحسین قاصدا إلی مکه و معه من تبعه من أهله و موالیه و أصحابه و هم زهاء ثلاثمائه و استخلف رجلا علی المدینه فلما صاروا بفخ تلقتهم الجیوش فعرض العباس علی الحسین الأمان و العفو و الصله فأبی ذلک أشد الإباء و کانت قاده الجیوش العباس و موسی و جعفر و محمد ابنا سلیمان و مبارک الترکی و الحسن الحاجب و حسین بن یقطین فالتقوا یوم الترویه وقت الصلاه الصبح.

فکان أول من بدأهم موسی فحملوا علیه فاستطرد لهم شیئا حتی انحدروا فی الوادی و حمل علیهم محمد بن سلیمان من خلفهم فطحنهم طحنه واحده حتی قتل أکثر أصحاب الحسین و جعلت المسوده تصیح بالحسین یا حسین لک الأمان فیقول لا أمان أرید و یحمل علیهم حتی قتل و قتل معه سلیمان بن عبد الله بن الحسن و عبد الله بن إسحاق بن إبراهیم بن الحسن و أصابت الحسن بن محمد نشابه فی عینه فترکها و جعل یقاتل أشد القتال حتی أمنوه ثم قتلوه و جاء

الجند بالرءوس إلى موسى و العباس و عندهما جماعه من ولد الحسن و الحسين فلم يسألا أحدا منهم إلا موسى بن جعفر عليه السلام فقالا هذا رأس حسين قال نعم إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ مضى و الله مسلما صالحا صوّاما آمرا بالمعروف ناهيا عن المنكر ما كان فى أهل بيته مثله فلم يجيبوه بشي ء و حملت الأسرى إلى الهادى فأمر بقتلهم و مات فى ذلك اليوم.

و روى عن جماعه أن محمد بن سليمان لما حضرته الوفاه جعلوا يلقنونه الشهاده و هو يقول:

ألا ليت أمى لم تلدنى و لم أكن***لقيت حسينا يوم فخّ و لا الحسن

فجعل يردّدها حتى مات، وَ رُوِيَ فِی عُمْدَهِ الطَّالِبِ (۱) وَ مُعْجَمِ الْبُلْدَانِ (۲) عَنْ أَبِی نَصْرٍ الْبُخَارِیِ (۳) عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ الْجَوَادِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَمْ یَکُنْ لَنَا بَعْدَ الطَّفِّ مَصْرَعٌ أَعْظَمُ مِنْ فَخٍّ.

قوله و احتوى على المدينه أى غلب عليها و أحاط بها ما كلف ابن عمك أى محمد بن عبد الله و سمى أبا عبد الله عمه مجازا فأجد الضراب من الإجاده أى أحسن و يمكن أن يقرأ بتشديد الدال أى اجتهد و الضراب القتال فإن القوم أى بنى العباس و أتباعهم فساق أى خارجون من الدين و يسرون شركا لأنهم لو كانوا موحدين لما عارضوا إماما نصبه الله و رسوله أحتسبكم عند الله أى أطلب أجر مصيبتكم من الله و أصبر عليها طلبا للأجر أو أظنكم عند الله فى الدرجات العاليه و العصبه بالتحريک قرابه الأب و يمكن أن يقرأ بضم العين و سكون الصاد كما فى قوله تعالى وَ نَحْنُ عُصْبَهٌ(۴) و هى الجماعه يتعصب بعضها لبعض.

**[ترجمه]فخّ به فتح فاء و تشدید خاء، چاهی است در یک فرسخی مکه. و این حسین، همان حسین بن علی بن حسن بن حسن بن حسن بن علی علیهما السلام است و مادرش زینب دختر دختر عبداللَّه بن حسن است که در زمان موسی الهادی، پسر محمّد المهدی پسر ابی‌جعفر منصور قیام کرد و گروه زیادی از علویان هم با او قیام کردند.

قیام او در مدینه و در ذی‌القعده سال یک‌صد و شصت و نه هجری، بعد از مرگ مهدی در مکه و به خلافت رسیدن پسرش هادی بود .

ابوالفرج اصفهانی با سند خود از عبدالله بن ابراهیم جعفری و اشخاص دیگری روایت کرده که سبب خروج حسین این بود که هادی عباسی، اسحاق بن عیسی بن علی را به عنوان حاکم مدینه منصوب کرد و مردی از اولاد عمر بن خطاب به نام عبدالعزیز را جانشین او گردانید که او نسبت به اولاد ابی‌طالب خیلی سخت گرفت و با آن‌ها بدرفتاری کرد و آن‌ها را مجبور کرد که هر روز در ایوان مسجد حاضر شوند. ایام حج رسید و شیعیان حدود هفتاد نفر از شیعیان آمدند و با حسین و دیگران ملاقات کردند. این خبر به عمری رسید و موضوع حاضرشدن را شدیدتر کرد و آن‌ها را مجبور به قیام کرد. حسین، یحیی و سلیمان و ادریس فرزندان عبداللَّه بن حسن، و عبداللَّه بن حسن افطس و ابراهیم بن اسماعیل طباطبا و عمر بن حسن بن علی بن حسن مثلث و عبداللَّه بن اسحاق بن ابراهیم بن حسن مثنی و عبداللَّه بن جعفر صادق علیه السلام را جمع کرد. آن‌ها هم از پی عده‌ای از جوانان و غلامان خود فرستادند و در مجموع بیست و شش نفر از اولاد علی علیه السلام و ده نفر از حاجیان و گروهی از غلامان جمع شدند.

همین که مؤذن اذان صبح را گفت، وارد مسجد شده و فریاد زدند: \\"أجد أجد\\". افطس روی مناره رفت و مؤذن را

مجبور به گفتن \\"حی علی خیر العمل\\" نمود. وقتی عمری این را شنید احساس شر و دهشت کرد و پا به فرار گذاشت، می‌دوید و می گوزید، تا این‌که توانست خود را نجات دهد.

حسین نماز صبح را با مردم خواند و همه فرزندان ابی‌طالب، جز حسن بن جعفر بن حسن بن حسن و موسی بن جعفر علیه السّلام پشت سرش نماز گزاردند.

پس از نماز خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای پروردگار گفت: من پسر رسول الله، بر منبر رسول الله و در حرم رسول الله شما را دعوت به سنت رسول الله صلی الله علیه و آله می‌کنم؛ ای مردم! آثار رسول الله را در سنگ و چوب می‌جویید و بدن خود را به سنگ و چوب می‌مالید، و پاره های تن رسول الله را می آزارید!!!

حماد بربری که از طرف سلطان داروغه مدینه بود با یارانش مسلح آمدند تا به درب مسجد رسیدند. یحیی بن عبداللّٰه شمشیر به دست به او حمله کرد، حماد خواست پیاده شود که یحیی سریع جلو رفت و ضربتی بر پیشانی‌اش زد که کلاه‌خود و مغفر و عرق‌چینی که بر سرش بود، همه‌اش قطع شد و بالی جمجمه‌اش شکافته شد و از اسبش سرنگون شد و یارانش او را برداشتند و پراکنده شدند و گریختند.

در آن سال مبارک ترکی به حج رفت و احرامش را از مدینه شروع کرد. خبر قیام حسین که به او رسید، شبانه به او پیغام داد که به خدا قسم من دوست ندارم که دست تو به خون من یا دست من به خون تو آلوده شود؛ امشب، اگر شده حتی ده نفر از یاران خود را به سمت من بفرست که به لشگر من شبیخون بزنند تا من فرار کنم و عذر شبیخون داشته باشم. حسین این کار را کرد و ده نفر از یاران خود را فرستاد و آن‌ها شبانه به مبارک و همراهانش حمله کردند صبح‌گاه اردوگاه او را تصرف کردند و او گریخت و از مکه رفت.

عباس بن محمّد و سلیمان بن ابی‌جعفر و موسی بن عیسی نیز در آن سال به حج می‌رفتند، مبارک به آن‌ها پیوست و عذرش را شبیخون عنوان کرد. حسین نیز با پیروانش که خویشاوندان و غلامان و اصحابش بودند و در حدود سیصد نفر می‌شدند، به طرف مکه حرکت کرد و شخصی را به جای خود در مدینه گذاشت. وقتی به فخ رسیدند، با سپاهیان روبرو شدند، عباس به حسین پیشنهاد امان و بخشش و صله کرد، ولی حسین سخت امتناع ورزید. فرماندهان سپاه، عباس، موسی، جعفر و محمّد پسران سلیمان، مبارک ترکی، حسن حاجب و حسین بن یقطین بودند که در روز ترویه هنگام نماز صبح در برابر هم صف‌آرایی کردند.

اولین کسی که به پیکار آن‌ها رفت موسی بود، بر او حمله کردند و مختصری با آن‌ها جنگ و گریز کردند تا این‌که وارد دره شدند، در این زمان محمّد بن سلیمان از پشت سر به آن‌ها حمله کرد و با یک یورش آن‌ها را در هم کوبید و بیشتر یاران حسین کشته شدند. سپاه بنی‌عباس شروع به صدازدن حسین کردند که: ای حسین تو در امانی و او می‌گفت: من هیچ امانی نمی‌خواهم، بر آن‌ها حمله کرد و کشته شد و سلیمان بن عبداللّٰه بن حسن و عبداللّٰه بن اسحاق بن ابراهیم بن حسن نیز به همراه او کشته شدند. یک تیر به چشم حسن بن محمّد خورد، تیر را همان‌طور گذاشت و با کمال شجاعت به پیکار پرداخت؛ او را امان دادند و بعد کشتند. سربازان سرها را پیش موسی و عباس آوردند و گروهی از فرزندان امام حسن و امام حسین نیز پیش

آن دو حضور داشتند، آن‌دو از هیچ کدام چیزی نپرسیدند مگر از موسی بن جعفرعلیه السلام؛ به ایشان گفتند: این سر حسین است؟ فرمودند: آری، إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ، به خدا قسم او مردی مسلمان و صالح و بسیار اهل روزه و آمر بمعروف و ناهی از منکر بود و از دنیا رفت، در میان خانواده‌اش نظیر نداشت. موسی و عباس در جواب ایشان چیزی نگفتند. اسیران را پیش هادی خلیفه عباسی بردند و او دستور قتل آن‌ها را داد و خودش در همان روز از دنیا رفت.

از عده‌ای روایت شده که وقتی محمّد بن سلیمان فوت می کرد و شروع به

تلقین دادن او به شهادتین کردند، او می¬گفت:

ای کاش مادرم مرا نزاییده بود و در روز فخ در برابر حسین و حسن قرار نمی¬گرفتم.

و همین‌طور این شعر را تکرار کرد تا مرد. در عمده الطالب - . عمده الطالب : ۱۷۲ - و معجم البلدان - . معجم البلدان ۶ : ۳۴۱ - از أبونصر بخاری - . سر السلسله العلویه : ۱۴ - از حضرت اباجعفر جواد علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: پس از جریان کربلا برای ما کشتاری ناگوارتر از فخ نبود.

توضیح:

\\"این‌ها مردمانی فاسق هستند\\" منظور امام بنی‌عباس است. \\"شرک را مخفی می کنند\\" زیرا اگر آن‌ها یکتاپرست بودند، در برابر امامی که خداوند و رسولش او را نصب کرده نمی‌ایستادند. من اجر مصیبت شما خویشاوندان را از خدا می... خواهم شاید معنای عبارت \\"و أحتسبكم عند الله من عصبه\\" این باشد که من شما را پیش خدا با درجات عالی می‌بینم. عَصَبَه به معنای خویشاوندان پدری است، ممکن است به ضم عین و سکون صاد خوانده شود که به معنای جماعتی است که بر هم‌دیگر تعصب دارند، مانند آیه «وَنَحْنُ عُصْبَةٌ» - . یوسف / ۸ - {ما که جمعی نیرومند هستیم}.

**[ترجمه]

«۷»

کا، [الکافی] بِالْإِسْنَادِ الْمُتَقَدِّمِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: كَتَبَ

۱- ۱. عمده الطالب ص ۱۷۲ طبعه النجف الأولی.

۲- ۲. معجم البلدان ج ۶ ص ۳۴۱ و لم ینسب الکلمه الی أحد بعینه.

۳- ۳. سر السلسله العلویه ص ۱۴ طبع النجف الأشرف.

۴- ۴. سوره یوسف الآیه: ۸.

يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أُوصِی نَفْسِی بِتَقْوَی اللَّهِ وَ بِهَا أُوصِیکَ فَإِنَّهَا وَصِیَّهُ اللَّهِ فِی الْأَوَّلِینَ وَ وَصِیَّتُهُ فِی الْآخِرِینَ خَبَّرَنِی مَنْ وَرَدَ عَلَیَّ مِنْ أَعْوَانِ اللَّهِ عَلَی دِینِهِ وَ نَشْرِ طَاعَتِهِ بِمَا کَانَ مِنْ تَحَنُّنِکَ مَعَ خِذْلَانِکَ وَ قَدْ شَاوَرْتُ فِی الدَّعْوَهِ لِلرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ قَدِ احْتَجَبْتَهَا وَ احْتَجَبَهَا أَبُوکَ مِنْ قَبْلِکَ وَ قَدِیماً ادَّعَیْتُمْ مَا لَیْسَ لَکُمْ وَ بَسَطْتُمْ آمَالَکُمْ إِلَی مَا لَمْ یُعْطِکُمُ اللَّهُ فَاسْتَهْوَیْتُمْ وَ أَضْلَلْتُمْ وَ أَنَا مُحَذِّرُکَ مَا حَذَّرَکَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِهِ فَکَتَبَ إِلَیْهِ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام مِنْ مُوسَی بْنِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرٍ وَ عَلِیٍّ مُشْتَرِکَیْنِ فِی التَّذَلُّلِ لِلَّهِ وَ طَاعَتِهِ إِلَی یَحْیَی بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أُحَذِّرُکَ اللَّهَ وَ نَفْسِی وَ أُعْلِمُکَ أَلِیمَ عَذَابِهِ وَ شَدِیدَ عِقَابِهِ وَ تَکَامُلَ نَقِمَاتِهِ وَ أُوصِیکَ وَ نَفْسِی بِتَقْوَی اللَّهِ فَإِنَّهَا زَیْنُ الْکَلَامِ وَ تَثْبِیتُ النِّعَمِ أَتَانِی کِتَابُکَ تَذْکُرُ فِیهِ أَنِّی مُدَّعٍ وَ أَبِی مِنْ قَبْلُ وَ مَا سَمِعْتَ ذَلِکَ مِنِّی وَ سَتُکْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَ یُسْئَلُونَ وَ لَمْ یَدَعْ حِرْصُ الدُّنْیَا وَ مَطَالِبُهَا لِأَهْلِهَا مَطْلَباً لِآخِرَتِهِمْ حَتَّی یُفْسِدَ عَلَیْهِمْ مَطْلَبَ آخِرَتِهِمْ فِی دُنْیَاهُمْ وَ ذَکَرْتَ أَنِّی ثَبَّطْتُ النَّاسَ عَنْکَ لِرَغْبَتِی فِیمَا فِی یَدَیْکَ وَ مَا مَنَعَنِی مِنْ مَدْخَلِکَ الَّذِی أَنْتَ فِیهِ لَوْ کُنْتُ رَاغِباً ضَعْفٌ عَنْ سُنَّهٍ وَ لَا قِلَّهُ بَصِیرَهٍ بِحُجَّهٍ وَ لَکِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی خَلَقَ النَّاسَ أَمْشَاجاً وَ غَرَائِبَ وَ غَرَائِزَ فَأَخْبِرْنِی عَنْ حَرْفَیْنِ أَسْأَلُکَ عَنْهُمَا مَا الْعُتْرُفُ فِی بَدَنِکَ وَ مَا الصَّهْلَجُ فِی الْإِنْسَانِ ثُمَّ اکْتُبْ إِلَیَّ بِخَبَرِ ذَلِکَ وَ أَنَا مُتَقَدِّمٌ إِلَیْکَ أُحَذِّرُکَ مَعْصِیَهَ الْخَلِیفَهِ وَ أَحُثُّکَ عَلَی بِرِّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ أَنْ تَطْلُبَ لِنَفْسِکَ أَمَاناً قَبْلَ أَنْ تَأْخُذَکَ الْأَظْفَارُ وَ یَلْزَمَکَ الْخِنَاقُ مِنْ کُلِّ مَکَانٍ تَتَرَوَّحُ إِلَی النَّفَسِ مِنْ کُلِّ مَکَانٍ وَ لَا تَجِدُهُ حَتَّی یَمُنَّ اللَّهُ عَلَیْکَ بِمَنِّهِ وَ فَضْلِهِ وَ رِقَّهِ الْخَلِیفَهِ أَبْقَاهُ اللَّهُ فَیُؤْمِنَکَ وَ یَرْحَمَکَ وَ یَحْفَظَ فِیکَ أَرْحَامَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ السَّلَامُ عَلَی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی إِنَّا قَدْ أُوحِیَ إِلَیْنا أَنَّ الْعَذابَ عَلی مَنْ کَذَّبَ وَ تَوَلَّی (۱)

۱- ۱. سوره طه الآیه: ۴۸.

قَالَ الْجَعْفَرِيُّ فَبَلَغَنِي أَنَّ كِتَابَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَقَعَ فِي يَدَيْ هَارُونَ فَلَمَّا قَرَأَهُ قَالَ النَّاسُ يَحْمِلُونِّي عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ هُوَ بَرِي ءٌ مِمَّا يُرْمَى بِهِ (۱).

**[ترجمه]کافی: عبداللَّه بن ابراهیم جعفری نقل کرده، یحیی بن عبداللَّه بن حسن برای موسی بن جعفر علیه السّلام نوشت که: اما بعد، من خودم و تو را به تقوای خدا سفارش می کنم، که تقوا سفارش خداوند برای پیشینیان و سفارش خداوند برای آیندگان است. یکی از یاری‌دهندگان دین خداوند و اطاعت از او به من خبر داد که تو نسبت به من اظهار محبت داری و حال آن‌که مرا یاری نمی کنی، با تو در مورد شخصی از آل محمد که مورد اجماع و رضایت همگان باشد، مشورت شده است و تو از مشورت خودداری کرده‌ای، همان‌طور که پدرت قبلاً خودداری کرده بود. شما از قدیم ادعای چیزی را که از آن شما نبوده است می کردید و آرزوهایتان را بر چیزی که خداوند به شما عطا نکرده است می گسترانديد و عقل و هوش مردم را می‌بردید؛ من تو را بر حذر می‌دارم از آن‌چه که خداوند از جانب خود بر حذر داشته است.

ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام در جواب او نوشت: از طرف موسی پسر اباعبدالله جعفر و علی، که همه‌اشان در برابر خدا و اطاعت او ذلیل هستند، به یحیی بن عبداللَّه بن حسن؛ اما بعد، من تو و خودم را از خدا بیم می‌دهم و عذاب دردناک و کیفر شدید و کامل شدن ناگواری‌های او را به تو گوش‌زد می کنم و تو و خود را به تقوی سفارش می کنم که تقوا موجب زینت کلام و پایدار شدن نعمت‌ها می شود. نامه تو رسید؛ در آن نوشته بودی من مدعی خلافت هستم و پدرم هم قبل از من همین‌طور بوده است، حال آن‌که چنین چیزی از من نشنیده‌ای. به زودی گواهی آن‌ها نوشته می‌شود و بازخواست خواهند شد. حرص دنیا و خواسته‌های آن، برای اهل دنیا جایی برای خواسته‌های آخرتشان نمی گذارد و در نهایت خواسته آخرتشان را در همین دنیا نابود می کند.

نوشته بودی که من مردم را از گرد تو پراکندم، چون مایل به ادعای امامت بودم؛ من اگر مایل بودم، عجز از معرفت سنّت و بصیرت کم در مورد حجت، مانع قدم گذاشتن در راهی که تو در آن داخل شده‌ای نبوده است. خداوند تبارک و تعالی انسان ها را مخلوط از عجایب و غریزه‌ها آفریده است، من دو کلمه از تو می‌پرسم؛ به من بگو عترف در بدن کجاست؟ و صهلج در انسان چیست؟ بعداً جواب این را برایم بنویس .

اکنون به تو سفارش می کنم که از مخالفت با خلیفه بر حذر باشی و تو را ترغیب می کنم که با او نیکی کنی و از او اطاعت کنی و قبل از این‌که به چنگال او اسیر شوی و از هر جهت عرصه بر تو تنگ شود و دیگر نتوانی نفس بکشی، برای خود از او امان بخواهی، تا خداوند لطف و فضل خود و مدارای خلیفه - خداوند مستدامش گرداند - را بر تو منت نهد و او به تو امان دهد و بر تو رحم کند و حق خویشاوندی با رسول الله صلی الله علیه و آله را درباره تو روا دارد. والسلام علی من اتبع الهدی، «إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنا أَنَّ الْعَذابَ عَلى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى» - . طه / ۴۸ - {در حقیقت به سوی ما وحی آمده که عذاب بر کسی است که تکذیب کند و روی گرداند}

جعفری در ادامه نقل کرده، شنیدم که نامه موسی بن جعفر بالاخره به دست هارون افتاد؛ وقتی آن را خواند، گفت: مردم مرا علیه موسی بن جعفر وادار می کنند و حال آن‌که او از آن‌چه به او نسبت می‌دهند مبرّاست.

**[ترجمه]

إيضاح

وصيه النفس بالتقوى توطين النفس عليها قبل أمر الغير بها فإنها وصيه الله إشاره إلى قوله تعالى وَ لَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ إِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُوا اللَّهَ (٢) من تحننك أى بلغنى إظهار محبتك لى و ترحمك على مع عدم نصرتك لى و قيل أى محبتك للإمامه مع أنك مخذول و لا يخفى ما فيه للرضا أى لمن هو مرضى من آل محمد يجتمعون عليه و يرتضونه لا لنفسى و يحتمل أن يريد نفسه أو المعنى للعمل بما يرضى به آل محمد.

و قد احتجبتها لعل فيه حذفا و إيصالا أى احتجبت بها و الضمير للمشهوره كنايه عما هو مقتضاها من الإجابه إلى البيعه أو للبيعه بقرينه المقام أو للدعوه أى إجابتها أو المعنى شاورت الناس فى الدعوى فاحتجبت عن مشاورتى و لم تحضرها فتفرق الناس لذلك عنى و احتجبها أبوك أى عند دعوه محمد بن عبد الله و قديما ظرف لقومه ادعيتم.

قوله فاستهويتم أى ذهبتم بأهواء الناس و عقولهم ما حذرك الله إشاره إلى قوله تعالى وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ (٣) قوله من موسى بن عبد الله فى بعض النسخ عبدى الله و هو الأظهر بأن يكون عليه السلام ذكر فى الكتاب انتسابه إلى الوالد الأكبر أيضا على بن أبى طالب عليه السلام فقوله مشتركين على صيغه الجمع و فى بعض النسخ أبى عبد الله و المراد ما ذكرنا أيضا و كذا على نسخه عبد الله أيضا بأن يكون الوصف بالعبوديه مخصوصا بجعفر عليه السلام.

ص: ١٦٧

١- ١. الكافى ج ١ ص ٣٦٦ و فيه من موسى بن عبد اللّه بن جعفر و هو الذى يأتى فى الإيضاح و ما أثبتناه هو الموجود فى مطبوعه الكمپانى و عليه فلا حاجه الى التمحل فى التأويل كما فى الإيضاح فلاحظ.

٢- ٢. سوره النساء الآيه: ١٣١.

٣- ٣. سوره آل عمران الآيه: ٢٨.

و قیل کأنه أشرک أخاه علی بن جعفر معه فی المکاتبه لیصرف بذلک عنه ما یصرف عن نفسه و قیل أشرک ابنه الرضا علیه السلام و قوله مشترکین علی صیغه التثنیه و تثبیت النعم أی سبب له أنی مدع ظاهره إنکار دعوی الإمامه تقیه و باطنه إنکار ادعاء ما لیس بحق کما زعمه مع أنه علیه السلام لم یصرح بالنفی بل قال ما سمعت ذلک منی وَ يُسْئَلُونَ أی شهادتهم الزور و مطالبتها بالرفع عطفا علی الحرص أو بالجر عطفا علی الدنیا فی دنیاهم فی للظرفیه أو بمعنی مع و الحاصل أن حرص الدنیا صار سببا لئلا یخلص لهم شی ء للآخره فإذا أرادوا عملا من أعمال الآخره خلطوه بالأغراض الدنیویه و الأعمال الباطله کالأمر بالمعروف الذی أردته خلطته بإنکار حق أهل الحق و معارضتهم و الافتراء علیهم فیحتمل أن تکون فی سببیه أیضا و قیل یعنی أن حرصک علی الدنیا و مطالبها صار سببا لفساد آخرتک فی دنیاک و التثبیط التعویق فیما فی یدیک أی ادعاء الإمامه ضعف عن سنه أی عجز عن معرفتها بل صار علمی سببا لعدم إظهار الحق قبل أوانه.

قوله و لکن الله تبارک و تعالی خلق الناس أی جعل للإنسان أجزاء و أعضاء مختلفه فأخبرنی عن هذین العضوین أو المعنی أن الله خلقهم ذوی غرائب و شئون متفاوته و أی غریبه أغرب من دعواک الإمامه مع جهلک و سکوتی مع علمی و یقال تقدم إلیه فی کذا إذا أمره و أوصاه به و المراد بالخلیفه خلیفه الجور ظاهرا تقیه و خلیفه الحق یعنی نفسه علیه السلام واقعا مع أنه یجب طاعه خلفاء الجور عند التقیه و إنما کتب علیه السلام ذلک لعلمه بأنه سیقع فی ید الملعون دفعا لضرره عن نفسه و عشیرته و شیعته قبل أن تأخذک الأظفار کنایه عن الأسر تشبیها بطائر اصطاده بعض الجوارح.

و یلزمک الخناق بالفتح مصدر خنقه إذا عصر حلقه أو بالکسر و هو الحبل الذی یخنق به أو بالضم و هو الداء الذی یمنع نفوذ النفس إلی الریه و القلب فتروح من باب التفعل بحذف إحدی التاءین أی تطلب الروح بالفتح و هو النسیم إلی النفس أی للتنفس من کل مکان متعلق بتروح فلا تجده أی

الروح أو النفس و رقه الخليفه عطف على منه يحملونى أى يغروننى.

**[ترجمه]سفارش نفس به تقوا شرط کردن با نفس بر تقوا داشتن است قبل از این‌که شخص دیگری امر به آن کند. \\"تقوا سفارش خداوند برای پیشینیان و سفارش خداوند برای آیندگان است\\" اشاره است به این سخن خداوند متعال که: «وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَإِيَّاكُمْ أَنِ اتَّقُواْ اللّهَ» - . نساء / ۱۳۱ - {ما به کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] به شما سفارش کردیم که از خدا پروا کنید}. \\"در مورد شخصی از آل محمد که مورد اجماع و رضایت همگان باشد\\" و نه برای خودم. و محتمل است منظورش خودش بوده باشد و یا معنایش این باشد: عملی که آل محمد به آن راضی باشند.

\\"تو از مشورت خودداری کرده‌ای\\" کنایه از خودداری از مقتضای آن که اجابت بیعت باشد، یا به قرینه مقامیه کنایه از خود بیعت یا دعوت است. یا معنا این است که شما با مردم در دعوت مشورت کردی، ولی از مشورت با من خودداری کردی و مردم به همین جهت از اطراف من پراکنده شدند. \\"همان‌طور که پدرت قبلاً- خودداری کرده بود\\" یعنی در هنگام دعوت محمد بن عبدالله به بیعت .

آن‌چه که خداوند از جانب خود بر حذر داشته است اشاره است به این سخن خداوند متعال که: «وَيُحَذِّرُكُمُ اللّهُ نَفْسَهُ» - . آل عمران / ۲۸ - {و خداوند شما را از [عقوبت] خود می ترساند}.

\\"از طرف موسی پسر اباعبدالله جعفر و علی\\" در بعضی از نسخه‌ها \\"موسی بن عبدَی الله جعفر و علی\\" آمده که یعنی امام علیه السلام انتسابشان به والد بزرگتر یعنی علی بن ابی‌طالب را هم در نامه آورده‌اند، بنابراین صورت لفظ مشترکین بر صیغه جمع است. در بعضی دیگر از نسخه‌ها \\"ابی‌عبدالله\\" است که باز هم منظور همین خواهد بود. همین‌طور است بنابر نسخه‌ای که در آن \\"عبدالله\\" آمده است که وصف عبودیت مخصوص به امام صادق علیه السلام است.

گفته شده گویا ایشان برادرشان علی بن جعفر را نیز در مکاتبه شرکت داده‌اند تا خطری که ایشان را تهدید می‌کرده را از او هم دفع کنند. و گفته شده فرزندشان امام رضا علیه السلام را شریک کرده‌اند و لفظ مشترکین بر صیغه تثنیه است. نوشته بودی من مدعی خلافت هستم ظاهر این کلام انکار ادعای امامت به جهت تقیه و باطنش، همان‌طور که او گمان کرده انکار ادعایی ناحق است، علاوه بر این‌که امام علیه السلام تصریح به نفی نکردند، بلکه فرمودند: تو چنین چیزی از من نشنیده‌ای.

\\"حرص دنیا و خواسته‌های آن، برای اهل دنیا جایی برای خواسته‌های آخرتشان نمی‌گذارد و...\\" حاصل این‌که حرص دنیا سبب می‌شود که چیزی برای آخرتشان باقی نماند. اگر هم بخواهند عملی از اعمال اخروی را انجام دهند، آن را با اغراض دنیوی و اعمال باطل مخلوط می‌کنند، مانند امر به معروفی که تو انجام می‌دهی و آن را با انکار کردن حق اهل حق و ایستادگی در برابر آن و تهمت زدن بر آن‌ها مخلوط می‌نمایی. گفته شده که منظور این است که حرص بر دنیا و خواسته‌های دنیوی سبب فاسد شدن آخرت تو در همین دنیا می‌شود. \\"... مانع قدم گذاشتن در راهی که تو در آن داخل شده‌ای نبوده است\\" بلکه علم من است که موجب عدم اظهار حق قبل از رسیدن زمانش شده است .

\\"خداونـد تبـارک و تعـالی انسـان هـا را مخلـوط از عجـایب و غریزه‌هـا آفریـده است\\" یعنی برای انسـان اجزاء و اعضـای مختلف قرار داده است، یا یعنی خداونـد انسان‌ها را با عجایب و شؤون متفاوتی آفریده است و چه چیزی عجیب‌تر از این‌که تو با این جهالتت ادعای امامت کنی و من با این علمم سـکوت کنم. به تو سـفارش می‌کنم که از مخالفت با خلیفه بر حذر باشـی منظور از خلیفه، خلیفه جور است و به جهت تقیه این‌گونه فرموده‌اند، زیرا در هنگام تقیه اطاعت خلفای جور واجب است. امام علیه السـلام لفظ خلیفه را نوشـته‌انـد چون می‌دانسـتند که نامه در دست آن ملعون خواهد افتاد، تا بدین وسـیله خطرات او را از خود و خانواده وشیعیانشان دفع کنند

**[ترجمه]

أَقُول

وَ رَوَی أَبُو الْفَرَجِ الْأَصْفَهَانِیُّ فِی کِتَابِ مُقَاتِلِ الطَّالِبِیِّینَ بِأَسَانِیدِهِ عَنْ عُنَیْزَهَ الْقَصَبَانِیِّ قَالَ: رَأَیْتُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام بَعْدَ عَتَمَهٍ وَ قَدْ جَاءَ إِلَی الْحُسَیْنِ صَاحِبِ فَخٍّ فَانْکَبَّ عَلَیْهِ شِبْهَ الرُّکُوعِ وَ قَالَ أُحِبُّ أَنْ تَجْعَلَنِی فِی سَعَهٍ وَ حِلٍّ مِنْ تَخَلُّفِی عَنْکَ فَأَطْرَقَ الْحُسَیْنُ طَوِیلًا لَا یُجِیبُهُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیْهِ فَقَالَ أَنْتَ فِی سَعَهٍ.

وَ بِأَسَانِیدَ أُخْرَی قَالَ: قَالَ الْحُسَیْنُ لِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فِی الْخُرُوجِ فَقَالَ لَهُ إِنَّکَ مَقْتُولٌ فَأَجِدَّ الضِّرَابَ فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ یُظْهِرُونَ إِیمَاناً وَ یُضْمِرُونَ نِفَاقاً وَ شَکّاً فَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ وَ عِنْدَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ أَحْتَسِبُکُمْ مِنْ عُصْبَهٍ(۱).

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ عَبَّادٍ: قَالَ لَمَّا أَنْ لَقِیَ الْحُسَیْنُ الْمُسَوِّدَهَ أَقْعَدَ رَجُلًا عَلَی جَمَلٍ مَعَهُ سَیْفٌ یَلُوحُ بِهِ وَ الْحُسَیْنُ یُمْلِی عَلَیْهِ حَرْفاً حَرْفاً یَقُولُ نَادِ فَنَادَی یَا مَعْشَرَ النَّاسِ یَا مَعْشَرَ الْمُسَوِّدَهِ هَذَا الْحُسَیْنُ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنُ عَمِّهِ یَدْعُوکُمْ إِلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله (۲).

وَ بِإِسْنَادِهِ إِلَی أَرْطَاهَ قَالَ: لَمَّا کَانَتْ بَیْعَهُ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ صَاحِبِ فَخٍّ قَالَ أُبَایِعُکُمْ عَلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَلَی أَنْ یُطَاعَ اللَّهُ وَ لَا یُعْصَی وَ أَدْعُوکُمْ إِلَی الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَی أَنْ یُعْمَلَ فِیکُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله وَ الْعَدْلِ فِی الرَّعِیَّهِ وَ الْقَسْمِ بِالسَّوِیَّهِ وَ عَلَی أَنْ تُقِیمُوا مَعَنَا وَ تُجَاهِدُوا عَدُوَّنَا فَإِنْ نَحْنُ وَفَیْنَا لَکُمْ وَفَیْتُمْ لَنَا وَ إِنْ نَحْنُ لَمْ نَفِ لَکُمْ فَلَا بَیْعَهَ لَنَا عَلَیْکُمْ (۳).

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی صَالِحٍ الْفَزَارِیِّ قَالَ: سَمِعَ عَلَی مِیَاهِ غَطَفَانَ کُلِّهَا لَیْلَهَ قَتْلِ الْحُسَیْنِ صَاحِبِ فَخٍّ هَاتِفاً یَهْتِفُ یَقُولُ:

۱- ۱. مقاتل الطالبیین ص ۴۴۷.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۴۴۹.

۳- ۳. المصدر السابق ص ۴۴۹ أیضا.

أَلَا يَا لَقَوْمٍ لِلسَّوَادِ الْمُصَبِّحِ***وَ مَقْتَلِ أَوْلَادِ النَّبِیِّ بِبَلْدَحٍ

لِیَبْکِ حُسَیْناً کُلُّ کَهْلٍ وَ أَمْرَدَ***مِنَ الْجِنِّ إِنْ لَمْ یَبْکِ مِنَ الْإِنْسِ نُوَّحٌ

وَ إِنِّی لَجِنِّیٌّ وَ إِنَّ مَعَرَّسِی***لَبِالْبَرْقَهِ السَّوْدَاءِ مِنْ دُونِ زَحْزَحٍ

فَسَمِعَهَا النَّاسُ لَا یَدْرُونَ مَا الْخَبَرُ حَتَّی أَتَاهُمْ قَتْلُ الْحُسَیْنِ (۱).

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: مَرَّ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله بِفَخٍّ فَنَزَلَ فَصَلَّی رَکْعَهً فَلَمَّا صَلَّی الثَّانِیَهَ بَکَی وَ هُوَ فِی الصَّلَاهِ فَلَمَّا رَأَی النَّاسُ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله یَبْکِی بَکَوْا فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ مَا یُبْکِیکُمْ قَالُوا لَمَّا رَأَیْنَاکَ تَبْکِی بَکَیْنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ نَزَلَ عَلَیَّ جَبْرَئِیلُ لَمَّا صَلَّیْتُ الرَّکْعَهَ الْأُولَی فَقَالَ لِی یَا مُحَمَّدُ إِنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِکَ یُقْتَلُ فِی هَذَا الْمَکَانِ وَ أَجْرُ الشَّهِیدِ مَعَهُ أَجْرُ شَهِیدَیْنِ (۲).

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّضْرِ بْنِ قِرْوَاشٍ: قَالَ أَکْرَیْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه السلام مِنَ الْمَدِینَهِ فَلَمَّا رَحَلْنَا مِنْ بَطْنِ مَرٍّ(۳) قَالَ لِی یَا نصر [نَضْرُ] إِذَا انْتَهَیْتَ إِلَی فَخٍّ فَأَعْلِمْنِی قُلْتُ أَ وَ لَسْتَ تَعْرِفُهُ قَالَ بَلَی وَ لَکِنْ أَخْشَی أَنْ تَغْلِبَنِی عَیْنَیَّ فَلَمَّا انْتَهَیْنَا إِلَی فَخٍّ دَنَوْتُ مِنَ الْمَحْمِلِ فَإِذَا هُوَ نَائِمٌ فَتَنَحْنَحْتُ فَلَمْ یَنْتَبِهْ فَحَرَّکْتُ الْمَحْمِلَ فَجَلَسَ فَقُلْتُ قَدْ بَلَغْتُ فَقَالَ حُلَّ مَحْمِلِی ثُمَّ قَالَ صِلِ الْقِطَارَ فَوَصَلْتُهُ ثُمَّ تَنَحَّیْتُ بِهِ عَنِ الْجَادَّهِ فَأَنَخْتُ بَعِیرَهُ فَقَالَ نَاوِلْنِی الْإِدَاوَهَ وَ الرَّکْوَهَ فَتَوَضَّأَ وَ صَلَّی ثُمَّ رَکِبَ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ رَأَیْتُکَ قَدْ صَنَعْتَ شَیْئاً أَ فَهُوَ مِنْ مَنَاسِکِ الْحَجِّ قَالَ لَا وَ لَکِنْ یُقْتَلُ هَاهُنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فِی عِصَابَهٍ تَسْبِقُ أَرْوَاحُهُمْ أَجْسَادَهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ(۴).

۱- ۱. المصدر السابق ص ۴۵۹.

۲- ۲. المصدر السابق ص ۴۳۶.

۳- ۳. بطن مر: بفتح المیم و تشدید الراء: من نواحی مکّه، عنده یجتمع وادی النخلتین فیصیران وادیا واحدا و البطن: الموضع الغامض من الوادی.

۴- ۴. مقاتل الطالبیین ص ۴۳۷.

**[ترجمه]ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین با سند خودش از عنیزه قصبانی نقل کرده، دیدم که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام پس از نماز عشاء پیش حسین شهید فخ آمدند و خود را مانند رکوع برای او خم کرده و فرمودند: دوست دارم مرا آزاد گذاری و حلال کنی که نمی‌توانم با تو بیایم. حسین مدتی طولانی سر به زیر انداخت و جواب نمی‌داد، سپس سرش را بلند کرد و گفت: شما آزادی.

و با سند دیگری نقل کرده، حسین به موسی بن جعفر علیه السّلام پیشنهاد قیام کرد ایشان به او فرمودند: تو کشته می‌شوی خوب جنگ کن که این‌ها مردمانی فاسق هستند؛ ایمان را آشکار می‌کنند نفاق و شک را در دل پنهان می‌کنند. فإِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ و پاداش مصیبت شما خویشاوندان را از خداوند عزّ و جلّ می‌طلبم. - . مقاتل الطالبیین : ۴۴۷ -

و با سند خود از سلیمان بن عباد نقل کرده که، وقتی حسین با سپاه بنی‌عباس روبرو گردید، مردی را روی شتری نشاند که در دست شمشیری داشت و آن را می‌چرخانید: حسین کلمه به کلمه بر او املاء می‌کرد و می‌گفت: بگو. و او بلند می‌گفت: ای گروه بنی‌عباس! این حسین پسر رسول خدا و پسر عموی اوست که شما را به کتاب خدا و سنت رسول الله صلّی اللَّه علیه و آله دعوت می‌کند. - . همان ۴۴۹ -

و با سند خود از ارطاه نقل کرده، زمانی که با حسین شهید فخ بیعت می‌کردند، او گفت: من با شما بیعت می‌کنم مشروط بر عمل به کتاب خدا و سنت رسول الله صلّی اللَّه علیه و آله و این‌که خدا اطاعت شود و معصیت نگردد و شما را به شخصی از آل محمد که مورد رضایت باشد دعوت می‌کنم به این شرط که در میان شما بر اساس کتاب خدا و سنت پیامبرش صلّی اللَّه علیه و آله و عدل در میان رعیت و تقسیم مساوی رفتار کند و به این شرط که شما با ما باقی بمانید و با دشمنان ما بجنگید، اگر ما وفا کردیم، شما نیز وفا کنید و اگر ما به شما وفا نکردیم، بیعتی از ما بر گردن شما نیست. - . همان -

و با سند خود از اباصالح فزاری نقل کرده، در شبی که حسین شهید فخ به

شهادت رسید، در تمام آب¬های غطفان صدای هاتفی شنیده می شد که می گوید:

آه و اندوه بر گروهی که صبح¬گاه به دست آن سیاه پوشان (بنی عباس) می میرند و آه و اندوه از کشتار فرزندان پیامبر در سرزمین بلدح.

اگر از میان انسان‌ها نیز نوحه‌سرایی بر حسین نگریند، از میان جنّیان پیر و جوان بر او خواهند گریست.

من از جنیان هستم و امشب را در آن اقلیم سیاه که خیلی هم دور نیست منزل کرده‌ام.

مردم این صدا را می‌شنیدند ولی نمی‌دانستند چه خبر است تا این‌که خبر شهادت حسین به آن‌ها رسید. - . همان : ۴۵۹ -

و با سند خود از محمّد بن اسحاق از حضرت جواد علیه السلام نقل کرده، که ایشان فرمودند: پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله از سرزمین فخ عبور کردند و از مرکب پیاده شدند و نماز خواندند و در رکعت دوم به گریه افتادند؛ مردم هم وقتی دیدند پیامبر صلّی اللَّه علیه و آله گریه می‌کنند، به گریه افتادند. وقتی از آن سرزمین رد شدند، فرمودند: شما چرا گریه کردید؟ عرض...

کردند: ای رسول خدا! دیدیم شما گریه می‌کنید، ما هم گریه کردیم. فرمودند: رکعت اول را که خواندم، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمّد! یکی از فرزندان تو در این سرزمین کشته خواهد شد و هر که در رکاب او شهید شود پاداشش به اندازه دو شهید است. - . همان : ۴۳۶ -

و با سند خود از نضر بن قرواش نقل کرده، مرکب‌های خود را از مدینه به کرایه حضرت صادق علیه السلام درآوردم وقتی از بطن مَرّ - . جایی است در اطراف مکه. - عبور کردیم، به من فرمودند: ای نضر! وقتی به فخ رسیدی، مرا مطلع کن. عرض کردم: مگر شما خود آن‌جا را نمی‌شناسید؟ فرمودند: می‌شناسم، ولی می‌ترسم خوابم ببرد. وقتی به فخ رسیدیم، نزدیک محمل امام شدم و دیدم ایشان خواب هستند؛ سرفه ای کردم، ولی بیدار نشدند. محمل را تکان دادم، بیدار شدند و نشستند. عرض کردم: رسیدیم. فرمودند: محمل مرا باز کن. سپس فرمودند: قطار را به هم وصل کن، وصل کردم و امام علیه السّلام را به کنار جاده بردم و شترش را خواباندم. فرمودند: آب و آفتابه بیاور. وضو گرفتند و نماز خواندند و بعد سوار شدند. به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم! دیدم که شما کارهایی کردید؛ آیا این‌ها جزء اعمال حج است؟ فرمودند: نه، ولی این‌جا مردی از اهل بیت من به همراه عده‌ای شهید می شوند که روح‌های آن‌ها جلوتر از بدن‌هایشان به بهشت می رود. - . مقاتل الطالبیین : ۴۳۷ -

**[ترجمه]

«۸»

کا، [الکافی] عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ رَفَعَهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ رَأَيْتُ ابْنَكَ مُوسَى يُصَلِّي وَ النَّاسُ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَنْهَاهُمْ وَ فِيهِ مَا فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ادْعُوا لِي مُوسَى فَدُعِيَ فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ يَذْكُرُ أَنَّكَ كُنْتَ تُصَلِّي وَ النَّاسُ يَمُرُّونَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَلَمْ تَنْهَهُمْ فَقَالَ نَعَمْ يَا أَبَتِ إِنَّ الَّذِي كُنْتُ أُصَلِّي لَهُ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْهُمْ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ(۱) قَالَ فَضَمَّهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِلَى نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُودَعَ الْأَسْرَارِ(۲).

**[ترجمه]کافی: محمّد بن مسلم نقل کرده، اباحنیفه به حضور امام صادق علیه السّلام رسید و به ایشان عرض کرد: پسرت موسی را دیدم که نماز می‌خواند و مردم از مقابلش رفت و آمد می‌کردند و او آن‌ها را نهی نمی‌کرد، با این‌که چنین نمازی خالی از اشکال نیست.

حضرت صادق علیه السلام فرمودند که بگویید موسی پیش من بیاید. آمدند، حضرت به ایشان فرمودند: پسر جان، اباحنیفه می‌گوید که تو داشتی نماز می‌خوانده ای و مردم از مقابلت رفت و آمد می‌کرده‌اند و تو آن‌ها را نهی نکرده‌ای. عرض کرد: آری پدر جان، آن کسی که برایش نماز می‌خواندم به من نزدیک‌تر از مردم بود. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» - . ق / ۱۶ - {و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم}. امام صادق علیه السّلام ایشان را در آغوش گرفتند و فرمودند: پدر و مادرم فدایت که اسرار پیش تو به امانت گذاشته شده است. - . کافی ۳ : ۲۹۷ -

**[ترجمه]

«۹»

کا، [الکافی] عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ الْمُثَنَّى الْخَطِیبِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ وَ بَشِیرِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ قَالَ: قَالَ لِی مُحَمَّدٌ أَ لَا أَسُرُّکَ یَا ابْنَ الْمُثَنَّى قَالَ قُلْتُ بَلَى وَ قُمْتُ إِلَیْهِ قَالَ دَخَلَ هَذَا الْفَاسِقُ آنِفاً فَجَلَسَ قُبَالَهَ أَبِی الْحَسَنِ الْکَاظِمِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ یَا أَبَا الْحَسَنِ مَا تَقُولُ فِی الْمُحْرِمِ أَ یَسْتَظِلُّ عَلَى الْمَحْمِلِ فَقَالَ لَهُ لَا قَالَ فَیَسْتَظِلُّ فِی الْخِبَاءِ فَقَالَ لَهُ نَعَمْ فَأَعَادَ عَلَیْهِ الْقَوْلَ شِبْهَ الْمُسْتَهْزِئِ یَضْحَکُ فَقَالَ یَا أَبَا الْحَسَنِ فَمَا فَرْقٌ بَیْنَ هَذَا وَ هَذَا فَقَالَ یَا بَا یُوسُفَ إِنَّ الدِّینَ لَیْسَ بِقِیَاسٍ کَقِیَاسِکَ أَنْتُمْ تَلْعَبُونَ بِالدِّینِ إِنَّا صَنَعْنَا کَمَا صَنَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قُلْنَا کَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ رَسُولُ اللَّهِ یَرْکَبُ رَاحِلَتَهُ فَلَا یَسْتَظِلُّ عَلَیْهَا وَ تُؤْذِیهِ الشَّمْسُ فَیَسْتُرُ جَسَدَهُ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ وَ رُبَّمَا سَتَرَ وَجْهَهُ بِیَدِهِ وَ إِذَا نَزَلَ اسْتَظَلَّ بِالْخِبَاءِ وَ فَیْ ءِ الْبَیْتِ وَ فَیْ ءِ الْجِدَارِ(۳).

**[ترجمه]کافی: جعفر بن مثنی نقل کرده که محمد بن فضیل به من گفت: ای ابن مثنی! می‌توانم سرّی را با تو در میان بگذارم؟ گفتم: بلی و نزدیکش رفتم. گفت: همین چند لحظه پیش این فاسق وارد شد و مقابل ابا الحسن کاظم علیه السّلام نشست و سپس خطاب به ایشان گفت: ای ابا الحسن! کسی که احرام بسته آیا می‌تواند زیر سایه محمل برود؟ فرمودند: نه. گفت: آیا می‌تواند زیر سایه خیمه برود؟ فرمودند: آری. سؤال خود را دوباره شبیه کسی که مسخره کند و با خنده تکرار کرد و گفت: ای ابا الحسن! بین این دو چه فرقی هست؟

فرمودند: ای ابایوسف! دین را نمی‌توان چنان‌چه تو قیاس می کنی قیاس کرد؛ شما دین را بازیچه خود می کنید. ولی ما آن‌طور که رسول الله صلی الله علیه و آله عمل کردند، عمل می کنیم و همان‌طور که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند می گوییم. رسول الله صلی الله علیه و آله سوار بر مرکب خود می‌شدند و با این که آفتاب ایشان را اذیت می کرد، زیر سایه محمل نمی رفتند و بدن خود را با سایر اعضای بدنشان از آفتاب می‌پوشاندند، و گاهی صورتشان را با دستشان می‌پوشاندند. ولی وقتی از مرکب فرود می آمدند، در سایه خیمه می‌رفتند و در سایه خانه و سایه دیوار قرار می گرفتند. - . کافی ۴ : ۳۵۰ -

**[ترجمه]

«۱۰»

کا، [الکافی] عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: رَأَیْتُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جُنْدَبٍ بِالْمَوْقِفِ فَلَمْ أَرَ مَوْقِفاً کَانَ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِهِ مَا زَالَ مَادّاً یَدَیْهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ دُمُوعُهُ تَسِیلُ عَلَى خَدِّهِ حَتَّى تَبْلُغَ الْأَرْضَ فَلَمَّا انْصَرَفَ النَّاسُ قُلْتُ لَهُ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا رَأَیْتُ

۱- ۱. سوره ق الآیه: ۱۶.

۲- ۲. الکافی ج ۳ ص ۲۹۷.

۳- ۳. الکافی ج ۴ ص ۳۵۰.

مَوْقِفاً قَطُّ أَحْسَنَ مِنْ مَوْقِفِکَ قَالَ وَ اللَّهِ مَا دَعَوْتُ إِلَّا لِإِخْوَانِی وَ ذَلِکَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام أَخْبَرَنِی أَنَّهُ مَنْ دَعَا لِأَخِیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ نُودِیَ مِنَ الْعَرْشِ هَا وَ لَکَ مِائَةُ أَلْفِ ضِعْفِ مِثْلِهِ فَکَرِهْتُ أَنْ أَدَعَ مِائَةَ أَلْفِ ضِعْفٍ مَضْمُونَةً لِوَاحِدٍ لَا أَدْرِی یُسْتَجَابُ أَمْ لَا(۱).

**[ترجمه]کافی: علی بن ابراهیم از پدر خود نقل کرده، عبداللّه ابن جندب را در موقف حج دیدم، حالی داشت که تا آن زمان وقوفی نیکوتر از وقوف او ندیده بودم؛ پیوسته دست به سوی آسمان داشت و اشک‌هایش چون سیل بر گونه‌اش سرازیر بود و به زمین می‌ریخت. وقتی مردم متفرق شدند، به او گفتم: ای ابامحمّد! تا به حال وقوفی نیکوتر از وقوف تو ندیده بودم. گفت: به خدا قسم فقط برای برادران دینی خود دعا می‌کردم؛ زیرا ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السلام به من خبر دادند که هر کس پنهانی برای برادر دینی خود دعا کند، از عرش به او ندا می‌دهند: بدان که صد هزار برابر آن‌چه برای او خواستی به تو داده می‌شود، دوست نداشتم که صد هزار برابری که ضمانت شده را رها کنم و آن یکی را که نمی‌دانم مستجاب می‌شود یا نه را بگیرم. -. کافی ۲ : ۵۰۸ با اندکی تفاوت و ج ۴ : ۴۶۵ -

**[ترجمه]

«۱۱»

کا، [الکافی] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْعَاصِمِیُّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ السُّلَمِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ أَوْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: کُنْتُ فِی الْمَوْقِفِ فَلَمَّا أَفَضْتُ لَقِیتُ إِبْرَاهِیمَ بْنَ شُعَیْبٍ فَسَلَّمْتُ عَلَیْهِ وَ کَانَ مُصَاباً بِإِحْدَی عَیْنَیْهِ وَ إِذَا عَیْنُهُ الصَّحِیحَةُ حَمْرَاءُ کَأَنَّهَا عَلَقَةُ دَمٍ فَقُلْتُ لَهُ قَدْ أُصِبْتَ بِإِحْدَی عَیْنَیْکَ وَ أَنَا وَ اللَّهِ مُشْفِقٌ عَلَی الْأُخْرَی فَلَوْ قَصَرْتَ مِنَ الْبُکَاءِ قَلِیلًا فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ یَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا دَعَوْتُ لِنَفْسِیَ الْیَوْمَ بِدَعْوَةٍ فَقُلْتُ لِمَنْ دَعَوْتَ قَالَ دَعَوْتُ لِإِخْوَانِی لِأَنِّی سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ مَنْ دَعَا لِأَخِیهِ بِظَهْرِ الْغَیْبِ وَکَّلَ اللَّهُ بِهِ مَلَکاً یَقُولُ وَ لَکَ مِثْلَاهُ فَأَرَدْتُ أَنْ أَکُونَ إِنَّمَا أَدْعُو لِإِخْوَانِی وَ یَکُونَ الْمَلَکُ یَدْعُو لِی لِأَنِّی فِی شَکٍّ مِنْ دُعَائِی لِنَفْسِی وَ لَسْتُ فِی شَکٍّ مِنْ دُعَاءِ الْمَلَکِ (۲).

**[ترجمه]کافی: علی بن أسباط از ابراهیم بن ابی‌البلاد یا عبداللّه بن جندب نقل کرده، در موقف بودم، وقتی آن‌جا را ترک کردم، به ابراهیم بن شعیب برخوردم و به او سلام کردم، یکی از چشمانش را از دست داده بود و چشم دیگرش که سالم بود نیز مانند لخته‌ای خون قرمز بود. گفتم: یک چشم خود را که از دست داده ای، به خدا من بر چشم دیگرت بیمناکم، مقدار از گریه‌ات کم کن. گفت: نه به خدا ای ابامحمّد! امروز یک دعا هم برای خودم نکردم. گفتم: برای که دعا کردی؟ گفت: برای برادران دینی‌ام؛ زیرا از حضرت صادق علیه السّلام شنیدم که می‌فرمودند: هر کس پنهانی برای برادرش دعا کند، خداوند فرشته‌ای را مأمور می کند که باو بگوید: دو برابر آن‌چه خواستی به خودت داده می‌شود. خواستم من برای برادران دینی خود دعا کنم تا فرشته هم برای من دعا کند، زیرا در مورد اجابت دعای خودم شک دارم, ولی در مورد اجابت دعای فرشته شک ندارم. -. همان ۴ : ۴۶۵ -

**[ترجمه]

«۱۲»

ختص، [الإختصاص] أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْكُوفِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ الْكُوفِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ أَسْبَاطٍ: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]اختصاص نیز مانند همین را با سندی متفاوت از علی بن أسباط نقل کرده است. - . اختصاص : ۸۴ -

**[ترجمه]

«۱۳»

کا، [الکافی] الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ الْهَاشِمِيُّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَمَّادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ زِيَادِ بْنِ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام فَقَالَ لِي يَا زِيَادُ إِنَّكَ لَتَعْمَلُ عَمَلَ السُّلْطَانِ قَالَ قُلْتُ أَجَلْ قَالَ لِي وَ لِمَ قُلْتُ أَنَا رَجُلٌ لِي مُرُوَّةٌ وَ عَلَيَّ عِيَالٌ وَ لَيْسَ وَرَاءَ ظَهْرِي شَيْ ءٌ فَقَالَ لِي يَا زِيَادُ لَأَنْ أَسْقُطَ مِنْ حَالِقٍ (۴) فَأَنْقَطِعَ قِطْعَةً قِطْعَةً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَتَوَلَّى لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلًا

۱- ۱. الکافی ج ۲ ص ۵۰۸ بأدنی تفاوت و فی ج ۴ ص ۴۶۵.

۲- ۲. المصدر ج ۴ ص ۴۶۵.

۳- ۳. الاختصاص ص ۸۴.

۴- ۴. الحالق: من الجبال: المنیف المرتفع لانبات فیه کأنّه حلق و المراد به هنا هو المکان المشرف العالی.

أَوْ أَطَأَ بِسَاطَ رَجُلٍ مِنْهُمْ إِلَّا لِمَا ذَا قُلْتُ لَا أَدْرِی جُعِلْتُ فِدَاکَ قَالَ إِلَّا لِتَفْرِیجِ کُرْبَهٍ عَنْ مُؤْمِنٍ أَوْ فَکِّ أَسْرِهِ أَوْ قَضَاءِ دَیْنِهِ یَا زِیَادُ إِنَّ أَهْوَنَ مَا یَصْنَعُ اللَّهُ بِمَنْ تَوَلَّی لَهُمْ عَمَلًا أَنْ یُضْرَبَ عَلَیْهِ سُرَادِقٌ مِنْ نَارٍ إِلَی أَنْ یَفْرُغَ اللَّهُ مِنْ حِسَابِ الْخَلَائِقِ یَا زِیَادُ فَإِنْ وُلِّیتَ شَیْئاً مِنْ أَعْمَالِهِمْ فَأَحْسِنْ إِلَی إِخْوَانِکَ فَوَاحِدَهٌ بِوَاحِدَهٍ وَ اللَّهُ مِنْ وَرَاءِ ذَلِکَ یَا زِیَادُ أَیُّمَا رَجُلٍ مِنْکُمْ تَوَلَّی لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَمَلًا ثُمَّ سَاوَی بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُمْ فَقُولُوا لَهُ أَنْتَ مُنْتَحِلٌ کَذَّابٌ یَا زِیَادُ إِذَا ذَکَرْتَ مَقْدُرَتَکَ عَلَی النَّاسِ فَاذْکُرْ مَقْدُرَهَ اللَّهِ عَلَیْکَ غَداً وَ نَفَادَ مَا أَتَیْتَ إِلَیْهِمْ عَنْهُمْ وَ بَقَاءَ مَا أَتَیْتَ إِلَیْهِمْ عَلَیْکَ (۱).

**[ترجمه]کافی: زیاد بن ابی‌سلمه نقل کرده، به محضر ابا الحسن موسی علیه السّلام رسیدم؛ به من فرمودند: ای زیاد! تو برای سلطان کار می‌کنی؟ عرض کردم: آری. فرمودند: چرا؟ گفتم:

من مردی با مسؤولیت و عیالوار هستم و اندوخته‌ای ندارم که از آن زندگی‌ام را بگذرانم. فرمودند: اگر مرا از جای بسیار بلندی پایین انداخته شوم و قطعه قطعه شوم، برایم خوشایندتر است از این‌که برای یکی از آن‌ها کاری به عهده گیرم و یا قدم روی فرش یکی از آن‌ها بگذارم، مگر این‌که... می‌دانی مگر این‌که چه؟ گفتم: نمی‌دانم فدایتان شوم! فرمودند: مگر این‌که گره از مشکل مؤمنی باز کنم، یا بند از اسارت او بگشایم، یا قرضش را پرداخت کنم. ای زیاد! کمترین کاری که خداوند با کسانی که برای آن‌ها کار می‌کنند انجام می‌دهد این است که سقفی از آتش بر سر آن‌ها زده می‌شود تا خداوند از محاسبه اعمال خلائق فارغ شود.

ای زیاد! اگر متصدی کاری از کارهای آنان شدی، به تک تک برادران دینی خود نیکی کن که خدا پشت سر آن کار است. ای زیاد! اگر هر کدام از شما کاری برای یکی از آنها بر عهده گرفت و بعد بین شما و آن‌ها مساوی رفتار کرد، به او بگویید: تو مدعی و دروغ‌گو هستی. ای زیاد! وقتی به یاد قدرت خود بر مردم افتادی، قدرت خدا بر خودت را در روز قیامت به یاد بیاور و این‌که سود کارهایی که تو برای آن‌ها کرده‌ای نابود می‌شود و ضرر آن‌ها برایت باقی می‌ماند. - . کافی ۵ : ۱۰۹ -

**[ترجمه]

بیان

و الله من وراء ذلک أی عفوه و غفرانه أو حسابه و حقه تعالی لما خالفت أمره.

lt;meta info="\\"که خدا پشت سر آن کار است\\" یعنی عفو وغفران خداوند پشت سر آن کار است، یا حساب و حق خداوند تعالی به جهت مخالفتی که با امر او کرده‌ای پشت آن کار است.

**[ترجمه]

«۱۴»

کا، [الکافی] الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ الْمُبَارَکِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ صَالِحٍ عَنْ رَجُلٍ مِنَ الْجَعْفَرِیِّینَ قَالَ: کَانَ بِالْمَدِینَهِ عِنْدَنَا

رَجُلٌ يُكَنَّى أَبَا الْقَمْقَامِ وَ كَانَ مُحَارَفاً فَأَتَى أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَشَكَا إِلَيْهِ حِرْفَتَهُ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ لَا يَتَوَجَّهُ فِي حَاجَةٍ لَهُ فَتُقْضَى لَهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام قُلْ فِي آخِرِ دُعَائِكَ مِنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ وَ أَسْأَلُهُ مِنْ فَضْلِهِ عَشْرَ مَرَّاتٍ قَالَ أَبُو الْقَمْقَامِ فَلَزِمْتُ ذَلِكَ فَوَ اللَّهِ مَا لَبِثْتُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى وَرَدَ عَلَيَّ قَوْمٌ مِنَ الْبَادِيَةِ فَأَخْبَرُونِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ قَوْمِي مَاتَ وَ لَمْ يُعْرَفْ لَهُ وَارِثٌ غَيْرِي فَانْطَلَقْتُ فَقَبَضْتُ مِيرَاثَهُ وَ أَنَا مُسْتَغْنٍ (۲).

**[ترجمه]کافی: ابراهیم بن صالح از مردی از جعفریون نقل کرده، در مدینه مردی به نام ابالقمقام بود و روزی‌اش کم بود. به محضر ابا الحسن علیه السّلام آمد و از شغل خود شکایت کرد و گفت که هر حاجتی داشته برآورده نشده است. ابا الحسن علیه السّلام به او فرمودند: بعد از دعاهای نماز صبح ده مرتبه بگو: «سبحان اللّه العظیم و بحمده، استغفر اللّه و اتوب الیه و أسأله من فضله» {منزه است خداوند بلند مرتبه و من آن را ستایش می‌کنم، از او غفران طلب می‌کنم و به سویش توبه می‌کنم و از او تقاضای فضلش می‌کنم}. ابالقمقام نقل کرده، پیوسته این دعا را می‌خواندم، به خدا قسم چیزی نگذشت که چند نفر از بیابان آمدند و خبر آوردند که یکی از بستگانم مرده است و وارثی جز من ندارد، رفتم و میراثش را گرفتم و اکنون مردی بی نیازم.
- . همان : ۳۱۵ -

**[ترجمه]

«۱۵»

الْفُصُولُ الْمُهِمَّةُ: شَاعِرُهُ السَّيِّدُ الْحِمْيَرِيُّ بَوَّابُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ (۳).

۱- ۱. الكافی ج ۵ ص ۱۰۹ و فیه« جالق» مكان حالق و فسر بالجبل المرتفع و الظاهر زیاده النقطه فیه فلیلاحظ.
۲- ۲. الكافی ج ۵ ص ۳۱۵.
۳- ۳. الفصول المهمه ص ۲۱۸.

**[ترجمه]الفصول المهمه: شاعرشان سید حمیری و دربان ایشان محمد بن فضل بود. - . الفصول المهمه : ۲۱۸ -

**[ترجمه]

«۱۶»

مِنْ کِتَابِ قَضَاءِ حُقُوقِ الْمُؤْمِنِینَ، لِأَبِی عَلِیِّ بْنِ طَاهِرٍ الصُّورِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الرَّیِّ قَالَ: وُلِّیَ عَلَیْنَا بَعْضُ کُتَّابِ یَحْیَی بْنِ خَالِدٍ وَ کَانَ عَلَیَّ بَقَایَا یُطَالِبُنِی بِهَا وَ خِفْتُ مِنْ إِلْزَامِی إِیَّاهَا خُرُوجاً عَنْ نِعْمَتِی وَ قِیلَ لِی إِنَّهُ یَنْتَحِلُ هَذَا الْمَذْهَبَ فَخِفْتُ أَنْ أَمْضِیَ إِلَیْهِ فَلَا یَکُونَ کَذَلِکَ فَأَقَعَ فِیمَا لَا أُحِبُّ فَاجْتَمَعَ رَأْیِی عَلَی أَنِّی هَرَبْتُ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی وَ حَجَجْتُ وَ لَقِیتُ مَوْلَایَ الصَّابِرَ یَعْنِی مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیهما السلام فَشَکَوْتُ حَالِی إِلَیْهِ فَأَصْحَبَنِی مَکْتُوباً نُسْخَتُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ اعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَحْتَ عَرْشِهِ ظِلًّا لَا یَسْکُنُهُ إِلَّا مَنْ أَسْدَی إِلَی أَخِیهِ مَعْرُوفاً أَوْ نَفَّسَ عَنْهُ کُرْبَةً أَوْ أَدْخَلَ عَلَی قَلْبِهِ سُرُوراً وَ هَذَا أَخُوکَ وَ السَّلَامُ قَالَ فَعُدْتُ مِنَ الْحَجِّ إِلَی بَلَدِی وَ مَضَیْتُ إِلَی الرَّجُلِ لَیْلًا وَ اسْتَأْذَنْتُ عَلَیْهِ وَ قُلْتُ رَسُولُ الصَّابِرِ علیه السلام فَخَرَجَ إِلَیَّ حَافِیاً مَاشِیاً فَفَتَحَ لِی بَابَهُ وَ قَبَّلَنِی وَ ضَمَّنِی إِلَیْهِ وَ جَعَلَ یُقَبِّلُ بَیْنَ عَیْنَیَّ وَ یُکَرِّرُ ذَلِکَ کُلَّمَا سَأَلَنِی عَنْ رُؤْیَتِهِ علیه السلام وَ کُلَّمَا أَخْبَرْتُهُ بِسَلَامَتِهِ وَ صَلَاحِ أَحْوَالِهِ اسْتَبْشَرَ وَ شَکَرَ اللَّهَ ثُمَّ أَدْخَلَنِی دَارَهُ وَ صَدَّرَنِی فِی مَجْلِسِهِ وَ جَلَسَ بَیْنَ یَدَیَّ فَأَخْرَجْتُ إِلَیْهِ کِتَابَهُ علیه السلام فَقَبَّلَهُ قَائِماً وَ قَرَأَهُ ثُمَّ اسْتَدْعَی بِمَالِهِ وَ ثِیَابِهِ فَقَاسَمَنِی دِینَاراً دِینَاراً وَ دِرْهَماً دِرْهَماً وَ ثَوْباً ثَوْباً وَ أَعْطَانِی قِیمَةَ مَا لَمْ یُمْکِنْ قِسْمَتُهُ وَ فِی کُلِّ شَیْ ءٍ مِنْ ذَلِکَ یَقُولُ یَا أَخِی هَلْ سَرَرْتُکَ فَأَقُولُ إِی وَ اللَّهِ وَ زِدْتَ عَلَیَّ السُّرُورَ ثُمَّ اسْتَدْعَی الْعَمَلَ فَأَسْقَطَ مَا کَانَ بِاسْمِی وَ أَعْطَانِی بَرَاءَةً مِمَّا یَتَوَجَّهُ عَلَیَّ مِنْهُ وَ وَدَّعْتُهُ وَ انْصَرَفْتُ عَنْهُ فَقُلْتُ لَا أَقْدِرُ عَلَی مُکَافَاةِ هَذَا الرَّجُلِ إِلَّا بِأَنْ أَحُجَّ فِی قَابِلٍ وَ أَدْعُوَ لَهُ وَ أَلْقَی الصَّابِرَ علیه السلام وَ أُعَرِّفَهُ فِعْلَهُ فَفَعَلْتُ وَ لَقِیتُ مَوْلَایَ الصَّابِرَ علیه السلام وَ جَعَلْتُ أُحَدِّثُهُ وَ وَجْهُهُ یَتَهَلَّلُ فَرَحاً فَقُلْتُ یَا مَوْلَایَ هَلْ سَرَّکَ ذَلِکَ فَقَالَ إِی وَ اللَّهِ لَقَدْ سَرَّنِی وَ سَرَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ اللَّهِ لَقَدْ سَرَّ جَدِّی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَقَدْ سَرَّ اللَّهَ تَعَالَی.

**[ترجمه]أبی‌علی بن طاهر الصوری در کتاب قضاء حقوق المؤمنین به اسناد خود از مردی از اهل ری نقل کرده، یکی از کاتبین یحیی بن خالد فرماندار ری شد، من مقداری مالیات بدهکار بودم و ترسیدم که مرا مجبور به پرداخت کند و دارایی‌ام از دست برود. گفتند: او شیعه مذهب است، ولی ترسیدم پیش او بروم و چنین نباشد و در وضعیتی که دوست ندارم قرار بگیرم. در نهایت به نتیجه رسیدم که به سوی خانه خدا فرار کردم و حج انجام دادم و مولایم صابر، یعنی موسی بن جعفر علیه السّلام را ملاقات کردم و حال خود را به ایشان شکایت کردم، نامه ای با این مضمون برای او نوشتند به من دادند: بسم الله الرحمن الرحیم. بدان که خداوند در زیر عرش خود سایبانی دارد که در زیر آن سایبان قرار نمی گیرد مگر کسی که نسبت به برادر دینی خود خوبی کند، یا غمی از دل او بردارد، یا او را شادمان کند. آورنده این نامه نیز برادر دینی تو است. و السلام.

از حج به شهرم بازگشتم و شبانه به در منزل او رفتم و اجازه ورود خواستم و گفتم به او بگویند: پیکی از طرف صابر علیه السلام آمده است. با پای برهنه بیرون آمد و درب را باز کرد و مرا بوسید و در آغوش گرفت و پیوسته پیشانی ام را می‌بوسید، و هر بار که از من می‌پرسید که آیا خودت ایشان را دیده ای و هر بار که به او می گفتم که ایشان سلامتند و احوالشان خوب است، بشارت می‌داد و خدا را شکر می کرد مرا در آغوش می گرفت و پیشانی ام را می‌بوسید. بعد مرا به خانه خود برد و در

بالای مجلس نشاند خودش در مقابل من نشست. نامه امام علیه السلام را بیرون آوردم و به او دادم؛ آن را بوسید و در حالت ایستاده آن را خواند. بعد گفت که پول‌ها و لباس‌هایش را بیاورند و آن‌ها را دینار به دینار من درهم به درهم و لباس به لباس با من تقسیم کرد و چیزهایی که نمی‌شد تقسیم نمود قیمتش را به من داد و در تمام این تقسیم‌ها می‌گفت: ای برادر! آیا شادمانت کردم؟ و من می‌گفتم: آری به خدا، بیشتر از شادمانی انجام دادی، بعد گفت دفتر را بیاورند و هر چه به نام من نوشته بود را خط زد و نوشته ای مبنی بر این‌که من هیچ بدهی ندارم، از طرف خود به من داد. با او وداع کردم و برگشتم.

با خود گفتم: محبت او را نمی‌توانم جبران بکنم، مگر این‌که سال آینده به حج بروم و برایش دعا کنم و با حضرت صابر علیه السّلام ملاقات کنم و به ایشان عرض کنم که او با من چگونه رفتار کرد. این کار را انجام دادم و به محضر مولایم صابر علیه السّلام رسیدم و شروع به نقل جریان برای ایشان کردم و دیدم صورت ایشان غرق شادی می شود. عرض کردم: مولای من! آیا کار او شما را هم شادمان کرد؟ فرمودند: آری به خدا، او مرا شادمان کرده است و امیرالمؤمنین علیه السّلام را نیز شادمان نموده است، به خدا قسم جدم رسول الله صلّی اللَّه علیه و آله را نیز مسرور نموده و خدا را هم مسرور کرده است.

**[ترجمه]

«۱۷»

ختص، [الإختصاص] ابْنُ الْوَلِيدِ قَالَ حُمِلَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ رُقْعَةٌ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ الْأَسَدِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ: لَمَّا أَنْ صَنَّفَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ

الْمُغِيرَهِ كِتَابَهُ وَعَدَ أَصْحَابَهُ أَنْ يَقْرَأَ عَلَيْهِمْ فِی زَاوِيَهٍ مِنْ زَوَايَا مَسْجِدِ الْكُوفَهِ وَ كَانَ لَهُ أَخٌ مُخَالِفٌ فَلَمَّا أَنْ حَضَرُوا لِاسْتِمَاعِ الْكِتَابِ جَاءَ الْأَخُ وَ قَعَدَ قَالَ فَقَالَ لَهُمُ انْصَرِفُوا الْيَوْمَ فَقَالَ الْأَخُ أَيْنَ يَنْصَرِفُونَ فَإِنِّی أَيْضاً جِئْتُ لِمَا جَاءُوا قَالَ فَقَالَ لَهُ لِمَا جَاءُوا قَالَ يَا أَخِی أُرِيتُ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ أَنَّ الْمَلَائِكَهَ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَقُلْتُ لِمَا ذَا يَنْزِلُونَ هَؤُلَاءِ فَقَالَ قَائِلٌ يَنْزِلُونَ يَسْتَمِعُونَ الْكِتَابَ الَّذِی يُخْرِجُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَهِ فَأَنَا أَيْضاً جِئْتُ لِهَذَا وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ قَالَ فَسُرَّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِيرَهِ بِذَلِكَ (۱).

**[ترجمه]اختصاص: ابن وليد نقل كرده، نامه ای از ابا الحسن اسدی به محمّد بن موسی بن متوكل به اين مضمون رسيد: سهل بن زياد آدمی برايم نقل كرد كه: وقتی عبداللّه بن مغيره كتاب خود را نوشت، به اصحاب خود وعده داد كه آن را در گوشه ای از مسجد كوفه بر آن‌ها قرائت كند. عبدالله برادری داشت كه از مخالفين تشيع بود. وقتی اصحابش برای استماع كتاب حضور يافتند، آن برادر هم آمد و نشست. عبداللّه به آن‌ها گفت: امروز را برگرديد. برادر گفت: كجا برگردند؟ من هم برای همان كاری كه اين‌ها آمده اند، آمده ام. عبدالله گفت: اين‌ها برای چه كاری آمده اند؟ گفت: ای برادرم! در خواب ديدم كه ملائكه از آسمان فرود می آيند؛ پرسيدم: اين‌ها برای چه نازل می‌شوند؟ يكی گفت: نازل می‌شوند تا كتابی كه عبداللّه بن مغيره نوشته را استماع كنند. من هم برای همين آمده ام، و من به سوی خدا توبه كرده‌ام. عبداللّه بن مغيره از اين قضيه مسرور شد. - . اختصاص : ۸۵ -

**[ترجمه]

«۱۸»

أَعْلَامُ الدِّينِ لِلدَّيْلَمِيِّ، رُوِیَ عَنْ أَبِی حَنِيفَهَ أَنَّهُ قَالَ: أَتَيْتُ الصَّادِقَ عليه السلام لِأَسْأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ فَقِيلَ لِی إِنَّهُ نَائِمٌ فَجَلَسْتُ أَنْتَظِرُ انْتِبَاهَهُ فَرَأَيْتُ غُلَاماً خُمَاسِيّاً أَوْ سُدَاسِيّاً(۲)

جَمِيلَ الْمَنْظَرِ ذَا هَيْبَهٍ وَ حُسْنِ سَمْتٍ فَسَأَلْتُ عَنْهُ فَقَالُوا هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا تَقُولُ فِی أَفْعَالِ الْعِبَادِ مِمَّنْ هِیَ فَجَلَسَ ثُمَّ تَرَبَّعَ وَ جَعَلَ كُمَّهُ الْأَيْمَنَ عَلَى الْأَيْسَرِ وَ قَالَ يَا نُعْمَانُ قَدْ سَأَلْتَ فَاسْمَعْ وَ إِذَا سَمِعْتَ فَعِهْ وَ إِذَا وَعَيْتَ فَاعْمَلْ إِنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ لَا تَعْدُو مِنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ إِمَّا مِنَ اللَّهِ عَلَى انْفِرَادِهِ أَوْ مِنَ اللَّهِ وَ الْعَبْدِ شِرْكَهً أَوْ مِنَ الْعَبْدِ بِانْفِرَادِهِ فَإِنْ كَانَتْ مِنَ اللَّهِ عَلَى انْفِرَادِهِ فَمَا بَالُهُ سُبْحَانَهُ يُعَذِّبُ عَبْدَهُ عَلَى مَا لَمْ يَفْعَلْهُ مَعَ عَدْلِهِ وَ رَحْمَتِهِ وَ حِكْمَتِهِ وَ إِنْ كَانَتْ مِنَ اللَّهِ وَ الْعَبْدِ شِرْكَهً فَمَا بَالُ الشَّرِيكِ الْقَوِیِّ يُعَذِّبُ شَرِيكَهُ عَلَى مَا قَدْ شَرِكَهُ فِيهِ وَ أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَالَ اسْتَحَالَ الْوَجْهَانِ يَا نُعْمَانُ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِنَ الْعَبْدِ عَلَى انْفِرَادِهِ ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

لَمْ تَخْلُ أَفْعَالُنَا الَّتِی نُذَمُّ بِهَا**إِحْدَى ثَلَاثِ خِصَالٍ حِينَ نُبْدِيهَا

إِمَّا تَفَرَّدَ بَارِينَا بِصَنْعَتِهَا**فَيَسْقُطُ اللَّوْمُ عَنَّا حِينَ نَأْتِيهَا

۱- ۱. الاختصاص ص ۸۵.

۲– ۲. الخماسی: ذو الخمسه یقال: جاریه خماسیه أی بنت خمسه سنوات، و السداسی هنا من كان له ست سنوات.

أَوْ كَانَ يَشْرَكُنَا فِيهَا فَيَلْحَقُهُ***مَا كَانَ يَلْحَقُنَا مِنْ لَائِمٍ فِيهَا

أَوْ لَمْ يَكُنْ لِإِلَهِي فِي جِنَايَتِهَا***ذَنْبٌ فَمَا الذَّنْبُ إِلَّا ذَنْبُ جَانِيهَا(۱)

**[ترجمه]أعلام الدين ديلمى: از ابوحنيفه نقل شده است كه: به محضر حضرت صادق عليه السّلام رفتم تا چند مسأله از ايشان بپرسم؛ گفتند: ايشان خوابيده‌اند. به انتظار نشستم تا بيدار شوند. پسربچه اى پنج يا شش ساله ديدم كه خوش سيما و با هيبت و نيك‌رفتار بود، پرسيدم اين پسربچه كيست؟ گفتند: اين موسى بن جعفر است. بر او سلام كردم و گفتم: اى پسر رسول خدا! به نظر شما اعمال بندگان از چه كسى صادر مى‌شود؟

چهار زانو نشست و آستين راستش را روى بر آستين چپش گذاشت و فرمود: اى نعمان! سؤال كرده‌اى، پس خوب بشنو و وقتى شنيدى، به خاطر بسپار و وقتى به خاطر سپردى، به آن عمل كن. اعمال بندگان نمى‌تواند از اين سه صورت خارج باشد؛ يا خدا به تنهايى آن‌ها را انجام مى‌دهد، يا خدا و بنده هر دو در انجام آن‌ها شريكند، يا بنده به تنهايى آن‌ها را انجام مى‌دهد. اگر خدا به تنهايى آن‌ها را انجام مى‌دهد، پس چرا خداوند سبحان با آن عدل و رحمت و حكمتش بنده اش را به جهت كارى كه انجام نداده عذاب مى‌كند!؟ خدا و بنده هر دو در انجام آن‌ها شريك هستند، پس چرا شريك قوى‌تر شريكش را در كارى كه با او شريك بوده و به او كمك كرده عذاب مى‌كند!؟ فرمودند: نعمان! آيا آن دو صورت محال شد يا نه؟ ابوحنيفه گفت: آرى. بعد فرمودند: فقط اين صورت باقى ماند كه بنده به تنهايى آن‌ها

را انجام مى دهد. سپس اين شعر را خواندند:

كارهاى ما كه به جهت انجامشان سرزنش مى شويم، وقتى آن ها را انجام مى دهيم از اين سه حال خارج نيست:

يا خالقمان به تنهايى انها را انجام مى‌دهد؛ كه در اين صورت وقتى ما آن‌ها را انجام مى‌دهيم، ملامتى بر ما نخواهد بود.

يا خداوند با ما در انجام آن‌ها شريك است؛ كه در اين صورت هر ملامتى كه متوجه ما باشد، متوجه او نيز خواهد بود.

و يا معبود در انجام آن جنايت گناهى ندارد و آن گناه، فقط گناه كسى است مرتكب آن شده است.

**[ترجمه]

«۱۹»

الدُّرَّةُ الْبَاهِرَةُ مِنَ الْأَصْدَافِ الطَّاهِرَهِ، قَالَ: قَالَ نُفَيْعٌ الْأَنْصَارِيُّ لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام وَ كَانَ مَعَ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ فَمَنَعَهُ مِنْ كَلَامِهِ فَأَبَى مَنْ أَنْتَ فَقَالَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ النَّسَبَ فَأَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ذَبِيحِ اللَّهِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْبَلَدَ فَهُوَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَ عَلَيْكَ إِنْ كُنْتَ مِنْهُمْ الْحَجَّ إِلَيْهِ وَ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الْمُنَاظَرَهَ فِي الرُّتْبَهِ فَمَا رَضِيَ مُشْرِكُو قَوْمِي مُسْلِمِي قَوْمِكَ أَكْفَاءً لَهُمْ حِينَ قَالُوا يَا مُحَمَّدُ أَخْرِجْ إِلَيْنَا أَكْفَاءَنَا مِنْ قُرَيْشٍ فَانْصَرَفَ مَخْزِيّاً.

وَ قَالَ: لَقِيَ علیه السلام الرَّشِيدَ حِينَ قُدُومِهِ إِلَى الْمَدِينَهِ عَلَى بَغْلَتِهِ فَاعْتَرَضَ عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ فَقَالَ تَطَأْطَأَتْ عَنْ خُيَلَاءِ الْخَيْلِ وَ ارْتَفَعَتْ عَنْ ذِلَّهِ الْعَيْرِ وَ خَيْرُ الْأُمُورِ أَوْسَطُهَا.

**[ترجمه]الدرّه الباهره من الأصداف الطاهره نقل کرده، نفیع انصاری با عبدالعزیز بن عمربن عبدالعزیز بود که به موسی بن جعفر علیه السلام برخوردند؛ نفیع با این که عبدالعزیز او را از هم‌کلام شدن با ایشان منع کرد، به ایشان گفت: تو که هستی؟ ایشان فرمودند: اگر نسبم را می‌خواهی، من پسر محمد حبیب الله، پسر اسماعیل ذبیح الله، پسر ابراهیم خلیل الله هستم. اگر شهرم را می‌خواهی، من اهل همان جایی هستم که خداوند بر مسلمانان - و بر تو اگر مسلمان هستی - حج آن را واجب کرده است. و اگر می‌خواهی رتبه و شرافتت را با من مقایسه کنی، بدان که مشرکان قوم من راضی نشدند با مسلمانان قوم تو در یک ردیف قرار بگیرند و گفتند: ای محمد! هم‌رتبگان ما از قریش را برای جنگ با ما بفرست. نفیع خوار و ذلیل بازگشت.

و نیز نقل کرده، وقتی رشید به مدین آمد، موسی بن جعفر علیه السلام سوار بر قاطرشان به دیدار او رفتند؛ در این مورد به ایشان اعتراض شد، فرمودند: افتاده‌تر از غرور اسب‌ها و بالاتر از ذلت الاغ‌هاست، و بهترین امور میانه‌ترین آن‌هاست.

**[ترجمه]

«۲۰»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَزَّازُ عَنْ أَبِي طَاهِرٍ الشَّامَاتِيِّ عَنْ بِشْرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بِشْرٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَهْلِ بْنِ مَاهَانَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ الْبَزَّازِ النَّيْسَابُورِيِّ وَ كَانَ مُسِنّاً قَالَ: كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَ حُمَيْدِ بْنِ قَحْطَبَهَ الطَّائِيِّ الطُّوسِيِّ مُعَامَلَهٌ فَرَحَلْتُ إِلَيْهِ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ فَبَلَغَهُ خَبَرُ قُدُومِي فَاسْتَحْضَرَنِي لِلْوَقْتِ وَ عَلَيَّ ثِيَابُ السَّفَرِ لَمْ أُغَيِّرْهَا وَ ذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَقْتَ صَلَاهِ الظُّهْرِ فَلَمَّا دَخَلْتُ إِلَيْهِ رَأَيْتُهُ فِي بَيْتٍ يَجْرِي فِيهِ الْمَاءُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ جَلَسْتُ فَأُتِيَ بِطَسْتٍ وَ إِبْرِيقٍ فَغَسَلَ يَدَيْهِ ثُمَّ أَمَرَنِي فَغَسَلْتُ يَدَيَّ وَ أُحْضِرَتِ الْمَائِدَهُ وَ ذَهَبَ عَنِّي أَنِّي صَائِمٌ وَ أَنِّي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ ذَكَرْتُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي فَقَالَ لِي حُمَيْدٌ مَا لَكَ لَا تَأْكُلُ فَقُلْتُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ هَذَا شَهْرُ رَمَضَانَ وَ لَسْتُ بِمَرِيضٍ وَ لَا بِي عِلَّهٌ تُوجِبُ

۱- ۱. سبق ان أشرنا إلى الأبيات نقلا عن أمالي الشريف المرتضى ج ۱ ص ۱۵۱ و ذلك في هامش الحديث ۸ من الباب الخامس من أبواب تاريخ الإمام موسى بن جعفر علیه السلام ص ۱۰۴.

الْإِفْطَارَ وَ لَعَلَّ الْأَمِيرَ لَهُ عُذْرٌ فِي ذَلِکَ أَوْ عِلَّهٌ تُوجِبُ الْإِفْطَارَ فَقَالَ مَا بِی عِلَّهٌ تُوجِبُ الْإِفْطَارَ وَ إِنِّی لَصَحِیحُ الْبَدَنِ ثُمَّ دَمَعَتْ عَیْنَاهُ وَ بَکَی فَقُلْتُ لَهُ بَعْدَ مَا فَرَغَ مِنْ طَعَامِهِ مَا یُبْکِیکَ أَیُّهَا الْأَمِیرُ فَقَالَ أَنْفَذَ إِلَیَّ هَارُونُ الرَّشِیدُ وَقْتَ کَوْنِهِ بِطُوسَ فِی بَعْضِ اللَّیْلِ أَنْ أَجِبْ فَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَیْهِ رَأَیْتُ بَیْنَ یَدَیْهِ شَمْعَهً تَتَّقِدُ وَ سَیْفاً أَخْضَرَ مَسْلُولًا وَ بَیْنَ یَدَیْهِ خَادِمٌ وَاقِفٌ فَلَمَّا قُمْتُ بَیْنَ یَدَیْهِ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیَّ فَقَالَ کَیْفَ طَاعَتُکَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ فَقُلْتُ بِالنَّفْسِ وَ الْمَالِ فَأَطْرَقَ ثُمَّ أَذِنَ لِی فِی الِانْصِرَافِ فَلَمْ أَلْبَثْ فِی مَنْزِلِی حَتَّی عَادَ الرَّسُولُ إِلَیَّ وَ قَالَ أَجِبْ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقُلْتُ فِی نَفْسِی إِنَّا لِلَّهِ أَخَافُ أَنْ یَکُونَ قَدْ عَزَمَ عَلَی قَتْلِی وَ إِنَّهُ لَمَّا رَآنِی اسْتَحْیَا مِنِّی فَعُدْتُ إِلَی بَیْنِ یَدَیْهِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیَّ فَقَالَ کَیْفَ طَاعَتُکَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ فَقُلْتُ بِالنَّفْسِ وَ الْمَالِ وَ الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ فَتَبَسَّمَ ضَاحِکاً ثُمَّ أَذِنَ لِی فِی الِانْصِرَافِ فَلَمَّا دَخَلْتُ مَنْزِلِی لَمْ أَلْبَثْ أَنْ عَادَ الرَّسُولُ إِلَیَّ فَقَالَ أَجِبْ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَحَضَرْتُ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ هُوَ عَلَی حَالِهِ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیَّ فَقَالَ کَیْفَ طَاعَتُکَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ فَقُلْتُ بِالنَّفْسِ وَ الْمَالِ وَ الْأَهْلِ وَ الْوَلَدِ وَ الدِّینِ فَضَحِکَ ثُمَّ قَالَ لِی خُذْ هَذَا السَّیْفَ وَ امْتَثِلْ مَا یَأْمُرُکَ بِهِ هَذَا الْخَادِمُ قَالَ فَتَنَاوَلَ الْخَادِمُ السَّیْفَ وَ نَاوَلَنِیهِ وَ جَاءَ بِی إِلَی بَیْتٍ بَابُهُ مُغْلَقٌ فَفَتَحَهُ فَإِذَا فِیهِ بِئْرٌ فِی وَسَطِهِ وَ ثَلَاثَهُ بُیُوتٍ أَبْوَابُهَا مُغْلَقَهٌ فَفَتَحَ بَابَ بَیْتٍ مِنْهَا فَإِذَا فِیهِ عِشْرُونَ نَفْساً عَلَیْهِمُ الشُّعُورُ وَ الذَّوَائِبُ شُیُوخٌ وَ کُهُولٌ وَ شُبَّانٌ

مُقَیَّدُونَ فَقَالَ لِی إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ یَأْمُرُکَ بِقَتْلِ هَؤُلَاءِ وَ کَانُوا کُلُّهُمْ عَلَوِیَّهً مِنْ وُلْدِ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَهَ علیهما السلام فَجَعَلَ یُخْرِجُ إِلَیَّ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ فَأَضْرِبُ عُنُقَهُ حَتَّی أَتَیْتُ عَلَی آخِرِهِمْ ثُمَّ رَمَی بِأَجْسَادِهِمْ وَ رُءُوسِهِمْ فِی تِلْکَ الْبِئْرِ ثُمَّ فَتَحَ بَابَ بَیْتٍ آخَرَ فَإِذَا فِیهِ أَیْضاً عِشْرُونَ نَفْساً مِنَ الْعَلَوِیَّهِ مِنْ وُلْدِ عَلِیٍّ وَ فَاطِمَهَ علیهما السلام مُقَیَّدُونَ فَقَالَ لِی إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ یَأْمُرُکَ بِقَتْلِ هَؤُلَاءِ فَجَعَلَ یُخْرِجُ إِلَیَّ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ فَأَضْرِبُ عُنُقَهُ وَ یَرْمِی بِهِ فِی تِلْکَ الْبِئْرِ حَتَّی أَتَیْتُ عَلَی آخِرِهِمْ

ثُمَّ فَتَحَ بَابَ الْبَيْتِ الثَّالِثِ فَإِذَا فِيهِ مِثْلُهُمْ عِشْرُونَ نَفْساً مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مُقَيَّدُونَ عَلَيْهِمُ الشُّعُورُ وَ الذَّوَائِبُ فَقَالَ لِي إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْتُلَ هَؤُلَاءِ أَيْضاً فَجَعَلَ يُخْرِجُ إِلَيَّ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ فَأَضْرِبُ عُنُقَهُ فَيَرْمِي بِهِ فِي تِلْكَ الْبِئْرِ حَتَّى أَتَيْتُ عَلَى تِسْعَ عَشْرَةَ نَفْساً مِنْهُمْ وَ بَقِيَ شَيْخٌ مِنْهُمْ عَلَيْهِ شَعْرٌ فَقَالَ لِي تَبّاً لَكَ يَا مَشُومُ أَيُّ عُذْرٍ لَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذَا قَدِمْتَ عَلَى جَدِّنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ قَتَلْتَ مِنْ أَوْلَادِهِ سِتِّينَ نَفْساً قَدْ وَلَدَهُمْ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ علیهما السلام فَارْتَعَشَتْ يَدِي وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصِي فَنَظَرَ إِلَيَّ الْخَادِمُ مُغْضَباً وَ زَبَرَنِي فَأَتَيْتُ عَلَى ذَلِكَ الشَّيْخِ أَيْضاً فَقَتَلْتُهُ وَ رَمَى بِهِ فِي تِلْكَ الْبِئْرِ فَإِذَا كَانَ فِعْلِي هَذَا وَ قَدْ قَتَلْتُ سِتِّينَ نَفْساً مِنْ وُلْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَمَا يَنْفَعُنِي صَوْمِي وَ صَلَاتِي وَ أَنَا لَا أَشُكُّ أَنِّي مُخَلَّدٌ فِي النَّارِ(۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: عبیداللّه بزاز نیشابوری در سنین بالا نقل کرده، من و حمید بن قحطبه طائی طوسی با هم رفت و آمد داشتیم. روزی پیش او رفتم، همین که خبر آمدن من به او رسید، در همان حال که هنوز لباس‌های سفر بر تنم بود و آن‌ها را عوض نکرده بودم، از من خواست پیش او بروم. ماه رمضان بود و هنگام نماز ظهر.

وقتی پیش او رفتم، دیدم در اتاقی که آب از آن رد می‌شد حضور داشت، بر او سلام کردم و نشستم. طشت و آفتابه‌ای آوردند و دست‌هایش را شست و بعد به من امر کرد و من نیز دست‌های خود را شستم و سفره را آوردند. من فراموش کرده بودم که روزه‌ام و الان ماه رمضان است. تا یادم آمد، دست از خوردن کشیدم. حمید گفت: چرا نمی‌خوری؟ گفتم: ای امیر! ماه رمضان است و من نه مریضم و نه عذر دیگری برای افطار کردن دارم، شاید امیر عذر یا مرضی دارند که موجب افطار است. گفت: من هیچ مرضی ندارم و بدنم سالم است. سپس اشک از چشمانش جاری شد و گریست.

بعد از این‌که غذایش را خورد به او گفتم: ای امیر! سبب گریه‌اتان چه بود؟ گفت: زمانی که هارون الرشید در طوس بود، یکی از شب‌ها از پی من فرستاد، وقتی پیش او رفتم، دیدم در مقابلش شمعی روشن است و شمشیری آخته حاضر است و خادمی نیز ایستاده است. وقتی در مقابلش ایستادم، سرش را به سمت من بلند کرد و گفت: تا چه حد حاضری از امیرالمؤمنین اطاعت کنی؟ گفتم: با جان و مالم. سر به زیر انداخت و اجازه داد که باز گردم .

وقتی به منزل رسیدم، چیزی نگذشته بود که باز پیک او آمد و گفت: امیرالمؤمنین با تو کار دارد. با خود گفتم: إنا للّه، می... ترسم که تصمیم به کشتن من گرفته باشد و بار قبلی وقتی مرا دیده، خجالت کشیده باشد. باز پیش او رفتم؛ سرش را بلند کرد و گفت: تا چه حد حاضری از امیرالمؤمنین اطاعت کنی؟ گفتم: با جان و مال و زن و فرزندم. لبخندی زد و اجازه داد که باز گردم.

وقتی به منزل رسیدم، باز چیزی نگذشته بود که پیکش آمد و گفت: امیرالمؤمنین با تو کار دارد. پیش او رفتم، در همان حال بود، سرش را بلند کرد و گفت: تا چه حد حاضری از امیرالمؤمنین اطاعت کنی؟ گفتم: با جان و مال و زن و فرزند و دینم. خنده‌ای سر داد و به من گفت: این شمشیر را بردار و هر چه این خادم به تو دستور داد، انجام کن.

خادم شمشیر را برداشت و به من داد و مرا به خانه‌ای برد که درش قفل داشت. در را باز کرد، چاهی در وسط خانه بود و سه اتاق داشت که درشان قفل بود. در یکی از اتاق‌ها را باز کرد، دیدم بیست نفر پیر و جوان، در غل و زنجیر و با موهای پریشان و ژولیده، در اتاقند. خادم گفت: امیرالمؤمنین دستور داده این‌ها را بکشی. همه آن‌ها علوی و از فرزندان علی و فاطمه زهرا

علیهما السّلام بودند. یکی یکی آن‌ها را بیرون می‌آورد و من گردن می‌زدم، تا به نفر آخر رسید. بعد بدن‌ها و سرهای آن‌ها را در آن چاه انداخت.

بعد در اتاق دیگری را باز کرد؛ در آن‌جا هم بیست نفر علوی از فرزندان علی و فاطمه علیهما السّلام در غل و زنجیر بسته شده بودند، گفت: امیرالمؤمنین دستور داده این‌ها را بکشی. یکی یکی آن‌ها را بیرون می‌آورد و من گردن می‌زدم و او در چاه می‌انداخت، تا به نفر آخر رسید. بعد در اتاق سوم را گشود؛ در آن‌جا هم بیست نفر از فرزندان علی و فاطمه علیهما السّلام با موهای پریشان و ژولیده در غل و زنجیر بسته شده بودند. گفت امیرالمؤمنین دستور داده که این‌ها را هم بکشی. یکی یکی آن‌ها را بیرون می‌آورد و من گردن می‌زدم و او در چاه می‌انداخت، تا به نفر نوزدهم رسیدم. پیرمرد ژولیده‌ای باقی ماند، به من گفت: مرگ بر تو ای بدبخت! در روز قیامت که پیش جد ما رسول الله صلی الله علیه و آله می‌روی، چه عذری می‌خواهی بیاوری که شصت نفر از اولادش که پدر و مادر آن‌ها علی و فاطمه بودند را کشته‌ای؟ دستانم به رعشه افتاد و استخوان‌هایم شروع به لرزیدن کرد. خادم نگاهی خشم آلود به من کرد و مرا تهدید نمود. آن پیرمرد را هم کشتم و بدنش را میان چاه انداخت. وقتی من چنین کاری کرده‌ام و شصت نفر از اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله را کشته‌ام، دیگر روزه و نماز برایم چه سودی ندارد و شک ندارم که همیشه در آتش جهنم خواهم ماند. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۱۰۸ -

**[ترجمه]

«۲۱»

ختص، [الإختصاص]: مِنْ أَصْحَابِهِ علیه السلام عَلِیُّ بْنُ یَقْطِینٍ (۲) عَلِیُّ بْنُ سُوَیْدٍ السَّائِیُ (۳)

ص: ۱۷۸

۱- ۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۰۸.

۲- ۲. علی بن یقطین بن موسی البغدادیّ مسکنا و الکوفیّ أصلا مولی بنی أسد یکنی أبا الحسن من وجوه هذه الطائفه جلیل القدر، و قد ضمن له الإمام الکاظم علیه السلام الجنه و أن لا تمسه النار، و فی الکشّیّ أحادیث دلت علی عظم شأنه و جلاله قدره، و أنّه کان یحمل الی الإمام الکاظم علیه السلام أموالا طائله فربما حمل مائه ألف الی ثلاثمائه ألف، و کان علی یبعث فی کل سنه من یحج عنه حتّی أحصی له فی بعض السنین مائه و خمسین أو ثلاثمائه ملبی و کان یعطی بعضهم عشره آلاف و بعضهم عشرین ألف مثل الکاهلیّ و عبد الرحمن بن الحجاج و غیرهما و یعطی أدناهم ألف درهم. له کتب رواها عنه ابنه الحسین و أحمد بن هلال مات سنه ۱۸۲ فی أیّام حیاه أبی الحسن الکاظم ببغداد، و أبو الحسن فی سجن هارون و قد بقی فیه أربع سنین. « باقتضاب عن شرح مشیخه الفقیه ص ۴۷ لسماحه سیدی الوالد دام ظله».

۳- ۳. علی بن سوید السائی: روی عن الإمام الکاظم و الإمام الرضا علیهما السلام، و له مکاتبات الی أبی الحسن الأول یوم کان محبوسا، و یظهر من جواب الإمام علیه السلام إلیه علو مقامه، و عظم شأنه، و جلاله قدره، له کتاب رواه عنه أحمد بن زید الخزاعیّ« عن شرح مشیخه الفقیه ص ۸۹».

وَ سَایَهُ قَرْیَهٌ مِنْ سَوَادِ الْمَدِینَهِ مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ (۱)

مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی عُمَیْرٍ(۲) الْأَزْدِیُ (۳).

**[ترجمه]اختصاص: از جمله اصحاب موسی بن جعفر علیه السلام، علی بن یقطین، علی بن سوید سائی، - سایه روستایی در اطراف مدینه است – محمد بن سنان، محمد بن أبی‌عمیر أزدی هستند. - . اختصاص : ۸ . در آن تنها نام علی بن یقطین و علی بن سوید سائی آورده شده است، ظاهراً اسم محمد بن سنان و محمد بن أبی‌عمیر أزدی در نسخه چاپی اضافه شده است. -

**[ترجمه]

«۲۲»

ختص، [الإختصاص]: قَالَ أَبُو حَنِیفَهَ یَوْماً لِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام أَخْبِرْنِی أَیُّ شَیْ ءٍ کَانَ أَحَبَّ إِلَی أَبِیکَ الْعُودُ أَمِ الطُّنْبُورُ قَالَ لَا بَلِ الْعُودُ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ یُحِبُّ عُودَ الْبُخُورِ وَ یُبْغِضُ الطُّنْبُورَ(۴).

۱- ۱. محمّد بن سنان: هو محمّد بن الحسن بن سنان نسب الی جده سنان لان أباه الحسن توفی و هو صغیر فکفله جده فنسب إلیه، یکنی بأبی جعفر، و یعرف بالزاهری- نسبه الی زاهر مولی عمرو بن الحمق الخزاعیّ- من أصحاب أبی الحسن الکاظم و أبی الحسن الرضا علیهما السلام- له کتب رواها عنه الحسن بن شمون، و محمّد بن الحسین و أحمد ابن محمّد، و محمّد بن علی الصیرفی و غیرهم و روی عنه جمع من الاجله مثل صفوان و العباس بن معروف و عبد الرحمن بن الحجاج و أضرابهم. « عن شرح مشیخه الفقیه ص ۱۵ لسیّدی الوالد دام ظله».

۲- ۲. محمّد بن أبی عمیر الأزدیّ، و اسم أبی عمیر زیاد بن عیسی، یکنی محمّد بأبی أحمد کان بغدادیا اصلا و مقاما، و کان من أوثق الناس عند الخاصّه و العامّه، و أنسکهم نسکا، و أورعهم و أعبدهم، و حکی عن الجاحظ انه قال: کان أوحد أهل زمانه فی الأشیاء کلها، و قال أیضا: و کان وجها من وجوه الرافضه، حبس أیّام الرشید لیلی القضاء، و قیل بل لیدل علی الشیعه و أصحاب موسی بن جعفر علیه السلام، و ضرب علی ذلک، و کاد یقر لعظیم الالم، فسمع محمّد بن یونس بن عبد الرحمن یقول له: اتق اللّه یا محمّد بن أبی عمیر فصبر ففرج اللّه عنه، و روی الکشّیّ انه ضرب مائه و عشرین خشبه أیّام هارون، و تولی ضربه السندی بن شاهک، و کان ذلک علی التشیع، و حبس فلم یفرج عنه، حتی ادی من ماله واحدا و عشرین الف درهم، و روی ان المأمون حبسه حتّی ولاه قضاء بعض البلاد، و روی الشیخ المفید فی الاختصاص أنّه حبس سبع عشره سنه، و فی مده حبسه دفنت أخته کتبه فبقیت مده أربع سنین، فهلکت الکتب، و قیل انه ترکها فی غرفه فسال علیها المطر، لذلک حدث من حفظه، و ممّا کان سلف له فی أیدی الناس، أدرک أیّام الکاظم علیه السلام و لم یحدث عنه، و أیّام الرضا و الجواد« ع» و حدث عنهما، و مات سنه ۲۱۷« باقتضاب عن شرح مشیخه الفقیه ص ۵۶- ۵۷».

۳- ۳. الاختصاص ص ۸ مقتصرا علی ذکر علیّ بن یقطین و علیّ بن سوید السائی و الظاهر سقوط اسم محمّد بن سنان و محمّد بن أبی عمیر الأزدیّ من المطبوعه فلیلاحظ.

۴- ۴. نفس المصدر ص ۹۰.

**[ترجمه]اختصاص: روزی ابوحنیفه به موسی بن جعفر علیه السّلام گفت: بگو ببینم پدرت کدام‌یک از این دو را بیشتر دوست داشت؛ عود را یا طنبور را؟ فرمودند: عود را. از ایشان در مورد این جواب سؤال کردند، ایشان فرمودند: عودی که بخور می‌دهند را دوست داشت و از طنبور بیزار بود. - . اختصاص : ۹۰ -

**[ترجمه]

«۲۳»

ختص، [الإختصاص] حَمَّادُ بْنُ عِيسَى الْجُهَنِيُّ الْبَصْرِيُّ كَانَ أَصْلُهُ كُوفِيّاً وَ مَسْكَنُهُ الْبَصْرَهَ وَ عَاشَ نَيِّفاً وَ تِسْعِينَ سَنَةً رَوَى عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَ مَاتَ بِوَادِي قُبَاءَ بِالْمَدِينَهِ وَ هُوَ وَادٍ يَسِيلُ مِنَ الشَّجَرَهِ إِلَى الْمَدِينَهِ وَ مَاتَ سَنَهَ تِسْعٍ وَ مِائَتَيْنِ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمُؤْمِنُ عَنِ ابْنِ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الْأَوَّلِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ ادْعُ اللَّهَ لِي أَنْ يَرْزُقَنِي دَاراً وَ زَوْجَةً وَ وَلَداً وَ خَادِماً وَ الْحَجَّ فِي كُلِّ سَنَهٍ فَقَالَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارْزُقْهُ دَاراً وَ زَوْجَةً وَ وَلَداً وَ خَادِماً وَ الْحَجَّ خَمْسِينَ سَنَةً قَالَ حَمَّادٌ فَلَمَّا اشْتَرَطَ خَمْسِينَ سَنَةً عَلِمْتُ أَنِّي لَا أَحُجُّ أَكْثَرَ مِنْ خَمْسِينَ سَنَةً قَالَ حَمَّادٌ وَ حَجَجْتُ ثمان [ثَمَانِياً] وَ أَرْبَعِينَ حِجَّةً وَ هَذِهِ دَارِي قَدْ رُزِقْتُهَا وَ هَذِهِ زَوْجَتِي وَرَاءَ السِّتْرِ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ هَذَا ابْنِي وَ هَذِهِ خَادِمَتِي قَدْ رُزِقْتُ كُلَّ ذَلِكَ فَحَجَّ بَعْدَ هَذَا الْكَلَامِ حَجَّتَيْنِ تَمَامَ الْخَمْسِينَ ثُمَّ خَرَجَ بَعْدَ الْخَمْسِينَ حَاجّاً فَزَامَلَ أَبَا الْعَبَّاسِ النَّوْفَلِيَّ الْقَصِيرَ فَلَمَّا صَارَ فِي مَوْضِعِ الْإِحْرَامِ دَخَلَ يَغْتَسِلُ فِي الْوَادِي فَحَمَلَهُ فَغَرَقَهُ الْمَاءُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ أَبَاهُ قَبْلَ أَنْ يَحُجَّ زِيَادَةً عَلَى خَمْسِينَ عَاشَ إِلَى وَقْتِ الرِّضَا عليه السلام وَ تُوُفِّيَ سَنَهَ تِسْعٍ وَ مِائَتَيْنِ وَ كَانَ مِنْ جُهَيْنَهَ(۱).

**[ترجمه]اختصاص: حماد بن عیسی نقل کرده، به محضر موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم و به ایشان عرض کردم: فدایتان شوم! از خدا بخواهید به من خانه و زن و فرزند و خادم روزی کند و هر سال به من توفیق انجام حج بدهد. امام علیه السّلام فرمودند: «اللهم صلّ علی محمّدٍ و آلِ محمّدٍ و أرزُقه داراً و زوجةً و ولداً و خادماً و الحجّ خَمسین سَنه» {خدایا بر محمد و آل محمد درود فرست و به او خانه و زن و فرزند و خادم و توفیق پنجاه سال حج روزی کن!}

حماد نقل کرده، از این‌که فرمودند پنجاه سال، فهمیدم که بیشتر از پنجاه سال نمی‌توانم به حج روم. تا به حال چهل و هشت حج گزارده ام و این خانه من است و این همسرم است که پشت پرده سخن مرا می‌شنود و این پسرم است و این هم خدمتکارم که همگی به من روزی شد. او بعد از نقل این جریان دو بار دیگر به حج رفت و تعداد حج‌های او به پنجاه رسید.

برای حج پنجاه و یکم با ابوالعباس نوفلی قصیر هم‌سفر بود. وقتی به محل احرام رسید، از دره پایین رفت تا غسل کند، آب او را برد و قبل از این‌که حج پنجاه و یکم را انجام دهد، غرق شد. خداوند او و پدرش را رحمت کند. او اهل جهینه بود و تا زمان حضرت رضا علیه السلام زندگی کرد و در سال دویست و نه از دنیا رفت. - . همان : ۲۰۵ -

**[ترجمه]

«۲۴»

عُمْدَهُ الطَّالِبِ،: يَحْيَی صَاحِبُ الـدَّيْلَم ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمَحْض بْنِ الْحَسَنِ بْن الْحَسَن بْن عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام قَدْ هَرَبَ إِلَی بِلَادِ الـدَّيْلَم وَ ظَهَرَ هُنَاکَ وَ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ وَ بَايَعَهُ أَهْلُ تِلْکَ الْأَعْمَالِ وَ عَظُمَ أَمْرُهُ وَ خَافَ الرَّشِيدُ لِذَلِکَ وَ أَهَمَّهُ وَ انْزَعَجَ مِنْهُ غَايَهَ الِانْزِعَاجِ فَکَتَبَ إِلَی الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَی الْبَرْمَکِيِّ أَنَّ يَحْيَی بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَذَاهٌ فِی عَيْنِی فَأَعْطِهِ مَا شَاءَ وَ اکْفِنِی أَمْرَهُ فَسَارَ إِلَيْهِ الْفَضْلُ فِی جَيْشٍ کَثِيفٍ وَ أَرْسَلَ إِلَيْهِ بِالرِّفْقِ وَ التَّحْذِيرِ وَ التَّرْغِيبِ وَ التَّرْهِيبِ فَرَغِبَ يَحْيَی فِی الْأَمَانِ فَکَتَبَ لَهُ الْفَضْلُ أَمَاناً مُؤَکَّداً

وَ أَخَذَ يَحْيَی وَ جَاءَ بِهِ إِلَی الرَّشِيدِ وَ يُقَالُ إِنَّهُ صَارَ إِلَی الـدَّيْلَمِ مُسْتَجِيراً فَبَاعَهُ صَاحِبُ الـدَّيْلَم مِنَ الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَی بِمِائَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ مَضَی

۱- ۱. المصدر السابق ص ۲۰۵.

يَحْيَى إِلَى الْمَدِينَهِ فَأَقَامَ بِهَا إِلَى أَنْ سَعَى بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ إِلَى الرَّشِيدِ(۱).

**[ترجمه]عمده الطالب: يحيى صاحب ديلم، پسر عبداللّه المحض بن حسن بن حسن بن على بن ابى‌طالب عليهما السلام، به سرزمين ديلم گريخت و در آن‌جا قيام كرد و مردم آن ديار دور او جمع شدند و با او بيعت كردند و كارش بالا گرفت. رشيد از او بيمناك بود و به او اهميت مى‌داد و به شدت از او در آزار بود. نامه اى به فضل بن يحيى برمكى نوشت كه: يحيى بن عبداللّه خار چشم من شده است؛ هر چه مى‌خواهد به او بده و شرش را از سر من رفع كن.

فضل با لشگرى انبوه به جانب او رفت و پيغام‌هايى مشتمل بر مدارا و تهديد و ترغيب و ترس برايش فرستاد. يحيى مايل به امان شد و فضل امانى بس مؤكد براى او نوشت، يحيى نيز امان نامه را برداشت و آن را پيش رشيد آورد. گفته شده: او به ديلم پناهنده شد و فرمان‌رواى ديلم او را در مقابل صد هزار درهم به فضل بن يحيى فروخت، يحيى به مدينه رفت و تا زمانى كه عبداللّه بن زبير سعايت او را پيش رشيد كرد، در آن‌جا زندگى كرد. - . عمده الطالب : ۱۳۹ -

**[ترجمه]

«۲۵»

كِتَابُ الْمُقْتَضَبِ، لِابْنِ عَيَّاشٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ الْحُسَيْنِ النَّوْفَلِيِّ عَنْ ذِى النُّونِ الْمِصْرِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ فِى بَعْضِ سِيَاحَتِى حَتَّى كُنْتُ بِبَطْنِ السَّمَاوَهِ فَأَفْضَى بِيَ الْمَسِيرُ إِلَى تَدْمُرَ(۲)

فَرَأَيْتُ بِقُرْبِهَا أَبْنِيَهً عَادِيَّهً قَدِيمَهً فَسَاوَرْتُهَا فَإِذَا هِيَ مِنْ حِجَارَهٍ مَنْقُورَهٍ فِيهَا بُيُوتٌ وَ غُرَفٌ مِنْ حِجَارَهٍ وَ أَبْوَابُهَا كَذَلِكَ بِغَيْرِ مِلَاطٍ وَ أَرْضُهَا كَذَلِكَ حِجَارَهٌ صَلْدَهٌ فَبَيْنَا أَجُولُ فِيهَا إِذْ بَصُرْتُ بِكِتَابَهٍ غَرِيبَهٍ عَلَى حَائِطٍ مِنْهَا فَقَرَأْتُهُ فَإِذَا هُوَ:

أَنَا ابْنُ مِنًى وَ الْمَشْعَرَيْنِ وَ زَمْزَمَ***وَ مَكَّهَ وَ الْبَيْتِ الْعَتِيقِ الْمُعَظَّمِ

وَ جَدِّى النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى وَ أَبِى الَّذِى***وَلَايَتُهُ فَرْضٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ

وَ أُمِّى الْبَتُولُ الْمُسْتَضَاءُ بِنُورِهَا***إِذَا مَا عَدَدْنَاهَا عَدِيلَهُ مَرْيَمَ

وَ سِبْطَا رَسُولِ اللَّهِ عَمِّى وَ وَالِدِى***وَ أَوْلَادُهُ الْأَطْهَارُ تِسْعَهُ أَنْجُمٍ

مَتَى تَعْتَلِقْ مِنْهُمْ بِحَبْلِ وَلَايَهٍ***تَفُزْ يَوْمَ يُجْزَى الْفَائِزُونَ وَ تُنْعَمْ

أَئِمَّهُ هَذَا الْخَلْقِ بَعْدَ نَبِيِّهِمْ***فَإِنْ كُنْتَ لَمْ تَعْلَمْ بِذَلِكَ فَاعْلَمْ

أَنَا الْعَلَوِيُّ الْفَاطِمِيُّ الَّذِى ارْتَمَى***بِهِ الْخَوْفُ وَ الْأَيَّامُ بِالْمَرْءِ تَرْتَمِى

فَضَاقَتْ بِيَ الْأَرْضُ الْفَضَاءُ بِرُحْبِهَا***وَ لَمْ أَسْتَطِعْ نَيْلَ السَّمَاءِ بِسُلَّمٍ

فَأَلْمَمْتُ بِالدَّارِ الَّتِی أَنَا کَاتِبٌ***عَلَیْهَا بِشِعْرِی فَاقْرَأْ إِنْ شِئْتَ وَ الْمُمْ

وَ سَلِّمْ لِأَمْرِ اللَّهِ فِی کُلِّ حَالِهِ***فَلَیْسَ أَخُو الْإِسْلَامِ مَنْ لَمْ یُسَلِّمْ

قَالَ ذُو النُّونِ فَعَلِمْتُ أَنَّهُ عَلَوِیٌّ قَدْ هَرَبَ وَ ذَلِکَ فِی خِلَافَهِ هَارُونَ وَ وَقَعَ إِلَی مَا هُنَاکَ فَسَأَلْتُ مَنْ ثَمَّ مِنْ سُکَّانِ هَذِهِ الدَّارِ وَ کَانُوا مِنْ بَقَایَا الْقِبْطِ الْأَوَّلِ هَلْ تَعْرِفُونَ مَنْ کَتَبَ هَذَا الْکِتَابَ قَالُوا لَا وَ اللَّهِ مَا عَرَفْنَاهُ إِلَّا یَوْماً وَاحِداً فَإِنَّهُ نَزَلَ بِنَا فَأَنْزَلْنَاهُ فَلَمَّا کَانَ صَبِیحَهُ لَیْلَتِهِ غَدَا فَکَتَبَ هَذَا الْکِتَابَ وَ مَضَی قُلْتُ أَیُّ رَجُلٍ کَانَ قَالُوا رَجُلٌ عَلَیْهِ أَطْمَارٌ رِثَّهٌ تَعْلُوهُ هَیْبَهٌ وَ جَلَالَهٌ وَ بَیْنَ عَیْنَیْهِ نُورٌ شَدِیدٌ

ص: ۱۸۱

۱- ۱. عمده الطالب ص ۱۳۹ طبعه النجف الأولی.

۲- ۲. تدمر: مدینه فی الشمال الشرقی من دمشق، بواحه فی بادیه الشام.

لَمْ یَزَلْ لَیْلَتَهُ قَائِماً وَ رَاکِعاً وَ سَاجِداً إِلَی أَنِ انْبَلَجَ لَهُ الْفَجْرُ فَکَتَبَ وَ انْصَرَفَ (۱).

أقول: لا یبعد کونه الکاظم علیه السلام ذهب و کتب لإتمام الحجه علیهم.

**[ترجمه]مقتضب الاثر: ذی النون مصری نقل کرده، در یکی از سفرهایم به بیابان سماوه رسیدم و گذرم به تَدمُر - . شهری است در شمال شرقی دمشق، در صحرای شام. - افتاد. در نزدیکی آن‌جا بناهایی تاریخی و قدیمی دیدم، نزدیک دیوارهایش رفتم و دیدم آن‌ها را با کنده‌کاری روی سنگ ساخته‌اند و اتاق‌ها و درهایش نیز بدون این‌که ملاطی داشته باشند، از سنگ کنده شده‌اند، زمینش هم از جنس سنگی سخت بود. در همان بین که آن‌ها را نگاه می‌کردم، روی یکی از

دیوارها نوشته ای دیدم به این شرح:

من فرزند منی و مشعرین و زمزم هستم، و فرزند مکه و کعبه گران سنگ که بزرگ داشته شده است.

و جدّم پیامبر مصطفی است، و پدرم کسی است که ولایت او بر هر مسلمانی واجب است.

و مادرم بتولی است که وقتی پای کسی چون مریم در میان باشد، از نور او روشنایی می‌گیرد.

و دو نوه رسول الله عموهای من هستند، و پدرم و اولاد پاکش مانند نه ستاره‌اند.

اگر به ریسمان ولایت آن‌ها آویزان شوی، روزی که رستگاران رستگار می‌شوند، رستگار و متنعم می‌شوی.

آن‌ها بعد از پیامبر، امامان مخلوقاتند. اگری نمی‌دانستی، حالا بدان.

من فرزندی از فرزندان علی و فاطمه هستم که تیر خوف او را نشانه گرفته است، روزگار پیوسته انسان را نشانه می‌گیرد،

و فضای زمین با آن وسعتش، بر من تنگ شد و نتوانستم با نردبامی خود را به آسمان برسانم

و در خانه‌ای که شعرم را بر آن نوشته‌ام ساکن شدم، تو نیز اگر خواستی آن را بخوان و در آن بمان.

و در هر حالی تسلیم امر خدا باش! که کسی که در برابر خدا تسلیم نباشد، مسلمان نیست.

ذوالنون نقل کرده، فهمیدم که نویسنده یکی از اولاد علی است که در زمان خلافت هارون گریخته و گذرش به آن‌جا افتاده است. از اهالی آن‌جا که از نژاد قبط اول بودند، پرسیدم که چه کسانی در این خانه ساکن بوده‌اند و این‌که آیا کسی که این اشعار را نوشته را می‌شناسند؟ گفتند: نه به خدا، او را فقط به اندازه یک روز می شناسیم، این‌جا آمد و ما هم از او پذیرایی کردیم و فردا صبحش هم این اشعار را نوشت و رفت. گفتم: چه جور مردی بود؟ گفتند: مردی با لباس های کهنه و پوسیده بود که هیبت و بزرگواری در ظاهرش دیده می‌شد و در پیشانی‌اش نوری شدید می‌درخشید و آن شب تا بصبح در حال قیام و رکوع و سجود به سر برد و سپیده دم این شعرها را نوشت و رفت. - . مقتضب الأثر : ۵۵ -

مؤلف: بعید نیست که ایشان حضرت کاظم علیه السّلام بوده باشند که برای اتمام حجت به آن‌جا رفته‌اند و آن اشعار را نوشته‌اند.

**[ترجمه]

«۲۶»

مُقَاتِلُ الطَّالِبِیِّینَ (۲)،

بِأَسَانِیدِهِ عَنْ جَمَاعَهٍ أَنَّهُمْ قَالُوا: إِنَّ یَحْیَی بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ لَمَّا قُتِلَ أَصْحَابُ فَخٍّ كَانَ فِی قِبَلِهِمْ فَاسْتَتَرَ مُدَّهً یَجُولُ فِی الْبُلْدَانِ وَ یَطْلُبُ مَوْضِعاً یَلْجَأُ إِلَیْهِ وَ عَلِمَ الْفَضْلُ بْنُ یَحْیَی بِمَكَانِهِ فِی بَعْضِ النَّوَاحِی فَأَمَرَهُ بِالانْتِقَالِ عَنْهُ وَ قَصْدِ الدَّیْلَمِ وَ كَتَبَ لَهُ مَنْشُوراً لَا یَعْرِضُ لَهُ أَحَدٌ فَمَضَی مُتَنَكِّراً حَتَّی وَرَدَ الدَّیْلَمَ وَ بَلَغَ الرَّشِیدَ خَبَرُهُ وَ هُوَ فِی بَعْضِ الطَّرِیقِ فَوَلَّی الْفَضْلَ بْنَ یَحْیَی نَوَاحِیَ الْمَشْرِقِ وَ أَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ إِلَی یَحْیَی فَلَمَّا عَلِمَ الْفَضْلُ بِمَكَانِ یَحْیَی كَتَبَ إِلَیْهِ أَنِّی أُرِیدُ أَنْ أُحْدِثَ بِكَ عَهْداً وَ أَخْشَی أَنْ تُبْتَلَی بِی وَ أُبْتَلَی بِكَ فَكَاتَبَ صَاحِبَ الدَّیْلَمِ فَإِنِّی قَدْ كَاتَبْتُهُ لَكَ لِتَدْخُلَ إِلَی بِلَادِهِ فَتَمْتَنِعَ بِهِ فَفَعَلَ ذَلِكَ یَحْیَی وَ كَانَ صَحِبَهُ جَمَاعَهٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ وَ فِیهِمُ الْحَسَنُ بْنُ صَالِحِ بْنِ حَیٍّ كَانَ یَذْهَبُ مَذْهَبَ الزَّیْدِیَّهِ الْبُتْرِیَّهِ فِی تَفْضِیلِ أَبِی بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ فِی سِتِّ سِنِینَ مِنْ إِمَارَتِهِ وَ تَكْفِیرِهِ فِی بَاقِی عُمُرِهِ وَ یَشْرَبُ النَّبِیذَ وَ یَمْسَحُ عَلَی الْخُفَّیْنِ فَكَانَ یُخَالِفُ یَحْیَی فِی أَمْرِهِ وَ یُفْسِدُ أَصْحَابَهُ فَحَصَلَ بَیْنَهُمَا بِذَلِكَ تَنَافُرٌ وَ وَلَّی الرَّشِیدُ الْفَضْلَ جَمِیعَ كُوَرِ الْمَشْرِقِ وَ خُرَاسَانَ وَ أَمَرَهُ بِقَصْدِ یَحْیَی وَ الْجِدَّ بِهِ وَ بَذَلَ الْأَمَانَ وَ الصِّلَهَ لَهُ إِنْ قَبِلَ ذَلِكَ فَمَضَی الْفَضْلُ فِیمَنْ نَدَبَ مَعَهُ وَ رَاسَلَ یَحْیَی فَأَجَابَهُ إِلَی قَبُولِهِ لِمَا رَأَی مِنْ تَفَرُّقِ أَصْحَابِهِ وَ سُوءِ رَأْیِهِمْ فِیهِ وَ كَثْرَهِ خِلَافِهِمْ عَلَیْهِ إِلَّا أَنَّهُ لَمْ یَرْضَ الشَّرَائِطَ الَّتِی شُرِطَتْ لَهُ وَ لَا الشُّهُودَ الَّذِینَ شَهِدُوا لَهُ وَ بَعَثَ بِالْكِتَابِ إِلَی الْفَضْلِ فَبَعَثَ بِهِ إِلَی الرَّشِیدِ فَكَتَبَ لَهُ عَلَی مَا أَرَادَ وَ شَهِدَ لَهُ مَنِ الْتَمَسَ

۱- ۱. مقتضب الاثر ص ۵۵ طبع المطبعه العلویه فی النجف الأشرف سنه ۱۳۴۶ ه.

۲- ۲. مقاتل الطالبیین، و الحدیث منثور فی عده صفحات یتخلله أحادیث متفرقه لاحظ ص ۴۶۵ الی ص ۴۸۵.

فَلَمَّا وَرَدَ كِتَابُ الرَّشِيدِ عَلَى الْفَضْلِ وَ قَدْ كَتَبَ الْأَمَانَ عَلَى مَا رَسَمَ يَحْيَى وَ أَشْهَدَ الشُّهُودَ الَّذِينَ الْتَمَسَهُمْ وَ جَعَلَ الْأَمَانَ عَلَى نُسْخَتَيْنِ إِحْدَاهُمَا مَعَ يَحْيَى وَ الْأُخْرَى مَعَهُ شَخَصَ يَحْيَى مَعَ الْفَضْلِ حَتَّى وَافَى بَغْدَادَ وَ دَخَلَهَا مُعَادِلُهُ فِي عَمَّارِيَّةٍ عَلَى بَغْلٍ فَلَمَّا قَدِمَ يَحْيَى أَجَازَهُ الرَّشِيدُ بِجَوَائِزَ سَنِيَّةٍ يُقَالُ إِنَّ مَبْلَغَهَا مِائَتَا أَلْفِ دِينَارٍ وَ غَيْرَ ذَلِكَ مِنَ الْخِلَعِ وَ الْحُمْلَانِ فَأَقَامَ عَلَى ذَلِكَ مُدَّةً وَ

فِي نَفْسِهِ الْحِيلَةُ عَلَى يَحْيَى وَ التَّتَبُّعُ لَهُ وَ طَلَبَ الْعِلَلَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَصْحَابِهِ ثُمَّ إِنَّ نَفَراً مِنْ أَهْلِ الْحِجَازِ تَحَالَفُوا عَلَى السِّعَايَةِ بِيَحْيَى وَ هُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُصْعَبٍ الزُّبَيْرِيُّ وَ أَبُو الْبَخْتَرِيِّ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ وَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي زُهْرَةِ وَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي مَخْزُومٍ فَوَافَوُا الرَّشِيدَ لِذَلِكَ وَ احْتَالُوا إِلَى أَنْ أَمْكَنَهُمْ ذِكْرَهُ لَهُ وَ أَشْخَصَهُ الرَّشِيدُ إِلَيْهِ وَ حَبَسَهُ عِنْدَ مَسْرُورٍ الْكَبِيرِ فِي سِرْدَابٍ فَكَانَ فِي أَكْثَرِ الْأَيَّامِ يَدْعُوهُ وَ يُنَاظِرُهُ إِلَى أَنْ مَاتَ فِي حَبْسِهِ وَ اخْتُلِفَ كَيْفَ كَانَتْ وَفَاتُهُ فَقِيلَ إِنَّهُ دَعَاهُ يَوْماً وَ جَمَعَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ ابْنِ مُصْعَبٍ لِيُنَاظِرَهُ فِيمَا رُفِعَ إِلَيْهِ فَجَبَهَهُ ابْنُ مُصْعَبٍ بِحَضْرَةِ الرَّشِيدِ وَ قَالَ إِنَّ هَذَا دَعَانِي إِلَى بَيْعَتِهِ فَقَالَ يَحْيَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَ تُصَدِّقُ هَذَا عَلَيَّ وَ تَسْتَنْصِحُهُ وَ هُوَ ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ الَّذِي أَدْخَلَ أَبَاكَ وَ وُلْدَهُ الشِّعْبَ وَ أَضْرَمَ عَلَيْهِمُ النَّارَ حَتَّى تَخَلَّصَهُمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ صَاحِبُ عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ الَّذِي بَقِيَ أَرْبَعِينَ يَوْماً لَا يُصَلِّي عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فِي خُطْبَتِهِ حَتَّى الْتَاثَ عَلَيْهِ النَّاسُ فَقَالَ إِنَّ لَهُ أَهْلَ بَيْتِ سَوْءٍ إِذَا ذَكَرْتُهُ اشْرَأَبَّتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهِ وَ فَرِحُوا بِذَلِكَ فَلَا أُحِبُّ أَنْ أُقِرَّ أَعْيُنَهُمْ بِذَلِكَ وَ هُوَ الَّذِي فَعَلَ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ مَا لَا خَفَاءَ بِهِ عَلَيْكَ وَ طَالَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا حَتَّى قَالَ يَحْيَى وَ مَعَ ذَلِكَ هُوَ الْخَارِجُ مَعَ أَخِي عَلَى أَبِيكَ وَ قَالَ فِي ذَلِكَ أَبْيَاتاً مِنْهَا:

قُومُوا بِبَيْعَتِكُمْ نَنْهَضْ بِطَاعَتِنَا***إِنَّ الْخِلَافَةَ فِيكُمْ يَا بَنِي حَسَنٍ (١)

---

١ - ١. و الأبيات المشار إليها هي: ان الحمامه يوم الشعب من دثن***هاجت فؤاد محبّ دائم الحزن انا لنأمل أن ترتد ألفتنا***بعد التدابر و البغضاء و الاحن حتى يثاب على الاحسان محسننا***و يأمن الخائف المأخوذ بالدمن و تنقضي دوله أحكام قادتها***فينا كأحكام قوم عابدي الوثن فطالما قد بروا بالجور أعظمنا***بري الصناع قداح النبع بالسفن قوموا ببيعتكم ننهض بطاعتنا***ان الخلافه فيكم يا بني الحسن لا عزّ ركنا نزار عند سطوتها***ان أسلمتك و لا ركنا ذوي يمن أ لست أكرمهم عودا إذا انتسبوا***يوما و أطهرهم ثوبا من الدرن و أعظم الناس عند الناس منزله***و أبعد الناس من عيب و من وهن و قد أخرج الأبيات ابن عبد ربّه في العقد الفريد ج ۵ ص ۸۷ طبع لجنه التأليف و الترجمه و النشر و نسبها الى سديف مولى بني هاشم، و ذكرها ابن أبي الحديد في شرح النهج ج ۴ ص ۳۵۲ طبع مصر سنه ۱۳۲۹ نقلا عن الأصبهانيّ.

قَالَ فَتَغَيَّرَ وَجْهُ الرَّشِيدِ عِنْدَ سَمَاعِ الْأَبْيَاتِ فَابْتَدَأَ ابْنُ مُصْعَبٍ يَحْلِفُ بِاللَّهِ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ بِأَیْمَانِ الْبَیْعَهِ أَنَّ هَذَا الشِّعْرَ لَیْسَ لَهُ فَقَالَ یَحْیَی وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا قَالَهُ غَیْرُهُ وَ مَا حَلَفْتُ بِاللَّهِ کَاذِباً وَ لَا صَادِقاً قَبْلَ هَذَا وَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا مَجَّدَهُ الْعَبْدُ فِی یَمِینِهِ اسْتَحْیَا أَنْ یُعَاقِبَهُ فَدَعْنِی أُحْلِفْهُ بِیَمِینٍ مَا حَلَفَ بِهَا أَحَدٌ قَطُّ کَاذِباً إِلَّا عُوجِلَ قَالَ حَلِّفْهُ قَالَ قُلْ بَرِئْتُ مِنْ حَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ وَ اعْتَصَمْتُ بِحَوْلِی وَ قُوَّتِی وَ تَقَلَّدْتُ الْحَوْلَ وَ الْقُوَّهَ مِنْ دُونِ اللَّهِ اسْتِکْبَاراً عَلَی اللَّهِ وَ اسْتِغْنَاءً عَنْهُ وَ اسْتِعْلَاءً عَلَیْهِ إِنْ کُنْتُ قُلْتُ هَذَا الشِّعْرَ فَامْتَنَعَ عَبْدُ اللَّهِ مِنْهُ فَغَضِبَ الرَّشِیدُ وَ قَالَ لِلْفَضْلِ بْنِ الرَّبِیعِ هُنَا شَیْ ءٌ مَا لَهُ لَا یَحْلِفُ إِنْ کَانَ صَادِقاً فَرَفَسَ الْفَضْلُ عَبْدَ اللَّهِ بِرِجْلِهِ وَ صَاحَ بِهِ احْلِفْ وَیْحَکَ وَ کَانَ لَهُ فِیهِ هَوًی فَحَلَفَ بِالْیَمِینِ وَ وَجْهُهُ مُتَغَیِّرٌ وَ هُوَ یَرْعُدُ فَضَرَبَ یَحْیَی بَیْنَ کَتِفَیْهِ ثُمَّ قَالَ یَا ابْنَ مُصْعَبٍ قَطَعْتَ وَ اللَّهِ عُمُرَکَ وَ اللَّهِ لَا تُفْلِحُ بَعْدَهَا فَمَا بَرِحَ مِنْ مَوْضِعِهِ حَتَّی أَصَابَهُ الْجُذَامُ فَتَقَطَّعَ وَ مَاتَ فِی الْیَوْمِ الثَّالِثِ فَحَضَرَ الْفَضْلُ جَنَازَتَهُ وَ مَشَی مَعَهَا وَ مَشَی النَّاسُ مَعَهُ فَلَمَّا وَضَعُوهُ فِی لَحْدِهِ وَ جَعَلُوا اللَّبِنَ فَوْقَهُ انْخَسَفَ الْقَبْرُ بِهِ وَ خَرَجَتْ مِنْهُ غَبَرَهٌ عَظِیمَهٌ

فَصِاحَ الْفَضْلُ التُّرَابَ التُّرَابَ فَجَعَلَ يَطْرَحُ وَ هُوَ يَهْوِي فَدَعَا بِأَحْمَالِ شَوْكٍ وَ طَرَحَهَا فَهَوَتْ فَأَمَرَ حِينَئِذٍ بِالْقَبْرِ فَسُقِّفَ بِخَشَبٍ وَ أَصْلَحَهُ وَ انْصَرَفَ مُنْكَسِراً فَكَانَ الرَّشِيدُ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ لِلْفَضْلِ رَأَيْتَ يَا عَبَّاسِيُّ مَا أَسْرَعَ مَا أُدِيلَ يَحْيَى مِنِ ابْنِ مُصْعَبٍ ثُمَّ جَمَعَ لَهُ الرَّشِيدُ الْفُقَهَاءَ وَ فِيهِمْ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ (۱) صَاحِبُ أَبِي يُوسُفَ وَ الْحَسَنُ بْنُ زِيَادٍ اللُّؤْلُؤِيُّ (۲) وَ أَبُو الْبَخْتَرِيِ (۳)

فَجُمِعُوا فِي مَجْلِسٍ فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مَسْرُورٌ الْكَبِيرُ بِالْأَمَانِ فَبَدَأَ بِمُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ فَنَظَرَ فِيهِ فَقَالَ هَذَا أَمَانٌ مُؤَكَّدٌ لَا حِيلَةَ فِيهِ فَصَاحَ عَلَيْهِ مَسْرُورٌ هَاتِهِ فَدَفَعَهُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ فَقَالَ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ هُوَ أَمَانٌ فَاسْتَلَبَهُ أَبُو الْبَخْتَرِيِّ وَ قَالَ هَذَا بَاطِلٌ مُنْتَقِضٌ قَدْ شَقَّ الْعَصَا وَ سَفَكَ الدَّمَ فَاقْتُلْهُ وَ دَمُهُ فِي عُنُقِي فَدَخَلَ مَسْرُورٌ إِلَى الرَّشِيدِ وَ أَخْبَرَهُ فَقَالَ اذْهَبْ وَ قُلْ لَهُ خَرِّقْهُ إِنْ كَانَ بَاطِلًا بِيَدِكَ فَجَاءَ مَسْرُورٌ فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ فَقَالَ شُقَّهُ أَبَا هَاشِمٍ قَالَ لَهُ مَسْرُورٌ بَلْ شُقَّهُ أَنْتَ إِنْ كَانَ مُنْتَقِضاً فَأَخَذَ سِكِّيناً وَ جَعَلَ يَشُقُّهُ وَ يَدُهُ تَرْتَعِدُ حَتَّى صَيَّرَهُ سُيُوراً فَأَدْخَلَهُ مَسْرُورٌ عَلَى الرَّشِيدِ فَوَثَبَ فَأَخَذَهُ مِنْ يَدِهِ وَ هُوَ فَرِحٌ وَ وَهَبَ لِأَبِي الْبَخْتَرِيِّ أَلْفَ أَلْفٍ وَ سِتَّمِائَةِ أَلْفٍ وَ وَلَّاهُ قَضَاءَ الْقُضَاةِ وَ صَرَفَ الْآخَرِينَ وَ مَنَعَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ

۱- ۱. محمّد بن الحسن كان الرشيد ولاه القضاء، و خرج معه فى سفره الى خراسان فمات بالرى سنه ۱۸۹ ه لاحظ ترجمته فى تاريخ بغداد ج ۲ ص ۱۷۲- ۱۸۲ و وفيات الأعيان ج ۱ ص ۴۵۳- ۴۵۴.

۲- ۲. ولى القضاء فى سنه ۱۹۴ بعد وفاه القاضى حفص بن غياث، و توفّى سنه ۲۰۴ ترجمه الخطيب البغدادىّ فى تاريخه ج ۷ ص ۳۱۴- ۳۱۷.

۳- ۳. هو وهب بن وهب القرشىّ المدنىّ روى عن الصادق عليه السلام و كان كذابا و له أحاديث مع الرشيد فى الكذب قال سعد: تزوج أبو عبد اللّه عليه السلام بأمه، و كان قاضيا عاميا الا أن له أحاديث عن جعفر بن محمّد« ع» كلها لا يوثق بها. و عن الفضل بن شاذان: كان أبو البخترى من أكذب البريه، ترجمه النجاشىّ و الشيخ و العلامه من أصحابنا فى كتبهم فلاحظ، ولاه الرشيد القضاء بعسكر المهدى ثمّ عزله فولاه مدينه الرسول صلّى اللّه عليه و آله بعد بكار بن عبد اللّه مات سنه ۲۰۰ ببغداد ترجمه الخطيب فى تاريخه ج ۱۳ ص ۴۸۱- ۴۸۷.

مِنَ الْفُتْيَا مُدَّةً طَوِيلَةً وَ أَجْمَعَ عَلَى إِنْفَاذِ مَا أَرَادَ فِي يَحْيَى فَرُوِيَ عَنْ رَجُلٍ كَانَ مَعَ يَحْيَى فِي الْمُطْبِقِ قَالَ كُنْتُ مِنْهُ قَرِيباً فَكَانَ فِي أَضْيَقِ الْبُيُوتِ وَ أَظْلَمِهَا فَبَيْنَا نَحْنُ ذَاتَ لَيْلَةٍ كَذَلِكَ إِذْ سَمِعْنَا صَوْتَ الْأَقْفَالِ وَ قَدْ مَضَى مِنَ اللَّيْلِ هَجْعَةٌ فَإِذَا هَارُونُ قَدْ أَقْبَلَ عَلَى بِرْذَوْنٍ لَهُ فَوَقَفَ ثُمَّ قَالَ أَيْنَ هَذَا يَعْنِي يَحْيَى قَالُوا فِي هَذَا الْبَيْتِ قَالَ عَلَيَّ بِهِ فَأُدْنِيَ إِلَيْهِ فَجَعَلَ هَارُونُ يُكَلِّمُهُ بِشَيْ‌ءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ فَقَالَ خُذُوهُ فَأُخِذَ فَضَرَبَهُ مِائَةَ عَصًا وَ يَحْيَى يُنَاشِدُهُ اللَّهَ وَ الرَّحِمَ وَ الْقَرَابَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ يَقُولُ بِقَرَابَتِي مِنْكَ فَيَقُولُ مَا بَيْنِي وَ بَيْنَكَ قَرَابَةٌ ثُمَّ حُمِلَ فَرُدَّ إِلَى مَوْضِعِهِ فَقَالَ كَمْ أَجْرَيْتُمْ عَلَيْهِ قَالُوا أَرْبَعَةَ أَرْغِفَةٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَرْطَالٍ مَاءً قَالَ اجْعَلُوهُ عَلَى النِّصْفِ ثُمَّ خَرَجَ وَ مَكَثَ لَيَالِيَ ثُمَّ سَمِعْنَا وَقْعاً فَإِذَا نَحْنُ بِهِ حَتَّى دَخَلَ فَوَقَفَ مَوْقِفَهُ فَقَالَ عَلَيَّ بِهِ فَأُخْرِجَ فَفَعَلَ بِهِ مِثْلَ فِعْلِهِ ذَلِكَ وَ ضَرَبَهُ مِائَةَ عَصًا أُخْرَى وَ يَحْيَى يُنَاشِدُهُ فَقَالَ كَمْ أَجْرَيْتُمْ عَلَيْهِ قَالُوا رَغِيفَيْنِ وَ أَرْبَعَةَ أَرْطَالٍ مَاءً قَالَ اجْعَلُوهُ عَلَى النِّصْفِ ثُمَّ خَرَجَ وَ عَاوَدَ الثَّالِثَةَ وَ قَدْ مَرِضَ يَحْيَى وَ ثَقُلَ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ عَلَيَّ بِهِ قَالُوا هُوَ عَلِيلٌ مُدْنِفٌ لِمَا بِهِ قَالَ كَمْ أَجْرَيْتُمْ عَلَيْهِ قَالُوا رَغِيفاً وَ رِطْلَيْنِ مَاءً قَالَ اجْعَلُوهُ عَلَى النِّصْفِ ثُمَّ خَرَجَ فَلَمْ يَلْبَثْ يَحْيَى أَنْ مَاتَ فَأُخْرِجَ إِلَى النَّاسِ فَدُفِنَ وَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ رِيَاحٍ أَنَّهُ بَنَى عَلَيْهِ أُسْطُوَانَةً بِالرَّافِقَةِ(۱)

وَ هُوَ حَيٌّ وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ أَنَّهُ دَسَّ إِلَيْهِ فِي اللَّيْلِ مَنْ خَنَقَهُ حَتَّى تَلِفَ قَالَ وَ بَلَغَنِي أَنَّهُ سَقَاهُ سَمّاً.

ص: ۱۸۶

۱- ۱. الرافقه: بلد متصل البناء بالرقه و هما على ضفه الفرات و بينهما مقدار ثلاثمائه ذراع ... قال ياقوت هكذا كانت أولا، فأما الآن فان الرقه خربت و غلب اسمها على الرافقه و صار اسم المدينه الرقه و هى من اعمال الجزيره ... قال أحمد بن يحيى: لم يكن للرافقه أثر قديم انما بناها المنصور فى سنه ۱۵۵ على بناء مدينه بغداد، و رتب بها جندا من أهل خراسان إلخ.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْحَسْنَاءِ أَنَّهُ أَجَاعَ السِّبَاعَ ثُمَّ أَلْقَاهُ إِلَيْهَا فَأَكَلَتْهُ.

وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ الْعُمَرِیِّ قَالَ: دُعِينَا لِمُنَاظَرَهِ يَحْيَى بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بِحَضْرَهِ الرَّشِيدِ فَجَعَلَ يَقُولُ لَهُ يَا يَحْيَى اتَّقِ اللَّهَ وَ عَرِّفْنِی أَصْحَابَکَ السَّبْعِينَ لِئَلَّا يَنْتَقِضَ أَمَانُکَ وَ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا لَمْ يُسَمِّ أَصْحَابَهُ فَكُلَّمَا أَرَدْتُ أَخْذَ إِنْسَانٍ يَبْلُغُنِی عَنْهُ شَیْ ءٌ أَكْرَهُهُ ذَكَرَ أَنَّهُ مِمَّنْ أَمَّنْتَ فَقَالَ يَحْيَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَا رَجُلٌ مِنَ السَّبْعِينَ فَمَا الَّذِی نَفَعَنِی مِنَ الْأَمَانِ أَ فَتُرِيدُ أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْکَ قَوْماً تَقْتُلُهُمْ مَعِی لَا يَحِلُّ لِی هَذَا قَالَ ثُمَّ خَرَجْنَا ذَلِکَ الْيَوْمَ وَ دَعَانَا لَهُ يَوْماً آخَرَ فَرَأَيْتُهُ أَصْفَرَ اللَّوْنِ مُتَغَيِّراً فَجَعَلَ الرَّشِيدُ يُكَلِّمُهُ فَلَا يُجِيبُهُ فَقَالَ أَ لَا تَرَوْنَ إِلَيْهِ لَا يُجِيبُنِی فَأَخْرَجَ إِلَيْنَا لِسَانَهُ قَدْ صَارَ أَسْوَدَ مِثْلَ الْحُمَمِهِ(۱) يُرِينَا أَنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْكَلَامِ فَاسْتَشَاطَ الرَّشِيدُ وَ قَالَ إِنَّهُ يُرِيكُمْ أَنِّی سَقَيْتُهُ السَّمَّ وَ وَ اللَّهِ لَوْ رَأَيْتُ عَلَيْهِ الْقَتْلَ لَضَرَبْتُ عُنُقَهُ صَبْراً ثُمَّ خَرَجْنَا مِنْ عِنْدِهِ فَمَا صِرْنَا فِی وَسَطِ الدَّارِ حَتَّى سَقَطَ عَلَى وَجْهِهِ لِآخِرِ مَا بِهِ.

وَ عَنْ إِدْرِيسَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى كَانَ يَقُولُ: قُتِلَ جَدِّی بِالْجُوعِ وَ الْعَطَشِ فِی الْحَبْسِ.

وَ عَنِ الزُّبَيْرِ بْنِ بَكَّارٍ عَنْ عَمِّهِ: أَنَّ يَحْيَى لَمَّا أَخَذَ مِنَ الرَّشِيدِ الْمِائَتَیِ الألف الدينار [أَلْفِ دِينَارٍ] قَضَى بِهَا دَيْنَ الْحُسَيْنِ صَاحِبِ فَخٍّ وَ كَانَ الْحُسَيْنُ خَلَّفَ مِائَتَیْ أَلْفِ دِينَارٍ دَيْناً وَ قَالَ خَرَجَ مَعَ يَحْيَى عَامِرُ بْنُ كَثِيرٍ السِّرَاجُ (۲)

وَ سَهْلُ بْنُ عَامِرٍ الْبَجَلِیُّ وَ

ص: ۱۸۷

۱- ۱. الحممه: الفحم و الرماد و كل ما احترق بالنار جمع حمم.

۲- ۲. عامر بن كثير السراج ذكره البرقی فی رجاله ص ۸ من أصحاب الحسين السبط عليه السلام و كان من دعاته و قد تبعه غيره فی ذلک و ذكره النجاشیّ و العلامه و انه زيدی كوفیّ و توقف العلامه فی روايته، أقول لقد وهم البرقی فی عده من أصحاب الحسين السبط« ع» و الصواب انه من أصحاب الحسين صاحب فخ و ربما يؤيد ذلک قوله: و كان من دعاته، و قد صرّح بصحابته للحسين صاحب فخ أبو الفرج فی مقاتله ص ۴۸۴ فلاحظ.

يَحْيَى [بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى](۱) بْنِ مُسَاوِرٍ وَ كَانَ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلِيُّ بْنُ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِيدِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلْقَمَةَ وَ مُخَوَّلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ النَّهْدِيُّ فَحَبَسَهُمْ جَمِيعاً هَارُونُ فِي الْمُطْبِقِ فَمَكَثُوا فِيهِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ سَنَةً.

أقول: أوردت أحوال كثير من عشائره و أصحابه فى باب معجزاته و باب مكارم أخلاقه و باب مناظراته و ما جرى بينه و بين خلفاء زمانه و باب شهادته عليه السلام و باب إبطال مذهب الواقفه.

ص: ۱۸۸

۱- ۱. ما بين القوسين زياده من المصدر.

**[ترجمه]مقاتل الطالبیین: جماعتی نقل کرده‌اند، یحیی بن عبداللّٰه بن حسن بعد از کشتار اصحاب فخ، مدتی از این سرزمین به آن سرزمین می‌رفت و به دنبال جایی بود که به آن‌جا پناه ببرد. فضل بن یحیی از جای او اطلاع یافت و به او دستور داد از آن‌جا نقل مکان کند و به طرف دیلم برود و نوشته‌ای برایش نوشت که کسی متعرض او نشود. او راه افتاد و به طور ناشناس وارد دیلم شد. در بین راه بود که خبرش به رشید رسید. رشید فضل بن یحیی را والی نواحی مشرق گردانید و به او دستور داد که به طرف یحیی لشگرکشی کند. فضل که مکان یحیی را می‌دانست، نامه ای به او نوشت که من می‌خواهم رازی را با تو در میان بگذارم؛ من می‌ترسم که با هم درگیر شویم، به والی دیلم نامه بنویس، من نیز برایش نامه نوشته ام که بگذارد وارد سرزمین او شوی و از تو دفاع نماید.

یحیی این کار را کرد. گروهی از اهل کوفه نیز همراه یحیی بودند که در میان آن‌ها حسن بن صالح بن حی وجود داشت که پیرو مذهب زیدیه بتریه بود که قائل به برتری ابابکر و عمر بر امیرالمؤمنین علیه السلام و برتری عثمان در شش سال اول حکومتش و تکفیر او در بقیه عمرش بود و نبیذ می‌نوشید و روی کفش مسح می‌کرد و در کارها با یحیی مخالف می‌کرد. که در نتیجه با این کارهایش بین او و یحیی جدایی بوجود آمد. رشید فضل بن یحیی را والی همه استان مشرق و خراسان کرد و به او دستور داد که پیش یحیی برود و او را رها نکند و اگر پذیرفت به او امان و صله بدهد .

فضل با لشگریانش راه افتاد و پیغام‌هایی با یحیی رد و بدل کرد و او نیز امان را پذیرفت، زیرا دید یارانش با هم اختلاف دارند و در مورد او سوء نظر دارند و زیاد با او مخالفت می‌کنند. ولی شرایطی که در امان‌نامه بر او شرط شده بود و شاهدهایی که آن را گواهی کرده بودند را نپذیرفت و نوشته را برای فضل فرستاد و او نیز آن را برای رشید فرستاد. هارون نوشت هر طور که می‌خواهد امان می‌دهم و هر که را می‌خواهد شاهد بگیرد.

وقتی نامه هارون و به دست فضل رسید، امان طبق خواسته یحیی نوشته شد و شهودی که او می‌خواست شهادت دادند و امان نامه در دو نسخه تنظیم شد، تا یکی همراه یحیی و دیگری در دست فضل باشد. یحیی به همراه فضل تا بغداد رفت و هم‌ردیف او و در میان اصحاب خود و در حالی که بر قاطری سوار بود، وارد شهر شد. وقتی یحیی وارد شد، رشید به او جوائزی نفیس، که گفته شده معادل دویست هزار دینار بود، صله داد و چیزهای دیگری نیز مانند خلعت‌ها و مرکب‌هایی برای حمل هدایا بخشید. مدتی این‌گونه گذشت، ولی هارون در دلش به دنبال راه چاره‌ای برای خلاص شدن از یحیی بود و او را تعقیب می… کرد و بهانه‌ای می‌جست تا برای او و اصحابش جرم بتراشد.

چند نفر از اهل حجاز از قبیل عبداللّٰه بن مصعب زبیری و ابوالبختری وهب بن وهب و مردی از بنی‌زهره و مردی از بنی‌مخزوم با هم قسم خوردند که از یحیی سعایت کنند. پیش رشید آمدند و با حیله هایی سخن از یحیی به میان آوردند. رشید یحیی را پیش خود آورد و پیش مسرور کبیر در سرداب زندانی کرد و در بیشتر روزها او را احظار می‌کرد و با او به مناظره می پرداخت. تا این‌که سرانجام یحیی در زندان او از دنیا رفت. اختلاف است که وفات یحیی به چه صورت بوده است؛ بعضی گفته اند: روزی رشید او را احظار کرد و عبداللّٰه بن مصعب را هم حاضر کرد تا در مورد سخنانی که عبدالله از او سعایت کرده بود، با او مناظره کند. ابن مصعب در مقابل رشید رو به یحیی کرد و گفت: این مرد مرا به بیعت با خود دعوت کرد.

یحیی گفت: ای امیرالمؤمنین! آیا حرف او را باور می‌کنید و از او می‌پذیرید و حال آن‌که او از فرزندان همان عبداللّٰه بن

زبیری است که جد شما و فرزندانش را در دره‌ای زندانی کرد و بر سر آن‌ها آتش ریخت تا بالاخره ابوعبداللّٰه جدلی دوست حضرت علی علیه السلام آن‌ها را نجات داد؟ او کسی است که چهل روز در خطبه خود بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود نمی‌فرستاد تا این‌که مردم بر سرش ریختند و او در جواب گفت: پیامبر اهل بیت بدی دارد که وقتی نام او را می‌برم آن‌ها به او می‌بالند و خوشحال می‌شوند و من نمی‌خواهم چشم آن‌ها این‌گونه روشن شود. او همان کسی است که نسبت به عبداللّٰه بن عباس آن کار را کرد که از شما پنهان نیست. صحبت آن‌دو طولانی شد، تا این‌که یحیی گفت: با این همه او همراه با برادر.

من بر پدر شما خروج کرد و در این مورد ابیاتی سرود که یکی از آن¬ها این است:

ای فرزندان حسن! برخیزید و با ما بیعت کنید تا ما نیز با اطاعت از شما قیام کنیم، که خلافت فقط شایسته شماست

چهره رشید از شنیدن این بیت تغییر کرد. ابن مصعب شروع کرد به قسم خوردن که به قسم به خدایی که معبودی جز او نیست و قسم به بیعت من که این شعر برای من نیست.

یحیی گفت: ای امیرالمؤمنین! به خدا قسم این شعر را جز او کسی نسروده است؛ من تا به حال، چه راست و چه دروغ قسم نخورده ام، و خدا نیز وقتی بنده‌اش در قسم خود از او تمجید کند، حیا می‌کند که او را کیفر نماید. اجازه دهید من او را به نحو خاصی قسم بدهم که هر کس تاکنون به آن نحو قسم دروغ خورده است، فوری به سزای خود رسیده است. رشید گفت: قسمش بده. یحیی گفت: بگو از نیرو و قدرت خدا بیزارم و و بر نیرو و قدرت خود تکیه دارم و از روی تکبر و بی‌نیازی در برابر خدا و برتر دانستن خود نسبت به خدا نیرو و قدرت او را کنار می گذارم، اگر من این شعر را گفته باشم.

عبداللّٰه از قسم خوردن امتناع ورزید. رشید خشمگین شد و به فضل بن ربیع گفت: حتماً چیزی هست، اگر راست می گوید، چرا قسم نمی‌خورد؟ فضل که به عبدالله علاقه داشت، با پا لگدی به او زد و بر سرش فریاد کشید که: قسم بخور بدبخت! او قسم با رنگی پریده و در حالی که می‌لرزید، قسم خورد. یحیی دستی به شانه او زد و سپس گفت: ای ابن مصعب! به خدا قسم که عمرت را به سر آوردی، به خدا قسم که دیگر رستگار نخواهی شد. هنوز از جای خود حرکت نکرده بود که جذام گرفت و قطعه قطعه شد و سه روز بعد مرد. فضل بن ربیع و عده‌ای از مردم جنازه ی او را تشییع کردند. وقتی او را در قبر گذاشتند و لحدش را با گل بستند، قبر او را در خود فرو برد و غباری عظیم از آن بلند شد.

فضل فریاد زد: خاک بریزید! خاک بریزید! خودش هم شروع به خاک ریختن کرد، و بدن او همین‌طور به درون زمین فرو می‌رفت. گفت به اندازه چند بارِ حیوان، خار و خاشاک بیاورند و آن‌ها را درون قبر بریزند، ریختند و بعد دستور داد قبر را بسازند. بالای آن سقفی چوبی ساخت و اندوه‌ناک باز گشت. رشید پس از این جریان همیشه به فضل می گفت: ای عباسی! دیدی یحیی چه زود از ابن مصعب انتقام گرفت!؟

سپس هارون عده‌ای از فقها را، که در میان آن‌ها محمّد بن حسن شاگرد ابویوسف و حسن بن زیاد لؤلؤی و ابوالبختری نیز حضور داشتند، برای شور در مورد یحیی جمع کرد. همه در یک‌جا جمع شدند و مسرور کبیر با امان نامه یحیی وارد مجلس شد. ابتدا آن را به محمّد بن حسن داد؛ او آن را نگاه کرد و گفت: این امان نامه ای مؤکد است و هیچ راه گریزی از آن

نیست. مسرور بر سرش فریاد: بده به من! آن را به حسن بن زیاد داد؛ او با صدای ضعیفی گفت: بله، امان است. ابوالبختری آن را از دست او قاپید و گفت: این امان نامه باطل است و نقض شده؛ چون او بین مسلمانان اختلاف انداخته و باعث خونریزی شده است، او را بکش و خونش به گردن من.

مسرور پیش رشید رفت و جریان را شرح داد؛ رشید گفت: برو و به او بگو اگر باطل است، با دست خود آن را پاره کن. مسرور برگشت و به ابوالبختری چنان گفت، او رو به مسرور کرد و گفت: ای اباهاشم! پاره‌اش کن. مسرور به او گفت: اگر می‌گویی امان نامه نقض شده، خودت آن را پاره کن. ابوالبختری چاقویی برداشت و و با دستی لرزان شروع به پاره کردن نمود و آن را تکه تکه کرد. مسرور او را پیش رشید برد، هارون از جای خود جست و با شادی دست او را گرفت و یک ملیون و ششصد هزار درهم به ابوالبختری داد و سمت قاضی‌القضاه را به او داد و بقیه را بیرون کرد و محمّد بن حسن را مدت زیادی از فتوی دادن منع کرد و تصمیم گرفت که آن‌چه را که در مورد یحیی می‌خواست، انجام دهد.

از مردی که با یحیی در بند بوده، نقل شده که: من به یحیی نزدیک بودم، او در تنگ‌ترین تاریک ترین اتاق بود. یک شب در همان حال خود بودیم که ناگهان صدای قفل‌ها را شنیدیم، پاسی از شب گذشته بود، دیدیم هارون سوار مادیانی به سمت ما می‌آید، توقف کرد و پرسید: این کجاست؟ منظورش یحیی بود، گفتند در این اتاق. گفت: او را بیرون بیاورید، یحیی نزدیک او رفت و هارون شروع به صحبت کردن با او کرد و من نفهمیدم چه گفت. آن‌گاه گفت او را نگه دارید. یحیی را نگه داشتند و هارون شروع کرد با عصا صد ضربه به او زدن و یحیی او را به خویشاوندی و قرابتی با رسول الله صلی الله علیه و آله قسم می‌داد و می‌گفت: به حق قرابتی که من با تو دارم، و هارون می‌گفت: بین تو و من قرابتی نیست. سپس او را برداشتند و به جایش بازگرداندند. گفت: چقدر به او جیره می‌دهید؟ گفتند: چهار گرده نان و هشت پیمانه آب. گفت: آن را نصف کنید و سپس رفت. چند شب گذشت، باز شبی صدای به هم‌خوردن قفل‌ها را شنیدیم و دیدیم هارون است، وارد شد و در همان جا ایستاد و گفت: او را بیاورید، یحیی را بیرون آوردند و همان کارها را با او تکرار کرد و صد ضربه عصای دیگر به او زد و یحیی نیز او را قسم می‌داد. پرسید چقدر به او جیره می‌دهید؟ گفتند: دو گرده نان و چهار پیمانه آب. گفت: نصفش کنید و سپس بیرون رفت. بار سوم که آمد، یحیی دیگر مریض شده بود و رمقی نداشت.

وقتی داخل آمد، گفت: او را بیاورید. گفتند: او ناتوان و بی‌حال است. گفت: چقدر به او جیره می‌دهید؟ گفتند: یک گرده نان و دو پیمانه آب. گفت: نصفش کنید و بیرون رفت. طولی نکشید که یحیی از دنیا رفت و از زندان بیرون آوردند و مردم بدنش را دفن کردند .

از ابراهیم بن ریاح نقل شده، یحیی را در همان حالی که زنده بود، به رویش در رافقه - . شهری است در حاشیه فرات. -

ستونی ساختند.

علی بن محمّد بن سلیمان نقل کرده، یک نفر را شبانه فرستادند و یحیی را خفه کرد و کشت. و نیز شنیده‌ام که به او سم خوراندند.

محمّد بن أبی‌الحسناء نقل کرده، حیوانات درنده را گرسنه نگاه داشتند و بعد یحیی را پیش آن‌ها انداختند او را خوردند.

عبداللَّه بن عمر عمری نقل کرده، ما را برای مناظره با یحیی بن عبداللَّه در حضور رشید دعوت کردند، رشید مدام به او می گفت: ای یحیی! تقوا پیشه کن و نام آن هفتاد نفر اصحابت را فاش کن، تا امان‌نامه‌ات نقض نشود. و روی به ما نمود و گفت: این یحیی نام هم‌دستان خود را نمی گوید؛ هر وقت می‌خواهم کسی را که در موردش چیز بدی شنیده‌ام را دست‌گیر کنم، می گوید این از همان‌هایی است که به آن‌ها امان داده ای.

یحیی گفت: ای امیرالمؤمنین! من خودم نیز از همان هفتاد نفرم؛ ولی این امان چه سودی برایم خواهد داشت؟ می‌خواهی عده‌ای را به تو تحویل دهم و آن‌ها را هم با من بکشی!؟ من این کار را برای خود جایز نمی‌دانم. ما آن روز بیرون آمدیم، و باز روز دیگری ما را دعوت کرد. دیدم رنگ یحیی زرد و حالش دگرگون است. هارون شروع کرد به صحبت کردن با او، ولی او جوابش را نمی‌داد. هارون گفت: می‌بینید جواب مرا نمی‌دهد!؟ یحیی زبانش را بیرون آورد تا به ما نشان دهد؛ زبانش مثل ذغال سیاه شده بود و به ما فهماند که نمی‌تواند صحبت کند. رشید برافروخت و گفت: او می‌خواهد به شما بگوید که من مسمومش کرده ام، به خدا قسم اگر من تصمیم به کشتنش داشتم، او را به زندان می‌انداختم و گردنش را می‌زدم. بعد ما از حضورش خارج شدیم، هنوز بوسط حیاط نرسیده بودیم که یحیی برای آخرین بار روی زمین افتاد.

ادریس بن محمّد بن یحیی پیوسته نقل می گفته، جدم را گرسنه و تشنه در زندان کشتند .

زبیر بن بکار از عموی خود نقل کرده، وقتی یحیی دویست هزار دینار را از رشید گرفت، با آن پول قرض حسین شهید فخ را پرداخت؛ چه این‌که حسین دویست هزار دینار مقروض بود. هم‌چنین او نقل کرده، یحیی به همراهی عامر بن کثیر سراج و سهل بن عامر بجلی و یحیی بن عبداللَّه بن یحیی بن مساور قیام کرد و علی بن هاشم بن یزید و عبداللَّه بن علقمه و مخول بن ابراهیم نهدی نیز از جمله اصحابش بودند، که هارون همه آن‌ها را در زیر زمین زندانی کرد و دوازده سال در زندان بودند.

مؤلف: ما احوال بسیاری از خویشاوندان و اصحاب امام علیه السلام را در باب‌های معجزات ایشان، مکارم اخلاق ایشان، مناظرات ایشان، جریان‌هایی که بین ایشان و خلفای هم‌عصرشان گذشته، باب شهادت ایشان و باب ابطال مذهب واقفه آورده... ایم .

**[ترجمه]

باب ۸ احتجاجات هشام بن الحكم فی الإمامه و بدو أمره و ما آل إلیه أمره إلی وفاته صلوات اللّٰه علیه

الأخبار

«۱»

كش، [رجال الكشی] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَالِدِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی حَفْصٍ الْحَدَّادِ وَ غَیْرِهِ عَنْ یُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: كَانَ یَحْیَی بْنُ خَالِدٍ الْبَرْمَكِیُّ قَدْ وَجَدَ عَلَی هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ شَیْئاً مِنْ طَعْنِهِ عَلَی الْفَلَاسِفَهِ وَ أَحَبَّ أَنْ

يُغْرِيَ بِهِ هَارُونَ وَ نصرته [يُضْرِيَهُ] عَلَى الْقَتْلِ قَالَ وَ كَانَ هَارُونُ لِمَا بَلَغَهُ عَنْ هِشَامٍ مَالَ إِلَيْهِ وَ ذَلِكَ أَنَّ هِشَاماً تَكَلَّمَ يَوْماً بِكَلَامٍ عِنْدَ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ فِي إِرْثِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَنُقِلَ إِلَى هَارُونَ فَأَعْجَبَهُ وَ قَدْ كَانَ قَبْلَ ذَلِكَ يَحْيَى يَسْتَرِقُ أَمْرَهُ عِنْدَ هَارُونَ وَ يَرُدُّهُ عَنْ أَشْيَاءَ كَانَ يَعْزِمُ عَلَيْهَا مِنْ أَذَاهُ فَكَانَ مَيْلُ هَارُونَ إِلَى هِشَامٍ أَحَدَ مَا غَيَّرَ قَلْبَ يَحْيَى عَلَى هِشَامٍ فَشَيَّعَهُ عِنْدَهُ وَ قَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي قَدِ اسْتَبْطَنْتُ أَمْرَ هِشَامٍ فَإِذَا هُوَ يَزْعُمُ أَنَّ لِلَّهِ فِي أَرْضِهِ إِمَاماً غَيْرَكَ مَفْرُوضَ الطَّاعَةِ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ وَ يَزْعُمُ أَنَّهُ لَوْ أَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ لَخَرَجَ وَ إِنَّمَا كُنَّا نَرَى أَنَّهُ مِمَّنْ يَرَى الْإِلْبَادَ بِالْأَرْضِ فَقَالَ هَارُونُ لِيَحْيَى فَاجْمَعْ عِنْدَكَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَ أَكُونُ أَنَا مِنْ وَرَاءِ السِّتْرِ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ لِئَلَّا يَفْطُنُوا بِي وَ لَا يَمْتَنِعَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ أَنْ يَأْتِيَ بِأَصْلِهِ لِهَيْبَتِي

قَالَ فَوَجَّهَ يَحْيَى فَأَشْحَنَ الْمَجْلِسَ مِنَ الْمُتَكَلِّمِينَ وَ كَانَ فِيهِمْ ضِرَارُ بْنُ عَمْرٍو(۱) وَ سُلَيْمَانُ بْنُ جَرِيرٍ(۲)

وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْإِبَاضِيُّ (۳)

وَ مؤبـد بن مؤبـد [مُوبَـذَانُ مُوبَـذٍ] وَ رَأْسُ الْجَالُوتِ قَالَ فَتَسَاءَلُوا فَتَكَافَئُوا وَ تَنَاظَرُوا وَ تَقَاطَعُوا تَنَاهَوْا إِلَى شَاذٍّ مِنْ مَشَاذِّ الْكَلَام كُلٌّ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَمْ تُجِبْ وَ يَقُولُ قَدْ أَجَبْتُ وَ كَانَ ذَلِكَ عَنْ يَحْيَى حِيلَةً عَلَى هِشَامٍ إِذْ لَمْ يَعْلَمْ بِـذَلِكَ الْمَجْلِسِ وَ اغْتَنَمَ ذَلِكَ لِعِلَّةٍ كَانَ أَصَابَهَا هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ

ص: ۱۹۰

۱- ۱. ضـرار بن عمرو: كـان فى بـدو أمره تلميـذا لواصل بن عطاء المعتزلى ثمّ خالفه فى خلق الاعمال و انكار عـذاب القبر، ثمّ زعم أن الإمامه بغير القرشـيين أولى منها بالقرشى له نحو ثلاثين مؤلّفا، و كان غطفانيا قال الملطى فى كتابه التنبيه و الرد ص ۴۳: ان المجلس كان له بالبصره قبل ابى الهديل حتّى اظهر الخلاف إلخ، و له اتباع يسـمون الضراريه نسبه إليه، لاحظ حاله و حالهم و مقاله و مقالهم فى كتب الفرق و الديانات كالفرق بين الفرق للبغدادىّ ص ۱۲۹ و مختصره للرسعنى ص ۱۳۱ و اعتقادات فرق المسلمين للامام فخر الدين الرازىّ ص ۶۹ و الملل و النحل ج ۱ ص ۹۴ بهامش الفصل و غيرها.

۲- ۲. سليمان بن جرير الزيدى رئيس الفرقه السليمانيه و قد تسمى جريريه و من مقالته ان الإمامه شورى و انها تنعقد برجلين من خيار الأمه، و أجاز امامه المفضول، و كفره أهل السنه لانه كفر عثمان و تبرءوا منه كما أن محارب على عندهم كافر، و له أقوال أخر، لاحظ ذلک فى الفرق بين الفرق للبغـدادىّ ص ۲۴ و مختصره ص ۳۲ و فرق الشيعه للنوبختى ص ۹- ۶۱ و اعتقادات فرق المسلمين للرازىّ ص ۵۲ و الملل و النحل و غير ذلک.

۳- ۳. عبد اللّه بن يزيد الاباضـى نسبه الى فرقه الاباضيه و هم من فرق الخوارج، منسوبون الى عبد اللّه بن اباضى الخارجى الذى خرج فى عهـد مروان الحمار آخر ملوک بنى أميّه و قال الملطى فى التنبيه و الرد انهم أصـحاب اباض بن عمرو خرجوا من سواد الكوفه فقتلوا الناس و سـبوا الذرّيه و قتلوا الاطفال و كفروا الأمه إلخ و منهم فرقه تدعى الحارثيه اتباع حارث ابن يزيد الاباضى و هم الـذين قالوا فى باب القـدر بمثل قول المعتزله و زعموا أيضا ان الاسـتطاعه قبل الفعل إلـخ و زعمت الحارثيه انه لم يكن لهم امام بعد المحكمه الأولى الا عبد اللّه ابن اباض و بعده الحارث بن يزيد الاباضى. و الظاهر أنّه أخو عبد اللّه المذكور. و كان من متكلميهم.

فَلَمَّا تَنَاهَوْا إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ قَالَ لَهُمْ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ أَ تَرْضَوْنَ فِيمَا بَيْنَكُمْ هِشَاماً حَكَماً قَالُوا قَدْ رَضِينَا أَيُّهَا الْوَزِيرُ فَأَنَّى لَنَا بِهِ وَ هُوَ عَلِيلٌ فَقَالَ يَحْيَى فَأَنَا أُوَجِّهُ إِلَيْهِ فَأُرْسِلُهُ أَنْ يَتَجَشَّمَ الْمَشْيَ فَوَجَّهَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ بِحُضُورِهِمْ وَ أَنَّهُ إِنَّمَا مَنَعَهُ أَنْ يُحْضِرُوهُ أَوَّلَ الْمَجْلِسِ إِبْقَاءً عَلَيْهِ مِنَ الْعِلَّةِ وَ أَنَّ الْقَوْمَ قَدِ اخْتَلَفُوا فِي الْمَسَائِلِ وَ الْأَجْوِبَةِ وَ تَرَاضَوْا بِكَ حَكَماً بَيْنَهُمْ فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَتَفَضَّلَ وَ تَحْمِلَ عَلَى نَفْسِكَ فَافْعَلْ فَلَمَّا صَارَ الرَّسُولُ إِلَى هِشَامٍ قَالَ لِي يَا يُونُسُ قَلْبِي يُنْكِرُ هَذَا الْقَوْلَ وَ لَسْتُ آمَنُ أَنْ يَكُونَ هَاهُنَا أمرا [أَمْرٌ] لَا أَقِفُ عَلَيْهِ لِأَنَّ هَذَا الْمَلْعُونَ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ قَدْ تَغَيَّرَ عَلَيَّ لِأُمُورٍ شَتَّى وَ قَدْ كُنْتُ عَزَمْتُ إِنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ هَذِهِ الْعِلَّةِ أَنْ أَشْخَصَ إِلَى الْكُوفَةِ وَ أُحَرِّمَ الْكَلَامَ بَتَّةً وَ أَلْزَمَ الْمَسْجِدَ لِيَقْطَعَ عَنِّي مُشَاهَدَةَ هَذَا الْمَلْعُونِ يَعْنِي يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ لَا يَكُونُ إِلَّا خَيْراً فَتَحَرَّزْ مَا أَمْكَنَكَ فَقَالَ لِي يَا يُونُسُ أَ تَرَى التَّحَرُّزَ عَنْ أَمْرٍ يُرِيدُ اللَّهُ إِظْهَارَهُ عَلَى لِسَانِهِ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ قُمْ بِنَا عَلَى حَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ فَرَكِبَ هِشَامٌ بَغْلًا كَانَ مَعَ رَسُولِهِ وَ رَكِبْتُ أَنَا حِمَاراً كَانَ لِهِشَامٍ قَالَ فَدَخَلْنَا الْمَجْلِسَ فَإِذَا هُوَ مَشْحُونٌ بِالْمُتَكَلِّمِينَ قَالَ فَمَضَى هِشَامٌ نَحْوَ يَحْيَى فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ عَلَى الْقَوْمِ وَ جَلَسَ قَرِيباً مِنْهُ وَ جَلَسْتُ أَنَا حَيْثُ انْتَهَى بِيَ الْمَجْلِسُ قَالَ فَأَقْبَلَ يَحْيَى عَلَى هِشَامٍ بَعْدَ سَاعَةٍ فَقَالَ إِنَّ الْقَوْمَ حَضَرُوا وَ كُنَّا مَعَ حُضُورِهِمْ نُحِبُّ أَنْ تَحْضُرَ لَا لِأَنْ تُنَاظِرَ بَلْ لِأَنْ نَأْنَسَ بِحُضُورِكَ إِنْ كَانَتِ الْعِلَّةُ تَقْطَعُكَ عَنِ الْمُنَاظَرَةِ وَ أَنْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ صَالِحٌ وَ لَيْسَتْ عِلَّتُكَ بِقَاطِعَةٍ مِنَ الْمُنَاظَرَةِ وَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ قَدْ تَرَاضَوْا بِكَ حَكَماً بَيْنَهُمْ قَالَ فَقَالَ هِشَامٌ مَا الْمَوْضِعُ الَّذِي تَنَاهَتْ بِهِ الْمُنَاظَرَةُ فَأَخْبَرَهُ كُلُّ فَرِيقٍ مِنْهُمْ بِمَوْضِعِ

مَقْطَعِهِ فَكَانَ مِنْ ذَلِكَ أَنْ حَكَمَ لِبَعْضٍ عَلَى بَعْضٍ فَكَانَ مِنَ الْمَحْكُومِينَ عَلَيْهِ سُلَيْمَانُ بْنُ جَرِيرٍ فَحَقَدَهَا عَلَى هِشَامٍ قَالَ ثُمَّ إِنَّ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ قَالَ لِهِشَامٍ إِنَّا قَدْ أَعْرَضْنَا عَنِ الْمُنَاظَرَةِ وَ

الْمُجَادَلَهِ مُنْذُ الْيَوْمِ وَ لَكِنْ إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُبَيِّنَ عَنْ فَسَادِ اخْتِيَارِ النَّاسِ الْإِمَامَ وَ أَنَّ الْإِمَامَهَ فِي آلِ بَيْتِ الرَّسُولِ دُونَ غَيْرِهِمْ قَالَ هِشَامٌ أَيُّهَا الْوَزِيرُ الْعِلَّهُ تَقْطَعُنِي عَنْ ذَلِكَ وَ لَعَلَّ مُعْتَرِضاً يَعْتَرِضُ فَيَكْتَسِبُ الْمُنَاظَرَهَ وَ الْخُصُومَهَ قَالَ إِنِ اعْتَرَضَ مُعْتَرِضٌ قَبْلَ أَنْ تَبْلُغَ مُرَادَكَ وَ غَرَضَكَ فَلَيْسَ ذَلِكَ لَهُ بَلْ عَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَ الْمَوَاضِعَ الَّتِي لَهُ فِيهَا مَطْعَنٌ فَيَقِفَهَا إِلَى فَرَاغِكَ وَ لَا يَقْطَعَ عَلَيْكَ كَلَامَكَ فَبَدَأَ هِشَامٌ وَ سَاقَ الذِّكْرَ لِذَلِكَ وَ أَطَالَ وَ اخْتَصَرْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَهِ فَلَمَّا فَرَغَ مِمَّا قَدِ ابْتَدَأَ فِيهِ مِنَ الْكَلَامِ فِي فَسَادِ اخْتِيَارِ النَّاسِ الْإِمَامَ قَالَ يَحْيَى لِسُلَيْمَانَ بْنِ جَرِيرٍ سَلْ أَبَا مُحَمَّدٍ عَنْ شَيْ ءٍ مِنْ هَذَا الْبَابِ قَالَ سُلَيْمَانُ لِهِشَامٍ أَخْبِرْنِي عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام مَفْرُوضُ الطَّاعَهِ فَقَالَ هِشَامٌ نَعَمْ قَالَ فَإِنْ أَمَرَكَ الَّذِي بَعْدَهُ بِالْخُرُوجِ بِالسَّيْفِ مَعَهُ تَفْعَلُ وَ تُطِيعُهُ فَقَالَ هِشَامٌ لَا يَأْمُرُنِي قَالَ وَ لِمَ إِذَا كَانَتْ طَاعَتُهُ مَفْرُوضَهً عَلَيْكَ وَ عَلَيْكَ أَنْ تُطِيعَهُ فَقَالَ هِشَامٌ عُدْ عَنْ هَذَا فَقَدْ تَبَيَّنَ فِيهِ الْجَوَابُ قَالَ سُلَيْمَانُ فَلِمَ يَأْمُرُكَ فِي حَالٍ تُطِيعُهُ وَ فِي حَالٍ لَا تُطِيعُهُ فَقَالَ هِشَامٌ وَيْحَكَ لَمْ أَقُلْ لَكَ إِنِّي لَا أُطِيعُهُ فَتَقُولَ إِنَّ طَاعَتَهُ مَفْرُوضَهٌ إِنَّمَا قُلْتُ لَكَ لَا يَأْمُرُنِي قَالَ سُلَيْمَانُ لَيْسَ أَسْأَلُكَ إِلَّا عَلَى سَبِيلِ سُلْطَانِ الْجَدَلِ لَيْسَ عَلَى الْوَاجِبِ أَنَّهُ لَا يَأْمُرُكَ فَقَالَ هِشَامٌ كَمْ تَحُولُ حَوْلَ الْحِمَى هَلْ هُوَ إِلَّا أَنْ أَقُولَ لَكَ إِنْ أَمَرَنِي فَعَلْتُ فَتَنْقَطِعُ أَقْبَحَ الِانْقِطَاعِ وَ لَا يَكُونُ عِنْدَكَ زِيَادَهٌ وَ أَنَا أَعْلَمُ بِمَا يَجِبُ قَوْلِي وَ مَا إِلَيْهِ يَئُولُ جَوَابِي قَالَ فَتَغَيَّرَ وَجْهُ هَارُونَ وَ قَالَ هَارُونُ قَدْ أَفْصَحَ وَ قَامَ النَّاسُ وَ اغْتَنَمَهَا هِشَامٌ فَخَرَجَ عَلَى وَجْهِهِ إِلَى الْمَدَائِنِ قَالَ فَبَلَغَنَا أَنَّ هَارُونَ قَالَ لِيَحْيَى شُدَّ يَدَكَ بِهَذَا وَ أَصْحَابِهِ وَ بَعَثَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام فَحَبَسَهُ فَكَانَ هَذَا سَبَبَ حَبْسِهِ مَعَ غَيْرِهِ مِنَ الْأَسْبَابِ وَ إِنَّمَا أَرَادَ يَحْيَى أَنْ يَهْرُبَ هِشَامٌ فَيَمُوتَ مَخْفِيّاً مَا دَامَ لِهَارُونَ سُلْطَانٌ قَالَ ثُمَّ صَارَ هِشَامٌ إِلَى الْكُوفَهِ وَ هُوَ يُعَقَّبُ عَلَيْهِ وَ مَاتَ فِي دَارِ ابْنِ شَرَفٍ بِالْكُوفَهِ رَحِمَهُ اللَّهُ

قَالَ فَبَلَغَ هَـذَا الْمَجْلِسُ مُحَمَّدَ بْنَ سُلَيْمَانَ النَّوْفَلِيَّ وَ ابْنَ مِيثَمٍ وَ هُمَا فِي حَبْسِ هَارُونَ فَقَالَ النَّوْفَلِيُّ أَرَى هِشَاماً مَا اسْتَطَاعَ أَنْ يَعْتَلَّ فَقَالَ ابْنُ مِيثَمٍ بِأَيِّ شَيْ ءٍ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَعْتَلَّ وَ قَدْ أَوْجَبَ أَنَّ طَاعَتَهُ مَفْرُوضَةٌ مِنَ اللَّهِ قَالَ يَعْتَلُّ بِأَنْ يَقُولَ الشَّرْطُ عَلَيَّ فِي إِمَامَتِهِ أَنْ لَا يَدْعُوَ أَحَداً إِلَى الْخُرُوجِ حَتَّى يُنَادِيَ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ فَمَنْ دَعَانِي مِمَّنْ يَدَّعِي الْإِمَامَةَ قَبْلَ ذَلِكَ الْوَقْتِ عَلِمْتُ أَنَّهُ لَيْسَ بِإِمَامٍ وَ طَلَبْتُ مِنْ أَهْلِ هَـذَا الْبَيْتِ مَنْ لَا يَقُولُ إِنَّهُ يَخْرُجُ وَ لَا يَأْمُرُ بِـذَلِكَ حَتَّى يُنَادِيَ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ فَأَعْلَمَ أَنَّهُ صَادِقٌ فَقَالَ ابْنُ مِيثَمٍ هَـذَا مِنْ أَخْبَثِ الْخُرَافَةِ وَ مَتَى كَانَ هَـذَا فِي عَقْدِ الْإِمَامَةِ إِنَّمَا يُرْوَى هَذَا فِي صِفَةِ الْقَائِمِ عليه السلام وَ هِشَامٌ أَجْدَلُ مِنْ أَنْ يَحْتَجَّ بِهَذَا عَلَى أَنَّهُ لَمْ يُفْصِحْ بِهَذَا الْإِفْصَاحِ الَّذِي قَدْ شَرَطْتَهُ أَنْتَ إِنَّمَا قَالَ إِنْ أَمَرَنِيَ الْمَفْرُوضُ الطَّاعَةِ بَعْدَ عَلِيٍّ عليه السلام فَعَلْتُ وَ لَمْ يُسَمِّ فُلَانٌ دُونَ فُلَانٍ كَمَا تَقُولُ إِنْ قَالَ لِي طَلَبْتُ غَيْرَهُ فَلَوْ قَالَ هَارُونُ لَهُ وَ كَانَ الْمُنَاظِرَ لَهُ مَنِ الْمَفْرُوضُ الطَّاعَةِ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ لَمْ يَكُنْ أَنْ يَقُولَ لَهُ فَإِنْ أَمَرْتُكَ بِالْخُرُوجِ بِالسَّيْفِ تُقَاتِلُ أَعْدَائِي تَطْلُبُ غَيْرِي وَ تَنْتَظِرُ الْمُنَادِيَ مِنَ السَّمَاءِ هَذَا لَا يَتَكَلَّمُ بِهِ مِثْلَ هَذَا

لَعَلَّكَ لَوْ كُنْتَ أَنْتَ تَكَلَّمْتَ بِهِ قَالَ ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمِيثَمِيُّ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ عَلَى مَا يَمْضِي مِنَ الْعِلْمِ إِنْ قُتِلَ وَ لَقَدْ كَانَ عَضُدَنَا وَ شَيْخَنَا وَ الْمَنْظُورَ إِلَيْهِ فِينَا(۱).

**[ترجمه]رجال کشی: یونس بن عبدالرحمن نقل کرده، یحیی بن خالد برمکی فهمیده بود که هشام بن حکم بر فلاسفه طعنه‌ای زده است و می‌خواست تا هارون را وادار کند که او را در کشتن هشام کمک کند. از طرف دیگر هارون به جهت چیزی که از هشام شنیده بود، به او علاقه پیدا کرده بود.

داستان از این قرار بود که روزی هشام در حضور یحیی بن خالد درباره ارث پیامبر صلی الله علیه و آله تکلم کرد و سخنان او برای هارون نقل شد و هارون خیلی خوشش آمد. این در حالی بود که تا قبل از این یحیی نمی‌گذاشت هارون از عقاید هشام آگاه شود و گاهی نیز اگر هارون تصمیم به اذیت هشام داشت، او را منصرف می‌کرد. همین علاقه‌ای که هارون بعد از نقل کلام هشام به او پیدا کرد، یکی از چیزهایی بود که دل یحیی را از هشام برگرداند و نزد هارون او را متهم به تشیع کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین! من عقاید هشام را دنبال کرده‌ام و ناگهان کشف کرده ام که هشام معتقد است خداوند در روی زمین، غیر از شما امامی دارد که اطاعتش واجب است. هارون گفت: سبحان الله! یحیی ادامه داد: آری، و معتقد است که اگر امام امر به قیام کند، باید قیام کرد، ما قبلاً فکر می کردیم که او جزء کسانی است که از زمین تکان نمی‌خورند.

هارون به یحیی گفت: متکلمین را در مجلسی جمع کن و من نیز پشت پرده‌ای قرار می‌گیرم تا متوجه حضور من نشوند و هیبت من مانع نشود که هر یک از آن‌ها عقیده اصلی خود را بیان کند. یحیی از پی آن‌ها فرستاد مجلس پر شد از متکلمین که در میانشان ضرار بن عمرو، سلیمان بن جریر، عبدالله یزید أباضی، مؤبد بن مؤبد، و رأس الجالوت نیز حضور داشتند. از هم... دیگر سؤال کردند و با هم بحث و مناظره کردند گاهی به جواب می‌رسیدند، و گاهی به بن بست می‌رسیدند و هر کدام به دیگری می‌گفت: نتوانستی جواب بدی و او در جواب می‌گفت: جوابش را دادم. تشکیل این مجلس حیله ای بود از طرف یحیی علیه هشام؛ چه این‌که هشام از تشکیل این مجلس بی‌خبر بود، زیرا یحیی فرصت را غنیمت شمرده بود و در وقتی که هشام مریض بود این مجلس را ترتیب داده بود.

وقتی سخن متکلیمین به این‌جا رسید، یحیی گفت: راضی هستید که هشام بین شما داوری کند؟ گفتند: راضی هستیم ای وزیر! اما چطور می‌تواند پیش ما بیاید و حال آن‌که او مریض است؟ یحیی گفت: من پیکی پیش او می‌فرستم و پیغام می‌دهم که هر

طور شـده بیاید. پیکی فرسـتاد که از طرف او بگوید: متکلمین همه جمعند و من به خاطر مریضـی، در اول مجلس تو را دعوت نکردم، ولی اکنون آن‌ها در چنـد سؤال و چند جواب با هم اختلاف دارند و راضـی شده‌اند که تو بین آن‌ها داوری کنی، اگر صلاح می‌بینی، بزرگواری کن و به هر زحمتی شده، تشریف بیاور.

یونس بن عبدالرحمن نقل کرده، وقتی پیک پیش هشام آمد، هشام به من گفت: ای یونس! دلم حرف یحیی را باور نمی‌کند و بعیـد نمی‌دانم که چیزی در کار باشد که من از آن بی‌اطلاعم. زیرا این ملعون (یحیی بن خالد) به خاطر چند چیز نسـبت به من بـدبین شـده است. من تصـمیم گرفته بودم که اگر خداونـد مرا از این بیمـاری به سـلامت بیرون بیاورد، به کوفه بروم و به طور کلی دست از کلام بکشم و پیوسته در مسجد باشم تا از دیدار این ملعون – یعنی یحیی بن خالد – آسوده شوم.

گفتم: فـدایت شـوم! خیر است، ولی تـا جـایی که می‌توانی مراقب بـاش. گفت: ای یونس! به نظر تو آیـا امکـان دارد انسـان از چیزی که خداوند می‌خواهد بر زبانش جاری شود خودداری کند!؟ چطور چنین چیزی ممکن است!؟ به هر حال به حول و قوه خداوند ما را بلند کن تا برویم .

هشام سوار قاطری که پیک یحیی با خود آورده بود شد و من نیز سوار الاغ هشام شدم. وارد مجلس شدیم و دیدیم پر است از متکلمین. هشام به طرف یحیی رفت و بر او و حاضرین سلام کرد و نزدیک او نشست. من نیز در آخر مجلس نشستم.

بعـد از ساعتی یحیی رو به هشام کرد و گفت: متکلمین همه حضور یافتنـد و ما دوست داشتیم که شـما هم در جلسه باشـید، نه برای این‌که مناظره کنید، بلکه به این جهت که با شـما مأنوس هستیم؛ زیرا مریضـی‌اتان مانع از مناظره بود. ولی گویا شکر خدا حالتان خوب است و مریض‌اتان طوری نیست که مانع مناظره باشد. این‌ها راضی شده‌اند که شما بینشان داوری کنید.

هشام گفت: مناظره به کجا منتهی شده است؟ هر یک از آن‌ها جایی را که در حل آن گیر کرده بودند را می‌گفتند و هشام نیز در هر مورد به نفع یکی و بر ضـرر دیگری داوری می‌کرد. از جمله کسانی که بر ضرر او داوری کرد، سلیمان بن جریر بود که موجب شد در دلش نسبت به هشام کینه بوجود آید.

سپس یحیی به هشـام گفت: امروز دیگر از منـاظره و مجـادله صـرف نظر کردیم؛ ولی اگر مـایلی، توضـیحاتی در مورد این که مردم نمی‌تواننـد امـام را انتخـاب کننـد و این که امـامت بایـد در آل بیت رسول باشـد و نه دیگران، برایمان بـده. هشام گفت: جناب وزیر! بیماری مانع از ادامه سـخن است، از این گذشته شاید در بین سخن کسی اعتراض کند و مناظره و بحث پیش آید. یحیی گفت: اگر کسـی پیش از آن‌که تو منظور و غرضت را کامل بیان کنی اعتراضـی داشت، نمی‌توانـد اعتراض کنـد و بایـد محلی را که ایراد داشـته در خاطر داشـته باشـد و وقتی تو بیانات خود را تمام کردی آن را بگوید و به هیچ وجه کلام تو را در بین قطع نکند.

هشـام شـروع کرد و کلامـی طولانی در مورد آن موضوع ایراد کرد که ما به جهت اختصار فقط قسـمت های مورد نیاز را ذکر کردیم. وقتی کلام خویش را در مورد موضوع اولش، که عبارت از این بود که مردم نمی‌توانند خودشان امام را انتخاب کنند، تمـام کرد، یحیی به سـلیمان بن جریر گفت: در مورد این قضـیه از ابامحمّـد سؤالی بکن. سـلیمان به هشام گفت: بگو ببینم آیا

اطاعت از علی ابن ابی‌طالب واجب است؟ هشام گفت: آری.

گفت: اگر امام بعد از او به تو امر کند که شمشیرت را برداری و با او قیام کنی، از او اطاعت می کنی؟ هشام گفت: چنین امری نمی کند. سلیمان گفت: چرا ندهد، وقتی اطاعتش بر تو واجب است و تو باید از او پیروی کنی!؟ هشام گفت: از این سؤال بگذر، جوابش داده شده است. سلیمان گفت: پس دیگر چرا به تو امر می کند با این که تو گاهی از او اطاعت می کنی و گاهی از او اطاعت نمی کنی؟ هشام گفت: بیچاره، من به تو نگفتم که از او اطاعت نمی کنم که می گویی: اطاعت از او واجب است. من فقط به تو گفتم: او چنین امری نمی کند.

سلیمان گفت: من دارم بنا بر فرض سؤال می کنم؛ لزوماً این‌طور نیست که به تو چنین امری نکند. هشام گفت: چرا تو این‌قدر شلوغش می کنی!؟ مگر من جز این می گویم که اگر امر کند انجام می‌دهم، تا دهانت بسته شود و دیگر نتوانی چیزی بگویی، من خودم می‌دانم که سخنم به کجا منتهی می شود و جواب من چه نتیجه‌ای در پی دارد.

در این هنگام چهره هارون تغییر کرد و گفت: سرانجام پرده از عقیده خود برداشت. مردم برخاستند و مجلس تمام شد. هشام نیز فرصت را غنیمت شمرد و همان وقت به سمت مدائن راه افتاد.

شنیدیم که هارون به یحیی گفته بود: هشام و اصحاب او خوب زیر نظر بگیر. و به دنبال ابا الحسن موسی علیه السّلام فرستاد و ایشان را زندانی کرد و این نیز در کنار اسباب دیگر یکی از اسباب زندانی کردن امام شد. یحیی فقط می‌خواست که تا وقتی هارون سلطنت می کند، هشام دور باشد و سرانجام در همان خفا بمیرد. بعدها هشام در حالی که در تعقیبش بودند به کوفه رفت و بالاخره در خانه ابن شرف در کوفه از دنیا رفت. خدا رحمتش کند!

ماجرای این جلسه به اطلاع محمد بن سلیمان نوفلی و ابن میثم، که هر دو در زندان هارون بودند، رسید؛ نوفلی گفت: فکر نمی‌کنم هشام دیگر بتواند بهانه ای بتراشد. ابن میثم گفت: وقتی گفته اطاعت امام از جانب خدا واجب است، دیگر چه بهانه ای می‌تواند بیاورد!؟ سلیمان گفت: مثلاً بهانه بیاورد که شرط من در امامت او این است که تا وقتی که منادی از آسمان ندا نکرده، کسی را دعوت به قیام نکند، پس هر کس که مرا قبل از آن زمان دعوت به قیام کند، می‌فهمم که او امام نیست، و دنبال کسی دیگری از این اهل بیت می‌روم که به فکر قیام نباشد و و تا منادی از آسمان ندا نکرده، امر به قیام نکند و با این روش بفهمم که او در ادعای امامتش صادق است.

ابن میثم گفت: این از بدترین خرافات است؛ کجا و کی این از شرایط امامت بوده است!؟ این شرط تنها در مورد قائم علیه السلام روایت شده است و هشام واردتر از این‌هاست که چنین ذلیلی بیاورد. علاوه بر این او این‌طور هم که تو می گویی آشکارا توضیح نداده است؛ او فقط گفته: اگر کسی که پس از علی بن ابی‌طالب اطاعتش واجب است به من امری بکند، اطاعت می‌کنم، دیگر نام شخص خاصی را که نبرده است که تو می گویی: اگر به من چنین چیزی بگوید، به دنبال کس دیگری می‌روم. اگر هارون در مقام مناظره به او بگوید: به نظر تو آن امامی که اطاعت او واجب است چه کسی است؟ و او در جواب بگوید: تو هستی، آن‌گاه هارون فوراً به او می گوید که: یعنی اگر من به تو امر کنم که شمشیرت را درآوری و با دشمنانم بجنگی، به دنبال کس دیگری می‌روی و منتظر ندای آسمانی می‌شوی. کسی مانند هشام این‌طور تکلم نمی کند،

شاید اگر تو بودی، این‌طور تکلم می کردی.

علی بن اسماعیل میثمی سپس گفت: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُون که اگر هشام کشته شود، علمش نیز با او می رود، او پشت و پناه و بزرگ ما بود و در میان ما، چشم همگان به او بود. - . رجال کشی : ۱۶۷ ، با مقداری تفاوت. -

**[ترجمه]

بیان

قوله فشیّعه عنده أی نسب یحیی هشاما إلی التشیع عند هارون و الإلباد بالأرض الإلصاق بها کنایه عن ترک الخروج و عدم الرضا به قوله إذ لم یعلمه بذلک أی لم یعلمه أولا- و اغتنم تلک المناظره و حیرتهم لتکون وسیله إلی إحضار هشام بحیث لا یشعر بالحیله قوله علی ما یمضی من العلم إن قتل أی إن قتل یمضی مع علوم کثیره.

lt;meta info="\\"او جزء کسانی است که از زمین تکان نمی‌خورند\\" کنایه از کسانی که قیام نمی‌کنند و راضی به شورش نمی‌شوند.

**[ترجمه]

«۲»

کش، [رجال الکشی] رُوِیَ عَنْ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ قَالَ: کَانَ ابْنُ أَخِی هِشَامٌ یَذْهَبُ فِی الدِّینِ مَذْهَبَ الْجَهْمِیَّهِ خَبِیثاً فِیهِمْ فَسَأَلَنِی أَنْ أُدْخِلَهُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِیُنَاظِرَهُ فَأَعْلَمْتُهُ

ص: ۱۹۳

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۱۶۷ بتفاوت.

أَنِّی لَا أَفْعَلُ مَا لَمْ أَسْتَأْذِنْهُ.

فَدَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فَاسْتَأْذَنْتُهُ فِی إِدْخَالِ هِشَام عَلَیْهِ فَأَذِنَ لِی فِیهِ فَقُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ خَطَوْتُ خُطُوَاتٍ فَذَکَرْتُ رِدَاءَتَهُ وَ خُبْثَهُ فَانْصَرَفْتُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَحَدَّثْتُهُ رِدَاءَتَهُ وَ خُبْثَهُ فَقَالَ لِی أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا عُمَرُ تَتَخَوَّفُ عَلَیَّ فَخَجِلْتُ مِنْ قَوْلِی وَ عَلِمْتُ أَنِّی قَدْ عَثَرْتُ فَخَرَجْتُ مُسْتَحْیِیاً إِلَی هِشَام فَسَأَلْتُهُ تَأْخِیرَ دُخُولِهِ وَ أَعْلَمْتُهُ أَنَّهُ قَدْ أَذِنَ لَهُ بِالدُّخُولِ فَبَادَرَ هِشَامٌ فَاسْتَأْذَنَ وَ دَخَلَ فَدَخَلْتُ مَعَهُ فَلَمَّا تَمَکَّنَ فِی مَجْلِسِهِ سَأَلَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ مَسْأَلَةٍ فَحَارَ فِیهَا هِشَامٌ وَ بَقِیَ فَسَأَلَهُ هِشَامٌ أَنْ یُؤَجِّلَهُ فِیهَا فَأَجَّلَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَذَهَبَ هِشَامٌ فَاضْطَرَبَ فِی طَلَبِ الْجَوَابِ أَیَّاماً فَلَمْ یَقِفْ عَلَیْهِ فَرَجَعَ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَخْبَرَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام بِهَا وَ سَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ أُخْرَی فِیهَا فَسَادُ أَصْلِهِ وَ عَقْدِ مَذْهَبِهِ فَخَرَجَ هِشَامٌ مِنْ عِنْدِهِ مُغْتَمّاً مُتَحَیِّراً قَالَ فَبَقِیتُ أَیَّاماً لَا أَفِیقُ مِنْ حَیْرَتِی قَالَ عُمَرُ بْنُ یَزِیدَ فَسَأَلَنِی هِشَامٌ أَنْ أَسْتَأْذِنَ لَهُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ثَالِثاً فَدَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ فَاسْتَأْذَنْتُ لَهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِیَنْتَظِرْنِی فِی مَوْضِعٍ سَمَّاهُ بِالْحِیرَهِ لِأَلْتَقِیَ مَعَهُ فِیهِ غَداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِذَا رَاحَ إِلَیْهَا فَقَالَ عُمَرُ فَخَرَجْتُ إِلَی هِشَام فَأَخْبَرْتُهُ بِمَقَالَتِهِ وَ أَمْرِهِ فَسُرَّ بِذَلِکَ هِشَامٌ وَ اسْتَبْشَرَ وَ سَبَقَهُ إِلَی الْمَوْضِعِ الَّذِی سَمَّاهُ ثُمَّ رَأَیْتُ هِشَاماً بَعْدَ ذَلِکَ فَسَأَلْتُهُ عَمَّا بَیْنَهُمَا فَأَخْبَرَنِی أَنَّهُ سَبَقَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِلَی الْمَوْضِعِ الَّذِی کَانَ سَمَّاهُ لَهُ فَبَیْنَا هُوَ إِذَا بِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَدْ أَقْبَلَ عَلَی بَغْلَهٍ لَهُ فَلَمَّا بَصُرْتُ بِهِ وَ قَرُبَ مِنِّی هَالَنِی مَنْظَرُهُ وَ أَرْعَبَنِی حَتَّی بَقِیتُ لَا أَجِدُ شَیْئاً أَتَفَوَّهُ بِهِ وَ لَا انْطَلَقَ لِسَانِی لِمَا أَرَدْتُ مِنْ مُنَاطَقَتِهِ وَ وَقَفَ عَلَیَّ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مَلِیّاً یَنْتَظِرُ مَا أُکَلِّمُهُ وَ کَانَ وُقُوفُهُ عَلَیَّ لَا یَزِیدُنِی إِلَّا تَهَیُّباً وَ تَحَیُّراً فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ مِنِّی ضَرَبَ بَغْلَتَهُ وَ سَارَ حَتَّی دَخَلَ بَعْضَ السِّکَکِ فِی الْحِیرَهِ وَ تَیَقَّنْتُ أَنَّ مَا أَصَابَنِی مِنْ هَیْبَتِهِ لَمْ یَکُنْ إِلَّا مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ عِظَمِ مَوْقِعِهِ وَ مَکَانِهِ مِنَ

الرَّبِّ الْجَلِيلِ.

قَالَ عُمَرُ فَانْصَرَفَ هِشَامٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ تَرَكَ مَذْهَبَهُ وَ دَانَ بِدِينِ الْحَقِّ وَ فَاقَ أَصْحَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام كُلَّهُمْ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ (۱) قَالَ وَ اعْتَلَّ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ عِلَّتَهُ الَّتِي قُبِضَ فِيهَا فَامْتَنَعَ مِنَ الِاسْتِعَانَةِ بِالْأَطِبَّاءِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ فَجَاءُوا بِهِمْ إِلَيْهِ فَأُدْخِلَ عَلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَطِبَّاءِ فَكَانَ إِذَا دَخَلَ الطَّبِيبُ عَلَيْهِ وَ أَمَرَهُ بِشَيْءٍ سَأَلَهُ فَقَالَ يَا هَذَا هَلْ وَقَفْتَ عَلَى عِلَّتِي فَمِنْ بَيْنِ قَائِلٍ يَقُولُ لَا وَ مِنْ قَائِلٍ يَقُولُ نَعَمْ فَإِنِ اسْتَوْصَفَ مِمَّنْ يَقُولُ نَعَمْ وَصَفَهَا فَإِذَا أَخْبَرَهُ كَذَّبَهُ وَ يَقُولُ عِلَّتِي غَيْرُ هَذِهِ فَيُسْأَلُ عَنْ عِلَّتِهِ فَيَقُولُ عِلَّتِي فَزَعُ الْقَلْبِ مِمَّا أَصَابَنِي مِنَ الْخَوْفِ وَ قَدْ كَانَ قُدِّمَ لِيُضْرَبَ عُنُقُهُ فَفَزِعَ قَلْبُهُ لِذَلِكَ حَتَّى مَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ (۲).

**[ترجمه]رجال کشی: عمر بن یزید نقل کرده، پسر برادرم هشام، از طرف‌داران سرسخت مذهب جهمیه بود. از من خواهش کرد که او را به حضور امام صادق علیه السّلام ببرم تا با ایشان مناظره کند؛ به او گفتم تا از ایشان اجازه نگیرم، چنین کاری نمی کنم.

به محضر امام صادق علیه السّلام رسیدم و اجازه خواستم هشام را پیش ایشان ببرم و ایشان اجازه دادند. از محضر امام خارج شدم و هنوز چند گامی برنداشته بودم که به یاد پستی و خباثت او افتادم. به محضر امام صادق علیه السّلام برگشتم و قضیه پستی و خباثت او را عرض کردم. امام صادق علیه السّلام به من فرمودند: ای عمر! می‌ترسی من نتوانم جواب او را بدهم؟ از حرف خودم خجالت کشیدم و فهمیدم که اشتباه کرده ام. با خجالت خارج شدم و پیش هشام رفتم و از او خواستم که در رفتنش تأخیر کند و به او گفتم که ایشان اذن دادند که به حضورشان برسی.

هشام سریع راه افتاد و اجازه گرفت و داخل شد. من نیز با او داخل رفتم. همین که در جایش نشست، حضرت صادق علیه السّلام از او سؤالی کرد و هشام متحیر ماند. از ایشان تقاضا کرد برای جواب به او فرصت دهند. امام صادق علیه السّلام فرصت داد و هشام برخاست و رفت. چند روزی در جستجوی جواب در جنب و جوش بود و نتوانست جوابی بیابد؛ به محضر صادق امام علیه السّلام بازگشت، حضرت جواب سؤال را به او فرمودند و چند سؤال دیگر از او پرسیدند که محتوای آن‌ها ثابت می‌کرد اصول هشام و مذهب او فاسد است. هشام با اندوه و تحیر از حضور امام بیرون آمد. خودش می گفت: چند روز همین‌طور در حیرت مانده بودم.

عمر بن یزید نقل می‌کند: هشام برای بار سوم از من خواست که برایش اجازه حضور بگیرم؛ به محضر امام صادق علیه السلام رسیدم و برایش اجازه حضور خواستم؛ ایشان فرمودند: در جایی که ایشان از آن به حیره نام بردند، فردا صبح منتظر من باشد تا إن شاء اللَّه اگر آمد با او ملاقات کنم. پیش هشام رفتم و جریان را به او گفتم؛ خوشحال شد و مژده داد و فردای آن روز، زودتر از امام به آن‌جا رفت.

بعداً هشام را دیدم و از او در مورد آن‌چه بین او و امام گذشت سؤال کردم. به من گفت که او قبل از حضرت صادق علیه السلام به آن‌جا رفته است و همان‌طور که منتظر بوده، دیده که امام صادق علیه السّلام سوار بر قاطری به سمت او می‌آید؛ گفت: وقتی چشمم به ایشان افتاد و نزدیک من رسیدند، از دیدنشان چنان هول شدم و رعب در دلم افتاد که دیگر چیزی برای گفتن پیدا نکردم و زبانم به آن‌چه که قصد داشتم مناظره کنم نمی‌چرخید. امام صادق علیه السّلام مدتی منتظر ماندند که من

سخن بگویم، ولی این انتظار ایشان بهت و حیرت من را بیشتر کرد. ایشان وقتی من این حال مرا دیدند، ضربه‌ای به قاطرشان زدند و رفتند و داخل یکی از کوچه‌ها شدند. یقین کردم که این هیبت ایشان که آن‌طور مرا گرفت، تنها از طرف خداوند عزّ و جلّ و به سبب بزرگی موقعیت و منزلت ایشان پیش پروردگار جلیل بود.

عمر نقل کرده، هشام پس از آن ملاقات، به محضر امام صادق علیه السّلام رفت و مذهب خود را رها کرد و متدین به دین حق شد و بر تمام اصحاب حضرت صادق علیه السّلام برتری یافت والحمدلله. - . همان : ۱۶۶ -

عمر نقل کرده، هشام بن حکم در آن بیماری آخر که سبب فوت او شد، از کمک‌گرفتن از پزشکان امتناع کرد. از او تقاضا کردند که این کار را بکند و بگذارد برایش طبیب بیاورند. چند طبیب برایش آوردند. هر پزشکی که می‌آمد و نسخه‌ای می... داد، از او می‌پرسید: ای فلاني! تو فهمیدی من چه مرضی دارم؟ بعضی می‌گفتند نه و بعضی می‌گفتند آری. از آن‌هایی که می‌گفتند آری، می‌خواست که در مورد مریضی‌اش توضیح بدهند، و وقتی توضیح می‌دادند، آن‌ها را تکذیب می‌کرد و می... گفت: مریضی من چیز دیگری است. می‌پرسیدند که پس مریضی شما چیست؟ می‌گفت: مریضی من وحشت قلب است که به جهت خوفی است که بر من وارد شده است. زیرا او را برده بودند که گردنش را بزنند و قلبش ترسیده بود و در نهایت درگذشت. خداوند رحمتش کند! - . همان : ۱۶۷ -

**[ترجمه]

«۳»

کش، [رجال الكشي] مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ جَبْرَئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْعُبَيْدِيِّ عَنْ يُونُسَ قَالَ: قُلْتُ لِهِشَامٍ إِنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام بَعَثَ إِلَيْكَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ الْحَجَّاجِ يَأْمُرُكَ أَنْ تَسْكُتَ وَ لَا تَتَكَلَّمَ فَأَبَيْتَ أَنْ تَقْبَلَ رِسَالَتَهُ فَأَخْبِرْنِي كَيْفَ كَانَ سَبَبُ هَذَا وَ هَلْ أَرْسَلَ إِلَيْكَ يَنْهَاكَ عَنِ الْكَلَامِ أَوْ لَا وَ هَلْ تَكَلَّمْتَ بَعْدَ نَهْيِهِ إِيَّاكَ فَقَالَ هِشَامٌ إِنَّهُ لَمَّا كَانَ أَيَّامُ الْمَهْدِيِّ شَدَّدَ عَلَى أَصْحَابِ الْأَهْوَاءِ وَ كَتَبَ لَهُ ابْنُ الْمُفَضَّلِ صُنُوفَ الْفِرَقِ صِنْفاً صِنْفاً ثُمَّ قَرَأَ الْكِتَابَ عَلَى النَّاسِ.

فَقَالَ يُونُسُ قَدْ سَمِعْتُ الْكِتَابَ يُقْرَأُ عَلَى النَّاسِ عَلَى بَابِ الذَّهَبِ بِالْمَدِينَهِ وَ مَرَّةً أُخْرَى بِمَدِينَهِ الْوَضَّاحِ (۳) فَقَالَ إِنَّ ابْنَ الْمُفَضَّلِ صَنَّفَ لَهُمْ صُنُوفَ الْفِرَقِ فِرْقَةً فِرْقَةً حَتَّى قَالَ فِي كِتَابِهِ وَ فِرْقَةٌ يُقَالُ لَهُمُ الزُّرَارِيَّهُ وَ فِرْقَةٌ يُقَالُ لَهُمُ الْعَمَّارِيَّهُ أَصْحَابُ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ وَ فِرْقَةٌ يُقَالُ لَهُمُ الْيَعْفُورِيَّهُ وَ مِنْهُمْ فِرْقَةٌ

۱- ۱. نفس المصدر ص ۱۶۶.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۱۶۷.

۳- ۳. مدينه الوضاح: لعلها الوضاحيه و هي قريه منسوبه الى بني وضاح مولى لبني أميّه و كان بربريا.

أَصْحَابُ سُلَيْمَانَ الْأَقْطَعِ وَ فِرْقَةٌ يُقَالُ لَهُمُ الْجَوَالِيقِيَّةُ قَالَ يُونُسُ وَ لَمْ يَذْكُرْ يَوْمَئِذٍ هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ وَ لَا أَصْحَابَهُ.

فَزَعَمَ هِشَامٌ لِيُونُسَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام بَعَثَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ كُفَّ هَذِهِ الْأَيَّامَ عَنِ الْكَلَامِ فَإِنَّ الْأَمْرَ شَدِيدٌ قَالَ هِشَامٌ فَكَفَفْتُ عَنِ الْكَلَامِ حَتَّى مَاتَ الْمَهْدِيُّ وَ سَكَنَ الْأَمْرُ فَهَذَا الْأَمْرُ الَّذِی كَانَ مِنْ أَمْرِهِ وَ انْتِهَائِی إِلَى قَوْلِهِ.

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ يُونُسَ قَالَ: كُنْتُ مَعَ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فِی مَسْجِدِهِ بِالْعِشَاءِ حَيْثُ أَتَاهُ مُسْلِمٌ صَاحِبُ بَيْتِ الْحُكْمِ فَقَالَ لَهُ إِنَّ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ يَقُولُ قَدْ أَفْسَدْتُ عَلَى الرَّافِضَةِ دِينَهُمْ لِأَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّ الدِّينَ لَا يَقُومُ إِلَّا بِإِمَامٍ حَيٍّ وَ هُمْ لَا يَدْرُونَ إِمَامُهُمُ الْيَوْمَ حَيٌّ أَوْ مَيِّتٌ فَقَالَ هِشَامٌ عِنْدَ ذَلِكَ إِنَّمَا عَلَيْنَا أَنْ نَدِينَ بِحَيَاةِ الْإِمَامِ أَنَّهُ حَيٌّ حَاضِراً عِنْدَنَا أَوْ مُتَوَارِياً عَنَّا حَتَّى يَأْتِيَنَا مَوْتُهُ فَمَا لَمْ يَأْتِنَا مَوْتُهُ فَنَحْنُ مُقِيمُونَ عَلَى حَيَاتِهِ وَ مَثَّلَ مِثَالًا فَقَالَ الرَّجُلُ إِذَا جَامَعَ أَهْلَهُ وَ سَافَرَ إِلَى مَكَّةَ أَوْ تَوَارَى عَنْهُ بِبَعْضِ الْحِيطَانِ فَعَلَيْنَا أَنْ نُقِيمَ عَلَى حَيَاتِهِ حَتَّى يَأْتِيَنَا خِلَافُ ذَلِكَ فَانْصَرَفَ سَالِمٌ ابْنُ عَمِّ يُونُسَ بِهَذَا الْكَلَامِ فَقَصَّهُ عَلَى يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ فَقَالَ يَحْيَى مَا تَرَى مَا صَنَعْنَا شَيْئاً فَدَخَلَ يَحْيَى عَلَى هَارُونَ فَأَخْبَرَهُ فَأَرْسَلَ مِنَ الْغَدِ فَطَلَبَهُ فَطُلِبَ فِی مَنْزِلِهِ فَلَمْ يُوجَدْ وَ بَلَغَهُ الْخَبَرُ فَلَمْ يَلْبَثْ إِلَّا شَهْرَيْنِ أَوْ أَكْثَرَ حَتَّى مَاتَ فِی مَنْزِلِ مُحَمَّدٍ وَ حُسَيْنٍ الْحَنَّاطَيْنِ فَهَذَا تَفْسِيرُ أَمْرِ هِشَامٍ وَ زَعَمَ يُونُسُ أَنَّ دُخُولَ هِشَامٍ

عَلَى يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ وَ كَلَامَهُ مَعَ سُلَيْمَانَ بْنِ جَرِيرٍ بَعْدَ أَنْ أَخَذَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام بِدَهْرٍ إِذْ كَانَ فِی زَمَنِ الْمَهْدِيِّ وَ دُخُولَهُ إِلَى يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ فِی زَمَنِ الرَّشِيدِ(۱).

**[ترجمه]رجال کشی: یونس نقل کرده، من به هشام گفتم: می گویند ابا الحسن علیه السلام، عبدالرحمن بن حجاج را پیش تو فرستاده‌اند تا به تو امر کنند که سکوت کنی و دیگر مناظره نکنی و تو پیغام ایشان را قبول نکرده‌ای؛ بگو ببینم دلیلش چه بوده است و آیا اصلاً ایشان چنین پیغامی فرستاده‌اند که تو را از مناظره کردن نهی کنند یا نه؟ و اگر نهی کرده‌اند، آیا تو بعد از نهی ایشان باز هم مناظره کرده ای؟ هشام گفت: در ایام مهدی خلیفه عباسی، بر مکاتب فکری سخت گرفتند؛ ابن مفضل تک‌تک این فرقه های مختلف و شعب آن‌ها را برای مهدی نوشت و سپس کتابش را در حضور مردم قرائت کرد.

یونس نقل کرده، من خودم شنیدم که آن کتاب را یک‌بار در باب‌الذهب مدینه و بار دیگر در مدینه الوضاح - . شاید منظور وضاحیه باشد که روستایی است منسوب به قبیله بنی‌وضّاح. - برای مردم می‌خواند. ابن مفضل تک‌تک فرقه‌ها را با شعبه‌های آن‌ها در کتاب دسته‌بندی کرده بود؛ حتی نوشته بود: فرقه‌ای وجود دارد که به آن زراریه می گویند و فرقه‌ای دیگر که به آن عماریه می گویند و اصحاب عمار ساباطی هستند. فرقه‌ی دیگری هست که یعفوریه نام دارد و فرقه ای دیگر که اصحاب سلیمان اقطع هستند و یک فرقه دیگر که به آن جوالیقیه می گویند. یونس نقل کرده، در آن ایام نامی از هشام بن حکم و اصحابش ذکر نکرده بود.

هشام فکر کرده بود که ابا الحسن علیه السّلام به او پیغام داده بودند که: فعلاً در این روزها مناظره نکند که خیلی سخت گرفته اند. هشام گفت: من نیز مناظره نکردم تا مهدی از دنیا رفت و اوضاع آرام شد. این چیزی بود که ایشان امر کرده بودند و من نیز از ایشان اطاعت نمودم.

با همین سند از یونس نقل شده که: روزی هنگام نماز عشاء، همراه هشام بن حکم در مسجدش بودم که شخصی که مسؤول

دادگاه بود آمد و به او گفت: یحیی بن خالد می گوید: من دین رافضـی ها را باطل کردم؛ زیرا آن‌ها معتقدند که دین جز به وسیله امامی زنده پابرجا نمی‌ماند، و آن‌ها در حال حاضر نمی‌دانند که امامشان زنده است یا مرده. هشام گفت: ما وظیفه داریم تا وقتی که مرگ امام برایمان ثابت نشده، اعتقاد به زنده بودن او داشته باشم، حالا او یا حاضر است و پیش ماست و یا متواری است و غایب. ما تا هنگامی که مرگ او برای ما ثابت نشـده، او را زنده می‌دانیم. مثالی نیز در این مورد زد و گفت: اگر مردی با زن خود همبستر شود و بعد به مکه مسافرت کند یا به سیاحت برود، ما باید بنا را بر این بگذاریم که او زنده است مگر این که خلاف این ثابت شود.

سـالم، پسر عمـوی یونس این جواب را پیش یحیی برد و برایش نقـل کرد؛ یحیی گفت: نظرت چیست؟ چه کـار کنیم؟ یحیی پیش هارون رفت و جریان را به او گفت. هارون صـبح روز بعد از پی هشام فرستاد، به در منزلش رفتند ولی نبود. خبر به هشام رسـید. بعد از این جریان دو ماه یا کمی بیشتر زنده بود و سرانجام در منزل محمّد و حسین آسیابان از دنیا رفت. این بود عاقبت هشام. یونس معتقد است که جریان رفتن هشام به مجلس یحیی بن خالد و مناظره او با سلیمان بن جریر، مدت‌ها بعد از دست‌گیر شـدن ابـا الحسن علیه السّـلام بوده است، زیرا ایشـان را در زمان مهـدی دست‌گیر کرده‌انـد و جریان رفتن هشام به مجلس یحیی بن خالد در زمان رشید بوده است. - . رجال کشی : ۱۷۲ -

**[ترجمه]

«۴»

ب، [قرب الإسـناد] ابْنُ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنِ الرِّضَا علیه السـلام قَالَ: أَ مَا کَانَ لَکُمْ فِی أَبِی الْحَسَنِ ص عِظَهٌ مَا تَرَی حَالَ هِشَامٍ هُوَ الَّذِی صَنَعَ بِأَبِی الْحَسَنِ

ص: ۱۹۶

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۱۷۲.

عليه السلام مَا صَنَعَ وَ قَالَ لَهُمْ وَ أَخْبَرَهُمْ أَ تَرَى اللَّهَ يَغْفِرُ لَهُ مَا رَكِبَ مِنَّا(۱).

**[ترجمه]قرب الإسناد: بزنطی روایت کرده که امام رضا علیه السّلام فرمودند: آیا جریان ابا الحسن صلوات اللّه علیه برای شما عبرت نشد!؟ حال هشام را ندیدید!؟ او کسی بود که آن کار را با ابا الحسن علیه السّلام کرد و به آن حرف‌ها را به آن‌ها گفت و توضیح داد؛ فکر می کنی خداوند کاری که او نسبت به ما روا داشت را می‌بخشد؟ - . قرب الإسناد : ۲۲۵ -

**[ترجمه]

«۵»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ حَیْدَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ نُعَیْمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْعَمْرَكِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَبِي لُبَابَةَ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الثَّانِي علیهما السلام مَا تَقُولُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فِي هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فَقَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ مَا كَانَ أَذَبَّهُ عَنْ هَذِهِ النَّاحِيَهِ(۲).

**[ترجمه]أمالی طوسی: اباهاشم جعفری نقل کرده، به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! نظر شما در مورد هشام بن حکم چیست؟ فرمودند: خداوند او را رحمت کند! چقدر از این ناحیه دفاع می کرد. - . أمالی شیخ طوسی : ۲۹ -

**[ترجمه]

«۶»

ن (۳)،[عیون أخبار الرضا علیه السلام] ید، [التوحید] ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّقْرِ بْنِ دُلَفَ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا علیه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ وَ قُلْتُ لَهُ إِنِّي أَقُولُ بِقَوْلِ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فَغَضِبَ علیه السلام ثُمَّ قَالَ مَا لَكُمْ وَ لِقَوْلِ هِشَامٍ إِنَّهُ لَيْسَ مِنَّا مَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جِسْمٌ وَ نَحْنُ مِنْهُ بِرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ(۴).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا، توحید: صقر بن دلف نقل کرده، از حضرت رضا علیه السلام سؤالی در مورد توحید کردم و به ایشان عرض کردم: من در این مسأله با هشام بن حکم هم‌عقیده‌ام. امام علیه السّلام خشمگین شدند و فرمودند: شما به عقیده هشام چکار دارید؟ هر کس معتقد باشد که خداوند عزّ و جلّ جسم است، از ما نیست و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۱۱۴ -

**[ترجمه]

«۷»

ک، [إکمال الدین] الْهَمْدَانِيُّ وَ ابْنُ نَاتَانَهَ مَعاً عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيٍّ الْأَسْوَارِيِّ قَالَ: كَانَ لِيَحْيَى بْنِ خَالِدٍ مَجْلِسٌ فِي دَارِهِ يَحْضُرُهُ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ كُلِّ فِرْقَهٍ وَ مِلَّهٍ يَوْمَ الْأَحَدِ فَيَتَنَاظَرُونَ فِي أَدْيَانِهِمْ وَ يَحْتَجُّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَبَلَغَ ذَلِكَ

الرَّشِيدَ فَقَالَ لِيَحْيَى بْنِ خَالِدٍ يَا عَبَّاسِيُّ مَا هَذَا الْمَجْلِسُ الَّذِي بَلَغَنِي فِي مَنْزِلِكَ يَحْضُرُهُ الْمُتَكَلِّمُونَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا شَيْءٌ مِمَّا رَفَعَنِي بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَلَغَ مِنَ الْكَرَامَةِ وَ الرِّفْعَةِ أَحْسَنَ مَوْقِعاً عِنْدِي مِنْ هَذَا الْمَجْلِسِ فَإِنَّهُ يَحْضُرُهُ كُلُّ قَوْمٍ مَعَ اخْتِلَافِ مَذَاهِبِهِمْ فَيَحْتَجُّ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ يُعْرَفُ الْمُحِقُّ مِنْهُمْ وَ يَتَبَيَّنُ لَنَا فَسَادُ كُلِّ مَذْهَبٍ مِنْ مَذَاهِبِهِمْ

۱- ۱. قرب الإسناد ص ۲۲۵.

۲- ۲. أمالى الشيخ الطوسىّ ص ۲۹.

۳- ۳. عيون أخبار الرضا« ع» فى ج ۱ ص ۱۱۴ حديثا بنفس السند الى الصقر بن دلف عن ياسر الخادم قال: سمعت أبا الحسن علىّ بن موسى الرضا عليه السلام يقول: من شبه اللّه تعالى بخلقه فهو مشرك، و من نسب إليه ما نهى عنه فهو كافر، و معنى المتن قريب و لكن أين ذكر هشام؟ و لم نجد حديثا آخر فى هذا المعنى فى المصدر.

۴- ۴. توحيد الصدوق ص ۹۲ بزياده فى آخره.

قَالَ لَهُ الرَّشِيدُ فَأَنَا أَحِبُّ أَنْ أَحْضُرَ هَذَا الْمَجْلِسَ وَ أَسْمَعَ كَلَامَهُمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَعْلَمُوا بِحُضُورِی فَيَحْتَشِمُونَ وَ لَا يُظْهِرُونَ مَذَاهِبَهُمْ قَالَ ذَلِكَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَتَى شَاءَ قَالَ فَضَعْ يَدَكَ عَلَى رَأْسِي وَ لَا تُعْلِمْهُمْ بِحُضُورِي فَفَعَلَ وَ بَلَغَ الْخَبَرُ الْمُعْتَزِلَةَ فَتَشَاوَرُوا فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ عَزَمُوا أَنْ لَا يُكَلِّمُوا هِشَاماً إِلَّا فِي الْإِمَامَةِ لِعِلْمِهِمْ بِمَذْهَبِ الرَّشِيدِ وَ إِنْكَارِهِ عَلَى مَنْ قَالَ بِالْإِمَامَةِ قَالَ فَحَضَرُوا وَ حَضَرَ هِشَامٌ وَ حَضَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَزِيدَ الْإِبَاضِيُّ وَ كَانَ مِنْ أَصْدَقِ النَّاسِ لِهِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ كَانَ يُشَارِكُهُ فِي التِّجَارَةِ فَلَمَّا دَخَلَ هِشَامٌ سَلَّمَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ مِنْ بَيْنِهِمْ فَقَالَ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ يَا عَبْدَ اللَّهِ كَلِّمْ هِشَاماً فِيمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنَ الْإِمَامَةِ فَقَالَ هِشَامٌ أَيُّهَا الْوَزِيرُ لَيْسَ لَهُمْ عَلَيْنَا جَوَابٌ وَ لَا مَسْأَلَةٌ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَانُوا مُجْتَمِعِينَ مَعَنَا عَلَى إِمَامَةِ رَجُلٍ ثُمَّ فَارَقُونَا بِلَا عِلْمٍ وَ لَا مَعْرِفَةٍ فَلَا حِينَ كَانُوا مَعَنَا عَرَفُوا الْحَقَّ وَ لَا حِينَ فَارَقُونَا عَلِمُوا عَلَى مَا فَارَقُونَا فَلَيْسَ لَهُمْ عَلَيْنَا مَسْأَلَةٌ وَ لَا جَوَابٌ فَقَالَ بَيَانٌ وَ كَانَ مِنَ الْحَرُورِيَّةِ أَنَا أَسْأَلُكَ يَا هِشَامُ أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ يَوْمَ حَكَّمُوا الْحَكَمَيْنِ أَ كَانُوا مُؤْمِنِينَ أَمْ كَافِرِينَ قَالَ هِشَامٌ كَانُوا ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ صِنْفٌ مُؤْمِنُونَ وَ صِنْفٌ مُشْرِكُونَ وَ صِنْفٌ ضُلَّالٌ فَأَمَّا الْمُؤْمِنُونَ فَمَنْ قَالَ مِثْلَ قَوْلِي الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ عَلِيّاً إِمَامٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَ مُعَاوِيَةُ لَا يَصْلُحُ لَهَا فَآمَنُوا بِمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي عَلِيٍّ وَ أَقَرُّوا بِهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُونَ فَقَوْمٌ قَالُوا عَلِيٌّ إِمَامٌ وَ مُعَاوِيَةُ يَصْلُحُ لَهَا فَأَشْرَكُوا إِذْ أَدْخَلُوا مُعَاوِيَةَ مَعَ عَلِيٍّ وَ أَمَّا الضُّلَّالُ فَقَوْمٌ خَرَجُوا عَلَى الْحَمِيَّةِ وَ الْعَصَبِيَّةِ لِلْقَبَائِلِ وَ الْعَشَائِرِ لَمْ يَعْرِفُوا شَيْئاً مِنْ هَذَا وَ هُمْ جُهَّالٌ قَالَ وَ أَصْحَابُ مُعَاوِيَةَ مَا كَانُوا قَالَ كَانُوا ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ صِنْفٌ كَافِرُونَ

وَ صِنْفٌ مُشْرِكُونَ وَ صِنْفٌ ضُلَّالٌ فَأَمَّا الْكَافِرُونَ فَالَّذِينَ قَالُوا إِنَّ مُعَاوِيَهَ إِمَامٌ وَ عَلِيٌّ لَا يَصْلُحُ لَهَا فَكَفَرُوا مِنْ جِهَتَيْنِ أَنْ جَحَدُوا إِمَاماً مِنَ اللَّهِ وَ نَصَبُوا إِمَاماً لَيْسَ مِنَ اللَّهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُونَ فَقَوْمٌ قَالُوا مُعَاوِيَهُ إِمَامٌ وَ عَلِيٌّ يَصْلُحُ لَهَا فَأَشْرَكُوا مُعَاوِيَهَ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام.

وَ أَمَّا الضُّلَّالُ فَعَلَى سَبِيلِ أُولَئِكَ خَرَجُوا لِلْحَمِيَّهِ وَ الْعَصَبِيَّهِ لِلْقَبَائِلِ وَ الْعَشَائِرِ فَانْقَطَعَ بَيَانٌ عِنْدَ ذَلِكَ.

فَقَالَ ضِرَارٌ فَأَنَا أَسْأَلُكَ يَا هِشَامُ فِي هَذَا فَقَالَ هِشَامٌ أَخْطَأْتَ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّكُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى دَفْعِ إِمَامَهِ صَاحِبِي وَ قَدْ سَأَلْتَنِي هَذَا عَنْ مَسْأَلَهٍ وَ لَيْسَ لَكُمْ أَنْ تُثَنُّوا بِالْمَسْأَلَهِ عَلَيَّ حَتَّى أَسْأَلَكَ يَا ضِرَارُ عَنْ مَذْهَبٍ فِي هَذَا الْبَابِ قَالَ ضِرَارٌ فَسَلْ قَالَ أَ تَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ قَالَ نَعَمْ هُوَ عَدْلٌ لَا يَجُورُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَالَ فَلَوْ كَلَّفَ اللَّهُ الْمُقْعَدَ الْمَشْيَ إِلَى الْمَسَاجِدِ وَ الْجِهَادَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ كَلَّفَ الْأَعْمَى قِرَاءَهَ الْمَصَاحِفِ وَ الْكُتُبِ أَ تَرَاهُ كَانَ عَادِلًا أَمْ جَائِراً قَالَ ضِرَارٌ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَفْعَلَ ذَلِكَ قَالَ هِشَامٌ قَدْ عَلِمْنَا أَنَّ اللَّهَ لَا يَفْعَلُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ عَلَى سَبِيلِ الْجَدَلِ وَ الْخُصُومَهِ أَنْ لَوْ فَعَلَ ذَلِكَ أَ لَيْسَ كَانَ فِي فِعْلِهِ جَائِراً وَ كَلَّفَهُ تَكْلِيفاً لَا يَكُونُ لَهُ السَّبِيلُ إِلَى إِقَامَتِهِ وَ أَدَائِهِ قَالَ لَوْ فَعَلَ ذَلِكَ لَكَانَ جَائِراً قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ كَلَّفَ الْعِبَادَ دِيناً وَاحِداً لَا اخْتِلَافَ فِيهِ لَا يَقْبَلُ مِنْهُمْ إِلَّا أَنْ يَأْتُوا بِهِ كَمَا كَلَّفَهُمْ قَالَ بَلَى قَالَ فَجَعَلَ لَهُمْ دَلِيلًا عَلَى وُجُودِ ذَلِكَ الدِّينِ أَوْ كَلَّفَهُمْ مَا لَا دَلِيلَ عَلَى وُجُودِهِ فَيَكُونُ بِمَنْزِلَهِ مَنْ كَلَّفَ الْأَعْمَى قِرَاءَهَ الْكُتُبِ وَ الْمُقْعَدَ الْمَشْيَ إِلَى الْمَسَاجِدِ وَ الْجِهَادَ قَالَ فَسَكَتَ ضِرَارٌ سَاعَهً ثُمَّ قَالَ لَا بُدَّ مِنْ دَلِيلٍ وَ لَيْسَ بِصَاحِبِكَ قَالَ فَضَحِكَ هِشَامٌ وَ قَالَ تَشَيَّعَ شَطْرُكَ وَ صِرْتَ إِلَى الْحَقِّ ضَرُورَهً وَ لَا خِلَافَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ إِلَّا فِي التَّسْمِيَهِ قَالَ ضِرَارٌ فَإِنِّي أَرْجِعُ إِلَيْكَ فِي هَذَا الْقَوْلِ قَالَ هَاتِ قَالَ ضِرَارٌ

كَيْفَ تَعْقِدُ الْإِمَامَهَ قَالَ هِشَامٌ كَمَا عَقَدَ اللَّهُ النُّبُوَّهَ قَالَ فَإِذَا هُوَ نَبِيٌّ قَالَ هِشَامٌ لَا لِأَنَّ النُّبُوَّهَ يَعْقِدُهَا أَهْلُ السَّمَاءِ وَ الْإِمَامَهَ يَعْقِدُهَا أَهْلُ الْأَرْضِ فَعَقَدَ النُّبُوَّهَ بِالْمَلَائِكَهِ وَ عَقَدَ الْإِمَامَهَ بِالنَّبِيِّ وَ الْعَقْدَانِ جَمِيعاً بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ فَمَا الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ قَالَ هِشَامٌ الِاضْطِرَارُ فِي هَذَا قَالَ ضِرَارٌ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ هِشَامٌ لَا يَخْلُو الْكَلَامُ فِي هَذَا مِنْ أَحَدِ ثَلَاثَهِ وُجُوهٍ إِمَّا أَنْ يَكُونَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَفَعَ التَّكْلِيفَ عَنِ الْخَلْقِ بَعْدَ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله فَلَمْ يُكَلِّفْهُمْ وَ لَمْ يَأْمُرْهُمْ وَ لَمْ يَنْهَهُمْ وَ صَارُوا بِمَنْزِلَهِ السِّبَاعِ وَ الْبَهَائِمِ الَّتِي لَا تَكْلِيفَ عَلَيْهَا أَ فَتَقُولُ هَذَا يَا ضِرَارُ إِنَّ التَّكْلِيفَ عَنِ النَّاسِ مَرْفُوعٌ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لَا أَقُولُ هَذَا قَالَ هِشَامٌ فَالْوَجْهُ الثَّانِي يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ النَّاسُ الْمُكَلَّفُونَ قَدِ اسْتَحَالُوا بَعْدَ الرَّسُولِ عُلَمَاءَ فِي مِثْلِ حَدِّ الرَّسُولِ فِي الْعِلْمِ حَتَّى لَا يَحْتَاجَ أَحَدٌ إِلَى أَحَدٍ فَيَكُونُوا كُلُّهُمْ قَدِ اسْتَغْنَوْا بِأَنْفُسِهِمْ وَ أَصَابُوا الْحَقَّ الَّذِي لَا اخْتِلَافَ فِيهِ أَ فَتَقُولُ هَذَا إِنَّ النَّاسَ قَدِ اسْتَحَالُوا عُلَمَاءَ حَتَّى صَارُوا فِي مِثْلِ حَدِّ الرَّسُولِ فِي الْعِلْمِ حَتَّى لَا يَحْتَاجَ أَحَدٌ إِلَى أَحَدٍ مُسْتَغْنِينَ بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ غَيْرِهِمْ فِي إِصَابَهِ الْحَقِّ قَالَ لَا أَقُولُ هَذَا وَ لَكِنَّهُمْ يَحْتَاجُونَ إِلَى غَيْرِهِمْ قَالَ فَبَقِيَ الْوَجْهُ الثَّالِثُ لِأَنَّهُ لَا بُدَّ لَهُمْ مِنْ عَلَمٍ يُقِيمُهُ الرَّسُولُ لَهُمْ لَا يَسْهُو وَ لَا يَغْلَطُ وَ لَا يَحِيفُ مَعْصُومٍ مِنَ الذُّنُوبِ مُبَرَّإٍ مِنَ الْخَطَايَا يُحْتَاجُ إِلَيْهِ وَ لَا يَحْتَاجُ إِلَى أَحَدٍ قَالَ فَمَا الدَّلِيلُ عَلَيْهِ قَالَ هِشَامٌ ثَمَانُ دَلَالاتٍ أَرْبَعٌ فِي نَعْتِ نَسَبِهِ وَ أَرْبَعٌ فِي نَعْتِ نَفْسِهِ فَأَمَّا الْأَرْبَعُ الَّتِي فِي نَعْتِ نَسَبِهِ بِأَنْ يَكُونَ مَعْرُوفَ الْجِنْسِ مَعْرُوفَ الْقَبِيلَهِ مَعْرُوفَ الْبَيْتِ وَ أَنْ يَكُونَ مِنْ صَاحِبِ الْمِلَّهِ وَ الدَّعْوَهِ إِلَيْهِ إِشَارَهٌ فَلَمْ يُرَ جِنْسٌ مِنْ هَذَا الْخَلْقِ أَشْهَرُ مِنْ جِنْسِ الْعَرَبِ الَّذِينَ مِنْهُمْ صَاحِبُ الْمِلَّهِ وَ الدَّعْوَهِ الَّذِي يُنَادَى بِاسْمِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ عَلَى الصَّوَامِعِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً

رَسُولُ اللَّهُ فَتَصِلُ دَعْوَتُهُ إِلَى كُلِّ بَرٍّ وَ فَاجِرٍ وَ عَالِمٍ وَ جَاهِلٍ وَ مُقِرٍّ وَ مُنْكِرٍ فِی شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ لَوْ جَازَ أَنْ يَكُونَ الْحُجَّهُ مِنَ اللَّهِ عَلَى هَذَا الْخَلْقِ فِی غَيْرِ هَذَا الْجِنْسِ لَأَتَى عَلَى الطَّالِبِ الْمُرْتَادِ دَهْرٌ مِنْ عَصْرِهِ لَا يَجِدُهُ وَ لَوْ جَازَ أَنْ يَطْلُبَهُ فِی أَجْنَاسِ هَذَا الْخَلْقِ مِنَ الْعَجَمِ وَ غَيْرِهِمْ لَكَانَ مِنْ حَيْثُ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ صَلَاحاً يَكُونُ فَسَاداً وَ لَا يَجُوزُ هَذَا فِی حُكْمِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ عَدْلِهِ أَنْ يَفْرِضَ عَلَى النَّاسِ فَرِيضَهً لَا تُوجَدُ فَلَمَّا لَمْ يَجُزْ ذَلِكَ لَمْ يَجُزْ إِلا أَنْ يَكُونَ إِلَّا فِی هَذَا الْجِنْسِ لِاتِّصَالِهِ بِصَاحِبِ الْمِلَّهِ وَ الدَّعْوَهِ وَ لَمْ يَجُزْ أَنْ يَكُونَ مِنْ هَذَا الْجِنْسِ إِلَّا فِی هَذِهِ الْقَبِيلَهِ لِقُرْبِ نَسَبِهَا مِنْ صَاحِبِ الْمِلَّهِ وَ هِیَ قُرَيْشٌ وَ لَمَّا لَمْ يَجُزْ أَنْ يَكُونَ مِنْ هَذَا الْجِنْسِ إِلَّا فِی هَذِهِ الْقَبِيلَهِ لَمْ يَجُزْ أَنْ يَكُونَ مِنْ هَذِهِ الْقَبِيلَهِ إِلَّا فِی هَذَا الْبَيْتِ لِقُرْبِ نَسَبِهِ مِنْ صَاحِبِ الْمِلَّهِ وَ الدَّعْوَهِ وَ لَمَّا كَثُرَ أَهْلُ هَذَا الْبَيْتِ وَ تَشَاجَرُوا فِی الْإِمَامَهِ لِعُلُوِّهَا وَ شَرَفِهَا ادَّعَاهَا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فَلَمْ يَجُزْ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِنْ صَاحِبِ الْمِلَّهِ وَ الدَّعْوَهِ إِلَيْهِ إِشَارَهٌ بِعَيْنِهِ وَ اسْمِهِ وَ نَسَبِهِ لِئَلَّا يَطْمَعَ فِيهَا غَيْرُهُ وَ أَمَّا الْأَرْبَعُ الَّتِی فِی نَعْتِ نَفْسِهِ أَنْ يَكُونَ أَعْلَمَ النَّاسِ كُلِّهِمْ بِفَرَائِضِ اللَّهِ وَ سُنَنِهِ وَ أَحْكَامِهِ حَتَّى لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْهَا دَقِيقٌ وَ لَا جَلِيلٌ وَ أَنْ يَكُونَ مَعْصُوماً مِنَ الذُّنُوبِ كُلِّهَا وَ أَنْ يَكُونَ أَشْجَعَ النَّاسِ وَ أَنْ يَكُونَ أَسْخَى النَّاسِ قَالَ مِنْ أَيْنَ قُلْتَ إِنَّهُ أَعْلَمُ النَّاسِ قَالَ لِأَنَّهُ إِنْ لَمْ يَكُنْ عَالِماً بِجَمِيعِ حُدُودِ اللَّهِ وَ أَحْكَامِهِ وَ شَرَائِعِهِ وَ سُنَنِهِ لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ أَنْ يُقَلِّبَ الْحُدُودَ فَمَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْقَطْعُ حَدَّهُ وَ مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ الْحَدُّ قَطَعَهُ فَلَا يُقِيمُ لِلَّهِ حَدّاً عَلَى مَا أَمَرَ بِهِ فَيَكُونُ مِنْ حَيْثُ أَرَادَ اللَّهُ صَلَاحاً يَقَعُ فَسَاداً قَالَ فَمِنْ أَيْنَ قُلْتَ إِنَّهُ مَعْصُومٌ مِنَ الذُّنُوبِ قَالَ لِأَنَّهُ إِنْ لَمْ يَكُنْ مَعْصُوماً مِنَ الذُّنُوبِ دَخَلَ فِی الْخَطَإِ فَلَا يُؤْمَنُ أَنْ يَكْتُمَ عَلَى نَفْسِهِ وَ يَكْتُمَ عَلَى حَمِيمِهِ وَ قَرِيبِهِ وَ لَا يَحْتَجُّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِمِثْلِ هَذَا عَلَى خَلْقِهِ قَالَ فَمِنْ أَيْنَ قُلْتَ إِنَّهُ أَشْجَعُ النَّاسِ قَالَ لِأَنَّهُ فِئَهٌ لِلْمُسْلِمِينَ الَّذِينَ

يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ فِی الْحُرُوبِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَ وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَیِّزاً إِلی فِئَهٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ (۱) فَإِنْ لَمْ یَکُنْ شُجَاعاً فَرَّ فَیَبُوءُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ* فَلَا یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ مَنْ یَبُوءُ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ* حُجَّهً لِلَّهِ عَلَی خَلْقِهِ قَالَ فَمِنْ أَیْنَ قُلْتَ إِنَّهُ أَسْخَی النَّاسِ قَالَ لِأَنَّهُ خَازِنُ الْمُسْلِمِینَ فَإِنْ لَمْ یَکُنْ سَخِیّاً تَاقَتْ نَفْسُهُ إِلَی أَمْوَالِهِمْ فَأَخَذَهَا فَکَانَ خَائِناً وَ لَا یَجُوزُ أَنْ یَحْتَجَّ اللَّهُ عَلَی خَلْقِهِ بِخَائِنٍ فَقَالَ عِنْدَ ذَلِکَ ضِرَارٌ فَمَنْ هَذَا بِهَذِهِ الصِّفَهِ فِی هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ صَاحِبُ الْعَصْرِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ کَانَ هَارُونُ الرَّشِیدُ قَدْ سَمِعَ الْکَلَامَ کُلَّهُ فَقَالَ عِنْدَ ذَلِکَ أَعْطَانَا وَ اللَّهِ مِنْ جِرَابِ النُّورَهِ وَیْحَکَ یَا جَعْفَرُ وَ کَانَ جَعْفَرُ بْنُ یَحْیَی جَالِساً مَعَهُ فِی السِّتْرِ مَنْ یَعْنِی بِهَذَا قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ یَعْنِی مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ قَالَ مَا عَنَی بِهَا غَیْرَ أَهْلِهَا ثُمَّ عَضَّ عَلَی شَفَتِهِ وَ قَالَ مِثْلُ هَذَا حَیٌّ وَ یَبْقَی لِی مُلْکِی سَاعَهً وَاحِدَهً فَوَ اللَّهِ لَلِسَانُ هَذَا أَبْلَغُ فِی قُلُوبِ النَّاسِ مِنْ مِائَهِ أَلْفِ سَیْفٍ وَ عَلِمَ یَحْیَی أَنَّ هِشَاماً قَدْ أُتِیَ فَدَخَلَ السِّتْرَ فَقَالَ وَیْحَکَ یَا عَبَّاسِیُّ مَنْ هَذَا الرَّجُلُ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ تُکْفَی تُکْفَی ثُمَّ خَرَجَ إِلَی هِشَامٍ فَغَمَزَهُ فَعَلِمَ هِشَامٌ أَنَّهُ قَدْ أُتِیَ فَقَامَ یُرِیهِمْ أَنَّهُ یَبُولُ أَوْ یَقْضِی حَاجَهً فَلَبِسَ نَعْلَیْهِ وَ انْسَلَّ وَ مَرَّ بِبَنِیهِ وَ أَمَرَهُمْ بِالتَّوَارِی وَ هَرَبَ وَ مَرَّ مِنْ فَوْرِهِ نَحْوَ الْکُوفَهِ وَ نَزَلَ عَلَی بَشِیرٍ النَّبَّالِ وَ کَانَ مِنْ حَمَلَهِ الْحَدِیثِ مِنْ أَصْحَابِ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ثُمَّ اعْتَلَّ عِلَّهً شَدِیدَهً فَقَالَ لَهُ بَشِیرٌ آتِیکَ بِطَبِیبٍ قَالَ لَا أَنَا مَیِّتٌ فَلَمَّا حَضَرَهُ الْمَوْتُ قَالَ لِبَشِیرٍ إِذَا فَرَغْتَ مِنْ جِهَازِی فَاحْمِلْنِی فِی جَوْفِ اللَّیْلِ وَ ضَعْنِی بِالْکُنَاسَهِ وَ اکْتُبْ رُقْعَهً وَ قُلْ هَذَا هِشَامُ بْنُ الْحَکَمِ الَّذِی طَلَبَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ وَ کَانَ هَارُونُ قَدْ بَعَثَ إِلَی إِخْوَانِهِ وَ أَصْحَابِهِ فَأَخَذَ الْخَلْقَ بِهِ فَلَمَّا أَصْبَحَ أَهْلُ الْکُوفَهِ رَأَوْهُ وَ حَضَرَ الْقَاضِی وَ صَاحِبُ الْمَعُونَهِ وَ الْعَامِلُ وَ الْمُعَدِّلُونَ بِالْکُوفَهِ وَ کُتِبَ إِلَی الرَّشِیدِ بِذَلِکَ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی کَفَانَا أَمْرَهُ

۱- ۱. سوره الأنفال الآیه: ۱۶.

فَخَلَّى عَمَّنْ كَانَ أَخَذَ بِهِ (۱).

**[ترجمه]اکمال الـدین و إتمام النعمه: علی أسواری نقل کرده، یحیی بن خالـد در روزهای یک‌شـنبه، در خانه خود جلسه‌ای داشـت کـه متکلمین از هر فرقه و ملتی در آن حاضـر می‌شدنـد و در مـورد ادیـان خـود منـاظره می کردنـد و برای یـک‌دیگر اسـتدلال می‌آوردند. رشید از برگزاری این جلسه مطلع شد و به یحیی بن خالد گفت: ای عباسی! این جلسه‌ای که شنیده ام در خـانه‌ات داری و متکلمیـن در آن حاضـر می‌شونـد چیست؟ گفت: ای امیرالمـؤمنین! از همه کرامـات و بزرگ‌داشت‌هـایی که امیرالمؤمنین نسبت به بنـده داشـته‌انـد، هیـچ چیز برایم از این جلسه خوشاینـدتر نیست؛ زیرا از هر گروهی با مذاهب مختلفشان حضور می‌یابنـد و هر یک علیه دیگری اسـتدلال می‌کند و آن‌که بر حق است، معلوم می شود و فساد هر کدام از مذاهب آن... هابرای ما مشخص می‌شود.

هارون گفت: پس من هم دوست دارم که در این جلسه حضور داشته باشم و مناظره آن‌ها را بشـنوم، ولی نبایـد متوجه حضور من شونـد، تا مبادا در اثر علم به حضور من، شـرم کننـد و عقیده اصـلی خود را ابراز نکنند. یحیی گفت: امیرالمؤمنین هر زمان که خواسـتند، تشـریف بیاورنـد. هـارون گفت: پس مراقب بـاش و آن‌هـا را از حضور من آگاه نکن. یحیی نیز چنین کرد. خبر حضور هارون به پیروان فرقه معتزله رسید و با هم مشورت کردند و تصمیم گرفتند که با هشام فقط درباره امامت مناظره کنند؛ زیرا مذهب رشید را می‌دانستند و می‌دانستند او مخالف کسانی است که قائل به امامت هستند.

گفت: دانشـمندان در جلسه حضور یافتند و هشام نیز آمد. عبداللّٰه بن یزید أباضی - که نسبت به هشام از صادق‌ترین مردم بود و در تجارت نیز با او شریک بود — نیز حضور داشت. وقتی هشام وارد شد، از میان آن جمع تنها به عبداللّٰه بن یزید سلام کرد. یحیی بن خالـد به عبـداللّٰه بن یزیـد گفت: ای عبداللّٰه! با هشام در مورد مسائلی از امامت که با هم اختلاف دارید، مناظره کن. هشام گفت: جناب وزیر! آن‌ها در مقابل ما جوابی ندارنـد و نمی‌تواننـد از ما سؤالی کننـد؛ این‌ها با ما در مورد این‌که یک نفر بایـد امام باشـد موافق بودنـد، ولی بعـد راهشان را بـدون علم و معرفتی از ما جـدا کردنـد. نه وقتی که با ما موافق بودند حق را شناختند و نه وقتی که راهشان را از ما جدا کردند می‌دانسـتند برای چه دارند راهشان را جدا می‌کنند. به همین جهت آن‌ها در مقابل ما جوابی ندارند و نمی‌توانند از ما سؤالی کنند.

بیـان که از طرف‌داران فرقه حروریه بـود، گفت: ای هشـام من از تو سؤالی می‌کنم؛ بگو بـبینم اصـحاب علی، روزی که آن دو نفر به عنوان حکم بین خودشان قرار دادند، مؤمن بودند یا کافر؟

هشام گفت: سه دسته بودند: دسته‌ای مؤمن، دسته‌ای مشرک و دسته‌ای گمراه؛

دسته مؤمنین آن‌هایی بودند که هم عقیده با من هستند؛ آن‌هایی که می‌گفتند: علی از جانب خدا امام است و معاویه صلاحیت امامت ندارد. آن‌ها به چیزی که خداوند درباره علی فرمود، ایمان آوردند و به آن اقرار کردند.

دسته مشـرکین آن‌هـایی بودنـد که می‌گفتنـد: علی امـام است، البته معـاویه هم صـلاحیت امامت دارد. همین که معاویه را در امامت با علی شریک کردند، مشرکند.

و دسته گمراهان آن‌هایی بودنـد از روی عرق و تعصب قبیله و عشـیره خود به جنگ آمـده بودند و چیزی از این مسائل نمی… دانستند و نادان بودند.

گفت: یاران معاویه چطور؟ هشام گفت: آن‌ها نیز سه دسته بودند: دسته‌ای کافر، دسته‌ای مشرک و دسته‌ای گمراه؛

دسـته کافرها آن‌هایی بودنـد که می‌گفتنـد: معاویه امام است و علی صـلاحیت امامت ندارد؛ این‌ها از دو جهت کافر شدند: از یـک طرف امـامی کـه خـدا تعیین کرده را انکـار کردنـد، و از طرف دیگر کسـی که خـدا او را تعیین نکرده به امـامت نصب نمودند.

دسـته مشـرکین آن‌هایی بودنـد که می‌گفتنـد: معاویه امام است، البته علی نیز صـلاحیت امامت دارد. آن‌ها معاویه را با علی در امامت شریک کردند.

و دسته گمراهان نیز مانند همان قبلی‌ها، آن‌هایی بودند از روی عرق و تعصب قبیله و عشیره خود به جنگ آمده بودند.

در این هنگام بیان دیگر نتوانست چیزی بگوید .

ضرار گفت: ای هشـام! آیـا من هم از تو سؤالی در این موضوع بپرسم؟ هشام گفت: خطا کردی. گفت: چرا؟ گفت: زیرا شـما جمع شـده‌ایـد که امـامت صـاحب مرا رد کنیـد، این شـخص در این مورد از من سؤالی کرد و دیگر تا وقتی که من از تو - ای ضرار – سؤالی در این باب نکرده‌ام، حق ندارید سؤال دیگری از من بپرسـید. ضـرار گفت، بپرس. هشام گفت: آیا تو معتقدی که خداونـد عـادل است و ظلم نمی‌کنـد؟ گفت: آری، خداونـد تبـارک و تعالی عادل است و ظلم نمی‌کنـد. هشام گفت: اگر خداونـد شـخص زمین گیری را تکلیـف به راه رفتن تـا مسجد و جهـاد در راه خـدا کنـد، و کسـی که کور است را تکلیف به خوانـدن قرآن‌ها و کتاب ها نمایـد، آیا او را عادل می‌دانی یا ظالم؟ ضـرار گفت: خداوند چنین تکلیفی نمی‌کند. هشام گفت: همه می‌دانیم که چنین تکلیفی نمی‌کند، ولی از باب جدل و بحث و بنابر فرض، اگر چنین تکلیفی بکند، آیا ظلم نکرده است؟ و آیا او را به تکلیفی که راهی برای برپاداشتن و ادا کردن آن ندارد مکلف ننموده است؟

گفت: اگر چنین تکلیفی کنـد، ظالم است. گفت: حالا بگو ببینم آیا خداوند عزّ و جلّ بندگان را مکلف به پیروی از یک دین واحد، که در آن اختلافی نیست و فقط همان را، آن‌هم به همان صورت که به آن‌ها تکلیف کرده از آن‌ها قبول می‌کند، کرده است یـا نه؟ ضـرار گفت: آری. هشـام گفت: پس آیـا خداونـد دلیلی بر وجـود آن دین قرار داده است؟ یـا آن‌هـا را به چیزی تکلیف کرده که دلیلی بر وجود آن نیست؟ که در این صورت مثـل تکلیف کور است به خوانـدن کتـاب‌هـا و تکلیف شـخص زمینگیر به راه رفتن تا مسجد و جهاد در راه خداست.

ضرار مـدتی سکوت کرد و بعـد گفت: بایـد دلیلی قرار داده باشـد، ولی امام تو آن دلیل نیست. هشام خندیـد و گفت: تا الان قسـمتی از تو شـیعه شـد و ناچـار به حق اعتراف کردی. حالا- دیگر اختلاف بین من و تو در فقط در تعیین شـخص امام است. ضرار گفت: من در مورد حرف تو باز سؤال دارم. هشام گفت: بپرس. ضرار گفت: امامت یک شخص چگونه تعیین می شود؟ هشـام گفت: همـان‌طور که نبوت تعیین می‌گردد. ضـرار گفت: یعنی امـام هم پیـامبر است؟ هشـام گفت: نه، زیرا نبوت را اهل

آسمان تعیین می کنند و امامت را اهل زمین تعیین می‌کنند؛ نبوت به واسطه ملائکه منعقد می‌شود و امامت به واسطه پیامبر منعقد می شود، البته هر دو با اجازه خداوند عزّ و جلّ است.

ضرار گفت: دلیلت چیست؟ هشام گفت: اضطرار. ضرار گفت: چطور؟ هشام گفت: کلام ما در این موضوع از سه صورت خارج نیست:

یا خداوند عزّ و جلّ، بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله تکلیف را از دوش مردم برداشته و دیگر آن‌ها را مکلف ننموده و آن‌ها را امر و نهی نکرده است، و مردم مانند درندگان و چهارپایان که تکلیفی بر آن‌ها نیست شده‌اند. ای ضرار! آیا تو چنین چیزی را می‌پذیری که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله تکلیف از دوش مردم برداشته شده باشد؟ ضرار گفت: نه، چنین چیزی را نمی پذیرم.

هشام گفت: پس باید وجه دومی باشد و همه مکلفین بعد از وفات رسول، یک‌شبه به علمی در حد علم رسول الله دست یافته باشند، طوری که دیگر هیچ‌یک به دیگری احتیاج نداشته باشد و هر یک از آن‌ها با علم خود از دیگری بی‌نیاز شده باشند و به حقیقتی که اختلاف‌بردار نیست رسیده باشند. آیا تو چنین چیزی را می‌پذیری که همه مردم یک‌شبه عالم شده باشند و به علمی در حد رسول دست یافته باشند و دیگر هیچ‌یک به دیگری احتیاج نداشته باشند و در هر کدام در دست‌یابی به حقیقت از دیگری بی‌نیاز شده باشند؟ ضرار گفت: من چنین چیزی را نمی‌پذیرم؛ آن‌ها احتیاج به شخص دیگری دارند.

گفت: پس فقط وجه سوم باقی می‌ماند؛ که آن‌ها ناگزیرند که رسول برایشان راه‌نمایی مشخص کند که سهو و غلط نداشته باشد، از راه حق منحرف نشود، از گناهان معصوم و از خطاها مبرا باشد، همه به او احتیاج داشته باشند و او به کسی احتیاج نداشته باشند. ضرار گفت: چگونه باید چنین کسی را شناخت؟ هشام گفت: با هشت نشانه؛ که چهار تای آن مربوط به نژاد اوست و چهار تای دیگر در وجود خود اوست.

اما آن چهار تا که در نژاد اوست: نژاد معروف باشد، قبیله‌اش معروف باشد، خانواده اش معروف باشد، و صاحب ملت و دعوت به او اشاره کرده باشد؛ در میان این مردمان، نژادی مشهورتر از عرب دیده نشده است و صاحب ملت و دعوت نیز از همین نژاد است، همان کسی که هر روز پنج بار نامش را بر مأذنه‌ها صدا می‌زنند که: أشهدُ أن لا إله إلّا اللَّه و أنَّ محمّداً رَسولُ اللَّه و ندای دعوتش به هر خوب و بد و هر عالم و جاهل و هر مقرّ و منکری در شرق و غرب زمین می‌رسد. اگر حجت خدا بر مردمان از نژاد دیگری غیر از عرب باشد، آن کس که در طلب اوست ممکن است سال‌های سال جست‌جو کند و او را نیابد. و اگر بتواند حجت را در نژادهای دیگر، مانند عجم و سایر نژادها بیابد، از راهی که خداوند خواسته سبب صلاح او شود، به فساد کشیده شده است، و چنین چیزی در حکم و عدالت خداوند تبارک و تعالی تصور راه ندارد که چیزی را بر مردم واجب کند که یافت نشود.

از آن‌جا که چنین چیزی ممکن نیست، پس او باید از جنس عرب که متصل به نژاد صاحب ملت و دعوت است باشد. و ممکن نیست که از این نژاد باشد و از قبیله پیامبر نباشد؛ زیرا در این قبیله، یعنی قریش است که نسبتش به صاحب ملت نزدیک‌تر است. و از آن‌جا که باید از نژاد عرب و از این قبیله باشد، ممکن نیست در این قبیله، از خانواده دیگری جز خانواده پیامبر

باشد؛ زیرا در این خانواده است که نسبتش به صاحب ملت و دعوت نزدیک‌تر است. و از آن‌جا که اهل این خاندان زیادند و ممکن است در مسأله امامت به جهت علوّ و شرف جای‌گاه امامت با هم مشاجره کنند و هر کدام از آن‌ها مدعی آن شوند، لازم است که صاحب ملت و دعوت به شخص و اسم و نام پدر امام اشاره کند تا کس دیگری به این مقام طمع نکند.

و اما چهار نشانه‌ای که در وجود خود امام است: او باید عالم‌ترین مردم به واجبات و سنت‌ها و احکام خداوند باشد، طوری که هیچ مسأله کوچک و بزرگی بر او پوشیده نباشد، باید از همه گناهان مصوم باشد، باید شجاع‌ترین مردم باشد و باید سخاوتمندترین مردم باشد. ضرار گفت: از کجا می‌گویی که او باید عالم‌ترین مردم باشد؟ هشام گفت: زیرا اگر او به تمامی حدود و احکام و شرایع و سنت‌های خداوند عالم نباشد، اطمینانی نیست که حدود خدا را جابجا اجرا کند و کسی را که باید دستش را قطع کنند، حد بزند و کسی که باید بر او حد بزنند، قطع عضو کند و حدود خداوند را آن‌طور که او امر کرده برپا ندارد و چیزی که خداوند خواسته سبب صلاح شود، سبب فساد گردد.

گفت: از کجا می‌گویی که او باید از همه گناهان معصوم باشد؟ گفت: زیرا اگر او از گناهان معصوم نباشد، خطا از او سر می‌زند و اطمینانی نیست که خطای خود را بر خود و خویشاوندان و نزدیکان خویش پنهان کند. و خداوند عزّ و جلّ هیچ‌گاه با چنین کسی بر مخلوقات خویش احتجاج نمی‌کند.

گفت: از کجا می‌گویی که او باید شجاع‌ترین مردم باشد؟ گفت: زیرا او الگوی مسلمانان است که در جنگ‌ها به او می نگرند و خداوند عزّ و جلّ فرموده است: «وَ مَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالٍ أَوْ مُتَحَيِّزاً إِلى فِئَةٍ فَقَدْ باءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ» {و هر که در آن هنگام به آنان پشت کند، مگر آن‌که [هدفش] کناره گیری برای نبردی [مجدد] یا پیوستن به جمعی [دیگر از هم‌رزمانش] باشد، قطعا به خشم خدا گرفتار خواهد شد}. اگر شجاع نباشد، فرار می کند و به خشم خدا گرفتار می شود و کسی که به خشم خدا گرفتار می شود، نمی‌تواند حجت خدا بر مخلوقاتش باشد.

گفت: از کجا می‌گویی که او باید سخاوت‌مندترین مردم باشد؟ گفت: زیرا او خزانه‌دار مسلمانان است؛ اگر سخاوتمند نباشد، نفسش به اموال مسلمین چشم می‌دوزد و آن‌ها را برمی‌دارد و خائن می شود و خداوند با شخص خائن بر مخلوقات خویش احتجاج نمی‌کند. به این‌جا که رسید، ضرار گفت: در حال حاضر کیست که این نشانه‌ها را دارد؟ هشام گفت: صاحب العصر، امیرالمؤمنین. هارون الرشید که با جعفر بن یحیی در پشت پرده نشسته بود و تمام سخنان را از ابتدا شنیده بود به جعفر گفت: به خدا قسم چند خیک نوره به ما عطا کرد، ای جعفر بیچاره! منظورش چه کسی است؟ جعفر گفت: ای امیرالمؤمنین! منظورش موسی بن جعفر است. هارون گفت: قطعا کسی را در نظر دارد که این نشانه‌ها را در خود دارد است، سپس لبهای خود گاز گرفت و گفت: اگر چنین آدمی زنده باشد و سلطنت من یک ساعت دوام بیاورد!؟ به خدا قسم، زبان این آدم اثرش در دل مردم از صد هزار شمشیر بیشتر است .

یحیی بن خالد فهمید که کار هشام تمام است و پشت پرده رفت؛ هارون به او گفت: ای عباسی بیچاره! این کیست که آورده ای؟ گفت: ای امیرالمؤمنین! شرش کم خواهد شد، شرش کم خواهد شد. بعد جلو هشام رفت و به او چشمک زد. هشام فهمید که کارش تمام است؛ برخاست و وانمود کرد که می خواهد قضای حاجت کند، کفش‌های خود را پوشید و دوان دوان رفت و فرزندان را دید آن‌ها را به پنهان شدن امر کرد و فوری به سمت کوفه گریخت و به خانه بشیر نبال، که از حاملان

حدیث از اصحاب حضرت صادق علیه السلام بود رفت و جریان را برایش گفت و سپس به بیماری سختی گرفتار شد. بشیر گفت: برایت طبیب بیاورم؟ گفت: نه، من مردنی هستم.

وقتی در آستانه مردن بود، گفت: وقتی مرا غسل و کفن کردی، بدن مرا نیمه شب ببر و در کناسه - . نام جایی است در کوفه. - بگذار و نوشته ای بنویس که این شخص هشام بن حکم است که امیرالمؤمنین به دنبال اوست، او به مرگ طبیعی از دنیا رفت. هارون برادران و یاران هشام را زندانی کرده بود و مردم را بازجویی می‌کرد. صبح فردا اهالی کوفه او را دیدند و قاضی و مسئول خزانه و فرماندار و شاهدان عادل حضور یافتند و جریان را برای رشید نوشتند. هارون گفت: سپاس خدایی را که ما را از کشتن او بی‌نیاز کرد. و بعد کسانی که به خاطر هشام گرفته بود را آزاد کرد. - . إکمال الدین و إتمام النعمه ۲ : ۳۱، با مقداری تفاوت. -

**[ترجمه]

بیان

قد أتی علی المجهول أی هلک من قولهم أتی علیه أی أهلکه و قوله تکفی علی المجهول أی تکفی شره و نقتله.

**[ترجمه]قد أتی علی المجهول أی هلک من قولهم أتی علیه أی أهلکه و قوله تکفی علی المجهول أی تکفی شره و نقتله.

**[ترجمه]

«۸»

عم (۲)،[إعلام الوری] شا، [الإرشاد] ابْنُ قُولَوَیْهِ عَنِ الْکُلَیْنِیِّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَمَاعَهٍ مِنْ رِجَالِهِ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَوَرَدَ عَلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَقَالَ لَهُ إِنِّی رَجُلٌ صَاحِبُ کَلَامٍ وَ فِقْهٍ وَ فَرَائِضَ وَ قَدْ جِئْتُ لِمُنَاظَرَهِ أَصْحَابِکَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام کَلَامُکَ هَذَا مِنْ کَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ أَوْ مِنْ عِنْدِکَ فَقَالَ مِنْ کَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعْضُهُ وَ مِنْ عِنْدِی بَعْضُهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَأَنْتَ إِذاً شَرِیکُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لَا قَالَ فَسَمِعْتَ الْوَحْیَ عَنِ اللَّهِ تَعَالَی قَالَ لَا قَالَ فَتَجِبُ طَاعَتُکَ کَمَا تَجِبُ طَاعَهُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لَا قَالَ فَالْتَفَتَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِلَیَّ وَ قَالَ لِی یَا یُونُسَ بْنَ یَعْقُوبَ هَذَا قَدْ خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ یَتَکَلَّمَ قَالَ یَا یُونُسُ لَوْ کُنْتَ تُحْسِنُ الْکَلَامَ لَکَلَّمْتَهُ قَالَ یُونُسُ فَیَا لَهَا مِنْ حَسْرَهٍ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ سَمِعْتُکَ تَنْهَی عَنِ الْکَلَامِ وَ تَقُولُ وَیْلٌ لِأَصْحَابِ الْکَلَامِ یَقُولُونَ هَذَا یَنْقَادُ وَ هَذَا لَا یَنْقَادُ وَ هَذَا یَنْسَاقُ وَ هَذَا لَا یَنْسَاقُ وَ هَذَا نَعْقِلُهُ وَ هَذَا لَا نَعْقِلُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّمَا قُلْتُ وَیْلٌ لِقَوْمٍ تَرَکُوا قَوْلِی وَ ذَهَبُوا إِلَی مَا یُرِیدُونَ ثُمَّ قَالَ اخْرُجْ إِلَی الْبَابِ فَانْظُرْ مَنْ تَرَی مِنَ الْمُتَکَلِّمِینَ فَأَدْخِلْهُ قَالَ فَخَرَجْتُ فَوَجَدْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْیَنَ وَ کَانَ یُحْسِنُ الْکَلَامَ وَ مُحَمَّدَ بْنَ النُّعْمَانِ الْأَحْوَلَ وَ کَانَ مُتَکَلِّماً وَ هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ وَ قَیْسَ الْمَاصِرِ وَ کَانَا مُتَکَلِّمَیْنِ فَأَدْخَلْتُهُمْ عَلَیْهِ فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِنَا الْمَجْلِسُ وَ کُنَّا فِی خَیْمَهٍ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَلَی طَرَفِ جَبَلٍ فِی طَرَفِ الْحَرَمِ وَ ذَلِکَ قَبْلَ الْحَجِّ بِأَیَّامٍ أَخْرَجَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام رَأْسَهُ مِنَ الْخَیْمَهِ

١- ١. كمال الدين و تمام النعمه ج ٢ ص ٣١ بتفاوت.

٢- ٢. إعلام الورى ص ٢٧٣ بتفاوت.

فَإِذَا هُوَ بِبَعِيرٍ يَخُبُّ فَقَالَ هِشَامٌ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ فَظَنَنَّا أَنَّ هِشَاماً رَجُلٌ مِنْ وُلْدِ عَقِيلٍ كَانَ شَدِيدَ الْمَحَبَّةِ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَإِذَا هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ قَدْ وَرَدَ وَ هُوَ أَوَّلَ مَا اخْتَطَّتْ لِحْيَتُهُ وَ لَيْسَ فِينَا إِلَّا مَنْ هُوَ أَكْبَرُ مِنْهُ سِنّاً قَالَ فَوَسَّعَ إِلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ قَالَ نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ ثُمَّ قَالَ لِحُمْرَانَ كَلِّمِ الرَّجُلَ يَعْنِی الشَّامِيَّ فَتَكَلَّمَ حُمْرَانُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا طَاقِيُّ كَلِّمْهُ فَكَلَّمَهُ فَظَهَرَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ النُّعْمَانِ ثُمَّ قَالَ يَا هِشَامَ بْنَ سَالِمٍ كَلِّمْهُ فَتَعَارَفَا ثُمَّ قَالَ لِقَيْسٍ الْمَاصِرِ كَلِّمْهُ فَكَلَّمَهُ وَ أَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَتَبَسَّمَ مِنْ كَلَامِهِمَا وَ قَدِ اسْتَخْذَلَ الشَّامِيُّ فِی يَدِهِ ثُمَّ قَالَ لِلشَّامِيِّ كَلِّمْ هَذَا الْغُلَامَ يَعْنِی هِشَامَ بْنَ الْحَكَمِ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ الشَّامِيُّ لِهِشَامٍ يَا غُلَامُ سَلْنِی فِی إِمَامَةِ هَذَا يَعْنِی أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَغَضِبَ هِشَامٌ حَتَّى ارْتَعَدَ ثُمَّ قَالَ أَخْبِرْنِی يَا هَذَا أَ رَبُّكَ أَنْظَرُ لِخَلْقِهِ أَمْ هُمْ لِأَنْفُسِهِمْ فَقَالَ الشَّامِيُّ بَلْ رَبِّی أَنْظَرُ لِخَلْقِهِ قَالَ فَفَعَلَ بِنَظَرِهِ لَهُمْ فِی دِينِهِمْ مَا ذَا قَالَ كَلَّفَهُمْ وَ أَقَامَ لَهُمْ حُجَّةً وَ دَلِيلًا عَلَى مَا كَلَّفَهُمْ وَ أَزَاحَ فِی ذَلِكَ عِلَلَهُمْ فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ فَمَا هَذَا الدَّلِيلُ الَّذِی نَصَبَهُ لَهُمْ قَالَ الشَّامِيُّ هُوَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ هِشَامٌ فَبَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ قَالَ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ قَالَ هِشَامٌ فَهَلْ نَفَعَنَا الْيَوْمَ الْكِتَابُ وَ السُّنَّةُ فِيمَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ حَتَّى رَفَعَ عَنَّا الِاخْتِلَافَ وَ مَكَّنَنَا مِنَ الِاتِّفَاقِ قَالَ الشَّامِيُّ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ هِشَامٌ فَلِمَ اخْتَلَفْنَا نَحْنُ وَ أَنْتَ وَ جِئْتَ لَنَا مِنَ الشَّامِ تُخَالِفُنَا وَ تَزْعُمُ أَنَّ الرَّأْيَ طَرِيقُ الدِّينِ وَ أَنْتَ مُقِرٌّ بِأَنَّ الرَّأْيَ لَا يَجْمَعُ عَلَى الْقَوْلِ الْوَاحِدِ الْمُخْتَلِفَيْنِ فَسَكَتَ الشَّامِيُّ كَالْمُفَكِّرِ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام مَا لَكَ لَا تَتَكَلَّمُ قَالَ إِنْ قُلْتُ إِنَّا مَا اخْتَلَفْنَا كَابَرْتُ وَ إِنْ قُلْتُ إِنَّ الْكِتَابَ وَ السُّنَّةَ يَرْفَعَانِ عَنَّا الِاخْتِلَافَ أَبْطَلْتُ لِأَنَّهُمَا يَحْتَمِلَانِ الْوُجُوهَ لَكِنَّ لِی عَلَيْهِ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام سَلْهُ تَجِدْهُ مَلِيّاً فَقَالَ الشَّامِيُّ لِهِشَامٍ مَنْ أَنْظَرُ لِلْخَلْقِ رَبُّهُمْ أَمْ أَنْفُسُهُمْ فَقَالَ هِشَامٌ بَلْ رَبُّهُمْ

أَنْظَرُ لَهُمْ فَقَالَ الشَّامِيُّ فَهَلْ أَقَامَ لَهُمْ مَنْ يَجْمَعُ كَلِمَتَهُمْ وَ يَرْفَعُ اخْتِلَافَهُمْ وَ يُبَيِّنُ لَهُمْ حَقَّهُمْ مِنْ بَاطِلِهِمْ قَالَ هِشَامٌ نَعَمْ قَالَ الشَّامِيُّ مَنْ هُوَ قَالَ هِشَامٌ أَمَّا فِي ابْتِدَاءِ الشَّرِيعَهِ فَرَسُولُ اللَّهِ وَ أَمَّا بَعْدَ النَّبِيِّ فَغَيْرُهُ فَقَالَ الشَّامِيُّ وَ مَنْ هُوَ غَيْرُ النَّبِيِّ الْقَائِمُ مَقَامَهُ فِي حُجَّتِهِ قَالَ هِشَامٌ فِي وَقْتِنَا هَذَا أَمْ قَبْلَهُ قَالَ الشَّامِيُّ بَلْ فِي وَقْتِنَا هَذَا قَالَ هِشَامٌ هَذَا الْجَالِسُ يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الَّذِي تُشَدُّ إِلَيْهِ الرِّحَالُ وَ يُخْبِرُنَا بِأَخْبَارِ السَّمَاءِ وِرَاثَهً عَنْ أَبٍ عَنْ جَدٍّ فَقَالَ الشَّامِيُّ وَ كَيْفَ لِي بِعِلْمِ ذَلِكَ قَالَ هِشَامٌ سَلْهُ عَمَّا بَدَا لَكَ قَالَ الشَّامِيُّ قَطَعْتَ عُذْرِي فَعَلَيَّ السُّؤَالُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَا أَكْفِيكَ الْمَسْأَلَهَ يَا شَامِيُّ أُخْبِرُكَ عَنْ مَسِيرِكَ وَ سَفَرِكَ خَرَجْتَ فِي يَوْمِ كَذَا وَ كَذَا وَ كَانَ طَرِيقُكَ مِنْ كَذَا وَ مَرَرْتَ عَلَى كَذَا وَ مَرَّ بِكَ كَذَا فَأَقْبَلَ الشَّامِيُّ كُلَّمَا وَصَفَ لَهُ شَيْئاً مِنْ أَمْرِهِ يَقُولُ صَدَقْتَ وَ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ الشَّامِيُّ أَسْلَمْتُ لِلَّهِ السَّاعَهَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام بَلْ آمَنْتَ بِاللَّهِ السَّاعَهَ إِنَّ الْإِسْلَامَ قَبْلَ الْإِيمَانِ وَ عَلَيْهِ يَتَوَارَثُونَ وَ يَتَنَاكَحُونَ وَ الْإِيمَانُ عَلَيْهِ يُثَابُونَ قَالَ الشَّامِيُّ صَدَقْتَ فَأَنَا السَّاعَهَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ ص

وَ أَنَّكَ وَصِيُّ الْأَنْبِيَاءِ قَالَ فَأَقْبَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَلَى حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ فَقَالَ يَا حُمْرَانُ تُجْرِي الْكَلَامَ عَلَى الْأَثَرِ فَتُصِيبُ وَ الْتَفَتَ إِلَى هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ فَقَالَ تُرِيدُ الْأَثَرَ وَ لَا تَعْرِفُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْأَحْوَلِ فَقَالَ قَيَّاسٌ رَوَّاغٌ تَكْسِرُ بَاطِلًا بِبَاطِلٍ لَكِنَّ بَاطِلَكَ أَظْهَرُ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى قَيْسٍ الْمَاصِرِ فَقَالَ يَتَكَلَّمُ وَ أَقْرَبُ مَا يَكُونُ مِنَ الْخَبَرِ عَنِ الرَّسُولِ عليه السلام أَبْعَدُ مَا يَكُونُ مِنْهُ يَمْزُجُ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ قَلِيلُ الْحَقِّ يَكْفِي عَنْ كَثِيرِ الْبَاطِلِ أَنْتَ وَ الْأَحْوَلُ قَفَّازَانِ حَاذِقَانِ قَالَ يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ ظَنَنْتُ وَ اللَّهِ أَنَّهُ يَقُولُ لِهِشَامٍ قَرِيباً مِمَّا قَالَ لَهُمَا فَقَالَ يَا هِشَامُ لَا تَكَادُ تَقَعُ تَلْوِي رِجْلَيْكَ إِذَا هَمَمْتَ بِالْأَرْضِ طِرْتَ مِثْلُكَ فَلْيُكَلِّمِ النَّاسَ اتَّقِ الزَّلَّهَ وَ الشَّفَاعَهُ مِنْ وَرَائِكَ (1).

أقول: إنما أوردنا أحوال هشام فی أبواب أحواله علیه السلام لاشتمالها علی بعض أحواله علیه السلام و قد مضی کثیر من احتجاجات هشام فی کتاب الاحتجاجات.

ص: ۲۰۵

۱- ۱. الإرشاد للشیخ المفید ص ۲۹۶.

**[ترجمه]اعلام الوری، ارشاد: یونس بن یعقوب نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السّلام بودم که مردی شامی وارد شد و به ایشان عرض کرد: من مردی آشنا به علم کلام و فقه و فرائض هستم و آمده ام با اصحاب شما مناظره کنم. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمودند: علم کلام تو از کلام رسول الله است یا از خودت؟ عرض کرد: مقداری از آن از کلام رسول الله است و مقداری از خودم. حضرت صادق علیه السّلام به او فرمودند: پس یعنی تو شریک رسول الله صلی الله علیه و آله هستی!؟ عرض کرد: نه. فرمودند: آیا وحی ای از جانب خدا شنیده‌ای؟ عرض کرد: نه. فرمودند: آیا همان‌طور که اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله واجب است، اطاعت از تو نیز واجب است؟ عرض کرد: نه.

حضرت صادق علیه السّلام رو به من نمودند و فرمودند: این مرد هنوز مناظره نکرده، عقیده خود را محکوم کرد. فرمودند: ای یونس! اگر علم کلام را بلد بودی، حتماً با این شخص مناظره می کردی. یونس گفت: افسوس که بلد نیستم. عرض کردم: فدایتان شوم! قبلاً از شما شنیدم که از مناظره نهی می‌نمودید و می‌فرمودید: وای بر اهل مناظره! آن‌ها می گویند: این قابل قبول است و آن قابل قبول نیست، این ممکن است و آن ممکن نیست، عقل ما این را می‌پذیرد و آن را نمی‌پذیرد. حضرت صادق علیه السّلام فرمودند: من گفتم وای بر کسانی که سخن مرا رها کنند و پی آن‌چه که می خواهند بروند.

سپس فرمودند: برو بیرون و ببین از متکلمین چه کسی را می بینی که بیاوری. بیرون رفتم و حمران بن اعین - که به علم کلام وارد بود - و محمّد بن نعمان احول - که او نیز از متکلمین بود - و هشام بن سالم و قیس ماصر - که هر دو از متکلمین بودند - را پیدا کردم و همگی آن‌ها را آوردم.

چند روزی به شروع اعمال حج مانده بود و ما در خیمه حضرت صادق علیه السّلام که در دامنه کوه و رو به حرم نصب شده بود حضور داشتیم، وقتی همگی نشستیم، حضرت صادق علیه السّلام سرشان را از خیمه بیرون آوردند و دیدند شترسواری می آید، فرمودند: به پروردگار کعبه قسم که هشام است. ما خیال کردیم که هشام از فرزندان عقیل است که به حضرت صادق علیه السلام شدیداً محبت داشت، ولی دیدیم که هشام بن حکم داخل شد. آن زمان تازه ریش‌هایش درآمده بود و همگی ما از نظر سِنّی از او بزرگ‌تر بودیم.

حضرت صادق علیه السّلام برای او جا باز کردند و فرمودند: یاور ما با قلب و زبان و دست. سپس به حمران فرمودند: با این مرد {شامی} مناظره کن. حمران مناظره کرد و بر او پیروز شد. بعد فرمودند: ای طاقی! حالا تو با او مناظره کن، محمد بن نعمان با او مناظره کرد و او هم پیروز شد. سپس فرمودند: ای هشام بن سالم! تو با او مناظره کن، هر دو در یک سطح بودند. سپس به قیس ماصر فرمود: حالا تو مناظره کن، امام صادق علیه السّلام از مناظره آن دو لبخند زدند، چرا که مرد شامی در دست قیس کوچک شده بود. آن‌گاه به شامی فرمودند: با این جوان - منظورشان هشام بن حکم بود - مناظره کن. گفت: بسیار خوب.

مرد شامی به هشام گفت: ای جوان! در مورد امامت این مرد - منظورش حضرت صادق علیه السّلام بود - از من بپرس. هشام چنان خشمگین شد که لرزه بر اندامش افتاد و بعد گفت: ای مرد! بگو ببینم پروردگارت صلاح انسان‌ها را بهتر می‌داند یا خود انسان‌ها؟ شامی گفت: البته که پروردگارم صلاح آن‌ها را بهتر می‌داند. گفت: درباره دین مردم چه صلاح برای آنها دیده است؟ گفت: برای آن‌ها تکالیفی قرار داده و برای شناختن آن تکالیف حجت و راهنمایی نیز برایشان تعیین کرده است و عذر

و بهـانه آن‌ها را از میان برده است. هشام به او گفت: این راهنمایی که برای آن‌ها تعیین کرده، چیست؟ شامی گفت: رسول الله صلّی اللّٰه علیه و آله. هشام گفت: بعد از رسول الله صلّی اللّٰه علیه و آله چه کسی؟ گفت: کتاب و سنت.

هشام گفت: آیا در حال حاضـر کتاب و سـنت در موارد اختلاف، برای ما طوری نفع دارد که اختلاف ما را رفع کند و ما را با هم یـک‌کلام نمایـد؟ شامی گفت: آری. هشام به او گفت: پس چرا تو با ما اختلاف داری و از شام آمـده ای تا با ما مخالفت کنی و فکر می کنی که راه تشـخیص دین فکر کردن است و حـال آن‌که خودت قبول داری که بـا فکر کردن نمی‌توان دو نظر مختلف را با هم یکی کرد؟ شامی سکوت متفکرانه کرد.

حضـرت صـادق علیه السّـلام فرمود: چرا دیگر منـاظره نمی‌کنی؟ گفت: اگر بگویم مـا با هم اختلاف نـداریم، ادعای بی جایی کرده ام، و اگر بگویم کتاب و سنت اختلاف را از میان ما رفع می کنند، حرف باطلی است؛ زیرا کتاب و سنت احتمال چندین وجه دارند. ولی می‌توانم همین سؤال را از او بکنم. امام صادق علیه السلام فرمودند: از او بپرس، او جواب را می‌داند.

شامی به هشام گفت: به نظر تو چه کسـی صـلاح انسان‌ها را بهتر می دانـد؛ پروردگار انسان‌ها یا خود آن‌ها؟ هشام گفت: البته که پروردگارشـان صـلاح آن‌هـا را بهتر می‌دانـد. شامی گفت: آیا برای آن‌ها کسـی را قرار داده که آن‌ها را یک‌کلام کنـد و اختلافشـان را رفع نمایـد و حق را از باطـل برایشان مشـخص کنـد؟ هشام گفت: آری. شامی گفت: آن شـخص کیست؟ هشام گفت: در ابتدای شریعت، رسول الله بود و بعد از پیامبر عده‌ای دیگر. شامی گفت: آن دیگران چه کسانی هستند که در حجت خـدا بودن جانشـین پیامبرند؟ هشام گفت: همین زمان ما را می گویی یا قبل از این را؟ شامی گفت: نه، همین زمان خودمان را می گویم. هشام گفت: همین آقا که نشسته‌اند – منظورش حضـرت صادق علیه السّـلام بود – و از اطراف عالم برای استفاده به محضـرشان می‌رسـند و ما را با ارثی که از پدر و جد خود برده‌اند از اخبار آسـمان مطلع می نمایند. شامی گفت: من چطور به این ادعای تو یقین کنم؟ هشام گفت: هر سؤالی داری از ایشان بکن. شامی گفت: دیگر عذری ندارم و باید سؤال کنم.

حضـرت صـادق علیه السـلام فرمودنـد: من زحمت سؤال کردن را از دوش تو برمی‌دارم و مـاجرای آمـدن و مسافرتت را به تو می گویم: تو فلان روز از شـهرت خارج شدی و از فلان جاده آمدی و از فلان جاها گذشتی و با فلان افراد برخورد کردی. هر چه امام علیه السّلام می‌فرمودند، شامی می گفت: به خدا قسم درست فرمودید.

سپس شـامی به ایشـان عرض کرد: همین الآـن برای خداونـد اسـلام آوردم. امـام صـادق فرمود: نه، تو الآن ایمان آوردی؛ زیرا اسـلام قبل از ایمان است، اسـلام آن است که بعـد از آن، مردمان از یک‌دیگر ارث می برنـد و می تواننـد با هم ازدواج کنند. ولی ایمـان آن است که ثـواب آخرت به آن داده می شود. شـامی گفت: درست فرمودیـد، من اکنون شـهادت می‌دهم که که معبودی جز خداوند نیست و محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و شما وصی پیامبران هستید.

حضـرت صادق علیـه السـلام رو بـه حمران بن اعین کردنـد و فرمودنـد: ای حمران! اگر منـاظره خـود را بر مبنـای اثر {سـخن معصوم} پیش ببری، به نتیجه می‌رسی. و رو به هشام بن سالم کردند و فرمودند: تو به دنبال اثر هستی، ولی آن را نمی‌شناسی. سپس رو به أحول نمودنـد و فرمودند: از آن قیاسـی‌های خدعه‌گر هستی و باطلی را با باطل دیگر شکست می‌دهی، ولی باطل تو آشکارتر است. و بعد در مورد قیس ماصر فرمودند: او در مناظره روایتی از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند که با

هدف او بسیار فاصله دارد، حق را با باطل می آمیزد و حال آن‌که سخن کم حق کم کفایت از سخن زیاد باطل می‌کند. تو و أحول، مناظره کنندگانی ماهر هستید.

یونس بن یعقوب نقل کرده، به خدا قسم گمان کردم به هشام نیز سخنی شبیه به آن دو می گوید. ولی فرمودند: ای هشام! پایت درهم می پیچد، ولی همین که می‌خواهی زمین بخوری، پرواز می کنی. چون تویی می‌بایست که با مردم مناظره کند، از لغزش بپرهیز که شفاعت پشتیبان توست. - . اعلام الوری: ۲۷۳ ، ارشاد : ۲۹۶ -

مؤلف: شرح حال هشام را از آن جهت در باب حالات امام موسی بن جعفر علیه السلام ذکر کردیم که مشتمل بر بعضی احوالات ایشان بود. قبلاً بسیاری از مناظره‌های هشام در کتاب احتجاجات آورده شد .

**[ترجمه]

باب ۹ أحواله علیه السلام فی الحبس إلی شهادته و تاریخ وفاته و مدفنه صلوات الله علیه و لعنه الله علی من ظلمه

الأخبار

«۱»

مصبا، [المصباحین]: فِی الْخَامِسِ وَ الْعِشْرِینَ مِنْ رَجَبٍ کَانَتْ وَفَاهُ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیهما السلام (۱).

**[ترجمه]مصباحین: وفات ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السّلام در بیست و پنجم رجب بود. - . مصباح المتهجد : ۵۶۶ -

**[ترجمه]

«۲»

کا، [الکافی]: قُبِضَ علیه السلام لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ مِنْ سَنَهِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِینَ وَ مِائَهٍ وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ أَوْ خَمْسٍ وَ خَمْسِینَ سَنَهً وَ قُبِضَ علیه السلام بِبَغْدَادَ فِی حَبْسِ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ وَ کَانَ هَارُونُ حَمَلَهُ مِنَ الْمَدِینَهِ لِعَشْرِ لَیَالٍ بَقِینَ مِنْ شَوَّالٍ سَنَهَ تِسْعٍ وَ سَبْعِینَ وَ مِائَهٍ وَ قَدْ قَدِمَ هَارُونُ الْمَدِینَهَ مُنْصَرَفَهُ مِنْ عُمْرَهِ شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ شَخَصَ هَارُونُ إِلَی الْحَجِّ وَ حَمَلَهُ مَعَهُ ثُمَّ انْصَرَفَ عَلَی طَرِیقِ الْبَصْرَهِ فَحَبَسَهُ عِنْدَ عِیسَی بْنِ جَعْفَرٍ ثُمَّ أَشْخَصَهُ إِلَی بَغْدَادَ فَحَبَسَهُ عِنْدَ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ فَتُوُفِّیَ علیه السلام فِی حَبْسِهِ وَ دُفِنَ بِبَغْدَادَ فِی مَقْبَرَهِ قُرَیْشٍ (۲).

**[ترجمه]کافی: موسی بن جعفر علیه السّلام ششم رجب سال صد و هشتاد و سه، در سن پنجاه و چهار یا پنجاه و پنج سالگی وفات یافتند. وفات ایشان در بغداد و در زندان سندی بن شاهک بود، هارون ایشان را در بیستم شوال سال صد و هفتاد و نه، از مدینه به بغداد آورد. هارون در راه بازگشت از عمره ماه رمضان، وارد مدینه شده بود و بعد به حج رفت و ایشان را نیز با خود برد. سپس از راه بصره به بغداد بازگشت و ایشان را پیش عیسی بن جعفر زندانی کرد. بعد ایشان را به بغداد کشاند و پیش

سندی بن شاهک زندانی کرد که امام علیه السلام در زندان او از دنیا رفتند و در در قبرستان قریش بغداد دفن شدند. - . کافی ۱ : ۴۷۶ -

**[ترجمه]

«۳»

کا، [الکافی] سَعْدٌ وَ الْحِمْيَرِيُّ مَعاً عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَهْزِيَارَ عَنْ أَخِيهِ عَلِيٍّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قُبِضَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَ خَمْسِينَ سَنَةً فِي عَامِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ وَ عَاشَ بَعْدَ جَعْفَرٍ علیه السلام خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً(۳).

ص: ۲۰۶

۱- ۱. مصباح المتهجد ص ۵۶۶.

۲- ۲. الکافی ج ۱ ص ۴۷۶ بزیاده فی آخره.

۳- ۳. نفس المصدر ج ۱ ص ۴۸۶.

**[ترجمه]کافی: ابابصیر نقل کرده، موسی بن جعفر علیه السّلام در سن پنجاه و چهار سالگی، در سال ۱۸۳ از دنیا رفتند. ایشان بعد از امام جعفر صادق علیه السلام، سی و پنج سال زنده بودند. - . همان : ۴۸۶ -

**[ترجمه]

«۴»

ضه، [روضه الواعظین]: وَفَاتُهُ علیه السلام کَانَتْ بِبَغْدَادَ یَوْمَ الْجُمُعَهِ لِسِتٍّ بَقِینَ مِنْ رَجَبٍ وَ قِیلَ لِخَمْسٍ خَلَوْنَ سَنَهَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِینَ وَ مِائَهٍ(۱).

**[ترجمه]روضه الواعظین: وفات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام در بغداد، در روز جمعه شش روز به آخر رجب - و بعضی گفته‌اند روز پنجم رجب - سال یک‌صد و هشتاد و سه بوده است. - . روضه الواعظین : ۲۶۴ با اندکی تفاوت. -

**[ترجمه]

«۵»

قل، [إقبال الأعمال] مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الطِّرَازِیُّ بِإِسْنَادِهِ إِلَی أَبِی عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ یَسَارٍ قَالَ: لَمَّا حُمِلَ مُوسَی علیه السلام إِلَی بَغْدَادَ وَ کَانَ ذَلِکَ فِی رَجَبٍ سَنَهَ تِسْعٍ وَ سَبْعِینَ وَ مِائَهٍ دَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ کَانَ ذَلِکَ یَوْمَ السَّابِعِ وَ الْعِشْرِینَ مِنْهُ یَوْمَ الْمَبْعَثِ (۲).

**[ترجمه]إقبال الأعمال: محمد بن علی طرازی با سند خود از أبی‌علی بن إسماعیل یسار نقل کرده، وقتی موسی علیه السلام را در به بغداد آوردند، ایشان این دعا را خواندند. بیست و هفتم رجب و روز مبعث سال یک‌صد و هفتاد و نه بود. - . إقبال الأعمال : ۱۶۹ -

**[ترجمه]

«۶»

الدُّرُوسُ،: قُبِضَ علیه السلام مَسْمُوماً بِبَغْدَادَ فِی حَبْسِ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ لِسِتٍّ بَقِینَ مِنْ رَجَبٍ سَنَهَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِینَ وَ مِائَهٍ وَ قِیلَ یَوْمَ الْجُمُعَهِ لِخَمْسٍ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ سَنَهَ إِحْدَی وَ ثَمَانِینَ وَ مِائَهٍ(۳).

**[ترجمه]دروس: موسی بن جعفر علیه السلام در زندان سندی بن شاهک بغداد، در شش روز مانده به آخر رجب سال یک‌صد و هشتاد و سه در حال مسمومیت از دنیا رفتند. بعضی گفته‌اند: تاریخ وفات ایشان، روز جمعه پنجم رجب سال یک... صد و هشتاد و یک بوده است. - . الدروس : ۱۵۵ -

**[ترجمه]

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الطَّالَقَانِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الصَّوْلِیِّ عَنْ أَبِی الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَطِیَّهَ قَالَ: کَانَ السَّبَبَ فِی وُقُوعِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام إِلَی بَغْدَادَ أَنَّ هَارُونَ الرَّشِیدَ أَرَادَ أَنْ یَعْقِدَ الْأَمْرَ لِابْنِهِ مُحَمَّدِ ابْنِ زُبَیْدَهَ وَ کَانَ لَهُ مِنَ الْبَنِینِ أَرْبَعَهَ عَشَرَ ابْناً فَاخْتَارَ مِنْهُمْ ثَلَاثَهً مُحَمَّدَ ابْنَ زُبَیْدَهَ وَ جَعَلَهُ وَلِیَّ عَهْدِهِ وَ عَبْدَ اللَّهِ الْمَأْمُونَ وَ جَعَلَ الْأَمْرَ لَهُ بَعْدَ ابْنِ زُبَیْدَهَ وَ الْقَاسِمَ الْمُؤْتَمَنَ وَ جَعَلَ الْأَمْرَ لَهُ بَعْدَ الْمَأْمُونِ فَأَرَادَ أَنْ یُحْکِمَ الْأَمْرَ فِی ذَلِکَ وَ یُشَهِّرَهُ شُهْرَهً یَقِفُ عَلَیْهَا الْخَاصُّ وَ الْعَامُّ فَحَجَّ فِی سَنَهِ تِسْعٍ وَ سَبْعِینَ وَ مِائَهٍ وَ کَتَبَ إِلَی جَمِیعِ الْآفَاقِ یَأْمُرُ الْفُقَهَاءَ وَ الْعُلَمَاءَ وَ الْقُرَّاءَ وَ الْأُمَرَاءَ أَنْ یَحْضُرُوا مَکَّهَ أَیَّامَ الْمَوْسِمِ فَأَخَذَ هُوَ طَرِیقَ الْمَدِینَهِ قَالَ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیُّ فَحَدَّثَنِی أَبِی أَنَّهُ کَانَ سَبَبُ سِعَایَهِ یَحْیَی بْنِ خَالِدٍ بِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام وَضْعَ الرَّشِیدِ ابْنَهُ مُحَمَّدَ ابْنَ زُبَیْدَهَ فِی حَجْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَسَاءَ ذَلِکَ یَحْیَی وَ قَالَ إِذَا مَاتَ الرَّشِیدُ وَ أَفْضَی الْأَمْرُ إِلَی مُحَمَّدٍ انْقَضَتْ دَوْلَتِی وَ دَوْلَهُ

ص: ۲۰۷

۱- ۱. روضه الواعظین ص ۲۶۴ بأدنی تفاوت.

۲- ۲. الإقبال ص ۱۶۹.

۳- ۳. الدروس للشهید ص ۱۵۵ طبع ایران سنه ۱۲۶۹.

وُلْدِی وَ تَحَوَّلَ الْأَمْرُ إِلَی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَ وُلْدِهِ وَ کَانَ قَدْ عَرَفَ مَذْهَبَ جَعْفَرٍ فِی التَّشَیُّعِ فَأَظْهَرَ لَهُ أَنَّهُ عَلَی مَذْهَبِهِ فَسُرَّ بِهِ جَعْفَرٌ وَ أَفْضَی إِلَیْهِ بِجَمِیعِ أُمُورِهِ وَ ذَکَرَ لَهُ مَا هُوَ عَلَیْهِ فِی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام.

فَلَمَّا وَقَفَ عَلَی مَذْهَبِهِ سَعَی بِهِ إِلَی الرَّشِیدِ فَکَانَ الرَّشِیدُ یَرْعَی لَهُ مَوْضِعَهُ وَ مَوْضِعَ أَبِیهِ مِنْ نُصْرَهِ الْخِلَافَهِ فَکَانَ یُقَدِّمُ فِی أَمْرِهِ وَ یُؤَخِّرُ وَ یَحْیَی لَا یَأْلُو أَنْ یَخْطُبَ عَلَیْهِ إِلَی أَنْ دَخَلَ یَوْماً إِلَی الرَّشِیدِ فَأَظْهَرَ لَهُ إِکْرَاماً وَ جَرَی بَیْنَهُمَا کَلَامٌ مَتَّ بِهِ جَعْفَرٌ بِحُرْمَتِهِ وَ حُرْمَهِ أَبِیهِ فَأَمَرَ لَهُ الرَّشِیدُ فِی ذَلِکَ الْیَوْمِ بِعِشْرِینَ أَلْفَ دِینَارٍ فَأَمْسَکَ یَحْیَی عَنْ أَنْ یَقُولَ فِیهِ شَیْئاً حَتَّی أَمْسَی ثُمَّ قَالَ لِلرَّشِیدِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ کُنْتُ أُخْبِرُکَ عَنْ جَعْفَرٍ وَ مَذْهَبِهِ فَتُکَذِّبُ عَنْهُ وَ هَاهُنَا أَمْرٌ فِیهِ الْفَیْصَلُ قَالَ وَ مَا هُوَ قَالَ إِنَّهُ لَا یَصِلُ إِلَیْهِ مَالٌ مِنْ جِهَهٍ مِنَ الْجِهَاتِ إِلَّا أَخْرَجَ خُمُسَهُ فَوَجَّهَ بِهِ إِلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ لَسْتُ أَشُکُّ أَنَّهُ قَدْ فَعَلَ ذَلِکَ فِی الْعِشْرِینَ الْأَلْفَ الدِّینَارِ الَّتِی أَمَرْتَ بِهَا لَهُ فَقَالَ هَارُونُ إِنَّ فِی هَذَا لَفَیْصَلًا فَأَرْسَلَ إِلَی جَعْفَرٍ لَیْلًا وَ قَدْ کَانَ عَرَفَ سِعَایَهَ یَحْیَی بِهِ فَتَبَایَنَا وَ أَظْهَرَ کُلٌّ وَاحِدٍ فیهما [مِنْهُمَا] لِصَاحِبِهِ الْعَدَاوَهَ فَلَمَّا طَرَقَ جَعْفَراً رَسُولُ الرَّشِیدِ بِاللَّیْلِ خَشِیَ أَنْ یَکُونَ قَدْ سَمِعَ فِیهِ قَوْلَ یَحْیَی وَ أَنَّهُ إِنَّمَا دَعَاهُ لِیَقْتُلَهُ فَأَفَاضَ عَلَیْهِ مَاءً وَ دَعَا بِمِسْکٍ وَ کَافُورٍ فَتَحَنَّطَ بِهِمَا وَ لَبِسَ بُرْدَهً فَوْقَ ثِیَابِهِ وَ أَقْبَلَ إِلَی الرَّشِیدِ فَلَمَّا وَقَعَتْ عَلَیْهِ عَیْنُهُ وَ شَمَّ رَائِحَهَ الْکَافُورِ وَ رَأَی الْبُرْدَهَ عَلَیْهِ قَالَ یَا جَعْفَرُ مَا هَذَا فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّهُ قَدْ سُعِیَ بِی عِنْدَکَ فَلَمَّا جَاءَنِی رَسُولُکَ فِی هَذِهِ السَّاعَهِ لَمْ آمَنْ أَنْ یَکُونَ قَدْ قَدَحَ فِی قَلْبِکَ مَا یُقَالُ عَلَیَّ فَأَرْسَلْتَ إِلَیَّ لِتَقْتُلَنِی فَقَالَ کَلَّا وَ لَکِنْ قَدْ خُبِّرْتُ أَنَّکَ تَبْعَثُ إِلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ مِنْ کُلِّ مَا یَصِیرُ إِلَیْکَ بِخُمُسِهِ وَ أَنَّکَ قَدْ فَعَلْتَ ذَلِکَ فِی الْعِشْرِینَ الْأَلْفَ الدِّینَارِ فَأَحْبَبْتُ أَنْ أَعْلَمَ ذَلِکَ فَقَالَ جَعْفَرٌ اللَّهُ أَکْبَرُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ تَأْمُرُ بَعْضَ خَدَمِکَ یَذْهَبُ فَیَأْتِیکَ بِهَا بِخَوَاتِیمِهَا.

فَقَالَ الرَّشِيدُ لِخَادِمٍ لَهُ خُذْ خَاتَمَ جَعْفَرٍ وَ انْطَلِقْ بِهِ حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهَذَا الْمَالِ وَ سَمَّى لَهُ جَعْفَرٌ جَارِيَتَهُ الَّتِي عِنْدَهَا الْمَالُ فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ الْبِدَرَ بِخَوَاتِيمِهَا فَأَتَى بِهَا الرَّشِيدَ فَقَالَ لَهُ جَعْفَرٌ هَذَا أَوَّلُ مَا تَعْرِفُ بِهِ كَذِبَ مَنْ سَعَى بِي إِلَيْكَ قَالَ صَدَقْتَ يَا جَعْفَرُ انْصَرِفْ آمِناً فَإِنِّي لَا أَقْبَلُ فِيكَ قَوْلَ أَحَدٍ قَالَ وَ جَعَلَ يَحْيَى يَحْتَالُ فِي إِسْقَاطِ جعْفَرٍ قَالَ النَّوْفَلِيُّ فَحَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ بَعْضِ مَشَايِخِهِ وَ ذَلِكَ فِي حَجَّةِ الرَّشِيدِ قَبْلَ هَذِهِ الْحَجَّةِ قَالَ لَقِيَنِي عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقَالَ لِي مَا لَكَ قَدْ أَخْمَلْتَ نَفْسَكَ مَا لَكَ لَا تُدَبِّرُ أَمْرَ الْوَزِيرِ فَقَدْ أَرْسَلَ إِلَيَّ فَعَادَلْتُهُ وَ طَلَبْتُ الْحَوَائِجَ إِلَيْهِ وَ كَانَ سَبَبَ ذَلِكَ أَنَّ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ قَالَ لِيَحْيَى بْنِ أَبِي مَرْيَمَ أَ لَا تَدُلُّنِي عَلَى رَجُلٍ مِنْ آلِ أَبِي طَالِبٍ لَهُ رَغْبَةٌ فِي الدُّنْيَا فَأُوَسِّعَ لَهُ مِنْهَا قَالَ بَلَى أَدُلُّكَ عَلَى رَجُلٍ بِهَذِهِ الصِّفَةِ وَ هُوَ عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ يَحْيَى فَقَالَ أَخْبِرْنِي عَنْ عَمِّكَ وَ عَنْ شِيعَتِهِ وَ الْمَالِ الَّذِي يُحْمَلُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ عِنْدِي الْخَبَرُ فَسَعَى بِعَمِّهِ فَكَانَ فِي سِعَايَتِهِ أَنْ قَالَ إِنَّ مِنْ كَثْرَةِ الْمَالِ عِنْدَهُ أَنَّهُ اشْتَرَى ضَيْعَةً تُسَمَّى الْبَشَرِيَّةَ بِثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فَلَمَّا أَحْضَرَ الْمَالَ قَالَ الْبَائِعُ لَا أُرِيدُ هَذَا النَّقْدَ أُرِيدُ نَقَدَ كَذَا وَ كَذَا فَأَمَرَ بِهَا فَصُبَّتْ فِي بَيْتِ مَالِهِ وَ أَخْرَجَ مِنْهُ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ مِنْ ذَلِكَ النَّقْدِ وَ وَزْنِهِ فِي ثَمَنِ الضَّيْعَهِ قَالَ النَّوْفَلِيُّ قَالَ أَبِي وَ كَانَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام يَأْمُرُ لِعَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بِالْمَالِ وَ يَثِقُ بِهِ حَتَّى رُبَّمَا خَرَجَ الْكِتَابُ مِنْهُ إِلَى بَعْضِ شِيعَتِهِ بِخَطِّ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ ثُمَّ اسْتَوْحَشَ مِنْهُ فَلَمَّا أَرَادَ الرَّشِيدُ الرِّحْلَهَ إِلَى الْعِرَاقِ بَلَغَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام أَنَّ عَلِيّاً ابْنَ أَخِيهِ يُرِيدُ الْخُرُوجَ مَعَ السُّلْطَانِ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مَا لَكَ وَ الْخُرُوجَ مَعَ السُّلْطَانِ قَالَ لِأَنَّ عَلَيَّ دَيْناً فَقَالَ دَيْنُكَ عَلَيَّ قَالَ وَ تَدْبِيرُ عِيَالِي قَالَ أَنَا أَكْفِيهِمْ فَأَبَى إِلَّا الْخُرُوجَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مَعَ أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ بِثَلَاثِمِائَهِ

دِينَارٍ وَ أَرْبَعَهِ آلَافِ دِرْهَمٍ فَقَالَ اجْعَلْ هَذَا فِي جَهَازِكَ وَ لَا تُوتِمْ وُلْدِی (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: صالح بن علی بن عطیه نقل کرده، علت تبعید شدن موسی بن جعفر علیه السّلام به بغداد این بود که هارون الرشید تصمیم گرفت پسرش محمّد بن زبیده را به عنوان خلیفه بعد از خود انتخاب کند. او چهارده پسر داشت که سه نفر از آن‌ها را انتخاب کرد: محمّد بن زبیده، که او را ولی‌عهد خود قرار داد، عبداللّٰه مأمون، که او را خلیفه پس از ابن زبیده قرار داد و قاسم مؤتمن که او را پس از مأمون خلیفه قرار داد. او می‌خواست این تصمیم خود را تحکیم کند و خبرش را طوری که خاص و عام از آن آگاه شوند مشهور نماید.

در سال یک‌صد و هفتاد و نه به حج رفت و به تمام اطراف مملکت اسلامی نوشت و امر کرد که همه فقهاء و علماء و قاریان و فرمانداران در ایام حج در مکه حاضر شوند. خودش نیز راه مدینه را در پیش گرفت. علی بن محمّد نوفلی نقل کرده، پدرم به من گفت که علت سعایت یحیی بن خالد از موسی بن جعفر علیه السّلام آن بود که رشید پسرش محمّد بن زبیده را در حمایت جعفر بن محمّد بن اشعث نهاد. یحیی از این کار بدش آمد و گفت: وقتی رشید بمیرد و خلافت به محمد برسد، دوران من و فرزندانم تمام می‌شود و این مقام به جعفر بن محمّد بن اشعث و فرزندان او منتقل می شود. او می‌دانست که جعفر مذهب تشیع دارد و پیش جعفر چنین وانمود کرد که او نیز شیعه است، جعفر از این جریان خوشحال شد و همه کارهای خود را با او در میان گذاشت، او هم‌چنین به او گفت که چه قصدی در مورد موسی بن جعفر علیه السّلام دارد.

وقتی یحیی از تشیع او باخبر شد، از او پیش رشید سعایت کرد. هارون جای‌گاه جعفر و پدرش را، به سبب کمکی که به دست‌گاه خلافت کرده بودند رعایت می‌کرد؛ به همین جهت قضیه او را جلو و عقب می‌انداخت. یحیی نیز پیوسته قضیه او را پیش هارون گوشزد می‌کرد. تا این‌که روزی جعفر پیش رشید آمد و رشید با احترام با او برخورد کرد و بین آن دو صحبتی شد و جعفر در آن حرف از احترام خود و پدرش به میان آورد. رشید دستور داد بیست هزار دینار به او بدهند. یحیی آن روز تا شب چیزی نگفت. شب که شد به رشید گفت: ای امیرالمؤمنین! من بارها راجع بجعفر و مذهب او به شما گفته‌ام و شما از او به دور دانسته‌اید، اکنون چیزی هست که می‌توانند قضیه او را فیصله دهد. گفت: چه چیزی؟ گفت: او هر مالی را، از هر جایی که به او برسد خمس آن را جدا می‌کند و آن را برای موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرستد؛ شک ندارم که این کار را در مورد بیست هزار دیناری که دستور دادید امروز به او بدهند نیز انجام داده است. هارون گفت: این کار قضیه او را فیصله می‌دهد.

شبانه از پی جعفر فرستاد. او جریان سعایت یحیی در مورد خود را فهمیده بود و دیگر از هم جدا شده بودند و هر کدام دشمنی خود را نسبت به دیگری آشکار کرده بودند. وقتی پیک هارون در دل شب پیش جعفر رفت، ترسید که هارون سخنان یحیی را در مورد او قبول کرده و شبانه او را احظار کرده تا او را بکشد. مشک و کافور خواست و غسل‌هایش را انجام داد روی لباس‌های خود کفنی پوشید و پیش رشید رفت. وقتی چشم به او افتاد و بوی کافور را استشمام کرد و کفن بر تن او دید، گفت: ای جعفر! این چه وضعی است؟

گفت: ای امیرالمؤمنین! من می‌دانم از من پیش شما سعایت شده است، وقتی پیک شما این وقت شب پیشم آمد، ایمن نبودم که سخنانی که علیه من گفته‌اند در قلب شما شعله انداخته باشد و شما به دنبال من فرستاده‌اید تا مرا بکشید. گفت: هرگز این...

طور نیست، اما شنیده ام تو از هر جا پولی بدست می‌آوری، خمس آن را برای موسی بن جعفر می‌فرستی و این کار را در مورد بیست هزار دینار امروز هم کرده ای، دوست داشتم بدانم این صحیح است یا نه. جعفر گفت: اللّٰه اکبر ای امیرالمؤمنین! همین الان به یکی از خادمین خود امر کنید که برود آن‌ها را همان‌طور سر بسته بیاورد.

رشید به یکی از خادمانش گفت: انگشتر جعفر را بگیر و با آن برو تا پول‌ها را بدهند بیاوری. جعفر نام کنیزی که پول‌ها در اختیار او بود را گفت. کنیز کیسه های پول را به خادم داد و او نیز آن‌ها را پیش رشید آورد. جعفر به رشید گفت: این اولین نمونه‌ایست که بدانید کسی که از من پیش شما سخن چینی می کند دروغ‌گوست. رشید گفت: ای جعفر! درست می گویی، با اطمینان خاطر برگرد که دیگر حرف کسی را در مورد تو قبول نمی کنم. یحیی همواره به فکر حیله‌ای بود که جعفر را سرنگون کند.

نوفلی نقل کرده، علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی از یکی از مشایخ خود که در حج ماقبل این حج رشید بود، برایم نقل کرد: علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمّد مرا دید و به من گفت: چرا خودت را منزوی کرده ای و پیگیر کار وزیر نمی‌شوی؟ او پیکی پیش من فرستاد و به محمل او رفتم و و حاجاتم را از او خواستم.

جریان این بود که یحیی بن خالد بن یحیی بن ابی‌مریم گفته بود: می‌توانی یک نفر از آل ابی‌طالب را معرفی کنی که به مال دنیا رغبت داشته باشد، تا ثروتش را زیادتر کنم؟ گفت: بله، مردی با این خصوصیات به تو معرفی می کنم: علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمّد. یحیی از پی او فرستاد و گفت: از عمویت و شیعیانش و اموالی که برایش می برند برایم بگو. گفت: خبرشان را دارم، شروع به سعایت از عموی خود کرد و از جمله حرف‌هایش این بود که: آن‌قدر پولش زیاد است که باغستانی به نام بشریه را به قیمت سی هزار دینار خرید و وقتی پولش را حاضر کرد، فروشنده گفت: من این سکه‌ها را نمی‌خواهم، من سکه‌هایی این‌چنین و آن‌چنان می خواهم؛ دستور داد آن سکه‌ها را به اتاق پولش ببرند و سی هزار دینار دیگر با همان مشخصاتی که او می‌خواست در عوض باغ برایش بیاورند.

نوفلی از پدرش نقل کرده: موسی بن جعفر علیهما السّلام آن اوایل به علی بن اسماعیل پول می‌سپردند و به او اعتماد داشتند و گاهی نامه‌های ایشان برای شیعیان، به دست علی بن اسماعیل نوشته می‌شد، ولی بعد از او بیمناک شدند. وقتی رشید خواست سلطنت را با خود به عراق منتقل کند، به موسی بن جعفر علیه السّلام خبر رسید که علی پسر برادرش نیز با سلطان عازم عراق است: برایش پیغام داد: تو را چه به این‌که با سلطان به عراق بروی؟ عرض کرد: بدهی دارم. فرمودند: بدهی‌ات بر گردن من. عرض کرد: زن و بچه ام خرج دارند. فرمودند: من مخارج آن‌ها را می دهم. قبول نکرد و رفت. امام به وسیله برادرشان محمّد بن جعفر، سیصد دینار و چهار هزار درهم برایش فرستاد و به او پیغام داد: این پول را در بار سفرت بگذار و بچه های مرا یتیم نکن. -. عیون أخبار الرضا ۱ : ۶۹ -

مؤلف: سبب تشیع جعفر بن محمّد بن اشعث، در باب معجزات حضرت صادق علیه السّلام گذشت.

**[ترجمه]

توضیح

قوله أن يخطب عليه فی أكثر النسخ بالخاء المعجمه أی ينشئ الخطب مغريا عليه أی يحسن الكلام و يحبره فی ذمه و فی بعضها بالمهمله قال الفيروزآبادی (۲) حطب به سعی و قال الجزری (۳)

المت التوسل و التوصل بحرمه أو قرابه أو غير ذلک قوله قد قدح فی قلبک أی أثر من قولهم قدحت النار قوله فعادلته أی ركبت معه فی المحمل.

أقول: قد مضی سبب تشيع جعفر بن محمد بن الأشعث فی باب معجزات الصادق عليه السلام.

**[ترجمه]قوله أن يخطب عليه فی أكثر النسخ بالخاء المعجمه أی ينشئ الخطب مغريا عليه أی يحسن الكلام و يحبره فی ذمه و فی بعضها بالمهمله قال الفيروزآبادی - ۲. القاموس ج ۱ ص ۵۶۰. - حطب به سعی و قال الجزری - ۳. النهايه ج ۴ ص ۷۵. -

المت التوسل و التوصل بحرمه أو قرابه أو غير ذلک قوله قد قدح فی قلبک أی أثر من قولهم قدحت النار قوله فعادلته أی ركبت معه فی المحمل.

**[ترجمه]

«۸»

ن، [عيون أخبار الرضا عليه السلام] الْمُكَتِّبُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: جَاءَنِی مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ ذَكَرَ لِی أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ دَخَلَ عَلَی هَارُونَ الرَّشِيدِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ فِی الْأَرْضِ خَلِيفَتَيْنِ حَتَّی رَأَيْتُ أَخِی مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَهِ وَ كَانَ مِمَّنْ سَعَی بِمُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام يَعْقُوبُ بْنُ دَاوُدَ وَ كَانَ يَرَی رَأْیَ الزَّيْدِيَّهِ(۴).

**[ترجمه]عيون أخبار الرضا: علی بن جعفر نقل كرده، محمّد بن اسماعيل بن جعفر بن محمّد پيش من آمد و گفت: محمّد بن جعفر نزد هارون رفت و به او سلام خلافت داد و بعد به او گفت: گمان نمی‌كردم روی زمين دو خليفه وجود داشته باشد، تا وقتی كه ديدم به برادرم موسی بن جعفر نيز سلام خلافت می شود. يكی ديگر از كسانی كه از موسی بن جعفر عليه السّلام سعايت كرد يعقوب بن داود بود كه مذهب زيدی داشت. - . همان : ۷۲ -

**[ترجمه]

«۹»

ن (۵)،[عيون أخبار الرضا عليه السلام] لی، [الأمالی] للصدوق أَبِی عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْقَرَوِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ وَ هُوَ جَالِسٌ عَلَی سَطْحٍ فَقَالَ لِی ادْنُ مِنِّی فَدَنَوْتُ حَتَّی حَاذَيْتُهُ ثُمَّ قَالَ لِی أَشْرِفْ إِلَی الْبَيْتِ فِی الدَّارِ فَأَشْرَفْتُ فَقَالَ مَا تَرَی فِی الْبَيْتِ قُلْتُ ثَوْباً مَطْرُوحاً فَقَالَ انْظُرْ حَسَناً فَتَأَمَّلْتُ وَ نَظَرْتُ فَتَيَقَّنْتُ فَقُلْتُ رَجُلٌ

سَاجِدٌ فَقَالَ لِي تَعْرِفُهُ قُلْتُ لَا قَالَ هَذَا مَوْلَاكَ قُلْتُ

ص: ۲۱۰

۱- ۱. عیون أخبار الرضا«ع» ج ۱ ص ۶۹.

۲- ۲. القاموس ج ۱ ص ۵۶۰.

۳- ۳. النهایه ج ۴ ص ۷۵.

۴- ۴. عیون أخبار الرضا«ع» ج ۱ ص ۷۲.

۵- ۵. نفس المصدر ج ۱ ص ۱۰۶ بتفاوت.

وَ مَنْ مَوْلَاىَ فَقَالَ تَتَجَاهَلُ عَلَيَّ فَقُلْتُ مَا أَتَجَاهَلُ وَ لَكِنِّى لَا أَعْرِفُ لِى مَوْلًى فَقَالَ هَذَا أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ إِنِّى أَتَفَقَّدُهُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ فَلَمْ أَجِدْهُ فِى وَقْتٍ مِنَ الْأَوْقَاتِ إِلَّا عَلَى الْحَالِ الَّتِى أُخْبِرُكَ بِهَا أَنَّهُ يُصَلِّى الْفَجْرَ فَيُعَقِّبُ سَاعَةً فِى دُبُرِ صَلَاتِهِ إِلَى أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَةً فَلَا يَزَالُ سَاجِداً حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَ قَدْ وَكَّلَ مَنْ يَتَرَصَّدُ لَهُ الزَّوَالَ فَلَسْتُ أَدْرِى مَتَى يَقُولُ الْغُلَامُ قَدْ زَالَتِ الشَّمْسُ إِذْ يَثِبُ فَيَبْتَدِئُ بِالصَّلَاةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُجَدِّدَ وُضُوءاً فَأَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَنَمْ فِى سُجُودِهِ وَ لَا أَغْفَى فَلَا يَزَالُ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ يَفْرُغَ مِنْ صَلَاةِ الْعَصْرِ فَإِذَا صَلَّى الْعَصْرَ سَجَدَ سَجْدَةً فَلَا يَزَالُ سَاجِداً إِلَى أَنْ تَغِيبَ الشَّمْسُ فَإِذَا غَابَتِ الشَّمْسُ وَثَبَ مِنْ سَجْدَتِهِ فَصَلَّى الْمَغْرِبَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يُحْدِثَ حَدَثاً وَ لَا يَزَالُ فِى صَلَاتِهِ وَ تَعْقِيبِهِ إِلَى أَنْ يُصَلِّيَ الْعَتَمَةَ فَإِذَا صَلَّى الْعَتَمَةَ أَفْطَرَ عَلَى شَوِيٍّ يُؤْتَى بِهِ ثُمَّ يُجَدِّدُ الْوُضُوءَ ثُمَّ يَسْجُدُ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ فَيَنَامُ نَوْمَةً خَفِيفَةً ثُمَّ يَقُومُ فَيُجَدِّدُ الْوُضُوءَ ثُمَّ يَقُومُ فَلَا يَزَالُ يُصَلِّى فِى جَوْفِ اللَّيْلِ حَتَّى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فَلَسْتُ أَدْرِى مَتَى يَقُولُ الْغُلَامُ إِنَّ الْفَجْرَ قَدْ طَلَعَ إِذْ قَدْ وَثَبَ هُوَ لِصَلَاةِ الْفَجْرِ فَهَذَا دَأْبُهُ مُنْذُ حُوِّلَ إِلَيَّ فَقُلْتُ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تُحْدِثَنَّ فِى أَمْرِهِ حَدَثاً يَكُونُ مِنْهُ زَوَالُ النِّعْمَهِ فَقَدْ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَفْعَلْ أَحَدٌ بِأَحَدٍ مِنْهُمْ سُوءاً إِلَّا كَانَتْ نِعْمَتُهُ زَائِلَةً فَقَالَ قَدْ أَرْسَلُوا إِلَيَّ فِى غَيْرِ مَرَّةٍ يَأْمُرُونَنِى بِقَتْلِهِ فَلَمْ أُجِبْهُمْ إِلَى ذَلِكَ وَ أَعْلَمْتُهُمْ أَنِّى لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَ لَوْ قَتَلُونِى مَا أَجَبْتُهُمْ إِلَى مَا سَأَلُونِى فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ حُوِّلَ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى الْبَرْمَكِيِّ فَحُبِسَ عِنْدَهُ أَيَّاماً فَكَانَ الْفَضْلُ بْنُ الرَّبِيعِ يَبْعَثُ إِلَيْهِ فِى كُلِّ لَيْلَهٍ مَائِدَةً وَ مَنَعَ أَنْ يُدْخَلَ إِلَيْهِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِهِ فَكَانَ لَا يَأْكُلُ وَ لَا يُفْطِرُ إِلَّا عَلَى الْمَائِدَهِ الَّتِى يُؤْتَى بِهَا حَتَّى مَضَى عَلَى تِلْكَ الْحَالِ ثَلَاثَةُ أَيَّامٍ وَ لَيَالِيهَا فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الرَّابِعَهُ قُدِّمَتْ إِلَيْهِ مَائِدَةٌ لِلْفَضْلِ

بْنِ یَحْیَی قَالَ وَ رَفَعَ علیه السلام یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ یَا رَبِّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنِّی لَوْ أَکَلْتُ قَبْلَ الْیَوْمِ کُنْتُ قَدْ أَعَنْتُ عَلَی نَفْسِی قَالَ فَأَکَلَ فَمَرِضَ فَلَمَّا کَانَ مِنْ غَدٍ بُعِثَ إِلَیْهِ بِالطَّبِیبِ لِیَسْأَلَهُ عَنِ الْعِلَّهِ فَقَالَ لَهُ الطَّبِیبُ مَا حَالُکَ فَتَغَافَلَ عَنْهُ فَلَمَّا أَکْثَرَ عَلَیْهِ أَخْرَجَ إِلَیْهِ رَاحَتَهُ فَأَرَاهَا الطَّبِیبَ ثُمَّ قَالَ هَذِهِ عِلَّتِی وَ کَانَتْ خُضْرَهُ وَسَطِ رَاحَتِهِ تَدُلُّ عَلَی أَنَّهُ سُمَّ فَاجْتَمَعَ فِی ذَلِکَ الْمَوْضِعِ قَالَ فَانْصَرَفَ الطَّبِیبُ إِلَیْهِمْ وَ قَالَ وَ اللَّهِ لَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا فَعَلْتُمْ بِهِ مِنْکُمْ ثُمَّ تُوُفِّیَ علیه السلام (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا، أمالی صدوق: عبدالله قروی از پدر خود نقل کرده، نزد فضل ابن ربیع رفتم، او روی پشت بام نشسته بود. به من گفت: بیا جلو، نزدیک رفتم تا به موازاتش قرار گرفتم. سپس گفت: به آن اتاق نگاه کن. نگاه کردم: گفت: چه می بینی؟ گفتم: لباسی روی زمین افتاده است. گفت: خوب نگاه کن. خوب و دقیق نگاه کردم و فهمیدم. گفتم: مردی در حال سجده است. گفت: او را می‌شناسی؟ گفتم: نه. گفت: این مولای تو است. گفتم: مولای من که باشد؟ گفت: برای من خود را به نادانی می‌زنی!؟ گفتم: نه، من مولایی ندارم.

گفت: این شخص ابا الحسن موسی بن جعفر است، من شب و روز به کارهای او دقت می کنم؛ همیشه در همین حال است. نماز صبح را که می‌خواند، یک ساعت پس از نماز تعقیبات انجام می‌دهد تا خورشید طلوع کند، بعد به سجده میرود تا هنگام ظهر در سجده است. یکی را مأمور کرده که وقت ظهر که شد، به او خبر دهد. من که نمی‌فهمم، تا آن غلام می گوید ظهر شده است، از جای می‌جهد و بدون این‌که وضویش را تجدید نماید، شروع به نماز خواندن می کند و من می‌فهمم که او در سجده خواب نبوده و چرت نزده است.

در همین حال می‌ماند تا از نماز عصر فارغ شود، وقتی نماز عصر را خواند، باز به سجده می‌رود و تا غروب خورشید در سجده می‌ماند، وقتی خورشید غروب کرد، سر از سجده بر می‌دارد و بدون این‌که حدثی از او سر زده باشد، نماز مغرب را می‌خواند. همین‌طور در حال نماز و تعقیبات است تا وقتی که نماز عشاءش را بخواند. وقتی نماز عشاء را خواند، با مختصر غذایی که برایش می‌برند افطار می‌کند. سپس وضویش را تجدید می‌کند و باز به سجده می‌رود و بعد سر از سجده بر می‌دارد و اندکی می‌خوابد. سپس برمی‌خیزد و وضویش را تجدید می‌کند و تمام شب را به نماز خواندن می گذراند تا سپیده‌دم طلوع کند. من که نمی‌فهمم، تا غلام به او می گوید که سپیده‌دم طلوع کرده است، برای نماز صبح برمی‌خیزد. از وقتی که به من تحویل داده شده، دأبش همین است.

گفتم: تقوا داشته باش و در مورد ایشان کاری نکن که موجب از بین رفتن نعمات شود. تو خود می‌دانی که هر کس نسبت به یکی از افراد این خاندان بدی کرده نعماتش از او سلب شده است. گفت: چندین مرتبه به من دستور داده اند که او را بکشم. من این کار را نپذیرفته ام و به آن‌ها گفته ام این کار از من ساخته نیست. حتی اگر مرا بکشند هم چنین کاری نمی کنم .

بعداً که ایشان را به فضل بن یحیی برمکی تحویل دادند، مدتی در زندان او بودند، فضل بن ربیع هر شب خودش برای ایشان غذا می‌فرستاد و نمی گذاشت از جای دیگر غذا بیاورند. در نتیجه ایشان هم فقط از همان غذا که برایشان می‌آوردند می... خوردند و افطار می‌کردند. سه شب و روز به همین حال گذشت. شب چهارم که غذای فضل بن یحیی را آوردند، دستشان را به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: خدایا تو خود می‌دانی که اگر تا قبل از امروز این غذا را می‌خوردم، به مرگ خویش کمک کرده بودم. غذا را خوردند و مریض شدند. فردا صبح که برایشان طبیب فرستادند تا در مورد بیماریشان از ایشان جویا

شود. طبیب به ایشان گفت: حالتان چطور است؟ ایشان وانمود کردند که نمی‌دانند. وقتی زیاد اصرار کرد، کف دست خویش را گشودند و به طبیب نشان دادند و گفتند: بیماری من این است. کف دستشان سبز شده بود و نشان می‌داد ایشان مسموم شده‌اند و آثار سم در آنجا نمایان شده بود. طبیب پیش آن‌ها بازگشت و گفت: به خدا قسم او به کاری که شما با او کردید داناتر از همه است. سپس ایشان از دنیا رفتند. -. عیون أخبار الرضا ۱ : ۱۰۶ ، أمالی صدوق : ۱۴۶ -

**[ترجمه]

«۱۰»

ن (۲)،[عیون أخبار الرضا علیه السلام] لی، [الأمالی] للصدوق أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْیَقْطِینِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ قَالَ حَدَّثَنِی شَیْخٌ مِنْ أَهْلِ قَطِیعَهِ الرَّبِیعِ مِنَ الْعَامَّهِ مِمَّنْ کَانَ یُقْبَلُ قَوْلُهُ قَالَ: قَالَ لِی قَدْ رَأَیْتُ بَعْضَ مَنْ یُقِرُّونَ بِفَضْلِهِ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَیْتِ فَمَا رَأَیْتُ مِثْلَهُ قَطُّ فِی نُسُکِهِ وَ فَضْلِهِ قَالَ قُلْتُ مَنْ وَ کَیْفَ رَأَیْتَهُ قَالَ جُمِعْنَا أَیَّامَ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ ثَمَانِینَ رَجُلًا مِنَ الْوُجُوهِ مِمَّنْ یُنْسَبُ إِلَی الْخَیْرِ فَأُدْخِلْنَا عَلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ فَقَالَ لَنَا السِّنْدِیُّ یَا هَؤُلَاءِ انْظُرُوا إِلَی هَذَا الرَّجُلِ هَلْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ فَإِنَّ النَّاسَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُ قَدْ فُعِلَ مَکْرُوهٌ بِهِ وَ یُکْثِرُونَ فِی ذَلِکَ وَ هَذَا مَنْزِلُهُ وَ فَرْشُهُ مُوَسَّعٌ عَلَیْهِ غَیْرُ مُضَیَّقٍ وَ لَمْ یُرِدْ بِهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ سُوءاً وَ إِنَّمَا یَنْتَظِرُهُ أَنْ یَقْدَمَ فَیُنَاظِرَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ هَا هُوَ ذَا صَحِیحٌ مُوَسَّعٌ عَلَیْهِ فِی جَمِیعِ أَمْرِهِ فَاسْأَلُوهُ قَالَ وَ نَحْنُ لَیْسَ لَنَا هَمٌّ إِلَّا النَّظَرُ إِلَی الرَّجُلِ وَ إِلَی فَضْلِهِ وَ سَمْتِهِ فَقَالَ أَمَّا مَا ذَکَرَ مِنَ التَّوْسِعَهِ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِکَ فَهُوَ عَلَی مَا ذَکَرَ غَیْرَ أَنِّی أُخْبِرُکُمْ أَیُّهَا النَّفَرُ أَنِّی قَدْ سُقِیتُ السَّمَّ فِی تِسْعِ تَمَرَاتٍ وَ أَنِّی أَخْضَرُّ غَداً وَ بَعْدَ غَدٍ أَمُوتُ قَالَ فَنَظَرْتُ إِلَی السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ یَرْتَعِدُ وَ یَضْطَرِبُ مِثْلَ السَّعَفَهِ قَالَ الْحَسَنُ وَ کَانَ هَذَا الشَّیْخُ مِنْ خِیَارِ الْعَامَّهِ شَیْخٌ صِدِّیقٌ مَقْبُولُ الْقَوْلِ ثِقَهٌ ثِقَهٌ جِدّاً عِنْدَ النَّاسِ (۳).

ص: ۲۱۲

۱- ۱. أمالی الصدوق ص ۱۴۶.

۲- ۲. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۹۶.

۳- ۳. أمالی الصدوق ص ۱۴۹.

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا، أمالی صدوق: حسن بن محمّد بن بشار نقل کرده، پیرمردی از اهل سنت که از اهالی قطیعه الربیع بود و سخنش مورد اعتماد بود، برایم نقل کرد: من بعضی از اهل بیت پیامبر را که مردم به فضلشان اقرار داشته‌اند را دیده‌ام، ولی هرگز کسی را در عبادت و فضل چون او ندیده‌ام. گفتم: چه کسی را می‌گویی؟ و او را چطور دیدی؟ گفت: در زمان سندی بن شاهک، ما در قالب هشتاد مرد، که همگی در خیر و خوبی سرآمد بودیم، جمع شدیم و ما را به محضر موسی بن جعفر بردند. سندی به ما گفت: ای شماها که این‌جایید! به این مرد نگاه کنید؛ آیا برای او اتفاقی افتاده است؟ مردم فکر می‌کنند که با او بدرفتاری شده است و در این‌باره حرف‌های زیادی می‌زنند. این جای اوست و این هم فرش او، در جایش آسوده است و هیچ سختی هم ندارد و امیرالمؤمنین هم هیچ قصد بدی نسبت به او ندارند و فقط منتظرش هستند که پیش او برود تا امیرالمؤمنین با او مناظره کنند. همان‌طور که می بینید، صحیح است و از همه جهت در آسایش است، از خودش بپرسید .

ما همگی داشتیم فقط به ایشان و بزرگواری و آقایی ایشان نگاه می‌کردیم که فرمودند: اما سخنانی که در مورد آسایش و چیزهایی شبیه آن گفت، همان‌طور است که گفت. ولی به شما جماعت بگویم که نه عدد خرمای مسموم به من خورانده‌اند و فردا بدنم سبز می شود و پس‌فردا از دنیا خواهم رفت.

به سندی بن شاهک نگاه کردم؛ داشت مانند شاخه خشک شده نخل به خود می‌لرزید. حسن نقل کرده، پیرمردی که این جریان را برایم نقل کرد، از بزرگان اهل سنت و پیرمردی بسیار راست‌گفتار بود که سخن او کاملا قابل قبول و شخصیتش پیش مردم مطمئن مطمئن است. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۹۶ ، أمالی صدوق : ۱۴۹ -

**[ترجمه]

«۱۱»

ب، [قرب الإسناد] الْيَقْطِينِيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بَشَّارٍ: مِثْلَهُ (۱)

**[ترجمه]قرب الإسناد نیز مانند همین را به وسیله یقطینی از محمد بن بشار نقل کرده است. - . قرب الإسناد : ۱۹۲ -

**[ترجمه]

«۱۲»

غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی الْكُلَيْنِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنِ الْيَقْطِينِيِّ: مِثْلَهُ (۲).

**[ترجمه]غیبت طوسی نیز این روایت را از کلینی، از علی بن ابراهیم، از یقطینی نقل کرده است. - . غیبت طوسی : ۲۶ ، با مقداری تفاوت. -

**[ترجمه]

«۱۳»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الطَّالَقَانِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الصَّوْلِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ قَالَ: کَانَ یَعْقُوبُ بْنُ دَاوُدَ یُخْبِرُنِی أَنَّهُ قَدْ قَالَ بِالْإِمَامَهِ فَدَخَلْتُ إِلَیْهِ بِالْمَدِینَهِ فِی اللَّیْلَهِ الَّتِی أُخِذَ فِیهَا مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام فِی صَبِیحَتِهَا فَقَالَ لِی کُنْتُ عِنْدَ الْوَزِیرِ السَّاعَهَ یَعْنِی یَحْیَی بْنَ خَالِدٍ فَحَدَّثَنِی أَنَّهُ سَمِعَ الرَّشِیدَ یَقُولُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَالْمُخَاطِبِ لَهُ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی أَعْتَذِرُ إِلَیْکَ مِنْ أَمْرٍ عَزَمْتُ عَلَیْهِ وَ إِنِّی أُرِیدُ أَنْ آخُذَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ فَأَحْبِسَهُ لِأَنِّی قَدْ خَشِیتُ أَنْ یُلْقِیَ بَیْنَ أُمَّتِکَ حَرْباً تُسْفَکُ فِیهَا دِمَاؤُهُمْ وَ أَنَا أَحْسَبُ أَنَّهُ سَیَأْخُذُهُ غَداً فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ أَرْسَلَ إِلَیْهِ الْفَضْلَ بْنَ الرَّبِیعِ وَ هُوَ قَائِمٌ یُصَلِّی فِی مَقَامِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَمَرَ بِالْقَبْضِ عَلَیْهِ وَ حَبْسِهِ (۳).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: ابراهیم بن أبی البلاد نقل کرده، یعقوب بن داود به من می گفت که معتقد به امامت است. شبی که فردا صبحش موسی بن جعفر علیه السّلام را گرفتند، پیش او رفتم. به من گفت: همین الآن پیش وزیر - یعنی یحیی بن خالد - بودم به من گفت شنیده که رشید در کنار قبر رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ایستاده طوری که گویا ایشان را خطاب می کند می گفته است: پدرم و مادرم فدایتان ای رسول خدا! من به جهت تصمیمی که گرفته ام از شما عذر می‌خواهم؛ من می‌خواهم موسی بن جعفر را بگیرم و زندانی کنم، زیرا می‌ترسم که او بین امت تو جنگی بیفروزد که خونشان در آن جنگ ریخته شود. یحیی گفت: به گمانم فردا ایشان را بگیرد. صبح که شد، رشید فضل بن ربیع را فرستاد، ایشان در مقام رسول الله صلّی اللّه علیه و آله ایستاده و مشغول نماز بودند. دستور داد ایشان را بگیرند و زندانی کنند. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۷۳ -

**[ترجمه]

«۱۴»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الْهَمْدَانِیُّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ حَدَّثَنِی حَاجِبُ الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِیعِ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِیعِ قَالَ: کُنْتُ ذَاتَ لَیْلَهٍ فِی فِرَاشِی مَعَ بَعْضِ جَوَارِیَّ فَلَمَّا کَانَ فِی نِصْفِ اللَّیْلِ سَمِعْتُ حَرَکَهَ بَابِ الْمَقْصُورَهِ فَرَاعَنِی ذَلِکَ فَقَالَتِ الْجَارِیَهُ لَعَلَّ هَذَا مِنَ الرِّیحِ فَلَمْ یَمْضِ إِلَّا یَسِیرٌ حَتَّی رَأَیْتُ بَابَ الْبَیْتِ الَّذِی کُنْتُ فِیهِ قَدْ فُتِحَ وَ إِذَا مَسْرُورٌ الْکَبِیرُ قَدْ دَخَلَ عَلَیَّ فَقَالَ لِی أَجِبِ الْأَمِیرَ وَ لَمْ یُسَلِّمْ عَلَیَّ فَیَئِسْتُ مِنْ نَفْسِی وَ قُلْتُ هَذَا مَسْرُورٌ وَ دَخَلَ إِلَیَّ بِلَا إِذْنٍ وَ لَمْ یُسَلِّمْ مَا هُوَ إِلَّا الْقَتْلُ وَ کُنْتُ جُنُباً فَلَمْ أَجْسُرْ أَنْ أَسْأَلَهُ إِنْظَارِی حَتَّی أَغْتَسِلَ فَقَالَتْ لِیَ الْجَارِیَهُ لَمَّا رَأَتْ تَحَیُّرِی وَ تَبَلُّدِی ثِقْ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ انْهَضْ فَنَهَضْتُ وَ لَبِسْتُ ثِیَابِی وَ

ص: ۲۱۳

۱- ۱. قرب الإسناد ص ۱۹۲.

۲- ۲. غیبه الشیخ الطوسیّ ص ۲۶ بتفاوت.

۳- ۳. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۷۳.

خَرَجْتُ مَعَهُ حَتَّى أَتَيْتُ الدَّارَ فَسَلَّمْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ هُوَ فِي مَرْقَدِهِ فَرَدَّ عَلَيَّ السَّلَامَ فَسَقَطْتُ فَقَالَ تَدَاخَلَكَ رُعْبٌ قُلْتُ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَتَرَكَنِي سَاعَةً حَتَّى سَكَنْتُ ثُمَّ قَالَ لِي صِرْ إِلَى حَبْسِنَا فَأَخْرِجْ مُوسَى بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ ادْفَعْ إِلَيْهِ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ اخْلَعْ عَلَيْهِ خَمْسَ خِلَعٍ وَ احْمِلْهُ عَلَى ثَلَاثَةِ مَرَاكِبَ وَ خَيِّرْهُ بَيْنَ الْمُقَامِ مَعَنَا أَوِ الرَّحِيلِ عَنَّا إِلَى أَيِّ بَلَدٍ أَرَادَ وَ أَحَبَّ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَأْمُرُ بِإِطْلَاقِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ نَعَمْ فَكَرَّرْتُ ذَلِكَ عَلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ لِي نَعَمْ وَيْلَكَ أَ تُرِيدُ أَنْ أَنْكُثَ الْعَهْدَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَا الْعَهْدُ قَالَ بَيْنَا أَنَا فِي مَرْقَدِي هَذَا إِذْ سَاوَرَنِي أَسْوَدُ مَا رَأَيْتُ مِنَ السُّودَانِ أَعْظَمَ مِنْهُ فَقَعَدَ عَلَى صَدْرِي وَ قَبَضَ عَلَى حَلْقِي وَ قَالَ لِي حَبَسْتَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ ظَالِماً لَهُ فَقُلْتُ فَأَنَا أُطْلِقُهُ وَ أَهَبُ لَهُ وَ أَخْلَعُ عَلَيْهِ فَأَخَذَ عَلَيَّ عَهْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مِيثَاقَهُ وَ قَامَ عَنْ صَدْرِي وَ قَدْ كَادَتْ نَفْسِي تَخْرُجُ فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ وَافَيْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ فِي حَبْسِهِ فَرَأَيْتُهُ قَائِماً يُصَلِّي فَجَلَسْتُ حَتَّى سَلَّمَ ثُمَّ أَبْلَغْتُهُ سَلَامَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَعْلَمْتُهُ بِالَّذِي أَمَرَنِي بِهِ فِي أَمْرِهِ وَ أَنِّي قَدْ أَحْضَرْتُ مَا وَصَلَهُ بِهِ فَقَالَ إِنْ كُنْتَ أُمِرْتَ بِشَيْءٍ غَيْرِ هَذَا فَافْعَلْهُ فَقُلْتُ لَا وَ حَقِّ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ مَا أُمِرْتُ إِلَّا بِهَذَا فَقَالَ لَا حَاجَةَ لِي فِي الْخِلَعِ وَ الْحُمْلَانِ وَ الْمَالِ إِذْ كَانَتْ فِيهِ حُقُوقُ الْأُمَّةِ فَقُلْتُ نَاشَدْتُكَ بِاللَّهِ أَنْ لَا تَرُدَّهُ فَيَغْتَاظَ فَقَالَ اعْمَلْ بِهِ مَا أَحْبَبْتَ وَ أَخَذْتُ بِيَدِهِ عليه السلام وَ أَخْرَجْتُهُ مِنَ السِّجْنِ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَخْبِرْنِي بِالسَّبَبِ الَّذِي نِلْتَ بِهِ هَذِهِ الْكَرَامَةَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ فَقَدْ وَجَبَ حَقِّي عَلَيْكَ لِبِشَارَتِي إِيَّاكَ وَ لِمَا أَجْرَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى يَدَيَّ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ عليه السلام رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله لَيْلَةَ الْأَرْبِعَاءِ فِي النَّوْمِ فَقَالَ لِي يَا مُوسَى أَنْتَ مَحْبُوسٌ مَظْلُومٌ فَقُلْتُ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَحْبُوسٌ مَظْلُومٌ فَكَرَّرَ عَلَيَّ ذَلِكَ ثَلَاثاً ثُمَّ قَالَ وَ إِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ (۱) أَصْبِحْ غَداً صَائِماً وَ أَتْبِعْهُ بِصِيَامِ الْخَمِيسِ وَ الْجُمُعَةِ فَإِذَا كَانَ وَقْتُ الْإِفْطَارِ فَصَلِّ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ

ص: ۲۱۴

۱- ۱. سوره الأنبياء الآيه: ۱۱۱.

رَكْعَةً تَقْرَأُ فِی کُلِّ رَکْعَةٍ الْحَمْدَ وَ اثْنَتَیْ عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ فَإِذَا صَلَّیْتَ مِنْهَا أَرْبَعَ رَکَعَاتٍ فَاسْجُدْ ثُمَّ قُلْ یَا سَابِقَ الْفَوْتِ یَا سَامِعَ کُلِّ صَوْتٍ یَا مُحْیِیَ الْعِظَامِ وَ هِیَ رَمِیمٌ بَعْدَ الْمَوْتِ أَسْأَلُکَ بِاسْمِکَ الْعَظِیمِ الْأَعْظَمِ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ عَبْدِکَ وَ رَسُولِکَ وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِهِ الطَّیِّبِینَ الطَّاهِرِینَ وَ أَنْ تُعَجِّلَ لِیَ الْفَرَجَ مِمَّا أَنَا فِیهِ فَفَعَلْتُ فَکَانَ الَّذِی رَأَیْتَ (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: عبیداللّه بن صالح نقل کرده، نگهبان فضل بن ربیع برایم از فضل بن ربیع نقل کرد که او گفت: شبی در رختخواب با یکی از کنیزان خوابیده بودم که نیمه شب صدای حرکت درب کوچک را شنیدم، ترسیدم، کنیز گفت شاید صدا از باد بود. چیزی نگذشت که دیدم درب اتاقی که در آن خوابیده بودم باز شد، مسرور کبیر داخل آمد. بدون این... که سلام کند، گفت: امیر تو را می خواهد. از جان خود مأیوس شدم و گفتم: این مسرور بود و بدون اجازه و سلام داخل آمد جز مرگ چیزی در انتظارم نیست. جنب بودم، ولی جرات نکردم برای غسل کردن از او مهلت بگیرم. کنیزک وقتی دست... پاچگی و سرگردانی مرا دید، گفت: به خدای عزّ و جلّ تکیه کن و برخیز. برخاستم و لباس خود را پوشیدم و با او رفتم و وارد خانه هارون شدم. به امیرالمؤمنین سلام کردم، در رختخوابش بود، جواب سلامم را داد و روی زمین افتادم. گفت: ترس به جانت افتاده؟ گفتم: آری ای امیرالمؤمنین! مدتی مرا به حال خود گذاشت تا آرام شدم. آن گاه گفت: به زندانمان برو و موسی بن جعفر بن محمد را بیرون بیاور و سی هزار درهم و پنج خلعت و سه مرکب سواری به او بده و او را مخیر کن که اگر خواست این‌جا پیش ما بماند و اگر نه، هر جا خواست و دوست داشت برود.

گفتم: ای امیرالمؤمنین! یعنی دستور می‌دهید موسی بن جعفر را آزاد کنم؟ گفت: آری. سه بار این سؤال را از او پرسیدم و آخر گفت: آری، وای بر تو! تو می‌خواهی من عهدم را بشکنم!؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین! کدام عهد؟ گفت: همین‌جا خوابیده بودم که ناگهان سیاهی که تا به حال درشت‌هیکل‌تر از او در میان سیاهان ندیده بودم، به من حمله کرد و روی سینه ام نشست و گلویم را فشرد و گفت: موسی بن جعفر را از روی ظلم زندانی کردی؟ گفتم: آزادش میکنم و به او پول و خلعت خواهم بخشید. از من عهد و پیمان خداوند عزّ و جلّ گرفت و از روی سینه ام بلند شد. نزدیک بود جانم از بدنم بیرون آید .

فضل گفت: از نزد هارون خارج شدم و پیش موسی بن جعفر علیه السّلام در زندان رفتم؛ دیدم ایشان مشغول نماز هستند، نشستم تا سلام نمازشان را دادند، سپس سلام امیرالمؤمنین را به او رساندم و دستوری که در مورد ایشان به من داده بودند را به اطلاعشان رساندم. صله‌هایی که هارون امر کرده بود نیز آورده بودم. ایشان فرمودند: اگر دستور دیگری به تو داده شده، انجام بده. عرض کردم: نه به حق جدت رسول الله قسم، فقط همین به من دستور داده شده است. فرمودند: من احتیاجی به این خلعت ها و مرکب‌ها و پول‌ها ندارم، وقتی حقوق مردم در آن‌ها است. عرض کردم: شما را به خدا سوگند می‌دهم که این ... هدایا را رد نکنید که هارون خشمگین می‌شود. فرمودند: این‌ها را بردار و هر کار می‌خواهی با آن‌ها بکن. دستشان را گرفتم و از زندان خارج کردم.

بعد به ایشان عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! بفرمایید سبب این که این مرد این‌قدر شما را احترام کرد چه بود؟ من به جهت این‌که این بشارت را برای شما آوردم و خداوند عزّ و جلّ این کار را به دست من اجرا کرده است بر شما حقی دارم. فرمودند: شب چهارشنبه، پیغمبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم؛ به من فرمودند: ای موسی! تو را به ظلم زندانی کرده اند؟ عرض کردم: آری ای رسول خدا! به ظلم زندانی شده ام. ای سؤال را سه بار تکرار کردند و بعد فرمودند: «وَ إِنْ أَدْرِی

لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ» {و نمی دانم؛ شاید آن برای شما آزمایشی و تا چند گاهی [وسیله] برخورداری باشد}، فردا صبح روزه بگیر و روز پنجشنبه و جمعه را نیز روزه بگیر، در وقت افطار، دوازده رکعت نماز بگزار و در هر رکعت حمد و دوازده بار قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخوان، وقتی چهار رکعت اول را خواندی، به سجده برو و بگو:

«یا سابقَ الفوت، یا سامعَ کلِّ صَوتٍ، یا مُحیِی العِظامِ وَ هِیَ رَمِیمٌ بَعدَ المَوتِ، أسأَلُکَ بِاسمِکَ العَظیمِ الأعظَمِ أن تُصَلِّیَ عَلی مُحمّدٍ عَبدِکَ و رَسُولِکَ و عَلی أهلِ بَیتِهِ الطَّیِّبینَ الطّاهِرینَ وَ أن تُعَجِّلَ لِی الفَرَجَ مِمّا أنَا فیهِ» {ای پیش اندازنده مرگ! ای شنونده هر صدایی! ای زنده‌کننده استخوان‌هایی که خاکستر شده‌اند! از تو به حق اسم عظیم و أعظمت درخواست می‌کنم که بر محمد، بنده و فرستاده‌ات و بر اهل بیت نیک‌سرشت پاکش درود فرستی و گشایش این مشکلی که من در آن قرار دارم را جلو بیاندازی}. انجام دادم و همین شد که دیدی. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۷۳ -

**[ترجمه]

بیان

ساوره واثبه

**[ترجمه]ساوره واثبه

**[ترجمه]

«۱۵»

ختص، [الإختصاص] حَمْدَانُ بْنُ الْحُسَيْنِ النَّهَاوَنْدِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ صَالِحٍ: مِثْلَهُ وَ فِيهِ فَسِرْتُ إِلَيْهِ مَرْعُوباً فَقَالَ لِی يَا فَضْلُ أَطْلِقْ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ السَّاعَةَ وَ هَبْ لَهُ ثَمَانِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ اخْلَعْ عَلَيْهِ خَمْسَ خِلَعٍ وَ احْمِلْهُ عَلَى خَمْسَةٍ مِنَ الظَّهْرِ(۲).

**[ترجمه]اختصاص نیز مانند روایت قبل را با طریقی دیگر از عبیدالله بن صالح نقل کرده با این تفاوت که در آن این‌چنین آمده است: با وحشت پیش هارون رفتم، گفت: ای فضل! همین الان موسی بن جعفر را آزاد کن و هشتاد هزار درهم به او ببخش و پنج خلعت و پنج مرکب در اختیار او بگذار. - . اختصاص : ۵۹ -

**[ترجمه]

«۱۶»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الْهَمْدَانِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْمَدَنِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ عَنْ أَبِيهِ الْفَضْلِ قَالَ: كُنْتُ أَحْجُبُ لِلرَّشِيدِ فَأَقْبَلَ عَلَيَّ يَوْماً غَضْبَانَ وَ بِيَدِهِ سَيْفٌ يُقَلِّبُهُ فَقَالَ لِی يَا فَضْلُ بِقَرَابَتِی مِنْ رَسُولِ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَأْتِنِی

بِابْنِ عَمِّی لَآخُذَنَّ الَّذِی فِیهِ عَیْنَاکَ فَقُلْتُ بِمَنْ أَجِیئُکَ فَقَالَ بِهَذَا الْحِجَازِیِّ قُلْتُ وَ أَیِّ الْحِجَازِیِّینَ قَالَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَالَ الْفَضْلُ فَخِفْتُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنْ جِئْتُ بِهِ إِلَیْهِ ثُمَّ فَکَّرْتُ فِی النَّقِمَهِ فَقُلْتُ لَهُ أَفْعَلُ فَقَالَ ائْتِنِی بِسَوَّاطَیْنِ وَ هبنازین (۳)

[هَصَّارَیْنِ] وَ جَلَّادَیْنِ قَالَ فَأَتَیْتُهُ بِذَلِکَ وَ مَضَیْتُ إِلَی مَنْزِلِ أَبِی إِبْرَاهِیمَ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ فَأَتَیْتُ إِلَی خَرِبَهٍ فِیهَا کُوخٌ مِنْ جَرَائِدِ النَّخْلِ فَإِذَا أَنَا بِغُلَامٍ أَسْوَدَ فَقُلْتُ لَهُ اسْتَأْذِنْ لِی عَلَی مَوْلَاکَ یَرْحَمُکَ اللَّهُ فَقَالَ لِی لِجْ لَیْسَ لَهُ حَاجِبٌ وَ لَا بَوَّابٌ فَوَلَجْتُ

ص: ۲۱۵

۱- ۱. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۷۳.

۲- ۲. الاختصاص ص ۵۹.

۳- ۳. نسخه فی هامش مطبوعه الکمپانی« هسارین»« هصارین».

إِلَيْهِ فَإِذَا أَنَا بِغُلَامٍ أَسْوَدَ بِيَدِهِ مِقَصٌّ يَأْخُذُ اللَّحْمَ مِنْ جَبِينِهِ وَ عِرْنِينِ أَنْفِهِ مِنْ كَثْرَةِ سُجُودِهِ فَقُلْتُ لَهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَجِبِ الرَّشِيدَ فَقَالَ مَا لِلرَّشِيدِ وَ مَا لِي أَ مَا تَشْغَلُهُ نِعْمَتُهُ عَنِّي ثُمَّ قَامَ مُسْرِعاً وَ هُوَ يَقُولُ لَوْ لَا أَنِّي سَمِعْتُ فِي خَبَرٍ عَنْ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنَّ طَاعَةَ السُّلْطَانِ لِلتَّقِيَّةِ وَاجِبَةٌ إِذاً مَا جِئْتُ فَقُلْتُ لَهُ اسْتَعِدَّ لِلْعُقُوبَةِ يَا أَبَا إِبْرَاهِيمَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَالَ عليه السلام أَ لَيْسَ مَعِي مَنْ يَمْلِكُ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ وَ لَنْ يَقْدِرَ الْيَوْمَ عَلَى سُوءٍ بِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ الْفَضْلُ بْنُ الرَّبِيعِ فَرَأَيْتُهُ وَ قَدْ أَدَارَ يَدَهُ يَلُوحُ عَلَى رَأْسِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَدَخَلْتُ إِلَى الرَّشِيدِ فَإِذَا هُوَ كَأَنَّهُ امْرَأَةٌ ثَكْلَى قَائِمٌ حَيْرَانُ فَلَمَّا رَآنِي قَالَ لِي يَا فَضْلُ فَقُلْتُ لَبَّيْكَ فَقَالَ جِئْتَنِي بِابْنِ عَمِّي قُلْتُ نَعَمْ قَالَ لَا تَكُونُ أَزْعَجْتَهُ فَقُلْتُ لَا قَالَ لَا تَكُونُ أَعْلَمْتَهُ أَنِّي عَلَيْهِ غَضْبَانُ فَإِنِّي قَدْ هَيَّجْتُ عَلَى نَفْسِي مَا لَمْ أُرِدْهُ ائْذَنْ لَهُ بِالدُّخُولِ فَأَذِنْتُ لَهُ فَلَمَّا رَآهُ وَثَبَ إِلَيْهِ قَائِماً وَ عَانَقَهُ وَ قَالَ لَهُ مَرْحَباً بِابْنِ عَمِّي وَ أَخِي وَ وَارِثِ نِعْمَتِي ثُمَّ أَجْلَسَهُ عَلَى فَخِذِهِ وَ قَالَ لَهُ مَا الَّذِي قَطَعَكَ عَنْ زِيَارَتِنَا فَقَالَ سَعَةُ مُلْكِكَ وَ حُبُّكَ لِلدُّنْيَا فَقَالَ ايتُونِي بِحُقَّةِ الْغَالِيَةِ فَأُتِيَ بِهَا فَغَلَّفَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ أَمَرَ أَنْ يُحْمَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ خِلَعٌ وَ بَدْرَتَانِ دَنَانِيرَ فَقَالَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ اللَّهِ لَوْ لَا أَنِّي أَرَى مَنْ أُزَوِّجُهُ بِهَا مِنْ عُزَّابِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ لِئَلَّا يَنْقَطِعَ نَسْلُهُ أَبَداً مَا قَبِلْتُهَا ثُمَّ تَوَلَّى عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَقَالَ الْفَضْلُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَرَدْتَ أَنْ تُعَاقِبَهُ فَخَلَعْتَ عَلَيْهِ وَ أَكْرَمْتَهُ فَقَالَ لِي يَا فَضْلُ إِنَّكَ لَمَّا مَضَيْتَ لِتَجِيئَنِي بِهِ رَأَيْتُ أَقْوَاماً قَدْ أَحْدَقُوا بِدَارِي بِأَيْدِيهِمْ حِرَابٌ قَدْ غَرَسُوهَا فِي أَصْلِ الدَّارِ يَقُولُونَ إِنْ آذَى ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ خَسَفْنَا بِهِ وَ إِنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِ انْصَرَفْنَا عَنْهُ وَ تَرَكْنَاهُ فَتَبِعْتُهُ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ مَا الَّذِي قُلْتَ حَتَّى كُفِيتَ أَمْرَ الرَّشِيدِ فَقَالَ دُعَاءَ جَدِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام كَانَ إِذَا دَعَا بِهِ مَا بَرَزَ إِلَى عَسْكَرٍ إِلَّا هَزَمَهُ وَ لَا إِلَى فَارِسٍ إِلَّا قَهَرَهُ وَ هُوَ دُعَاءُ كِفَايَةِ الْبَلَاءِ قُلْتُ وَ مَا هُوَ قَالَ قُلْتُ اللَّهُمَّ بِكَ

أَسَاوِرُ وَ بِكَ أَحَاوِلُ وَ بِكَ أَحَاوِرُ وَ بِكَ أَصُولُ وَ بِكَ أَنْتَصِرُ وَ بِكَ أَمُوتُ وَ بِكَ أَحْيَا أَسْلَمْتُ نَفْسِي إِلَيْكَ وَ فَوَّضْتُ أَمْرِي إِلَيْكَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ إِنَّكَ خَلَقْتَنِي وَ رَزَقْتَنِي وَ سَتَرْتَنِي وَ عَنِ الْعِبَادِ بِلُطْفِ مَا خَوَّلْتَنِي أَغْنَيْتَنِي وَ إِذَا هَوِيتُ رَدَدْتَنِي وَ إِذَا عَثَرْتُ قَوَّمْتَنِي وَ إِذَا مَرِضْتُ شَفَيْتَنِي وَ إِذَا دَعَوْتُ أَجَبْتَنِي يَا سَيِّدِي ارْضَ عَنِّي فَقَدْ أَرْضَيْتَنِي (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: عبداللّه بن فضل از پدرش فضل نقل کرده، من پیش‌کار رشید بودم، روزی با خشم فراوان و در حالی که شمشیری در دست داشت و آن را می‌چرخانید، آمد و به من گفت: ای فضل! قسم به آن خویشاوندی که با رسول الله دارم، اگر پسرعمویم را پیش من نیاوری، سر از پیکرت برمی‌دارم. گفتم: کدام‌یکی را بیاورم؟ گفت: همین حجازی را. گفتم: کدام یک از حجازی‌ها را می‌فرمایید؟ گفت: موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السّلام.

از خداوند عزّ و جلّ ترسیدم که ایشان را پیش او بیاورم و بعد به فکر انتقامش فرو رفتم. به او گفتم: این کار را می کنم. گفت: بگو دو شلاق‌زن و دو شکنجه گر و دو جلاد هم بیایند. آن‌ها را آوردم و به طرف منزل أباابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام راه افتادم.

وارد خرابه ای شدم که در آن آلونکی از شاخ و برگ خرما بود. دیدم غلام سیاهی بر در خانه است، گفتم: خدا رحمتت کند! برای من از مولایت اجازه ورود بگیر. به من گفت: برو داخل؛ ایشان نگهبان و دربانی ندارند. داخل رفتم و دیدم غلام سیاهی قیچی به دست مشغول چیدن گوشت‌های برآمده روی پیشانی و بینی ایشان است که بر اثر کثرت سجده به وجود آمده بود. گفتم: سلام بر شما ای فرزند رسول خدا! رشید شما را خواسته است. فرمودند: هارون را با من چه کار؟ آیا زرق و برق دنیا او را از فکر کردن به من مشغول نکرده است؟ سپس در حالی که با عجله بر می‌خاستند، فرمودند: اگر در روایتی از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله نشنیده بودم که اطاعت از سلطان برای تقیه واجب است، هرگز با تو نمی آمدم.

عرض کردم: ای أباابراهیم! خدا شما را رحمت کند! برای شکنجه آماده باشید. فرمودند: مگر مالک دنیا و آخرت همراه من نیست!؟ إن شاء الله امروز نمی‌تواند گزندی به من برساند. فضل بن ربیع نقل کرده، دیدم که ایشان سه بار دست خود را روی سرشان چرخاندند. وقتی پیش رشید رفتم، دیدم چون زن بچه مرده ایستاده و حیران است. تا مرا دید، گفت: ای فضل! گفتم: در خدمتم. گفت: پسر عمویم را آوردی؟ گفتم: آری. گفت: مبادا او را که آزار ندادی؟ گفتم: نه. گفت: به او نگفتی که من از او خشمگین هستم؟ من فقط عصبانی شده بودم و خودم هم نمی‌خواستم. به او اجازه ورود بده. رفتم و به ایشان اجازه ورود دادم. وقتی ایشان را دید، به سمت ایشان دوید و ایشان را در آغوش گرفت، گفت: مرحبا بر پسرعمو و برادر و وارث نعمت من. ایشان را روی زانوی خود نشاند و گفت: چه سببی است که ما به زیارت شما مشرف نمی‌شویم؟ فرمودند: وسعت حکومت و دنیادوستی شما. گفت: عطردان گران‌قیمت را بیاورید و با دست خود ایشان را عطرآگین کرد. بعد دستور داد چند خلعت و دو کیسه دینار در مقابل ایشان بگذارند. موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: به خدا قسم اگر نبودند جوانانی از اولاد ابی‌طالب که باید مقدمات ازدواج آن‌ها را مهیا کنم تا نسل او تا ابد منقطع نشود، این پول را قبول نکردم. سپس در حالی که می‌فرمودند: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ بازگشتند.

گفتم: ای امیرالمؤمنین! می‌خواستید او را کیفر کنید، چه شد که به او خلعت دادید و احترامش کردید؟ گفت: ای فضل! وقتی

که تو رفتی او را بیاوری، دیـدم عده‌ای خانه ام را محاصـره کرده اند و در دسـتشان وسایلی است که در زیر پایه های خانه فرو برده انـد و می گویند: اگر فرزند رسول الله را آزار دهد، خانه اش را به زمین فرو می‌بریم و اگر به او نیکی کند، برمی گردیم و او را رها خواهیم کرد.

من به دنبال موسـی بن جعفر علیه السّلام رفتم و به ایشان عرض کردم: آقا چه فرمودید که از هارون در امان ماندید؟ فرمودند: دعای جـدم علی بن ابی‌طالب علیه السـلام را خواندم که هر وقت آن دعا را می خواندند، در برابر هر پیاده‌نظام و سواره نظامی که قرار می گرفتند، آن‌ها را پراکنده می کردند و شـکست می‌دادند. آن دعا دعای رفع بلا است. عرض کردم: آن دعا چیست؟ فرمودند: می گویی: «اللهم بک اساور و بک احاول و بک احاور و بک اصول و بک انتصـر و بک اموت و بک احیی. اسلمت نفسـی الیک و فوضت امری الیک، و لا حول و لا قوه الا باللّه العلی العظیم. اللهم انک خلقتنی و رزقتنی و سترتنی، و عن العباد بلطـف مـا خولتنی أغنیتنی. و اذا هویت رددتنی و اذا عـثرت قومتنی و اذا مرضت شـفیتنی و اذا دعوت اجبتنی. یـا سـیدی إرض عنی فقد ارضیتنی». - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۷۶ - {بارخدایا! با مدد تو حمله می کنم و با نیروی تو شمشیر می‌زنم و با قوت تو دست به شمشیر می‌برم و بـا کمـک تو یورش می‌برم و از تو کمک می‌طلبم و به خواست تو می‌میرم و زنـده می‌شوم. جانم را تسلیم تو نمودم و کارم را به تو واگـذار کردم، و هیـچ توان و نیرویی نیست مگر از جانب خداوند بلندمرتبه بزرگ. بارخدایا! تو مرا آفریـدی و مرا روزی دادی و خطاهـایم را پوشانـدی و با لطف خود که به من ارزانی داشتی، از بنـدگان بی‌نیازم کردی. وقتی به زمین خوردم، مرا برگرداندی و وقتی مریض شدم، شفایم دادی و وقتی تو را خواندم، مرا اجابت کردی. ای سرور من! از من راضی باش که تو مرا راضی کرده‌ای}.

**[ترجمه]

بیان

الکوخ بالضم بیت من قصب بلا کوه و لوح الرجل بثوبه و بسیفه لمع به و حرکه.

**[ترجمه]الکوخ بالضم بیت من قصب بلا کوه و لوح الرجل بثوبه و بسیفه لمع به و حرکه.

**[ترجمه]

«۱۷»

ن، [عیون أخبـار الرضـا علیه السـلام] یَحْیَی بْنُ الْمُکَتِّبُ عَنِ الْوَرَّاقِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ هَـارُونَ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُـلَیْمَانَ النَّوْفَلِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ یَقْطِینٍ قَالَ: أُنْهِیَ الْخَبَرُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ مُوسَـی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ بِمَا عَزَمَ عَلَیْهِ مُوسَـی بْنُ الْمَهْـدِیِّ فِی أَمْرِهِ فَقَالَ لِأَهْلِ بَیْتِهِ مَا تُشِـیرُونَ قَالُوا نَرَی أَنْ تَتَبَاعَـدَ عَنْهُ وَ أَنْ تُغَیِّبَ شَـخْصَکَ مِنْهُ فَإِنَّهُ لَا یُؤْمَنُ شَرُّهُ فَتَبَسَّمَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام ثُمَّ قَالَ:

زَعَمَتْ سَخِینَهُ أَنْ سَتَغْلِبُ رَبَّهَا**وَ لَیُغْلَبَنَّ مُغَلِّبُ الْغَلَّابِ

ثُمَّ رَفَعَ علیه السلام یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ فَقَالَ اللَّهُمَّ کَمْ مِنْ عَدُوٍّ شَحَذَ لِی ظُبَهَ مُدْیَتِهِ وَ أَرْهَفَ لِی شَبَا حَدِّهِ وَ دَافَ لِی قَوَاتِلَ سُمُومِهِ وَ لَمْ تَنَمْ عَنِّی عَیْنُ حِرَاسَتِهِ فَلَمَّا رَأَیْتَ ضَعْفِی عَنِ احْتِمَالِ الْفَوَادِحِ وَ عَجْزِی مِنْ مُلِمَّاتِ الْجَوَائِحِ صَرَفْتَ عَنِّی ذَلِکَ بِحَوْلِکَ وَ قُوَّتِکَ لَا بِحَوْلِی وَ قُوَّتِی فَأَلْقَیْتَهُ فِی الْحَفِیرِ الَّذِی احْتَفَرَهُ لِی خَائِباً مِمَّا أَمَّلَهُ فِی دُنْیَاهُ مُتَبَاعِداً مِمَّا رَجَاهُ فِی آخِرَتِهِ فَلَکَ الْحَمْدُ عَلَی ذَلِکَ قَدْرَ اسْتِحْقَاقِکَ سَیِّدِی اللَّهُمَّ فَخُذْهُ بِعِزَّتِکَ وَ افْلُلْ حَدَّهُ عَنِّی بِقُدْرَتِکَ وَ اجْعَلْ لَهُ شُغُلًا فِیمَا یَلِیهِ وَ عَجْزاً عَمَّنْ یُنَاوِیهِ اللَّهُمَّ وَ أَعْدِنِی عَلَیْهِ عَدْوَی حَاضِرَهً تَکُونُ مِنْ غَیْظِی شِفَاءً وَ مِنْ حَقِّی عَلَیْهِ وَفَاءً وَ صِلِ اللَّهُمَّ دُعَائِی بِالْإِجَابَهِ وَ انْظِمْ شِکَایَتِی بِالتَّغْیِیرِ وَ عَرِّفْهُ عَمَّا قَلِیلٍ مَا وَعَدْتَ الظَّالِمِینَ وَ عَرِّفْنِی مَا وَعَدْتَ فِی إِجَابَهِ الْمُضْطَرِّینَ إِنَّکَ ذُو الْفَضْلِ

۱- ۱. عیون أخبار الرضا«ع» ج ۱ ص ۷۶.

الْعَظِيمِ وَ الْمَنِّ الْكَرِيمِ (۱)

قَالَ ثُمَّ تَفَرَّقَ الْقَوْمُ فَمَا اجْتَمَعُوا إِلَّا لِقِرَاءَهِ الْكِتَابِ الْوَارِدِ عَلَيْهِ بِمَوْتِ مُوسَی بْنِ الْمَهْدِیِّ فَفِی ذَلِکَ یَقُولُ بَعْضُ مَنْ حَضَرَ مُوسَی علیه السلام مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ:

وَ سَارِیَهٍ لَمْ تَسْرِ فِی الْأَرْضِ تَبْتَغِی***مَحَلًّا وَ لَمْ یَقْطَعْ بِهَا الْبُعْدَ قَاطِعٌ

سَرَتْ حَیْثُ لَمْ تَحْدُ الرِّکَابَ وَ لَمْ تُنِخْ***لِوِرْدٍ وَ لَمْ یَقْصُرْ لَهَا الْبُعْدَ مَانِعٌ

تَمُرُّ وَرَاءَ اللَّیْلِ وَ اللَّیْلُ ضَارِبٌ***بِجُثْمَانِهِ فِیهِ سَمِیرٌ وَ هَاجِعٌ

تُفَتَّحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ دُونَهَا***إِذَا قَرَعَ الْأَبْوَابَ مِنْهُنَّ قَارِعٌ

إِذَا وَرَدَتْ لَمْ یَرْدُدِ اللَّهُ وَفْدَهَا***عَلَی أَهْلِهَا وَ اللَّهُ رَاءٍ وَ سَامِعٌ

وَ إِنِّی لَأَرْجُو اللَّهَ حَتَّی کَأَنَّمَا***أَرَی بِجَمِیلِ الظَّنِّ مَا اللَّهُ صَانِعٌ (۲)

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: خبر قصدی که موسی بن مهدی در مورد ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام در سر داشت به ایشان رسید، گروهی از افراد خانواده‌اشان نیز در محضر ایشان بودند. حضرت رو به خانواده خود فرمودند: چه صلاح می‌بینید؟ گفتند: به نظر ما از دسترس او دور شوید و خودتان را از او پنهان کنید؛ او کسی نیست که بتوان از شرّش در امان بود. ابا الحسن علیه السلام لبخند زدند و سپس فرمودند:

قریش گمان کرد که بر پروردگار خود پیروز می‌شود، ولی آن شکست‌دهنده شکست‌دهندگان باز هم پیروز می‌شود.

سپس دستشان را به سوی آسمان بلند کردند و فرمودند: «اللهم کم من عدو شحذ لی ظبه مدیته و أرهف لی شباحده و داف لی قواتل سمومه و لم تنم عنی عین حراسته. فلما رأیت ضعفی عن إحتمال الفوادح و عجزی عن ملمات الجوایح، صرفت عنی ذلک بحولک و قوتک، لا بحولی و قوتی؛ فألقیته فی الحفیر الذی إحتفره خائباً مما أمله فی دنیاه متباعداً مما رجاه فی آخرته. فلک الحمد علی ذلک قدر إستحقاقک سیدی. اللهم فخذه بعزّتک و أفلل حده عنی بقدرتک و اجعل له شغلا فیما یلیه و عجزاً عمن یناویه. اللهم و أعدنی علیه عدوی حاضره تکون من غیظی شفاءاً و من حقی علیه وفاءاً، و صل اللهم دعائی بالإجابه و انظم شکایتی بالتغییر و عرفه عما قلیل ما وعدت الظالمین و عرفنی ما وعدت فی إجابه المضطرین، إنک ذو الفضل العظیم و المن الکریم.» {معبود من! چه بسیار دشمنی که چاقوی خود را برای من صیقل داد و لبه برّان آن را برایم تیز کرد و آن را با سموم کشنده‌اش زهرآگین کرد و چشمش از نگهبانی من فرو بسته نشد. اما تو وقتی ضعف من در تحمل سختی‌ها و ناتوانی من در برابر ناگواری مصیبت‌ها را دیدی، شر او را با توان و نیروی خود، و نه با توان و نیروی من، از من دفع کردی؛ او را ناامید از آن‌چه در دنیا آرزویش را داشت و دور از آن‌چه در آخرت امیدش را داشت، در گودالی که خودش کنده بود انداختی. تو را در این باره به اندازه‌ای که خود مستحق آن هستی سپاس باد. بارخدایا! او را با قدرت خود بگیر و شمشیرش را در برابر من بشکن و در برابر کاری که می‌خواهد انجام دهد، برایش مشغولیت قرار بده و در مقابل کسی که قصد آسیب رساندن به او را

دارد ناتوانش کن. بارخدایا! منتقم مرا بر سرش حاضر کن تا خشم من از او آرام شود و حقی که بر عهده او دارم او پرداخت شود، بارخدایا! و دعای مرا به اجابت برسان و شکایتم را به رضایت مبل کن و به او کمی از آن‌چه که به ستمگران وعده داده‌ای نشان بده و به من اجابتی که به بی‌چارگان بشارت داده‌ای نشان بده، تو دارای فضل بزرگ و صاحب امتنان فراوان هستی}.

سپس همه متفرق شدند و دفعه بعدی، برای خواندن نامه‌ای که خبر مرگ موسی بن مهدی را آورده بود جمع شدند. در آن هنگام بوده که یکی از اهل بیت موسی علیه السلام که حضور داشته می‌گوید:

چه بسا دعای شبانه‌ای که برای خود جایی در زمین نیافتند و به آسمان رفتند و هیچ رونده‌ای به جهت دوری مسافت، نتوانست مسیر آن‌ها را بپیماید .

تا جایی رفتند که هرگز شترسواران در آن‌جا آوازی سر نداده‌اند و شترهایشان را در آن‌جا برای سیراب شدن به زمین نخوابانده‌اند، و دوری راه نیز نتوانست مانع آن‌ها شود.

در حالی که شب بر زمین پرده تاریکی انداخته بود و ماهی در آسمان دیده نمی‌شد و همه در خواب بودند، بدون این‌که … کسی از آن آگاه شود، از دل شب عبور کرد.

وقتی یکی از آن‌ها دری از درهای آسمان و یا پایین‌تر از آن را بکوبد، آن درها باز می‌شوند.

و وقتی وارد شود، خداوند او را از رفتن پیش اهل آسمان منع نمی‌کند، و خود خدا نیز او را می‌بیند و می‌شنود.

من به قدری به خداوند امید دارم که گویا با حسن ظن خود می‌بینم که خداوند آن را مستجاب کرده است.

**[ترجمه]

«۱۸»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی الْغَضَائِرِيُّ عَنِ الصَّدُوقِ عَنِ ابْنِ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: وَقَعَ الْخَبَرُ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام وَ عِنْدَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَى قَوْلِهِ فَمَا اجْتَمَعُوا إِلَّا لِقِرَاءَةِ الْكُتُبِ الْوَارِدَةِ بِمَوْتِ مُوسَى بْنِ الْمَهْدِيِ (۳).

**[ترجمه]أمالی طوسی نیز مانند همین روایت را از \\"به موسی بن جعفر علیه السلام در حالی که عده‌ای از افراد خانواده… اشان نیز در محضر ایشان بودند خبر رسید که… تا \\"دفعه بعدی، برای خواندن نامه‌ای که خبر مرگ موسی بن مهدی را آورده بود جمع شدند\\" با سندی متفاوت از حسین بن علی بن یقطین نقل کرده است. - . أمالی طوسی : ۲۶۸ -

**[ترجمه]

«۱۹»

لی، [الأمالی] للصدوق ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ: مِثْلَهُ (۴)

**[ترجمه]أمالی صدوق هم نیز این روایت را آورده است. - . أمالی صدوق : ۳۷۶ -

**[ترجمه]

بیان

و ساریه أی و رب ساریه من السری و هو السیر باللیل أی رب دعوه لم تجر فی الأرض تطلب محلا بل صعدت إلی السماء و لم یقطعها قاطع لبعد المسافه جرت حیث لم تحد الرکاب من حدی الإبل و لم تنخ من إناخه الإبل لورد أی ورود علی الماء قوله تمر وراء اللیل أی تمر هذه الدعوه وراء ستر اللیل بحیث لا یطلع علیها أحد.

قوله و اللیل ضارب بجثمانه أی ضرب بجسده الأرض و سکن و استقر

ص: ۲۱۸

۱- ۱. هو الدعاء المعروف بالجوشن الصغیر.

۲- ۲. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۷۹.

۳- ۳. أمالی الطوسیّ ص ۲۶۸.

۴- ۴. أمالی الصدوق ص ۳۷۶.

فیها و قال الجوهری (۱)

الضارب اللیل الذی ذهبت یمینا و شمالا و ملأت الدنیا قوله لم یردد الله وفدها أی لم یرددها وافده.

**[ترجمه]و ساریه أی و رب ساریه من السری و هو السیر باللیل أی رب دعوه لم تجر فی الأرض تطلب محلا بل صعدت إلی السماء و لم یقطعها قاطع لبعد المسافه جرت حیث لم تحد الرکاب من حدی الإبل و لم تنخ من إناخه الإبل لورد أی ورود علی الماء قوله تمر وراء اللیل أی تمر هذه الدعوه وراء ستر اللیل بحیث لا یطلع علیها أحد.

قوله و اللیل ضارب بجثمانه أی ضرب بجسده الأرض و سکن و استقر

فیها و قال الجوهری - ۱. الصحاح ج ۱ ص ۱۶۹. -

الضارب اللیل الذی ذهبت یمینا و شمالا و ملأت الدنیا قوله لم یردد الله وفدها أی لم یرددها وافده.

**[ترجمه]

«۲۰»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ سَمِعْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا یَقُولُ: لَمَّا حَبَسَ الرَّشِیدُ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام جَنَّ عَلَیْهِ اللَّیْلُ فَخَافَ نَاحِیَهَ هَارُونَ أَنْ یَقْتُلَهُ فَجَدَّدَ مُوسَی علیه السلام طَهُورَهُ وَ اسْتَقْبَلَ بِوَجْهِهِ الْقِبْلَهَ وَ صَلَّی لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعَ رَکَعَاتٍ ثُمَّ دَعَا بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ فَقَالَ یَا سَیِّدِی نَجِّنِی مِنْ حَبْسِ هَارُونَ وَ خَلِّصْنِی مِنْ یَدِهِ یَا مُخَلِّصَ الشَّجَرِ مِنْ بَیْنِ رَمْلٍ وَ طِینٍ وَ مَاءٍ وَ یَا مُخَلِّصَ اللَّبَنِ مِنْ بَیْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ وَ یَا مُخَلِّصَ الْوَلَدِ مِنْ بَیْنِ مَشِیمَهٍ وَ رَحِمٍ وَ یَا مُخَلِّصَ النَّارِ مِنْ بَیْنِ الْحَدِیدِ وَ الْحَجَرِ وَ یَا مُخَلِّصَ الرُّوحِ مِنْ بَیْنِ الْأَحْشَاءِ وَ الْأَمْعَاءِ خَلِّصْنِی مِنْ یَدَیْ هَارُونَ قَالَ فَلَمَّا دَعَا مُوسَی علیه السلام بِهَذِهِ الدَّعَوَاتِ أَتَی هَارُونَ رَجُلٌ أَسْوَدُ فِی مَنَامِهِ وَ بِیَدِهِ سَیْفٌ قَدْ سَلَّهُ فَوَقَفَ عَلَی رَأْسِ هَارُونَ وَ هُوَ یَقُولُ یَا هَارُونُ أَطْلِقْ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ وَ إِلَّا ضَرَبْتُ عِلَاوَتَکَ بِسَیْفِی هَذَا فَخَافَ هَارُونُ مِنْ هَیْبَتِهِ ثُمَّ دَعَا الْحَاجِبَ فَجَاءَ الْحَاجِبُ فَقَالَ لَهُ اذْهَبْ إِلَی السِّجْنِ فَأَطْلِقْ عَنْ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ فَخَرَجَ الْحَاجِبُ فَقَرَعَ بَابَ السِّجْنِ فَأَجَابَهُ صَاحِبُ السِّجْنِ فَقَالَ مَنْ ذَا قَالَ إِنَّ الْخَلِیفَهَ یَدْعُو مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ فَأَخْرِجْهُ مِنْ سِجْنِکَ وَ أَطْلِقْ عَنْهُ فَصَاحَ السَّجَّانُ یَا مُوسَی إِنَّ الْخَلِیفَهَ یَدْعُوکَ فَقَامَ مُوسَی علیه السلام مَذْعُوراً فَزِعاً وَ هُوَ یَقُولُ لَا یَدْعُونِی فِی جَوْفِ هَذَا اللَّیْلِ إِلَّا لِشَرٍّ یُرِیدُ بِی فَقَامَ بَاکِیاً حَزِیناً مَغْمُوماً آیِساً مِنْ حَیَاتِهِ فَجَاءَ إِلَی هَارُونَ وَ هُوَ تَرْتَعِدُ فَرَائِصُهُ فَقَالَ سَلَامٌ عَلَی هَارُونَ فَرَدَّ عَلَیْهِ السَّلَامَ ثُمَّ قَالَ لَهُ هَارُونُ نَاشَدْتُکَ بِاللَّهِ هَلْ دَعَوْتَ فِی جَوْفِ هَذِهِ اللَّیْلَهِ بِدَعَوَاتٍ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ وَ مَا هُنَّ قَالَ جَدَّدْتُ طَهُوراً وَ صَلَّیْتُ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَرْبَعَ رَکَعَاتٍ وَ رَفَعْتُ طَرْفِی إِلَی السَّمَاءِ وَ قُلْتُ یَا سَیِّدِی خَلِّصْنِی مِنْ یَدِ هَارُونَ وَ ذِکْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ ذَکَرَ لَهُ مَا کَانَ مِنْ دُعَائِهِ فَقَالَ

١- ١. الصحاح ج ١ ص ١٦٩.

هَارُونُ قَدِ اسْتَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَکَ یَا حَاجِبُ أَطْلِقْ عَنْ هَذَا ثُمَّ دَعَا بِخِلَعٍ فَخَلَعَ عَلَیْهِ ثَلَاثاً وَ حَمَلَهُ عَلَی فَرَسِهِ وَ أَکْرَمَهُ وَ صَیَّرَهُ نَدِیماً لِنَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ هَاتِ الْکَلِمَاتِ فَعَلَّمَهُ فَأَطْلَقَ عَنْهُ وَ سَلَّمَهُ إِلَی الْحَاجِبِ لِیُسَلِّمَهُ إِلَی الدَّارِ وَ یَکُونَ مَعَهُ فَصَارَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام کَرِیماً شَرِیفاً عِنْدَ هَارُونَ وَ کَانَ یَدْخُلُ عَلَیْهِ فِی کُلِّ خَمِیسٍ إِلَی أَنْ حَبَسَهُ الثَّانِیَةَ فَلَمْ یُطْلِقْ عَنْهُ حَتَّی سَلَّمَهُ إِلَی السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ وَ قَتَلَهُ بِالسَّمِّ (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: ابراهیم بن هاشم نقل کرده، از یکی از اصحاب شنیدم که می‌گفت: وقتی رشید موسی بن جعفر علیه السّلام را زندانی کرد، شب که شد ایشان ترسیدند که هارون اقدام به قتل ایشان کنند، امام علیه السّلام وضوی خود را تجدید نمودند و رویشان را به سمت قبله کردند و چهار رکعت نماز برای خداوند عزّو جلّ گزاردند و بعد این دعا را خواندند: «یا سیدی! نجنی من حبس هارون و خلصنی من یده، یا مخلص الشجر من بین رمل و طین و ماء! و یا مخلص اللبن من بین فرث و دم! و یا مخلص الولد من بین مشیمه و رحم! و یا مخلص النار من بین الحدید و الحجر! و یا مخلص الروح من بین الاحشاء و الامعاء! خلصنی من یدی هارون.» {ای سرور من! مرا از زندان هارون نجات بده و از چنگ او بیرون آور، ای کسی که درخت را از میان شن و گل و آب بیرون می‌آوری! ای کسی که شیر را از میان غذای هضم شده و خون بیرون می... آوری! ای کسی که فرزند را از میان کیسه و رحم بیرون می‌آوری! ای کسی که آتش را از میان آهن و سنگ بیرون می... آوری! ای کسی که روح را از درون و لابلای شکم بیرون می‌آوری! مرا از چنگ هارون بیرون آور.}

وقتی موسی علیه السلام این دعا را خواندند، مردی سیاه با شمشیری برهنه به دست، به خواب هارون آمد و بالای سر او ایستاد و می‌گفت: ای هارون! موسی بن جعفر را آزاد کن، و گرنه با همین شمشیر گردنت را می‌زنم. هارون از هیبت او ترسید و پیش‌کار خود را خواست و به او گفت: به زندان برو و موسی بن جعفر را آزاد کن. پیش‌کار رفت و درب زندان را کوبید؛ زندان‌بان گفت: کیستی؟ گفت: خلیفه با موسی بن جعفر کار دارد، او را از زندانت بیرون بیاور و آزادش کن. زندان‌بان فریاد زد: ای موسی! خلیفه تو را می‌خواهد.

موسی علیه السّلام با ترس و وحشت و در حالی که می‌فرمودند: در این دل شب، مرا جز برای شری که قصد دارد به من برساند نمی‌خواهد، برخاستند و گریان و محزون و غمگین مأیوس از زندگی پیش هارون آمدند و بدنشان می لرزید. بر هارون سلام کردند و هارون جواب سلم ایشان را داد و گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم، بگو آیا در در دل امشب دعایی کردی؟ فرمودند: آری. گفت: چه دعایی؟ فرمودند: وضویم را تجدید کردم و چهار رکعت نماز برای خداوند عزّ و جلّ گزاردم و گفتم: ای سرور من! مرا از زندان چنگ هارون و یاد و شرش نجات بده و بقیه دعا... هارون گفت: خداوند دعایت را مستجاب کرد، ای پیش‌کار این مرد را آزاد کن. آن‌گاه گفت مقداری خلعت بیاورند و سه خلعت با ایشان بخشید و ایشان را سوار بر اسب خود نمود و بسیار احترام کرد و ندیم خویش قرار داد. بعد گفت: آن دعاها را به من بیاموز، ایشان دعا را به او آموختند. ایشان را آزاد کرد و به پیش‌کار تحویل داد تا ایشان را تا منزل همراهی کند. موسی بن جعفر از آن پس در نزد هارون منزلت و شرافت یافتند و هر پنج‌شنبه پیش هارون می‌رفتند. تا این‌که هارون ایشان را برای بار دوم زندانی کرد و دیگر رهایشان نکرد. و در نهایت ایشان را به زندان سندی بن شاهک تحویل داد و با سم به شهادت رساند. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۹۳ -

**[ترجمه]

«۲۱»

لی، [الأمالی] للصدوق: مِثْلَهُ إِلَی قَوْلِهِ فِی کُلِّ یَوْمِ خَمِیسٍ (۲).

**[ترجمه]أمالی صدوق نیز مانند این روایت را تا جمله \\"هر پنج‌شنبه پیش هارون می‌رفتند\\" نقل کرده است. - . أمالی صدوق : ۳۸۷ -

**[ترجمه]

«۲۲»

ما، [الأمالی] للشیخ الطوسی الْغَضَائِرِیُّ عَنِ الصَّدُوقِ: مِثْلَهُ (۳)

**[ترجمه]أمالی طوسی نیز مانند همین را از طریق غضائری از صدوق نقل کرده است. - . أمالی طوسی : ۲۶۹ -

**[ترجمه]

«۲۳»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب مُرْسَلًا: مِثْلَهُ مَعَ اخْتِصَارٍ ثُمَّ قَالَ وَ فِی رِوَایَهِ الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِیعِ أَنَّهُ قَالَ صِرْ إِلَی حَبْسِنَا وَ أَخْرِجْ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ وَ ادْفَعْ إِلَیْهِ ثَلَاثِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ اخْلَعْ عَلَیْهِ خَمْسَ خِلَعٍ وَ احْمِلْهُ عَلَی ثَلَاثِ مَرَاکِبَ وَ خَیِّرْهُ إِمَّا الْمُقَامَ مَعَنَا أَوِ الرَّحِیلَ إِلَی أَیِّ الْبِلَادِ أَحَبَّ فَلَمَّا عَرَضَ الْخِلَعَ عَلَیْهِ أَبَی أَنْ یَقْبَلَهَا(۴).

**[ترجمه]العلاوه بالکسر أعلی الرأس.

**[ترجمه]

بیان

العلاوه بالکسر أعلی الرأس.

**[ترجمه]مناقب إبن شهر آشوب نیز این روایت را با سندی مرسل آورده و بعد گفته است: در روایت فضل بن ربیع این‌طور آمده است: هارون گفت: به زندانمان برو و موسی بن جعفر را بیرون بیاور و به او سی هزار درهم و پنج خلعت بده و سه مرکب در اختیار او بگذار و مخیرش کن که اگر می‌خواهد پیش ما بماند، و اگر نمی‌خواهد به هر جا که دوست دارد برود. وقتی فضل خلعت‌ها را آورد، ایشان قبول نکردند. - . مناقب آل أبی‌طالب ۳ : ۴۲۲ -

**[ترجمه]

«۲۴»

ن، [عيون أخبار الرضا عليه السلام] مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَحْرٍ الشَّيْبَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي الْخَزَزِيُّ أَبُو الْعَبَّاسِ بِالْكُوفَةِ قَالَ حَدَّثَنِي الثَّوْبَانِيُّ قَالَ: كَانَتْ لِأَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام بِضْعَ عَشْرَةَ سَنَةً كُلَّ يَوْمٍ سَجْدَةٌ بَعْدَ ابْيِضَاضِ الشَّمْسِ إِلَى وَقْتِ الزَّوَالِ قَالَ فَكَانَ هَارُونُ رُبَّمَا صَعِدَ سَطْحاً يُشْرِفُ مِنْهُ عَلَى الْحَبْسِ الَّذِي حُبِسَ فِيهِ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام فَكَانَ يَرَى أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام سَاجِداً فَقَالَ لِلرَّبِيعِ مَا ذَاكَ الثَّوْبُ الَّذِي أَرَاهُ كُلَّ يَوْمٍ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا ذَاكَ بِثَوْبٍ وَ إِنَّمَا هُوَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ سَجْدَةٌ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى وَقْتِ الزَّوَالِ قَالَ الرَّبِيعُ فَقَالَ لِي هَارُونُ أَمَا إِنَّ هَذَا مِنْ رُهْبَانِ بَنِي هَاشِمٍ قُلْتُ فَمَا لَكَ فَقَدْ

ص: ۲۲۰

۱- ۱. عيون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۹۳.

۲- ۲. أمالي الصدوق ص ۳۷۷.

۳- ۳. أمالي الطوسيّ ص ۲۶۹.

۴- ۴. المناقب ج ۳ ص ۴۲۲.

ضَيَّقْتَ عَلَيْهِ فِی الْحَبْسِ قَالَ هَيْهَاتَ لَا بُدَّ مِنْ ذَلِکَ (۱).

**[ترجمه]عيون أخبار الرضا: ثوبانی نقل كرده، ابا الحسن موسی بن جعفر عليه السّلام حدود ده سال هر روز از سفيدی آفتاب تا هنگام ظهر در سجده به سر می‌بردند. گاهی هارون روی پشت بامی می‌رفت كه می‌توانست از آن‌جا درون زندانی كه ابا الحسن عليه السّلام در آن‌جا بودند را ببيند و ايشان را در حال سجده می‌ديد. روزی به ربيع گفت: اين لباسی كه هر روز آن را در آن‌جا می‌بينم چيست؟ گفت: ای اميرالمؤمنين! لباس نيست، موسی بن جعفر است؛ ايشان هر روز از طلوع آفتاب تا ظهر به سجده می‌روند. هارون گفت: به راستی او از راهبان بنی‌هاشم است. ربيع گفت: پس چرا او را در زندان انداخته‌ای. هارون گفت: افسوس كه بايد اين كار را بكنم. -. عيون أخبار الرضا ۱ : ۹۵ -

**[ترجمه]

«۲۵»

ن، [عيون أخبار الرضا عليه السلام] الطَّالَقَانِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الصَّوْلِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّوْفَلِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبِی يَقُولُ: لَمَّا قَبَضَ الرَّشِيدُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ عِنْدَ رَأْسِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله قَائِماً يُصَلِّی فَقَطَعَ عَلَيْهِ صَلَاتَهُ وَ حُمِلَ وَ هُوَ يَبْكِی وَ يَقُولُ إِلَيْکَ أَشْكُو يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَلْقَى وَ أَقْبَلَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ يَبْكُونَ وَ يَضِجُّونَ فَلَمَّا حُمِلَ إِلَى بَيْنِ يَدَيِ الرَّشِيدِ شَتَمَهُ وَ جَفَاهُ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ أَمَرَ بِبَيْتَيْنِ فَهُيِّئَا لَهُ فَحَمَلَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام إِلَى أَحَدِهِمَا فِی خَفَاءٍ وَ دَفَعَهُ إِلَى حَسَّانَ السَّرْوِيِّ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَصِيرَ بِهِ فِی قُبَّةٍ إِلَى الْبَصْرَهِ فَيُسَلِّمَهُ إِلَى عِيسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی جَعْفَرٍ وَ هُوَ أَمِيرُهَا وَ وَجَّهَ قُبَّةً أُخْرَى عَلَانِيَةً نَهَاراً إِلَى الْكُوفَهِ مَعَهَا جَمَاعَةٌ لِيُعَمِّيَ عَلَى النَّاسِ أَمْرَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام.

فَقَدِمَ حَسَّانُ الْبَصْرَهَ قَبْلَ التَّرْوِيَهِ بِيَوْمٍ فَدَفَعَهُ إِلَى عِيسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی جَعْفَرٍ نَهَاراً عَلَانِيَةً حَتَّى عُرِفَ ذَلِکَ وَ شَاعَ أَمْرُهُ فَحَبَسَهُ عِيسَى فِی بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الْمَحْبَسِ الَّذِی كَانَ يَحْبِسُ فِيهِ وَ أَقْفَلَ عَلَيْهِ وَ شَغَلَهُ عَنْهُ الْعِيدُ فَكَانَ لَا يَفْتَحُ عَنْهُ الْبَابَ إِلَّا فِی حَالَتَيْنِ حَالٍ يَخْرُجُ فِيهَا إِلَى الطُّهُورِ وَ حَالٍ يُدْخِلُ إِلَيْهِ فِيهَا الطَّعَامَ قَالَ أَبِی فَقَالَ لِیَ الْفَيْضُ بْنُ أَبِی صَالِحٍ وَ كَانَ نَصْرَانِيّاً ثُمَّ أَظْهَرَ الْإِسْلَامَ وَ كَانَ زِنْدِيقاً وَ كَانَ يَكْتُبُ لِعِيسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ كَانَ بِی خَاصّاً فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعَ هَذَا الرَّجُلُ الصَّالِحُ فِی أَيَّامِهِ هَذِهِ فِی هَذِهِ الدَّارِ الَّتِی هُوَ فِيهَا مِنْ ضُرُوبِ الْفَوَاحِشِ وَ الْمَنَاكِيرِ مَا أَعْلَمُ وَ لَا أَشُكُّ أَنَّهُ لَمْ يَخْطُرْ بِبَالِهِ قَالَ أَبِی وَ سَعَى بِی فِی تِلْکَ الْأَيَّامِ إِلَى عِيسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی جَعْفَرٍ عَلِيُّ بْنُ يَعْقُوبَ بْنِ عَوْنِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ رَبِيعَهَ فِی رُقْعَهٍ دَفَعَهَا إِلَيْهِ أَحْمَدُ بْنُ أُسَيْدٍ حَاجِبُ عِيسَى قَالَ وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ يَعْقُوبَ مِنْ مَشَايِخِ بَنِی هَاشِمٍ وَ كَانَ أَكْبَرَهُمْ سِنّاً وَ كَانَ مَعَ سِنِّهِ يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَ يَدْعُو أَحْمَدَ بْنَ أُسَيْدٍ إِلَى مَنْزِلِهِ فَيَحْتَفِلُ لَهُ وَ يَأْتِيهِ بِالْمُغَنِّينَ وَ الْمُغَنِّيَاتِ وَ يَطْمَعُ فِی أَنْ يَذْكُرَهُ لِعِيسَى فَكَانَ فِی رُقْعَتِهِ الَّتِی دَفَعَهَا إِلَيْهِ إِنَّکَ تُقَدِّمُ عَلَيْنَا مُحَمَّدَ بْنَ سُلَيْمَانَ فِی إِذْنِکَ وَ إِكْرَامِکَ وَ تَخُصُّهُ بِالْمِسْکِ وَ فِينَا مَنْ هُوَ أَسَنُّ مِنْهُ وَ هُوَ

۱- ۱. عيون أخبار الرضا«ع» ج ۱ ص ۹۵.

يَدِينُ بِطَاعَةِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْمَحْبُوسِ عِنْدَكَ قَالَ أَبِي فَإِنِّي لَقَائِلٌ (۱)

فِي يَوْمٍ قَائِظٍ إِذْ حُرِّكَتْ حَلْقَةُ الْبَابِ عَلَيَّ فَقُلْتُ مَا هَذَا فَقَالَ لِيَ الْغُلَامُ قَعْنَبُ بْنُ يَحْيَى عَلَى الْبَابِ يَقُولُ لَا بُدَّ مِنْ لِقَائِكَ السَّاعَةَ فَقُلْتُ مَا جَاءَ إِلَّا لِأَمْرٍ ائْذَنُوا لَهُ فَدَخَلَ فَخَبَّرَنِي عَنِ الْفَيْضِ بْنِ أَبِي صَالِحٍ بِهَذِهِ الْقِصَّةِ وَ الرُّقْعَةِ وَ قَدْ كَانَ قَالَ لِيَ الْفَيْضُ بَعْدَ مَا أَخْبَرَنِي لَا تُخْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَتُخَوِّفَهُ فَإِنَّ الرَّافِعَ عِنْدَ الْأَمِيرِ لَمْ يَجِدْ فِيهِ مَسَاغاً وَ قَدْ قُلْتُ لِلْأَمِيرِ أَ فِي نَفْسِكَ مِنْ هَذَا شَيْ ءٌ حَتَّى أُخْبِرَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَيَأْتِيَكَ فَيَحْلِفَ عَلَى كَذِبِهِ فَقَالَ لَا تُخْبِرْهُ فَتَغُمَّهُ فَإِنَّ ابْنَ عَمِّهِ إِنَّمَا حَمَلَهُ عَلَى هَذَا لِحَسَدٍ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّكَ لَا تَخْلُو بِأَحَدٍ خَلْوَتَكَ بِهِ فَهَلْ حَمَلَكَ عَلَى أَحَدٍ قَطُّ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ قُلْتُ فَلَوْ كَانَ لَهُ مَذْهَبٌ يُخَالِفُ فِيهِ النَّاسَ لَأَحَبَّ أَنْ يَحْمِلَكَ عَلَيْهِ قَالَ أَجَلْ وَ مَعْرِفَتِي بِهِ أَكْثَرُ قَالَ أَبِي فَدَعَوْتُ بِدَابَّتِي وَ رَكِبْتُ إِلَى الْفَيْضِ مِنْ سَاعَتِي فَصِرْتُ إِلَيْهِ وَ مَعِي قَعْنَبٌ فِي الظَّهِيرَةِ فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَيْهِ فَأَرْسَلَ إِلَيَّ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَدْ جَلَسْتُ مَجْلِساً أَرْفَعُ قَدْرَكَ عَنْهُ وَ إِذَا هُوَ جَالِسٌ عَلَى شَرَابِهِ فَأَرْسَلْتُ إِلَيْهِ لَا بُدَّ مِنْ لِقَائِكَ فَخَرَجَ إِلَيَّ فِي قَمِيصٍ دَقِيقٍ وَ إِزَارٍ مُوَرَّدٍ فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا بَلَغَنِي فَقَالَ لِقَعْنَبٍ لَا جُزِيتَ خَيْراً أَ لَمْ أَتَقَدَّمْ إِلَيْكَ أَنْ لَا تُخْبِرَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَتَغُمَّهُ ثُمَّ قَالَ لَا بَأْسَ فَلَيْسَ فِي قَلْبِ الْأَمِيرِ مِنْ ذَلِكَ شَيْ ءٌ قَالَ فَمَا مَضَتْ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا أَيَّامٌ يَسِيرَةٌ حَتَّى حُمِلَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام سِرّاً إِلَى بَغْدَادَ وَ حُبِسَ ثُمَّ أُطْلِقَ ثُمَّ حُبِسَ وَ سُلِّمَ إِلَى السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ فَحَبَسَهُ وَ ضَيَّقَ عَلَيْهِ ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِ الرَّشِيدُ بِسَمٍّ فِي رُطَبٍ وَ أَمَرَهُ أَنْ يُقَدِّمَهُ إِلَيْهِ وَ يَحْتِمَ عَلَيْهِ فِي تَنَاوُلِهِ مِنْهُ فَفَعَلَ فَمَاتَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ (۲).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: علی بن محمّد بن سلیمان نوفلی گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: وقتی رشید موسی بن جعفر علیه السّلام را گرفت، ایشان بالای سر پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول نماز بودند؛ نمازشان را قطع کردند و ایشان را بردند، اشک می‌ریختند و می‌فرمودند: ای رسول خدا! شکایت این وضع را به شما می کنم. مردم نیز از هر طرف آمدند و می گریستند و ضجه می‌زدند. وقتی ایشان را پیش هارون بردند، هارون به ایشان فحش داد و آزارشان کرد. شب که رسید، دستور داد دو خانه آماده کردند و موسی بن جعفر علیه السلام را مخفیانه به یکی از آن‌دو بردند و به حسان سروی سپرد و به او دستور داد تا ایشان را با محملی به بصره ببرد و به عیسی بن جعفر بن أبی‌جعفر که فرماندار بصره بود تحویل دهد. یک محمل دیگر را هم در روشنی روز با گروهی به طرف کوفه فرستاد تا وضعیت موسی بن جعفر علیه السلام را بر مردم مبهم کند.

حسّان یک روز قبل از ترویه به بصره رسید و ایشان را روزانه و آشکارا به عیسی بن جعفر بن أبی‌جعفر تحویل داد تا همه بفهمند و خبرش بین مردم پخش شود. عیسی ایشان را در یکی از اتاق‌های زندان، زندانی نمود و در آن را قفل کرد و در روز عید نیز آن را باز نکرد، و در آن را فقط دو بار در روز باز می کردند؛ وقتی که ایشان برای طهارت بیرون می‌آمدند، و وقتی که برایشان غذا می‌بردند.

علی بن محمد بن سلیمان نوفلی از پدرش نقل کرده، فیض بن أبی‌صالح - که قبلاً نصرانی و بی‌دین بود و بعد مسلمان شد و کاتب عیسی بن جعفر بود و به من نیز خیلی محبت داشت - برایم نقل کرد: ای اباعبدالله! این مرد صالح، در این ایامی که در این خانه زندانی است، گناهان و کارهای زشتی به گوشش خورده که من شک ندارم که تا قبل از این به ذهنش هم خطور نکرده بود. پدرم گفت: در آن روزها علی بن یعقوب بن عون بن عباس بن ربیعه به وسیله نامه ای که احمد بن أسید، پیش‌کار عیسی به او داده بود، پیش عیسی بن جعفر بن ابی‌جعفر از من سعایت کرد. علی بن یعقوب از کهن‌سالان بنی‌هاشم بود و از همه آن‌ها سن بیشتری داشت و با آن سن زیادش شراب خواری می‌کرد و أحمد بن اسید را به خانه خود دعوت می کرد و

برایش جشن ترتیب می‌داد و آوازه خوان‌های مرد و زن می آورد و طمع داشت که او برایش پیش عیسی کاری بکند. در نامه‌ای که به او داد، نوشته بود که تو محمّد بن سلیمان را در اجازه ورود دادن و احترام بر ما مقدم می‌داری و برای او مشک می‌آوری و برا ما نمی‌آوری، با این‌که در میان ما کسانی هستند که از نظر سن از او بزرگ‌ترند، و گذشته از این، او معتقد به اطاعت موسی بن جعفر است که در زندان توست.

پدرم گفت: در یک روز بسیار گرم، در حال قیلوله بودم که حلقه در خانه‌ام به حرکت درآمد؛ گفتم: چه خبر است؟ غلامم گفت: قعنب بن یحیی آمده و می گوید: همین الآن باید شما را ببیند. گفتم: حتماً کار مهمی دارد، اجازه دهید داخل بیاید. وارد شد و جریان سعایت و قضیه نامه را از طرف فیض بن أبی‌صالح به من خبر داد و در ضمن گفت که فیض به من گفته بود: به اباعبدالله چیزی نگو که سبب ترس او شود؛ زیرا سخن چین نتوانسته در امیر تأثیری بگذارد، زیرا من به امیر گفتم: اگر این حرف‌ها اثری در شما گذاشته است، من به اباعبدالله بگویم تا نزد شما بیاید و قسم بخورد که این حرف‌ها دروغ است. گفت: چیزی به او نگو که ناراحت شود؛ پسرعمویش از روی حسد این چیزها را در مورد او نوشته است. گفتم: ای امیر! خود شما با هیچ‌کس به اندازه او خلوت نداشته‌اید؛ آیا تا به حال هرگز از کسی پیش شما بدگویی کرده است؟ گفت: پناه بر خدا. گفتم: اگر مذهبی بر خلاف مردم می‌داشت مایل بود شما را نیز به مذهب خود درآورد. گفت: آری، خودم او را بهتر می... شناسم.

پدرم گفت: گفتم مرکبم را آوردند و در حالی که قعنب را هم پشت سرم نشانده بودم، فوری پیش فیض رفتم و اجازه ورود خواستم. برایم پیغام داد که: فدایت شوم! من در مجلسی نشسته‌ام که مقام شما بالاتر از آن است. فهمیدم که بر بساط شرابش نشسته است. پیغام دادم که باید حتما شما را ببینم. با لباسی نازک و شلواری گل‌دار بیرون آمد. آنچه شنیده بودم را برایش بازگو کردم؛ به قعنب گفت: خیر نبینی! من بتو نگفتم که به اباعبدالله چیزی نگو و باعث ناراحتی او نشو. سپس گفت: طوری نیست؛ امیر چیزی از آن حرف‌ها را به دل نگرفته است. بعد از این جریان چند روزی بیشتر نگذشت که موسی بن جعفر علیه السّلام را پنهانی به بغداد بردند و زندانی کردند و بعد آزادش کردند. سپس باز ایشان را زندانی کردند و به سندی بن شاهک تحویل دادند. سندی ایشان را به زندان انداخت و بر ایشان سخت گرفت. بعد رشید برایشان مقداری خرمای مسموم فرستاد و به سندی دستور داد که خرماها را پیش ایشان ببرد و مطمئن شود که ایشان آن را می‌خورد. او نیز این کار را کرد و حضرت از دنیا رفتند. صلوات الله علیه. - . همان : ۸۵ -

**[ترجمه]

ایضاح

احتفل القوم اجتمعوا و ما احتفل به ما بالی.

**[ترجمه]احتفل القوم اجتمعوا و ما احتفل به ما بالی.

**[ترجمه]

«۲۶»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] تَمِیمٌ الْقُرَشِیُّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیٍّ الْأَنْصَارِیِّ عَنْ سُلَیْمَانَ

۱- ۱. القیلوله: هی النوم فی الظهیره. أو هی الاستراحه فی الظهیره و ان لم یکن معها نوم.

۲- ۲. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۸۵.

بْنِ جَعْفَرٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: إِنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ لَمَّا ضَاقَ صَدْرُهُ مِمَّا كَانَ يَظْهَرُ لَهُ مِنْ فَضْلِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام وَ مَا كَانَ يَبْلُغُهُ عَنْهُ مِنْ قَوْلِ الشِّيعَهِ بِإِمَامَتِهِ وَ اخْتِلَافِهِمْ فِی السِّرِّ إِلَيْهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ خَشِيَهُ عَلَى نَفْسِهِ وَ مُلْكِهِ فَفَكَّرَ فِی قَتْلِهِ بِالسَّمِّ فَدَعَا بِرُطَبٍ فَأَكَلَ مِنْهُ ثُمَّ أَخَذَ صِينِيَّةً فَوَضَعَ فِيهَا عِشْرِينَ رُطَبَةً وَ أَخَذَ سِلْكاً فَعَرَكَهُ فِی السَّمِّ وَ أَدْخَلَهُ فِی سَمِّ الْخِيَاطِ وَ أَخَذَ

رُطَبَةً مِنْ ذَلِکَ الرُّطَبِ فَأَقْبَلَ يُرَدِّدُ إِلَيْهَا ذَلِکَ السَّمَّ بِذَلِکَ الْخَيْطِ حَتَّى عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ حَصَلَ السَّمُّ فِيهَا فَاسْتَكْثَرَ مِنْهُ ثُمَّ رَدَّهَا فِی ذَلِکَ الرُّطَبِ وَ قَالَ لِخَادِمٍ لَهُ احْمِلْ هَذِهِ الصِّينِيَّهَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ قُلْ لَهُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَكَلَ مِنْ هَذَا الرُّطَبِ وَ تَنَغَّصَ لَکَ بِهِ وَ هُوَ يُقْسِمُ عَلَيْکَ بِحَقِّهِ لَمَّا أَكَلْتَهَا عَنْ آخِرِ رُطَبِهِ فَإِنِّی اخْتَرْتُهَا لَکَ بِيَدَیَّ وَ لَا تَتْرُكْهُ يُبْقِی مِنْهَا شَيْئاً وَ لَا يُطْعِمُ مِنْهَا أَحَداً فَأَتَاهُ بِهَا الْخَادِمُ وَ أَبْلَغَهُ الرِّسَالَهَ فَقَالَ لَهُ ائْتِنِی بِخِلَالٍ فَنَاوَلَهُ خِلَالًا وَ قَامَ بِإِزَائِهِ وَ هُوَ يَأْكُلُ مِنَ الرُّطَبِ وَ كَانَتْ لِلرَّشِيدِ كَلْبَهٌ تَعِزُّ عَلَيْهِ فَجَذَبَتْ نَفْسَهَا وَ خَرَجَتْ تَجُرُّ سَلَاسِلَهَا مِنْ ذَهَبٍ وَ جَوْهَرٍ حَتَّى حَاذَتْ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليه السلام فَبَادَرَ بِالْخِلَالِ إِلَى الرُّطَبَهِ الْمَسْمُومَهِ وَ رَمَى بِهَا إِلَى الْكَلْبَهِ فَأَكَلَتْهَا فَلَمْ تَلْبَثْ أَنْ ضَرَبَتْ بِنَفْسِهَا الْأَرْضَ وَ عَوَتْ وَ تَهَرَّتْ قِطْعَهً قِطْعَهً وَ اسْتَوْفَى عليه السلام بَاقِیَ الرُّطَبِ وَ حَمَلَ الْغُلَامُ الصِّينِيَّهَ حَتَّى صَارَ بِهَا إِلَى الرَّشِيدِ فَقَالَ لَهُ قَدْ أَكَلَ الرُّطَبَ عَنْ آخِرِهِ قَالَ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَكَيْفَ رَأَيْتَهُ قَالَ مَا أَنْكَرْتُ مِنْهُ شَيْئاً يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ ثُمَّ وَرَدَ عَلَيْهِ خَبَرُ الْكَلْبَهِ وَ أَنَّهَا قَدْ تَهَرَّتْ وَ مَاتَتْ فَقَلِقَ الرَّشِيدُ لِذَلِکَ قَلَقاً شَدِيداً وَ اسْتَعْظَمَهُ وَ وَقَفَ عَلَى الْكَلْبَهِ فَوَجَدَهَا مُتَهَرِّئَهً بِالسَّمِّ فَأَحْضَرَ الْخَادِمَ وَ دَعَا لَهُ بِسَيْفٍ وَ نَطْعٍ وَ قَالَ لَهُ لَتَصْدُقَنِّی عَنْ خَبَرِ الرُّطَبِ أَوْ لَأَقْتُلَنَّکَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّی حَمَلْتُ الرُّطَبَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ أَبْلَغْتُهُ سَلَامَکَ وَ قُمْتُ بِإِزَائِهِ فَطَلَبَ مِنِّی خِلَالًا فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فَأَقْبَلَ يَغْرِزُ فِی الرُّطَبَهِ بَعْدَ الرُّطَبَهِ وَ يَأْكُلُهَا حَتَّى مَرَّتِ الْكَلْبَهُ فَغَرَزَ الْخِلَالَ فِی رُطَبَهٍ مِنْ ذَلِکَ الرُّطَبِ فَرَمَى بِهَا فَأَكَلَتْهَا الْكَلْبَهُ وَ أَكَلَ هُوَ بَاقِیَ الرُّطَبِ فَكَانَ مَا تَرَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

فَقَالَ الرَّشِيدُ مَا رَبِحْنَا مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّا أَطْعَمْنَاهُ جَيِّدَ الرُّطَبِ وَ ضَيَّعْنَا سَمْناً وَ قَتَلَ كَلْبَتَنَا مَا فِي مُوسَى حِيلَةٌ.

ثُمَّ إِنَّ سَيِّدَنَا مُوسَى عليه السلام دَعَا بِالْمُسَيَّبِ وَ ذَلِكَ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ وَ كَانَ مُوَكَّلًا بِهِ فَقَالَ لَهُ يَا مُسَيَّبُ فَقَالَ لَبَّيْكَ يَا مَوْلَايَ قَالَ إِنِّي ظَاعِنٌ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ إِلَى الْمَدِينَةِ مَدِينَةِ جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لِأَعْهَدَ إِلَى عَلِيٍّ ابْنِي مَا عَهِدَهُ إِلَيَّ أَبِي وَ أَجْعَلَهُ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي وَ آمُرَهُ بِأَمْرِي قَالَ الْمُسَيَّبُ فَقُلْتُ يَا مَوْلَايَ كَيْفَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَفْتَحَ لَكَ الْأَبْوَابَ وَ أَقْفَالَهَا وَ الْحَرَسُ مَعِي عَلَى الْأَبْوَابِ فَقَالَ يَا مُسَيَّبُ ضَعُفَ يَقِينُكَ فِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ فِينَا فَقُلْتُ لَا يَا سَيِّدِي قَالَ فَمَهْ قُلْتُ يَا سَيِّدِي ادْعُ اللَّهَ أَنْ يُثَبِّتَنِي فَقَالَ اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ ثُمَّ قَالَ إِنِّي أَدْعُو اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ الَّذِي دَعَا بِهِ آصَفُ حَتَّى جَاءَ بِسَرِيرِ بِلْقِيسَ فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْ سُلَيْمَانَ قَبْلَ ارْتِدَادِ طَرْفِهِ إِلَيْهِ حَتَّى يَجْمَعَ بَيْنِي وَ بَيْنَ ابْنِي عَلِيٍّ بِالْمَدِينَةِ قَالَ الْمُسَيَّبُ فَسَمِعْتُهُ عليه السلام يَدْعُو فَفَقَدْتُهُ عَنْ مُصَلَّاهُ فَلَمْ أَزَلْ قَائِماً عَلَى قَدَمَيَّ حَتَّى رَأَيْتُهُ قَدْ عَادَ إِلَى مَكَانِهِ وَ أحاد [أَعَادَ] الْحَدِيدَ إِلَى رِجْلَيْهِ فَخَرَرْتُ لِلَّهِ سَاجِداً لِوَجْهِي شُكْراً عَلَى مَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَيَّ مِنْ مَعْرِفَتِهِ فَقَالَ لِي ارْفَعْ رَأْسَكَ يَا مُسَيَّبُ وَ اعْلَمْ أَنِّي رَاحِلٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي ثَالِثِ هَذَا الْيَوْمِ قَالَ فَبَكَيْتُ فَقَالَ لِي لَا تَبْكِ يَا مُسَيَّبُ فَإِنَّ عَلِيّاً ابْنِي هُوَ إِمَامُكَ وَ مَوْلَاكَ بَعْدِي فَاسْتَمْسِكْ بِوَلَايَتِهِ فَإِنَّكَ لَا تَضِلُّ مَا لَزِمْتَهُ فَقُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ قَالَ ثُمَّ إِنَّ سَيِّدِي عليه السلام دَعَانِي فِي لَيْلَةِ الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَقَالَ لِي إِنِّي عَلَى مَا عَرَّفْتُكَ مِنَ الرَّحِيلِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا دَعَوْتُ بِشَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ فَشَرِبْتُهَا وَ رَأَيْتَنِي قَدِ انْتَفَخْتُ وَ ارْتَفَعَ بَطْنِي وَ اصْفَرَّ لَوْنِي وَ احْمَرَّ وَ اخْضَرَّ وَ تَلَوَّنَ أَلْوَاناً فَخَبِّرِ الطَّاغِيَةَ بِوَفَاتِي فَإِذَا رَأَيْتَ بِي هَذَا الْحَدَثَ فَإِيَّاكَ أَنْ تُظْهِرَ عَلَيْهِ أَحَداً وَ لَا عَلَى مَنْ عِنْدِي إِلَّا بَعْدَ وَفَاتِي قَالَ الْمُسَيَّبُ بْنُ زُهَيْرٍ فَلَمْ أَزَلْ أَرْقُبُ وَعْدَهُ حَتَّى دَعَا عليه السلام بِالشَّرْبَةِ فَشَرِبَهَا ثُمَّ دَعَانِي فَقَالَ لِي يَا مُسَيَّبُ إِنَّ هَذَا الرِّجْسَ السِّنْدِيَّ بْنَ شَاهَكَ سَيَزْعُمُ أَنَّهُ

يَتَوَلَّى غُسْلِي وَ دَفْنِي وَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ أَبَداً فَإِذَا حُمِلْتُ إِلَى الْمَقْبَرَهِ الْمَعْرُوفَهِ بِمَقَابِرِ قُرَيْشٍ فَالْحِدُونِي بِهَا وَ لَا تَرْفَعُوا قَبْرِي فَوْقَ أَرْبَعِ أَصَابِعَ مُفَرَّجَاتٍ وَ لَا تَأْخُذُوا مِنْ تُرْبَتِي شَيْئاً لِتَتَبَرَّكُوا بِهِ فَإِنَّ كُلَّ تُرْبَهٍ لَنَا مُحَرَّمَهٌ إِلَّا تُرْبَهَ جَدِّيَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَهَا شِفَاءً لِشِيعَتِنَا وَ أَوْلِيَائِنَا قَالَ ثُمَّ رَأَيْتُ شَخْصاً أَشْبَهَ الْأَشْخَاصِ بِهِ عليه السلام جَالِساً إِلَى جَانِبِهِ وَ كَانَ عَهْدِي بِسَيِّدِيَ الرِّضَا عليه السلام وَ هُوَ غُلَامٌ فَأَرَدْتُ سُؤَالَهُ فَصَاحَ بِي سَيِّدِي مُوسَى عليه السلام وَ قَالَ لِي أَ لَيْسَ قَدْ نَهَيْتُكَ يَا مُسَيَّبُ فَلَمْ أَزَلْ صَابِراً حَتَّى مَضَى وَ غَابَ الشَّخْصُ ثُمَّ أَنْهَيْتُ الْخَبَرَ إِلَى الرَّشِيدِ فَوَافَى السِّنْدِيَّ بْنَ شَاهَكَ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُهُمْ بِعَيْنَيَّ وَ هُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ يَغْسِلُونَهُ فَلَا تَصِلُ أَيْدِيهِمْ إِلَيْهِ وَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ يُحَنِّطُونَهُ وَ يُكَفِّنُونَهُ وَ أَرَاهُمْ لَا يَصْنَعُونَ بِهِ شَيْئاً وَ رَأَيْتُ ذَلِكَ الشَّخْصَ يَتَوَلَّى غُسْلَهُ وَ تَحْنِيطَهُ وَ تَكْفِينَهُ وَ هُوَ يُظْهِرُ الْمُعَاوَنَهَ لَهُمْ وَ هُمْ لَا يَعْرِفُونَهُ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَمْرِهِ قَالَ لِي ذَلِكَ الشَّخْصُ يَا مُسَيَّبُ مَهْمَا شَكَكْتَ فِيهِ فَلَا تَشُكَّنَّ فِيَّ فَإِنِّي إِمَامُكَ وَ مَوْلَاكَ وَ حُجَّهُ اللَّهِ عَلَيْكَ بَعْدَ أَبِي يَا مُسَيَّبُ مَثَلِي مَثَلُ يُوسُفَ الصِّدِّيقِ عليه السلام وَ مَثَلُهُمْ مَثَلُ إِخْوَتِهِ حِينَ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَ هُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ ثُمَّ حُمِلَ عليه السلام حَتَّى دُفِنَ فِي مَقَابِرِ قُرَيْشٍ وَ لَمْ يُرْفَعْ قَبْرُهُ أَكْثَرَ مِمَّا أَمَرَ بِهِ ثُمَّ رَفَعُوا قَبْرَهُ بَعْدَ ذَلِكَ وَ بَنَوْا عَلَيْهِ (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: عمر بن واقد نقل کرده، وقتی هارون الرشید فضایل موسی بن جعفر علیهما السلام را می‌شنید و به او خبر می‌رسید که شیعیان ایشان را امام می‌دانند و شب و روز، پنهانی به محضر ایشان رفت و آمد می کنند، بر جان و سلطنت خویش بیمناک شد و به فکر کشتن ایشان افتاد؛ مقداری خرما خواست و چند تایی خورد و بعد یک سینی برداشت و بیست خرما در آن گذاشت و نخی را سم آلود کرد و آن را از سوراخ سوزن رد نمود و بعد یکی از خرماها را برداشت و مرتب سم را با آن نخ از بین آن رد کرد، تا یقین کرد که خرما کاملاً مسموم شده است. بعد آن را در بین بقیه خرماها گذاشت و به یکی از خادمانش گفت: این سینی را پیش موسی بن جعفر ببر و به او بگو: امیرالمؤمنین از این خرما خوردند و دلشان نیامد که برای شما نفرستند؛ شما را به حق خود قسم داده‌اند که این خرماها را تا آخر بخورید که خودم آن‌ها را با دست خود برای شما انتخاب کرده ام. هارون به غلام گوشزد کرد: مراقب باش که چیزی از خرماها باقی نماند و آن‌ها را به کس دیگری ندهد.

خادم خرماها را آورد و پیغام هارون را به ایشان رساند؛ امام فرمود: یک چوب خلال به من بده. خلال را به ایشان داد و در مقابل امام ایستاد، و ایشان همین‌طور خرماها را می‌خوردند. رشید سگ ماده ای داشت که خیلی آن را دوست می‌داشت، سگ به هر زحمتی خود را رها کرد و در حالی که زنجیرهای از طلا و جواهرش به زمین کشیده می‌شد تا کنار موسی بن جعفر علیه السّلام آمد. امام آن خرمای مسموم را با خلال برداشتند و پیش سگ انداختند، سگ آن را خورد و طولی نکشید که خود را بر زمین زد و عوعویی کرد و گوشت‌هایش قطعه قطعه به زمین ریخت. امام علیه السلام بقیه خرماها را خوردند و غلام سینی را برداشت و آن را پیش رشید برد.

هارون به او گفت: خرماها را تا آخر خورده است؟ گفت: آری ای امیرالمؤمنین. گفت: حالش چطور بود؟ غلام گفت: من چیز بدی ندیدم ای امیرالمؤمنین. بعد که خبر قطعه قطعه سگ و مردنش به او رسید، بسیار دل‌گیر شد و مصیبت آن را بزرگ داشت و بالای سر سگ رفت و دید گوشت‌هایش بر اثر سم ریخته است. غلام را خواست و دستور داد شمشیر و پوستین را برایش آماده کنند. گفت یا واقعیت را در مورد خرماها به من می گویی و یا تو را می کشم. گفت: ای امیرالمؤمنین! من خرما را برای موسی بن جعفر بردم و سلام شما را رساندم همان‌جا در مقابلش ایستادم، از من خلالی خواست و من هم به او دادم.

خرماها را یکی یکی به وسیله خلال برمی‌داشت و می‌خورد تا آن سگ آمد و ایشان خلال را در یکی از آن خرماها برد و آن را برای آن سگ انداخت و سگ هم آن را خورد و بقیه خرماها را خودش خورد و بعد آن‌چه خودتان می‌دانید اتفاق افتاد ای امیرالمؤمنین.

رشید گفت: سودی نکردیم؛ خرمای خوبی به او خوراندیم و سم خود را هدر دادیم و سگ ما را کشت. نمی‌توان در مورد او حیله کرد.

بعد سرور ما موسی علیه السّلام، سه روز قبل از وفاتشان، مسیب که وکیل امورشان بود را خواستند و به او فرمودند: ای مسیب! گفت: در خدمتم ای مولای من! فرمودند: من امشب عازم مدینه هستم، همان مدینه جدم رسول الله صلّی الله علیه و آله، تا آن‌چه را پدرم با من عهد کرده بود، با پسرم علی عهد کنم و او را وصی و جانشین خود قرار دهم و امور خود را به او بسپارم. مسیب نقل کرده، عرض کردم: چطور به من امر می‌کنید که درها و قفل‌های آن‌ها را باز کنم و حال آن‌که نگهبانان جلوی درها ایستاده‌اند؟ فرمودند: ای مسیب! مگر یقین تو درباره خداوند عزّ و جلّ و ما ضعیف است؟ عرض کردم: نه ای سرور من. فرمودند: پس این چه بود که چه گفتی؟ گفتم: سرور من! از خدا بخواهید مرا ثابت‌قدم بدارد. فرمودند: خدایا او را ثابت قدم بدار! آن‌گاه فرمودند: من خداوند عزّ و جلّ را با همان اسم اعظمی که عاصف خواند و تخت بلقیس را قبل از چشم به هم زدنی آورد و در مقابل سلیمان گذاشت می‌خوانم، تا خداوند مرا پیش فرزندم علی در مدینه ببرد. مسیب نقل کرده، شنیدم که ایشان دعایی کردند و ناگاه متوجه شدم در محل نماز خود نیستند؛ همان جا ایستادم تا به سر جای خود بازگشتند و دوباره غلو زنجیرها را به پاهایشان بستند. من به شکرانه نعمت معرفت امام که خدا به من ارزانی کرده بود، به سجده افتادم.

به من فرمودند: ای مسیب! سرت را بلند کن و بدان که من سه روز بعد، پیش خدا خواهم رفت. به گریه افتادم. فرمودند: ای مسیب! گریه نکن؛ بعد از من، پسرم علی امام و مولای توست، به ولات او تمسک کن، تا وقتی که با او باشی گمراه نخواهی شد. عرض کردم: الحمدلله.

در شب روز سوم، سرورم مرا خواستند و فرمودند: چنان‌چه گفته بودم من دارم پیش خداوند عزّ و جلّ می‌روم. وقتی از تو آب خواستم و نوشیدم و دیدی من ورم کرده‌ام و شکمم بالا آمده و رنگم زرد و سرخ و سبز می شود و همین‌طور رنگ به رنگ می‌شوم، برو به این ستمگر بگو که من از دنیا رفته ام. وقتی دیدی من این‌طور شده‌ام مبادا تا قبل از وفاتم بگویی کسی بیاید.

مسیب بن زهیر نقل کرده، پیوسته مراقب وعده امام علیه السلام بودم تا این‌که آب خواستند و آشامیدند و بعد مرا خواستند و فرمودند: ای مسیب! این مرد پلید، سندی بن شاهک خیال خواهد کرد که او غسل و دفن مرا انجام می‌دهد. ولی هرگز چنین اتفاقی نمی‌افتد. وقتی مرا به قبرستان قریش بردند، بر رویم لحد بگذارید و قبرم را از چهار انگشت باز بالاتر نیاورید و از تربتم چیزی برای تبرک برندارید؛ زیرا همه تربت‌ها برای ما حرام است، مگر تربت جدم حسین بن علی علیه السّلام که خداوند عزّ و جلّ آن را برای شیعیان و دوستان ما شفا قرار داده است.

سپس شخصی را دیدم که شبیه‌ترین انسان‌ها به امام علیه السلام بود و کنار ایشان نشسته بود. من سرورم رضا علیه السلام را وقتی نوجوان بودند دیده بودم، خواستم از آن شخص سؤال کنم که شما که هستید، که سرورم موسی علیه السّلام فریاد زدند:

ای مسیب! مگر نگفتم چیزی نگویی؟ صبر کردم تا ایشان از دنیا رفتند و آن شخص از نظرم ناپدید شد. من خبر را به رشید رساندم و بعد سندی بن شاهک آمد. به خدا قسم با چشم خود آن‌ها را دیدم که خیال می کردند ایشان را غسل می‌دهند، ولی دستشان به ایشان نمی‌رسید و خیال می کردند که سدر و کافور می‌زنند و کفن می کنند و من می‌دیدم که هیچ کاری پیش نمی‌بردند. دیدم همان شخص ایشان را غسل و حنوط و کفن می کند و چنان وانمود می کند که کمک‌کار آن‌هاست و آن‌ها او را نمی‌شناختند.

وقتی آن شخص کارهای ایشان را تمام کرد، به من گفت: ای مسیب! در هر چه شک می کنی در این شک نداشته باش که من امام و مولای تو و حجت خدای بعد از پدرم بر تو هستم، ای مسیب! مثَل من، مثَل یوسف صدیق علیه السلام است و مثَل آن‌ها، مثَل برادران اوست که پیش یوسف رفتند و یوسف آن‌ها را شناخت، ولی آن‌ها او را نشناختند. سپس جنازه امام را بردند و در قبرستان قریش دفن کردند و قبرش را بلندتر از مقداری که فرموده بود بالا نیاوردند. بعدها بود که قبر ایشان را بالا آوردند و برایشان مقبره ساختند. - . همان : ۱۰۰ -

**[ترجمه]

بیان

العرک الدلک و تنغصت عیشه أی تکدرت و هرأت اللحم و هرأته تهرئه إذا أجدت إنضاجه فتهرأ حتی سقط عن العظم.

**[ترجمه]العرک الدلک و تنغصت عیشه أی تکدرت و هرأت اللحم و هرأته تهرئه إذا أجدت إنضاجه فتهرأ حتی سقط عن العظم.

**[ترجمه]

«۲۷»

ک (۲)،[إكمال الدين] ن، [عيون أخبار الرضا عليه السلام] الطَّالَقَانِيُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقِطَعِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ النَّخَّاسِ الْعَدْلِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ الْخَزَّازِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ عُمَرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ وَاقِدٍ قَالَ: أَرْسَلَ إِلَيَّ السِّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ وَ أَنَا بِبَغْدَادَ يَسْتَحْضِرُنِي فَخَشِيتُ أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ لِسُوءٍ يُرِيدُهُ بِي فَأَوْصَيْتُ

ص: ۲۲۵

۱- ۱. عيون أخبار الرضا«ع» ج ۱ ص ۱۰۰.

۲- ۲. كمال الدين و تمام النعمه ج ۱ ص ۱۱۷.

عِيَالِي بِمَا احْتَجْتُ إِلَيْهِ وَ قُلْتُ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ ثُمَّ رَكِبْتُ إِلَيْهِ فَلَمَّا رَآنِي مُقْبِلًا قَالَ يَا أَبَا حَفْصٍ لَعَلَّنَا أَرْعَبْنَاكَ وَ أَفْزَعْنَاكَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَلَيْسَ هُنَا إِلَّا خَيْرٌ قُلْتُ فَرَسُولٌ تَبْعَثُهُ إِلَى مَنْزِلِي يُخْبِرُهُمْ خَبَرِي فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ يَا أَبَا حَفْصٍ أَ تَدْرِي لِمَ أَرْسَلْتُ إِلَيْكَ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ أَ تَعْرِفُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَقُلْتُ إِي وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُهُ وَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ صَدَاقَةٌ مُنْذُ دَهْرٍ فَقَالَ مَنْ هَاهُنَا بِبَغْدَادَ يَعْرِفُهُ مِمَّنْ يُقْبَلُ قَوْلُهُ فَسَمَّيْتُ لَهُ أَقْوَاماً وَ وَقَعَ فِي نَفْسِي أَنَّهُ علیه السلام قَدْ مَاتَ قَالَ فَبَعَثَ وَ جَاءَ بِهِمْ كَمَا جَاءَ بِي فَقَالَ هَلْ تَعْرِفُونَ قَوْماً يَعْرِفُونَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَسَمَّوْا لَهُ قَوْماً فَجَاءَ بِهِمْ فَأَصْبَحْنَا وَ نَحْنُ فِي الدَّارِ نَيِّفٌ وَ خَمْسُونَ رَجُلًا مِمَّنْ يَعْرِفُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام وَ قَدْ صَحِبَهُ قَالَ ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ وَ صَلَّيْنَا فَخَرَجَ كَاتِبُهُ وَ مَعَهُ طُومَارٌ فَكَتَبَ أَسْمَاءَنَا وَ مَنَازِلَنَا وَ أَعْمَالَنَا وَ حُلَانَا ثُمَّ دَخَلَ إِلَى السِّنْدِيِّ قَالَ فَخَرَجَ السِّنْدِيُّ فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَيَّ فَقَالَ لِي قُمْ يَا أَبَا حَفْصٍ فَنَهَضْتُ وَ نَهَضَ أَصْحَابُنَا وَ دَخَلْنَا فَقَالَ لِي يَا أَبَا حَفْصٍ اكْشِفِ الثَّوْبَ عَنْ وَجْهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَكَشَفْتُهُ فَرَأَيْتُهُ مَيِّتاً فَبَكَيْتُ وَ اسْتَرْجَعْتُ ثُمَّ قَالَ لِلْقَوْمِ انْظُرُوا إِلَيْهِ فَدَنَا وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ فَنَظَرُوا إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ تَشْهَدُونَ كُلُّكُمْ أَنَّ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَقُلْنَا نَعَمْ نَشْهَدُ أَنَّهُ مُوسَى بْنُ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام ثُمَّ قَالَ يَا غُلَامُ اطْرَحْ عَلَى عَوْرَتِهِ مِنْدِيلًا وَ اكْشِفْهُ قَالَ فَفَعَلَ فَقَالَ أَ تَرَوْنَ بِهِ أَثَراً تُنْكِرُونَهُ فَقُلْنَا لَا مَا نَرَى بِهِ شَيْئاً وَ لَا نَرَاهُ إِلَّا مَيِّتاً

قَالَ فَلَا تَبْرَحُوا حَتَّى تُغَسِّلُوهُ وَ أُكَفِّنَهُ وَ أَدْفِنَهُ قَالَ فَلَمْ نَبْرَحْ حَتَّى غُسِّلَ وَ كُفِّنَ وَ حُمِلَ فَصَلَّى عَلَيْهِ السِّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ وَ دَفَنَّاهُ وَ رَجَعْنَا فَكَانَ عُمَرُ بْنُ وَاقِدٍ يَقُولُ مَا أَحَدٌ هُوَ أَعْلَمُ بِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام مِنِّي كَيْفَ يَقُولُونَ إِنَّهُ حَيٌّ وَ أَنَا دَفَنْتُهُ (۱).

**[ترجمه]إکمال الدین: عمر بن واقد نقل کرده، وقتی در بغداد بودم، نیمه شبی سندی بن شاهک از پی من فرستاد و مرا احظار کرد. ترسیدم که قصد بدی نسبت به من داشته باشد، وصیت های لازم را به همسرم کردم و إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ گفتم و سوار شدم و پیش او رفتم. وقتی دید که دارم می‌آیم، گفت: ای اباحفص! گویا تو را به رعب و وحشت انداخته‌ایم؟ گفتم: آری. گفت: چیزی نیست، خیر است. گفتم: پس پیکی به منزلم بفرست تا خبر سلامتی مرا به آن‌ها بدهد. گفت: می... فرستم. سپس گفت: ای اباحفص! می‌دانی چرا از پی تو فرستادم؟ گفتم: نه. گفت: موسی بن جعفر را می‌شناسی؟ گفتم: آری به خدا، ایشان را می‌شناسم و دیر زمانی است که بین من و ایشان دوستی وجود دارد. گفت: این‌جا در بغداد از افراد مورد اعتماد چه کسانی او را می‌شناسند؟ چند نفر را نام بردم و به دلم افتاد که حضرت علیه السلام از دنیا رفته‌اند. از پی آن‌ها نیز فرستاد و آن‌ها را نیز مانند من احظار کرد، به آن‌ها هم گفت: آیا کسانی را می‌شناسید که موسی بن جعفر را بشناسند؟ آن‌ها نیز نام عده‌ای را بردند و همه را آورد و در حدود پنجاه و چند نفر از کسانی که موسی بن جعفر علیه السّلام را می‌شناختیم و با او مصاحبت داشتیم، در خانه جمع شدیم.

سپس سندی برخاست و به اندرونی خانه رفت و ما نماز خواندیم. کاتبش با طوماری آمد و نام‌ها و نشانی منازل و شغل‌ها و مشخصات ما را نوشت و بعد پیش سندی رفت. سندی آمد دستی به شانه من زد و گفت: برخیز ای اباحفص! من برخاستم و اصحاب نیز برخاستند و داخل رفتیم. به من گفت: ای اباحفص! پارچه را از روی موسی بن جعفر علیه السّلام کنار بزن، کنار زدم و دیدم ایشان فوت کرده‌اند. گریه کردم و إنا لله و إنا علیه راجعون گفتم.

سپس روی به حاضرین گفت: بیایید او را ببینید، یکی‌یکی نزدیک آمدند و ایشان را دیدند. سپس گفت: آیا همگی شهادت می‌دهید که این جنازه موسی بن جعفر بن محمد است؟ گفتیم:

آری، شهادت می‌دهیم که این جنازه متعلق به موسی بن جعفر بن محمد علیهم السّلام است. آن‌گاه گفت: ای غلام! پارچه ای روی عورت او بیانداز و پارچه را از روی بقیه بدنش کنار بزن. غلام چنین کرد، سندی گفت: آیا روی بدن او اثر آزار و اذیتی می‌بینید؟ گفتیم: نه، چیزی نمی بینیم، فقط این‌که مرده است. گفت: همین جا باشید تا او را غسل بدهید و من کفن و دفنش را انجام دهم. همان جا ماندیم تا غسل داده شدند و کفن گردیدند و بدنشان را بلند کردند و سندی بن شاهک بر ایشان نماز خواند و او را دفن کردیم و برگشتیم. عمر بن واقد همیشه می گفت: هیچ‌کس در مورد موسی بن جعفر علیه السلام بیشتر از من نمی‌داند؛ چطور می گویند که ایشان زنده‌اند!؟ با این‌که من خودم ایشان را دفن کردم. - . همان : ۹۷ -

**[ترجمه]

«۲۸»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الطَّالَقَانِیُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ زَکَرِیَّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَلِیلَانَ قَالَ حَدَّثَنِی أَبِی عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَتَّابِ بْنِ أَسِیدٍ عَنْ جَمَاعَةٍ عَنْ مَشَایِخِ أَهْلِ الْمَدِینَهِ قَالُوا: لَمَّا مَضَی خَمْسَ عَشْرَةَ سَنَةً مِنْ مُلْکِ الرَّشِیدِ اسْتُشْهِدَ وَلِیُّ اللَّهِ مُوسَی

ص: ۲۲۶

۱- ۱. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۹۷.

بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام مَسْمُوماً سَمَّهُ السِّنْدِیُّ بْنُ شَاهَکَ بِأَمْرِ الرَّشِیدِ فِی الْحَبْسِ الْمَعْرُوفِ بِدَارِ الْمُسَیَّبِ بِبَابِ الْکُوفَهِ وَ فِیهِ السِّدْرَهُ وَ مَضَی علیه السلام إِلَی رِضْوَانِ اللَّهِ وَ کَرَامَتِهِ یَوْمَ الْجُمُعَهِ لِخَمْسٍ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ سَنَهَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِینَ وَ مِائَهٍ مِنَ الْهِجْرَهِ وَ قَدْ تَمَّ عُمُرُهُ أَرْبَعاً وَ خَمْسِینَ سَنَهً وَ تُرْبَتُهُ بِمَدِینَهِ السَّلَامِ فِی الْجَانِبِ الْغَرْبِیِّ بِبَابِ التِّبْنِ فِی الْمَقْبَرَهِ الْمَعْرُوفَهِ بِمَقَابِرِ قُرَیْشٍ (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: عتاب بن أسید از تعدادی از پیرمردهای اهل مدینه نقل کرده، ولی خدا، موسی بن جعفر علیه السّلام، پانزده سال بعد از شروع سلطنت هارون در حال مسمومیت شهید شدند. سندی بن شاهک ایشان را به دستور رشید و در زندانی معروف به دار المُسَیّب که در دروازه کوفه بغداد قرار داشت و درخت سدری در آنجا بود مسموم کرد. ایشان در روز جمعه، پنجم رجب سال یک‌صد و هشتاد و سه بعد از هجرت، در انتهای پنجاه و چهار سالگی به رضوان و کرامت خدا عروج کردند و مرقدشان در قسمت غربی باب التین بغداد، در قبرستان معروف به قبرستان قریش است. -. همان : ۹۹ -

**[ترجمه]

«۲۹»

ک (۲)،[إکمال الدین] ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] ابْنُ عُبْدُوسٍ عَنِ ابْنِ قُتَیْبَهَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّیْرَفِیِّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: تُوُفِّیَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام فِی یَدَیِ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ فَحُمِلَ عَلَی نَعْشٍ وَ نُودِیَ عَلَیْهِ هَذَا إِمَامُ الرَّافِضَهِ فَاعْرِفُوهُ فَلَمَّا أُتِیَ بِهِ مَجْلِسَ الشُّرْطَهِ أَقَامَ أَرْبَعَهَ نَفَرٍ فَنَادَوْا أَلَا مَنْ أَرَادَ أَنْ یَرَی الْخَبِیثَ بْنَ الْخَبِیثِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ فَلْیَخْرُجْ وَ خَرَجَ سُلَیْمَانُ بْنُ أَبِی جَعْفَرٍ مِنْ قَصْرِهِ إِلَی الشَّطِّ فَسَمِعَ الصِّیَاحَ وَ الضَّوْضَاءَ فَقَالَ لِوُلْدِهِ وَ غِلْمَانِهِ مَا هَذَا قَالُوا السِّنْدِیُّ بْنُ شَاهَکَ یُنَادِی عَلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ عَلَی نَعْشٍ فَقَالَ لِوُلْدِهِ وَ غِلْمَانِهِ یُوشِکُ أَنْ یُفْعَلَ هَذَا بِهِ فِی الْجَانِبِ الْغَرْبِیِّ فَإِذَا عُبِرَ بِهِ فَانْزِلُوا مَعَ غِلْمَانِکُمْ فَخُذُوهُ مِنْ أَیْدِیهِمْ فَإِنْ مَانَعُوکُمْ فَاضْرِبُوهُمْ وَ خَرِّقُوا مَا عَلَیْهِمْ مِنَ السَّوَادِ فَلَمَّا عَبَرُوا بِهِ نَزَلُوا إِلَیْهِمْ فَأَخَذُوهُ مِنْ أَیْدِیهِمْ وَ ضَرَبُوهُمْ وَ خَرَّقُوا عَلَیْهِمْ سَوَادَهُمْ وَ وَضَعُوهُ فِی مَفْرَقِ أَرْبَعَهِ طُرُقٍ وَ أَقَامَ الْمُنَادِینَ یُنَادُونَ أَلَا مَنْ أَرَادَ الطَّیِّبَ بْنَ الطَّیِّبِ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ فَلْیَخْرُجْ وَ حَضَرَ الْخَلْقُ وَ غُسِّلَ وَ حُنِّطَ بِحَنُوطٍ فَاخِرٍ وَ کَفَّنَهُ بِکَفَنٍ فِیهِ حِبَرَهٌ اسْتُعْمِلَتْ لَهُ بِأَلْفَیْنِ وَ خَمْسِمِائَهِ دِینَارٍ عَلَیْهَا الْقُرْآنُ کُلُّهُ وَ احْتَفَی وَ مَشَی فِی جَنَازَتِهِ مُتَسَلِّباً مَشْقُوقَ الْجَیْبِ إِلَی مَقَابِرِ قُرَیْشٍ فَدَفَنَهُ علیه السلام هُنَاکَ وَ کَتَبَ بِخَبَرِهِ إِلَی الرَّشِیدِ فَکَتَبَ إِلَی سُلَیْمَانَ بْنِ أَبِی جَعْفَرٍ وَصَلَتْکَ رَحِمٌ یَا عَمِّ وَ أَحْسَنَ اللَّهُ جَزَاءَکَ وَ اللَّهِ مَا فَعَلَ السِّنْدِیُّ بْنُ شَاهَکَ لَعَنَهُ اللَّهُ مَا فَعَلَهُ عَنْ أَمْرِنَا(۳).

ص: ۲۲۷

۱- ۱. نفس المصدر ج ۱ ص ۹۹.

۲- ۲. کمال الدین ج ۱ ص ۱۱۸.

۳- ۳. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۹۹.

**[ترجمه]إکمال الدین، عیون أخبار الرضا: حسن بن عبدالله صیرفی از پدرش نقل کرده، موسی بن جعفر علیه السّلام در زندان سندی بن شاهک درگذشتند، ایشان را روی تختی گذاشته و می‌بردند و می گفتند: این امام رافضی‌هاست؛ بیایید او را ببینید. وقتی بدن ایشان را به مجلس شرطه‌ها آوردند، سندی چهار نفر را گماشت تا فریاد بزنند که آگاه باشید که هر که می‌خواهد آن خبیث خبیث‌زاده، یعنی موسی بن جعفر را ببیند، از خانه‌اش بیرون بیاید. سلیمان بن أبی‌جعفر از قصر خود که در حاشیه شط بود، بیرون آمد و صدای فریاد و همهمه شنید؛ به فرزندان و غلامان خود گفت: چه خبر است؟ گفتند: سندی بن شاهک است که بدن موسی بن جعفر را بر تختی گذاشته و ندا می‌دهد. به فرزندان و غلامانش گفت: به احتمال زیاد ایشان را از طرف غرب بیاورند، وقتی داشتند از آن‌جا عبور می کردند، پایین بروید و با کمک غلامان خود بدن ایشان را از دست آن‌ها بیرون بیاورید. اگر مانع شما شدند، آن‌ها را کتک بزنید و پرچم‌های سیاه آن‌ها را پاره کنید.

وقتی از آن‌جا عبور کردند، پایین آمدند و بدن ایشان را گرفتند و آن‌ها را کتک زدند و پرچم‌های سیاهشان را پاره کردند و ایشان را بر سر چهار راهی گذاشتند و چند نفر را گماشتند که فریاد بزنند که آگاه باشید که هر که می‌خواهد آن پاک‌نهاد پاک‌نهادزاده، یعنی موسی بن جعفر را ببیند، از خانه‌اش بیرون بیاید. مردم آمدند و ایشان را غسل دادند و با سدر و کافوری فاخر حنوط کردند و خود سلیمان بن أبی‌جعفر ایشان در پارچه‌ای که در آن برد یمانی به کار رفته بود و به قیمت دو هزار و پانصد دینار برای خودش بافته بودند و تمام قرآن بر آن نوشته شده بود، کفن کرد و با پای پیاده و برهنه، و لباس عزا به تن و با گریبان چاک جنازه ایشان را تا قبرستان قریش تشییع کرد و امام علیه السلام را در آن‌جا دفن کرد و جریان را برای رشید نوشت. او نیز در نامه ای به سلیمان بن أبی‌جعفر نوشت: ای عمو! خویشاوندانتان به شما خوبی کنند و خدا جزای شما را نیکو گرداند! به خدا قسم کاری که سندی بن شاهک کرده به دستور ما نبوده است. - . إکمال الدین ۱ : ۱۱۸ ، عیون أخبار الرضا ۱ : ۹۹ -

**[ترجمه]

بیان

شرط السلطان نخبه أصحابه الذین یقدمهم علی غیرهم من جنده و الضوضاء أصوات الناس و غلبتهم و السلب خلع لباس الزینه و لبس أثواب المصیبه.

**[ترجمه]شرطه‌ها، سربازان برگزیده لشگر سلطان هستند.

**[ترجمه]

«۳۰»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الْهَمْدَانِیُّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ حَفْصٍ قَالَ: إِنَّ هَارُونَ الرَّشِیدَ قَبَضَ عَلَی مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام سَنَهَ تِسْعٍ وَ سَبْعِینَ وَ مِائَهٍ وَ تُوُفِّیَ فِی حَبْسِهِ بِبَغْدَادَ لِخَمْسِ لَیَالٍ بَقِینَ مِنْ رَجَبٍ سَنَهَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِینَ وَ مِائَهٍ وَ

هُوَ ابْنُ سَبْعٍ وَ أَرْبَعِينَ سَنَةً وَ دُفِنَ فِی مَقَابِرِ قُرَیْشٍ وَ كَانَتْ إِمَامَتُهُ خَمْساً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَ أَشْهُراً وَ أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ يُقَالُ لَهَا حَمِيدَةُ وَ هِیَ أُمُّ أَخَوَيْهِ إِسْحَاقَ وَ مُحَمَّدٍ ابْنَیْ جَعْفَرٍ وَ نَصَّ عَلَى ابْنِهِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام بِالْإِمَامَهِ بَعْدَهُ (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: سلیمان بن حفص نقل کرده، هارون الرشید در سال یک‌صد و هفتاد و نه، موسی بن جعفر علیه السّلام را دست‌گیر کرد و در پنج شب مانده به آخر رجب سال یک‌صد و هشتاد و سه، در سن چهل و هفت سالگی از دنیا رفتند و در قبرستان قریش بغداد دفن شدند. مدت امامت ایشان، سی و پنج سال و چند ماه بود و مادرشان کنیزی فرزنددار به نام حمیده بود که مادر دو برادر دیگر ایشان یعنی اسحاق بن جعفر و محمّد بن جعفر هم بود. ایشان تصریح به امامت فرزندشان علی بن موسی الرضا علیه السّلام، بعد از خودشان کردند. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۱۰۴ -

**[ترجمه]

بیان

لعل فی لفظ الأربعین تصحیفا.

**[ترجمه]احتمالاً در لفظ \\"چهل و هفت سالگی\\" اشتباهی شده باشد.

**[ترجمه]

«۳۱»

ک (۲)،[إکمال الدین] ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الْهَمْدَانِیُّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ صَدَقَةَ الْعَنْبَرِیِّ قَالَ: لَمَّا تُوُفِّیَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام جَمَعَ هَارُونُ الرَّشِيدُ شُيُوخَ الطَّالِبِيَّهِ وَ بَنِی الْعَبَّاسِ وَ سَائِرَ أَهْلِ الْمَمْلَكَهِ وَ الْحُكَّامَ وَ أَحْضَرَ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَقَالَ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَدْ مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ وَ مَا كَانَ بَيْنِی وَ بَيْنَهُ مَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْهُ فِی أَمْرِهِ يَعْنِی فِی قَتْلِهِ فَانْظُرُوا إِلَيْهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ سَبْعُونَ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ فَنَظَرُوا إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ لَيْسَ بِهِ أَثَرُ جِرَاحٍ وَ لَا خَنْقٍ وَ كَانَ فِی رِجْلِهِ أَثَرُ الْحِنَّاءِ فَأَخَذَهُ سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِی جَعْفَرٍ فَتَوَلَّى غُسْلَهُ وَ تَكْفِينَهُ وَ تَحَفَّى وَ تَحَسَّرَ فِی جَنَازَتِهِ (۳).

**[ترجمه]إکمال الدین، عیون أخبار الرضا: محمد بن صدقه عنبری نقل کرده، وقتی أباابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام فوت کردند، هارون الرشید پیران خاندان أبی‌طالب و بنی‌عباس و سایر سران مملکت و حکام را جمع کرد و بدن أباابراهیم موسی بن جعفر را نیز حاضر کرد و گفت: این موسی بن جعفر است که به مرگ طبیعی از دنیا رفته است و بین من و او اتفاقی نیفتاده که از آن پیش خدا استغفار کنم، منظورش قتل بود. خودتان بیایید ببینید. هفتاد نفر از شیعیان ایشان آمدند و به موسی بن جعفر نگاه کردند و هیچ اثر جراحت یا خفگی در ایشان نیافتند و فقط اثر حنا در پای ایشان دیدند. سلیمان بن أبی‌جعفر ایشان را برد و خودش ایشان را غسل و کفن کرد و با پای برهنه و عزادارانه جنازه ایشان را تشییع کرد. - . إکمال الدین و إتمام النعمه ۱ : ۱۱۹ ، عیون أخبار الرضا ۱ : ۱۰۵ -

**[ترجمه]

«۳۲»

ب، [قرب الإسناد] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِی قَتَادَهَ عَنْ أَبِی خَالِدٍ الزبانی [الزُّبَالِیِ] قَالَ: قَدِمَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام زُبَالَهَ وَ مَعَهُ جَمَاعَهٌ مِنْ أَصْحَابِ الْمَهْدِیِّ بَعَثَهُمُ الْمَهْدِیُّ فِی إِشْخَاصِهِ إِلَیْهِ وَ أَمَرَنِی بِشِرَاءِ حَوَائِجَ لَهُ وَ نَظَرَ إِلَیَّ وَ أَنَا مَغْمُومٌ فَقَالَ یَا أَبَا خَالِدٍ مَا لِی أَرَاکَ مَغْمُوماً قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ هُوَ ذَا تَصِیرُ إِلَی هَذَا الطَّاغِیَهِ وَ لَا آمَنُهُ عَلَیْکَ

ص: ۲۲۸

۱- ۱. عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۱۰۴.

۲- ۲. کمال الدین و تمام النعمه ج ۱ ص ۱۱۹.

۳- ۳. عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۱۰۵.

فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ لَيْسَ عَلَيَّ مِنْهُ بَأْسٌ إِذَا كَانَتْ سَنَةُ كَذَا وَ كَذَا وَ شَهْرُ كَذَا وَ كَذَا وَ يَوْمُ كَذَا وَ كَذَا فَانْتَظِرْنِي فِي أَوَّلِ الْمِيلِ (۱)

فَإِنِّي أُوَافِيكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَمَا كَانَتْ لِي هِمَّةٌ إِلَّا إِحْصَاءُ الشُّهُورِ وَ الْأَيَّامِ فَغَدَوْتُ إِلَى أَوَّلِ الْمِيلِ فِي الْيَوْمِ الَّذِي وَعَدَنِي فَلَمْ أَزَلْ أَنْتَظِرُهُ إِلَى أَنْ كَادَتِ الشَّمْسُ أَنْ تَغِيبَ فَلَمْ أَرَ أَحَداً فَشَكَكْتُ فَوَقَعَ فِي قَلْبِي أَمْرٌ عَظِيمٌ فَنَظَرْتُ قُرْبَ اللَّيْلِ فَإِذَا سَوَادٌ قَدْ رُفِعَ قَالَ فَانْتَظَرْتُهُ فَوَافَانِي أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام أَمَامَ الْقِطَارِ(۲)

عَلَى بَغْلَةٍ لَهُ فَقَالَ أيهن [إِيهاً] يَا أَبَا خَالِدٍ قُلْتُ لَبَّيْكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لَا تَشُكَّنَّ

وَدَّ وَ اللَّهِ الشَّيْطَانُ أَنَّكَ شَكَكْتَ قُلْتُ قَدْ كَانَ وَ اللَّهِ ذَلِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَسُرِرْتُ بِتَخْلِيصِهِ وَ قُلْتُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَّصَكَ مِنَ الطَّاغِيَهِ فَقَالَ يَا أَبَا خَالِدٍ إِنَّ لِي إِلَيْهِمْ عَوْدَةً لَا أَتَخَلَّصُ مِنْهُمْ (۳).

**[ترجمه]قرب الإسناد: أباخالد زبالی نقل کرده، ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام به همراه گروهی از مأمورین مهدی عباسی، که مهدی آن‌ها را فرستاده بود تا ایشان را پیش او ببرند وارد زباله شدند؛ ایشان به من امر کردند برایشان چیزهایی بخرم و نگاهی به من کردند و دیدند غمگینم؛ فرمودند: ای أباخالد! چرا غمگین هستی؟ عرض کردم: فدایتان شوم! همین که شما را پیش این ستمگر می برند، من از بر شما ایمن نیستم. فرمودند: ای أباخالد! از او زیانی به من نخواهد رسید. در فلان سال و فلان ماه و فلان روز در اول جاده منتظر من باش، إن شاء الله همدیگر را می‌بینیم.

کارم این شده بود که ماه‌ها و روزها را بشمارم. روز قرار که رسید، از ابتدای صبح به اول جاده رفتم و همین‌طور منتظر ماندم تا نزدیک غروب آفتاب شد. کسی را ندیدم و شک کردم و نگرانی بزرگی به دلم افتاد. دیگر نزدیک شب شده بود که نگاه کردم و دیدم یک سیاهی نمودار شد. منتظر شدم تا نزدیک شود؛ دیدم ابا الحسن علیه السّلام در جلو یک ردیف شتر، سوار بر قاطری آمدند. فرمودند: بس است ای أباخالد؟ عرض کردم: به روی چشم، فدایتان شوم! فرمودند: هرگز تردید نکن، به خدا قسم شیطان دوست دارد که تو شک کنی. عرض کردم: فدایتان شوم! به خدا قسم دیگر شک کرده بودم. از آزادی امام شادمان شدم و گفتم: سپاس خدای را که شما را از این ستمگر نجات داد. فرمودند: ای أباخالد! در آینده یک بار دیگر هم پیش آن‌ها می‌برند که دیگر از آن‌ها خلاص نمی‌شوم. - . قرب الإسناد : ۱۹۰ -

**[ترجمه]

«۳۳»

کشف، [کشف الغمه] مِنْ دَلَائِلِ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ: مِثْلَهُ (۴).

**[ترجمه]کشف الغمه نیز مانند همین را از کتاب دلائل حمیری نقل کرده است. - . کشف الغمه ۳ : ۴۱ -

**[ترجمه]

«۳۴»

ب، [قرب الإسناد] الْيَقْطِينِيُّ عَنْ يُونُسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ السَّائِيِّ قَالَ: كَتَبَ إِلَيَّ أَبُو الْحَسَنِ الْأَوَّلُ عليه السلام فِي كِتَابٍ أَنَّ أَوَّلَ مَا أَنْعَى إِلَيْكَ نَفْسِي فِي لَيَالِيَّ هَذِهِ غَيْرَ جَازِعٍ وَ لَا نَادِمٍ وَ لَا شَاكٍّ فِيمَا هُوَ كَائِنٌ مِمَّا قَضَى اللَّهُ وَ حَتَمَ فَاسْتَمْسِكْ بِعُرْوَةِ الدِّينِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ الْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الْوَصِيِّ بَعْدَ الْوَصِيِّ وَ الْمُسَالَمَةِ وَ الرِّضَا بِمَا قَالُوا(۵).

**[ترجمه]قرب الإسناد: علی بن سوید سائی نقل کرده، ابا الحسن اول علیه السّلام در ضمن نامه ای برای من نوشتند: اولین چیزی که به تو می گویم خبر فوت من در همین شب‌هاست؛ در حالی که نه بی‌تابم، نه پشیمان و نه در آن‌چه از قضای حتمی خدا باید به وقوع بپیوندد شکی دارم. به دست‌آویز دین آل محمّد و به دست‌آویز محکم امامان، یکی پس از دیگری چنگ بزن و با آن‌چه گفته اند موافقت کن و راضی باش. - . قرب الإسناد : ۱۹۲ -

**[ترجمه]

«۳۵»

غط، [الغيبه] للشيخ الطوسی يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَضَرَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ الرَّوَّاسِيُّ جَنَازَةَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ عليه السلام فَلَمَّا وُضِعَ عَلَى شَفِيرِ الْقَبْرِ إِذَا رَسُولٌ مِنَ السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ قَدْ أَتَى أَبَا الْمَضَاءِ خَلِيفَتَهُ وَ كَانَ مَعَ الْجَنَازَةِ أَنِ اكْشِفْ وَجْهَهُ لِلنَّاسِ قَبْلَ أَنْ تَدْفِنَهُ حَتَّى يَرَوْهُ صَحِيحاً لَمْ يَحْدُثْ بِهِ حَدَثٌ قَالَ فَكَشَفَ عَنْ وَجْهِ مَوْلَايَ

ص: ۲۲۹

۱- ۱. المیل: منار یبنی للمسافر فی أنشاز الأرض یهتدی به و یدرک المسافه.

۲- ۲. القطار: من الإبل، قطعه منها یلی بعضها بعضا علی نسق واحد.

۳- ۳. قرب الإسناد ص ۱۹۰.

۴- ۴. کشف الغمّه ج ۳ ص ۴۱.

۵- ۵. قرب الإسناد ص ۱۹۲.

حَتَّى رَأَيْتُهُ وَ عَرَفْتُهُ ثُمَّ غَطَّى وَجْهَهُ وَ أَدْخِلَ قَبْرَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (۱).

**[ترجمه]غیبت شیخ طوسی: یونس بن عبدالرحمن نقل کرده، حسین بن علی رواسی در تشییع جنازه موسی بن جعفر علیه السّلام حضور داشت. وقتی ایشان را بر بالای قبر گذاشتند، پیکی از طرف سندی بن شاهک پیش ابوالمضاء، جانشین سندی - که همراه جنازه بود - آمد که: قبل از دفن، کفن را از صورت جنازه کنار بزن تا ببینند که صحیح است و اتفاقی برایش نیفتاده است. کفن را از صورت مولایم کنار زد و ایشان را دیدم و شناسایی کردم، بعد صورت را پوشاندند و داخل قبر کردند. درود خدا بر او باد. - . غیبت طوسی : ۲۰ -

**[ترجمه]

«۳۶»

غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی الْيَقْطِينِيُّ قَالَ: أَخْبَرَتْنِي رحیم [رُحَيْمَهَ] أُمُّ وَلَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ وَ كَانَتِ امْرَأَةً حُرَّةً فَاضِلَةً قَدْ حَجَّتْ نَيِّفاً وَ عِشْرِينَ حَجَّةً عَنْ سَعِيدٍ مَوْلَاهُ وَ كَانَ يَخْدُمُهُ فِي الْحَبْسِ وَ يَخْتَلِفُ فِي حَوَائِجِهِ أَنَّهُ حَضَرَ حِينَ مَاتَ كَمَا يَمُوتُ النَّاسُ مِنْ قُوَّةٍ إِلَى ضَعْفٍ إِلَى أَنْ قَضَى علیه السلام (۲).

**[ترجمه]غیبت شیخ طوسی: یقطینی نقل کرده، رحیم، کنیز فرزنددار حسین بن علی بن یقطین - که زنی آزاد و دارای فضل بود و بیست و چند باری حج انجام داده بود - از غلام ایشان سعید، که در دوران حبس خادمشان بودند و برای تهیه احتیاجات ایشان به زندان رفت و آمد داشت نقل کرده، موسی بن جعفر علیه السلام در هنگام فوت، مانند سایر مردم به تدریج ضعیف شدند و در نهایت از دنیا رفتند. - . همان : ۲۱ -

**[ترجمه]

«۳۷»

قب (۳)،[المناقب] لابن شهرآشوب غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی مُحَمَّدٌ الْبَرْقِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ غِيَاثٍ الْمُهَلَّبِيِّ قَالَ: لَمَّا حَبَسَ هَارُونُ الرَّشِيدُ أَبَا إِبْرَاهِيمَ مُوسَى علیه السلام وَ أَظْهَرَ الدَّلَائِلَ وَ الْمُعْجِزَاتِ وَ هُوَ فِي الْحَبْسِ تَحَيَّرَ الرَّشِيدُ فَدَعَا يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ الْبَرْمَكِيَّ فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا عَلِيٍّ أَ مَا تَرَى مَا نَحْنُ فِيهِ مِنْ هَذِهِ الْعَجَائِبِ أَ لَا تُدَبِّرُ فِي أَمْرِ هَذَا الرَّجُلِ تَدْبِيراً تُرِيحُنَا مِنْ غَمِّهِ فَقَالَ لَهُ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ الَّذِي أَرَاهُ لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ تَمْتَنَّ عَلَيْهِ وَ تَصِلَ رَحِمَهُ فَقَدْ وَ اللَّهِ أَفْسَدَ عَلَيْنَا قُلُوبَ شِيعَتِنَا وَ كَانَ يَحْيَى يَتَوَلَّاهُ وَ هَارُونُ لَا يَعْلَمُ ذَلِكَ فَقَالَ هَارُونُ انْطَلِقْ إِلَيْهِ وَ أَطْلِقْ عَنْهُ الْحَدِيدَ وَ أَبْلِغْهُ عَنِّي السَّلَامَ وَ قُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ ابْنُ عَمِّكَ إِنَّهُ قَدْ سَبَقَ

مِنِّي فِيكَ يَمِينٌ أَنِّي لَا أُخَلِّيكَ حَتَّى تُقِرَّ لِي بِالْإِسَاءَهِ وَ تَسْأَلَنِي الْعَفْوَ عَمَّا سَلَفَ مِنْكَ وَ لَيْسَ عَلَيْكَ فِي إِقْرَارِكَ عَارٌ وَ لَا فِي مَسْأَلَتِكَ إِيَّايَ مَنْقَصَهٌ وَ هَذَا يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ هُوَ ثِقَتِي وَ وَزِيرِي وَ صَاحِبُ أَمْرِي فَسَلْهُ بِقَدْرِ مَا أَخْرَجَ مِنْ يَمِينِي وَ انْصَرِفْ رَاشِداً قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ غِيَاثٍ فَأَخْبَرَنِي مُوسَى بْنُ يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ أَنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ قَالَ لِيَحْيَى يَا أَبَا عَلِيٍّ أَنَا مَيِّتٌ وَ إِنَّمَا بَقِيَ مِنْ أَجَلِي أُسْبُوعٌ اكْتُمْ مَوْتِي وَ ائْتِنِي يَوْمَ الْجُمُعَهِ عِنْدَ الزَّوَالِ وَ صَلِّ عَلَيَّ أَنْتَ وَ أَوْلِيَائِي فُرَادَى وَ انْظُرْ إِذَا سَارَ هَذَا الطَّاغِيَهُ إِلَى الرَّقَّهِ(۴)

وَ عَادَ إِلَی الْعِرَاقِ لَا یَرَاکَ وَ لَا تَرَاهُ لِنَفْسِکَ فَإِنِّی رَأَیْتُ فِی نَجْمِکَ وَ

ص: ۲۳۰

۱- ۱. غیبه الطوسیّ ص ۲۰.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۲۱.

۳- ۳. المناقب ج ۳ ص ۴۰۸ بدون الذیل.

۴- ۴. الرقه: مدینه من نواحی قوهستان.

نَجْمِ وُلْدِکَ وَ نَجْمِهِ أَنَّهُ یَأْتِی عَلَیْکُمْ فَاحْذَرُوهُ ثُمَّ قَالَ یَا أَبَا عَلِیٍّ أَبْلِغْهُ عَنِّی یَقُولُ لَکَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ رَسُولِی یَأْتِیکَ یَوْمَ الْجُمُعَهِ فَیُخْبِرُکَ بِمَا تَرَی وَ سَتَعْلَمُ غَداً إِذَا جَاثَیْتُکَ (۱)

بَیْنَ یَدَیِ اللَّهِ مَنِ الظَّالِمُ وَ الْمُعْتَدِی عَلَی صَاحِبِهِ وَ السَّلَامُ فَخَرَجَ یَحْیَی مِنْ عِنْدِهِ وَ احْمَرَّتْ عَیْنَاهُ مِنَ الْبُکَاءِ حَتَّی دَخَلَ عَلَی هَارُونَ فَأَخْبَرَهُ بِقِصَّتِهِ وَ مَا وَرَدَ عَلَیْهِ فَقَالَ هَارُونُ إِنْ لَمْ یَدَّعِ النُّبُوَّهَ بَعْدَ أَیَّامٍ فَمَا أَحْسَنَ حَالَنَا فَلَمَّا کَانَ یَوْمُ الْجُمُعَهِ تُوُفِّیَ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام وَ قَدْ خَرَجَ هَارُونُ إِلَی الْمَدَائِنِ قَبْلَ ذَلِکَ فَأُخْرِجَ إِلَی النَّاسِ حَتَّی نَظَرُوا إِلَیْهِ ثُمَّ دُفِنَ علیه السلام وَ رَجَعَ النَّاسُ فَافْتَرَقُوا فِرْقَتَیْنِ فِرْقَهٌ تَقُولُ مَاتَ وَ فِرْقَهٌ تَقُولُ لَمْ یَمُتْ (۲).

**[ترجمه]مناقب إبن شهر آشوب، غیبت شیخ طوسی: محمّد بن غیاث مهلبی نقل کرده، وقتی هارون الرشید أباابراهیم موسی علیه السّلام را زندانی کرد و ایشان در همان حال حبس نیز نشانه‌ها و معجزاتی از خود بروز دادند، رشید متحیر شد. یحیی بن خالد برمکی را خواست و به او گفت: ای أباعلی! می بینی چطور گرفتار کارهای عجیب این مرد شده ایم!؟ ببین میتوانی چاره ای بیاندیشی که ما را از غم این مرد آسوده کنی.

یحیی بن خالد گفت: آن‌چه که من برای شما صلاح می‌بینم این است که بر او منت گذاری و حق خویشاوندی‌اش را به جا بیاوری، که به خدا قسم دل پیروان ما را نسبت به ما بدبین کرده است. - یحیی حضرت را دوست می‌داشت، ولی هارون این موضوع را نمی‌دانست. - هارون گفت: پیش او برو و غل و زنجیرش را باز کن و سلام مرا برسان و به او بگو: پسر عمویت می‌گوید: من قسم خورده ام که تا به کارهای بد خود اقرار نکنی و نسبت به کارهای گذشته خود از من طلب عفو ننمایی، آزادت نکنم. چنین اقراری برایت عار نخواهد بود و طلب عفو کردنت نیز از شأن تو نخواهد کاست. این یحیی بن خالد، امین و وزیر و صاحب امور من است؛ به مقداری که مرا از عهده قسمی که خورده‌ام بیرون آورد از او طلب عفو کن و سپس به سلامتی بازگرد.

محمّد بن غیاث نقل کرده، موسی بن یحیی بن خالد به من گفت: أباابراهیم در جواب به یحیی فرموده بودند: ای أباعلی! من به زودی از دنیا خواهم رفت و تنها یک هفته دیگر از عمرم باقی مانده است؛ قضیه مرگ مرا مخفی نگه دار و روز جمعه وقت ظهر پیش من بیا، تو و دوستدارانم فرادی بر من نماز بخوانید. و به هوش باش که وقتی این ستمگر به رَقَّه - . شهری در حوالی قوهستان. - رفت و به عراق بازگشت، از چشمش می‌افتی، و تو نیز دیگر چشم امیدی به او نداشته باش. من در ستاره تو و فرزندانت و ستاره او نگاه کرده ام و دیدم او بر شما غضب خواهد کرد. پس از او بر حذر باشید. ای أباعلی! از طرف من به او بگو: روز جمعه پیک من پیش تو خواهد آمد و خبری به تو می‌دهد که خودت خواهی دید. فردای قیامت که در پیش‌گاه خداوند مقابل هم قرار گرفتیم، خواهی دانست که کدام‌یک از ما دو نفر بر دیگری ظلم و تجاوز کرده است. و السلام.

یحیی در حالی که چشمانش از گریه سرخ شده بود، از حضور ایشان خارج شد و پیش هارون رفت و جریان ملاقاتش با ایشان را به او گفت. هارون گفت: اگر تا چند روز دیگر ادعای نبوت نکند، خیلی خوب است. روز جمعه که شد، أباابراهیم علیه السلام از دنیا رفتند. هارون قبل از این اتفاق به طرف مدائن حرکت کرده بود. بدن ایشان را بیرون بردند تا مردم ببینند. ایشان را دفن کردند و مردم بازگشتند و دو فرقه شدند؛ فرقه‌ای معتقد بودند: ایشان مرده‌اند، و فرقه دیگر معتقد بودند: نمرده... اند. - . مناقب آل أبی‌طالب ۳ : ۴۰۸ ، غیبت طوسی : ۲۱ -

**[ترجمه]

«۳۸»

غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُبْدُونٍ سَمَاعاً وَ قِرَاءَةً عَلَیْهِ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَرَجِ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ الْأَصْبَهَانِیُّ قَالَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیُّ عَنْ أَبِیهِ قَالَ الْأَصْبَهَانِیُّ وَ حَدَّثَنِی أَحْمَدُ بْنُ سَعِیدٍ قَالَ حَدَّثَنِی مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِیُّ وَ حَدَّثَنِی غَیْرُهُمَا بِبَعْضِ قِصَّتِهِ وَ جَمَعْتُ ذَلِکَ بَعْضَهُ إِلَی بَعْضٍ قَالُوا: کَانَ السَّبَبُ فِی أَخْذِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ الرَّشِیدَ جَعَلَ ابْنَهُ فِی حَجْرِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَحَسَدَهُ یَحْیَی بْنُ خَالِدٍ الْبَرْمَکِیُّ وَ قَالَ إِنْ أَفْضَتِ الْخِلَافَةُ إِلَیْهِ زَالَتْ دَوْلَتِی وَ دَوْلَةُ وُلْدِی فَاحْتَالَ عَلَی جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ کَانَ یَقُولُ بِالْإِمَامَةِ حَتَّی دَاخَلَهُ وَ آنَسَ إِلَیْهِ وَ کَانَ یُکْثِرُ غِشْیَانَهُ فِی مَنْزِلِهِ فَیَقِفُ عَلَی أَمْرِهِ فَیَرْفَعُهُ إِلَی الرَّشِیدِ وَ یَزِیدُ عَلَیْهِ بِمَا یَقْدَحُ فِی قَلْبِهِ ثُمَّ قَالَ یَوْماً لِبَعْضِ ثِقَاتِهِ أَ تَعْرِفُونَ لِی رَجُلًا مِنْ آلِ أَبِی طَالِبٍ لَیْسَ بِوَاسِعِ الْحَالِ یُعَرِّفُنِی مَا أَحْتَاجُ إِلَیْهِ فَدُلَّ عَلَی عَلِیِّ بْنِ إِسْمَاعِیلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ فَحَمَلَ إِلَیْهِ یَحْیَی بْنُ خَالِدٍ مَالًا وَ کَانَ مُوسَی یَأْنَسُ إِلَیْهِ وَ یَصِلُهُ وَ رُبَّمَا أَفْضَی إِلَیْهِ بِأَسْرَارِهِ کُلِّهَا فَکَتَبَ لِیُشْخِصَ بِهِ فَأَحَسَّ مُوسَی بِذَلِکَ فَدَعَاهُ فَقَالَ إِلَی أَیْنَ

ص: ۲۳۱

۱- ۱. جاثاه: جلس ازاءه بحیث تصیر رکبتا احدهما ملاصقتین لرکبتی الآخر.

۲- ۲. غیبه الطوسیّ ص ۲۱ و فیها فی نسخه« البشیره» مکان الیسیره، کما فیه« الهشیم» بدل« الهیثم» و اظنه تصحیفا.

يَا ابْنَ أَخِي قَالَ إِلَى بَغْدَادَ قَالَ وَ مَا تَصْنَعُ قَالَ عَلَيَّ دَيْنٌ وَ أَنَا مُمْلِقٌ قَالَ فَأَنَا أَقْضِي دَيْنَكَ وَ أَفْعَلُ بِكَ وَ أَصْنَعُ فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ انْظُرْ يَا ابْنَ أَخِي لَا تُوتِمْ أَوْلَادِي وَ أَمَرَ لَهُ بِثَلَاثِمِائَةِ دِينَارٍ وَ أَرْبَعَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ فَلَمَّا قَامَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام لِمَنْ حَضَرَهُ وَ اللَّهِ لَيَسْعَيَنَّ فِي دَمِي وَ يُوتِمَنَّ أَوْلَادِي فَقَالُوا لَهُ جَعَلَنَا اللَّهُ فِدَاكَ فَأَنْتَ تَعْلَمُ هَذَا مِنْ حَالِهِ وَ تُعْطِيهِ وَ تَصِلُهُ فَقَالَ لَهُمْ نَعَمْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنَّ الرَّحِمَ إِذَا قُطِعَتْ فَوُصِلَتْ قَطَعَهَا اللَّهُ فَخَرَجَ عَلِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَتَّى أَتَى إِلَى يَحْيَى بْنِ خَالِدٍ فَتَعَرَّفَ مِنْهُ خَبَرَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَ رَفَعَهُ إِلَى الرَّشِيدِ وَ زَادَ عَلَيْهِ وَ قَالَ لَهُ إِنَّ الْأَمْوَالَ تُحْمَلُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ إِنَّ لَهُ بُيُوتَ أَمْوَالٍ وَ إِنَّهُ اشْتَرَى ضَيْعَةً بِثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ فَسَمَّاهَا الْيَسِيرَةَ وَ قَالَ لَهُ صَاحِبُهَا وَ قَدْ أَحْضَرَ الْمَالَ لَا آخُذُ هَذَا النَّقْدَ وَ لَا آخُذُ إِلَّا نَقْدَ كَذَا فَأَمَرَ بِذَلِكَ الْمَالِ فَرُدَّ وَ أَعْطَاهُ ثَلَاثِينَ أَلْفَ دِينَارٍ مِنَ النَّقْدِ الَّذِي سَأَلَ بِعَيْنِهِ فَرَفَعَ ذَلِكَ كُلَّهُ إِلَى الرَّشِيدِ فَأَمَرَ لَهُ بِمِائَتَيْ أَلْفِ دِرْهَمٍ يُسَبَّبُ لَهُ عَلَى بَعْضِ النَّوَاحِي فَاخْتَارَ كُوَرَ الْمَشْرِقِ وَ مَضَتْ رُسُلُهُ لِيَقْبِضَ الْمَالَ وَ دَخَلَ هُوَ فِي بَعْضِ الْأَيَّامِ إِلَى الْخَلَاءِ فَزَحَرَ زَحْرَةً(۱) خَرَجَتْ مِنْهَا حِشْوَتُهُ (۲)

كُلُّهَا فَسَقَطَ وَ جَهَدُوا فِي رَدِّهَا فَلَمْ يَقْدِرُوا فَوَقَعَ لِمَا بِهِ وَ جَاءَهُ الْمَالُ وَ هُوَ يَنْزِعُ فَقَالَ مَا أَصْنَعُ بِهِ وَ أَنَا فِي الْمَوْتِ وَ حَجَّ الرَّشِيدُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ فَبَدَأَ بِقَبْرِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْ شَيْءٍ أُرِيدُ أَنْ أَفْعَلَهُ أُرِيدُ أَنْ أَحْبِسَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَإِنَّهُ يُرِيدُ التَّشَتُّتَ بَيْنَ أُمَّتِكَ وَ سَفْكَ دِمَائِهَا ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَأُخِذَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَأُدْخِلَ إِلَيْهِ فَقَيَّدَهُ وَ أُخْرِجَ مِنْ دَارِهِ بَغْلَانِ عَلَيْهِمَا قُبَّتَانِ مُغَطَّاتَانِ هُوَ فِي إِحْدَاهُمَا وَ وَجَّهَ مَعَ كُلِّ وَاحِدَةٍ

۱- ۱. زحر: اخرج الصوت او النفس بأنين عند عمل او شده.

۲- ۲. الحشوه، بكسر الحاء و ضمها: من البطن الامعاء.

مِنْهُمَا خَيْلًا فَأَخَذَ بِوَاحِدَةٍ عَلَى طَرِيقِ الْبَصْرَهِ وَ الْأُخْرَى عَلَى طَرِيقِ الْكُوفَهِ لِيُعَمِّيَ عَلَى النَّاسِ أَمْرَهُ وَ كَانَ فِي الَّتِي مَضَتْ إِلَى الْبَصْرَهِ وَ أَمَرَ الرَّسُولَ أَنْ يُسَلِّمَهُ إِلَى عِيسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْمَنْصُورِ وَ كَانَ عَلَى الْبَصْرَهِ حِينَئِذٍ فَمَضَى بِهِ فَحَبَسَهُ عِنْدَهُ سَنَهً ثُمَّ كَتَبَ إِلَى الرَّشِيدِ أَنْ خُذْهُ مِنِّي وَ سَلِّمْهُ إِلَى مَنْ شِئْتَ وَ إِلَّا خَلَّيْتُ سَبِيلَهُ فَقَدِ اجْتَهَدْتُ بِأَنْ أَجِدَ عَلَيْهِ حُجَّهً فَمَا أَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ حَتَّى إِنِّي لَأَتَسَمَّعُ عَلَيْهِ إِذَا دَعَا لَعَلَّهُ يَدْعُو عَلَيَّ أَوْ عَلَيْكَ فَمَا أَسْمَعُهُ يَدْعُو إِلَّا لِنَفْسِهِ يَسْأَلُ الرَّحْمَهَ وَ الْمَغْفِرَهَ فَوَجَّهَ مَنْ تَسَلَّمَهُ مِنْهُ وَ حَبَسَهُ عِنْدَ الْفَضْلِ بْنِ الرَّبِيعِ بِبَغْدَادَ فَبَقِيَ عِنْدَهُ مُدَّهً طَوِيلَهً وَ أَرَادَهُ الرَّشِيدُ عَلَى شَيْ ءٍ مِنْ أَمْرِهِ فَأَبَى فَكَتَبَ بِتَسْلِيمِهِ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى فَتَسَلَّمَهُ مِنْهُ وَ أَرَادَ ذَلِكَ مِنْهُ فَلَمْ يَفْعَلْ وَ بَلَغَهُ أَنَّهُ عِنْدَهُ فِي رَفَاهِيَهٍ وَ سَعَهٍ وَ هُوَ حِينَئِذٍ بِالرَّقَّهِ فَأَنْفَذَ مَسْرُورَ الْخَادِمِ إِلَى بَغْدَادَ عَلَى الْبَرِيدِ وَ أَمَرَهُ أَنْ يَدْخُلَ مِنْ فَوْرِهِ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَيَعْرِفَ خَبَرَهُ فَإِنْ كَانَ الْأَمْرُ عَلَى مَا بَلَغَهُ أَوْصَلَ كِتَاباً مِنْهُ إِلَى الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ أَمَرَهُ بِامْتِثَالِهِ وَ أَوْصَلَ مِنْهُ كِتَاباً آخَرَ إِلَى السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ يَأْمُرُهُ بِطَاعَهِ الْعَبَّاسِ فَقَدِمَ مَسْرُورٌ فَنَزَلَ دَارَ الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى لَا يَدْرِي أَحَدٌ مَا يُرِيدُ ثُمَّ دَخَلَ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَوَجَدَهُ عَلَى مَا بَلَغَ الرَّشِيدَ فَمَضَى مِنْ فَوْرِهِ إِلَى الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ السِّنْدِيِّ فَأَوْصَلَ الْكِتَابَيْنِ إِلَيْهِمَا فَلَمْ يَلْبَثِ النَّاسُ أَنْ خَرَجَ الرَّسُولُ يَرْكُضُ إِلَى الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى فَرَكِبَ مَعَهُ وَ خَرَجَ مَشْدُوهاً دَهِشاً حَتَّى دَخَلَ عَلَى الْعَبَّاسِ فَدَعَا بِسِيَاطٍ وَ عُقَابَيْنِ فَوَجَّهَ ذَلِكَ إِلَى السِّنْدِيِّ وَ أَمَرَ بِالْفَضْلِ فَجُرِّدَ ثُمَّ ضَرَبَهُ مِائَهَ سَوْطٍ وَ خَرَجَ مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ خِلَافَ مَا دَخَلَ فَأُذْهِبَتْ نَخْوَتُهُ فَجَعَلَ يُسَلِّمُ عَلَى النَّاسِ يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ كَتَبَ مَسْرُورٌ بِالْخَبَرِ إِلَى الرَّشِيدِ فَأَمَرَ بِتَسْلِيمِ مُوسَى إِلَى السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ وَ جَلَسَ مَجْلِساً حَافِلًا وَ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْفَضْلَ بْنَ يَحْيَى قَدْ عَصَانِي وَ خَالَفَ طَاعَتِي وَ رَأَيْتُ أَنْ أَلْعَنَهُ فَالْعَنُوهُ فَلَعَنَهُ النَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَهٍ حَتَّى ارْتَجَّ الْبَيْتُ وَ الدَّارُ بِلَعْنِهِ

وَ بَلَغَ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ فَرَكِبَ إِلَى الرَّشِيدِ وَ دَخَلَ مِنْ غَيْرِ الْبَابِ الَّذِي يَدْخُلُ النَّاسُ مِنْهُ حَتَّى جَاءَهُ مِنْ خَلْفِهِ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ ثُمَّ قَالَ الْتَفِتْ إِلَيَّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَصْغَى إِلَيْهِ فَزِعاً فَقَالَ لَهُ إِنَّ الْفَضْلَ حَدَثٌ وَ أَنَا أَكْفِيكَ مَا تُرِيدُ فَانْطَلَقَ وَجْهُهُ وَ سُرَّ وَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ إِنَّ الْفَضْلَ كَانَ عَصَانِي فِي شَيْ ءٍ فَلَعَنْتُهُ وَ قَدْ تَابَ وَ أَنَابَ إِلَى طَاعَتِي فَتَوَلَّوْهُ فَقَالُوا لَهُ نَحْنُ أَوْلِيَاءُ مَنْ وَالَيْتَ وَ أَعْدَاءُ مَنْ عَادَيْتَ وَ قَدْ تَوَلَّيْنَاهُ ثُمَّ خَرَجَ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ بِنَفْسِهِ عَلَى الْبَرِيدِ حَتَّى أَتَى بَغْدَادَ فَمَاجَ النَّاسُ وَ أَرْجَفُوا بِكُلِّ شَيْ ءٍ فَأَظْهَرَ أَنَّهُ وَرَدَ لِتَعْدِيلِ السَّوَادِ وَ النَّظَرِ فِي أَمْرِ الْعُمَّالِ وَ تَشَاغَلَ بِبَعْضِ ذَلِكَ وَ دَعَا السِّنْدِيَّ فَأَمَرَهُ فِيهِ بِأَمْرِهِ فَامْتَثَلَهُ وَ سَأَلَ مُوسَى علیه السلام السِّنْدِيَّ عِنْدَ وَفَاتِهِ أَنْ يَحْضُرَهُ مَوْلًى لَهُ يَنْزِلُ عِنْدَ دَارِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدٍ فِي أَصْحَابِ الْقَصَبِ لِيَغْسِلَهُ فَفَعَلَ ذَلِكَ قَالَ وَ سَأَلْتُهُ أَنْ يَأْذَنَ لِي أَنْ أُكَفِّنَهُ فَأَبَى وَ قَالَ إِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ مُهُورُ نِسَائِنَا وَ حَجُّ صَرُورَتِنَا وَ أَكْفَانُ مَوْتَانَا مِنْ طُهْرِهِ(۱) أَمْوَالِنَا وَ عِنْدِي كَفَنِي فَلَمَّا مَاتَ أُدْخِلَ عَلَيْهِ الْفُقَهَاءُ وَ وُجُوهُ أَهْلِ بَغْدَادَ وَ فِيهِمُ الْهَيْثَمُ بْنُ عَدِيٍّ وَ غَيْرُهُ فَنَظَرُوا إِلَيْهِ لَا أَثَرَ بِهِ وَ شَهِدُوا عَلَى ذَلِكَ وَ أُخْرِجَ فَوُضِعَ عَلَى الْجِسْرِ بِبَغْدَادَ وَ نُودِيَ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَدْ مَاتَ فَانْظُرُوا إِلَيْهِ فَجَعَلَ النَّاسُ يَتَفَرَّسُونَ فِي وَجْهِهِ وَ هُوَ علیه السلام مَيِّتٌ قَالَ وَ حَدَّثَنِي رَجُلٌ مِنْ بَعْضِ الطَّالِبِيِّينَ أَنَّهُ نُودِيَ عَلَيْهِ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ الَّذِي تَزْعُمُ الرَّافِضَةُ أَنَّهُ لَا يَمُوتُ فَانْظُرُوا إِلَيْهِ فَنَظَرُوا إِلَيْهِ قَالُوا وَ حُمِلَ فَدُفِنَ فِي مَقَابِرِ قُرَيْشٍ فَوَقَعَ قَبْرُهُ إِلَى جَانِبِ رَجُلٍ مِنَ النَّوْفَلِيِّينَ يُقَالُ لَهُ عِيسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (۲).

**[ترجمه]غیبت شیخ طوسی: أبوالفرج علی بن حسین اصبهانی از احمد بن عبیدالله عمار و احمد بن سعید قضیه‌ای شنیده که مجموع گفتار آن‌ها را چنین نقل کرده است: سبب دست‌گیری موسی بن جعفر علیهما السّلام این بود که رشید فرزندش امین را برای تربیت به جعفر بن محمّد بن اشعث سپرده بود، یحیی بن خالد برمکی بر او رشک برد و گفت: اگر خلافت به امین برسد، موقعیت من و فرزندانم در دستگاه خلافت از بین خواهد رفت.

از در حیله به جعفر بن محمّد – که معتقد به امامت بود – نزدیک شد و با او انس برقرار کرد، بسیار به منزلش می‌رفت و با او گرم می‌گرفت و در نهایت از اعتقاداتش آگاه شد و خبرش را به رشید رساند و چیزهای دیگری هم که به فکرش می‌رسید به آن اضافه کرد. سپس روزی به اشخاص مورد اعتماد خود گفت: می‌توانید مردی از آل أبی‌طالب را به من معرفی کنید که وضع مالی‌اش خوب نباشد و بتواند چیزهایی را که احتیاج دارم به من بگوید؟ علی بن اسماعیل بن جعفر بن محمّد را به او نشان دادند. یحیی برای او پول فرستاد. حضرت موسی علیه السّلام نیز با او انس داشتند و به او کمک مالی می‌کردند و گاهی اسرار خود را کاملاً با او در میان می‌گذاشتند. یحیی بن خالد نوشت که او را بیاورند. خبر رفتن او به حضرت موسی علیه السّلام رسید؛ او را خواستند و فرمودند: برادر زاده! کجا می‌خواهی بروی؟ عرض کرد: به بغداد. فرمودند: چکار داری؟ عرض کرد: قرض دارم دستم تنگ است. فرمودند: خودم قرضت را پرداخت می‌کنم و کارهایت را روبراه می‌کنم. ولی او توجهی نکرد. حضرت به او فرمودند: برادر زاده! مراقب باش فرزندان مرا یتیم نکنی، بعد امر کردند سیصد دینار و چهار هزار درهم به او بدهند.

وقتی از مقابل ایشان برخاست و رفت، ابا الحسن علیه السلام به کسانی که در آن‌جا حضور داشتند فرمودند: به خدا قسم که بر جان من سعایت خواهد کرد و فرزندانم را یتیم می‌کند. گفتند: فدایتان شویم! با این‌که این چیزها را در مورد او می‌دانید، باز هم به او پول می‌دهید و کمک می‌کنید!؟ فرمودند: پدرم از پدرانش از قول رسول الله صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد: وقتی خویشاوندی رابطه‌اش را از خویشاوند دیگر قطع کند، و آن دیگری با او ایجاد مجدداً رابطه ایجاد کند، خداوند رشته حیات آن خویشاوند اول را قطع می‌کند.

علی بن اسماعیل رفت و پیش یحیی بن خالد رسید، یحیی اخبار موسی بن جعفر را از او بیرون کشید و به اطلاع رشید رساند و چیزهایی هم از خود اضافه کرد و به هارون گفت: از شرق و غرب برای او پول می آورند و چند اتاق مخصوص پول در خانه‌اش دارد. مدتی پیش باغستانی را به سی هزار دینار خرید و نام آن را یسیره گذاشت، وقتی پول را آماده کرد، صاحب باغ گفت: من این سکه‌ها را نمی‌خواهم، من فقط سکه‌های با فلان خصوصیت را می گیرم. او هم دستور داد آن پول را برگردانند و سی هزار دینار از همان سکه‌هایی که او خواسته بود برایش بیاورند. یحیی همه این حرف‌ها را برای رشید بازگو کرد. رشید دستور داد دویست هزار درهم بدهند و پرداخت آن را به یکی از نواحی حکومت حواله کرد، خودش استان‌های شرقی را انتخاب کرد. و پیک‌هایش را فرستاد تا پول را تحویل بگیرند. روزی وارد مستراح شد و ناگهان ناله ای سر داد و تمام روده هایش بیرون آمد و روی زمین افتاد. هر چه کردند روده هایش را برگردانند، نتوانستند و در همان حال باقی ماند. در حال جان دادن بود که پول‌ها را آوردند؛ گفت: وقتی دارم می‌میرم، این پول‌ها به چه کارم می‌آید!؟

رشید در همان سال به حج رفت و ابتدا به زیارت قبر پیغمبر صلّی الله علیه و آله رفت و عرض کرد: یا رسول الله! من به جهت کاری که می‌خواهم بکنم از تو عذر می‌خواهم؛ من می‌خواهم موسی بن جعفر را زندانی کنم، او قصد دارد بین امت تو تفرقه و خون ریزی راه بیاندازد. سپس دستور دست‌گیری را صادر کرد و امام را در مسجد گرفتند و پیش او آوردند و در زنجیر کردند. دو محمل پوشیده سوار بر دو قاطر از خانه رشید خارج شد که ایشان در یکی از آن‌ها قرار داشتند، با هر کدام از دو محمل گروهی سرباز روانه کرد؛ یکی از دو محمل راه بصره را پیش گرفت و دیگری روانه کوفه شد تا به این روش مردم را از وضع ایشان بی‌اطلاع گذارد. ایشان در آن یکی که به سمت بصره می‌رفت حضور داشتند، رشید به پیک سفارش کرد که ایشان را به عیسی بن جعفر بن منصور که در آن زمان والی بصره بود تحویل دهد. ایشان را به او تحویل داد و او یک سال ایشان را پیش خود زندانی کرد. سپس برای هارون نوشت که موسی بن جعفر را از من بگیر و به هر کس که می‌خواهی تحویل بده، وگرنه من او را آزاد می‌کنم؛ بسیار تلاش کرده‌ام که ایرادی از او پیدا کنم و نتوانسته‌ام. حتی وقت دعا نیز به گوش ایستاده‌ام که شاید بر من یا بر تو نفرین کند، ولی چیزی جز دعا طلب رحمت و مغفرت برای خود از او نشنیده‌ام. رشید یکی را فرستاد و ایشان را از او تحویل گرفت و پیش فضل بن ربیع در بغداد زندانی کرد، ایشان مدت زیادی در زندان فضل بن ربیع ماند. رشید چندین بار از او خواست که کار ایشان را تمام کند و فضل امتناع می ورزید. در نهایت برای او نوشت که ایشان را به فضل بن یحیی تحویل دهد. یحیی ایشان را تحویل گرفت و رشید از فضل بن یحیی خواست آن کار را انجام دهد؛ او نیز آن کار را نکرد. زمانی که رشید در رقه بود، به او خبر دادند که موسی بن جعفر در زندان فضل بن یحیی آسوده و راحت است.

مسرور خادم را سوار بر اسب نامه‌رسان به بغداد فرستاد و به او دستور داد که تا به بغداد رسید، فوری پیش موسی بن جعفر برود و ببیند وضعش چگونه است؛ اگر وضع همان‌طور بود که به او گزارش داده اند، نامه او را به عباس بن محمّد برساند و به او دستور دهد به محتوای آن عمل کند، و نامه دیگر را به سندی بن شاهک برساند، که در آن نوشته بود از عباس اطاعت کند.

مسرور به بغداد رسید و به خانه فضل بن یحیی رفت. هیچ کس نمی‌دانست برای چه آمده است. بعد نزد موسی بن جعفر رفت و دید وضع ایشان همان‌طوری است که به رشید گزارش داده بودند. فوری پیش عباس بن محمّد و سندی رفت و دو نامه را به

آن‌ها رساند. طولی نکشید که پیکی سوار بر اسب و به سرعت پیش فضل بن یحیی رفت، یحیی با او سوار بر اسب شد و نگران و پریشان از خانه خارج شد و پیش عباس بن محمّد رفت. عباس یک شلاق دو چوب مخصوص شلاق خواست و پیش سندی فرستاد و دستور داد فضل را شلاق بزند. لباس‌های فضل را از تنش درآوردند و صد تازیانه به او زدند. وقتی بیرون آمد، رنگش عوض شده بود و شخصیت دیگری شده بود؛ بزرگ منشی خود را از دست داده بود و از چپ و راست به مردم سلام می‌کرد. مسرور قضایا را برای رشید نوشت، رشید دستور داد موسی را به سندی بن شاهک تحویل بدهند و خود در میان مجلسی انبوه از مردم نشست و گفت: ای مردم! فضل بن یحیی از من سرپیچی کرده و با دستور من مخالفت ورزیده است؛ من به این نتیجه رسیده‌ام که او را لعنت کنم، شما نیز لعنتش کنید. مردم از هر گوشه‌ای شروع به لعنت کردن او نمودند، طوری‌که آن سرا و همه خانه به لرزه افتاد.

خبر به یحیی بن خالد رسید؛ سوار بر اسب شد و پیش رشید رفت و از دری غیر از دربی که مردم از آن به داخل می‌رفتند وارد شد و از پشت سر هارون و بدون این‌که متوجه شود به رشید رسید؛ سپس گفت: ای امیرالمؤمنین! به من نگاه کن. رشید با ترس رویش را به سمت او کرد. یحیی گفت: فضل جوان کم تجربه ایست، من خودم آن کاری که می‌خواهی را به عهده می‌گیرم. صورت رشید باز شد و شاد گشت و رویش را به طرف مردم کرد و گفت: ای مردم! فضل بن یحیی از یکی از دستورات من سرپیچی کرد و من لعنتش کردم، ولی اکنون توبه کرده و به اطاعت من بازگشته است؛ از این پس او را دوست بدارید. مردم گفتند: ما دوست دوستان تو و دشمن دشمنان تو هستیم، از این پس او را دوست می‌داریم.

یحیی بن خالد، سپس سوار بر اسب نامه‌رسان شد و به بغداد رفت. مردم به تکاپو و اضطراب افتادند، او وانمود کرد که برای تعدیل نیرو و نظارت در امور کارگزاران و چنین کارهایی آمده است. سندی بن شاهک را خواست و خواسته رشید در مورد موسی بن جعفر علیه السلام را به او دستور داد و سندی نیز امتثال امر کرد. حضرت موسی علیه السلام هنگام وفات از سندی خواست که یکی از دوستانشان را که خانه‌اش در محله نی فروشان و نزدیک خانه عباس بن محمّد است را بیاورد تا او را غسل دهد و سندی نیز این کار را کرد. عرض کرد: از ایشان خواستم تا اجازه دهند ایشان را کفن کنم، ولی اجازه ندادند و فرمودند: ما خانواده ای هستیم که مهر زنانمان و هزینه حج واجبمان و کفن مرده هایمان از پاکترین مال‌هایمان انتخاب می... کنیم، من کفنم را به همراهم دارم.

وقتی ایشان از دنیا رفتند، فقها و سرشناس‌های بغداد که در میان آن‌ها هیثم بن عدی و عده‌ای دیگر حضور داشتند آمدند و به بدن ایشان نگاه کردند که ببینند اثری از قتل در آن وجود ندارد و بر آن شهادت دادند. پیکر موسی بن جعفر علیه السّلام را روی پل بغداد گذاشتند و بر بدنشان ندا دادند که: این موسی بن جعفر است که از دنیا رفته است، بیایید نگاه کنید. مردم می آمدند دقیق به چهره ایشان نگاه می‌کردند و می‌دیدند که ایشان از دنیا رفته‌اند.

مردی از طالبیین برایم نقل کرد که بر بدن ایشان چنین ندا کردند: این همان موسی بن جعفری است که رافضیها معتقدند که نمی میرد خوب نگاه کنید. و مردم نیز نگاه کردند.

بعد جنازه ایشان را بردند و در قبرستان قریش دفن کردند. قبر ایشان در کنار مردی از قبیله نوفل، به نام عیسی بن عبدالله واقع است. - . غیبت طوسی : ۲۲ -

**[ترجمه]

«۳۹»

شا، [الإرشاد] أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيِّ عَنْ

ص: ۲۳۴

۱- ۱. الطهره، بالضم النقاء. و المراد به فی المقام المال النقی من کل شبهه و شائبه.

۲- ۲. غیبه الطوسیّ ص ۲۲.

أَبِيهِ وَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مَشَايِخِهِمْ: مِثْلَهُ مَعَ تَغْيِيرٍ مَا(۱)

**[ترجمه]ارشاد نیز این روایت را با اندکی تفاوت با طریقی دیگر نقل کرده است. - . ارشاد : ۳۱۹ -

**[ترجمه]

بیان

الإملاق الافتقار قوله یسبب له أی یکتب له فإن الکتاب سبب لتحصیل المال و شده الرجل شدها فهو مشدوه أی دهش قوله حافلا أی ممتلئا قوله فماج الناس أی اضطربوا.

**[ترجمه]الإملاق الافتقار قوله یسبب له أی یکتب له فإن الکتاب سبب لتحصیل المال و شده الرجل شدها فهو مشدوه أی دهش قوله حافلا أی ممتلئا قوله فماج الناس أی اضطربوا.

**[ترجمه]

«۴۰»

یر، [بصائر الدرجات] عَبَّادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَعْنِي أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام: إِنِّي طَلَّقْتُ أُمَّ فَرْوَةَ بِنْتَ إِسْحَاقَ فِي رَجَبٍ بَعْدَ مَوْتِ أَبِي بِيَوْمٍ- قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ طَلَّقْتَهَا وَ قَدْ عَلِمْتَ مَوْتَ أَبِي الْحَسَنِ قَالَ نَعَمْ (۲).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: احمد بن عمر نقل کرده، شنیده که حضرت رضا علیه السّلام می‌فرمودند: من أم فروه بنت اسحاق را در ماه رجب و یک روز پس از وفات پدرم طلاق دادم. عرض کردم: وقتی او را طلاق می‌دادید، از مرگ ابا الحسن اطلاع داشتید؟ فرمودند: آری. - . بصائر الدرجات ۹ باب ۱۱ : ۱۳۷ -

**[ترجمه]

بیان

قیل الطلاق بعد الموت مبنی علی أن العلم الذی هو مناط الأحکام الشرعیه هو العلم الظاهر علی الوجه المتعارف.

أقول: یمکن أن یکون هذا من خصائصهم علیهم السلام لإزاله الشرف الذی حصل لهن بسبب الزواج کما طلق أمیر المؤمنین علیه السلام عائشه یوم الجمل أو أراد تطلیقها لتخرج من عداد أمهات المؤمنین و لعله علیه السلام إنما طلقها لعلمه بأنها سترید التزویج و لا یمکنه علیه السلام منعها عن ذلک تقیه فطلقها لیجوز لها ذلک و یحتمل وجهین آخرین الأول أن یکون التطلیق بالمعنی اللغوی أی جعلت أمرها إلیها تذهب حیث شاءت الثانی أن یکون علیه السلام علم صلاحها فی تزویجها قریبا فأخبرها

بالموت لتعتد عده الوفاه و طلقها ظاهرا لعدم تشنيع العامه فی ذلک.

**[ترجمه]گفته شده، صحت طلاق بعد از مرگ، مبتنی بر آن است که علمی که مناط احکام شرعی قرار می گیرد، علم ظاهری و متعارف باشد.

مؤلف: ممکن است این از امتیازات ائمه باشد تا قدر و منزلتی که به سبب ازدواج امام برای آن‌ها حاصل شده، با این طریق زائل شود، چنان‌چه امیرالمؤمنین علیه السّلام عایشه را در روز جمل طلاق داد. یا بگوییم خواستند او را طلاق دهند تا او از جمله أمَّهاتُ المؤمنین خارج شود. شاید ایشان نیز از آن‌جا که می‌دانسته‌اند او در آینده نزدیک قصد ازدواج خواهد داشت و ایشان هم به جهت تقیه نمی‌توانند مانع او شوند، او را طلاق داده‌اند تا ازدواج او صحیح باشد. دو وجه دیگر نیز در این‌جا محتمل است:

اول این‌که: طلاق در این‌جا در معنای لغوی خود به کار رفته باشد؛ یعنی اختیارش را به دست خودش دادم که هر جا می‌خواهد برود. و دوم این‌که: امام علیه السلام به صلاح او را در ازدواج هر چه زودتر می دانستند و خبر فوت پدر را به او داده‌اند تا عده وفات را شروع کند، و فقط در ظاهر او را طلاق داده‌اند تا اهل سنت خرده نگیرند.

**[ترجمه]

«۴۱»

یر، [بصائر الدرجات] عَبَّادُ بْنُ سُلَيْمَانَ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام رَوَوْا عَنْكَ فِي مَوْتِ أَبِي الْحَسَنِ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَكَ عَلِمْتَ ذَلِكَ بِقَوْلِ سَعِيدٍ فَقَالَ جَاءَنِي سَعِيدٌ بِمَا قَدْ كُنْتُ عَلِمْتُهُ قَبْلَ مَجِيئِهِ (۳).

**[ترجمه]بصائر الدرجات: صفوان نقل کرده، به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: در زمان وفات ابا الحسن علیه السلام از شما روایت کرده اند که مردی به شما گفته است: خبر مرگ پدر خود را از سعید شنیده اید؟ فرمودند: سعید خبری که برای من آورد که من قبلا از آمدن او آن را می‌دانستم. - . همان -

**[ترجمه]

«۴۲»

خص (۴)،[منتخب البصائر] یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ عَنْ بَعْضِ

ص: ۲۳۵

۱- ۱. الإرشاد ص ۳۱۹.

۲- ۲. بصائر الدرجات ج ۹ باب ۱۱ ص ۱۳۷.

٣- ٣. بصائر الدرجات ج ٩ باب ١١ ص ١٣٧.

٤- ۴. مختصر بصائر الدرجات ص ۶ طبع النجف الأشرف بالمطبعه الحيدريّه.

أَصْحَابِنَا قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام الْإِمَامُ يَعْلَمُ إِذَا مَاتَ قَالَ نَعَمْ يَعْلَمُ بِالتَّعْلِيمِ حَتَّى يَتَقَدَّمَ فِي الْأَمْرِ قُلْتُ عَلِمَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بِالرُّطَبِ وَ الرَّيْحَانِ الْمَسْمُومَيْنِ اللَّذَيْنِ بَعَثَ إِلَيْهِ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَكَلَهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ قَالَ أَنْسَاهُ لِيُنْفِذَ فِيهِ الْحُكْمَ (۱).

**[ترجمه]منتخب البصائر، بصائر الدرجات: ابراهیم بن أبی‌محمود از یکی از اصحاب نقل کرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: آیا امام می‌داند چه وقت می‌میرد؟ فرمودند: آری، امام آن را با تعلیم می‌داند اعلام تا قبل از آن امر امامت را به امام بعدی واگذار کند. عرض کردم: آیا ابا الحسن علیه السلام از خرمای و ریحان مسمومی که یحیی بن خالد برایشان فرستاده بود مطلع بودند؟ فرمودند: آری. عرض کردم: با این‌که می‌دانستند مسموم است آن را خوردند؟ فرمودند: خداوند ایشان را فراموشاند، تا آن‌چه که حکم خداست، اجرا شود. - . مختصر بصائر الدرجات : ۶ ، بصائر الدرجات ۱۰ باب ۹ : ۱۴۱ -

**[ترجمه]

«۴۳»

خص (۲)،[منتخب البصائر] یر، [بصائر الدرجات] أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي مَحْمُودٍ قَالَ: قُلْتُ الْإِمَامُ يَعْلَمُ مَتَى يَمُوتُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ حَيْثُ مَا بَعَثَ إِلَيْهِ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ بِرُطَبٍ وَ رَيْحَانٍ مَسْمُومَيْنِ عَلِمَ بِهِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَأَكَلَهُ وَ هُوَ يَعْلَمُ فَيَكُونُ مُعِيناً عَلَى نَفْسِهِ فَقَالَ لَا يَعْلَمُ قَبْلَ ذَلِكَ لِيَتَقَدَّمَ فِيمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَإِذَا جَاءَ الْوَقْتُ أَلْقَى اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ النِّسْيَانَ لِيَقْضِيَ فِيهِ الْحُكْمَ (۳).

**[ترجمه]منتخب البصائر، بصائر الدرجات: ابراهیم بن ابی محمود نقل کرده، گفتم: آیا امام می‌داند چه وقت می‌میرد؟ فرمودند: آری. عرض کردم: آیا وقتی یحیی بن خالد خرما و ریحان مسموم برای ایشان فرستاد، مطلع بودند؟ فرمودند: آری، گفتم: با این‌که می‌دانستند مسموم است آن را خوردند تا به مرگ خود کمک کرده باشند؟ فرمودند: در هنگام خوردن نمی‌... دانستند. ولی قبلاـ از آن می‌دانستند تا چیزهایی که نیاز دارند را انجام دهند. وقتی آن زمان رسید، خداوند بر قلب ایشان فراموشی انداخت تا حکم خود را در مورد ایشان انجام دهد. - . مختصر بصائر الدرجات : ۷ ، بصائر الدرجات ۱۰ باب ۹ : ۱۴۱ -

**[ترجمه]

بيان

ما ذکر فی هذین الخبرین أحد الوجوه فی الجمع بین ما دل علی علمهم بما یئول إلیه أمرهم و بالأسباب التی یترتب علیها هلاکهم مع تعرضهم لها و بین عدم جواز إلقاء النفس إلی التهلکه و یمکن أن یقال مع قطع النظر عن الخبر أن التحرز عن أمثال تلک الأمور إنما یکون فیمن لم یعلم جمیع أسباب التقادیر الحتمیه و إلا فیلزم أن لا یجری علیهم شی ء من التقدیرات المکروهه و هذا مما لا یکون.

و الحاصل أنّ أحكامهم الشرعيه منوطه بالعلوم الظاهره لا بالعلوم الإلهاميه و كما أن أحوالهم فى كثير من الأمور مباينه لأحوالنا فكذا تكاليفهم مغايره لتكاليفنا على أنه يمكن أن يقال لعلهم علموا أنهم لو لم يفعلوا ذلك لأهلكوهم بوجه أشنع من ذلك فاختاروا أيسر الأمرين و العلم بعصمتهم و جلالتهم و كون جميع أفعالهم جاريه على قانون الحق و الصواب كاف لعدم التعرض لبيان الحكمه فى خصوصيات أحوالهم لأولى الألباب و قد مر بعض الكلام فى ذلك فى باب شهاده أمير المؤمنين و باب شهاده الحسن و باب شهاده الحسين صلوات الله عليهم أجمعين.

۱- ۱. بصائر الدرجات ج ۱۰ باب ۹ ص ۱۴۱.

۲- ۲. مختصر بصائر الدرجات ص ۷.

۳- ۳. بصائر الدرجات ج ۱۰ باب ۹ ص ۱۴۱.

**[ترجمه]آن‌چه در این دو روایت ذکر شد، یکی از وجوهی است که می‌تواند منافات ظاهری بین روایاتی که دلالت بر این دارند که ائمه به فرجام و اسباب مرگ خود علم دارند و با این حال به طرف آن اسباب می‌روند، و بین حرمت انداختن نفس به ورطه هلاک را جمع کند. البته با قطع نظر از این روایت نیز ممکن است بگوییم: حرمت پرهیز از اسبابی که موجب هلاکت می‌شوند در مورد کسانی است که همه مقدرات حتمی را نمی‌دانند، وگرنه باید گفت که به همین دلیل پیش آمد ناراحت کننده ای نیز نباید برای آن‌ها اتفاق بیافتد و این شدنی نیست.

حاصل این‌که احکام شرعی ائمه علیهم السّلام، منوط به علوم ظاهری آن‌هاست نه علوم الهامی ایشان. همان‌طور که احوال ایشان در بسیاری از امور، با احوال ما متفاوت است، هم‌چنین تکالیف آن‌ها نیز با تکالیف ما فرق دارد. مضاف بر این می توان گفت: شاید ایشان می‌دانسته‌اند که اگر آن کارها را نکنند، آن‌ها را با وضعی بدتر می کشند، پس راه ساده تر را انتخاب کردند. البته همین که عصمت و جلالت قدر ایشان معلوم است و معلوم است که همه کارهایشان در راستای حق و درستی جاری است، برای صاحبان خرد کافی است که در مورد خصوصیات احوال ایشان شبهه‌ای نداشته باشند. ما قبلاً در باب‌های شهادت امیرالمؤمنین، باب شهادت حسن و باب شهادت حسین صلوات الله علیهم أجمعین مقداری در این‌باره گفته‌ایم.

**[ترجمه]

«۴۴»

غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْمُوسَوِيُّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْقَاسِمِ الْحَذَّاءِ وَ غَيْرِهِ عَنْ جَمِيلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ زُرْبِيٍّ قَالَ: بَعَثَ إِلَيَّ الْعَبْدُ الصَّالِحُ علیه السلام وَ هُوَ فِي الْحَبْسِ فَقَالَ ائْتِ هَذَا الرَّجُلَ يَعْنِي يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ أَبُو فُلَانٍ مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ أَخْرَجْتَنِي مِنْ بِلَادِي وَ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عِيَالِي فَأَتَيْتُهُ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ زُبَيْدَةُ طَالِقٌ وَ عَلَيْهِ أَغْلَظُ الْأَيْمَانِ لَوَدِدْتُ أَنَّهُ غَرِمَ السَّاعَةَ أَلْفَيْ أَلْفٍ وَ أَنْتَ خَرَجْتَ فَرَجَعْتُ إِلَيْهِ فَأَبْلَغْتُهُ فَقَالَ ارْجِعْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ يَقُولُ لَكَ وَ اللَّهِ لَتُخْرِجَنِّي أَوْ لَأَخْرُجَنَ (۱).

**[ترجمه]غیبت شیخ طوسی: داود بن زربی نقل کرده، عبد صالح علیه السّلام، زمانی که در زندان بودند، از پی من فرستادند و فرمودند: پیش این مرد برو - یعنی یحیی بن خالد - برو و بگو: فلانی به تو می گوید: این چه کاری بود که تو کردی!؟ مرا از شهرم بیرون کردی و بین من و عیالم جدایی انداختی. پیش یحیی رفتم و پیغام را رساندم. گفت: زبیده مطلقه گردد و قسم... های غلیظ که من دوست دارم همین حالا دو ملیون درهم غرامت بدهم و شما از زندان بیرون بیایید. برگشتم و سخنان او را به ایشان رساندم. فرمودند: پیش او برگرد و به او بگو: به خدا قسم که یا باید مرا خارج کنی یا خودم خارج می شوم. - . غیبت شیخ طوسی : ۳۷ -

**[ترجمه]

«۴۵»

شا، [الإرشاد]: قُبِضَ الْكَاظِمُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِبَغْدَادَ فِی حَبْسِ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ لِسِتٍّ خَلَوْنَ مِنْ رَجَبٍ سَنَهَ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِینَ وَ مِائَهٍ وَ لَهُ یَوْمَئِذٍ خَمْسٌ وَ خَمْسُونَ سَنَهً وَ کَانَتْ مُدَّهُ خِلَافَتِهِ وَ مُقَامِهِ فِی الْإِمَامَهِ بَعْدَ أَبِیهِ علیه السلام خَمْساً وَ ثَلَاثِینَ سَنَهً(۲).

**[ترجمه]ارشاد: حضرت کاظم صلوات الله علیه، در زندان سندی بن شاهک بغداد، و در تاریخ پنجم رجب سال یک‌صد و هشتاد و سه از دنیا رفتند. ایشان در هنگام وفات پنجاه و پنج سال سن داشتند و مدت امامتشان بعد از پدر، سی و پنج سال بود. - . ارشاد : ۳۰۷ -

**[ترجمه]

«۴۶»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب أَبُو الْأَزْهَرِ نَاصِحُ بْنُ عُلَیَّهَ الْبُرْجُمِیُّ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ: أَنَّهُ جَمَعَنِی مَسْجِدٌ بِإِزَاءِ دَارِ السِّنْدِیِّ بْنِ شَاهَکَ وَ ابْنَ السِّکِّیتِ فَتَفَاوَضْنَا فِی الْعَرَبِیَّهِ وَ مَعَنَا رَجُلٌ لَا نَعْرِفُهُ فَقَالَ یَا هَؤُلَاءِ أَنْتُمْ إِلَی إِقَامَهِ دِینِکُمْ أَحْوَجُ مِنْکُمْ إِلَی إِقَامَهِ أَلْسِنَتِکُمْ وَ سَاقَ الْکَلَامَ إِلَی إِمَامِ الْوَقْتِ وَ قَالَ لَیْسَ بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَهُ غَیْرُ هَذَا الْجِدَارِ قُلْنَا تَعْنِی هَذَا الْمَحْبُوسَ مُوسَی قَالَ نَعَمْ قُلْنَا سَتَرْنَا عَلَیْکَ فَقُمْ مِنْ عِنْدِنَا خِیفَهَ أَنْ یَرَاکَ أَحَدٌ جَلِیسَنَا فَنُؤْخَذَ بِکَ قَالَ وَ اللَّهِ لَا یَفْعَلُونَ ذَلِکَ أَبَداً وَ اللَّهِ مَا قُلْتُ لَکُمْ إِلَّا بِأَمْرِهِ وَ إِنَّهُ لَیَرَانَا وَ یَسْمَعُ کَلَامَنَا وَ لَوْ شَاءَ أَنْ یَکُونَ ثَالِثَنَا لَکَانَ قُلْنَا فَقَدْ شِئْنَا فَادْعُهُ إِلَیْنَا فَإِذَا قَدْ أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ دَاخِلًا کَادَتْ لِرُؤْیَتِهِ الْعُقُولُ أَنْ تَذْهَلَ فَعَلِمْنَا أَنَّهُ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام ثُمَّ قَالَ أَنَا هَذَا الرَّجُلُ وَ تَرَکَنَا وَ خَرَجْنَا(۳)

مِنَ الْمَسْجِدِ مُبَادِراً

۱- ۱. غیبه الشیخ الطوسیّ ص ۳۷.

۲- ۲. الإرشاد ص ۳۰۷.

۳- ۳. کذا فی الأصل و المناقب و لعلّ الصواب« و خرج» بقرینه قوله: مبادرا.

فَسَمِعْنَا وَجِيباً شَدِيداً وَ إِذَا السِّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ يَعْدُو دَاخِلًا إِلَى الْمَسْجِدِ مَعَهُ جَمَاعَةٌ فَقُلْنَا كَانَ مَعَنَا رَجُلٌ فَدَعَانَا إِلَى كَذَا وَ كَذَا وَ دَخَلَ هَذَا الرَّجُلُ الْمُصَلِّي وَ خَرَجَ ذَاكَ الرَّجُلُ وَ لَمْ نَرَهُ فَأَمَرَ بِنَا فَأَمْسَكْنَا ثُمَّ تَقَدَّمَ إِلَى مُوسَى وَ هُوَ قَائِمٌ فِي الْمِحْرَابِ فَأَتَاهُ مِنْ قِبَلِ وَجْهِهِ وَ نَحْنُ نَسْمَعُ فَقَالَ يَا وَيْحَكَ كَمْ تَخْرُجُ بِسِحْرِكَ هَذَا وَ حِيلَتِكَ مِنْ وَرَاءِ الْأَبْوَابِ وَ الْأَغْلَاقِ وَ الْأَقْفَالِ وَ أَرُدُّكَ فَلَوْ

كُنْتَ هَرَبْتَ كَانَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ وُقُوفِكَ هَاهُنَا أَ تُرِيدُ يَا مُوسَى أَنْ يَقْتُلَنِي الْخَلِيفَهُ قَالَ فَقَالَ مُوسَى وَ نَحْنُ وَ اللَّهِ نَسْمَعُ كَلَامَهُ كَيْفَ أَهْرُبُ وَ لِلَّهِ فِي أَيْدِيكُمْ مَوْقِتٌ لِي يَسُوقُ إِلَيْهَا أَقْدَارَهُ وَ كَرَامَتِي عَلَى أَيْدِيكُمْ فِي كَلَام لَهُ قَالَ فَأَخَذَ السِّنْدِيُّ بِيَدِهِ وَ مَشَى ثُمَّ قَالَ لِلْقَوْمِ دَعُوا هَذَيْنِ وَ اخْرُجُوا إِلَى الطَّرِيقِ فَامْنَعُوا أَحداً يَمُرُّ مِنَ النَّاسِ حَتَّى أَتِمَّ أَنَا وَ هَذَا إِلَى الدَّارِ.

وَ فِي كِتَابِ الْأَنْوَارِ، قَالَ الْعَامِرِيُّ: إِنَّ هَارُونَ الرَّشِيدَ أَنْفَذَ إِلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ جَارِيَةً خَصِيفَةً لَهَا جَمَالٌ وَ وَضَاءَةٌ لِتَخْدُمَهُ فِي السِّجْنِ فَقَالَ قُلْ لَهُ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ (۱) لَا حَاجَةَ لِي فِي هَذِهِ وَ لَا فِي أَمْثَالِهَا قَالَ فَاسْتَطَارَ هَارُونُ غَضَباً وَ قَالَ ارْجِعْ إِلَيْهِ وَ قُلْ لَهُ لَيْسَ بِرِضَاكَ حَبَسْنَاكَ وَ لَا بِرِضَاكَ أَخَذْنَاكَ وَ اتْرُكِ الْجَارِيَهَ عِنْدَهُ وَ انْصَرِفْ قَالَ فَمَضَى وَ رَجَعَ ثُمَّ قَامَ هَارُونُ عَنْ مَجْلِسِهِ وَ أَنْفَذَ الْخَادِمَ إِلَيْهِ لِيَسْتَفْحِصَ عَنْ حَالِهَا فَرَآهَا سَاجِدَةً لِرَبِّهَا لَا تَرْفَعُ رَأْسَهَا تَقُولُ قُدُّوسٌ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ فَقَالَ هَارُونُ سَحَرَهَا وَ اللَّهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بِسِحْرِهِ عَلَيَّ بِهَا فَأُتِيَ بِهَا وَ هِيَ تُرْعَدُ شَاخِصَةً نَحْوَ السَّمَاءِ بَصَرَهَا فَقَالَ مَا شَأْنُكِ قَالَتْ شَأْنِيَ الشَّأْنُ الْبَدِيعُ إِنِّي كُنْتُ عِنْدَهُ وَاقِفَةً وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي لَيْلَهُ وَ نَهَارَهُ فَلَمَّا انْصَرَفَ عَنْ صَلَاتِهِ بِوَجْهِهِ وَ هُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ وَ يُقَدِّسُهُ قُلْتُ يَا سَيِّدِي هَلْ لَكَ حَاجَةٌ أُعْطِيكَهَا قَالَ وَ مَا حَاجَتِي إِلَيْكِ قُلْتُ إِنِّي أُدْخِلْتُ عَلَيْكَ لِحَوَائِجِكَ قَالَ فَمَا بَالُ هَؤُلَاءِ قَالَتْ فَالْتَفَتُّ فَإِذَا رَوْضَةٌ

۱- ۱. سوره النمل الآیه: ۳۶.

مُزْهِرَةٌ لَا أَبْلُغُ آخِرَهَا مِنْ أَوَّلِهَا بِنَظَرِی وَ لَا أَوَّلَهَا مِنْ آخِرِهَا فِيهَا مَجَالِسُ مَفْرُوشَةٌ بِالْوَشْیِ وَ الدِّيبَاجِ وَ عَلَيْهَا وُصَفَاءُ وَ وَصَائِفُ لَمْ أَرَ مِثْلَ وُجُوهِهِمْ حُسْناً وَ لَا مِثْلَ لِبَاسِهِمْ لِبَاساً عَلَيْهِمُ الْحَرِيرُ الْأَخْضَرُ وَ الْأَكَالِيلُ وَ الدُّرُّ وَ الْيَاقُوتُ وَ فِی أَيْدِيهِمُ الْأَبَارِيقُ وَ الْمَنَادِيلُ وَ مِنْ كُلِّ الطَّعَامِ فَخَرَرْتُ سَاجِدَةً حَتَّى أَقَامَنِی هَذَا الْخَادِمُ فَرَأَيْتُ نَفْسِی حَيْثُ كُنْتُ قَالَ فَقَالَ هَارُونُ يَا خَبِيثَةُ لَعَلَّكِ سَجَدْتِ فَنِمْتِ فَرَأَيْتِ هَذَا فِی مَنَامِكِ قَالَتْ لَا وَ اللَّهِ يَا سَيِّدِی إِلَّا قَبْلَ سُجُودِی رَأَيْتُ فَسَجَدْتُ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ فَقَالَ الرَّشِيدُ اقْبِضْ هَذِهِ الْخَبِيثَةَ إِلَيْكَ فَلَا يَسْمَعَ هَذَا مِنْهَا أَحَدٌ فَأَقْبَلَتْ فِی الصَّلَاةِ فَإِذَا قِيلَ لَهَا فِی ذَلِكَ قَالَتْ هَكَذَا رَأَيْتُ الْعَبْدَ الصَّالِحَ عليه السلام فَسُئِلَتْ عَنْ قَوْلِهَا قَالَتْ إِنِّی لَمَّا عَايَنْتُ مِنَ الْأَمْرِ نَادَتْنِی الْجَوَارِی يَا فُلَانَةُ ابْعُدِی عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ حَتَّى نَدْخُلَ عَلَيْهِ فَنَحْنُ لَهُ دُونَكِ فَمَا زَالَتْ كَذَلِكَ حَتَّى مَاتَتْ وَ ذَلِكَ قَبْلَ مَوْتِ مُوسَى بِأَيَّامٍ يَسِيرَةٍ(۱).

**[ترجمه]مناقب إبن شهر آشوب: ابوالأزهر ناصح بن عُلَيَّه بُرجُمی در ضمن حدیثی طولانی نقل کرده، با ابن سکیت، در مسجدی که مقابل خانه سندی بن شاهک قرار داشت در مورد زبان عربی بحث می‌کردیم و مردی نیز با ما بود که او را نمی... شناختیم. آن مرد گفت: شما بیشتر از آن‌که به نگه‌داری از زبانتان احتیاج داشته باشید، به نگه‌داری از دینتان احتیاج دارید و صحبت را به امام زمان کشاند و گفت: بین شما و امام زمانتان غیر از این دیوار فاصله‌ای نیست. گفتیم: منظورت این زندانی، موسی است؟ گفت: آری. گفتیم: ما این حرف‌های تو را به کسی نمی‌گوییم؛ ولی برخیز و از ما دور شو که مبادا کسی تو را ببیند که با ما نشسته ای و ما را هم به خاطر تو بگیرند. گفت: به خدا هرگز چنین کاری نمی‌کنند، من این حرف‌ها را به امر خود ایشان به شما گفتم، ایشان همین الان دارند ما را می‌بینند و صحبت‌های ما را می‌شنوند و اگر بخواهند، می‌توانند پیش ما بیایند. گفتیم: ما خواسته‌ایم، بگو بیاید. ناگهان دیدیم مردی از در مسجد داخل آمد که عقل‌ها از دیدنش حیران می‌شد. فهمیدیم که ایشان موسی بن جعفر علیه السّلام است. سپس گفت: من این مرد هستم. بعد ما را ترک کرد و ما نیز فوری از مسجد بیرون رفتیم. صدای داد و فریاد زیادی شنیدیم. دیدیم سندی بن شاهک با گروهی به طرف مسجد می‌دوند. گفتیم: مردی با ما بود که ما را به چنین و چنان دعوت کرد و بعد این مرد وارد محراب شد و آن مرد بیرون رفت و دیگر او را ندیدیم. دستور داد ما را دست‌گیر کنند و بعد به رو به روی حضرت موسی که در محراب ایستاده بودند رفت - ما می‌شنیدیم - و گفت: ای بیچاره! تا کی می‌خواهی با سحر و حیله خود از پشت درها و و قفل‌ها فرار کنی و من تو را برگردانم!؟ فرار می‌کردی بهتر از این بود که در این‌جا بایستی؛ ای موسی! آیا تو می‌خواهی خلیفه مرا به قتل برساند؟

حضرت موسی - به خدا قسم ما کلام ایشان را می‌شنیدیم - فرمودند: چطور فرار کنم و حال آن‌که خداوند در دستان شما موعدی برای من معین کرده که مقدرات خداوند به آن سو در حرکت است!؟ - و در نقلی دیگر آمده - و کرامات من بر دستان شماست!؟ سندی دست ایشان را گرفت و راه افتاد و به همراهان خود گفت: این دو نفر را رها کنید و داخل کوچه بروید، و تا من و او کاملاً داخل خانه نشده‌ایم نگذارید کسی از مردم عبور کند.

در کتاب انوار است آمده که عامری نقل کرده، هارون الرشید کنیزی دورگه، زیبا و خوش‌رویی را با پیکی پیش موسی بن جعفر فرستاد تا در زندان به ایشان خدمت کند. حضرت به پیک فرمودند: به هارون بگو: «بَلْ أَنتُم بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُونَ» - . نمل / ۳۶ - {بلکه شما به ارمغان خود شادمانی می نمایید}، مرا نیازی به این کنیز و مانند این چیزها نیست. هارون سراسر خشم شد و به پیک گفت: پیش او برگرد و به او بگو: ما تو را با رضایت خودت زندانی نکرده‌ایم و با رضایت خودت دست‌گیر نکرده‌ایم، کنیز را پیش او بگذار و بازگرد. پیک رفت و برگشت. مدتی بعد هارون خادم را پیش ایشان فرستاد تا از وضع کنیز

خبر بیاورد؛ خادم دید کنیز برای پروردگارش به سجده افتاده و سر بلند نمی‌کند و همی می‌گوید: قدوس سبحانک سبحانک.

هارون گفت: به خدا قسم موسی بن جعفر او را به سحر خود جادو کرده است، بروید کنیز را بیاورید. او را آوردند، می‌لرزید و چشمش به طرف آسمان بود. هارون گفت: تو را چه شده است؟ کنیز گفت: حال جدیدی پیدا کرده ام؛ ایشان شب و روز نماز می‌خواندند و من همین‌طور پیش ایشان ایستاده بودم، وقتی نمازشان تمام شد و مشغول تسبیح و تقدیس شدند، عرض کردم: سرور من! چیزی احتیاجی دارید بیاورم؟ فرمودند: من چه احتیاجی به تو داشته باشم!؟ گفتم: مرا پیش شما آورده‌اند تا کارهای شما را انجام دهم. فرمودند: پس این‌ها چه‌کاره‌اند!؟ نگاه کردم و باغی پر از گل دیدم که از هیچ طرف انتهایش دیده نمی‌شود، و نشیمن‌هایی مفروش از فرشهای رنگارنگ و دیبا که بر آن‌ها کنیزان و غلامانی حاضرند که در زیبایی مانند آن‌ها را ندیده بودم و لباسی چون لباس آن‌ها را ندیده بودم، حریر سبز بر تنشان بود و تاج و مروارید و یاقوت داشتند، در دست‌هایشان آفتابه و حوله و هر نوع غذایی دیده می‌شد. به سجده افتادم تا وقتی که این خادم مرا بلند کرد و دیدم در میان زندان هستم.

هارون گفت: ای زن خبیث! شاید در سجده خوابت برده و این‌ها را در خواب دیده ای؟ گفت: نه به خدا ای سرور من! همه این‌ها را قبل از سجده دیدم و بعد از دیدن آن‌ها به سجده افتادم. رشید به خادم گفت: این خبیث را بگیر و نگه‌دار تا کسی این حرف‌ها را از او نشنود. از آن پس کنیز شروع به نماز خواندن کرد؛ وقتی به او گفته می‌شد: چرا این‌قدر نماز می‌خوانی، می‌گفت: عبد صالح را در چنین حالی دیدم، منظورش را پرسیدند، گفت: وقتی آن صحنه را می‌دیدم، حوریان به من گفتند: ای فلانی! از عبد صالح دور شو خدا، تا ما به او خدمت کنیم، ما خدمت‌گزار او هستیم نه تو. کنیز تا هنگام مرگ پیوسته در همین حال بود. این جریان چند روز قبل از شهادت حضرت موسی اتفاق افتاد. - . مناقب آل أبی‌طالب ۳ : ۴۱۴ -

**[ترجمه]

«۴۷»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: كَانَ وَفَاتُهُ فِي مَسْجِدِ هَارُونَ الرَّشِيدِ وَ هُوَ الْمَعْرُوفُ بِمَسْجِدِ الْمُسَيَّبِ وَ هُوَ فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ بَابِ الْكُوفَهِ لِأَنَّهُ نُقِلَ إِلَيْهِ مِنْ دَارٍ تُعْرَفُ بِدَارِ عَمْرَوَيْهِ وَ كَانَ بَيْنَ وَفَاةِ مُوسَى عليه السلام إِلَى وَقْتِ حَرَقِ مَقَابِرِ قُرَيْشٍ مِائَتَانِ وَ سِتُّونَ سَنَةً(۲).

**[ترجمه]مناقب إبن شهر آشوب: وفات موسی بن جعفر علیه السّلام در مسجد هارون الرشید که معروف به مسجد مسیب است و در قسمت غربی باب‌الکوفه بغداد است بود، زیرا ایشان را از خانه معروف به خانه عمرویه به آن‌جا منتقل کردند. بین وفات موسی علیه السلام و آتش گرفتن قبرستان قریش دویست و شصت سال فاصله بود - . همان : ۴۳۸ - .

**[ترجمه]

«۴۸»

كش، [رجال الكشي] مُحَمَّدُ بْنُ قُولَوَيْهِ الْقُمِّيُّ قَالَ حَدَّثَنِي بَعْضُ الْمَشَايِخِ وَ لَمْ يَذْكُرِ اسْمَهُ عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: جَاءَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرٍ يَسْأَلُنِي أَنْ أَسْأَلَ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى عليه السلام أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ وَ أَنْ يَرْضَى عَنْهُ وَ يُوصِيَهُ بِوَصِيَّةٍ قَالَ فَتَجَنَّبَ حَتَّى دَخَلَ الْمُتَوَضَّأَ وَ خَرَجَ وَ هُوَ وَقْتٌ كَانَ يَتَهَيَّأُ لِي أَنْ أَخْلُوَ بِهِ وَ أُكَلِّمَهُ قَالَ فَلَمَّا خَرَجَ قُلْتُ لَهُ إِنَّ ابْنَ أَخِيكَ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ يَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذَنَ لَهُ فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ وَ أَنْ تُوصِيَهُ فَأَذِنَ لَهُ عليه السلام

۱- ۱. المناقب ج ۳ ص ۴۱۴.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۳ ص ۴۳۸.

فَلَمَّا رَجَعَ إِلَى مَجْلِسِهِ قَامَ مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَ قَالَ يَا عَمِّ أَحِبُّ أَنْ تُوصِيَنِي فَقَالَ أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي فَقَالَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ يَسْعَى فِي دَمِكَ ثُمَّ قَالَ يَا عَمِّ أَوْصِنِي فَقَالَ أُوصِيكَ أَنْ تَتَّقِيَ اللَّهَ فِي دَمِي قَالَ ثُمَّ نَاوَلَهُ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام صُرَّةً فِيهَا مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ دِينَاراً فَقَبَضَهَا مُحَمَّدٌ ثُمَّ نَاوَلَهُ أُخْرَى فِيهَا مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ دِينَاراً فَقَبَضَهَا ثُمَّ أَعْطَاهُ صُرَّةً أُخْرَى فِيهَا مِائَةٌ وَ خَمْسُونَ دِينَاراً فَقَبَضَهَا ثُمَّ أَمَرَ لَهُ بِأَلْفٍ وَ خَمْسِمِائَةِ دِرْهَمٍ كَانَتْ عِنْدَهُ فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ وَ اسْتَكْثَرْتُهُ فَقَالَ هَذَا لِيَكُونَ أَوْكَدَ لِحُجَّتِي إِذَا قَطَعَنِي وَ وَصَلْتُهُ قَالَ فَخَرَجَ إِلَى الْعِرَاقِ فَلَمَّا وَرَدَ حَضْرَةَ هَارُونَ أَتَى بَابَ هَارُونَ بِثِيَابِ طَرِيقِهِ قَبْلَ أَنْ يَنْزِلَ وَ اسْتَأْذَنَ عَلَى هَارُونَ وَ قَالَ لِلْحَاجِبِ قُلْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بِالْبَابِ فَقَالَ الْحَاجِبُ انْزِلْ أَوَّلًا وَ غَيِّرْ ثِيَابَ طَرِيقِكَ وَ عُدْ لِأُدْخِلَكَ إِلَيْهِ بِغَيْرِ إِذْنٍ فَقَدْ نَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي هَذَا الْوَقْتِ فَقَالَ أَعْلِمْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنِّي حَضَرْتُ وَ لَمْ تَأْذَنْ لِي فَدَخَلَ الْحَاجِبُ وَ أَعْلَمَ هَارُونَ قَوْلَ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ فَأَمَرَ بِدُخُولِهِ فَدَخَلَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ خَلِيفَتَانِ فِي الْأَرْضِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بِالْمَدِينَةِ يُجْبَى لَهُ الْخَرَاجُ وَ أَنْتَ بِالْعِرَاقِ يُجْبَى لَكَ الْخَرَاجُ فَقَالَ وَ اللَّهِ فَقَالَ وَ اللَّهِ قَالَ فَأَمَرَ لَهُ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَلَمَّا قَبَضَهَا وَ حُمِلَ إِلَى مَنْزِلِهِ أَخَذَتْهُ الرِّيحَةُ فِي جَوْفِ لَيْلَتِهِ فَمَاتَ وَ حُوِّلَ مِنَ الْغَدِ الْمَالُ الَّذِي حُمِلَ إِلَيْهِ (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: علی بن جعفر بن محمّد نقل کرده، محمّد بن اسماعیل بن جعفر پیش من آمد و از من خواست تا از ابا الحسن موسی علیه السلام بخواهم که اجازه دهند او به عراق برود و از او راضی شوند و سفارشی به او بنمایند. کناری ایستادم تا امام علیه السّلام وارد وضوخانه شدند و بیرون آمدند، وقت خوبی بود که برایم فراهم شده بود تا با ایشان خلوت کنم و صحبت کنم. وقتی از وضوخانه بیرون آمدند، به ایشان عرض کردم: برادرزاده‌اتان محمّد بن اسماعیل از شما می‌خواهند که به او اجازه دهید به عراق برود و به او سفارشی بنمایید. امام علیه السلام اجازه دادند .

وقتی به محل جلوس خود بازگشتند، محمّد بن اسماعیل برخاست و عرض کرد: ای عمو جان! دوست دارم سفارشی به من بنمایید. فرمودند: سفارش می‌کنم که در شراکت قتل من از خدا تقوا کنی. عرض کرد: خدا لعنت کند کسی را که سعی در ریختن خون شما بنماید! بعد عرض کرد: ای عمو جان! سفارشی به من بنمایید. فرمودند: سفارش می‌کنم که در شراکت قتل من از خدا تقوا کنی. سپس حضرت ابا الحسن علیه السّلام کیسه ای محتوی صد و پنجاه دینار به او دادند و محمّد آن را گرفت. سپس باز کیسه دیگری محتوی صد و پنجاه دینار به او دادند و او آن را گرفت. برای بار سوم هم کیسه‌ای حاوی صد و پنجاه دینار به او دادند و آن را هم گرفت. سپس امر کردند هزار و پانصد درهمی که پیش خودشان داشتند را به او بدهند. به از ایشان پرسیدم این همه پول برایش زیاد نبود؟ ایشان فرمودند: به این قدر دادم تا دلیل محکم‌تری داشته باشم که من صله رحم کردم و او قطع رحم نمود.

محمّد بن اسماعیل به عراق رفت، تا وارد شهر شد، با همان لباس‌های سفر و بدون آن‌که در جایی ساکن شود به در خانه هارون رفت و اجازه ورود خواست و به دربان گفت: به امیرالمؤمنین بگو محمّد بن اسماعیل بن جعفر بر در خانه منتظر است. دربان گفت: اول برو جایی برای سکونت پیدا کن و لباس‌های سفرت را عوض کن، بعد برگرد تا بدون اجازه تو را پیش هارون ببرم؛ امیرالمؤمنین الآن خواب هستند. گفت: برو به امیرالمؤمنین بگو من آمدم ولی تو به من تو اجازه ورود ندادی. دربان داخل رفت و سخن محمد بن اسماعیل را به اطلاع هارون رساند. هارون دستور داد او را داخل بیاورند. آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین دو خلیفه در روی زمین وجود دارد؛ موسی بن جعفر در مدینه برایش خراج جمع می‌کنند، و شما در عراق برایتان خراج جمع می‌کنند. هارون گفت: تو را به خدا!؟ گفت: به خدا. دستور داد صد هزار درهم به او بدهند. وقتی پول‌ها را

گرفت و به خانه برد، نیمه همان شب بادی گرفت و مرد و فردایش پول‌هایی که به او داده بودند را برگرداندند. - . رجال کشی : ۱۷۰ -

**[ترجمه]

بیان

- روی فی الکافی (۲)

قریبا من ذلک عن علی بن إبراهیم عن محمد بن عیسی عن موسی بن القاسم عن علی بن جعفر: و فیه فرماه الله بالذبحه و هی کهمزه و عنبه و کسره و صبره وجع فی الحلق أو دم یختنق فیقتل ثم إن فی بعض الروایات محمد بن إسماعیل و فی بعضها علی بن إسماعیل و یمکن أن یکون فعل کل منهما ما نسب إلیه و سیأتی ذمهما فی باب أحوال عشائره علیه السلام.

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۱۷۰.

۲- ۲. الکافی ج ۸ ص ۱۲۴.

**[ترجمه]در کافی، روایتی نزدیک به این از علی بن جعفر نقل شده و در آن آمده است: خداوند او را به ذبحه مبتلا کرد. - . کافی ۸ : ۱۲۴ - ذبحه بر وزن همزه، نام دردی در ناحیه گلو است، یا خونی است که در گلو جمع می‌شود و موجب خفگی می‌شود. شایان ذکر است که در بعضی از روایات از محمّد بن اسماعیل و در بعضی دیگر از علی بن اسماعیل نام برده شده است، ممکن است کار هر دو باشد و به یکی از آن‌دو نسبت داده شده باشد. در باب احوال خویشاوندان امام علیه السلام، نکوهش هر دو خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۴۹»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ الْفَارِسِيُّ عَنْ أَبِی الْقَاسِمِ الْحُلَيْسِيِّ عَنْ عِيسَى بْنِ هوذَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفِ بْنِ نَاصِحٍ فَقَالَ قَدْ جِئْتُكَ بِحَدِيثِ مَنْ يَأْتِيكَ حَدَّثَنِی فُلَانٌ وَ نَسِيَ الْحُلَيْسِيُّ اسْمَهُ عَنْ بَشَّارٍ مَوْلَى السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ قَالَ: كُنْتُ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ بُغْضاً لِآلِ أَبِی طَالِبٍ فَدَعَانِی السِّنْدِيُّ بْنُ شَاهَكَ يَوْماً فَقَالَ لِی يَا بَشَّارُ إِنِّی أُرِيدُ أَنْ أَئْتَمِنَكَ عَلَى مَا ائْتَمَنَنِی عَلَيْهِ هَارُونُ قُلْتُ إِذَنْ لَا أُبْقِی فِيهِ غَايَةً فَقَالَ هَذَا مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ قَدْ دَفَعَهُ إِلَيَّ وَ قَدْ وَكَّلْتُكَ بِحِفْظِهِ فَجَعَلَهُ فِی دَارٍ دُونَ حَرَمِهِ وَ وَكَّلَنِی عَلَيْهِ فَكُنْتُ أُقْفِلُ عَلَيْهِ عِدَّةَ أَقْفَالٍ فَإِذَا مَضَيْتُ فِی حَاجَةٍ وَكَّلْتُ امْرَأَتِی بِالْبَابِ فَلَا تُفَارِقُهُ حَتَّى أَرْجِعَ قَالَ بَشَّارٌ فَحَوَّلَ اللَّهُ مَا كَانَ فِی قَلْبِی مِنَ الْبُغْضِ حُبّاً قَالَ فَدَعَانِی علیه السلام يَوْماً فَقَالَ يَا بَشَّارُ امْضِ إِلَى سِجْنِ الْقَنْطَرَةِ فَادْعُ لِی هِنْدَ بْنَ الْحَجَّاجِ وَ قُلْ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ يَأْمُرُكَ بِالْمَصِيرِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ سَيَنْهَرُكَ وَ يَصِيحُ عَلَيْكَ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ فَقُلْ لَهُ أَنَا قَدْ قُلْتُ لَكَ وَ أَبْلَغْتُ رِسَالَتَهُ فَإِنْ شِئْتَ فَافْعَلْ مَا أَمَرَنِی وَ إِنْ شِئْتَ فَلَا تَفْعَلْ وَ اتْرُكْهُ وَ انْصَرِفْ قَالَ فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِی وَ أَقْفَلْتُ الْأَبْوَابَ كَمَا كُنْتُ أُقْفِلُ وَ أَقْعَدْتُ امْرَأَتِی عَلَى الْبَابِ وَ قُلْتُ لَهَا لَا تَبْرَحِی حَتَّى آتِيَكِ وَ قَصَدْتُ إِلَى سِجْنِ الْقَنْطَرَةِ فَدَخَلْتُ إِلَى هِنْدِ بْنِ الْحَجَّاجِ فَقُلْتُ أَبُو الْحَسَنِ يَأْمُرُكَ بِالْمَصِيرِ إِلَيْهِ قَالَ فَصَاحَ عَلَيَّ وَ انْتَهَرَنِی فَقُلْتُ لَهُ أَنَا قَدْ أَبْلَغْتُكَ وَ قُلْتُ لَكَ فَإِنْ شِئْتَ فَافْعَلْ وَ إِنْ شِئْتَ فَلَا تَفْعَلْ وَ انْصَرَفْتُ وَ تَرَكْتُهُ وَ جِئْتُ إِلَى أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام فَوَجَدْتُ امْرَأَتِی قَاعِدَةً عَلَى الْبَابِ وَ الْأَبْوَابُ مُغْلَقَةٌ فَلَمْ أَزَلْ أَفْتَحُ وَاحِداً وَاحِداً مِنْهَا حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ وَ أَعْلَمْتُهُ الْخَبَرَ فَقَالَ نَعَمْ قَدْ جَاءَنِی وَ انْصَرَفَ فَخَرَجْتُ إِلَى امْرَأَتِی فَقُلْتُ لَهَا جَاءَ أَحَدٌ بَعْدِی فَدَخَلَ هَذَا الْبَابَ فَقَالَتْ لَا وَ اللَّهِ مَا فَارَقْتُ الْبَابَ وَ لَا فَتَحْتُ الْأَقْفَالَ حَتَّى جِئْتَ قَالَ وَ رَوَى لِی عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْأَنْبَارِيُّ أَخُو صَنْدَلٍ قَالَ بَلَغَنِی مِنْ جِهَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ لَمَّا صَارَ إِلَيْهِ هِنْدُ بْنُ الْحَجَّاجِ قَالَ لَهُ الْعَبْدُ الصَّالِحُ علیه السلام عِنْدَ انْصِرَافِهِ إِنْ شِئْتَ رَجَعْتَ إِلَى مَوْضِعِكَ وَ لَكَ الْجَنَّةُ وَ إِنْ شِئْتَ انْصَرَفْتَ إِلَى مَنْزِلِكَ فَقَالَ

أَرْجِعُ إِلَى مَوْضِعِي إِلَى السِّجْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ وَ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صَالِحٍ الصَّيْمَرِيُّ أَنَّ هِنْدَ بْنَ الْحَجَّاجِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ الصَّيْمَرَةِ وَ إِنَّ قِصَرَهُ لَبَيِّنٌ (١).

**[ترجمه]رجال کشی: بشار، غلام سندی بن شاهک نقل کرده، من از کسانی بودم که بیشترین بغض را نسبت به خاندان أبی‌طالب داشتم. روزی سندی بن شاهک مرا خواست و گفت: ای بشار! می‌خواهم چیزی را به تو به امانت بسپارم که هارون به من به امانت سپرده است. گفتم: پس با همه توان آن را حفظ می‌کنم. گفت: این موسی بن جعفر است که هارون آن را به من سپرده و من اکنون تو را مأمور نگهبانی از او می‌کنم. ایشان را در خانه‌ای غیر از خانه‌ای که خانواده اش در آن بودند، قرار داد و مرا نگهبان او کرد. من آن‌جا را با چند قفل، می‌بستم و هر وقت پی کاری می‌رفتم زنم را بر در آن‌جا مأمور می‌کردم و به او می‌گفتم که تا من برمی‌گردم آن‌جا را رها نکند.

بشار نقل کرده، خداوند آن بغض درون مرا به محبت تبدیل کرد. روزی امام علیه السّلام مرا خواستند و فرمودند: ای بشار! به زندان قنطره برو و هند بن حجاج را صدا بزن و به او بگو: ابا الحسن تو را امر کرده که پیش او بروی؛ او تو را از خود خواهد راند و بر تو فریاد خواهد کشید، وقتی این کار را کرد، به او بگو: من به تو گفتم و پیغام ایشان را رساندم؛ اگر خواستی انجام بده و اگر نخواستی انجام نده، بعد او را رها کن و بازگرد. دستور ایشان را انجام دادم، درها را مانند سابق قفل کردم و زنم را بر در نشاندم و گفتم: اینجا را ترک نکن تا بیایم.

و به طرف زندان قنطره راه افتادم و پیش هند بن حجاج رفتم؛ به او گفتم: ابو الحسن تو را امر کرده که پیش ایشان بروی. بر سرم فریاد زد و مرا از خود راند .

گفتم: من پیغام را رساندم و گفتم؛ اگر خواستی انجام بده و اگر نخواستی انجام نده. او را رها کردم و و پیش ابا الحسن علیه السّلام بازگشتم. دیدم زنم بر در زندان نشسته و درها نیز قفل است. یکی یکی قفل درها را گشودم تا به ایشان رسیدم و جریان را به اطلاع ایشان رساندم. فرمودند: آری، او آمد و برگشت. پیش زنم رفتم و به او گفتم: بعد از رفتن من کسی این‌جا آمد که داخل برود؟ گفت: نه به خدا، من از جلو در تکان نخوردم و تا تو بیایی درها را برای کسی نگشودم.

علی بن محمّد بن حسن انباری، برادر صندل نقل کرده، از طریق دیگری شنیدم که وقتی هند بن حجاج به محضر ایشان رفت، عبد صالح علیه السّلام هنگام برگشتن به او فرمودند: اگر می‌خواهی برگرد به جای خودت برگرد و بهشت در انتظارت خواهد بود، و اگر می‌خواهی به منزل خود بازگرد. گفت: نه به جای خودم در زندان برمی‌گردم. خدا رحمتش کند!

علی بن محمّد بن صالح صیمری نقل کرده، هند بن حجاج رضی الله عنه از اهل صیمره بود و قصر او در صیمره شناخته شده است. - . رجال کشی : ۲۷۴ -

**[ترجمه]

بیان

قوله بحديث من يأتيک أی بحديث تخبر به كل من يأتيک أو بحديث من يأتی ذكره و هو الكاظم عليه السلام.

**[ترجمه]قوله بحديث من يأتيک أی بحديث تخبر به كل من يأتيک أو بحديث من يأتی ذكره و هو الكاظم عليه السلام.

**[ترجمه]

«۵۰»

كش، [رجال الكشی] وَجَدْتُ فِی كِتَابِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ بُنْدَارَ بِخَطِّهِ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَالِكِیُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ طَاوُسٍ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام إِنَّ يَحْيَى بْنَ خَالِدٍ سَمَّ أَبَاکَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا قَالَ نَعَمْ سَمَّهُ فِی ثَلَاثِينَ رُطَبَةً قُلْتُ لَهُ فَمَا كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهَا مَسْمُومَةٌ قَالَ غَابَ عَنْهُ الْمُحَدِّثُ قُلْتُ وَ مَنِ الْمُحَدِّثُ قَالَ مَلَکٌ أَعْظَمُ مِنْ جَبْرَئِيلَ وَ مِيكَائِيلَ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ مَعَ الْأَئِمَّهِ علیهم السلام وَ لَيْسَ كُلُّ مَا طُلِبَ وُجِدَ ثُمَّ قَالَ إِنَّکَ سَتُعَمَّرُ فَعَاشَ مِائَهَ سَنَهٍ(۲).

**[ترجمه]رجال كشی: عبدالله بن طاوس نقل كرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض كردم: آيا يحيی بن خالد پدر شما موسی بن جعفر صلوات الله عليهما را مسموم كرد؟ فرمودند: آری، به وسيله سی دانه خرما ايشان را مسموم كرد. عرض كردم: آيا ايشان نمی‌دانستند كه آن خرماها مسموم هستند؟ فرمودند: زيرا محدّث پيش ايشان حاضر نبود. عرض كردم: محدث كيست؟ فرمودند: فرشته ای است بزرگتر از جبرئيل و ميكائيل كه همراه رسول الله صلی الله عليه و آله بود و همراه ائمه عليهم السّلام نيز هست. هميشه اين‌طور نيست كه انسان هر چه را كه می‌جويد بيابد. سپس فرمودند: تو عمری طولانی خواهی داشت. او صد سال عمر كرد. -. همان : ۳۷۱ -

**[ترجمه]

«۵۱»

كا، [الكافی] عِدَّهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ سُوَيْدٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِی الْحَسَنِ مُوسَى علیه السلام وَ هُوَ فِی الْحَبْسِ كِتَاباً أَسْأَلُهُ عَنْ حَالِهِ وَ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَهٍ فَاحْتَبَسَ الْجَوَابُ عَلَیَّ ثُمَّ أَجَابَنِی بِجَوَابٍ هَذِهِ نُسْخَتُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِيمِ الَّذِی بِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ أَبْصَرَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ عَادَاهُ الْجَاهِلُونَ وَ بِعَظَمَتِهِ وَ نُورِهِ ابْتَغَى مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَيْهِ الْوَسِيلَهَ بِالْأَعْمَالِ الْمُخْتَلِفَهِ وَ الْأَدْيَانِ الْمُتَضَادَّهِ فَمُصِيبٌ وَ مُخْطِئٌ وَ ضَالٌّ وَ مُهْتَدٍ وَ سَمِيعٌ وَ أَصَمُّ وَ بَصِيرٌ وَ أَعْمَى حَيْرَانُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی عَرَّفَ وَ وَصَفَ دِينَهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله.

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکَ امْرُؤٌ أَنْزَلَکَ اللَّهُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ بِمَنْزِلَهٍ خَاصَّهٍ وَ حَفِظَ مَوَدَّهَ مَا اسْتَرْعَاکَ مِنْ دِينِهِ وَ مَا أَلْهَمَکَ مِنْ رُشْدِکَ وَ بَصَّرَکَ مِنْ أَمْرِ دِينِکَ وَ بِتَفْضِيلِکَ إِيَّاهُمْ وَ بِرَدِّکَ الْأُمُورَ إِلَيْهِمْ كَتَبْتَ تَسْأَلُنِی عَنْ أُمُورٍ كُنْتُ مِنْهَا فِی تَقِيَّهٍ وَ مِنْ كِتْمَانِهَا فِی

١- ١. رجال الكشّيّ ص ٢٧٤.

٢- ٢. نفس المصدر ص ٣٧١ ذيل ذيل حديث.

سَعهِ فَلَمَّا انْقَضَى سُلْطَانُ الْجَبَابِرَهِ وَ جاءَ سُلْطَانُ ذِی السُّلْطَانِ الْعَظِیمِ بِفِرَاقِ الدُّنْیَا الْمَذْمُومَهِ إِلَی أَهْلِهَا الْعُتَاهِ عَلَی خَالِقِهِمْ رَأَیْتُ أَنْ أُفَسِّرَ لَکَ مَا سَأَلْتَنِی عَنْهُ مَخَافَهَ أَنْ یَدْخُلَ الْحَیْرَهُ عَلَی ضُعَفَاءِ شِیعَتِنَا مِنْ قِبَلِ جَهَالَتِهِمْ فَاتَّقِ اللَّهَ جَلَّ ذِکْرُهُ وَ خُصَّ بِذَلِکَ الْأَمْرِ أَهْلَهُ وَ احْذَرْ أَنْ تَکُونَ سَبَبَ بَلِیَّهِ الْأَوْصِیَاءِ أَوْ حَارِشاً(۱)

عَلَیْهِمْ بِإِفْشَاءِ مَا اسْتَوْدَعْتُکَ وَ إِظْهَارِ مَا اسْتَکْتَمْتُکَ وَ لَنْ تَفْعَلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِنَّ أَوَّلَ مَا أُنْهِی إِلَیْکَ أَنِّی أَنْعَی إِلَیْکَ نَفْسِی فِی لَیَالِیَّ هَذِهِ غَیْرَ جَازِعٍ وَ لَا نَادِمٍ وَ لَا شَاکٍّ فِیمَا هُوَ کَائِنٌ مِمَّا قَدْ قَضَی اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ وَ حَتَمَ فَاسْتَمْسِکْ بِعُرْوَهِ الدِّینِ آلِ مُحَمَّدٍ وَ الْعُرْوَهِ الْوُثْقَی الْوَصِیِّ بَعْدَ الْوَصِیِّ وَ الْمُسَالَمَهِ لَهُمْ وَ الرِّضَا بِمَا قَالُوا وَ لَا تَلْتَمِسْ دِینَ مَنْ لَیْسَ مِنْ شِیعَتِکَ وَ لَا تُحِبَّنَّ دِینَهُمْ فَإِنَّهُمُ الْخَائِنُونَ الَّذِینَ خَانُوا اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ خَانُوا أَمَانَاتِهِمْ وَ تَدْرِی مَا خَانُوا أَمَانَاتِهِمْ ائْتُمِنُوا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ فَحَرَّفُوهُ وَ بَدَّلُوهُ وَ دُلُّوا عَلَی وُلَاهِ الْأَمْرِ مِنْهُمْ فَانْصَرَفُوا عَنْهُمْ فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما کانُوا یَصْنَعُونَ وَ سَأَلْتَ عَنْ رَجُلَیْنِ اغْتَصَبَا رَجُلًا مَالًا کَانَ یُنْفِقُهُ عَلَی الْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاکِینِ وَ أَبْنَاءِ السَّبِیلِ وَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَلَمَّا اغْتَصَبَاهُ ذَلِکَ لَمْ یَرْضَیَا حَیْثُ غَصَبَاهُ حَتَّی حَمَّلَاهُ إِیَّاهُ کُرْهاً فَوْقَ رَقَبَتِهِ إِلَی مَنْزِلِهِمَا فَلَمَّا أَحْرَزَاهُ تَوَلَّیَا إِنْفَاقَهُ أَ یَبْلُغَانِ بِذَلِکَ کُفْراً فَلَعَمْرِی لَقَدْ نَافَقَا قَبْلَ ذَلِکَ وَ رَدَّا عَلَی اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ کَلَامَهُ وَ هَزِئَا بِرَسُولِهِ صلی الله علیه و آله وَ هُمَا الْکَافِرَانِ عَلَیْهِمَا لَعْنَهُ اللَّهِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ وَ اللَّهِ مَا دَخَلَ قَلْبَ أَحَدٍ مِنْهُمَا شَیْ ءٌ مِنَ الْإِیمَانِ مُنْذُ خُرُوجِهِمَا مِنْ حَالَتَیْهِمَا وَ مَا ازْدَادَا إِلَّا شَکّاً کَانَا خَدَّاعَیْنِ مُرْتَابَیْنِ مُنَافِقَیْنِ حَتَّی تَوَفَّتْهُمَا مَلَائِکَهُ الْعَذَابِ إِلَی مَحَلِّ الْخِزْیِ فِی دَارِ الْمُقَامِ وَ سَأَلْتَ عَمَّنْ حَضَرَ ذَلِکَ الرَّجُلَ وَ هُوَ یُغْصَبُ مَالَهُ وَ یُوضَعُ عَلَی رَقَبَتِهِ مِنْهُمْ عَارِفٌ وَ مُنْکِرٌ فَأُولَئِکَ أَهْلُ الرِّدَّهِ الْأُولَی وَ مَنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ فَعَلَیْهِمْ لَعْنَهُ اللَّهِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِینَ

۱- ۱. حرش بین القوم: إذا أغری بعضهم ببعض.

وَ سَأَلْتَ عَنْ مَبْلَغِ عِلْمِنَا وَ هُوَ عَلَى ثَلَاثَهِ وُجُوهٍ مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِی فَمُفَسَّرٌ وَ أَمَّا الْغَابِرُ فَمَکْتُوبٌ وَ أَمَّا الْحَادِثُ فَقَذْفٌ فِی الْقُلُوبِ وَ نَقْرٌ فِی الْأَسْمَاعِ وَ هُوَ أَفْضَلُ عِلْمِنَا وَ لَا نَبِیَّ بَعْدَ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ سَأَلْتَ عَنْ أُمَّهَاتِ أَوْلَادِهِمْ فَهُنَّ عَوَاهِرُ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ نِکَاحٌ بِغَیْرِ وَلِیٍّ وَ طَلَاقٌ لِغَیْرِ عِدَّهٍ وَ أَمَّا مَنْ دَخَلَ فِی دَعْوَتِنَا فَقَدْ هَدَمَ إِیمَانُهُ ضَلَالَهُ وَ یَقِینُهُ شَکَّهُ وَ سَأَلْتَ عَنِ الزَّکَاهِ فِیهِمْ فَمَا کَانَ مِنَ الزَّکَوَاتِ فَأَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ لِأَنَّا قَدْ أَحْلَلْنَا ذَلِکَ لَکُمْ مَنْ کَانَ مِنْکُمْ وَ أَیْنَ کَانَ وَ سَأَلْتَ عَنِ الضُّعَفَاءِ فَالضَّعِیفُ مَنْ لَمْ تُرْفَعْ إِلَیْهِ حُجَّهٌ وَ لَمْ یَعْرِفِ الِاخْتِلَافَ فَإِذَا عَرَفَ الِاخْتِلَافَ فَلَیْسَ بِضَعِیفٍ وَ سَأَلْتَ عَنِ الشَّهَادَاتِ لَهُمْ فَأَقِمِ الشَّهَادَهَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ عَلَی نَفْسِکَ أَوِ الْوالِدَیْنِ وَ الْأَقْرَبِینَ فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُمْ فَإِنْ خِفْتَ عَلَی أَخِیکَ ضَیْماً فَلَا وَ ادْعُ إِلَی شَرَائِطِ اللَّهِ عَزَّ ذِکْرُهُ بِمَعْرِفَتِنَا مَنْ رَجَوْتَ إِجَابَتَهُ وَ لَا تَحْضُرْ حِصْنَ زِنًا(۱)

وَ وَالِ آلَ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَقُلْ لِمَا بَلَغَکَ عَنَّا وَ نُسِبَ إِلَیْنَا هَذَا بَاطِلٌ وَ إِنْ کُنْتَ تَعْرِفُ مِنَّا خِلَافَهُ فَإِنَّکَ لَا تَدْرِی لِمَا قُلْنَاهُ وَ عَلَی أَیِّ وَجْهٍ وَصَفْنَاهُ آمِنْ بِمَا أُخْبِرُکَ وَ لَا تُفْشِ مَا اسْتَکْتَمْنَاکَ مِنْ خَبَرِکَ إِنَّ مِنْ وَاجِبِ حَقِّ أَخِیکَ أَنْ لَا تَکْتُمَهُ شَیْئاً تَنْفَعُهُ بِهِ لِأَمْرِ دُنْیَاهُ وَ آخِرَتِهِ وَ لَا تَحْقِدَ عَلَیْهِ وَ إِنْ أَسَاءَ وَ أَجِبْ دَعْوَتَهُ إِذَا دَعَاکَ وَ لَا تُخَلِّ

بَیْنَهُ وَ بَیْنَ عَدُوِّهِ مِنَ النَّاسِ وَ إِنْ کَانَ أَقْرَبَ إِلَیْهِ مِنْکَ وَ عُدْهُ فِی مَرَضِهِ لَیْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِینَ الْغِشُّ وَ لَا الْأَذَی وَ لَا الْخِیَانَهُ وَ لَا الْکِبْرُ وَ لَا الْخَنَا وَ لَا الْفُحْشُ وَ لَا الْأَمْرُ بِهِ فَإِذَا رَأَیْتَ الْمُشَوَّهَ الْأَعْرَابِیَّ فِی جَحْفَلٍ (۲)

جَرَّارٍ فَانْتَظِرْ فَرَجَکَ وَ لِشِیعَتِکَ الْمُؤْمِنِینَ فَإِذَا انْکَسَفَتِ الشَّمْسُ فَارْفَعْ بَصَرَکَ إِلَی السَّمَاءِ وَ انْظُرْ مَا فَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِالْمُجْرِمِینَ فَقَدْ فَسَّرْتُ لَکَ جُمَلًا جُمَلًا وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الْأَخْیَارِ(۳).

۱- ۱. فی الکافی: و لا تحصن بحصن ریاء.

۲- ۲. الجحفل کجعفر: الجیش الکثیر الکبیر.

۳- ۳. الکافی ج ۸ ص ۱۲۴ بتفاوت.

**[ترجمه]کافی: علی بن سوید نقل کرده، زمانی که ابا الحسن موسی علیه السّلام در زندان بودند، نامه ای به ایشان نوشتم که در آن از حالشان پرسیدم و مسائل زیادی نیز سؤال کردم. مدتی گذشت و جواب ندادند. بعد جوابی با این مضمون به من دادند: بسم الله الرحمن الرحیم، ستایش مخصوص خداوندی بلند مرتبه و بزرگی است که با عظمت و نور خود دل‌های مؤمنین را روشن گردانید، و با عظمت و نورش نادان‌ها با او دشمنی کردند، و با عظمت و نورش همه آن‌ها که در آسمان‌ها هستند و همه آن‌هایی که در زمین هستند، با اعمال مختلف و دین‌های متضاد به سوی او توسل جستند، که برخی از آن‌ها به درست و برخی به خطا، برخی گمراه و برخی هدایت‌یافته، برخی شنوا و برخی کر، برخی بینا و برخی کور سرگردان بودند. ستایش خدایی را که دین خود را بر محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم شناساند و شرح داد.

اما بعد، تو کسی هستی که خداوند تو را در منزلت خاصی نسبت به آل محمّد قرار داده و مودّت آن‌چه از دین به تو سپرده و آن‌چه از رشد به تو الهام کرده و آن‌چه از امر دین بر تو شناسانده را به وسیله برتری‌دادن تو بر آن‌ها و به جهت این‌که تو امور را به آن‌ها برمی‌گردانی، برایت حفظ کرده است. در نامه‌ات از چیزهایی سؤال کرده ای که من از جواب دادن به آن‌ها ناچار به تقیه‌ام و مجال کتمان آن‌ها را دارم. هنگامی که سلطنت ستم‌گران پایان پذیرد و با واگذاری این دنیای مذموم برای اهل دنیا که بر خالقشان طغیان کرده‌اند زمان سلطنت آن سلطنت‌مدار بزرگ برسد، صلاح خواهم دید که سؤالاتی که کردی را برایت شرح دهم تا مبادا حیرت از جانب جهالت در شیعیان ضعیف رخنه کند. در برابر خداوند بلند مرتبه تقوا کن و این مطالب را فقط با اهلش در میان بگذار، و بر حذر باش از این‌که مایه گرفتاری اوصیاء شوی، و با افشاء نمودن آن‌چه که نزدت به امانت سپرده‌ام و آشکار کردن آن‌چه که پنهان کردنش را از تو خواسته‌ام، دیگران را علیه آن‌ها بشورانی. إن شاء الله هرگز چنین کاری نخواهی کرد.

اولین خبری که به تو می‌دهم این است که من در همین شب‌ها از دنیا خواهم رفت و از این پیش آمد نه بی‌تابم و نه پشیمان، و نه در مورد آن‌چه که خداوند عزّ و جلّ ناگزیر و حتمی نموده که اتفاق بیفتد شکی دارم. به عروه‌الدین دین که آل محمّدند و عروه‌الوثقی که امامان یکی پس از دیگری‌اند و مسالمت با آن‌ها و رضایت به آن‌چه می‌گویند، چنگ بزن و دین کسانی که از پیروان تو نیستند را دنبال نکن و دل به آیین آن‌ها مبند، که آن‌ها خائن‌هایی هستند که به خدا و رسول و امانت‌های خویش خیانت کردند. می‌دانی چگونه به امانتهای خود خیانت کردند؟ کتاب خدا را امانت به آن‌ها سپرده شد و آن‌ها آن را تحریف کردند و تغییر دادند، به ولی امرهای خود رهنمون شدند، ولی از آن‌ها روی برگرداندند، و و خدا هم به سزای آن‌چه انجام می دادند، طعم گرسنگی و هراس را به آن‌ها چشانید.

پرسیده بودی اگر دو نفر مالی شخص دیگری را که آن را بر فقرا و مساکین و در راه ماندگان و در راه خدا انفاق می‌کرده غصب کنند، و وقتی غصب کردند، باز راضی نشوند و او را وادار کنند که مالش را بر دوشش بگذارد و به منزل آن دو ببرد و وقتی مال را تحویل گرفتند، خودشان انفاق آن را به عهده بگیرند؛ آیا با این کار به حد کفر می‌رسند؟

به جان خودم قسم آن‌دو قبل از این که این کار را بکنند، نفاق داشتند و کلام خداوند عزّ و جلّ را رد کردند و رسول الله صلی الله علیه و آله را مسخره کردند، هر دوی آن‌ها کافرند؛ لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر آن‌دو باد. به خدا قسم از وقتی که آن‌دو، حال قبل از اسلام خود را کنار گذاشتند، ذره ای ایمان در دل آن‌دو وارد نشد و شکشان همین‌طور زیاد می‌شد.

آن‌ها همیشه دو فریب‌کار و دو شکاک و دو منافق بودند، تا این‌که ملائکه عذاب جانشان را گرفتند و به محل ذلت در دیار باقی بردند. و پرسیده بودی آن افرادی که در هنگام غصب مال آن مرد و گذاشتن بار بر دوش او حضور داشتند، حال برخی معترف بودند که حق اوست و برخی منکر بودند، چه وضعی دارند؟ آن‌ها اهل ارتداد اولند و از این امت هستند؛ لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر آن‌ها باد.

از مقدار علم ما سؤال کرده بودی؛ علم ما بر سه گونه است: ماضی و غابر و حادث. ماضی که مشخص است، غابر علم نوشته شده است و حادث علمی است که بر قلب‌ها می‌افتد و در گوش‌ها خوانده می‌شود و برجسته ترین علم ما است و پیامبری بعد از پیامبر ما صلی الله علیه و آله نخواهد بود. از مادران فرزندان آن‌ها پرسیده بودی؛ آن‌ها تا روز قیامت زناکارند و ازدواج آن... ها بدون اجازه ولی بوده و طلاق آن‌ها عدّه ندارد. اما هر که در دعوت ما داخل شود، ایمانش گمراهی سابقش را از نابود می‌کند و یقینش شکش را از بین می‌برد. از زکات آن‌ها پرسیده بودی؛ شما پیروان ائمه مستحق زکات هستید، زیرا ما آن را برای هر یک از شما در هر جا که باشد حلال کرده‌ایم. در مورد ضعفا پرسیده بودی؛ ضعیف کسی است که حجت به او نرسیده باشد و اختلاف را نشناسد، اگر اختلاف را بشناسد، دیگر ضعیف شمرده نمی‌شود.

پرسیده بودی که آیا می‌توان به نفع آن‌ها شهادت داد، بین خود و آن‌ها، برای خداوند عزّ و جلّ شهادت بده، اگرچه به ضرر خودت یا پدر و مادر یا خویشاوندانت باشد. اما اگر ترسیدی به برادر دینی‌ات ظلم شود، شهادت نده. کسی که امید داری بپذیرد را به شرط‌های خداوند عزّ و جلّ در مورد معرفت ما دعوت کن. مبادا در حصن زنا حاضر شوی - . در کافی چنین است: مبادا به حصن ریا پناهنده شوی. - ، خاندان پیامبر را دوست داشته باش، و به آن‌چه از زبان ما برایت نقل می‌کنند، گر چه خلاف آن را از ما شنیده باشی نگو این باطل است؛ زیرا نمی‌دانی ما آن حرف را به چه جهت گفته ایم. و به آنچه که من گفتم، به هر صورتی که وصف کردیم ایمان داشته باش و خبرهایی که پنهان کردنش را از تو خواسته‌ایم پخش نکن؛ از حقوق واجب برادر دینی‌ات این است که چیزی را که در دنیا و آخرت برای او سودمند است، از او پنهان نکنی و گر چه بد کرده باشد، کینه‌ای از او به دل نگیری و هرگاه تو را دعوت کرد، دعوت او را بپذیری و او را با دشمنش از اهل سنت تنها نگذاری، اگرچه آن دشمن به تو از او نزدیک‌تر باشد و در بیماری‌اش از او عیادت کنی. غش کردن و اذیت و خیانت و کبر و بدزبانی و فحش و دستور دادن به این کارها از خوی و خلق مؤمنین نیست. هرگاه آن اعرابی زشت را با لشگری انبوه دیدی، منتظر فرج برای خود و شیعیان مؤمن خود باش. زمانی که خورشید کسوف کرد، چشمت را به آسمان بلند کن و ببین خداوند عزّ و جلّ با مجرمین چه می‌کند. جمله به جمله برایت توضیح دادم، و درود خدا بر محمّد و آل برگزیده‌اش. - . کافی ۸ : ۱۲۴ با کمی تفاوت -

**[ترجمه]

بیان

الخبر مفسر فی کتاب الروضه من هذا الکتاب و فی شرح روضه الکافی.

**[ترجمه]این روایت در کتاب الروضه همین کتاب و شرح روضه کافی، توضیح داده شده است .

**[ترجمه]

«۵۲»

مهج، [مهج الدعوات] بِإِسْنَادٍ صَحِيحٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَالِكٍ الْخُزَاعِيِّ قَالَ: دَعَانِی هَارُونُ الرَّشِيدُ فَقَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ كَيْفَ أَنْتَ وَ مَوْضِعَ السِّرِّ مِنْكَ فَقُلْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَنَا إِلَّا عَبْدٌ مِنْ عَبِيدِكَ فَقَالَ امْضِ إِلَى تِلْكَ الْحُجْرَهِ وَ خُذْ مَنْ فِيهَا وَ احْتَفِظْ بِهِ إِلَى أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْهُ قَالَ فَدَخَلْتُ فَوَجَدْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عليهما السلام فَلَمَّا رَآنِی سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ حَمَلْتُهُ عَلَى دَابَّتِی إِلَى مَنْزِلِی فَأَدْخَلْتُهُ دَارِی وَ جَعَلْتُهُ مَعَ حَرَمِی وَ قَفَّلْتُ عَلَيْهِ وَ الْمِفْتَاحُ مَعِی وَ كُنْتُ أَتَوَلَّى خِدْمَتَهُ وَ مَضَتِ الْأَيَّامُ فَلَمْ أَشْعُرْ إِلَّا بِرَسُولِ الرَّشِيدِ يَقُولُ أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَنَهَضْتُ وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ وَ عَنْ يَمِينِهِ فِرَاشٌ وَ عَنْ يَسَارِهِ فِرَاشٌ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ فَلَمْ يَرُدَّ غَيْرَ أَنَّهُ قَالَ مَا فَعَلْتَ بِالْوَدِيعَهِ فَكَأَنِّی لَمْ أَفْهَمْ مَا قَالَ فَقَالَ مَا فَعَلَ صَاحِبُكَ فَقُلْتُ صَالِحٌ فَقَالَ امْضِ إِلَيْهِ وَ ادْفَعْ إِلَيْهِ ثَلَاثَهَ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ اصْرِفْهُ إِلَى مَنْزِلِهِ وَ أَهْلِهِ فَقُمْتُ وَ هَمَمْتُ بِالانْصِرَافِ فَقَالَ لِی أَ تَدْرِی مَا السَّبَبُ فِی ذَلِكَ وَ مَا هُوَ قُلْتُ لَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ نِمْتُ عَلَى الْفِرَاشِ الَّذِی عَنْ يَمِينِی فَرَأَيْتُ فِی مَنَامِی قَائِلًا يَقُولُ لِی يَا هَارُونُ أَطْلِقْ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَانْتَبَهْتُ فَقُلْتُ لَعَلَّهَا لِمَا فِی نَفْسِی مِنْهُ فَقُمْتُ إِلَى هَذَا الْفِرَاشِ الْآخَرِ فَرَأَيْتُ ذَلِكَ الشَّخْصَ بِعَيْنِهِ وَ هُوَ يَقُولُ يَا هَارُونُ أَمَرْتُكَ أَنْ تُطْلِقَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ فَلَمْ تَفْعَلْ فَانْتَبَهْتُ وَ تَعَوَّذْتُ مِنَ الشَّيْطَانِ ثُمَّ قُمْتُ إِلَى هَذَا الْفِرَاشِ الَّذِی أَنَا عَلَيْهِ وَ إِذَا بِذَلِكَ الشَّخْصِ بِعَيْنِهِ وَ بِيَدِهِ حَرْبَهٌ كَانَ أَوَّلُهَا بِالْمَشْرِقِ وَ آخِرُهَا بِالْمَغْرِبِ وَ قَدْ أَوْمَأَ إِلَيَّ وَ هُوَ يَقُولُ وَ اللَّهِ يَا هَارُونُ لَئِنْ لَمْ تُطْلِقْ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ لَأَضَعَنَّ هَذِهِ الْحَرْبَهَ فِی صَدْرِكَ وَ أُطْلِعُهَا مِنْ ظَهْرِكَ فَأَرْسَلْتُ إِلَيْكَ فَامْضِ فِيمَا أَمَرْتُكَ بِهِ وَ لَا تُظْهِرْهُ إِلَى أَحَدٍ فَأَقْتُلَكَ فَانْظُرْ لِنَفْسِكَ قَالَ فَرَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِی وَ فَتَحْتُ الْحُجْرَهَ وَ دَخَلْتُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليه السلام فَوَجَدْتُهُ قَدْ نَامَ فِی سُجُودِهِ فَجَلَسْتُ حَتَّى اسْتَيْقَظَ وَ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ افْعَلْ مَا أُمِرْتَ بِهِ فَقُلْتُ لَهُ يَا مَوْلَایَ سَأَلْتُكَ بِاللَّهِ وَ بِحَقِّ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ دَعَوْتَ اللَّهَ

عَزَّ وَ جَلَّ فِی یَوْمِکَ هَذَا بِالْفَرَجِ فَقَالَ أَجَلْ إِنِّی صَلَّیْتُ الْمَفْرُوضَةَ وَ سَجَدْتُ وَ غَفَوْتُ فِی سُجُودِی فَرَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ یَا مُوسَی أَ تُحِبُّ أَنْ تُطْلَقَ فَقُلْتُ نَعَمْ یَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَالَ ادْعُ بِهَذَا الدُّعَاءِ(۱) ثُمَّ ذَکَرَ الدُّعَاءَ فَلَقَدْ دَعَوْتُ بِهِ وَ رَسُولُ اللَّهُ یُلَقِّنِیهِ حَتَّی سَمِعْتُکَ فَقُلْتُ قَدِ اسْتَجَابَ اللَّهُ فِیکَ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ مَا أَمَرَنِی بِهِ الرَّشِیدُ وَ أَعْطَیْتُهُ ذَلِکَ (۲).

**[ترجمه]مهج الدعوات: عبدالله بن مالک خزاعی نقل کرده، هارون الرشید مرا خواست و گفت: ای اباعبدالله! می‌توانم در مورد سری به تو اعتماد کنم؟ گفتم: ای امیرالمؤمنین! من بنده‌ای از بندگان شمایم. گفت: به آن اتاق برو و کسی که در آن است را بگیر و ببر و تا زمانی که از تو بخواهم او را پیش خود نگه دار. داخل رفتم و موسی بن جعفر علیه السّلام را دیدم، تا مرا دیدند، سلام کردم و ایشان را بر مرکب خود نشاندم و به خانه‌ام بردم و با خانواده خودم در یک‌جا قرار دادم و درب را به رویشان قفل کردم و کلیدش همراه خودم بود و خودم خدمت‌کاری ایشان را به عهده گرفتم. چند روز گذشت، ناگهان پیکی از طرف هارون آمد و گفت: امیرالمؤمنین تو را می‌خواهد. برخاستم و پیش او رفتم؛ نشسته بود و یک رخت‌خواب در طرف راستش و یکی دیگر در سمت چپش بود. سلام کردم، بدون این‌که جوابم را دهد گفت: با امانت چه کردی؟ من نفهمیدم چه گفت. دوباره گفت: کسی که به تو سپردم چه می‌کند؟ گفتم: خوب است. گفت: همین الآن پیش او برو و سه هزار درهم به او بده و او را روانه منزل و خانواده‌اش کن. برخاستم که برگردم، گفت: می‌دانی به چه سبب و برای چه دارم این کار را می... کنم؟ گفتم: خیر ای امیرالمؤمنین! گفت: در رختخوابی که طرف راستم هست خوابیده بودم، شخصی را در خواب دیدم که به من می‌گفت: ای هارون! موسی بن جعفر را آزاد کن. از خواب بیدار شدم و گفتم: شاید به خاطر افکاری است که از او در ذهن خود دارم. برخاستم و به رختخواب دیگر رفتم و باز همان شخص را در خواب دیدم که می‌گفت: ای هارون! به تو دستور دادم که موسی بن جعفر را آزاد کنی، آزاد نکردی. بیدار شدم از شر شیطان به خدا پناه بردم. بعد برخاستم و به این رختخوابی که اکنون در آن هستم آمدم و باز همان شخص را دیدم که حربه ای در دست داشت که سر آن در مشرق و ته آن در مغرب بود، با حربه‌اش اشاره ای به من کرد و گفت: ای هارون! به خدا قسم اگر موسی بن جعفر را آزاد نکنی، این حربه را روی سینه ات می‌گذارم و از پشتت بیرون می‌کشم. این بود که از پی تو فرستادم. هر چه گفتم را انجام ده و این جریان را برای کسی فاش نکن که تو را می‌کشم، پس مراقب جان خودت باش .

به خانه خود بازگشتم و در اتاق را باز کردم و به حضور موسی بن جعفر علیه السّلام رفتم و دیدم در حال سجده به خواب رفته‌اند، نشستم تا بیدار شدند و سر برداشتند. فرمودند: ای اباعبدالله! هر چه به تو دستور داده شده را انجام بده. عرض کردم: مولای من! شما را به خدا و به حق جدتان رسول الله قسم می‌دهم که بگویید آیا امروز خدای عزّ و جلّ را برای گشایش کار خود دعا کردید؟ فرمودند: آری. فرمود: نماز فریضه را خواندم و به سجده رفتم چرتم گرفت و رسول الله صلی الله علیه و آله را دیدم؛ فرمودند: ای موسی! دوست داری آزاد شوی؟ گفتم: آری یا رسول خدا. فرمودند: این دعا را بخوان، بعد دعا را ذکر کردند - . این دعا در مهج الدعوات : ۲۴۷ آمده است. - ، ایشان تلقین می‌کردند و من می‌خواندم، تا این‌که صدای تو را شنیدم. عرض کردم: خدا دعایتان را مستجاب نموده است. دستوراتی رشید را برایشان نقل کردم و پول را به ایشان اعطا کردم.
- . مهج الدعوات : ۲۴۵ -

**[ترجمه]

کا، [الکافی] عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُسَافِرٍ قَالَ: أَمَرَ أَبُو إِبْرَاهِیمَ علیه السلام حِینَ أُخْرِجَ بِهِ أَبَا الْحَسَنِ أَنْ یَنَامَ عَلَی بَابِهِ فِی کُلِّ لَیْلَهٍ أَبَداً مَا کَانَ حَیّاً إِلَی أَنْ یَأْتِیَهُ خَبَرُهُ قَالَ فَکُنَّا فِی کُلِّ لَیْلَهٍ نَفْرُشُ لِأَبِی الْحَسَنِ فِی الدِّهْلِیزِ ثُمَّ یَأْتِی بَعْدَ الْعِشَاءِ فَیَنَامُ فَإِذَا أَصْبَحَ انْصَرَفَ إِلَی مَنْزِلِهِ قَالَ فَمَکَثَ عَلَی هَذِهِ الْحَالِ أَرْبَعَ سِنِینَ فَلَمَّا کَانَ لَیْلَهٌ مِنَ اللَّیَالِی أَبْطَأَ عَنَّا وَ فُرِشَ لَهُ فَلَمْ یَأْتِ کَمَا کَانَ یَأْتِی فَاسْتَوْحَشَ الْعِیَالُ وَ ذُعِرُوا وَ دَخَلَنَا أَمْرٌ عَظِیمٌ مِنْ إِبْطَائِهِ فَلَمَّا کَانَ مِنَ الْغَدِ أَتَی الدَّارَ وَ دَخَلَ إِلَی الْعِیَالِ وَ قَصَدَ إِلَی أُمِّ أَحْمَدَ فَقَالَ لَهَا هَاتِی الَّذِی أَوْدَعَکِ أَبِی فَصَرَخَتْ وَ لَطَمَتْ وَجْهَهَا وَ شَقَّتْ جَیْبَهَا وَ قَالَتْ مَاتَ وَ اللَّهِ سَیِّدِی فَکَفَّهَا وَ قَالَ لَهَا لَا تَکَلَّمِی بِشَیْءٍ وَ لَا تُظْهِرِیهِ حَتَّی یَجِیءَ الْخَبَرُ إِلَی الْوَالِی فَأَخْرَجَتْ إِلَیْهِ سَفَطاً وَ أَلْفَیْ دِینَارٍ أَوْ أَرْبَعَهَ آلَافِ دِینَارٍ فَدَفَعَتْ ذَلِکَ أَجْمَعَ إِلَیْهِ دُونَ غَیْرِهِ وَ قَالَتْ إِنَّهُ قَالَ لِی فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَهُ وَ کَانَتْ أَثِیرَهً عِنْدَهُ احْتَفِظِی بِهَذِهِ الْوَدِیعَهِ عِنْدَکِ لَا تُطْلِعِی عَلَیْهَا أَحَداً حَتَّی أَمُوتَ فَإِذَا مَضَیْتُ فَمَنْ أَتَاکِ مِنْ وُلْدِی

ص: ۲۴۶

۱- ۱. الدعاء المذکور هو« یا سابغ النعم، یا دافع النقم یا باری النسم، یا مجلی الهمم، یا مغشی الظلم، یا کاشف الضر و الالم، یا ذا الجود و الکرم، و یا سامع کل صوت و یا مدرک کل فوت، و یا محیی العظام و هی رمیم و منشئها بعد الموت، صل علی محمّد و آل محمّد و اجعل لی من أمری فرجا و مخرجا یا ذا الجلال و الإکرام». کما فی مهج الدعوات ص ۲۴۷.

۲- ۲. مهج الدعوات ص ۲۴۵.

فَطَلَبَهَا مِنْكِ فَادْفَعِيهَا إِلَيْهِ وَ اعْلَمِی أَنِّی قَدْ مِتُّ وَ قَدْ جَاءَتْنِی وَ اللَّهِ عَلَامَهُ سَیِّدِی فَقَبَضَ ذَلِکَ مِنْهَا وَ أَمَرَهُمْ بِالْإِمْسَاکِ جَمِیعاً إِلَی أَنْ وَرَدَ الْخَبَرُ وَ انْصَرَفَ فَلَمْ یَعُدْ بِشَیْ ءٍ مِنَ الْمَبِیتِ کَمَا کَانَ یَفْعَلُ فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا أَیَّاماً یَسِیرَهً حَتَّی جَاءَتِ الْخَرِیطَهُ بِنَعْیِهِ فَعَدَدْنَا الْأَیَّامَ وَ تَفَقَّدْنَا الْوَقْتَ فَإِذَا هُوَ قَدْ مَاتَ فِی الْوَقْتِ الَّذِی فَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام مَا فَعَلَ مِنْ تَخَلُّفِهِ عَنِ الْمَبِیتِ وَ قَبْضِهِ لِمَا قَبَضَ (۱).

**[ترجمه]کافی: مسافر نقل کرده، وقتی داشتند موسی بن جعفر علیه السّلام را می‌بردند، به حضرت رضا فرمودند که تا زنده هستند هر شب بر در خانه اشان بخوابند تا خبر فوتشان را برای ایشان بیاورند. ما هر شب برای حضرت رضا در دهلیز رختخواب می‌انداختیم؛ ایشان بعد از نماز عشاء می‌آمدند و می‌خوابیدند و صبح که می‌شد، به منزل خودشان می‌رفتند. تا چهار سال این گونه گذشت. شبی از شب‌ها ایشان دیر کردند؛ رختخواب انداختیم، ولی نیامدند. اهل و عیال وحشت کردند و ترسیدند و از تأخیر ایشان فکر بدی در وجودمان افتاد.

صبح که شد، آمدند و پیش اهل و عیال رفتند و به أم احمد فرمودند: آن‌چه پدرم به تو امانت داده بود را بیاور. ام احمد فریاد کشید و به صورت خود زد و گریبان چاک کرد و گفت: به خدا آقایم از دنیا رفت. حضرت او را نگه داشتند و به او فرمودند: در این مورد چیزی نگو و آن را آشکار نکن تا خبر رسمی به والی شهر برسد. أم احمد یک زنبیل و دو یا چهار هزار دینار آورد و همه آن‌ها را به ایشان داد، نه کس دیگری .

و گفت: روزی ابا الحسن علیه السلام در خلوت به من فرمودند: - أم احمد پیش موسی بن جعفر علیه السلام گرامی بود - این امانت‌ها را پیش خود نگه‌دار و در مورد آن به کسی چیزی نگو تا من از دنیا روم. وقتی از دنیا رفتم، هر کدام از فرزندانم پیش تو آمد و آن‌ها را از تو خواست، به او بده و بدان که من از دنیا رفته ام. به خدا قسم الآن علامت آقایم آمده است.

حضرت امانت‌ها را از او گرفتند و تا هنگام رسیدن خبر، همه را به خودداری امر کردند و بازگشتند و بعد از آن روز دیگر مانند گذشته شب‌ها برای خوابیدن نیامدند. چند روزی که گذشت، طوماری که حاوی خبر درگذشت ایشان بود رسید. روزها را حساب کردیم و وقت را در نظر گرفتیم و دیدیم ایشان در همان شبی که حضرت رضا علیه السلام دیگر برای خوابیدن نیامدند و صبح فردایش امانت‌ها را گرفتند، فوت کرده بودند. - . کافی ۱ : ۳۸۱ -

**[ترجمه]

«۵۴»

کا، [الکافی] الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْمُعَلَّی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ یُونُسَ عَنْ طَلْحَهَ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام إِنَّ الْإِمَامَ لَا یُغَسِّلُهُ إِلَّا الْإِمَامُ فَقَالَ أَ مَا تَدْرُونَ مَنْ حَضَرَ یُغَسِّلُهُ قَدْ حَضَرَهُ خَیْرٌ مِمَّنْ غَابَ عَنْهُ الَّذِینَ حَضَرُوا یُوسُفَ فِی الْجُبِّ حِینَ غَابَ عَنْهُ أَبَوَاهُ وَ أَهْلُ بَیْتِهِ (۲).

**[ترجمه]کافی: طلحه نقل کرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: آیا امام را تنها امام باید غسل دهد؟ فرمودند: مگر نمی‌دانید چه کسی برای غسل دادن ایشان حاضر شد!؟ کسی حاضر شد که از همه کسانی که حضور نداشتند بهتر بود؛ همان‌هایی وقتی یوسف در چاه از والدین و خانواده‌اش دور بود، نزد او حاضر شدند. - . همان : ۳۸۵ -

**[ترجمه]

بیان

ظاهره تقیه إما من المخالفین بقرینه الراوی أو من نواقص العقول من الشیعه و باطنه حق إذ کان علیه السلام حاضرا و هو خیر ممن غاب و حضرت الملائکه أیضا.

**[ترجمه]ظاهراً این روایت در مقام تقیه است؛ حال یا تقیه از مخالفین، زیرا راوی خبر از اهل سنت است و یا تقیه از شیعیان ناقص العقل. وباطن آن در مقام بیان حقیقت است؛ زیرا حضرت رضا علیه السلام هنگام غسل‌دادن ایشان حاضر بودند و هم ایشان بهتر از همه غایب‌ها بودند، و ملائکه نیز حضور داشتند.

**[ترجمه]

«۵۵»

کا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ صَفْوَانَ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام أَخْبِرْنِی عَنِ الْإِمَامِ مَتَی یَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ حِینَ یَبْلُغُهُ أَنَّ صَاحِبَهُ قَدْ مَضَی أَوْ حِینَ یَمْضِی مِثْلُ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قُبِضَ بِبَغْدَادَ وَ أَنْتَ هَاهُنَا قَالَ یَعْلَمُ ذَلِکَ حِینَ یَمْضِی صَاحِبُهُ قُلْتُ بِأَیِّ شَیْ ءٍ قَالَ یُلْهِمُهُ اللَّهُ (۳).

**[ترجمه]کافی: صفوان نقل کرده، به حضرت رضا عرض کردم: برای من بفرمایید امام چه وقتی می‌فهمد که امام شده است؟ وقتی که خبر می‌رسد که امام قبلی از دنیا رفته است، یا همان زمانی که امام قبلی از دنیا می‌رود؟ مانند ابا الحسن علیه السلام که در بغداد از دنیا رفتند و شما این‌جا بودید؟ فرمودند: همان زمانی که امام قبلی از دنیا برود، می‌فهمد که امام است. عرض کردم: چگونه؟ فرمودند: خداوند به او الهام می کند. - . همان : ۳۸۱ -

**[ترجمه]

«۵۶»

عُیُونُ الْمُعْجِزَاتِ، فِی کِتَابِ الْوَصَایَا لِأَبِی الْحَسَنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ زِیَادٍ الصَّیْمَرِیِّ وَ رُوِیَ مِنْ جِهَاتٍ صَحِیحَهٍ: أَنَّ السِّنْدِیَّ بْنَ شَاهَکَ حَضَرَ بَعْدَ مَا کَانَ بَیْنَ یَدَیْهِ السَّمُّ فِی الرُّطَبِ وَ أَنَّهُ علیه السلام أَکَلَ مِنْهَا عَشْرَ رُطَبَاتٍ فَقَالَ لَهُ السِّنْدِیُّ تَزْدَادُ فَقَالَ علیه السلام لَهُ حَسْبُکَ قَدْ بَلَغْتَ مَا یُحْتَاجُ إِلَیْهِ فِیمَا أُمِرْتَ بِهِ ثُمَّ إِنَّهُ أَحْضَرَ الْقُضَاهَ

۱- ۱. الکافی ج ۱ ص ۳۸۱.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۱ ص ۳۸۵.

٣- ٣. المصدر السابق ج ١ ص ٣٨١.

وَ الْعُدُولَ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِأَيَّامٍ وَ أَخْرَجَهُ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ مُوسَى فِي ضَنْكٍ وَ ضُرٍّ وَ هَا هُوَ ذَا لَا عِلَّةَ بِهِ وَ لَا مَرَضَ وَ لَا ضُرَّ.

فَالْتَفَتَ علیه السلام فَقَالَ لَهُمْ اشْهَدُوا عَلَيَّ أَنِّي مَقْتُولٌ بِالسَّمِّ مُنْذُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ اشْهَدُوا أَنِّي صَحِيحُ الظَّاهِرِ لَكِنِّي مَسْمُومٌ وَ سَأَحْمَرُّ فِي آخِرِ هَذَا الْيَوْمِ حُمْرَةً شَدِيدَةً مُنْكَرَةً وَ أَصْفَرُّ غَداً صُفْرَةً شَدِيدَةً وَ أَبْيَضُّ بَعْدَ غَدٍ وَ أَمْضِي إِلَى رَحْمَةِ اللَّهِ وَ رِضْوَانِهِ فَمَضَى علیه السلام كَمَا قَالَ فِي آخِرِ الْيَوْمِ الثَّالِثِ فِي سَنَةِ ثَلَاثٍ وَ ثَمَانِينَ وَ مِائَةٍ مِنَ الْهِجْرَةِ وَ كَانَ سِنُّهُ علیه السلام أَرْبَعاً وَ خَمْسِينَ سَنَةً أَقَامَ مِنْهَا مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عِشْرِينَ سَنَةً وَ مُنْفَرِداً بِالْإِمَامَةِ أَرْبَعاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً(۱).

**[ترجمه]عیون المعجزات: در کتاب وصایا، تألیف ابا الحسن علی بن محمّد بن زیاد صیمری و نیز از جهات صحیح دیگر نقل شده، سندی بن شاهک بعد از این‌که خرماهای مسموم در مقابل موسی بن جعفر علیه السّلام گذاشته بودند و ایشان ده دانه از آن خرماها را خورده بودند، آمد و به ایشان گفت: بیشتر می‌خورید؟ امام علیه السلام به او فرمودند: همین قدر برای تو کافی است؛ به آن‌جایی که در دستوری که به تو داده‌اند لازم است، رسیده‌ای. سپس سندی چند روز قبل از وفات ایشان، قضات و افراد عادل را حاضر کرد و امام را پیش ایشان آورد و گفت: مردم می گویند: ابا الحسن موسی در مضیقه و سختی است؛ خودتان او را ببینید، نه بیماری دارد و نه مریض است و نه در سختی است.

موسی بن جعفر علیه السّلام رو به آن‌ها کردند و فرمودند: بر من شهادت دهید که من تا سه روز دیگر بر اثر مسمومیت کشته خواهم شد، شهادت دهید که ظاهر من سالم است، ولی مرا مسموم کرده اند. همین آخر وقت امروز به شدت رنگم سرخ خواهد شد و فردا شدیداً زرد می‌شوم و پس‌فردا سفید خواهم شد و به سوی رحمت و رضوان خدا می‌روم. همان‌طوری که فرموده بودند در آخر روز سوم و در سال یک‌صد و هشتاد و سه هجری در سن پنجاه و چهار سالگی از دنیا رفتند. بیست سال از عمر شریفشان را در زمان حیات پدرشان حضرت صادق علیه السلام زیستند و سی و چهار سال بعد از آن را خودشان امام بودند. - . عیون المعجزات : ۹۵ -

**[ترجمه]

«۵۷»

عُمْدَةُ الطَّالِبِ،: كَانَ مُوسَى الْكَاظِمُ علیه السلام أَسْوَدَ اللَّوْنِ عَظِيمَ الْفَضْلِ رَابِطَ الْجَأْشِ وَاسِعَ الْعَطَاءِ وَ كَانَ يُضْرَبُ الْمَثَلُ بصرار [بِصُرَرِ] مُوسَى وَ كَانَ أَهْلُهُ يَقُولُونَ عَجَباً لِمَنْ جَاءَتْهُ صُرَّةُ مُوسَى فَشَكَا الْقِلَّةَ قَبَضَ عَلَيْهِ مُوسَى الْهَادِي وَ حَبَسَهُ فَرَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فِي نَوْمِهِ يَقُولُ يَا مُوسَى فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ (۲) فَانْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ وَ قَدْ عَرَفَ أَنَّهُ الْمُرَادُ فَأَمَرَ بِإِطْلَاقِهِ ثُمَّ تَنَكَّرَ لَهُ مِنْ بَعْدُ فَهَلَكَ قَبْلَ أَنْ يُوصِلَ إِلَى الْكَاظِمِ علیه السلام أَذًى وَ لَمَّا وَلِيَ هَارُونُ الرَّشِيدُ الْخِلَافَةَ أَكْرَمَهُ وَ عَظَّمَهُ ثُمَّ قَبَضَ عَلَيْهِ وَ حَبَسَهُ عِنْدَ الْفَضْلِ بْنِ يَحْيَى ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْ عِنْدِهِ فَسَلَّمَهُ إِلَى السِّنْدِيِّ بْنِ شَاهَكَ وَ مَضَى الرَّشِيدُ إِلَى الشَّامِ فَأَمَرَ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ السِّنْدِيَّ بِقَتْلِهِ فَقِيلَ إِنَّهُ سُمَّ وَ قِيلَ بَلْ لُفَّ فِي بِسَاطٍ وَ غُمِزَ حَتَّى مَاتَ ثُمَّ أُخْرِجَ لِلنَّاسِ وَ عَمِلَ مَحْضَراً بِأَنَّهُ مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ وَ تَرَكَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ عَلَى الطَّرِيقِ يَأْتِي مَنْ يَأْتِي فَيَنْظُرُ إِلَيْهِ ثُمَّ يَكْتُبُ فِي الْمَحْضَرِ(۳).

۱- ۱. عیون المعجزات ص ۹۵.

۲- ۲. سوره محمّد الآیه: ۲۲.

۳- ۳. عمده الطالب ص ۱۸۵ بتفاوت یسیر. طبعه النجف الأولی.

أقول: رأيت في بعض مؤلفات أصحابنا روى: أن الرشيد لعنه الله لما أراد أن يقتل الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام عرض قتله على سائر جنده و فرسانه فلم يقبله أحد منهم فأرسل إلى عماله في بلاد الأفرنج يقول لهم التمسوا لي قوما لا يعرفون الله و رسوله فإني أريد أن أستعين بهم على أمر فأرسلوا إليه قوما لا يعرفون من الإسلام و لا من لغه العرب شيئا و كانوا خمسين رجلا فلما دخلوا إليه أكرمهم و سألهم من ربكم و من نبيكم فقالوا لا نعرف لنا ربا و لا نبيا أبدا فأدخلهم البيت الذي فيه الإمام عليه السلام ليقتلوه و الرشيد ينظر إليهم من روزنه البيت فلما رأوه رموا أسلحتهم و ارتعدت فرائصهم و خروا سجدا يبكون رحمه له فجعل الإمام يمر يده على رءوسهم و يخاطبهم بلغتهم و هم يبكون فلما رأى الرشيد خشي الفتنه و صاح بوزيره أخرجهم فخرجوا و هم يمشون القهقرى إجلالا له و ركبوا خيولهم و مضوا نحو بلادهم من غير استئذان.

**[ترجمه]عمده الطالب: حضرت موسی کاظم علیه السّلام سیاه چهره، بسیار با فضیلت، قوی‌دل و بسیار بخشنده بودند. کیسه های پول ایشان مَثَل زده می‌شد. خانواده اش می گفتند تعجب است از کسی که کیسه پول موسی به او برسد و از کمی آن شکایت کند. موسی الهادی ایشان را دست‌گیر کرد و به زندان انداخت، در خوابش امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام را دید که به او می‌فرمودند: ای موسی! «فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحامَكُمْ» - . محمد / ۲۲ - {پس [ای منافقان] آیا امید بستید که چون [از خدا] برگشتید [یا سرپرست مردم شدید] در [روی] زمین فساد کنید و خویشاوندی‌های خود را از هم بگسلید؟}، از خواب بیدار شد و فهمید منظور چیست. دستور داد ایشان را آزاد کنند. سپس باز بر ایشان خشم کرد، ولی قبل از این‌که بتواند آزاری به ایشان برساند، به هلاکت رسید.

وقتی هارون الرشید بر سر کار آمد، ابتدا حضرت را احترام کرد و گرامی داشت، ولی بعد ایشان را دست‌گیر کرد و پیش فضل بن یحیی زندانی نمود. سپس ایشان را از زندان فضل بیرون آورد و به سندی بن شاهک تحویل داد. رشید به شام رفت، یحیی بن خالد به سندی بن شاهک دستور داد که ایشان را به قتل برساند. بعضی گفته اند: ایشان را مسموم کردند و بعضی دیگر گفته اند: درون فرشی گذاشتند و آن‌قدر فشار دادند تا از دنیا رفتند. سپس پیکرشان را پیش مردم بردند و استشهادی نوشتند که به مرگ طبیعی از دنیا رفته‌اند. بدنشان را سه روز میان راه گذاشتند که هر که می‌آید، ببیند و در استشهاد بنویسد.
- . عمده الطالب : ۱۸۵ ، با اندکی تفاوت -

مؤلف: در بعضی از تألیفات اصحاب دیدم: روایت شده وقتی رشید - که خدا لعنتش کند - تصمیم گرفت که امام موسی بن جعفر علیه السّلام را به قتل برساند، کشتن ایشان را به هر یک از سربازان و سپه‌داران خود که پیشنهاد می کرد، هیچ کدام قبول نکردند. نامه ای به کارگزاران خود در ممالک فرنگ نوشت که: برایم گروهی پیدا کنید که خدا و رسولش را نشناسند، من می‌خواهم در کاری از آن‌ها کمک بگیرم. گروهی را فرستادند که از اسلام و زبان عربی هیچ چیز نمی‌دانستند و پنجاه نفری می‌شدند. وقتی نزد رشید رسیدند، به آن‌ها احترام نمود و از آن‌ها پرسید: پروردگار شما کیست؟ و پیامبرتان چه کسی است؟ گفتند: ما هرگز پروردگار و پیامبری نمی شناسیم. رشید آن‌ها را وارد خانه ای که امام علیه السّلام در آن‌جا زندانی بودند کرد تا ایشان را بکشند و خودش از روزنه اتاق به تماشای آن‌ها نشست. همین که چشمشان به امام افتاد، سلاح‌های خود را انداختند و بدنشان به لرزه درآمد و به سجده افتادند و به جهت رحم کردن به ایشان گریه می کردند. امام علیه السّلام شروع کردند دست بر سر آن‌ها کشیدن و به زبان خودشان با آن‌ها صحبت کردن و آن‌ها اشک می‌ریختند. وقتی رشید این را دید، ترسید فتنه ای بر پا شود و بر سر وزیرش فریاد کشید که آن‌ها را بیون بیاندازد. آن‌ها به جهت احترام ایشان عقب‌عقب رفتند و

سوار بر اسب‌های خود شدند و بدون اجازه به طرف شهرهای خویش راه افتادند.

**[ترجمه]

«۵۸»

کا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ: فَلَوْ لَا أَنَّ اللَّهَ یُدَافِعُ عَنْ أَوْلِیَائِهِ وَ یَنْتَقِمُ لِأَوْلِیَائِهِ مِنْ أَعْدَائِهِ أَ مَا رَأَیْتَ مَا صَنَعَ اللَّهُ بِآلِ بَرْمَکَ وَ مَا انْتَقَمَ اللَّهُ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام وَ قَدْ کَانَ بَنُو الْأَشْعَثِ عَلَی خَطَرٍ عَظِیمٍ فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُمْ بِوَلَایَتِهِمْ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام (۱).

**[ترجمه]کافی: بزنطی در ضمن روایتی طولانی از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده، اگر چنین نبود که خداوند از اولیای خود دفاع می‌کند و انتقام آن‌ها را از دشمنانش می‌گیرد، آن‌ها مستأصل می‌شدند. ندیدی که خداوند با برمکیان چه کرد و چگونه انتقام ابا الحسن علیه السلام را گرفت!؟ و از طرف دیگر بنی‌اشعث در چه خطر بزرگی قرار داشتند و خداوند خطر را به سبب ارادتشات به ابا الحسن علیه السلام دفع کرد!؟ - . کافی ۳ : ۵۶۸ -

**[ترجمه]

بیان

جزاء الشرط فی قوله فلو لا أن الله محذوف أی لاستؤصلوا و نحوه.

۱- ۱. لقد فحصنا عن الحدیث فی مظانه فلم نعثر علیه فی الکافی، و لعلّ القارئ یعثر علیه.

**[ترجمه]جزاء الشرط فی قوله فلو لا أن الله محذوف أی لاستؤصلوا و نحوه.

ص: ۲۴۹

**[ترجمه]

باب ۱۰ رد مذهب الواقفیه و السبب الذی لأجله قیل بالوقف علی موسی علیه السلام

الأخبار

«۱»

غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی: أَمَّا الَّذِی یَدُلُّ عَلَی فَسَادِ مَذْهَبِ الْوَاقِفَهِ الَّذِینَ وَقَفُوا فِی إِمَامَهِ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ قَالُوا إِنَّهُ الْمَهْدِیُّ فَقَوْلُهُمْ بَاطِلٌ بِمَا ظَهَرَ مِنْ مَوْتِهِ علیه السلام وَ اشْتَهَرَ وَ اسْتَفَاضَ کَمَا اشْتَهَرَ مَوْتُ أَبِیهِ وَ جَدِّهِ وَ مَنْ تَقَدَّمَهُ مِنْ آبَائِهِ علیهم السلام وَ لَوْ شَکَکْنَا لَمْ نَنْفَصِلْ مِنَ النَّاوُوسِیَّهِ وَ الْکَیْسَانِیَّهِ وَ الْغُلَاهِ وَ الْمُفَوِّضَهِ الَّذِینَ خَالَفُوا فِی مَوْتِ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ آبَائِهِ علیهم السلام عَلَی أَنَّ مَوْتَهُ اشْتَهَرَ مَا لَمْ یَشْتَهِرْ مَوْتُ أَحَدٍ مِنْ آبَائِهِ علیهم السلام لِأَنَّهُ أَظْهَرَ وَ أَحْضَرُوا الْقُضَاهَ وَ الشُّهُودَ وَ نُودِیَ عَلَیْهِ بِبَغْدَادَ عَلَی الْجِسْرِ وَ قِیلَ هَذَا الَّذِی تَزْعُمُ الرَّافِضَهُ أَنَّهُ حَیٌّ لَا یَمُوتُ مَاتَ حَتْفَ أَنْفِهِ وَ مَا جَرَی هَذَا الْمَجْرَی لَا یُمْکِنُ الْخِلَافُ فِیهِ (۱).

أقول: ثم نقل الأخبار الداله علی وفاته علیه السلام علی ما نقلنا عنه فی باب شهادته علیه السلام.

ثم قال (۲)

فموته علیه السلام أشهر من أن یحتاج إلی ذکر الروایه به لأن المخالف فی ذلک یدفع الضرورات و الشک فی ذلک یؤدی إلی الشک فی موت کل واحد من آبائه و غیرهم فلا یوثق بموت أحد علی أن المشهور عنه علیه السلام أنه وصی إلی ابنه علی بن موسی علیه السلام و أسند إلیه أمره بعد موته و الأخبار بذلک أکثر

ص: ۲۵۰

۱- ۱. غیبه الشیخ الطوسیّ ص ۲۰.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۲۶.

من أن تحصى نذكر منها طرفا و لو كان حيا باقيا لما احتاج إليه.

أقول: ثم ذكر ما سنورده من النصوص على الرضا عليه السلام ثم قال (۱) و الأخبار فى هذا المعنى أكثر من أن تحصى هى موجوده فى كتب الإماميه معروفه مشهوره من أرادها وقف عليها من هناك و فى هذا القدر هاهنا كفايه إن شاء الله تعالى.

فإن قيل كيف تعولون على هذه الأخبار و تدعون العلم بموته و الواقفه تروى أخبارا كثيره يتضمن أنه لم يمت و أنه القائم المشار إليه هى موجوده فى كتبهم و كتب أصحابكم فكيف تجمعون بينها و كيف تدعون العلم بموته مع ذلك.

قلنا لم نذكر هذه الأخبار إلا على جهه الاستظهار و التبرع لا لأنا احتجنا إليها فى العلم بموته لأن العلم بموته حاصل لا يشك فيه كالعلم بموت آبائه و المشكك فى موته كالمشكك فى موتهم و موت كل من علمنا بموته و إنما استظهرنا بإيراد هذه الأخبار تأكيدا لهذا العلم كما نروى أخبارا كثيره فيما نعلم بالعقل و الشرع و ظاهر القرآن و الإجماع و غير ذلك فنذكر فى ذلك أخبارا على وجه التأكيد.

فأما ما ترويه الواقفه فكلها أخبار آحاد لا يعضدها حجه و لا يمكن ادعاء العلم بصحتها و مع هذا فالرواه لها مطعون عليهم لا يوثق بقولهم و رواياتهم و بعد هذا كله فهى متأوله.

ثم ذكر رحمه الله بعض أخبارهم الموضوعه و أولها و من أراد الاطلاع عليها فليراجع إلى كتابه (۲).

ثم قال (۳)

و قد روى السبب الذى دعا قوما إلى القول بالوقف فروى الثقات أن أوّل من أظهر هذا الاعتقاد على بن أبى حمزه البطائنى و زياد بن مروان القندى

۱- ۱. المصدر السابق ص ۳۱.

۲- ۲. المصدر السابق من ص ۳۲ الی ۴۶.

۳- ۳. المصدر السابق ص ۴۶.

و عثمـان بن عيسـى الرواسـى طمعوا فى الـدنيا و مـالوا إلى حطامها و اسـتمالوا قوما فبـذلوا لهم شـيئا مما اختانوه من الأموال نحو حمزه بن بزيع و ابن المكارى و كرام الخثعمى و أمثالهم.

فروى محمـد بن يعقوب عن محمـد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد عن محمد بن جمهور عن أحمد بن الفضل عن يونس بن عبـد الرحمن قـال: مـات أبو إبراهيم عليه السـلام و ليس من قوامه أحـد إلا و عنـده المال الكثير و كان ذلك سـبب وقفهم و جحـدهم موته طمعا فى الأموال كان عنـد زياد بن مروان القندى سـبعون ألف دينار و عند على بن أبى حمزه ثلاثون ألف دينار فلمـا رأيت ذلـك و تـبينت الحق و عرفت من أمر أبى الحسن الرضـا مـا علمت تكلمت و دعوت النـاس إليه فبعثا إلى و قالاـ ما يدعوك إلى هذا إن كنت تريد المال فنحن نغنيك و ضمنا لى عشره آلاف دينار و قالا لى كف فأبيت و قلت لهما إِنَّا رُوِّينَا عَنِ الصَّادِقِينَ عليهمـا السـلام أَنَّهُمْ قَـالُوا إِذَا ظَهَرَتِ الْبِـدَعُ فَعَلَى الْعَـالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سُـلِبَ نُورَ الْإِيمَانِ و ما كنت لأدع الجهاد فى أمر الله على كل حال فناصبانى و أضمرا لى العداوه.

**[ترجمه]غيبت شـيخ طوسـى: اما چيزى كه بر فساد مذهب واقفه، كه در امامت ابا الحسن موسـى عليه السّلام توقف كردند و گفتنـد ايشـان همان مهـدى هسـتند، دلالت مى‌كنـد: سـخن آن‌ها باطل است؛ به دليل آن‌كه مرگ ايشان عليه السـلام مسأله‌اى روشن و مشـتهر و مستفاض است، همان‌طور مرگ پدرشان و جدشان و اجداد قبلى ايشان عليهم السلام مشتهر است. اگر ما در مرگ ايشان شك كنيم، فرقى با ناووسـيه و كيسانيه و غاليان و مفوضه كه هر كدام با مرگ يكى از اجداد ايشان عليهم السـلام مخالف بودند نخواهيم داشت؛ زيرا قضـيه درگذشت ايشان روشن‌تر است و قضات و شاهدان را حاضر كردند و بر پل بغداد بر پيكر ايشان ندا كردند و گفتند: اين همان كسـى است كه رافضى ها گمان مى‌كنند او زنده مى‌ماند و نخواهد مرد، او به مرگ طبيعى از دنيا رفت. مسأله‌اى كه اين قبيل جريانات را در پى داشته، مجالى براى مخالفت ندارد. - . غيبت طوسى : ۲۰ -

مؤلف: شـيخ طوسـى بعـد از اين مطلب، روايـات دالّ بر وفـات امـام موسـى بن جعفر عليه السـلام را، همـان‌طور كه مـا در باب شهادت ايشان عليه السلام از او نقل كرديم نقل مى‌كند.

سپس مى‌نويسـد - . همان : ۲۶ - : وفات ايشان عليه السـلام مشـهورتر از آن است كه احتياج به ذكر روايات داشـته باشد؛ زيرا كسـى كه مخـالف اين قضـيه باشـد، چيزهـاى بـديهى را كنار گذاشـته است، و شك در اين مسأله، به شك در وفات تك‌تك اجداد ايشان و حتى ديگران منجر مى شود و ديگر به مرگ هيچ‌كس نمى‌توان اطمينان كرد. به علاوه اين‌كه، مشـهور است كه ايشان به فرزندش على بن موسـى عليه السـلام وصـيت كردند و امر امامت را بعد از مرگ خود به ايشان سپردند، و رواياتى كه شاهد بر اين مطلب است بيش از آن است كه به شـماره درآيد و ما فقط مقدارى از آن‌ها را ذكر مى‌كنيم. و اگر ايشان زنده و باقى بودند، احتياجى به اين روايات نبود.

مؤلف: شيخ طوسى سپس رواياتى كه در آن نص بر امامت حضرت رضا عليه السلام شده و ما به زودى آن‌ها را خواهيم آورد را ذكر كرده و بعـد گفته است - . همان : ۳۱ - : روايات كه در مورد نص بر امامت حضـرت رضا عليه السلام مى‌باشند، بيشتر از حـد شـماره‌انـد و همه آن‌ها در كتاب هاى علماى شـيعه موجود و معروف و مشـهور هسـتند. هر كه مايل است مى تواند آن روايات در آن كتاب‌ها ببيند. و همين مقدار در در اين‌جا كافى است ان شاء الله.

اگر بگویند که شما چگونه به این روایات تکیه می‌کنید و ادعای یقین به وفات ایشان می‌کنید، و حال آن‌که واقفیون نیز روایات زیادی نقل کرده اند که مضمون آن‌ها عدم وفات ایشان است و این‌که ایشان همان قائمی هستند که در روایات به او اشاره شده است، و آن روایات در کتاب‌های واقفیون و کتاب‌های شیعیان موجود است. چگونه بین این دو دسته روایات جمع می‌کنید و ادعای یقین به وفات ایشان می‌کنید؟

می‌گوییم: ما این روایات را فقط برای توضیح بیشتر و کمک به مطلب ذکر کردیم، نه این‌که در یقین به وفات ایشان به آن‌ها نیاز داشته باشیم. زیرا یقین به وفات ایشان مانند یقین به وفات اجداد ایشان حاصل است و کسی که در مرگ ایشان شک داشته باشد همانند کسی است که در مرگ پدران ایشان و مرگ هر کسی که ما به وفاتش یقین داریم، شک داشته باشد. ما از آوردن این روایات مدد گرفتیم تا یقین خود را بیشتر تأکید کنیم، چنان‌چه در مسائل دیگری که از راه عقل و شرع برایمان ثابت شده است، احادیثی فراوان روایت می‌کنیم و از ظاهر قرآن و اجماع و چیزهایی از این قبیل را نقل می‌کنیم. در این مورد نیز به جهت تأکید این روایات را ذکر می‌کنیم .

اما روایاتی که واقفیون نقل کرده اند، همگی خبرهای واحدی هستند که دلیلی برای اثبات آن‌ها وجود ندارد و امکان ادعای علم به صحت آن‌ها نیست. علاوه بر این، راویان آن‌ها نیز مورد اعتماد نیستند و نمی‌توان به قول و روایات آن‌ها اعتماد کرد. و گذشته از این تازه همه آن‌ها تأویل‌پذیرند.

سپس شیخ – رحمت خدا بر او باد - بعضی از روایات جعلی آن‌ها را نقل کرده و آن‌ها را تأویل می‌کند. هر کس می‌خواهد از آن‌ها اطلاع پیدا کند، به کتاب غیبت شیخ طوسی مراجعه نماید. - . همان : ۳۲ – ۴۶ –

سپس می‌نویسد - . همان : ۴۶ – : در ضمن، سبب این‌که عده‌ای قائل به وقف شده‌اند روایت شده است؛ راویان مورد اعتماد نقل کرده اند که اولین کسی که این اعتقاد را آشکار کرد، علی بن أبی‌حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی رواسی بودند که در دنیا طمع کردند و به خرده متاع مایل شدند و عده‌ای دیگر از قبیل حمزه بن بزیع و ابن المکاری و کرام خثعمی و مانند آن‌ها را نیز با خود به دنیا متمایل نمودند و مقداری از پول‌هایی که به آن خیانت کرده بودند را به آن‌ها دادند.

یونس بن عبدالرحمن نقل کرده، وقتی أباابراهیم علیه السّلام از دنیا رفتند، پیش تک‌تک معتمدین ایشان پول زیادی وجود داشت. همین طمع در اموال سبب توقف آن‌ها در ایشان و انکار مرگ آن حضرت بود. پیش زیاد بن مروان قندی هفتاد هزار دینار و پیش علی بن أبی‌حمزه سی هزار دینار بود. من وقتی آن وضع را دیدم و حقیقت را تشخیص دادم و به امامت حضرت رضا علیه السّلام یقین کردم، مردم را با صحبت‌هایی که می‌کردم به سوی ایشان دعوت کردم. آن‌دو به من پیغام دادند و گفتند: چه باعث شده که تو این کارها را بکنی؟ اگر پول می‌خواهی، ما تو را بی نیاز می‌کنیم. ضمانت کردند که ده هزار دینار به من بدهند و گفتند: این کارها را نکن. ولی من امتناع کردم و به آن‌ها گفتم: از حضرت باقر و صادق علیهما السلام برای ما روایت کرده اند که فرموده اند: هر گاه بدعت‌ها پیدا شد، عالم باید علم خود را آشکار کند؛ اگر نکند، نور ایمان از او گرفته می شود. من هرگز جهاد در راه خدا را کنار نخواهم گذاشت. آن‌دو از آن پس با من دشمن شدند و کینه مرا به دل گرفتند.

**[ترجمه]

«۲»

ع (۱)،[علل الشرائع] ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] ابْنُ الْوَلِیدِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ: مِثْلَهُ (۲)

**[ترجمه]علل الشرایع و عیون أخبار الرضا نیز این روایت را با سندی دیگر نقل کرده‌اند. -. علل الشرایع : ۲۳۶ ، عیون أخبار الرضا ۱ : ۱۱۲ -

**[ترجمه]

«۳»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ: مِثْلَهُ (۳).

**[ترجمه]رجال کشی نیز مانند همین روایت را با طریقی متفاوت نقل کرده است. -. رجال کشی : ۳۰۷ -

**[ترجمه]

«۴»

غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ وَ سَعْدٍ مَعاً عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ قَالَ: مَضَی أَبُو إِبْرَاهِیمَ وَ عِنْدَ زِیَادٍ الْقَنْدِیِّ سَبْعُونَ أَلْفَ دِینَارٍ وَ عِنْدَ عُثْمَانَ بْنِ عِیسَی الرَّوَّاسِیِّ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِینَارٍ وَ خَمْسُ جَوَارٍ وَ مَسْکَنُهُ بِمِصْرَ فَبَعَثَ إِلَیْهِمْ

ص: ۲۵۲

۱- ۱. علل الشرائع ص ۲۳۶ طبع النجف.

۲- ۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۱۱۲.

۳- ۳. رجال الکشّیّ ۳۰۷.

أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام أَنِ احْمِلُوا مَا قِبَلَكُمْ مِنَ الْمَالِ وَ مَا كَانَ اجْتَمَعَ لِأَبِی عِنْدَكُمْ مِنْ أَثَاثٍ وَ جَوَارٍ فَإِنِّی وَارِثُهُ وَ قَائِمٌ مَقَامَهُ وَ قَدِ اقْتَسَمْنَا مِیرَاثَهُ وَ لَا عُذْرَ لَكُمْ فِی حَبْسِ مَا قَدِ اجْتَمَعَ لِی وَ لِوُرَّاثِهِ قِبَلَكُمْ أَوْ كَلَامٌ یُشْبِهُ هَذَا فَأَمَّا ابْنُ أَبِی حَمْزَةَ فَإِنَّهُ أَنْكَرَهُ وَ لَمْ یَعْتَرِفْ بِمَا عِنْدَهُ وَ كَذَلِكَ زِیَادٌ الْقَنْدِیُّ وَ أَمَّا عُثْمَانُ بْنُ عِیسَی فَإِنَّهُ كَتَبَ إِلَیْهِ أَنَّ أَبَاكَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ لَمْ یَمُتْ وَ هُوَ حَیٌّ قَائِمٌ وَ مَنْ ذَكَرَ أَنَّهُ مَاتَ فَهُوَ مُبْطِلٌ وَ اعْمَلْ عَلَی أَنَّهُ قَدْ مَضَی كَمَا تَقُولُ فَلَمْ یَأْمُرْنِی بِدَفْعِ شَیْ ءٍ إِلَیْكَ وَ أَمَّا الْجَوَارِی فَقَدْ أَعْتَقْتُهُنَّ وَ تَزَوَّجْتُ بِهِنَ (۱).

**[ترجمه]غیبت شیخ طوسی: إبن یزید از یکی از اصحاب نقل کرده، وقتی أباابراهیم از دنیا رفتند، پیش زیاد قندی هفتاد هزار دینار و نزد عثمان بن عیسی رواسی سی هزار دینار و پنج کنیز بود و خانه ای در مصر که در آن ساکن بود. حضرت رضا علیه السّلام به آن‌ها پیغام داد که هر چه پول و اثاثیه و کنیز از پدرم پیش خود دارید، بفرستید که من وارث و جانشین ایشانم و ما ارث ایشان را تقسیم کرده‌ایم و شما دیگر عذری در نگه‌داشتن چیزهایی که نزد شما و متعلق به من و وارثان پدرم است ندارید. یا سخنی شبیه این را به آن‌ها پیغام دادند. اما إبن أبی‌حمزه منکر امامت ایشان شد و به چیزهایی که پیش خود داشت اعتراف نکرد. زیاد قندی نیز همین‌طور. ولی عثمان بن عیسی برای حضرت رضا نوشت: پدر شما صلوات الله علیه نمرده‌اند و زنده و پایدارند؛ و هر کس مدعی شود ایشان مرده‌اند، باشد بیهوده گفته است. بر فرض که ایشان همان‌طور که شما می گویید مرده باشند؛ ایشان به من دستور نداده‌اند که چیزی به شما بدهم. در مورد کنیزان هم، آن‌ها را آزاد کرده‌ام و آن‌ها را به ازدواج درآورده‌ام. - . غیبت طوسی : ۴۷ -

**[ترجمه]

«۵»

ع (۲)،[علل الشرائع] ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] أَبِی وَ ابْنُ الْوَلِیدِ مَعاً عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَمَّادٍ قَالَ: كَانَ أَحَدُ الْقُوَّامِ عُثْمَانَ بْنَ عِیسَی وَ كَانَ یَكُونُ بِمِصْرَ وَ كَانَ عِنْدَهُ مَالٌ كَثِیرٌ وَ سِتُّ جَوَارِیَ قَالَ فَبَعَثَ إِلَیْهِ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام فِیهِنَّ وَ فِی الْمَالِ قَالَ فَكَتَبَ إِلَیْهِ أَنَّ أَبَاكَ لَمْ یَمُتْ قَالَ فَكَتَبَ إِلَیْهِ أَنَّ أَبِی قَدْ مَاتَ وَ قَدِ اقْتَسَمْنَا مِیرَاثَهُ وَ قَدْ صَحَّتِ الْأَخْبَارُ بِمَوْتِهِ وَ احْتَجَّ عَلَیْهِ فِیهِ قَالَ فَكَتَبَ إِلَیْهِ إِنْ لَمْ یَكُنْ أَبُوكَ مَاتَ فَلَیْسَ لَكَ مِنْ ذَلِكَ شَیْ ءٌ وَ إِنْ كَانَ قَدْ مَاتَ عَلَی مَا تَحْكِی فَلَمْ یَأْمُرْنِی بِدَفْعِ شَیْ ءٍ إِلَیْكَ وَ قَدْ أَعْتَقْتُ الْجَوَارِیَ وَ تَزَوَّجْتُهُنَ (۳).

**[ترجمه]علل الشرائع، عیون أخبار الرضا: احمد بن حماد نقل کرده، یکی از معتمدین موسی بن جعفر علیه السّلام، عثمان بن عیسی بود که در مصر سکونت داشت و مقدار زیادی پول و شش کنیز پیش خود داشت. حضرت رضا علیه السّلام به او پیغام داد که کنیزان و پول‌ها را برای ایشان بفرستد. در جواب نوشت: پدر شما نمرده‌اند. امام علیه السّلام برایش نوشتند: پدرم از دنیا رفته است و میراثش را تقسیم کرده‌ایم و خبرهای فوت ایشان صحیح است، و در نامه به آن‌ها استناد کردند. عثمان بن عیسی در جواب نوشت: اگر پدرتان نمرده باشند، چیزی از این اموال به شما نمی‌رسد و اگر چنان‌چه شما می گویید مرده باشند، به من دستور نداده بودند که به شما چیزی بدهم. در ضمن من کنیزان را آزاد کرده‌ام و آن‌ها را به ازدواج درآورده‌ام. - . علل الشرایع : ۲۳۶ ، عیون أخبار الرضا ۱ : ۱۱۳ -

**[ترجمه]

«۶»

کش، [رجال الکشی] عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ: مِثْلَهُ (۴)

قال الصدوق رحمه الله لم یکن موسی بن جعفر علیهما السلام ممن یجمع المال و لکنه قد حصل فی وقت الرشید و کثر أعداؤه و لم یقدر علی تفریق ما کان یجتمع إلا علی القلیل ممن یثق بهم فی کتمان السر فاجتمعت هذه الأموال لأجل ذلک و أراد أن لا یحقق علی نفسه قول من کان یسعی به إلی الرشید و یقول إنه تحمل إلیه

۱- ۱. غیبه الطوسیّ ص ۴۷.

۲- ۲. علل الشرائع ص ۲۳۶.

۳- ۳. عیون الأخبار ج ۱ ص ۱۱۳.

۴- ۴. رجال الکشّیّ ص ۳۶۸.

الأموال و تعتقد له الإمامه و يحمل على الخروج عليه و لو لا ـ ذلك لفرق ما اجتمع من هذه الأموال على أنها لم تكن أموال الفقراء و إنما كانت أمواله يصل بها مواليه لتكون له إكراما منهم له و برا منهم به عليه السلام (۱).

أقول: قال الصدوق رحمه الله فی کتاب عیون أخبار الرضا بعد ذکر الأخبار الداله على وفاته علیه السلام ما نقلنا عنه فی باب شهادته إنما أوردت هذه الأخبار فی هذا الکتاب ردا على الواقفه على موسی بن جعفر علیهما السلام فإنهم یزعمون أنه حی و ینکرون إمامه الرضا و إمامه من بعده من الأئمه علیهم السلام و فی صحه وفاه موسی علیه السلام إبطال مذهبهم و لهم فی هذه الأخبار کلام یقولون إن الصادق علیه السلام قال: الإمام لا یغسله إلا إمام.

فلو کان الرضا علیه السلام إماما لما ذکرتم فی هذه الأخبار أن موسی علیه السلام غسله غیره و لا حجه لهم علینا فی ذلک لأن الصادق علیه السلام إنما نهى أن یغسل الإمام إلا من یکون إماما فإن دخل من یغسل الإمام فی نهیه فغسله لم تبطل بذلک إمامه الإمام بعده و لم یقل علیه السلام إن الإمام لا یکون إلا الذی یغسل من قبله من الأئمه علیهم السلام فبطل تعلقهم علینا بذلک.

على أنا قد روینا فی بعض هذه الأخبار أن الرضا علیه السلام غسل أباه موسی بن جعفر علیهما السلام من حیث خفی على الحاضرین لغسله غیر من اطلع علیه و لا تنکر الواقفه أن الإمام یجوز أن یطوی الله له البعد حتى یقطع المسافه البعیده فی المده الیسیره(۲).

**[ترجمه]رجال کشی نیز مانند همین را با سندی دیگر نقل کرده است. - . رجال کشی : ۳۶۸ -

صدوق رحمه الله علیه می‌نویسد: موسی بن جعفر علیهما السلام از کسانی نبودند که پول جمع کنند، ولی در زمان رشید پول زیادی جمع شده بود و دشمنان ایشان نیز زیاد شدند و ایشان نتوانستند آن پول‌ها را مگر بین افراد کمی که در رازداری به آن‌ها اعتماد داشتند تقسیم کنند. به همین جهت آن اموال زیاد شد. ایشان نیز می‌خواستند سخن کسانی که از ایشان پیش رشید سعایت می‌کردند و می‌گفتند: از اطراف برای او پول می‌فرستند و مردم اعتقاد به امامت او دارند و او را مجبور به شورش علیه هارون می‌کنند، ثابت نشود. اگر این مشکلات در میان نبود، ایشان همه پول‌ها را تقسیم می‌کردند. از طرفی آن پول‌ها حق فقرا نبود، آن اموال متعلق به خود ایشان بود که ارادتمندان ایشان از جهت احترام و خوبی به امام علیه السلام می... رساندند. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۱۱۴ -

مؤلف: صدوق - ره - در کتاب عیون أخبار الرضا، بعد از نقل روایاتی که دال بر وفات موسی بن جعفر علیه السّلام است و ما آن‌ها را در باب شهادت ایشان آوردیم، می‌نویسد: این روایات را جهت رد کردن سخن کسانی که در موسی بن جعفر علیه السّـلام متوقف شدند، در این کتاب آوردم؛ آن‌ها معتقدند که ایشان زنده‌اند و امامت حضرت رضا و امامان بعد از ایشان را انکار می‌کنند. صحت روایاتی که متضمن وفات موسی علیه السلام می‌باشند، برای ابطال مذهب آن‌ها کافیست. آن‌ها در مورد این روایات سخنانی دارند، می‌گویند: حضرت صادق علیه السّلام فرموده‌اند: کسی جز امام نباید امام را غسل دهد؛ اگر حضرت رضا علیه السلام امام باشند، شما در این روایات نقل نمی‌کردید که موسی بن جعفر را شخصی غیر از ایشان غسل داده است. ولی دلیلی برای آن‌ها علیه ما در آن قضیه وجود ندارد؛ زیرا حضرت صادق علیه السّلام فقط نهی کردند از این‌که کسی جز امام امام را غسل دهد، حالا ـ اگر کسی که امام نیست نهی ایشان را ارتکاب کرد و امام را غسل داد، با این کار

امامت امام بعد باطل نمی‌شود؛ زیرا ایشان نفرموده‌اند که فقط کسی امام است که امام قبل از خود را غسل دهد. بنابراین توضیح تمسک آن‌ها به این حدیث علیه ما باطل است.

علاوه بر این‌که ما در بعضی از این روایات نقل کرده‌ایم که حضرت رضا علیه السّلام پدر خود موسی بن جعفرعلیه السلام را غسل دادند، به طوری که این قضیه از چشم کسانی که برای غسل ایشان آمده بودند، جز آن‌ها که اطلاع داشتند، مخفی ماند. خود واقفیون هم منکر این نیستند که امام می‌تواند به قدرت خدا راه‌های دور را طی کند و مسافتی بعید را در مدتی کم بپیماید. - . همان : ۱۰۵ -

**[ترجمه]

«۷»

ک (۳)،[إکمال الدین] ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] ابْنُ مَسْرُورٍ عَنِ ابْنِ عَامِرٍ عَنِ الْمُعَلَّى عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِبَاطٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا علیهما السلام إِنَّ عِنْدَنَا رَجُلًا يَذْكُرُ أَنَّ أَبَاكَ علیه السلام حَيٌّ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ مِنْ ذَلِكَ مَا يَعْلَمُ فَقَالَ علیه السلام سُبْحَانَ اللَّهِ مَاتَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَمْ يَمُتْ

ص: ۲۵۴

۱- ۱. عیون الأخبار ج ۱ ص ۱۱۴.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۱ ص ۱۰۵.

۳- ۳. كمال الدين ج ۱ ص ۱۲۰.

مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ علیهما السلام بَلَى وَ اللَّهِ وَ اللَّهِ لَقَدْ مَاتَ وَ قُسِمَتْ أَمْوَالُهُ وَ نُكِحَتْ جَوَارِيهِ (۱).

**[ترجمه]إكمـال الـدين، عيون أخبـار الرضـا: على بن ربـاط نقل كرده، به حضـرت على بن موسـى الرضا عليه السّـلام عرض كردم: در شـهر ما مردى است كه مى گويد: پدرت موسى بن جعفر عليه السّلام زنده است؛ شما خود آن‌چه كه او در اين مورد مى‌داند را مى‌دانيد. ايشان فرمودند: سـبحان الله! رسول الله صلى الله عليه و آله از دنيا رفتند و موسى بن جعفر از دنيا نرفته است! بلى به خدا، به خدا قسم ايشان از دنيا رفته‌اند و ارث ايشان تقسيم شده و كنيزانشان به ازدواج در آمده‌اند. - . إكمال الدين ۱ : ۱۲۰ ، عيون أخبارالرضا ۱ : ۱۰۶ -

**[ترجمه]

«۸»

ن، [عيون أخبار الرضا عليه السلام] الْوَرَّاقُ عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ رَبِيعِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: كَانَ وَ اللَّهِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السـلام مِنَ الْمُتَوَسِّمِينَ يَعْلَمُ مَنْ يَقِفُ عَلَيْهِ بَعْـدَ مَوْتِهِ وَ يَجْحَدُ الْإِمَامَ بَعْدَهُ إِمَامَتَهُ (۲) فَكَانَ يَكْظِمُ غَيْظَهُ عَلَيْهِمْ وَ لَا يُبْدِي لَهُمْ مَا يَعْرِفُهُ مِنْهُمْ فَسُمِّيَ الْكَاظِمُ لِذَلِكَ (۳).

**[ترجمه]عيون أخبار الرضا: ربيع بن عبـدالرحمن نقل كرده، به خـدا قسم موسـى بن جعفر عليه السـلام از آن‌هايى بودنـد كه عبادت در چهره اشان كاملا اثر گذاشـته بود و مى‌دانسـتند كه چه كسانى بعـد از مرگشان در ايشان متوقف مى‌شونـد و امامت امـام بعـد از ايشـان را انكـار مى كننـد و بـا اين حال خشم خود را در مقابل آن‌ها فرو مى‌خوردنـد و آن‌چه در مورد آن‌ها مى‌... دانستند را در مقابلشان آشكار نمى كردند و از اين جهت كاظم نام گرفتند. - . عيون أخبار الرضا ۱ : ۱۱۲ -

**[ترجمه]

«۹»

غـط، [الغيبه] للشـيخ الطوسـى عَلِيُّ بْنُ حَبَشِيِّ بْنِ قُونِيٍّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ: كُنْتُ أَرَى عِنْدَ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ شَيْخاً مِنْ أَهْلِ بَغْدَادَ وَ كَانَ يُهَازِلُ عَمِّي فَقَالَ لَهُ يَوْماً لَيْسَ فِي الدُّنْيَا شَرٌّ مِنْكُمْ يَا مَعْشَرَ الشِّيعَهِ أَوْ قَالَ الرَّافِضَهُ فَقَالَ لَهُ عَمِّي وَ لِمَ لَعَنَكَ اللَّهُ قَالَ أَنَا زَوْجُ بِنْتِ أَحْمَدَ بْنِ بِشْرٍ السَّرَّاجِ قَالَ لِي لَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ أَنَّهُ كَانَ عِنْدِي عَشَرَهُ آلَافِ دِينَارٍ وَدِيعَهً لِمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ فَدَفَعْتُ ابْنَهُ عَنْهَا بَعْدَ مَوْتِهِ وَ شَهِدْتُ أَنَّهُ لَمْ يَمُتْ فَاللَّهَ اللَّهَ خَلِّصُونِي مِنَ النَّارِ وَ سَلِّمُوهَا إِلَى الرِّضَا عليه السلام فَوَ اللَّهِ مَا أَخْرَجْنَا حَبَّهً وَ لَقَدْ تَرَكْنَاهُ يَصْلَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

قَالَ الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ إِذَا كَانَ أَصْلُ هَذَا الْمَذْهَبِ أَمْثَالَ هَؤُلَاءِ كَيْفَ يُوثَقُ بِرِوَايَاتِهِمْ أَوْ يُعَوَّلُ عَلَيْهَا وَ أَمَّا مَا رُوِيَ مِنَ الطَّعْنِ عَلَى رُوَاهِ الْوَاقِفَهِ فَأَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَى وَ هُوَ مَوْجُودٌ فِي كُتُبِ أَصْحَابِنَا نَحْنُ نَذْكُرُ طَرَفاً مِنْهُ (۴).

رَوَى الْأَشْعَرِيُّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْخَشَّابِ عَنْ أَبِي دَاوُدَ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ عُيَيْنَهُ بَيَّاعُ الْقَصَبِ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَهَ

الْبَطَائِنِيِّ وَ كَانَ رَئِيسَ الْوَاقِفَهِ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ عليه السلام إِنَّمَا أَنْتَ وَ أَصْحَابُکَ يَا عَلِيُّ أَشْبَاهُ الْحَمِيرِ فَقَالَ لِی عُيَيْنَهُ أَ سَمِعْتَ قُلْتُ إِی وَ اللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ لَا أَنْقُلُ إِلَيْهِ قَدَمِی مَا

ص: ۲۵۵

۱- ۱. عيون الأخبار ج ۱ ص ۱۰۶.

۲- ۲. كذا فی المصدر و كان فی المتن« و يجحد الإمامه بعده امامته».

۳- ۳. عيون الأخبار ج ۱ ص ۱۱۲.

۴- ۴. غيبه الشيخ الطوسیّ ص ۴۸.

حَيِيتُ (۱).

وَ رَوَى ابْنُ عُقْدَهَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ وَ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ جَمِيعاً قَالا قَالَ لَنَا عُثْمَانُ بْنُ عِيسَى الرَّوَّاسِيُّ حَدَّثَنِي زِيَادٌ الْقَنْدِيُّ وَ ابْنُ مُسْكَانَ قَالا: كُنَّا عِنْدَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام إِذْ قَالَ يَدْخُلُ عَلَيْكُمُ السَّاعَهَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ فَدَخَلَ أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام وَ هُوَ صَبِيٌّ فَقُلْنَا خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ ثُمَّ دَنَا فَضَمَّهُ إِلَيْهِ فَقَبَّلَهُ وَ قَالَ يَا بُنَيَّ تَدْرِي مَا قَالَ ذَانِ قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي هَذَانِ يَشُكَّانِ فِيَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَسْبَاطٍ فَحَدَّثْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ الْحَسَنَ بْنَ مَحْبُوبٍ فَقَالَ بَتَرَ الْحَدِيثَ لَا وَ لَكِنْ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ رِئَابٍ أَنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ قَالَ لَهُمَا إِنْ جَحَدْتُمَاهُ حَقَّهُ أَوْ خُنْتُمَاهُ فَعَلَيْكُمَا لَعْنَهُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ يَا زِيَادُ وَ لَا تَنْجُبُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ أَبَداً قَالَ عَلِيُّ بْنُ رِئَابٍ فَلَقِيتُ زِيَادَ الْقَنْدِيَّ فَقُلْتُ لَهُ بَلَغَنِي أَنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ قَالَ لَكَ كَذَا وَ كَذَا فَقَالَ أَحْسَبُكَ قَدْ خُولِطْتَ فَمَرَّ وَ تَرَكَنِي فَلَمْ أُكَلِّمْهُ وَ لَا مَرَرْتُ بِهِ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مَحْبُوبٍ فَلَمْ نَزَلْ نَتَوَقَّعُ لِزِيَادٍ دَعْوَهَ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام حَتَّى ظَهَرَ مِنْهُ أَيَّامَ الرِّضَا علیه السلام مَا ظَهَرَ وَ مَاتَ زِنْدِيقاً(۲).

**[ترجمه]غیبت شیخ طوسی: حسین بن احمد بن حسن بن علی بن فضال نقل کرده، پیش عمویم، علی بن حسن بن فضال پیرمردی از اهل بغداد را می‌آمد که با عمویم شوخی داشت؛ یک روز به عمویم گفت: در دنیا بدتر از شما شیعیان – یا گفت شما رافضی‌ها – وجود ندارد. عمویم به او گفت: چرا خدا لعنتت کند؟ گفت: من داماد احمد بن أبی‌بشر سراج هستم؛ او هنگام مرگش به من گفت: من ده هزار دینار امانت از موسی بن جعفر پیش خود دارم و بعد از مرگ ایشان به فرزندشان پرداخت نکردم و شهادت دادم که ایشان نمرده‌اند. شما را به خدا، شما را به خدا مرا از آتش جهنم نجات دهید و این پول را تسلیم حضرت رضا علیه السلام کنید. می گفت: به خدا قسم ما پس از مرگ او یک ذره هم پول از ارثش کنار نگذاشتیم و او را رها کردیم که در آتش جهنم بسوزد.

شیخ طوسی – که خدایش رحمت کند – در ادامه می‌نویسد: وقتی چنین اشخاصی در رأس این مذهب – واقفه – قرار دارند، چطور می‌توان به روایات آن‌ها اعتماد یا تکیه نمود. مضاف بر این، احادیثی که در مذمت راویان واقفی روایت شده، بیش از حد شماره است و در کتاب‌های اصحاب موجود است و ما پاره ای از آن‌ها را نقل می کنیم – . غیبت طوسی : ۴۸ – :

أبی‌داود نقل کرده، من و عُیَینَه نی‌فروش روزی پیش علی بن أبی‌حمزه بطائنی – رئیس مذهب واقفه – نشسته بودیم، شنیدم که می گفت: أباابراهیم علیه السلام فرمودند: ای علی! تو و پیروانت شبیه الاغ ها هستید. عیینه به من گفت: شنیدی؟ گفتم: آری به خدا، شنیدم. گفت: نه به خدا، تا زنده باشم یک قدم هم به سوی او بر نمی‌دارم. – . همان : ۴۹ –

عثمان بن عیسی رواسی نقل کرده، زیاد قندی و إبن مسکان به من گفتند: در محضر أباابراهیم علیه السّلام بودیم که فرمودند: هم‌اکنون شخصی وارد می شود که بهترین فرد روی زمین است. ابا الحسن الرضا علیه السلام که که آن زمان کودکی بودند وارد شدند. گفتیم: بهترین فرد روی زمین! حضرت نزدیک او رفتند و او را در آغوش گرفتند و بوسیدند و فرمودند: پسرم! می‌دانی این دو نفر چه گفتند؟ فرمودند: آری ای آقای من! این دو نفر در مورد من شک دارند.

علی بن اسباط می گوید: این حدیث را بر حسن بن محبوب عرضه کردم، او گفت: آخر حدیث را انداخته است؛ علی بن رئاب همین حدیث را برای من نقل کرد که أباابراهیم علیه السّلام بعد به آن دو نفر فرمودند: اگر حق او را انکار کنید یا به او خیانت

نمایید، لعنت خدا و ملائکه و تمام مردم بر شما باد. بعد فرمودند: ای زیاد! تو و اصحابت هرگز به خیر نخواهید رسید.

علی بن رئاب نقل کرده، زیاد قندی را دیدم و به او گفتم: شنیده‌ام که أباابراهیم علیه السّلام به تو چنین و چنان فرموده‌اند؟ گفت: گمان می‌کنم قضایا را به هم مخلوط کرده‌ای؛ ایشان از پیش من رد شدند و مرا رها کردند و من هم با ایشان صحبت نکردم و دیگر پیش ایشان نرفتم.

حسن بن محبوب نقل کرده، ما همیشه انتظار داشتیم دعای أباابراهیم علیه السّلام درباره زیاد تحقق پیدا کند، تا این‌که در زمان حضرت رضا علیه السّلام آن کارها را کرد و کافر از دنیا رفت. - . همان -

**[ترجمه]

بیان

بتر الحدیث أی جعله أبتر و ترک آخره ثم ذکر ما حذفه الراوی.

**[ترجمه]بتر الحدیث أی جعله أبتر و ترک آخره ثم ذکر ما حذفه الراوی.

**[ترجمه]

«۱۰»

غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی الْعَطَّارُ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ یَحْیَی بْنِ أَبِی الْبِلَادِ قَالَ قَالَ الرِّضَا علیه السلام: مَا فَعَلَ الشَّقِیُّ حَمْزَهُ بْنُ بَزِیعٍ قُلْتُ هُوَ ذَا هُوَ قَدْ قَدِمَ فَقَالَ یَزْعُمُ أَنَّ أَبِی حَیٌّ هُمُ الْیَوْمَ شُکَّاکٌ وَ لَا یَمُوتُونَ غَداً إِلَّا عَلَی الزَّنْدَقَهِ قَالَ صَفْوَانُ فَقُلْتُ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَ نَفْسِی شُکَّاکٌ قَدْ عَرَفْتُهُمْ فَکَیْفَ یَمُوتُونَ عَلَی الزَّنْدَقَهِ فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا قَلِیلًا حَتَّی بَلَغَنَا عَنْ رَجُلٍ

ص: ۲۵۶

۱- ۱. غیبه الشیخ الطوسیّ ص ۴۹.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۴۹.

مِنْهُمْ أَنَّهُ قَالَ عِنْدَ مَوْتِهِ هُوَ كَافِرٌ بِرَبٍّ أَمَاتَهُ قَالَ صَفْوَانُ فَقُلْتُ هَذَا تَصْدِيقُ الْحَدِيثِ (۱).

**[ترجمه]غیبت شیخ طوسی: ابراهیم بن یحیی أبی‌البلاد نقل کرده، حضرت رضا علیه السّلام به من فرمودند: آن حمزه بن بزیع پست‌فطرت چه کرد؟ عرض کردم: او همین جا است، تازه آمده است. فرمودند: او معتقد است که پدرم زنده است؛ آن‌ها امروز در شک هستند و فردا با کفر می‌میرند. صفوان نقل کرده، با خود گفتم این‌که آن‌ها در شک هستند را درک کردم، اما چطور می‌شود که با کفر می‌میرند!؟ چیزی نگذشت که شنیدیم یکی از آن ها در وقت مرگش گفته بود که به خدایی که موسی بن جعفر علیه السلام را بمیراند کافر است. صفوان گفت: این تصدیق سخن ایشان است. - . همان -

**[ترجمه]

بیان

الضمیر فی قوله أماته راجع إلی الکاظم علیه السلام.

**[ترجمه]الضمیر فی قوله أماته راجع إلی الکاظم علیه السلام.

**[ترجمه]

«۱۱»

غط، [الغیبه] للشیخ الطوسی وَ رَوَی أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّام عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاحٍ قَالَ: قُلْتُ لِلْقَاسِمِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ الْقُرَشِيِّ وَ كَانَ مَمْطُوراً أَيَّ شَيْ ءٍ سَمِعْتَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ مَا سَمِعْتُ مِنْهُ إِلَّا حَدِيثاً وَاحِداً قَالَ ابْنُ رَبَاحٍ ثُمَّ أَخْرَجَ بَعْدَ ذَلِکَ حَدِيثاً كَثِيراً فَرَوَاهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ قَالَ ابْنُ رَبَاحٍ وَ سَأَلْتُ الْقَاسِمَ هَذَا كَمْ سَمِعْتَ مِنْ حَنَانٍ فَقَالَ أَرْبَعَةَ أَحَادِيثَ أَوْ خَمْسَةً قَالَ ثُمَّ أَخْرَجَ بَعْدَ ذَلِکَ حَدِيثاً كَثِيراً فَرَوَاهُ عَنْهُ.

وَ رَوَی أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام: يَقُولُ فِی ابْنِ أَبِی حَمْزَةَ أَ لَيْسَ هُوَ الَّذِی يَرْوِی أَنَّ رَأْسَ الْمَهْدِيِّ يُهْدَی إِلَی عِيسَی بْنِ مُوسَی وَ هُوَ صَاحِبُ السُّفْيَانِيِّ وَ قَالَ إِنَّ أَبَا إِبْرَاهِيمَ يَعُودُ إِلَی ثَمَانِيَةِ أَشْهُرٍ فَمَا اسْتَبَانَ لَهُمْ كَذِبُهُ.

وَ رَوَی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَی عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَی بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: ذُكِرَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی حَمْزَةَ عِنْدَ الرِّضَا علیه السلام فَلَعَنَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِی حَمْزَةَ أَرَادَ أَنْ لَا يُعْبَدَ اللَّهُ فِی سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ فَأَبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ ...

وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ لَوْ كَرِهَ اللَّعِينُ الْمُشْرِکُ قُلْتُ الْمُشْرِکُ قَالَ نَعَمْ وَ اللَّهِ رَغِمَ أَنْفُهُ كَذَلِکَ هُوَ فِی كِتَابِ اللَّهِ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ (۲) وَ قَدْ جَرَتْ فِيهِ وَ فِی أَمْثَالِهِ أَنَّهُ أَرَادَ أَنْ يُطْفِئَ نُورَ اللَّهِ (۳).

**[ترجمه]غیبت شیخ طوسی: علی بن رباح نقل کرده، به قاسم بن اسماعیل قرشی که از واقفی‌ها بود، گفتم: از محمّد بن أبی‌حمزه چه احادیثی شنیده‌ای؟ گفت: فقط یک حدیث از او شنیده ام. ابن رباح نقل کرده، او بعدها حدیث‌های زیادی در آورد و از قول محمّد بن أبی‌حمزه روایت کرد. ابن رباح همچنین نقل کرده، از همین قاسم پرسیدم: از حنان چند حدیث شنیده ای؟ گفت: چهار یا پنج حدیث. بعدها حدیث‌های زیادی در آورد و از قول حنان نقل کرد.

احمد بن عمر نقل کرده، از حضرت رضا علیه السلام شنیدم که درباره ابن أبی‌حمزه می‌فرمودند: مگر همین او نبود که روایت می‌کرد که سر مهدی را به عیسی بن موسی، که همراه سفیانی است هدیه می‌دهند!؟ و فرمودند: أباابراهیم علیه السّلام تا هشت ماه دیگر برمی‌گردند، آیا دروغ او برای آن‌ها مشخص نمی‌شود؟

محمّد بن سنان نقل کرده، در محضر امام رضا علیه السّلام صحبت از علی بن أبی‌حمزه به میان آمد؛ ایشان او را لعنت کردند و سپس فرمودند: علی بن أبی‌حمزه خواست که خدا در زمین و آسمانش پرستش نشود، ولی خداوند نورش را تمام می‌کند، اگرچه مشرکان بدشان بیاید، و اگرچه آن ملعون مشرک بدش بیاید. عرض کردم: مشرک؟ فرمودند: آری به خدا، دماغش به خاک مالیده شود. او در کتاب خدا این چنین است: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ» - . توبه / ۳۲ - {می خواهند نور خدا را با سخنان خویش خاموش کنند}. این سنت در مورد او و آن‌ها که شبیه او هستند جاری است. او خواست نور خدا را خاموش کند. - . غیبت طوسی : ۵۰ -

مذمت‌هایی که در مورد سران این فرقه وارد شده است، بیش از آن است که به شماره درآید و ما کتاب را با ذکر کردن آن‌ها طولانی نمی‌کنیم. چگونه می‌توان به روایات چنین اشخاصی اعتماد کرد و حال آن‌که دارای چنین احوالی هستند و گذشتگان صالح در موردشان آن حرف‌ها را گفته‌اند!؟ اگر عناد افرادی که به روایات واقفیون تمسک می‌کنند در میان نبود، نباید به کسانی که آن روایات را ذکر می‌کنند گوش داد. زیرا ما به اندازه‌ای در مورد امامت حضرت رضا علیه السّلام نص صریح نقل کردیم که کافی باشد بطلان گفتار آن‌ها را آشکار کند. در ضمن معجزه هایی که به دست حضرت رضا علیه السّلام در اثبات صحت امامتشان واقع شده و شرح آن‌ها در کتاب‌ها ذکر شده، نیز شاهد دیگری بر بطلان ادعای آن‌هاست. به همین جهت گروهی از واقفیون، از قبیل عبدالرحمن بن حجاج، رفاعه بن موسی، یونس بن یعقوب، جمیل بن دراج، حماد بن عیسی و عده‌ای دیگر از مذهب خود برگشتند. این افراد از جمله اصحاب موسی بن جعفر علیه السّلام بودند که ابتدا در امامت حضرت رضا علیه السلام شک کردند و سپس برگشتند. همچنین کسانی که در زمان خود حضرت رضا علیه السلام بودند؛ مانند احمد بن محمّد بن أبی‌نصر و حسن بن علی وشاء و عده‌ای دیگر که ابتدا قائل به وقف شدند، ولی بعد که دلایل را دیدند، قائل به امامت حضرت رضا و فرزندان امام پس از ایشان شدند. - . غیبت طوسی : ۵۱ -

**[ترجمه]

بیان

و الطعون على هذه الطائفه أكثر من أن تحصى لا نطول بذكرها الكتاب فكيف يوثق بروايات هؤلاء القوم و هذه أحوالهم و أقوال السلف الصالح فيهم و لو لا معانده من تعلق بهذه الأخبار التي ذكروها لما كان ينبغي أن يصغى إلى من يذكرها

۱- ۱. نفس المصدر ص ۴۹.

۲- ۲. سوره التوبه الآیه: ۳۲.

۳- ۳. غیبه الشیخ الطوسیّ ص ۵۰.

لأنـا قـد بينـا من النصوص على الرضـا عليه السـلام مـا فيه كفايه و يبطل قولهم و يبطل ذلك أيضا ما ظهر من المعجزات على يد الرضا الـداله على صـحته إمامته و هى مـذكوره فى الكتب و لأجلها رجع جماعه من القول بالوقف مثل عبد الرحمن بن الحجاج (۱) و رفاعه بن موسى (۲)

و يونس يعقوب (۳) و جميل بن دراج (۴)

و حماد بن

۱- ۱. عبد الرحمن بن الحجاج البجلىّ مولاهم كوفىّ بياع السابرى، اسـتاذ صـفوان سكن بغداد و رمى بالكيسانيه، و كان ثقه ثقه وجها ثبتا روى عن أبى عبد اللّه و أبى الحسن عليهما السـلام و بقى بعد أبى الحسن و لقى الرضا عليه السلام، و كان وكيلا لابى عبد اللّه عليه السـلام و مات فى عصـر الرضا« ع» و كان أبو عبد اللّه« ع» يقول له: كلم أهل المدينه فانى أحبّ أن يرى فى رجال الشـيعه مثلـك، و كـانت وفـاته بين الحرمين أو فى المـدينه، شـهد له الصـادق« ع» انه من الآـمنين و شـهد له الكاظم« ع» بالجنه« باقتضاب و تصرف عن شرح مشيخه الفقيه ص ۴۱ لسماحه سيدى الوالد دام ظله».

۲- ۲. رفاعه بن موسـى النخاس الأسدى روى عن الصادق و الكاظم عليهما السـلام كان ثقه فى حديثه مسكونا الى روايته حسن الطريقه. له كتاب مبوب فى الفرائض، رواه عنه صالح بن خالد المحاملى و ابن فضال و ابن أبى عمير و صفوان.

۳- ۳. يونس بن يعقوب أبو علىّ الجلاب البجلىّ الدهنى الكوفىّ، أمه منيه بنت عمار اخت معاويه بن عمّار الدهنى، اختص بأبى عبد اللّه و أبى الحسن الكاظم عليهما السلام، و كان يتوكل لابى الحسن« ع» و مات فى المدينه فى أيّام الرضا« ع» و تولى أمره و بعث بحنوطه و كفنه و جميع ما يحتاج إليه، و أمر مواليه و موالى أبيه وجـده أن يحضـروا جنازته و قال لهم: هـذا مولى لابى عبد اللّه عليه السـلام كان يسكن العراق، و قال لهم: احفروا له فى البقيع فان قال لكم أهل المدينه: انه عراقى و لا ندفنه بالبقيع فقولوا لهم: هـذا مولى لابى عبـد اللّه« ع» كان يسـكن العراق، فان منعتمونا أن ندفنه بالبقيع منعناكم أن تدفنوا مواليكم فى البقيع، فدفن فى البقيع، و وجه أبو الحسن علىّ بن موسـى« ع» الى زميله محمّـد بن الحباب- و كان رجلا من أهل الكوفه- صل عليه أنت، ثمّ أمر عليه السـلام صـاحب المقبره أن يتعاهـد قبره، و يرش عليه الماء أربعين شـهرا، أو أربعين يوما فى كل يوم، و الشك من علىّ بن الحسن بن فضال راوى الحديث« باقتضاب عن شرح مشيخه الفقيه ص ۴۶».

۴- ۴. جميـل بن دراج بن الصبيـح بن عبـد اللّه أبو علىّ النخعىّ، قال ابن فضال: أبو محمـد. شـيخنا و وجه الطائفه ثقه، روى عن أبى عبد اللّه و أبى الحسن عليهما السـلام، أخذ عن زراره و كان أكبر من أخيه نوح بن دراج القاضى- و كان أيضا من أصحابنا و كـان يخفى أمره و عمى جميـل فى آخر عمره، و مات فى أيّام الرضا« ع» له كتاب اشترك فيه هو و محمّـد بن حمران، و آخر اشترك فيه هو و مرازم بن حكيم، و هو ممن أجمعت العصـابه على تصـحيح ما يصـحّ عنه و قـد وردت فى مـدحه روايات تـدلّ على سمو مقامه« باقتضاب و تصرف عن شرح مشيخه الفقيه ص ۱۷».

عیسی (۱)

و غیرهم و هؤلاء من أصحاب أبیه الذین شکوا فیه ثم رجعوا و کذلک من کان فی عصره مثل أحمد بن محمد بن أبی نصر(۲) و الحسن بن علی الوشاء(۳)

و غیرهم ممن قال فی الوقف فالتزموا الحجه و قالوا بإمامته و إمامه من بعده

ص: ۲۵۹

۱- ۱. حماد بن عیسی الجهنیّ البصری أبو محمّد من أصحاب الصادق علیه السلام أصله کوفیّ، بقی الی زمن الجواد« ع» کان ثقه فی حدیثه صدوقا قال: سمعت من أبی عبد اللّه علیه السلام سبعین حدیثا فلم أزل أدخل الشک فی نفسی حتّی اقتصرت علی هذه العشرین مات غرقا بوادی قناه فی طریق مکّه سنه ۲۰۹ او سنه ۲۰۸ و له نیف و تسعون سنه فی حیاه أبی جعفر الثانی« ع» و هو ممن أجمعت العصابه علی تصحیح ما یصحّ عنه، له کتاب الصلاه و کتاب الزکاه، و کتاب النوادر« باقتضاب عن شرح مشیخه الفقیه ص ۱۰ لسماحه سیدنا الوالد دام ظله».

۲- ۲. أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنظی کوفیّ لقی الرضا و الجواد علیهما السلام و روی عنهما، کان عظیم المنزله عندهما و له اختصاص بهما، جلیل القدر ثقه، أجمع الاصحاب علی تصحیح ما یصحّ عنه و أقروا له بالفقه، مات سنه ۲۲۱ بعد وفاه الحسن بن علی بن فضال بثمانیه أشهر، روی عنه جمع من الاصحاب منهم أحمد بن محمّد بن عیسی و یحیی بن سعید الأهوازی، و محمّد بن عبد الحمید العطار، و محمّد بن الحسین بن أبی الخطاب و غیرهم.« عن شرح مشیخه الفقیه ص ۱۸ لسیّدنا الوالد دام ظله».

۳- ۳. الحسن بن علیّ الوشا الخزاز و یعرف بابن بنت الیاس الصیرفی و یکنی أبا محمّد کان من وجوه هذه الطائفه، و عینا من عیونهم، کثیر الروایه من أصحاب الرضا« ع» له کتب، و هو الذی سأله أحمد بن محمّد بن عیسی أن یخرج له کتابی العلا بن رزین و أبان ابن عثمان فأخرجهما له فقال له أحمد: أحب ان تجیزهما لی، فقال له: یرحمک اللّه. و ما عجلتک؟ اذهب فاکتبهما و اسمع من بعد، فقال أحمد: لا آمن الحدثان فقال: لو علمت أن هذا الحدیث یکون له هذا الطلب لاستکثرت منه، فانی أدرکت فی هذا المسجد تسع مائه شیخ کل یقول: حدّثنی جعفر بن محمّد علیه السلام« باقتضاب عن شرح مشیخه الفقیه ص ۸۲ لسماحه سیدی الوالد دام ظله».

من ولده (١).

**[ترجمه]و الطعون على هـذه الطـائفه أكثر من أن تحصـى لاـ نطول بـذكرها الكتاب فكيف يوثق بروايات هؤلاء القوم و هـذه أحوالهم و أقوال السـلف الصالـح فيهم و لو لاـ معانـده من تعلق بهـذه الأخبـار التى ذكروهـا لمـا كـان ينبغى أن يصـغى إلى من يذكرها

ص: ٢٥٧

لأنـا قـد بينـا من النصوص على الرضـا عليه السـلام مـا فيه كفايه و يبطل قولهم و يبطل ذلك أيضا ما ظهر من المعجزات على يد الرضا الداله على صحته إمامته و هى مذكوره فى الكتب و لأجلها رجع جماعه من القول بالوقف مثل عبد الرحمن بن الحجاج - ١. عبـد الرحمن بن الحجـاج البجلىّ مولاـهم كوفىّ بياع السابرى، اسـتاذ صـفوان سـكن بغـداد و رمى بالكيسانيه، و كان ثقه ثقه وجها ثبتا روى عن أبى عبد اللّه و أبى الحسن عليهما السـلام و بقى بعد أبى الحسن و لقى الرضا عليه السلام، و كان وكيلا لابى عبد اللّه عليه السـلام و مات فى عصـر الرضا« ع» و كان أبو عبد اللّه« ع» يقول له: كلم أهل المدينه فانى أحبّ أن يرى فى رجال الشـيعه مثلـك، و كـانت وفـاته بين الحرمين أو فى المـدينه، شـهد له الصـادق« ع» انه من الآـمنين و شـهد له الكاظم« ع» بالجنه« باقتضاب و تصـرف عن شـرح مشيخه الفقيه ص ٤١ لسـماحه سـيدى الوالد دام ظله». - و رفاعه بن موسـى - ٢. رفاعه بن موسى النخاس الأسدى روى عن الصادق و الكاظم عليهما السلام كان ثقه فى حديثه مسكونا الى روايته حسن الطريقه. له كتاب مبوب فى الفرائض، رواه عنه صالح بن خالد المحاملى و ابن فضال و ابن أبى عمير و صفوان. -

و يـونس يعقوب - ٣. يـونس بن يعقـوب أبو علىّ الجلاـب البجلىّ الـدهنى الكوفىّ، أمه منيه بنت عمـار اخت معـاويه بن عمّـار الـدهنى، اختص بـأبى عبـد اللّه و أبى الحسن الكاظم عليهما السـلام، و كان يتوكل لابى الحسن« ع» و مات فى المـدينه فى أيّام الرضـا« ع» و تولى أمره و بعث بحنوطه و كفنه و جميع ما يحتاج إليه، و أمر مواليه و موالى أبيه وجـده أن يحضـروا جنازته و قال لهم: هذا مولى لابى عبد اللّه عليه السلام كان يسكن العراق، و قال لهم: احفروا له فى البقيع فان قال لكم أهل المدينه: انه عراقى و لا نـدفنه بالبقيع فقولوا لهم: هـذا مولى لابى عبـد اللّه« ع» كان يسـكن العراق، فان منعتمونا أن نـدفنه بالبقيع منعناكم أن تدفنوا مواليكم فى البقيع، فـدفن فى البقيع، و وجه أبو الحسن علىّ بن موسـى« ع» الى زميله محمّـد بن الحبـاب- و كـان رجلا من أهل الكوفه- صـل عليه أنت، ثمّ أمر عليه السـلام صاحب المقبره أن يتعاهـد قبره، و يرش عليه الماء أربعين شـهرا، أو أربعين يوما فى كل يوم، و الشک من علىّ بن الحسن بن فضال راوى الحديث« باقتضاب عن شـرح مشـيخه الفقيه ص ٤٦». - و جميل بن دراج - ٤. جميل بن دراج بن الصبيح بن عبد اللّه أبو علىّ النخعىّ، قال ابن فضال: أبو محمد. شـيخنا و وجه الطائفه ثقه، روى عن أبى عبـد اللّه و أبى الحسن عليهما السـلام، أخذ عن زراره و كان أكبر من أخيه نوح بن دراج القاضـى- و كان أيضا من أصـحابنا و كـان يخفى أمره و عمى جميـل فى آخر عمره، و مـات فى أيّـام الرضـا« ع» له كتاب اشترک فيه هو و محمّـد بن حمران، و آخر اشترک فيه هو و مرازم بن حكيم، و هو ممن أجمعت العصـابه على تصـحيح ما يصـحّ عنه و قـد وردت فى مـدحه روايات تـدلّ على سمو مقامه« باقتضاب و تصرف عن شرح مشيخه الفقيه ص ١٧». -

و حماد بن

ص: ۲۵۸

عیسی - ۱. حماد بن عیسی الجهنیّ البصری أبو محمّد من أصحاب الصادق علیه السلام أصله کوفیّ، بقی الی زمن الجواد« ع» کان ثقه فی حدیثه صدوقا قال: سمعت من أبی عبد اللّه علیه السلام سبعین حدیثا فلم أزل أدخل الشک فی نفسی حتّی اقتصرت علی هذه العشرین مات غرقا بوادی قناه فی طریق مکّه سنه ۲۰۹ او سنه ۲۰۸ و له نیف و تسعون سنه فی حیاه أبی جعفر الثانی« ع» و هو ممن أجمعت العصابه علی تصحیح ما یصحّ عنه، له کتاب الصلاه و کتاب الزکاه، و کتاب النوادر« باقتضاب عن شرح مشیخه الفقیه ص ۱۰ لسماحه سیدنا الوالد دام ظله». -

و غیرهم و هؤلاء من أصحاب أبیه الذین شکوا فیه ثم رجعوا و کذلک من کان فی عصره مثل أحمد بن محمد بن أبی نصر - ۲. أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطی کوفیّ لقی الرضا و الجواد علیهما السلام و روی عنهما، کان عظیم المنزله عندهما و له اختصاص بهما، جلیل القدر ثقه، أجمع الاصحاب علی تصحیح ما یصحّ عنه و أقروا له بالفقه، مات سنه ۲۲۱ بعد وفاه الحسن بن علی بن فضال بثمانیه أشهر، روی عنه جمع من الاصحاب منهم أحمد بن محمّد بن عیسی و یحیی بن سعید الأهوازی، و محمّد بن عبد الحمید العطار، و محمّد بن الحسین بن أبی الخطاب و غیرهم.« عن شرح مشیخه الفقیه ص ۱۸ لسیّدنا الوالد دام ظله». - و الحسن بن علی الوشاء - ۳. الحسن بن علیّ الوشا الخزاز و یعرف بابن بنت الیاس الصیرفی و یکنی أبا محمّد کان من وجوه هذه الطائفه، و عینا من عیونهم، کثیر الروایه من أصحاب الرضا« ع» له کتب، و هو الذی سأله أحمد بن محمّد بن عیسی أن یخرج له کتابی العلا بن رزین و أبان ابن عثمان فأخرجهما له فقال له أحمد: أحب ان تجیزهما لی، فقال له: یرحمک اللّه. و ما عجلتک؟ اذهب فاکتبهما و اسمع من بعد، فقال أحمد: لا آمن الحدثان فقال: لو علمت أن هذا الحدیث یکون له هذا الطلب لاستکثرت منه، فانی أدرکت فی هذا المسجد تسع مائه شیخ کل یقول: حدّثنی جعفر بن محمّد علیه السلام« باقتضاب عن شرح مشیخه الفقیه ص ۸۲ لسماحه سیدی الوالد دام ظله». -

و غیرهم ممن قال فی الوقف فالتزموا الحجه و قالوا بإمامته و إمامه من بعده

ص: ۲۵۹

من ولده - ۱. غیبه الطوسیّ ص ۵۱. - .

**[ترجمه]

«۱۲»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الْوَرَّاقُ عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عِیسَی الْخَرَّاطِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِیِّ قَالَ: أَتَیْتُ الرِّضَا علیه السلام وَ هُوَ بِقَنْطَرَهِ إِبْرِیقٍ (۲) فَسَلَّمْتُ عَلَیْهِ ثُمَّ جَلَسْتُ وَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ أُنَاساً یَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَاکَ علیه السلام حَیٌّ فَقَالَ کَذَبُوا لَعَنَهُمُ اللَّهُ لَوْ کَانَ حَیّاً مَا قُسِمَ مِیرَاثُهُ وَ لَا نُکِحَ نِسَاؤُهُ وَ لَکِنَّهُ وَ اللَّهِ ذَاقَ الْمَوْتَ کَمَا ذَاقَهُ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیه السلام قَالَ فَقُلْتُ لَهُ مَا تَأْمُرُنِی قَالَ عَلَیْکَ بِابْنِی مُحَمَّدٍ مِنْ بَعْدِی وَ أَمَّا أَنَا فَإِنِّی ذَاهِبٌ فِی وَجْهٍ لَا أَرْجِعُ بُورِکَ قَبْرٌ بِطُوسَ وَ قَبْرَانِ بِبَغْدَادَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ عَرَفْنَا وَاحِداً فَمَا الثَّانِی قَالَ سَتَعْرِفُونَهُ ثُمَّ قَالَ علیه السلام قَبْرِی وَ قَبْرُ هَارُونَ هَکَذَا وَ ضَمَّ إِصْبَعَیْهِ

(۳).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: جعفر بن محمّد نوفلی نقل کرده، وقتی حضرت رضا علیه السلام در قنطره ابریق - . قنطره أربَق، مکانی در نواحی رامهرمز خوزستان -

بودند، به حضورشان رسیدم و سلام کردم و نشستم و عرض کردم: فدایتان شوم! بعضی از مردم معتقدند که پدرتان علیه السلام زنده هستند؟ فرمودند: دروغ می گویند، خدا آن‌ها را لعنت کند! اگر زنده بود، میراثش تقسیم نمی‌شد و زنانش ازدواج نمی کردند. به خدا قسم او طعم مرگ را چشید، همان‌طور که علی بن أبی‌طالب علیه السلام چشید. عرض کردم: به من چه امر می کنید؟ فرمودند: بر تو باد رجوع به فرزندم محمّد پس از من، من دارم به سویی می‌روم که دیگر باز نخواهم گشت. یک قبر در طوس و دو قبر در بغداد متبرک می‌شوند. عرض کردم: یک قبر را می‌شناسیم، دومی قبر کیست؟ فرمودند: به زودی خواهید شناخت. سپس فرمودند: قبر من و قبر هارون این گونه است؛ دو انگشت خود را به هم چسباندند. - . عیون أخبار الرضا ۲ : ۲۱۶ -

**[ترجمه]

«۱۳»

کش، [رجال الکشی] خَلَفُ بْنُ حَمَّادٍ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی طَلْحَهَ عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّیِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّهُ وَ اللَّهِ مَا یَلِجُ فِی صَدْرِی مِنْ أَمْرِکَ شَیْ ءٌ إِلَّا حَدِیثاً سَمِعْتُهُ مِنْ ذَرِیحٍ یَرْوِیهِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ لِی وَ مَا هُوَ قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ سَابِعُنَا قَائِمُنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ صَدَقْتَ وَ صَدَقَ ذَرِیحٌ وَ صَدَقَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فَازْدَدْتُ وَ اللَّهِ شَکّاً ثُمَّ قَالَ لِی یَا دَاوُدَ بْنَ أَبِی کَلَدَهَ

۱- ۱. غیبه الطوسیّ ص ۵۱.

۲- ۲. قنطره اربق: و أربق بفتح ثمّ السکون و باء موحده مفتوحه- و قد تضم و قاف و یقال بالکاف: من نواحی رامهرمز من خوزستان و هو بلد و ناحیه من الأهواز ذات قری و مزارع و عنده قنطره مشهوره.

۳- ۳. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۲ ص ۲۱۶.

أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ لَا أَنَّ مُوسَى قَالَ لِلْعَالِمِ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً(۱) مَا سَأَلَهُ عَنْ شَیْ ءٍ وَ كَذَلِكَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام لَوْ لَا أَنْ قَالَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ لَكَانَ كَمَا قَالَ فَقَطَعْتُ عَلَیْهِ (۲).

**[ترجمه]رجال کشی: داود رَقّی نقل کرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: فدایتان شوم! به خدا قسم هیچ شکی در مورد شما به دلم نیامده، جز حدیثی که از ذریح شنیدم که از حضرت باقر علیه السلام نقل کرد. فرمودند: آن حدیث چیست؟ عرض کردم: ذریح گفت از ایشان شنیدم که می‌فرمودند: هفتمی ما قائم ما است ان شاء الله. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: تو درست می گویی و ذریح نیز درست گفته و حضرت باقر علیه السلام نیز درست فرموده اند. به خدا بیشتر شک کردم. آن‌گاه به من فرمودند: ای داود بن أبی کلده! به خدا قسم، اگر موسی به خضر نمی گفت: «سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اللَّهُ صابِراً» - . کهف / ۶۹ - {إن شاء الله مرا شکیبا خواهی یافت}، از خضر هیچ سؤالی نمی کرد؛ حضرت باقر علیه السلام نیز اگر نمی... فرمودند إن شاء الله، همان‌طور می‌شد که گفته بود. دیگر به امامت ایشان یقین کردم. - . رجال کشی : ۲۳۸ -

**[ترجمه]

«۱۴»

کش، [رجال الکشی] عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الرَّازِیِّ عَنِ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّی خَلَّفْتُ ابْنَ أَبِی حَمْزَةَ وَ ابْنَ مِهْرَانَ وَ ابْنَ أَبِی سَعِیدٍ أَشَدَّ أَهْلِ الدُّنْیَا عَدَاوَةً لِلَّهِ تَعَالَی قَالَ فَقَالَ لِی مَا ضَرَّكَ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَیْتَ إِنَّهُمْ كَذَّبُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ كَذَّبُوا فُلَاناً وَ فُلَاناً وَ كَذَّبُوا جَعْفَراً وَ مُوسَی علیهما السلام وَ لِی بِآبَائِی أُسْوَةٌ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّا نَرْوِی أَنَّكَ قُلْتَ لِابْنِ مِهْرَانَ أَذْهَبَ اللَّهُ نُورَ قَلْبِكَ وَ أَدْخَلَ الْفَقْرَ بَیْتَكَ فَقَالَ كَیْفَ حَالُهُ وَ حَالُ بِرِّهِ فَقُلْتُ یَا سَیِّدِی أَشَدُّ حَالٍ هُمْ مَكْرُوبُونَ بِبَغْدَادَ لَمْ یَقْدِرِ الْحُسَیْنُ أَنْ یَخْرُجَ إِلَی الْعُمْرَةِ فَسَكَتَ:

وَ سَمِعْتُهُ: یَقُولُ فِی ابْنِ أَبِی حَمْزَةَ أَ مَا اسْتَبَانَ لَكُمْ كَذِبُهُ أَ لَیْسَ هُوَ الَّذِی رَوَی أَنَّ رَأْسَ الْمَهْدِیِّ یُهْدَی إِلَی عِیسَی بْنِ مُوسَی وَ هُوَ صَاحِبُ السُّفْیَانِیِّ وَ قَالَ إِنَّ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَعُودُ إِلَی ثَمَانِیَةِ أَشْهُرٍ(۳).

**[ترجمه]رجال کشی: محمّد بن فضیل نقل کرده، به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم: فدایتان شوم! من إبن أبی‌حمزه و إبن مهران و إبن أبی‌سعید را دشمن ترین افراد اهل دنیا در مقابل خدای تعالی یافتم. فرمودند: وقتی خودت هدایت شده‌ای، گمراهان نمی‌توانند ضرری به تو برسانند، آن‌ها رسول الله صلی الله علیه و آله را تکذیب کردند و فلانی و فلانی و حضرت صادق و حضرت موسی علیهم السّلام را تکذیب کردند. من نیز هم‌شیوه پدران خود هستم. عرض کردم: فدایتان شوم! ما روایت می کنیم که شما به إبن مهران فرموده اید: خدا نور دلت را ببرد و فقر را وارد خانه ات کند. فرمودند: اکنون وضع او و خانواده‌اش چطور است؟ عرض کردم: سخت گرفتار است ای آقای من، در بغداد بدبخت شده‌اند، حسین حتی نمی‌تواند یک عمره برود. در این هنگام امام علیه السّلام سکوت کردند .

همچنین شنیدم که ایشان در مورد إبن أبی‌حمزه می‌فرمودند: آیا هنوز دروغ او برای شما آشکار نشده است؟ مگر همو نبود که روایت کرد که سر مهدی به عیسی بن موسی, هم‌دست سفیانی هدیه داده می‌شود؟ و گفت که ابا الحسن علیه السلام تا هشت

ماه دیگر برمی گردند؟ - . همان : ۲۵۵ ، با اندکی تفاوت -

**[ترجمه]

«۱۵»

کش، [رجال الکشی] حَمْدَوَیْهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی عَنْ دَاوُدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: وَقَفَ عَلِیٌّ أَبُو الْحَسَنِ فِی بَنِی زُرَیْقٍ فَقَالَ لِی وَ هُوَ رَافِعٌ صَوْتَهُ یَا أَحْمَدُ قُلْتُ لَبَّیْکَ قَالَ إِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَهَدَ النَّاسُ فِی إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ فَأَبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ بِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَلَمَّا تُوُفِّیَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام جَهَدَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی حَمْزَةَ وَ أَصْحَابُهُ فِی إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ فَأَبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ إِنَّ أَهْلَ الْحَقِّ إِذَا دَخَلَ عَلَیْهِمْ دَاخِلٌ سُرُّوا بِهِ وَ إِذَا خَرَجَ عَنْهُمْ خَارِجٌ لَمْ یَجْزَعُوا عَلَیْهِ وَ

ص: ۲۶۱

۱- ۱. سوره الکهف الآیه: ۶۹.

۲- ۲. رجال الکشّیّ ص ۲۳۸.

۳- ۳. نفس المصدر ص ۲۵۵ بأدنی تفاوت.

ذَلِکَ أَنَّهُمْ عَلَى يَقِينٍ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ إِنَّ أَهْلَ الْبَاطِلِ إِذَا دَخَلَ فِيهِمْ دَاخِلٌ سُرُّوا بِهِ وَ إِذَا خَرَجَ عَنْهُمْ خَارِجٌ جَزِعُوا عَلَيْهِ وَ ذَلِکَ أَنَّهُمْ عَلَى شَکٍّ مِنْ أَمْرِهِمْ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ جَلَالُهُ يَقُولُ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ (۱) قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام الْمُسْتَقَرُّ الثَّابِتُ وَ الْمُسْتَوْدَعُ الْمُعَارُ(۲).

**[ترجمه]رجال کشی: احمد بن محمّد نقل کرده، حضرت رضا علیه السّلام در محله بنی‌زریق توقف کردند و با صدای بلند به من فرمودند: ای احمد! عرض کردم: لبّیک. فرمودند: وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند، مردم تلاش کردند که نور خدا را خاموش کنند؛ ولی خدا خواست که نور خود را به وسیله امیرالمؤمنین علیه السلام تمام نماید. پس از درگذشت ابا الحسن علیه السلام نیز، علی بن أبی‌حمزه و اصحابش کوشیدند که نور خدا را خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نخواست که نور خویش را تمام کند. اهل حق، وقتی کسی در جمعشان وارد می‌شود، شاد می‌شوند و وقتی کسی از میانشان خارج می‌شود، بر او بی‌تابی می‌کنند؛ زیرا در مورد عاقبت آن‌ها شک دارند. خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ» - . انعام / ۹۸ - {برخی پابرجا و برخی ناپایدار}. حضرت صادق علیه السلام فرمودند: منظور از مستقر، ایمان ثابت است و منظور از مستودع، ایمان عاریه‌ای است. - . رجال کشی : ۲۷۸ -

**[ترجمه]

«۱۶»

کش، [رجال الکشی] جَعْفَرُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قُلْتُ لَهُ إِنَّ أَبِی أَخْبَرَنِی أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِيکَ فَقَالَ لَهُ إِنِّی أَحْتَجُّ عَلَيْکَ عِنْدَ الْجَبَّارِ أَنَّکَ أَمَرْتَنِی بِتَرْکِ عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنَّکَ قُلْتَ أَنَا إِمَامٌ فَقَالَ نَعَمْ فَمَا کَانَ مِنْ إِثْمٍ فَفِی عُنُقِی فَقَالَ وَ إِنِّی أَحْتَجُّ عَلَيْکَ بِمِثْلِ حُجَّةِ أَبِی عَلَى أَبِيکَ فَإِنَّکَ أَخْبَرْتَنِی أَنَّ أَبَاکَ قَدْ مَضَى وَ أَنَّکَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ فَقَالَ نَعَمْ فَقُلْتُ لَهُ إِنِّی لَمْ أَخْرُجْ مِنْ مَکَّةَ حَتَّى کَادَ يَتَبَيَّنُ لِیَ الْأَمْرُ وَ ذَلِکَ أَنَّ فُلَاناً أَقْرَأَنِی کِتَابَکَ يَذْکُرُ أَنَّ تَرِکَةَ صَاحِبِنَا عِنْدَکَ فَقَالَ صَدَقْتَ وَ صَدَقَ أَمَا وَ اللَّهِ مَا فَعَلْتُ ذَلِکَ حَتَّى لَمْ أَجِدْ بُدّاً وَ لَقَدْ قُلْتُهُ عَلَى مِثْلِ جَدْعِ أَنْفِی وَ لَکِنِّی خِفْتُ الضَّلَالَ وَ الْفُرْقَةَ(۳).

**[ترجمه]رجال کشی: حسین بن عمر نقل کرده، به ایشان عرض کردم: پدرم می‌گفت که به محضر پدر شما رسیده و به ایشان عرض کرده: آیا من می‌توانم پیش خداوند جبار بر شما احتجاج کنم که به من امر کردید که دست از عبدالله بردارم و شما فرموده‌اید: من امام هستم؟ و ایشان فرموده‌اند: آری، همه گناهانش به گردن من. حالا آیا من نیز می‌توانم همان‌طور که پدرم بر پدر شما احتجاج کرد بر شما احتجاج کنم که شما به من فرموده‌اید که پدرتان از دنیا رفته‌اند و شما امام بعد از او هستید؟ فرمودند: آری، عرض کردم: وقتی من از مکه خارج شدم، امر امامت داشت برایم روشن می‌شد؛ زیرا فلانی نامه شما را برایم خواند و در آن نوشته شده بود که ارثیه صاحب ما نزد شما است. فرمودند: درست می‌گویی و درست گفته است؛ به خدا قسم جز این چاره ای نداشتم و با این‌که گفتن آن چون بریدن بینی‌ام برایم سخت بود، آن را گفتم. زیرا ترسیدم مردم گمراه شوند و بینشان تفرقه بوجود آید. - . همان : ۳۶۷ -

**[ترجمه]

بیان

ترکه صاحبنا أی ما ترکه علی علیه السلام من علامات الإمامه کالسلاح و الجفر و غیر ذلک و یحتمل القائم علیه السلام علی الإضافه إلی المفعول قوله علیه السلام علی مثل جدع أنفی الجدع قطع الأنف أی کان یشق ذکر ذلک علی کجدع الأنف للتقیه و لکن قلته لئلا یضلوا.

lt;meta info="\\"ارثیه صاحب ما\\" یعنی ارثیه حضرت علی علیه السلام مانند سلاح و جفر و چیزهای دیگر که از نشانه‌های امامت است. احتمال دارد منظور از صاحب ما حضرت قائم علیه السلام باشد. \\"با این‌که گفتن آن چون بریدن بینی‌ام برایم سخت بود\\" یعنی به جهت تقیه برایم سخت بود، ولی گفتم تا مردم گمراه نشوند. بریدن بینی، مَثَل است از کاری که بسیار دشوار است.

**[ترجمه]

«۱۷»

کش، [رجال الکشی] خَلَفُ بْنُ حَمَّادٍ عَنْ سَهْلٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ بَشَّارٍ قَالَ: لَمَّا مَاتَ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ علیه السلام خَرَجْتُ إِلَی عَلِیِّ بْنِ مُوسَی علیه السلام غَیْرَ مُؤْمِنٍ بِمَوْتِ مُوسَی وَ لَا مُقِرّاً بِإِمَامَهِ عَلِیٍّ علیه السلام إِلَّا أَنَّ فِی نَفْسِی أَنْ أَسْأَلَهُ وَ أُصَدِّقَهُ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَی الْمَدِینَهِ انْتَهَیْتُ إِلَیْهِ وَ هُوَ بِالصُّوَارِ(۴) فَاسْتَأْذَنْتُ عَلَیْهِ وَ دَخَلْتُ فَأَدْنَانِی وَ أَلْطَفَنِی وَ أَرَدْتُ أَنْ

ص: ۲۶۲

۱- ۱. سوره الأنعام الآیه ۹۸.

۲- ۲. رجال الکشّیّ ص ۲۷۸.

۳- ۳. نفس المصدر ص ۲۶۷.

۴- ۴. الصؤار: موضع بالمدینه« المراصد، العجم».

أَسْأَلَهُ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام فَبَادَرَنِی فَقَالَ لِی یَا حُسَیْنُ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ یَنْظُرَ اللَّهُ إِلَیْکَ مِنْ غَیْرِ حِجَابٍ وَ تَنْظُرَ إِلَی اللَّهِ مِنْ غَیْرِ حِجَابٍ فَوَالِ آلَ مُحَمَّدٍ وَ وَالِ وَلِیَّ الْأَمْرِ مِنْهُمْ قَالَ قُلْتُ أَنْظُرُ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ إِی وَ اللَّهِ قَالَ حُسَیْنٌ فَجَزَمْتُ عَلَی مَوْتِ أَبِیهِ وَ إِمَامَتِهِ ثُمَّ قَالَ لِی مَا أَرَدْتُ أَنْ آذَنَ لَکَ لِشِدَّهِ الْأَمْرِ وَ ضِیقِهِ وَ لَکِنِّی عَلِمْتُ الْأَمْرَ الَّذِی أَنْتَ عَلَیْهِ ثُمَّ سَکَتَ قَلِیلًا ثُمَّ قَالَ خَبَّرْتُ بِأَمْرِکَ قَالَ قُلْتُ لَهُ أَجَلْ (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: حسین بن بشار نقل کرده، پس از وفات موسی بن جعفر علیه السّلام راه افتادم تا به محضر امام رضا علیه السّلام برسم، و حال آن‌که هنوز به وفات موسی بن جعفر ایمان نداشتم و به امامت حضرت رضا علیه السلام نیز معترف نبودم و تصمیم داشتم این مطلب را از ایشان بپرسم و تحقیق نمایم. وقتی به مدینه رسیدم، به حضور ایشان که در آن وقت در صوار - . نام جایی است در مدینه - بودند رفتم و اجازه ورود خواستم. اجازه دادند و مرا نزدیک خودشان نشاندند و با من به لطف رفتار کردند. همین که خواستم راجع به پدرشان سؤال کنم، پیش‌تر به من فرمودند: ای حسین! اگر می‌خواهی خداوند بی‌پرده به تو بنگرد و تو نیز خدا را بی پرده ببینی، آل محمّد و امام فعلی این خانواده را دوست بدار. عرض کردم: آیا در این صورت می‌توانم به خداوند عزّ و جلّ بنگرم؟ فرمودند: آری به خدا قسم. حسین نقل کرده، یقین کردم که پدرشان از دنیا رفته‌اند و ایشان امام هستند. سپس فرمودند: من به جهت شدت سخت‌گیری و خفقانی که هست نمی‌خواستم به تو اجازه ورود بدهم، ولی از آن‌جا که می‌دانستم تو چه سؤالی داری، اجازه دادم. سپس اندکی سکوتی کردند و بعد فرمودند: سؤالت را جواب دادم؟ عرض کردم: آری. - . رجال کشی : ۲۸۱ -

**[ترجمه]

بیان

قد مر تأویل النظر إلی الله تعالی فی کتاب التوحید.

**[ترجمه]در کتاب توحید، تأویل نگاه کردن به خدا توضیح داده شد .

**[ترجمه]

«۱۸»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَرَاثِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فَارِسٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُبْدُوسٍ الْخَلَنْجِیِّ أَوْ غَیْرِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الزُّبَیْرِیِّ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام أَسْأَلُهُ عَنِ الْوَاقِفَهِ فَکَتَبَ الْوَاقِفُ حَائِدٌ عَنِ الْحَقِّ وَ مُقِیمٌ عَلَی سَیِّئَهٍ إِنْ مَاتَ بِهَا کَانَتْ جَهَنَّمُ مَأْوَاهُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ(۲).

جَعْفَرُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ بَحْرٍ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ رَفَعَهُ عَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: سُئِلَ عَنِ الْوَاقِفَهِ فَقَالَ یَعِیشُونَ حَیَارَی وَ یَمُوتُونَ زَنَادِقَهً(۳).

**[ترجمه]رجال کشی: علی بن عبدالله زبیری نقل کرده، نامه ای به حضرت رضا علیه السّلام نوشتم و در آن از واقفه سؤال کردم. در جواب نوشتند: واقفی از حقی منحرف و بر جای بدی ایستاده است، اگر در همان حال بمیرد، جای‌گاهش جهنم است و چه عاقبت بدی است. - . همان : ۲۸۴ -

فضل بن شاذان با سندی مرفوع از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده، از ایشان در مورد واقفی ها سؤال شد؛ ایشان فرمودند: آن‌ها در حیرت زندگی می کنند و با کفر از دنیا می‌روند. - . همان -

**[ترجمه]

«۱۹»

کش، [رجال الکشی] وَجَدْتُ بِخَطِّ جَبْرَئِيلَ بْنِ أَحْمَدَ فِي كِتَابِهِ حَدَّثَنِي سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ الْآدَمِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الرَّبِيعِ الْأَقْرَعِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَكْرٍ عَنْ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام أُعْطِي هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ أَبَاكَ حَيٌّ مِنَ الزَّكَاةِ شَيْئاً قَالَ لَا تُعْطِهِمْ فَإِنَّهُمْ كُفَّارٌ مُشْرِكُونَ زَنَادِقَةٌ(۴).

**[ترجمه]رجال کشی: یوسف بن یعقوب نقل کرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: آیا می‌توانم زکاتم را به این... هایی که معتقدند پدر شما زنده است بدهم؟ فرمودند: به آن‌ها چیزی نده؛ آن‌ها کافر و مشرک و زندیق هستند. - . همان -

**[ترجمه]

«۲۰»

کش، [رجال الکشی] عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ سَمِعْنَاهُ يَقُولُ: يَعِيشُونَ شُكَّاكاً وَ يَمُوتُونَ زَنَادِقَةً قَالَ فَقَالَ بَعْضُنَا أَمَّا الشُّكَّاكُ فَقَدْ عَلِمْنَا فَكَيْفَ يَمُوتُونَ زَنَادِقَةً قَالَ فَقَالَ حَضَرْتُ رَجُلًا مِنْهُمْ وَ قَدِ احْتُضِرَ قَالَ فَسَمِعْتُهُ

ص: ۲۶۳

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۲۸۱ و فیه« بالصوا» فی الأصل مکان« بالصؤار» کما أن فی هامشه« بالصواء».

۲- ۲. نفس المصدر ص ۲۸۴ و فیه« الزهری» مکان الزبیری.

۳- ۳. المصدر السابق ص ۲۸۴.

۴- ۴. المصدر السابق ص ۲۸۴.

يَقُولُ هُوَ كَافِرٌ إِنْ مَاتَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ فَقُلْتُ هُوَ هَذَا(۱).

**[ترجمه]رجال كشى: گروهى از اصحاب نقل كرده‌اند كه شنيديم كه حضرت رضا عليه السلام مى‌فرمودند: واقفيون در حال شك زندگى مى‌كنند زنديق مى‌ميرند. يكى از ما عرض كرد: در حال شك را فهميديم، اما چگونه مى‌شود كه زنديق مى‌ميرند؟ وقت احتضار يكى از آن‌ها حاضر بودم و شنيدم كه گفت: كافر است اگر موسى بن جعفر عليه السلام مرده باشد. با خود گفتم: همين است تعبير فرمايش ايشان. - . همان -

**[ترجمه]

«۲۱»

كش، [رجال الكشى] أَبُو صَالِحٍ خَلَفُ بْنُ حَمَّادٍ الْكَشِّيُّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ طَلْحَةَ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: مَا تَقُولُ النَّاسُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَيَّ آيَةٍ قَالَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ(۲) قُلْتُ اخْتَلَفُوا فِيهَا قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عليه السلام وَ لَكِنِّي أَقُولُ نَزَلَتْ فِي الْوَاقِفَةِ إِنَّهُمْ قَالُوا لَا إِمَامَ بَعْدَ مُوسَى فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ وَ الْيَدُ هُوَ الْإِمَامُ فِي بَاطِنِ الْكِتَابِ وَ إِنَّمَا عَنَى بِقَوْلِهِمْ لَا إِمَامَ بَعْدَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ(۳).

**[ترجمه]رجال كشى: بكر بن صالح نقل كرده، شنيدم كه حضرت رضا عليه السلام مى‌فرمودند: مردم درباره اين آيه چه مى‌گويند؟ عرض كردم: فدايتان شوم! كدام آيه؟ فرمودند: اين سخن خداوند عزّ و جلّ: «وَ قالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِما قالُوا بَلْ يَداهُ مَبْسُوطَتانِ يُنْفِقُ كَيْفَ يَشاءُ» - . مائده / ۶۴ - {و

يهود گفتند دست خدا بسته است! دست‌هاى خودشان بسته باد و به [سزاى] آن‌چه گفتند از رحمت خدا دور شوند! بلكه هر دو دست او گشاده است، هر گونه بخواهد مى بخشد}. عرض كردم: در مورد آن اختلاف وجود دارد. فرمودند: من مى گويم: اين آيه درباره واقفى‌ها نازل شده است؛ آن‌ها مى گويند: بعد از موسى بن جعفر امامى نيست و خداوند در ردّ سخن آن‌ها مى‌فرمايد: بلكه هر دو دست او گشاده است. منظور از دست در باطن قرآن، امام است و مراد خداوند همان سخن آن‌هاست كه مى گويند: پس از موسى بن جعفر امامى نيست. - . رجال كشى : ۲۸۴ -

**[ترجمه]

«۲۲»

كش، [رجال الكشى] خَلَفٌ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ طَلْحَةَ الْمَرْوَزِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَاصِمٍ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا عليه السلام يَقُولُ: يَا مُحَمَّدَ بْنَ عَاصِمٍ بَلَغَنِي أَنَّكَ تُجَالِسُ الْوَاقِفَةَ قُلْتُ نَعَمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ أُجَالِسُهُمْ وَ أَنَا مُخَالِفٌ لَهُمْ قَالَ لَا تُجَالِسْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ (۴) يَعْنِي بِالْآيَاتِ الْأَوْصِيَاءَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِهَا الْوَاقِفَةُ(۵).

**[ترجمه]رجال کشی: محمّد بن عاصم نقل کرده، شنیدم که حضرت رضا علیه السّلام می‌فرمودند: ای محمد! شنیده ام تو با واقفی‌ها نشت و برخاست داری؟ عرض کردم: آری فدایتان شوم! من با آن‌ها نشست و برخاست دارم ولی با آن‌ها مخالفم. فرمودند: با آن‌ها نشست و برخاست نکن؛ خداوند عزّ و جلّ می‌فرماید: «وَ قَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتابِ أَنْ إِذا سَمِعْتُمْ آياتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِها وَ يُسْتَهْزَأُ بِها فَلا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِنَّكُمْ إِذاً مِثْلُهُمْ» - . نساء / ۱۴۰ - {و البته [خدا] در کتاب [قرآن] بر شما نازل کرده که هر گاه شنیدید آیات خدا مورد انکار و ریشخند قرار می گیرد با آنان منشینید تا به سخنی غیر از آن درآیند؛ چرا که در این صورت شما هم مثل آنان خواهید بود}. منظور این آیات أئمه اوصیا هستند که واقفه به آن‌ها کفر ورزیدند. - . رجال کشی : ۲۸۵ -

**[ترجمه]

«۲۳»

کش، [رجال الکشی] خَلَفٌ قَالَ حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ الْجَعْفَرِیِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام بِالْمَدِینَهِ إِذْ دَخَلَ عَلَیْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ فَسَأَلَهُ عَنِ الْوَاقِفَهِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام مَلْعُونِینَ أَیْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِیلًا سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلًا(۶) وَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا یُبَدِّلُهَا

ص: ۲۶۴

۱- ۱. المصدر السابق ص ۲۸۴ و فيه في الآخر تقديم و تأخير.

۲- ۲. سوره المائده الآيه: ۶۴.

۳- ۳. رجال الكشّيّ ص ۲۸۴.

۴- ۴. سوره النساء الآيه: ۱۴۰.

۵- ۵. رجال الكشّيّ ص ۲۸۵.

۶- ۶. سوره الأحزاب الآيه: ۶۱.

حَتَّی یُقْتَلُوا عَنْ آخِرِهِمْ (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: سلیمان بن جعفری نقل کرده، در مدینه در حضور امام رضا علیه السلام نشسته بودم که مردی از اهالی مدینه آمد و در مورد واقفه از ایشان سؤال کرد؛ امام علیه السّلام فرمودند: «مَلْعُونِینَ أَیْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِیلًا * سُنَّةَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِیلًا» - . احزاب / ۶۱ و ۶۲ - {از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد * درباره کسانی که پیشتر بوده اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت}، به خدا قسم خداوند تا وقتی که آن‌ها تا آخرین نفر کشته شوند، سنتش را تغییر نخواهد داد. - . رجال کشی : ۲۸۵ -

**[ترجمه]

بیان

لعل المراد قتلهم فی الرجعه.

**[ترجمه]شاید منظور کشته‌شدن آن‌ها در رجعت باشد .

**[ترجمه]

«۲۴»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَرَاثِیُّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْفَارِسِیِّ عَنْ عُبْدُوسٍ الْکُوفِیِّ عَنْ حَمْدَوَیْهِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ مِسْکِینٍ قَالَ وَ حَدَّثَنِی بِذَلِکَ إِسْمَاعِیلُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَی بْنِ سَلَّامٍ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ عِیصٍ قَالَ: دَخَلْتُ مَعَ خَالِی سُلَیْمَانَ بْنِ خَالِدٍ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَقَالَ یَا سُلَیْمَانُ مَنْ هَذَا الْغُلَامُ فَقَالَ ابْنُ أُخْتِی فَقَالَ هَلْ یَعْرِفُ هَذَا الْأَمْرَ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَخْلُقْهُ شَیْطَاناً ثُمَّ قَالَ یَا سُلَیْمَانُ عَوِّذْ بِاللَّهِ وُلْدَکَ مِنْ فِتْنَهِ شِیعَتِنَا فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ وَ مَا تِلْکَ الْفِتْنَهُ قَالَ إِنْکَارُهُمُ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام وَ وُقُوفُهُمْ عَلَی ابْنِی مُوسَی قَالَ یُنْکِرُونَ مَوْتَهُ وَ یَزْعُمُونَ أَنْ لَا إِمَامَ بَعْدَهُ أُولَئِکَ شَرُّ الْخَلْقِ (۲).

**[ترجمه]رجال کشی: حکم بن عیص نقل کرده، با دایی‌ام سلیمان بن خالد به حضور امام صادق علیه السّلام رسیدیم؛ ایشان فرمودند: ای سلیمان! این پسر کیست؟ عرض کرد: پسر خواهرم است. فرمودند: امامت را می‌شناسد ؟ عرض کرد: آری. فرمودند: سپاس خدای را که او را شیطان نیافرید. سپس فرمودند: ای سلیمان! فرزندانت را از فتنه شیعیان به خدا بسپار. من عرض کردم: فدایتان شوم! جریان آن فتنه چیست؟ فرمودند: شیعیان ائمه علیهم السلام را انکار می‌کنند و در فرزندم موسی متوقف می‌شوند. فرمودند: منکر مرگ او می‌شوند و فکر می‌کنند که بعد از او امامی نیست، آن‌ها بدترین مردمانند! - . همان -

**[ترجمه]

«۲۵»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَرَاثِیُّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِنَا قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ قَوْمٌ قَدْ وَقَفُوا عَلَی أَبِیکَ یَزْعُمُونَ أَنَّهُ لَمْ یَمُتْ قَالَ کَذَبُوا وَ هُمْ کُفَّارٌ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ عَلَی مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ لَوْ کَانَ اللَّهُ یَمُدُّ فِی أَجَلِ أَحَدٍ مِنْ بَنِی آدَمَ لِحَاجَهِ الْخَلْقِ إِلَیْهِ لَمَدَّ اللَّهُ فِی أَجَلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله (۳).

**[ترجمه]رجال کشی: محمّد بن ابی عمیر از یکی از اصحاب نقل کرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: فدایتان شوم! عده‌ای هستند که در پدر شما توقف نموده اند و معتقدند که ایشان نمرده‌اند. فرمودند: دروغ گفتند و به آن‌چه خداوند عزّ و جلّ بر محمّد صلّی الله علیه و آله نازل کرده کافر شدند؛ اگر بنا بود خداوند عمر یکی از انسان‌ها را به جهت نیاز مردم به او طولانی کند، عمر رسول الله صلّی الله علیه و آله را طولانی می‌کرد. - . همان -

**[ترجمه]

بیان

لعلهم کانوا یستدلون علی عدم موته علیه السلام بحاجه الخلق إلیه فأجابهم بالنقض برسول الله صلی الله علیه و آله فلا ینافی المد فی أجل القائم علیه السلام لمصالح أخر أو یکون المراد المد بعد حضور الأجل المقدر.

**[ترجمه]شاید آن‌ها در عدم وفات ایشان به مسأله نیاز مردم استدلال می‌کرده اند و امام علیه السلام به این استدلال جواب نقضی به رسول الله صلّی الله علیه و آله داده‌اند. پس منافاتی با این ندارد که خداوند عمر حضرت قائم علیه السلام را به جهت مصالح دیگری طولانی کند. یا شاید منظور امام علیه السلام طولانی‌شدن عمر پس از فرا رسیدن اجل مقدّر باشد.

**[ترجمه]

«۲۶»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَرَاثِیُّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ الْفَارِسِیِّ عَنْ مَیْمُونٍ النَّخَّاسِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام مَا حَالُ قَوْمٍ وَقَفُوا عَلَی أَبِیکَ مُوسَی علیه السلام قَالَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ مَا أَشَدَّ کَذِبَهُمْ أَمَا إِنَّهُمْ یَزْعُمُونَ أَنِّی عَقِیمٌ وَ یُنْکِرُونَ مَنْ یَلِی هَذَا

ص: ۲۶۵

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۲۸۵.

۲- ۲. رجال الکشّیّ ص ۲۸۵.

٣- ٣. نفس المصدر ص ٢٨٥.

الْأَمْرَ مِنْ وُلْدِی (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: محمّد بن فضیل نقل کرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: آن‌هایی که در پدر شما حضرت موسی علیه السلام توقف کرده اند چه حالی دارند؟ فرمودند: خدا آن‌ها را لعنت کند! چه دروغ بزرگی می گویند! آن‌ها فکر می‌کنند که من عقیم هستم و منکر آن فرزندم هستند که بعد از من عهده دار امامت خواهد شد. - . همان : ۲۸۶ -

**[ترجمه]

«۲۷»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الْبَرَاثِیُّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ عَمِّهِ عَنْ جَدِّهِ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فَحَدَّثَنِی مَلِیّاً فِی فَضَائِلِ الشِّیعَهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ مِنَ الشِّیعَهِ بَعْدَنَا مَنْ هُمْ شَرٌّ مِنَ النُّصَّابِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ أَ لَیْسَ یَنْتَحِلُونَ حُبَّکُمْ وَ یَتَوَلَّوْنَکُمْ وَ یَتَبَرَّءُونَ مِنْ عَدُوِّکُمْ قَالَ نَعَمْ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ بَیِّنْ لَنَا نَعْرِفْهُمْ فَلَسْنَا مِنْهُمْ قَالَ کَلَّا یَا عُمَرُ مَا أَنْتَ مِنْهُمْ إِنَّمَا هُمْ قَوْمٌ یُفْتَنُونَ بِزَیْدٍ وَ یُفْتَنُونَ بِمُوسَی.

الْبَرَاثِیُّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِیلَ عَنْ مُوسَی بْنِ الْقَاسِمِ الْبَجَلِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: رَجُلٌ أَتَی أَخِی علیه السلام فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ مَنْ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ أَمَا إِنَّهُمْ یُفْتَنُونَ بَعْدَ مَوْتِی فَیَقُولُونَ هُوَ الْقَائِمُ وَ مَا الْقَائِمُ إِلَّا بَعْدِی بِسِنِینَ.

الْبَرَاثِیُّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَرَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ عَمِّهِ قَالَ: کَانَ بَدْءُ الْوَاقِفَهِ أَنَّهُ کَانَ اجْتَمَعَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ دِینَارٍ عِنْدَ الْأَشَاعِثَهِ زَکَاهُ أَمْوَالِهِمْ وَ مَا کَانَ یَجِبُ عَلَیْهِمْ فِیهَا فَحَمَلُوا إِلَی وَکِیلَیْنِ لِمُوسَی علیه السلام بِالْکُوفَهِ أَحَدُهُمَا حَیَّانُ السَّرَّاجُ (۲)

وَ الْآخَرُ کَانَ مَعَهُ وَ کَانَ مُوسَی علیه السلام فِی الْحَبْسِ فَاتَّخَذُوا بِذَلِکَ دُوراً وَ عَقَدُوا الْعُقُودَ وَ اشْتَرَوُا الْغَلَّاتِ فَلَمَّا مَاتَ مُوسَی علیه السلام فَانْتَهَی الْخَبَرُ إِلَیْهِمَا أَنْکَرَا مَوْتَهُ وَ أَذَاعَا فِی الشِّیعَهِ أَنَّهُ لَا یَمُوتُ لِأَنَّهُ هُوَ الْقَائِمُ فَاعْتَمَدَتْ عَلَیْهِ طَائِفَهٌ مِنَ الشِّیعَهِ وَ انْتَشَرَ

۱- ۱. المصدر السابق ص ۲۸۶.

۲- ۲. حیان السراج کان کیسانیا و قد روی الکشّیّ فی رجاله ص ۲۰۲- ۲۰۳ روایات تدل علی تعصبه فی کیسانیته منها قول حیان للصادق علیه السلام: انما مثل محمّد بن الحنفیه فی هذه الأمه مثل عیسی بن مریم، فقال الصادق علیه السلام ویحک یا حیان شبه علی أعدائه؟ فقال: بلی شبه علی أعدائه، فقال: تزعم أن أبا جعفر عدو محمّد بن علی!! لا و لکنک تصدف یا حیان و قد قال اللّه عزّ و جلّ فی کتابه« سَنَجْزِی الَّذِینَ یَصْدِفُونَ عَنْ آیاتِنا سُوءَ الْعَذابِ بِما کانُوا یَصْدِفُونَ».

قَوْلُهُمَا فِی النَّاسِ حَتَّی کَانَ عِنْدَ مَوْتِهِمَا أَوْصَیَا بِدَفْعِ الْمَالِ إِلَی وَرَثَهِ مُوسَی علیه السلام وَ اسْتَبَانَ لِلشِّیعَهِ أَنَّهُمَا قَالا ذَلِکَ حِرْصاً عَلَی الْمَالِ.

الْبَرَاثِیُّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ رَجَا الْحَنَّاطِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الرِّضَا علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: الْوَاقِفَهُ هُمْ حَمِیرُ الشِّیعَهِ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآیَهَ إِنْ هُمْ إِلَّا کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِیلًا(۱).

الْبَرَاثِیُّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ قَالَ حَکَی مَنْصُورٌ عَنِ الصَّادِقِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ الرِّضَا علیه السلام: أَنَّ الزَّیْدِیَّهَ وَ الْوَاقِفِیَّهَ وَ النُّصَّابَ عِنْدَهُ بِمَنْزِلَهٍ وَاحِدَهٍ.

الْبَرَاثِیُّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ قَالَ: سَأَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ الرِّضَا علیه السلام عَنْ هَذِهِ الْآیَهِ وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ خاشِعَهٌ عامِلَهٌ ناصِبَهٌ(۲) قَالَ نَزَلَتْ فِی النُّصَّابِ وَ الزَّیْدِیَّهِ وَ الْوَاقِفَهِ مِنَ النُّصَّابِ.

الْبَرَاثِیُّ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ عُقْبَهَ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی الْعَسْکَرِیِّ علیه السلام جُعِلْتُ فِدَاکَ قَدْ عَرَفْتُ هَؤُلَاءِ الْمَمْطُورَهَ فَأَقْنُتُ عَلَیْهِمْ فِی صَلَوَاتِی قَالَ نَعَمْ اقْنُتْ عَلَیْهِمْ فِی صَلَوَاتِکَ.

حمدویه عن محمد بن عیسی عن إبراهیم بن عقبه: مثله (۳)

**[ترجمه]رجال کشی: عمر بن یزید نقل کرده، روزی به حضور امام صادق علیه السلام رسیدم و ایشان مدت زیادی با من درباره فضائل شیعه صحبت کردند و بعد فرمودند: در میان شیعیان بعد از ما، عده‌ای خواهند بود که از ناصبی ها هم بدترند. عرض کردم: فدایتان شوم! مگر آن‌ها به شما محبت ندارند و شما را دوست نمی‌دارند و از دشمنانتان بیزار نیستند؟ فرمودند: آری. عرض کردم: فدایتان شوم! برای ما توضیح دهید تا آن‌ها را بشناسیم از آن‌ها نباشیم. فرمودند: نه، هرگز! ای عمر! تو از آن‌ها نخواهی بود، آن‌ها گروهی هستند که در مورد زید و موسی در فتنه می‌افتند.

علی بن جعفر نقل کرده، مردی پیش برادرم موسی بن جعفر علیه السّلام آمد و عرض کرد: فدایتان شوم! در حال حاضر چه کسی امام است؟ ایشان فرمودند: بدانید که آن‌ها پس از مرگ من در فتنه می‌افتند و می گویند: او قائم است. با این که قائم سال‌ها بعد از من خواهد آمد.

حسین بن محمّد بن عمر بن یزید از عموی خود نقل کرده که او گفت: ابتدای پیدایش مذهب واقفه این‌طور بود: نزد أشعثی‌ها سی هزار دینار زکات به علاوه سایر پول‌هایی که واجب بود بپردازند جمع شد؛ آن‌ها را بردند و به دو نفر از نماینده‌گان موسی علیه السّلام در کوفه، یعنی حیان سراج و شخص دیگری که همراه او بود دادند. در آن وقت حضرت موسی علیه السّلام در زندان بودند. آن‌ها با این پول‌ها خانه ها ساختند و معامله‌ها کردند و غلات خریدند. وقتی حضرت موسی علیه السلام درگذشتند و خبر فوتشان به آن‌دو رسید، فوت ایشان را انکار کردند و در بین شیعیان پخش کردند که ایشان نمی‌میرند؛ زیرا ایشان همان قائم هستند. گروهی از شیعیان هم بر سخن آن‌ها اعتماد کردند و حرف آن‌دو بین مردم منتشر شد. تا این که آن... دو در موقع مرگشان وصیت کردند که آن پول‌ها را به وارثان موسی علیه السّلام بپردازند و شیعیان تازه فهمیدند که آن‌ها به جهت طمع بر پول آن حرف را گفته‌اند .

محمّد بن رجای آسیابان از حضرت جواد علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: واقفی‌ها خرهای شیعیان هستند، سپس این آیه را تلاوت نمودند: «إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا» - . فرقان / ۴۴ - {آنان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه ترند}.

منصور حکایت کرده که حضرت جواد علیه السلام فرمودند که زیدیه و واقفیه و ناصبی ها در نظر ایشان یکسانند.

إبن أبی‌عمیر از شخصی نقل کرده، از حضرت جواد علیه السلام در مورد این آیه: «وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خاشِعَةٌ * عامِلَةٌ ناصِبَةٌ» - . غاشیه / ۲ و۳ - {در آن روز چهره هایی زبونند * که تلاش کرده رنج [بیهوده] برده اند} پرسیدم؛ ایشان فرمودند: این آیه درباره ناصبی ها و زیدی‌ها نازل شده است، و واقفی‌ها نیز جزء ناصبی‌ها هستند.

براثی از أبی‌علی و او از ابراهیم بن عقبه نقل کرده، به حضرت هادی علیه السلام نوشتم که فدایتان شوم! این سگهای باران خورده را شناخته‌ام؛ می‌توانم در قنوت نمازهایم بر آن‌ها نفرین بفرستم؟ در جواب فرمودند: آری، در قنوت نمازهایت بر آن‌ها نفرین بفرست.

حمدویه نیز مانند همین را به واسطه محمد بن عیسی از ابراهیم بن عقبه نقل کرده است. - . رجال کشی : ۲۸۶ و ۲۸۷ -

**[ترجمه]

بیان

كانوا يسمونهم و أضرابهم من فرق الشيعه سوى الفرقه المحقه الكلاب الممطوره لسرايه خبثهم إلى من يقرب منهم.

**[ترجمه]به واقفی‌ها و سایر فرق شیعه همانند آن‌ها، جز فرقه حقه امامیه، سگ‌های باران‌خورده می‌گفتند؛ زیرا هر که به آن‌ها نزدیک می‌شد، خباثتشان به او سرایت می‌کرد.

**[ترجمه]

«۲۸»

كش، [رجال الكشي] الْبَرَاثِيُّ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْكُوفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ عَمْرِو بْنِ فُرَاتٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنِ الْوَاقِفَهِ قَالَ يَعِيشُونَ حَيَارَى وَ يَمُوتُونَ زَنَادِقَةً.

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يُونُسَ

۱- ۱. سوره الفرقان الآيه: ۴۴.

٢- ٢. سوره الغاشيه الآيه: ٢ و ٣.

٣- ٣. رجال الكشّيّ ص ٢٨۶ و ٢٨٧ و فى الأول من هذه الأحاديث« فلعلنا منهم» مكان« فلسنا منهم».

قَالَ: جَاءَنِی جَمَاعَهٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مَعَهُمْ رِقَاعٌ فِیهَا جَوَابَاتُ الْمَسَائِلِ إِلَّا رُقْعَهَ الْوَاقِفِ قَدْ رُجِعَتْ عَلَی حَالِهَا لَمْ یُوَقَّعْ فِیهَا شَیْ ءٌ.

إِبْرَاهِیمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبَّاسٍ الْخُتَّلِیُّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ الْقُمِّیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنِ الْحَجَّالِ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ: ذَکَرْتُ الْمَمْطُورَهَ وَ شَکَّهُمْ فَقَالَ یَعِیشُونَ مَا عَاشُوا عَلَی شَکٍّ ثُمَّ یَمُوتُونَ زَنَادِقَهً.

خَلَفُ بْنُ حَمَّادٍ الْکَشِّیُّ قَالَ أَخْبَرَنِی الْحَسَنُ بْنُ طَلْحَهَ الْمَرْوَزِیُّ عَنْ یَحْیَی بْنِ الْمُبَارَکِ قَالَ: کَتَبْتُ إِلَی الرِّضَا علیه السلام بِمَسَائِلَ فَأَجَابَنِی وَ ذَکَرْتُ فِی آخِرِ الْکِتَابِ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ مُذَبْذَبِینَ بَیْنَ ذلِکَ لا إِلی هؤُلاءِ وَ لا إِلی هؤُلاءِ(۱) فَقَالَ نَزَلَتْ فِی الْوَاقِفَهِ وَ وَجَدْتُ الْجَوَابَ کُلَّهُ بِخَطِّهِ لَیْسَ هُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ هُمْ مِمَّنْ کَذَّبَ بِآیَاتِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَشْهُرٌ مَعْلُوماتٌ فَلَا جِدَالَ فِینَا وَ لَا رَفَثَ وَ لَا فُسُوقَ فِینَا انْصِبْ لَهُمْ یَا یَحْیَی مِنَ الْعَدَاوَهِ مَا اسْتَطَعْتَ (۲).

مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ أَبِی عَلِیٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَبَّاحٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ حَبِیبٍ الْخَثْعَمِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی یَعْفُورٍ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ علیه السلام إِذْ دَخَلَ مُوسَی علیه السلام فَجَلَسَ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَا ابْنَ أَبِی یَعْفُورٍ هَذَا خَیْرُ وُلْدِی وَ أَحَبُّهُمْ إِلَیَّ غَیْرَ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ یُضِلُّ قَوْماً مِنْ شِیعَتِنَا فَاعْلَمْ أَنَّهُمْ قَوْمٌ لا خَلاقَ لَهُمْ فِی الْآخِرَهِ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اللَّهُ ... یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاکَ قَدْ أَزَغْتَ قَلْبِی عَنْ هَؤُلَاءِ قَالَ یَضِلُّ بِهِ قَوْمٌ مِنْ شِیعَتِنَا بَعْدَ مَوْتِهِ جَزَعاً عَلَیْهِ فَیَقُولُونَ لَمْ یَمُتْ وَ یُنْکِرُونَ الْأَئِمَّهَ علیهم السلام مِنْ بَعْدِهِ وَ یَدْعُونَ الشِّیعَهَ إِلَی ضَلَالَتِهِمْ وَ فِی ذَلِکَ إِبْطَالُ حُقُوقِنَا وَ هَدْمُ دِینِ اللَّهِ یَا ابْنَ أَبِی یَعْفُورٍ فَاللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُمْ بَرِی ءٌ وَ نَحْنُ مِنْهُمْ بِرَاءٌ.

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ عَنْ أَیُّوبَ بْنِ نُوحٍ عَنْ سَعِیدٍ الْعَطَّارِ عَنْ حَمْزَهَ الزَّیَّاتِ قَالَ

۱- ۱. سوره النساء الآیه: ۱۴۳.

۲- ۲. رجال الکشّیّ ص ۲۸۷.

سَمِعْتُ حُمْرَانَ بْنَ أَعْيَنَ يَقُولُ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام أَ مِنْ شِيعَتِكَمْ أَنَا قَالَ إِي وَ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ وَ مَا أَحَدٌ مِنْ شِيعَتِنَا إِلَّا وَ هُوَ مَكْتُوبٌ عِنْدَنَا اسْمُهُ وَ اسْمُ أَبِيهِ إِلَّا مَنْ يَتَوَلَّى مِنْهُمْ عَنَّا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَ وَ مِنْ شِيعَتِكُمْ مَنْ يَتَوَلَّى عَنْكُمْ بَعْدَ الْمَعْرِفَهِ قَالَ يَا حُمْرَانُ نَعَمْ وَ أَنْتَ لَا تُدْرِكُهُمْ قَالَ حَمْزَهُ فَتَنَاظَرْنَا فِي هَذَا الْحَدِيثِ قَالَ فَكَتَبْنَا بِهِ إِلَى الرِّضَا عليه السلام نَسْأَلُهُ عَمَّنِ اسْتَثْنَى بِهِ أَبُو جَعْفَرٍ فَكَتَبَ هُمُ الْوَاقِفَهُ عَلَى مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عليهما السلام (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: عمرو بن فرات نقل کرده، از حضرت رضا علیه السلام در مورد سگ‌های باران خورده سؤال کردم؛ فرمودند: متحیر زندگی می کنند و بی‌دین می‌میرند .

جعفر بن محمّد بن یونس نقل کرده، گروهی از اصحاب پیش من آمدند که کاغذ هایی با خود داشتند و در آن‌ها جواب مسائل ذکر شده بود، مگر کاغذ شخصی از واقفی‌ها که همان‌طور برگردانده شده بود و چیزی در آن نوشته نشده نبود.

ابراهیم بن أبی‌البلاد نقل کرده، در محضر امام رضا علیه السّلام صحبت از سگ‌های باران خورده و شک آن‌ها به میان آوردم؛ ایشان فرمودند: تا وقتی زنده‌اند در شک هستند و سپس بی‌دین خواهند مرد.

یحیی بن مبارک نقل کرده، نامه ای برای حضرت رضا علیه السّلام نوشتم و چند مسأله پرسیدم و جواب آن‌ها را فرمودند. در آخر نامه در مورد این سخن خداوند عزّ و جلّ «مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذلِكَ لا إِلى هؤُلاءِ وَ لا إِلى هؤُلاءِ» - . نساء / ۱۴۳ - {میان آن [دو گروه] دو دلند، نه با اینانند و نه با آنان.} پرسیده بودم ایشان فرمودند: این آیه درباره واقفی‌ها نازل شده است. جواب نامه تماماً به خط خود امام بود: آن‌ها نه از مؤمنین و نه از مسلمانان، آن‌ها از کسانی هستند که آیات خدا را تکذیب کردند و ما همان ماه های معلوم هستیم که جدال و کلام ناشایست و فسق در مورد ما حرام است. ای یحیی! هر چه می‌توانی با آن‌ها دشمنی ورز. - . رجال کشی: ۲۸۷ -

ابن أبی‌یعفور نقل کرده، در محضر امام صادق علیه السلام بودم که موسی بن جعفر علیه السّلام وارد شدند و نشستند؛ امام صادق علیه السلام فرمودند: ای ابن أبی‌یعفور! این بهترین فرزندان و محبوب‌ترین آن‌ها نزد من است، جز این‌که خداوند عزّ و جلّ گروهی از شیعیان ما را گمراه می کند؛ بدان که آن‌ها کسانی هستند که بهره ای در آخرت بهره ای ندارند و خداوند در روز قیامت با آن‌ها صحبت نمی کند و آن‌ها را پاک نمی‌نماید و عذابی دردناک در پیش دارند. عرض کردم: فدایتان شوم! دلم از آن‌ها بیزار شد! فرمودند: گروهی از شیعیان ما بعد از مرگ این فرزندم به جهت بی‌تابی بر مرگ او در موردش گمراه می‌شوند و می گویند او نمرده است و منکر امامان بعد از او می‌شوند و شیعیان دیگران را نیز به گمراهی خود می کنند که این موجب از بین رفتن حقوق ما و نابودی دین خدا می شود. ای ابن أبی‌یعفور! خدا و رسول خدا از آن‌ها بیزارند و ما نیز از آن‌ها بیزاریم.

حمزه زیات از حمران بن اعین نقل کرده، به حضرت باقر علیه السلام عرض کردم: آیا من از شیعیان شما به شمار می‌آیم؟ فرمودند: آری به خدا، تو در دنیا و آخرت از شیعیان مایی، هیچ یک از شیعیان ما نیست، مگر این‌که نام او و نام پدرش نزد ما مکتوب است، غیر از آن‌هایی که از ما کناره می گیرند. عرض کردم: فدایتان شوم! مگر شیعیان شما کسانی هم هستند که پس از شناخت شما از شما کناره بگیرند؟ فرمودند: ای حمران! آری، و تو آن‌ها را درک نخواهی کرد. حمزه سپس گفت: ما در

مورد این حدیث بحث کردیم و سرانجام آن برای حضرت رضا علیه السلام نوشتیم که منظور حضرت باقر علیه السّلام از آن... هایی که استثناء نموده‌اند چه کسانی است؟ حضرت در جواب نوشتند: منظور آن‌هایی هستند که در موسی بن جعفر علیهما السلام توقف نمودند. - . همان : ۲۸۸ -

**[ترجمه]

«۲۹»

کش، [رجال الکشی] مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ سَهْلٍ قَالَ حَدَّثَنَا بَعْضُ أَصْحَابِنَا وَ سَأَلَنِی أَنْ أَكْتُمَ اسْمَهُ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الرِّضَا علیه السلام فَدَخَلَ عَلَیْهِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی حَمْزَةَ(۲)

وَ ابْنُ السَّرَّاجِ (۳) وَ ابْنُ الْمُكَارِی (۴)

فَقَالَ لَهُ ابْنُ أَبِی حَمْزَةَ مَا فَعَلَ أَبُوكَ قَالَ مَضَی قَالَ مَضَی مَوْتاً قَالَ فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَقَالَ إِلَی مَنْ عَهِدَ قَالَ إِلَیَّ قَالَ فَأَنْتَ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَهِ مِنَ اللَّهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ ابْنُ السَّرَّاجِ وَ ابْنُ الْمُكَارِی قَدْ وَ اللَّهِ أَمْكَنَكَ مِنْ نَفْسِهِ قَالَ علیه السلام وَیْلَكَ وَ بِمَا أُمْكِنْتُ أَ تُرِیدُ أَنْ آتِیَ بَغْدَادَ وَ أَقُولَ لِهَارُونَ إِنِّی إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتِی

ص: ۲۶۹

۱- ۱. رجال الكشّیّ ص ۲۸۸.

۲- ۲. علی بن أبی حمزه سالم البطائنی یکنی أبا الحسن مولی الأنصار كوفیّ، و كان قائد أبی بصیر یحیی بن القاسم، روی عن الصادق و الكاظم علیهما السلام ثمّ وقف، و هو أحد عمد الواقفه، صنف عده كتب روی عنه ابن أبی عمیر و صفوان بن یحیی و أحمد بن الحسن المیثمی و غیرهم باقتضاب عن شرح مشیخه الفقیه ص ۸۷- ۸۸.

۳- ۳. ابن السراج: هو أحمد بن أبی بشر السراج كوفیّ مولی یکنی أبا جعفر ثقه فی الحدیث واقفی لاحظ ما ذكره الكشّیّ فی ذمه و ذمّ علیّ بن أبی حمزه كما فی المتن.

۴- ۴. ابن أبی سعید المكاری هو الحسین بن هاشم بن حیان المكاری أبو عبد اللّه، كان هو و أبوه وجهین فی الواقفه و قد ذكر الكشّیّ ذموما فیه كما فی المتن فراجع رجال الكشّیّ ص ۲۹۰.

وَ اللَّهِ مَا ذَاکَ عَلَيَّ وَ إِنَّمَا قُلْتُ ذَلِکَ لَکَمْ عِنْدَ مَا بَلَغَنِی مِنِ اخْتِلَافِ کَلِمَتِکَمْ وَ تَشَتُّتِ أَمْرِکُمْ لِئَلَّا يَصِيرَ سِرُّکُمْ فِی يَدِ عَدُوِّکُمْ قَالَ لَهُ ابْنُ أَبِی حَمْزَهَ لَقَدْ أَظْهَرْتَ شَيْئاً مَا کَانَ يُظْهِرُهُ أَحَدٌ مِنْ آبَائِکَ وَ لَا يَتَکَلَّمُ بِهِ قَالَ بَلَی وَ اللَّهِ لَقَدْ تَکَلَّمَ بِهِ خَيْرُ آبَائِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا أَمَرَهُ اللَّهُ أَنْ يُنْذِرَ عَشِيرَتَهُ الْأَقْرَبِينَ جَمَعَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ قَالَ لَهُمْ إِنِّی رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْکُمْ فَکَانَ أَشَدُّهُمْ تَکْذِيباً وَ تَأْلِيباً عَلَيْهِ عَمُّهُ أَبُو لَهَبٍ فَقَالَ لَهُمُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله إِنْ خَدَشَنِی خَدْشٌ فَلَسْتُ بِنَبِیٍّ فَهَذَا أَوَّلُ مَا أُبْدِعُ لَکُمْ مِنْ آيَهِ النُّبُوَّهِ وَ أَنَا أَقُولُ إِنْ خَدَشَنِی هَارُونُ خَدْشاً فَلَسْتُ بِإِمَامٍ فَهَذَا أَوَّلُ مَا أُبْدِعُ لَکُمْ مِنْ آيَهِ الْإِمَامَهِ قَالَ لَهُ عَلِیٌّ إِنَّا رَوَيْنَا عَنْ آبَائِکَ علیهم السلام أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِی أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ فَأَخْبِرْنِی عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام کَانَ إِمَاماً أَوْ کَانَ غَيْرَ إِمَامٍ قَالَ کَانَ إِمَاماً قَالَ فَمَنْ وَلِیُّ أَمْرِهِ قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ وَ أَيْنَ کَانَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ کَانَ مَحْبُوساً فِی يَدِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ خَرَجَ وَ هُمْ کَانُوا لَا

يَعْلَمُونَ حَتَّی وَلِیَ أَمْرَ أَبِيهِ ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِنَّ هَذَا [الَّذِی] أَمْکَنَ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام أَنْ يَأْتِیَ کَرْبَلَاءَ فَيَلِیَ أَمْرَ أَبِيهِ فَهُوَ يُمْکِنُ صَاحِبَ الْأَمْرِ أَنْ يَأْتِیَ بَغْدَادَ فَيَلِیَ أَمْرَ أَبِيهِ ثُمَّ يَنْصَرِفَ وَ لَيْسَ فِی حَبْسٍ وَ لَا فِی إِسَارٍ قَالَ لَهُ عَلِیٌّ إِنَّا رَوَيْنَا أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَمْضِی حَتَّی يَرَی عَقِبَهُ قَالَ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام أَ مَا رَوَيْتُمْ فِی هَذَا غَيْرَ هَذَا الْحَدِيثِ قَالَ لَا قَالَ بَلَی وَ اللَّهِ لَقَدْ رَوَيْتُمْ إِلَّا الْقَائِمَ وَ أَنْتُمْ لَا تَدْرُونَ مَا مَعْنَاهُ وَ لِمَ قِيلَ قَالَ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ بَلَی وَ اللَّهِ إِنَّ هَذَا لَفِی الْحَدِيثِ قَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَيْلَکَ کَيْفَ اجْتَرَأْتَ عَلَی شَیْ ءٍ تَدَعُ بَعْضَهُ ثُمَّ قَالَ يَا شَيْخُ اتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَکُنْ مِنَ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ دِينِ اللَّهِ تَعَالَی (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: اسماعیل بن سهل نقل کرده، یکی از اصحاب، که از من خواست نامش را نیاورم برایم نقل کرد: در محضر امام رضا علیه السلام بودم که علی بن أبی‌حمزه و إبن سراج و إبن مکاری وارد شدند. إبن أبی‌حمزه به ایشان عرض کرد: پدرتان چه شد؟ حضرت فرمودند: از دنیا رفت. گفت: با مرگ از دنیا رفت؟ فرمودند: آری. گفت: به چه کسی وصیت کرده است؟ فرمودند: به من. گفت: یعنی شما امامی هستی که خداوند اطاعت از شما را واجب کرده است؟ فرمودند: آری.

إبن سراج و إبن مکاری گفتند: به خدا قسم گویا خداوند از قدرت خود به شما عطا کرده است! فرمودند: وای بر تو! چه قدرتی!؟ می‌خواهی به بغداد بروم و به هارون بگویم: من امام هستم و اطاعت از من واجب است!؟ به خدا چنین تکلیفی بر من نیست، این حرف را فقط به این جهت به شما گفتم که به من خبر رسیده بود که بین شما اختلاف است اتحادتان از بین رفته است، گفتم تا راز شما به دست دشمنانتان نیفتد .

إبن أبی‌حمزه گفت: شما به چیزی تصریح کردید که هیچ یک از پدرانتان به آن تصریح نمی‌کردند و از آن سخن به زبان نمی‌آوردند. فرمودند: سخن به زبان نمی‌آوردند، به خدا قسم وقتی خداوند به بهترین پدرانم، یعنی رسول الله صلّی الله علیه و آله دستور داد که خویشاوندان نزدیک خود را بیم ده، ایشان چهل نفر از خویشان خود را جمع کرده و به آن‌ها فرمودند: من فرستاده خدا به سوی شما هستم. در میان آن‌ها کسی که بیشترین تکذیب و کارشکنی را کرد عمویشان ابولهب بود. پیامبر صلّی الله علیه و آله به آن‌ها فرمودند: اگر ابولهب توانست به من خراشی وارد کند، من پیامبر نیستم، این اولین نشانه‌ایست که از نبوت خویش برای شما آشکار می‌کنم. من هم می‌گویم: اگر هارون توانست به من خراشی وارد کند، من امام نیستم و این نشانه‌ای باشد که من بر امامت خویش برایتان آشکار می‌کنم.

علی گفت: ما از پدران شما علیهم السلام روایت داریم که جز کسی که امام است، نمی‌تواند غسل و کفن و دفن امام را انجام دهد. حضرت رضا علیه السلام فرمودند: بگو ببینم آیا حسین بن علی علیه السلام امام بود یا نبود؟ گفت: امام بود. فرمودند: چه کسی غسل و کفن و دفن ایشان را انجام داد؟ گفت: علی بن الحسین. فرمودند: علی بن الحسین کجا بود؟ او که در دست إبن زیاد زندانی بود! گفت: طوری که آن‌ها متوجه نشوند خارج شد و کارهای پدرش را انجام داد و بعد برگشت.

حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: در صورتی که برای علی بن الحسین علیه السّلام ممکن باشد که به کربلا بیاید و کارهای پدرش را انجام دهد، برای امام حاضر نیز این امکان وجود دارد که به بغداد برود و کارهای پدرش را انجام دهد و بعد بازگردد، حال آن‌که او در زندان و اسارت هم به سر نمی برده است. علی گفت: ما روایت داریم که امام تا از دنیا نمی‌رود مگر این‌که جانشین خود را می بیند. حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: در آن روایت چیز دیگری هم روایت شده است؟ گفت: نه. فرمودند: دارید به خدا قسم؛ در آخرش آمده که مگر قائم، البته شما معنای آن را نمی‌فهمید و نمی‌دانید که چرا این‌طور گفته شده است. علی گفت: آری به خدا، این هم در آخر حدیث هست. حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: وای بر تو! چگونه جرأت کردی مقداری از حدیث را نیاوری. سپس فرمودند: ای پیرمرد! از خدا تقوا کن و از آن‌هایی نباش که مانع دین خدا می‌شوند. -. همان : ۲۸۹ ، با اندکی تفاوت. -

**[ترجمه]

بیان

التألیب التحریض و الإفساد.

ص: ۲۷۰

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۲۸۹ بأدنی تفاوت.

**[ترجمه]التأليب التحريض و الإفساد.

ص: ۲۷۰

**[ترجمه]

«۳۰»

کش، [رجال الکشی] حَمْدَوَیْهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی عَنْ عَلِیِّ بْنِ عُمَرَ الزَّیَّاتِ عَنِ ابْنِ أَبِی سَعِیدٍ الْمُکَارِی قَالَ: دَخَلَ عَلَی الرِّضَا علیه السلام فَقَالَ لَهُ فَتَحْتَ بَابَکَ لِلنَّاسِ وَ قَعَدْتَ تُفْتِیهِمْ وَ لَمْ یَکُنْ أَبُوکَ یَفْعَلُ هَذَا قَالَ فَقَالَ لَیْسَ عَلَیَّ مِنْ هَارُونَ بَأْسٌ فَقَالَ لَهُ أَطْفَأَ اللَّهُ نُورَ قَلْبِکَ وَ أَدْخَلَ الْفَقْرَ بَیْتَکَ وَیْلَکَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَوْحَی إِلَی مَرْیَمَ أَنَّ فِی بَطْنِکِ نَبِیّاً فَوَلَدَتْ مَرْیَمُ عِیسَی فَمَرْیَمُ مِنْ عِیسَی وَ عِیسَی مِنْ مَرْیَمَ وَ أَنَا مِنْ أَبِی وَ أَبِی مِنِّی قَالَ فَقَالَ لَهُ أَسْأَلُکَ عَنْ مَسْأَلَهٍ فَقَالَ لَهُ مَا إِخَالُکَ تَسْمَعُ مِنِّی وَ لَسْتَ مِنْ غَنَمِی سَلْ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ حَضَرَتْهُ الْوَفَاهُ فَقَالَ مَا مَلَکْتُهُ قَدِیماً فَهُوَ حُرٌّ وَ مَا لَمْ یَمْلِکْهُ بِقَدِیم فَلَیْسَ بِحُرٍّ قَالَ وَیْلَکَ أَ مَا تَقْرَأُ هَذِهِ الْآیَهَ وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیم (۱) فَمَا مَلَکَ قَبْلَ السِّتَّهِ الْأَشْهُرِ فَهُوَ قَدِیمٌ وَ مَا مَلَکَ بَعْدَ السِّتَّهِ الْأَشْهُرِ فَلَیْسَ بِقَدِیمٍ قَالَ فَقَالَ فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ قَالَ فَنَزَلَ بِهِ مِنَ الْفَقْرِ وَ الْبَلَاءِ مَا اللَّهُ بِهِ عَلِیمٌ (۲).

**[ترجمه]رجال کشی: إبن أبی‌سعید مکاری نقل کرده که به محضر حضرت رضا علیه السلام رسیده و به ایشان عرض کرده: در خانه اتان را باز گذاشته اید و می‌نشینید و برای مردم فتوی می‌دهید؟ پدرتان این کارها را نمی‌کردند. فرمودند: از جانب هارون به من صدمه‌ای نخواهد رسید، و بعد به او فرمودند: خدا نور دلت را خاموش کند و فقر را وارد خانه ات گرداند؛ وای بر تو! مگر نمی‌دانی که خدای تعالی به مریم وحی کرد که در شکمت پیامبری هست و مریم عیسی را زایید. مریم از عیسی و عیسی از مریم است، من نیز از پدرم هستم و پدرم از من است.

او گفت: می‌خواهم از شما سؤالی بکنم. فرمودند: گمان نمی‌کنم حرف مرا بپذیری؛ تو از گوسفندان من نیستی، ولی بپرس. گفت: مردی هنگام وفات گفته است هر غلام و کنیزی که از قدیم دارد آزاد باشند و آن‌هایی که قدیمی نیستند آزاد نباشند. فرمودند: وای بر تو! مگر این آیه را نخوانده ای: «وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتَّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیم» - . یس / ۳۹ - {و برای ماه منزل‌هایی معین کرده ایم تا چون شاخک خشک خوشه خرما برگردد}، آن‌هایی که شش ماه قبل مالکشان بوده، آزادند و قدیمی‌اند و آن‌هایی که کمتر از شش ماه مالکشان بوده قدیمی نیستند. از حضور امام خارج شد و چنان مبتلا به فقر و بلا شد که خدا می‌داند. - . رجال کشی : ۲۹۰ -

**[ترجمه]

بیان

ما إخالک أی ما أظنک من قولهم خلته کذا و لست من غنمی أی ممن یقول بإمامتی فإن الإمام کالراعی لشیعته.

lt;meta info="\\"تو از گوسفندان من نیستی\\"" یعنی تو از کسانی نیستی که معتقد به امامت من باشند؛ زیرا نسبت امام به شیعیان چون چوپان برای گوسفندان است.

**[ترجمه]

«۳۱»

کش، [رجال الکشی] إِبْرَاهِیمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ الْقُمِّیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ مُحَمَّدٍ النَّهْدِیِّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا قَالَ: دَخَلَ ابْنُ الْمُكَارِی عَلَی الرِّضَا علیه السلام فَقَالَ لَهُ بَلَّغَ اللَّهُ مِنْ قَدْرِكَ أَنْ تَدَّعِیَ مَا ادَّعَی أَبُوكَ فَقَالَ لَهُ مَا لَكَ أَطْفَأَ اللَّهُ نُورَكَ وَ أَدْخَلَ بَیْتَكَ مِنَ الْفَقْرِ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَلَا أَوْحَی إِلَی عِمْرَانَ أَنِّی أَهَبُ لَكَ ذَكَراً فَوَهَبَ لَهُ مَرْیَمَ فَوَهَبَ لِمَرْیَمَ عِیسَی وَ عِیسَی مِنْ مَرْیَمَ ثُمَّ ذَكَرَ مِثْلَهُ وَ ذَكَرَ فِیهِ أَنَا وَ أَبِی شَیْ ءٌ وَاحِدٌ(۳).

**[ترجمه]رجال کشی: داود بن محمد نهدی از یکی از اصحاب نقل کرده، إبن مکاری به نزد حضرت رضا علیه السلام رفت و به ایشان عرض کرد: آیا خداوند شما را به جایی رسانده که بتوانید آن‌چه پدرتان ادعا کرد را بکنید؟ حضرت به او فرمودند: تو را چه می‌شود!؟ خداوند نورت را خاموش کند و فقر را وارد خانه‌ات کند! مگر نمی‌دانی که خداوند جلّ و علا به عمران وحی کرد که من به تو دختری موهبت می‌کنم، ولی مریم را به او موهبت کرد و به مریم عیسی را موهبت نمود و عیسی از مریم است. سپس راوی مانند جملات روایت قبل را نقل کرده و این جمله را هم آورده که: من و پدرم یک چیز هستیم. - . همان -

**[ترجمه]

بیان

لعلهم لما تمسکوا فی نفی إمامته بما رووا عن الصادق علیه السلام: أن من ولدی القائم أو أن موسی علیه السلام هو القائم. فبین علیه السلام بأن المعنی أنه یکون منه القائم

ص: ۲۷۱

۱- ۱. سوره یس الآیه: ۳۹.

۲- ۲. رجال الکشّیّ ص ۲۹۰.

۳- ۳. نفس المصدر ص ۲۹۰.

لا أنه هو القائم.

**[ترجمه]شاید از آن‌جا که واقفیه در نفی امامت ایشان به آن روایت حضرت صادق علیه السلام تمسک می کرده‌اند که در آن آمده است: یکی از فرزندان من قائم است یا موسی علیه السلام همان قائم است، حضرت رضا علیه السّلام تبیین فرمودند که معنای آن روایت این است که قائم از نسل موسی علیه السلام است، نه این‌که خود او قائم باشد.

**[ترجمه]

«۳۲»

کش، [رجال الكشي] مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْفَارِسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدِ بْنِ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ الزَّيَّاتِ قَالَ: كُنْتُ مَعَ زِيَادٍ الْقَنْدِيِّ حَاجّاً وَ لَمْ نَكُنْ نَفْتَرِقُ لَيْلًا وَ لَا نَهَاراً فِي طَرِيقِ مَكَّةَ وَ بِمَكَّةَ وَ فِي الطَّوَافِ ثُمَّ قَصَدْتُهُ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَلَمْ أَرَهُ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ فَقُلْتُ لَهُ غَمَّنِي إِبْطَاؤُكَ فَأَيَّ شَيْ ءٍ كَانَتِ الْحَالُ قَالَ مَا زِلْتُ بِالْأَبْطَحِ مَعَ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام يَعْنِي أَبَا إِبْرَاهِيمَ وَ عَلِيٌّ ابْنُهُ عليه السلام عَلَى يَمِينِهِ فَقَالَ يَا أَبَا الْفَضْلِ أَوْ يَا زِيَادُ هَذَا ابْنِي عَلِيٌّ قَوْلُهُ قَوْلِي وَ فِعْلُهُ فِعْلِي فَإِنْ كَانَتْ لَكَ حَاجَةٌ فَأَنْزِلْهَا بِهِ وَ اقْبَلْ قَوْلَهُ فَإِنَّهُ لَا يَقُولُ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَالَ ابْنُ أَبِي سَعِيدٍ فَمَكَثْنَا مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى حَدَثَ مِنْ أَمْرِ الْبَرَامِكَةِ مَا حَدَثَ فَكَتَبَ زِيَادٌ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عليه السلام يَسْأَلُهُ عَنْ ظُهُورِ هَذَا الْحَدِيثِ وَ الِاسْتِتَارِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَبُو الْحَسَنِ أَظْهِرْ فَلَا بَأْسَ عَلَيْكَ مِنْهُمْ فَظَهَرَ زِيَادٌ فَلَمَّا حَدَّثَ الْحَدِيثَ قُلْتُ لَهُ يَا أَبَا الْفَضْلِ أَيُّ شَيْ ءٍ يَعْدِلُ بِهَذَا الْأَمْرِ فَقَالَ لِي لَيْسَ هَذَا أَوَانَ الْكَلَامِ فِيهِ قَالَ فَلَمَّا أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ بِالْكَلَامِ بِالْكُوفَةِ وَ بَغْدَادَ وَ كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ لِي مِثْلَ ذَلِكَ إِلَى أَنْ قَالَ لِي فِي آخِرِ كَلَامِهِ وَيْحَكَ فَتُبْطِلُ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ الَّتِي رَوَيْنَاهَا(۱).

**[ترجمه]رجال کشی: محمّد بن اسماعیل بن أبی‌سعید زیات نقل کرده، با زیاد قندی در سفر حج همراه بودم و در راه مکه و داخل مکه و طواف شب و روز با هم بودیم. شبی به محل همیشگی‌امان رفتم و تا طلوع فجر او را ندیدم. صبح که او را دیدم، گفتم: از دیر آمدنت خیلی ناراحت شدم، چه اتفاقی افتاده بود؟ گفت: تمام شب را در ابطح در محضر ابا الحسن علیه السّلام بودم و پسرش علی علیه السلام نیز در طرف راست ایشان بود. فرمودند: ای أبالفضل! یا فرمودند: ای زیاد! این پسرم علی است؛ سخن او، سخن من و عملش، عمل من است، اگر حاجتی داشتی، از او بخواه و سخن او را بپذیر، او بر خدا جز سخن حق نمی گوید.

ابن أبی‌سعید نقل کرده، مدتی زمانی که خدا می‌خواست گذشت و قضیه برامکه اتفاق افتاد، زیاد نامه ای برای حضرت رضا علیه السّلام نوشت که در آن از ایشان پرسیده بود که آیا این حدیث را آشکار کند یا مخفی نگه‌دارد. حضرت رضا علیه السّلام در جواب نوشتند: آشکار کن، از آن‌ها گزندی به تو نخواهد رسید. زیاد آشکار کرد. وقتی او شروع به نقل حدیث در تقویت مذهب واقفه کرد، به او گفتم: چه چیزی معادل این امر است!؟ گفت: هنوز وقت این حرف‌ها نرسیده است. هر چه من در کوفه و بغداد و جاهای دیگر این حرف را برایش تکرار کردم، همان جواب را به من می‌داد، تا این‌که در آخرین بار گفت: بیچاره این احادیثی که نقل کرده ایم همه باطل می شود. - . همان -

**[ترجمه]

توضیح

قوله عن ظهور هذا الحدیث أی إظهار النص علیه و لعل الأظهر ظهوره لهذا الحدیث بأن یکون السؤال لظهوره بنفسه أو استتاره خوفا من الفتنه قوله فلما حدث الحدیث أی الأمر الحادث و هو مذهب الواقفه قوله أی شی ء تعدل بهذا الأمر أی لا یعدل بإظهار أمر الإمام و ترویجه و إظهار النص علیه شی ء فی الفضل فلم لا- تتکلم فیه فاعتذر أولا- بالتقیه ثم تمسک بمفتریات الواقفیه.

lt;meta info="\\"آیا این حدیث را آشکار کند یا مخفی نگه‌دارد\\" یعنی آیا مسأله امامت ایشان را که از موسی بن جعفر علیه السلام شنیده بود را علنی کند یا نه. شاید چیزی که احتمالش بیشتر است این باشد که سؤال او در این مورد بود که آیا این قضیه خودش واضح است یا باید آن را از ترس فتنه مخفی نگه‌دارد. چه چیزی معادل این امر است!؟ یعنی هیچ چیز در فضیلت معادل امر امامت و ترویج آن و علنی کردن امامت ایشان نیست، پس چرا تو در مورد این‌ها چیزی نمی‌گویی!؟ او نیز در ابتدا بهانه تقیه آورده و بعد هم به احادیث جعلی واقفیه تمسک کرده است.

**[ترجمه]

«۳۳»

کش، [رجال الکشی] وَجَدْتُ بِخَطِّ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ الْعُبَیْدِیُّ مُحَمَّدُ بْنُ عِیسَی

ص: ۲۷۲

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۲۹۰.

حَدَّثَنِی الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُغِیرَهِ(۱): کُنْتُ وَاقِفاً فَحَجَجْتُ عَلَی تِلْکَ الْحَالَهِ فَلَمَّا صِرْتُ فِی مَکَّهَ خَلَجَ فِی صَدْرِی شَیْ ءٌ فَتَعَلَّقْتُ بِالْمُلْتَزَمِ ثُمَّ قُلْتُ اللَّهُمَّ قَدْ عَلِمْتَ طَلِبَتِی وَ إِرَادَتِی فَأَرْشِدْنِی إِلَی خَیْرِ الْأَدْیَانِ فَوَقَعَ فِی نَفْسِی أَنْ

آتِیَ الرِّضَا علیه السلام فَأَتَیْتُ الْمَدِینَهَ فَوَقَفْتُ بِبَابِهِ وَ قُلْتُ لِلْغُلَامِ قُلْ لِمَوْلَاکَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِالْبَابِ فَسَمِعْتُ نِدَاءَهُ ادْخُلْ یَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْمُغِیرَهِ فَدَخَلْتُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیَّ قَالَ قَدْ أَجَابَ اللَّهُ دَعْوَتَکَ وَ هَدَاکَ لِدِینِکَ فَقُلْتُ أَشْهَدُ أَنَّکَ حُجَّهُ اللَّهِ وَ أَمِینُهُ عَلَی خَلْقِهِ (۲).

**[ترجمه]رجال کشی: عبدالله بن مغیره نقل کرده، من واقفی مذهب بودم و با همان حال به حج رفتم. وقتی به مکه رسیدم، چیزی در دلم بی‌تابی می‌کرد، به ملتزم دست انداختم و گفتم: خدایا تو خواست و اراده مرا می‌دانی؛ پس خودت مرا به بهترین دین راهنمایی کن. بر دلم افتاد که به محضر امام رضا علیه السّلام بروم. به مدینه آمدم و به در خانه امام رفتم و به غلام گفتم: به مولایت بگو مردی از اهالی عراق بر در خانه است. بلافاصله صدای ایشان را شنیدم که فرمودند: بیا داخل ای عبدالله بن مغیره. داخل شدم، همین که مرا دیدند فرمودند: خدا دعایت را مستجاب کرده و تو را به دین خود هدایت نموده است. گفتم: شهادت می‌دهم که شما حجت خدا و امین او بر خلقش هستید. - . همان : ۳۶۵ -

**[ترجمه]

«۳۴»

کش، [رجال الکشی] حَمْدَوَیْهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَی عَنْ یَزِیدَ بْنِ إِسْحَاقَ شَعِرٍ(۳)

وَ کَانَ مِنْ أَدْفَعِ النَّاسِ لِهَذَا الْأَمْرِ قَالَ: خَاصَمَنِی مَرَّهً أَخِی مُحَمَّدٌ وَ کَانَ مُسْتَوِیاً قَالَ فَقُلْتُ لَهُ لَمَّا طَالَ الْکَلَامُ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ إِنْ کَانَ صَاحِبُکَ بِالْمَنْزِلَهِ الَّتِی تَقُولُ فَاسْأَلْهُ أَنْ یَدْعُوَ اللَّهَ لِی حَتَّی أَرْجِعَ إِلَی قَوْلِکُمْ قَالَ قَالَ لِی مُحَمَّدٌ فَدَخَلْتُ عَلَی الرِّضَا علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاکَ إِنَّ لِی أَخاً وَ هُوَ أَسَنُّ مِنِّی وَ هُوَ یَقُولُ بِحَیَاهِ أَبِیکَ وَ أَنَا کَثِیراً مَا أُنَاظِرُهُ فَقَالَ لِی یَوْماً مِنَ الْأَیَّامِ سَلْ صَاحِبَکَ إِنْ کَانَ بِالْمَنْزِلَهِ الَّتِی ذَکَرْتَ أَنْ یَدْعُوَ اللَّهَ لِی حَتَّی أَصِیرَ إِلَی قَوْلِکُمْ فَأَنَا أُحِبُّ أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ لَهُ قَالَ فَالْتَفَتَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام نَحْوَ الْقِبْلَهِ فَذَکَرَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ یَذْکَرَ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ خُذْ بِسَمْعِهِ وَ بَصَرِهِ وَ مَجَامِعِ قَلْبِهِ حَتَّی تَرُدَّهُ إِلَی الْحَقِّ قَالَ کَانَ یَقُولُ هَذَا وَ هُوَ رَافِعٌ یَدَهُ

۱- ۱. عبد اللّه بن المغیره أبو محمّد البجلیّ مولی جندب بن عبد اللّه بن سفیان العلقی، شیخ جلیل ثقه من أصحاب الکاظم علیه السلام لا یعدل به أحد فی جلالته و دینه و ورعه، صنف ثلاثین کتابا، و هو ممن اجتمعت العصابه علی تصحیح ما یصحّ عنه، روی عنه حفیده الحسن بن علیّ ابن عبد اللّه بن المغیره، و أیوب بن نوح و الحسن بن علیّ بن فضال و غیرهم.« باقتضاب عن شرح مشیخه الفقیه ص ۵۶ لسماحه سیدی الوالد دام ظله».

۲- ۲. رجال الکشّیّ ص ۳۶۵.

۳- ۳. یزید بن إسحاق شعر الغنوی من أصحاب الصادق علیه السلام و الکاظم علیه السلام له کتاب رواه الحمیری عن أبیه عنه ذکره النجاشیّ و الکشّیّ و العلامه فی کتبهم.

الْيُمْنَی قَالَ فَلَمَّا قَدِمَ أَخْبَرَنِی بِمَا كَانَ فَوَ اللَّهِ مَا لَبِثْتُ إِلَّا يَسِيراً حَتَّی قُلْتُ بِالْحَقِ (۱).

**[ترجمه]رجال کشی: یزید بن اسحاق شعر که از سرسخت‌ترین مدافعین مذهب واقفیه بود، نقل کرده، روزی برادرم محمّد که امامی بود با من به مشاجره پرداخت، بعد از بحثی طولانی که میانمان در گرفته بود، به او گفتم: اگر امام تو در آن منزلتی که تو می گویی است، از او بخواه پیش خدا برای من دعا کند تا من هم هم‌عقیده با شما شوم. محمّد می گفت: به حضور امام رضا علیه السلام رسیدم و عرض کردم: فدایتان شوم! من برادری دارم که از من بزرگتر است و معتقد است که پدرتان زنده... اند، من خیلی اوقات با او مناظره می کنم، روزی از روزها به من گفت: اگر امام تو در آن منزلتی که تو می گویی است، از او بخواه پیش خدا برایم دعا کند که من هم به مذهب شما درآیم. دوست دارم پیش خدا برای او دعا بفرمایید. امام رضا علیه السّلام رو به قبله کردند و ذکرهایی گفتند و سپس فرمودند: خدایا! گوش و چشم و دلش را بگیر و او را به حق بازگردان! در حالی که دست راست خود را به بلند کرده بودند همین‌طور این دعا را می گفتند. وقتی برادرم از پیش حضرت رضا علیه السّلام برگشت ماجرا را برایم گفت، به خدا قسم طولی نکشید که به مذهب حق درآمدم. -. همان : ۳۷۲ -

**[ترجمه]

«۳۵»

كش، [رجال الكشی] حَمْدَوَيْهِ وَ إِبْرَاهِيمُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِی خَالِدٍ السِّجِسْتَانِی (۲): أَنَّهُ لَمَّا مَضَی أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام وَقَفَ عَلَيْهِ ثُمَّ نَظَرَ فِی نُجُومِهِ زَعَمَ أَنَّهُ قَدْ مَاتَ فَقَطَعَ عَلَی مَوْتِهِ وَ خَالَفَ أَصْحَابَهُ (۳).

**[ترجمه]رجال کشی: ابوخالد سجستانی نقل کرده که وقتی ابا الحسن علیه السلام درگذشتند، بر ایشان توقف کرده و بعد که از طریق علم نجومش تحقیق کرده، به این نتیجه رسیده که ایشان وفات کرده‌اند و یقین به مرگ ایشان نموده و مخالف دوستانش گشته است. -. همان : ۳۷۶ -

**[ترجمه]

«۳۶»

كش، [رجال الكشی] نَصْرُ بْنُ الصَّبَّاحِ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِیِّ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَی عَنْ حُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ(۴) قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی الرِّضَا علیه السلام وَ أَنَا شَاكٌّ فِی إِمَامَتِهِ وَ كَانَ زَمِيلِی فِی طَرِيقِی رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مُقَاتِلُ بْنُ مُقَاتِلٍ وَ كَانَ قَدْ مَضَی عَلَی إِمَامَتِهِ بِالْكُوفَهِ فَقُلْتُ لَهُ عَجِلْتَ فَقَالَ عِنْدِی فِی ذَلِكَ بُرْهَانٌ وَ عِلْمٌ قَالَ الْحُسَيْنُ فَقُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام مَضَی أَبُوكَ قَالَ إِی وَ اللَّهِ وَ إِنِّی لَفِی الدَّرَجَهِ الَّتِی فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ مَنْ كَانَ أَسْعَدَ بِبَقَاءِ أَبِی مِنِّی ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَی يَقُولُ وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ (۵) الْعَارِفُ لِلْإِمَامَهِ حِينَ يَظْهَرُ الْإِمَامُ ثُمَّ قَالَ مَا فَعَلَ صَاحِبُكَ فَقُلْتُ مَنْ قَالَ مُقَاتِلُ بْنُ مُقَاتِلٍ

الْمَسْنُونُ الْوَجْهِ الطَّوِيلُ اللِّحْيَهِ الْأَقْنَی الْأَنْفِ وَ قَالَ أَمَا إِنِّی مَا رَأَيْتُهُ وَ لَا دَخَلَ عَلَيَّ وَ لَكِنَّهُ آمَنَ وَ صَدَّقَ فَاسْتَوْصِ بِهِ قَالَ فَانْصَرَفْتُ

مِنْ عِنْدِهِ إِلَى رَحْلِي فَإِذَا مُقَاتِلٌ رَاقِدٌ فَحَرَّكْتُهُ ثُمَّ قُلْتُ لَکَ بِشَارَهٌ عِنْدِی لَا أَخْبِرُکَ بِهَا حَتَّى تَحْمَدَ اللَّهَ مِائَهَ مَرَّهٍ فَفَعَلَ

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۳۷۲.

۲- ۲. أبو خالد السجستانیّ من أصحاب الرضا علیه السلام لاحظ ترجمته فی الخلاصه و جامع الرواه و منهج المقال.

۳- ۳. رجال الکشّیّ ص ۳۷۶.

۴- ۴. حسین بن عمرو بن یزید ذکره الشیخ فی رجاله ص ۱۸۳ طبع النجف فی أصحاب الصادق«ع» و نقل الأردبیلیّ فی جامع الرواه ج ۱ ص ۲۵۰ انه وجد فی نسخه قدیمه صحیحه من رجال الشیخ انه ابن عمر بلا واو لا ثقه، و قد عنونه بالواو و زاد أنّه ثقه.

۵- ۵. سوره الواقعه الآیه: ۱۰.

ثُمَّ أَخْبَرْتُهُ بِمَا كَانَ (۱).

**[ترجمه]رجال کشـی: حسـین بن عمر بن یزید نقل کرده، زمانی که هنوز به امامت حضـرت رضا علیه السّلام شک داشتم به حضور ایشان رسـیدم، مردی به نام مقاتل بن مقاتل در راه هم‌سفرم بود که در همان کوفه امامت ایشان را پذیرفت. به او گفتم: عجله کردی. گفت: من در این مورد برهان و یقین دارم. حسـین نقل کرده، به حضـرت رضا علیه السـلام عرض کردم: پدرتان از دنیا رفت؟ فرمودند: آری به خدا، او در درجه رسول الله صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السّلام است، اگر پدرم زنده می‌بود، هیـچ‌کس بیشـتر از من خوشـحال نبود. سـپس فرمودنـد: خداونـد تبـارک و تعـالی می‌فرمایـد: «وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ» - . واقعه / ۱۰ و ۱۱ - {و سـبقت گیرندگان مقدمند * آنانند همان مقربان [خدا]}، منظور کسانی هستند که وقتی امام مشخص شود، امامت را می‌شناسند.

بعـد فرمودنـد: رفیقت چه می‌کند؟ عرض کردم: چه کسـی را می‌فرمایید؟ فرمودند مقاتل بن مقاتل، مردی که صورتش دراز و ریش‌هاش بلنـد و بینی اش برآمـده است، و فرمودنـد: من تا به او را حال ندیـده ام و پیش من نیامـده است، ولی ایمان آورد و تصدیق کرد. قدرش را بدان. از محضـر امام علیه السّلام بیرون آمدم و پیش اسباب و اثاث خود برگشتم و دیدم مقاتل خوابیده است، تکـانش دادم و سـپس گفتم: مژده‌ای پیش من داری، ولی تـا صـد مرتبه الحمـدلله نگویی، آن را نمی گویم. آن کـار را کرد و بعد جریان را برایش گفتم. - . رجال کشی : ۳۷۷ -

**[ترجمه]

بیان

أقول قد ثبت بطلان مذهبهم زائدا علی ما مر فی سائر مجلدات الحجه و ما سـنثبت فیما سیأتی منها بانقراض أهل هذا المذهب و لو کان ذلک حقا لما جاز انقراضـهم بالبراهین المحققه فی مظانها و إنما أوردنا هذا الباب متصلا بباب شهادته علیه السلام لشده ارتباطهما و احتیاج کل منهما إلی الآخر.

ص: ۲۷۵

۱- ۱. رجال الکشّیّ ص ۳۷۷.

**[ترجمه]مؤلف: بطلان مذهب واقفه علاوه به آنچه که گذشت، قبلاً در سایر جلدهای کتاب الحجه نیز ثابت شد، و در جلدهای بعدی نیز که ما جریانات انقراض پیروان این مذهب را می‌آوریم ذکر خواهد شد. زیرا اگر این فرقه بر حق بودند، طبق براهینی که در جای خود ثابت شده، آنها نمی‌بایست منقرض می‌شدند. ما از آن جهت این باب را بلافاصله بعد از باب شهادت ایشان آوردیم که این دو باب با هم به شدت مرتبط و هر کدام محتاج به دیگری بودند .

**[ترجمه]

باب ۱۱ وصایاه و صدقاته صلوات الله علیه

الأخبار

«۱»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] ابْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الصُّهْبَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَجَّالِ أَنَّ إِبْرَاهِیمَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْجَعْفَرِیَّ حَدَّثَهُ عَنْ عِدَّهٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ: أَنَّ أَبَا إِبْرَاهِیمَ مُوسَی بْنَ جَعْفَرٍ علیه السلام أَشْهَدَ عَلَی وَصِیَّتِهِ إِسْحَاقَ بْنَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ(۱) وَ إِبْرَاهِیمَ بْنَ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِیَ (۲) وَ جَعْفَرَ بْنَ صَالِحٍ (۳)

وَ مُعَاوِیَهَ(۴) الْجَعْفَرِیَّیْنِ وَ یَحْیَی بْنَ الْحُسَیْنِ بْنِ

ص: ۲۷۶

۱- ۱. إسحاق بن جعفر کان من أهل الفضل و الصلاح و الورع و الاجتهاد، روی عنه الناس الحدیث و الآثار، و کان ابن کاسب اذ احدث عنه یقول: حدّثنی الثقه الرضی إسحاق ابن جعفر، و کان إسحاق یقول بامامه أخیه موسی« ع» و روی عن أبیه النصّ بالامامه علی أخیه موسی و هو المعروف بالمؤتمن.

۲- ۲. إبراهیم بن محمّد بن علیّ بن عبد اللّه بن جعفر بن أبی طالب: ذکره الشیخ فی رجاله من أصحاب الصادق« ع» و قال: أسند عنه و هو والد عبد اللّه الثقه الصدوق و جد سلیمان بن جعفر الجعفری المشهور، و قد روی عن الصادق« ع» و الکاظم« ع» و هو أحد شهود الوصیه کما فی المتن و ذکره بعضهم انه أبی الکرام کما فی التقریب و علیه فیکون هو الذی ذکره النجاشیّ فی رجاله و أنّه روی عن الرضا علیه السلام و لیس ببعید ذلک، و علیه فیکون نسبه إبراهیم بن محمّد بن عبد اللّه أبی الکرام بن محمّد بن علی الزینبی بن عبد اللّه بن جعفر ابن أبی طالب.

۳- ۳. جعفر بن صالح الجعفری: هو جعفر بن صالح بن معاویه بن عبد اللّه بن جعفر ابن أبی طالب علیه السلام.

۴- ۴. معاویه الجعفری یحتمل أن یکون هو معاویه بن علیّ بن معاویه بن عبد اللّه بن جعفر، أو هو معاویه بن عبد اللّه بن معاویه المذکور آنفا.

زَيْدٍ(۱)

وَ سَعْدَ بْنَ عِمْرَانَ الْأَنْصَارِیَ (۲)

وَ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَنْصَارِیَ (۳)

وَ يَزِيدَ بْنَ سَلِيطٍ الْأَنْصَارِیَ (۴) وَ مُحَمَّدَ بْنَ جَعْفَرٍ الْأَسْلَمِیَ (۵) بَعْدَ أَنْ أَشْهَدَهُمْ أَنَّهُ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيکَ لَهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ السَّاعَهَ آتِيَهٌ لا رَيْبَ فِيها وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُورِ وَ أَنَّ الْبَعْثَ بَعْدَ الْمَوْتِ حَقٌّ وَ أَنَّ الْحِسَابَ وَ الْقِصَاصَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْوُقُوفَ بَيْنَ يَدَیِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حَقٌّ وَ أَنَّ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله حَقٌّ حَقٌّ وَ أَنَّ مَا نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ حَقٌّ عَلَی ذَلِکَ أَحْيَا وَ عَلَيْهِ أَمُوتُ وَ عَلَيْهِ أُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

أُشْهِدُهُمْ أَنَّ هَذِهِ وَصِيَّتِی بِخَطِّی وَ قَدْ نَسَخْتُ وَصِيَّهَ جَدِّی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام وَ وَصَايَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ وَصِيَّهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ وَصِيَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام قَبْلَ ذَلِکَ حَرْفاً بِحَرْفٍ وَ أَوْصَيْتُ بِهَا إِلَی عَلِیٍّ ابْنِی وَ بَنِیَّ بَعْدَهُ إِنْ شَاءَ وَ آنَسَ مِنْهُمْ رُشْداً وَ أَحَبَّ إِقْرَارَهُمْ فَذَلِکَ لَهُ وَ إِنْ کَرِهَهُمْ وَ أَحَبَّ أَنْ يُخْرِجَهُمْ فَذَلِکَ لَهُ وَ لَا أَمْرَ لَهُمْ مَعَهُ وَ أَوْصَيْتُ إِلَيْهِ بِصَدَقَاتِی وَ أَمْوَالِی وَ صِبْيَانِیَ الَّذِينَ خَلَّفْتُ

ص: ۲۷۷

۱- ۱. یحیی بن الحسین بن زید: قد سبق أن ترجمناه فی هامش ص ۱۵۹ ج ۴۶ من بحار الأنوار فراجع.

۲- ۲. سعد بن عمران الأنصاریّ: ذکره الشیخ فی رجاله من أصحاب الکاظم« ع» و أنّه واقفی، و فی الخلاصه انه ابی عمران نقلا عن رجال الشیخ کما فی ص ۳۵۲ من مطبوعه و فی رجال ابن داود ص ۴۵۷ نقل عن رجال الشیخ أنّه ابن عمران.

۳- ۳. محمّد بن الحارث الأنصاریّ ذکره المیرزا محمّد فی رجاله منهج المقال و أنه من أصحاب الکاظم علیه السلام و زاد الأردبیلیّ علی نقله ذلک عنه انه من شهود الوصیه کما فی المتن.

۴- ۴. یزید بن سلیط الأنصاریّ عده المفید فی الإرشاد ص ۳۲۵ من خاصّه أبی الحسن موسی و ثقاته و من أهل الورع و العلم و الفقه من شیعته و ذکره الکشّیّ فی رجاله ص ۲۸۲ و قال: حدیثه طویل.

۵- ۵. محمّد بن جعفر الاسلمی ذکره الأردبیلیّ فی جامع الرواه ج ۲ ص ۸۵ و زاد فی نسبه بن سعد و قال هو کاتب وصیه أبی إبراهیم« ع» و أشار الی ما فی المتن.

وَ وُلْدِی وَ إِلَی إِبْرَاهِیمَ (۱) وَ الْعَبَّاسِ (۲)

وَ إِسْمَاعِیلَ (۳) وَ أَحْمَدَ(۴)

ص: ۲۷۸

---

۱ - ۱. إبراهیم بن موسی بن جعفر فی أولاد الامام موسی اختلاف بین النسابین فی عددهم کما انهم اختلفوا فی خصوص إبراهیم فبعضهم علی التعدّد أکبر و أصغر و بعضهم علی عدمه و انه المرتضی، و کذا اختلف القائلون بالتعدّد فی ان أیّهما هو المرتضی و الذی لا شک فیه عندهم هو ان المرتضی هو الذی تقلد إمره الی من أیّام أبی السرایا و مهما یکن فإبراهیم المرتضی تقلد إمره الیمن من قبل محمّد بن محمّد بن زید أیّام أبی السرایا و مضی إلیها ففتحها و أقام بها مده الی أن انقلب أمر ابی السرایا فأخذ لإبراهیم الأمان من المأمون، و بقی ببغداد حتی مات مسموما فی أوائل سنه ۲۱۰ و أنشد حین لحده ابن السمان الفقیه: مات الامام المرتضی مسموما***و طوی الزمان فضائلا و علوما قد مات فی الزوراء مظلوما کما***أضحی أبوه بکربلا مظلوما فالشمس تندب موته مصفره***و البدر یلطم وجهه مغموما « باقتضاب عن معجم أعلام المنتقله».

۲ - ۲. العباس بن موسی بن جعفر أمه أم ولد، لم یذکر بخیر عند من ترجمه لمنازعته مع الإمام الرضا« ع» و مع ذلک لا مانع من کونه مشمولا لعموم قول الشیخ المفید فی الإرشاد ان لکل واحد من أولاد الکاظم علیه السلام فضلا و منقبه، فقوله هذا لا یستلزم ان یکونوا کلهم فی غایه الورع و التقوی، فما أکثر الفضائل و المناقب. و قد ذکره شیخ الشرف العبیدلی فی تهذیب الأنساب و أبو نصر البخاری فی سر السلسله و ابن عنبه فی العمده و العمیدی فی مشجره و غیرهم.

۳ - ۳. إسماعیل بن موسی أمه أم ولد، کان من أجلاء العلماء و الرواه سکن مصر و ولد بها و هو صاحب کتب حسنه یجمعها کتاب الجعفریات أو الاشعثیات نسبه الی راویها محمّد بن محمّد بن الاشعث الکوفیّ و هو یزید بن موسی بن إسماعیل بن موسی بن جعفر عن أبیه إسماعیل، عن أبیه موسی بن جعفر علیهما السلام، و ممّا یدلّ علی حسن إسماعیل انه الذی أمره الإمام الجواد علیه السلام بالصلاه علی صفوان بن یحیی البجلیّ المتوفّی سنه ۲۱۰ کما فی شرح مشیخه تهذیب الأحکام ص ۷۰ لسیّدی الوالد دام ظله. و إسماعیل هذا من أعلام المنتقله و قد ذکره الشریف العبید لی فی تهذیب الأنساب و البخاری فی سر السلسله و ابن عنبه فی العمده و العمیدی فی مشجره و غیرهم.

۴ - ۴. أحمد بن موسی بن جعفر أمه أم ولد و هی التی کانت موضع ثقه الامام موسی. فأودعها ودائع الإمامه کما سیأتی فی ترجمتها، کان کریما جلیلا مقدما عند أبیه، و أحد أوصیائه فی الوصیه الظاهره، و کان قد وهبه ضیعته المعروفه بالیسیره« بالیسیریه» و قیل انه أعتق الف مملوک، و قد ذکره منتجب الدین فی فهرسته و قال ثقه ورع فاضل محدث، و قد حکی عن کتاب لب الأنساب ان احمد هذا کتب بیده المبارکه الف مصحف، و اعتق الف مملوک، و لفضله و ورعه قال فریق بإمامته، و قد ذکر الشیخ منتجب الدین فی فهرسته له کتبا ۱- کتاب أنساب آل الرسول و أولاد البتول ۲- کتاب فی الحلال و الحرام ۳- کتاب الأدیان و الملل، و هو من اعلام منتقله الطالبیین، و ممن ذکرته کتب الأنساب.

وَ أَمِّ أَحْمَدَ(۱)

وَ إِلَی عَلِیٍّ أَمْرَ نِسَائِی دُونَهُمْ وَ ثُلُثَ صَدَقَهِ أَبِی وَ أَهْلِ بَیْتِی یَضَعُهُ حَیْثُ یَرَی وَ یَجْعَلُ مِنْهُ مَا یَجْعَلُ ذُو الْمَالِ فِی مَالِهِ إِنْ أَحَبَّ أَنْ یُجِیزَ مَا ذَکَرْتُ فِی عِیَالِی فَذَاکَ إِلَیْهِ وَ إِنْ کَرِهَ فَذَاکَ إِلَیْهِ وَ إِنْ أَحَبَّ أَنْ یَبِیعَ أَوْ یَهَبَ أَوْ یَنْحَلَ أَوْ یَتَصَدَّقَ عَلَی غَیْرِ مَا وَصَّیْتُهُ فَذَاکَ إِلَیْهِ وَ هُوَ أَنَا فِی وَصِیَّتِی فِی مَالِی وَ فِی أَهْلِی وَ وُلْدِی وَ إِنْ رَأَی أَنْ یُقِرَّ إِخْوَتَهُ الَّذِینَ سَمَّیْتُهُمْ فِی صَدْرِ کِتَابِی هَذَا أَقَرَّهُمْ وَ إِنْ کَرِهَ فَلَهُ أَنْ یُخْرِجَهُمْ غَیْرَ مَرْدُودٍ عَلَیْهِ وَ إِنْ أَرَادَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَنْ یُزَوِّجَ أُخْتَهُ فَلَیْسَ لَهُ أَنْ یُزَوِّجَهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ وَ أَمْرِهِ وَ أَیُّ سُلْطَانٍ کَشَفَهُ عَنْ شَیْءٍ أَوْ حَالَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ شَیْءٍ مِمَّا ذَکَرْتُ فِی کِتَابِی فَقَدْ بَرِئَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَی وَ مِنْ رَسُولِهِ وَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْهُ بَرِیئَانِ وَ عَلَیْهِ لَعْنَهُ اللَّهِ وَ لَعْنَهُ اللَّاعِنِینَ وَ الْمَلَائِکَهِ الْمُقَرَّبِینَ وَ النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ أَجْمَعِینَ وَ جَمَاعَهِ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَیْسَ لِأَحَدٍ مِنَ السَّلَاطِینِ أَنْ یَکْشِفَهُ عَنْ شَیْءٍ لِی عِنْدَهُ مِنْ بِضَاعَهٍ وَ لَا لِأَحَدٍ مِنْ وُلْدِی وَ لِی عِنْدَهُ مَالٌ وَ هُوَ مُصَدَّقٌ فِیمَا ذَکَرَ مِنْ مَبْلَغِهِ إِنْ أَقَلَّ وَ أَکْثَرَ فَهُوَ الصَّادِقُ وَ إِنَّمَا أَرَدْتُ بِإِدْخَالِ الَّذِینَ أَدْخَلْتُ مَعَهُ مِنْ وُلْدِیَ التَّنْوِیهَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَوْلَادِیَ الْأَصَاغِرُ وَ أُمَّهَاتُ أَوْلَادِی مَنْ أَقَامَ مِنْهُنَّ فِی مَنْزِلِهَا وَ فِی حِجَابِهَا فَلَهَا مَا کَانَ

ص: ۲۷۹

۱- ۱. أم أحمد کانت من النساء المحترمات و کان الامام موسی شدید التلطف بها و لما توجه من المدینه الی بغداد أودعها ودائع الإمامه و قال لها: کل من جاءک و طلب منک هذه الأمانه فی أی وقت من الأوقات فاعلمی بأنی قد استشهدت و أنّه هو الخلیفه من بعدی و الامام المفترض طاعته علیک و علی سائر الناس و قد روت الحدیث عنه علیه السلام لاحظ ترجمتها فی تحفه العالم ج ۲ ص ۲۷.

يَجْرِي عَلَيْهَا فِي حَيَاتِي إِنْ أَرَادَ ذَلِكَ وَ مَنْ خَرَجَ مِنْهُنَّ إِلَى زَوْجٍ فَلَيْسَ لَهَا أَنْ تَرْجِعَ حُزَانَتِي إِلَّا أَنْ يَرَى عَلِيٌّ ذَلِكَ وَ لَا يُزَوِّجَ بَنَاتِي أَحَدٌ مِنْ إِخْوَتِهِنَّ و مِنْ أُمَّهَاتِهِنَّ وَ لَا سُلْطَانٌ وَ لَا عَمَلَ لَهُنَّ إِلَّا بِرَأْيِهِ وَ مَشُورَتِهِ فَإِنْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَقَدْ خَالَفُوا اللَّهَ تَعَالَى وَ رَسُولَهُ صلى الله عليه و آله وَ حَادُّوهُ فِي مُلْكِهِ وَ هُوَ أَعْرَفُ بِمَنَاكِحِ قَوْمِهِ إِنْ أَرَادَ أَنْ يُزَوِّجَ زَوَّجَ وَ إِنْ أَرَادَ أَنْ يَتْرُكَ تَرَكَ قَدْ أَوْصَيْتُهُنَّ بِمِثْلِ مَا ذَكَرْتُ فِي صَدْرِ كِتَابِي وَ أُشْهِدُ اللَّهَ عَلَيْهِنَّ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَكْشِفَ وَصِيَّتِي وَ لَا يَنْشُرَهَا وَ هِيَ عَلَى مَا ذَكَرْتُ وَ سَمَّيْتُ فَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهِ وَ مَنْ أَحْسَنَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ وَ لَيْسَ لِأَحَدٍ مِنْ سُلْطَانٍ وَ لَا غَيْرِهِ أَنْ يَفُضَّ كِتَابِيَ الَّذِي خَتَمْتُ عَلَيْهِ أَسْفَلَ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ غَضَبُهُ وَ الْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ وَ جَمَاعَةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَتَمَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ وَ الشُّهُودُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيُّ قَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ مُوسَى عليه السلام لِابْنِ عِمْرَانَ الْقَاضِي الطَّلْحِيِّ إِنَّ أَسْفَلَ هَذَا الْكِتَابِ كَنْزٌ لَنَا وَ جَوْهَرٌ يُرِيدُ أَنْ يَحْتَجِزَهُ دُونَنَا وَ لَمْ يَدَعْ أَبُونَا شَيْئاً إِلَّا جَعَلَهُ لَهُ وَ تَرَكَنَا عَالَةً فَوَثَبَ عَلَيْهِ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْجَعْفَرِيُّ فَأَسْمَعَهُ وَ وَثَبَ إِلَيْهِ إِسْحَاقُ بْنُ جَعْفَرٍ فَفَعَلَ بِهِ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ لِلْقَاضِي أَصْلَحَكَ اللَّهُ فُضَّ الْخَاتَمَ وَ اقْرَأْ مَا تَحْتَهُ فَقَالَ لَا أَفُضُّهُ لَا يَلْعَنُنِي أَبُوكَ فَقَالَ الْعَبَّاسُ أَنَا أَفُضُّهُ قَالَ ذَلِكَ إِلَيْكَ فَفَضَّ الْعَبَّاسُ الْخَاتَمَ فَإِذَا فِيهِ إِخْرَاجُهُمْ مِنَ الْوَصِيَّةِ وَ إِقْرَارُ عَلِيٍّ وَحْدَهُ وَ إِدْخَالُهُ إِيَّاهُمْ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ إِنْ أَحَبُّوا أَوْ كَرِهُوا أَوْ صَارُوا كَالْأَيْتَامِ فِي حَجْرِهِ وَ أَخْرَجَهُمْ مِنْ حَدِّ الصَّدَقَةِ وَ ذِكْرِهَا ثُمَّ الْتَفَتَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى عليه السلام إِلَى الْعَبَّاسِ فَقَالَ يَا أَخِي إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ إِنَّمَا حَمَلَكُمْ عَلَى هَذَا الْغُرَّامُ وَ الدُّيُونُ الَّتِي عَلَيْكُمْ فَانْطَلِقْ يَا سَعْدُ فَتَعَيَّنْ لِي مَا عَلَيْهِمْ وَ اقْضِهِ عَنْهُمْ وَ اقْبِضْ ذِكْرَ حُقُوقِهِمْ وَ خُذْ لَهُمُ الْبَرَاءَةَ فَلَا وَ اللَّهِ لَا أَدَعُ مُوَاسَاتَكُمْ وَ بِرَّكُمْ مَا أَصْبَحْتُ وَ أَمْشِي عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ فَقُولُوا مَا شِئْتُمْ فَقَالَ الْعَبَّاسُ مَا تُعْطِينَا إِلَّا مِنْ فُضُولِ أَمْوَالِنَا وَ مَا لَنَا عِنْدَكَ أَكْثَرُ فَقَالَ

قُولُوا مَا شِئْتُمْ فَالْعِرْضُ عِرْضُكُمْ اللَّهُمَّ أَصْلِحْهُمْ وَ أَصْلِحْ بِهِمْ وَ اخْسَأْ عَنَّا وَ عَنْهُمُ الشَّيْطَانَ وَ أَعِنْهُمْ عَلَى طَاعَتِكَ وَ اللَّهُ عَلى ما نَقُولُ وَكِيلٌ قَالَ الْعَبَّاسُ مَا أَعْرَفَنِي بِلِسَانِكَ وَ لَيْسَ لِمِسْحَاتِكَ عِنْدِي طِينٌ ثُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ افْتَرَقُوا(۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: ابراهیم بن عبدالله جعفری که او از عده ای از خویشاوندان خود نقل کرده که أباابراهیم موسی بن جعفر علیه السّلام، اسحاق بن جعفر بن محمّد و ابراهیم بن محمّد جعفری و جعفر بن صالح جعفری و معاویه جعفری و یحیی بن حسین بن زید و سعد بن عمران انصاری و محمّد بن حارث انصاری و یزید بن سلیط انصاری و محمّد بن جعفر اسلمی را بر وصیت خود شاهد گرفتند و آن‌ها را گواه گرفتند که ایشان شهادت می‌دهند که معبودی جز الله نیست و محمّد بنده و فرستاده اوست و روز قیامت بی‌تردید خواهد آمد و خداوند هر آن‌که در قبور است را برمی‌انگیزد و برانگیخته‌شدن بعد از مرگ حق است و حساب و قصاص حق است و ایستادن در مقابل خدای عزّ و جلّ حق است و آن‌چه محمّد صلّی الله علیه و آله آورده حق حق حق است و هر چه روح‌الامین نازل کرده حق است و من با این عقاید زندگی می کنم و إن‌شاءالله با همین‌ها می‌میرم و برانگیخته خواهم شد.

من این عده را گواه می گیرم که این وصیت من است که به خط خویش نوشته ام و وصیت جدم امیرالمؤمنین علیه السلام و وصیت‌های امامان حسن و حسین و علی بن الحسین و وصیت محمّد بن علی و وصیت جعفر بن محمّد را حرف به حرف در آن نوشته‌ام و در آن به پسرم علی و فرزندانم بعد از او وصیت نموده‌ام که اگر او خواست و در آن‌ها صلاحیت دید و دوست داشت که از آن‌ها اقرار بگیرد، می‌تواند و اگر نخواست و دوست داشت آن‌ها را از وصیت خارج کند اختیار داشته باشد و با وجود او آن‌ها اختیاری ندارند. و صدقات و اموال و کودکان و فرزندانی که از خود به جا گذاشته‌ام را به فرزندم علی و ابراهیم و عباس و اسماعیل و احمد و ام احمد وصیت می‌کنم و اختیار زنانم را فقط به علی می‌سپارم و یک ثلث از صدقه پدر و خانواده‌ام در اختیار اوست که هر کجا صلاح می‌بیند قرار دهد و چون مال خودش هرگونه تصرفی که خواست در آن بکند؛ اگر دوست داشت، آن‌چه که در مورد خانواده ام گفتم را اجازه دهد اختیار با اوست و اگر دوست نداشت، باز اختیار با اوست، و اگر دوست داشت که آن را بفروشد یا به غیر از مواردی که وصیت کرده‌ام هبه کند یا عطا کند یا صدقه دهد، اختیارش در دست اوست و او در وصیت من در مورد اموال و خانواده و فرزندانم به منزله خودم است.

و اگر صلاح دید، برادرانش را که در اول وصیت‌نامه نامشان برده ام را در وصیت شریک کند و اگر نخواست، می‌تواند آن‌ها را خارج کند و هیچ‌کس حق اعتراض بر او را ندارد در صورتی بخواهد. اگر یکی از برادران خواست که خواهر خود را به ازدواج کسی در آورد، نمیتواند جز با اجازه و امر او نمی‌تواند این کار را بکند. هر سلطانی که او را مجبور به کاری کند و جلو او را بگیرد یا مانع او از چیزهایی که در این وصیت گفته‌ام شود، از خدا و پیامبر بیزاری جسته است و خدا و پیامبر نیز از او بیزارند و لعنت لعنت کنندگان و ملائکه مقرب و پیامبران و مرسلین و همه مؤمنین بر او باد.

و هیچ‌یک از سلاطین نمی‌توانند چیزی از اموالی که من در نزد او دارم را به زور از او بگیرد و هیچ‌کدام از فرزندانم حق ندارند پول‌هایی که نزد او دارم را از دست او بیرون بیاورند. او هر چه در مورد آن پول‌ها بگوید، چه کم و چه زیاد، راست گفته و راست‌گو است. و این‌که در وصیتم نام بعضی از فرزندانم را با او آورد، مقصودم فقط بردن نام آن‌ها بود. فرزندانم کوچک و مادران فرزندانم، آن‌هایی که در منزل و پشت پرده خانه‌اشان ماندند، می‌توانند هر مقدار که در زمان حیاتم می...

گرفتند، پس از فوت نیز بگیرند و آن‌هایی که شوهر کنند، نمی‌تواند فرزندان مرا بزرگ کنند، مگر این‌که فرزندم علی صلاح بداند. دخترانم را نیز هیچ‌یک از برادران و مادرانشان و نه هیچ سلطانی، جز با نظر و مشورت علی، حق ندارد به ازدواج در آورد. اگر چنین کاری بکنند، با خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله مخالفت کرده‌اند و با خدا بر سر مُلکش در افتاده‌اند. او خود بهتر میداند که اقوامش با چه کسانی باید ازدواج کنند؛ اگر بخواهد به ازدواج دربیاورد، به ازدواج در میاورد و اگر بخواهد کاری نکند، کاری نمی‌کند. به دخترانم نیز مانند آن‌چه در این‌جا وصیت م‌کنم را وصیت کرده ام و خدا را بر آن‌ها شاهد گرفته‌ام.

و هیچ‌کس نمی‌تواند وصیت مرا بگشاید و آن را منتشر کند. و وصیت من به همین صورت است که گفتم و تعیین کرده ام. هر که مخالفت کرد، به خودش بدی کرده و هر که مطابق آن عمل نمود، به خودش نیکی کرده است و پروردگارت به بندگان ستم روا نمی‌دارد. و هیچ‌کس، چه سلطان و چه شخص دیگری، نباید مهر وصیت نامه‌ام را بشکند و آن را باز کند. هر کس چنین کند لعنت و غضب خدا و به دنبال آن ملائکه و همه مسلمانان و مؤمنین بر او باد. بعد موسی بن جعفر علیه السلام و همه شاهدان وصیت‌نامه را مهر کردند.

عبدالله بن محمد جعفری نقل کرده، عباس بن موسی علیه السلام به إبن عمران قاضی طلحی گفت: درون این وصیت‌نامه گنج و جواهری متعلق به ما وجود دارد که پدرم می‌خواهد فقط علی آن را تصاحب کند. پدرمان هر چه از خود به جا گذاشت، به او داد و ما را تنگ‌دست گذاشت و رفت. ابراهیم بن محمّد جعفری بر او غرید و دشنامش داد، اسحاق بن جعفر نیز همین‌کار را با او کرد.

عباس به قاضی گفت: خدا خیرت دهد! مهر را باز کن و ببین در آن چه نوشته است. گفت: من چنین کاری نمی‌کنم تا مورد لعنت پدرت قرار نگیرم. عباس گفت: خودم مهر را باز می‌کنم. گفت: خودت می‌دانی. عباس مهر را باز کرد و دید آن‌ها را از وصیت خارج کرده و فقط علی را وصی خود قرار داده و آن‌ها را چه دوست داشته باشند و جه بدشان بیاید و مانند یتیمان، تحت سرپرستی علی قرار داده و از صدقه و صحبت کردن از آن خارج کرده است.

در این هنگام حضرت رضا علیه السلام رو به عباس کرده و فرمودند: ای برادر! من خوب می‌دانم که بدهی‌ها و قرض‌هایی که دارید، شما را وادار به این کار کرد؛ ای سعد! برو ببین چقدر قرض دارند و بدهی‌های آن‌ها را بپرداز و سند قرضشان را بستان و برایشان قبض رسید بگیر. نه به خدا قسم، من تا زنده باشم هواداری و نیکی به شما را رها نمی‌کنم. حال شما هر چه می‌... خواهید بگویید .

عباس گفت: هر چه بما بدهی مقداری از اموال خودمان است و باز بیشتر اموالمان پیش تو باقی می‌ماند. فرمودند: هر چه می‌... خواهید بگویید، آبروی خودتان است. بارخدایا! آن‌ها را اصلاح کن و آن‌ها را وسیله اصلاح دیگران قرار ده و شیطان را از ما و آن‌ها دور گردان و ایشان را در اطاعت خود یاری کن. و خداوند بر آن‌چه که می گوییم وکیل است. عباس گفت: چه زبانی هم داری هستی! مرا قدرت مقابله با تو نیست. سپس جمع حاضر پراکنده شدند. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۳۳ -

**[ترجمه]

«۲»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] أَبِی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الصُّهْبَانِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: بَعَثَ إِلَیَّ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام بِوَصِیَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ بَعَثَ إِلَیَّ بِصَدَقَهِ أَبِیهِ مَعَ أَبِی إِسْمَاعِیلَ مُصَادِفٍ وَ ذَکَرَ صَدَقَهَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام وَ صَدَقَهَ نَفْسِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ هَذَا مَا تَصَدَّقَ بِهِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ تَصَدَّقَ بِأَرْضِهِ مَکَانَ کَذَا وَ کَذَا وَ حُدُودُ الْأَرْضِ کَذَا وَ کَذَا کُلِّهَا وَ نَخْلِهَا وَ أَرْضِهَا وَ مَائِهَا وَ أَرْجَائِهَا وَ حُقُوقِهَا وَ شِرْبِهَا مِنَ الْمَاءِ وَ کُلِّ حَقٍّ هُوَ لَهَا فِی مَرْفَعٍ أَوْ مَظْهَرٍ أَوْ عُنْصُرٍ أَوْ مِرْفَقٍ أَوْ سَاحَهٍ أَوْ مَسِیلٍ أَوْ عَامِرٍ أَوْ غَامِرٍ تَصَدَّقَ بِجَمِیعِ حَقِّهِ مِنْ ذَلِکَ عَلَی وُلْدِهِ مِنْ صُلْبِهِ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ یَقْسِمُ وَالِیهَا مَا أَخْرَجَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ غَلَّتِهَا بَعْدَ الَّذِی یَکْفِیهَا فِی عِمَارَتِهَا وَ مَرَافِقِهَا وَ بَعْدَ ثَلَاثِینَ عَذْقاً یُقْسَمُ فِی مَسَاکِینِ أَهْلِ الْقَرْیَهِ بَیْنَ وُلْدِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ فَإِنْ تَزَوَّجَتِ امْرَأَهٌ مِنْ وُلْدِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ فَلَا حَقَّ لَهَا فِی هَذِهِ الصَّدَقَهِ حَتَّی تَرْجِعَ إِلَیْهَا بِغَیْرِ زَوْجٍ فَإِنْ رَجَعَتْ کَانَتْ لَهَا مِثْلُ حَظِّ الَّتِی لَمْ تَتَزَوَّجْ مِنْ بَنَاتِ مُوسَی وَ مَنْ تُوُفِّیَ مِنْ وُلْدِ مُوسَی وَ لَهُ وَلَدٌ فَوَلَدُهُ عَلَی سَهْمِ أَبِیهِمْ لِلذَّکَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَیَیْنِ عَلَی مِثْلِ مَا شَرَطَ مُوسَی بَیْنَ وُلْدِهِ مِنْ صُلْبِهِ وَ مَنْ تُوُفِّیَ مِنْ وُلْدِ مُوسَی وَ لَمْ یَتْرُکْ وَلَداً رُدَّ حَقُّهُ عَلَی أَهْلِ الصَّدَقَهِ وَ لَیْسَ لِوُلْدِ بَنَاتِی فِی صَدَقَتِی هَذِهِ حَقٌّ إِلَّا أَنْ یَکُونَ آبَاؤُهُمْ مِنْ وُلْدِی وَ لَیْسَ لِأَحَدٍ فِی صَدَقَتِی حَقٌّ مَعَ وُلْدِی وَ وُلْدِ وُلْدِی وَ أَعْقَابِهِمْ مَا بَقِیَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فَإِنِ انْقَرَضُوا وَ لَمْ یَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فَصَدَقَتِی عَلَی وُلْدِ أَبِی مِنْ أُمِّی مَا بَقِیَ مِنْهُمْ أَحَدٌ مَا شَرَطْتُ بَیْنَ وُلْدِی وَ عَقِبِی فَإِنِ انْقَرَضَ وُلْدُ أَبِی مِنْ أُمِّی وَ أَوْلَادُهُمْ فَصَدَقَتِی عَلَی وُلْدِ أَبِی

ص: ۲۸۱

۱- ۱. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۳۳.

وَ أَعْقَابِهِمْ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فَإِنْ لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ أَحَدٌ فَصَدَقَتِي عَلَى الْأَوْلَى فَالْأَوْلَى حَتَّى يَرِثَ اللَّهُ الَّذِي وَرَثَهَا وَ هُوَ خَيْرُ الْوارِثِينَ تَصَدَّقَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ بِصَدَقَتِهِ هَذِهِ وَ هُوَ صَحِيحٌ صَدَقَةً حَبِيساً بَتّاً بَتْلًا لَا مَثْنَوِيَّةَ فِيهَا وَ لَا رَدَّ أَبَداً ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الدَّارِ الْآخِرَةِ وَ لَا يَحِلُّ لِمُؤْمِنٍ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يَبِيعَهَا أَوْ يَبْتَاعَهَا أَوْ يَهَبَهَا أَوْ يَنْحَلَهَا أَوْ يُغَيِّرَ شَيْئاً مِمَّا وَضَعْتُهَا عَلَيْهِ حَتَّى يَرِثَ اللَّهُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ جَعَلَ صَدَقَتَهُ هَذِهِ إِلَى عَلِيٍّ وَ إِبْرَاهِيمَ فَإِنِ انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا دَخَلَ الْقَاسِمُ مَعَ الْبَاقِي مَكَانَهُ فَإِنِ انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا دَخَلَ إِسْمَاعِيلُ مَعَ الْبَاقِي مِنْهُمَا فَإِنِ انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا دَخَلَ الْعَبَّاسُ مَعَ الْبَاقِي مِنْهُمَا فَإِنِ انْقَرَضَ أَحَدُهُمَا فَالْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِي يَقُومُ مَقَامَهُ فَإِنْ لَمْ يَبْقَ مِنْ وُلْدِي إِلَّا وَاحِدٌ فَهُوَ الَّذِي يَقُومُ بِهِ قَالَ وَ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ علیه السلام إِنَّ أَبَاهُ قَدَّمَ إِسْمَاعِيلَ فِي صَدَقَتِهِ عَلَى الْعَبَّاسِ وَ هُوَ أَصْغَرُ مِنْهُ (۱).

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: عبدالرحمن بن حجاج نقل کرده، حضرت رضا علیه السلام، وصیت امیرالمؤمنین علیه السّلام را برایم فرستادند و وقف‌نامه پدرشان را نیز به وسیله اباسماعیل مصادف پیش من فرستادند که وقف‌نامه حضرت صادق علیه السلام و وقف‌نامه خودشان را نیز در آن گفته بودند: بسم الله الرحمن الرحیم. این چیزی است که موسی بن جعفر به صدقه درمی‌آورد: موسی بن جعفر تمام زمینش را که در فلان جا است و محدوده آن چنین و چنان است را با تمامی نخل‌ها و زمین و آب و حریم و حقوق و آبیاری با آب و هر نوع حقی از قبیل حق برداشت و حق بلندی و حق شیارکنی و حق شستشو و حق خاک‌برداری و آب‌گیر و قسمت های آباد و بایر و تمام حقوقی که در این زمین دارد را به وقف فرزندان صلبی خودش، چه مرد و چه زن در می‌آورد که باید بین آن‌ها تقسیم شود. و محصول غله‌ای که به برکت خداوند عزّ و جلّ از آن به دست می... آید نیز باید پس از کسر مخارجی که در آبادی و آبیاری آن صرف شده و بعد از کم کردن محصول سی درخت خرما که آن را بین مستمندان قریه تقسیم می‌کنند، بین فرزندان موسی بن جعفر، به صورتی که به هر پسر دو برابر هر دختر برسد تقسیم شود.

اگر زنی از فرزندان موسی بن جعفر ازدواج کند، او دیگر حقی در این موقوفه ندارد مگر این‌که باز بی‌شوهر شود، که در آن صورت مانند سهم دخترانی که ازدواج نکرده‌اند به او داده می‌شود. و هر یک از فرزندان موسی که از دنیا برود و فرزندی داشته باشد، سهم پدر بین فرزندانش، به صورتی که به هر پسر دو برابر هر دختر برسد تقسیم شود، به همان صورتی که در بین فرزندان صلبی خود موسی بن جعفر علیه السّلام تقسیم می‌شد و هر یک از فرزندان موسی که از دنیا برود و فرزندی از خود به جا نگذارد، حق او به سایر اهل موقوفه برمی‌گردد.

نوه‌های دختری من در این موقوفه حقی ندارند، مگر این‌که پدرانشان از فرزندان من باشند. و تا وقتی که یکی فرزندان من، یا یکی از فرزندان فرزندان من، یا یکی از فرزندان نسل آن‌ها زنده باشند، هیچ‌کس دیگری حقی در این موقوفه ندارد. اگر همه آن‌ها منقرض شدند و هیچ‌کسی از آن‌ها کسی باقی نماند، موقوفه من به تا وقتی که یکی از فرزندان پدرم که از مادر خودم هستند زنده باشند به آن‌ها می‌رسد، باز با همان شرطی که بین فرزندان و نوادگان خود کردم. در صورتی که فرزندان پدرم که از مادر خودم هستند و اولادشان همگی منقرض شوند، تا وقتی که فرزندان پدرم یا فرزندان و نوادگان آن‌ها زنده باشند، این موقوفه بین آن‌ها تقسیم می شود، اگر هیچ‌کسی از آن‌ها هم باقی نمانده بود، این موقوفه بین دیگران با در نظر گرفتن اولویت تقسیم می شود. تا وقتی که خداوندی که خودش آن را به ارث داده، وارث آن گردد، که او بهترین وارثان است.

موسی بن جعفر این صدقه را در حال صحت و سلامتی و آن را برای همیشه و به صورت کامل و قطعی و بدون استثناء و غیر قابل برگشت و برای دست‌یابی به رضایت خدا و پاداش آخرت وقف کرده است؛ و تا زمانی که خداوند وارث زمین و ساکنان آن شود، برای هیچ مؤمنی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد جایز نیست که آن را بفروشد، یا بخرد، یا هبه کند، یا عطا کند و یا تغییری در آن‌چه من در وقف‌نامه شرط نموده ام بدهد.

موسی بن جعفر، این موقوفه را در اختیار علی و ابراهیم قرار می‌دهد؛ اگر یکی از این دو از دنیا رفت، قاسم به جای او می آید. باز اگر یکی از آن‌دو از دنیا رفت، اسماعیل جای او را می گیرد. باز اگر یکی از آن‌دو از دنیا رفت، عباس جای او را می گیرد. و اگر یکی از آن‌دو فوت شد، فرزند بزرگترم جانشین او خواهد بود. اگر فقط یکی از فرزندانم باقی مانده بود، همو امورات آن را انجام دهد. حضرت رضا علیه السلام فرمودند که پدرشان اسماعیل را بر عباس مقدم داشت، با این‌که اسماعیل کوچک‌تر از او بود. - . عیون أخبار الرضا ۱ : ۳۷ -

**[ترجمه]

بیان

المرفع إما المکان المرتفع أو من قولهم رفعوا الزرع أی حملوه بعد الحصاد إلی البیدر و المظهر المصعد و العنصر الأصل و فی بعض النسخ مکانه أو غیض و هو بالکسر الشجر الکثیر الملتف و أصول الشجر و مرافق الدار مصاب الماء و نحوها و الغامر الخراب قوله لا مثنویه فیها أی لا استثناء.

**[ترجمه]المرفع إما المکان المرتفع أو من قولهم رفعوا الزرع أی حملوه بعد الحصاد إلی البیدر و المظهر المصعد و العنصر الأصل و فی بعض النسخ مکانه أو غیض و هو بالکسر الشجر الکثیر الملتف و أصول الشجر و مرافق الدار مصاب الماء و نحوها و الغامر الخراب قوله لا مثنویه فیها أی لا استثناء.

**[ترجمه]

«۳»

ن، [عیون أخبار الرضا علیه السلام] الْهَمْدَانِیُّ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ: قُلْتُ لِإِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام مَا قَوْلُکَ فِی أَبِیکَ قَالَ هُوَ حَیٌّ قُلْتُ فَمَا قَوْلُکَ فِی أَخِیکَ أَبِی الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ ثِقَةٌ صَدُوقٌ قُلْتُ فَإِنَّهُ یَقُولُ إِنَّ أَبَاکَ قَدْ مَضَی قَالَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا یَقُولُ فَأَعَدْتُ عَلَیْهِ فَأَعَادَ عَلَیَّ قُلْتُ فَأَوْصَی أَبُوکَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ إِلَی مَنْ أَوْصَی قَالَ إِلَی خَمْسَهٍ مِنَّا وَ جَعَلَ عَلِیّاً علیه السلام الْمُقَدَّمَ عَلَیْنَا(۲).

۱- ۱. عیون أخبار الرضا« ع» ج ۱ ص ۳۷.

۲- ۲. نفس المصدر ج ۱ ص ۳۹ و فيه نسخه« هو أعلم و ما يقول».

**[ترجمه]عیون أخبار الرضا: بکر بن صالح نقل کرده، به ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السّلام گفتم: نظر تو در مورد پدرت چیست؟ گفت: او زنده است. گفتم: در مورد برادرت حضرت رضا علیه السلام چه می گویی؟ گفت: او مورد اعتماد و بسیار راستگو است. گفتم: او می گوید: پدرت از دنیا رفته است. گفت: او خود بهتر می‌داند چه می گوید. چند مرتبه این سؤال را تکرار کردم و او همان جواب را داد. گفتم: آیا پدرت به کسی وصیت کرد؟ گفت: آری. گفتم: به چه کسی وصیت کرد؟ گفت: به پنج نفر از ما وصیت کرد، ولی برادرم علی را بر همه ما مقدم داشت. - . همان : ۳۹ -

**[ترجمه]

باب ۱۲ أحوال أولاده و أزواجه صلوات الله علیه

الأخبار

«۱»

شا، [الإرشاد]: کَانَ لِأَبِی الْحَسَنِ علیه السلام سَبْعَهٌ وَ ثَلَاثُونَ وَلَداً ذَکَراً وَ أُنْثَی مِنْهُمْ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا وَ إِبْرَاهِیمُ وَ الْعَبَّاسُ وَ الْقَاسِمُ (۱)

لِأُمَّهَاتِ أَوْلَادٍ وَ إِسْمَاعِیلُ وَ جَعْفَرٌ(۲)

ص: ۲۸۳

۱- ۱. القاسم بن موسی بن جعفر: کان یحبه أبوه حبا شدیدا و أدخله فی وصایاه و قد نص السیّد الجلیل النقیب الطاهر رضیّ الدین علیّ بن موسی بن طاوس فی کتابه مصباح الزائر علی استحباب زیارته و قرنه بأبی الفضل العباس بن أمیر المؤمنین و علیّ بن الحسین الأکبر المقتول بالطف، و ذکر لهم و لمن یجری مجراهم زیاره ذکرها فی کتابه« مصباح الزائر» مخطوط و قبر القاسم قریب من الحلّه السیفیه عند الهاشمیه، و هو مزار متبرک به، یقصده الناس للزیاره و طلب البرکه و قد ذکر قبره یاقوت فی معجم البلدان و البغدادیّ فی مراصد الاطلاع ان شوشه قریه بأرض بابل أسفل من حله بنی مزید بها قبر القاسم بن موسی جعفر إلخ.

۲- ۲. جعفر بن موسی بن جعفر: یقال له الخواری و یقال لولده الخواریون و الشجریون لان أکثرهم بادیه حول المدینه یرعون الشجر کذا فی العمده ص ۲۰۷- ۲۰۸ طبعه النجف الأولی، و فی مشجر العمیدی: و کان موصوفا بالشجاعه و الفروسیه، و هو من الخلص من الموسویه قال أبو نصر البخاری فی سر السلسله ص ۳۷: و الخلص من الموسویه الذین لم أجد أحدا شک فیهم من النساب و عد منهم جعفرا، و قال العمری فی المجدی عند ذکره: یقال له الخواری و هو لام ولد.

وَ هَارُونُ (۱)

وَ الْحَسَنُ (۲) لِأُمِّ وَلَدٍ وَ أَحْمَدُ وَ مُحَمَّدٌ(۳) وَ حَمْزَهُ(۴)

لِأُمِّ وَلَدٍ

ص: ۲۸۴

۱- ۱. هارون بن موسی بن جعفر أمه أم ولد قال أبو نصر البخاری فی سر السلسله ص ۳۸ و هارون بن الکاظم علیه السلام ممن طعن فی نسب المنتسبین إلیه و قالوا ما أعقب هارون بن موسی« ع» أو ما بقی له عقب، و بالری و همدان خلق ینتسبون إلیه و قال الشیخ أبو الحسن العمری و الشیخ أبو عبد اللّه بن طباطبا و غیرهما: أعقب هارون بن الکاظم علیه السلام، راجع عن صحه عقبه ما ذکره العمیدی فی مشجره ص ۲۹ و ما ذکره الزبیدیّ فی تعقیبه علی مقاله العمیدی فی نفس المصدر. و توجد بقعتان منسوبتان إلیه إحداهما بالقرب من ساوه کما فی« هدیه إسماعیل» و ثانیهما فی قریه تکیه طالقان کما فی ناسخ التواریخ ج ۳ ص ۵۴ أحوال الإمام موسی بن جعفر علیه السلام.

۲- ۲. الحسن بن موسی بن جعفر أمه أم ولد و قد وقع فی طریق الصدوق فی باب غسل یوم الجمعه من کتابه من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۶۱ و ذکر فی التهذیب ج ۱ ص ۳۶۵ و الکافی ج ۳ ص ۴۲ مکان الحسن أخاه الحسین، و قد ذکر فی الإرشاد أن لکل واحد من أولاد الکاظم« ع» فضلا و منقبه.

۳- ۳. محمّد بن موسی بن جعفر هو الملقب بالعابد کان من أهل الفضل و الصلاح کما وصفه المفید فی الإرشاد و ذکر عن هاشمیه مولاه رقیه بنت موسی« ع» قالت کان محمّد بن موسی صاحب وضوء و صلاه، و کان لیله کله یتوضأ و یصلی فیسمع سکب الماء، ثمّ یصلی لیلا، ثمّ یهدأ ساعه فیرقد و یقوم، فیسمع سکب الماء و الوضوء، ثمّ یصلی لیلا فلا یزال کذلک حتّی یصبح، و ما رایته قط الا ذکرت قول اللّه تعالی« کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ» توفی بشیراز و دفن حیث مرقده الیوم مزار متبرک به و قد قیل فی سبب دخوله شیراز أنه دخلها من جور العباسیین اختفی بمکان فکان یکتب القرآن و قد اعتق ألف نسمه من أجره کتابته، و هو من المعقبین المکثرین، و إلیه ینتهی نسب کثیر من البیوتات الموسویه الشهیره، و منها بیت سیاده الناشر و بیت محرر هذه السطور المعروفین بآل الخرسان، ولی أرجوزه فی مائه بیت فی سلسله النسب الزاکی أسمیتها« نشوه الامانی».

۴- ۴. حمزه بن موسی بن جعفر أمه أم ولد کان عالما فاضلا کاملا دینا جلیلا رفیع المنزله عالی الرتبه عظیم الحظ و الجاه و العز و الابتهال، محبوبا عند الخاص و العام، سافر مع أخیه الرضا« ع» الی خراسان، کذا وصفه السیّد ضامن بن شدقم فی کتابه فی الأنساب کما فی أعیان الشیعه ج ۲۸ ص ۱۸۹ و فی العمده یکنی أبا القاسم، و کان کوفیا اه، و اختلف فی مدفنه قال العمری فی المجدی: فی اصطخر شیراز قبره معروف و مزار، بینما جعل صاحب العمده ذلک القبر لولده علی، و حکی عن لب الأنساب أن قبره بالسیر جان من کرمان، و من عقبه السلاطین الصفویه فی ایران« باقتضاب عن معجم أعلام المنتقله».

وَ عَبْدُ اللَّهِ (۱)

وَ إِسْحَاقُ (۲) وَ عُبَيْدُ اللَّهِ (۳)

وَ زَيْدٌ(۴)

ص: ۲۸۵

۱- ۱. عبد اللّه بن موسى بن جعفر أمه أم ولد ذكره الشيخ فى رجاله من أصحاب الرضا عليه السلام اه و كان شيخا كبيرا نبيلا، عليه ثياب خشنه، و بين عينيه سجاده، و يظهر من حديث إبراهيم بن هاشم المروى فى الاختصاص ص ۱۰۲ و حديث غيره كما فى المناقب ج ۳ ص ۴۸۹ و عيون المعجزات ص ۱۰۹ علو مقامه و رفيع منزلته، و هو صاحب الكتاب الى ابن أبى داود حين كتب إليه فى خلق القرآن و قد ذكره الخطيب فى تاريخه ج ۴ ص ۱۵۱ و هو من المعقبين و عقبه بمصر و غيرها، و يقال لعقبه العوكلانيين.

۲- ۲. إسحاق بن موسى بن جعفر أمه أم ولد ذكره الشيخ فى رجاله فى أصحاب الرضا عليه السلام و كان يلقب بالامين و قد روى فى الكافى عنه حديث المجالس التى يمقتها اللّه و توفّى سنه ۲۴۰ فى المدينه، و من عقبه الشيخ الزاهد الورع الجراد- و كان يعمل الجريد- أبو طالب محمّد المهلوس و يقال لعقبه بنى المهلوس، و من عقب إسحاق أيضا أبو جعفر محمّد الصورانى الذى قتل بشيراز و بها قبره، و من عقبه أيضا السيّد الأجل العالم نقيب النقباء ذو المجدين أبو القاسم علىّ بن موسى بن إسحاق بن الحسن بن الحسين بن إسحاق المذكور، صاحب الفضل و العلم و النعم الكثيره، و كان السلطان ملك شاه عزم على مبايعته بالخلافه. لاحظ تفصيل ترجمته فى الدرجات الرفيعه ص ۴۸۸ و اللباب فى تهذيب الأنساب ج ۱ ص ۲۴۶ و غيرهما.

۳- ۳. عبيد اللّه بن موسى بن جعفر أمه أم ولد و هو مشمول لعموم قول المفيد فى الإرشاد ان لكل واحد من أولاد الإمام الكاظم عليه السلام فضلا و منقبه، و هو من المعقبين و قد ذكر عقبه فى المنتقله و تهذيب الأنساب و العمده و سر السلسله و قال أبو نصر: فيه العدد.

۴- ۴. زيد بن موسى بن جعفر أمه أم ولد، عقد له محمّد بن محمّد بن زيد بن علىّ ابن الحسين بن علىّ بن أبى طالب« ع» أيام أبى السرايا على الأهواز ذكر أبو الفرج فى مقاتله. ص ۵۳۳ ان أبا السرايا ولى زيد بن موسى بن جعفر على الأهواز، و ذكر فى ص ۵۳۴ ان زيدا حرق دور بنى العباس بالبصره فلقب بذلك و سمى زيد النار، و ذكر نحوه الطبرىّ فى تاريخه ج ۱۰ ص ۲۳۱ و قال ابن عنبه فى العمده ص ۲۲۱: و حاربه الحسن بن سهل فظفر به و أرسله الى المأمون، فأدخل عليه بمرو مقيدا. و روى الصدوق فى عيون أخبار الرضا« ع» ج ۲ ص ۲۳۳ انه قال له المأمون: يا زيد خرجت بالبصره و تركت ان تبدأ بدور أعدائنا من بنى أميّه و ثقيف و عدى و باهله و آل زياد و قصدت دور بنى عمك قال: و كان- زيد- مزاحا، أخطأت يا أمير المؤمنين من كل جهه، و ان عدت بدأت باعدائنا فضحك المأمون، و بعث به الى أخيه الرضا« ع» و قال: قد وهبت جرمه لك، فلما جاءوا به عنفه و خلى سبيله و حلف ان لا يكلّمه أبدا ما عاش اه ثمّ ان المأمون سقاه السم فمات، ذكر ذلك ابن عنبه و البخارى و قال الثاني: و قبره بمرو.« عن معجم أعلام منتقله الطالبيه».

وَ الْحُسَيْنُ (۱)

وَ الْفَضْلُ (۲) وَ سُلَيْمَانُ (۳)

لِأُمَّهَاتِ أَوْلَادٍ وَ فَاطِمَهُ الْكُبْرَى (۴)

وَ فَاطِمَهُ الصُّغْرَى وَ رُقَيَّهُ وَ حَكِيمَهُ وَ أُمُّ أَبِيهَا وَ رُقَيَّهُ الصُّغْرَى وَ كُلْثُمُ

ص: ۲۸۶

۱- ۱. الحسین بن موسی بن جعفر أمه أم ولد کإخوته فی شمول تعریف المفید لهم بالفضل و المناقب، و قد ذکره أبو نصر فی سر السلسله و شیخ الشرف العبیدلی فی تهذیب الأنساب و قال: لا بقیه له.

۲- ۲. الفضل بن موسی بن جعفر أمه أم ولد، و لم یذکره شیخ الشرف فی تهذیب الأنساب و لا البخاری فی سر السلسله و ذکره العمیدی و ابن عنبه و لم یذکرا له عقبا و ذکروا أنّه کان میناثا.

۳- ۳. سلیمان بن موسی بن جعفر أمه أم ولد، و لم یذکر فی کتب الأنساب سوی العمده و مشجر العمیدی، و لم نقف علی شی ء من ترجمته و قد ذکر انه کان میناثا.

۴- ۴. فاطمه بنت الامام موسی« ع» هی الکبری المدفونه بقم و التی ورد فی فضل زیارتها الحدیث کما فی عیون الأخبار ج ۲ ص ۲۶۷ و ثواب الأعمال ص ۸۹ و کامل الزیارات ص ۳۲۴ و غیرها، و یوجد فی رشت مزار ینسب الی فاطمه الطاهره أخت الرضا علیه السلام الظاهر هو لاحدی الفواطم الباقیه من بنات الإمام علیه السلام فقد ذکر له سبط ابن الجوزی فی تذکره الخواص ص ۱۹۸ و غیره عده فواطم کبری و صغری و وسطی و أخری فی بنات الامام موسی« ع».

وَ أُمُّ جَعْفَرٍ وَ لُبَابَهُ وَ زَيْنَبُ وَ خَدِيجَهُ وَ عُلَيَّهُ وَ آمِنَهُ وَ حَسَنَهُ وَ بُرَيْهَهُ وَ عَائِشَهُ وَ أُمُّ سَلَمَهَ وَ مَيْمُونَهُ وَ أُمُّ كُلْثُومٍ وَ كَانَ أَفْضَلَ وُلْدِ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام وَ أَنْبَهَهُمْ وَ أَعْظَمَهُمْ قَدْراً وَ أَجْمَعَهُمْ فَضْلًا أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا علیه السلام وَ كَانَ أَحْمَدُ بْنُ مُوسَی كَرِیماً جَلِیلًا وَرِعاً وَ كَانَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی یُحِبُّهُ وَ یُقَدِّمُهُ وَ وَهَبَ لَهُ ضَیْعَتَهُ الْمَعْرُوفَهَ بِالْیَسِیرَهِ وَ یُقَالُ إِنَّ أَحْمَدَ بْنَ مُوسَی رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ أَعْتَقَ أَلْفَ مَمْلُوكٍ (۱).

**[ترجمه]ارشاد مفید: حضرت ابا الحسن علیه السّلام سی و هشت فرزند پسر و دختر داشتند که در میان آن‌ها، علی بن موسی الرضا و ابراهیم و عباس و قاسم از چند کنیز مختلف، اسماعیل و جعفر و هارون و حسن از یک کنیز، احمد و محمّد و حمزه از یک کنیز و عبدالله و اسحاق و عبیدالله و زید و حسین و فضل و سلیمان از چند کنیز مختلف و فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه و حکیمه و أم ابیها و رقیه صغری و کُلثُم و أم جعفر و لبانه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و حسنه و بریهه و عائشه و أم سلمه و میمونه و أم کلثوم دختران ایشان هستند. و بهترین فرزند ابا الحسن موسی علیه السلام و هوشیارترین و ارزنده‌ترین و پرفضیلت‌ترین آن‌ها ابا الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام است. و احمد بن موسی نیز فرزندی کریم و بزرگوار و متقی بود که موسی بن جعفر علیه السلام او را دوست می‌داشتند و او را مقدم می‌داشتند و باغی که معروف به یسیره بود را به او بخشیدند. گفته می‌شود: احمد بن موسی رضی الله عنه هزار بنده آزاد کرده‌اند. - . ارشاد : ۳۲۳ -

**[ترجمه]

«۲»

شا، [الإرشاد] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ جَدِّهِ قَالَ سَمِعْتُ إِسْمَاعِیلَ بْنَ مُوسَی یَقُولُ: خَرَجَ أَبِی بِوُلْدِهِ إِلَی بَعْضِ أَمْوَالِهِ بِالْمَدِینَهِ وَ سَمَّی ذَلِكَ الْمَالَ إِلَّا أَنَّ أَبَا الْحُسَیْنِ یَحْیَی نَسِیَ الِاسْمَ قَالَ فَكُنَّا فِی ذَلِكَ الْمَكَانِ فَكَانَ مَعَ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَی عِشْرُونَ مِنْ خَدَمِ أَبِی وَ حَشَمِهِ إِنْ قَامَ أَحْمَدُ قَامُوا مَعَهُ وَ إِنْ جَلَسَ جَلَسُوا مَعَهُ وَ أَبِی بَعْدَ ذَلِكَ یَرْعَاهُ بِبَصَرِهِ لَا یَغْفُلُ عَنْهُ فَمَا انْقَلَبْنَا حَتَّی انْشَجَّ أَحْمَدُ بْنُ مُوسَی بَیْنَنَا وَ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَی مِنْ أَهْلِ الْفَضْلِ وَ الصَّلَاحِ (۲).

**[ترجمه]ارشاد مفید: محمّد بن یحیی از جد خود نقل کرده، از اسماعیل بن موسی شنیدم که می گفت: پدرم با فرزندان خود به یکی از املاک خود در اطراف مدینه تشریف بردند، نام آن ملک را نیز گفته بود، ولی ابالحسین یحیی نام را فراموش کرده بود، گفت: آن‌جا که بودیم، بیست نفر از خادمان و اطرافیان پدرم همراه احمد بن موسی بودند که اگر او برمی‌خواست، آن ها نیز برمی‌خاستند و اگر او می نشست، آن‌ها نیز می نشستند. علاوه بر آن پدرم با چشمش مراقب احمد بود و او را از نظر دور نمی‌داشت. هنوز از آن‌جا بازنگشته بودیم که احمد در میان ما شخصیتی بزرگ یافت. محمّد بن موسی بن جعفر نیز از اهل فضل و صلاح بود. - . همان : ۳۲۴ -

**[ترجمه]

«۳»

شا، [الإرشاد] أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ قَالَ حَدَّثَتْنِي هَاشِمِيَّةُ مَوْلَاةُ رُقَيَّةَ بِنْتِ مُوسَى قَالَتْ: كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى صَاحِبَ وُضُوءٍ وَ صَلَاةٍ وَ كَانَ لَيْلَهُ كُلَّهُ يَتَوَضَّأُ وَ يُصَلِّي وَ يُسْمَعُ سَكْبُ الْمَاءِ ثُمَّ يُصَلِّي لَيْلًا ثُمَّ يَهْدَأُ سَاعَةً فَيَرْقُدُ فَيَقُومُ وَ يُسْمَعُ سَكْبُ الْمَاءِ وَ الْوُضُوءُ ثُمَّ يُصَلِّي لَيْلًا ثُمَّ يَرْقُدُ سُوَيْعَةً ثُمَّ يَقُومُ فَيُسْمَعُ سَكْبُ الْمَاءِ وَ الْوُضُوءُ ثُمَّ يُصَلِّي وَ لَا يَزَالُ لَيْلَهُ كَذَلِكَ حَتَّى يُصْبِحَ وَ مَا رَأَيْتُهُ إِلَّا ذَكَرْتُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ كانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ ما يَهْجَعُونَ (۳) وَ كَانَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى سَخِيّاً كَرِيماً وَ تَقَلَّدَ الْإِمْرَةَ عَلَى الْيَمَنِ فِي أَيَّامِ الْمَأْمُونِ مِنْ قِبَلِ مُحَمَّدِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي بَايَعَهُ

۱- ۱. الإرشاد ص ۳۲۳.

۲- ۲. نفس المصدر ص ۳۲۴.

۳- ۳. سوره الذاريات الآيه: ۱۷.

أَبُو السَّرَایَا بِالْکَوفَهِ وَ مَضَی إِلَیْهَا فَفَتَحَهَا وَ أَقَامَ بِهَا مُدَّهً إِلَی أَنْ کَانَ مِنْ أَمْرِ أَبِی السَّرَایَا مَا کَانَ فَأَخَذَ لَهُ الْأَمَانَ مِنَ الْمَأْمُونِ وَ لِکَلِّ وَاحِدٍ مِنْ وُلْدِ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام فَضْلٌ وَ مَنْقَبَهٌ مَشْهُورَهٌ وَ کَانَ الرِّضَا علیه السلام الْمُقَدَّمَ عَلَیْهِمْ فِی الْفَضْلِ عَلَی حَسَبِ مَا ذَکَرْنَاهُ (۱).

**[ترجمه]ارشاد مفید: أبامحمّد حسن بن محمّد بن یحیی از جد خود نقل کرده، هاشمیه، کنیز رقیه دختر موسی بن جعفر برایم نقل کرد که محمّد بن موسی همیشه با وضو و در حال نماز بود و تمام شب را وضو داشت و نماز می‌خواند؛ شب‌ها صدای آب ریختن وضوی او شنیده می‌شد و نماز شب می‌خواند، سپس مدتی آرام می‌شد و می‌خوابید، و باز صدای آب ریختن و وضو شنیده می‌شد و بعد نماز شب می‌خواند، سپس اندکی می‌خوابید و باز برمی‌خاست و صدای آب و وضو و باز همین‌طور نماز می‌خواند و تا صبح در همین حال به سر می‌برد. هر وقت او را می‌دیدم، یاد این سخن خداوند عزّ و جلّ می افتادم: «کانُوا قَلِیلًا مِنَ اللَّیْلِ ما یَهْجَعُونَ» - . ذاریات / ۱۷ - {و از شب اندکی را می غنودند}.

ابراهیم بن موسی مردی سخاوتمند و کریم بود، و در زمان مأمون، از طرف محمّد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن أبی... طالب فرمان‌روای یمن گردید. محمد بن زید همان کسی که أبوالسرایا در کوفه با او بیعت کرد و رهسپار یمن شد آن‌جا را فتح کرد و مدتی در آن‌جا حکومت کرد، تا آن‌که آن اتفاقات برای أبوالسرایا افتاد و برای او از مأمون امان گرفت. و هر یک از فرزندان ابا الحسن موسی علیه السلام دارای فضل و منقبتی مشهور بوده اند، و چنان‌چه ذکر کردیم حضرت رضا علیه السلام در فضل بر همه آن‌ها مقدم بود. - . ارشاد : ۳۲۴ -

**[ترجمه]

«۴»

قب، [المناقب] لابن شهرآشوب: أَوْلَادُهُ ثَلَاثُونَ فَقَطْ وَ یُقَالُ سَبْعَهٌ وَ ثَلَاثُونَ فَأَبْنَاؤُهُ ثَمَانِیَهَ عَشَرَ عَلِیٌّ الْإِمَامُ وَ إِبْرَاهِیمُ وَ الْعَبَّاسُ وَ الْقَاسِمُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ عُبَیْدُ اللَّهِ وَ إِسْحَاقُ وَ زَیْدٌ وَ الْحَسَنُ وَ الْفَضْلُ مِنْ أُمَّهَاتِ أَوْلَادٍ وَ إِسْمَاعِیلُ وَ جَعْفَرٌ وَ هَارُونُ وَ الْحَسَنُ مِنْ أُمِّ وَلَدٍ وَ أَحْمَدُ وَ مُحَمَّدٌ وَ حَمْزَهُ مِنْ أُمِّ وَلَدٍ وَ یَحْیَی وَ عَقِیلٌ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْمُعْقِبُونَ مِنْهُمْ ثَلَاثَهَ عَشَرَ عَلِیٌّ الرِّضَا علیه السلام وَ إِبْرَاهِیمُ وَ الْعَبَّاسُ وَ إِسْمَاعِیلُ وَ مُحَمَّدٌ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ الْحَسَنُ وَ جَعْفَرٌ وَ إِسْحَاقُ وَ حَمْزَهُ وَ بَنَاتُهُ تِسْعَ عَشَرَهَ خَدِیجَهُ وَ أُمُّ فَرْوَهَ وَ أُمُّ أَبِیهَا وَ عُلَیَّهُ وَ فَاطِمَهُ الْکُبْرَی وَ فَاطِمَهُ الصُّغْرَی وَ نَزِیهَهُ وَ کُلْثُمُ وَ أُمُّ کُلْثُومٍ زَیْنَبُ وَ أُمُّ الْقَاسِمِ وَ حَکِیمَهُ وَ رُقَیَّهُ الصُّغْرَی وَ أُمُّ وَحِیَّهَ وَ أُمُّ سَلَمَهَ وَ أُمُّ جَعْفَرٍ وَ لُبَابَهُ وَ أَسْمَاءُ وَ أُمَامَهُ وَ مَیْمُونَهُ مِنْ أُمَّهَاتِ أَوْلَادٍ(۲).

**[ترجمه]مناقب إبن شهر آشوب: اولاد موسی بن جعفر علیه السلام سی نفر بوده‌اند، و گفته‌اند: سی و هفت نفر. هجده پسر: علی که امام بود، ابراهیم، عباس، قاسم، عبدالله، عبیدالله، اسحاق، زید، حسن و فضل که از چند کنیز بودند، و اسماعیل، جعفر، هارون و حسن از یک کنیز، و احمد، محمّد و حمزه از یک کنیز، و یحیی و عقیل و عبدالرحمن. که آن‌هایی از خود نسلی باقی گذاشتند سیزده نفرند: حضرت رضا علیه السلام، ابراهیم، عباس، اسماعیل، محمّد، عبدالله، حسن، جعفر، اسحاق، حمزه. [و...] و دختران ایشان نوزده نفرند: خدیجه، أم فروه، أم ابیها، علیّه، فاطمه کبری، فاطمه صغری، بریهه، کلثم، أم کلثوم زینب، أم القاسم، حکیمه، رقیه صغری، أم وحیه، أم سلمه، أم جعفر، لبابه، أسماء، أمامه و میمونه که از مادرانی مختلف بودند. - .

مناقب ۳ : ۴۳۸ –

**[ترجمه]

«۵»

کشف، [کشف الغمه]: قَالَ ابْنُ الْخَشَّابِ: وُلِدَ لَهُ عِشْرُونَ ابْناً وَ ثَمَانِيَهَ عَشَرَ بِنْتاً أَسْمَاءُ بَنِيهِ عَلِيٌّ الرِّضَا الْإِمَامُ وَ زَيْدٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ عَقِيلٌ وَ هَارُونُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ إِسْمَاعِيلُ وَ عُبَيْدُ اللَّهِ وَ عُمَرُ وَ أَحْمَدُ وَ جَعْفَرٌ وَ يَحْيَى وَ إِسْحَاقُ وَ الْعَبَّاسُ وَ حَمْزَهُ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَ الْقَاسِمُ وَ جَعْفَرٌ الْأَصْغَرُ وَ يُقَالُ مَوْضِعَ عُمَرَ مُحَمَّدٌ وَ أَسْمَاءُ الْبَنَاتِ خَدِيجَهُ وَ أُمُّ فَرْوَهَ وَ أَسْمَاءُ وَ عُلَيَّهُ وَ فَاطِمَهُ وَ فَاطِمَهُ وَ أُمُّ كُلْثُوم وَ أُمُّ كُلْثُومٍ وَ آمِنَهُ وَ زَيْنَبُ وَ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ وَ زَيْنَبُ الصُّغْرَى وَ أُمُّ الْقَاسِمِ وَ حَكِيمَهُ وَ أَسْمَاءُ الصُّغْرَى وَ مَحْمُودَهُ وَ أُمَامَهُ وَ مَيْمُونَهُ(۳).

ص: ۲۸۸

۱- ۱. الإرشاد ص ۳۲۴.

۲- ۲. المناقب ج ۳ ص ۴۳۸.

۳- ۳. کشف الغمّه ج ۳ ص ۴۱.

**[ترجمه]کشف الغمه: إبن خشاب گفته است: ایشان بیست پسر و هجده دختر داشتن؛ نام‌های پسران: علی الرضا که امام بودند، زید، ابراهیم، عقیل، هارون، حسن، حسین، عبدالله، اسماعیل، عبیدالله، عمر، احمد، جعفر، یحیی، اسحاق، عباس، حمزه، عبدالرحمن، قاسم و جعفر اصغر. برخی به جای عمر، از محمد نام برده‌اند.

و نام‌های دختران: خدیجه، أم فروه، أسماء، علیه، فاطمه، فاطمه، أم کلثوم، أم کلثوم، آمنه، زینب، أم عبدالله، زینب صغری، أم قاسم، حکیمه، أسماء صغری، محموده، أمامه و میمونه بوده است. - . کشف الغمه ۳ : ۴۱ -

**[ترجمه]

«۶»

کا، [الکافی] مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ مُوسَی بْنِ الْحَسَنِ عَنْ سُلَیْمَانَ الْجَوْهَرِیِّ قَالَ: رَأَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام یَقُولُ لِابْنِهِ الْقَاسِمِ قُمْ یَا بُنَیَّ فَاقْرَأْ عِنْدَ رَأْسِ أَخِیکَ وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا حَتَّی تَسْتَتِمَّهَا فَقَرَأَ فَلَمَّا بَلَغَ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا(۱) قَضَی الْفَتَی فَلَمَّا سُجِّیَ وَ خَرَجُوا أَقْبَلَ عَلَیْهِ یَعْقُوبُ بْنُ جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ کُنَّا نَعْهَدُ الْمَیِّتَ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ یُقْرَأُ عِنْدَهُ یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ فَصِرْتَ تَأْمُرُنَا بِالصَّافَّاتِ فَقَالَ یَا بُنَیَّ لَمْ تُقْرَأْ عِنْدَ مَکْرُوبٍ مِنْ مَوْتٍ قَطُّ إِلَّا عَجَّلَ اللَّهُ رَاحَتَهُ (۲).

**[ترجمه]کافی: سلیمان جوهری نقل کرده، دیدم که ابا الحسن علیه السلام به فرزندشان قاسم می گفت: ای پسرم! برخیز و در کنار بالین برادرت سوره و الصافات صفاً را تا انتهایش بخوان. شروع به خواندن کرد، همین که رسید به «أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا» - . صافات / ۱۱ - {آیا ایشان [از نظر] آفرینش سخت ترند، یا کسانی که [در آسمان‌ها] خلق کردیم؟}، جوان از دنیا رفت. وقتی پیکرش را آماده کردند و او را بیرون بردند، یعقوب بن جعفر آمد و به ایشان عرض کرد: ما تا به حال وقتی مرگ کسی نزدیک می‌شد، در کنارش «یس * وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ» - . یس / ۱ و ۲ - {یس[/یاسین] * سوگند به قرآن حکمت آموز} می‌خواندیم، ولی شما می‌فرمایید سوره صافات بخوانیم!؟ فرمودند: پسرکم! این سوره در کنار بالین کسی که گرفتار مرگ است خوانده نمی‌شود، مگر این‌که خداوند سریع او را راحت می کند. - . کافی ۳ : ۱۳۶ -

**[ترجمه]

«۷»

کا، [الکافی] الْعِدَّةُ عَنْ سَهْلٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ یُونُسَ بْنِ یَعْقُوبَ قَالَ: لَمَّا رَجَعَ أَبُو الْحَسَنِ مُوسَی علیه السلام مِنْ بَغْدَادَ وَ مَضَی إِلَی الْمَدِینَهِ مَاتَتْ لَهُ ابْنَهٌ بِفَیْدَ فَدَفَنَهَا وَ أَمَرَ بَعْضَ مَوَالِیهِ أَنْ یُجَصِّصَ قَبْرَهَا وَ یَکْتُبَ عَلَی لَوْحٍ اسْمَهَا وَ یَجْعَلَهُ فِی الْقَبْرِ(۳).

**[ترجمه]کافی: یونس بن یعقوب نقل کرده، وقتی ابا الحسن علیه السلام از بغداد بازگشتند و وارد مدینه شدند، یکی از دخترانشان که در فید بود از دنیا رفت. ایشان او را دفن کردند و به یکی از غلامان خود دستور دادند که قبر او را گچ بمالد و روی لوحی اسم آن دختر را بنویسد و در قبر بگذارد. - . همان : ۲۰۲ -

**[ترجمه]

«۸»

عُمْدَةُ الطَّالِبِ،: وَلَدَ علیه السلام سِتِّینَ وَلَداً سَبْعاً وَ ثَلَاثِینَ بِنْتاً وَ ثلاث [ثَلَاثاً] وَ عِشْرِینَ ابْناً دَرَجَ مِنْهُمْ خَمْسَةٌ لَمْ یُعْقِبُوا بِغَیْرِ خِلَافٍ وَ هُمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَ عَقِیلٌ وَ الْقَاسِمُ وَ یَحْیَی وَ دَاوُدُ وَ مِنْهُمْ ثَلَاثَةٌ لَهُمْ إِنَاثٌ وَ لَیْسَ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ وَلَدٌ ذَکَرٌ وَ هُمْ سُلَیْمَانُ وَ الْفَضْلُ وَ أَحْمَدُ وَ مِنْهُمْ خَمْسَةٌ فِی أَعْقَابِهِمْ خِلَافٌ وَ هُمُ الْحُسَیْنُ وَ إِبْرَاهِیمُ الْأَکْبَرُ وَ هَارُونُ وَ زَیْدٌ وَ الْحَسَنُ وَ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ أَعْقَبُوا بِغَیْرِ خِلَافٍ وَ هُمْ عَلِیٌّ وَ إِبْرَاهِیمُ الْأَصْغَرُ وَ الْعَبَّاسُ وَ إِسْمَاعِیلُ وَ مُحَمَّدٌ وَ إِسْحَاقُ وَ حَمْزَةُ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ عُبَیْدُ اللَّهِ وَ جَعْفَرٌ هَکَذَا قَالَ شَیْخُنَا أَبُو نَصْرٍ الْبُخَارِیُّ.

وَ قَالَ النَّقِیبُ تَاجُ الدِّینِ: أَعْقَبَ مُوسَی الْکَاظِمُ مِنْ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا أَرْبَعَةٌ مِنْهُمْ مُکْثِرُونَ وَ هُمْ عَلِیٌّ الرِّضَا وَ إِبْرَاهِیمُ الْمُرْتَضَی وَ مُحَمَّدٌ الْعَابِدُ وَ جَعْفَرٌ وَ أَرْبَعَةٌ مُتَوَسِّطُونَ وَ هُمْ زَیْدُ النَّارِ وَ عَبْدُ اللَّهِ وَ عُبَیْدُ اللَّهِ وَ حَمْزَةُ وَ خَمْسَةٌ مُقِلُّونَ وَ هُمُ الْعَبَّاسُ وَ هَارُونُ وَ إِسْحَاقُ وَ إِسْمَاعِیلُ وَ الْحَسَنُ وَ قَدْ کَانَ الْحُسَیْنُ بْنُ الْکَاظِمِ أَعْقَبَ فِی قَوْلِ شَیْخِنَا أَبِی الْحَسَنِ الْعَمْرِیِّ ثُمَّ انْقَرَضَ (۴).

ص: ۲۸۹

۱- ۱. سوره الصافّات الآیات: ۱۱.

۲- ۲. الکافی ج ۳ ص ۱۳۶.

۳- ۳. نفس المصدر ج ۳ ص ۲۰۲.

۴- ۴. عمده الطالب ص ۱۸۵- ۱۸۷.

**[ترجمه]عمده الطالب: حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شصت فرزند داشتند: سی و هفت دختر و بیست و سه پسر؛ بدون اختلاف، پنج نفر از پسران بی‌آن‌که فرزندی از خود به جا بگذارند، از دنیا رفتند، که عبارتند از: عبدالرحمن، عقیل، قاسم، یحیی و داود. و سه نفر از آن‌ها دختر داشتند و پسر نداشتند: سلیمان، فضل و احمد. در مورد پنج نفر از آن‌ها اختلاف وجود دارد که آیا فرزندی از خود باقی گذاشتند یا نه، که عبارتند از: حسین، ابراهیم أکبر، هارون، زید و حسن. و ده نفرشان بدون اختلاف دارای فرزند بودند: علی، ابراهیم أصغر، عباس، اسماعیل، محمّد، اسحاق، حمزه، عبدالله، عبیدالله و جعفر. استاد ما ابونصر بخاری این چنین می‌گفت.

نقیب تاج الدین می‌گوید: حضرت موسی کاظم از سیزده پسرشان دارای نسل شدند که چهار نفر از آن‌ها فرزندان زیادی داشتند: حضرت رضا، ابراهیم مرتضی، محمّد عابد، جعفر. و چهار نفر تعداد فرزندانشان متوسط بود: زید النار، عبدالله، عبیدالله، و حمزه. و پنج نفر تعداد کمی فرزند داشتند: عباس، هارون، اسحاق، اسماعیل و حسن. بنا بر قول استاد ما ابا الحسن عمری، حسین بن کاظم نیز دارای فرزند شد، ولی بعد از دنیا رفتند. -. عمده الطالب : ۱۸۵ - ۱۸۷ -

**[ترجمه]

«۹»

تَارِيخُ قُمَّ، لِلْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيِّ قَالَ أَخْبَرَنِي مَشَايِخُ قُمَّ عَنْ آبَائِهِمْ: أَنَّهُ لَمَّا أَخْرَجَ الْمَأْمُونُ الرِّضَا علیه السلام مِنَ الْمَدِينَهِ إِلَى مَرْوَ لِوِلَايَهِ الْعَهْدِ فِي سَنَهِ مِائَتَيْنِ مِنَ الْهِجْرَهِ خَرَجَتْ فَاطِمَهُ أُخْتُهُ تَقْصِدُهُ فِي سَنَهِ إِحْدَى وَ مِائَتَيْنِ فَلَمَّا وَصَلَتْ إِلَى سَاوَهَ(۱)

مَرِضَتْ فَسَأَلَتْ كَمْ بَيْنَهَا وَ بَيْنَ قُمَّ قَالُوا عَشَرَهُ فَرَاسِخَ فَقَالَتِ احْمِلُونِي إِلَيْهَا فَحَمَلُوهَا إِلَى قُمَّ وَ أَنْزَلُوهَا فِي بَيْتِ مُوسَى بْنِ خَزْرَجِ بْنِ سَعْدٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ وَ فِي أَصَحِّ الرِّوَايَاتِ أَنَّهُ لَمَّا وَصَلَ خَبَرُهَا إِلَى قُمَّ اسْتَقْبَلَهَا أَشْرَافُ قُمَّ وَ تَقَدَّمَهُمْ مُوسَى بْنُ الْخَزْرَجِ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَيْهَا أَخَذَ بِزِمَامِ نَاقَتِهَا وَ جَرَّهَا إِلَى مَنْزِلِهِ وَ كَانَتْ فِي دَارِهِ سَبْعَهَ عَشَرَ يَوْماً ثُمَّ تُوُفِّيَتْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فَأَمَرَ مُوسَى بِتَغْسِيلِهَا وَ تَكْفِينِهَا وَ صَلَّى عَلَيْهَا وَ دَفَنَهَا فِي أَرْضٍ كَانَتْ لَهُ وَ هِيَ الْآنَ رَوْضَتُهَا وَ بَنَى عَلَيْهَا سَقِيفَهً مِنَ الْبَوَارِيِّ إِلَى أَنْ بَنَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجَوَادِ علیهم السلام عَلَيْهَا قُبَّهً قَالَ وَ أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابَوَيْهِ- عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ أَنَّهُ لَمَّا تُوُفِّيَتْ فَاطِمَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَ غُسِّلَتْ وَ كُفِّنَتْ حَمَلُوهَا إِلَى مَقْبَرَهِ بابلان وَ وَضَعُوهَا عَلَى سِرْدَابٍ حُفِرَ لَهَا فَاخْتَلَفَ آلُ سَعْدٍ فِي مَنْ يُنْزِلُهَا إِلَى السِّرْدَابِ ثُمَّ اتَّفَقُوا عَلَى خَادِمٍ لَهُمْ صَالِحٍ كَبِيرِ السِّنِّ يُقَالُ لَهُ قَادِرٌ فَلَمَّا بَعَثُوا إِلَيْهِ رَأَوْا رَاكِبَيْنِ مُقْبِلَيْنِ مِنْ جَانِبِ الرَّمْلَهِ(۲)

وَ عَلَيْهِمَا لِثَامٌ فَلَمَّا قَرُبَا مِنَ الْجِنَازَهِ نَزَلَا وَ صَلَّيَا عَلَيْهَا ثُمَّ نَزَلَا السِّرْدَابَ وَ أَنْزَلَا الْجِنَازَهَ وَ دَفَنَاهَا فِيهِ ثُمَّ خَرَجَا وَ لَمْ يُكَلِّمَا أَحَداً وَ رَكِبَا وَ ذَهَبَا وَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ هُمَا وَ قَالَ الْمِحْرَابُ الَّذِي كَانَتْ فَاطِمَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تُصَلِّي فِيهِ مَوْجُودٌ إِلَى الْآنِ فِي دَارِ مُوسَى وَ يَزُورُهُ النَّاسُ (۳).

۱- ۱. ساوه: مدینه حسنه بین الری و همذان، و بقربها مدینه یقال لها: آوه، بینهما نحو فرسخین.

۲- ۲. الرمله: مدینه بفلسطین، کانت قصبتها، و کانت رباطا للمسلمین، و بینها و بین بیت المقدس اثنا عشر میلا و هی کوره منها.

۳- ۳. ترجمه تاریخ قم ص ۲۱۳ طبع مطبعه مجلس ایران سنه ۱۳۵۳ ه.

أقول: أوردنا بعض أحوالهم فی باب وصیه موسی علیه السلام و باب أحوال عشائر الرضا علیه السلام و سیأتی بعض أحوال عبد الله بن موسی فی باب مکارم أخلاق أبی جعفر الجواد علیه السلام (۱)

۱- ۱. تم- و للّه الحمد و المنه- توشیح الجزء الحادی عشر من بحار الأنوار حسب تجزئه المصنّف- و هو الجزء الثامن و الأربعون حسب تجزئه سیاده الناشر المحترم- بما تیسر لنا من مراجعه فی تصحیحه علی مصادره، و تعیین موضع النصّ و غیر ذلک ممّا اقتضاه المقام و ذلک من نعم اللّه تعالی علی العبد الفقیر الی ربّه المعترف بالعصیان محمّد مهدیّ السیّد حسن الموسوی الخرسان فی ۲۵ شهر شعبان المعظم سنه ۱۳۸۵ هجریه.

**[ترجمه]تاریخ قم، تألیف حسن بن محمد قمی: بزرگان قم از پدرانشان برایم نقل کردند: وقتی مأمون حضرت رضا علیه السلام را در سال دویست هجری برای ولایت عهدی از مدینه به مرو برد، خواهرشان فاطمه، در سال دویست و یک به قصد دیدار ایشان از مدینه راه افتاد؛ وقتی به ساوه رسیدند، مریض شدند. پرسیدند از ساوه تا قم چقدر فاصله است؟ گفتند: ده فرسخ. گفتند: مرا به آن‌جا ببرید. ایشان را به قم بردند و در منزل موسی بن خزرج بن سعد اشعری ساکن کردند. بنابر روایات خیلی صحیح، وقتی خبرش رسید که ایشان در راه آمدن به قم هستند، بزرگان قم و پیشاپیش آن‌ها موسی بن خزرج به استقبال ایشان رفتند. موسی بن خزرج وقتی به ایشان رسید، مهار شتر ایشان را گرفت و شتر را تا منزل خود کشاند. ایشان هفده روز در خانه او بودند و سپس از دنیا رفتند.

موسی دستور داد ایشان را غسل داده و کفن کردند و خودش بر ایشان نماز خواند و ایشان را در زمینی که ملک خودش بود و در حال حاضر حرم ایشان است، دفن کرد و بر فراز قبرش سقفی از بوریا ساخت. تا این‌که بعدها زینب، دختر حضرت جواد علیه السّلام بود بر فراز قبر ایشان قبه ای ساخت.

حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه از محمّد بن حسن بن احمد بن ولید برایم نقل کرد که، وقتی فاطمه رضی الله عنها از دنیا رفت، ایشان را غسل داده و کفن کردند و به قبرستان بابلان بردند و در سردابی که برایش کنده بودند، گذاشتند. بین افراد قبیله سعد اختلاف بوجود آمد که چه کسی ایشان را داخل سرداب گذارد؛ سپس همه قبول کردند که پیرمردی صالح که خادمشان بود و قادر نام داشت، این کار را بکند. همین که از پی او فرستادند، دیدند دو سوار نقاب‌دار از سمت بیابان آمدند و وقتی نزدیک جنازه رسیدند، از مرکب خود پایین آمدند و بر ایشان نماز خواندند و بعد وارد سرداب شدند و جنازه را در سرداب گذاشته و در آن‌جا دفن کردند، بعد هم از سرداب خارج شدند و بدون این‌که با کسی صحبت کنند، سوار شدند و رفتند، و هیچ‌کس نفهمید آن‌ها که بودند. و می گفت: محرابی که حضرت فاطمه رضی الله عنها در آن نماز می‌خواندند، هنوز هم در خانه موسی موجود است و مردم زیارتش می‌کنند. -. ترجمه تاریخ قم : ۲۱۳ -

مؤلف: بعضی از احوالات فرزندان و همسران موسی بن جعفر علیه السّلام را در بخش وصیت ایشان علیه السلام و بخش احوالات خویشاوندان حضرت رضا علیه السلام آوردیم. در بخش مکارم اخلاق حضرت جواد علیه السلام نیز بعضی از احوالات عبدالله بن موسی ذکر خواهد شد .

گوشه‌ها یی از احوال برادران و فرزندان موسی بن جعفر

علیه السّلام، که آن‌ها را از کتاب تحفه العالم فی شرح

خطبه المعالم، تألیف سید جعفر آل بحر العلوم طباطبائی

اقتباس کردیم.

در احوالات برادران و خواهران امام کاظم علیه السلام

حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام شش برادر و سه خواهر داشتند:

اسماعیل، عبدالله أفطح و أم فروه که نامش عالیه بود و مادر این سه، فاطمه دختر حسین بن علی بن الحسین علیه السّلام بود، از إبن ادریس – خدا رحمتش کند – نقل شده که مادر اسماعیل، فاطمه دختر حسین اثرم فرزند حسن بن علی بن أبی‌طالب بود. و اسحاق از یک مادر، و عباس و علی و محمّد و أسماء و فاطمه که از چند مادر بودند.

اسماعیل بزرگترین فرزند حضرت صادق علیه السّلام بود، و هموست که جد خلفای فاطمی در مغرب و مصر است و مصر جدید را آن‌ها ساخته اند.

در بغداد دو قبر وجود دارد که یکی متعلق به علی بن اسماعیل بن صادق علیه السّلام است که پیش اهالی بغداد به سید سلطان علی معروف است، و دیگری قبر برادرش محمّد بن اسماعیل، جد فاطمیین است که اهل بغداد او را به نام فضل می‌شناسند و نام محله ای که در آن‌جا دفن شده نیز محله فضل است.

حضرت صادق علیه السّلام به اسماعیل بسیار محبت داشت و نسبت به او خیرخواه و دلسوز بود. گروهی از شیعیان فکر می... کردند او بعد از پدرش امام می‌شود و جانشین پدرش خواهد بود، چون همان‌طور که گفتیم او از همه بزرگتر بود و پدرش به او علاقه می‌ورزید و احترامش می کرد و دارای جمال و کمال ظاهری و باطنی بود، ولی او در زمان حیات پدرش از دنیا رفت. وقتی جنازه او را برای دفن به بقیع می بردند، پدرش حضرت صادق علیه السلام چند بار فرمودند که جنازه را بر زمین بگذارند و طوری که مردم او را ببینند، کفن را از روی صورتش کنار می‌زدند، در بین راه سه بار این کار را تکرار نمودند تا مردم شاهد مرگ او باشند و نگویند که او غایب شده است، چنان‌چه بعضی در مورد او این‌طور گمان می کردند. وقتی مرگ او قطعی شد، بیشتر آن‌هایی که قائل به امامت و وجوب اطاعت از او بودند، از حرفشان برگشتند.

ولی عده‌ای گفتند: او نمرده و فقط امرش بر مردم مشتبه شده است. عده‌ای دیگر گفتند: مرده است، ولی فرزند خود محمّد را به جانشینی خود تعیین کرده و بعد از حضرت صادق علیه السلام او امام خواهد بود، که این‌ها، قرامطه و مبارکه نام گرفتند. و گروهی نیز گفتند: حضرت صادق علیه السلام، بر امامت محمّد نص نمودند نه اسماعیل، و بعد امامت را تا آخر الزمان در اولاد محمد جاری دانستند.

سید محمّد، که جد جدمان بحر العلوم است، گفته است: نادرستی و بطلان مذهب این‌ها، واضح تر از آن است که توضیح داده شود. البته باز هم کاملاً در جای خود توضیح داده شده است.

قبر اسماعیل در خود بقیع نیست، بلکه در خارج بقیع و در قسمت غربی قبه العباس است، آن بقعه، از سمت قبله و مشرق، در رأس دیوار اطراف مدینه بوده و درب آن از داخل مدینه بوده است. ساخت این بقعه قبل از ساخت دیوار اطراف مدینه بوده و بعدها دیوار متصل به آن ساخته شده است، که سازه‌های بعضی از خلفای فاطمی مصر است.

قبر مقداد بن اسود کندی نیز در بقیع است؛ زیرا او در جرف که در یک فرسخی مدینه است از دنیا رفت و جنازه اش را به مدینه آوردند. و این‌که عوام اهل شهروان معتقدند که قبر مقداد بن أسود در آن شهر است، اشتباه است. آن‌طور که در

روضات آمده، به احتمال قوی قبری که در شهروان است، قبر دانشمند ارجمند شیعه فاضل مقداد است که تألیفات او شناخته شده است.

دانشمندان سیره و تاریخ در مورد تاریخ مدینه منوره نوشته اند که بیشتر صحابه پیامبر در بقیع دفن شدند، و قاضی عیاض در مدارک می‌نویسد: عده اصحاب پیامبر که در آن‌جا دفن شده‌اند، به ده هزار نفر می‌رسند، ولی قبر غالب آن‌ها هم از نظر مکان و هم از نظر جهت مخفی است، و سببش هم این بوده که پیشینیان قبرها را با نوشتن و بنا ساختن مشخص نمی کرده اند، به علاوه این‌که گذشت روزگار، موجب از بین رفتن آثار می‌شود.

بله، یکی از کسانی که در میان بنی‌هاشم، هم مکان قبرش و هم جهت آن معلوم است، ابراهیم پسر پیامبر صلی الله علیه و آله است که قبرش در بقعه ای نزدیک بقیع است که قبر صحابی بزرگ، عثمان بن مظعون نیز در آن‌جاست، ابراهیم اولین کسی است که در بقیع دفن شده است.

همچنین قبر أسعد بن زراره و إبن مسعود و رقیه و أم کلثوم دو دختر رسول الله صلّی الله علیه و آله نیز در آن‌جا است. در روایات سنی و شیعه چنین آمده است که وقتی رقیه درگذشت و پیامبر صلّی الله علیه و آله او را دفن می‌کردند، فرمودند: به صحابی صالح ما، عثمان بن مظعون ملحق شو.

سمهودی می‌گوید: ظاهراً همه دختران پیامبر صلّی الله علیه و آله، کنار قبر عثمان بن مظعون دفن شده اند؛ زیرا وقتی پیامبر صلّی الله علیه و آله، بر قبر عثمان سنگ می‌گذاشتند، فرمودند: با این سنگ قبر برادرم را مشخص می‌کنم، و هر یک از فرزندانم که بمیرند را نیز همین‌جا دفن خواهم کرد.

دولابی که در سال ۳۱۰ درگذشته، در کتاب الکنی می‌نویسد: وقتی عثمان بن مظعون از دنیا رفت، زنش گفت: ای اباالسائب! بهشت بر تو گوارا باد. و اولین کسی که به او پیوست، ابراهیم فرزند رسول الله صلّی الله علیه و آله بود.

خلاصه، این‌که می‌گویند قبر عثمان بن عفان نیز در آن‌جاست، غلط است؛ زیرا قبر او در خارج بقیع است. إبن اثیر در نهایه در ماده \\"حشش\\" می‌نویسد: از همین ماده است حدیث عثمان، که در آن آمده او را در حش کوکب، که باغی در پشت مدینه و خارج بقیع بود، دفن کردند. نقل کلام دولابی در این‌جا تمام می‌شود.

قبر عقیل بن أبی‌طالب نیز در آن‌جاست، و پسر برادرش عبدالله جواد بن جعفر طیار نیز با او در یک قبر است. نزدیک قبه عقیل بقعه ایست که در آن زنان پیامبر دفن شده اند. و قبر صفیه دختر عبدالمطلب، عمه پیامبر صلّی الله علیه و آله در طرف چپ خارج بقیع است و در طرف قبله این بقعه قبریست که متصل به دیوار بقعه است و ضریحی بر روی آن است و عوام عقیده دارند که آن قبر زهرا علیها السّلام است و قبر فاطمه بنت اسد همان است که در زاویه مقبره عمومی بقیع در قسمت شمالی قبه عثمان قرار دارد، با این‌که اشتباه است؛ زیرا قبر زهرا علیها السّلام محققاً، یا در خانه خودشان است، و یا در حرم نبوی است، که هزاران ثنا و تحیت بر کسی که به آن مکان شرافت بخشیده باد. و قبر فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین همان قبری است که در جهت قبله بقعه قرار دارد. چنان‌چه در بعضی از روایات آمده که چهار امام علیهم السلام در کنار قبر مادر بزرگشان

فاطمه بنت اسد بن هاشم بن دفن شدند. و قبری که در مقبره عمومی واقع است، قبر سعد بن معاذ اشهلی، یکی از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله است. چنان‌چه صاحب تلخیص معالم الهجره نیز همین‌طور می گوید.

از کسانی که قبر فاطمه بنت اسد را در همان‌جایی که ما گفتیم تعیین کرده است، سید علی سمهودی در کتاب وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی است.

گفتار در مورد بقیع را با مطلبی که از سلمان فارسی روایت شده خاتمه دهیم: در دوران عمر بن خطاب، قبرهای بقیع شروع به لرزیدن کرد و ناله اهل مدینه بلند شد. عمر و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله از خانه بیرون آمدند و شروع به دعا برای آرام شدم لرزش زمین کردند، ولی لرزش همان‌طور بیشتر شد و به دیوار خانه های مدینه رسید و مردم تصمیم به خروج از شهر گرفتند. عمر گفت: بروید ابا الحسن علی بن أبی‌طالب را بیاورید، علی علیه السّلام آمدند. عمر گفت: ای ابا الحسن! نمی بینی چگونه قبرهای بقیع شروع به لرزیدن کرده و تا دیوار خانه ها هم جلو آمده است و مردم تصمیم گرفته‌اند از شهر خارج شوند!؟

علی علیه السلام فرمودند: صد نفر از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله که در جنگ بدر شرکت کرده اند را صدا کنید بیایند. از میان آن صد نفر، ده نفرشان را انتخاب کردند و در پشت سر خود قرار دادند و آن نود نفر دیگر را نیز در پشت سر آن‌ها قرار دادند در مدینه زن و دختری باقی نماند و همه خارج شدند. بعد ابوذر و سلمان و مقداد و عمار را خواستند و به آن‌ها فرمودند: شما جلو من راه بروید. رفتند تا به وسط قبرستان بقیع رسیدند مردم نیز اطراف آن‌ها حلقه زده بودند. با پای خود بر زمین زدند و بعد سه بار فرمودند: تو را چه شده است؟ زمین آرام شد. فرمودند: خدا و رسولش صلی الله علیه و آله راست گفته بودند؛ ایشان جریان این حادثه و این روز و این ساعت و جمع شدن مردم برای آن را به من خبر داده بودند. خداوند تعالی در کتابش می‌فرماید: «إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها * وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها * وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها» - . زلزله / ۱ و ۲ و ۳ - {آن‌گاه که زمین به لرزش [شدید] خود لرزانیده شود * و زمین بارهای سنگین خود را برون افکند * و انسان گوید [زمین] را چه شده است}، و زمین بارهای سنگین خود را برای من خارج کرد. سپس مردم برگشتند و لرزش دیگر آرام شده بود.

بعد از اسماعیل، عبدالله از همه برادران خود بزرگ‌تر بود و او در نزد پدرش از جهت احترام، به اندازه سایر برادرانش منزلت نداشت و متهم بود که در اعتقاداتش، مخالف پدر خویش است. گفته می‌شود که او با حشویه رفت و آمد می کرد و افکارش مایل به مذهب مرجئه بود. او پس از وفات پدرش ادعای امامت کرد و دلیلش این بود که من بزرگترین فرزند فعلی پدرم هستم. گروهی از پیروان حضرت صادق علیه السّلام نیز پیرو او شدند، ولی بعداً بیشترشان از قول به امامت او برگشتند و جز تعداد کمی از آن‌ها بر حرفشان باقی نماندند که به فطحیه ملقب شدند؛ زیرا عبدالله پاهایش پهن بود. و بعضی گفته‌اند لقب فطحی از آن جهت بود که رئیس و دعوت کنند آن‌ها به این مذهب، شخصی به نام عبدالله افطح بود.

اما اسحاق، مفید در ارشاد می‌نویسد: اسحاق بن جعفر علیه السّلام، مردی فاضل و صالح و پرهیزگار و کوشا در عبادت بود، و مردم حدیث و آثار از او روایت کردند.

إبن کاسب هر وقت از او حدیث نقل می‌کرد، می‌گفت: حدیث کرد مرا آن ثقه رضی، اسحاق بن جعفر علیه السّلام. او قائل به امامت برادرش حضرت موسی بن جعفر بود و از پدرش در مورد امامت ایشان روایت نقل کرده است.

در عمده می‌نویسد: کنیه او ابامحمّد و لقب او مؤتمن بود و در عریض متولد شد، و بیشتر از همه مردم به رسول الله صلی الله علیه و آله شباهت داشت. او با برادرش موسی کاظم علیه السّلام از یک مادر بودند و شخصیتی محدث و جلیل‌القدر بود. بعضی از شیعیان مدعی امامت او شدند، سفیان بن عیینه هر وقت از او نقل حدیث می‌کرد، می‌گفت: حدیث کرد مرا آن ثقه رضی، اسحاق بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین علیهم السّلام.

محمّد بن جعفر، مردی سخاوتمند و شجاع بود و پیوسته یک روز در میان روزه می‌گرفت. در آشپزخانه او هر روز یک گوسفند مصرف می‌شد و در قیام با شمشیر با زیدیه هم‌عقیده بود. در سال ۱۹۹ در مکه علیه مأمون قیام کرد و جارودیه نیز پیرو او شدند. مأمون سپاهی به فرماندهی عیسی جلودی به سوی او گسیل کرد و او را شکست داد و اسیر کرد و پیش مأمون آورد، ولی مأمون به او احترام گذاشت و او را نکشت و با خود به خراسان برد. قبر او در بسطام است. او همان کسی است که قبلاً گفتیم قبرش در گرگان است؛ زیرا گرگان نام مجموع آن ناحیه معین است که شامل استرآباد و شهرهای دیگر است. مانند مصر و قاهره و عراق و کوفه که خود هر کدام مشتمل بر تعدادی شهر هستند.

نویسنده کتاب مجالس المؤمنین در ضمن احوال بایزید بسطامی می‌نویسد: سلطان الجایتو خان دستور داد بر فراز قبر محمّد بن جعفر قبه ای بسازند. گروهی از شیعیان قائل به امامت او پس از پدرش شدند که به آن‌ها سمطیه می‌گویند؛ زیرا رئیس آن‌ها یحیی بن أبی‌السمط نام داشت.

علی بن جعفر، مردی بسیار صاحب فضل و بسیار پرهیزگار و صحیح الاعتقاد بود و احادیث زیادی از برادرش موسی علیه السلام نقل کرده است. او همان است که به علی بن جعفر عریضی مشهور است و تحت تربیت برادرش موسی بن جعفر رشد یافت و تا امروز تمام شیعیان از او به نیکی یاد می‌کنند، و چهار یا پنج امام را درک کرده است. سید در انوار می‌نویسد: در پرهیزگاری کسی همانند او نبود، و همچنین در فضل. همیشه به همراه برادر خود موسی بن جعفر علیه السلام بود و قائل به امامت ایشان و حضرت رضا و حضرت جواد علیهم السلام بود.

هر وقت حضرت جواد علیه السّلام را با کودکان دیگر می‌دید، از میان گروه شیعیان در مسجد برمی‌خاست و پیش ایشان می... رفت و خود را به پاهای ایشان می‌انداخت و محاسن سفید خود را به خاک پاهای ایشان می‌مالید و می‌گفت: خدا این کودک را لایق امامت دانسته و او را امام قرار داده است، حال آن‌که اما مرا با این محاسن سفید شایسته امامت ندانسته است. زیرا گروهی از شیعیان به او می‌گفتند: تو امام هستی، ادعای امامت کن. ولی او هیچ‌کدام از سخنان آن‌ها را نمی پذیرفت. رضوان الله علیه.

روایت شده که هر وقت حضرت جواد علیه السلام می‌خواستند برای خون‌گیری فصد کنند، علی بن جعفر به رگ زن می... گفت: اول مرا فصد کن تا حرارت آهن را قبل از حضرت جواد بچشم.

مقبره او را در سه جا نوشته اند: یکی در قم، که معروف است و در خارج شهر است که صحنی وسیع و گنبدی بلند با آثار باستانی است که از آن جمله سنگی است که روی قبر گذاشته شده و اسم او و پدرش در آن سنگ نوشته شده است، و تاریخ نوشته سال ۷۴ است.

مجلسی – که رحمت خدا بر او باد – در بحار می‌نویسد: از جمله کسانی که به جلالت و شرافت معروف است، علی بن جعفر علیه السّلام است که در قم مدفون است و جلالت قدر او و مشهورتر از آن است که نیاز به گفتن داشته باشد.

اما این‌که علی بن جعفر معروف در قم دفن شده باشد، در هیچ کتاب معتبری ذکر نشده است. جز این‌که در آن‌جا اثر قبر شریفی وجود دارد که اسمش بر آن نوشته شده است.

در تحفه الزائر می‌نویسد: زیارت‌گاهی در قم وجود دارد که قبر بزرگی در آن‌جا هست و بر روی قبر نوشته است: قبر علی بن جعفر صادق علیه السّلام و محمّد بن موسی، و تا این زمان، نزدیک به چهارصد سال از تاریخ ساخت آن قبر می گذرد.

فقیه، مجلسی اول در شرح من لا یحضره الفقیه در ذیل نام علی بن جعفر، پس از ذکر پاره ای از فضائل او می‌نویسد: قبرش در قم مشهور است. شنیده ام که اهل کوفه از او دعوت کردند که از مدینه پیش آن‌ها بیاید و نزد آن‌ها بماند. دعوت آن‌ها را اجابت کرد و مدتی در کوفه بود و اهل کوفه حدیث‌هایی از او نوشتند. سپس اهل قم از او تقاضا کردند که در شهر آن‌ها ساکن شود، دعوت آن‌ها را نیز پذیرفت و تا هنگام وفاتش در همان جا ماند. او دارای فرزندان و نوادگان زیادی است که در اطراف پراکنده هستند و قبر بعضی از آن‌ها در اصفهان است که یکی از آن‌ها قبر سید کمال الدین در روستای سین برخوار است که زیارت‌گاهی معروف است. در این‌جا نقل کلام مجلسی اول تمام می‌شود.

به گمان من، محمّد بن موسی که با علی بن جعفر در قم دفن شده، از فرزندان حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام و همان محمد بن موسی بن اسحاق بن ابراهیم العسکری بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام است. مؤلف تاریخ قم نوشته است: از ابامحمّد موسی بن اسحاق یک پسر و یک دختر متولد شد. ولی اسم پسر را نبرده است. و مؤلف عمده می... نویسد: موسی بن اسحاق بن ابراهیم عسکری فرزندی به نام اباجعفر محمّد داشت که در قم فقیه بود و اباعبدالله اسحاق که إلی آخر...

دومین مقبره در خارج شهر سمنان و در وسط باغی سرسبز است که گنبد و بارگاهی دارد و ساختمانی خوش منظره است، ولی از مجلسی نقل شده که معلوم نیست قبر او آن‌جا باشد، بلکه خلافش احتمال بیشتری دارد.

سومی در عُرَیض است که در فاصله یک فرسخی بعد از مدینه است و روستایی است که مِلک و محل سکونت خود و فرزندان و نوادگانش بوده و به همین جهت به عریضی معروف شده است. او در آن‌جا قبری و گنبدی دارد. محدث نوری در خاتمه مستدرک با شرح مفصلی این نظر را اختیار کرده و ظاهراً همین درست است. شاید قبری که در قم هست، متعلق به یکی از نوادگان او باشد.

اما عباس بن جعفر، مؤلف ارشاد می‌نویسد: مردی فاضل و شریف بود.

یک تتمه: پوشیده نماند که در حاشیه نهر کربلا که معروف به نهر حسینی است، مقامی وجود دارد که در بین اهل آن دیار به مقام جعفر صادق علیه السّلام معروف است. شاید این همان مقامی باشد که حضرت صادق علیه السّلام در حدیث صفوان، که مجلسی آن را در تحفه الزائر از مصباح شیخ طوسی - که خدا رحمتش کند - نقل کرده و در مورد تعلیم آداب زیارت جدش حسین علیه السّلام می‌باشد، از آن تعبیر کرده باشند؛ در آن حدیث آمده: وقتی به نهر فرات رسیدی، یعنی شریعه‌ای که حضرت صادق آن را علقمی نامیدند، چنین بگو. تفسیر نهر فرات به شریعه علقمی، از قلم آن دو شیخ است و ظاهرش این ... است که در زمان آن دو بزرگوار، آن مکان مقدس، مشهور به مقام حضرت صادق علیه السلام بوده است .

مطالبی درباره اولاد امام کاظم علیه السّلام

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام سی و هفت، و برخی گفته‌اند سی و نه فرزند دختر و پسر داشتند: علی بن موسی الرضا علیه السّلام، ابراهیم و عباس و قاسم که از چند مادر مختلف بودند، اسماعیل که زیارت‌گاهی در تویسرکان ایران دارد و جعفر و هارون و حسن از یک مادر، احمد و محمّد و حمزه از یک مادر، عبدالله و اسحاق و عبیدالله و زید و حسن و فضل که قبرش در بهبهان معروف است و زیارت می شود و معروف به شاه فضل است و حسین و سلیمان از مادرانی مختلف. فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه و حکیمه و أم ابیها و رقیه صغری و کلثوم و أم جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و حسنه و بریهه و عایشه و أم سلمه و میمونه که از چند مادر مختلف بودند.

اما ابراهیم، شیخ مفید - که خدایش رحمت کند - در ارشاد و طبرسی در اعلام الوری می‌نویسند: ابراهیم بن موسی مردی شجاع و کریم بود و در ایام مأمون، از طرف محمّد بن زید بن علی بن حسین بن علی بن أبی‌طالب که ابوالسرایا در کوفه با او بیعت کرده بود، فرمانروای یمن شد. ابراهیم به یمن رفت و آن‌جا را فتح کرد و مدتی بر آن‌جا امارت کرد، تا آن‌که آن جریانات برای ابوالسرایا اتفاق افتاد و برای او از مأمون امان گرفت. شیخ مفید و شیخ طبرسی، هر دو تصریح کرده اند که هر یک از فرزندان ابا الحسن موسی علیه السلام دارای فضل و منقبتی مشهور بودند.

در کتاب وجیزه مجلسی آمده است: ابراهیم بن موسی بن جعفر شخصیتی مدح‌شده است. کلینی در کافی، در باب \\"امام چه وقتی می‌فهمد که به مقام امامت رسیده است\\" با سند خود از علی بن أسباط نقل کرده، به حضرت رضا علیه السّلام عرض کردم: مردی پیش برادرتان ابراهیم رفته و به او گفته که پدرتان زنده هستند؛ شما از از این قضیه چیزی می‌دانید؟ حضرت فرمودند: سبحان الله! رسول الله صلی الله علیه و آله می‌میرد، ولی موسی بن جعفر نمی‌میرد! به خدا قسم پدرم از دنیا رفته است، همان‌طور که رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. ولی خداوند تبارک و تعالی پس از درگذشت پیامبرش صلی الله علیه و آله تا زمان‌های آینده، پیوسته این دین را بر فرزندان عجم منت می‌گذارد و از خویشاوندان پیامبرش دور می‌کند، به آن‌ها می‌دهد و از این‌ها می‌گیرد. من در اول ماه ذی‌الحجه، بعد از آن که نزدیک بود زنانش را طلاق دهد و غلامان و کنیزانش را آزاد کند، هزار دینار از قرض‌های او را پرداخت کردم. ولی من هم آن‌چه را که یوسف از برادران خود شنید، شنیده‌ام.

جد صالح ما در شرح اصول کافی نوشته است: \\"مردی پیش برادرتان ابراهیم رفته ... \\" در بعضی از نسخه‌ها به جای \\"عنی أخاک\\"، \\"عزی أخاک\\" به معنای تعزیت عرض کرده، آمده است. گفته شده آن مرد، عباس فرزند دیگر موسی بن جعفر علیه السلام بوده است.

\\"بر فرزندان عجم منت می گذارد\\" منظور از فرزندان عجم کسانی مانند سلمان و دیگران است، این روایت دربردارنده مدح بزرگی برای عجم و برتری آن‌ها بر عرب است. ابوعامر بن حرشنه کتابی در موضوع برتری عجم بر عرب نوشته است، و اسحاق إبن سلمه نیز همین‌طور. چگونه میتوان فضل عجم را انکار نمود، و حال آن‌که در روایات مطالبی آمده که دلالت می‌کند آن‌ها از یاران حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف هستند و خداوند به وسیله آن‌ها دین را تأیید می کند.

پیامبر صلّی الله علیه و آله فرموده‌اند: ایرانیان بیش از همه مردم از این دین سعادتمند می‌شوند. این روایت را شیخ ابومحمّد جعفر بن احمد بن علی قمی ساکن ری، در کتاب جامع الأحادیث نقل کرده است. مضاف بر این‌که، ایرانیان از جهت تأیید کردن دین و پذیرش علم، نیکوتر و بیشتر از اعراب هستند، دلیل بر این مطلب، این سخن خداوند متعال است: «وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ * فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ ما كانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ» - . شعراء / ۱۹۸ - {و

اگر آن را بر برخی از غیر عرب زبانان نازل می کردیم * و پیامبر آن را برایشان می خواند، به آن ایمان نمی آوردند}؛ علی بن إبراهیم در تفسیر این آیه از حضرت صادق علیه السّلام نقل کرده که ایشان فرمودند: اگر قرآن بر عجم نازل میشد، عرب به آن ایمان نمی آورد. بر عرب نازل شده است و عجم به آن ایمان آورد. این برای عجم فضیلت است.

علی بن إبراهیم در تفسیر آیه شریفه: «وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ» - . حجرات / ۱۳ - { و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست} می‌نویسد: شعوب گروه‌های عجم هستند و قبائل گروه‌های عرب و أسباط گروه‌های بنی‌اسرائیلند. این تفسیر از حضرت صادق علیه السّلام روایت شده است.

رسول الله صلی الله علیه و آله در روز فتح مکه فرمودند: ای مردم! خداوند به وسیله اسلام، نخوت جاهلیت و تفاخر به پدران را از شما زدود. عرب بودن به این نیست که پدری که انسان را می‌زاید عرب باشد، عربیت فقط یک زبان بای سخن گفتن است که هر کس بتواند با آن تکلم کند، عرب است. بدانید که شما همگی از آدم به وجود آمده اید و آدم از خاك است. این فرمایش صراحت در این مطلب دارد که تکلم به زبان عربی به تنهایی موجب افتخار نیست، بلکه معیار فخر تقوا است.

در باب سیصد و شصت و ششم فتوحات مکیه آمده است: وزرای حضرت مهدی علیه السّلام از میان عجم‌ها هستند و هیچ‌کدام عرب نیستند، ولی به زبان عربی صحبت می کنند، آن‌ها نگهبانی دارند که از جنس ایشان نیست.

آن‌چه که از خطبه امیرالمؤمنین علیه السّلام در مورد خبر از قائم علیه السّلام، که در قسمتی از آن می‌فرمایند: «و کأنی اسمع صهیل خیلهم و طمطمه رجالهم»، استفاده می شود این است که اصحاب حضرت قائم علیه السلام به زبان فارسی صحبت می‌کنند. در بحار می‌نویسد: طمطمه به معنای زبان عجمی است و مرد طمطمی کسی است که با لهجه عجمی صحبت کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با این سخن اشاره می کنند که لشگر حضرت قائم عجمی هستند. نقل سخن صاحب بحار در این‌جا تمام می‌شود. این با مطلبی که صاحب فتوحات گفته است، منافات ندارد؛ زیرا شاید تکلم به زبان عربی اختصاص به وزیران حضرت داشته باشد نه سایر لشگر ایشان .

در حیاه الحیوان از إبن عمر نقل کرده، رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمودند: گوسفندهای سیاهی دیدم که تعداد زیاذی گوسفند سفید داخل آن‌ها شدند. گفتند: ای رسول خدا! چه تعبیری می‌فرمایید؟ فرمودند: عجمیان در دین و نژاد با شما شریک خواهند شد. عرض کردند: عجمیان ای رسول خدا؟ حضرت فرمودند: اگر ایمان به ثریا هم آویزان باشد، گروهی از عجمیان آن را به دست می آورند. سبب این‌که در روایت کافی سخن از منت و اعطاء و صرف و منع شده بود، بکارگیری استعداد فطری و پذیرش آن، و در مقابل مهمل گذاشتن آن و روگرداندن از آن است، پس مستلزم جبر نخواهد بود.

\\"هزار دینار قرض او را پرداخت کردم\\" منظور از \\"او\\" همان کسی است که به ابراهیم تعزیت گفته است که گویا همان عباس باشد. \\"بعد از آن که نزدیک بود زنانش را طلاق دهد و غلامان و کنیزانش را آزاد کند\\" و از دست طلب-کاران بگریزد. او می‌خواسته با طلاق زنان و آزادکردن بندگانش کاری کند که طلب‌کاران نتوانند در مقابل طلب خود، غلامان و کنیزانش را بردارند و خانه زنانش را مهر و موم کنند. گفته شده: دلیل این کار او فقر و ناتوانی از پرداخت نفقه بوده است. \\"من هم آن‌چه را که یوسف از برادران خود شنید، شنیده‌ام\\" یعنی آن‌ها این حرف‌ها را از روی افتراء می گویند و به جهت حسادت حق مرا انکار می کنند.

در بصائر الدرجات آمده - . بصائر الدرجات : ۳۷۴ - که ابراهیم به حضرت رضا علیه السّلام اصرار کرد که به او پول بدهند؛ امام علیه السّلام با شلاق خود خطی بر زمین کشید و شمشی طلا پدیدار شد، فرمودند: بردار و از آن استفاده کن، ولی چیزی که دیدی را پیش خود مخفی نگه دار. خلاصه این‌که، جدم بحرالعلوم - که خدا رحمتش کند - گفته است: آن‌چه شیخ مفید و دیگران گفته اند که همه اولاد موسی کاظم علیه السلام خوب بوده‌اند خالی از اشکال نیست، و همچنین است در مورد خصوص ابراهیم، چنان‌چه ظاهر روایتی که ذکر شد، شاهد این مطلب است .

هر چه هست این ابراهیم، جد سید مرتضی و رضی - که خداوند آن‌دو را رحمت کند – می‌باشد؛ زیرا آن‌دو، پسران أبی-احمد نقیب یعنی حسین بن موسی بن محمّد بن موسی بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه السّلام هستند.

ظاهر عبارت شیخ مفید در ارشاد و طبرسی در اعلام الوری و إبن شهر آشوب در مناقب و أربلی در کشف الغمه این است که حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام فقط یک پسر به نام ابراهیم داشته‌اند، ولی عبارت مؤلف عمده الطالب چنین فهمیده می-شود که ایشان دو فرزند با نام ابراهیم داشته اند: یکی ابراهیم اکبر، و دیگری ابراهیم اصغر که اوست که ملقب به مرتضی بوده و نسلی که به جا مانده، از همین ابراهیم اصغر است که مادرش کنیزی فرزنددار از اهل نوب، به نام نجیّه بوده است. ظاهراً قول به تعدد صحیح باشد؛ زیرا دانشمندان علم نسب در این موارد بیشتر از دیگران می‌دانند. و ظاهراً کسی که از او سؤال کرده‌اند و به او خبر داده‌اند که پدرتان زنده هستند، همان ابراهیم اکبر و کسی که جد سید مرتضی و رضی است، ابراهیم اصغر بوده است. همان‌طور که جد ما سید بحرالعلوم نیز همین را گفت. قبلاً گفتیم که او در حائر حسینی، پشت سر امام حسین علیه السّلام دفن شده است.

در هر صورت، در محله لب‌آب شیراز بقعه ای وجود دارد که به ابراهیم بن موسی نسبت داده می شود و آن را یکی از وزرای شیراز به نام محمّد زکی خان نوری، در سال ۱۲۴۰ ساخته است. ولی مستند محکمی نیافتم که این نسبت را ثابت کند، بلکه آن‌چه از ارشاد مفید شنیده‌ام که او فرمان‌دار یمن بوده، بیشتر این احتمال را بعید می‌نماید. از این گذشته، مؤلف أنساب

الطالبيين می‌نویسد: ابراهیم اکبر، پسر امام موسی بن جعفر علیه السّلام در یمن قیام کرد و مردم را به بیعت با محمّد بن ابراهیم طباطبا دعوت نمود. بعد مردم را به بیعت با خویش فراخواند و در سال ۲۰۲ به حج رفت. مأمون آن زمان در خراسان بود و حمدویه بن علی را به جنگ با او فرستاد. ابراهیم شکست خورد و به عراق فرار نمود، مأمون به او امان داد و در همان بغداد از دنیا رفت .

بر فرض صحت آن‌چه گفتیم، او یقیناً یکی از آن دو نفری است که در صحن حضرت کاظم علیه السّلام دفن شده است؛ زیرا آن مکان از زمان قدیم قبرستان قریش بوده است و او را در کنار پدرش دفن کرده اند.

اما احمد بن موسی، مؤلف ارشاد می‌نویسد: او مردی کریم و بزرگوار و پرهیزکار بود و حضرت ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام به او محبت می‌ورزیدند و او را مقدم می‌داشتند و باغستان معروف به یسیره را به او بخشیدند. گفته می‌شود: احمد بن موسی – رضی الله عنه – هزار بنده آزاد کرد. ابومحمد حسن بن محمّد بن یحیی از جد خود نقل کرده، از اسماعیل بن موسی شنیدم که می گفت: پدرم با فرزندان خود به یکی از املاک خود در اطراف مدینه تشریف بردند. آن‌جا که بودیم، بیست نفر از خادمان و اطرافیان پدرم همراه احمد بن موسی بودند که اگر او برمی‌خواست، آن ها نیز برمی‌خاستند و اگر او می نشست، آن‌ها نیز می نشستند. علاوه بر آن پدرم با چشمش مراقب احمد بود و او را از نظر دور نمی‌داشت. هنوز از آن‌جا بازنگشته بودیم که احمد در میان ما شخصیتی بزرگ یافت. در این‌جا نقل از کتاب ارشاد تمام می‌شود.

مادرش از زنان بسیار محترم بود که به او أم احمد می گفتند و امام موسی علیه السلام خیلی او را مورد لطف قرار می‌داد. وقتی امام علیه السلام از مدینه به سمت بغداد می‌رفتند، امانت های امامت را به او سپردند و فرمودند: هر کسی، در هر وقتی پیش تو آمد و این امانت‌ها را از تو خواست، بدان که من از دنیا رفته ام و او جانشین من و امامی است که اطاعتش بر تو و سایر مردم واجب است. حضرت رضا علیه السّلام به او امر کردند که از خانه نگه‌داری کند.

وقتی هارون امام موسی علیه السلام را در بغداد مسموم کرد و به شهادت رساند، حضرت رضا علیه السّلام پیش أم احمد آمد و امانت ها را از او طلب کرد. أم احمد گفت: پدرت شهید شده است؟ فرمودند: آری، همین حالا از دفن او فارغ شدم، آن امانت‌هایی که پدرم موقع رفتن به بغداد به تو سپرد را به من بده؛ من جانشین او و امام حقیقی بر همه جنیان و انسان‌ها هستم. أم احمد گریبان چاک زد و امانت‌ها را به ایشان برگرداند و با ایشان بیعت بر امامت نمود .

وقتی خبر وفات امام موسی بن جعفر علیه السّلام در مدینه منتشر شد، اهالی مدینه بر در خانه أم احمد جمع شدند و أحمد با آن‌ها به طرف مسجد راه افتاد. از آن‌جا که احمد دارای شخصیتی بزرگوار به همراه عبادت فراوان، و منتشر کننده احکام شرع بود و کراماتی نیز داشت، مردم گمان کردند که او جانشین و امام بعد از پدرش است، به همین جهت با او بر امامت بیعت کردند، او نیز از آن‌ها بیعت گرفت و سپس بر فراز منبر رفت و خطبه ای در نهایت بلاغت و کمال فصاحت ایراد کرد و بعد گفت: ای مردم! همان‌طور که اکنون همه شما در بیعت من هستید، من نیز در بیعت برادرم علی بن موسی الرضا هستم؛ بدانید که او امام و جانشین بعد از پدرم است، و اوست که ولی خداست و بر من و شما واجب است که هر امری که به ما می کند اطاعت کنیم.

تمام حاضرین گفتار او را با جان و دل پذیرفتند و از مسجد بیرون آمدند در حالی که احمد بن موسی علیه السلام در پیشاپیش آن‌ها راه می‌رفت، به در خانه حضرت رضا علیه السلام رفتند و با علی بن موسی الرضا علیه السّلام تجدید بیعت کردند. حضرت رضا علیه السّلام برای احمد دعا کردند. او مدتی در خدمت برادرش بود، تا این‌که مأمون از پی حضرت رضا علیه السلام فرستاد و او را به خراسان کشاند و ولایت عهدی را برای ایشان منعقد کرد.

احمد بن موسی همان است که در شیراز دفن شده و معروف به سیدالسادات است و اهالی شیراز او را با نام شاه‌چراغ می‌شناسند. او در زمان مأمون با گروهی به سمت شیراز رفت و قصدش این بود که به برادرش حضرت رضا علیه السّلام برسد. وقتی قتلغ خان، که از طرف مأمون فرمانروای شیراز بود این جریان را شنید، از شیراز خارج شد و به طرف او رفت و در محلی به نام خان زینان، که هشت فرسخی شیراز است، روبروی او قرار گرفت؛ بین دو طرف جنگ درگرفت؛ یکی از افراد قتلغ فریاد زد: اگر شما می‌خواهید خدمت حضرت رضا برسید، او از دنیا رفته است. وقتی اصحاب احمد این را شنیدند، از اطرافش پراکنده شدند و جز چند نفر از بستگان و برادرانش با او باقی نماندند. از آن‌جا که نتوانست بازگردد، به طرف شیراز رفت. مخالفین او را تعقیب کردند و در محلی که اکنون مرقدش در آن‌جاست، او را کشتند .

بعضی در شرح حالش نوشته اند که وقتی او وارد شیراز شد، در گوشه ای پنهان گشت و مشغول به عبادت پروردگارش شد، تا این‌که به اجل خود از دنیا رفت و کسی محل دفن او را نمی‌دانست، تا این‌که در زمان امیر مقرب الدین مسعود بن بدر الدین که از وزرای مقرب أتابک أبی‌بکر بن سعد بن زنگی، وقتی او می‌خواست در محل مرقد تعمیراتی انجام دهد، قبری آشکار شد و جسدی سالم و تغییر نیافته پیدا شد که در انگشتش انگشتری بود که در آن نوشته بود: «العزه لله، أحمد بن موسی». جریان را برای أبی‌بکر توضیح دادند و او بر فراز قبر او قبه ای بنا کرد. پس از گذشت سال‌ها که قبه در شرف خراب شدن بود، ملکه تاشی خاتون، مادر سلطان شیخ ابواسحاق بن سلطان محمود ساختمان آن را تجدید نمود و گنبدی بلند بر فراز آن ساخت و در کنارش هم مدرسه ای بنا کرد و قبر خود را هم کنار ایشان قرار داد. تاریخ تجدید بنا در حدود سال ۷۵۰ هجری است.

در سال ۱۲۴۳، سلطان فتحعلی شاه قاجار ضریحی از نقره خالص بر قبر ساخت. بر روی قبر ایشان، نصف قرآن به خط کوفی خوب و در قطع بیاض وجود دارد که روی پوست آهو نوشته شده و نصف دیگر آن با همین خط در کتاب‌خانه حضرت رضا علیه السّلام می‌باشد. در آخر آن نوشته شده: «کَتَبَه علیُّ بنِ أبوطالب» {علی بن أبوطالب این را نوشت}. برای همین اعتقاد دارند که آن قرآن را حضرت علی علیه السلام نوشته است.

بعضی بر این نوشته ایراد گرفته اند که مخترع علم نحو، هرگز کلمه ای که مجرور است را به صورت مرفوع نمی نویسد. آن‌چه در ذهن من است، این است که گروهی از علمای علم نحو و ادبیات عرب تصریح کرده اند که ألفاظ \\"أب\\" و \\"إبن\\" وقتی عَلَم بشوند، در احکام با آن‌ها معامله علمهای شخصی می شود. مؤلف کتاب تصریح با صراحت این مطلب را بیان کرده است. ابوالبقا نیز در آخر کتاب کلیات خود می‌نویسد: از چیزهایی که به صورت مَثَل در آمده و قابل تغییر نیست، \\"علی بن أبی‌طالب\\" است که در حالت نصب و جر نیز مانند همان حالت رفعی ذکر می شود؛ زیرا به همین شکل مشهور شده است. همچنین است معاویه بن أبی‌سفیان و أبوأمیه. در این‌جا نقل از کتاب کلیات تمام می‌شود .

به گمان من، قرآنی که به خط علی علیه السّلام باشد، تنها نزد حضرت حجت علیه السلام است، و نویسنده قرآن که ادعا می‌شود به خط علی بن أبی‌طالب است، علی بن أبی‌طالب مغربی است که در نوشتن خط کوفی به نحو زیبا، معروف بوده است. نظیر همین قرآن و با همان امضا در مقام رأس الحسین علیه السّلام در مصر نیز وجود دارد و همان‌طور که گفتیم نظیر دیگرش در مرقد علوی مرتضوی نیز هست و آن در آتش سوزی در مرقد سوخت. بعضی گفته اند که محل دفن سید احمد مذکور در بلخ است، خدا خودش می‌داند.

و در بیرم که از نواحی شیراز است، مقبره‌ای وجود دارد که به برادر سید احمد منسوب است و در بین اهالی آن‌جا به شاه علی اکبر معروف است. شاید او همانی باشد که صاحب عمده الطالب او را از فرزندان موسی بن جعفر علیه السلام شمرده و علی نامیده است.

***

اما قاسم بن موسی علیه السلام، پدرش او را خیلی دوست می‌داشت و نام او را در وصیت‌هایش آورد. در باب \\"اشاره و نص بر رضا علیه السلام\\" کتاب کافی، در حدیث طولانی که أباعماره یزید بن سلیط نقل شده، حضرت موسی بن جعفر علیه السّلام می‌فرمایند: ای اباعماره! به تو بگویم که، من از منزلم خارج شدم و به پسرم فلانی یعنی علی الرضا علیه السّلام وصیت کردم و در ظاهر فرزندانم را با او شریک کردم، ولی در باطن فقط به او وصیت نمودم. اگر اختیار دست من بود، وصیت را در پسرم قاسم قرار می‌دادم، چون او را دوست دارم و به او علاقمندم، ولی این کار در دست خداوند عزّ و جلّ است و او به هر کس که بخواهد می‌دهد.

خبر امامت او را رسول الله صلی الله علیه و آله و جدم علی علیه السّلام به من دادند و سپس او را و کسانی که با او هستند را به من نشان دادند. در مورد همه ما همین‌طور است، به هر کدام از ما ائمه که وصیت شود، خبرش را رسول الله صلی الله علیه و آله و جدم علی علیه السّلام می‌آورند.

با رسول الله صلی الله علیه و آله، یک انگشتر و یک شمشیر و یک عصا و یک کتاب و یک عمامه دیدم؛ عرض کردم: این‌ها چه هستند ای رسول خدا؟ فرمودند: عمامه سلطنت خداوند عزّ و جلّ و شمشیر عزت خداوند تبارک و تعالی و کتاب نور خداوند تبارک و تعالی و عصا نیروی خداوند عزّ و جلّ است و انگشتر جامع همه این‌ها است. بعد فرمودند: امر امامت از تو خارج می‌شود و به دیگری داده خواهد شد. عرض کردم: ای رسول خدا! به من نشان بدهید امامت به کدام‌یک از فرزندانم سپرده خواهد شد؟ رسول الله فرمودند: من هیچ یک از ائمه را ندیدم که در جدایی امامت از ایشان، بیشتر از تو ناراحت شوند. اگر امامت به محبت بود، پدرت اسماعیل را بیشتر از تو دوست می‌داشت، ولی این امر از جانب خداست.

در کافی نیز به سند خود از سلیمان جعفری نقل کرده، دیدم که ابا الحسن علیه السلام به فرزندشان قاسم می‌فرمودند: پسرم! برخیز و در کنار بالین برادرت «وَالصَّافَّاتِ صَفّاً» - . صافات / ۱ - {سوگند به صف بستگان که صفی [با شکوه] بسته اند} تا آخر را بخوان. او شروع به خواندن کرد. تا به آیه: «أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا» - . همان / ۱۱ - { آیا ایشان [از نظر] آفرینش سخت ترند، یا کسانی که [در آسمانها] خلق کردیم؟} رسید، جوان از دنیا رفت. وقتی او را کفن کردند و پیکرش را بیرون

آوردند، یعقوب بن جعفر رو به ابا الحسن علیه السلام نموده و گفت: تا پیش از این وقتی مرگ به سراغ کسی می‌آمد، کنارش «یس * وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ» {یس[/یاسین] * سوگند به قرآن حکمت آموز} خوانده می‌شد، ولی شما امر کردید سوره صافات را بخوانیم!؟ فرمود: ای پسرم! این سوره در بالای سر هر کس که گرفتار مرگ باشد خوانده شود، خداوند او را زودتر آسوده می‌کند. سید بن طاوس به استحباب زیارت قاسم تصریح کرده و زیارت او را قرین زیارت عباس بن امیرالمؤمنین و علی بن الحسین علیه السّلام که در کربلا شهید شده، قرار داده است و برای آن‌ها و کسانی که هم‌منزلت با آن‌هایند، زیارتی نقل کرده که با آن زیارت کنند. هر کس که بخواهد، می‌تواند در کتاب مصباح الزائرین سید بن طاوس آن زیارت را ببیند.

در بحار می‌نویسد: قاسم بن کاظمی که - سید رحمه الله علیه – از او نام برده است، قبرش نزدیک غری است. و آن‌چه در بین مردم معروف شده که حضرت رضا علیه السّلام در مورد او فرموده‌اند: هر کس نمی‌تواند مرا زیارت کند، برادرم قاسم را زیارت کند، دروغ است و در هیچ‌یک از کتاب‌های حدیثی ما اساسی ندارد. شأن او بالاتر از آن است که مردم با این دروغ بافیها به زیارتش بروند.

***

اما محمد بن موسی علیه السّلام، در ارشاد آمده که او اهل فضل و صلاح بود. سپس مطالبی که دلیل بر مدح و حسن عبادت او است نقل می‌کند. در رجال شیخ أبی‌علی به نقل از حمدالله مستوفی در کتاب نزهه القلوب آمده که او مانند برادرش شاه... چراغ در شیراز دفن شده است. سید جزائری هم در کتاب الأنوار به این مطلب تصریح کرده است؛ او نوشته است: آن دو در شیراز مدفونند و شیعه به قبرشان تبرک می‌جویند و زیاد به زیارتشان می‌روند. ما خود نیز بارها به زیارت آن دو رفته ایم. در این‌جا نقل از کتاب الأنوار یا الارشاد تمام می‌شود.

می‌گویند: او در زمان خلفای عباسی وارد شیراز شد و در گوشه ای مخفی گردید و از درآمد نوشتن قرآن هزار بنده آزاد کرد. مورّخین اختلاف دارند که آیا او از جهت سنی بزرگتر است یا احمد؟ به هر حال مرقدش در شیراز معروف است، البته مرقد او تا زمان أتابک بن سعد بن زنگی مخفی بوده است و او بود که در محله باغ قتلغ بر فراز قبرش قبه ساخت.

مقبره او چندین بار تجدید بنا شده است که یکی از آن دفعات در زمان سلطان نادرخان و در سال ۱۲۹۶ است که نواب اویس میرزا پسر نواب اعظم و عالم و دانشمند، شاهزاده فرهاد میرزای قاجار آن را مرمت کرد.

***

اما حسین بن موسی، ملقب به سید علاءالدین، نیز قبرش در شیراز معروف است. شیخ الاسلام شهاب الدین ابوالخیر حمزه بن حسن بن مودود این مطلب را ذکر کرده است، او نواده خواجه عزّالدین مودود بن محمّد بن معین‌الدین محمود، مشهور به زرکوش شیرازی است که از طرف مادر به ابوالمعالی مظفرالدین محمّد بن روزبهان منسوب است و تاریخ وفاتش در حدود سال ۸۰۰ هجری بوده است. این مطلب را مورخ فارسی در کتابش که به شیرازنامه معروف است، ذکر کرده است .

و خلاصه آن‌چه گفته است این است که: قتلغ خان فرماندار شیراز بود و در جایی که در حال حاضر قبر سید مذکور در آن‌جا

اسن باغی داشت. نگهبان آن باغ مردی متدین و جوانمرد بود و شب های جمعه می‌دید که نوری از یک جای بلند به آن باغ می‌تابد. حقیقت را به عرض امیر قتلغ رسانید. پس از این‌که امیر آمد و آن‌چه باغبان می‌دید را مشاهده کرد، جست‌جو کرد و آن مکان را کشف کرد. قبری پیدا شد که درون آن جسدی عظیم، در کمال عظمت و جلال و طراوت و جمال و کمال بود که در یک دستش قرآن و در دست دیگرش شمشیری داشت. از روی نشانه ها و قرائن فهمیدند که قبر، متعلق به حسین بن موسی است و برایش گنبد و رواقی ساختند.

ظاهراً این قتلغ خان غیر از آن قتلغی است که با برادرش سید احمد جنگید. امکان این وجود دارد که باغ به اسم او بوده باشد و فرمان‌داری که دستور ساختن مزارش را داده، شخصی غیر از آن قتلغ باشد؛ زیرا قتلغ خان لقب چند نفر بوده است، مانند أبی‌بکر بن سعد زنگی که یکی از اتابکی های آذربایجان است، آن‌ها از دولت های اسلامی به شمار می‌رفتند و پایتخت آن‌ها کرمان بود و سلسله‌اشان هشت پادشاه داشت، در سال ۶۱۹ بوجود آمدند و در ۷۰۳ منقرض شدند. زیرا قطعا پیدا شدن قبر او سال‌ها از وفاتش بوده است.

بعضی نوشته اند که وقتی سید علاء الدین حسین به طرف این باغ می‌رفته، فهمیده‌اند که او از بنی‌هاشم است و در همان باغ او را به قتل رسانیده اند، و پس از گذشت مدت‌ها و نابودی آثار آن باغ، به طوری که از آن جز پشته خاکی باقی نمانده بود، قبر او را با همان علامات ذکر شده شناخته اند و این جریان در زمان دولت صفویه اتفاق افتاده است. مردی که به او میرزا علی می گفتند، از مدینه به شیراز آمد و در آن‌جا ساکن شد. او مردی ثروتمند بود و قبه ای بر فراز قبر ایشان ساخت و چند ملک و چند باغ وقف ایشان نمود.

وقتی فوت کرد، او را در کنار بقعه دفن کردند و تولیت موقوفات به دست فرزندش میرزا نظام الملک یکی از وزرای همین دولت صفوی و پس از او به فرزندان و بازماندگانش رسید. سلطان خلیل که از طرف شاه اسماعیل بن شاه حیدر صفوی حاکم شیراز بود، در سال ۸۱۰ بقعه مذکور را مرمت کرد و ساختمان آن را افزایش داد.

***

اما حمزه بن موسی، او همان است که در ری، در قریه معروف به شاهزاده عبد العظیم مدفون است که دارای قبه و بارگاه و خدام است. شاهزاده عبد العظیم با آن جلالت و مقامی که داشت، در ایام سکونتش در ری به زیارت حمزه بن موسی میرفت و این مطلب را از مردم عوام مخفی می‌داشت و فقط به بعضی از خواص خود گفته بود که آن‌جا قبر یکی از اولاد موسی بن جعفر علیه السّلام است.

یکی از کسانی که پس از فوتش، سعادت نزدیکی جوار حمزه بن موسی نصیبش شد، شیخ جلیل سعید، پیشوای مفسرین، جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی خزاعی رازی است که صاحب تفسیر معروف به روض الجنان که با این‌که در بیست جلد و به زبان فارسی است، تفسیر عجیبی است. روی قبرش اسم و نسب او با خطی قدیمی نوشته شده است. بنابراین مطلبی که در کتاب مجالس المؤمنین آمده که قبر او در اصفهان است بسیار بعید به نظر می‌رسد.

در تبریز نیز مزار بزرگی است که آن را به حمزه منسوب می‌کنند. همچنین در وسط شهر قم نیز مزاری دارای ضریح است که صاحب تاریخ قم گفته که قبر حمزه پسر امام موسی علیه السّلام است. ولی صحیح همان است که ما گفتیم و شاید این مزار متعلق به یکی از فرزندان موسی بن جعفر علیه السّلام باشد.

***

اما دو مرقدی که در صحن کاظمین علیهما السلام است و گفته می‌شود که آن دو از اولاد امام کاظم علیه السلام هستند و معلوم نیست که انسان‌های ممدوحی بوده اند یا مذموم بوده‌اند، من ندیده ام که کسی حرفی از آن‌ها زده باشد. بله، علامه سید مهدی قزوینی در باب مزار کتابش فلك النجاه می‌نویسد: دو قبر مشهور در صحن کاظمین وجود دارد که از اولاد موسی بن جعفر هستند، ولی آن دو از فرزندان معروف ایشان نبوده اند. هم‌چنین نوشته است: نام یکی از آن‌ها عباس بن الامام موسی علیه السلام است که در موردش مذمت وارد شده است. در این‌جا نقل از کتاب فلك النجاه تمام می‌شود.

مؤلف: طبق آن‌چه که در لوح زیارت این دو نفر نوشته است، یکی از آن‌ها ابراهیم است که ما قبلا گفتیم او یکی از کسانی است که در صحن کاظمین دفن شده است، و دیگری اسماعیل است و شاید همان عباس بن موسی باشد که بارها گفته‌ایم که حضرت رضا علیه السّلام او را مورد مذمت قرار داده است. مطلبی که بر سر زبان‌ها شایع است که جد ما بحر العلوم – طاب ثراه – وقتی حرم کاظمی خارج شده، به زیارت این مزار نرفته است، و وقتی با ایشان یادآوری کرده‌اند اعتنائی نکرده است، نیز می‌تواند مؤیدی بر این مطلب باشد.

***

اما اسماعیل بن موسی، که همان صاحب جعفریات است، قبرش در مصر است و در آن‌جا سکونت داشته و فرزندانش نیز در همان‌جا بوده اند. او کتاب هایی دارد که از پدرش و ایشان نیز از پدرانشان روایت کرده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به کتاب طهاره، کتاب صلاه، کتاب زکاه، کتاب صوم، کتاب حج، کتاب جنائز، کتاب طلاق، کتاب حدود، کتاب دعا، کتاب سنن و آداب و کتاب رؤیا اشاره کرد.

این چیزی بود که در رجال نجاشی آمده است. در تعلیقات الرجال آمده است که کتاب‌های زیادی که او نوشته به ملاحظه عنوان‌ها و نظم و ترتیب آن‌ها خود نشانه‌ای بر مدح اوست. مضاف بر این، آن‌چه که درباره صفوان بن یحیی نقل شده که حضرت جواد علیه السّلام برای او سدر و کافور فرستادند و به اسماعیل بن موسی دستور داد که بر بدنش نماز بخواند، ظاهراً باید همان اسماعیل باشد، که این جریان می‌تواند شاهد علو منزلت او باشد. در این‌جا نقل از تعلیقات الرجال تمام می‌شود.

در مجمع الرجال مولانا عنایه الله آمده که این شخص قطعا همان اسماعیل است و این جریان بر جلالت قدر فراوان او دلالت می‌کند.

در رجال إبن شهر آشوب آمده که اسماعیل بن جعفر صادق علیه السّلام ساکن مصر بود و فرزندانش نیز در همان‌جا بودند و بعد کتاب‌هایی که از او ذکر شد را نام می‌برد. پوشیده نیست که این مرد نزد آن‌ها، از فقها بوده است. در فیروزکوه نیز مزاری

است که آن را منتسب به اسماعیل پسر امام موسی علیه السّلام می‌دانند.

***

و اما اسحاق، که یکی از فرزندان نسل او، ابوعبدالله معروف به نعمه است که همان محمّد بن حسن بن اسحاق بن حسن بن حسین بن اسحاق بن موسی بن جعفر علیه السّلام است که صدوق کتاب من لا یحضره الفقیه را، بنابر آن‌چه در اول کتاب تصریح کرده به تقاضای او نوشته است.

***

در اطراف حله مزار عظیم و بقعه وسیعی است که دارای گنبدی مرتفع است و منسوب به حمزه بن موسی بن جعفر علیه السّلام می‌باشد و مردم او را زیارت می‌کنند و برایش کراماتی نقل می‌شود. ولی این شهرت بی‌اساس است؛ آن قبر، قبر حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن امیرالمؤمنین است که کنیه اش ابایعلی و مردی ثقه و جلیل القدر بوده است. نجاشی در فهرستش نام او را آورده و نوشته است: از اصحاب ماست و احادیث زیادی روایت کرده است، او کتابی رجالی دارد که در آن وضعیت کسانی که از حضرت صادق علیه السّلام روایت کرده اند را بررسی کرده است و کتاب خوبی است. او هم‌چنین نویسنده کتاب التوحید و کتاب الزیارات و المناسک است و نیز کتابی در ردّ بر محمّد بن جعفر اسدی نگاشته است.

***

اما زید، او در بصره قیام کرد و مردم را دعوت به بیعت با خود نمود و چند خانه را بیهوده آتش زد و سپس او را گرفتند و پیش مأمون بردند. زید نقل کرده، وقتی مرا پیش مأمون بردند، نگاهی به من انداخت و گفت: او را پیش برادرش ابا الحسن علی بن موسی ببرید. ایشان مدتی در مقابل خود ایستاده نگه داشتند و بعد فرمودند: ای زید! بدی بر تو باد! خون ریزی کردی و امنیت را از بین بردی و اموال مردم را از راه غیر حلال تصاحب کردی، فریب سخن احمق‌های کوفه را خوردی که می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: فاطمه پاکدامن است و خداوند آتش جهنم را بر او و فرزندانش حرام کرده است.

این سخن مخصوص فرزندان بدون واسطه فاطمه یعنی فقط حسن و حسین است؛ به خدا قسم آن‌ها نیز جز از راه بندگی خدا به این مقام نرسیدند. اگر بنا باشد تو با معصیت خدا به مقامی که آن‌ها با بندگی خدا به آن دست یافته‌اند برسی، پس تو در نزد خدا از آن‌ها گرامی تر هستی.

در عیون آمده است: زید بن موسی تا آخر خلافت متوکل زنده بود و در سامراء از دنیا رفت. به هر حال این زید، همان است که به زید النار معروف است و علمای علم رجال، مانند مجلسی در وجیزه او را تضعیف کرده اند. در عمده آمده است که حسن بن سهل با او جنگ کرد و او را دست گیر کرد و پیش مأمون فرستاد. او را در مرو دست بسته پیش مأمون بردند و مأمون نیز او را پیش برادرش حضرت رضا علیه السّلام فرستاد و جرم او را بخشید. حضرت رضا قسم خورد که دیگر هیچ گاه با او صحبت نکند و دستور داد آزادش کنند. بعد مأمون او را مسموم کرد و از دنیا رفت.

***

إبن شهر آشوب در معالم می‌نویسد: حکیمه دختر ابا الحسن موسی بن جعفر علیه السّلام نقل کرده، وقتی خیزران مادر حضرت جواد علیه السّلام داشت ایشان را به دنیا می‌آورد، حضرت رضا علیه السّلام مرا خواستند و فرمودند: ای حکیمه! در هنگام وضع حمل خیزران حضور داشته باش و تو و خیزران و قابله در یک اتاق باشید. و چراغی برای ما روشن کردند و در را به روی ما بستند.

همین که حالت زایمان به او دست داد، چراغ خاموش شد. مقابل او طشتی بود، من از خاموش شدن چراغ غمگین شدم، در همین حال بودیم که حضرت جواد علیه السلام در طشت قرار گرفت و دیدیم بر روی بدنش چیز نازکی مانند لباس قرار داشت که از آن طوری نور می‌تابید که اتاق روشن شد. ما با نور خودش او را دیدیم. من او را برداشتم و روی دامنم گذاشتم و آن پوسته نازک را از بدنش کندم. در این زمان حضرت رضا علیه السلام آمدند و در را باز کردند، ما دیگر از کار زایمان فارغ شده بودیم، ایشان حضرت جواد را گرفتند و در گهواره گذاشتند و فرمودند: ای حکیمه! کنار گهواره او بمان.

حکیمه نقل کرده: حضرت جواد علیه السلام در روز سوم چشم به طرف آسمان بلند کردند و سپس گفتند: «اشهد ان لا اله الا اللّٰه و اشهد ان محمّدا رسول اللّٰه»و من با ترس برخاستم و به محضر حضرت رضا علیه السلام رفتم و به ایشان عرض کردم: چیز عجیبی از این کودک شنیدم. فرمودند: چه چیزی؟ جریان را نقل کردم. فرمودند: ای حکیمه! کارهای شگفت انگیزی که از او خواهید دید، بیشتر از این‌هاست. چنان‌چه جدم بحرالعلوم تصریح کرده، حکیمه با کاف است. جدم - که خدا رحمتش کند - گفته است: حلیمه با لام از اشتباهات عوام است.

مؤلف: در کوه‌های مسیر بهبهان مزاری است که منسوب به حکیمه است و شیعیانی که از آن‌جا رد می‌شوند، آن را زیارت می‌کنند.

***

و اما فاطمه، صدوق در ثواب الأعمال و نیز در عیون با سند خود روایت کرده، از حضرت رضا علیه السّلام در مورد فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السّلام سؤال کردم؛ ایشان فرمودند: هر کس او را زیارت کند بهشت برای اوست. این روایت در کامل الزیاره نیز نقل شده است. در کامل الزیاره با سند خود از حضرت جواد علیه السلام نقل کرده که ایشان فرمودند: هر کس عمه ام را در قم زیارت کند، بهشت برای اوست. در باب مزار بحار آمده است: در بعضی از کتاب‌های زیارات دیدم که علی ابن ابراهیم از پدرش و او از سعد و او از حضرت رضا علیه السّلام نقل کرده که ایشان فرمودند: ای سعد! قبر یکی از افراد خانواده ما در شهر شماست. عرض کردم: فدایتان شوم! قبر فاطمه دختر موسی بن جعفر علیه السّلام را می‌گویید؟ فرمودند: آری، هر کس او را به معرفت به مقامش زیارت کند، بهشت برای اوست.

در کتاب تاریخ قم تألیف حسن بن محمّد قمی، از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده است: خدا حرمی دارد که مکه است، و پیامبر حرمی دارد که مدینه است، و امیرالمؤمنین حرمی دارد که کوفه است، ما نیز حرمی داریم که قم است؛ به زودی زنی

از فرزنـدان من که فـاطمه نـام دارد در آن‌جا دفن می شود که هر کس او را زیارت کنـد، بهشت برایش واجب می شود. وقتی حضـرت صادق علیه السـلام این را فرمودند، هنوز مادر حضـرت موسـی علیه السلام به ایشان حامله نشده بود. و با سند دیگری نقل کرده، ثواب زیارت او، با بهشت معادل است.

مؤلف: ایشان امروزه به معصومه معروف هسـتند و زیارت‌گاهی بزرگ دارند. در بعضی از کتاب‌های تاریخ نقل شده است که گنبـدی که اکنون بر روی قبر ایشـان است، در سال ۵۲۹ به دسـتور شاه بیگم دختر عماد بیگ ساخته شـده است، اما طلاکاری گنبد و بعضی از جواهراتی که روی قبر است، از آثار سلطان فتحعلی شاه قاجار است.

***

امـا فـاطمه صـغری، چنان‌چه مؤلف مرآت البلـدان گفته است، قبرش در یک فرسـخی جنوب بادکوبه، و در وسط یک مسـجد قدیمی قرار دارد. و در رشت هم مزاری وجود دارد که به فاطمه طاهره، خواهر حضرت رضا علیه السّلام منتسب است. شاید او غیر از این فاطمه باشد. سبط بن جوزی در تذکره الخواص، در شمار دختران موسی بن جعفر علیه السلام نوشته که ایشان چهار دختر با نام فاطمه داشتند: کبری، وسطی، صغری و أخری. والله أعلم .

سخنی در باره گنبد امام کاظم علیه السّلام

شافعی همیشه می‌گفت: قبر موسـی بن جعفر پادزهری مجرب است. در کتاب جامع التواریخ تألیف رشید الدین فضل الله وزیر، پسـر عمادالدوله أبی‌الخیر آمده است که خواجه نصـیر الدین طوسـی در روز دوشنبه، هفدهم ذیحجه سال ۶۷۲ ، هنگام غروب خورشید در بغداد فوت کرد، وصیت کرده بود که او را کنار قبر موسی بن جعفر و حضرت جواد علیه السلام دفن کنند. هنگام حفر کردن، ضـریحی ساخته‌شده از کاشـی و چیزهای دیگر در آن‌جا یافتند؛ وقتی تفحص کردند، معلوم شد که خلیفه، الناصـر لـدین الله این قبر را برای خودش سـاخته بود، ولی پس از مرگ پسـرش الظـاهر او را در مقبره آبـاء و اجـدادش در رصافه دفن کرد.

از اتفاقات عجیب این بود که تاریـخ تمام شـدن ساخت این سـرداب، مطابق با روز تولد خواجه نصـیر، یعنی روز شـنبه یازدهم جمادی الاولی سال ۵۹۷ بود که مدت عمرش هفتاد و پنج سال و هفت روز می‌شد.

از کسانی که فیض هم‌جواری با موسی بن جعفر علیه السلام نصیبش شد، ابوطالب یحیی بن سعید بن هبه الدین علی بن قرغلی بن زیاده، از امیران بنی‌عباس بود که به او شـیبانی می‌گفتنـد و اصـلیتش از واسط بود، ولی سال ۵۲۲ در بغـداد متولد شد و در سال ۵۹۴ از دنیا رفت و در کنار روضه امام موسی بن جعفر علیه السّلام دفن شد. این مطلب را ابن‌خلکان در تاریخ خود نوشته است. شیبانی مردی شیعه و خوش‌اخلاق و خوش‌رفتار بود.

از دیگر کسـانی که پس از فوت به فیض هم‌جواری رسـید، امیر توزن دیلمی، از امیران و رجال دیالمه در دوران متقی عباسـی است، او بر متقی شوریـد و با او مخالفت نمود، طوری که خلیفه از دست او به موصل فرار کرد. البته بعـداً از او دلجویی کرد و او را به بغداد برگرداند. امیر توزن در سال ۵۶۸ از دنیا رفت و او را در خانه اش دفن کردند، سپس به مقابر قریش منتقل شد .

***

از جمله کسانی که در کنار دو آن امام همام کاظمین علیهما السلام دفن شده است، ابویوسف یعقوب بن ابراهیم یکی از دو شاگر ابوحنیفه است، و شاگرد دیگر محمّد بن حسن شیبانی بود. تولد قاضی مذکور در سال ۱۱۳ بود، و در هنگام ظهر پنجم ربیع‌الاول سال ۱۶۶ از دنیا رفت و قبرش در کنار مقبره آن دو امام علیهما السلام است.

هم‌چنین از دیگر کسانی که بعد از مرگش به فیض هم‌جواری رسیده است، نواب فرهاد میرزا معتمد الدوله فرزند مرحوم عباس میرزا پسر فتحعلی شاه قاجار و ولی عهد سابق عباس میرزاست. این نواب از رجال برجسته علمی زمان قاجار بوده و در وسعت تتبع و حضور ذهن مخصوصا در تاریخ و جغرافیا و زبان انگلیسی معروف بوده است. از او کتاب‌هایی به جای مانده است که از جمله آن‌ها کتابی به نام جام جم است که در موضوع تاریخ ملوك و عالم نگاشته شده است، کتاب قمقام ذخار و صمصام بتار که مقتل است، کتاب زنبیل که ساختاری کشکول‌مانند دارد، شرح خلاصه‌الحساب به زبان فارسی و هدایه السبیل و کفایه الدلیل که سفرنامه رفتن او به خانه خداست.

از بزرگ‌ترین آثار او تعمیر صحن امام موسی بن جعفر علیه السّلام و طلا- کاری سر چهار گلدسته آن است که اکنون نیز مشهود است، مدت تعمیر شش سال طول کشیده و در سال ۱۲۹۹ تعمیر آن تمام شده است. او در سال ۱۳۰۵ در طهران از دنیا رفت و جنازه او را به کاظمین علیهما السلام بردند و جلو درب صحن شریف کاظمی دفن کردند و هم‌اکنون نیز پیداست .

گفتاری درباره حضرت علی بن موسی الرضا

علیهما السّلام

گفته اند حضرت رضا علیه السّلام فرزندی جز پسرش امام محمّد تقی علیه السلام نداشتند، در ارشاد نیز همین‌طور نوشته شده است. ولی بنا بر قول صحیح تر ایشان چند فرزند داشته‌اند. چند نفر از علمای اهل سنت نوشته اند که ایشان پنج پسر و یک دختر داشته‌اند: محمّد قانع، حسن، جعفر، ابراهیم، حسین و عایشه. در بعضی از کتاب‌های انساب آمده است که بعضی از آن‌ها دارای اولاد بوده‌اند.

در قوچان زیارت‌گاه بزرگی است که به سلطان ابراهیم پسر علی بن موسی الرضا علیه السّلام معروف است، از آثار عجیبی که در این زیارت‌گاه وجود دارد، چند ورق از قرآن مجید است به خط بایسنقر، پسر شاهرخ، پسر امیر تیمور گورکانی است. گفته می‌شود: نادر شاه افشار آن اوراق را از سمرقند به این زیارت‌گاه آورده است. هر صفحه دو ذراع و نیم طول و یک ذراع و ده بند انگشت عرض دارد. طول هر خط یک ذراع و عرض آن پنج بند انگشت است و بین هر دو خط آن یک ربع ذراع فاصله وجود دارد و با قلمی درشت به عرض سه انگشت نوشته شده است.

وقتی ناصر الدین شاه قاجار برای زیارت رضا علیه السّلام به خراسان سفر کرد، دو ورق آن را به تهران آورد و در موزه مخصوص شاهنشاهی قرار داد .

خاتمه کتاب

در رابطه با فضیلت مرقد حضرت رضا علیه السلام

بدان که از جمله روایاتی که دال بر فضیلت آن سرزمین مقدس و بقعه مبارکه است، روایتی است که شیخ طوسی - که خدایش رحمت کند - در باب زیارات کتاب تهذیب نقل کرده، که حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: در سرزمین خراسان بقعه ایست که روزگاری خواهد آمد که فرودگاه ملائکه خواهد شد و تا روزی که در صور دمیده شود همیشه گروهی از ملائکه در آن‌جا فرود می آیند. به ایشان عرض شد: این بقعه کدام است؟ حضرت فرمودند: در سرزمین طوس است، به خدا قسم، آن سرزمین باغی از باغ های بهشت است، تا آخر روایت.

از حضرت صادق علیه السّلام نیز نقل شده که چهار سرزمین هستند که در ایام توفان نوح، از مستولی شدن آب بر رویشان به خدا ضجه زدند و خداوند تعالی نیز بر آن‌ها رحم کرد و آن‌ها را از غرق‌شدن نجات داد. بیت المعمور که خداوند آن را به آسمان برد، نجف، کربلا و طوس. و به خدا قسم طوس باغی از باغ‌های بهشت است.

مؤلف وافی می‌نویسد: وقتی این چهار بقعه به خدا ضجه زدند، علت ناله آن‌ها این بود که کسی بر روی آن‌ها نبود که خدا را بپرستد، خدا نیز آن‌ها را محل دفن اولیاء خود قرار داد. اولین مدفنی که در آن سرزمین مقدس بنا شد، سناباد بود که اسکندر ذو القرنین صاحب سد آن را ساخت و تا زمان بنا شدن طوس پابرجا بود.

مؤلف معجم البلدان می‌نویسد: طوس شهری در خراسان است که فاصله آن با نیشابور حدود ده فرسخ است و شامل دو شهر است که به یکی طابران و به دیگری نوقان می گویند. این دو شهر بیش از هزار روستا دارند که در زمان عثمان فتح شدند. قبر علی بن موسی الرضا علیه السّلام در آن‌جاست، همچنین قبر هارون الرشید .

مسعر بن مهلهل گفته اسن: طوس مجموعی از چهار شهر است که دو شهر آن بزرگ و دو شهر دیگرش کوچک هستند در آن دو آثار بناهای اسلامی ارزشمندی است. خانه حمید بن قحطبه نیز که مساحتش یک میل در یک میل می‌باشد، در آن... جاست. در یکی از باغ های آن قبر علی بن موسی الرضا علیه السّلام و هارون الرشید قرار دارد.

حمید بن قحطبه از طرف هارون والی طوس بود و در سناباد بنا و محلی برای خود ساخت که هر وقت به شکار می‌رفت در آن‌جا ساکن می شد. این حمید همان کسی است که در یک شب شصت نفر از اولاد رسول را به امر هارون کشت که در عیون اخبار الرضا نقل شده است.

إبن عساکر در تاریخ خود نوشته است: حمید بن قحطبه، اسمش زیاد بن شبیب بن خالد بن معدان طائی است که یکی از سپهداران بنی‌عباس بود. در محاصره دمشق حضور داشت و در باب توما فرود آمده بود. بعضی گفته‌اند او در باب الفرادیس فرود آمده بود. او از طرف منصور والی جزیره شد، و بعد در دوران خلافت منصور والی خراسان بود و مهدی نیز تا وقت مرگش او را بر امارت خراسان ابقا کرد. حمید فرزندش عبدالله را جانشین خود قرار داد که در ماه رمضان سال ۱۴۳ والی مصر شد و یک سال کامل در آن‌جا بود و سپس باز گشت. وفات مورخ این مطالب در سال ۱۵۶ بوده است. در این‌جا نقل از کتاب

تاریخ إبن عساکر تمام می‌شود.

اما اصل ساختمان گنبـد منوره ظاهراً در زمان زنـدگی ایشان علیه السـلام مشـهور به بقعه هارونیه بوده است، چنان‌چه در عیون روایت شده که حضرت وارد خانه حمید بن قحطبه شدند و بعد داخل قبه ای گردیدند که قبر هارون در آن قرار داشت.

و نیز از حسن بن جهم نقـل شـده که، روزی وارد مجلس مأمون شـدم، حضـرت رضا علیه السّـلام نیز پیش او بودنـد و فقهاء و کلامیون هم جمع شده بودند. بعد سؤال‌های دانشـمندان و سؤال‌های مأمون از حضرت رضا علیه السّلام و جواب های ایشان را نقل کرده و بعـد می گویـد: وقتی حضـرت رضا علیه السّـلام برخاسـتند، من نیز به دنبال ایشان به منزلشان رفتم و به محضـرشان رسـیدم و عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! سپاس خدایی را که به قدری امیرالمؤمنین را نسبت به شما خوش‌بین نموده که به این صورت شما را گرامی می‌دارد و سخن شما را می پذیرد.

امام علیه السـلام فرمودند: ای إبن جهم! آن‌چه از احترامش بر من و گوش‌دادن به من از او دیدی فریبت ندهد، او به زودی مرا بـا سم خواهـد کشت و به من ظلم می کنـد. من این جریـان را از عهـدی که از پـدرانم از رسـول الله صـلی الله علیه و آله به من رسیده است می‌دانم، تا زنـده ام آن را مخفی بـدار. حسن بن جهم نقل کرده، این سـخنان را به هیـچ کس نگفتم، تا زمانی که حضرت رضا علیه السّلام در طوس با سم شهید شدند.

خلاصه این که سـناباد شـهر کوچکی در طوس بوده، که حمید بن قحطبه در آن خانه و باغی داشـته است. وقتی هارون الرشـید در طوس مرد، او را در خانه حمید دفن کردند و سـپس مأمون بر فراز قبر پدرش قبه ای ساخت. وقتی حضرت رضا علیه السّلام شهیـد شدنـد، ایشـان را در کنـار هـارون، در همان قبه ای که مأمون ساخته بود دفن کردنـد. بنابراین آن‌چه که بین مردم شایع شده که قبه مبارک ایشان را ذوالقرنین ساخته است، اساسی ندارد.

شایـد این اشـتباه از آن جهت پیـدا شـده که مروشاهجـان که از بزرگ‌ترین شـهرهای خراسان بوده، چنان‌چه یاقوت حموی در معجم البلدان نوشـته از بناهای ذوالقرنین است و تخت سـلطنتش در آن‌جا بوده است. آن‌جا را به جهت هوای خوبی که داشـته روح المَلِك نامیدند که در فارسی به اعتبار مقدم‌شدن مضاف‌إلیه به شاه‌جان مشهور شد.

در آن کتاب هم‌چنین از بریده بن حصیب یکی از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله روایت شده که رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمودند: ای بریده! در آینده نزدیک دسته‌هایی از مسلمانان به اطراف گسـیل خواهند شد؛ وقتی این اتفاق افتاد، از دسـته شرق بـاش و در بین آن‌هـا نیز از دسـته خراسان باش و سـپس از دسته‌ای باش که به سـرزمینی به نام مرو می‌رونـد. به آنجا که رسـیدی به شهرش برو، که آن شهر را ذوالقرنین بنا کرده است و عزیر در آن نماز خوانده است. در نهرهایش برکت جاریست و بر فراز هر تپه آن فرشته ای با شمشیر آخته وجود دارد که تا روز قیامت بلا را از اهالی آن‌جا دفع می کند.

بعضی گفته اند: مرو بعد از بهشت های چهارگانه، یعنی سغد سمرقند و نهر أبله و شعب بوان و غوطه دمشق، از نظر خوبی میوه ها و غله و زیبائی زنان و مردان و اسب‌های خوب و سایر حیواناتی که در آن‌جا وجود دارد، بهترین سرزمین است.

مرو پـایتخت پادشاهان سلسـله طاهریان بوده است و احتمال دارد که از آن‌جا که اسـکندر از مقربین درگاه خـدا بوده است، از

عالم غیب به او الهام شده که در این قسمت از این زمین، یکی از ائمه صلوات الله علیهم أجمعین دفن خواهد شد و به همین جهت آن شهر را ساخت و آن را سناباد نامید، چنان‌چه صدوق - که خدایش رحمت کند - این مطلب را در إکمال الدین روایت کرده و در ادامه آن روایت آمده که عفریت متکبری او را می‌کشد و در شهری که بنده صالح خدا ذو القرنین آن را ساخته دفن خواهد شد و کنار بدترین خلق خدا دفن می شود. و دعبل بن علی خزاعی - رضی الله عنه – چه خوب سروده:

اگر با فطرت خود دین را پذیرفته¬ای، در طوس نزد قبر آن پاک¬نهاد توقف کن.

در طوس دو قبر وجود دارد که یکی قبر بهترین شخص از میان همه مردم است، و دیگری قبر بدترین آن‌هاست، و این خود از عبرت‌هاست.

آن پلید از هم‌جواری قبر آن پاک‌نهاد نفعی نمی‌برد، و به آن پاک‌نهاد نیز از نزدیکی آن پلید ضرری نمی‌رسد.

هرگز! زیرا هر انسانی در گرو دستاورد خویش است، پس هر چه می‌خواهی با خود بردار و هر چه می‌خواهی بازگذار.

بنابراین اسکندر قبه را نساخته است، او فقط آن شهر را پایه‌ریزی کرده است.

در خرائج از حسن بن عباد، که کاتب حضرت رضا علیه السّلام بود روایت شده که، هنگامی که مأمون تصمیم حرکت به سمت بغداد را داشت، به حضور امام رضا علیه السّلام رفتم؛ ایشان فرمودند: ای إبن عباس [عباد]! ما به عراق نخواهیم رفت و آن را نخواهیم دید. گریستم و عرض کردم: مرا از این‌که دوباره پیش زن و بچه ام بروم ناامید کردید. فرمودند: تو وارد عراق خواهی شد، منظور من خودم بود. امام علیه السّلام بیمار شدند و در یکی از روستا های طوس از دنیا رفتند، در وصیت خود سفارش کرده بودند که قبرشان را در نزدیک دیوار و در فاصله سه ذراعی قبر هارون حفر کنند. قبلاً آن مکان را برای دفن هارون کنده بودند، ولی کلنگ ها و بیل‌ها می‌شکست، برای همین آن‌جا را رها کرده بودند و محلی که امکان حفر داشت را حفر کردند. حضرت رضا علیه السّلام فرمودند: آن‌جا را بکنید، زمین برایتان نرم خواهد شد و یک ماهی مسی می یابید که بر روی آن چیزی به زبان عبرانی نوشته شده است. وقتی لحد مرا کندید، آن را گود کنید و آن ماهی را در طرف پایم در قبر بگذارید.

آن مکان را کندیم و کلنگ‌ها در ریگ نرمی فرو می‌رفتند. آن ماهی را یافتیم که به زبان عبرانی بر آن نوشته شده بود: این آرام‌گاه علی بن موسی است، و آن یکی گودال هارون ستمگر است. ماهی را به قبر برگرداندیم و در همان جایی از لحد که فرموده بودند دفن کردیم.

مشخص است که کندن زمین و ساختن ماهی از مس و نوشتن روی آن کار انسان است. و خلاصه ظاهراً این حفاری از آثار اسکندر ذوالقرنین است، نه گنبد.

نویسنده کتاب مجالس المؤمنین در ضمن شرح حال شیخ کمال الدین حسین خوارزمی می‌نویسد: در تواریخ نوشته شده و بر سر زبان‌ها و دهان‌ها، مخصوصا اهالی خراسان بوده است که به مدت چهارصد سال ساختمانی شایسته علی بن موسی الرضا،

بر روی آرامگاه ایشان نبود. بعضی از آثاری که در آن یافت می شود، نشان می‌دهد که بنای آن ساخت حمید بن قحطبه طائی است که در زمان هارون الرشید از طرف او حاکم طوس بوده است که وقتی هارون مرده، او را در خانه خود دفن کرد و بعد از آن نیز امام رضا علیه السّلام را کنار قبر هارون دفن کردند.

از روایتی که از حضرت رضا علیه السّلام نقل شده، که من در خانه ای وحشتناك و سرزمینی غریب دفن می‌شوم، معلوم می شود که در مدت این چهارصد سال، در اطراف مرقد شریف ایشان خانه و سکنه‌ای وجود نداشته و نوقان کاملا آباد بوده است. با این‌که فاصله بین نوقان و سناباد بیشتر از یک صدای بلند نبوده است .

مؤلف کشف الغمه نوشته است: زنی روزها تا آرام‌گاه امام علیه السلام می آمد به زائرین خدمت می‌کرد و هنگام شب درب حرم را می بست و به سناباد برمی‌گشت.

گاهی گفته می‌شود: بعضی از تزییناتی که در ساختمان مأمون یافت می شد، از آثار دیالمه بود. تا زمانی‌که امیر سبکتکین بنا را خراب کرد؛ زیرا او خیلی تعصب داشت و بر شیعیان بسیار سخت می‌گرفت. و آن‌جا تا زمان یمین الدوله محمود بن سبکتکین همان‌طور خراب باقی ماند.

إبن اثیر در کامل در ضمن حوادث سال ۴۳۱ نوشته است: در این سال سلطان محمود، عمارت آرامگاه طوس را که قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام و الرشید در آن‌جا قرار دارد را تجدید بنا کرد و آن را به سبک شایسته‌ای ساخت. پدرش سبکتکین آن‌جا را خراب کرده بود و اهالی طوس نیز هر کس به زیارت حضرت رضا علیه السّلام می‌رفت را آزار می‌دادند، ولی سلطان محمود آن‌ها را از این کار منع کرد. سبب این کارهای او این بود که او امیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب علیه السّلام را در خواب دید که به او می‌فرمودند: تا کی باید این طور باشد؟ فهمید که منظور ایشان آرام‌گاه است و دستور ساخت آن را صادر کرد.

سپس همین بنا در حمله اقوام غز خراب شد و در عهد سلطان سنجر سلجوقی تجدید بنا گردید. در مجالس المؤمنین نوشته است: گنبد بلند و بنای عظیمی که هم‌اکنون موجود است، از آثار شرف‌الدین ابوطاهر قمی است که وزیر سلطان سنجر بود. هم‌چنین نوشته است: این کار وزیر مذکور به جهت از یک اشاره غیبی بود، و تعیین محرابی که در مسجد بالاسر واقع است، به اشاره خود امام علیه السّلام و تعیین علمای شیعه بوده است. در این‌جا نقل از کتاب مجالس المؤمنین تمام می‌شود.

در سال ۵۰۰ هجری سلطان سنجر سلجوقی دستور داد کاشی هائی بسازند که از زیورآلات چینی نیز بهتر باشد و بر روی آن کاشی‌ها روایات نبوی و علوی و تمام قرآن را بنویسند. نویسنده این هر دو، عبدالعزیز بن أبی‌نصر قمی بود.

از اتفاقات عجیب این است که این کاشی‌ها را سوار بر شتر کردند و از قم فرستادند، شتر با طی الأرض به حوالی خراسان آمد و در یک زمین گود نزدیک شهر مقدس فرود آمد. گروهی از عابرین که از آن‌جا می‌گذشتند، متوجه جریان شدند و کاشی… ها را پیش رئیس خدام، سید محمّد موسوی بردند و هزاره رضویه را با آن ها ساختند.

سلطان سنجر پسر ملك شاه سلجوقی با آن حکومت پهناوری که داشت، این سرزمین را بر سایر بلادش ترجیح داده بود و تا

زمـان مرگش مقیم آن‌جـا بود، و قبرش نیز در همـان‌جا است و دارای گنبـد بزرگی است که پنجره‌هایی به طرف صـحن جامع دارد، گنبـدش آبی رنگ است و از فاصـله یک روز راهی دیده می شود. یکی از خادمین سـلطان سـنجر پس از مرگش آن را سـاخت و برای کسانی که قرآن می‌خواننـد و آن‌جا را جارو می کننـد، موقوفه‌ای وقف کرد. نویسـنده معجم می‌نویسـد: من در سال ۶۱۲ قبر او را در بهترین صورت دیدم.

ساختمان سلطان سنجر تا زمان چنگیزخان باقی بود و پسر چنگیز تولی خان در سال ۶۱۷ آن را تخریب کرد. إبن اثیر در کتاب کامل، در بخش حوادث مربوط به اقوام تاتار که همان سپاهیان چنگیزنـد، می‌نویسـد: وقتی آن‌ها از نیشابور فارغ شدنـد، یک دسـته‌اشان به طوس رفتند و با طوس نیز کارهای نیشابور را کردند و آن را ویران نمودند و آرامگاهی که علی بن موسی الرضا علیه السّـلام و رشـید در آن هستند را نیز خراب کردند، طوری که تمام ساختمان خراب شد. همین مطلب در شرح نهج البلاغه نیز آمده است.

در کتیبه طلایی که در کمربند گنبد منوره واقع است، این چنین نوشته شده است: «بسم الله الرحمن الرحیم. من عظائم توفیق الله سبحانه أن وفق السلطان الأعظم، مولی ملوک العرب و العجم، صاحب النسب الطاهر النبوی و الحسب الباهر العلوی، تراب اقدام خـدام هـذه الروضه المنوره الملکوتیه، مروج آثـار أجـداده المعصومین، السـلطان بن السـلطان، أبوالمظفر شـاه عبـاس الحسـینی الموسوی الصـفوی بهادر خان فاسـتدعی بالمجیء ماشیاً علی قدمیه من دار السلطنه اصفهان إلی زیاره هذا الحرم الأشرف. و قد تشرف بزینه هذه العتبه من خلص ماله فی سنه ألف و عشر، و تم فی سنه ألف و سته و عشر» {به نام خداوند بخشنده بخشایش‌گر. از بزرگترین توفیق های خداوند سـبحان این بود که سلطان اعظم، سرور پادشاهان عرب و عجم، صاحب نژاد پاک نبوی و منزلت شـریف علوی، خاک قـدم‌های خادمان این مرقد منور و ملکوتی، ترویج‌دهنده آثار اجداد معصومین خود، سـلطان پسـر سلطـان، ابوالمظفر شـاه عبـاس حسـینی موسوی صـفوی، بهادر خان را توفیق داد و طلبیـد که پیاده از مرکز سـلطنت اصـفهان به زیارت این حرم شریف بیاید. او این سعادت را یافته است که از پاک‌ترین اموال خود این بارگاه مقدس را در سال یک‌هزار و ده هجری آراسته نماید و این تزیین در سال یک‌هزار و شانزده هجری پایان یافت.

در جـای دیگری از گنبـد به املای محقـق خوانساری نوشـته شـده است: «من میـامن منن الله سـبحانه الـذی زین السـماء بزینه الکواکب، و رصع هـذه القبـاب العلی بـدرر الـدراری الثواقب، أن إستسـعد السـلطان الأعظم، و الخاقان الأفخم الأکرم، أشـرف ملوک الأرض حسباً و نسباً، و أکرمهم خلقاً و أدباً، مروج مـذهب أجـداده الأئمه المعصومین، و محیی مراسم آبـائه الطیبین الطـاهرین، السـلطان بن السـلطان، سـلیمان الحسـینی الموسوی الصـفوی، بهـادر خان، بتـذهیب هـذه البقعه العرشـیه الملکـوتیه و تزیینهـا، و تشـرف بتجدیـدها و تحسـینها، إذا تطرق علیـه الإنکسـار، و سـقطت لبناتهـا الـذهبیه الـتی کـانت تشـرق کالشمس فی رابعه النهار، بسبب حدوث الزلزله العظیمه فی هذه البلده الطیبه الکریمه، فی سنه أربع و ثمانین و ألف. و کان هذا التجدید سـنه ست و ثمانین و ألف. کتبه محمد رضا الإمامی. {از خجسـته‌ترین الطاف خدای سـبحان که که آسمان را به زینت ستارگان مزین کرده و چهره این گنبدهای بلندبالای گیتی را با مرواریدهای این سـتارگان نورانی آذین بسـته است، این اسـت که به سـلطان عـادل و بزرگ، و پادشـاه بزرگ‌منش و گرامی، شـریف‌ترین پادشاهـان زمین از جهت حسب و نسب، و گرامی ترین آن‌هـا از حیث اخلاـق و ادب، ترویـج‌دهنـده مـذهب اجـدادش امامان معصوم، و زنـده کننـده رسوم پـدران پاک‌طینت و پاک‌نهادش، سـلطان پسر سلطان، سلیمان حسینی موسوی صفوی، بهادر خان، سعادت بخشید که این گنبد عرش و

ملکوتی را طلاکاری تزیین کند و آن را تجدید بنا و نیکو نماید؛ زیرا بر اثر زلزله بزرگی که در سال یک‌هزار و هشتاد و چهار در این شهر مقدس اتفاق افتاد، شکستگی در آن پدیدار شده بود و خشت های طلای آن که چون خورشید در وسط روز می‌درخشیدند افتاده بود. این تجدید بنا، در سال یک‌هزار و هشتاد و شش به انجام شد. این را محمّد رضا امامی نوشت.}

و بر پیشانی دربی که در سمت قبله مرقد شریف است، نوشته شده: «لقد تشرف بتذهیب الروضه الرضویه التی یتمنی العرش لها أمر النیابه و أرواح القدس تخدم جنابه، السلطان نادر الأفشاری رحمه الله الملک الغفار، سنه ۱۱۵۵.» {سعادت تهذیب آستان رضوی که عرش آرزو دارد به جای او باشد و روح‌های مقدس به صاحب آن خدمت می‌نمایند، نصیب نادرشاه افشاری – که خداوند ملک غفار او را رحمت نماید – در سال ۱۱۵۵ گشت} و بعد از آن نوشته است: «ثم بظهور الأعوام ظهر علیها الإندراس. فأمر السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان، ناصر الدین شاه قاجار، خلد الله ملکه بالتزیین بالزجاجه و البلور، لتصیر نوراً علی نور.» {سپس با گذشت سال‌ها، آثار فرسودگی در آن نمایان شد. سلطان پسر سلطان و خاقان پسر خاقان، ناصرالدین شاه قاجار – که خداوند او را بر تختش مستدام بدارد – دستور داد با شیشه و بلور آینه‌کاری شود تا نور علی نور گردد.}

سلطان قطب شاه دکنی – طاب ثراه – الماس بزرگی به اندازه یک تخم مرغ فرستاد و به ضریح رضوی هدیه کرد. وقتی عبدالمؤمن خان رئیس طایفه ازبک‌ها بر خراسان استیلا یافت، آن الماس را در به همراه چیزهای دیگر غارت کرد.

آن دفعه‌ای که شاه عباس صفوی پیاده به زیارت خراسان آمد، که از روز حرکتش از اصفهان تا رسیدنش به خراسان هجده روز طول کشید، یکی از خان های ازبکی آن الماس را به شاه عباس هدیه کرد. او وقتی فهمید که این الماس از اجناس مربوط به خزانه رضوی بوده، دستور داد آن را در استانبول بفروشند و با پول آن تعدادی املاک و نهر آب خرید که منافع آن را صرف آن بقعه کنند. این کار با اجازه بعضی از علماء بود.

مؤلف فردوس التواریخ از یکی از کتاب‌های تاریخ نقل کرده، پسر سلطان سنجر یا پسر یکی از وزیرانش مبتلا به بیماری تب شدید شد؛ پزشکان گفتند که باید بگردش برود و خود را به شکار مشغول کند. یک روز که با غلامان و همراهان خود برای شکار بیرون رفته بود، ناگهان آهویی از مقابل او گذشت. اسب خود را به سمت او راند و با سرعت زیاد از پی آهو تاخت. آهو به قبر علی بن موسی الرضا علیه السّلام پناه برد و شاه‌زاده به آن جای‌گاه منیع و پناه‌گاه رفیع، که هر که به آن پناه ببرد ایمن خواهد ماند، رسید و سعی کرد آهو را صید کند، اما هر چه کردند اسب‌هایشان جلو نرفت و از این پیشامد در شگفت شدند. شاه‌زاده به غلامان و همراهان خود دستور داد از اسب‌هایشان پیاده شوند و خودش نیز پیاده شد و با پای برهنه و با کمال ادب پیش مرقد شریف رفت و خود را روی قبر انداخت و شروع به گریه و زاری به درگاه خداوند جلیل نمود و شفای بیماری خود را از صاحب مرقد خواست. همان دم شفا یافت و همگی مشغول شادی و سرور شدند و این بشارت شفا یافتن فرزندش به برکت صاحب مرقد را به پادشاه رساندند و گفتند: شاه‌زاده در کنار قبر مانده و از آن‌جا تکان نمی‌خورد تا این‌که بناها بروند و بر فراز مرقد گنبدی بسازند و در آن‌جا شهری بنیان گذارند تا به عنوان یادبود باقی بماند. وقتی این خبر به سلطان رسید، برای خدا سجده شکر کرد و فوری معماران را به آن‌جا فرستاد و روی قبر مبارک بقعه و گنبدی ساختند و اطراف شهر را دیوار کشی کردند.

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

**[ترجمه]

شذرات فی ما يتعلق بأحوال إخوانه و أولاده عليهم السلام

اشاره

اقتبسناها من كتاب تحفه العالم فی شرح خطبه المعالم تأليف العلامه السيد جعفر آل بحر العلوم الطباطبائی

**[ترجمه]اقتبسناها من كتاب تحفه العالم فی شرح خطبه المعالم تأليف العلامه السيد جعفر آل بحر العلوم الطباطبائی

**[ترجمه]

فيما يتعلق بأحوال إخوانه و أخواته عليه الصلاه و السلام.

ص: ۲۹۳

كان له عليه السلام سته إخوه و ثلاثه أخوات و هم إسماعيل و عبد الله الأفطح و أم فروه اسمها عاليه أمهم فاطمه بنت الحسين بن على بن الحسين عليهم السلام و نقل عن ابن إدريس رحمه الله أنه قال أم إسماعيل فاطمه بنت الحسين الأثرم بن الحسن بن أبى طالب عليه السلام و إسحاق لأم ولد و العباس و على و محمد و أسماء و فاطمه لأمهات أولاد شتى.

و كان إسماعيل أكبر أولاد الصادق عليه السلام و هو جد الخلفاء الفاطميين فى المغرب و مصر و مصر الجديد من بنائهم.

و فى بغداد قبران مذمومان أحدهما على بن إسماعيل بن الصادق عليه السلام و يعرف عند البغداديين بالسيد سلطان على و الآخر أخوه محمد بن إسماعيل جد الفاطميين و يعرف عندهم بالفضل و المحله التى فيها محله الفضل.

و كان الإمام الصادق عليه السلام شديد المحبه لإسماعيل و البر به و الإشفاق عليه و كان قوم من الشيعه يظنون أنه القائم بعد أبيه و الخليفه له لما ذكرنا من كبر سنه و ميل أبيه إليه و إكرامه له و لما كان عليه من الجمال و الكمال الصورى و المعنوى توفى حياه أبيه و حين ما حمل إلى البقيع للدفن كان أبوه الصادق عليه السلام يضع جنازته على الأرض و يرفع عن وجهه الكفن بحيث يراه الناس فعل ذلك فى أثناء الطريق ثلاث مرات ليرى الناس موته و أنه لم يغب كما كان يظن به ذلك و لما تحقق موته رجع الأكثرون عن القول بإمامته و فرض طاعته.

ص: ۲۹۵

و قال قوم إنه لم يمت و إنما لبس على الناس فی أمره و قالت فرقه إنه مات و لكن نص على ابنه محمـد و هو الإمام بعد جعفر و هم المسـمون بالقرامطه و المباركه و ذهب جماعه إلى أنه نص على محمد جده الصادق دون إسـماعيل ثم يسـحبون الإمامه فی ولده إلى آخر الزمان.

قال جدی الأمجد السيد محمد جد جدنا بحر العلوم و سخافه مذهبهم و بطلانه أظهر من أن يبين مع أنه مبين بما لا مزيد عليه فی محله.

و قبر إسـماعيل ليس فی البقيع نفسه بـل هو فی الطرف الغربی من قبه العبـاس فی خـارج البقيع و تلك البقعه ركن سور المـدينه من جهه القبله و المشرق و بابه من داخل المدينه و بناء تلك البقعه قبل بناء السور فاتصل السور به و هو من بناء بعض الفاطميين من ملوك مصر.

و قبر المقـداد بن أسود الكنـدی فی البقيع أيضا فإنه مات بالجرف يبعـد عن المـدينه بفرسـخ و حمل إلى المـدينه فما عليه سواد أهل شـهروان من أن فيه قبر مقداد بن أسود هذا اشـتباه و من المحتمل قويا كما فی الروضات أن المشـهد الذی فی شـهروان هو للشيخ الجليل الفاضل المقداد(۱)

صاحب المصنفات من أجل علماء الشيعه.

ص: ۲۹۶

۱- ۱. قال فی الروضات: و من جمله ما يحتمل عندی قويا هو أن يكون البقعه الواقعه فی بريه شهروان بغداد و المعروفه عند أهل تلك الناحيه بمقبره مقـداد، مـدفن هـذا الرجل الجليل الشأن- يعنی الشـيخ جمال الـدين المقداد بن عبد اللّه السـيوری المعروف بالفاضـل المقـداد- بناء علی وقوع وفاته رحمه اللّه فی ذلک المكان أو ايصائه بأن يـدفن هناک لكونه علی طريق القافله الراحله الی العتبـات العاليـات. قـال: و الا فالمقـداد بن أسود الكنـدی رحمه اللّه الـذی هو من كبار أصـحاب النبیّ صـلّی اللّه عليه و آله مرقـده المنيف فی أرض بقيع الغرقـد الشـريف لما ذكره المؤرخون المعتبرون من أنّه رضـی اللّه عنه توفی فی أرضه بالجرف، و هو علی ثلاثه أميال من المدينه، فحمل علی الرقاب حتّی دفن بالبقيع، انتهی. قلت: لكنه من عجيب الاحتمال حيث ان المسـلمين بالمقداد كثيرون، و ليس لنا أن نقول بأن المقبره المشـهوره عندهم لما لم يكن للمقداد بن أسود الكندی فليكن للمقداد بن عبد اللّه الفاضـل السـيوری، مع أن الفاضـل المقـداد- رحمه اللّه- كـان قاطنـا فی النجف الأشـرف و ليس شـهروان فی طريق النجف الأشـرف الی كربلاء و لا الی الكاظميه و لا سامرّاء. بل الفاضل السـيوری قد توفی بالمشـهد الغروی النجف الأشرف علی ساكنه آلاف الثناء و التحف ضـحی نهار الاحد السادس و العشـرين من جمادی الآخره سنه ۸۲۶ ه و دفن بمقابر المشـهد المذكور كما صرّح به تلميذه الشيخ حسن بن راشد الحلی، راجع الذريعه ج ۱ ص ۴۲۹ و ۴۶۵.

و ذکر علماء السیر و التواریخ فیما یتعلق بتاریخ المدینه المنوره أن أکثر أصحاب النبی دفنوا فی البقیع و ذکر القاضی عیاض فی المدارک أن المدفونین من أصحاب النبی هناک عشره آلاف و لکن الغالب منهم مخفی الآثار عینا و جهه و سبب ذلک أن السابقین لم یعلموا القبور بالکتابه و البناء مضافا إلی أن تمادی الأیام یوجب زوال الآثار.

نعم إن من یعرف مرقده من بنی هاشم عینا و جهه قبر إبراهیم بن النبی صلی الله علیه و آله فی بقعه قریبه من البقیع و فیها قبر عثمان بن مظعون من أکابر الصحابه و هو أول من دفن فی البقیع.

و فیه أیضا قبر أسعد بن زراره و ابن مسعود و رقیه و أم کلثوم بنات رسول الله صلی الله علیه و آله و فی الروایات من العامه و الخاصه أنه لما توفیت رقیه و دفنها صلی الله علیه و آله قال الحقی بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون.

قَالَ السَّمْهُودِیُّ إِنَّ الظَّاهِرَ أَنَّ بَنَاتَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله کُلَّهُنَّ مَدْفُونَاتٌ عِنْدَ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ لِأَنَّهُ صلی الله علیه و آله لَمَّا وَضَعَ حَجَراً عَلَی قَبْرِ عُثْمَانَ قَالَ بِهَذَا أُمَیِّزُ قَبْرَ أَخِی وَ أَدْفِنُ مَعَهُ کُلَّ مَنْ مَاتَ مِنْ وُلْدِی.

و روی الدولابی المتوفی سنه ثلاثمائه و عشر فی کتاب الکنی أنه لما مات عثمان بن مظعون قالت امرأته هنیئا لک یا أبا السائب الجنه و إنه أول من تبعه إبراهیم

ص: ۲۹۷

ولد رسول الله صلی الله علیه و آله.

و بالجمله فما یقال من أن قبر عثمان بن عفان هناک غلط فإن قبره خارج البقیع قال ابن الأثیر فی النهایه فی حشش و منه حدیث عثمان أنه دفن فی حش کوکب و هو بستان بظاهر المدینه خارج البقیع انتهی.

و قبر عقیل بن أبی طالب و معه فی القبر ابن أخیه عبد الله الجواد بن جعفر الطیار و قریب من قبه عقیل بقعه فیها زوجات النبی و قبر صفیه بنت عبد المطلب عمه النبی صلی الله علیه و آله علی یسار الخارج من البقیع و فی طرف القبله من البقعه قبر متصل بجدار البقعه علیه ضریح و العامه یعتقدون أنه قبر الزهراء علیها السلام و أن قبر فاطمه بنت أسد هو الواقع فی زاویه المقبره العمومیه للبقیع فی الطرف الشمالی من قبه عثمان و هو اشتباه فإن من المحقق أن قبر فاطمه الزهراء علیهما السلام إما فی بیتها أو فی الروضه النبویه علی مشرفها آلاف الثناء و التحیه و أن القبر الواقع فی الطرف القبلی من البقعه هو قبر فاطمه بنت أسد أم أمیر المؤمنین علیه السلام کما فی بعض الأخبار أن الأئمه علیهم السلام الأربعه نزلوا إلی جوار جدتهم فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف و أن القبر الواقع فی المقبره العمومیه هو مشهد سعد بن معاذ الأشهلی أحد أصحاب النبی صلی الله علیه و آله کما ذکره فی تلخیص معالم الهجره.

و ممن عین قبر فاطمه بنت أسد حیث ما ذکرنا السید علی السمهودی (۱) فی وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفی.

وَ لْنُخْتِمِ الْکَلَامَ فِی أَمْرِ الْبَقِیعِ بِمَا رُوِیَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ أَنَّهُ رَجَفَتْ قُبُورُ الْبَقِیعِ فِی عَهْدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَضَجَّ أَهْلُ الْمَدِینَهِ فِی ذَلِکَ فَخَرَجَ عُمَرُ وَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَدْعُونَ بِسُکُونِ الرَّجْفَهِ فَمَا زَالَتْ تَزِیدُ إِلَی أَنْ تَعَدَّی ذَلِکَ إِلَی حِیطَانِ الْمَدِینَهِ وَ عَزَمَ أَهْلُهَا إِلَی الْخُرُوجِ عَنْهَا فَعِنْدَ ذَلِکَ قَالَ عُمَرُ

۱- ۱. سمهود قریه کبیره غربی نیل مصر، و السمهودی هو السیّد نور الدین علی بن عبد اللّه بن أحمد الحسنی الشافعی نزیل المدینه محدث المدینه و مؤرخها توفّی سنه ۹۱۱.

عَلَيَّ بِأَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَحَضَرَ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَ لَا تَرَى إِلَى قُبُورِ الْبَقِيعِ وَ رَجِيفِهَا حَتَّى تَعَدَّى ذَلِكَ إِلَى حِيطَانِ الْمَدِينَهِ وَ قَدْ هَمَّ أَهْلُهَا بِالرِّحْلَهِ مِنْهَا؟

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَيَّ بِمِائَهِ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الْبَدْرِيِّينَ فَاخْتَارَ مِنَ الْمِائَهِ عَشَرَهً فَجَعَلَهُمْ خَلْفَهُ وَ جَعَلَ التِّسْعِينَ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ لَمْ يَبْقَ بِالْمَدِينَهِ ثَيِّبٌ وَ لَا عَاتِقٌ إِلَّا خَرَجَتْ ثُمَّ دَعَا بِأَبِي ذَرٍّ وَ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ عَمَّارٍ فَقَالَ لَهُمْ كُونُوا بَيْنَ يَدَيَّ حَتَّى تَوَسَّطَ الْبَقِيعَ وَ النَّاسُ مُحْدِقُونَ بِهِ فَضَرَبَ الْأَرْضَ بِرِجْلِهِ ثُمَّ قَالَ مَا لَكِ ثَلَاثاً فَسَكَنَتْ فَقَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ صلى الله عليه و آله فَقَدْ أَنْبَأَنِي بِهَذَا الْخَبَرِ وَ هَذَا الْيَوْمِ وَ هَذِهِ السَّاعَهِ وَ بِاجْتِمَاعِ النَّاسِ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها وَ أَخْرَجَتْ لِي أَثْقَالَهَا ثُمَّ انْصَرَفَ النَّاسُ مَعَهُ وَ قَدْ سَكَنَتِ الرَّجْفَهُ هَذَا.

و كان عبد الله أكبر إخوته بعد أخيه إسماعيل و لم تكن منزلته عند أبيه عليه السلام منزله غيره من إخوته فى الإكرام و كان متهما فى الخلاف على أبيه فى الاعتقاد و يقال إنه كان يخالط الحشويه و يميل إلى مذهب المرجئه و ادعى بعد أبيه الإمامه محتجا بأنه أكبر أولاده الباقين بعده فاتبعه جماعه من أصحاب الصادق ثم رجع أكثرهم عن هذا القول و لم يبق عليه إلا نفر يسير منهم و هم الطائفه الملقبه بالفطحيه لأن عبد الله كان أفطح الرجلين و يقال إنهم لقبوا بذلك لأن رئيسهم و داعيهم إلى هذا المذاهب يقال له عبد الله بن أفطح.

و أما إسحاق فقد قال فى الإرشاد و كان إسحاق بن جعفر عليه السلام من أهل الفضل و الصلاح و الورع و الاجتهاد و روى عنه الناس الحديث و الآثار.

ص: ۲۹۹

و كان ابن كاسب إذا حدث عنه يقول حدثنى الثقه الرضى إسحاق بن جعفر عليه السلام و كان يقول بإمامه أخيه موسى بن جعفر و روى عن أبيه النص على إمامته.

و قال فى العمده و يكنى أبا محمد و يلقب المؤتمن و ولد بالعريض و كان من أشبه الناس برسول الله صلى الله عليه و آله و أمه أم أخيه موسى الكاظم عليه السلام و كان محدثا جليلا و ادعت طائفه من الشيعه فيه الإمامه و كان سفيان بن عيينه إذا روى عنه يقول حدثنى الثقه الرضى إسحاق بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين عليهم السلام.

و كان محمد بن جعفر عليه السلام سخيا شجاعا و كان يصوم يوما و يفطر يوما و كان يصرف فى مطبخه كل يوم شاه و كان يرى رأى الزيديه فى الخروج بالسيف و خرج على المأمون فى سنه مائه و تسع و تسعين بمكه و تبعه الجاروديه فوجه عليه المأمون جندا بقياده عيسى الجلودى فكسره و قبض عليه و أتى به إلى المأمون فأكرمه المأمون و لم يقتله و أصحبه معه إلى خراسان و قبره فى بسطام و هو الذى ذكرنا سابقا أن قبره فى جرجان فإن جرجان اسم لمجموع الناحيه المعينه المشتمله على المدينه المدعوه بالأسترآباد و غيرها مثل مصر و القاهره و العراق و الكوفه.

قال فى مجالس المؤمنين فى ضمن أحوال بايزيد البسطامى أن السلطان أولجايتوخان أمر ببناء قبه على تربته و قد ذهب إلى إمامته بعد أبيه قوم من الشيعه يقال لهم السمطيه لنسبتهم إلى رئيس لهم يقال له يحيى بن أبى السمط.

و كان على بن جعفر كثير الفضل شديد الورع سديد الطريق راويه للحديث من أخيه موسى عليه السلام و هو المعروف بعلى بن جعفر العريضى نشأ فى تربيه أخيه موسى بن جعفر عليهما السلام و من أهل التضييف بأيدى الشيعه إلى هذا

اليوم و أدرک من الأئمه أربعه أو خمسه و قال السید فی الأنوار کان من الورع بمکان لا یدانی فیه و کذلک من الفضل و لزم أخاه موسی بن جعفر علیهما السلام و قال بإمامته و إمامه الرضا و الجواد علیهم السلام.

و کان إذا رأی الجواد علیه السلام مع الصبیان یقوم إلیه من المسجد من بین جماعه الشیعه و ینکب علی أقدامه و یمسح شیبته علی تراب رجلیه و یقول قد رأی الله هذا الصبی أهلا للإمامه فجعله إماما و لم یر شیبتی هذه أهلا للإمامه لأن جماعه من الشیعه کانوا یقولون له أنت إمام فادع الإمامه و کان رضوان الله علیه لا یقبل منهم قولا.

و روی أن الجواد علیه السلام إذا أراد أن یفصد أخذ الدم یقول علی بن جعفر للفصاد افصدنی حتی أذق حراره الحدید قبل الجواد انتهی.

و له مشاهد ثلاثه الأول فی قم و هو المعروف و هو فی خارج البلد و له صحن وسیع و قبه عالیه و آثار قدیمه منها اللوح الموضوع علی المرقد المکتوب فیه اسمه و اسم والده و تاریخ الکتابه سنه أربع و سبعون.

قال المجلسی رحمه الله فی البحار من جمله من هو معروف بالجلاله و النباله علی بن جعفر علیه السلام مدفون فی قم و جلالته أشهر من أن یذکر.

و أما کون مدفنه فی قم فلم یذکر فی الکتب المعتبره لکن أثر القبر الشریف الموجود قدیم و علیه مکتوب اسمه انتهی.

و فی تحفه الزائر یوجد مزار فی قم و فیه قبر کبیر و علی القبر مکتوب قبر علی بن جعفر الصادق علیه السلام و محمد بن موسی و من تاریخ بناء ذلک القبر إلی هذا الزمان قریب من أربعمائه سنه انتهی.

و قال الفقیه المجلسی الأول فی شرح الفقیه فی ترجمه علی بن جعفر علیه السلام بعد ذکر نبذه من فضائله و قبره فی قم مشهور قال سمعت أن أهل الکوفه استدعوا منه أن یأتیهم من المدینه و یقیم عندهم فأجابهم إلی ذلک و مکث فی الکوفه مده و حفظ أهل الکوفه منه أحادیث ثم استدعی منه أهل

قم النزول إليهم فأجابهم إلى ذلك و بقى هناك إلى أن توفى و له ذريه منتشره فى العالم و فى أصفهان قبر بعضهم منهم قبر السيد كمال الدين فى قريه سين برخوار و هو مزار معروف انتهى.

و ظنى القوى أن محمد بن موسى المدفون معه هو من ذريه الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام و هو محمد بن موسى بن إسحاق بن إبراهيم العسكرى بن موسى بن إبراهيم بن موسى بن جعفر عليهما السلام قال صاحب تاريخ قم ولد من أبى محمد موسى بن إسحاق ولد

و بنت و لكن لم يذكر اسم الولد و ذكر صاحب العمده أنه أعقب موسى بن إسحاق بن إبراهيم العسكرى أبا جعفر محمد الفقيه بقم و أبا عبد الله إسحاق إلخ.

الثانى فى خارج قلعه سمنان فى وسط بستان نضره مع قبه و بقعه و عماره نزهه و لكن المنقول عن المجلسى أنه قال لم يعلم أن ذلك قبره بل المظنون خلافه.

الثالث فى العريض بالتصغير على بعد فرسخ من المدينه اسم قريه كانت ملكه و محل سكناه و سكنى ذريته و لهذا كان يعرف بالعريضى و له فيها قبر و قبه و هو الذى اختاره المحدث النورى فى خاتمه المستدركات مع بسط تام و هو الظاهر و لعل الموجود فى قم هو لأحد أحفاده.

و أما العباس بن جعفر فقد قال فى الإرشاد كان فاضلا نبيلا.

تتميم لا يخفى أنه يوجد على ضفه نهر كربلاء المشرفه المعروفه بالحسينيه مقام يعرف بمقام جعفر الصادق عليه السلام على لسان سواد أهل تلك البلده و لعله هو الذى عبر عنه الصادق عليه السلام فى حديث صفوان الذى نقله المجلسى فى تحفه الزائر عن مصباح الشيخ الطوسى رحمه الله الوارد لتعليمه إياه آداب زياره جده الحسين عليه السلام و فيه فإذا وصلت إلى نهر الفرات يعنى شريعه سماها الصادق بالعلقمى فقل كذا و التفسير من الشيخين و ظاهره أن المقام المقدس كان منسوبا إلى الصادق عليه السلام فى عصرهما.

ص: ۳۰۲

**[ترجمه]ص: ۲۹۳

ص: ۲۹۴

کان له علیه السلام سته إخوه و ثلاثه أخوات و هم إسماعیل و عبد الله الأفطح و أم فروه اسمها عالیه أمهم فاطمه بنت الحسین بن علی بن الحسین علیهم السلام و نقل عن ابن إدریس رحمه الله أنه قال أم إسماعیل فاطمه بنت الحسین الأثرم بن الحسن بن أبی طالب علیه السلام و إسحاق لأم ولد و العباس و علی و محمد و أسماء و فاطمه لأمهات أولاد شتی.

و کان إسماعیل أکبر أولاد الصادق علیه السلام و هو جد الخلفاء الفاطمیین فی المغرب و مصر و مصر الجدید من بنائهم.

و فی بغداد قبران مذمومان أحدهما علی بن إسماعیل بن الصادق علیه السلام و یعرف عند البغدادیین بالسید سلطان علی و الآخر أخوه محمد بن إسماعیل جد الفاطمیین و یعرف عندهم بالفضل و المحله التی فیها محله الفضل.

و کان الإمام الصادق علیه السلام شدید المحبه لإسماعیل و البر به و الإشفاق علیه و کان قوم من الشیعه یظنون أنه القائم بعد أبیه و الخلیفه له لما ذکرنا من کبر سنه و میل أبیه إلیه و إکرامه له و لما کان علیه من الجمال و الکمال الصوری و المعنوی توفی حیاه أبیه و حین ما حمل إلی البقیع للدفن کان أبوه الصادق علیه السلام یضع جنازته علی الأرض و یرفع عن وجهه الکفن بحیث یراه الناس فعل ذلک فی أثناء الطریق ثلاث مرات لیری الناس موته و أنه لم یغب کما کان یظن به ذلک و لما تحقق موته رجع الأکثرون عن القول بإمامته و فرض طاعته.

ص: ۲۹۵

و قال قوم إنه لم یمت و إنما لبس علی الناس فی أمره و قالت فرقه إنه مات و لکن نص علی ابنه محمد و هو الإمام بعد جعفر و هم المسمون بالقرامطه و المبارکه و ذهب جماعه إلی أنه نص علی محمد جده الصادق دون إسماعیل ثم یسحبون الإمامه فی ولده إلی آخر الزمان.

قال جدی الأمجد السید محمد جد جدنا بحر العلوم و سخافه مذهبهم و بطلانه أظهر من أن یبین مع أنه مبین بما لا مزید علیه فی محله.

و قبر إسماعیل لیس فی البقیع نفسه بل هو فی الطرف الغربی من قبه العباس فی خارج البقیع و تلک البقعه رکن سور المدینه من جهه القبله و المشرق و بابه من داخل المدینه و بناء تلک البقعه قبل بناء السور فاتصل السور به و هو من بناء بعض الفاطمیین من ملوک مصر.

و قبر المقداد بن أسود الکندی فی البقیع أیضا فإنه مات بالجرف یبعد عن المدینه بفرسخ و حمل إلی المدینه فما علیه سواد أهل شهروان من أن فیه قبر مقداد بن أسود هذا اشتباه و من المحتمل قویا کما فی الروضات أن المشهد الذی فی شهروان هو للشیخ الجلیل الفاضل المقداد - ۱. قال فی الروضات: و من جمله ما یحتمل عندی قویا هو أن یکون البقعه الواقعه فی بریه شهروان بغداد و المعروفه عند أهل تلک الناحیه بمقبره مقداد، مدفن هذا الرجل الجلیل الشأن- یعنی الشیخ جمال الدین المقداد

بن عبد اللّه السیوری المعروف بالفاضل المقداد- بناء علی وقوع وفاته رحمه اللّه فی ذلک المکان أو ایصائه بأن یدفن هناک لکونه علی طریق القافله الراحله الی العتبات العالیات.

قال: و الا فالمقداد بن أسود الکندی رحمه اللّه الذی هو من کبار أصحاب النبیّ صلّی اللّه علیه و آله مرقده المنیف فی أرض بقیع الغرقد الشریف لما ذکره المؤرخون المعتبرون من أنّه رضی اللّه عنه توفی فی أرضه بالجرف، و هو علی ثلاثه أمیال من المدینه، فحمل علی الرقاب حتّی دفن بالبقیع، انتهی. قلت: لکنه من عجیب الاحتمال حیث ان المسلمین بالمقداد کثیرون، و لیس لنا أن نقول بأن المقبره المشهوره عندهم لما لم یکن للمقداد بن أسود الکندی فلیکن للمقداد بن عبد اللّه الفاضل السیوری، مع أن الفاضل المقداد- رحمه اللّه- کان قاطنا فی النجف الأشرف و لیس شهروان فی طریق النجف الأشرف الی کربلاء و لا الی الکاظمیه و لا سامرّاء.

بل الفاضل السیوری قد توفی بالمشهد الغروی النجف الأشرف علی ساکنه آلاف الثناء و التحف ضحی نهار الاحد السادس و العشرین من جمادی الآخره سنه ۸۲۶ ه و دفن بمقابر المشهد المذکور کما صرّح به تلمیذه الشیخ حسن بن راشد الحلی، راجع الذریعه ج ۱ ص ۴۲۹ و ۴۶۵. -

صاحب المصنفات من أجل علماء الشیعه.

ص: ۲۹۶

و ذکر علماء السیر و التواریخ فیما یتعلق بتاریخ المدینه المنوره أن أکثر أصحاب النبی دفنوا فی البقیع و ذکر القاضی عیاض فی المدارک أن المدفونین من أصحاب النبی هناک عشره آلاف و لکن الغالب منهم مخفی الآثار عینا و جهه و سبب ذلک أن السابقین لم یعلموا القبور بالکتابه و البناء مضافا إلی أن تمادی الأیام یوجب زوال الآثار.

نعم إن من یعرف مرقده من بنی هاشم عینا و جهه قبر إبراهیم بن النبی صلی الله علیه و آله فی بقعه قریبه من البقیع و فیها قبر عثمان بن مظعون من أکابر الصحابه و هو أول من دفن فی البقیع.

و فیه أیضا قبر أسعد بن زراره و ابن مسعود و رقیه و أم کلثوم بنات رسول الله صلی الله علیه و آله و فی الروایات من العامه و الخاصه أنه لما توفیت رقیه و دفنها صلی الله علیه و آله قال الحقی بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون.

قَالَ السَّمْهُودِیُّ إِنَّ الظَّاهِرَ أَنَّ بَنَاتَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله کُلَّهُنَّ مَدْفُونَاتٌ عِنْدَ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ لِأَنَّهُ صلی الله علیه و آله لَمَّا وَضَعَ حَجَراً عَلَی قَبْرِ عُثْمَانَ قَالَ بِهَذَا أُمَیِّزُ قَبْرَ أَخِی وَ أَدْفِنُ مَعَهُ کُلَّ مَنْ مَاتَ مِنْ وُلْدِی.

و روی الدولابی المتوفی سنه ثلاثمائه و عشر فی کتاب الکنی أنه لما مات عثمان بن مظعون قالت امرأته هنیئا لک یا أبا السائب الجنه و إنه أول من تبعه إبراهیم

ص: ۲۹۷

ولد رسول الله صلى الله عليه و آله.

و بالجمله فما يقال من أن قبر عثمان بن عفان هناک غلط فإن قبره خارج البقيع قال ابن الأثير فى النهايه فى حشش و منه حديث عثمان أنه دفن فى حش كوكب و هو بستان بظاهر المدينه خارج البقيع انتهى.

و قبر عقيل بن أبى طالب و معه فى القبر ابن أخيه عبد الله الجواد بن جعفر الطيار و قريب من قبه عقيل بقعه فيها زوجات النبى و قبر صفيه بنت عبد المطلب عمه النبى صلى الله عليه و آله على يسار الخارج من البقيع و فى طرف القبله من البقعه قبر متصل بجدار البقعه عليه ضريح و العامه يعتقدون أنه قبر الزهراء عليها السلام و أن قبر فاطمه بنت أسد هو الواقع فى زاويه المقبره العموميه للبقيع فى الطرف الشمالى من قبه عثمان و هو اشتباه فإن من المحقق أن قبر فاطمه الزهراء عليهما السلام إما فى بيتها أو فى الروضه النبويه على مشرفها آلاف الثناء و التحيه و أن القبر الواقع فى الطرف القبلى من البقعه هو قبر فاطمه بنت أسد أم أمير المؤمنين عليه السلام كما فى بعض الأخبار أن الأئمه عليهم السلام الأربعه نزلوا إلى جوار جدتهم فاطمه بنت أسد بن هاشم بن عبد مناف و أن القبر الواقع فى المقبره العموميه هو مشهد سعد بن معاذ الأشهلى أحد أصحاب النبى صلى الله عليه و آله كما ذكره فى تلخيص معالم الهجره.

و ممن عين قبر فاطمه بنت أسد حيث ما ذكرنا السيد على السمهودى - ١. سمهود قريه كبيره غربى نيل مصر، و السمهودى هو السيّد نور الدين على بن عبد اللّه بن أحمد الحسنى الشافعى نزيل المدينه محدث المدينه و مؤرخها توفّى سنه ٩١١. - فى وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى.

وَ لْنُخْتِمِ الْكَلَامَ فِى أَمْرِ الْبَقِيعِ بِمَا رُوِىَ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ أَنَّهُ رَجَفَتْ قُبُورُ الْبَقِيعِ فِى عَهْدِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَضَجَّ أَهْلُ الْمَدِينَهِ فِى ذَلِکَ فَخَرَجَ عُمَرُ وَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَدْعُونَ بِسُكُونِ الرَّجْفَهِ فَمَا زَالَتْ تَزِيدُ إِلَى أَنْ تَعَدَّى ذَلِکَ إِلَى حِيطَانِ الْمَدِينَهِ وَ عَزَمَ أَهْلُهَا إِلَى الْخُرُوجِ عَنْهَا فَعِنْدَ ذَلِکَ قَالَ عُمَرُ

عَلَيَّ بِأَبِى الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ فَحَضَرَ فَقَالَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَ لَا تَرَى إِلَى قُبُورِ الْبَقِيعِ وَ رَجِيفِهَا حَتَّى تَعَدَّى ذَلِکَ إِلَى حِيطَانِ الْمَدِينَهِ وَ قَدْ هَمَّ أَهْلُهَا بِالرِّحْلَهِ مِنْهَا؟

فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام عَلَيَّ بِمِائَهِ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مِنَ الْبَدْرِيِّينَ فَاخْتَارَ مِنَ الْمِائَهِ عَشَرَةً فَجَعَلَهُمْ خَلْفَهُ وَ جَعَلَ التِّسْعِينَ مِنْ وَرَائِهِمْ وَ لَمْ يَبْقَ بِالْمَدِينَهِ ثَيِّبٌ وَ لَا عَاتِقٌ إِلَّا خَرَجَتْ ثُمَّ دَعَا بِأَبِى ذَرٍّ وَ سَلْمَانَ وَ الْمِقْدَادِ وَ عَمَّارٍ فَقَالَ لَهُمْ كُونُوا بَيْنَ يَدَيَّ حَتَّى تَوَسَّطَ الْبَقِيعَ وَ النَّاسُ مُحْدِقُونَ بِهِ فَضَرَبَ الْأَرْضَ بِرِجْلِهِ ثُمَّ قَالَ مَا لَکِ ثَلَاثاً فَسَكَنَتْ فَقَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ صلى الله عليه و آله فَقَدْ أَنْبَأَنِى بِهَذَا الْخَبَرِ وَ هَذَا الْيَوْمِ وَ هَذِهِ السَّاعَهِ وَ بِاجْتِمَاعِ النَّاسِ لَهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فِى كِتَابِهِ إِذا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزالَها وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها وَ قالَ الْإِنْسانُ ما لَها وَ أَخْرَجَتْ لِى أَثْقَالَهَا ثُمَّ انْصَرَفَ النَّاسُ مَعَهُ وَ قَدْ سَكَنَتِ الرَّجْفَهُ هَذَا.

و كان عبد الله أكبر إخوته بعد أخيه إسماعيل و لم تكن منزلته عند أبيه عليه السلام منزله غيره من إخوته فى الإكرام و كان

متهما فی الخلاف علی أبیه فی الاعتقاد و یقال إنه کان یخالط الحشویه و یمیل إلی مذهب المرجئه و ادعی بعد أبیه الإمامه محتجا بأنه أکبر أولاده الباقین بعده فاتبعه جماعه من أصحاب الصادق ثم رجع أکثرهم عن هذا القول و لم یبق علیه إلا نفر یسیر منهم و هم الطائفه الملقبه بالفطحیه لأن عبد الله کان أفطح الرجلین و یقال إنهم لقبوا بذلک لأن رئیسهم و داعیهم إلی هذا المذاهب یقال له عبد الله بن أفطح.

و أما إسحاق فقد قال فی الإرشاد و کان إسحاق بن جعفر علیه السلام من أهل الفضل و الصلاح و الورع و الاجتهاد و روی عنه الناس الحدیث و الآثار.

ص: ۲۹۹

و کان ابن کاسب إذا حدث عنه یقول حدثنی الثقه الرضی إسحاق بن جعفر علیه السلام و کان یقول بإمامه أخیه موسی بن جعفر و روی عن أبیه النص علی إمامته.

و قال فی العمده و یکنی أبا محمد و یلقب المؤتمن و ولد بالعریض و کان من أشبه الناس برسول الله صلی الله علیه و آله و أمه أم أخیه موسی الکاظم علیه السلام و کان محدثا جلیلا و ادعت طائفه من الشیعه فیه الإمامه و کان سفیان بن عیینه إذا روی عنه یقول حدثنی الثقه الرضی إسحاق بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام.

و کان محمد بن جعفر علیه السلام سخیا شجاعا و کان یصوم یوما و یفطر یوما و کان یصرف فی مطبخه کل یوم شاه و کان یری رأی الزیدیه فی الخروج بالسیف و خرج علی المأمون فی سنه مائه و تسع و تسعین بمکه و تبعه الجارودیه فوجه علیه المأمون جندا بقیاده عیسی الجلودی فکسره و قبض علیه و أتی به إلی المأمون فأکرمه المأمون و لم یقتله و أصحبه معه إلی خراسان و قبره فی بسطام و هو الذی ذکرنا سابقا أن قبره فی جرجان فإن جرجان اسم لمجموع الناحیه المعینه المشتمله علی المدینه المدعوه بالأسترآباد و غیرها مثل مصر و القاهره و العراق و الکوفه.

قال فی مجالس المؤمنین فی ضمن أحوال بایزید البسطامی أن السلطان أولجایتوخان أمر ببناء قبه علی تربته و قد ذهب إلی إمامته بعد أبیه قوم من الشیعه یقال لهم السمطیه لنسبتهم إلی رئیس لهم یقال له یحیی بن أبی السمط.

و کان علی بن جعفر کثیر الفضل شدید الورع سدید الطریق راویه للحدیث من أخیه موسی علیه السلام و هو المعروف بعلی بن جعفر العریضی نشأ فی تربیه أخیه موسی بن جعفر علیهما السلام و من أهل التضییف بأیدی الشیعه إلی هذا

ص: ۳۰۰

الیوم و أدرک من الأئمه أربعه أو خمسه و قال السید فی الأنوار کان من الورع بمکان لا یدانی فیه و کذلک من الفضل و لزم أخاه موسی بن جعفر علیهما السلام و قال بإمامته و إمامه الرضا و الجواد علیهم السلام.

و کان إذا رأی الجواد علیه السلام مع الصبیان یقوم إلیه من المسجد من بین جماعه الشیعه و ینکب علی أقدامه و یمسح شیبته علی تراب رجلیه و یقول قد رأی الله هذا الصبی أهلا للإمامه فجعله إماما و لم یر شیبتی هذه أهلا للإمامه لأن جماعه من الشیعه

كانوا يقولون له أنت إمام فادع الإمامه و كان رضوان الله عليه لا يقبل منهم قولا.

و روى أن الجواد عليه السلام إذا أراد أن يفصد أخذ الدم يقول على بن جعفر للفصاد افصدنى حتى أذق حراره الحديد قبل الجواد انتهى.

و له مشاهد ثلاثه الأول فى قم و هو المعروف و هو فى خارج البلد و له صحن وسيع و قبه عاليه و آثار قديمه منها اللوح الموضوع على المرقد المكتوب فيه اسمه و اسم والده و تاريخ الكتابه سنه أربع و سبعون.

قال المجلسى رحمه الله فى البحار من جمله من هو معروف بالجلاله و النباله على بن جعفر عليه السلام مدفون فى قم و جلالته أشهر من أن يذكر.

و أما كون مدفنه فى قم فلم يذكر فى الكتب المعتبره لكن أثر القبر الشريف الموجود قديم و عليه مكتوب اسمه انتهى.

و فى تحفه الزائر يوجد مزار فى قم و فيه قبر كبير و على القبر مكتوب قبر على بن جعفر الصادق عليه السلام و محمد بن موسى و من تاريخ بناء ذلك القبر إلى هذا الزمان قريب من أربعمائه سنه انتهى.

و قال الفقيه المجلسى الأول فى شرح الفقيه فى ترجمه على بن جعفر عليه السلام بعد ذكر نبذه من فضائله و قبره فى قم مشهور قال سمعت أن أهل الكوفه استدعوا منه أن يأتيهم من المدينه و يقيم عندهم فأجابهم إلى ذلك و مكث فى الكوفه مده و حفظ أهل الكوفه منه أحاديث ثم استدعى منه أهل

ص: ٣٠١

قم النزول إليهم فأجابهم إلى ذلك و بقى هناك إلى أن توفى و له ذريه منتشره فى العالم و فى أصفهان قبر بعضهم منهم قبر السيد كمال الدين فى قريه سين برخوار و هو مزار معروف انتهى.

و ظنى القوى أن محمد بن موسى المدفون معه هو من ذريه الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام و هو محمد بن موسى بن إسحاق بن إبراهيم العسكرى بن موسى بن إبراهيم بن موسى بن جعفر عليهما السلام قال صاحب تاريخ قم ولد من أبى محمد موسى بن إسحاق ولد

و بنت و لكن لم يذكر اسم الولد و ذكر صاحب العمده أنه أعقب موسى بن إسحاق بن إبراهيم العسكرى أبا جعفر محمد الفقيه بقم و أبا عبد الله إسحاق إلخ.

الثانى فى خارج قلعه سمنان فى وسط بستان نضره مع قبه و بقعه و عماره نزهه و لكن المنقول عن المجلسى أنه قال لم يعلم أن ذلك قبره بل المظنون خلافه.

الثالث فى العريض بالتصغير على بعد فرسخ من المدينه اسم قريه كانت ملكه و محل سكناه و سكنى ذريته و لهذا كان يعرف

بالعريضی و له فيها قبر و قبه و هو الذی اختاره المحدث النوری فی خاتمه المستدركات مع بسط تام و هو الظاهر و لعل الموجود فی قم هو لأحد أحفاده.

و أما العباس بن جعفر فقد قال فی الإرشاد كان فاضلا نبيلا.

تتميم لا- يخفی أنه يوجد علی ضفه نهر كربلاء المشرفه المعروفه بالحسينيه مقام يعرف بمقام جعفر الصادق عليه السلام علی لسان سواد أهل تلك البلده و لعله هو الذی عبر عنه الصادق عليه السلام فی حديث صفوان الذی نقله المجلسی فی تحفه الزائر عن مصباح الشيخ الطوسی رحمه الله الوارد لتعليمه إياه آداب زياره جده الحسين عليه السلام و فيه فإذا وصلت إلی نهر الفرات يعنی شريعه سماها الصادق بالعلقمی فقل كذا و التفسير من الشيخين و ظاهره أن المقام المقدس كان منسوبا إلی الصادق عليه السلام فی عصرهما.

ص: ٣٠٢

**[ترجمه]

فيما يتعلق بأحوال أولاده عليه الصلاه و السلام.

ولد له سبع و ثلاثون و قيل تسع و ثلاثون ولدا ذكرا و أنثی علی بن موسی الرضا عليه السلام و إبراهيم و العباس و القاسم لأمهات أولاد و إسماعيل و له مزار فی تويسركان من بلاد إيران و جعفر و هارون و الحسن لأم ولد و أحمد و محمد و حمزه لأم ولد و عبد الله و إسحاق و عبيد الله و زيد و الحسن و الفضل و قبره فی بهبهان معروف يزار و يعرف بشاه فضل و الحسين و سليمان لأمهات أولاد و فاطمه الكبری و فاطمه الصغری و رقيه و حكيمه و أم أبيها و رقيه الصغری و كلثوم و أم جعفر و لبابه و زينب و خديجه و عليه و آمنه و حسنه و بريهه و عائشه و أم سلمه و ميمونه لأمهات شتی.

أما إبراهيم فقد قال المفيد رحمه الله فی الإرشاد و الطبرسی فی إعلام الوری.

كان إبراهيم بن موسی شجاعا كريما و تقلد الإمره علی اليمن فی أيام المأمون من قبل محمد بن زيد بن علی بن الحسين بن علی بن أبی طالب عليه السلام الذی بايعه أبو السرايا بالكوفه و مضی إليها ففتحها و أقام بها مده إلی أن كان من أمر أبی السرايا ما كان و أخذ له الأمان من المأمون و صرحا بأن لكل من ولد أبی الحسن موسی عليه السلام فضل و منقبه مشهوره.

و فی وجيزه المجلسی إبراهيم بن موسی بن جعفر ممدوح وَ فِی الْكَافِی فِی بَابِ أَنَّ الْإِمَامَ مَتَی يَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ قَدْ صَارَ إِلَيْهِ بِسَنَدِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا عليه السلام إِنَّ رَجُلًا عَنَی أَخَاكَ إِبْرَاهِيمَ فَذَكَرَ لَهُ أَنَّ أَبَاكَ فِی الْحَيَاهِ وَ أَنْتَ

ص: ٣٠٣

تَعْلَمُ مِنْ ذَلِکَ مَا لَا یَعْلَمُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ یَمُوتُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَا یَمُوتُ مُوسَی قَدْ وَ اللَّهِ مَضَی کَمَا مَضَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَکِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یَزَلْ مُنْذُ قَبَضَ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله هَلُمَّ جَرّاً یَمُنُّ بِهَذَا الدِّینِ عَلَی أَوْلَادِ الْأَعَاجِمِ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَةِ نَبِیِّهِ هَلُمَّ جَرّاً فَیُعْطِی هَؤُلَاءِ وَ یَمْنَعُ هَؤُلَاءِ لَقَدْ قَضَیْتُ عَنْهُ فِی هِلَالِ ذِی الْحِجَّةِ أَلْفَ دِینَارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفَی عَلَی طَلَاقِ نِسَائِهِ وَ عِتْقِ مَمَالِیکِهِ وَ لَکِنْ قَدْ سَمِعْتُ مَا لَقِیَ یُوسُفُ مِنْ إِخْوَتِهِ.

قال جدی الصالح فی شرح أصول الکافی قوله عنی بمعنی قصد و أراد و فی بعض النسخ عزی أخاک قیل ذلک الرجل أخوهما العباس قوله فذکر له فاعل ذکر راجع إلی الرجل و ضمیر له إلی إبراهیم قوله و أنت تعلم أی ذکر أیضا أنک تعلم ما لا یعلم من مکانه و لفظه لا غیر موجوده فی بعض النسخ و معناه واضح.

قوله علی أولاد الأعاجم کسلمان و غیره و فیه مدح عظیم للعجم و تفضیلهم علی العرب و کتب أبو عامر بن حرشنه کتابا فی تفضیل العجم علی العرب و کذلک إسحاق بن سلمه و کیف ینکر فضلهم و فی الأخبار ما یدل علی أنهم من أعوان القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و أنهم أهل تأیید الدین.

قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَسْعَدُ النَّاسِ بِهَذَا الدِّینِ فَارِسُ رواه الشیخ أبو محمد جعفر بن أحمد بن علی القمی نزیل الری فی کتاب جامع الأحادیث مع أنهم فی تأیید الدین و قبول العلم أحسن و أکثر من العرب یدل علی ذلک قوله تعالی وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلی بَعْضِ الْأَعْجَمِینَ فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ ما کانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ (۱) قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام لَوْ نُزِّلَ الْقُرْآنُ عَلَی الْعَجَمِ مَا آمَنَتْ بِهِ الْعَرَبُ وَ قَدْ نُزِّلَ عَلَی الْعَرَبِ فَآمَنَتْ بِهِ الْعَجَمُ فَهِیَ فَضِیلَةٌ لِلْعَجَمِ وَ قَالَ عِنْدَ تَفْسِیرِ قَوْلِهِ تَعَالَی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ

۱- ۱. الشعراء: ۱۹۸.

عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ (۱) الشُّعُوبُ مِنَ الْعَجَمِ وَ الْقَبَائِلُ مِنَ الْعَرَبِ وَ الْأَسْبَاطُ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ قال و روی ذلک عن الصادق علیه السلام.

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَوْمَ فَتْحِ مَکَّهَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْکُمْ بِالْإِسْلَامِ نَخْوَهَ الْجَاهِلِیَّهِ وَ تَفَاخُرَهَا بِآبَائِهَا إِنَّ الْعَرَبِیَّهَ لَیْسَتْ بِأَبٍ وَالِدٍ وَ إِنَّمَا هُوَ لِسَانٌ نَاطِقٌ فَمَنْ تَکَلَّمَ بِهِ فَهُوَ عَرَبِیٌّ أَلَا إِنَّکُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنَ التُّرَابِ و هذا صریح فی أن التکلم بلغه العرب وحده لا فخر فیه بل المناط هو التقوی.

و فی الفتوحات المکیه فی الباب السادس و الستین و ثلاثمائه أن وزراء المهدی علیه السلام من الأعاجم ما فیهم عربی لکن لا یتکلمون إلا بالعربیه لهم حافظ لیس من جنسهم انتهی.

بل المستفاد من خطبه أمیر المؤمنین فیما یتعلق بإخباره عن القائم علیه السلام حیث یقول فیها و کأنی أسمع صهیل خیلهم و طمطمه رجالهم أنهم یتکلمون بالفارسیه قال فی البحار الطمطمه اللغه العجمیه و رجل طمطمی فی لسانه عجمه أشار علیه السلام بذلک إلی أن عسکرهم من العجم انتهی و لا ینافی ما ذکره صاحب الفتوحات إذ لعل التکلم بالعربی لوزرائه خاصه دون بقیه الجیش.

وَ فِی حَیَاهِ الْحَیَوَانِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَأَیْتُ غَنَماً سُوداً دَخَلَتْ فِیهَا غَنَمٌ کَثِیرٌ بِیضٌ قَالُوا فَمَا أَوَّلْتَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْعَجَمُ یَشْرَکُونَکُمْ فِی دِینِکُمْ وَ أَنْسَابِکُمْ قَالُوا الْعَجَمُ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَوْ کَانَ الْإِیمَانُ مُتَعَلِّقاً بِالثُّرَیَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنَ الْعَجَمِ و سبب المن و الإعطاء و الصرف و المنع فی روایه الکافی هو استعمال الاستعداد الفطری و قبوله و إبطاله و الإعراض عنه فلا یلزم الجبر.

قوله لقد قضیت عنه قال الفاضل الأمین الأسترآبادی أی قضیت عن الذی عزی إبراهیم و کأنه عباس أخوهما ألف دینار بعد أن أشرف و عزم علی طلاق نسائه و عتق ممالیکه و علی أن یشرد من الغرماء و کان قصده من الطلاق و العتق أن

۱- ۱. الحجرات: ۱۳.

لا- يأخذ الغرماء ممالیکه و یختموا بیوت نسائه و قيل عزمه على ذلك لفقره و عجزه من النفقه قوله قد سمعت ما لقى يوسف يعنى أنهم يقولون ذلك افتراء و ينكرون حقى حسدا انتهى.

و فی بصائر الدرجات أنه (۱)

ألح إلى أبي الحسن عليه السلام فی السؤال فحک بسوطه الأرض فتناول سبيكه ذهب فقال استغن بها و اكتم ما رأيت و بالجمله قال جدى بحر العلوم رحمه الله ما ذكره المفيد رحمه الله و غيره من الحكم بحسن حال أولاد الكاظم عليه السلام عموما محل نظر و كذا فی خصوص إبراهيم كما هو ظاهر الروايه المتقدمه.

و كيف كان فإبراهيم هذا هو جد السيد المرتضى و الرضى رحمهما الله فإنهما ابنا أبي أحمد النقيب و هو الحسين بن موسى بن محمد بن موسى بن إبراهيم بن موسى بن جعفر عليه السلام.

و ظاهر المفيد فی الإرشاد و الطبرسی فی إعلام الورى و ابن شهرآشوب فی المناقب و الإربلی فی كشف الغمه أن المسمّى بإبراهيم من أولاد أبي الحسن عليه السلام رجل واحد و لكن عباره صاحب العمده تعطى أن إبراهيم من ولده اثنان إبراهيم الأكبر و إبراهيم الأصغر و أنه يلقب بالمرتضى و العقب منه و أمه أم ولد نوبيه اسمها نجيه و الظاهر التعدد فإن علماء النسب أعلم من غيرهم بهذا الشأن و الظاهر أن المسئول عن أبيه و المخبر بحياته هو إبراهيم الأكبر و أن الذى هو جد المرتضى و الرضى هو الأصغر كما صرح به جدى بحر العلوم و قد ذكرنا أنه مدفون فی الحائر الحسينى خلف ظهر الحسين عليه السلام.

و كيف كان ففى شيراز بقعه تنسب إلى إبراهيم بن موسى واقعه فی محله لب آب بناها محمد زكى خان النورى من وزراء شيراز سنه ألف و مائتين و أربعين و لكن لم أعثر على مستند قوى يدل على صحه النسبه بل يبعدها ما سمعت من إرشاد المفيد من

۱- ۱. يعنى إبراهيم بن موسى عليه السلام رواه الصفار فی البصائر ص ۳۷۴ من الطبعه الحديثه.

أنه كـان واليـا بـاليمن بل ذكر صاحب أنساب الطالبين أن إبراهيم الأكبر ابن الإمام موسـى عليه السـلام خرج باليمن و دعا الناس إلى بيعه محمـد بن إبراهيم طباطبـا ثم دعا الناس إلى بيعه نفسه و حـج فی سـنه مائتين و اثنين و كان المأمون يومئـذ فی خراسان فوجه إليه حمدويه بن على و حاربه فانهزم إبراهيم و توجه إلى العراق و آمنه المأمون و توفى فى بغداد.

و على فرض صـحه ما ذكرناه فالمتيقن أنه أحد المدفونين فى صـحن الكاظم عليه السـلام لأن هذا الموضع كان فيه مقابر قريش من قديم الزمان فدفن إلى جنب أبيه و أما أحمد بن موسـى ففى الإرشاد كان كريما جليلا ورعا و كان أبو الحسن موسى يحبه و يقدمه و وهب له ضـيعته المعروفه باليسـيره و يقال أنه رضـى الله عنه أعتق ألف مملوك قال أخبرنى أبو محمد الحسن بن محمد بن يحيى قال حـدثنا جـدى سـمعت إسـماعيل بن موسـى عليه السـلام يقول خرج أبى بولـده إلى بعض أمواله بالمـدينه فكنا فى ذلك المكان فكان مع أحمـد بن موسـى عشـرون من خـدام أبى و حشـمه إن قام أحمـد قاموا و إن جلس جلسوا معه و أبى بعد ذلك يرعاه و يبصره ما يغفل عنه فما انقلبنا حتى تشيخ أحمد بن موسى بيننا انتهى.

و كانت أمه من الخواتين المحترمات تـدعى بأم أحمـد و كان الإمام موسـى شديد التلطف بها و لما توجه من المدينه إلى بغداد أودعها ودائع الإمامه و قال لها كل من جاءك و طالب منك هذه الأمانه فى أى وقت من الأوقات فاعلمى بأنى قد استشـهدت و أنه هو الخليفه من بعدى و الإمام المفترض الطاعه عليك و على سائر الناس و أمر ابنه الرضا عليه السلام بحفظ الدار.

و لما سـمّه المأمون فى بغـداد جاء إليها الرضا عليه السـلام و طالبها بالأمانه فقالت له أمّ أحمـد لقـد استشـهد والدک فقال بلى و الآن فرغت من دفنه فأعطنى الأمانه التى سلمها إليک أبى حين خروجه إلى بغداد و أنا خليفته و الإمام بالحق

على تمام الجن و الإنس فشقت أم أحمد جيبها و ردت عليه الأمانه و بايعته بالإمامه.

فلما شاع خبر وفاه الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام فى المدينه اجتمع أهلها على باب أم أحمد و سار أحمد معهم إلى المسجد و لما كان عليه من الجلاله و وفور العباده و نشر الشرائع و ظهور الكرامات ظنوا به أنه الخليفه و الإمام بعد أبيه فبايعوه بالإمامه فأخذ منهم البيعه ثم صعد المنبر و أنشأ خطبه فى نهايه البلاغه و كمال الفصاحه ثم قال أيها الناس كما أنكم جميعا فى بيعتى فإنى فى بيعه أخى على بن موسى الرضا و اعلموا أنه الإمام و الخليفه من بعد أبى و هو ولى الله و الفرض على و عليكم من الله و رسوله طاعته بكل ما يأمرنا.

فكل من كان حاضرا خضع لكلامه و خرجوا من المسجد يقدمهم أحمد بن موسى عليه السلام و حضروا باب دار الرضا عليه السلام فجددوا معه البيعه فدعا له الرضا عليه السلام و كان فى خدمه أخيه مده من الزمان إلى أن أرسل المأمون إلى الرضا عليه السلام و أشخصه إلى خراسان و عقد له خلافه العهد.

و هو المدفون بشيراز المعروف بسيد السادات و يعرف عند أهل شيراز بشاه چراغ و فى عهد المأمون قصد شيراز مع جماعه و كان من قصده الوصول إلى أخيه الرضا عليه السلام فلما سمع به قتلغ خان عامل المأمون على شيراز توجه إليه خارج البلد فى مكان يقال له خان زينان على مسافه ثمانيه فراسخ من شيراز فتلاقى الفريقان و وقع الحرب بينهما فنادى رجل من أصحاب قتلغ إن كان تريدون ثمه الوصول إلى الرضا فقد مات فحين ما سمع أصحاب أحمد بن موسى ذلک تفرقوا عنه و لم يبق معه إلا بعض عشيرته و إخوته فلما لم يتيسر له الرجوع توجه نحو شيراز فأتبعه المخالفون و قتلوه حيث مرقده هناک.

و کتب بعض فى ترجمته أنه لما دخل شيراز اختفى فى زاويه و اشتغل بعباده ربه حتى توفى لأجله و لم يطلع على مرقده أحد إلى زمان الأمير مقرب الدين مسعود بن بدر الدين الذى كان من الوزراء المقربين لأتابک أبى

بکر بن سعد بن زنکی فإنه لما عزم علی تعمیر فی محل قبره حیث هو الآن ظهر له قبر و جسد صحیح غیر متغیر و فی إصبعه خاتم منقوش فیه العزه لله أحمد بن موسی فشرحوا الحال إلی أبی بکر فبنی علیه قبه و بعد مده من السنین آذنت بالانهدام فجددت تعمیرها الملکه تاشی خاتون أم السلطان الشیخ أبی إسحاق بن سلطان محمود و بنت علیه قبه عالیه و إلی جنب ذلک مدرسه و جعلت قبرها فی جواره و تاریخه یقرب من سنه سبعمائه و خمسین هجریه.

و فی سنه ألف و مائتین و اثنین و أربعین جعل السلطان فتح علی شاه القاجاری علیه مشبکا من الفضه الخالصه و یوجد علی قبره نصف قرآن بقطع البیاض بالخط الکوفی الجید علی ورق من رق الغزال و نصفه الآخر بذلک الخط فی مکتبه الرضا علیه السلام و فی آخره کتبه علی بن أبو طالب (۱)

فلذلک کان الاعتقاد بأنه خطه علیه السلام.

و أورد بعض أن مخترع علم النحو لا یکتب المجرور مرفوعا و الذی یبالی أن غیر واحد من النحاه و أهل العربیه صرح بأن الأب و الابن إذا صارا علمین یعامل معهما معامله الأعلام الشخصیه فی أحکامها و صرح بذلک صاحب التصریح و قال أبو البقاء فی آخر کتابه الکلیات و مما جری مجری المثل الذی لا یغیر علی بن أبی طالب حتی ترک فی حالی النصب و الجر علی لفظه فی حاله الرفع لأنه اشتهر فی ذلک و کذلک معاویه بن أبی سفیان و أبو أمیه انتهی.

و ظنی القوی أن القرآن بخط علی علیه السلام لا یوجد إلا عند الحجه علیه السلام و أن کاتب القرآن المدعی کونه بخطه علیه السلام هو علی بن أبی طالب المغربی و کان معروفا بحسن الخط الکوفی و نظیر هذا القرآن بذلک الرقم بعینه یوجد فی مصر مقام رأس الحسین علیه السلام کما ذکرنا أنه کان یوجد نظیره أیضا فی المرقد العلوی المرتضوی و أنه احترق فیما احترق هذا و ربما ینقل عن بعض أن مشهد السید أحمد المذکور فی بلخ و الله العالم.

ص: ۳۰۹

۱- ۱. و لعله من سوء القراءه فان الواو إذا کان آخرا یشبه فی الخط الکوفیّ بالنون.

و فى بيرم من أعمال شيراز مشهد ينسب إلى أخ السيد أحمد يعرف عندهم بشاه على أكبر و لعله هو الذى عده صاحب العمده من أولاد موسى بن جعفر عليهما السلام و سماه عليا و أما القاسم بن موسى عليه السلام كان يحبه أبوه حبا شديدا و أدخله فى وصاياه وَ فِي بَابِ الْإِشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلَى الرِّضَا مِنَ الْكَافِي فِي حَدِيثِ أَبِي عُمَارَهَ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ الطَّوِيلِ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ أُخْبِرُكَ يَا أَبَا عُمَارَهَ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي فَأَوْصَيْتُ إِلَى ابْنِي فُلَانٍ يَعْنِي عَلِيّاً الرِّضَا عليه السلام وَ أَشْرَكْتُ مَعَهُ بَنِيَّ فِي الظَّاهِرِ وَ أَوْصَيْتُهُ فِي الْبَاطِنِ فَأَفْرَدْتُهُ وَحْدَهُ وَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ فِي الْقَاسِمِ ابْنِي لِحُبِّي إِيَّاهُ وَ رَأْفَتِي عَلَيْهِ وَ لَكِنْ ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَ لَقَدْ جَاءَنِي بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ جَدِّي عَلِيٌّ عليه السلام ثُمَّ أَرَانِيهِ وَ أَرَانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ وَ كَذَلِكَ لَا يُوصَى إِلَى أَحَدٍ مِنَّا حَتَّى يَأْتِيَ بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ جَدِّي عَلِيٌّ عليه السلام وَ رَأَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ خَاتَماً وَ سَيْفاً وَ عَصًا وَ كِتَاباً وَ عِمَامَهً فَقُلْتُ مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لِي أَمَّا الْعِمَامَهُ فَسُلْطَانُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا السَّيْفُ فَعِزُّ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا الْكِتَابُ فَنُورُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا الْعَصَا فَقُوَّهُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الْخَاتَمُ فَجَامِعُ هَذِهِ الْأُمُورِ ثُمَّ قَالَ لِي وَ الْأَمْرُ قَدْ خَرَجَ مِنْكَ إِلَى غَيْرِكَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرِنِيهِ أَيُّهُمْ هُوَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِنَ الْأَئِمَّهِ أَحَداً أَجْزَعَ عَلَى فِرَاقِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ وَ لَوْ كَانَتِ الْإِمَامَهُ بِالْمَحَبَّهِ لَكَانَ إِسْمَاعِيلُ أَحَبَّ إِلَى أَبِيكَ مِنْكَ وَ لَكِنْ مِنَ اللَّهِ وَ فِي الْكَافِي، أَيْضاً بِسَنَدِهِ إِلَى سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ لِابْنِهِ الْقَاسِمِ قُمْ يَا بُنَيَّ فَاقْرَأْ عِنْدَ رَأْسِ أَخِيكَ وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا حَتَّى تَسْتَتِمَّهَا فَقَرَأَ فَلَمَّا بَلَغَ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا قَضَى الْفَتَى فَلَمَّا سُجِّيَ وَ خَرَجُوا أَقْبَلَ عَلَيْهِ يَعْقُوبُ بْنُ جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ كُنَّا نَعْهَدُ الْمَيِّتَ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ يُقْرَأُ عِنْدَهُ

يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ فَصِرْتَ تَأْمُرُنَا بِالصَّافَّاتِ فَقَالَ يَا بُنَيَّ لَمْ تُقْرَأْ عِنْدَ مَكْرُوبٍ مِنْ مَوْتٍ قَطُّ إِلَّا عَجَّلَ اللَّهُ رَاحَتَهُ و نص السيد الجليل على بن طاوس على استحباب زياره القاسم و قرنه بالعباس بن أمير المؤمنين و على بن الحسين عليهما السلام المقتول بالطف و ذكر لهم و لمن يجرى مجراهم زياره يزارون بها من أرادها وقف عليها فى كتابه مصباح الزائرين.

و قال فى البحار و القاسم بن الكاظم الذى ذكره السيد رحمه الله عليه قبره قريب من الغرى و ما هو معروف فى الألسنه من أن الرضا قال فيه من لم يقدر على زيارتى فليزر أخى القاسم كذب لا- أصل له فى أصل من الأصول و شأنه أجل من أن يرغب الناس فى زيارته بمثل هذه الأكاذيب.

و أما محمد بن موسى عليه السلام ففى الإرشاد أنه من أهل الفضل و الصلاح ثم ذكر ما يدل على مدحه و حسن عبادته و فى رجال الشيخ أبى على نقلا عن حمد الله المستوفى فى نزهه القلوب أنه مدفون كأخيه شاه چراغ فى شيراز و صرح بذلك أيضا السيد الجزائرى فى الأنوار قال و هما مدفونان فى شيراز و الشيعه تتبرك بقبورهما و تكثر زيارتهما و قد زرناهما كثيرا انتهى.

يقال إنه فى أيام الخلفاء العباسيه دخل شيراز و اختفى بمكان و من أجره كتابه القرآن أعتق ألف نسمه و اختلف المؤرخون فى أنه الأكبر أو السيد أحمد و كيف كان فمرقده فى شيراز معروف بعد أن كان مخفيا إلى زمان أتابك بن سعد بن زنكى فبنى له قبه فى محله باغ قتلغ.

و قد جدد بناؤه مرات عديده منها فى زمان السلطان نادر خان و فى سنه ألف و مائتين و تسع و ستين رمته النواب أويس ميرزا ابن النواب الأعظم العالم الفاضل الشاهزاده فرهاد ميرزا القاجارى.

ص: ٣١١

و أما الحسین بن موسی و یلقب بالسید علاء الدین فقبره أیضا فی شیراز معروف ذکره شیخ الإسلام شهاب الدین أبو الخیر حمزه بن حسن بن مودود حفید الخواجه عز الدین مودود بن محمد بن معین الدین محمود المشهور بزرکوش الشیرازی المنسوب من طرف الأم إلی أبی المعالی مظفر الدین محمد بن روزبهان و توفی فی حدود سنه ثمانمائه ذکره المؤرخ الفارسی فی تاریخه المعروف بشیرازنامه.

و ملخص ما ذکره أن قتلغ خان کان والیا علی شیراز و کان له حدیقه فی مکان حیث هو مرقد السید المذکور و کان بواب تلک الحدیقه رجلا من أهل الدین و المروه و کان یری فی لیالی الجمعه نورا یسطع من مرتفع فی تلک الحدیقه فأبدی حقیقه الحال إلی الأمیر قتلغ و بعد مشاهدته لما کان یشاهده البواب و زیاده تجسسه و کشفه عن ذلک المکان ظهر له قبر و فیه جسد عظیم فی کمال العظمه و الجلال و الطراوه و الجمال بیده مصحف و بالأخری سیف مصلت فبالعلامات و القرائن علموا أنه قبر حسین بن موسی فبنی له قبه و رواقا.

الظاهر أن قتلغ خان هذا غیر الذی حارب أخاه السید أحمد و یمکن أن تکون الحدیقه باسمه و الوالی الذی أمر ببناء مشهده غیره فإن قتلغ خان لقب جماعه کأبی بکر بن سعد الزنکی و أحد أتابکیه آذربیجان بل هم من الدول الإسلامیه کرسی ملکها کرمان عدد ملوکها ثمانیه نشأت سنه ستمائه و تسع عشره و انقضت سنه سبعمائه و ثلاث إذ من المعلوم أن ظهور مرقده کان بعد وفاته بسنین.

و کتب بعضهم أن السید علاء الدین حسین کان ذاهبا إلی تلک الحدیقه فعرفوه أنه من بنی هاشم فقتلوه فی تلک الحدیقه و بعد مضی مده و زوال آثار الحدیقه بحیث لم یبق منها إلا ربوه مرتفعه عرفوا قبره بالعلامات المذکوره و کان ذلک فی دور الدوله الصفویه و جاء رجل من المدینه یقال له میرزا علی و سکن شیراز و کان مثریا فبنی علیه قبه عالیه و أوقف علیه أملاکا و بساتین.

و لما توفی دفن بجنب البقعه و تولیه الأوقاف کانت بید ولده میرزا نظام الملک أحد وزراء تلک الدوله و من بعده إلی أحفاده و السلطان خلیل الذی کان

حاكما فی شیراز من قبل الشاه إسماعیل بن حیدر الصفوی رمت البقعه المذکوره و زاد علی عمارتها السابقه فی سنه ثمانمائه و عشر.

و أما حمزه بن موسی فهو المدفون فی الری فی القریه المعروفه بشاه زاده عبد العظیم و له قبه و صحن و خدام و کان الشاهزاده عبد العظیم علی جلاله شأنه و عظم قدره یزوره أیام إقامته فی الری و کان یخفی ذلک علی عامه الناس و قد أسر إلی بعض خواصه أنه قبر رجل من أبناء موسی بن جعفر علیهما السلام.

و ممن فاز بقرب جواره بعد الممات هو الشیخ الجلیل السعید قدوه المفسرین جمال الدین أبو الفتوح حسین بن علی الخزاعی الرازی صاحب التفسیر المعروف بروض الجنان فی عشرین مجلدا فارسی إلا أنه عجیب و مکتوب علی قبره اسمه و نسبه بخط قدیم فما فی مجالس المؤمنین من أن قبره فی أصفهان بعید جدا.

و فی تبریز مزار عظیم ینسب إلی حمزه و کذلک فی قم فی وسط البلده و له ضریح و ذکر صاحب تاریخ قم أنه قبر حمزه بن الإمام موسی علیه السلام و الصحیح ما ذکرنا و لعل المزار المذکور لبعض أحفاد موسی بن جعفر علیهما السلام.

و أما المرقدان فی صحن الکاظمین علیهما السلام فیقال إنهما من أولاد الکاظم علیه السلام و لا یعلم حالهما فی المدح و القدح و لم أر من تعرض لهذین المرقدین نعم ذکر العلامه السید مهدی القزوینی فی مزار کتابه فلک النجاه إن لأولاد الأئمه قبرین مشهورین فی مشهد الإمام موسی علیه السلام من أولاده لکن لم یکونا من المعروفین و قال إن أحدهم اسمه العباس بن الإمام موسی علیه السلام الذی ورد فی حقه القدح انتهی.

قلت و المکتوب فی لوح زیاره المرقدین أن أحدهما إبراهیم و قد تقدم أنه أحد المدفونین فی الصحن الکاظمی و الآخر إسماعیل و لعل الذی یعرف بإسماعیل هو العباس بن موسی و قد عرفت ذمه من أخیه الرضا علیه السلام بما لا مزید علیه و

يؤيده ما هو شائع على الألسنه من أن جدى بحر العلوم طاب ثراه لما خرج من الحرم الكاظمى أعرض عن زياره المشهد المزبور فقيل له فى ذلك فلم يلتفت.

و أما إسماعيل بن موسى الذى هو صاحب الجعفريات فقبره فى مصر و كان ساكنا به و ولده هناك و له كتب يرويها عن أبيه عن آبائه منها كتاب الطهاره كتاب الصلاه كتاب الزكاه كتاب الصوم كتاب الحج كتاب الجنائز كتاب الطلاق كتاب الحدود كتاب الدعاء كتاب السنن و الآداب كتاب الرؤيا.

كذا فى رجال النجاشى و فى تعليقات الرجال أن كثره تصانيفه و ملاحظه عنواناتها و ترتيباتها و نظمها تشير إلى المدح مضافا إلى ما فى صفوان بن يحيى أن أبا جعفر أعنى الجواد عليه السلام بعث إليه بحنوط و أمر إسماعيل بن موسى بالصلاه عليه قال و الظاهر أنه هذا و فيه إشعار بنباهته انتهى.

و فى مجمع الرجال لمولانا عنايه الله أنه هو جزما و قال يدل على زياده جلالته جدا.

و فى رجال ابن شهرآشوب إسماعيل بن موسى بن جعفر الصادق عليه السلام سكن مصر و ولده بها ثم عد كتبه المذكوره و لا يخفى ظهور كون الرجل من الفقهاء عندهم و فى القريه المعروفه بفيروزكوه مزار ينسب إلى إسماعيل بن الإمام موسى عليه السلام أيضا.

و أما إسحاق فمن نسله الشريف أبو عبد الله المعروف بنعمه و هو محمد بن الحسن بن إسحاق بن الحسن بن الحسين بن إسحاق بن موسى بن جعفر عليه السلام الذى كتب الصدوق له من لا يحضره الفقيه كما صرح به فى أول الكتاب المزبور.

ص: ۳۱۴

و يوجد فی أطراف الحله مزار عظيم و له بقعه وسيعه و قبه رفيعه تنسب إلی حمزه ابن الإمام موسی عليه السلام تزوره الناس و تنقل له الكرامات و لا أصل لهذه الشهره بل هو قبر حمزه بن قاسم بن علی بن حمزه بن حسن بن عبيد الله بن العباس بن أمير المؤمنين المكنی بأبی يعلی ثقه جليل القدر ذكره النجاشی فی الفهرست و قال إنه من أصحابنا كثير الحديث له كتاب من روی عن جعفر بن محمد عليه السلام من الرجال و هو كتاب حسن و كتاب التوحيد و كتاب الزيارات و المناسک كتاب الرد علی محمد بن جعفر الأسدی.

و أما زيد فقد خرج بالبصره فدعا إلی نفسه و أحرق دورا و أعبث ثم ظفر به و حمل إلی المأمون قال زيد لما دخلت علی المأمون نظر إلی ثم قال اذهبوا به إلی أخيه أبی الحسن علی بن موسی فتركنی بين يديه ساعه واقفا ثم قال يا زيد سوءا لک سفكت الدماء و أخفت السبيل و أخذت المال من غير حله غرک حديث حمقی أهل الكوفه إن النبی صلی الله عليه و آله قال إن فاطمه أحصنت فرجها فحرمها و ذريتها علی النار.

إن هذا لمن خرج من بطنها الحسن و الحسين عليهما السلام فقط و الله ما نالوا ذلک إلا بطاعه الله و لإن أردت أن تنال بمعصيه الله ما نالوا بطاعته إنک إذا لأكرم عند الله منهم.

و فی العيون أنه عاش زيد بن موسی عليه السلام إلی آخر خلافه المتوكل و مات بسرمن رأی و كيف كان فهذا زيد هو المعروف بزيد النار و قد ضعفه أهل الرجال و منهم المجلسی فی وجيزته و فی العمده أنه حاربه الحسن بن سهل فظفر به و أرسله إلی المأمون فأدخل عليه بمرو مقيدا فأرسله المأمون إلی أخيه علی الرضا عليه السلام و وهب له جرمه فحلف علی الرضا أن لا يكلمه أبدا و أمر بإطلاقه ثم إن المأمون سقاه السم فمات هذا.

وَ قَالَ ابْنُ شَهْرَآشُوبَ فِی الْمَعَالِمِ، حکِیمَهُ بِنْتُ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَتْ لَمَّا حَضَرَتْ وِلَادَهُ الْخَیْزُرَانِ أَمِّ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام دَعَانِی الرِّضَا علیه السلام فَقَالَ یَا حَکِیمَهُ احْضُرِی وِلَادَتَهَا وَ ادْخُلِی وَ إِیَّاهَا وَ الْقَابِلَهَ بَیْتاً وَ وَضَعَ لَنَا مِصْبَاحاً وَ أَغْلَقَ الْبَابَ عَلَیْنَا فَلَمَّا أَخَذَهَا الطَّلْقُ طَفِئَ الْمِصْبَاحُ وَ بَیْنَ یَدَیْهَا طَشْتٌ فَاغْتَمَمْتُ بِطَفْإِ الْمِصْبَاحِ فَبَیْنَا نَحْنُ کَذَلِکَ إِذْ بَدَرَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فِی الطَّشْتِ وَ إِذَا عَلَیْهِ شَیْ ءٌ رَقِیقٌ کَهَیْئَهِ الثَّوْبِ یَسْطَعُ نُورُهُ حَتَّی أَضَاءَ الْبَیْتَ فَأَبْصَرْنَاهُ فَأَخَذْتُهُ فَوَضَعْتُهُ فِی حَجْرِی وَ نَزَعْتُ عَنْهُ ذَلِکَ الْغِشَاءَ فَجَاءَ الرِّضَا علیه السلام فَفَتَحَ الْبَابَ وَ قَدْ فَرَغْنَا مِنْ أَمْرِهِ فَأَخَذَهُ فَوَضَعَهُ فِی الْمَهْدِ وَ قَالَ یَا حَکِیمَهُ الْزَمِی مَهْدَهُ قَالَتْ فَلَمَّا کَانَ فِی الْیَوْمِ الثَّالِثِ رَفَعَ بَصَرَهُ إِلَی السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ فَقُمْتُ ذَعِرَهً فَأَتَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ قَدْ سَمِعْتُ عَجَباً مِنْ هَذَا الصَّبِیِّ فَقَالَ مَا ذَاکِ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ فَقَالَ یَا حَکِیمَهُ مَا تَرَوْنَ مِنْ عَجَائِبِهِ أَکْثَرُ انْتَهَی و حکیمه بالکاف کما صرح به جدی بحر العلوم قال رحمه الله و أما حلیمه باللام فمن تصحیف العوام.

قلت و فی جبال طریق بهبهان مزار ینسب إلیها یزوره المترددون من الشیعه.

وَ أَمَّا فَاطِمَهُ فَقَدْ رَوَی الصَّدُوقُ فِی ثَوَابِ الْأَعْمَالِ وَ الْعُیُونِ، أَیْضاً بِإِسْنَادِهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ فَاطِمَهَ بِنْتِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ مَنْ زَارَهَا فَلَهُ الْجَنَّهُ و فی کامل الزیاره مثله وَ فِیهِ أَیْضاً بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ الرِّضَا أَعْنِی الْجَوَادَ علیه السلام قَالَ مَنْ زَارَ عَمَّتِی بِقُمَّ فَلَهُ الْجَنَّهُ وَ فِی مَزَارِ الْبِحَارِ: رَأَیْتُ فِی بَعْضِ کُتُبِ الزِّیَارَاتِ حَدَّثَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا علیه السلام قَالَ قَالَ یَا سَعْدُ عِنْدَکُمْ لَنَا قَبْرٌ قُلْتُ جُعِلْتُ

فِدَاكَ قَبْرُ فَاطِمَهَ بِنْتِ مُوسَی قَالَ نَعَمْ مَنْ زَارَهَا عَارِفاً بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّهُ وَ عَنْ تَارِيخِ قُمَّ لِلْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّيِّ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام إِنَّ لِلَّهِ حَرَماً وَ هُوَ مَكَّهُ وَ لِرَسُولِهِ حَرَماً وَ هُوَ الْمَدِينَهُ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَرَماً وَ هُوَ الْكُوفَهُ وَ لَنَا حَرَماً وَ هُوَ قُمُّ وَ سَتُدْفَنُ فِيهِ امْرَأَهٌ مِنْ وُلْدِی تُسَمَّى فَاطِمَهَ مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّهُ.

قال علیه السلام ذلک و لم تحمل بموسی علیه السلام أمه.

و بسند آخر أن زيارتها تعدل الجنه قلت و هی المعروفه اليوم بمعصومه و لها مزار عظيم و يذكر فی بعض كتب التأريخ أن القبه الحاليه التی على قبرها من بناء سنه خمسمائه و تسع و عشرين بأمر المرحومه شاه بيگم بنت عماد بيک و أما تذهيب القبه مع بعض الجواهر الموضوعه على القبر فهی من آثار السلطان فتح علی شاه القاجاری.

و أما فاطمه الصغری و قبرها فی بادكوبه خارج البلد يبعد عنه بفرسخ من جهه جنوب البلد واقع فی وسط مسجد بناؤه قديم هكذا ذكره صاحب مرآه البلدان و فی رشت مزار ينسب إلى فاطمه الطاهره أخت الرضا علیه السلام و لعلها غير من ذكرنا فقد ذكر سبط ابن الجوزی فی تذكره خواص الأمه فی ضمن تعداد بنات موسی بن جعفر علیه السلام أربع فواطم كبری و وسطى و صغری و أخری و الله أعلم.

ص: ۳۱۷

**[ترجمه]ولد له سبع و ثلاثون و قیل تسع و ثلاثون ولدا ذکرا و أنثی علی بن موسی الرضا علیه السلام و إبراهیم و العباس و القاسم لأمهات أولاد و إسماعیل و له مزار فی تویسرکان من بلاد إیران و جعفر و هارون و الحسن لأم ولد و أحمد و محمد و حمزه لأم ولد و عبد الله و إسحاق و عبید الله و زید و الحسن و الفضل و قبره فی بهبهان معروف یزار و یعرف بشاه فضل و الحسین و سلیمان لأمهات أولاد و فاطمه الکبری و فاطمه الصغری و رقیه و حکیمه و أم أبیها و رقیه الصغری و کلثوم و أم جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و علیه و آمنه و حسنه و بریهه و عائشه و أم سلمه و میمونه لأمهات شتی.

أما إبراهیم فقد قال المفید رحمه الله فی الإرشاد و الطبرسی فی إعلام الوری.

کان إبراهیم بن موسی شجاعا کریما و تقلد الإمره علی الیمن فی أیام المأمون من قبل محمد بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب علیه السلام الذی بایعه أبو السرایا بالکوفه و مضی إلیها ففتحها و أقام بها مده إلی أن کان من أمر أبی السرایا ما کان و أخذ له الأمان من المأمون و صرحا بأن لکل من ولد أبی الحسن موسی علیه السلام فضل و منقبه مشهوره.

و فی وجیزه المجلسی إبراهیم بن موسی بن جعفر ممدوح وَ فِی الْکَافِی فِی بَابِ أَنَّ الْإِمَامَ مَتَی یَعْلَمُ أَنَّ الْأَمْرَ قَدْ صَارَ إِلَیْهِ بِسَنَدِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ قُلْتُ لِلرِّضَا علیه السلام إِنَّ رَجُلًا عَنَی أَخَاکَ إِبْرَاهِیمَ فَذَکَرَ لَهُ أَنَّ أَبَاکَ فِی الْحَیَاهِ وَ أَنْتَ

ص: ۳۰۳

تَعْلَمُ مِنْ ذَلِکَ مَا لَا یَعْلَمُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ یَمُوتُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَا یَمُوتُ مُوسَی قَدْ وَ اللَّهِ مَضَی کَمَا مَضَی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَکِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی لَمْ یَزَلْ مُنْذُ قَبَضَ نَبِیَّهُ صلی الله علیه و آله هَلُمَّ جَرّاً یَمُنُّ بِهَذَا الدِّینِ عَلَی أَوْلَادِ الْأَعَاجِمِ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ قَرَابَهِ نَبِیِّهِ هَلُمَّ جَرّاً فَیُعْطِی هَؤُلَاءِ وَ یَمْنَعُ هَؤُلَاءِ لَقَدْ قَضَیْتُ عَنْهُ فِی هِلَالِ ذِی الْحِجَّهِ أَلْفَ دِینَارٍ بَعْدَ أَنْ أَشْفَی عَلَی طَلَاقِ نِسَائِهِ وَ عِتْقِ مَمَالِیکِهِ وَ لَکِنْ قَدْ سَمِعْتُ مَا لَقِیَ یُوسُفُ مِنْ إِخْوَتِهِ.

قال جدی الصالح فی شرح أصول الکافی قوله عنی بمعنی قصد و أراد و فی بعض النسخ عزی أخاک قیل ذلک الرجل أخوهما العباس قوله فذکر له فاعل ذکر راجع إلی الرجل و ضمیر له إلی إبراهیم قوله و أنت تعلم أی ذکر أیضا أنک تعلم ما لا یعلم من مکانه و لفظه لا غیر موجوده فی بعض النسخ و معناه واضح.

قوله علی أولاد الأعاجم کسلمان و غیره و فیه مدح عظیم للعجم و تفضیلهم علی العرب و کتب أبو عامر بن حرشنه کتابا فی تفضیل العجم علی العرب و کذلک إسحاق بن سلمه و کیف ینکر فضلهم و فی الأخبار ما یدل علی أنهم من أعوان القائم عجل الله تعالی فرجه الشریف و أنهم أهل تأیید الدین.

قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَسْعَدُ النَّاسِ بِهَذَا الدِّینِ فَارِسُ رواه الشیخ أبو محمد جعفر بن أحمد بن علی القمی نزیل الری فی کتاب جامع الأحادیث مع أنهم فی تأیید الدین و قبول العلم أحسن و أکثر من العرب یدل علی ذلک قوله تعالی وَ لَوْ نَزَّلْناهُ عَلی بَعْضِ الْأَعْجَمِینَ فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ ما کانُوا بِهِ مُؤْمِنِینَ - ۱. الشعراء: ۱۹۸. - قَالَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام لَوْ نُزِّلَ الْقُرْآنُ عَلَی الْعَجَمِ مَا آمَنَتْ بِهِ الْعَرَبُ وَ قَدْ نُزِّلَ عَلَی الْعَرَبِ فَآمَنَتْ بِهِ الْعَجَمُ فَهِیَ فَضِیلَهٌ لِلْعَجَمِ وَ قَالَ عِنْدَ تَفْسِیرِ قَوْلِهِ تَعَالَی وَ جَعَلْناکُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا إِنَّ أَکْرَمَکُمْ

ص: ٣٠۴

عِنْدَ اللَّهِ أَتْقاكُمْ - ١. الحجرات: ١٣. - الشُّعُوبُ مِنَ الْعَجَمِ وَ الْقَبَائِلُ مِنَ الْعَرَبِ وَ الْأَسْبَاطُ مِنْ بَنِی إِسْرَائِیلَ قال و روى ذلک عن الصادق علیه السلام.

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله علیه و آله یَوْمَ فَتْحِ مَکَّهَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْکُمْ بِالْإِسْلَامِ نَخْوَهَ الْجَاهِلِیَّهِ وَ تَفَاخُرَهَا بِآبَائِهَا إِنَّ الْعَرَبِیَّهَ لَیْسَتْ بِأَبٍ وَالِدٍ وَ إِنَّمَا هُوَ لِسَانٌ نَاطِقٌ فَمَنْ تَکَلَّمَ بِهِ فَهُوَ عَرَبِیٌّ أَلَا إِنَّکُمْ مِنْ آدَمَ وَ آدَمُ مِنَ التُّرَابِ و هذا صریح فی أن التکلم بلغه العرب وحده لا فخر فیه بل المناط هو التقوى.

و فی الفتوحات المکیه فی الباب السادس و الستین و ثلاثمائه أن وزراء المهدى علیه السلام من الأعاجم ما فیهم عربی لکن لا یتکلمون إلا بالعربیه لهم حافظ لیس من جنسهم انتهى.

بل المستفاد من خطبه أمیر المؤمنین فیما یتعلق بإخباره عن القائم علیه السلام حیث یقول فیها و کأنی أسمع صهیل خیلهم و طمطمه رجالهم أنهم یتکلمون بالفارسیه قال فی البحار الطمطمه اللغه العجمیه و رجل طمطمی فی لسانه عجمه أشار علیه السلام بذلک إلى أن عسکرهم من العجم انتهى و لا ینافی ما ذکره صاحب الفتوحات إذ لعل التکلم بالعربی لوزرائه خاصه دون بقیه الجیش.

وَ فِی حَیَاهِ الْحَیَوَانِ، عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله علیه و آله رَأَیْتُ غَنَماً سُوداً دَخَلَتْ فِیهَا غَنَمٌ کَثِیرٌ بِیضٌ قَالُوا فَمَا أَوَّلْتَهُ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ قَالَ الْعَجَمُ یَشْرَکُونَکُمْ فِی دِینِکُمْ وَ أَنْسَابِکُمْ قَالُوا الْعَجَمُ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَوْ کَانَ الْإِیمَانُ مُتَعَلِّقاً بِالثُّرَیَّا لَنَالَهُ رِجَالٌ مِنَ الْعَجَمِ و سبب المن و الإعطاء و الصرف و المنع فی روایه الکافی هو استعمال الاستعداد الفطری و قبوله و إبطاله و الإعراض عنه فلا یلزم الجبر.

قوله لقد قضیت عنه قال الفاضل الأمین الأسترآبادی أی قضیت عن الذی عزى إبراهیم و کأنه عباس أخوهما ألف دینار بعد أن أشرف و عزم على طلاق نسائه و عتق ممالیکه و على أن یشرد من الغرماء و کان قصده من الطلاق و العتق أن

ص: ٣٠۵

لا یأخذ الغرماء ممالیکه و یختموا بیوت نسائه و قیل عزمه على ذلک لفقره و عجزه من النفقه قوله قد سمعت ما لقی یوسف یعنی أنهم یقولون ذلک افتراء و ینکرون حقی حسدا انتهى.

و فی بصائر الدرجات أنه - ١. یعنی إبراهیم بن موسى علیه السلام رواه الصفار فی البصائر ص ٣٧۴ من الطبعه الحدیثه. -

ألح إلى أبی الحسن علیه السلام فی السؤال فحک بسوطه الأرض فتناول سبیکه ذهب فقال استغن بها و اکتم ما رأیت و بالجمله قال جدی بحر العلوم رحمه الله ما ذکره المفید رحمه الله و غیره من الحکم بحسن حال أولاد الکاظم علیه السلام عموما محل نظر و کذا فی خصوص إبراهیم کما هو ظاهر الروایه المتقدمه.

و کیف کان فإبراهیم هذا هو جد السید المرتضی و الرضی رحمهما الله فإنهما ابنا أبی أحمد النقیب و هو الحسین بن موسی بن محمد بن موسی بن إبراهیم بن موسی بن جعفر علیه السلام.

و ظاهر المفید فی الإرشاد و الطبرسی فی إعلام الوری و ابن شهرآشوب فی المناقب و الإربلی فی کشف الغمه أن المسمّی بإبراهیم من أولاد أبی الحسن علیه السلام رجل واحد و لکن عباره صاحب العمده تعطی أن إبراهیم من ولده اثنان إبراهیم الأکبر و إبراهیم الأصغر و أنه یلقب بالمرتضی و العقب منه و أمه أم ولد نوبیه اسمها نجیه و الظاهر التعدد فإن علماء النسب أعلم من غیرهم بهذا الشأن و الظاهر أن المسئول عن أبیه و المخبر بحیاته هو إبراهیم الأکبر و أن الذی هو جد المرتضی و الرضی هو الأصغر کما صرح به جدی بحر العلوم و قد ذکرنا أنه مدفون فی الحائر الحسینی خلف ظهر الحسین علیه السلام.

و کیف کان ففی شیراز بقعه تنسب إلی إبراهیم بن موسی واقعه فی محله لب آب بناها محمد زکی خان النوری من وزراء شیراز سنه ألف و مائتین و أربعین و لکن لم أعثر علی مستند قوی یدل علی صحه النسبه بل یبعدها ما سمعت من إرشاد المفید من

أنه کان والیا بالیمن بل ذکر صاحب أنساب الطالبین أن إبراهیم الأکبر ابن الإمام موسی علیه السلام خرج بالیمن و دعا الناس إلی بیعه محمد بن إبراهیم طباطبا ثم دعا الناس إلی بیعه نفسه و حج فی سنه مائتین و اثنین و کان المأمون یومئذ فی خراسان فوجه إلیه حمدویه بن علی و حاربه فانهزم إبراهیم و توجه إلی العراق و آمنه المأمون و توفی فی بغداد.

و علی فرض صحه ما ذکرناه فالمتیقن أنه أحد المدفونین فی صحن الکاظم علیه السلام لأن هذا الموضع کان فیه مقابر قریش من قدیم الزمان فدفن إلی جنب أبیه و أما أحمد بن موسی ففی الإرشاد کان کریما جلیلا ورعا و کان أبو الحسن موسی یحبه و یقدمه و وهب له ضیعته المعروفه بالیسیره و یقال أنه رضی الله عنه أعتق ألف مملوک قال أخبرنی أبو محمد الحسن بن محمد بن یحیی قال حدثنا جدی سمعت إسماعیل بن موسی علیه السلام یقول خرج أبی بولده إلی بعض أمواله بالمدینه فکنا فی ذلک المکان فکان مع أحمد بن موسی عشرون من خدام أبی و حشمه إن قام أحمد قاموا و إن جلس جلسوا معه و أبی بعد ذلک یرعاه و یبصره ما یغفل عنه فما انقلبنا حتی تشیخ أحمد بن موسی بیننا انتهی.

و کانت أمه من الخواتین المحترمات تدعی بأم أحمد و کان الإمام موسی شدید التلطف بها و لما توجه من المدینه إلی بغداد أودعها ودائع الإمامه و قال لها کل من جاءک و طالب منک هذه الأمانه فی أی وقت من الأوقات فاعلمی بأنی قد استشهدت و أنه هو الخلیفه من بعدی و الإمام المفترض الطاعه علیک و علی سائر الناس و أمر ابنه الرضا علیه السلام بحفظ الدار.

و لما سمّه المأمون فی بغداد جاء إلیها الرضا علیه السلام و طالبها بالأمانه فقالت له أمّ أحمد لقد استشهد والدک فقال بلی و الآن فرغت من دفنه فأعطنی الأمانه التی سلمها إلیک أبی حین خروجه إلی بغداد و أنا خلیفته و الإمام بالحق

على تمام الجن و الإنس فشقت أم أحمد جيبها و ردت عليه الأمانه و بايعته بالإمامه.

فلما شاع خبر وفاه الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام فى المدينه اجتمع أهلها على باب أم أحمد و سار أحمد معهم إلى المسجد و لما كان عليه من الجلاله و وفور العباده و نشر الشرائع و ظهور الكرامات ظنوا به أنه الخليفه و الإمام بعد أبيه فبايعوه بالإمامه فأخذ منهم البيعه ثم صعد المنبر و أنشأ خطبه فى نهايه البلاغه و كمال الفصاحه ثم قال أيها الناس كما أنكم جميعا فى بيعتى فإنى فى بيعه أخى على بن موسى الرضا و اعلموا أنه الإمام و الخليفه من بعد أبى و هو ولى الله و الفرض على و عليكم من الله و رسوله طاعته بكل ما يأمرنا.

فكل من كان حاضرا خضع لكلامه و خرجوا من المسجد يقدمهم أحمد بن موسى عليه السلام و حضروا باب دار الرضا عليه السلام فجددوا معه البيعه فدعا له الرضا عليه السلام و كان فى خدمه أخيه مده من الزمان إلى أن أرسل المأمون إلى الرضا عليه السلام و أشخصه إلى خراسان و عقد له خلافه العهد.

و هو المدفون بشيراز المعروف بسيد السادات و يعرف عند أهل شيراز بشاه چراغ و فى عهد المأمون قصد شيراز مع جماعه و كان من قصده الوصول إلى أخيه الرضا عليه السلام فلما سمع به قتلغ خان عامل المأمون على شيراز توجه إليه خارج البلد فى مكان يقال له خان زينان على مسافه ثمانيه فراسخ من شيراز فتلاقى الفريقان و وقع الحرب بينهما فنادى رجل من أصحاب قتلغ إن كان تريدون ثمه الوصول إلى الرضا فقد مات فحين ما سمع أصحاب أحمد بن موسى ذلک تفرقوا عنه و لم يبق معه إلا بعض عشيرته و إخوته فلما لم يتيسر له الرجوع توجه نحو شيراز فأتبعه المخالفون و قتلوه حيث مرقده هناک.

و كتب بعض فى ترجمته أنه لما دخل شيراز اختفى فى زاويه و اشتغل بعباده ربه حتى توفى لأجله و لم يطلع على مرقده أحد إلى زمان الأمير مقرب الدين مسعود بن بدر الدين الذى كان من الوزراء المقربين لأتابک أبى

ص: ٣٠٨

بكر بن سعد بن زنكى فإنه لما عزم على تعمير فى محل قبره حيث هو الآن ظهر له قبر و جسد صحيح غير متغير و فى إصبعه خاتم منقوش فيه العزه لله أحمد بن موسى فشرحوا الحال إلى أبى بكر فبنى عليه قبه و بعد مده من السنين آذنت بالانهدام فجددت تعميرها الملكه تاشى خاتون أم السلطان الشيخ أبى إسحاق بن سلطان محمود و بنت عليه قبه عاليه و إلى جنب ذلک مدرسه و جعلت قبرها فى جواره و تاريخه يقرب من سنه سبعمائه و خمسين هجريه.

و فى سنه ألف و مائتين و اثنين و أربعين جعل السلطان فتح على شاه القاجارى عليه مشبكا من الفضه الخالصه و يوجد على قبره نصف قرآن بقطع البياض بالخط الكوفى الجيد على ورق من رق الغزال و نصفه الآخر بذلک الخط فى مكتبه الرضا عليه السلام و فى آخره كتبه على بن أبو طالب - ١. و لعله من سوء القراءه فان الواو إذا كان آخرا يشبه فى الخط الكوفىّ بالنون. -

فلذلک كان الاعتقاد بأنه خطه عليه السلام.

و أورد بعض أن مخترع علم النحو لا يكتب المجرور مرفوعا و الذى ببالى أن غير واحد من النحاه و أهل العربيه صرح بأن الأب

و الابن إذا صارا علمين يعامل معهما معامله الأعلام الشخصيه فى أحكامها و صرح بذلك صاحب التصريح و قال أبو البقاء فى آخر كتابه الكليات و مما جرى مجرى المثل الذى لا يغير على بن أبى طالب حتى ترك فى حالى النصب و الجر على لفظه فى حاله الرفع لأنه اشتهر فى ذلك و كذلك معاويه بن أبى سفيان و أبو أميه انتهى.

و ظنى القوى أن القرآن بخط على عليه السلام لا يوجد إلا عند الحجه عليه السلام و أن كاتب القرآن المدعى كونه بخطه عليه السلام هو على بن أبى طالب المغربى و كان معروفا بحسن الخط الكوفى و نظير هذا القرآن بذلك الرقم بعينه يوجد فى مصر مقام رأس الحسين عليه السلام كما ذكرنا أنه كان يوجد نظيره أيضا فى المرقد العلوى المرتضوى و أنه احترق فيما احترق هذا و ربما ينقل عن بعض أن مشهد السيد أحمد المذكور فى بلخ و الله العالم.

ص: ۳۰۹

و فى بيرم من أعمال شيراز مشهد ينسب إلى أخ السيد أحمد يعرف عندهم بشاه على أكبر و لعله هو الذى عده صاحب العمده من أولاد موسى بن جعفر عليهما السلام و سماه عليا و أما القاسم بن موسى عليه السلام كان يحبه أبوه حبا شديدا و أدخله فى وصاياه وَ فِي بَابِ الْإِشَارَهِ وَ النَّصِّ عَلَى الرِّضَا مِنَ الْكَافِي فِي حَدِيثِ أَبِي عُمَارَهَ يَزِيدَ بْنِ سَلِيطٍ الطَّوِيلِ قَالَ أَبُو إِبْرَاهِيمَ أُخْبِرُکَ يَا أَبَا عُمَارَهَ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْ مَنْزِلِي فَأَوْصَيْتُ إِلَى ابْنِي فُلَانٍ يَعْنِي عَلِيّاً الرِّضَا عليه السلام وَ أَشْرَكْتُ مَعَهُ بَنِيَّ فِي الظَّاهِرِ وَ أَوْصَيْتُهُ فِي الْبَاطِنِ فَأَفْرَدْتُهُ وَحْدَهُ وَ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَجَعَلْتُهُ فِي الْقَاسِمِ ابْنِي لِحُبِّي إِيَّاهُ وَ رَأْفَتِي عَلَيْهِ وَ لَكِنْ ذَلِکَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَجْعَلُهُ حَيْثُ يَشَاءُ وَ لَقَدْ جَاءَنِي بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ جَدِّي عَلِيٌّ عليه السلام ثُمَّ أَرَانِيهِ وَ أَرَانِي مَنْ يَكُونُ مَعَهُ وَ كَذَلِکَ لَا يُوصَى إِلَى أَحَدٍ مِنَّا حَتَّى يَأْتِيَ بِخَبَرِهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ جَدِّي عَلِيٌّ عليه السلام وَ رَأَيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ خَاتَماً وَ سَيْفاً وَ عَصًا وَ كِتَاباً وَ عِمَامَهً فَقُلْتُ مَا هَذَا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لِي أَمَّا الْعِمَامَهُ فَسُلْطَانُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا السَّيْفُ فَعِزُّ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا الْكِتَابُ فَنُورُ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى وَ أَمَّا الْعَصَا فَقُوَّهُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا الْخَاتَمُ فَجَامِعُ هَذِهِ الْأُمُورِ ثُمَّ قَالَ لِي وَ الْأَمْرُ قَدْ خَرَجَ مِنْکَ إِلَى غَيْرِکَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرِنِيهِ أَيُّهُمْ هُوَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ مِنَ الْأَئِمَّهِ أَحَداً أَجْزَعَ عَلَى فِرَاقِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْکَ وَ لَوْ كَانَتِ الْإِمَامَهُ بِالْمَحَبَّهِ لَكَانَ إِسْمَاعِيلُ أَحَبَّ إِلَى أَبِيکَ مِنْکَ وَ لَكِنْ مِنَ اللَّهِ وَ فِي الْكَافِي، أَيْضاً بِسَنَدِهِ إِلَى سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام يَقُولُ لِابْنِهِ الْقَاسِمِ قُمْ يَا بُنَيَّ فَاقْرَأْ عِنْدَ رَأْسِ أَخِيکَ وَ الصَّافَّاتِ صَفًّا حَتَّى تَسْتَتِمَّهَا فَقَرَأَ فَلَمَّا بَلَغَ أَ هُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنا قَضَى الْفَتَى فَلَمَّا سُجِّيَ وَ خَرَجُوا أَقْبَلَ عَلَيْهِ يَعْقُوبُ بْنُ جَعْفَرٍ فَقَالَ لَهُ كُنَّا نَعْهَدُ الْمَيِّتَ إِذَا نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ يُقْرَأُ عِنْدَهُ

ص: ۳۱۰

يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ فَصِرْتَ تَأْمُرُنَا بِالصَّافَّاتِ فَقَالَ يَا بُنَيَّ لَمْ تُقْرَأْ عِنْدَ مَكْرُوبٍ مِنْ مَوْتٍ قَطُّ إِلَّا عَجَّلَ اللَّهُ رَاحَتَهُ و نص السيد الجليل على بن طاوس على استحباب زياره القاسم و قرنه بالعباس بن أمير المؤمنين و على بن الحسين عليهما السلام المقتول بالطف و ذكر لهم و لمن يجرى مجراهم زياره يزارون بها من أرادها وقف عليها فى كتابه مصباح الزائرين.

و قال فى البحار و القاسم بن الكاظم الذى ذكره السيد رحمه الله عليه قبره قريب من الغرى و ما هو معروف فى الألسنه من أن الرضا قال فيه من لم يقدر على زيارتى فليزر أخى القاسم كذب لا أصل له فى أصل من الأصول و شأنه أجل من أن يرغب

الناس فی زیارته بمثل هذه الأکاذیب.

و أما محمد بن موسی علیه السلام ففی الإرشاد أنه من أهل الفضل و الصلاح ثم ذکر ما یدل علی مدحه و حسن عبادته و فی رجال الشیخ أبی علی نقلا عن حمد الله المستوفی فی نزهه القلوب أنه مدفون کأخیه شاه چراغ فی شیراز و صرح بذلک أیضا السید الجزائری فی الأنوار قال و هما مدفونان فی شیراز و الشیعه تتبرک بقبورهما و تکثر زیارتهما و قد زرناهما کثیرا انتهی.

یقال إنه فی أیام الخلفاء العباسیه دخل شیراز و اختفی بمکان و من أجره کتابه القرآن أعتق ألف نسمه و اختلف المؤرخون فی أنه الأکبر أو السید أحمد و کیف کان فمرقده فی شیراز معروف بعد أن کان مخفیا إلی زمان أتابک بن سعد بن زنکی فبنی له قبه فی محله باغ قتلغ.

و قد جدد بناؤه مرات عدیده منها فی زمان السلطان نادر خان و فی سنه ألف و مائتین و تسع و ستین رمته النواب أویس میرزا ابن النواب الأعظم العالم الفاضل الشاهزاده فرهاد میرزا القاجاری.

ص: ۳۱۱

و أما الحسین بن موسی و یلقب بالسید علاء الدین فقبره أیضا فی شیراز معروف ذکره شیخ الإسلام شهاب الدین أبو الخیر حمزه بن حسن بن مودود حفید الخواجه عز الدین مودود بن محمد بن معین الدین محمود المشهور بزرکوش الشیرازی المنسوب من طرف الأم إلی أبی المعالی مظفر الدین محمد بن روزبهان و توفی فی حدود سنه ثمانمائه ذکره المؤرخ الفارسی فی تاریخه المعروف بشیرازنامه.

و ملخص ما ذکره أن قتلغ خان کان والیا علی شیراز و کان له حدیقه فی مکان حیث هو مرقد السید المذکور و کان بواب تلک الحدیقه رجلا من أهل الدین و المروه و کان یری فی لیالی الجمعه نورا یسطع من مرتفع فی تلک الحدیقه فأبدی حقیقه الحال إلی الأمیر قتلغ و بعد مشاهدته لما کان یشاهده البواب و زیاده تجسسه و کشفه عن ذلک المکان ظهر له قبر و فیه جسد عظیم فی کمال العظمه و الجلال و الطراوه و الجمال بیده مصحف و بالأخری سیف مصلت فبالعلامات و القرائن علموا أنه قبر حسین بن موسی فبنی له قبه و رواقا.

الظاهر أن قتلغ خان هذا غیر الذی حارب أخاه السید أحمد و یمکن أن تکون الحدیقه باسمه و الوالی الذی أمر ببناء مشهده غیره فإن قتلغ خان لقب جماعه کأبی بکر بن سعد الزنکی و أحد أتابکیه آذربیجان بل هم من الدول الإسلامیه کرسی ملکها کرمان عدد ملوکها ثمانیه نشأت سنه ستمائه و تسع عشره و انقضت سنه سبعمائه و ثلاث إذ من المعلوم أن ظهور مرقده کان بعد وفاته بسنین.

و کتب بعضهم أن السید علاء الدین حسین کان ذاهبا إلی تلک الحدیقه فعرفوه أنه من بنی هاشم فقتلوه فی تلک الحدیقه و بعد مضی مده و زوال آثار الحدیقه بحیث لم یبق منها إلا ربوه مرتفعه عرفوا قبره بالعلامات المذکوره و کان ذلک فی دور الدوله الصفویه و جاء رجل من المدینه یقال له میرزا علی و سکن شیراز و کان مثریا فبنی علیه قبه عالیه و أوقف علیه أملاکا و بساتین.

و لما توفی دفن بجنب البقعه و تولیه الأوقاف کانت بید ولده میرزا نظام الملک أحد وزراء تلک الدوله و من بعده إلی أحفاده و السلطان خلیل الذی کان

ص: ۳۱۲

حاکما فی شیراز من قبل الشاه إسماعیل بن حیدر الصفوی رمت البقعه المذکوره و زاد علی عمارتها السابقه فی سنه ثمانمائه و عشر.

و أما حمزه بن موسی فهو المدفون فی الری فی القریه المعروفه بشاه زاده عبد العظیم و له قبه و صحن و خدام و کان الشاهزاده عبد العظیم علی جلاله شأنه و عظم قدره یزوره أیام إقامته فی الری و کان یخفی ذلک علی عامه الناس و قد أسر إلی بعض خواصه أنه قبر رجل من أبناء موسی بن جعفر علیهما السلام.

و ممن فاز بقرب جواره بعد الممات هو الشیخ الجلیل السعید قدوه المفسرین جمال الدین أبو الفتوح حسین بن علی الخزاعی الرازی صاحب التفسیر المعروف بروض الجنان فی عشرین مجلدا فارسی إلا أنه عجیب و مکتوب علی قبره اسمه و نسبه بخط قدیم فما فی مجالس المؤمنین من أن قبره فی أصفهان بعید جدا.

و فی تبریز مزار عظیم ینسب إلی حمزه و کذلک فی قم فی وسط البلده و له ضریح و ذکر صاحب تاریخ قم أنه قبر حمزه بن الإمام موسی علیه السلام و الصحیح ما ذکرنا و لعل المزار المذکور لبعض أحفاد موسی بن جعفر علیهما السلام.

و أما المرقدان فی صحن الکاظمین علیهما السلام فیقال إنهما من أولاد الکاظم علیه السلام و لا یعلم حالهما فی المدح و القدح و لم أر من تعرض لهذین المرقدین نعم ذکر العلامه السید مهدی القزوینی فی مزار کتابه فلک النجاه إن لأولاد الأئمه قبرین مشهورین فی مشهد الإمام موسی علیه السلام من أولاده لکن لم یکونا من المعروفین و قال إن أحدهم اسمه العباس بن الإمام موسی علیه السلام الذی ورد فی حقه القدح انتهی.

قلت و المکتوب فی لوح زیاره المرقدین أن أحدهما إبراهیم و قد تقدم أنه أحد المدفونین فی الصحن الکاظمی و الآخر إسماعیل و لعل الذی یعرف بإسماعیل هو العباس بن موسی و قد عرفت ذمه من أخیه الرضا علیه السلام بما لا مزید علیه و

ص: ۳۱۳

یؤیده ما هو شائع علی الألسنه من أن جدی بحر العلوم طاب ثراه لما خرج من الحرم الکاظمی أعرض عن زیاره المشهد المزبور فقیل له فی ذلک فلم یلتفت.

و أما إسماعیل بن موسی الذی هو صاحب الجعفریات فقبره فی مصر و کان ساکنا به و ولده هناک و له کتب یرویها عن أبیه عن آبائه منها کتاب الطهاره کتاب الصلاه کتاب الزکاه کتاب الصوم کتاب الحج کتاب الجنائز کتاب الطلاق کتاب الحدود کتاب الدعاء کتاب السنن و الآداب کتاب الرؤیا.

كـذا فى رجال النجاشـى و فى تعليقات الرجال أن كثره تصانيفه و ملاحظه عنواناتها و ترتيباتها و نظمها تشـير إلى المـدح مضافا إلى ما فى صـفوان بن يحيى أن أبا جعفر أعنى الجواد عليه السلام بعث إليه بحنوط و أمر إسماعيل بن موسى بالصلاه عليه قال و الظاهر أنه هذا و فيه إشعار بنباهته انتهى.

و فى مجمع الرجال لمولانا عنايه الله أنه هو جزما و قال يدل على زياده جلالته جدا.

و فى رجال ابن شـهرآشوب إسـماعيل بن موسى بن جعفر الصادق عليه السلام سكن مصر و ولده بها ثم عد كتبه المذكوره و لا يخفى ظهور كون الرجـل من الفقهـاء عنـدهم و فى القريه المعروفه بفيروزكوه مزار ينسب إلى إسـماعيل بن الإمـام موسـى عليه السلام أيضا.

و أما إسحاق فمن نسله الشريف أبو عبد الله المعروف بنعمه و هو محمد بن الحسن بن إسحاق بن الحسن بن الحسين بن إسحاق بن موسى بن جعفر عليه السلام الذى كتب الصدوق له من لا يحضره الفقيه كما صرح به فى أول الكتاب المزبور.

ص: ٣١۴

و يوجد فى أطراف الحله مزار عظيم و له بقعه وسـيعه و قبه رفيعه تنسب إلى حمزه ابن الإمام موسـى عليه السـلام تزوره الناس و تنقـل له الكرامـات و لا أصل لهـذه الشـهره بل هو قبر حمزه بن قاسم بن على بن حمزه بن حسن بن عبيـد الله بن العباس بن أمير المؤمنين المكنى بأبى يعلى ثقه جليل القدر ذكره النجاشـى فى الفهرست و قال إنه من أصحابنا كثير الحديث له كتاب من روى عن جعفر بن محمـد عليه السـلام من الرجـال و هو كتـاب حسن و كتاب التوحيـد و كتاب الزيارات و المناسك كتاب الرد على محمد بن جعفر الأسدى.

و أمـا زيـد فقـد خرج بالبصـره فـدعا إلى نفسه و أحرق دورا و أعبث ثم ظفر به و حمـل إلى المـأمون قـال زيـد لما دخلت على المـأمون نظر إلى ثم قـال اذهبوا به إلى أخيه أبى الحسن على بن موسـى فتركنى بين يـديه سـاعه واقفـا ثم قال يا زيـد سوءا لك سفكت الـدماء و أخفت السبيل و أخـذت المال من غير حله غرك حديث حمقى أهل الكوفه إن النبى صـلى الله عليه و آله قال إن فاطمه أحصنت فرجها فحرمها و ذريتها على النار.

إن هذا لمن خرج من بطنها الحسن و الحسـين عليهما السـلام فقط و الله ما نالوا ذلك إلا بطاعه الله و لإن أردت أن تنال بمعصيه الله ما نالوا بطاعته إنك إذا لأكرم عند الله منهم.

و فى العيون أنه عـاش زيـد بن موسـى عليه السـلام إلى آخر خلافه المتوكـل و مـات بسـرمن رأى و كيف كـان فهـذا زيـد هو المعروف بزيـد النـار و قـد ضـعفه أهـل الرجال و منهم المجلسـى فى وجيزته و فى العمـده أنه حاربه الحسن بن سـهل فظفر به و أرسله إلى المأمون فأدخل عليه بمرو مقيدا فأرسله المأمون إلى أخيه على الرضا عليه السلام و وهب له جرمه فحلف على الرضا أن لا يكلمه أبدا و أمر بإطلاقه ثم إن المأمون سقاه السم فمات هذا.

ص: ٣١۵

وَ قَالَ ابْنُ شَهْرَآشُوبَ فِی الْمَعَالِمِ، حَکِیمَهُ بِنْتُ أَبِی الْحَسَنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَتْ لَمَّا حَضَرَتْ وِلَادَهُ الْخَیْزُرَانِ أَمِّ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام دَعَانِی الرِّضَا علیه السلام فَقَالَ یَا حَکِیمَهُ احْضُرِی وِلَادَتَهَا وَ ادْخُلِی وَ إِیَّاهَا وَ الْقَابِلَهَ بَیْتاً وَ وَضَعَ لَنَا مِصْبَاحاً وَ أَغْلَقَ الْبَابَ عَلَیْنَا فَلَمَّا أَخَذَهَا الطَّلْقُ طَفِئَ الْمِصْبَاحُ وَ بَیْنَ یَدَیْهَا طَشْتٌ فَاغْتَمَمْتُ بِطَفْإِ الْمِصْبَاحِ فَبَیْنَا نَحْنُ کَذَلِکَ إِذْ بَدَرَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام فِی الطَّشْتِ وَ إِذَا عَلَیْهِ شَیْ ءٌ رَقِیقٌ کَهَیْئَهِ الثَّوْبِ یَسْطَعُ نُورُهُ حَتَّی أَضَاءَ الْبَیْتَ فَأَبْصَرْنَاهُ فَأَخَذْتُهُ فَوَضَعْتُهُ فِی حَجْرِی وَ نَزَعْتُ عَنْهُ ذَلِکَ الْغِشَاءَ فَجَاءَ الرِّضَا علیه السلام فَفَتَحَ الْبَابَ وَ قَدْ فَرَغْنَا مِنْ أَمْرِهِ فَأَخَذَهُ فَوَضَعَهُ فِی الْمَهْدِ وَ قَالَ یَا حَکِیمَهُ الْزَمِی مَهْدَهُ قَالَتْ فَلَمَّا کَانَ فِی الْیَوْمِ الثَّالِثِ رَفَعَ بَصَرَهُ إِلَی السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ فَقُمْتُ ذَعِرَهً فَأَتَیْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام فَقُلْتُ لَهُ قَدْ سَمِعْتُ عَجَباً مِنْ هَذَا الصَّبِیِّ فَقَالَ مَا ذَاکِ فَأَخْبَرْتُهُ الْخَبَرَ فَقَالَ یَا حَکِیمَهُ مَا تَرَوْنَ مِنْ عَجَائِبِهِ أَکْثَرُ انْتَهَی و حکیمه بالکاف کما صرح به جدی بحر العلوم قال رحمه الله و أما حلیمه باللام فمن تصحیف العوام.

قلت و فی جبال طریق بهبهان مزار ینسب إلیها یزوره المترددون من الشیعه.

وَ أَمَّا فَاطِمَهُ فَقَدْ رَوَی الصَّدُوقُ فِی ثَوَابِ الْأَعْمَالِ وَ الْعُیُونِ، أَیْضاً بِإِسْنَادِهِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ فَاطِمَهَ بِنْتِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ مَنْ زَارَهَا فَلَهُ الْجَنَّهُ و فی کامل الزیاره مثله وَ فِیهِ أَیْضاً بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ الرِّضَا أَعْنِی الْجَوَادَ علیه السلام قَالَ مَنْ زَارَ عَمَّتِی بِقُمَّ فَلَهُ الْجَنَّهُ وَ فِی مَزَارِ الْبِحَارِ: رَأَیْتُ فِی بَعْضِ کُتُبِ الزِّیَارَاتِ حَدَّثَ عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی الرِّضَا علیه السلام قَالَ قَالَ یَا سَعْدُ عِنْدَکُمْ لَنَا قَبْرٌ قُلْتُ جُعِلْتُ

ص: ۳۱۶

فِدَاکَ قَبْرُ فَاطِمَهَ بِنْتِ مُوسَی قَالَ نَعَمْ مَنْ زَارَهَا عَارِفاً بِحَقِّهَا فَلَهُ الْجَنَّهُ وَ عَنْ تَارِیخِ قُمَّ لِلْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّیِّ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام إِنَّ لِلَّهِ حَرَماً وَ هُوَ مَکَّهُ وَ لِرَسُولِهِ حَرَماً وَ هُوَ الْمَدِینَهُ وَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ حَرَماً وَ هُوَ الْکُوفَهُ وَ لَنَا حَرَماً وَ هُوَ قُمُّ وَ سَتُدْفَنُ فِیهِ امْرَأَهٌ مِنْ وُلْدِی تُسَمَّی فَاطِمَهَ مَنْ زَارَهَا وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّهُ.

قال علیه السلام ذلک و لم تحمل بموسی علیه السلام أمه.

و بسند آخر أن زیارتها تعدل الجنه قلت و هی المعروفه الیوم بمعصومه و لها مزار عظیم و یذکر فی بعض کتب التأریخ أن القبه الحالیه التی علی قبرها من بناء سنه خمسمائه و تسع و عشرین بأمر المرحومه شاه بیگم بنت عماد بیک و أما تذهیب القبه مع بعض الجواهر الموضوعه علی القبر فهی من آثار السلطان فتح علی شاه القاجاری.

و أما فاطمه الصغری و قبرها فی بادکوبه خارج البلد یبعد عنه بفرسخ من جهه جنوب البلد واقع فی وسط مسجد بناؤه قدیم هکذا ذکره صاحب مرآه البلدان و فی رشت مزار ینسب إلی فاطمه الطاهره أخت الرضا علیه السلام و لعلها غیر من ذکرنا فقد ذکر سبط ابن الجوزی فی تذکره خواص الأمه فی ضمن تعداد بنات موسی بن جعفر علیه السلام أربع فواطم کبری و وسطی و صغری و أخری و الله أعلم.

ص: ۳۱۷

**[ترجمه]

نبذه فيما يتعلق ببقعته عليه السلام

كان الشافعي يقول قبر موسى الكاظم الترياق المجرب و في جامع التواريخ تأليف رشيد الدين فضل الله الوزير بن عماد الدوله أبي الخير أن في يوم الاثنين سابع عشر من ذي الحجه سنه ستمائه و اثنتين و سبعين وفاه الخواجه نصير الدين الطوسي في بغداد عند غروب الشمس و أوصى أن يدفن عند قبر موسى و الجواد عليهما السلام فوجدوا هناك ضريحا مبنيا بالكاشي و الآلات فلما تفحصوا تبين أن الخليفه الناصر لدين الله قد حفره لنفسه مضجعا و لما مات دفنه ابنه الظاهر في الرصافه مدفن آبائه و أجداده.

و من عجائب الاتفاق أن تاريخ الفراغ من إتمام هذا السرداب يوافق يومه مع يوم ولاده الخواجه يوم السبت حادي عشر جمادى الأولى سنه خمسمائه و سبع و تسعون تمام عمره خمس و سبعون سنه و سبعه أيام.

و ممن فاز بحسن الجوار هو أبو طالب يحيى بن سعيد بن هبه الدين علي بن قزغلي بن زياده من أمراء بني العباس يقال له الشيباني و أصله من واسط ولد في بغداد سنه خمسمائه و اثنين و عشرين و توفي سنه خمسمائه و أربع و تسعين و دفن بجنب روضه الإمام موسى عليه السلام ذكره ابن خلكان في تاريخه و كان شيعي المذهب حسن الأخلاق محمود السيره.

و ممن فاز بحسن الجوار بعد الممات الأمير توزن الديلمي من أمراء رجال الديالمه في عصر المتقي العباسي و عصى عليه و خالفه حتى فر الخليفه منه إلى الموصل ثم استماله و أرجعه إلى بغداد توفي الأمير المزبور سنه خمسمائه و ثمان و ستين و دفن في داره ثم نقل إلى مقابر قريش.

ص: ۳۱۸

و من جمله المدفونين بجنب الإمامين الهمامين الكاظمين عليهما السلام القاضى أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم أحد صاحبى أبى حنيفه و الآخر هو محمد بن الحسن الشيبانى كانت ولاده القاضى المذكور سنه مائه و ثلاث عشره و توفى وقت الظهر خامس ربيع الأول سنه مائه و ست و ستين و قبره بجنب مشهدهما عليهما السلام معلوم.

و ممن فاز أيضا بقرب الجوار بعد الموت النواب فرهاد ميرزا معتمد الدوله خلف المرحوم عباس ميرزا بن فتح على شاه القاجارى و ولى عهده السابق و كان النواب المذكور من فحول فضلاء الدوره القاجاريه معروفا بوسعه التتبع و الاستحضار خصوصا فى فنى التأريخ و الجغرافيا و اللغه الإنكليسيه.

و له مآثر مأثوره منها كتابه الموسوم بجام جم فى تاريخ الملوك و العالم و كتاب القمقام الذخار و الصمصام البتار فى المقتل و كتاب الزنبيل يجرى مجرى الكشكول و شرح خلاصه الحساب بالفارسيه و هدايه السبيل و كفايه الدليل رحله زيارته بيت الله الحرام.

و من أعظم آثاره تعمير صحن الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام و تذهيب رءوس منائره الأربع كما هو المشاهد الآن و مده التعمير ست سنين و فرغ من تعميره سنه ألف و مائتين و تسع و تسعين و توفى سنه ألف و ثلاثمائه و خمس فى طهران و حمل نعشه إلى الكاظمين عليهما السلام و دفن بباب الصحن الشريف الكاظمى حيث لا يخفى.

**[ترجمه]كان الشافعى يقول قبر موسى الكاظم الترياق المجرب و فى جامع التواريخ تأليف رشيد الدين فضل الله الوزير بن عماد الدوله أبى الخير أن فى يوم الاثنين سابع عشر من ذى الحجه سنه ستمائه و اثنتين و سبعين وفاه الخواجه نصير الدين الطوسى فى بغداد عند غروب الشمس و أوصى أن يدفن عند قبر موسى و الجواد عليهما السلام فوجدوا هناك ضريحا مبنيا بالكاشى و الآلات فلما تفحصوا تبين أن الخليفه الناصر لدين الله قد حفره لنفسه مضجعا و لما مات دفنه ابنه الظاهر فى الرصافه مدفن آبائه و أجداده.

و من عجائب الاتفاق أن تاريخ الفراغ من إتمام هذا السرداب يوافق يومه مع يوم ولاده الخواجه يوم السبت حادى عشر جمادى الأولى سنه خمسمائه و سبع و تسعون تمام عمره خمس و سبعون سنه و سبعه أيام.

و ممن فاز بحسن الجوار هو أبو طالب يحيى بن سعيد بن هبه الدين على بن قزغلى بن زياده من أمراء بنى العباس يقال له الشيبانى و أصله من واسط ولد فى بغداد سنه خمسمائه و اثنين و عشرين و توفى سنه خمسمائه و أربع و تسعين و دفن بجنب روضه الإمام موسى عليه السلام ذكره ابن خلكان فى تاريخه و كان شيعى المذهب حسن الأخلاق محمود السيره.

و ممن فاز بحسن الجوار بعد الممات الأمير توزن الديلمى من أمراء رجال الديالمه فى عصر المتقى العباسى و عصى عليه و خالفه حتى فر الخليفه منه إلى الموصل ثم استماله و أرجعه إلى بغداد توفى الأمير المزبور سنه خمسمائه و ثمان و ستين و دفن فى داره ثم نقل إلى مقابر قريش.

ص: ٣١٨

و من جمله المدفونين بجنب الإمامين الهمامين الكاظمين عليهما السلام القاضى أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم أحد صاحبى أبى حنيفه و الآخر هو محمد بن الحسن الشيبانى كانت ولاده القاضى المذكور سنه مائه و ثلاث عشره و توفى وقت الظهر خامس ربيع الأول سنه مائه و ست و ستين و قبره بجنب مشهدهما عليهما السلام معلوم.

و ممن فاز أيضا بقرب الجوار بعد الموت النواب فرهاد ميرزا معتمد الدوله خلف المرحوم عباس ميرزا بن فتح على شاه القاجارى و ولى عهده السابق و كان النواب المذكور من فحول فضلاء الدوره القاجاريه معروفا بوسعه التتبع و الاستحضار خصوصا فى فنى التأريخ و الجغرافيا و اللغه الإنكليسيه.

و له مآثر مأثوره منها كتابه الموسوم بجام جم فى تاريخ الملوك و العالم و كتاب القمقام الذخار و الصمصام البتار فى المقتل و كتاب الزنبيل يجرى مجرى الكشكول و شرح خلاصه الحساب بالفارسيه و هدايه السبيل و كفايه الدليل رحله زيارته بيت الله الحرام.

و من أعظم آثاره تعمير صحن الإمام موسى بن جعفر عليهما السلام و تذهيب رءوس منائره الأربع كما هو المشاهد الآن و مده التعمير ست سنين و فرغ من تعميره سنه ألف و مائتين و تسع و تسعين و توفى سنه ألف و ثلاثمائه و خمس فى طهران و حمل نعشه إلى الكاظمين عليهما السلام و دفن بباب الصحن الشريف الكاظمى حيث لا يخفى.

ص: ۳۱۹

**[ترجمه]

نبذه فیما یتعلق بالإمام علی بن موسی علیهما السلام.

قیل لم یعرف له ولـد سوی ابنه الإمام محمـد بن علی علیه السـلام کما هو فی الإرشاد و الأصح أن له أولادا و قد ذکر غیر واحد مـن العـامه لـه خمسـه بنیـن و ابنـه واحـده و هم محمـد القـانع و الحسن و جعفر و إبراهیم و الحسـین و عـائشه و فی بعض کتب الأنساب مذکور العقب من بعضهم فلاحظ.

و فی قوچان مشـهد عظیم یعرف بسـلطان إبراهیم بن علی بن موسـی الرضا علیه السـلام و من عجیب ما یوجد فی ذلک المشهد من الآثار بعض الأوراق من کلام الله المجیـد هی بخط بایسـنقر بن شاهرخ بن أمیر تیمور الگورکانی یقال إن السـلطان نادر شاه الأفشاری جاء بها من سـمرقند إلی هـذا المشـهد و طول الصـفحه فی ذراعین و نصف و عرضـها فی ذراع و عشـره عقود و طول السطر فی ذراع و عرضه خمسه عقود و الفاصل ما بین السطرین ربع ذراع بقلم غلیظ فی عرض ثلاث أصابع.

و السـلطان ناصـر الـدین شـاه القاجـاری لما سافر إلی خراسان لزیاره الرضا علیه السـلام جاء بورقتین منها إلی طهران جعلهما فی متحفه الملوکی.

ص: ۳۲۰

**[ترجمه]قیل لم یعرف له ولد سوی ابنه الإمام محمد بن علی علیه السلام کما هو فی الإرشاد و الأصح أن له أولادا و قد ذکر غیر واحد من العامه له خمسه بنین و ابنه واحده و هم محمد القانع و الحسن و جعفر و إبراهیم و الحسین و عائشه و فی بعض کتب الأنساب مذکور العقب من بعضهم فلاحظ.

و فی قوچان مشهد عظیم یعرف بسلطان إبراهیم بن علی بن موسی الرضا علیه السلام و من عجیب ما یوجد فی ذلک المشهد من الآثار بعض الأوراق من کلام الله المجید هی بخط بایسنقر بن شاهرخ بن أمیر تیمور الگورکانی یقال إن السلطان نادر شاه الأفشاری جاء بها من سمرقند إلی هذا المشهد و طول الصفحه فی ذراعین و نصف و عرضها فی ذراع و عشره عقود و طول السطر فی ذراع و عرضه خمسه عقود و الفاصل ما بین السطرین ربع ذراع بقلم غلیظ فی عرض ثلاث أصابع.

و السلطان ناصر الدین شاه القاجاری لما سافر إلی خراسان لزیاره الرضا علیه السلام جاء بورقتین منها إلی طهران جعلهما فی متحفه الملوکی.

ص: ۳۲۰

**[ترجمه]

خاتمه شریفه فی فضیله بقعه الرضا صلوات الله علیه.

اعلم أن من جمله الأخبار الداله علی فضیله تلک الأرض المقدسه و البقعه المبارکه مَا رَوَاهُ الشَّیْخُ رَحِمَهُ اللَّهُ فِی بَابِ الزِّیَارَاتِ مِنَ التَّهْذِیبِ أَنَّ الرِّضَا علیه السلام قَالَ إِنَّ فِی أَرْضِ خُرَاسَانَ بُقْعَهً مِنَ الْأَرْضِ یَأْتِی عَلَیْهَا زَمَانٌ تَکُونُ مَهْبَطاً لِلْمَلَائِکَهِ فَفِی کُلِّ وَقْتٍ یَنْزِلُ إِلَیْهَا فَوْجٌ إِلَی یَوْمِ نَفْخِ الصُّورِ فَقِیلَ لَهُ علیه السلام وَ أَیُّ بُقْعَهٍ هَذِهِ فَقَالَ هِیَ أَرْضُ طُوسَ وَ هِیَ وَ اللَّهِ رَوْضَهٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّهِ إِلَخْ رُوِیَ أَیْضاً عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَرْبَعَهُ بِقَاعٍ مِنَ الْأَرْضِ ضَجَّتْ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی فِی أَیَّامِ طُوفَانِ نُوحٍ مِنِ اسْتِیلَاءِ الْمَاءِ عَلَیْهَا فَرَحِمَهَا اللَّهُ تَعَالَی وَ أَنْجَاهَا مِنَ الْغَرَقِ وَ هِیَ الْبَیْتُ الْمَعْمُورُ فَرَفَعَهَا اللَّهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ الْغَرِیُّ وَ کَرْبَلَاءُ وَ طُوسُ.

قال فی الوافی و لما ضجت تلک البقاع کان ضجیجها إلی الله من جهه عدم وجود من یعبد الله علی وجهها فجعلها الله مدفن أولیائه فأول مدفن بنیت فی تلک الأرض المقدسه سناباد بناها إسکندر ذو القرنین صاحب السد و کانت دائره إلی زمان بناء طوس.

قال فی معجم البلدان طوس مدینه بخراسان بینها و بین نیسابور نحو عشره فراسخ و تشتمل علی مدینتین یقال لأحدهما الطابران و للآخر نوقان و لهما أکثر من ألف قریه فتحت فی أیام عثمان و بها قبر علی بن موسی الرضا و بها أیضا قبر هارون الرشید.

و قال المسعر بن المهلهل و طوس أربع مدن منها اثنتان کبیرتان و اثنتان صغیرتان و بهما آثار أبنیه إسلامیه جلیله و بها دار حمید بن قحطبه و مساحتها

ص: ۳۲۱

میل فی مثله و فی بعض بساتینها قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام و قبر الرشید انتهی.

و کان حمید بن قحطبه والیا علی طوس من قبل هارون فبنی فی سناباد بنیانا و محلا لنفسه متی خرج إلی الصید نزل فیه و حمید هذا هو الذی قتل فی لیله واحده ستین سیدا من ذریه الرسول بأمر هارون الرشید کما هو فی العیون.

قال ابن عساکر فی تاریخه حمید بن قحطبه و اسمه زیاد بن شبیب بن خالد بن معدان الطائی أحد قواد بنی العباس شهد حصار دمشق و کان نازلا علی باب توماء و یقال علی باب الفرادیس و ولی الجزیره للمنصور ثم ولی خراسان فی خلافه المنصور و أمره المهدی علیها حتی مات و استخلف ابنه عبد الله و ولی مصر فی خلافه المنصور فی شهر رمضان سنه ثلاث و أربعین و مائه سنه کامله ثم صرف عنها و کانت وفاه المترجم سنه تسع و خمسین و مائه انتهی.

و أما أصل بناء القبه المنوره فالظاهر أنه کان فی حیاته علیه السلام مشهوره بالبقعه الهارونیه کما هو مروی فی العیون من أنه دخل دار حمید بن قحطبه الطائی و دخل القبه التی فیها قبر هارون الرشید.

وَ أَیْضاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ جَهْمٍ قَالَ حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ یَوْماً عِنْدَهُ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا وَ قَدِ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْکَلَامِ وَ ذَکَرَ أَسْئِلَهَ الْقَوْمِ وَ سُؤَالَ الْمَأْمُونِ عَنْهُ علیه السلام وَ جَوَابَاتِهِ وَ سَاقَ الْکَلَامَ إِلَی أَنْ قَالَ فَلَمَّا قَامَ الرِّضَا علیه السلام تَبِعْتُهُ فَانْصَرَفْتُ إِلَی مَنْزِلِهِ فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ وَ قُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لَکَ مِنْ جَمِیلِ رَأْیِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ مَا حَمَلَهُ عَلَی مَا أَرَی مِنْ إِکْرَامِهِ لَکَ وَ قَبُولِهِ لِقَوْلِکَ فَقَالَ علیه السلام یَا ابْنَ الْجَهْمِ لَا یَغُرَّنَّکَ مَا أَلْفَیْتَهُ عَلَیْهِ مِنْ إِکْرَامِی وَ الِاسْتِمَاعِ مِنِّی فَإِنَّهُ سَیَقْتُلُنِی بِالسَّمِّ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِی أَعْرِفُ بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَیَّ مِنْ آبَائِی عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاکْتُمْ عَلَیَّ هَذَا مَا دُمْتُ حَیّاً قَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْجَهْمِ فَمَا حَدَّثْتُ بِهَذَا الْحَدِیثِ إِلَی أَنْ مَضَی الرِّضَا علیه السلام بِطُوسَ مَقْتُولًا بِالسَّمِ

و بالجمله فالظاهر أن سناباد كانت بلده صغيره بطوس و كانت لحميد بن قحطبه فيها دارا و بستانا و لما مات هارون الرشيد فى طوس دفن فى بيت حميد ثم بنى المأمون قبه على تربه أبيه و لما توفى الإمام عليه السلام دفن بجنب هارون فى تلك القبه التى بناها المأمون فلا وجه لما هو الشائع على الألسنه أن قبته المباركه من بناء ذى القرنين.

و لعل وجه الشبهه أن مرو شاهجان الذى هو من أعظم بلاد خراسان هو من بناء ذى القرنين كما ذكره ياقوت الحموى فى معجم البلدان و كان فيها سرير سلطنته و من حسن هوائه كان يسميه بروح الملك بكسر اللام و باعتبار تقديم المضاف إليه اشتهر بشاه جان.

وَ فِيهِ أَيْضاً وَ قَدْ رُوِيَ عَنْ بُرَيْدَهَ بْنِ الْحَصِيبِ أَحَدِ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَا بُرَيْدَهُ إِنَّهُ سَيُبْعَثُ بُعُوثٌ فَإِذَا بُعِثَتْ فَكُنْ فِي بَعْثِ الْمَشْرِقِ ثُمَّ كُنْ فِي بَعْثِ خُرَاسَانَ ثُمَّ كُنْ فِي بَعْثِ أَرْضٍ يُقَالُ لَهَا مَرْوُ إِذَا أَتَيْتَهَا فَانْزِلْ مَدِينَتَهَا فَإِنَّهُ بَنَاهَا ذُو الْقَرْنَيْنِ وَ صَلَّى فِيهَا عُزَيْرٌ أَنْهَارُهَا تُجْرِي الْبَرَكَهَ عَلَى كُلِّ نَقْبٍ مِنْهَا مَلَكٌ شَاهِرٌ سَيْفَهُ يَدْفَعُ عَنْ أَهْلِهَا السُّوءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ.

و قال بعض هى خير بقاع الأرض من بعد الجنات الأربع التى هى سغد سمرقند و نهر أبله و شعب بوان و غوطه دمشق من حيث طيب الفواكه و الغله و جمال النساء و الرجال و الخيل الجياد التى توجد فيها و سائر الحيوانات.

و كانت مرو دار الإماره للملوك من آل طاهر و من المحتمل أن إسكندر من حيث كان من المقربين عند الله ألهم من عالم الغيب أنه يدفن فى هذه البقعه من الأرض أحد الأئمه صلوات الله عليهم أجمعين فبنى هذه البلده و سماها سناباد كما رواه

الصدوق رحمه الله فى إكمال الدين و فيه يقتله عفريت متكبر و يدفن فى المدينه التى بناها العبد الصالح ذو القرنين و يدفن إلى جنب شر خلق الله و لنعم ما قاله دعبل الخزاعى رضى الله عنه.

ص: ۳۲۳

أربع بطوس على قبر الزكى إذا***ما كنت ترفع من دين على فطر

قبران فى طوس خير الناس كلهم***و قبر شرهم هذا من العبر

ما ينفع الرجس من قبر الزكى و ما***على الزكى بقرب الرجس من ضرر

هيهات كل امرئ رهن بما كسبت***به يداه فخذ ما شئت أو فذر

و عليه فإن إسكندر لم يبن القبه بل إنما هو الممصر لتلك البلده.

وَ فِي الْخَرَائِجِ رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبَّادٍ وَ كَانَ كَاتِبَ الرِّضَا عليه السلام قَالَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَ قَدْ عَزَمَ الْمَأْمُونُ بِالْمَسِيرِ إِلَى بَغْدَادَ فَقَالَ يَا ابْنَ عباس [عَبَّادٍ] مَا نَدْخُلُ الْعِرَاقَ وَ لَا نَرَاهُ فَبَكَيْتُ وَ قُلْتُ فَآيَسْتَنِي أَنْ آتِيَ أَهْلِي وَ وُلْدِي قَالَ عليه السلام أَمَّا أَنْتَ فَسَتَدْخُلُهَا وَ إِنَّمَا عَنَيْتُ نَفْسِي فَاعْتَلَّ وَ تُوُفِّيَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى طُوسَ وَ قَدْ كَانَ تَقَدَّمَ فِي وَصِيَّتِهِ أَنْ يُحْفَرَ قَبْرُهُ مِمَّا يَلِي الْحَائِطَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ قَبْرِ هَارُونَ ثَلَاثُ أَذْرُعٍ.

و قد كانوا حفروا ذلك الموضع لهارون فكسرت المعاول و المساحى فتركوه و حفروا حيث أمكن الحفر فقال احفروا ذلك المكان فإنه سيلين عليكم و تجدون صوره سمكه من نحاس و عليها كتابه بالعبرانيه فإذا خوتم لحدى فعمقوه و ردوها مما يلى رجلى.

فحفرنا ذلك المكان و كان المحافر تقع فى الرمل اللين و وجدنا السمكه مكتوبا عليها بالعبرانيه هذه روضه على بن موسى و تلك حفره هارون الجبار فرددناها و دفناها فى لحده عند موضع قاله.

و من المعلوم أن حفر الأرض و عمل سمكه من نحاس و كتابه لا يكون إلا من إنسان و بالجمله فالظاهر أن الحفر المزبور من آثار إسكندر ذى القرنين دون القبه المنوره.

قال فى مجالس المؤمنين عند ترجمه الشيخ كمال الدين حسين الخوارزمى إنه مسطور فى التواريخ و فى الألسنه و الأفواه خصوصا عند أهل خراسان أنه مده أربعمائه سنه لم تكن عماره لائقه على قبر الإمام على بن موسى و بعض الآثار

التی کانت توجد علیه هی من أساس حمید بن قحطبه الطائی الذی کان فی زمان هارون الرشید حاکما فی طوس من قبله و لما توفی دفنه فی داره و من بعده دفنوا الإمام علیه السلام فی تلک البقعه بجنب هارون.

و یظهر من الخبر المروی عن الرضا علیه السلام أنی أدفن فی دار موحشه و بلاد غریبه أنه فی مده أربعمائه سنه المذکوره لم تکن فی حوالی مرقده الشریف دار و لا سکنه و کانت نوقان فی کمال العمران مع أنه ما بین نوقان و سناباد من البعد إلا حد مد الصوت.

و قال فی کشف الغمه إن امرأه کانت تأتی إلی مشهد الإمام علیه السلام فی النهار و تخدم الزوار فإذا جاء اللیل سدت باب الروضه و ذهبت إلی سناباد.

و ربما یقال إن بعض التزیینات کانت توجد فی بناء المأمون من بعض الدیالمه إلی أن خربه الأمیر سبکتکین و ذلک لتعصبه و شدته علی الشیعه و کان خرابا إلی زمان یمین الدوله محمود بن سبکتکین.

قال ابن الأثیر فی الکامل فی ضمن حوادث سنه أربعمائه و إحدی و عشرون و جدد عماره المشهد بطوس الذی فیه قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام و الرشید و أحسن عمارته و کان أبوه سبکتکین أخربه و کان أهل طوس یؤذون من یزوره فمنعهم عن ذلک و کان سبب فعله أنه رأی أمیر المؤمنین علی بن أبی طالب علیه السلام فی المنام و هو یقول له إلی متی هذا فعلم أنه یرید أمر المشهد فأمر بعمارته.

ثم إن هذه العماره قد هدمت عند تطرق قبائل غز و جددت فی عهد السلطان سنجر السلجوقی قال فی مجالس المؤمنین و إن القبه العالیه و البناء المعظم الموجود الآن من آثار شرف الدین أبی طاهر القمی الذی کان وزیرا للسلطان سنجر قال و کان بناء الوزیر المزبور بإشاره غیبیه و إن تعیین المحراب الواقع فی المسجد فوق الرأس إنما کان بإشاره من الإمام علیه السلام و تعیین علماء الشیعه انتهی.

و فی سنه خمسمائه أمر السلطان سنجر السلجوقی بصناعه الکاشی الذی یفوق فی الجوده حلی الصینی و أن یکتب علیه الأحادیث النبویه و المرتضویه و تمام القرآن

و كان الكاتب لهما عبد العزيز بن أبى نصر القمى.

و من عجيب أمر ذلك أنه حملت تلك الآلات على النوق و أرسلت من قم فجاءت بطى الأرض إلى حوالى خراسان و نزلت فى منخفض من الأرض بقرب البلده المقدسه فمر جماعه من الماره على تلك الناحيه فاطلعوا على صوره الحال فحملوها إلى سيد النقباء السيد محمد الموسوى فبنى بها الهزاره الرضويه.

و كان السلطان سنجر ابن الملك شاه السلجوقى مع سعه ملكه قد اختار هذا المكان على سائر بلاده و ما زال مقيما به إلى أن مات و قبره به فى قبه عظيمه لها شباك إلى الجامع و قبته زرقاء تظهر من مسيره يوم بناها له بعض خدمه بعد موته و وقف عليها وقفا لمن يقرأ القرآن و يكسو الموضع قال فى المعجم و تركتها أنا فى سنه ستمائه و اثنى عشر على أحسن ما يكون.

و استمر بناء سنجر إلى زمان چنگيز خان فهدمه تولى خان ابن چنگيز خان و ذلك فى سنه ستمائه و سبع عشره قال ابن الأثير فى الكامل فى ما يتعلق بأحوال التتار الذين هم جند چنگيز إنه لما فرغوا من نيسابور سيروا طائفه منهم إلى طوس ففعلوا بها كذلك أيضا و خربوها و خربوا المشهد الذى فيه على بن موسى الرضا عليه السلام و الرشيد حتى جعلوا الجميع خرابا و مثله فى شرح نهج البلاغه.

و فى الكتيبه الذهبيه الواقعه فى منطقه القبه المنوره ما صورته بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ من عظائم توفيق الله سبحانه أن وفق السلطان الأعظم مولى ملوك العرب و العجم صاحب النسب الطاهر النبوى و الحسب الباهر العلوى تراب أقدام خدام هذه الروضه المنوره الملكوتيه مروج آثار أجداده المعصومين السلطان بن السلطان أبو المظفر شاه عباس الحسينى الموسوى الصفوى بهادر خان فاستدعى بالمجى ء ماشيا على قدميه من دار السلطنه أصفهان إلى زياره هذا الحرم الأشرف.

و قد تشرف بزينه هذه العتبه من خلص ماله فى سنه ألف و عشر و تم فى سنه ألف و ست عشره.

و فی موضع آخر من القبه مکتوب و هو من إملاء المحقق الخوانساری من میامن منن الله سبحانه الذی زین السماء بزینه الکواکب و رصع هذه القباب العلی بدرر الدراری الثواقب أن استسعد السلطان الأعدل الأعظم و الخاقان الأفخم الأکرم أشرف ملوک الأرض حسبا و نسبا و أکرمهم خلقا و أدبا مروج مذهب أجداده الأئمه المعصومین و محبی مراسم آبائه الطیبین الطاهرین السلطان بن السلطان بن السلطان سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان بتذهیب هذه القبه العرشیه الملکوتیه و تزیینها و تشرف بتجدیدها و تحسینها إذ تطرق علیها الانکسار و سقطت لبناتها الذهبیه التی کانت تشرق کالشمس فی رابعه النهار بسبب حدوث الزلزله العظیمه فی هذه البلده الطیبه الکریمه فی سنه أربع و ثمانین و ألف و کان هذا التجدید سنه ست و ثمانین و ألف کتبه محمد رضا الإمامی.

و مکتوب علی جبهه الباب الواقع فی قبله المرقد الشریف.

لقد تشرف بتذهیب الروضه الرضویه التی یتمنی العرش لها أمر النیابه و أرواح القدس تخدم جنابه السلطان نادر الأفشاری رحمه الله الملک الغفار سنه ألف و مائه و خمس و خمسون و کتب بعده ثم بمرور الأعوام ظهر علیها الاندراس فأمر السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه بالتزیین بالزجاجه و البلور لتصیر نورا علی نور.

و أرسل السلطان قطب شاه الدکنی طاب ثراه الماسه کبیره بقدر بیضه الدجاجه هدیه إلی الضریح الرضوی و لما استولی عبد المؤمن خان رئیس طائفه الأزبکیه علی خراسان نهبها من الخزانه فی جمله ما نهب.

و لما زار السلطان شاه عباس الصفوی خراسان فی الدفعه التی مشی فیها علی قدمه و کان مده خروجه من أصفهان و دخوله خراسان ثمانیه عشر یوما أهدی إلیه بعض الخوانین الأزبکیه تلک الألماسه و لما بلغه أن الألماسه من الأعیان الراجعه إلی الخزانه الرضویه أمر ببیعها فی إستانبول و اشتری بقیمتها أملاکا و أنهارا تصرف منافعها علی تلک البقعه و کان ذلک بإجازه بعض العلماء.

و فی فردوس التواریخ نقلا عن بعض التواریخ أنه کان للسلطان سنجر أو أحد وزرائه ولد أصیب بالدق فحکم الأطباء علیه بالتفرج و الاشتغال بالصید فکان من أمره أن خرج یوما مع بعض غلمانه و حاشیته فی طلب الصید فبینما هو کذلک فإذا هو بغزال مارق من بین یدیه فأرسل فرسه فی طلبه و جد فی العدو فالتجأ الغزال إلی قبر الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام فوصل ابن الملک إلی ذلک المقام المنیع و المأمن الرفیع الذی مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً و حاول صید الغزال فلم تجسر خیله علی الإقدام علیه فتحیروا من ذلک فأمر ابن الملک غلمانه و حاشیته بالنزول من خیولهم و نزل هو معهم و مشی حافیا مع کمال الأدب نحو المرقد الشریف و ألقی نفسه علی المرقد و أخذ فی الابتهال إلی حضره ذی الجلال و یسأل شفاء علته من صاحب المرقد فعوفی فأخذوا جمیعا فی الفرح و السرور و بشروا الملک بما لاقاه ولده من الصحه ببرکه صاحب المرقد و قالوا له إنه مقیم علیه و لا یتحول منه حتی یصل البناءون إلیه فیبنی علیه قبه و یستحدث هناک بلدا و یشیده لیبقی بعده تذکارا و لما بلغ السلطان ذلک سجد لله شکرا و من حینه وجه نحوه المعمارین و بنوا علی مشهده بقعه و قبه و سورا یدور علی البلد.

**[ترجمه]اعلم أن من جمله الأخبار الداله على فضيله تلك الأرض المقدسه و البقعه المباركه مَا رَوَاهُ الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللَّهُ فِی بَابِ الزِّیَارَاتِ مِنَ التَّهْذِیبِ أَنَّ الرِّضَا علیه السلام قَالَ إِنَّ فِی أَرْضِ خُرَاسَانَ بُقْعَهً مِنَ الْأَرْضِ یَأْتِی عَلَیْهَا زَمَانٌ تَکُونُ مَهْبَطاً لِلْمَلَائِکَهِ فَفِی کُلِّ وَقْتٍ یَنْزِلُ إِلَیْهَا فَوْجٌ إِلَی یَوْمِ نَفْخِ الصُّورِ فَقِیلَ لَهُ علیه السلام وَ أَیُّ بُقْعَهٍ هَذِهِ فَقَالَ هِیَ أَرْضُ طُوسَ وَ هِیَ وَ اللَّهِ رَوْضَهٌ مِنْ رِیَاضِ الْجَنَّهِ إِلَخْ رُوِیَ أَیْضاً عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَرْبَعَهُ بِقَاعٍ مِنَ الْأَرْضِ ضَجَّتْ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی فِی أَیَّامِ طُوفَانِ نُوحٍ مِنِ اسْتِیلَاءِ الْمَاءِ عَلَیْهَا فَرَحِمَهَا اللَّهُ تَعَالَی وَ أَنْجَاهَا مِنَ الْغَرَقِ وَ هِیَ الْبَیْتُ الْمَعْمُورُ فَرَفَعَهَا اللَّهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ الْغَرِیُّ وَ کَرْبَلَاءُ وَ طُوسُ.

قال فی الوافی و لما ضجت تلک البقاع کان ضجیجها إلی الله من جهه عدم وجود من یعبد الله علی وجهها فجعلها الله مدفن أولیائه فأول مدفن بنیت فی تلک الأرض المقدسه سناباد بناها إسکندر ذو القرنین صاحب السد و کانت دائره إلی زمان بناء طوس.

قال فی معجم البلدان طوس مدینه بخراسان بینها و بین نیسابور نحو عشره فراسخ و تشتمل علی مدینتین یقال لأحدهما الطابران و للآخر نوقان و لهما أکثر من ألف قریه فتحت فی أیام عثمان و بها قبر علی بن موسی الرضا و بها أیضا قبر هارون الرشید.

و قال المسعر بن المهلهل و طوس أربع مدن منها اثنتان کبیرتان و اثنتان صغیرتان و بهما آثار أبنیه إسلامیه جلیله و بها دار حمید بن قحطبه و مساحتها

ص: ۳۲۱

میل فی مثله و فی بعض بساتینها قبر علی بن موسی الرضا علیه السلام و قبر الرشید انتهی.

و کان حمید بن قحطبه والیا علی طوس من قبل هارون فبنی فی سناباد بنیانا و محلا لنفسه متی خرج إلی الصید نزل فیه و حمید هذا هو الذی قتل فی لیله واحده ستین سیدا من ذریه الرسول بأمر هارون الرشید کما هو فی العیون.

قال ابن عساکر فی تاریخه حمید بن قحطبه و اسمه زیاد بن شبیب بن خالد بن معدان الطائی أحد قواد بنی العباس شهد حصار دمشق و کان نازلا علی باب توماء و یقال علی باب الفرادیس و ولی الجزیره للمنصور ثم ولی خراسان فی خلافه المنصور و أمره المهدی علیها حتی مات و استخلف ابنه عبد الله و ولی مصر فی خلافه المنصور فی شهر رمضان سنه ثلاث و أربعین و مائه سنه کامله ثم صرف عنها و کانت وفاه المترجم سنه تسع و خمسین و مائه انتهی.

و أما أصل بناء القبه المنوره فالظاهر أنه کان فی حیاته علیه السلام مشهوره بالبقعه الهارونیه کما هو مروی فی العیون من أنه دخل دار حمید بن قحطبه الطائی و دخل القبه التی فیها قبر هارون الرشید.

وَ أَیْضاً عَنِ الْحَسَنِ بْنِ جَهْمٍ قَالَ حَضَرْتُ مَجْلِسَ الْمَأْمُونِ یَوْماً عِنْدَهُ عَلِیُّ بْنُ مُوسَی الرِّضَا وَ قَدِ اجْتَمَعَ الْفُقَهَاءُ وَ أَهْلُ الْکَلَامِ وَ ذَکَرَ أَسْئِلَهَ الْقَوْمِ وَ سُؤَالَ الْمَأْمُونِ عَنْهُ علیه السلام وَ جَوَابَاتِهِ وَ سَاقَ الْکَلَامَ إِلَی أَنْ قَالَ فَلَمَّا قَامَ الرِّضَا علیه السلام تَبِعْتُهُ فَانْصَرَفْتُ إِلَی مَنْزِلِهِ فَدَخَلْتُ عَلَیْهِ وَ قُلْتُ لَهُ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی وَهَبَ لَکَ مِنْ جَمِیلِ رَأْیِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ مَا حَمَلَهُ عَلَی مَا أَرَی مِنْ إِکْرَامِهِ لَکَ وَ قَبُولِهِ لِقَوْلِکَ فَقَالَ علیه السلام یَا ابْنَ الْجَهْمِ لَا یَغُرَّنَّکَ مَا أَلْفَیْتَهُ عَلَیْهِ مِنْ إِکْرَامِی وَ الِاسْتِمَاعِ مِنِّی فَإِنَّهُ سَیَقْتُلُنِی

بِالسَّمِّ وَ هُوَ ظَالِمٌ لِی أَعْرِفُ بِعَهْدٍ مَعْهُودٍ إِلَیَّ مِنْ آبَائِی عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاکْتُمْ عَلَیَّ هَذَا مَا دُمْتُ حَیّاً قَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْجَهْمِ فَمَا حَدَّثْتُ بِهَذَا الْحَدِیثِ إِلَی أَنْ مَضَی الرِّضَا علیه السلام بِطُوسَ مَقْتُولًا بِالسَّمِ

ص: ۳۲۲

و بالجمله فالظاهر أن سناباد کانت بلده صغیره بطوس و کانت لحمید بن قحطبه فیها دارا و بستانا و لما مات هارون الرشید فی طوس دفن فی بیت حمید ثم بنی المأمون قبه علی تربه أبیه و لما توفی الإمام علیه السلام دفن بجنب هارون فی تلک القبه التی بناها المأمون فلا وجه لما هو الشائع علی الألسنه أن قبته المبارکه من بناء ذی القرنین.

و لعل وجه الشبهه أن مرو شاهجان الذی هو من أعظم بلاد خراسان هو من بناء ذی القرنین کما ذکره یاقوت الحموی فی معجم البلدان و کان فیها سریر سلطنته و من حسن هوائه کان یسمیه بروح الملک بکسر اللام و باعتبار تقدیم المضاف إلیه اشتهر بشاه جان.

وَ فِیهِ أَیْضاً وَ قَدْ رُوِیَ عَنْ بُرَیْدَهَ بْنِ الْحَصِیبِ أَحَدِ أَصْحَابِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَا بُرَیْدَهُ إِنَّهُ سَیُبْعَثُ بُعُوثٌ فَإِذَا بُعِثَتْ فَکُنْ فِی بَعْثِ الْمَشْرِقِ ثُمَّ کُنْ فِی بَعْثِ خُرَاسَانَ ثُمَّ کُنْ فِی بَعْثِ أَرْضٍ یُقَالُ لَهَا مَرْوُ إِذَا أَتَیْتَهَا فَانْزِلْ مَدِینَتَهَا فَإِنَّهُ بَنَاهَا ذُو الْقَرْنَیْنِ وَ صَلَّی فِیهَا عُزَیْرٌ أَنْهَارُهَا تُجْرِی الْبَرَکَهَ عَلَی کُلِّ نَقْبٍ مِنْهَا مَلَکٌ شَاهِرٌ سَیْفَهُ یَدْفَعُ عَنْ أَهْلِهَا السُّوءَ إِلَی یَوْمِ الْقِیَامَهِ.

و قال بعض هی خیر بقاع الأرض من بعد الجنات الأربع التی هی سغد سمرقند و نهر أبله و شعب بوان و غوطه دمشق من حیث طیب الفواکه و الغله و جمال النساء و الرجال و الخیل الجیاد التی توجد فیها و سائر الحیوانات.

و کانت مرو دار الإماره للملوک من آل طاهر و من المحتمل أن إسکندر من حیث کان من المقربین عند الله ألهم من عالم الغیب أنه یدفن فی هذه البقعه من الأرض أحد الأئمه صلوات الله علیهم أجمعین فبنی هذه البلده و سماها سناباد کما رواه

الصدوق رحمه الله فی إکمال الدین و فیه یقتله عفریت متکبر و یدفن فی المدینه التی بناها العبد الصالح ذو القرنین و یدفن إلی جنب شر خلق الله و لنعم ما قاله دعبل الخزاعی رضی الله عنه.

ص: ۳۲۳

أربع بطوس علی قبر الزکی إذا***ما کنت ترفع من دین علی فطر

قبران فی طوس خیر الناس کلهم***و قبر شرهم هذا من العبر

ما ینفع الرجس من قبر الزکی و ما***علی الزکی بقرب الرجس من ضرر

هیهات کل امرئ رهن بما کسبت***به یداه فخذ ما شئت أو فذر

و علیه فإن إسکندر لم یبن القبه بل إنما هو الممصر لتلک البلده.

وَ فِی الْخَرَائِجِ رُوِیَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَبَّادٍ وَ کَانَ کَاتِبَ الرِّضَا علیه السلام قَالَ دَخَلْتُ عَلَیْهِ وَ قَدْ عَزَمَ الْمَأْمُونُ بِالْمَسِیرِ إِلَی بَغْدَادَ فَقَالَ یَا ابْنَ عباس [عَبَّادٍ] مَا نَدْخُلُ الْعِرَاقَ وَ لَا نَرَاهُ فَبَکَیْتُ وَ قُلْتُ فَآیَسْتَنِی أَنْ آتِیَ أَهْلِی وَ وُلْدِی قَالَ علیه السلام أَمَّا أَنْتَ فَسَتَدْخُلُهَا وَ إِنَّمَا عَنَیْتُ نَفْسِی فَاعْتَلَّ وَ تُوُفِّیَ فِی قَرْیَهٍ مِنْ قُرَی طُوسَ وَ قَدْ کَانَ تَقَدَّمَ فِی وَصِیَّتِهِ أَنْ یُحْفَرَ قَبْرُهُ مِمَّا یَلِی الْحَائِطَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ قَبْرِ هَارُونَ ثَلَاثُ أَذْرُعٍ.

و قد کانوا حفروا ذلک الموضع لهارون فکسرت المعاول و المساحی فترکوه و حفروا حیث أمکن الحفر فقال احفروا ذلک المکان فإنه سیلین علیکم و تجدون صوره سمکه من نحاس و علیها کتابه بالعبرانیه فإذا خوتم لحدی فعمقوه و ردوها مما یلی رجلی.

فحفرنا ذلک المکان و کان المحافر تقع فی الرمل اللین و وجدنا السمکه مکتوبا علیها بالعبرانیه هذه روضه علی بن موسی و تلک حفره هارون الجبار فرددناها و دفناها فی لحده عند موضع قاله.

و من المعلوم أن حفر الأرض و عمل سمکه من نحاس و کتابه لا یکون إلا من إنسان و بالجمله فالظاهر أن الحفر المزبور من آثار إسکندر ذی القرنین دون القبه المنوره.

قال فی مجالس المؤمنین عند ترجمه الشیخ کمال الدین حسین الخوارزمی إنه مسطور فی التواریخ و فی الألسنه و الأفواه خصوصا عند أهل خراسان أنه مده أربعمائه سنه لم تکن عماره لائقه علی قبر الإمام علی بن موسی و بعض الآثار

ص: ۳۲۴

التی کانت توجد علیه هی من أساس حمید بن قحطبه الطائی الذی کان فی زمان هارون الرشید حاکما فی طوس من قبله و لما توفی دفنه فی داره و من بعده دفنوا الإمام علیه السلام فی تلک البقعه بجنب هارون.

و یظهر من الخبر المروی عن الرضا علیه السلام أنی أدفن فی دار موحشه و بلاد غریبه أنه فی مده أربعمائه سنه المذکوره لم تکن فی حوالی مرقده الشریف دار و لا سکنه و کانت نوقان فی کمال العمران مع أنه ما بین نوقان و سناباد من البعد إلا حد مد الصوت.

و قال فی کشف الغمه إن امرأه کانت تأتی إلی مشهد الإمام علیه السلام فی النهار و تخدم الزوار فإذا جاء اللیل سدت باب الروضه و ذهبت إلی سناباد.

و ربما یقال إن بعض التزیینات کانت توجد فی بناء المأمون من بعض الدیالمه إلی أن خربه الأمیر سبکتکین و ذلک لتعصبه و شدته علی الشیعه و کان خرابا إلی زمان یمین الدوله محمود بن سبکتکین.

قال ابن الأثیر فی الکامل فی ضمن حوادث سنه أربعمائه و إحدی و عشرون و جدد عماره المشهد بطوس الذی فیه قبر علی بن

موسى الرضا عليه السلام و الرشيد و أحسن عمارته و كان أبوه سبكتكين أخربه و كان أهل طوس يؤذون من يزوره فمنعهم عن ذلك و كان سبب فعله أنه رأى أمير المؤمنين على بن أبى طالب عليه السلام فى المنام و هو يقول له إلى متى هذا فعلم أنه يريد أمر المشهد فأمر بعمارته.

ثم إن هذه العماره قد هدمت عند تطرق قبائل غز و جددت فى عهد السلطان سنجر السلجوقى قال فى مجالس المؤمنين و إن القبه العاليه و البناء المعظم الموجود الآن من آثار شرف الدين أبى طاهر القمى الذى كان وزيرا للسلطان سنجر قال و كان بناء الوزير المزبور بإشاره غيبيه و إن تعيين المحراب الواقع فى المسجد فوق الرأس إنما كان بإشاره من الإمام عليه السلام و تعيين علماء الشيعه انتهى.

و فى سنه خمسمائه أمر السلطان سنجر السلجوقى بصناعه الكاشى الذى يفوق فى الجوده حلى الصينى و أن يكتب عليه الأحاديث النبويه و المرتضويه و تمام القرآن

ص: ٣٢٥

و كان الكاتب لهما عبد العزيز بن أبى نصر القمى.

و من عجيب أمر ذلك أنه حملت تلك الآلات على النوق و أرسلت من قم فجاءت بطى الأرض إلى حوالى خراسان و نزلت فى منخفض من الأرض بقرب البلده المقدسه فمر جماعه من الماره على تلك الناحيه فاطلعوا على صوره الحال فحملوها إلى سيد النقباء السيد محمد الموسوى فبنى بها الهزاره الرضويه.

و كان السلطان سنجر ابن الملك شاه السلجوقى مع سعه ملكه قد اختار هذا المكان على سائر بلاده و ما زال مقيما به إلى أن مات و قبره به فى قبه عظيمه لها شباك إلى الجامع و قبته زرقاء تظهر من مسيره يوم بناها له بعض خدمه بعد موته و وقف عليها وقفا لمن يقرأ القرآن و يكسو الموضع قال فى المعجم و تركتها أنا فى سنه ستمائه و اثنى عشر على أحسن ما يكون.

و استمر بناء سنجر إلى زمان چنگيز خان فهدمه تولى خان ابن چنگيز خان و ذلك فى سنه ستمائه و سبع عشره قال ابن الأثير فى الكامل فى ما يتعلق بأحوال التتار الذين هم جند چنگيز إنه لما فرغوا من نيسابور سيروا طائفه منهم إلى طوس ففعلوا بها كذلك أيضا و خربوها و خربوا المشهد الذى فيه على بن موسى الرضا عليه السلام و الرشيد حتى جعلوا الجميع خرابا و مثله فى شرح نهج البلاغه.

و فى الكتيبه الذهبيه الواقعه فى منطقه القبه المنوره ما صورته بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ من عظائم توفيق الله سبحانه أن وفق السلطان الأعظم مولى ملوك العرب و العجم صاحب النسب الطاهر النبوى و الحسب الباهر العلوى تراب أقدام خدام هذه الروضه المنوره الملكوتيه مروج آثار أجداده المعصومين السلطان بن السلطان أبو المظفر شاه عباس الحسينى الموسوى الصفوى بهادر خان فاستدعى بالمجى ء ماشيا على قدميه من دار السلطنه أصفهان إلى زياره هذا الحرم الأشرف.

و قد تشرف بزينه هذه العتبه من خلص ماله فى سنه ألف و عشر و تم فى سنه ألف و ست عشره.

ص: ۳۲۶

و فی موضع آخر من القبه مکتوب و هو من إملاء المحقق الخوانساری من میامن منن الله سبحانه الذی زین السماء بزینه الکواکب و رصع هذه القباب العلی بدرر الدراری الثواقب أن استسعد السلطان الأعدل الأعظم و الخاقان الأفخم الأکرم أشرف ملوک الأرض حسبا و نسبا و أکرمهم خلقا و أدبا مروج مذهب أجداده الأئمه المعصومین و محبی مراسم آبائه الطیبین الطاهرین السلطان بن السلطان بن السلطان سلیمان الحسینی الموسوی الصفوی بهادر خان بتذهیب هذه القبه العرشیه الملکوتیه و تزیینها و تشرف بتجدیدها و تحسینها إذ تطرق علیها الانکسار و سقطت لبناتها الذهبیه التی کانت تشرق کالشمس فی رابعه النهار بسبب حدوث الزلزله العظیمه فی هذه البلده الطیبه الکریمه فی سنه أربع و ثمانین و ألف و کان هذا التجدید سنه ست و ثمانین و ألف کتبه محمد رضا الإمامی.

و مکتوب علی جبهه الباب الواقع فی قبله المرقد الشریف.

لقد تشرف بتذهیب الروضه الرضویه التی یتمنی العرش لها أمر النیابه و أرواح القدس تخدم جنابه السلطان نادر الأفشاری رحمه الله الملک الغفار سنه ألف و مائه و خمس و خمسون و کتب بعده ثم بمرور الأعوام ظهر علیها الاندراس فأمر السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه بالتزیین بالزجاجه و البلور لتصیر نورا علی نور.

و أرسل السلطان قطب شاه الدکنی طاب ثراه الماسه کبیره بقدر بیضه الدجاجه هدیه إلی الضریح الرضوی و لما استولی عبد المؤمن خان رئیس طائفه الأزبکیه علی خراسان نهبها من الخزانه فی جمله ما نهب.

و لما زار السلطان شاه عباس الصفوی خراسان فی الدفعه التی مشی فیها علی قدمه و کان مده خروجه من أصفهان و دخوله خراسان ثمانیه عشر یوما أهدی إلیه بعض الخوانین الأزبکیه تلک الألماسه و لما بلغه أن الألماسه من الأعیان الراجعه إلی الخزانه الرضویه أمر ببیعها فی إستانبول و اشتری بقیمتها أملاکا و أنهارا تصرف منافعها علی تلک البقعه و کان ذلک بإجازه بعض العلماء.

ص: ۳۲۷

و فی فردوس التواریخ نقلا عن بعض التواریخ أنه کان للسلطان سنجر أو أحد وزرائه ولد أصیب بالدق فحکم الأطباء علیه بالتفرج و الاشتغال بالصید فکان من أمره أن خرج یوما مع بعض غلمانه و حاشیته فی طلب الصید فبینما هو کذلک فإذا هو بغزال مارق من بین یدیه فأرسل فرسه فی طلبه و جد فی العدو فالتجأ الغزال إلی قبر الإمام علی بن موسی الرضا علیه السلام فوصل ابن الملک إلی ذلک المقام المنیع و المأمن الرفیع الذی مَنْ دَخَلَهُ کانَ آمِناً و حاول صید الغزال فلم تجسر خیله علی الإقدام علیه فتحیروا من ذلک فأمر ابن الملک غلمانه و حاشیته بالنزول من خیولهم و نزل هو معهم و مشی حافیا مع کمال الأدب نحو المرقد الشریف و ألقی نفسه علی المرقد و أخذ فی الابتهال إلی حضره ذی الجلال و یسأل شفاء علته من صاحب المرقد فعوفی فأخذوا جمیعا فی الفرح و السرور و بشروا الملک بما لاقاه ولده من الصحه ببرکه صاحب المرقد و قالوا له إنه مقیم علیه و لا یتحول منه حتی یصل البناءون إلیه فیبنی علیه قبه و یستحدث هناک بلدا و یشیده لیبقی بعده تذکارا و لما بلغ

السلطان ذلک سجد لله شکرا و من حینه وجه نحوه المعمارین و بنوا علی مشهده بقعه و قبه و سورا یدور علی البلد.

ص: ۳۲۸

**[ترجمه]

کلمه المحقّق

المقدمه بسم اللّه الرحمن الرحیم

و به نستعین

الحمد للّه ربّ العالمین و صلی اللّه علی محمّد و آله الطیّبین الطاهرین و اللعنه علی أعدائهم أجمعین. إن صحّ أنّ الاسماء تنزل من السماء أو لم یصحّ فبحار الأنوار کتاب یحکی عن واقعه ففی بحار الماء ما فیها من عجائب مخلوقات اللّه تعالی و أصناف خلقه ممّا یری و ما لا یری، فکذلک فی هذه الموسوعه الإسلامیّه الکبری التی ضمنت بین أجزائها الستّه و العشرین ما تهفو إلیه نفس القاری ء متعطّشا و ما لا یستسیغه ما لم یعرف معناه و لم یدرک فحواه.

و إذا کان التوفیق منّه یمنّها اللّه علی أقوام فیسعدون و یخلدون فالآثار کالأشخاص و منها الکتب فمنها ما یدخل التاریخ من أوسع أبوابه و یحتلّ مرکزه اللائق به فی صفوف أمثاله فیخلد موفّقا و منها ما یضیع فی زوایا الخمول و النسیان و یذکر فی خبر کان.

و موسوعتنا هذه علی العموم من الآثار الخالده الموفّقه و لکن أجزاءها تختلف فی درجه التوفیق و الرغبه و مقیاس الخلود فنری أن الأجزاء التی بحث فیها المؤلّف تاریخ النبیّ و الأئمه علیهم السلام و استعرض فیها أصل النبوّه و أصل الإمامه أکثر امتیازا و أوفر قرّاءاً من سائر الأجزاء و انّما امتازت هذه الأجزاء لما یجده القاری ء فیها من طرائف الحکم و بدائع الأشعار و نوادر الآثار و صحاح الأخبار و غیر ذلک ممّا یغترف من بحارها کلّ عالم فیصدر عنها راویاً ریّاناً.

ص: ۳۲۹

وهذه الأجزاء هى التى قام سياده الناشر المحترم بتقديمها إلى القرّاء بحلّه قشيبه تتناسب و الذوق السليم فجزاه اللّه خيرا.

و هـا نحن على أبواب جزء من تلـك الأجزاء فهو بـاقه من إضـمامه عطره عبق نشـرها و خلـد ذكرها اذ هو يضمّ حياه سابع أئمه المسلمين و خلفاء اللّه تعالى فى العالمين الإمام أبى الحسن موسى الكاظم عليه السلام.

و قـد وفّقنى اللّه تعـالى إلى مراجعته و تصـحيحه حسب المقـدور حيث لم يكن لـديّ الّا مطبوعه الكمپانى و كم وقفت فيها على تحريف من النسّاخ ممّا شوّهها مضافا إلى الأغلاط الاملائيّه و اللغويّه فأعملت الجهـد فى التصـحيح و المراجعه و عينت موضع النصّ من المصـادر المـذكوره فى المتن مع توشـيح بعض الصـحائف بمـا اقتضـاه المقام كشـرح لغه أو تعريف موضع أو ترجمه بعض الأعلام و ختاما فلا يفوتنى أن أشـكر سـماحه سـيّدى الوالـد دام ظلّه حيث أعترف معتزّاً بتوجيهاته و تسديداته كما أشـكر الأخ السيّد محمّد رضا الخرسان حيث كان عوناً فى سرعه الإنجاز.

و أرجو من اللّه تعالى لى و لمن ساعدنى و للقائمين و العون و التوفيق أنّه سميع مجيب.

۲۵ شهر شعبان ۱۳۸۵ النجف الأشرف محمّد مهديّ السيّد حسن الموسوى الخرسان

ص: ۳۳۰

**[ترجمه]ص: ۳۳۰

**[ترجمه]

كلمه المصحّح

بسمه تعلى شأنه

من اللازم أن نقدّم إلى القرّاء الكرام أنّه لما كان كتاب سفينه البحار الذى ألّفه المتتبع الكبير الشيخ عباس قمى قدّس سرّه- بمنزله معجم المطالب لهذه الموسوعه الشريفه و فيه جعل أرقام أبواب الكتاب لمجلّداتها الأصليه راعينا جانب ذلک و رقمنا أبواب المجلّد الحادى عشر الذى تجزء فى طبعتنا هذه إلى ثلاثه أجزاء ۴۶- ۴۸ طبقا لتجزئه المؤلّف قدّس سرّه فارتقى رقم الأجزاء الثلاثه إلى ستّ و أربعين باباً للجزء الأوّل (۴۶) اثنان و عشرون بابا و للجزء الثانى (۴۷) اثنا عشر بابا و للجزء الثالث (۴۸) اثنا عشر باباً ايضاً.

نحمد اللّه و نشكره على فضله و توفيقه لذلک و هو الموفّق و المعين.

محمّد باقر البهبودىّ السيّد إبراهيم الميانجىّ

ص: ۳۳۱

**[ترجمه]ص: ۳۳۱

**[ترجمه]

فهرس ما فی هذا الجزءمن الأبواب

فهرس الشذرات الملحقه بالکتاب

**[ترجمه]ص: ۳۳۲

ص: ۳۳۳

ص: ۳۳۴

**[ترجمه]

تعریف مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم
هَلْ يَسْتَوِى الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
الزمر: ۹

المقدمة:
تأسّس مركز القائمية للدراسات الكمبيوترية فى أصفهان بإشراف آية الله الحاج السيد حسن فقيه الإمامى عام ۱۴۲۶ الهجرى فى المجالات الدينية والثقافية والعلمية معتمداً على النشاطات الخالصة والدؤوبة لجمع من الإخصائيين والمثقفين فى الجامعات والحوزات العلمية.

إجراءات المؤسسة:
نظراً لقلة المراكز القائمة بتوفير المصادر فى العلوم الإسلامية وتبعثرها فى أنحاء البلاد وصعوبة الحصول على مصادرها أحياناً، تهدف مؤسسة القائمية للدراسات الكمبيوترية فى أصفهان إلى التوفير الأسهل والأسرع للمعلومات ووصولها إلى الباحثين فى العلوم الإسلامية وتقدم المؤسسة مجاناً مجموعة الكترونية من الكتب والمقالات العلمية والدراسات المفيدة وهى منظمة فى برامج إلكترونية وجاهزة فى مختلف اللغات عرضاً للباحثين والمثقفين والراغبين فيها.
وتحاول المؤسسة تقديم الخدمة معتمدة على النظرة العلمية البحتة البعيدة من التعصبات الشخصية والاجتماعية والسياسية والقومية وعلى أساس خطة تنوى تنظيم الأعمال والمنشورات الصادرة من جميع مراكز الشيعة.

الأهداف:
نشر الثقافة الإسلامية وتعاليم القرآن وآل بيت النبىّ عليهم السلام
تحفيز الناس خصوصا الشباب على دراسة أدقّ فى المسائل الدينية
تنزيل البرامج المفيدة فى الهواتف والحاسوبات واللابتوب
الخدمة للباحثين والمحققين فى الحوازت العلمية والجامعات
توسيع عام لفكرة المطالعة
تهميد الأرضية لتحريض المنشورات والكتّاب على تقديم آثارهم لتنظيمها فى ملفات الكترونية

السياسات:
مراعاة القوانين والعمل حسب المعايير القانونية
إنشاء العلاقات المترابطة مع المراكز المرتبطة
الاجتنباب عن الروتينية وتكرار المحاولات السابقة
العرض العلمى البحت للمصادر والمعلومات

الالتزام بذكر المصادر والمآخذ فی نشر المعلومات

من الواضح أن يتحمل المؤلف مسؤولية العمل.

نشاطات المؤسسة:

طبع الكتب والملزمات والدوريات

إقامة المسابقات فی مطالعة الكتب

إقامة المعارض الالكترونية: المعارض الثلاثية الأبعاد، أفلام بانوراما فی الأمكنة الدينية والسياحية

إنتاج الأفلام الكرتونية والألعاب الكمبيوترية

افتتاح موقع القائمية الانترنتی بعنوان : www.ghaemiyeh.com

إنتاج الأفلام الثقافية وأقراص المحاضرات و...

الإطلاق والدعم العلمی لنظام استلام الأسئلة والاستفسارات الدينية والأخلاقية والاعتقادية والردّ عليها

تصميم الأجهزة الخاصة بالمحاسبة، الجوال، بلوتوث Bluetooth، ويب كيوسك kiosk، الرسالة القصيرة ((sms

إقامة الدورات التعليمية الالكترونية لعموم الناس

إقامة الدورات الالكترونية لتدريب المعلمين

إنتاج آلاف برامج فی البحث والدراسة وتطبيقها فی أنواع من اللابتوب والحاسوب والهاتف ويمكن تحميلها على ٨ أنظمة؛

١.JAVA

٢.ANDROID

٣.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

٧.CHM

٨.GHB

إعداد ۴ الأسواق الإلكترونية للكتاب على موقع القائمية ويمكن تحميلها على الأنظمة التالية

١.ANDROID

٢.IOS

٣.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

وتقدّم مجاناً فی الموقع بثلاث اللغات منها العربية والانجليزية والفارسية

الكلمة الأخيرة

نتقدم بكلمة الشكر والتقدير إلى مكاتب مراجع التقليد منظمات والمراكز، المنشورات، المؤسسات، الكتّاب وكل من قدّم لنا المساعدة فی تحقيق أهدافنا وعرض المعلومات علينا.

عنوان المكتب المركزی

أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده ای، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلی، الرقم ۱۲۹، الطبقة الأولی.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir

البريد الالكترونی : Info@ghbook.ir

هاتف المكتب المركزی ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

هاتف المكتب فی طهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

قسم البيع ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹شؤون المستخدمين ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹.


مركز
القائمية
اصفهان
للبحوث والتحريات الكمبيوترية
WWW
للحصول على المكتبات الخاصه الاخرى
ارجعوا الى عنوان المــركز من فضلــكم
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
و للايصاءِ من فضلكم
٠٩١٣ ٢٠٠٠ ١٠٩